

امام بخاری و جایگاہ صحیحہ

الیاس قاسمی



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

امام بخاری و جایگاه صحیحش

نویسنده:

الیاس قاسمی

ناشر چاپی:

مجمع جهانی اهل بیت (علیهم السلام)

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۲۰	امام بخاری و جایگاه صحیحش
۲۰	مشخصات کتاب
۲۰	اشاره
۲۶	مقدمه
۳۰	فصل اول: شخصیت امام بخاری و جایگاه صحیح
۳۰	شخصیت و نشأت زندگی علمی
۳۰	جایگاه صحیح و علت تألیف
۳۲	تعداد روایات «صحیح بخاری»
۳۳	مکان نگارش «صحیح بخاری»
۳۴	بخاری و نقل ناقص روایات
۳۵	افراط و سخنان دور از واقع
۳۷	شروط امام بخاری در صحیح
۳۸	جایگاه علمی امام بخاری
۴۵	امام بخاری و صحیحش از نظر علما
۴۸	امام بخاری و تدلیس
۴۸	اشاره
۴۹	حکم تدلیس
۵۰	امام بخاری و توحید
۵۴	امام بخاری و نبوت
۵۹	امام بخاری و اهل بیت علیهم السلام
۶۰	بخاری و ترک ادای صلوات به کیفیتی که اسلام امر فرموده
۶۳	بخاری و عدم قبول خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام
۶۴	زبیر برترین و محبوب ترین و سزاواترین فرد بر خلافت

۶۶	امام بخاری، خلافت و وصایت امیرالمؤمنین علیه السلام
۶۸	برخی از دلائل وصایت امیرالمؤمنین علیه السلام
۷۰	اما رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در دامن امیرالمؤمنین علیه السلام
۷۵	تهمت بزرگ بر امیرالمؤمنین علیه السلام
۷۶	امام بخاری و حدیث غدیر
۸۰	امام بخاری و حدیث تقلین
۸۲	امام بخاری و حدیث بستن درها
۸۹	امام بخاری و حدیث طیر
۹۱	امام بخاری و حدیث قاتل امیرالمؤمنین علیه السلام
۹۳	امام بخاری و رهبانیت
۹۴	امام بخاری و تکفیر مسلمین
۹۷	رجال شیعه در «صحیح بخاری»
۱۰۹	امام بخاری و قرآن و اساتید او در عقائد
۱۱۴	فصل دوم: نواصب و خوارج در صحیح بخاری
۱۱۴	اشاره
۱۱۴	نواصب در صحیح بخاری
۱۱۴	۱. معاویه بن ابی سفیان
۱۱۴	اشاره
۱۱۵	دلائل ناصبی بودن معاویه
۱۲۱	امر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بر قتل معاویه
۱۲۲	اخبار پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از جایگاه اخروی معاویه
۱۲۳	معاویه و دعوت به سوی جهنم
۱۲۶	معاویه و لعن او توسط پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم
۱۲۷	معاویه و شراب
۱۲۸	معاویه و بت
۱۲۹	پیامبری معاویه

- ۱۳۰ معاویه و قتل مؤمنین
- ۱۳۰ اشاره
- ۱۳۰ قتل امام حسن علیه السلام
- ۱۳۳ معاویه و قتل حجر بن عدی و اصحابش
- ۱۳۴ معاویه و قتل محمد بن ابی بکر
- ۱۳۵ معاویه و قتل مالک اشتر
- ۱۳۶ معاویه و قتل عمرو بن حمق
- ۱۳۷ معاویه و تکذیب خداوند متعال و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم
- ۱۳۸ معاویه و نافله ای پس از عصر و تناقض آشکار بخاری
- ۱۳۹ واقعیت در مورد نماز نافله ای پس از عصر
- ۱۴۳ مبادرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به نافله ی پس از عصر
- ۱۵۰ ۲. عمرو بن عاص
- ۱۵۰ اشاره
- ۱۵۰ عمرو عاص ملعون از لسان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم
- ۱۵۲ عمرو عاص اهل دروغ و نفاق و دشمن خداست
- ۱۵۳ وعده کمک به شرط رسیدن به حکومت
- ۱۵۵ اعتراف عمرو بر این که به خاطر دنیا با امیرالمؤمنین علیه السلام می جنگند
- ۱۵۶ عمرو و معاویه از جمله قاتلین عثمان اند
- ۱۵۷ محبوب ترین مردم از نگاه بخاری و عمرو بن عاص
- ۱۶۹ افسانه ای دیگر در صحیح بخاری
- ۱۷۲ ۳. مغیره بن شعبه
- ۱۷۲ اشاره
- ۱۷۳ مغیره و سب امیرالمؤمنین علیه السلام
- ۱۷۴ مغیره و زنا
- ۱۷۵ برخی اخبار دیگر مغیره
- ۱۷۷ دروغگویی مغیره

- ۱۷۸ ----- مغیره و نسبت مسح بر خفین به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم
- ۱۸۲ ----- ۴. عبد الله بن قیس ابوموسی اشعری
- ۱۸۲ ----- اشاره
- ۱۸۲ ----- خبر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از گمراهی حکمین
- ۱۸۴ ----- سبب تن دادن امیرالمؤمنین علیه السلام به امر حکمین
- ۱۸۵ ----- حضور ابوموسی اشعری در عقبه
- ۱۸۹ ----- امیرالمؤمنین علیه السلام و نفرین ابوموسی
- ۱۹۱ ----- ابوموسی و بشارت خلفا بر بهشت
- ۱۹۳ ----- بررسی حدیث مذکور
- ۱۹۵ ----- اما دلایل خارجی بی اساس بودن این نوع اخبار
- ۱۹۷ ----- احتمال عمر بن خطاب بر اهل جهنم و منافق بودنش
- ۱۹۹ ----- ابوموسی و همراهی ابوبکر در سفر شام با ابوطالب
- ۲۰۰ ----- ۵. مروان بن حکم
- ۲۰۰ ----- اشاره
- ۲۰۰ ----- دشمنی مروان با اهل بیت علیهم السلام
- ۲۰۴ ----- ۶. عروه بن زبیر
- ۲۰۴ ----- اشاره
- ۲۰۴ ----- عروه و خدمت سلطان و گمراه کردن مسلمین
- ۲۰۸ ----- عروه و دشمنی با اهل بیت علیهم السلام
- ۲۱۰ ----- نزول حجاب با خواست خلیفه و تناقضات متعدد بخاری در این موضوع
- ۲۱۲ ----- تناقض چهارم بخاری با اعتراف به واقعیت در نزول حجاب
- ۲۱۵ ----- پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و نماز بر رهبر منافقین
- ۲۱۹ ----- علت ظهور اخبار موافقات برای عمر بن خطاب
- ۲۲۱ ----- انکار شنوائی اموات و تناقض دیگر بخاری
- ۲۲۳ ----- ۷. حریر بن عثمان
- ۲۲۵ ----- ۸. اسحاق بن سويد بن هبیره، از تابعین

۹. ثور بن یزید از تابع تابعین اهل شام ----- ۲۲۶
- اشاره ----- ۲۲۶
- امام بخاری و مغفور له بودن یزید بن معاویه ----- ۲۲۶
۱۰. حصین بن نمیر ----- ۲۲۹
۱۱. سائب بن فروخ ----- ۲۲۹
۱۲. زیاد بن جبیر بن حبه ----- ۲۲۹
۱۳. زیاد بن علاقه بن مالک ثعلبی کوفی از تابعین ----- ۲۳۰
۱۴. ابوقلابه عبدالله بن زید بن عمرو از تابعین شام ----- ۲۳۰
۱۵. عبد الله بن حبیب بن ربیعہ ابو عبدالرحمن کوفی ----- ۲۳۰
- اشاره ----- ۲۳۰
- حفر چاه و بشارت عثمان بن عفان به بهشت ----- ۲۳۳
۱۶. عبدالله بن سالم الاشعری شامی ----- ۲۳۸
۱۷. قیس بن ابی حازم ----- ۲۳۸
- اشاره ----- ۲۳۸
- عزت مسلمین با اسلام عمر بن خطاب ----- ۲۳۹
- اشاره ----- ۲۳۹
۱. فرار از جنگ احد ----- ۲۴۱
۲. فرار از میدان جنگ در حنین ----- ۲۴۳
۳. فرار از یهودیان خیبر ----- ۲۴۴
- سخت گیری عمر بن خطاب نسبت به مسلمین ----- ۲۴۶
۱۸. مالک بن مغول ----- ۲۴۷
۱۹. محمد بن مسلم، ابن شهاب زهری ----- ۲۴۸
- اشاره ----- ۲۴۸
- زهری و تدلیس ----- ۲۴۸
- زهری و کتابت حدیث ----- ۲۴۹
- زهری و حاکمان ظالم ----- ۲۵۱

- ۲۵۵ دشمنی زهری با اهل بیت علیهم السلام
- ۲۵۵ زهری و کتمان فضائل اهل بیت علیهم السلام
- ۲۵۹ دروغ گویی زهری
- ۲۶۰ اسلام و مذمت نوکری سلاطین
- ۲۶۴ زهری و دل‌بستگی به دنیا
- ۲۶۵ زهری و قرض
- ۲۶۷ زهری و برخی محدثین
- ۲۷۲ اکاذیب زهری و برخی روایات او در تنقیص اهل بیت علیهم السلام
- ۲۷۲ زهری و تهمت آشکار بر امیرالمؤمنین علیه السلام
- ۲۷۸ ابوطالب و مرگ بدون ایمان
- ۲۸۳ تهمت دیگر زهری بر امیرالمؤمنین و حضرت زهرا علیهما السلام
- ۲۸۵ حدیث دیگر زهری در علم خلیفه دوم
- ۲۹۱ زهری و خواب دیگر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در «دین» عمر بن خطاب
- ۲۹۲ حدیث دیگر زهری
- ۲۹۲ شروع وحی از نگاه زهری
- ۲۹۴ ۲۰. مغیره بن مقسم الضبی متوفای ۱۳۳
- ۲۹۴ اشاره
- ۲۹۵ حکم دشمنان امیرالمؤمنین علیه السلام در اسلام
- ۳۰۰ خوارج در صحیح بخاری
- ۳۰۰ ۱. عکرمة البربری ابو عبدالله المدنی مولی ابن عباس
- ۳۰۰ اشاره
- ۳۰۳ گواهی بزرگان اهل سنت بر دروغگویی عکرمة
- ۳۰۴ بخاری و نسبت ازدواج بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در حال احرام
- ۳۰۹ چند حدیث عکرمة در صحیح بخاری:
- ۳۰۹ نسبت احراق زنادقه بر امیرالمؤمنین علیه السلام
- ۳۱۱ افسانه غرائب در صحیح بخاری

۲. ثور بن زید ۳۱۱
۳. داود بن حصین الاموی متوفای ۱۳۵ هـ ۳۱۲
۴. عمران بن حطان ۳۱۲
۵. ولید بن کثیر مخزومی ۳۱۴
- حکم و جایگاه خوارج در اسلام ۳۱۵
- فصل سوم: رجال ضعیف در صحیح بخاری ۳۱۷
- اشاره ۳۱۷
- روایتی که امام بخاری تضعیف کرده است ۳۱۷
- اشاره ۳۱۷
۱. اوس بن عبد الله ربعی أبوالجوزاء بصری ۳۱۷
۲. ایوب بن عائد طائی کوفی ۳۱۸
۳. بشر بن شعیب حمصی (متوفای ۲۱۳ هـ ق) ۳۱۹
۴. بشیر بن نهیک السدوسی بصری ۳۲۰
۵. ثابت بن محمد از اهل کوفه متوفای ۲۱۵ ۳۲۰
۶. حسن بن خلف واسطی ۳۲۱
۷. حصین بن عبدالرحمن متوفای ۱۳۶ ۳۲۱
- اشاره ۳۲۱
- امام بخاری و کتمان غربت ابوذر و تبعید او ۳۲۲
۸. حمران بن ابان غلام عثمان بن عفان (متوفای ۷۵ هـ ق) ۳۳۳
۹. زیاد بن ربیع ابو خدش حمیری ۳۳۴
۱۰. عباد بن راشد بصری بزار ۳۳۵
۱۱. عبدالرحمن بن یزید بن جابر (متوفای ۱۵۴ هـ ق) ۳۳۶
- اشاره ۳۳۶
- بخاری و همیشه بر حق بودن مردم شام ۳۳۶
۱۲. عطاء بن ابی مسلم خراسانی ۳۳۹
۱۳. عمر بن الحکم بن ثوبان (متوفای ۱۱۷ هـ ق) ۳۴۰

- ۳۴۰ ۱۴. کهمس بن منهال بصری
- ۳۴۰ اشاره
- ۳۴۱ روایت دیگر بخاری در فضل خلفای ثلاثه
- ۳۴۳ ۱۵. محمد بن سلیم، ابوہلال
- ۳۴۳ ۱۶. محمد بن یزید الحزامی کوفی
- ۳۴۴ ۱۷. معاویہ بن عبدالکریم ثقفی
- ۳۴۴ ۱۸. مقسم بن بجرت (متوفای ۱۰۱ هـ ق.)
- ۳۴۵ رواات ضعیف با ترتیب حروف
- ۳۴۵ اشاره
- ۳۴۵ ابراہیم ابن عبدالرحمن بن اسماعیل السکسک کوفی،
- ۳۴۶ ابراہیم بن یوسف بن ابی اسحاق الکوفی (متوفی ۱۹۸ هـ ق.)
- ۳۴۶ ابی بن عباس بن سهل بن سعد الساعدی
- ۳۴۷ احمد بن بشیر کوفی
- ۳۴۷ احمد بن عیسی بن حسان مصری (متوفای ۲۴۳ هـ ق.)
- ۳۴۸ احمد بن (زید) یزید بن ابراہیم
- ۳۴۸ اسباط بن عبد الواحد ابویسع بصری
- ۳۴۸ اسحاق بن محمد بن اسماعیل الفروی (متوفای ۲۲۶ هـ ق.)
- ۳۴۹ اسماعیل بن عبد اللہ بن ابی اویس
- ۳۵۰ اسید بن زید جمال
- ۳۵۰ اشہل بن حاتم بصری (متوفای ۲۰۸ هـ ق.)
- ۳۵۰ جریر بن حازم ابونضر البصری
- ۳۵۱ حسن بن بشر بن سلم ہمدانی
- ۳۵۱ حسن بن ذکوان بصری
- ۳۵۲ حسن بن مدرک
- ۳۵۲ خالد بن معدان شامی
- ۳۵۲ سعید بن کثیر بن عفیر

- ۳۵۳ سلم بن زریر عطاردی بصری
- ۳۵۴ سلمه بن رجاء تمیمی
- ۳۵۴ عاصم بن علی بن عاصم واسطی
- ۳۵۴ عامر بن شراحیل شعبی
- ۳۵۴ اشاره
- ۳۵۴ شعبی و نصب
- ۳۵۶ شعبی و دروغ گویی
- ۳۶۳ نوکری شعبی بر بنی امیه و حجاج بن یوسف سفقی
- ۳۶۶ عبد الله بن صالح ابوصالح جهنی
- ۳۶۶ اشاره
- ۳۶۷ جز ابوبکر همه مرا تکذیب کردند، و تناقض دیگر بخاری
- ۳۷۵ عبدالله بن عبیده بن نشیط
- ۳۷۶ عبدالله بن مثنی انصاری بصری
- ۳۷۶ اشاره
- ۳۷۶ جمع آوری قرآن و تناقض آشکار دیگر
- ۳۷۷ عبد الحمید بن عبدالله اصبحی
- ۳۷۷ اشاره
- ۳۷۸ نسبت بی عدالتی به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم
- ۳۸۱ عبدالرحمن بن عبدالله بن دینار
- ۳۸۲ عبد الرحمن بن عبدالملک بن شبیه حزامی
- ۳۸۲ عبد الرحمن بن أبی نمر بجلی
- ۳۸۲ عبدالملک بن عمیر
- ۳۸۳ عتاب بن بشیر الجزری
- ۳۸۴ عثمان بن فرقد بصری
- ۳۸۴ عثمان بن الهیثم بصری
- ۳۸۴ علی بن أبی هاشم بغدادی

- ۳۸۴ ----- عمرو بن ابی سلمه دمشقی
- ۳۸۵ ----- عمرو بن ابی عمرو
- ۳۸۵ ----- عمرو بن عبید بن باب بصری
- ۳۸۵ ----- اشاره
- ۳۸۵ ----- قاتل و مقتول در جمل اهل جهنم اند
- ۳۸۹ ----- نصوص اسلامی در مورد جنگ های امیرالمؤمنین علیه السلام
- ۳۹۲ ----- درباره جنگ های امیرالمؤمنین علیه السلام کسی جز کافر شک نمی-کند
- ۳۹۳ ----- فضیل بن سلیمان نمیری
- ۳۹۳ ----- اشاره
- ۳۹۳ ----- بخاری و نسبت اکل گوشت ذبح شده برای بت بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم
- ۳۹۸ ----- فلیح بن سلیمان
- ۳۹۸ ----- اشاره
- ۳۹۹ ----- بستن در ها و خلیل بودن ابوبکر
- ۳۹۹ ----- اشاره
- ۴۰۳ ----- ۱. موضوع خلت
- ۴۰۶ ----- ۲. اما مسأله سد ابواب
- ۴۰۹ ----- کثیر بن شنظیر
- ۴۰۹ ----- محمد بن حسن بن زبیر
- ۴۱۰ ----- محمد بن ابی حفصه
- ۴۱۰ ----- محمد بن حکم مروزی
- ۴۱۱ ----- محمد بن زیاد بن عبیدالله بصری
- ۴۱۱ ----- محمد بن طلحه الیامی
- ۴۱۱ ----- محمد بن فلیح
- ۴۱۲ ----- محمد بن کثیر عبدی
- ۴۱۲ ----- اشاره
- ۴۱۲ ----- برترین مردم از دیدگاه امام بخاری

- معاذ بن رفاعه بن رافع ۴۱۶
- معاذ بن هشام بصری ۴۱۶
- اشاره ۴۱۶
- نسبت عجیب دیگر بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم ۴۱۷
- موسی بن مسعود نهدی ۴۱۸
- میمون بن سیاه ۴۱۹
- ولید بن مسلم شامی مولی بنی امیه ۴۱۹
- هشام بن حجیر مکی ۴۲۰
- یحیی بن اُبی زکریا ۴۲۰
- یحیی بن عبدالله بن بکیر ۴۲۰
- یوسف بن اسحاق بن ابی اسحاق السبیبی ۴۲۱
- ابوهریره، عبد الرحمن بن صخر ۴۲۱
- اشاره ۴۲۱
- ابوهریره متهم نزد صحابه ۴۲۲
- اعتراف ابوهریره بر متهم بودنش ۴۲۶
- ابوهریره و نسبت سخن خود به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم ۴۲۷
- ابوهریره و نسبت اخبار یهود به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم ۴۲۸
- ابوهریره و نسبت مخالفت حضرت ابراهیم با امر خداوند متعال ۴۳۶
- نسبت های بی اساس ابوهریره بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم ۴۳۷
- عدم اعتماد تابعین به ابوهریره ۴۴۰
- انکار ام المؤمنین عائشه بر ابوهریره ۴۴۳
- ابوهریره مؤذن بحرین ۴۴۷
- همکاری ابوهریره با معاویه ۴۴۹
- نهی عمر بن خطاب از نقل حدیث و متهم بودن ابوهریره نزد وی ۴۵۴
- ابوهریره مبلغ آیات برائت ۴۵۷
- ابوهریره و آیه ای انداز ۴۶۴

- منقبت ابوهیره ----- ۴۶۸
- پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برای ابوهیره دعا کردند پس گناه او چیست ----- ۴۷۵
- ابوهیره و تهمت کافر گشتن عرب پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم ----- ۴۷۸
- ابوهیره و جعل مناقب برای عثمان بن عفان ----- ۴۸۲
- حدیث دیگر او در فضل عثمان ----- ۴۸۳
- ابوهیره و نسبت نسیان و کذب به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم ----- ۴۸۶
- برترین انبیا علیهم السلام در نقل ابوهیره ----- ۴۸۹
- طواف حضرت سلیمان بر زنان ----- ۴۹۳
- ابوهیره و حدیث اطاعت از امیران ----- ۴۹۵
- ابوهیره، اسلام و اهل بیت ----- ۵۰۴
- فصل چهارم: بررسی برخی روایات «صحیح بخاری» ----- ۵۱۱
- اشاره ----- ۵۱۱
- جعل احادیث در زمان معاویه و بنی امیه ----- ۵۱۱
- اول کسی که اسلام آورد ----- ۵۱۵
- امیرالمؤمنین علیه السلام و خواستگاری دختر ابوجهل ----- ۵۲۸
- ابوبکر و امامت نماز ----- ۵۳۵
- داستان افک ----- ۵۴۶
- اما اصل داستان افک و آیات قرآن ----- ۵۶۹
- نزول آیه ی تیمم ----- ۵۷۱
- حکم «بسم الله» و تناقض دیگر بخاری ----- ۵۷۹
- معاویه و ترک سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به خاطر دشمنی با امیرالمؤمنین علیه السلام ----- ۵۸۲
- اخبار انس در جهر به «بسم الله الرحمن الرحیم» ----- ۵۸۴
- نزول آیه «اولی الامر» ----- ۵۹۰
- قربای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خود آن حضرت و یا تمام مشرکین قریش هستند ----- ۵۹۸
- خطاب ابوسفیان در احد ----- ۶۱۰
- نسبت ناروا به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و تناقضات آشکار در موضوع بول ----- ۶۱۱

- نسبت ناروای دیگر به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و تناقض آشکار بخاری در موضوع تخلی ۶۱۴
- قاعده جهت توجیه تناقضات ۶۱۶
- نسبت سب به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و تناقض دیگر ۶۱۶
- تعجب از سخن گفتن گوسفند و یا گرگ ۶۲۴
- دعوت ابوبکر از کل در های بهشت ۶۲۷
- ابوبکر سید صحابه و یا ابوسفیان ۶۲۸
- از نزول آیه ی رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم جز ابوبکر کسی اطلاع نداشت ۶۳۰
- آرزوی امیرالمؤمنین علیه السلام بر داشتن عمل عمر بن خطاب ۶۳۴
- پشیمانی خلیفه دوم در دم مرگ از برخوردش با اهل بیت علیهم السلام ۶۴۳
- غیرت عمر بن الخطاب ۶۴۴
- فرار شیطان از عمر بن خطاب ۶۴۵
- عمر بن خطاب مُخَدَّث این امت ۶۴۷
- بیعت به عثمان بن عفان ۶۵۳
- عذاب شدن گذشتگان به خاطر گریه زنده ها و تناقض دیگر بخاری ۶۶۱
- امام بخاری و متعه نساء ۶۷۰
- عمر بن الخطاب و تحریم متعه ۶۷۶
- متعه حکم قرآنی است ۶۸۴
- شروع اذان از دیدگاه بخاری ۶۸۶
- فصل پنجم: امام بخاری و تصرف در اخبار اسلامی ۶۹۱
- اشاره ۶۹۱
۱. امیرالمؤمنین علیه السلام ولی و سرپرست مؤمنین پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم ۶۹۱
۲. کراهت پیامبر اکرم برای امیرالمؤمنین هر چه را که برای خود کراهت دارند ۶۹۳
۳. بیعت با امیرالمؤمنین علیه السلام در صورت وفات عمر بن خطاب ۶۹۵
۴. عمر بن خطاب و رجم مجنون و پنهان سازی آن ۶۹۶
۵. تحریف کیفیت صلوات ۶۹۸
۶. حذف و پنهان کردن فضائل ام المؤمنین خدیجه علیها السلام ۶۹۹

۷. بستن درها بر مسجد و گناه های خلیفه ی سوم ۷۰۱
۸. تحریف روشن حدیث دیگر توسط بخاری ۷۰۲
۹. ام المؤمنین عائشه دوست ندارد امیرالمؤمنین را به خوبی یاد کند ۷۰۴
۱۰. مروان و امر به سب امیرالمؤمنین علیه السلام ۷۰۵
۱۱. مروان، پاره ای از لعنت خداوند متعال و پنهان سازی آن ۷۰۷
۱۲. حذف فرار شیخین از یهودیان خیبر ۷۰۸
۱۳. حذف دیدگاه امیرالمؤمنین علیه السلام در مورد شیخین ۷۱۱
۱۴. اسما بنت عمیس و رد ادعای خلیفه دوم ۷۱۲
۱۵. پنهان کردن شک عمر بن خطاب ۷۱۳
۱۶. معاویه و پسر خواندگی زیاد بن ابی و دست کاری بخاری ۷۱۴
۱۷. منع عمر بن خطاب از خواندن شعر در مسجد ۷۱۵
۱۸. خداوند متعال سرور ماست، نه سعد بن معاذ ۷۱۶
۱۹. عمر بن خطاب و نهی از نماز در صورت عدم وجود آب ۷۱۸
۲۰. عمر بن خطاب و نفی نفع و ضرر داشتن حجر الاسود ۷۱۹
۲۱. بخاری و حذف و پنهان کردن عدم آگاهی خلیفه دوم از معنای «ب» ۷۲۴
۲۲. بخاری و تحریف و پنهان کردن لزوم مسح بر پا ۷۲۶
۲۳. بخاری و تحریف جواز جمع بین صلاتین در حضر ۷۲۷
۲۴. پنهان نمودن متهم بودن ابوهریره ۷۳۰
۲۵. پنهان کاری دیگر امام بخاری در مورد خلیفه سوم ۷۳۱
۲۶. بخاری و پنهان کردن از طبیات بودن متعه نساء ۷۳۲
۲۷. قدامه بن مظعون بدری و شرب خمر ۷۳۳
۲۸. سمره بن جندب و خمر ۷۳۴
۲۹. شیخین، ابوبکر و عمر و خمر ۷۳۵
۳۰. بخاری و نقل خبری که هیچ معنا و مفهومی ندارد ۷۴۷
- فهرست منابع ۷۴۹
- فهرست کتاب ۷۶۷

مشخصات کتاب

سرشناسه: قاسمی، الیاس

عنوان و نام پدیدآور: امام بخاری و جایگاه صحیحش / مولف الیاس قاسمی.

مشخصات نشر: [قم]: مرکز چاپ و نشر، مجمع جهانی اهل بیت علیهم السلام ۱۳۹۰ = ۲۰۱۱ م.

مشخصات ظاهری: ۷۶۷ ص.

فروست: مرکز چاپ و نشر؛ ۶۴۱.

یادداشت: کتابنامه: ص. [۷۳۱] - ۷۴۸؛ همچنین به صورت زیرنویس.

موضوع: بخاری، محمد بن اسماعیل، ۱۹۴ - ۲۵۶ ق. -- سرگذشتنامه.

موضوع: محدثان اهل سنت -- سرگذشتنامه

رده بندی کنگره: BP۱۱۹/ب۳ق۲ ۱۳۹۰

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۲۹۲۴

شماره کتابشناسی ملی: ۳۶۷۰۶۷۱

ص: ۱

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم

ص: ۳

امام بخاری

و

جایگاه صحیحش

الیاس قاسمی

اسلام عزیز دین کامل و جاوید است و هر آن چه تا قیامت نیاز بشریت است همه را بیان فرموده است. خداوند متعال در قرآن می فرماید:

مَا فَرَطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ؛ (۱) (بیان) هیچ چیزی را در این کتاب فروگذار نکردیم.

وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ؛ (۲) و ما این قرآن را بر تو نازل کردیم که بیانگر همه چیز است.

ولی اینکه خداوند متعال هر چه نیاز بشر است در قرآن ذکر فرموده است، چیزی نیست که هر شخصی توان در آوردن آن را از قرآن مجید داشته باشد. و این خلفای راستین پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم هستند که خداوند متعال و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آنها را حجت های الهی و رهبران امت اسلامی معرفی فرموده اند، چنین توان و قدرت را دارند؛ زیرا خداوند متعال به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید: «وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ؛ (۳) و ما این قرآن را به تو نازل کردیم تا آن را به مردم بیان کنی. پس قرآن که همه چیز را در بر دارد نیاز به بیان و روشن کردن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم دارد و

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نیز امیرالمؤمنین علیه السلام و اهل بیت خود علیهم السلام را وارثان علم خود معرفی فرموده و در حدیث متواتر ثقلین آن ها را رهبران جامعه اسلامی خوانده اند. و این وارثان علم پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم با استناد به این آیات شریفه ای قرآن فرموده اند: از ما سؤال کنید و تا قیامت از هر چه اتفاق خواهد افتاد سؤال کنید و ما پاسخ خواهیم داد. (۴)

۱- انعام، ۳۸.

۲- نحل، ۸۹.

۳- نحل، ۴۴.

۴- تفسیر عبدالرزاق، ج ۳، ص ۲۴۱؛ تهذیب التهذیب، ج ۷، ص ۲۹۷، رقم ۵۶۶؛ الاصابه، ج ۴، ص ۴۶۷، رقم ۵۷۰۴؛ فتح الباری، ج ۸، ص ۴۵۹ و ۵۹۹ و ج ۱۱، ص ۲۴۹ و ۲۹۱.

امیرالمؤمنین علیه السلام در حدیث صحیحی فرموده اند: ای برادر عامری در باره ای هر چه خدا ورسولش فرموده اند از من سؤال کن، همانا ما اهل بیت داناترین مردم به سخن خدا ورسولش هستیم. (۱) و از این قبیل احادیث در کتب مسلمین فراوان وارد شده است.

ولی با این حال وقتی به برخی کتب اصلی مراجعه می شود حقیقت را وارونه نشان داده و امیرالمؤمنین علیه السلام و اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را در ردیف افراد عادی معرفی کرده اند و در مقابل در رد و انکار احادیث متواتر و مسلمی که در مورد این خاندان مطهر وارد شده، تمام سعی خود را به کار برده اند. و متأسفانه برخی از این دسته کتاب ها به عنوان صحیح ترین کتب پس از قرآن کریم بین طوائفی از مسلمین جای افتاده است. بنابراین برای روشن کردن این گونه کتاب ها و جایگاه مؤلف آن و همچنین مقام واقعی اهل بیت مطهر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم لازم است بین مسلمین روشن گری صورت گیرد و با بررسی منصفانه و دور از تعصب و با بیان علمی، حقیقت این گونه کتب و نویسندگان آن برای جامعه اسلامی معرفی گردد؛ زیرا به اهل بیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و خاصه امیرالمؤمنین علیه السلام در زمان حضورشان در جامعه اسلامی و پس از آن در زمان حاکمیت بنی امیه و بنی عباس به اندازه کافی ظلم شده است. و امروزه باید چهره این ظلم ها که با انکار جایگاه واقعی

اهل بیت علیهم السلام ادامه پیدا کرده است، در جوامع اسلامی بیان و معرفی گردد تا حق و باطل هر کدام به صورت واقعی خود معرفی شوند.

صنعتی که از علمای وهابی محسوب می شود یکی از ظلم هایی را که به خاندان

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در تاریخ شده و آن ظلم در حال حاضر نیز ادامه دارد، این گونه بیان کرده است: محدثان (با اتفاق) حدیث کیفیت صلوات بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و آل را روایت کرده اند و حذف آل در صلوات چنان که در کتب حدیثی واقع شده جائز نیست و ظاهراً محدثان «آل» را در صلوات از روی تقیه حذف کرده اند؛ زیرا حکومت بنی امیه از ذکر اهل بیت کراهت داشتند و سپس این روش

۱- طبقات الکبری ابن سعد، ج ۶، ص ۲۴۰؛ المعرفه والتاریخ فسوی، ج ۱، ص ۳۶۲.

با پیروی متأخرین از گذشتگان استمرار پیدا کرد و این روش هیچ وجه صحیحی ندارد... (۱).

وقتی محدثین از ذکر اهل بیت علیهم السلام در صلواتی که بارها همه روزه در نماز آن را تکرار

می کنند، از ترس حاکمان تقیه کرده و آن را ترک کرده اند، پس در روایت احادیث و اخبار فضائل و جایگاه رفیع آن ها حالشان چگونه خواهد بود!

در این نوشتار به بررسی کتاب «صحیح» محمد بن اسماعیل بخاری که یکی از مهم ترین کتاب روایی و صحیح ترین کتاب پس از قرآن کریم معرفی گشته و مورد پذیرش نیز واقع شده است و همچنین جایگاه مؤلف آن، پرداخته شده است.

امام بخاری شخصیتی است که در بین مسلمین، به خصوص به جهت کتاب «جامع الصحیح» اش مورد توجه فراوان قرار گرفته است. این توجه تا حدی است که بخاری و کتاب و عملکردش میزان شناخت حدیث صحیح از غیر صحیح و رجال و محدثین نیز قرار گرفته است. حتی افرادی که در جوامع مسلمین به عنوان عالم دین مطرح و شناخته شده اند، احادیث را با بخاری و رجال و صحیحش می سنجند و گاهی روایت نشدن حدیثی از جانب بخاری را سبب صحیح نبودن حدیث می دانند. این روش امروزه بین سلفی و هابیت پررنگ گشته است. اگر در مورد حدیثی که با عقائد و مذاقشان سازگار نیست، ضعفی پیدا نکردند، عدم وجود آن حدیث در صحیحین، و به خصوص «صحیح بخاری» را طعن بر حدیث و سنت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم قرار می دهند. این یک واقعیت تلخی است که مسلمین با آن مواجه بوده و هستند و بدون توجه آن را سیره دینی خود قرار داده اند.

این در حالی است که اولاً: امام بخاری در طول زندگی خود دارای اعتقادات عجیب بوده است که در شرح حال او ذکر شده است. ثانیاً: در کتاب «صحیح بخاری» اخبار اسرائیلیات وارد شده است که در مواردی افرادی از بزرگان اهل سنت به مانند قرطبی و ثعالبی به آن تصریح کرده اند. ثالثاً: احادیث فراوانی در کتاب «صحیح بخاری»

موجود است که حتی با احادیث دیگر خود «صحیح بخاری» تناقض آشکار دارد. رابعاً: از رجال و افراد فراوانی بخاری در صحیحش حدیث روایت کرده است که خودش و دیگران آن‌ها را ضعیف معرفی کرده‌اند و همچنین از برخی کذابین و متهمین و از خوارج و نواصب نیز احادیث فراوان در «صحیح بخاری» روایت شده است. با این وجود انسان تعجب می‌کند که چگونه و چرا این دسته از مسلمین این اعتقاد و سیره را پذیرفته و در موردش دقت نکرده‌اند.

درست است که امام بخاری از دیدگاه اهل سنت یک عالم حدیث شناس و رجال دان بوده است و در مورد او مدح و ستایش‌های زیاد شده است، ولی واقع این است که برخی از آن‌ها افراط است، و لذا ما تنها به برخی از نظرات علما و محدثین در شناخت جایگاه علمی امام بخاری بسنده خواهیم کرد. از این رو فصل اول این کتاب را به بررسی زندگی و شخصیت علمی و اعتقادی محمد بن اسماعیل بخاری اختصاص داده و نظرات محدثین و علما را در مورد او و کتاب صحیحش و همچنین جایگاه بخاری

با اهل بیت علیهم السلام و احادیث فضائل این خاندان مطهر ذکر خواهیم کرد تا با آشنایی

با شخصیت امام بخاری و اعتقادات او، وارد بحث و بررسی کتاب و احادیث و رجال صحیحش شویم.

از خداوند متعال توفیق در عمل خالصانه و عاقبت بخیری مسلمین را خواهیم و این که ان شاء الله این نوشتار را مفید و مورد استفاده جامعه اسلامی قرار بدهد.

فصل اول: شخصیت امام بخاری و جایگاه صحیح

شخصیت و نشأت زندگی علمی

امام بخاری، محمد بن اسماعیل بن ابراهیم بن مغیره، شوال سال ۱۹۴ هـ ق. در بخارا متولد شده است. ادعا کرده اند که در ده سالگی حفظ حدیث بر او الهام شده و از همان زمان شروع به حفظ نموده و در سال ۲۵۶ هجری از دنیا رفته است. (۱) او برای طلب حدیث به حجاز، شام، مصر، الجزیره، بصره، کوفه، بغداد و نیشابور سفر کرده و به کوفه و بغداد بسیار وارد شده است. او از جهت مذهب و فقه، مباحث فقهی خود را بنابر گفته ابن حجر از امام شافعی و ابو عبید گرفته است. (۲) و لذا سبکی او را در طبقات شافعی ها ذکر کرده است، ولی ابن قیم بخاری و برخی محدثین دیگر را مقلد محض احمد بن حنبل دانسته است و ابن ابویعلی نیز او را در طبقات حنابله آورده است. (۳)

جایگاه صحیح و علت تألیف

امام بخاری گفته است: صد هزار حدیث صحیح و دویست هزار حدیث غیر صحیح در حفظ داشتم. (۴) وی می گوید: احادیث این کتاب را از بین ششصد هزار حدیث انتخاب کردم و آن را در شانزده سال نگاشتم و بین خود و خدا حجت قرار دادم. (۵) باز می گوید: در این کتاب تنها احادیث صحیح را وارد کردم و احادیث صحیح دیگر را نیز به جهت طولانی نشدن کتاب ترک نمودم. (۶)

- ۱- سیر اعلام النبلاء ذهبی، ج ۱۲، ص ۳۹۳.
- ۲- فتح الباری ابن حجر، ج ۱، ص ۲۱۳.
- ۳- طبقات الحنابله ابن ابی یعلی ج ۱، ص ۱۰۶.
- ۴- طبقات الشافعیه الکبری سبکی، ج ۲، ص ۱۶۰؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۱۲، ص ۴۱۵. البته واقعیت ها این ادعا و امثال آن را رد می کند.
- ۵- سیر اعلام النبلاء ذهبی، ج ۱۲، ص ۴۰۲؛ طبقات الشافعیه الکبری، ج ۲، ص ۱۶۲.
- ۶- طبقات الشافعیه الکبری سبکی، ج ۲، ص ۱۶۲؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۱۲، ص ۴۰۲.

البته این سخنان اشکالاتی دارد: اولاً: سیوطی نقل کرده است که حافظ عراقی این سخن بخاری را که صد هزار حدیث صحیح در حفظ داشته باشد دور از واقع دانسته است. و ابن جماعت در رد این ادعای امام بخاری گفته است: احادیث صحیحی که در دسترس ماست و بلکه غیر صحیح، اگر کتاب های سنن، مسانید، جوامع، و اجزای حدیثی و غیر آن تتبع شود، جمیع آن احادیث بدون مکررات به صد هزار و بلکه به پنجاه هزار نمی رسد و خیلی بعید است که یک نفر آنچه از دست همه ای امت رفته است را حفظ کرده باشد. (۱) و ثانیاً: اگر امام بخاری بسیاری از احادیث صحیح را به دلیل پرهیز از طولانی شدن کتاب ترک کرده بود، می توانست مقدار زیادی از آن احادیث صحیح را در کتابش ذکر کند و حدود دو سوم احادیث صحیحش را که تکراری هستند ترک کند؛ زیرا در «صحیح بخاری» برخی احادیث بیش از بیست مرتبه تکرار شده و حتی برخی از این اخبار که بیش از بیست بار تکرار شده هیچ اصل و اساسی ندارد که در متن کتاب خواهد آمد و همچنین چنان که خواهد آمد صحیح بودن کل روایات این کتاب نیز به هیچ وجه قابل قبول نیست.

در مورد انگیزه امام بخاری در نگارش کتاب صحیح، دو نظریه از زبان خود بخاری نقل شده است:

۱. امام بخاری می گوید: نزد اسحاق بن راهویه بودم. برخی از اصحاب ما گفتند: ای کاش کتاب مختصری از سنن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را جمع می کردید! این سخن در قلب من واقع شد و شروع به جمع و نگارش این کتاب کردم. (۲)

۲. بخاری در خبر دیگر می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را در خواب دیدم که گویا من پیش روی آن حضرت استاده بودم و در دستم بادکنی است و با آن از آن حضرت دفاع می کنم. سپس از برخی معبرین در باره آن سؤال کردم. گفتند: تو از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دروغ را دور خواهی کرد؛ و این سبب شد که کتاب «صحیح» را بنویسم. (۳)

۱- تدریب الراوی سیوطی، ج ۱، ص ۹۹ و ۱۰۰.

۲- تاریخ بغداد، ج ۲، ص ۸؛ تهذیب الاسماء واللغات، ج ۲، ص ۹۱؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۱۲، ص ۴۰۱.

۳- تهذیب الاسماء واللغات نووی، ج ۲، ص ۹۱؛ مقدمه فتح الباری ابن حجر، ص ۵.

چنان که ملاحظه می کنید، اولاً: متأسفانه این دو خبر متفاوت اند؛ زیرا روشن است که اگر چنین اتفاقی پیش بیاید پشت سر هم پیش خواهد آمد و بخاری آن را بیان می کرد که به این سبب شروع کردم و سبب دوم نیز بعد از آن این اراده ای مرا تقویت کرد. ثانیاً: «صحیح» امام بخاری واقعیت داشتن علت دوم و سخن مؤلف را قطعاً رد می کند؛ زیرا در آن اکاذیب کم نیست. ثالثاً: احتمالاً مانند موارد دیگر انگیزه و سبب دوم را برای مقدس نشان دادن عمل و کتاب «صحیح بخاری» بعدها یا خود ایشان و یا دیگران از زبان وی نقل کرده اند.

تعداد روایات «صحیح بخاری»

سیوطی از شیخ الاسلام نقل کرده که گفته است: احادیث «صحیح بخاری» را شمارش کردم و آن بدون معلقات و متابعات، با مکررات ۶۳۹۷ حدیث و بدون مکرر ۲۵۱۳ حدیث است. (۱)

ابن حجر نیز گفته است: جمیع روایات «صحیح بخاری» همراه با معلق، متابع و مکرر ۹۰۸۲ حدیث است و جمیع احادیث موصول و معلق آن بدون مکررات ۲۵۱۳ حدیث است که ۱۶۰ حدیث آن معلق و متابعات است. (۲) پس بنابر این دو بیان موافق هم از سیوطی و ابن حجر، از سه دو برابر احادیث «صحیح بخاری» تکراری هستند. با این وجود آیا ممکن است که امام بخاری صد هزار حدیث صحیح در حفظ داشته باشد، و برای پرهیز از طولانی شدن کتاب، از ذکر آن خودداری کرده باشد، با این که دو سوم احادیث کتابش تکراری هستند؟! و همچنین برخی اخباری در صحیحش وارد کرده که به درد کسی نمی خورد مانند رجم میمون در زمان جاهلیت به خاطر زنا؟! (۳)

۱- تدریب الراوی سیوطی، ج ۱، ص ۱۰۳.

۲- فتح الباری ابن حجر، ج ۱۳، ص ۴۵۴.

۳- صحیح بخاری، کتاب المناقب، مناقب الانصار، باب الْقَسَامَةُ فِي الْجَاهِلِيَّةِ، ح ۳۸۴۹. دقت داشته باشیم که این افسانه را کسی جز بخاری نقل نکرده و بخاری آن را در تاریخ کبیرش نیز وارد کرده و شعیب ارنؤوط در حاشیه سیر ذهبی ج ۴، ص ۱۵۹ شرح حال عمرو بن میمون بر ضعف سندش به خاطر کثیر الخطا بودن نعیم بن حماد و مدلس بودن هشیم حکم کرده است.

مکان نگارش «صحیح بخاری»

همچنین بخاری گفته است: هیچ حدیثی در این کتابم ننوشتم، مگر این که قبلش غسل نمودم و دو رکعت نماز خواندم. (۱) و گفته است: تمام کتابم را سه مرتبه نگاهشتم. (۲) و چندین نفر گفته اند: ما شاهد بودیم که بخاری صحیحش را در بین قبر و منبر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم جمع و نگارش نمود و برای هر حدیث دو رکعت نماز می خواند. (۳) باز امام بخاری می گوید: کتاب صحیحم را در مسجد الحرام نگاهشتم و هیچ حدیثی در آن قرار ندادم، مگر این که قبلش از خداوند طلب خیر نمودم و دو رکعت نماز خواندم و یقین بر صحت آن حدیث پیدا کردم. (۴) نووی می گوید: محمد بن طاهر گفته است: بخاری صحیحش را در بخارا نگاهت و گفته شده است که در مکه تألیف نمود و گفته شده است در بصره. نووی می گوید: همه ای این موارد صحیح است. (۵) ولی ابن حجر گفته است: این منافاتی ندارد؛ زیرا در ابتدا به کاغذ باطله نوشته و سپس بار دوم پاک نویسی ونهایی کرده است. (۶) ظاهر این اخبار مختلف چنین می رساند این ادعا که او صحیحش را در مدینه و یا مکه نگاهت باشد هم

با واقعیات سازگار نیست و هم اخبار فوق آن را رد می کند و ابن حجر نیز به این واقعیت پی برده و خواسته است به این گونه رفع مشکل کند و چنین توجیه نموده است. ابن حجر بیان می کند که بخاری در مکه شانزده سال اقامت نداشت؛ زیرا سخن امام بخاری که می گوید: در مسجد الحرام کتاب را نگاهشتم ... با در شانزده سال نگاهشتمش نیز تعارض دارد و همچنین در مدینه در کنار قبر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بودن آن؛ زیرا خود بخاری می گوید: در حجاز شش سال اقامت نمودم. (۷)

۱- طبقات الشافعیه الکبری سبکی، ج ۲، ص ۱۶۲؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۱۲، ص ۴۰۲.

۲- سیر اعلام النبلاء ذهبی، ج ۱۲، ص ۴۰۳.

۳- سیر اعلام النبلاء، ج ۱۲، ص ۴۰۴.

۴- مقدمه فتح الباری ابن حجر، ص ۴۹۰.

۵- تهذیب الاسماء واللغات نووی، ج ۱، ص ۹۱.

۶- مقدمه فتح الباری، ص ۴۹۰.

۷- همان، ص ۴۸۹؛ سیر اعلام النبلاء ذهبی، ج ۱۲، ص ۴۰۷.

از این اخبار استفاده می شود، امام بخاری و دیگران برای آن که احادیث این کتاب مورد توجه قرار گیرد، چنین وانمود کرده اند که این احادیث با این خصوصیات در چنین مکان مقدس نگاشته شده است، ولی چنان که روشن است، این اخبار هم مشکل دارند و هم این که با تصریح ابن حجر و ذهبی (۱) امام بخاری از محمد بن یحیی ذهلی با تدلیس در صحیحش احادیث فراوان روایت کرده است. و این دلالت می کند که امام بخاری صحیحش را در مکه و یا در مدینه تألیف نکرده است؛ زیرا اختلاف او با ذهلی در آخرین ورود او به نیشابور در سال ۲۵۰ هـ بوده و این اختلاف سبب شده است که امام بخاری از ذهلی با تدلیس در صحیحش حدیث روایت کند. پس این که گفته شده است: «صحیح بخاری» در بیت الله الحرام و یا کنار قبر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم پس از استخاره و غسل و خواندن دو رکعت نماز برای هر حدیث، نگاشته شده است، جهت مقدس جلوه دادن کتاب بوده و با واقعیت سازگاری ندارد.

بخاری و نقل ناقص روایات

وقال أحميد بن أبي جعفر والي بخارى: قال محمد بن إسماعيل يوما: رب حديث سمعته بالبصرة كتبه بالشام، ورب حديث سمعته بالشام كتبه بمصر. فقلت له: يا أبا عبد الله بكماله؟ قال: فسكت؛ والي بخارا مي گوید: محمد بن اسماعيل روزی گفت: چه بسا حدیثی که در بصره شنیدم ولی در شام آن را نوشتم و بسا حدیثی که در شام شنیدم و در مصر نوشتم.

از این خبر استفاده می شود که بخاری فراوان احادیث را با الفاظ خودش با نسبت به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده است. البته نقل به معنا آن هم بدون تصرف در معنای حدیث نزد برخی از محدثین اهل سنت و آن هم در موارد خاص جائز و نزد بیشتر آن ها جائز نیست، ولی بخاری با این روش فراوان در روایات تصرف کرده و یک حدیث را گاه تکراری در موارد مختلف از صحیحش ذکر کرده، ولی در تمام موارد الفاظ نقل هایش و همچنین در

۱- سیر اعلام النبلاء، ج ۱۲، ص ۳۹۶، شرح حال امام بخاری؛ تهذیب التهذیب، ج ۹، ص ۴۴۸، رقم ۸۴۳.

زیاده و نقصان با هم فرق دارد. حالا روشن نیست که بخاری چه قدر از سخنان خود را در احادیث و اخبار صحیحش اضافه کرده و از اصل حدیث کاسته است!

افراط و سخنان دور از واقع

احمد بن نصر خفاف^(۱) گفته است: بخاری در شناخت حدیث بیست درجه داناتر از احمد بن حنبل و اسحاق بن راهویه و غیر آن دو بود و هر که در مورد او سخنی بگوید بر او از جانب من هزار لعنت^(۲).

امام بخاری می گوید: اگر تاریخم نشر شود، خیلی از اساتیدم متوجه نمی شوند و نشدند و آن را (نیز) سه مرتبه نگاشتم و اسحاق بن راهویه تاریخ او را به امیر عبدالله بن طاهر وارد کرد و گفت: آیا نمی خواهی که به تو سحر نشان دهم؟ سپس آن را نشان داد و امیر تعجب کرد و گفت: من نگارشش را متوجه نشدم^(۳).

این گونه برای بالا بردن مقام امام بخاری و کتبش سخنان دور از واقع گفته شده است. در باره تاریخ امام بخاری خود او سخنان دیگر نیز گفته و در مدح آن آورده است: در همان زمان، کتاب تاریخ را در کنار قبر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در شب های مهتابی نگاشتم و کم نامی در تاریخم هست مگر این که نزد من در مورد آن داستان است، ولی به خاطر طولانی نشدن کتاب از ذکرش پرهیز کردم^(۴) حال آن که در شرح حال راویان مهم ترین مطلب ذکر ثقه و یا غیر ثقه بودن راوی است که در تاریخ امام بخاری در اکثر تراجم حتی به این مهم توجه نشده است، و با این حال امام بخاری حتی برای تاریخش این مقام

۱- ذهبی در مورد خفاف می گوید: او روزه دهر می داشت، یعنی روزهای عید که روزه آن حرام است را نیز روزه می گرفت؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۱۳، ص ۵۶۱، رقم ۲۸۴.

۲- طبقات الشافعیه الکبری سبکی، ج ۲، ص ۱۶۲؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۱۲، ص ۴۳۵.

۳- سیر اعلام النبلاء ذهبی، ج ۱۲، ص ۴۰۳.

۴- مقدمه فتح الباری، ص ۴۷۹؛ مقدمه تاریخ الصغیر بخاری، ج ۱، ص ۸.

را قائل است، چه رسد به صحیحش.

اما این که احمد بن نصر گفت: هزار لعنت از جانب من بر هر کسی که در باره بخاری سخنی بگوید، باید دقت داشته باشیم که او با این سخن محدثین و علمای فراوانی از معاصرین و غیر معاصرین بخاری مانند ذهلی، ابوحاتم، ابوزرعه، دارقطنی و حتی مسلم بن حجاج، صاحب صحیح و ذهبی و دیگران را مورد شتم قرار داده است. آری، متأسفانه در حق یک نفر این گونه غلو کرده و توجه ندارد که گروه بزرگی از محدثین و علما را که مقامشان کمتر از بخاری نخواهد بود، مورد شتم قرار می دهد.

همچنین دانایان بخاری در حدیث از احمد بن حنبل، یک سخن بی اساس است. اگر امام بخاری می گوید که صد هزار حدیث صحیح در حفظ داشته است، ابوحاتم رازی به عبدالله بن احمد می گوید: پدرت یک میلیون حدیث در حفظ دارد (۱) و ذهبی در توجیه این سخن گفته است: منظور مکررات و فتاوای تابعین نیز است و الا- آثار مرفوع و قوی به ده یک این عدد نمی رسد. باید دقت داشته باشیم که در این سخن ذهبی اشاره وردی بر ادعای بخاری نیز است که گفت: «صد هزار حدیث صحیح در حفظ داشتم.»

تا حدی در حق بخاری غلو کرده اند که گویا عبدالله بن حماد آملی که شیخ بخاری است و بخاری در صحیحش از او حدیث روایت کرده، (۲) گفته باشد: کاش من یک تار از موهای بدن بخاری بودم. و مسلم بن حجاج گفته باشد: اجازه بده من پایت را ببوسم. (۳) باز گفته اند: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برخی را توبیخ کرده باشند که تا کی فقه شافعی

۱- سیر اعلام النبلاء ذهبی، ج ۱۱، ص ۴۹، شرح حال احمد.

۲- با وجود این که او حدود بیست سال پس از بخاری وفات کرده است، بخاری خود را به حدیث او نیازمند دیده که حدیث او را در صحیحش وارد کرده است.

۳- چنان که خواهد آمد بنابر تصریح ذهبی، امام مسلم حتی از بخاری در صحیحش عمدا حدیث روایت نکرده است.

می خوانی و کتاب مرا نمی خوانی... کتاب من جامع بخاری است (۱) و امام بخاری گفته است: از هزار یا بیشتر از هزار شیخ حدیث نوشتم و از هر کدام آن ها ده هزار یا بیش تر از ده هزار حدیث نوشتم. (۲) بنابر این سخن، پس امام بخاری بیش از ده میلیون حدیث نوشته است و حالا شما تصور کنید که ده میلیون حدیث بیش از هزار برابر «صحیح بخاری» می شود که امروزه در دست است و ایشان این مقدار حدیث را کجا ممکن است نوشته باشد و چگونه حمل می کرده است!؛ زیرا امام بخاری می گوید: در بصره پنج سال اقامت داشتم، در حالی که کتاب هایم همراهم بود و کتاب تألیف می کردم و هر سال حج انجام می دادم و سپس از مکه به بصره برمی گشتم. (۳) از این قبیل افراط و سخنان بی اساس متأسفانه فراوان در شرح حال امام بخاری ذکر کرده اند.

همچنین از سخن فوق امام بخاری استفاده می شود که بخاری در راه نیز کتابش را تألیف می نمود و برخی از اوقات که در موسم حج در مکه بوده، شاید در بیت الله الحرام نیز به این کار مشغول شده و سپس به طور مطلق زمان و مکان تألیف کتاب را مکه و بیت الله الحرام معرفی کرده است تا به کار خود قداست بیشتر دهد.

شروط امام بخاری در صحیح

ابن حجر می گوید:

ابو معمر مبارک بن احمد در مورد شرط بخاری در صحیحش گفته است: بخاری شرط قرار داده است حدیثی را نقل کند که ناقلین آن تا صحابی و ثاقشان

۱- سیر اعلام النبلاء، ج ۱۲، ص ۴۳۸ شرح حال بخاری و ج ۱۶، ص ۳۱۵؛ مقدمه فتح الباری، ص ۴۹۰.

۲- سیر اعلام النبلاء، ج ۱۲، ص ۴۰۷؛ طبقات الشافعیه الکبری سبکی، ج ۲، ص ۱۶۳؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۵۲، ص ۵۸.

۳- تاریخ ابن عساکر، ج ۵۲، ص ۷۳.

مورد اتفاق باشد، و اسناد حدیث متصل و غیر منقطع باشد... (۱).

و حافظ ابوبکر حازمی گفته است: شرط بخاری در صحیح این است که اسناد متصل و راوی مسلمان و صادق و غیر مدلس باشد و اختلاط نکرده باشد و عادل و ضابط و دارای حفظ و ذهن سلیم باشد، و و همش کم و اعتقادش سالم باشد. (۲)

اگر با در نظر گرفتن این شروط، کتاب «صحیح» امام بخاری مورد بررسی دقیق قرار گیرد، خیلی کم راوی و حدیث باقی خواهد ماند که بنابر شرط خود مؤلف باشد. و ما در جای خود به برخی آن‌ها اشاره خواهیم داشت.

جایگاه علمی امام بخاری

امام بخاری که احادیث کتاب خویش را بین خود و خداوند متعال حجت دانسته است، احادیثی در صحیحش روایت کرده است و همچنین نظراتی از خود به جای گذاشته که بیان گر جایگاه علمی او می باشد.

۱. سرخسی حنفی می گوید: ولو أن صبیین شربا من لبن شاه او بقره لم تثبت به حرمة الرضاع لأن الرضاع معتبر بالنسب و كما لا يتحقق النسب بين آدمی و بین البهائم فكذلك لا تثبت حرمة الرضاع بشرب لبن البهائم و كان محمد بن إسماعیل البخاری صاحب التاریخ يقول: تثبت الحرمة وهذه المسألة كانت سبب اخراجه من بخارا فإنه قدم بخارا فی زمن أبي حفص الكبير رحمه الله وجعل يفتي فنهاه أبو حفص رحمه الله وقال: لست بأهل له فلم ينته حتى سأل

۱- مقدمه فتح الباری ابن حجر، ص ۶ و ۷.

۲- همان، ص ۶ و ۷.

عن هذه المسأله فأفتى بالحرمة فاجتمع الناس وأخرجوه؛(۱) اگر دو کودک از یک گوسفند و یا گاو شیر بخورند، حرمت شیرخواری محقق نمی شود؛ زیرا شیرخواری از نسب محقق می گردد... ولی محمد بن اسماعیل بخاری صاحب تاریخ می گفت: حرمت ثابت می شود (یعنی اگر یک دختر و یک پسر از یک گوسفند و یا گاو شیر بخورند، برادر و خواهر رضاعی گشته و به هم محرم خواهند شد). و این مسأله سبب اخراج وی از بخارا شد. او در زمان ابوحفص کبیر به بخارا آمد و شروع کرد به فتوا دادن و ابوحفص او را از فتوا دادن منع نمود و گفت: تو اهل فتوا نیستی، ولی بخاری به حرف او گوش نداد تا این که او از بخاری مسأله ای فوق را سؤال نمود و بخاری به ثابت گشتن حرمت و محرمیت فتوا داد. پس مردم جمع شدند و او را از بخارا بیرونش راندند.

البته موارد دیگر نیز در سبب اخراج بخاری از بخارا گفته شده است که در جای خود خواهد آمد.

۲. عن عائشه: أن بعض أزواج النبي صلى الله عليه وآله وسلم قلن للنبي صلى الله عليه وآله وسلم: أينا أسرع بك لحوقا؟ قال: أطولكن يدا. فأخذوا قصبه يذرعونها فكانت سوده أطولهن يدا فعلمنا بعد أنما كانت طول يدها الصدقه وكانت أسرعنا لحوقا به وكانت تحب الصدقه؛(۲) برخی از همسران پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از آن حضرت سؤال کردند: چه کسی از ما زودتر به شما ملحق می شود؟ حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: آن کسی که دستش دراز تر از دیگران باشد. پس آن ها یکدیگر را اندازه گرفتند و دیدند که دست سوده دراز تر از دیگران است و عائشه گفته است: سپس دانستیم که منظور از طول دست صدقه است و سوده قبل از همه ای ما به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ملحق شد و او صدقه را دوست داشت.

۱- المبسوط سرخسی حنفی، ج ۷، ص ۶۳۸؛ شرح العنايه على الهدايه، ج ۳، ص ۴۵۶.

۲- صحيح بخاری، كتاب الزكاه، باب: ای الصدقه افضل، ج ۲، ص ۵۱۵، ح ۱۴۲۰؛ تاريخ الصغير بخاری، ج ۱، ص ۷۵.

این خبر را تنها عامر شعبی از مسروق و او از ام المؤمنین عائشه نقل کرده است و چنان که در شرح حال شعبی خواهد آمد ابراهیم نخعی گفته است: شعبی هیچ حدیثی از مسروق نشنیده است. شعبی این حدیث را در تمام نقل ها معنعن نقل کرده است، ولی در نقل ابن سعد (۱) شعبی این خبر را صحیح نقل کرده و گفته است: آن زن ام المؤمنین، زینب بنت جحش بوده است. بنابراین، روشن می شود که شعبی این خبر را به غلط به مسروق که از او حدیث نشنیده است نسبت داده است که او این زن را سوده گفته باشد. ولی واقع این است که سوده سال ۵۴ هجری از دنیا رفته است و منظور از این حدیث، زینب بنت جحش بوده است که در زمان خلافت عمر بن خطاب، سال بیست از دنیا رفته است.

ابن جوزی در مورد این حدیث گفته است: این حدیث غلط است و جای تعجب از بخاری است که چگونه متوجه این نشده و خطابی نیز فاسد و باطل بودن این خبر را درک نکرده و این خبر را از اعلام نبوت و سوده را اول کسی دانسته است که به آن حضرت ملحق شده است، تمام این، وهم و غلط است و اول کسی که به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ملحق شد؛ چنان که مسلم از طریق عائشه بنت طلحه از ام المؤمنین عائشه روایت کرده است، طولانی ترین زنان آن حضرت در عطا و بخشش، زینب بوده است. (۲) ابن حجر از برزه بنت رافع و عبدالرحمن بن ابزی و قاسم بن معن و مضافاً بر این از ام المؤمنین عائشه سه سند نقل کرده که زینب بنت جحش در زمان عمر بن خطاب از دنیا رفته است و او بوده که بیش از هر کسی انفاق می کرده است. (۳) چنان که ملاحظه می کنید منظور پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در

۱- طبقات الکبری ابن سعد، ج ۸، ص ۱۰۸.

۲- فتح الباری ابن حجر، ج ۳، ص ۲۲۷؛ حاشیه سیر اعلام النبلاء ذهبی، ج ۲، ص ۲۱۳.

۳- فتح الباری ابن حجر، ج ۳، ص ۲۲۷؛ صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۴۴، ح ۶۴۷۰؛ مسند ابن راهویه، ج ۴، ص ۴۸؛ صحیح ابن حبان، ج ۸، ص ۱۰۸ و ج ۱۵، ص ۵۰؛ طبقات الکبری ابن سعد، ج ۸، ص ۵۵ و ۱۰۸ و ۱۱۰؛ مجمع الزوائد هیثمی، ج ۹، ص ۲۴۸.

این حدیث شریف ام المؤمنین زینب بنت جحش بوده است، ولی بخاری آن را به غلط ام المؤمنین سوده معرفی کرده است و حتی درک نکرده که فاصله بین مرگ زینب و سوده چه مقدار زیاد است و آن نیز، این خبری را که او در صحیحش روایت کرده تکذیب می-کند. البته در «صحیح بخاری» از این گونه اخبار غلط و بی اساس کم نیست که در متن کتاب به آن ها اشاره شده است.

۳. أن أنسا قال: قيل للنبي صلى الله عليه وآله وسلم: لو أتيت عبد الله بن أبي فانطلق إليه النبي صلى الله عليه وآله وسلم وركب حماراً فانطلق المسلمون يمشون معه وهي أرض سبخة فلما أتاه

النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال: إليك عنى والله لقد آذاني نتن حمارك فقال رجل من الأنصار منهم: والله لحمار رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم أطيب ريحا منك فغضب لعبد الله رجل من قومه فشتمه فغضب لكل واحد منهما أصحابه فكان بينهما ضرب بالجريد والأيدى والنعال فبلغنا أنها نزلت: و ان طائفتان من المؤمنين اقتتلوا فأصلحوا بينهما؛(۱) به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم گفته شد: کاش به نزد عبدالله بن ابی می رفتی (و او را به اسلام دعوت می نمودی). حضرت همراه مسلمین به نزد وی رفتند و او گفت: از نزد من دور شو، همانا بوی الاغت مرا آزار داد. مردی از انصار گفت: به خدا سوگند حتماً الاغ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خوشبوتر از توست. مردی به خاطر ابن ابی غضبناک شد و مرد انصاری را دشنام داد و برای هر دو طرف افرادی به غضب آمدند و بین دو گروه ضرب و شتم واقع شد و به ما خبر رسید که این آیه «اگر دو گروه از مؤمنین با هم جنگیدند، پس بین آن ها صلح نمایید» در این داستان در باره آن ها نازل شد.

بنابر این حدیث، امام بخاری اصحاب عبدالله بن ابی را که قبل از اسلام ظاهری-اش این داستان واقع شده است، مؤمن معرفی کرده است. ابن حجر در شرح این حدیث

می گوید: ابن بطلال بر نزول این آیه ای شریفه در این داستان اشکال کرده است؛ زیرا

۱- صحیح بخاری، کتاب الصلح، باب: ما جاء فی الاصلاح بین الناس، ج ۲، ص ۹۵۸، ح ۲۶۹۱.

مخاصمه بین اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و اصحاب عبدالله بن ابی زمانی واقع شده که آن ها در آن زمان کافر بودند. محال است که آیه در این داستان نازل شده باشد، چون اصحاب عبدالله مؤمن نبودند... پس این آیه در حق آن ها نازل نشده است، بلکه در مورد دو قوم اوس و خزرج که با هم اختلاف کرده بودند، نازل شده است. (۱)

محقق «صحیح بخاری» مصطفی دیب البغا، استاد جامعه دمشق، در شرح کلمات این حدیث می گوید: منظور از این که به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: اگر به نزد عبدالله بن ابی می رفتی، یعنی او را به اسلام دعوت می کردی (یعنی این داستان قبل از اسلام ظاهری عبدالله بن ابی بوده است). (۲)

پس بنابر این اعترافات، این داستان قبل از اسلام ظاهری عبدالله بن ابی بوده است و این واقعیت را حدیث دیگر خود «صحیح بخاری» بیشتر روشن می سازد. بخاری در حدیث دیگر از اسامه بن زید روایت کرده است که در آن چنین تصریح شده است: این داستان قبل از جنگ بدر اتفاق افتاده است و در آن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم مشرکین را که عبدالله بن ابی نیز از جمله آنان بود به اسلام دعوت نمودند و سپس عبدالله بن ابی به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم گفت: ای مرد، از آن چه می گویی خوشم نمی-آید، گرچه سخت حق باشد. لذا ما را در مجالسمان آزار مده و به نزد مرکبت برگرد و هر که به نزد تو آمد به او داستانت را بازگو بکن... پس مسلمین و مشرکین و یهود یکدیگر را سب نمودند و حضرت نیز در آرام کردن آن ها سعی نمودند. (۳) ابن حجر در شرح این دو حدیث در نهایت چنین نتیجه می گیرد که این دو داستان یکی بیش نیست و آن قبل از اسلام ظاهری عبدالله بن ابی بوده است و سب و دشنام نیز بین مسلمین با مشرکین و یهود اتفاق افتاده

۱- فتح الباری ابن حجر، ج ۵، ص ۲۱۹.

۲- صحیح بخاری، ج ۲، ص ۹۵۸، ذیل حدیث ۲۵۴۵ و ۲۶۹۱

۳- صحیح بخاری، کتاب التفسیر، باب: ولتسمعن من الذین اتوا الكتاب من قبلکم، ج ۴، ص ۱۶۶۳، ح ۴۵۶۶ و ۵۶۶۳ و ۵۹۶۴ و ۶۲۰۷ و ۶۲۵۴ و ۲۹۸۷.

است. (۱) پس، اولاً: در این خبر هیچ حرفی از نزول آیه در این داستان وارد نشده است. ثانیاً: تصریح شده است که ابن ابی و همراهانش مشرک و یهودی بوده اند. ثالثاً: سب بین مسلمین با مشرکین اتفاق افتاده است و با این حال چگونه ممکن است این آیه ای شریفه در این داستان نازل شده و خداوند متعال از مشرکین تعبیر به مؤمنین کرده باشد!

اگر این دو خبر «صحیح بخاری» را در کنار هم قرار دهیم، هم تناقض دیگر بخاری در صحیحش روشن می شود وهم روایت اخبار بی اساس در کتابی که ادعا کرده است، تنها روایات صحیح را در آن وارد کرده است.

از این قبیل اخبار که متأسفانه در «صحیح بخاری» زیاد به چشم می خورد، در شرح حال راویان با نمونه های دیگرش نیز آشنا خواهیم شد.

۴. أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ قَالَ: أَقْبَلَ نَبِيُّ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ إِلَى الْمَدِينَةِ وَهُوَ مُرْدِفٌ أَبَا بَكْرٍ، وَأَبُو بَكْرٍ شَيْخٌ يُعْرَفُ، وَنَبِيُّ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ شَابٌّ لَا يُعْرَفُ، قَالَ فَيَلْقَى الرَّجُلُ أَبَا بَكْرٍ فَيَقُولُ: يَا أَبَا بَكْرٍ، مَنْ هَذَا الرَّجُلُ (من هذا الغلام (۲)) الَّذِي بَيْنَ يَدَيْكَ فَيَقُولُ: هَذَا الرَّجُلُ يَهْدِينِي السَّبِيلَ. قَالَ فَيَحْسِبُ الْحَاسِبُ أَنَّهُ إِنَّمَا يَعْنِي الطَّرِيقَ، وَإِنَّمَا يَعْنِي سَبِيلَ الْخَيْرِ...؛ (۳) پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به مدینه آمد (زمان هجرت) و ابوبکر همراهش بود. ابوبکر پیرمرد شناخته شده بود، ولی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم جوان و شناخته نشده بود. مردم از ابوبکر سؤال می کردند: این مرد (این جوانی) که جلوی تو است کیست؟ ابوبکر می -گفت: این مردی (کسی) است که برای من راه را نشان می دهد... .

ابن قتیبه پس از نقل این حدیث می گوید: این حدیث دلالت می کند که ابوبکر به مدت طولانی بزرگتر از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم باید بوده باشد، ولی معروف نزد اهل اخبار آنی است

۱- فتح الباری ابن حجر، ج ۵، ص ۲۱۹.

۲- مصنف ابن ابی شیبه، ج ۷، ص ۴۴۷، کتاب الفضائل، باب ما اعطا الله محمدا صلی الله علیه و آله و سلم و ج ۸، ص ۴۶۰، ما قالوا فی مهاجر النبی صلی الله علیه و آله و سلم و ابی بکر.

۳- صحیح بخاری، کتاب مناقب الانصار، باب هجره النبی واصحابه، ج ۳، ص ۱۴۲۲، ح ۳۹۱۱.

که ذکر کردیم. وقبلش می گوید: مورد اتفاق است که ابوبکر زمان وفاتش ۶۳ سال داشته و به مدت زمان خلافتش کوچک تر از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بوده است. (۱)

و این از مسلمات است که ابوبکر بیش از دو سال کوچک تر از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بوده، ولی ملاحظه می کنید که بخاری پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را که زمان هجرت ۵۳ سال داشتند جوان و ابوبکر را که ۵۰ سال داشته پیرمرد معرفی کرده است. همچنین قبل از هجرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم مهاجرین به مدینه آمده بودند و اهل مدینه نیز منتظر قدوم آن

حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بودند، پس چگونه کسی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم سراغ نگرفته و از آن جوان شناخته نشده سراغ گرفته اند. البته دلایل فراوان دیگر است که، همه باطل و بی اساس بودن این خبر را ثابت می کند.

امام بخاری با آن همه جایگاهی که برایش در شرح حالش ذکر کرده اند چگونه از این گونه مسلمات غافل مانده که آن را به این شکل نقل کرده است.

۵. امام بخاری در مورد خالد بن لجاج گفته است: او از عمر حدیث شنیده است. ذهبی در مورد این سخن بخاری می گوید: بخاری به رجال شام علم و آگاهی ندارد و این از او هام اوست. (۲) یعنی خالد خلیفه دوم را درک نکرده و ذهبی حتی حدیث او از ابن عباس را مرسل دانسته است چه رسد به عمر بن خطاب.

۶. بخاری در مورد قاسم بن عبدالرحمن شامی گفته است: از علی، ابن مسعود و ابوامامه حدیث شنید. (۳) ذهبی در این مورد می گوید: این از وهم بخاری است و قبلش بیان می کند که حدیث او از امیرالمؤمنین علیه السلام و ابن مسعود مرسل است و ابوحاتم نیز بر این تصریح کرده است. (۴)

۱- المعارف ابن قتیبه، ص ۳۸، بخش اخبار الصحابه، اخبار ابوبکر.

۲- تاریخ الاسلام ذهبی، ج ۲، ص ۳۶۷.

۳- تاریخ الصغیر بخاری، ج ۱، ص ۲۵۳.

۴- سیر اعلام النبلاء، ج ۵، ص ۱۹۴، رقم ۷۲؛ تهذیب التهذیب، ج ۸، ص ۲۹۰، رقم ۵۸۳.

این تنها چند نمونه از علم و آگاهی امام بخاری است و در متن کتاب با این قبیل نمونه ها فراوان آشنا خواهیم شد.

امام بخاری و صحیحش از نظر علما

نووی و سیوطی چنین نقل کرده اند:

وقد قال إمام الحرمین: لو حلف إنسان بطلاق امرأته أن ما فی الصحیحین مما حکما بصحته من قول النبی صلی الله علیه و آله و سلم لما ألزمته الطلاق لإجماع علماء المسلمین علی صحته؛ (۱) امام حرمین گفته است: اگر شخصی با طلاق همسرش قسم یاد کند که هر چه در «صحیح بخاری» و مسلم است از احادیثی که آن دو بر صحت آن حکم کرده اند، آن صحیح است، طلاق همسرش برایش لازم نمی آید؛ زیرا علمای مسلمین بر صحت احادیث این دو کتاب اجماع کرده اند.

فضل بن روزبهان می گوید: اما صحاح ما، علما اتفاق کرده اند هر آنچه از احادیث صحاح خوانده شد، به جز تعلقات در صحاح سته، اگر کسی با طلاق همسرش قسم یاد کند که هر چه در آن است سخن یا فعل و یا تقریر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است، قسمش صحیح و برایش طلاق واقع نمی شود. (۲)

این در حالی است که متأسفانه احادیث بی اساس فراوان در «صحیح بخاری» وارد شده است و همچنین احادیث فراوان از حیث سند نیز ضعیف و موضوع هستند و حتی برخی از علما مانند قرطبی و ثعالبی به وجود افسانه قدیمی ها و اخبار یهود در «صحیح بخاری» تصریح کرده اند لذا با وجود این همه، صدور حرف های فوق جای بسا تأسف است.

محمد بن اسماعیل صنعانی می گوید: در «صحیح بخاری» از بدعت گزاران فراوانی حدیث روایت شده است که تعداد آن ها را نمی توان شمارش کرد و برای تو همین کافی

۱- شرح صحیح مسلم نووی، ج ۱، ص ۱۹؛ تدریب الراوی سیوطی، ج ۱، ص ۱۳۱.

۲- خلاصه عیقات الانوار، ج ۸، ص ۲۸۴؛ به نقل از: ابطال الباطل، ابن روزبهان.

است که بخاری از عمران بن حطان خارجی مدح کننده ای قاتل علی بن ابی طالب به وسیله اشعار، حدیث روایت کرده است. (۱)

محمد صدیق خان بن حسن می گوید: همانا بخاری کتابش را به احمد بن حنبل و یحیی بن معین و علی بن مدینی عرضه نمود و آن ها اکثر احادیث کتاب صحیحش را قبول نکردند. (۲)

ابن ابی حاتم می گوید: محمد بن اسماعیل بخاری سال ۲۵۰ هـ ق. به رأی آمد، پدرم و ابوزرعه از او حدیث شنیدند و سپس وقتی محمد بن یحیی به آن ها نوشت که او نزد آن ها اظهار کرده که الفاظش به قرآن مخلوق است، حدیث بخاری را ترک کردند. (۳)

ذهبی می گوید: سپس همانا مسلم به جهت تندی که در خلقتش بود از بخاری منحرف شد و از او نه حدیثی نقل کرد و نه او را در صحیحش ذکر نمود، بلکه صحیح خود را

با مذمت بر کسی که شرط ملاقات را بر کسی که از دیگری با (عن) حدیث روایت کرده لازم دانسته است، افتتاح نمود و ادعای اجماع کرد که معاصر بودن کافی است و حال آن که لزوم ملاقات را بخاری و استادش علی بن مدینی شرط و لازم دانسته اند. (۴)

تهانوی حنفی در دفاع از طحاوی می نویسد: مگر نمی بینی بخاری و مسلم را که

با وجود التزام به اخراج احادیث صحیح، احادیث ضعیف را نیز در کتاب صحیح خود وارد کرده اند... همانا کتاب «جامع صحیح» اصلاً جای ذکر احادیث ضعیف نیست، چون در این عمل، فریب مردم است... (۵)

۱- ثمرات النظر فی علم الاثر صنعانی، ص ۸۵.

۲- الامام البخاری وصحیحہ الجامع المختصر، ص ۹۳؛ به نقل از عون الباری، ج ۱، ص ۱۸، صدیق خان از محدثین و علمای بخارا بوده است.

۳- الجرح والتعديل ابن ابی حاتم، ج ۷، ص ۱۹۱، رقم ۱۰۸۶؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۱۲، ص ۴۶۲.

۴- سیر اعلام النبلاء ذهبی، ج ۱۲، ص ۵۷۲.

۵- ابوحنیفه واصحابه المحدثون، ص ۱۴۱ و ۱۴۲.

ابوحاتم و ابوزرعه وقتی تاریخ بخاری را دیدند آن را ناقص و در علم رجال ناکافی دانستند و به عبدالرحمن گفتند تا از رجال آن یک به یک سؤال کند و در آن اضافه و حذف انجام دادند و کاملش کردند. (۱)

علی بن عمر دارقطنی (متوفای ۳۷۵ هجری)، ۲۱۸ حدیث از روایات «صحیح بخاری» و مسلم را در کتاب (الإلزامات والتتبع) معلول دانسته و بر آن ها اخراج آن را در صحیحشان انتقاد کرده و همچنین افرادی را ذکر کرده که تنها یک نفر از وی حدیث روایت کرده و با این وجود بخاری و مسلم از آن افراد که مجهول محسوب می شود حدیث روایت کرده اند. نووی نیز

می گوید: دارقطنی به برخی از احادیث «صحیح بخاری» و مسلم طعن وارد کرده است. (۲)

خطیب بغدادی (متوفای ۴۶۳ ه. ق.)، کتاب «الموضع لأوهام البخاری» را در بیان اشتباهات امام بخاری در صحیحش نگاشته است.

حسن بن محمد جیانی (متوفای ۴۹۸ ه. ق.)، کتاب «التنبیه علی ما وقع فی کتاب البخاری من الأوهام» را در بیان خطاهای «صحیح بخاری» نوشته است.

عبدالمؤمن بن خلف دمیاطی (متوفای ۷۰۵ ه. ق.)، کتابی به نام «اوهام الجامع الصحیح البخاری» را نوشته است.

زین الدین عبدالرحیم بن حسین عراقی (متوفای ۸۰۶ ه. ق.)، کتاب «الأحادیث المخرجه فی الصحیحین التی تکلم فیها بضعف وانقطاع» را نگاشته است.

احمد بن عبدالرحیم ابوزرعه عراقی (متوفای ۸۲۶ ه. ق.)، کتاب «البيان والتوضیح لمن اخرج له فی الصحیح ومس بضر من التجریح» را نوشته و در آن رجال ضعیف «صحیح بخاری» و مسلم را ذکر کرده است.

عبدالکریم حنفی بتنوی کتاب «الجرح علی البخاری» را نوشته است. او این کتاب را ابتدا در مجله «اهل فقه» در چندین حلقات از سال ۱۹۰۶ تا ۱۹۰۹ منتشر می کرد و سپس به صورت

۱- تذکره الحفاظ ذهبی، ج ۳، ص ۹۷۸؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۱۶، ص ۳۷۳.

۲- مقدمه فتح الباری، ص ۳۴۴.

کتاب جمع نمود.

یادآور می شویم امام بخاری در کتب مختلف خود از جمله در صحیحش به امام ابوحنیفه طعن زده است و پیروان ابوحنیفه در دفاع از امام خود برخاسته اند که از جمله آن ها کتاب فوق است. برخی از طعن هایی را که در این کتاب بر امام بخاری وارد کرده است، در ذیل ذکر می کنیم:

بخاری مجتهد نبود. بخاری قرآن را مخلوق می دانست. نسبت به مذهب شافعی تعصب داشت. بخاری در فقه طالب عادی بود. دشمن حنفی هاست «صحیح بخاری» پر از خطای نحوی و صرفی است، چه رسد به خطاهای حدیثی. در آن احادیث معارض قرآن پیدا می شود. در حدیث «صحیح بخاری» بی ادبی به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است. راویان کذاب و وضاع در «صحیح بخاری» هستند.

در مجله «اهل فقه» مقالات مولوی محمد غوث حنفی نیز چاپ شده که در آن به بخاری و صحیحش طعن وارد کرده است. همچنین عبدالله بهاری نیز در این مجله می گوید: بخاری محدث نبود، بلکه خود را به اهل حدیث بودن نسبت داد. بخاری به فقه و اجتهاد علاقه نداشت. بخاری جاهل بود. در ترجمه های ابوابش اضطراب است. بخاری به خاطر طمع در مال از جانب خلیفه متوکل، بسیار به حدیث روی آورد. (۱)

همچنین امر تسری، فضل احمد صدیقی، سید محبوب شاه نامی و سید محسن میان فلواری نیز بر بخاری اعتراض کرده اند. (۲)

امام بخاری و تدلیس

اشاره

ذهبی محمد بن یحیی ذهلی را که امام بخاری او را بر حسد ورزی متهم کرده است، از شیوخ بخاری خوانده و می گوید: بخاری از او با تدلیس احادیث فراوان روایت کرده است. (۳)

۱- الامام البخاری وصحیح الجامع المختصر، ص ۵۲۹ و ۵۳۰.

۲- همان، ص ۵۲۹ و ۵۳۰. به نقل از مقدمه کتاب «سیره الامام البخاری» ص ۱۲.

۳- سیر اعلام النبلاء، ج ۱۲، ص ۳۹۶ شرح حال امام بخاری.

ابن حجر در شرح حال ذهلی می گوید: صاحبان کتب سته به جز مسلم از او حدیث روایت کرده اند، ولی بخاری به شخصیت او تصریح نکرده و گاه گفته است: از محمد و گاه گفته است: از محمد بن عبدالله و گاه گفته است: از محمد بن خالد و هیچ جا نگفته است که از محمد بن یحیی. (۱) ابن حجر در آخر شرح حال او می گوید: در «زهره» گفته است که بخاری از ذهلی ۳۴ حدیث در صحیحش روایت کرده است. (۲) این در حالی است که امام بخاری ذهلی را به حسد-ورزی نیز متهم کرده است.

ذهبی در شرح حال عبدالله بن صالح می نویسد:

«وقد روی عنه البخاری فی الصحیح علی الصحیح، ولکنه یدلسه، فیقول: حدثنا عبدالله ولا ینسبه وهو هو.» (۳) یعنی بخاری در صحیحش از او با تدلیس حدیث روایت کرده و به نسبت وی تصریح نکرده است.

ابن حجر و سبط بن العجمی امام بخاری را در طبقات مدلسین خود وارد کرده-اند و این نیز تأکید دیگری بر مدلس بودن بخاری خواهد بود. (۴)

حکم تدلیس

شعبه بن حجاج که امیرالمؤمنین در حدیث و متوفای ۱۶۰ ه ق است، و از رجال صحاح سته نیز می باشد، گفته است: تدلیس برادر کذب است. (۵) و باز همو گفته است: تدلیس در حدیث بدتر از زناست و اگر از آسمان بیفتم، بهتر از این است که تدلیس

۱- تهذیب التهذیب، ج ۹، ص ۴۵۲، رقم ۸۴۳.

۲- تهذیب التهذیب، ج ۹، ص ۴۵۵، رقم ۸۴۳.

۳- میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۴۴۲، رقم ۴۳۸۴.

۴- طبقات المدلسین ابن حجر، ص ۲۴، رقم ۲۳؛ التبین لاسماء المدلسین ابن العجمی، ص ۴۸، رقم ۶۱.

۵- الکفایه فی علم الروایه خطیب، ص ۳۹۳. الکامل فی ضعفاء الرجال ابن عدی، ج ۱، ص ۳۳.

کنم. (۱) باز شعبه گفته است: اگر زنا بکنم محبوب تر است از این که تدلیس بکنم. (۲)

ابواسامه حماد بن اسامه (از رجال صحاح سته و متوفای ۲۰۱ هـ ق) همیشه می-گفته است: خداوند خانه ای مدلسین را خراب کرده و آن ها نزد من چیزی جز کذاب نیستند. و حماد بن زید (متوفای ۱۷۹ هـ ق. و از رجال صحاح سته) می گوید: تدلیس، کذب و دروغ است. (۳) از یزید بن زریع (که از رجال صحاح سته و متوفای ۱۸۲ هـ ق است) در باره تدلیس سؤال کردند و او گفت: تدلیس همان دروغ است. (۴)

عبدالوارث بن سعید (متوفای ۱۸۰ هـ ق.)، و از رجال صحاح سته می گوید: تدلیس ذلت و خواری است. و سلیمان بن داود می گوید: تدلیس، غش، الغرور، خدعه و کذب قیامت با هم محشور خواهند شد. (۵)

البته در بخش آخر کتاب با تصرفات بخاری در صحیحش نیز آشنا خواهیم شد که آن نیز نوعی تدلیس است، گرچه در اصطلاح محدثین به آن تدلیس گفته نمی-شود ولی می توان گفت که آن بدتر از تدلیس است.

امام بخاری و توحید

امام بخاری اخبار و احادیثی در صحیحش روایت کرده است که از آن اعتقاد او بر جسم بودن خداوند متعال و دارای مکان بودن استفاده می شود و همچنین احادیث در مورد انبیا که ظاهر تند و تنقیص کننده مقام نبوت را دارد.

۱. امام بخاری در داستان معراج چنین روایت کرده است: ... فعلا به إلی الجبار

۱- الکفایه فی علم الروایه، ص ۳۹۳.

۲- همان، ج ۱، ص ۳۳.

۳- الکفایه فی علم الروایه، ص ۳۹۴؛ کامل فی ضعفاء الرجال، ج ۱، ص ۳۳.

۴- تهذیب التهذیب، ج ۱۱، ص ۲۸۴، شرح حال یزید بن زریع، رقم ۵۲۷.

۵- معرفه علوم الحدیث حاکم، ص ۱۰۳.

فقال وهو مكانه: يا رب خفف عنا فان امتي لا تستطيع هذا؛ (۱) پس جبریل

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را به نزد خداوند برد، در حالی که خداوند در (همان) مکان (قبلی) بود پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: نماز را برای ما کمتر کن

ابن حجر پس از نقل این خبر می گوید: خطابی گفته است: در «صحیح بخاری» حدیثی زشت تر از حیث ظاهر و مذاق از این فصل وجود ندارد، و در این حدیث نسبت داده شده است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به خداوند نزدیک شد و این با (عقیده) جمهور از تمام سلف و علما و اهل تفسیر از سلف و خلف مخالف است. این حدیث از انس از طریق غیر شریک روایت شده و این الفاظ پست و زشت در آن نیست و این، بیان و تقویت

می کند که این زیاده از جانب شریک باشد و در این حدیث لفظ دیگری نیز است که آن را تنها شریک نقل کرده و غیر او ذکر نکرده است و آن این که جبرئیل پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را به نزد خداوند بالا- برد... حال آن که مکان به خداوند اضافه نمی شود (خداوند دارای مکان نیست). سپس ابن حجر از عبدالحق و ابن حزم نقل کرده است که آن ها نیز این الفاظ حدیث را از منکرات شریک دانسته و رد کرده اند. (۲)

ذهبی می گوید: ابن حزم شریک را به خاطر حدیث معراج (حدیث فوق) تضعیف کرده است. (۳) سپس ذهبی متن حدیث را ذکر می کند و می گوید: این از جمله احادیث غریب «صحیح بخاری» است.

بنابر این بیان، این حدیث با اعتقاد جمهور اهل سنت مخالف است و همچنین این خبر از منکرات شریک و از غرائب «صحیح بخاری» بوده است. دقت داشته باشیم که شریک را نسائی و ابن جارود نیز ضعیف دانسته اند و ابن حبان او را اهل خطا در حدیث

۱- صحیح بخاری، کتاب التوحید، باب قوله: و کلم الله موسی تکلیما، ج ۶، ص ۲۷۳۰، ح ۷۵۱۷.

۲- فتح الباری ابن حجر، ج ۱۳، ص ۴۰۳ و ۴۰۴.

۳- میزان الاعتدال ذهبی، ج ۲، ص ۲۶۹، رقم ۳۶۹۶.

خوانده و یحیی قطان از او حدیث روایت نمی کرده است. (۱)

۲. عن أبي سعيد قال: سمعت النبي صلى الله عليه وآله وسلم يقول: يكشف ربنا عن ساقه فيسجد له كل مؤمن ومؤمنة ويبقى كل من كان يسجد في الدنيا رياء وسمعه فيذهب ليسجد فيعود ظهره طبقا واحدا؛ (۲) عطا بن يسار از ابوسعید روایت کرده است که گویا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرموده اند: پروردگار ما ساق خود را باز می کند و هر مؤمن و مؤمنه بر او سجده می کنند....

عن أبي سعيد الخدري قال: قلنا يا رسول الله، هل نرى ربنا يوم القيامة؟... حتى يبقى من كان يعبد الله من بر او فاجر فيقال لهم: ما يحبسكم وقد ذهب الناس؟ فيقولون: فارقناهم ونحن أحوج منا إليه اليوم وإنا سمعنا مناديا ينادي ليحق كل قوم بما كانوا يعبدون وإنما ننتظر ربنا قال: فيأتهم الجبار في صوره غير صورته التي رأوه فيها اول مره فيقول: أنا ربكم فيقولون: أنت ربنا؟! فلا يكلمه إلا الأنبياء فيقول: هل بينكم وبينه آيه تعرفونه فيقولون: الساق فيكشف عن ساقه فيسجد له كل مؤمن ويبقى من كان يسجد لله رياء وسمعه فيذهب كيما يسجد فيعود ظهره طبقا واحدا ثم يؤتى بالجسر فيجعل بين ظهري جهنم...؛ (۳) خداوند متعال در قیامت با غیر صورتی که او را ابتدا دیده اند می آید و می فرماید: من پروردگار شما هستم. مؤمنین می گویند: تو پروردگار ما هستی؟ (یعنی تو نیستی) و تنها انبیا با او حرف می زنند. خداوند می فرماید: آیا علامتی است که پروردگار خود را با آن بشناسید؟ می گویند: ساق، پس خداوند ساق (پایش) را

۱- تهذيب التهذيب ابن حجر، ج ۴، ص ۲۹۶، رقم ۵۸۸.

۲- صحيح بخارى، كتاب التفسير، باب: يوم يكشف عن ساق، ج ۴، ص ۱۸۷۱، ح ۴۹۱۹.

۳- صحيح البخارى، كتاب التوحيد، باب قول الله تعالى: وجوه يومئذ ناضرة الى ربها ناضرة، ج ۶، ص ۲۷۰۶، ح ۷۴۳۹.

باز می کند و مؤمنین بر او سجده می کنند... .

ابن حجر از اسماعیلی نقل کرده است که در باره این حدیث گفته است: این که ساق به خداوند اضافه و (عن ساقه) گفته شده است، این لفظ منکر است و در طریق دیگر «یکشف عن ساق» است و این صحیح تر است، به جهت موافقتش با آیه ای قرآن و خداوند متعال دارای اعضا و جوارح نیست؛ زیرا در آن مشابهت به مخلوقات است و خداوند متعال است از چنین نسبت ها و لیس کمثله شیء. (۱) همچنین ابن حجر با استناد به اخبار صحابه و تابعین اشاره کرده است که منظور از (یوم یُکْشَفُ عن ساق) در قرآن را، امر شدید و سخت، قدرت و نور معنا کرده اند. و ابن کثیر از ابن عباس و ابن مسعود نقل کرده است که منظور از آن، روز قیامت و امر عظیم و سختی است. (۲) ابن ابی-الحدید نیز این حدیث را جزء اخبار مجسمه ذکر کرده است. (۳)

امام بخاری بر خلاف دیگران ساق را به خداوند متعال نسبت داده و وانمود کرده است که خداوند متعال دارای پا و اعضا است و از این طریق مؤمنین او را قیامت خواهند شناخت.

خیلی جای تعجب است که در این حدیث می گویند: مؤمنین خداوند را نمی-شناسند تا این که ساق پایش را باز بکند. مگر چه توهینی بزرگ تر از این به اسلام و خداوند متعال و عموم مسلمین ممکن است باشد! قطعاً فراوان هستند کسانی که به خاطر دفاع از «صحیح بخاری» از چنین خرافات حمایت کرده و آن را درست جلوه می دهند.

۳. عبد الله: أن يهوديا جاء إلى النبي صلى الله عليه وآله وسلم فقال: يا محمد، إن الله يمسك السماوات على إصبع والأرضين على إصبع والجبال على إصبع والشجر على إصبع والخلائق على إصبع ثم يقول: أنا الملك. فضحك رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم حتى

۱- فتح الباری ابن حجر، ج ۸، ص ۵۰۸.

۲- تفسیر ابن کثیر، ج ۴، ص ۴۳۵.

۳- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۳، ص ۲۲۶.

بدت نواجذه ثم قرأ: و ما قدروا الله حق قدره. قال يحيى بن سعيد: وزاد فيه فضيل بن عياض عن منصور عن إبراهيم عن عبده عن عبد الله فضحك رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم تعجبا وتصديقا له؛ (۱) يهودى به حضور پیامبر صلى الله عليه وآله وسلم آمد و به آن حضرت گفت: همانا خداوند آسمان ها را در یک انگشت و زمین ها را در یکی و کوه ها را در یکی و درخت را در یکی و خلایق را در یکی نگه می-دارد و سپس

می گوید: من ملک هستم. پیامبر صلى الله عليه وآله وسلم با تعجب و تصدیق به سخن او خندید.

ابن حجر می گوید: قرطبی گفته است: تمام این سخن از یهودی است و آن ها معتقد به جسم و دارای جوارح بودن خداوند هستند؛ چنان که غلات مشبهه از این امت نیز چنین اعتقادی دارند... و اما این که پیامبر صلى الله عليه وآله وسلم تصدیق کرده باشد، این سخن هیچ ارزشی ندارد و آن سخن راوی بوده و باطل است؛ زیرا پیامبر صلى الله عليه وآله وسلم امر محال را تصدیق نمی کند و این اوصاف در حق خداوند محال است، چون اگر خداوند متعال دارای دست و انگشت و جوارح باشد مانند یکی از ما خواهد بود و لازم است که محتاج و حادث و ناقص و عاجز باشد و در این صورت محال است که اله باشد... و قول یهودی کذب و محال است... (۲)

امام بخاری و نبوت

۱. امام بخاری از ابوهریره روایت کرده است که گویا پیامبر اکرم صلى الله عليه وآله وسلم فرموده اند:

من قال أنا خير من يونس بن متى فقد كذب؛ (۳) هر که بگوید من بهتر از یونس بن متى هستم قطعاً دروغ گفته است. در شرح این حدیث گفته اند: (فقد كذب) أخبر

۱- صحیح بخاری، کتاب التوحید، باب: لما خلقت بیدی، ج ۶، ص ۲۶۹۷، ح ۷۴۱۴ و ۴۸۱۱ و ۷۵۱۳.

۲- فتح الباری ابن حجر، ج ۱۳، ص ۳۳۶ و ۳۳۷.

۳- صحیح بخاری، کتاب التفسیر، باب قوله: انا اوحینا الیک کما اوحینا الی نوح، ج ۴، ص ۱۶۸۱، ح ۴۶۰۴ و ۴۸۰۵.

بخلاف الحقیقه والمراد أن الأنبياء عليهم السلام من حيث كونهم أنبياء فهم في منزله واحده من الخيره؛ (۱) یعنی حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بر خلاف واقع خبر داده است و انبیا از حیث نبی بودن دارای مقام واحد هستند.

تفصیل بیان در باره این حدیث در شرح حال ابوهریره خواهد آمد، و این حدیث از اعتقادات عجیب امام بخاری حکایت می کند.

۲. عبد الله بن عمر: أن النبي صلى الله عليه و آله و سلم لقي زيد بن عمرو بن نفيل بأسفل بلدح قبل أن ينزل على النبي صلى الله عليه و آله و سلم الوحي فقدمت (اليه) إلى النبي صلى الله عليه و آله و سلم سفره فأبى أن يأكل منها ثم قال زيد: إني لست آكل مما تذبحون على أنصابكم ولا آكل إلا ما ذكر اسم الله عليه. و ان زيد بن عمرو كان يعيب على قریش ذبائحهم ويقول: الشاه خلقها الله وأنزل لها من السماء الماء وأنت لها من الأرض ثم تذبحونها على غير اسم الله. إنكاراً لذلك وإعظاماً له؛ (۲) قبل از نزول وحی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم با زيد بن عمرو ملاقات کرده و برای او سفره آوردند که در آن گوشت نیز بود، زيد از آن نخورد و سپس گفت: من از آنچه شما به بت های خود ذبح می کنید نخواهم خورد و جز آنی را که اسم خدا بر آن ذکر شده نخواهم خورد...

اولاً- در این خبر چون تنقیص و طعن بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است، بنابراین، شارحین و علمای اهل سنت سعی کرده اند آن را بر عکس معنا کنند و گفته اند: زيد برای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم سفره آورد (چنان که متن حدیث اول را نیز چنین تحریف کرده اند و حال آن که متن

۱- صحیح بخاری، با تعلیق مصطفی ديب البغا، چاپ: دار ابن کثیر، الیمامه - بیروت، الطبعة الثالثة، ۱۴۰۷ - ۱۹۸۷. کتاب التفسیر، باب قوله: انا او حینا الیک كما او حینا الی نوح، ج ۴، ص ۱۶۸۱، ح ۴۶۰۴ و ۴۸۰۵.

۲- صحیح بخاری، کتاب مناقب الانصار، باب: بنیان الکعبه، ج ۳، ص ۱۳۹۱، ح ۳۸۲۶ و کتاب الذبائح والصيد، باب: ما ذبح علی النصب والاصنام، ح ۵۴۹۹.

حدیث دوم را صحیح وارد کرده-اند.) و آن حضرت نخوردند... (۱) حال آن که در کتب دیگر حتی گفته شده است: گویا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و زید بن حارثه به زید بن عمرو

گفته اند: این گوشت گوسفندی است که ما برای فلان بت ذبح کردیم. (۲) حاکم، ذهبی، هیشمی و بوصیری سند این خبر را صحیح دانسته اند.

از این توجیه برخی از علمای اهل سنت و تحریف متن حدیث نیز، استفاده می-شود که آن ها نیز به باطل بودن این خبر پی برده و به چنین توجیه و تحریف ها پناه برده اند.

البته باطل بودن این حدیث خیلی روشن است و در متن کتاب بیشتر توضیح خواهیم داد، ولی باید اشاره کنیم که امیرالمؤمنین علیه السلام از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم روایت

کرده اند که فرمودند: به هیچ چیزی از کارهای قبیحی که مردم جاهلیت انجام می دهند تمایل نکردم مگر در دو مورد که در هر دو خداوند متعال مرا از آن حفظ فرمود و نگه داشت و آن این که عروسی برپا بود و من خواستم به آن گوش دهم و چون زمانش رسید، خداوند خواب را بر من مسلط فرمود و شب بعد نیز چنین اتفاق افتاد و پس از آن به هیچ عمل سوء اهل جاهلیت تمایل نکردم. (۳) بوصیری رجال این خبر را ثقات و آن را حسن خوانده است.

همچنین امام بخاری افسانه غرانیق را نیز در صحیحش با حذف اصل داستانی که برای آن ساخته شده، به این شکل روایت کرده است:

۳. الاسود عن عبد الله قال: قرأ النبي صلی الله علیه و آله و سلم النجم بمكة فسجد فيها وسجد من معه غير شيخ أخذ كفا من حصی او تراب فرفعه إلى جبهته وقال: يكفينی هذا

۱- فتح الباری ابن حجر، ج ۵، ص ۲۲۸.

۲- سنن الکبری نسائی، ج ۵، ص ۵۴ و ۵۵، ح ۸۱۸۸؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۲۳۸، ح ۴۹۵۶؛ مجمع الزوائد هیشمی، ج ۹، ص ۴۱۸؛ فضائل الصحابه احمد؛ مسند ابویعلی مسند بزار و... .

۳- صحیح ابن حبان، ج ۱۴، ص ۱۶۹؛ زوائد بوصیری، ج ۷، ص ۲۳، ح ۶۳۶۵ به نقل از سیره ابن اسحاق و مسند اسحاق.

فرأیته بعد ذلك قتل كافرا؛^(۱) پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم سوره نجم را در مکه تلاوت فرمود و برای آن سجده نمود و هر که همراه آن حضرت بود نیز سجده نمود، به جز شیخی (ابوجهل) که مشتی خاک یا سنگ ریزه را گرفت و آن را به طرف پیشانی اش برداشت و گفت: همین مقدارش برای من کفایت می کند و پس از آن من او را دیدم که در حال کفر کشته شد.

عینی در مورد اصل این داستان می گوید: این حدیث باطل است... حجت نیست، به خصوص که در آن قدح و طعن بر انبیا است و این بر غلط و وهم راوی حمل می-شود. سپس عینی می گوید: قاضی عیاض گفته است: این خبر را هیچ یک از اهل صحت از طریق ثقات، سلیم و متصل روایت نکرده است و کسانی آن را نقل کرده اند که صحیح و ضعیف را فرق نمی گزارند. عینی نیز این سخن را تأیید می کند و می-گوید: چگونه

می شود چنین سخنی را در حق پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گفت، حال آن که اجماع بر معصوم و منزّه بودن آن حضرت از مثل این عمل پست و زشت منعقد شده و اگر چنین اتفاقی واقع شده بود، مشرکین قریش و یهود علیه مسلمین با استدلال به آن استفاده می کردند.^(۲) ابن عربی نیز گفته است: طبری در این موضوع روایات زیادی ذکر کرده که باطل بوده و هیچ اصلی ندارد.^(۳)

دکتر محمد عامر با اشاره به کثرت سند و وجود آن در «صحیح بخاری» و رد آن، در آخر می گوید: همانا گفته شده است که این داستان غریب از وضع زنادقه است.^(۴)

۱- صحیح بخاری، کتاب سجود القرآن، باب: ما جاء فی سجود القرآن وستنها، ج ۱، ص ۳۶۳، ح ۱۰۶۷ و ۱۰۷۰ و ۳۸۵۳ و ۳۹۷۲ و ۴۸۶۳.

۲- عمده القاری عینی، ج ۱۱، ص ۸۱.

۳- همان، ج ۲۸، ص ۱۸.

۴- الامام البخاری و صحیحہ الجامع المختصر، ص ۱۳۸؛ علوم الحدیث و علوم السنه دراسه تاریخیه، حدیثیه، اصولیه، ص ۴۷.

۴. عروه عن عائشه قالت: سمع النبي صلى الله عليه و آله و سلم رجلا يقرأ في المسجد فقال: لقد أذكرني كذا وكذا آيه كنت انسيتها (أسقطتهن) من سوره كذا وكذا؛(۱)

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شنید که مردی در مسجد قرآن می خواند. فرمود: همانا چنین و چنان

آیه ای را متذکر من شد که من فراموش کرده بودم (از قرآن انداخته بودم) از سوره چنین و چنان.

اولاً: این خبر تنها از عروه که با شخصیت او در شرح حالش آشنا خواهیم شد، روایت شده است. ثانیاً: قرآن می فرماید: (سنقرئك فلا تنسى) (۲) اکنون با وجود تصریح این آیه بر این که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فراموش نخواهند کرد، چگونه این حدیث به عنوان خبر صحیح نقل شده است!

همچنین عبد الله بن مسعود می گوید: قال النبي صلى الله عليه و آله و سلم: بس ما لأحدهم أن يقول: نسيت آيه كيت وكيت بل نسي واستذكروا القرآن فإنه أشد تفصيلاً من صدور الرجال من النعم؛ (۳) پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: چه قدر زشت است برای یکی از شما که بگوید، من آیه ای از قرآن را فراموش کردم، بلکه این عتاب و عقوبتی خواهد بود... . ودلائل فراوان دیگر در قرآن و روایات وارد شده که همگی بر باطل بودن این خبر امام بخاری تصریح دارند. وحالا امام بخاری که می گوید: پس از استخاره و... بر صحت این احادیث یقین کردم، چگونه به معنای آن توجه نکرده است.

انس بن مالک از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده که فرمودند: (قیامت) اجر های امتم بر من عرضه می شود... هیچ گناهی را بزرگ تر از این که انسانی سوره و یا آیه ای

۱- صحیح بخاری، کتاب الشهادات، باب: شهاده الاعمی، ج ۲، ص ۹۴۰، ح ۲۶۵۵؛ وح ۵۰۳۷ و ۵۰۳۸ و ۵۰۴۲ و ۶۳۳۵.

۲- الاعلا، ۷.

۳- صحیح بخاری، کتاب فضائل القرآن، باب: استنکار القرآن و تعاهده، ج ۴، ص ۱۹۲۱، ح ۵۰۳۲ و ۵۰۳۹؛ صحیح مسلم، کتاب صلاه المسافرین وقصرها، باب الام بتعهد القرآن، ج ۱، ص ۵۴۴، ح ۷۹۰.

از قرآن را که به او داده شده است فراموش کرده باشد، ندیدم. (۱) ابن حجر چندین حدیث دیگر به این معنا در مذمت فراموش کردن قرآن ذکر کرده است.

سعد بن عباد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده که فرمودند: هر که قرآن را تعلیم بگیرد و سپس آن را فراموش کند قیامت در حالی که مریض جذام است خداوند متعال را ملاقات خواهد کرد. (۲)

ضحاک گفته است: کسی قرآن را تعلیم بگیرد و سپس آن را فراموش کند به خاطر گناهی است که مرتکب شده و خداوند می فرماید: «ما اصابك من مصيبة فيما كسبت ايديكم» سپس گفت: چه مصیبتی بزرگتر از فراموش کردن قرآن خواهد بود. (۳)

با وجود این همه، چگونه کسانی که خود را حدیث شناس معرفی کرده اند متوجه نشده اند که دشمنان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم برای طعن بر آن حضرت و توجیه عمل دیگران

این گونه اخبار را جعل کرده و به آن حضرت نسبت داده اند!؟

البته اخبار عجیب و غریب دیگر نیز در رابطه با انبیا در «صحیح بخاری» وارد شده است که در شرح حال ابوهریره با آن ها نیز آشنا خواهیم شد.

امام بخاری و اهل بیت علیهم السلام

امام بخاری در صحیح خود از ائمه اهل بیت علیهم السلام که در زمان خود پر آوازه بوده و افراد و محدثین فراوان از آن ها حدیث روایت می کرده اند، هیچ حدیثی روایت نکرده است. در «صحیح بخاری» از امام حسن مجتبی، امام صادق، امام کاظم و امام رضا علیهم السلام و بقیه امامان هیچ حدیثی روایت نشده است، با این که امام بخاری فراوان از افرادی که از این بزرگواران حدیث روایت کرده اند، در صحیحش حدیث نقل کرده و از رجال صحیحش هستند. بنابر این، برخی از علما و

۱- مصنف عبدالرزاق، ج ۳، ص ۳۶۰؛ فتح الباری، ج ۹، ص ۷۰ و ۷۱ و دیگران.

۲- مصنف ابن ابی شیبه، ج ۷، ص ۱۶۲؛ مصنف عبدالرزاق، ج ۳، ص ۳۶۰ و دیگران.

۳- المصنف ابن ابی شیبه، ج ۷، ص ۱۶۲ و دیگران.

دانشمندان اهل سنت، بخاری را به خاطر ترک روایت از این بزرگواران و روایت از خوارج و نواصب مذمت کرده اند که در جای خود ذکر شده است.

همچنین بخاری از حضرت فاطمه زهرا تنها یک حدیث در صحیحش روایت کرده و از امیرالمؤمنین علیه السلام بیست حدیث روایت کرده که سه یا چهار حدیث آن باطل و بی اساس است.

اما از امام حسین علیه السلام تنها دو حدیث روایت کرده که هر دو در مذمت اهل بیت است یکی: شراب خوردن و طعن زدن حمزه سید شهدا بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم که پنج مرتبه آن را تکرار کرده است و دومی: برای نماز شب بلند کردن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم امیرالمؤمنین و حضرت زهرا را که آن را چهار بار تکراری روایت کرده است. البته این دو حدیث بی-اساس است که در این کتاب بررسی آن خواهد آمد.

اما از امام زین العابدین علیه السلام بخاری هشت حدیث روایت کرده که دو حدیث آن همان احادیثی است که از امیرالمؤمنین و امام حسین علیهما السلام روایت کرده و یک حدیث دیگر در مذمت و طعن امیرالمؤمنین علیه السلام که گویا امیرالمؤمنین علیه السلام از دختر ابوجهل خاستگاری کرده باشند که این خبر را بخاری از طریق آن حضرت از مسور سه مرتبه تکرار کرده و از طریق دیگر نیز از مسور بارها تکرار کرده است و یک حدیث نیز در مذمت عقیل روایت کرده و چهار حدیث فقهی دیگر.

اما از امام باقر علیه السلام: بخاری تنها دو حدیث یکی در تعداد غرف آب غسل و دومی وعده-ی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بر جابر که اگر مال بحرین برسد به او از آن خواهند داد.

چنان که ملاحظه می کنید کل روایات بخاری از بیت وحی همین مقدار است که این بسا جای تعجب است!

بخاری و ترک ادای صلوات به کیفیتی که اسلام امر فرموده

مطلب قابل توجه قبل از ورود به بحث این است که در حدیث متواتر که محدثین با اتفاق آن

را روایت کرده اند، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم پس از نزول آیه صلوات(۱) و سؤال صحابه از کیفیت صلوات فرمودند، بگویند: «اللهم صل علی محمد و علی آل محمد کما صلیت...» (۲) با این وجود امام بخاری در کتاب های خود به خصوص در صحیحش که چندین هزار بار به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم صلوات را پس از ذکر نام آن حضرت ذکر کرده است، ولی حتی یک بار به این حدیث و سفارش پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم عمل نکرده و به گونه ای که آن حضرت امر فرموده اند صلوات نفرستاده است!

از کتاب «صحیح» و «تاریخ» بخاری اعتقادات عجیب او در مورد اهل بیت علیهم السلام به دست می آید و همچنین استفاده می شود که او امیرالمؤمنین علیه السلام را فرد عادی از افراد جامعه می-دانست و آن حضرت را با پیروی از نواصب شام، حتی به عنوان خلیفه چهارم نیز قبول نداشت. و همچنین بخاری در مورد احادیث و اخبار فضائل اهل بیت علیهم السلام به خصوص امیرالمؤمنین علیه السلام برخورد عجیب دارد که اکنون با این اعتقادات او آشنا خواهیم شد.

۱. عن ابن عمر قال: کنا فی زمن النبی صلی الله علیه و آله و سلم لا نعدل بأبی بکر أحدا ثم عمر ثم عثمان ثم نترک أصحاب النبی صلی الله علیه و آله و سلم لا نفاضل بینهم؛ (۳) ابن عمر می گویند: در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم کسی را از ابوبکر برتر نمی-دانستیم. سپس عمر و سپس عثمان، سپس اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را ترک می کردیم و کسی را بینشان تفضیل نمی دادیم.

ابن عبدالبر نقل کرده است که یحیی بن معین سخن تند در رد و مذمت این حدیث و سخن ابن عمر گفته است. و ابن عبدالبر می گویند: این حدیث و سخن بر خلاف عقیده اهل سنت از سلف و خلف از ائمه فقه و اثر است و حدیث ابن عمر وهم و غلط بوده و معنایش صحیح نیست،

۱- احزاب، ۵۶.

۲- صحیح بخاری، کتاب احادیث الانبیا، باب ۱۰، ح ۳۳۷۰ و ۴۷۹۷ و ۶۳۵۷ و دیگران. البته بخاری این حدیث را ناقص نیز روایت کرده است که در بخش تصرفات «صحیح بخاری» خواهد آمد.

۳- صحیح بخاری، کتاب فضائل الصحابه، باب: مناقب عثمان بن عفان، ج ۳، ص ۱۳۵۲، ح ۳۶۹۷ و ۳۶۵۵.

گرچه سندش صحیح باشد. (۱)

علی بن الجعد که شیخ بخاری در صحیحش است، در مورد این سخن ابن عمر می گوید: به این کودک نگاه کنید او نتوانسته به طریق صحیح همسرش را طلاق دهد و می گوید: بین صحابه برترین ها را مشخص و انتخاب می کردیم. (۲)

۲. عن محمد ابن الحنفیه قال: قلت لأبی: أی الناس خیر بعد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم؟ قال: أبوبکر قلت: ثم من؟ قال: ثم عمر وخشیت أن یقول عثمان قلت: ثم أنت؟ قال: ما أنا إلا رجل من المسلمین. (۳) در این حدیث نیز به امیرالمؤمنین علیه السلام نسبت داده اند که گویا فرموده باشد: برترین این امت پس از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ابوبکر و سپس عمر و ترسیدم که سپس عثمان بگوید و گفتم سپس تو؟ فرمود: من جز یک نفر از مسلمین چیزی دیگری نیستم.

بحث سندی در مورد این حدیث در متن کتاب خواهد آمد، ولی باید توجه داشته باشیم که در ده ها احادیث صحیح و مسلم وارد شده است که امیرالمؤمنین علیه السلام خود را سزاوارترین فرد به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و بر خلافت دانسته اند و بزرگان تابعین مکتب اهل سنت مانند ابن سیرین و شعبی اعتراف کرده اند که بیشترین نسبت های دروغ به حضرت علی علیه السلام داده شده و از زبان آن حضرت دروغ ها ساخته شده است (۴) که حدیث فوق یک نمونه از این دست اخبار است و همچنین این اخبار با واقعیت از هر دو جانب ناسازگار

۱- الاستیعاب ابن عبدالبر، ج ۱، ص ۳۴۳ و ۳۴۴. (یعنی این از خیالات و خواب های آشفته ای ابن عمر است.)

۲- الضعفاء الکبیر عقیلی، ج ۳، ص ۲۲۵، رقم ۱۲۲۵؛ تاریخ بغداد، ج ۱۱، ص ۳۶۳؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۱۰، ص ۴۶۳، رقم ۱۵۲.

۳- صحیح بخاری، کتاب فضائل الصحابه، باب: قول النبی صلی الله علیه و آله و سلم: لو کنت متخذاً خلیلاً، ج ۳، ص ۱۳۴۲، ح ۳۶۷۱.

۴- صحیح بخاری، کتاب فضائل الصحابه، باب: مناقب علی بن ابی طالب، ج ۳، ص ۱۳۵۹؛ ذیل حدیث ۳۷۰۷؛ مسند ابن جعد، ص ۳۵۶.

است، هم از جانب خلفا و هم از جانب امیرالمؤمنین علیه السلام؛ زیرا از سیره عملی خلفا خلاف این اخبار استفاده می شود و با سیره امیرالمؤمنین علیه السلام که انسان کامل است نیز ناسازگار است و احادیث فراوان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نیز بر بی اساس بودن این گونه اخبار شهادت می دهد که در متن کتاب به مناسبت با آن ها آشنا خواهیم شد.

بخاری و عدم قبول خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام

۱. امام بخاری از زهری چنین نقل کرده است: و ما عاش أبوبکر بعد أن استخلف سنتين وأشهرًا وعمر عشر سنين حجها كلها وعثمان اثنتي عشرة سنة حجها كلها إلا سنتين ومعاوية عشرين سنة إلا أشهرًا حج حجتين ويزيد ثلاث سنين وأشهرًا وعبد الملك بعد الجماعه بضع عشرة سنة إلا أشهرًا حج حجه والوليد عشر سنين إلا شهرًا حج حجه؛ (۱) ابوبکر پس از به خلافت رسیدن دو سال وچند ماه زندگی کرد و عمر ده سال و همه ای آن را حج نمود و عثمان دوازده سال و در همه جز دو سال حج نمود و معاویه بیست سال و دو حج انجام داد ویزید سه سال وچند ماه و عبدالمملک ده سال مگر چند ماه ویک حج انجام داد وولید ده سال مگر چند ماه ویک حج انجام داد.

۱. در خبر دیگر امام بخاری از قتاده چنین نقل کرده است: ولی أبوبکر سنتين وستة أشهر وولى عمر عشر سنين وستة أشهر وثمانية عشر يو ما وولى عثمان ثنتي عشرة سنة غير اثنتي عشر يو ما و كانت الفتنه خمس سنين وولى معاوية عشرين سنة وولى يزيد بن معاوية ثلاث سنين وأشهر سماه قتاده و كانت فتنه ابن الزبير ثمان سنين وولى الوليد تسع سنين؛ (۲) ابوبکر دو سال و شش ماه خلافت نمود و عمر ده سال و شش ماه و عثمان دوازده سال خلافت نمود و پنج سال فتنه بود و معاویه بیست سال خلافت نمود ویزید سه سال و سپس

۱- تاریخ الصغیر بخاری، ج ۱، ص ۵۷.

۲- تاریخ الصغیر بخاری، ج ۱، ص ۱۱۸.

هشت سال فتنه ابن زبیر بود وولید نه سال خلافت نمود.

۱. باز امام بخاری از نافع چنین نقل کرده است: وکان عثمان ثنتی عشره سنه وکانت فتنه معاویه بینه و بین علی أربع سنین ثم ولی معاویه عشرين سنه إلاً شهرین...؛ عثمان دوازده سال خلافت نمود و سپس چهار سال فتنه معاویه بین او و علی بود، سپس معاویه دو ماه کمتر از بیست سال خلافت را بر عهده داشت. (۱)

۱. حتی امام بخاری از عمیر بن سعید نخعی نقل کرده است که به مطرف گفته است: آیا تمام کسانی را که تا زمان مرگ معاویه به ما (در کوفه) امیر شدند برای ذکر کنم؟ و سپس یک به یک کسانی را که در زمان خلفا از جانب آن ها تا مرگ معاویه امیر کوفه شده اند ذکر می کند و هیچ اشاره به امیرالمؤمنین علیه السلام و نماینده آن حضرت

نمی کند و از عثمان به معاویه می رسد. (۲) و این در حالی است که حتی حکومت مرکزی امیرالمؤمنین علیه السلام در کوفه بود.

ذهبی در مورد هشام بن عمار شامی می گوید: او علی را خلیفه چهارم می دانست و با اهل شهرش در این مورد مخالفت کرد و اهل حدیث را پیروی نمود. (۳) از مسلمات است که نواصب اهل شام معاویه را خلیفه چهارم می دانستند و ابن تیمیه نیز نظرات آن ها را در مقام طعن بر خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام در «منهاج السنه» ذکر کرده است و از این جا ثابت می شود که امام بخاری بر خلاف اهل سنت و اهل حدیث عقیده ناصبی های شام را برتر دیده و از آن ها پیروی کرده و امیرالمؤمنین علیه السلام را خلیفه نمی دانسته است.

زبیر برترین و محبوب ترین و سزاواترین فرد بر خلافت

همچنین امام بخاری در صحیحش چنین نقل می کند:

۱- همان، ج ۱، ص ۵۸.

۲- تاریخ الکبیر بخاری، ج ۶، ص ۵۳۳، رقم ۳۲۲۸؛ تاریخ الصغیر بخاری، ج ۱، ص ۱۳۴.

۳- سیر اعلام النبلاء ذهبی، ج ۱۱، ص ۴۳۳، رقم ۹۸.

عن عروه قال: أخبرني مروان بن الحكم قال: أصاب عثمان بن عفان رعا ف شديد سنه الرعا ف حتى حبسه عن الحج و أوصى فدخل عليه رجل من قریش قال: استخلف قال: وقالوه؟ قال: نعم قال: ومن؟ فسكت فدخل عليه رجل آخر. أحسبه الحارث. فقال: استخلف فقال: عثمان وقالوا؟ فقال: نعم قال: و من هو؟ فسكت قال: فلعلهم قالوا الزبير قال: نعم قال: أما والذی نفسی بیده إنه لخيرهم ما علمت و ان كان لأحبهم إلی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم؛ (۱) در سالی که عثمان به خونریزی شدیدی مبتلا شد، به او گفتند: کسی را خلیفه قرار بده و دیگری نیز این پیشنهاد را کرد و عثمان گفت: چه کسی را؟ آن ها سکوت کردند. عثمان گفت: شاید زبیر را پیشنهاد کردند؟ گفتند: آری. عثمان گفت: آری به خدا سوگند، او برترین آن ها و محبوب ترین شان به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است.

از این خبری که نواصب مانند عروه و مروان درست کرده اند، چند مطلب استفاده می شود: ۱. عقیده امام بخاری بر این که برای امیرالمؤمنین علیه السلام در ردیف به ظاهر بزرگان صحابه هیچ جایگاهی قائل نیست. ۲. زبیر در رأس قاتلین خلیفه سوم بود.

۳. بهترین و محبوب ترین بودن زبیر با وجود امیرالمؤمنین علیه السلام سخن باطل و بی-اساس است که در این حدیث، گویا عثمان بر آن تأکید کرده است. ۴. چنان که در متن کتاب ذکر خواهد شد، زبیر در زمان عمر بن خطاب می گفت: اگر عمر بمیرد به علی بیعت خواهیم کرد. ۵. شارح در ذیل این حدیث می گوید: این داستان سال ۳۱ هجری اتفاق افتاده است. ظاهراً این همان زمانی است که عثمان بن عفان بنابر عهدی که با عبدالرحمن بن عوف داشت، خلافت را برای پس از خود به عبدالرحمن نوشت و به این واقعیت امیرالمؤمنین علیه السلام نیز در داستان شوری به عبدالرحمن تصریح فرموده اند که در فصل

۱- صحیح بخاری، کتاب فضائل الصحابه، باب: مناقب الزبیر بن العوام، ج ۳، ص ۱۳۶۲، ح ۳۷۱۷ و ۳۷۱۸؛ تاریخ الکبیر بخاری، ج ۷، ص ۳۶۹، رقم ۱۵۷۹.

بررسی برخی روایات «صحیح بخاری» با این دو خبر آشنا خواهیم شد.

تمام آنچه ذکر شد، بیانگر این واقعیت است که بخاری امیرالمؤمنین علیه السلام را خلیفه مسلمین نمی دانست و این در حالی است که احمد بن حنبل می گوید:

«من لم یربع بعلی فی الخلافه فهو اضل من حمار امله؛ هر که علی را خلیفه چهارم نداند گمراه تر از الاغ خانه اش است.» (۱)

باز احمد بن حنبل گفته است: «من لم یربع بعلی فی الخلافه فلا تناکحوه ولا تکلموه؛ هر که علی را خلیفه چهارم نداند، به او دختر ندهید و با او سخن نگویند.» (۲) البته احمد بن حنبل سخنان دیگری نیز در مذمت این گونه افراد دارد که در (السنه خلال ج ۲، ص ۲۲۳ به بعد) ذکر شده است.

امام بخاری، خلافت و وصایت امیرالمؤمنین علیه السلام

عن الأسود قال: ذکروا عند عائشه أن علیا کان وصیا فقالت: متی اوصی إلیه وقد کنت مسندته إلی صدری او قالت: حجری فدعا بالطست فلقد انخث فی حجری فما شعرت أنه قد مات فمتی اوصی إلیه؟ (۳) نزد عائشه گفتند که علی وصی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است. عائشه گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم چه وقت به او وصیت کرد، در حالی که بر صدر یا دامن من تکیه داده بود و طشت طلید و در دامن من جان داد و من متوجه نشدم که چه وقت جان داد، پس چه وقت وصیت کرده است.

این حدیث را گرچه امام بخاری و امثال او به عنوان دلیل عدم وصیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کرده اند، ولی واقعیت این است که از این حدیث به

۱- مناقب احمد ابن جوزی، ص ۱۶۳؛ منهاج السنه ابن تیمیه، ج ۴، ص ۴۰۲.

۲- المغنی ابن قدامه، ج ۷، ص ۳۷۹؛ شرح الکبیر ابن قدامه، ج، ص ۴۷۳.

۳- صحیح بخاری، کتاب الوصایا، باب: الوصایا، ج ۳، ص ۱۰۰۶، ح ۲۷۴۱، و ج ۴، ص ۱۶۱۹، ح ۴۴۵۹؛ صحیح مسلم، کتاب الوصیه، باب ترک الوصیه لمن لیس له شیء یوصی فیه، ج ۳، ص ۱۲۵۷، ح ۱۶۳۶.

روشنی وصی بودن حضرت علی علیه السلام استفاده می-شود؛ زیرا اولاً: کسانی که در این حدیث شهادت داده اند که حضرت علی وصی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است عبارت از گروه بیش از سه نفری هستند و قطعاً شهادت بیش از سه نفر مقدم بر شهادت یک نفر است. ثانیاً: از استدلال ام-المؤمنین نیز نمی شود عدم وصایت را ثابت کرد؛ زیرا لازم نیست که وصیت در آخرین لحظات عمر باشد. ثالثاً: قطعاً کسانی که از وصی بودن حضرت علی علیه السلام در این داستان خبر داده اند، از بزرگان صحابه، مانند مقداد، عمار، زبیر و خالد بن سعید و... هستند که در تاریخ از آن ها چنین نظرات ثابت شده است و بنابر این نیز در این خبر به اسامی آن ها تصریح نشده است. نمونه این واقعیت در «صحیح بخاری» و کتب دیگر وارد شده است: در زمان خلافت عمر بن خطاب در موسم حج مردی گفت: به خدا سوگند اگر عمر بمیرد من به فلانی بیعت می کنم... (۱). چنان که ملاحظه می کنید در این حدیث اسامی بیعت کننده و بیعت شونده را این بزرگواران حذف کرده اند. اما ابن حجر در شرح این حدیث می گوید:

سپس در «انساب بلاذری» با سند قوی پیدا کردم که در اصل حدیث چنین آمده است که عمر بن خطاب می گوید: به من خبر رسید که زبیر گفته است: اگر عمر بمیرد قطعاً ما با علی بیعت می کنیم... (۲). سپس ابن حجر می گوید: این صحیح تر است. این جا نیز ملاحظه می کنید که زبیر در این جا نیز از طرف جماعتی سخن می-گوید، ولی چون مسلمین با شنیدن چنین اخبار به حقائق پی خواهند برد، لذا این بزرگواران اسامی گوینده چنین سخنان را حذف کرده اند. رابعاً: ام المؤمنین گفته است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در دامن او از دنیا رفته اند و این را نیز واقعیت ها رد می کند. اکنون به اختصار به برخی دلائل وصایت امیرالمؤمنین علیه السلام و این که حضرت در دامن امیرالمؤمنین علیه السلام از دنیا رفته اند نه

۱- صحیح بخاری، کتاب الحدود، باب: رجم الحبلی من الزنی اذا احصنت، ج ۶، ص ۲۵۰۲، ح ۶۸۳۰؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۵۵؛ صحیح ابن حبان؛ سنن الکبری نسائی... .

۲- انساب الاشراف بلاذری، ج ۲، ص ۲۶۱ و ۲۶۲؛ مقدمه فتح الباری ابن حجر، ص ۳۳۷.

در دامن ام-المؤمنین، اشاره می کنیم.

برخی از دلائل وصایت امیرالمؤمنین علیه السلام

۱. ابویوب انصاری می گوید: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به حضرت فاطمه فرمودند: مگر

نمی دانی که خداوند به اهل ارض نظر کرد و پدرت را از بین آن ها اختیار فرمود و او را به پیامبری مبعوث فرمود و بار دوم نظر کرد و شوهرت را اختیار کرد و به من وحی فرمود که تو را به ازدواج او در آورم و او را وصی خود قرار دهم. (۱) هیشمی می گورد: این حدیث را طبرانی با دو سند روایت کرده و یکی از سند هایش حسن است.

۲. امام حسن مجتبی علیه السلام پس از شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام خطبه طولانی ایراد فرمود و در ضمن آن فرمود: هر که مرا نمی شناسد بداند من حسن پسر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و پسر وصی هستم. (۲) این حدیث را با این تصریح ابوظیف صحابی و امام زین-العابدین علیه السلام روایت کرده اند، حاکم و هیشمی سند این حدیث را صحیح و حسن دانسته اند.

۳. سعید بن کوز می گوید: در جنگ جمل عمار و امیرالمؤمنین علیه السلام هر کدام پشت سر دیگری به ام المؤمنین عائشه گفتند: ... تو را به خدا سوگند می دهم آیا از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شنیدی که می فرمود: علی وصی من در اهلیم و برای اهلیم است. و حضرت علی گفتند: مگر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مرا وصی خود قرار نداد؟ عائشه گفت: آری، قرار داد. (۳) هیشمی می گوید: این حدیث را طبرانی روایت کرده و من سعید بن کوز و اسباط بن عمرو را نشناختم و بقیه رجال آن ثقه هستند.

۴. ابوسعید عقیصا می گوید: در هنگام حرکت به جنگ صفین لشکریان تشنه شدند

۱- مجمع الزوائد هیشمی، ج ۸، ص ۲۵۳.

۲- ذریه الطاهره دولابی، ص ۷۴؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۷۲. معجم الاوسط، ج ۲، ص ۳۳۶؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۴۶.

۳- مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۲۳۷.

وامیرالمؤمنین علیه السلام چاهی را باز کرد و سیراب شدند راهبی آن جا بود. وقتی آگاه شد گفت: این چاه را جز نبی و وصی نبی، کسی نمی تواند باز کند و آب از آن خارج نماید. (۱)

خطیب این خبر را با دو سند نقل کرده است و رجال سند آن همه ثقه اند و تنها در مورد ابوسعید عقیصا برخی حرف ها است، اما او ثقه است و حاکم او را ثقه و مأمون خوانده است، حاکم و ذهبی حدیث او را صحیح دانسته اند و ابوحاتم او را لین و بهتر از اصبغ بن نباته دانسته و اصبغ از رجال «صحیح مسلم» است.

۵. امام حسین علیه السلام در روز عاشورا به لشکریان یزید فرمودند: ... مگر من پسر وصی نیستم. (۲) ابن کثیر دست به خیانت زده و سخن امام حسین علیه السلام را در این خبر تحریف کرده و به جای این کلمات امام حسین علیه السلام نوشته است: «پدر من علی است».

۶. ابومالک اشجعی می گوید: جبرئیل در جنگ حنین هدیه ای آورد و به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: این را به وصیت علی بده. (۳)

۷. محمد بن ابی بکر به معاویه نامه نوشت و ضمن آن گفت: علی وصی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است. معاویه پاسخ نامه او را داد، و وصی بودن امیرالمؤمنین علیه السلام را انکار نکرد. بلکه از سخنان معاویه تأیید آن استفاده می شود. (۴)

۸. امام حسین علیه السلام فرمودند: پدرم سید اوصیا به من حدیث نقل کرد... (۵) سند این خبر کاملاً صحیح است.

۱- وقعه الصفین ابن مزاحم، ص ۱۴۵؛ تاریخ بغداد، ج ۱۲، ص ۳۰۱ و ۳۰۲.

۲- تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۲۲؛ الکامل فی التاریخ، ج ۴، ص ۵۲؛ البدایه والنهایه، ج ۸، ص ۱۹۳.

۳- المحاسن والمساوی بیهقی، ج ۱، ص ۲۰، مؤلف این کتاب ابراهیم بن محمد بیهقی متوفای ۳۲۰ ه. ق، است. معجم المؤلفین عمر رضا کحاله، ج ۱، ص ۸۹.

۴- انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۶۵؛ تاریخ طبری، ج ۳، ص ۵۵۷؛ الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۱۰۸؛ مروج الذهب، ج ۳، ص ۱۱

۵- تفسیر ثعلبی، ج ۱، ص ۱۴۷.

۹. امام صادق علیه السلام در حدیثی تصریح به وصی بودن امیرالمؤمنین علیه السلام دارند. (۱) در سند این حدیث شیخ ثعلبی حسین علوی را نشناختیم مابقی رجال آن ثقه اند.

۱۰. حسان بن ثابت در اشعاری در مورد امیرالمؤمنین علیه السلام گفته است:

جزی الله عنا والجزاء بكفه أبا حسن عنا و من كأبی حسن

حفظت رسول الله فینا وعهده الیک و من اولی به منک من و من

ألت أخاه فی الهدی ووصیه وأعلم منهم بالکتاب والسنن. (۲)

حسان بن ثابت در این شعر به وصی و خلیفه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و اعلم امت بودن امیرالمؤمنین علیه السلام تصریح کرده است.

۱۱. فضل بن عباس در مقام پاسخ به ولید بن عقبه فاسق که با ذکر شعر عثمان را بهترین صحابه بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و شیخین خواند، با ذکر شعری گفت: برترین مردم پس از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم وصی مصطفی است نزد خداوند که قبل از همه نماز خواند و داماد آن حضرت است ... و این که انصار به قتل عثمان به خاطر اعمال خلافتش اشاره کردند... (۳)

البته این گونه اخبار در تصریح بر وصایت امیرالمؤمنین علیه السلام فراوان است و ما تنها به برخی آن ها اشاره کردیم. همچنین حدیث صحیح و مسلم که در سال سوم هجری پس از نزول آیه ای انذار اتفاق افتاد و محدثین اهل سنت سندش را صحیح دانسته اند، نیز به وصی بودن امیرالمؤمنین علیه السلام تصریح دارد که در این کتاب به مناسبت ذکر خواهد شد.

اما رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در دامن امیرالمؤمنین علیه السلام

امام بخاری این حدیث را که گویا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در دامن ام المؤمنین عائشه

۱- همان، ذیل آیه ۲۴ سوره شوری.

۲- اخبار الموفقیات زبیر بن بکار، ص ۵۹۱ و ۵۹۸. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۲۸؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۶، ص ۳۵.

۳- تاریخ طبری، ج ۳، ص ۴۴۹؛ الکامل فی التاریخ ابن اثیر، ج ۳، ص ۱۵۲.

رحلت کرده اند، فراوان در صحیحش از ام المؤمنین تکرار کرده است. (۱)

حال آن که احادیث و واقعات های فراوان آن را رد می کنند.

۱. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به سینه-ام تکیه داده بودند و در همان حال از دنیا رفتند. (۲) ابن حجر می گوید: حبه بن جوین در سند این خبر ضعیف است. اولاً: ابن جوین را طبرانی و ابوموسی مدنی از صحابه دانسته اند. سلمه بن کهیل او را مدح کرده است، احمد و عجللی او را ثقه دانسته-اند صالح جزره او را نه متروک و نه ثبت بلکه وسط دانسته و ابن عدی می-گوید: خبر منکری که از حد تجاوز کرده باشد از او ندیدم. بخاری گفته است: در باره او سوء مذهب داشتنش (پیرو امیرالمؤمنین علیه السلام بودنش) ذکر شده است. (۳) و خود ابن حجر در تقریب او را صدوق خوانده است. (۴) البته غیر بخاری نیز او را شیعه غالی خوانده اند بنا بر این، عیب بزرگ او شیعه امیرالمؤمنین بودن است. پس با این بیان و سخن نهایی ابن حجر در تقریب صحت این سند ثابت خواهد شد گرچه حرف در باره متهم کردنشان ابن جوین را زیاد است.

۲. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: پیامبر صلی الله علیه و آله در مریضی خود فرمودند: برای من برادرم را صدا زنید پس مرا صدا زدند وقتی آمدم فرمودند: به من نزدیک شو، پس من نزدیک شدم و حضرت بر من تکیه داد و پیوسته حضرت در حالی که بر من

- ۱- صحیح بخاری، کتاب الجنائز، باب ما جاء فی قبر النبی صلی الله علیه و آله و سلم و ابی بکر و عمر، ج ۱، ص ۴۶۸، ح ۱۳۸۹ و ۲۹۳۳ و ۴۱۷۳ و ۴۱۷۴ و ۴۱۸۱ و ۴۱۸۴ و ۴۱۸۵ و ۴۱۸۶ و ۴۱۹۴ و ۴۳۱۰ و ۴۹۱۹ و ۵۳۵۰ و ۵۹۸۸ و ۶۱۴۴ و ۶۱۴۵.
- ۲- فتح الباری ابن حجر، ج ۸، ص ۱۳۹؛ به نقل از اکیلی حاکم.
- ۳- تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۱۵۴، رقم ۳۱۹؛ تاریخ الکبیر بخاری، رقم ۳۲۲؛ میزان الاعتدال، رقم ۱۶۸۸.
- ۴- تقریب التهذیب، ج ۱، ص ۱۸۲، رقم ۱۰۸۴.

تکیه داده بود با من سخن می گفت تا از دنیا رفت. (۱)

رجال این خبر با اعتراف البانی ثقه اند جز واقدی. اما البانی متناقض این حدیث را موضوع و عیب را بر گردن واقدی انداخته و او را کذاب خوانده است. (۲)

۳. جابر بن عبدالله نقل کرده که وقتی کعب الاحبار از عمر بن خطاب سؤال کرد که آخرین سخنی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود چه بود؟ عمر گفت: از علی سؤال بکن... یعنی علی علیه السلام آخرین نفری است که کنار حضرت بوده و حضرت فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را بر سینه ام تکیه دادم و سر مبارکش را بر کتفم گذاشت و فرمود: نماز، نماز... (۳) سند این خبر به وجود حرام بن عثمان ضعیف است ولی معنای آن را حدیث فوق و احادیث دیگران تأیید می کند.

۴. ام سلمه می گوید: به خدا سوگند علی نزدیک ترین ما به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در زمان رحلت آن حضرت بود. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نزد ما بود و کراراً می گفت: آیا علی آمد؟ به گمانم حضرت صلی الله علیه و آله و سلم علی را برای انجام کاری فرستاده بود، پس علی آمد و ما به گمان این که حضرت با علی کاری دارد از حجره خارج شدیم و نزد درب خانه نشستیم. من

نزدیک ترین حاضرین به درب خانه بودم، پس علی خود را به آن حضرت نزدیک کرد و حضرت شروع کرد به مناجات با علی. سپس در همان روز حضرت رحلت نمود و علی نزدیک ترین شخص در آخرین لحظه به آن حضرت بود. (۴) حاکم، ذهبی، هیشمی و ابن حجر سند این حدیث را صحیح دانسته اند.

۱- طبقات الکبری، ج ۲، ص ۱۶۳؛ فتح الباری، ج ۸، ص ۱۰۷؛ کنز العمال، ج ۷، ص ۲۵۳، ح ۱۸۷۹۰.

۲- ضعیفه البانی، ح ۴۹۴۵.

۳- طبقات الکبری ابن سعد، ج ۲، ص ۵۱ و ۱۶۳؛ فتح الباری ابن حجر، ج ۸، ص ۱۰۶ و ۱۰۷؛ کنز العمال، ج ۷، ص ۲۵۳، ح ۱۸۷۸۹.

۴- مسند احمد، ج ۶، ص ۳۰۰، ح ۲۶۶۰۷؛ سنن الکبری نسائی، ج ۴، ص ۲۷۶، ح ۷۶۰۸؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۴۹، ح ۴۶۷۱؛ مصنف ابن ابی شیبہ، ج ۳، ص ۳۶۸، ح ۳۲۰۵۷ و ۳۲۰۶۶؛ مجمع الزوائد هیشمی، ج ۹، ص ۱۱۲؛ فتح الباری ابن حجر، ج ۸، ص ۱۳۹.

۵. ابن عباس می گوید: مریضی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شدت گرفت در حالی که عائشه و حفصه نزد آن حضرت بودند، علی به محضر آن حضرت داخل شد. وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم علی را دید سرش را برداشت. سپس فرمود: به من نزدیک شو، به من نزدیک شو. پس علی را به خودش چسبانید و پیوسته علی در نزد آن حضرت بود تا این که از دنیا رفت. (۱) سند این حدیث صحیح است و هیثمی می گوید: در سند آن یزید بن ابی زیاد است و او با وجود ضعفش حسن الحدیث است و بقیه ثقات هستند.

۶. عن أبي غطفان قال: سألت بن عباس أرايت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم توفي ورأسه في حجر أحد؟ قال: توفي وهو لمستند إلى صدر علي؛ قلت: فإن عروه حدثني عن عائشة أنها قالت: توفي رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم، بين سحري ونحري! فقال ابن عباس: أتتعقل؟ والله لتوفي رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم، وإنه لمستند إلى صدر علي، وهو الذي غسله وأخى الفضل بن عباس وأبي أبي أن يحضر وقال: إن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم، كان يأمرنا أن نستتر فكان عند الستر؛ (۲) ابو غطفان می - گوید: از ابن عباس سؤال کردم: آیا دیدی که پیامبر وقتی از دنیا رفت سرش بر دامن کسی باشد؟ ابن عباس گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در حالی از دنیا رفتند که بر سینه علی تکیه داده بودند. گفتم: عروه از عائشه برای من نقل کرد که گفته است: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در دامن من از دنیا رفتند. ابن عباس گفت: آیا باور می کنی؟ به خدا سوگند پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در حالی از دنیا رفتند که بر سینه علی تکیه داده بودند و اوست که آن حضرت را همراه برادرش فضل غسل داد... در سند این خبر سلیمان بن داود را نشناختم و واقدی نیز در آن است بقیه ثقه اند.

۱- معجم الكبير طبرانی، ج ۱، ص ۲۳۰، ح ۶۲۹؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۳۶؛

۲- طبقات الكبرى ابن سعد، ج ۲، ص ۱۶۳؛ کنز العمال، ج ۷، ص ۲۵۴، ح ۱۸۷۹۱.

۷. از ام المؤمنین عائشه سه نفر یعنی جمیع بن عمیر (۱) و علقمه و اسود (۲) در دو خبر روایت کرده اند که گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در دست و دامن علی علیه السلام از دنیا رفت.

۸. ابورافع می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از دنیا رفت در حالی که سرش بر دامن علی

بود... (۳) هیشمی می گوید: غسان بن عبدالله را نمی شناسم ما بقی رجال این سند ثقه اند.

۹. عن علی بن حسین قال: قبض رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم، ورأسه فی حجر علی؛ امام زین العابدین علیه السلام فرمودند: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از دنیا رفتند در حالی که سر مبارکشانشان در دامن علی بود. (۴) این سند صحیح است با خلاف در باره واقدی.

۱۰. شعبی نیز گفته است: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در حالی از دنیا رفت که سرش در دامن علی بود... (۵) در سند این خبر پدر حویرث مجهول وواقدی نیز است.

قطعا این اخبار مؤید هم هستند و لذا نیاز به معرفی واقدی که در برخی اسانید قرار گرفته، نیست.

حالا، شهادت ام المؤمنین عائشه همراه با شهادت این همه صحابه و تابعین سزاوار تر به نقل و حق و پیروی است و یا شهادت ام المؤمنین به تنهایی! امام بخاری این همه احادیث را کنار گذاشته و اخباری را که هیچ اساس ندارد نقل کرده است. شما تصور کنید قطعاً افرادی از اصحاب و همسران و امیرالمؤمنین علیه السلام و حضرت زهرا حد اقل برای عیادت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می آمدند، (چه رسد بر این که از اخبار استفاده می شود

۱- مسند ابویعلی، ج ۸ ص ۲۷۹، ح ۴۸۶۵؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۱۲.

۲- تاریخ ابن عساکر، ج ۴۲، ص ۳۹۲، روات این سند جز مسلم ملائی همه ثقه اند، اما ملائی گرچه تضعیف شده است، ولی شعبه و ثوری از او حدیث روایت کرده اند و آن دو جز از ثقه حدیث روایت نمی کرده اند. بنابر این در شواهد حدیث او را قطعا می توان معتبر دانست.

۳- مسند بزار، ج ۹، ص ۳۲۹، ح ۳۸۸۶؛ مجمع الزوائد هیشمی، ج ۱، ص ۲۹۳.

۴- طبقات الکبری ابن سعد، ج ۲، ص ۱۶۳؛ فتح الباری، ج ۸، ص ۱۰۶ و ۱۰۷.

۵- طبقات الکبری، ج ۲، ص ۱۶۳؛ فتح الباری، ج ۸، ص ۱۰۶ و ۱۰۷.

امیرالمؤمنین علیه السلام پیوسته کنار آن حضرت بودند). پس چگونه ممکن است که سر حضرت در چنین حالات در دامن همسرشان باشد؟! آیا انسان های عادی در چنین شرایطی که احتمال دخول و خروج به حضور آن ها است، در حضور عیادت کننده با چنین حالت خواهند بود!؟

تهمت بزرگ بر امیرالمؤمنین علیه السلام

همچنین امام بخاری حدیثی در صحیحش روایت کرده است که گویا عباس عموی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم هنگام مریضی وفات آن حضرت، به امیرالمؤمنین علیه السلام گفته است: همراه ما بیا برویم و از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم سؤال کنیم که خلافت پس از آن حضرت از آن کیست و اگر برای غیر ماست بخواهیم در حق ما سفارش کند. حضرت علی علیه السلام گفته اند: نه، به خدا سوگند اگر سؤال کنیم ما را از خلافت منع می کند و مردم نیز پس از آن حضرت، آن را به ما نخواهند داد. (۱)

این افسانه یکی از آن احادیثی است که امام بخاری ادعا کرده است که در بیت الله الحرام پس از استخاره و غسل و دو رکعت نماز خواندن، به یقین رسیده است که این افسانه واقعیت دارد و سپس در کتاب صحیحش روایت کرده است. گرچه این خبر در واقع افسانه است و ما در شرح حال زهری مفصل در مورد این حدیث بحث داریم، ولی در واقع این خبر یکی از بزرگ ترین توهین و طعن حضرت امام بخاری به امیرالمؤمنین علیه السلام است؛ چنان که ابن تیمیه با صراحت امیرالمؤمنین علیه السلام را به دنیا و ریاست طلبی متهم کرده است و خیلی از علمای اهل سنت تصریح به ناصبی بودن او کرده اند. امام بخاری به وسیله نقل این افسانه چنین تهمتی را به امیرالمؤمنین علیه السلام زده است و چنان که ابن تیمیه با استدلال به سخن و عقیده اهل شام سعی کرده است حتی خلیفه چهارم بودن امیرالمؤمنین علیه السلام را زیر سؤال ببرد، امام بخاری به وسیله این اخبار با صراحت آن را رد و انکار کرده است و زمان آن حضرت را زمان فتنه نامیده و ده ها احادیث صحیح و آیات قرآن را در مورد خلافت آن حضرت و کسانی که با آن حضرت مخالفت می کنند، نادیده گرفته است.

۱- صحیح بخاری، کتاب المغازی، باب: مرض النبی صلی الله علیه و آله و سلم و وفاته، ج ۴، ص ۱۶۱۵، ح ۴۴۴۷.

امام بخاری با این معتقدات خود به وسیله این خبر وانمود کرده است که امیرالمؤمنین علیه السلام دوست نداشت و نمی خواست حق را بشنود و آن را قبول کند، بلکه می دانست که حضرت او را از امر خلافت دورش می کنند و لذا اقدام به سؤال از آن حضرت ننمود. البته از برخی احادیث امام بخاری در صحیحش استفاده می شود که حتی ایشان به اهل جهنم بودن امیرالمؤمنین علیه السلام تصریح دارد؛ زیرا چنان که خواهد آمد در مورد جنگ جمل حدیث روایت کرده است که «دو مسلمان با شمشیر اگر رو در روی هم قرار گیرد، قاتل و مقتول در جهنم خواهد بود.» و این نیز از اعتقادات تکان دهنده امام بخاری در صحیحش است.

امام بخاری و حدیث غدیر

حدیث غدیر متواترترین اثر اسلامی در مکتب اهل سنت است که هیچ حدیث در تواتر به حد آن نمی رسد و بیش از صد و بیست نفر از صحابه آن را روایت کرده-اند،^(۱) ولی امام بخاری که فراوان افسانه های عجیب و غریب را در صحیحش روایت کرده است، نه تنها این که این حدیث شریف را در صحیحش روایت نکرده است، بلکه با نقل تهمت و دروغ عظیمی در تاریخش سعی کرده وانمود کند که این حدیث، ساخته ای ابواسحاق سیعی است. امام بخاری در تاریخش ابتدا دو سند از این حدیث شریف را تضعیف کرده و در سومی از عثمان بن عاصم نقل کرده که گفته است:

عن أبي بكر بن عياش، سمعت أبا حصين قال: ما سمعنا بحدیث "من كنت مولاه" حتى جاء هذا من خراسان، فنقح به یعنی: أبا إسحاق، فاتبعه علي ذلك ناس؛ حدیث «من كنت مولاه» را تا زمانی که ابواسحاق سیعی از خراسان نیامد، نشنیدیم و مردم در آن از او پیروی کردند.^(۲) امام بخاری با سکوت، این دروغ بزرگ و تهمت محض را نقل کرده است، ولی ذهبی پس از نقل این سخن می گوید:

۱- علامه امینی در کتاب «الغدیر» ۱۱۰ نفر از صحابه را با ذکر مدرک وارد کرده است.

۲- تاریخ الکبیر بخاری، ج ۶، ص ۲۴۰، رقم ۲۲۷۷.

قلت: الحدیث ثابت بلا ریب ولکن أبو حصین عثمانی، وهذا نادر فی رجل کوفی؛ (۱) بدون شک این حدیث ثابت است، ولی ابو حصین (عثمان بن عاصم) عثمانی است و این در رجال کوفه نادر است. گرچه در مورد ابو حصین تصریح به ناصبی بودنش نشده است، ولی در مورد اکثر افرادی که در موردش گفته اند که عثمانی است، تصریح کرده اند که ناصبی است و ابو حصین نیز از این جمله نواصب است و این دروغ گویی و به راحتی تهمت زدنش به ابواسحاق و مشکوک قرار دادن این حدیث متواتر، خود دلیل بر نصب اوست. همچنین بین امام بخاری و ذهبی که یکی با سکوت، چنین دروغ بزرگ را تصدیق می کند و دیگری به ثابت بودن حدیث و دشمن اهل بیت بودن قائل آن تصریح می کند، چه قدر فاصله است. (همچنین باید بدانیم، این را که ابو حصین چنین سخنی گفته است، کسی جز بخاری نقل نکرده است و ذهبی نیز آن را از بخاری نقل کرده، گرچه به آن تصریح نکرده است.)

باید توجه داشته باشیم که اولاً: معنای سخن ابو حصین خیلی روشن است و آن این که او ابواسحاق را به جعل و وضع این حدیث متهم کرده است و امام بخاری با سکوت و رضایت این سخن را از او نقل کرده و جایگاه خود و صحیحش را نیز زیر سؤال برده است؛ زیرا امام بخاری که مدعی است تمام روایات کتابش صحیح است، از ابواسحاق سبیبی که با سکوت به متهم بودن او اشاره کرده، بیش از ۱۷۰ حدیث در صحیحش روایت کرده است!

ثانیاً: برای روشن شدن این کذب بزرگ به چند نکته اشاره می کنیم:

۱. این حدیث را ده ها نفر قبل از ابواسحاق روایت کرده اند که ما تنها به افرادی که قبل از ابواسحاق بوده اند و تنها احمد بن حنبل در مسندش از آن ها این حدیث شریف را روایت کرده است، اشاره می کنیم که عبارت اند از: زَادَانَ ابِیْ عُمَرَ، عَبْدَ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي لَيْلَى، أَبُو مَرْيَمَ وَرَجُلٌ، عمرو بن مَيْمُونٍ، عَدِيُّ بْنُ ثَابِتٍ، مَيْمُونٌ ابِیْ عَبْدِ اللَّهِ،

سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ، ابْنِ بُرَيْدَةَ، أَبُو سَلْمَانَ، رِيَّاحِ بْنِ الْحَارِثِ، عطيه العوفی. (۱) این دوازده نفر تنها برخی روایانی هستند که این حدیث را قبل از ابواسحاق در کوفه روایت

کرده اند و در هیچ یک از این اسانید ابواسحاق وجود ندارد. امام بخاری ادعا کرده است: هشت بار وارد بغداد شده و هر باری که وارد بغداد شد با امام احمد نشسته و از او استفاده کرده است. (۲) این در حالی است که امام احمد از این همه افراد این حدیث را روایت کرده است.

۲. حدیث غدیر را جمع کثیری از شیوخ بخاری که از آن ها در صحیحش حدیث روایت کرده است، نقل و روایت کرده اند؛ مانند: ابونعیم فضل بن دکین، قتیبه بن سعید، یحیی بن حماد، احمد بن حنبل، عبیدالله بن عمر القواریری، عفان بن مسلم، محمد بن جعفر، محمد بن بشار، ابوبکر بن ابی-شیبه، عثمان بن ابی شیبه، محمد بن خالد، عبیدالله بن موسی، نصر بن علی، محمد بن یحیی، محمد بن ابی غالب، هدبه بن خالد، عمرو بن عون، سلیمان بن داود ابوالریبع، محمد بن العلاء، محمد بن المثنی، احمد بن عثمان بن حکیم الاودی، زکریا بن یحیی، یحیی بن معین، علی بن ابراهیم که در مجموع ۲۴ نفر هستند. این ها قطعاً تنها برخی از شیوخ بخاری هستند که حدیث غدیر را روایت کرده اند، نه تمام آن ها؛ زیرا ما بررسی کاملی در این مورد انجام ندادیم و ابن عساکر که در جلد ۴۲ تاریخش این حدیث را با بیش از صد سند روایت کرده است. ما به رجال آن نگاه نکردیم تا شیوخ امام بخاری را در بیاوریم. توجه داشته باشیم که این مقدار تنها از شیوخ امام بخاری در صحیحش هستند، نه رجال صحیحش و اگر رجال صحیحش را که این حدیث را روایت کرده اند در نظر بگیریم، شاید به صد ها نفر برسند.

۳. این حدیث متواتر است و خیلی از علمای اهل سنت و وهابی بر خلاف میلشان بر تواتر این حدیث شریف تصریح کرده اند:

۱- مسند احمد، ح ۶۴۱ و ۹۶۱ و ۱۳۱۰ و ۳۰۶۲ و ۱۸۵۰۲ و ۱۹۲۹۸ و ۱۹۳۲۱ و ۱۹۳۴۴ و ۲۲۹۹۵ و ۲۳۱۹۲ و ۲۳۶۰۹.

۲- سیر اعلام النبلاء، ج ۱۲، ص ۴۰۳، شرح حال بخاری.

ذهبی پس از نقل این حدیث می گوید: متن این حدیث متواتر است. (۱)

در جای دیگر می گوید: صدر حدیث متواتر است. (۲) ابن کثیر نیز این سخن ذهبی را نقل کرده و با سکوت به تواتر این حدیث اعتراف کرده است.

البانی وهابی می گوید: قسمت اول حدیث از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم متواتر است. (۳)

شعیب ارنؤوط نیز که از محدثین وهابی است می گوید: برای این حدیث شواهد فراوانی است که به حد تواتر می رسد. (۴)
کتانی این حدیث را در کتاب احادیث متواتره اش وارد کرده و از سیوطی و مناوی نیز نقل کرده است که آن را متواتر دانسته اند. (۵)

جزری حنفی نیز این حدیث را متواتر دانسته است. (۶)

ذهبی می گوید: جمع (الطبری) طرق حدیث غدیر خم فی أربعه أجزاء رأیت شطره فبهرنی سعه روایاته و جزمت بوقوع ذلك؛ طبری طرق حدیث غدیر خم را در چهار جزء جمع کرده است، و من مقداری از آن را دیدم و فراوانی آن مرا حیرت زده کرد و یقین کردم که این داستان اتفاق افتاده است. (۷)

۴. اگر در تاریخ توجه شود، تنها نواصب و دشمنان اهل بیت حدیث غدیر را انکار کرده اند؛ مانند: ابوبکر بن ابی داود، ابن حزم، ابن تیمیه که در شرح حال تمام این ها، علمای اهل سنت تصریح به ناصبی بودنشان کرده اند و تنها در باره عثمان بن عاصم

۱- سیر اعلام النبلاء ذهبی، ج ۸، ص ۳۳۵، ذیل شرح حال رقم ۸۶.

۲- سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۴۲۶؛ البدایه والنهایه ابن کثیر، ج ۵، ص ۲۳۳.

۳- احادیث صحیحہ البانی، ج ۴، ص ۳۴۴، ح ۱۷۵۰.

۴- حاشیه ای مسند احمد، ج ۱، ص ۳۰۰، ذیل حدیث ۳۰۶۲.

۵- نظم المتناثر من الحدیث المتواتر کتانی، ح ۲۳۲.

۶- اسنی المطالب جزری، ص ۳.

۷- سیر اعلام النبلاء ذهبی، ج ۱۴، ص ۲۷۷.

تصریح به ناصبی بودنش نشده است، ولی به دو دلیل او نیز ناصبی است:

۱. اکثر کسانی را که گفته اند که او عثمانی است تصریح کرده اند که ناصبی است. ۲. ذهبی در شرح حال معاویه بن حدیج صحابی دو خبر نقل کرده که معاویه بن حدیج به خاطر جلب رضایت معاویه بن ابی سفیان در سب و دشنام امیرالمؤمنین علیه السلام افراط

می کرده است. سپس ذهبی بلافاصله در باره او می گوید: این (معاویه بن حدیج) عثمانی بود. (۱) با این بیان روشن می شود که اهل سنت به ناصبی ها گاهی شاید به خاطر احترام آن ها عثمانی اسم گذاشته اند؛ چون تعبیر ناصبی در باره آن ها شاید برایشان خوش آیند نباشد. پس ناصبی بودن ابو حصین نیز با در نظر گرفتن سخن ذهبی روشن می شود.

۵. برخی انکار حدیث متواتر را کفر دانسته اند. با این حال چنان که ملاحظه کردید امام بخاری نه تنها بر کوتاهی خود در عدم اخراج این حدیث در صحیحش اکتفا نکرده، بلکه در صدد انکار این حدیث شریف نیز برآمده است.

امام بخاری و حدیث ثقلین

حدیث ثقلین یکی دیگر از احادیث متواتر در امامت و رهبری اهل بیت علیهم السلام است که امام بخاری خود مستقیم به انکار آن اقدام کرده است. ایشان در تاریخ صغیرش می گوید:

قال أحمد فی حدیث عبد الملك عن عطیه عن أبی سعید، قال النبى صلی الله علیه و آله و سلم: ترکت فیکم الثقلین أحادیث الکوفین هذه منا کیر؛ (۲) احمد در مورد این حدیث که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: من بین شما دو چیز گرانبها می گزارم، گفت: این از احادیث اهل کوفه بوده و منکر است.

در مورد این حدیث شریف نیز باید توجه داشته باشیم که اولاً: این حدیث از بیش از ۲۳ نفر صحابه با بیش از ۱۴۰ سند روایت شده است و حدود صد سند صحیح دارد و

۱- سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۳۹، شرح حال رقم ۱۰

۲- تاریخ الصغیر بخاری، ج ۱، ص ۳۰۲، رقم ۱۳۰.

قطعاً متواتر خواهد بود. (۱)

ثانیاً: نسبتی که امام بخاری به امام احمد داده است، از نسبت هایی است که کسی جز امام بخاری آن را به امام احمد نداده است و این نسبت را روایات امام احمد در مسندش تکذیب می کند؛ زیرا امام احمد، بنابر روایت فرزندش عبدالله، این حدیث شریف را در مسندش از پنج شیخ خود، یعنی اسود بن عامر، ابوالنضر، ابن نمیر، ابواحمد زبیری و اسماعیل بن ابراهیم (۲) با هشت سند روایت کرده است که تمام اسانید آن صحیح هستند (۳) و حتی دو سند آن در روایت امام احمد با این لفظ است: من برای شما دو خلیفه و جانشین می گزارم، کتاب خدا و اهل بیت را و آن دو هرگز از هم جدا

نمی شوند تا سر حوض بر من وارد شوند. با این حال کدام انسان منصف می-تواند امام بخاری را در این ادعایش تصدیق کند و یا این که امام بخاری از اصحاب سر امام احمد بوده و خلاف عقیده اش را بر او گفته است. از آنچه بیان شد روشن می-شود که امام بخاری یک نسبت بی اساس را برای مشکوک قرار دادن این حدیث متواتر به امام احمد داده است. البته باید دقت داشته باشیم که اگر امام احمد چنین سخنی را هم فرضاً گفته بود، اولاً هیچ خدشه ای بر این حدیث وارد نمی کرد و ثانیاً طعنی بود بر خود او، ولی امام احمد طریقتش از روش و طریق حضرت امام بخاری کاملاً متفاوت است.

۱- ما اسانید این حدیث شریف را در کتابی به نام «راه نجات» مورد بررسی قرار داده ایم که می توان به آن مراجعه کرد.
 ۲- مسند احمد، ج ۳، ص ۱۴، ح ۱۱۱۱۹ و ۱۱۱۴۷ و ۱۱۲۲۷ و ۱۱۵۷۸؛ و ج ۴، ص ۳۶۶، ح ۱۹۲۸۵ و ۱۹۳۳۲؛ و ج ۵، ص ۱۸۱، ح ۲۱۶۱۸ و ۲۱۶۹۷.

۳- البته اسانید روایات مسند احمد بنابر موازین اهل سنت صحیح است و سندهای آن را ابن حجر در «مطالب العالیه» و البانی در «احادیث صحیحه» و هیشمی در «مجمع الزوائد» صحیح و حسن دانسته اند، بنابر این، اگر وهابی ها در جایی این حدیث و یا سندی از آن را تضعیف کرده اند، باید دانست که آن ها خدعه می کنند و حقایق را برای خواننده کتاب خود وارونه می نمایند.

بخاری هم احادیث متواتر در فضائل اهل بیت علیهم السلام را در صحیحش وارد نکرده است و هم در مورد خیلی از آن ها در سدد انکار برآمده و هم در طعن اهل بیت علیهم السلام در صحیحش اخبار زیاد نقل کرده است و حال آن که امام احمد حتی از کسانی است که می گوید: در فضائل هیچ یک از صحابه، احادیث با اسانید صحیح و حسن به اندازه آنچه در فضائل علی وارد شده، روایت نشده است. (۱)

امام بخاری و حدیث بستن درها

بخاری در صحیحش حدیث بستن درها بر مسجد، جز در امیرالمؤمنین علیه السلام را با تحریف و با حذف فضائل آن حضرت به این شکل روایت کرده است:

عن نافع أن رجلا أتى ابن عمر فقال: يا أبا عبد الرحمن ما حملك على أن تحج وتعتمر عاما وتترك الجهاد في سبيل الله عز وجل قد علمت ما رغبت الله فيه؟ قال: يا ابن أخي بنى الإسلام على خمس إيمان بالله ورسوله والصلاة الخمس وصيام رمضان وأداء الزكاة وحج البيت. قال: يا أبا عبد الرحمن ألا تسمع ما ذكر الله في كتابه «وإن طائفتان من المؤمنين اقتتلوا فأصلحوا بينهما فإن بغت إحداهما على الأخرى فقاتلوا التي تبغي حتى تفيء إلى أمر الله». «قاتلوهم حتى لا تكون فتنة». قال: فعلنا على عهد رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وكان الإسلام قليلا فكان الرجل يفتن في دينه إما قتلوه وإما يعذبونه حتى كثر الإسلام فلم تكن فتنة قال: فما قولك في علي وعثمان؟ قال: أما عثمان فكان الله عفا عنه وإما أنتم فكرهتم أن تعفوا عنه. أما علي فابن عم رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وختنه وأشار بيده فقال: هذا بيته حيث ترون؟ (۲) مردی به نزد ابن عمر آمد و گفت: چه شده که

۱- الاستيعاب ابن عبد البر، ج ۱، ص ۳۴۳؛ طبقات الحنابلة ابویعلی، ص ۲۲۰.

۲- صحیح بخاری، کتاب التفسیر، باب قوله: وقاتلوهم حتى لا تكون فتنة، ج ۴، ص ۱۶۴۱، ح ۴۵۱۴ و ۴۵۱۵ و ۴۶۵۰ و ۳۷۰۴.

حج و عمره انجام می-دهی، ولی جهاد در راه خدا را ترک کرده ایی و می دانی که خداوند بر جهاد ترغیب کرده است؟ ابن عمر گفت: اسلام بر پنج اصل بنا شده است: ایمان به خدا و پیامبرش و نماز و روزه و ادای زکات و حج. آن مرد گفت: مگر نشندی که خداوند در قرآن می فرماید: «اگر دو گروه از مؤمنین با هم جنگیدند بین آن ها صلح نمایید و اگر یکی بر دیگری تجاوز نمود علیه آن گروهی که تجاوز و ظلم می کند بجنگید تا این که به امر خدا برگردد» و فرمود: «با آن ها بجنگید تا فتنه رخ ندهد»؟ ابن عمر گفت: ما این کار را همراه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم انجام دادیم و... آن مرد نظر ابن عمر را در باره عثمان و امیرالمؤمنین علیه السلام سؤال کرد و او گفت: اما عثمان، خداوند او را عفو نمود، ولی شما دوست نداشتید که او را ببخشید و اما علی پسر عموی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و شوهر دخترش است و با دستش اشاره نمود و گفت: این هم منزلش است که

می بینید.

قبل از هر چه باید بدانیم که بخاری قبل از این، حدیثی نقل کرده (۱) و وانمود کرده است که دو مرد ابن عمر را از فتنه ابن زبیر سؤال کردند. این حدیث را که در مورد فتنه ابن زبیر باشد و همچنین حدیث فوق را تنها بخاری این گونه نقل و روایت کرده است، ولی واقع این است، چنان که ذیل این حدیث نیز به آن دلالت می کند، سؤال کننده ابن عمر را در مورد جنگ امیرالمؤمنین علیه السلام و از عدم نصرت او آن حضرت را سؤال کردند.

این حدیث در نقل بخاری مطالب باطل و بی اساس زیاد دارد، و دارای تحریفات متعدد است و اگر در پاسخی که در این خبر گویا ابن عمر داده است نیز توجه شود، بی اساسی آن به روشنی به دست می آید. ما قبل از بیان تحریفات در این خبر، به اخبار اصلی در این موضوع اشاره می کنیم و سپس به تحریفات و مطالبی که باطل بودن این خبر را روشن می کند، اشاره خواهیم کرد.

۱- صحیح بخاری، کتاب التفسیر، باب قوله: وقاتلوهم حتی لا تكون فتنه، ج ۴، ص ۱۶۴۱، ح ۴۵۱۳.

این خبر را حاکم این گونه نقل کرده است:

حمزه بن عبد الله بن عمر أنه بينما هو جالس مع عبد الله بن عمر إذ جاءه رجل من أهل العراق فقال: يا أبا عبد الرحمن إني والله لقد حرصت أن اتسمت بسمتك وأقتدى بك في أمر فرقه الناس وأعتزل الشر ما استطعت وأنى أقرأ آية من كتاب الله محكمه قد أخذت بقلبي فأخبرني عنها رأيت قول الله عز وجل: {وإن طائفتان من المؤمنين اقتتلوا فأصلحوا بينهما فإن بغت إحداهما على الأخرى فقاتلوا التي تبغى حتى تفيء إلى أمر الله فإن فاءت فأصلحوا بينهما بالعدل وأقسطوا إن الله يحب المقسطين} أخبرني عن هذه الآية فقال عبد الله: مالك؟ ولذلك انصرف عني فانطلق حتى تواری عنا سواده وأقبل علينا عبد الله بن عمر فقال: ما وجدت في نفسي من شيء في أمر هذه الآية ما وجدت في نفسي أني لم أقاتل هذه الفئة الباغية كما أمرني الله عز وجل. هذا باب كبير قد رواه عن عبد الله بن عمر جماعه من كبار التابعين وإنما قدمت حديث شعيب بن أبي حمزه عن الزهري واقتصرته عليه لأنه صحيح على شرط الشيخين؛ (۱) «از حمزه، پسر عبد الله بن عمر روایت شده که آن هنگام او (حمزه) همراه پدرش نشسته بود مردی از اهل عراق آمد و به ابن عمر گفت: «ای ابوعبدالرحمن! به خدا قسم من خواهان این بودم که در مورد تفرقه مردم به مانند تو سکوت اختیار کرده و تو را الگوی خویش قرار بدهم و به قدر امکان از این بدی دوری گزینم، ولی نتوانستم؛ زیرا آیه ای محکمی از کتاب خدا سخت دل مرا به خود مشغول کرده است. در باره ای این آیه برایم چیزی بگو. و آن آیه این است: «هرگاه دو گروه از مؤمنان با هم بجنگند، پس شما بین آن ها صلح دهید، ولی اگر یکی بر دیگری تجاوز کند با تجاوزگر بجنگید تا به امر خدا برگردد.»

آن گاه اگر برگشت بین آن دو با عدالت صلح کنید و عدالت را رعایت کنید که

خداوند عادلان را دوست دارد.» در باره این آیه برایم چیزی بگو. عبد الله به من گفت: «تو چه کاری با این آیه داری؟ از نزد من دور شو.» آن مرد رفت و از چشمان ما دور و پنهان شد. آن گاه عبد الله رو به ما کرده و گفت: «من چیزی بر ضد خود از این آیه نیافتم، جز اینکه با این گروه تجاوزگر (معاویه و لشکرش) نجنگیدم؛ زیرا این خداوند است که مرا به آن امر می کند.» (۱)

حاکم می گوید: این را (یعنی پشیمانی ابن عمر را) جماعتی از تابعین از وی روایت کرده اند و من تنها این سند را نقل و به آن بسنده کردم به خاطر اینکه این سند به شرط شیخین صحیح است. ذهبی نیز در دو مورد این خبر را به شرط شیخین صحیح دانسته و ابن عبدالبر نیز آن را صحیح دانسته است. باید توجه داشته باشیم که معنای حدیث فوق را حبیب بن ابی ثابت، سعید بن جبیر، ابوبکر بن ابی الجهم و عطاء از ابن عمر روایت کرده اند و در روایت حبیب بن ابی ثابت و ابن ابی جهم در چندین سند از نقل ابن عبدالبر و ذهبی تصریح شده است که ابن عمر گفته است: از این که همراه علی با لشکر طغیانگر نجنگیدم، پشیمان هستم.

در روایت دیگر این گونه وارد شده است:

عن علاء بن عرار قال: سألتُ ابن عمر وهو في مسجد رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم عن علي وعثمان؟ فقال: أما علي فلا تسألني عنه وانظر إلى قرب منزله من رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ليس في المسجد بيتٌ غير بيته واما عثمان فإنه أذنب ذنباً عظيماً يوم التقى الجمعان فعفا الله عنه وغفر له فأذنب فيكم فقتلتموه؛ (۲) علاء از ابن عمر در مورد علی و عثمان سؤال کرد و ابن عمر در پاسخ گفت: در مورد علی از من سؤال مکن و به قرب منزل او به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم

۱- انساب الاشراف، ج ۲، ص ۴۰۴؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۲، ص ۵۰۲، ح ۳۷۲۲ ج ۳، ص ۱۲۵، ح ۴۵۹۸؛ الاستیعاب، ج ۱، ص ۲۵ و ۲۹۰ و ۲۹۱ و ۳۴۴؛ تاریخ جرجان، ص ۲۸۲؛ فتح الباری، ج ۱۳، ص ۶۲؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۲۲۹ و ۲۳۱ با چهار سند؛ مجمع الزوائد، ج ۳، ص ۱۸۲.

۲- سنن الکبری نسائی، ج ۵، ص ۱۳۸، ح ۸۴۹۱. معجم الاوسط طبرانی، ج ۲، ص ۳۸؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۴۲، ص ۱۳۹؛ مجمع الزوائد هیشمی، ج ۹، ص ۱۱۵؛ فتح الباری، ج ۷، ص ۱۵.

نگاه بکن که در مسجد هیچ منزلی جز منزل او وجود ندارد، و اما عثمان در جنگ احد مرتکب گناه بزرگی شد و خداوند او را بخشید، ولی در بین شما نیز مرتکب گناهی شد، پس شما او را به قتل رساندید.

پس بخاری یا این عبارات را حذف و تحریف کرده است و یا عبارات ناقص و محرف را نقل کرده است؛ چنان که فراوان در مورد اخبار فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام و مثالب غیر آن حضرت دست به چنین کار برده است.

از این دو حدیث استفاده می شود که بخاری در حدیث مورد بحث، خبری را که دارای تحریفات متعدد است، به عنوان خبر صحیح روایت کرده است.

اما تحریفات در حدیث بخاری: ۱. وانمود کردن این که سائل در مورد جنگ ابن زبیر پرسیده است نه از جنگ امیرالمؤمنین و حال آن که ابن زبیر خلیفه نبود و اهل سنت عبدالملک بن مروان را خلیفه بر حق در آن زمان می دانند و چنان که شارحین حدیث گفته اند سائل از ابن عمر خواسته که چرا همراه امام بر حق نمی جنگی.

۲. حذف سخن ابن عمر که گفت: عثمان در جنگ احد گناه بزرگی مرتکب شد و خدا او را بخشید و در بین شما گناهی مرتکب شد و شما او را کشتید.

۳. حذف این تصریح او که گفت: هیچ منزلی در مسجد جز منزل علی نیست. (یعنی حذف بستن درها بر مسجد جز در منزل امیرالمؤمنین علیه السلام.)

۴. بخاری در نقل حدیث «شماره ۴۶۵۰، کتاب التفسیر، باب: وقاتلوهم حتی لا تکن فتنه ویکون الدین کله لله» در صحیحش، به جای «این است منزل علی که

می بینید»، این گونه آورده است: «این است دخترش (دختر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم) که

می بینید». یعنی بیت و منزل را به دختر و بنت تحریف کرده است که ابن حجر نیز در شرح این حدیث به این تحریف اشاره و تصریح کرده است. (۱)

اما مطالب باطل در حدیث مورد بحث:

ابن عمر در پاسخ گفت: در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم جنگیدیم. و حال آن که جنگ در زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم با غیر مسلمین بود و هیچ جنگی با مسلمین صورت نگرفت. حال آن که سائل در مورد جنگ بین مسلمین که قرآن بر آن امر کرده است از ابن عمر سؤال کرده است. و جوابی که در این خبر به ابن عمر نسبت داده شده باطل و بی اساس بودن خبر بخاری را ثابت می کند؛ زیرا پاسخ او هیچ ربطی با آیه قرآن ندارد و حال آن که در روایت حاکم و دیگران، ابن عمر به واقع مطلب و پشیمانی خود به خاطر نافرمانی خداوند متعال اعتراف و تصریح کرده است.

باز تکرار می کنیم که حدیث مورد بحث را جز بخاری کسی نقل نکرده است.

باز امام بخاری در تاریخش در مورد بستن درها بر مسجد، یک سند از طریق زهری از

ام المؤمنین عائشه نقل کرده که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم همه درها جز در ابوبکر را بسته-اند و یک سند برای بستن درها جز در امیرالمؤمنین علیه السلام نیز از عائشه نقل کرده و سپس می-گوید: حدیث زهری (یعنی بستن در مردم جز در ابوبکر) صحیح تر است و آن از عروه نیز شاهد دارد. (۱) و در جای دیگر باز از عائشه حدیث «این مسجد برای حائض و جنب حلال نیست مگر بر محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم» را ذکر کرده و در مورد جسره، راوی حدیث از عائشه و ام سلمه گفته است: نزد او از عحایب است. سپس باز همان حدیث قبلی را با همان دو سندی که آن جا ذکر کرده است، در مورد بستن درها جز در ابوبکر، ذکر کرده و گفته است: این صحیح تر است. (۲) در جای دیگر بخاری برای حدیث «این مسجد برای حائض و جنب حلال نیست جز بر محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم» سه سند ذکر کرده و به جسره رسانده و سپس گفته است: این حدیث از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم صحیح نیست. (۳) باید دقت داشته باشیم که جسره را عجللی و ابن حبان ثقه دانسته اند و ذهبی نیز او را توثیق شده خوانده است و ابونعیم و ابن منده او را از صحابه محسوب کرده اند و ابوالحسن بن قطان سخن بخاری را رد کرده

۱- تاریخ الکبیر بخاری، ج ۱، ص ۴۰۸، رقم ۱۳۰۴.

۲- تاریخ الکبیر بخاری، ج ۲، ص ۶۸، رقم ۱۷۱۰.

۳- تاریخ الکبیر، ج ۶، ص ۱۸۴، رقم ۲۱۱۴.

است. (۱) و ابن حجر در تقریب نیز او را مقبول و لها ادراک گفته، حاکم و ذهبی حدیث او را صحیح دانسته اند و شعیب ارنؤوط احادیث او را در حاشیه مسند احمد حسن دانسته است. و این حدیث او که بخاری آن را غیر صحیح دانسته است از چندین صحابه دیگر نیز روایت شده و سند های زیادی دارد و البانی در مورد آن گفته است: «ابن خزیمه، ابن قطان و شوکانی این حدیث را صحیح دانسته اند.» (۲) باید دقت داشته باشیم که جسره را کسی جز بخاری جرح نکرده است و بخاری نیز به جهت این روایت او را زیر سؤال برده است. پس این نیز تقوای امام بخاری را بیان می کند که در شرح حالش روی تقوا و ورع او نیز خیلی مانور داده اند.

اما حدیث بستن درها: این که امام بخاری خبر بستن درها جز در منزل ابوبکر بر مسجد را

بر بستن درها جز در امیرالمؤمنین علیه السلام ترجیح داده و آن را صحیح تر دانسته است، از عجائب حکم او است؛ زیرا اولاً: مسأله بستن درها جز در خلیفه اول ابوبکر، هم متنش متناقض است و هم

با واقعیت ها مخالف است. ثانیاً: خبر واحد است. ثالثاً: بستن درها جز در امیرالمؤمنین علیه السلام متواتر است و ۲۶ نفر از صحابه آن را روایت کرده اند، و کتانی نیز آن را جزء احادیث متواتر وارد کرده است (۳) و داستان بستن درها جز در خلیفه اول در آینده به طور مفصل بررسی خواهد شد، ولی چگونه ممکن است خبر واحد متناقض صحیح تر از حدیث متواتر باشد!

چنان که امام بخاری حدیث ابن عمر را با حذف مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام ناقص و محرف روایت کرده است، در داستانی که امیرالمؤمنین علیه السلام کنیزی را از خمس غنائم جنگ برداشتند و خالد بریده را به حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرستاد که از علی علیه السلام شکایت کند و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم

بر بریده غضب کردند و فرمودند: هر که من ولی او باشم علی نیز ولی اوست. (۴) (شعیب ارنؤوط هر

۱- تهذیب التهذیب ابن حجر، ج ۱۲، رقم ۸۹۰۶؛ الاصابه ابن حجر، ج ۸، ص ۷۵، رقم ۱۱۰۱۴؛ من له روایه فی کتب السنه ذهبی، رقم ۶۹۶۴.

۲- ارواء الغلیل البانی، ج ۱، ص ۲۱۲، ح ۱۹۳.

۳- نظم المتناثر من الحدیث المتواتر کتانی، ص ۲۶۶، ح ۲۲۹.

۴- مسند احمد، ج ۵، ص ۳۵۸، ح ۲۳۰۱۱ و ۲۳۰۷۸؛ فتح الباری ابن حجر، ج ۸، ص ۵۲.

دو سند احمد را به شرط شیخین صحیح دانسته است.) ولی امام بخاری در این حدیث نیز تنها به این مقدار اکتفا کرده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به بریده فرمودند: آیا علی را دشمن داری! بریده گفت: آری، فرمودند: او را دشمن نداشته باش! همانا سهم او از خمس بیشتر از آن است. (۱) ابن حجر با اشاره به متن کامل این حدیث تصریح کرده است که بخاری این حدیث را مختصر (ناقص) نقل کرده است. البته تفصیل این عمل بخاری در بخش تصرفات بخاری خواهد آمد.

متأسفانه امام بخاری با احادیث فضائل اهل بیت علیهم السلام یا بیشتر این گونه برخورد کرده و با تصرف، آن ها را ناقص روایت کرده است و یا آن ها را در صحیحش وارد نکرده و در کتب دیگرش در صدد تضعیف آن ها برآمده است.

امام بخاری و حدیث طیر

امام بخاری در تاریخش برای حدیث طیر دو سند ذکر کرده و هر دو را مرسل خوانده است. در اولی در مورد عثمان (بن حکیم) گفته است: برای او سماع از انس دانسته نشده است. و در دومی نیز عبدالملک بن ابی سلیمان را چنین وانمود کرده که او نیز حدیثش از انس مرسل است.

اولاً عثمان بن حکیم را کسی جز بخاری نگفته که او از انس نشنیده است و اگر شنیدن او ثابت نباشد، نشنیدنش نیز ثابت نیست و امام بخاری برای رد و انکار و تضعیف حدیث طیر چنین سخنی را گفته است؛ زیرا خود بخاری در شرح حال عثمان در تاریخش عثمان را از کسانی خوانده که از انس حدیث روایت کرده است، ولی آن جا این اشکال را وارد نکرده است، پس هدفش تضعیف این حدیث متواتر بوده است.

و اما عبدالملک: ذهبی و ابن حجر او را از راویان از انس برشمرده اند و ابن حجر در «تهذیب» نقل نکرده که او از انس نشنیده باشد، پس این جا نیز می توان گفت که تنها هدف مبارک امام بخاری تضعیف حدیث طیر بوده است؛ زیرا در شرح حال او نیز به این

۱- صحیح بخاری، کتاب المغازی، باب: بعث علی بن ابی طالب، ج ۴، ص ۱۵۸۱، ح ۴۳۵۰.

مطلب اشاره نکرده است، گرچه آن جا او را از افراد راوی از انس اسم نبرده است. باید دقت داشته باشیم که این حدیث شریف دارای اسانید صحیح زیاد است و ابن کثیر از ذهبی نقل کرده است که این حدیث را از انس نود نفر از تابعین روایت کرده اند و ابن کثیر اسامی ۵۴ نفر آن ها را ذکر کرده است. (۱)

حاکم در مورد حدیث طیر می گوید:

« حدیث الطیر من مشهورات الأحادیث وکان علی أصحاب الصحاح أن یخرجوه فی الصحاح ویقول: ذاکرت به کثیراً من المحدثین ویقول: کتبت فیہ کتاباً؛ «حدیث طیر» از احادیث مشهور است و به صاحبان صحاح (یعنی بخاری و مسلم) لازم بود که آن را در صحاح خود روایت کنند. و می گوید: «در مورد این حدیث با بسیاری از اهل حدیث گفت و گو کردم و کتابی نیز در باره ای آن نوشتم. (۲)

ذهبی در شرح حال حاکم می گوید:

«و اما حدیث الطیر فله طرق کثیره جدا قد افردها بمصنف و مجموع ها هو یوجب ان یکون الحدیث له اصل...؛ حدیث طیر واقعاً سند های زیادی دارد و من کتاب مستقلی در باره ای آن نوشتم و مجموع آن دلالت می کند که حدیث اصل دارد «یعنی یقیناً آن را پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرموده اند». (۳)

حدیثی که جایگاهش این است و نود نفر از تابعین آن را تنها از انس روایت کرده اند، اگر دقت شود جز کسی که نسبت اهل بیت علیهم السلام مشکل دارد آن را رد

نمی کند. و ما در کتاب «ابن تیمیه امام سلفی ها» مفصل برخی از اسانید این حدیث را مورد بررسی قرار داده ایم. بنابر این، خواننده عزیز می تواند برای آشنایی بیشتر به آن جا

۱- البدایه والنهایه ابن کثیر، ج ۷، ص ۳۸۴.

۲- معرفه العلوم الحدیث حاکم، ص ۹۳.

۳- تذکره الحفاظ ذهبی، ج ۳، ص ۱۰۴۲.

امام بخاری و حدیث قاتل امیرالمؤمنین علیه السلام

در حدیثی که اصل آن متواتر نیز است، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: بدبخت ترین قوم اولین عاقر ناقه ثمود و بدبخت ترین آخر الزمان و این امت کشنده تو است.

بخاری این حدیث را که ضمن داستانی روایت شده، در تاریخش وارد کرده و گفته است: در این سند شناخته نشده که یزید بن محمد از محمد بن کعب قرظی حدیث شنیده باشد و نه محمد بن کعب از محمد بن خثیم حدیث شنیده باشد و نه محمد بن خثیم از عمار بن یاسر حدیث شنیده باشد. (۱)

این در حالی است که اولاً: این حدیثی را که بخاری به سندش به این نوع اشکال وارد کرده، حاکم و ذهبی سند آن را به شرط مسلم صحیح دانسته اند و هیثمی نیز رجال آن را ثقه و احتمال داده که محمد بن خثیم از عمار سماع نداشته باشد.

ثانیاً: ابن حجر در شرح حال محمد بن خثیم این اشکال بخاری را ذکر کرده و در پاسخ بخاری گفته است: خود بخاری بنا بر نقل ابن منده و بغوی گفته است: محمد بن خثیم در زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به دنیا آمده است، پس چه مانع از سماع او از عمار خواهد بود. و در نقل ابن منده محمد بن کعب تصریح دارد که از محمد بن خثیم سماع داشته است و همچنین یزید بن محمد از محمد بن کعب سماع داشته و حدیث شنیده است. (۲) پس بنا بر این، اشکال بخاری دور از واقع بوده و این سند صحیح است و بخاری چنان که به مواردی اشاره کردیم به خاطر مشکوک قرار دادن احادیث فضائل اهل بیت علیهم السلام زیاد چنین اشکالات بی-اساس را مطرح کرده است.

۱- تاریخ الکبیر بخاری، ج ۱، ص ۷۱، شرح حال محمد بن خثیم، رقم ۱۷۵.

۲- تهذیب التهذیب ابن حجر، ج ۹، ص ۱۳۰، شرح حال محمد بن خثیم، رقم ۲۱۲.

همچنین جالب است بدانیم که بخاری در شرح حال یزید بن محمد گفته است: او از محمد بن کعب حدیث روایت کرده، ولی چنین اشکالی را آن جا مطرح نکرده است. و باز در شرح حال محمد بن کعب قرظی حدیث روایت کرده که او از ابن مسعود آن حدیث را به صورت سماع روایت کرده است. کسی که از ابن مسعود که قبل از عمار از دنیا رفته است، حدیث شنیده، چگونه از یک تابعین حدیث شنیده باشد و همچنین وقتی محمد بن کعب از ابن مسعود حدیث شنیده است، چه بعدی دارد محمد بن خثیم که محمد بن کعب از او این حدیث را روایت کرده است، از عمار حدیث شنیده باشد، نه این که محمد بن خثیم بلکه اگر محمد بن کعب این خبر را مستقیم از عمار روایت کرده بود، کاملاً درست می توانست باشد، چون او از ابن مسعود سماع داشته است چه رسد به عمار که سال ها بعد از ابن مسعود شهید گشت و از دنیا رفت.

اما اصل این حدیث که بخاری آن را به این شکل سعی به تضعیفش نموده با الفاظ مختلف به این معنا وارد شده است:

قال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم لعليّ: من أشقى ثمود؟ قال: من عقر (عافر) الناقة. قال: فمن أشقى هذه الأمة؟ قال: الله أعلم. قال: قاتلك. (۱) این حدیث به این معنا از امیرالمؤمنین علیه السلام، عمار، ابن عباس، ابن عمر، ابن عمرو، جابر بن سمره، ابوهریره، صهیب و عبیدالله روایت شده است. همچنین این حدیث را از امیرالمؤمنین علیه السلام ابوظفیل، سعید بن مسیب، ابوسنان یزید بن امیه، عبدالله بن سبع، صهیب، عبیده، ثعلبه بن یزید، سالم بن ابی الجعد و عمیر بن عبدالملک روایت کرده اند.

۱- مسند احمد، ج ۱، ص ۱۳۰، ح ۱۰۷۸ ج ۴، ص ۲۶۳، ح ۱۸۳۴۷؛ سنن الکبری نسائی، ج ۵، ص ۱۵۳، ح ۸۵۳۸؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۲۲، ح ۴۵۹۰ و ۴۶۷۹؛ مصنف ابن ابی شیبه، ج ۷، ص ۴۴۴، ح ۳۷۰۹۸ و ۳۷۱۰۰؛ انساب الاشراف، ج ۱، ص ۳۷۶؛ سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۴۳۴؛ مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۱۴ و ۲۹۹ و ج ۹، ص ۱۳۶ و ۱۳۷ با ۷ سند؛ مصنف عبدالرزاق، ج ۱۰، ص ۱۵۴، ح ۱۸۶۷۰؛ طبقات الکبری، ج ۳، ص ۳۳ و ۳۵؛ مسند بزار، ج ۴، ص ۲۵۴، ح ۱۴۲۴؛ مسند ابی یعلی، ج ۱، ص ۴۳۱، ح ۴۸۵ و ۵۶۹؛ تاریخ طبری، ج ۲، ص ۱۲۴؛ فتح الباری، ج ۷، ص ۶۰؛ الاصابه، ج ۵، ص ۸۵، رقم ۶۳۹۶؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۴۲، ص ۵۴۱ الی ۵۴۹؛ الاستیعاب، ج ۱، ص ۳۴۶؛ صحیحہ البانی، ج ۳، ص ۱۶۲، ح ۱۰۸۸.

ابن حجر در فتح الباری یک سند را خیلی خوب خوانده و در «الاصابه» این حدیث را ثابت دانسته، حاکم دو سند را به شرط بخاری و مسلم صحیح دانسته و ذهبی یک سند را و هیشمی چهار سند را برخی را حسن و برخی را رجالش را ثقه دانسته و شعیب ارنؤوط نیز آن را حسن و البانی صحیح دانسته، و سند عبدالرزاق از عبیده و یک سند ابن سعد غیر از سند دیگران بوده و رجالش هم ثقه و هم رجال صحاح سته هستند و می توان گفت که این خبر متواتر است.

حالا این برخورد ها با این همه اخبار با عظمت و متواتر و مسلم، عجیب نیست!

برخی احادیث دیگر در فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام را که سندهای زیاد و صحیح دارد، امام بخاری با تضعیف برخی از سند و معلول نشان دادن آن، رد و تضعیف کرده است که ما به همین مقدار جهت شناخت جایگاه امام بخاری با امیرالمؤمنین علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام و با احادیث فضائل این خاندان مطهر اکتفا می کنیم. و باید توجه داشته باشیم که امام بخاری حتی حدیث متواتر (حسن و حسین سرور جوانان اهل بهشت اند) را نیز در صحیحش روایت نکرده است.

امام بخاری و رهبانیت

معروف از حیات امام بخاری این است که ایشان ازدواج نکرده است. با وجود این که اسلام روی این موضوع تأکید زیاد نموده و ترک آن را شدیداً مذمت کرده است. البته علمای اهل سنت در این مورد دو دسته شده اند: یک دسته از این عمل بخاری دفاع کرده اند و دسته دوم بر او عیب گرفته اند که چرا این سنت را ترک کرده است!

اما نظر اسلام در باره این عمل:

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرموده اند: «نکاح سنت من است؛ پس هر که از سنت من روی گرداند از من نیست.»

(۱)

به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم خبر رسید که برخی از اصحاب گفتند: ازدواج نمی-کنیم و برخی گفتند: نمی خاییم، غذا نمی خوریم و... حضرت فرمودند: «چه شده به برخی که چنین سخنانی می گویند،

من نماز می خوانم، روزه می گیرم و افطار می کنم، می خابم، و ازدواج می کنم، پس هر که از ستم روی گرداند از من نیست.» (۱) این حدیث را انس، ابن عمرو و مردی از انصار روایت کرده اند و امام بخاری با وجود این که این حدیث را در صحیحش روایت کرده، عمل به آن را ترک کرده است.

باز پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «هر که توان ازدواج داشته باشد و ازدواج نکند، از ما نیست.» (۲)

شداد بن اوس گفته است: به من زن بدهید، همانا پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مرا وصیت فرمود که خدا را اعزب ملاقات نکنم. (۳)

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرموده اند: در اسلام رهبانیت (ترک ازدواج و بی زنی) نیست. (۴) به این معنا از ابوامامه و سعد بن ابی وقاص نیز حدیث روایت شده است. (۵)

ابن عباس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده است که فرموده اند: «لَا صَيْرُورَه فِي الْإِسْلَامِ؛ (۶) در اسلام بی زنی و ترک ازدواج وجود ندارد. حاکم، ذهبی و هیشمی سند این حدیث را صحیح دانسته اند.» (مناوی می گوید: چون ترک ازدواج عمل رهبان است).

امام بخاری و تکفیر مسلمین

در گذشته اشاره ای داشتیم که امام بخاری را خیلی اهل تقوا و ورع معرفی کرده اند

-
- ۱- صحیح بخاری، کتاب النکاح، باب الترغیب فی النکاح، ج ۵، ص ۱۹۴۹، ح ۵۰۶۳؛ صحیح مسلم، کتاب النکاح، باب استحباب النکاح لمن تاقت نفسه الیه، ج ۲، ص ۱۰۲۰، ح ۱۴۰۱؛ مسند احمد، ج ۲، ص ۱۵۸، ح ۶۴۷۷ و ۲۳۵۲۱.
 - ۲- مصنف ابن ابی شیبہ، ج ۳، ص ۲۷۰.
 - ۳- مصنف ابن ابی شیبہ، ج ۳، ص ۲۷۰.
 - ۴- حاشیه مصنف ابن ابی شیبہ، ج ۳، ص ۲۷۰؛ حاشیه البدایه والنهایه ابن کثیر، ج ۲، ص ۱۷۹؛ سبیل الهدی والرشاد شامی، ج ۱، ص ۵۰۳.
 - ۵- فتح الباری ابن حجر، ج ۹، ص ۹۱.
 - ۶- سنن ابی داود، ج ۱، ص ۳۸۹؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۲، ص ۱۷۳، ح ۲۶۷۳؛ مجمع الزوائد هیشمی، ج ۳، ص ۲۳۴.

و بکیر بن منیر می گوید: «سمعت البخاری يقول أرجو أن ألقى الله ولا يحاسبني أنى اغتبت أحدا» (۱) امیدوارم خداوند را ملاقات کنم و مرا به جرم غیبت کسی محاسبه نکند.» ذهبی و سبکی پس از نقل این سخن گفته اند: این است که بخاری در مورد راویان، خیلی کم است کسی را کذاب و یا وضاع گفته باشد و این به خاطر اوج ورعش است اولاً: اگر کسی کذاب و وضاع است، تصریح بر آن چه منافاتی با ورع و تقوا داشته است؟ ثانیاً: امام بخاری نه این که غیبت، بلکه گروه های بزرگی از مسلمین را در کتابش تکفیر کرده است. با این وجود این گونه سخنان چه ارزشی دارد. انسان خود را متقی نشان دهد و آثاری از خود به جای گزارد که آن ادعایش را نقض می کند مضافاً بر این که برخورد بخاری با اخبار مسلم در فضائل اهل بیت علیهم السلام و راویان آن را ملاحظه کردید!

امام بخاری می گوید: «ما ابالی صلیت خلف الجهمی والرافضی ام صلیت خلف الیهود والنصارى...» (۲) پروا ندارم از این که پشت جهمی و رافضی نماز بخوانم و یا پشت یهود و نصاری.»

باز بخاری می گوید: «نظرت فی کلام الیهود والنصارى والمجوس فما رأیت قوما اضل فی کفرهم من الجهمیه وانی لاستجهل من لا یکفرهم» (۳) در کلام یهود و نصارا و مجوس نظر کردم و قومی را گمراه تر در کفرشان از جهمیه ندیدم. من جاهل می دانم کسی را که آن ها را کافر نداند.»

شعیب ارنؤوط وهابی پس از نقل این سخن بخاری می گوید: این غلو و افراطی است که جمهور علمای سلف و خلف با بخاری در این مورد مخالف هستند. چگونه به

۱- طبقات الشافعیه الکبری سبکی، ج ۲، ص ۱۶۵.

۲- خلق افعال العباد بخاری، ص ۱۳.

۳- خلق افعال العباد، ص ۷۱؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۱۲، ص ۴۵۶، رقم ۱۷۱.

کفر آن‌ها حکم می‌کند با این که از آن‌ها حدیث روایت می‌کند و احادیث آن‌ها را در صحیحش که بر آن شرط صحت گذاشته است، نقل و روایت می‌کند. (۱) شما توجه کنید این سخن بخاری آن قدر عجیب است که حتی یک عالم وهابی که خود فرد تندرو است از آن تعجب کرده و به آن اعتراض نموده است.

و این در حالی است که محمد بن ابی حاتم می‌گوید: مردی به نزد بخاری آمد و گفت: تو را فلانی کافر می‌خواند! بخاری گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: چون مردی به برادرش بگوید: ای کافر، اگر وی کافر نباشد، خود کافر خواهد شد. (۲)

این حدیث شریف با معنایی که کردیم با اسانید مختلف روایت شده و بخاری نیز آن را در صحیحش روایت کرده است. (۳) متأسفانه امام بخاری در مورد کسی که او را تکفیر کرده، به یاد این حدیث شریف پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم افتاده است، ولی زمانی که خود گروه‌های بزرگی از مسلمین را تکفیر و متهم کرده است، این قانون بزرگ الهی را فراموش کرده و حتی به تکفیر مسلمین اکتفا نکرده و از دیگران نیز خواسته است تا

آن‌ها را تکفیر کنند. البته امام بخاری با این سخن کسانی را که به حدیث و قانون بزرگ فوق عمل می‌کنند، جاهل نیز خوانده است.

و همچنین چنان که در جای خود ذکر شده است، امام بخاری کسانی را که قرآن را مخلوق دانسته‌اند، نیز تکفیر کرده است، ولی باز مشخص نیست که امام بخاری، چنان که ابواسحاق را در مورد حدیث متواتر غدیر متهم کرده و باز از او در صحیحش بیش از ۱۷۰ حدیث روایت کرده است، این‌جا نیز همان‌گونه که شعیب ارتنوط وهابی نیز تصریح نمود، از محدثین شیعه و جهمی نیز فراوان در صحیحش حدیث روایت کرده

۱- حاشیه سیر اعلام النبلاء ذهبی، ج ۹، ص ۱۷۹.

۲- سیر اعلام النبلاء، ج ۱۲، ص ۴۶۰ و ۴۶۱ شرح حال بخاری.

۳- صحیح بخاری، کتاب الادب، باب: من اکفر اناه بغیر تأویل فهو کما قال، ج ۵، ص ۲۲۶۳، ح ۶۱۰۳ و ۶۱۰۴.

است که اکنون به برخی از این افراد اشاره می‌کنیم.

رجال شیعه در «صحیح بخاری»

ذهبی در مورد علی بن هاشم (۱) می‌گوید: ابن معین و غیرش او را ثقه دانسته‌اند و ابوداود گفته است: او ثبت و شیعه است و بخاری او را ترک کرده است. بخاری از روایت حدیث رافضه فراوان اجتناب می‌کند، گویا او از تقیه ای آن‌ها می‌ترسد، ولی او را نمی‌بینیم که از قدریه و خوارج و جهمیه اجتناب داشته باشد. (۲) (البته باید توجه داشته باشیم که بخاری از علی بن هاشم در «ادب المفرد، ح ۵۵۱ و یا ۵۶۹» در برخی چاپ‌ها، حدیث روایت کرده است).

این سخن ذهبی را نقل کردیم تا روشن گردد که منظور از رافضه در زبان آن‌ها همان شیعه است و در مقام طعن و اتهام بی‌جا عبارت رافضی را در مورد پیروان مکتب اهل بیت علیهم السلام به کار می‌برند. و همچنین دلیل دیگر بر این که شیعه در تعبیر اهل سنت به پیروان مکتب اهل بیت علیهم السلام و معتقدین به امامت و رهبریت اهل بیت اطلاق می‌شود، این است که اولاً: برای نمونه در باره علی بن هاشم نیز در شرح حالش در «تهذیب التهذیب» تنها گفته‌اند که او شیعه و برخی شیعه‌ای غالی گفته‌اند و کسی او را رافضی نگفته است. ثانیاً: امروزه به خصوص وهابی‌ها هر جا نتوانستند احادیث فضائل اهل بیت علیهم السلام را تضعیف کنند، وجود رجال شیعه در سند آن‌ها را که حتی از بزرگان محدثین هستند، علت ضعف قرار می‌دهند و می‌گویند: این در تأیید مذهبش است و... البته ما دلائل بیشتر در باره شیعیان در کتاب «امام علی و شیعیانش» ذکر کردیم که نیاز به ذکر آن‌ها در

این جا نیست و برای آشنایی بیشتر به آن مراجعه شود.

با این بیان اکنون ببینیم که بخاری از کسانی که آن‌ها را کافر و بدتر از یهود و نصاری دانسته

۱- میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۱۶۰.

۲- علی بن هاشم از رجال مسلم و بقیه است و بخاری نیز در «ادب المفرد» از او حدیث روایت کرده است. تهذیب التهذیب، ج ۷، ص ۳۴۲، شرح رقم ۶۳۴.

چقدر احادیث فراوان در صحیحش روایت کرده است:

۱. ابن قتیبہ می گوید: ابوظفیل از رافضی های غالی بود و آخرین کسی از صحابه بود که از دنیا رفت. (۱) بخاری از او یک حدیث در صحیحش روایت کرده است.
۲. ذہبی می گوید: سلیمان بن صرد، امیر، کوفی صحابی، از شیعیان و از بزرگان اصحاب علی بود. (۲) بخاری هفت حدیث از او روایت کرده است.
۳. ابن سعد می گوید: عبد الله بن شداد ثقه و شیعه بود. (۳) عطا بن سائب می گوید: عبد الله بن شداد می گفت: دوست دارم (به من اجازه دهند) تا از صبح تا ظهر روی منبر فضائل علی را بگویم، سپس چون پایین آمدم گردنم را بزنند. او شیعی بود. (۴) بخاری بیست حدیث از او روایت کرده است. او از صحابه نیز خوانده شده است.
۴. قیس بن عباد از تابعین و شیعه بود، حجاج تدریجاً او را با عذاب و شکنجه به قتل رسانید. (۵) بخاری از او یازده حدیث روایت کرده است. (۶)
۵. ظالم بن عمرو ابوالاسود الدؤلی از بزرگان شیعه بود، او در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اسلام آورد. (۷) بخاری از او سه حدیث روایت کرده است.
۶. اسید بن زید شیخ بخاری. ابن حجر می گوید: با وجود تشیع شدیدش از او

- ۱- المعارف ابن قتیبہ، ص ۶۲۵. الاصابه ابن حجر، ج ۴، ص ۱۱۴، رقم ۱۰۱۶۶. تهذیب التهذیب ابن حجر، ج ۵، ص ۷۲، رقم ۱۳۵.
- ۲- تاریخ الاسلام ذہبی، حوادث سنہ ۶، ج ۱، ص ۴۶.
- ۳- طبقات الکبری ابن سعد، ج ۵، ص ۶۱.
- ۴- سیر اعلام النبلاء ذہبی، ج ۳، ص ۴۸۹، رقم ۱۱۰.
- ۵- من له روايه فی کتب السنه ذہبی، ج ۲، رقم ۴۶۰۸.
- ۶- الاصابه ابن حجر، ج ۵، رقم ۷۳۱۷.
- ۷- سیر اعلام النبلاء ذہبی، ج ۴، رقم ۲۸. تهذیب التهذیب ابن حجر.

حدیث اخذ کرده اند. بخاری یک حدیث از او روایت کرده است. (۱)

۷. ابراهیم بن یزید نخعی. ابن قتیبه او را از رجال شیعه خوانده است. (۲) بخاری ۱۴۲ حدیث از او روایت کرده است.

۸. اسحاق بن منصور. در او آثار تشیع بود. بخاری بیش از بیست و پنج حدیث از او روایت کرده و او شیخ بخاری است.

۹. اسماعیل بن ابان. او شیخ بخاری است. بزار می گوید: عیبش شدت تشیّعش بود. (۳) بخاری شش حدیث از او روایت کرده است.

۱۰. اسماعیل بن زکریا. او شیعی صدوق است. (۴) بخاری از او ده حدیث روایت کرده است.

۱۱. بهز بن اسد ازدی شیعه بود. (۵) بخاری از او پنج حدیث روایت کرده است.

۱۲. جریر بن عبدالحمید. ابن قتیبه او را از رجال شیعه برشمرده است. (۶) ابن قتیبه می گوید: جریر حافظ است، ولی من شنیدم که آشکار معاویه را دشنام می داد. (۷) بخاری از او ۱۴۳ حدیث روایت کرده است.

۱۳. حبيب بن ابی ثابت. ابن قتیبه و شهرستانی او را از رجال شیعه خوانده-اند. (۸) بخاری از او چهارده حدیث روایت کرده است.

۱- تهذیب التهذیب ابن حجر، ج ۱، ص ۳۰۱، رقم ۶۲۸.

۲- المعارف ابن قتیبه، ص ۱۶۴.

۳- تهذیب التهذیب، ج ۱، ص ۲۳۶، رقم ۵۰۶.

۴- تهذیب التهذیب، ج ۱، رقم ۵۵۱. میزان الاعتدال ذهبی، ج ۱، رقم ۸۷۸.

۵- تهذیب التهذیب، ج ۱، ص ۴۳۷، رقم ۹۲۳.

۶- المعارف، ص ۶۲۴.

۷- میزان الاعتدال ذهبی، ج ۲، ص ۱۱۰، رقم ۳۰۴۶؛ تهذیب التهذیب ابن حجر، ج ۲، رقم ۱۱۶.

۸- المعارف ابن قتیبه، ص ۶۲۴؛ الملل والنحل شهرستانی، ج ۱، ص ۱۷۲.

۱۴. حکم بن عتیبه. ذهبی می گوید: او شیعه بود، ولی تشیعیش را ظاهر نکرد. شعبه می گوید: حکم علی را افضل از ابوبکر و عمر می دانست. (۱) بخاری از او ۶۱ حدیث روایت کرده است.

۱۵. خالد بن مخلد. او شیخ بخاری است. گفته اند: او شیعه ی غالی بود. (۲) بخاری از او ۳۱ حدیث روایت کرده است.

۱۶. زبید بن حارث. ذهبی می گوید: در او اندکی تشیع بود. (۳) جوزجانی و یعقوب بن سفیان نیز او را از شیعیان کوفه خوانده اند. (۴) بخاری از او دوازده حدیث روایت کرده است.

۱۷. سالم بن ابی جعد. ابن حجر و دیگران نوشته اند: او از شیعیان است. (۵) بخاری از او ۴۱ حدیث روایت کرده است. سالم و دو برادرش عبیده و زیاد از یاران خاص امیرالمؤمنین علیه السلام بوده اند.

۱۸. سعید بن عمرو. ذهبی می نویسد: او شیعه ی غالی و از تابعین است. (۶) بخاری سه حدیث از وی روایت کرده است.

۱۹. سعید بن فیروز ابوبختری. ابن حجر می نویسد: او شخص شیعه و از تابعین بود. (۷)

۱- سیر اعلام النبلاء ذهبی، ج ۵، ص ۲۰۹، رقم ۸۳؛ تهذیب التهذیب، ج ۲ ص ۳۷۳، رقم ۵۷۶؛ المعارف، ص ۱۲۴ و ۱۴۲.

۲- تهذیب التهذیب، ج ۳، رقم ۲۲۱؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۱۰، رقم ۵۵.

۳- میزان الاعتدال، ج ۲، رقم ۲۸۲۹.

۴- تهذیب التهذیب، ج ۳، ص ۲۵۸، رقم ۵۷۸ و ج ۸، ص ۵۹.

۵- طبقات الکبری ابن سعد، ج ۶، ص ۲۹۱؛ المعارف، ص ۶۲۸؛ در تهذیب التهذیب و سیر اعلام النبلاء نیز اشاره به شیعه بودن او و برادرش شده است.

۶- میزان الاعتدال ذهبی، ج ۲، رقم ۳۱۳۹.

۷- تهذیب التهذیب ابن حجر، ج ۴، رقم ۱۲۷.

بخاری از او سه حدیث روایت کرده است و او از یاران خاص امیرالمؤمنین علیه السلام بوده است.

۲۰. سعید بن کثیر. ابن حجر می گوید: او شیعه بود. (۱) او شیخ بخاری است، و بخاری از او چهل حدیث روایت کرده است.

۲۱. سعید بن محمد. او شیخ بخاری است. ابن حجر او را شیعه دانسته است. (۲) بخاری از او چهار حدیث روایت کرده است. او هرگاه اسم امیرالمؤمنین علیه السلام را

می شنید، بر حضرتش صلوات می فرستاد. (۳)

۲۲. سلمه بن کهیل. ذهبی می گوید: او از تابعین است و در او کمی تشیع وجود داشت. (۴) بخاری از او ده حدیث روایت کرده است.

۲۳. سلیمان بن طرخان. ابن قتیبه او را از رجال شیعه خوانده و ذهبی می گوید: او متمایل به علی بود. (۵) بخاری از او پانزده حدیث روایت کرده است.

۲۴. سلیمان بن قرم. ذهبی می نویسد: او رافضی غالی بود. (۶) بخاری از او سه حدیث روایت کرده است.

۲۵. سلیمان بن مهران، اعمش. ذهبی می گوید: او شیعه بود. (۷) سلیمانی نیز او را شیعه خوانده است. (۸) بخاری از او ۳۸۱ حدیث روایت کرده است.

۱- مقدمه فتح الباری ابن حجر، ص ۴۶۰

۲- تقریب التهذیب ابن حجر، ج ۱، ص ۳۶۳.

۳- تهذیب التهذیب، ج ۴، رقم ۱۳۴؛ سیر اعلام النبلاء ذهبی، ج ۱۰، رقم ۲۲۲.

۴- سیر اعلام النبلاء، ج ۵، ص ۲۹۹، رقم ۱۴۲.

۵- المعارف ابن قتیبه، ص ۶۲۴؛ سیر اعلام النبلاء ذهبی، ج ۶، ص ۱۹۵، رقم ۹۲.

۶- میزان الاعتدال ذهبی، ج ۲، رقم ۳۵۹۹؛ تهذیب التهذیب، ج ۴، رقم ۳۶۷.

۷- سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۳۹۴ و ج ۶، ص ۲۲۶، رقم ۱۱۰.

۸- میزان الاعتدال، ج ۲، رقم ۴۹۶۵.

۲۶. شعبه بن حجاج. ابن قتیبه و شهرستانی و سلیمانی او را شیعه خوانده اند. (۱) بخاری بیش از پانصد حدیث از او روایت کرده است و در تشیع او داستان نیز نقل کرده اند.
۲۷. طاووس بن کیسان. ذهبی می گوید: هر چند در طاووس آثار تشیع دیده می-شود، ولی چون آن آثار اندک اند مضر نیست. (۲) بخاری از او ۱۱۰ حدیث روایت کرده است.
۲۸. عباد بن یعقوب. ابن حجر گفته: او شیعی ثقه است. او را غالی در رفض نیز گفته اند. (۳) عباد شیخ بخاری است و بخاری یک حدیث از او روایت کرده است.
۲۹. عبد الله بن داود. ابن قتیبه او را از رجال شیعه دانسته است. (۴) بخاری از او هفت حدیث روایت کرده است.
۳۰. عبد الله بن عبدالقدوس. ذهبی او را رافضی دانسته است. (۵) بخاری از او یک حدیث روایت کرده است.
۳۱. عبد الله بن عیسی. ابن حجر و ابن معین گفته اند: در او آثار تشیع بود. (۶) بخاری دو حدیث از او روایت کرده است.
۳۲. عبد الله بن محمد بن علی. عجلی گفته است: او شیعه بود. (۷) ابواسامه نیز او را شیعه دانسته است. (۸) بخاری از او حدیث روایت کرده است.

- ۱- المعارف ابن قتیبه، ص ۶۲۴؛ الملل والنحل شهرستانی، ج ۱، ص ۱۷۲؛ میزان الاعتدال، ج ۲، رقم ۴۹۶۵.
- ۲- سیر اعلام النبلاء، ج ۵، ص ۴۵، رقم ۱۳؛ المعارف، ص ۶۲۴.
- ۳- الاصابه ابن حجر، ج ۷، ص ۲۲۱، رقم ۱۰۲۱۸؛ مقدمه فتح الباری ابن حجر، ص ۴۱۱.
- ۴- المعارف ابن قتیبه، ص ۶۲۴.
- ۵- من له روایه فی کتب السنه ذهبی، ج ۱، رقم ۲۸۳۲؛ تقریب التهذیب ابن حجر، ج ۱، ص ۵۱۰.
- ۶- تهذیب التهذیب ابن حجر، ج ۵، رقم ۶۰۴؛ تقریب التهذیب، ج ۱، ص ۵۲۱.
- ۷- معرفه الثقات عجلی، ج ۲، ص ۵۸، رقم ۹۶۴.
- ۸- تهذیب التهذیب، ج ۶، ص ۱۵، رقم ۲۰.

۳۳. عبدالرحمن بن عبد الله بن عتبه مسعودی. بخاری از او یک حدیث روایت کرده است. شعیب ارتووط در حاشیه مسند احمد می گوید: عبد الرحمن بن عبدالله را دارقطنی غالی در تشیع و احمد شیعه دانسته است. (۱)

۳۴. عبدالرزاق بن همام. ابن حجر نقل کرده است: او شیعه ی غالی بود. (۲) ذهبی می گوید: به عبدالرزاق شیعه بودنش را عیب گرفته اند، ولی او شیعه ی غالی نبود، بلکه تنها علی را دوست داشت و با کسانی که با علی جنگیدند، دشمن بود. (۳)

در مجلسی نزد عبد الرزاق از معاویه یاد کردند. او گفت: با ذکر پسر ابوسفیان مجلس ما را نجس نکنید. (۴) احمد بن ابی خيثمه می گوید: به ابن معین گفتند: احمد

می گوید: حدیث عبيدالله بن موسی به خاطر شیعه بودنش مردود است. ابن معین گفت: سوگند به ذاتی که جز او خدایی نیست، عبدالرزاق در تشیع صد برابر از عبيدالله غالی -تر است؛ زیرا خودم از او چندین برابر آنچه را که از عبيدالله شنیده ام، شنیدم. (۵) امام بخاری ۱۸۰ حدیث از عبدالرزاق روایت کرده است.

۳۵. عبدالعزيز بن سياه و ابوزرعه گفته است: او از بزرگان شیعه است. (۶) بخاری یک حدیث از او روایت کرده است.

۳۶. عبدالملک بن اعین. ابوحاتم و ابن حبان و ساجی او را شیعه دانسته اند و سفیان بنا بر نقل ابن حجر و ذهبی او را رافضی دانسته اند. (۷) بخاری یک حدیث از او روایت کرده

۱- حاشیه مسند احمد، ج ۱، ص ۲۷۸، ذیل حدیث شماره ۲۵۱۱.

۲- تهذیب التهذیب ابن حجر، ج ۶، رقم ۶۱۱.

۳- تذکره الحفاظ ذهبی، ج ۱، ص ۳۶۴، رقم ۳۵۷.

۴- سیر اعلام النبلاء، ج ۹، ص ۵۷۰، رقم ۲۲۰؛ الضعفاء الکبیر عقیلی، ج ۳، ص ۱۰۹، رقم ۱۰۸۲.

۵- میزان الاعتدال ذهبی، ج ۲، ص ۶۱۱، رقم ۵۰۴۴.

۶- تهذیب التهذیب، ج ۶، رقم ۶۵۷.

۷- من له روايه فی کتب السنه ذهبی، ج ۱، رقم ۳۴۳۹؛ تهذیب التهذیب، ج ۶، رقم ۷۲۹.

است.

۳۷. عبیدالله بن موسی. او شیخ بخاری است. ذهبی گفته است: او شیعه‌ی پر حرارت بود. (۱) باز ذهبی و ابن حجر نقل کرده اند: او معروف به رفض بود، و هیچ کسی را که اسمش معاویه بود به خانه اش راه نمی داد. (۲) بخاری از او ۴۲ حدیث روایت کرده است. ابن حجر می گوید: او شیعه بود. (۳) اکثر محدثان اهل سنت او را تنها شیعه خوانده اند؛ با این حال، حقیقت آنچه در اصل نداشتن تفکیک شیعه و رافضی گفتیم روشن تر می گردد.

۳۸. عدی بن ثابت، ابن معین گفته است: او شیعی غالی است، ابوحاتم گفته است: او امام مسجد شیعیان بود. (۴) عبد الرحمن بن عبدالله مسعودی گفته است: کسی را استوارتر از عدی بن ثابت در بیان اعتقادات شیعه ندیدم. (۵) بخاری از او ۳۸ حدیث روایت کرده است. (اگر شیعه به آن معنایی که در مقام فریب گاهی مطرح می کنند باشد، پس چگونه شیعیان مسجد جدا داشته اند و عدی بن ثابت در کدام عقیده استوارتر از دیگر شیعیان بوده است!)

۳۹. علقمه بن قیس. شهرستانی او را شیعه خوانده است. (۶) بخاری از او شصت و چهار حدیث روایت کرده است. او در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به دنیا آمده و از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام بوده است و در جنگ هایی که امام بخاری آن ها را فتنه نامیده در رکاب امیرالمؤمنین علیه السلام بوده است.

۱- تذکره الحفاظ ذهبی، ج ۱، ص ۲۵۴، رقم ۳۴۳.

۲- سیر اعلام النبلاء ذهبی، ج ۹، رقم ۲۱۵؛ تهذیب التهذیب ابن حجر، ج ۷، رقم ۹۷.

۳- تقریب التهذیب ابن حجر، ج ۱، ص ۶۴۰.

۴- تهذیب التهذیب، ج ۷، رقم ۳۳۰.

۵- مسند احمد، ج ۱، ص ۲۷۸، ح ۲۵۱۱ و ۲۵۳۰؛ تاریخ ابن معین، ج ۲، ص ۱۱، رقم ۲۸۷۵ و دیگران.

۶- الملل والنحل شهرستانی، ج ۲، ص ۲۷.

۴۰. علی بن جعد. ابن قتیبہ او را از رجال شیعه خوانده و ابن حجر گفته است: او رمی به تشیع شده است. (۱) او شیخ بخاری است و بخاری از او چهارده حدیث روایت کرده است.

۴۱. عمرو بن دینار. ابن معین می گوید: اهل مدینه از عمرو راضی نبودند و او را به تشیع و بدگویی نسبت ابن زبیر متهم می کردند. (۲) بخاری از او ۶۱ حدیث روایت کرده است.

۴۲. عوف بن ابی جمیل. عمر بن علی (ظاهرا دارقطنی) او را شیعه دانسته و بندار او را رافضی و شیطان نامیده است. (۳) بخاری از او ۲۸ حدیث روایت کرده است.

۴۳. فضل بن دکین، ابونعیم. او شیخ بخاری است، ذهبی می گوید: در ابونعیم تشیع خفیف بود. از او داستان هایی نیز در باره شیعه بودنش نقل کرده اند. ذهبی در شرح حال ابوغسان (ج ۱۰، رقم ۱۳۲) تصریح دارد که ابونعیم و عبیدالله بن موسی از معاویه و امثالش بدگویی می کردند. (۴) بخاری از او ۱۹۰ حدیث روایت کرده است.

۴۴. فطر بن خلیفه. ذهبی می گوید: او شیعه ی محکم است. (۵) بخاری از او یک حدیث روایت کرده است.

۴۵. مالک بن اسماعیل، ابوغسان. او شیخ بخاری است. ذهبی می گوید: در او کمی تشیع بود و او در حدیث حافظ و حجه و پیشوا است. (۶) ابن سعد می گوید: او شیعه ی

۱- المعارف ابن قتیبہ، ص ۶۲۴؛ مقدمه فتح الباری ابن حجر، ص ۴۶۰.

۲- سیر اعلام النبلاء ذهبی، ج ۵، ص ۳۰۲، رقم ۱۴۴.

۳- میزان الاعتدال ذهبی، ج ۳ ص ۳۰۵، رقم ۶۵۳۰.

۴- سیر اعلام النبلاء، ج ۱۰، ص ۱۵۱، رقم ۲۱؛ المعارف، ص ۶۲۴؛ مقدمه فتح الباری، ص ۴۶۰.

۵- من له روايه فی کتب السنه ذهبی، ج ۲، رقم ۴۴۹۳.

۶- سیر اعلام النبلاء ذهبی، ج ۱۰، ص ۴۳۲، رقم ۱۳۲.

غالی بود. (۱) بخاری از او سی حدیث روایت کرده است.

حسین غازی می گوید: از بخاری در مورد ابوغسان سؤال کردم، گفت: از چه چیز سؤال می کنی؟ گفتم: از تشیع. گفت: او مذهب هم شهری های خود را دارد. اگر شما عبیدالله بن موسی و ابونعیم (فضل بن دکین) و جماعتی از مشایخ اهل کوفه ی ما را دیده بودید، هرگز از ابوغسان سؤال نمی کردید. (۲) (پس با این تصریح بخاری، فضل بن دکین غالی تر از ابوغسان باید بوده باشد).

۴۶. محمد بن جحاده. ذهبی و ابن حجر می نویسند: او از ثقات تابعین و در تشیع غلو می کرد. (۳) بخاری از او پنج حدیث روایت کرده است.

۴۷. محمد بن خازم، ابومعاویه ضریر. ذهبی در باره ی او می گوید: او شیعه ی غالی بود. (۴) بخاری ۴۷ حدیث از او روایت کرده است.

۴۸. محمد بن عبدالله بن زبیر، اسدی زبیری. بخاری از او ۱۱۱ حدیث روایت کرده است. عجلی می گوید: او اهل کوفه، ثقه و شیعه است. (۵)

۴۹. محمد بن فضیل. ذهبی می گوید: با وجود تشیعی که داشت، شیخ احمد بن حنبل بود. او شیعه ی پرحرارت و دل سوخته بود. (۶) بخاری از او شانزده حدیث روایت کرده است.

۵۰. مخول بن راشد نهدی. ابوداود او را شیعه خوانده است. (۷) بخاری از او یک

۱- طبقات الکبری ابن سعد، ج ۶، ص ۴۰۵؛ تهذیب التهذیب ابن حجر، ج ۱۰، ص ۳۰، رقم ۲.

۲- سیر اعلام النبلاء ذهبی، ج ۱۰، ص ۴۳۲، رقم ۱۳۲.

۳- میزان الاعتدال ذهبی، ج ۳، رقم ۷۳۰۵؛ تهذیب التهذیب، ج ۹، ص ۱۲۰.

۴- میزان الاعتدال، ج ۳، رقم ۱۰۶۱۸.

۵- تهذیب التهذیب، ج ۹، ص ۲۲۷، رقم ۴۲۲؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۹، ص ۵۳۰، رقم ۲۰۵.

۶- سیر اعلام النبلاء ذهبی، ج ۹، ص ۱۷۴، رقم ۵۲.

۷- تهذیب التهذیب ابن حجر، ج ۱۰، رقم ۱۳۸.

حدیث روایت کرده است.

۵۱. معروف بن خربوذ. ذهبی می گوید: او شیعه ی راستگو و از تابعین به شمار

می رود. (۱) بخاری از او یک حدیث روایت کرده است.

۵۲. منصور بن معتمر. ذهبی می گوید: در او کمی تشیع بود. (۲) بخاری از او ۱۸۰ حدیث روایت کرده است. حماد بن زید می گوید: دوستان منصور بن معتمر را دیدم، و او از خشبی ها بود، گمان نمی کنم اهل دروغ باشد. ذهبی می گوید: خشبیه همان

شیعیان اند. (۳)

۵۳. منهال بن عمرو. ابن حجر نقل کرده است: او مذهب بدی داشت (یعنی شیعه بود). (۴) بخاری از او ۲۱ حدیث روایت کرده است.

۵۴. هشام بن عمار بن نصیر. او شیعه و شیخ بخاری است. (۵) بخاری از او چهار حدیث روایت کرده است.

۵۵. هشیم بن بشیر بن قاسم. ابومعویه. او از شیعیان بود. (۶) بخاری از او ۵۷ حدیث روایت کرده است.

۵۶. وکیع بن جراح. ذهبی می گوید: در او کمی تشیع بود. او را رافضی نیز خوانده اند. (۷) وکیع گفته است: حسن بن صالح از نظر من امام است. به او گفتند: او برای عثمان درخواست رحمت نمی کند. وکیع پاسخ داد: مگر تو برای حجاج رحمت

۱- میزان الاعتدال ذهبی، ج ۴، رقم ۸۶۵۵.

۲- تهذیب التهذیب، ج ۱۰، رقم ۵۴۸؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۵، ص ۴۰۲، رقم ۱۸۱.

۳- سیر اعلام النبلاء، ج ۵، ص ۴۰۸، رقم ۱۸۱.

۴- مقدمه فتح الباری ابن حجر، ص ۴۴۶.

۵- المعارف ابن قتیبه، ص ۶۲۴.

۶- المعارف ابن قتیبه، ص ۶۲۴.

۷- سیر اعلام النبلاء ذهبی، ج ۹، ص ۱۵۴، رقم ۴۸؛ المعارف، ص ۶۲۴.

می طلبی! (۱) بخاری از او پنجاه و سه حدیث روایت کرده است.

۵۷. یحیی بن یعمر. ابن خلکان می گوید: او از شیعیان دسته اول و شیعه ی خوب بود، معتقد به افضلیت اهل بیت بر دیگران بود، ولی هیچ صحابی را تنقیص نمی کرد. (۲) بخاری از او هشت حدیث روایت کرده است.

۵۸. یزید بن ابی زیاد. ابن حجر و ذهبی گفته اند: او شیعه و عالمی فهیم بود. (۳) ابن فضیل گفته است: او از ائمه ی بزرگ شیعه محسوب می شود. (۴) بخاری در تعالیق از او حدیث روایت کرده ست. البته امام بخاری در کتب مختلف دیگرش از شیعیان دیگر نیز حدیث روایت کرده است که ما دیگر به ذکر آن ها نمی پردازیم.

مطلبی را در این جا باید روشن کنیم و آن این که از برخی این افراد اخباری روایت کرده اند که گویا گفته باشند: خلفا برتر از علی علیه السلام هستند. ولی اولاً: مطالب خلاف آن حتی در کتب خود اهل سنت از آن ها وارد شده که این گونه اخبار را رد می کنند. ثانیاً: به امیرالمؤمنین و اهل بیت علیهم السلام نیز چنین نسبت ها را داده-اند چه رسد به این گونه افراد. لذا اگر تحقیق شود، مسلمین ثابت بودن کذب بودن چنین نسبت ها را در مصادر اسلامی به دست خواهند آورد.

رجال جهمی در صحیح بخاری

بشر بن سری بصری. یحیی بن معین او را رمی بر جهمی شده دانسته. حمیدی، شیخ امام بخاری گفته است: او جهمی است و روایت حدیثش جائز نیست. (۵) بخاری یک حدیث از او روایت

۱- میزان الاعتدال ذهبی، ج ۱، ص ۴۹۹، رقم ۱۸۶۹.

۲- حیات الحيوان، ج ۱، ص ۱۹۱؛ صحیح شرح عقیده طحاویه سقاف، ص ۲۲۳.

۳- تقریب التهذیب، ج ۲، ص ۳۲۴. من له روایه فی کتب السنه ذهبی، ج ۲، رقم ۶۳۰۵.

۴- تهذیب التهذیب، ج ۱۱، ص ۲۸۹، رقم ۵۳۱.

۵- میزان الاعتدال، ج ۱، رقم ۱۱۹۵؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۹، ص ۳۳۳.

کرده است.

یحیی بن صالح: احمد بن حنبل و عقیلی گفته اند: او جهمی است. (۱) او شیخ بخاری است و امام بخاری دوازده حدیث از او روایت کرده است.

علی بن جعد: مسلم در مورد او گفته است: او جهمی بود. (۲) او شیخ امام بخاری است و بخاری چهارده حدیث از او روایت کرده است.

از این همه راویانی که امام بخاری آن ها را کافر و بدتر از یهود و نصاری دانسته این همه حدیث در صحیحش روایت کرده است و البته شاید بیشتر از این نیز باشد که ما به آن دسترسی پیدا نکرده باشیم.

امام بخاری و قرآن و اساتید او در عقائد

ابن حجر در مورد عقیده بخاری می گوید: بخاری اکثر مسائل اعتقادی خود را از کرایسی و ابن کلاب و امثال آن دو گرفته است. (۳)

پس باید مختصری با شرح حال این دو استاد اعتقادی امام بخاری که عقیده خود را از آن ها گرفته است آشنا شویم:

محمد بن إسحاق الندیم می گوید: ابن کلاب از نابتة حشویه است و می گفت: کلام خدا خود خداست و عباد گفته است: او با این سخنش نصرانی است. (و ابن حجر منظور از حشویه را مفوضه معرفی کرده است). ابوالعباس بغوی گفته است: فیتون نصرانی به من گفت: خدا ابن کلاب را رحمت کند، به نزد من برای بیعت می آمد و از من این عقیده را گرفت و اگر زنده می ماند، قطعاً ما مسلمین را یاری می کرد. (۴)

۱- میزان الاعتدال، ج ۴، رقم ۹۵۴۵؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۱۰، ص ۴۵۵؛ تهذیب التهذیب، ج ۱۱، رقم ۳۷۲.

۲- سیر اعلام النبلاء ذهبی، ج ۱۰، ص ۴۶۶، رقم ۱۵۲، وج ۱۲، ص ۵۲۸.

۳- فتح الباری، ج ۱، ص ۲۱۳.

۴- سیر اعلام النبلاء، ج ۱۱، ص ۱۷۵، رقم ۷۶؛ لسان المیزان، ج ۳، ص ۲۹۰، رقم ۱۲۲۸.

کرایسی می گفت: تلفظم به قرآن مخلوق است، و او اول کسی بود که چنین عقیده را پایه گذاری نمود. (۱)

وقتی به یحیی بن معین خبر رسید که کرایسی به احمد بن حنبل طعن می زند او را لعنت کرد و سب نمود. (۲)

ابن عبدالبر می گوید: کرایسی، ابن کلاب، داود بن علی، بخاری، محمد بن نصر مروزی و... می گفتند: تلاوت تلاوت کننده و تلفظش قرآن را، فعل بنده و مخلوق است. (۳)

احمد بن حنبل می گوید: «من قال لفظی بالقرآن مخلوق فهو جهمی». (۴) هر که بگوید: تلفظم به قرآن مخلوق است، پس او جهمی است.

عبدالله از پدرش احمد از کسی که می گوید: تلفظ من به قرآن مخلوق است، پرسید. احمد گفت: این سخن جهمیه است. عبدالله گفت: کرایسی چنین معتقد است. احمد گفت: دروغ گفته است. خداوند او را رسوا گرداند. احمد و ابو ثور او را مذمت کرده و اهل حدیث و شاگرد شافعی بودن او را انکار کرده اند. (۵)

ذهبی می گوید: سپس طائفه ای گفتند: الفاظ ما به قرآن مخلوق است و او حسین کرایسی و کسانی بودند که از او پیروی کردند و احمد در مذمت این ها زیادروی کرد و از او ثابت شده است که گفت: لفظیه جهمی هستند. (۶)

محمد بن یحیی ذهلی می گوید: همانا بخاری در نزد آن ها در نیشابور اظهار نمود که

۱- سیر اعلام النبلاء ذهبی، ج ۱۲، ص ۷۹، رقم ۲۳.

۲- سیر اعلام النبلاء، ج ۱۲، ص ۸۱، رقم ۲۳. تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۳۱۰، رقم ۶۱۸.

۳- حاشیه سیر اعلام النبلاء، ج ۱۲، ص ۸۰؛ تهنئه الصدیق المحبوب، ص ۵۴.

۴- سیر اعلام النبلاء، ۱۱، ص ۲۸۸.

۵- تهذیب التهذیب ابن حجر، ج ۲، ص ۳۱۰، رقم ۶۱۸.

۶- سیر اعلام النبلاء ذهبی، ج ۱۱، ص ۵۱۰.

تلفظش به قرآن مخلوق است. (۱)

ابوحامد بن الشرقي می گوید: به مجلس محمد بن یحیی حاضر شدم و او گفت: آگاه باش، هر که گفت: تلفظم به قرآن مخلوق است نباید به مجلس ما بیاید. پس مسلم بن حجاج بلند شد و مجلس را ترک نمود. (۲)

گفته اند: «وكان مسلم يظهر القول باللفظ ولا يكتمه؛ (۳) مسلم قول بر لفظ را ظاهر می کرد و پنهان نمی نمود.

باز ذهلی می گوید: «قد أظهر هذا البخاري قول اللفظية واللفظية عندی شر من الجهميه؛ همانا این بخاری سخن لفظیه (سخن کرایسی) را اظهار نمود و همانا لفظیه نزد من بدتر از جهمیه هستند.» (۴)

باز ذهلی می گوید: قرآن کلام خدا و غیر مخلوق است و هر که گمان کند تلفظش به قرآن مخلوق است او بدعت گزار است، نباید با او نشست و سخن گفت و هر که پس از این به نزد محمد بن اسماعیل بخاری برود او را متهم بکنید، همانا به مجلس بخاری حاضر نمی شود مگر کسی که هم عقیده اش باشد. (۵)

مردم نیشابور پس از این اختلاف از امام بخاری در مورد قرآن سؤال کردند و او گفت: قرآن کلام خدا غیر مخلوق و افعال عباد مخلوق هستند و امتحان بدعت است، پس مردی فریاد زد و دیگران نیز چنین کردند (چون این اعترافی بود به آنچه شنیده بودند) و از اطراف بخاری متفرق شدند و بخاری در منزلش خانه نشین شد. (۶)

۱- سیر اعلام النبلاء ذهبی، ج ۱۲، ص ۴۶۰.

۲- سیر اعلام النبلاء، ج ۱۲، ص ۵۷۲.

۳- تاریخ ابن عساکر، ج ۵۸، ص ۹۴؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۱۲، ص ۴۶۰ و ۵۷۲.

۴- سیر اعلام النبلاء، ج ۱۲، ص ۴۵۹. مقدمه فتح الباری، ص ۴۹۴.

۵- مقدمه فتح الباری، ص ۴۹۲. سیر اعلام النبلاء، ج ۱۲، ص ۴۵۶.

۶- طبقات الشافعیه الکبری سبکی، ج ۲، ص ۱۶۷.

پس از آن که امام بخاری به بخارا آمد، ذهلی به امیر بخارا خالد بن احمد نوشت: همانا این مرد سخنی بر خلاف سنت را اظهار نمود. کتاب ذهلی به اهل بخارا خوانده شد و مردم گفتند: ما از او جدا نمی شویم و امیر بخاری را امر کرد تا از بخارا خارج شود و او نیز به بیکنند رفت و مردم در مورد او دو گروه شدند: گروهی از حزب او و گروهی مخالف وی. (۱)

برخی، از امام بخاری در مورد اختلافی که بین او و ذهلی پیش آمده سؤال کردند و بخاری گفت: چه قدر محمد بن یحیی بر علم حسد می ورزد در حالی که علم رزقی است که خداوند به هر که دوست دارد عطا می فرماید. (۲)

سبکی در دفاع از بخاری می گوید: وقتی بخاری به نیشابور وارد شد، ذهلی به مردم گفت: به نزد این مرد صالح بروید و از او حدیث بشنوید و مردم نیز رفتند تا این- که در مجلس ذهلی خلل ظاهر شد و ذهلی پس از آن، نسبت بخاری حسد ورزید و در مورد او سخن گفت. سبکی دو مرتبه این سخن را تکرار کرده است. (۳)

اولاً- چنان که ذکر شد این تنها ذهلی نیست که مخلوق دانستن لفظ را مذمت کرده است، بلکه احمد بن حنبل شدید تر از ذهلی با این مسأله برخورد کرده است و امام بخاری نیز با صراحت به مخلوق بودن لفظ اعتراف و تأکید کرده است. بنابر این، متهم کردن ذهلی چندان به جا نیست.

همچنین اگر بخاری آن همه احادیث در حفظ داشته و از بیش از هزار شیخ، از هر کدام بیش از ده هزار حدیث نوشته است، نیازی به ذهلی و حدیثش نداشت که از او با تدلیس در صحیحش حدیث روایت کند و به خصوص اگر در واقع او در حق بخاری

۱- سیر اعلام النبلاء ذهلی، ج ۱۲، ص ۴۶۴.

۲- طبقات الشافعیه الکبری، ج ۲، ص ۱۶۷؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۱۲، ص ۴۵۷.

۳- طبقات الشافعیه الکبری، ج ۲، ص ۱۶۷.

پس، از آن چه گذشت ثابت شد که بخاری اعتقادات خود را از افراد غیر سالم گرفته و در مسأله لفظ نیز از کرابیسی تأثیر پذیرفته است.

اما شخصیت ذهلی: ذهبی در مورد ذهلی می گوید: «امام علامه حافظ بارع، شیخ الاسلام، و عالم أهل مشرق، و امام اهل حدیث در خراسان. و گفته اند: آن قدر برای طلب علم و حدیث سفر کرد تا این که امام عصرش شد.»^(۱) و احمد بن حنبل نیز او را ستوده و مدح نموده است.

۱- سیر اعلام النبلاء ذهبی، ج ۱۲، ص ۲۷۳ و ۱۷۷، رقم ۱۰۴.

فصل دوم: نواصب و خوارج در صحیح بخاری

اشاره

چنان که در شروط امام بخاری اشاره شد، یکی از شروط بخاری در صحیحش

این بود که راوی عقیده ای سالم داشته باشد، ولی با این وجود بخاری در کتاب صحیح خویش از خوارج و نواصب که بنابر تأکید اسلام منحرف و اهل جهنم هستند، نیز احادیث فراوان روایت کرده است. هم اکنون با برخی از این دو دسته روات و نظر اسلام در مورد آن ها آشنا خواهیم شد.

نواصب در صحیح بخاری

۱. معاویه بن ابی سفیان

اشاره

امام بخاری ۲۱ حدیث از معاویه روایت کرده است.

قبل از هر چه باید دقت داشته باشیم که امام شافعی به ربیع گفته است:

ان الامام الشافعی رحمه الله اسر إلى الربيع انه لا يحتج في دين الله بواحد من هؤلاء الاربعة معاوية و عمرو بن لعاص و المغيرة بن شعبه و زياد و انه لا يفضل على علي احدا؛ (۱) امام شافعی به ربیع بن سلیمان (که از خواصش بوده است) گفته است: او در (اخذ) دینش به سخن و حدیث هیچ یک از این چهار نفر: معاویه، عمرو بن عاص، مغیره بن شعبه و زیاد احتجاج نخواهد کرد و کسی را نیز بر علی بن ابی طالب برتری نخواهد داد.

معاویه از جمله کسانی است که علما و بزرگان اهل سنت بر دشمنی او با امیرالمؤمنین علیه السلام

۱- نصائح الكافية ابن عقيل شافعي، ص ۲۴۴؛ المختصر في اخبار البشر ابوالفدا شافعي، ج ۱، ص ۱۲۹.

اعتراف کرده اند.

دلایل ناصبی بودن معاویه

دلایل ناصبی بودن معاویه فراوان است که ما تنها به برخی آن‌ها اشاره می‌کنیم:

ذهبی در باره نسائی می‌گوید: **فیه قلیل تشیع و انحراف عن خصوم الامیر المؤمنین کعواویه و عمرو والله یسامحه؛ (۱)** نسائی از دشمنان علی علیه السلام به مانند معاویه و عمرو بن عاص منحرف بود که خداوند او را خواهد بخشید.

این هم اعتراف ذهبی بر دشمنی معاویه و عمرو با امیرالمؤمنین علیه السلام است و هم تعبیر عجیب ذهبی در مورد نسائی نه در مورد معاویه و امثالش.

زمخشری و حافظ سیوطی گفته اند: **إنه کان فی آیام بنی امیه أكثر من سبعین ألف منبر یلعن علیا بن ابی طالب بما سنّه لهم معاویه من ذلک؛ (۲)** در روزگار بنی امیه در بیش از هفتاد هزار منبر با امر و روشی که معاویه به جای گذاشته بود، علی بن ابی طالب لعن می‌شد.

یاقوت حموی در مورد سجستان می‌نویسد: **قال الرهنی: وأجل من هذا کله أنه لعن علی بن ابی طالب علی منابر الشرق والغرب ولم یلعن علی منبرها إلا مره وامتنعوا علی بنی امیه حتی زادوا فی عهدهم أن لا یلعن علی منبرهم أحد ولا یسطادوا فی بلدهم قنفذا ولا سلحفاه وأی شرف أعظم من امتناعهم من لعن أخی رسول الله علی منبرهم وهو یلعن علی منابر الحرمین مکه والمدینة؛ (۳)** بزرگ‌تر از همه این‌ها این است که علی بن ابی طالب در منبرهای شرق و غرب لعن می‌شد، ولی در منبر سجستان جز یک بار لعن نشد آن‌ها از امر بنی امیه در لعن علی امتناع کردند... چه شرفی بزرگ‌تر از امتناع آن‌ها از لعن برادر

۱- سیر اعلام النبلا ذهبی، ج ۱۴، ص ۱۳۳، رقم ۶۷.

۲- ربیع الأبرار زمخشری، ج ۲، ص ۱۸۶؛ النصایح الکافیة ابن عقیل، ص ۷۹، از سیوطی.

۳- معجم البلدان یاقوت حموی، ج ۳، ص ۱۹۱.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در منبرشان خواهد بود، در حالی که او در منبر حرمین، مکه و مدینه نیز لعن می شد.

خیلی روشن است که این عمل و روشی که مورد خشم الهی است، با امر معاویه و سیره ننگین او انجام گرفته است.

کار را معاویه به جایی رسانده است که ابن حجر می گوید: ثم اشدت الخطب فتنقصوه واتخذوا لعنه علی المنابر سنه؛ (۱) سپس سخنان شدید شد و علی را تنقیص کردند و لعن او را در منبرها سنت قرار دادند.

عن أبي كبير قال: كنت جالسا عند الحسن بن علي فجاءه رجل فقال: لقد سب عند معاوية عليا سبا قبيحا رجل يقال له معاوية يعني ابن حديج تعرفه؟ قال: إذا رأيت فائتني به قال: فرآه عند دار عمرو بن حريث فأراه إياه قال: أنت معاوية بن حديج؟ فسكت فلم يجبه ثلاثا ثم قال: أنت السباب عليا عند ابن آكله الأكباد أما لئن وردت عليه الحوض و ما أراك ترده لتجدنه مشمرا حاسرا ذراعيه يذود الكفار والمنافقين عن حوض رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم كما تذاذ غريبه الابل عن صاحبها قول الصادق المصدوق أبي القاسم صلى الله عليه و آله و سلم؛ (۲) ابو كبير می - گوید: نزد حسن بن علی علیه السلام نشسته بودم و مردی به خدمت او آمد و گفت: در نزد معاویه بن ابی سفیان مردی به نام معاویه بن حدیج علی را سب و دشنام قبیحی کرد. امام حسن علیه السلام به او فرمود: اگر او را دیدی به نزد من بیاور. پس او را در نزد در خانه عمرو بن حریث دید و به امام علیه السلام نشان داد. حضرت سه مرتبه از او سؤال کرد که تو معاویه بن حدیج هستی، ولی او پاسخ نداد. سپس فرمود: تو هستی که

۱- فتح الباری ابن حجر، ج ۷، ص ۵۷.

۲- انساب الاشراف بلاذری، ج ۳، ص ۲۶۹؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۵۹، ص ۲۸، با دو سند؛ المعجم الکبیر، ج ۳، ص ۸۲ ح ۲۷۲۷؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۳۰؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۳۹.

علی را نزد پسر زن جگرخار سب می کنی! بدان چون به نزد او وارد حوض شوی که گمان نمی کنم وارد آن بشوی (۱)، علی را خواهی دید که با اقتدار ایستاده و کفار و منافقین را از سر حوض رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دور می راند، چنان که شتر غریبه را از صاحبش دور می راند و این سخن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است.

سند این خبر صحیح است و در کتب زیر نیز با سند صحیح دیگر این خبر روایت شده و در آن گفته شده است که او با معاویه به حج آمده بود و از دشنام دهنده ترین مردم نسبت

امیرالمؤمنین علیه السلام بود و در آن «نزد ابن آکله الاکباد» ذکر نشده است. (۲) در الفاظ خبر اختلاف است، ولی معنا چندان فرق ندارد.

۱- توجه داشته باشیم که اولاً- معاویه ابن حدیج صحابی است. ثانیاً: امام حسن علیه السلام او را اهل جهنم می دانند که واقعیت نیز همین است. کجا ممکن است دشنام دهنده خداوند متعال و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم اهل جهنم نباشد. ثالثاً: ذهبی پس از نقل خبر فوق می گوید: بین دو طائفه از اهل صفین (و جمل) بزرگتر از سب اتفاق افتاد و آن سیف است، پس اگر چیزی صحیح باشد راه ما خود داری و استغفار برای صحابه است. ما آن چه را که بین آن ها اتفاق افتاد دوست نداریم و از آن به خدا پناه می بریم و امیرالمؤمنین علی را دوست داریم. (ادعای دوست داشتن امیرالمؤمنین علیه السلام از جانب ذهبی عجیب است؛ زیرا کجا ممکن است مسلمان محبت واقعی امیرالمؤمنین علیه السلام را داشته باشد و در عین حال با آگاهی، دشمن آن حضرت را که قطعاً دشمن خداوند متعال است، نیز دوست داشته است! همچنین بنابر این سخن ذهبی باید ذهبی و دوستانش با فواصل زیاد بهتر از صحابه باشند؛ زیرا او اتفاق رخ داده بین صحابه را دوست ندارد و از آن به خدا پناه می برد. با این حال چگونه ادعا دارد امیرالمؤمنین را دوست دارد حال آن که می گوید: عمل آن حضرت را دوست ندارد و از آن به خدا پناه می برد.

۲- السنه ابن ابی عاصم، ص ۳۴۶، ح ۷۷۶؛ مسند ابویعلی، ج ۱۲، ص ۱۴۰؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۳۸، ح ۴۶۶۹؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۳۹، رقم ۱۰؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۳۰. حاکم سند این خبر را صحیح دانسته، ولی ذهبی در یک برخورد متناقض در تلخیص مستدرک آن را منکر واه خوانده، ولی در سیر اعلام النبلاء بعد از آن که این خبر را با دو سند نقل کرده در تأیید این خبر گفته است: همانا این (معاویه بن حدیج) عثمانی (ناصبی) بود... .

عوانه قال: دعا معاوية عبدالرحمن بن الاسود فقال: اذهب فاقتل حجرا واصحابه فقال: اما وجدت رجل اجهل بالله واعمى عن امره منى؟! فدعا هدبه بن الفياض الاعور فاعطاه سيفاً وسرّح معه عده وامره ان يعرضهم على البراءه من على و ان فعلوا والا قتلهم وبعث معه باكفان وامر ان يقبروا فعرض عليهم ما امر به معاوية فلم يجيبوا فقتلوا وذبح حجر ذبحا...؛ (۱) يعنى معاوية هدبه بن فياض را امر کرد تا به حجر و اصحابش براءت از على را عرضه کند، اگر براءت نجستند، آن ها را بکشد و آن ها اجابت نکردند و کشته شدند و حجر را به بدترین شکل ذبح کرد.

رجال این خبر ثقة اند و عنوانه ظاهراً این خبر را مرسل نقل کرده است.

قیل: إن رسول معاوية جاء إليهم لما وصلوا إلى عذراء يعرض عليهم التوبه والبراءه من على فأبى من ذلك عشره وتبرأ عشره فقتل اولئك فلما انتهى القتل إلى حجر جعل يرعد فقيل له: مالك ترعد فقال: قبر محفور وكفن منشور وسيف مشهور؛ (۲) ذهبى می گوید: فرستاده ای معاویه به نزد حجر و اصحابش رفت و بر آن ها توبه و براءت از على را عرضه کرد. ده نفر قبول نکردند و ده نفر براءت جستند. ده نفری را که براءت نجستند به قتل رسانید و چون به حجر رسید، شروع کرد به لرزیدن... .

ذهبى در «سير اعلام النبلاء» اسم اميرالمؤمنين عليه السلام را در این خبر حذف کرده و به جای نام آن حضرت «عن رجل» آورده است.

عبد الرحمن بن حسان العنزى: شجاع قوى المراس. كان من أصحاب على بن

۱- انساب الاشراف، ج ۵، ص ۲۶۸؛ تاريخ طبرى، ج ۴، ص ۲۰۵؛ تاريخ ابن عساكر، ج ۸، ص ۲۵؛ الكامل فى التاريخ، ج ۳، ص ۲۰۲، از ابومخنف؛ ذهبى گفته است: كان (عوانه) صدوقا فى نقله، عنوانه در نقلش صدوق بود؛ سير اعلام النبلاء، ج ۷، ص ۲۰۱، رقم ۷۸.

۲- تاريخ الاسلام ذهبى، ج ۱، ص ۵۲۷؛ سير اعلام النبلاء ذهبى، ج ۳، ص ۴۶۶.

أبي طالب وأقام في الكوفه يحرض الناس على بني أميه فقبض عليه زياد بن أبيه وأرسله إلى الشام فدعاه معاويه إلى البراءه من على فأغلظ عبد الرحمن في الجواب فرده إلى زياد فدفنه حيا؛ (۱) زرکلی می گوید: عبدالرحمن بن حسان شخص شجاع و قوی و از اصحاب علی بود، زياد او را به شام فرستاد و معاويه از او خواست تا از علی براثت جوید و عبدالرحمن به معاويه پاسخ تند داد. پس معاويه او را به نزد زياد برگردانید و زياد او را زنده دفنش نمود. ابن اثير و بقيه اين خبر را مفصل و کامل نقل کرده است.

امر معاويه بن أبي سفیان سعدا فقال ما منعك أن تسب أبا تراب؟...؛ (۲) معاويه سعد را امر کرد و گفت: چه مانع شده از این که علی را سب کنی... .

يعني معاويه از این که سعد در سب اميرالمؤمنين عليه السلام او را نافرمانی می کرد، ناراحت بود.

عبد الله بن أبي نجیح عن أبيه قال: «لما حج معاويه وأخذ بيد سعد بن أبي وقاص فقال: يا أبا إسحاق إنا قوم قد أجفانا هذا الغزو عن الحج حتى كدنا أن ننسى بعض سننه فطف نطف بطوافك قال: فما فرغ أدخله دار الندوه فأجلسه معه على سريره ثم ذكر على بن أبي طالب فوقه فيه فقال: أدخلتني دارك واجلستني على سريرك ثم وقعت في علي تشتمه؟ والله لان يكون في إحدى خلاطه الثلاث أحب إلى من أن يكون لي ما طلعت عليه الشمس ولان يكون لي ما قال له حين غز تبوكا "ألا ترضى أن تكون مني بمنزله هارون من موسى إلا أنه لا نبي بعدي؟ أحب إلى مما طلعت عليه الشمس ولان يكون لي ما قال له يوم خيبر: لا عطين الرايه رجلا يحب الله ورسوله ويحبه الله ورسوله

۱- الأعلام زرکلی، ج ۳، ص ۳۰۳؛ الكامل فی التاريخ ابن اثير، ج ۲، ص ۱۳۵ و ۱۳۶؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۸، ص ۲۶ و ج ۳۴، ص ۳۰۱، شرح حال رقم ۳۷۸۵؛ تاریخ ابن خلدون، ج ۳، ص ۱۳.

۲- صحیح مسلم، کتاب فضائل الصحابه، باب من فضائل علی بن ابی طالب، ج ۴، ص ۱۸۷۰، ح ۲۴۰۴؛ سنن ترمذی، ۵ ص ۳۰۱. المستدرک علی الصحیحین حاکم، ج ۳، ص ۱۰۸.

يفتح الله على يديه ليس بفرار أحب إلى مما طلعت عليه الشمس ولان أكون صهره على ابنته ولي منها من الولد أحب إلى من أن يكون لي ما طلعت عليه الشمس لا أدخل عليك دارا بعد هذا اليوم ثم نفض رداءه ثم خرج؛ (۱) معاويه به حج رفت و از سعد خواست تا برای رهنمایی سنن حج همراه او باشد. پس از حج سعد را به دار الندوه برد و در کنارش نشاند و شروع کرد به سب امیرالمؤمنین علیه السلام. سعد گفت: مرا به منزلت آورده و به تخت خود نشاندی و سپس علی را سب می کنی؟ و الله اگر یکی از سه فضائلی را که علی دارد من داشتم، برایم محبوب تر از این بود که همه دنیا را داشته باشم...». رجال این سند همه ثقه و از رجال صحیح هستند جز احمد بن خالد و او از رجال چهار سنن و ثقه است.

عن سعد بن ابی وقاص قال: قدم معاويه فی بعض حجاته فدخل علیه سعد فذکروا علیا فنال منه. فغضب سعد وقال: تقول هذا لرجل سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم يقول: من کنت مولاه فعلی ومولاه وسمعته يقول انت منی بمنزله هارون من موسی الا انه لا- نبي بعدی وسمعته يقول لا-عطين الرايه غدا رجلا يحب الله ورسوله ويحبه الله ورسوله؛ (۲) معاويه در برخی سفرش که برای حج آمد، سعد بن ابی وقاص بر او داخل شد. پس نزد معاويه علی علیه السلام را یاد کردند و معاويه از آن حضرت بدگویی نمود. پس سعد غضب نمود و گفت: این سخن را در باره مردی می گویی که از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که در باره او می فرمود: هر که من مولای او هستم، علی نیز مولای اوست، و شنیدم که می فرمود: تو برای من به منزله هارون برای موسی هستی و می فرمود: پرچم را فردا به کسی می دهم که خدا ورسولش را دوست دارد و خدا ورسولش نیز او را دوست دارند.

۱- البدایه و النهایه ابن کثیر، ج ۷، ص ۳۷۶؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۴۲، ص ۱۱۹؛ سنن الکبری نسائی، ج ۵، ص ۱۴۵، ح ۸۵۱۱ ناقص نقل کرده است.

۲- مصنف ابن ابی شیبه، ج ۷، ص ۴۹۶؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۴۵، ح ۱۲۱؛ البدایه و النهایه، ج ۷، ص ۳۷۶.

البانی در «صحیح و ضعیف سنن ابن ماجه، ح ۱۲۱» سند این خبر را صحیح دانسته و ابن کثیر آن را حسن خوانده، ولی جهت مخفی ماندن حق، این خبر را از ابن عساکر نقل کرده که در آن عبارت «نال منه، فغضب سعد» حذف شده است.

این تنها برخی از اخبار در مورد سب امیرالمؤمنین علیه السلام توسط معاویه است.

اکنون با اخبار دیگری که شخصیت معاویه را معرفی می کند آشنا خواهیم شد.

امر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بر قتل معاویه

در حدیث مشهور و صحیح، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در مورد معاویه فرمودند: «إذا رأیتم معاویه علی منبری فاقتلوه» (۱) هر وقت معاویه را در منبرم دیدید، او را بکشید.»

این حدیث شریف را عبدالله بن مسعود و ابوسعید خدری و سهل بن حنیف و مردی از انصار و جابر بن عبدالله و حسن بصری روایت کرده اند. با اختصار اشاره می شود که سه سند ابوسعید خدری از طریق علی بن زید که ابن حجر در شرح حال علی بن زید نقل کرده تمام رجالش رجال صحاح سته هستند و همچنین رجال سند بلاذری نیز همگی ثقه هستند. البته این حدیث از طریق غیر علی بن زید نیز از ابوسعید خدری روایت شده. و اما علی بن زید: گرچه او را تضعیف نیز کرده اند، ولی ترمذی، حاکم و البانی احادیث او را صحیح دانسته اند و هیشمی در مجمع الزوائد بارها تصریح کرده که او حسن الحدیث است و ذهبی نیز در تلخیص مستدرک احادیث او را تضعیف نکرده است. اما سند حسن بصری نزد بلاذری و علل احمد هر دو سند تمام رجالش

۱- علل احمد، ج ۲، ص ۴۱۴، رقم ۲۸۵۰؛ انساب الاشراف، ج ۵، ص ۱۳۶ و ۱۳۷، با چهار سند؛ تاریخ طبری، ج ۵، ص ۶۲۲، ج ۸، ص ۱۸۶؛ المجروحین ابن حبان، ج ۱، ص ۱۵۷ و ۲۵۰، ج ۲، ص ۱۷۲ با ۳ سند؛ الکامل فی ضعفاء الرجال، ج ۲، ص ۱۴۶ و ۲۰۹، ج ۳، ص ۴۱۹، ج ۵، ص ۱۰۱ و ۲۰۰ و ۳۱۴، ج ۷، ص ۸۳ با ۱۴ سند؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۵۹، ص ۱۵۵ الی ۱۵۸، با ۱۰ سند؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۱۴۹، ج ۶، ص ۱۰۵، با ۶ سند؛ تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۳۶۹، ج ۵، ص ۹۶، ج ۷، ص ۱۰۲؛ البدایه والنهایه، ج ۸، ص ۱۴۱، با ۳ سند.

رجال بخاری و ثقة هستند. و سند ابن مسعود نیز که ابن حجر در شرح حال عباد بن یعقوب نقل کرده رجالش رجال صحیح هستند. اما در سند روایت سهل بن حنیف البانی سلمه بن فضل را ضعیف و ابن اسحاق را مدلس و آفت این حدیث دانسته و حال آن که سلمه را ابن معین، احمد، ابن سعد و ... توثیق کرده اند و با اعتراف خود البانی ابن حجر صدوق دانسته و اما ابن اسحاق قطعاً ثقة است و این حدیث از منفردات او نیست که مدلس بودن وی علت ضعف حدیث شود.

اخبار پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از جایگاه اخروی معاویه

از ابن عباس و ابوبرزه و مطلب بن ربیع روایت شده که گفته اند:

کنا مع رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فی سفر فسمع رجلین يتغنیان وأحدهما یجیب الآخر وهو یقول: لا یزال حواری تلوح عظامه زوی الحرب عنه ان یجن فیقبرا فقال النبی صلی الله علیه و آله و سلم: انظروا من هما قال: فقالوا: فلان وفلان (معاویه وعمرو) قال فقال النبی صلی الله علیه و آله و سلم: اللهم ارکسهما رکسا ودعهما إلى النار دعا؛ (۱) در سفری همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بودیم و حضرت شنید که دو نفر غنا می خوانند. حضرت فرمودند: بنگرید چه کسانی هستند. گفتند معاویه و عمرو هستند پس حضرت فرمودند: خدایا آن دو را به آتش جهنم بیفکن.

این حدیث دو سند حسن دارد و ابن حبان و ذهبی معاویه و عمرو بودن آن دو را ذکر کرده اند، ولی بقیه آن را حذف کرده اند.

عبد الله بن عمرو می گوید:

قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: یطلع علیکم من هذا الفج رجل من أمتی یحشر علی غیر ملتی قال: وکنت ترکت ابی قد وضع له وضوء وکنت کحابس البول مخافه ان یجئ فطلع معاویه

۱- مسند احمد، ج ۴، ص ۴۲۱؛ ح ۱۹۷۹۵؛ مسند بزار، ج ۹، ص ۳۰۳ و ۳۱۰، ح ۳۸۴۱ و ۳۸۵۵؛ مصنف ابن ابی شیبه، ج ۵، ص ۵۲۶، ح ۳۷۷۲۰؛ مجمع الزوائد، ج ۸، ص ۱۲۱، با ۳ سند؛ مسند ابی یعلی، ج ۱۳، ص ۴۳۱؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۱۳۲، ج ۶، ص ۱۳۱؛ المجروحین ابن حبان، ج ۳، ص ۱۰۱.

فقال النبي صلى الله عليه وآله وسلم: هو هذا؛ (۱) رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم فرمود: از این جانب مردی از امتم به سوی شما خواهد آمد که بر غیر دین من محشور خواهد شد. عبدالله گفت: پدرم را جا گذاشته بودم و مثل کسی که بولش به او فشار آورده، مانده بودم، از ترس این که پدرم از راه برسد. پس معاویه نمایان شد و رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم فرمود: آن مرد این است.

هیشمی این حدیث را با سه سند روایت کرده و رجال همه را رجال صحیح دانسته است، ولی به جای اسم معاویه «فلان» قرار داده است، اما بلاذری با ذکر نام معاویه این حدیث را با سه سند صحیح روایت کرده است.

و منه الحديث المرفوع المشهور أن النبي قال: إن معاوية في تابوت من نار في أسفل درك منها ينادي يا حنان يا منان الآن وقد عصيت قبل و كنت من المفسدين؛ (۲) در حدیث مشهوری رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم فرمودند: معاویه در تابوتی از آتش در درک اسفل خواهد بود.

متن خبر از طبری بدون سند است و بلاذری این خبر را با سند مرسل و صحیح از سالم بن ابی-الجعد (از رجال صحاح سته) روایت کرده و نصر بن مزاحم با سند صحیح آن را از عبدالله بن عمر روایت کرده است.

معاویه و دعوت به سوی جهنم

در حدیث معروف دیگر رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم در مورد عمار فرمودند:

«تقتل عمارا الفئة الباغية يدعوهم إلى الجنة ويدعونه إلى النار؛ (۳) عمار را گروه باغی به

۱- تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۶۲۲، ج ۸، ص ۱۸۶؛ انساب الاشراف، ج ۱، ص ۱۳۷ و ج ۲، ص ۱۲۰ و ۱۲۱ و ج ۵، ص ۱۲۴؛ مجمع الزوائد، ج ۱، ص ۱۱۲، ج ۵، ص ۲۴۳، با ۳ سند.

۲- تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۶۲۲، ج ۸، ص ۱۸۶؛ انساب الاشراف بلاذری، ج ۵، ص ۱۳۶؛ لسان المیزان ابن حجر، ج ۱، ص ۱۹۰ رقم ۶۰۲، از احمد بن الطیب؛ وقعه صفین ابن مزاحم، ص ۲۱۷.

۳- صحیح بخاری، کتاب الصلاة، باب: التعاون فی بناء المسجد، ج ۱، ص ۱۷۲، ح ۴۴۷، ج ۳، ص ۱۰۳۵، ح ۲۸۱۲؛ صحیح بن حبان، ج ۱۵، ص ۵۵۴ و ۵۵۵؛ مسند احمد، ج ۳، ص ۹۰، ح ۱۱۸۷۹؛ مصنف ابن ابی شیبہ، ج ۷، ص ۵۲۳، و از مجاهد چنین اضافه کرده است: كذلك دأب الاشقياء الفجار؛ سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۳۴۵؛ أمالی ابن بشران، ج ۲، ص ۱۹۵، ح ۶۵۵ از ابن عباس و دیگران.

قتل می رساند، در حالی که عمار آن ها را به سوی بهشت می خواند، ولی آن ها عمار را به سوی جهنم دعوت می کنند.»

این حدیث را ابن عباس، ابوسعید خدری، عبدالله بن عمرو، ابن عمر، اسامه بن زید، ابن اسحاق و مجاهد روایت کرده اند، و ابن حجر این لفظ را از ام سلمه از صحیح مسلم نقل کرده (سبل السلام، ج ۳، ص ۲۵۸). شعیب ارنؤوط رجال سند ذهبی را که از مجاهد است ثقات و روایت احمد را صحیح و دو سند ابن حبان را به شرط شیخین صحیح دانسته است. این در حالی است که خداوند متعال در قرآن می فرماید:

«أُولَئِكَ يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَاللَّهُ يَدْعُو إِلَى الْجَنَّةِ وَالْمَغْفِرَةِ بِإِذْنِهِ وَيُبَيِّنُ آيَاتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ» (۱) آن ها (مشرکان) به سوی آتش دعوت می کنند؛ و خدا دعوت به بهشت و آمرزش به فرمان خود می نماید، و آیات خویش را برای مردم روشن می سازد؛ شاید متذکر شوند.»

حالا- شما توجه کنید که بنابر اعتقاد امام بخاری جنگ با این گروهی که با نص روایت خود او و آیه ی قرآن، دارای صفت مشرکین هستند و مردم را به سوی جهنم فرا می خوانند، فتنه بوده است و همچنین چنین شخصی از نظر بخاری امام مسلمین است، ولی امیرالمؤمنین علیه السلام نه!

... قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لعمر بن الخطاب: يا عمرو هل لك أن أريك آية الجنة تأكل الطعام وتشرب الشراب وتمشي في الأسواق قلت: بلى بأبي أنت قال: هذا وقومه وأشار بيده إلى علي بن أبي طالب وقال لي: يا عمرو هل لك أن أريك آية النار تأكل الطعام وتشرب الشراب وتمشي في الأسواق قلت بأبي أنت قال: هذا وقومه آية النار وأشار إلى رجل فلما وقعت الفتنة ذكرت قول

رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم ففررت من آيه النار إلى آيه الجنة ويرى بنى أميه قاتلى بعد هذا وقال: والله ان كنت فى حجر فى جوف حجر لاستخرجنى بنو أميه حتى يقتلونى حدثنى به حبيبي رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم ان رأسى اول رأس يحتز فى الاسلام وينقل من بلد إلى بلد؛(۱) رسول خدا صلى الله عليه و آله و سلم به عمرو بن حمق فرمودند: مى خواهى علامت بهشت را به تو نشان دهم تا (در سایه آن) بخورى و بنوشى و در بازار راه بروى، گفتم آرى پدرم بفدايت! فرمود: اين و قومش (نشانه بهشت اند) و با دستش به سوى على بن ابى طالب اشاره کرد. و باز فرمود: اى عمرو مى خواهى علامت جهنم را نیز برایت نشان دهم (تا با دورى از آن) زندگى خوش داشته باشى... فرمود: اين و قومش نشانه آتش اند و به سوى مردى اشاره کرد. وقتى فتنه واقع شد، اين سخن حضرت به يادم آمد. پس از علامت جهنم به طرف علامت بهشت فرار کردم و من مى دانم که پس از اين بنى اميه مرا خواهند کشت. والله اگر در بطن سنگ هم باشم، بنى اميه بيرونم مى کشند تا مرا بکشند، اين را حبيبيم رسول خدا صلى الله عليه و آله و سلم خبر داد و سر من اول سرى خواهد بود که در اسلام از شهرى به شهر ديگر برده مى شود.

اولاً: البته ممکن است منظور عمرو بن حمق و پیامبر اکرم صلى الله عليه و آله و سلم در اين حديث فتنه عثمان باشد؛ زیرا عمرو اخبار ديگرى نیز در مورد آن روايت کرده است. ثانياً: اين حديث با دو سند روايت شده و هيثمى عبدالله بن عبدالملك المسعودى را در سند آن ضعيف خوانده است، در حالى که هيچ كسى او را تضعيف نکرده است و عقيلی حديثى را که با سند صحيح از ديگران نیز روايت شده، از منكرات او دانسته(۲) و آن، حديث ذيل است:

عن زيد بن وهب قال: بينا نحن حول حذيفه إذ قال: كيف أنتم وقد خرج أهل بيت

۱- معجم الاوسط طبرانى، ج ۴، ص ۲۴۰؛ تاريخ ابن عساکر؛ ج ۴۵، ص ۴۹۸؛ مجمع الزوائد هيثمى، ج ۹، ص ۴۰۵؛ كنز العمال، ج ۱۳، ص ۴۹۶، ح ۳۷۲۸۹.

۲- الضعفاء الكبير عقيلی، ج ۲، ص ۲۷۵، رقم ۸۳۸؛ لسان الميزان، ج ۳، ص ۳۱۲، رقم ۱۲۹۰.

نَبِيَّكُمْ فَرَقْتَيْنِ يُضْرَبُ بَعْضُهُمْ بِوَجْهِ بَعْضٍ بِالسَّيْفِ؟ فَقُلْنَا: يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ وَانْظُرُوا فَرَقَهُ الَّتِي تَدْعُوا إِلَيَّ أَمْرًا عَلَى فَاالزَّمُوهَا فَإِنَّهَا عَلَى الْهَدْيِ؛ (۱) ما دور حذیفه نشسته بودیم که او گفت: چه حال خواهید داشت زمانی که اهل بیت پیامبرتان (در جنگ جمل) دو گروه می شوند و هر کدام دیگری را با شمشیر می زنند؟ ما گفتیم: مگر چنین چیزی شدنی است؟ و بعضی از اصحابش به او گفتند: اگر آن زمان را درک کردیم چه بکنیم؟ حذیفه گفت: به گروهی که به سوی علی دعوت می کند نگاه کنید و ملازم و همراه آن ها باشید که حتماً آن گروه بر راه هدایت خواهد بود.

این حدیث شریف را عقیلی و ذهبی از منکرات مسعودی خوانده و او را منکر الحدیث معرفی کرده اند، در حالی که این حدیث از غیر مسعودی نیز روایت شده است و هیثمی رجال سند آن را ثقات دانسته است. پس با این بیان روشن می شود که مسعودی ضعیف نیست و همچنین حدیث مورد نظر را ابن عساکر با سند دیگر نیز روایت کرده است و حدیث قبل از آن نیز معنای این حدیث عمرو بن حمق را تأیید می کند.

معاویه و لعن او توسط پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم

سفینه غلام رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم می گوید: أن النبی صلی الله علیه و آله و سلم کان جالسا فمر رجل (ابوسفیان) علی بعیر و بین یدیه (معاویه و اخ له) قائد و خلفه سائق فقال: لعن الله القائد والسائق والراكب؛ (۲) رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نشسته بودند که ابوسفیان از نزد آن حضرت در حالی که

بر مرکبی سوار بود عبور کرد، در حالی که معاویه مرکب او را از جلو راهنمایی می کرد و برادرش یزید آن را از پشت می راند، پس حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: لعنت خدا بر سواره و قائد و

۱- مسند بزار، ج ۷، ص ۲۳۶، ح ۲۸۱۰؛ مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۲۳۶؛ فتح الباری، ج ۱۳، ص ۵۵ و ۸۵.

۲- انساب الاشراف، ج ۵، ص ۱۳۶؛ تاریخ طبری، ج ۵، ص ۶۲۲، ج ۸، ص ۱۸۵؛ مسند بزار، ج ۹، ص ۲۸۶، ح ۳۸۳۹؛ مجمع الزوائد، ج ۱، ص ۱۱۳؛ وقعه صفین ابن مزاحم، ص ۲۲۰.

این حدیث از امام حسن علیه السلام، سفینه، ابن عمر و مهاجر بن قنفذ روایت شده است و بلاذری بر اسامی این سه نفر تصریح کرده است، ولی هیشمی اسامی را ذکر نکرده است. همچنین هیشمی این حدیث را از سفینه و مهاجر با دو سند روایت کرده و رجال سند هر دو را ثقات دانسته است.

معاویه و شراب

عبدالله بن بریده می گوید: دَخَلْتُ اَنَا وَابِي عَلِيَّ مَعَاوِيَةَ فَجَلَسْنَا عَلَيَّ الْفَرَشِ ثُمَّ اَتَيْنَا بِالطَّعَامِ فَاكلْنَا ثُمَّ اَتَيْنَا بِالشَّرَابِ فَشَرِبَ مَعَاوِيَةَ ثُمَّ نَاولَ ابِي ثُمَّ قَالَ: مَا شَرِبْتَهُ مِنْذُ حَرَمَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ؛ (۱) همراه پدرم بر معاویه داخل شدیم. معاویه برای ما طعام آورد و تناول کردیم. سپس شراب آورد و خود معاویه نوشید و بعد پدرم تناول کرد و سپس گفت: از زمانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آن را حرام کرد، شراب ننوشیده ام.

هیشمی و شعیب ارتزوط سند این خبر را صحیح دانسته اند.

این در حالی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده اند:

شَارِبُ (مَدْمَن) الخمر كعابد وثن؛ (۲) شارب خمر مثل کسی است که بت می پرستد.

این حدیث را ابن عمر و ابن عمرو و ابن عباس و ابو هریره روایت کرده اند و ابونعیم، هیشمی و البانی سند آن را صحیح دانسته اند.

۱- مسند احمد، ج ۵، ص ۳۴۷، ح ۲۹۹۱؛ سیر اعلام النبلاء ذهبی، ج ۵، ص ۵۲، رقم ۱۵؛ مجمع الزوائد، ج ۵، ص ۴۲.

۲- مجمع الزوائد؛ ج ۵، ص ۷۰ و ۷۴؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۲۷۲؛ سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۱۲۰، ح ۳۳۷۵؛ مصنف عبدالرزاق، ج ۹، ص ۲۳۹، ح ۱۷۰۷۰؛ صحیح ابن حبان، ج ۱۲، ص ۱۶۷، ح ۵۳۴۶؛ کنز العمال، ج ۵، ح ۱۳۶۹۸؛ ۱۳۶۹۷؛ احادیث الصحیحہ البانی، ج ۲، ص ۱۷۶، ح ۶۷۷.

معاویه و بت

عن ابی وائل قال: كنت مع المسروق بالسلسله فمرت له سفائن فيها اصنام من صُيفر تماثيل الرجال فسألهم عنها فقالوا: بعث بها معاويه الى أرض السند والهند تباع بها فقال مسروق: لو انى اعلم انه يقتلنى لغرقتها ولكنى أخاف أن يعذبنى ثم يفتنى والله لا أدرى أى الرجلين معاويه رجل قد زين له سوء عمله او رجل قد يئس من الآخره فهو يتمتع فى الدنيا؛ (۱) ابووائل مى گوید: همراه مسروق در آبی بودم از جلوی او کشتی هایی گذشت که بت و تمثال مردان را حمل می کرد. مسروق از آن ها سؤال کرد. گفتند: این ها را معاویه برای فروش به چین و هند فرستاد. مسروق گفت: اگر مى دانستم که معاویه مرا مى کشد، حتماً این بت و تمثال ها را غرق مى کردم، ولی من مى ترسم که او مرا عذاب کند و گرفتارم سازد. به خدا سوگند من نمى دانم که معاویه کدام یکی از این دو است، مردی که سوء عملش برایش زینت داده شده یا مردی که از آخرت مأیوس شده و مى خواهد در دنیا بهرمنند گردد.

تمام رجال این خبر ثقه و از رجال صحاح سته هستند جز یوسف بن موسی و او از رجال بخاری و سه سنن دیگر است.

(حدث) نا ابن عون عن الحسن قال: كانوا عند معاويه وكان الأحنف فيهم فتكلموا والأحنف ساكت فقال معاويه: أبا بحر ما شأنك لا تتكلم قال: أخاف الله إن كذبت وأخافكم إن صدقت؛ (۲) نزد معاویه بودند و احنف نیز حضور داشت همه حرف زدند، ولی احنف ساکت بود. معاویه به احنف گفت: چرا تو سخن

نمی گویی؟ گفت: از خدا مى ترسم از این که دروغ بگویم و از شما مى ترسم از این که راست بگویم.

۱- انساب الاشراف بلاذری، ج ۵، ص ۱۳۷، المبسوط السرخسی حنفی، ج ۲۴، ص ۴۶.

۲- تاریخ ابن عساکر، ج ۴۲، ص ۳۲۷. سیر اعلام النبلاء ذهبی، ج ۴، ص ۹۲؛ تاریخ الاسلام ذهبی، حوادث سال ۶۱ و ۸۱، ص ۳۵۱.

از این دو خبر استفاده می شود که برخی از صحابه و تابعین از ترس ظلم معاویه، در برابر سوء عمل او سکوت می کرده اند.

پیامبری معاویه

طبری و ابن کثیر چنین نقل کرده اند:

أن عمرو بن العاص وفد إلى معاوية ومعه أهل مصر فقال لهم عمرو: انظروا إذا دخلتم على ابن هند فلا تسلموا عليه بالخلافه فإنه أعظم لكم في عينه وصغروه ما استطعتم فلما قدموا عليه قال معاوية لحجابه: إني كأني أعرّف ابن النابغه وقد صغر أمرى عند القوم فانظروا إذا دخل الوفد فتعتوهم أشد تعتعه تقدرون عليها فلا يبلغني رجل منهم إلا وقد همته نفسه بالتلف. فكان أول من دخل عليه رجل من أهل مصر يقال له ابن الخياط فدخل وقد تعتق فقال: السلام عليك يا رسول الله فتتابع القوم على ذلك فلما خرجوا قال لهم عمرو: لعنكم الله نهيتكم أن تسلموا عليه بالاماره فسلمتم عليه بالنبوه؛ (۱) عمرو بن عاص همراه اهل مصر به نزد معاویه آمدند، عمرو به آن ها گفت: به پسر هند با تعبیر خلیفه سلام ندهید. هر قدر می توانید او را کوچک بکنید. وقتی رسیدند، معاویه به محافظانش گفت: گویا درک می کنم که ابن نابغه امر مرا نزد قومش کوچک کرده است. پس مواظب باشید وقتی بر من داخل شدند، سخت آن ها را تکان دهید؛ به گونه ای که هر که از آن ها به نزد من آمد، در فکر نجات جان خود باشد. اول کسی که به او داخل شد مردی از اهل مصر به نام ابن الخياط بود. وقتی داخل شد، گفت: سلام بر تو ای رسول خدا و بقیه نیز چنین کردند. پس وقتی خارج شدند، عمرو گفت: خدا شما را لعنت کند! من شما را از سلام دادن به عنون امیر بودن نهی کردم

۱- انساب الاشراف، ج ۲، ص ۸۶؛ تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۲۴۴؛ البدایه والنهایه، ج ۸، ص ۱۴۹.

و شما با او به عنوان پیامبر سلام دادید.

از سکوت ابن کثیر استفاده می شود که سند این خبر صالح و قابل احتجاج است و بلاذری آن را از طریق مدائنی نقل کرده است.

معاویه و قتل مؤمنین

اشاره

معاویه در زمان حکومتش مؤمنین فراوان را به قتل رسانیده است که ما تنها به برخی از آن ها اشاره می کنیم:

قتل امام حسن علیه السلام

عن أبي بكر بن حفص قال: إن سعدا والحسن بن علي ماتا في زمن معاوية فيرون أنه سمه؛ (۱) طبرانی از ابوبکر بن حفص روایت کرده که می گوید: «سعد و حسن بن علی در زمان معاویه از دنیا چشم پوشیدند و (مردم) معقدند که معاویه به او (به امام حسن علیه السلام) زهر داده است.» سند این خبر کاملاً صحیح است.

ابوالفرج می گوید: وانصرف الحسن إلى المدينة فأقام بها واراد معاوية البيعه لابنه يزيد فلم يكن شئ ائقل من أمر الحسن بن علي وسعد بن ابي وقاص فدس اليهما سما فماتا منه؛ (۲) حسن به مدینه برگشت و در آن اقامت نمود. معاویه می خواست برای فرزندش یزید بیعت گیرد، ولی این کار با وجود امام حسن علیه السلام و سعد بن ابی وقاص برایش سخت بود. پس برای آن ها سم خوراند و آن ها را به این طریق از سر راه خود برداشت.

ابوالفرج اصفهانی نیز می گوید: ومات الحسن شهيدا مسمو ما دس معاوية إليه وإلى سعد بن أبي وقاص -حين أراد أن يعهد إلى يزيد ابنه بالامر بعده- سما

۱- معجم الکبیر طبرانی، ج ۳، ص ۷۱، ح ۲۶۹۴.

۲- مقاتل الطالبین ابوالفرج، ص ۲۰؛

فماتا منه فی أيام متقاربه؛ (۱) حسن با زهر شهید شد. معاویه وقتی خواست برای پس از خودش بر یزید از مردم بیعت گیرد، به (امام) حسن و سعد بن ابی وقاص زهر داد. آن دو در زمان نزدیک به هم چشم از دنیا بستند.

قتاده می گوید: سمت جعده ابنه الأشعث بن قیس الحسن بن علی و کانت تحته ورشیت علی ذلک مالا؛ (۲) جعده دختر اشعس به شوهر خود حسن زهر داد و برای این کارش پول گرفت.

ابن عبدالبر می گوید: قال قتاده وأبوبکر بن حفص: سم الحسن بن علی سمته امرئته بنت الأشعث بن قیس الکندی وقالت طائفه: کان ذلک منها بتدسیس معاویه إليها و ما بذل لها فی ذلک و کان لها ضرائر فالله أعلم؛ قتاده و ابوبکر بن حفص گفته اند: به حسن بن علی زهر داده شد و همسرش دختر اشعث به وی زهر داد و طائفه ای گفته اند: دختر اشعث این کار را به امر معاویه انجام داد... (۳)

مدائنی از بزرگان قرن دوم می گوید:

«امام حسن در سال ۴۹ هجری از دنیا رفت و ۴۰ روز مریض بود و ۴۷ سال داشت. معاویه به وسیله جعده به او زهر داد و به او وعده داد که اگر حسن را با زهر بکشی، صد هزار به تو می دهم و تو را به همسری یزید درخواهم آورد. وقتی با زهر وی، حسن چشم از دنیا پوشید، معاویه به او پول را داد، ولی به ازدواج یزید درنیامورد و گفت: «می ترسم که پسر مرا نیز به مانند پسر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بکشی.» (۴)

عین همین سخنان مدائنی را زمخشری نیز در «ربیع الابرار» باب ۸۱ نقل کرده است.

«کان حنین بن المنذر الرقاشی أبوساسان یقول: ما وفی معاویه للحسن بشیء

۱- مقاتل الطالبین، ص ۱۳؛ شهر نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۲۹.

۲- المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۹۳، ح ۸۱۵.

۳- الاستیعاب ابن عبدالبر، ج ۱، ص ۱۱۵ و ۱۴۱.

۴- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۱۱.

مما جعل له. قتل حجرا وأصحابه وباع لابنه ولم يجعلها شوری وسم الحسن؛^(۱) بلاذری از حنین بن منذر رقاشی نقل کرده که معاویه به صلحی که با حسن بسته و وعده هایی که داده بود به هیچ کدامش وفا نکرد. او حجر بن عدی را کشت، برای پسرش یزید بیعت گرفت و به حسن زهر خوراند.»

حنین بن منذر از سرلشکران امیرالمؤمنین علیه السلام در جنگ صفین بوده و این خبر را از او مدائنی نقل کرده است و رجالش ثقه هستند.

لَمَّا بَلَغَ مَعَاوِيَةَ مَوْتَ الْحَسَنِ خَرَّ سَاجِدًا لِلَّهِ...؛^(۲) «وقتی خبر شهادت (امام) حسن به معاویه رسید، (از خوش حالی) برای خداوند سجده کرد. (در بعضی کتاب ها «تکبیر گفت و خوش حالی نمود» آمده است).

عن أم بكر بنت المسور قالت: الحسن سقى مرارا كل ذلك يفلت منه حتى كانت المره الآخره التي مات فيها فإنه كان يختلف كبده وقد سمعت بعض من يقول: كان معاوية قد تلتطف لبعض خدمه أن يسقيه سما؛^(۳) ام بكر می گوید: (امام) حسن بارها زهر داده شد و در تمام آن ها جان سالم به در برد تا این که مرتبه ای آخری که از آن به شهادت رسید، زهر جگرش را پاره کرد. از برخی شنیدم که می گفت: معاویه برخی از خادمین او را متمایل کرد تا به او زهر خوراند.

این خبر را حاکم از ام بکر و بقیه از عبدالله بن حسن نقل کرده اند.

مسعودی با سند طبری از ابن عباس نقل کرده است: چون خبر شهادت امام حسن

۱- انساب الاشراف بلاذری، ج ۳، ص ۴۷؛ شرح نهج البلاغه، ج ۱۶، ص ۱۷.

۲- الامامه والسياسه، ص ۱۴۴ و ۱۵۰؛ عقد الفريد ابن عبدالربه، ج ۴، ص ۱۵۶؛ تاريخ خميس، ج ۲، ص ۲۹۴ و ۳۲۸؛ وفيه الاعيان، ج ۲، ص ۶۶ و ۶۷؛ حيات الحيوان، ج ۱، ص ۸۳ و ۸۴؛ ربيع الابرار، ج ۴، ص ۲۰۹؛ ترجمه امام حسن ابن عساکر، ص ۲۳۱.

۳- المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۸۹، ح ۴۸۰۴؛ تاريخ ابن عساکر، ج ۱۳، ص ۲۸۴؛ البدايه والنهائيه، ج ۸، ص ۴۳ و ۴۷؛ الاستيعاب ابن عبدالبر، ج ۱، ص ۱۱۵ و ۳۸۹؛ سير اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۲۷۴.

علیه السلام به معاویه رسید، معاویه و پیروانش از خوشحالی تکبیر گفتند و فاخته بنت قرظه صدا را شنید و از معاویه علت آن را سؤال کرد و او گفت: حسن مرد و فاخته شروع کرد به مدح امام حسن علیه السلام و گریه برای آن حضرت و چون این خبر به ابن عباس رسید، بر معاویه داخل شد و گفت: قبل از حسن مصیبت بزرگ تر از آن را با از دست دادن سید مرسلین و سپس با از دست دادن سید اوصیا دیده بودیم و خداوند آن را جبران فرمود... (۱) مسعودی سند این خبر را ذکر کرده و آن صحیح است، با خلاف در مورد محمد بن حمید و علی بن مجاهد.

مغیره، شعبی، هیشم بن عدی، مدائنی، مسعودی، ذهبی و دیگران نیز گفته اند که جعده با امر معاویه امام حسن علیه السلام را مسموم نمود. (۲)

این اخبار که بیشترش صحیح می باشد به روشنی نقش شوم معاویه را رو کرده و خیلی روشن ثابت می کند که معاویه امام حسن علیه السلام را به شهادت رسانیده است.

معاویه و قتل حجر بن عدی و اصحابش

عن سعید بن ابی هلال أن معاویه حج فدخل علی عائشه فقالت: يا معاوية! قتلت حجر بن الادبر وأصحابه! أما والله! لقد بلغني أنه سيقتل بعذراء سبعة نفر يغضب الله لهم و اهل السماء؛ (۳) معاویه به حج رفت و بر عائشه داخل شد. پس عائشه گفت: ای معاویه حجر بن عدی و اصحابش را کشتی! به من خبر رسید (پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرموده اند) که به زودی در عذراء

۱- مروج الذهب مسعودی، ج ۱، ص ۳۴۶ و ۳۴۷.

۲- انساب الاشراف بلاذری، ج ۳، ص ۲۹۵؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی حدید، ج ۴، ص ۴؛ مروج الذهب مسعودی، ج ۱، ص ۳۴۶؛ تذکره الخواص سبط بن جوزی، ص ۱۲۱؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۲۷۴، رقم ۴۷.

۳- تاریخ ابن عساکر، ج ۱۲، ص ۲۱۷ و ۲۲۶؛ البدایه والنهایه، ج ۶، ص ۲۵۳؛ کنز العمال، ج ۱۳، ص ۵۸۷، ح ۳۷۵۱۰ و ۳۷۵۰۹.

هشت نفر کشته می شوند که خداوند متعال و اهل آسمان ها بر کشنده آنها غضب خواهند کرد.

این حدیث از مسلمات است و با الفاظ گوناگون و به همین معنا در کتاب های دیگر نیز روایت شده است.

عن علی قال: یا أهل الكوفه! سیقتل منکم سبعة نفر خیارکم مثلهم کمثل أصحاب الاخدود منهم حجر بن الادبر وأصحابه، قتلهم معاویه بالعدراء من دمشق کلهم من أهل الكوفه؛ (۱) امیرالمؤمنین علیه السلام به اهل کوفه فرمود: هفت نفر از خوبان شما به زودی کشته می شوند که آن ها به مانند اصحاب اخدودند. حجر بن الادبر از جمله آن هاست و اصحابش. راوی می گوید: معاویه آن ها را در العدراء کشت.

قتل حجر بن عدی و اصحابش را توسط معاویه ابن سعد و ذهبی نیز مفصل در شرح حال حجر بن عدی نقل کرده اند. (۲)

معاویه و قتل محمد بن ابی بکر

... فغضب معاویه فقدمه فقتله ثم القاه فی جیفه حمار ثم حرقه بالنار؛ فلما بلغ ذلك عائشه جزعت علیه جزعا شديدا وقتت علیه فی دبر الصلاة يدعوعلى معاویه وعمرو؛ (۳) معاویه بر محمد بن ابوبکر غضب کرد و او را به قتل رسانید، سپس جسدش را به پوست خر انداخت و آتش زد. وقتی این خبر به عائشه رسید، سخت ناراحت شد و بعد از هر نماز معاویه و عمرو را نفرین می کرد.

عبدالرحمن بن شیبب فزاری از شام به کوفه آمد و به امیرالمؤمنین علیه السلام خبر داد

۱- کنز العمال، ج ۱۳، ص ۱۷۸، ح ۳۶۵۳۰؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۱۲، ص ۲۲۷.

۲- طبقات الکبری، ج ۶، ص ۲۱۹ و ۲۲۰؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۴۶۳، رقم ۹۵

۳- تاریخ طبری، ج ۶، ص ۶۰؛ البدایه والنهایه، ج ۷، ص ۳۱۵؛ شرح نهج البلاغه، ج ۲۰، ص ۱۳

که عمرو عاص بشارت فتح مصر و قتل محمد بن ابی بکر را به معاویه داد و معاویه در منبر قتل محمد را اعلام کرد و اهل شام با شنیدن کشته شدن محمد بن ابوبکر به گونه ای اظهار سرور و شادی کردند که من هرگز قومی را چنین شادمان ندیده بودم. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: اما حزن ما بر قتل او به اندازه شادی آنهاست، نه بلکه خیلی بیشتر از شادی آن هاست و امام چنان از این خبر محزون گشت که آثار حزن در چهره اش پیدا بود... (۱) سند این خبر صحیح است.

معاویه و قتل مالک اشتر

عن صالح بن کیسان قال: وجه علی الاشری الی مصر والیا علیها حین وهن أمر ابن أبی بکر فلما صار بعین شمس شرب شربه من عسل. یقال: انه سم فیها. فمات فکان عمرو بن العاص یقول: إن لله لجندا من عسل؛ (۲) امیرالمؤمنین علیه السلام مالک اشتر را به مصر اعزام نمود و در راه با خوردن عسل مسموم شده و (با نقشه معاویه و عمرو عاص) به شهادت رسید. و عمرو بن عاص مکرر می گفت: خداوند لشکری از عسل دارد.

بلاذری می گوید: قال مثله معاویه ایضا؛ (۳) معاویه نیز گفته است که خداوند لشکری از عسل دارد.

ذهبی می نویسد: و سر بهلاکه عمرو بن عاص؛ (۴) با شنیدن شهادت اشتر عمرو عاص اظهار خوشحالی نمود.

باز ذهبی می نویسد: جهز (علی) الاشری والیا علی دیار مصر فمات فی الطریق مسموما...

۱- اخبار الموفقیات زبیر بن بکار، ص ۳۴۷؛ تاریخ طبری، ج ۵، ص ۱۰۸؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۳۴، ص ۴۳۱.

۲- انساب الاشراف بلاذری، ج ۳، ص ۱۶۸؛ الانساب السمعی، ج ۵، ص ۴۷۶.

۳- انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۶۸.

۴- سیر اعلام النبلاء ذهبی، ج ۴، ص ۳۵.

فلما بلغه (علیا) نعیه قال: إنا لله مالک و ما مالک! وهل موجود مثل ذلک؟ لو كان حدیدا لکان قیدا ولو كان حجرا لکان صلدا علی مثله فلتبک البواکی؛ (۱) وقتی خبر شهادت مالک به امام رسید، فرمود: انا لله وانا الیه راجعون مگر مثل مالک وجود دارد... به مثل مالک باید گریه کنندگان بگریند.

دس معاویه للاشتر فسقاه شربه سویق فیها سم فمات فلما بلغ معاویه موته قام خطیبا فی الناس فحمد الله واثنی علیه وقال: فانه کانت لعلی یدان یمینان قطعت احدهما یوم صفین وهو عمار و قطعت الاخری الیوم وهو مالک الاشتر؛ (۲) وقتی معاویه اشتر را با سم به قتل رسانید، به منبر رفت و گفت: همانا علی دو دست راست داشت که یکی را در صفین قطع کردم و آن عمار بود و دومی را امروز قطع کردم و آن اشتر است.

چنان که در شرح حال ابوهریره در داستان محاصره عثمان بن عفان خواهد آمد، در حدیث صحیح وارد شده که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بر مؤمن بودن مالک اشتر تصریح نموده اند.

معاویه و قتل عمرو بن حمق

وقال بن السکن: یقال: إن معاویه أرسل فی طلبه فلما أخذ فرع فمات فخشوا أن یتهموا فقطعوا رأسه وحملوه إلیه (وامر بنصبه فی السوق ثم بعث برأسه الی زوجته فی السجن فالقی فی حجرها) ثم ذکر بسند جید إلی أبی إسحاق السبعی عن هنیده الخزاعی قال: اول رأس أهدی فی الاسلام رأس عمرو بن الحمق بعث به زیاد إلی معاویه؛ (۳) معاویه امر کرد که عمرو بن حمق را بازداشت کنند. وقتی او را گرفت جان داد

۱- سیر أعلام النبلاء، ج ۴، ص ۳۴، رقم ۶؛ الموفقیات زبیر بن بکار.

۲- انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۶۸؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۷۲؛ الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۱۵۳.

۳- الاصابه، ج ۴، ص ۵۱۵، رقم ۵۸۳۴؛ الاستیعاب، ج ۲، ص ۵۱۷؛ المعارف ابن قتیبه، ج ۷، ص ۱۲؛ البدایه والنهایه، ج ۸، ص ۴۸؛ انساب الاشراف، ج ۵، ص ۲۸۲.

(کشتند). سر او را بردند و به نزد معاویه آوردند. ابن حجر می گوید: با سند صحیح نقل شده است که: اول سری که در اسلام اهدا شد، سر عمرو بن حمق بود که زیاد آن را برای معاویه فرستاد. عمرو بن حمق از اصحاب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و از شیعیان امیرالمؤمنین علیه السلام است.

البته معاویه در موارد و زمان های مختلف مؤمنین فراوانی را به قتل رسانیده است که نیاز به ذکر آن ها نیست و ما به همین مقدار در این موضوع اکتفا می کنیم.

این همه کشتار مؤمنین در حالی است که خداوند متعال می فرماید:

وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَبِجَزَائِهِ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَلَعَنَهُ وَأَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا؛ (۱) و هر کس فرد با ایمانی را از روی عمد به قتل برساند، مجازات او جهنم است؛ در حالی که جاودانه در آن می ماند؛ و خداوند بر او غضب می کند؛ و او را از رحمتش دور می سازد؛ و عذاب عظیمی برای او آماده ساخته است.

معاویه و تکذیب خداوند متعال و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم

عن قیس بن ابی حازم قال: قال علی: انفروا إلى بقیة الأَحزاب انفروا بنا إلى ما قال الله ورسوله انا نقول: صدق الله ورسوله ويقولون: كذب الله ورسوله؛ (۲) قیس و ابو وائل نقل کرده اند که امیرالمؤمنین علیه السلام در باره معاویه و لشکرش فرمودند: به سوی باقیمانده احزاب حرکت کنید، حرکت کنید همراه ما به سوی آنچه خدا و رسولش فرمودند و ما می گوئیم: خدا و رسولش راست گفتند و آن ها می گویند: خدا و رسولش دروغ گفتند.

این حدیث با پنج سند روایت شده و چندین سند صحیح نیز دارد.

عبدالله بن سلمه می گوید:

۱- نساء، ۹۳.

۲- مسند بزار، ج ۲، ص ۱۹۱، ح ۵۷۱ و ۵۷۲؛ السنه عبدالله بن احمد، ج ۲، ص ۵۶۵، رقم ۱۳۲۳ و ۱۳۲۴. مجمع الزوائد هیشمی، ج ۷، ص ۲۳۹؛ علل دارقطنی، ج ۴، ص ۱۰۳، ح ۴۵۵.

عن عبد الله بن سلمه قال: رأيت عمار بن ياسر بصفين، ورأى رايه معاويه فقال: (والذي نفسي بيده لقد قاتلت) إن هذه قاتلت بها مع رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم أربع مرات. ثم قاتل حتى قتل؛ (۱) عمار بن ياسر را در صفين ديدم و چون پرچم معاويه را ديد گفتم: به خدا سوگند با صاحبان اين پرچم همراه پيامبر صلى الله عليه وآله وسلم چهار بار جهاد كردم. سپس جنگيد تا اين كه شهيد شد.

سند اين حديث كاملا صحيح است و محقق سير ذهبي نيز رجال آن را ثقات دانسته و گفته است: حاكم سند آن را صحيح دانسته و ذهبي سكوت کرده است. از اين دو شهادت

اميرالمؤمنين عليه السلام و عمار ثابت می شود كه به نظر ايشان لشكر صفين ادامه لشكر مشركان قریش بوده است.

اين بعضی از صفات و جایگاه معاويه است كه در تمام آن ها اسلام و احكام اسلامي را زیر پا قرار داده و اين همه جنایات از او سر زده و جنگ صفين را در برابر اميرالمؤمنين عليه السلام به راه انداخته است. چگونه ممكن است انسان خدا جو و عاشق رحمت پروردگار از چنین شخصی دين و عقیده خود را اخذ نماید!

اما از جمله احاديثي كه بخاری از معاويه روايت کرده حديث ذيل است:

معاويه و نافله ای پس از عصر و ناقض آشکار بخاری

عن معاويه قال: إنكم لتصلون صلاه لقد صحبنا النبي صلى الله عليه وآله وسلم فما رأيناها يصلونها ولقد نهى عنهما. يعني الركعتين بعد العصر؛ (۲) معاويه به مردم گفت: شما نمازی می خوانيد كه ما همراه رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم بوديم و نديديم كه آن را خوانده باشد وهمانا

-
- ۱- تاريخ الاسلام ذهبي، ج ۱، ص ۴۶۶؛ مسند طيالسي، ص ۸۹؛ طبقات الكبرى، ج ۳، ص ۲۵۶؛ المستدرک علی الصحيحين، ج ۳، ص ۴۳۳، ح ۵۶۵۱؛ سير اعلام النبلاء ذهبي، ج ۱، ص ۴۰۸.
 - ۲- صحيح بخاری، كتاب مواقيت الصلاه، باب: لا يتحرى الصلاه قبل غروب الشمس، ج ۱، ص ۲۱۲، ح ۵۸۷ و ۱۷۶۵ و ۱۸۹۳، ج ۳، ص ۱۳۷۴، ح ۳۵۵۵.

از آن دو نهی فرمود. یعنی از دو رکعت بعد از عصر.

البته در «صحیح بخاری» از ابوسعید خدری نیز به همین معنا با دو سند حدیث روایت شده است که هر دو از حیث سند مخدوش است، در اولی ابن شهاب زهری است و در دومی عبدالملک بن عمیر که می‌توانید برای آشنایی با این دو، به شرح حالشان در این کتاب مراجعه کنید. همچنین از ابوهریره نیز بخاری در این موضوع حدیث روایت کرده است. (۱)

این سه حدیث از تناقضات متعدد بخاری در صحیحش است که با دلایل آن در زیر آشنا خواهیم شد. ما با ترتیب به احادیثی در این موضوع و واقعیت آن اشاره می‌کنیم تا برای خواننده عزیز هم واقعیت این موضوع روشن و ثابت گردد و هم تناقض آشکار و متعدد بخاری در صحیحش.

واقعیت در مورد نماز نافله ای پس از عصر

قبل از اشاره و آشنایی با تأکید برخی صحابه بر این که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم همیشه به اتمام این دو رکعت نماز مبادرت داشته‌اند، به اخباری اشاره می‌کنیم که واقعیت حکم نماز پس از عصر و حدیث پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را که منظور آن حضرت چه بوده و چه فرموده‌اند، بیان و روشن می‌کند.

عن علی قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: لا یصلی بعد العصر الا أن تكون الشمس بیضاء مرتفعه؛ (۲) امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: بعد از عصر تا زمانی که سفیدی خورشید بالا بوده و نمایان است، می‌توان نماز خواند و پس از آن نمی‌توان نماز خواند.

۱- صحیح بخاری، کتاب مواقیت الصلاة، باب مذکور، ج ۲، ص ۲۱۳، ح ۵۸۶ و ۵۸۸ و ج ۳، ص ۱۳۷۴، ح ۳۵۵۵.

۲- مسند احمد، ج ۱، ص ۸۰، ح ۶۱۰ و ۱۰۷۳ و ۱۰۷۶ و ۱۱۹۳؛ مصنف ابن ابی شیبه، ج ۲، ص ۲۴۵؛ صحیح ابن خزیمه، ج ۲، ص ۲۶۵؛ صحیح ابن حبان، ج ۴، ص ۴۲۹ و دیگران.

شعیب ارتووط به صحیح بودن تمام اسانید این حدیث تصریح کرده است، ولی سپس در مورد این حدیث می گوید: این حدیث با حدیث صحیحین که در آن از ابوهریره وابوسعید و عائشه مطلقاً از خواندن نماز پس از عصر نهی شده، مخالف است.

اولاً: چنان که ملاحظه خواهید کرد، شعیب ارتووط به روشنی دروغ می گوید؛ زیرا می گوید: از عائشه در نهی مطلق در صحیحین حدیث روایت شده است. حال آن-که چنان که خواهد آمد، در «صحیح بخاری» پنج حدیث و در صحیح مسلم نیز چندین حدیث از عائشه وارد شده و بر جواز آن تأکید کرده و حتی قسم یاد کرده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم هرگز آن را ترک نکرده اند. ثانیاً: این حدیث امیرالمؤمنین علیه السلام بیان می کند که برخی از صحابه مانند موارد دیگر سخن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را غلط فهمیده و به جامعه ای اسلامی غلط منتقل کرده اند که از این نمونه از ابوهریره، عمر بن خطاب، ابن عمر و... موارد فراوان در کتب حدیثی اهل سنت ثبت شده است. ثالثاً: کسی در برابر نقل حدیث امیرالمؤمنین علیه السلام به نقل دیگران روی آورد، از دروازه علم پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم روی گردانده و بنابر حدیث ثقلین، قطعاً به گمراهی قدم گذاشته است، چه رسد در این موضوع که امیرالمؤمنین علیه السلام در آن تنها نخواهند بود.

ابن حجر نیز حدیثی به معنای حدیث فوق از نسائی و ابوداود روایت کرده و سندش را حسن دانسته و گفته است: بنابر این حدیث، منظور از نهی (در احادیث دیگر) از نماز خواندن پس از عصر، یعنی هنگام طلوع و غروب است، نه به معنای این که پس از عصر در کل آن باشد. (۱)

همچنین خود بخاری از ابن عمر در تأیید معنای حدیث امیرالمؤمنین علیه السلام چنین نقل کرده است: نافع گفت:

وَكَمَا يَقُولُ: إِنَّمَا أَصْبَحَ كَمَا رَأَيْتُ أَصْحَابِي يَصْبِحُونَ، وَلَا أَمْنَعُ أَحَدًا أَنْ يُصَلِّيَ فِي أَيِّ سَاعَةٍ شَاءَ مِنْ لَيْلٍ أَوْ نَهَارٍ، غَيْرَ أَنْ لَا تَتَحَرَّوْا طُلُوعَ الشَّمْسِ وَلَا غُرُوبَهَا؛ (۱) ابن عمر همیشه می گفت: همانا همان گونه عمل می کنم که دیدم اصحابم آن گونه عمل می کردند. هیچ کسی را از خواندن نماز در هیچ وقتی از روز و شب منع نمی کنم، غیر از این که زمان طلوع و غروب شمس را برای خواندن نماز انتخاب نکنید.

از ظاهر این سخن ابن عمر استفاده می شود که، اصحاب نماز پس از عصر را

می خواندند و او نیز آن را انتخاب کرده است، ولی چنان که خواهد آمد، عمر بن خطاب از این نماز نهی می کرد و ابن عمر از نهی پرهیز کرده است.

و مسلم نیز از عائشه عین معنای حدیث امیرالمؤمنین علیه السلام را این گونه روایت کرده است:

عن عائشه أنها قالت: لم يدع رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم الركعتين بعد العصر قال: فقالت عائشه: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: لا تتحروا طلوع الشمس ولا غروبها فتصلوا عند ذلك؛ (۲) پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دو رکعت نماز پس از عصر را هرگز ترک نکردند. عائشه گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: زمان طلوع و غروب شمس را برای خواندن نماز انتخاب نکنید.

و باز ام المؤمنین عائشه گفته است:

۱- صحیح بخاری، کتاب فضل الصلاه فی مسجد مکة والمدینه، باب: مسجد قبا، ح ۱۱۹۲؛ مسند احمد، ج ۲، ص ۱۳، ح

۴۶۱۲ از ابن عمر به صورت مرفوع روایت کرده و شعيب ارتووط سندش را صحیح دانسته است.

۲- صحیح مسلم، کتاب صلاه المسافرین وقصرها، باب: لا تتحروا بصلاتکم طلوع الشمس ولا غروبها، ج ۱، ص ۵۷۱، ح ۸۳۳.

طاوس قال: قالت عائشه: اوهم عمر إنما نهى رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال: لا تتحروا بصلاتكم طلوع الشمس ولا غروبها فإنها تطلع بين قرني شيطان؛ (۱) طاوس

می گوید: عائشه گفت: عمر بن خطاب توهم و خطا کرده است. همانا پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم تنها فرمودند: زمان طلوع و غروب خورشید را برای نماز خود انتخاب نکنید، همانا خورشید بین دو قرن شیطان طلوع می کند. البانی و شعیب ارثووط نیز مضافاً بر مسلم، سند این خبر را صحیح دانسته اند.

ابن حزم از ابن عباس نیز نقل کرده که گفته است: اگر می خواهی تا غروب خورشید می توانی (نافله) بخوانی. و ابن حزم می گوید: نظر عمر نیز چنین بوده است، ولی او به جهت این که مردم هنگام غروب، نماز نخوانند، مطلقاً پس از عصر آن ها را نهی می کرد، ولی عمل عمر هیچ حجیتی ندارد. (۲) ابن حزم با سند صحیح از بلال نیز نقل کرده که گفته است: (پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم) از خواندن نماز (نفل) نهی نفرمود، مگر به هنگام غروب خورشید. (۳) سپس ابن حزم هفده نفر از صحابه از جمله خلفای ثلاثه و امیرالمؤمنین علیه السلام و ام سلمه و... را اسم می برد که همگی خواندن نماز پس از عصر را جازز دانسته اند و... .

با این بیان واقعیت زمان نهی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از نماز نافله روشن گشت. همچنین روشن شد که برخی از صحابه مانند خیلی از موارد دیگر، سخنان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را نادرست فهمیده و آن را غلط به جامعه اسلامی منتقل می کرده اند.

۱- صحیح مسلم، کتاب صلاه المسافرين وقصرها، باب: لا تتحروا بصلاتکم طلوع الشمس ولا غروبها، ج ۱، ص ۵۷۱، ح ۸۳۳؛ مسند احمد، ج ۶، ص ۱۲۴، ح ۲۴۹۷۵؛ سنن نسائی المجتبی، کتاب المواقیت، باب: النهی عن الصلاه بعد العصر، ج ۱، ص ۲۷۸، ح ۵۷۰ با دوسند.

۲- المحلی ابن حزم، ج ۲، ص ۲۷۴ و ۲۷۵.

۳- المحلی ابن حزم، ج ۳، ص ۴.

مبادرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به نافله ی پس از عصر

در این مورد ابتدا به روایات «صحیح بخاری» اشاره می کنیم تا تناقضات او روشن گردد و سپس به برخی اخبار صحیح دیگر.

۱. سمع أیمن عائشه قالت: والذی ذهب به ما ترکهما حتی لقی الله و ما لقی الله تعالی حتی ثقل عن الصلاه وکان یصلی کثیرا من صلاته قاعدا تعنی الرکعتین بعد العصر. وکان النبی صلی الله علیه و آله و سلم یصلیهما ولا یصلیهما فی المسجد مخافه أن یثقل علی أمته وکان یحب ما یخفف عنهم؛ (۱) عائشه می گوید: سوگند به ذاتی که جان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را قبض نمود، همانا آن حضرت دو رکعت نماز پس از عصر را تا لحظه ملاقاتش با خداوند متعال ترک نمود. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آن دو رکعت را همیشه

می خواند، ولی آن را در مسجد نمی خواند از خوف این که برای امتش سخت شود و همیشه دوست داشتند که برای آن ها سبوک نماید.

در این حدیث ام المؤمنین عائشه سوگند می خورد که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم دو رکعت نافله ای بعد از عصر را تا دم مرگ ترک نکرده اند. چگونه ممکن است هر دوی این حدیث صحیح باشد که بخاری آن دو را به عنوان حدیث صحیح ذکر کرده است؟ و این نیز تناقض آشکار بخاری در صحیحش است.

۲. رأیت الأسود ومسروقا شهدا علی عائشه قالت: ما کان النبی صلی الله علیه و آله و سلم یأتینی فی یوم بعد العصر إلا صلی رکعتین؛ (۲) اسود و مسروق شهادت داده اند بر این که

۱- صحیح بخاری، کتاب مواقیات الصلاه، باب: ما یصلی بعد العصر من الفوائت ونحوها، ج ۱، ص ۲۱۳، ح ۵۹۰.

۲- صحیح بخاری، کتاب مواقیات الصلاه، باب: ما یصلی بعد العصر من الفوائت ونحوها، ج ۱، ص ۲۱۴، ح ۵۹۳.

ام المؤمنین عائشه گفته است: هیچ وقت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پس از عصر به نزد من نمی آمد، مگر این که دو رکعت نماز (نفل) می خواند.

۳. عن عروه: قالت عائشه: ابن أختي ما ترك النبي صلى الله عليه وآله وسلم السجدين بعد العصر عندى قط؛ (۱) عائشه به عروه گفت: پسر خواهرم، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هیچ گاه دو رکعت نماز پس از عصر را نزد من ترک نکرد.

۴. الأَسود عن عائشه قالت: ركعتان لم يكن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يدعهما سرا ولا علانية ركعتان قبل الصبح وركعتان بعد العصر. (۲) این حدیث نیز به همان معنای احادیث قبلی است. ملاحظه می کنید که بخاری چگونه دچار تناقضات آشکار شده است.

۵. قال عبد العزيز ورأيت عبد الله بن الزبير يصلي ركعتين بعد العصر ويخبر أن عائشه حدثته أن النبي صلى الله عليه وآله وسلم لم يدخل بيتها إلا صلاهما؛ (۳) ابن زبیر پس از عصر دو رکعت نماز می خواند و می گفت: عائشه برایش روایت کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هر وقت وارد منزل او می شد آن را می خواند.

۶. عن عائشه: صلاتان ما تركهما رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم في بيتي قط سرا ولا علانية ركعتين قبل الفجر وركعتين بعد العصر؛ (۴) دو نماز را پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هرگز پنهان و عیان در منزل من ترک نفرمود، دو رکعت قبل از فجر و دو رکعت پس از عصر.

۷. عن الأَسود ومسروق قالوا: نشهد على عائشه أنها قالت: ما كان يومه الذي

۱- همان، ج ۲، ص ۲۱۳، ح ۵۹۱.

۲- صحیح بخاری، کتاب مواقیب الصلاه، باب: ما یصلی بعد العصر من الفوائت ونحوها، ج ۱، ص ۲۱۳، ح ۵۹۲.

۳- صحیح بخاری، کتاب الحج، باب: الطواف بعد الصبح والعصر، ج ۲، ص ۵۸۸، ح ۱۶۳۰ و ۱۶۳۱.

۴- صحیح مسلم، کتاب صلاه المسافیر وقصرها، باب: معرفه الركعتین اللتین کان یصلیهما النبی صلی الله علیه و آله و سلم بعد العصر، ج ۱، ص ۵۷۲، ح ۸۳۵؛ سنن الکبری نسائی و... .

كان يكون عندي إلا صلاحهما رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم في بيتي تعني الركعتين بعد العصر؛ (۱) پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم همیشه زمانی که نزد من بود، بعد از عصر دو رکعت نماز را می خواند.

ملاحظه می کنید که بخاری و مسلم این همه اخبار در صحیح خود از عائشه روایت کرده اند، ولی شعیب ارتووط همان گونه که در گذشته اشاره شد، چه سخن دروغی را به او نسبت داده است.

۸. عطاء قال: أخبرني عائشه: ان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لم يدخل عليها بعد صلاة العصر الا- ركع عندها ركعتين. (۲) این حدیث نیز همان معنای حدیث قبلی است و شعیب ارتووط سند آن را صحیح دانسته است.

۹. عطاء بن السائب قال: كنت جالسا مع عبد الله بن مغفل المزني فدخل شابان من ولد عمر فصليا ركعتين بعد العصر فأرسل إليهما فدعاهما فقال: ما هذه الصلاة التي صليتماها وقد كان أبوكمما ينهي عنها؟! قالوا: حدثتنا عائشه ان النبي صلى الله عليه وآله وسلم صلاحهما عندها. فسكت فلم يرد عليهما شيئا؛ (۳) عطا می گوید: همراه عبدالله بن مغفل نشسته بودیم که دو جوان از فرزندان عمر داخل شدند و دو رکعت نماز پس از عصر خواندند. عبدالله به آن ها گفت: این چه نمازی است که خواندید؟ همانا پدرتان از آن نهی می کرد. آن ها گفتند: عائشه برای ما نقل کرد که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نزد او آن دو رکعت را خوانده اند. پس عبدالله سکوت کرد و چیزی نتوانست بگوید. رجال این سند ثقه اند.

۱۰. عروه عن عائشه قالت: ما ترك رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم الركعتين بعد العصر في

۱- صحیح مسلم، ج ۱، ص ۵۷۲، ح ۸۳۵؛ سنن دارمی، ج ۱، ص ۳۳۴.

۲- مسند احمد، ج ۶، ص ۲۵۳، ح ۲۶۱۹۵.

۳- مسند احمد، ج ۵، ح ۲۷۲، ح ۲۲۳۹۱.

بیتی حتی فارق الدنيا؛ (۱) پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم تا زمانی که دنیا را ترک گفت، دو رکعت نماز بعد از عصر را در منزل من ترک نمود. شعب سندی این حدیث را صحیح دانسته است.

دقت داشته باشیم که ابن حزم پس از نقل سخنان و تأکید ام المؤمنین عائشه بر

این که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم هرگز این دو رکعت را ترک نکرده اند، می گوید: این حدیث از ام سلمه و میمونه مادران مؤمنین و از تمیم داری، عمر بن خطاب، زید بن خالد و غیر

این ها نیز روایت شده است و این نقل متواتر و موجب علم و یقین است.

۱۱. عن أم موسى قالت: سألت عائشه عن الركعتين بعد العصر فقالت: ما أتاني رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم في يوم الا صلى بعد العصر ركعتين؛ (۲) ام موسى از عائشه در مورد دو رکعت نماز پس از عصر سؤال کرد، عائشه گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هیچ وقت پس از عصر به نزد من نیامد، مگر این که بعد از عصر دو رکعت نماز خواند.

در تمام این احادیث که صحیح است، ام المؤمنین عائشه در موارد متعدد تأکید

می کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم همیشه در منزل او این دو رکعت را می خوانده اند و این احادیث سخن معاویه و امثال او را تکذیب می کند. البته احادیث دیگر از دیگر صحابه نیز این واقعت را تأیید می کند.

۱۲. عن أبي موسى انه رأى النبي صلى الله عليه و آله و سلم يصلى ركعتين بعد العصر؛ (۳) ابوموسی نیز دیده است که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم این دو رکعت را می خواندند. هیشمی سند این خبر را صحیح دانسته و شعب ارثووط می گوید: این حدیث با غیرش صحیح است.

و این نیز مسلم است که عمر بن خطاب صحابه را به جهت انجام این نماز کتک

می زد. وقتی به تمیم داری رسید، او گفت: من این نماز را همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می خواندم و از آن دست بر نمی دارم! عمر گفت: اگر همه مثل تو بودند، من منع

۱- صحیح ابن حبان، ج ۴، ص ۴۴۰، ح ۱۵۷۳.

۲- مسند احمد، ج ۶، ص ۱۰۹، ح ۲۴۸۲۷؛ و شعب سندی این حدیث را صحیح دانسته است.

۳- مسند احمد، ج ۴، ص ۴۱۶، ح ۱۹۷۴۷؛ مجمع الزوائد، ج ۲، ص ۲۲۲.

نمی کردم. (۱) هیشمی سند این خبر را صحیح دانسته است.

۱۳. همچنین طاووس می گوید: إن أبا أيوب الأنصاري كان يصلّي قبل خلافة عمر ركعتين بعد العصر فلما استخلف عمر تركها فلما توفي ركعها فقيل له: ما هذا؟ فقال: إن عمر كان يضرب عليهما؛ (۲) همانا ابویوب انصاری قبل از خلافت عمر، پس از عصر دو رکعت نماز می خواند. وقتی عمر خلیفه شد، آن را ترک نمود و هنگامی که عمر وفات کرد، باز شروع به خواندن آن کرد. سبب این عمل او را از وی سؤال کردند. او گفت: همانا عمر به خاطر آن دو رکعت می زد (و لذا ترک کردم).

رجال سند این خبر همگی ثقه و از رجال صحاح سته هستند. بنابر این حدیث، ابویوب انصاری این دو رکعت را در زمان خلیفه دوم از روی تقیه و از ترس خشونت وی انجام نمی داده است و سپس باز به سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ادامه داده است.

ابن حزم پس از نقل این خبر می گوید: فی هذا الحدیث بیان الواضح ان ابابکر و عثمان کانا یجیزان الرکوع بعد العصر؛ در این حدیث بیان روشن است که ابوبکر و عثمان نماز پس از عصر را جائز می دانسته اند. (۳)

عن زید بن خالد الجهني أنه رآه عمر بن الخطاب وهو خليفه ركه بعد العصر ركعتين فمشى إليه فضربه بالدره وهو يصلّي كما هو فلما انصرف قال زيد: يا أمير المؤمنين فوالله لا أدعهما أبدا بعد إذ رأيت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يصلّيهما. قال: فجلس عمر إليه وقال: يا زيد بن خالد، لو لا أني أخشى أن يتخذها الناس سلما إلى الصلاة حتى الليل لم أضرب فيهما؛ (۴) عمر بن خطاب زید بن خالد را

۱- مسند احمد، ج ۴، ص ۱۰۲، ح ۱۶۹۸۵؛ مجمع الزوائد، ج ۲، ص ۲۲۲.

۲- مصنف عبدالرزاق، ج ۲، ص ۴۳۳، ح ۳۹۷۷؛ کنز العمال، ج ۸، ص ۴۹، ح ۲۱۸۱۲ و ۲۲۴۷۳.

۳- المحلی ابن حزم، ج ۳، ص ۳.

۴- مسند احمد، ج ۴، ص ۱۱۵، ح ۱۷۰۷۷؛ مجمع الزوائد، ج ۲، ص ۲۲۲.

نیز به خاطر این دو رکعت کتک زد و زید به او گفت: به خدا سوگند پس از آن- که دیدم پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آن دو رکعت را می خواند، آن را هرگز ترک نخواهم کرد و عمر به نزد او نشست و گفت: اگر ترس این نبود که مردم آن را تا شب ادامه بدهند، من به خاطر آن کسی را نمی زدم. هیشمی سند این خبر را حسن دانسته است.

این اخبار دلالت می کند که خلیفه دوم با سلیقه خود از این عمل منع می کرده است و معاویه و امثال او به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آن را نسبت داده اند. همچنین در این موضوع از شخص معاویه حدیث دیگر نیز وارد شده و تأیید می کند که او این حدیث را از خود بافته است.

چنان که ملاحظه کردید بخاری در صحیحش با پنج سند مختلف بر خلاف حدیث معاویه و... حدیث روایت کرده است و البته در تأیید حدیث معاویه برخی احادیث دیگر نیز روایت شده است که نیاز به بررسی آن ها نیست.

امام بخاری پس از این تناقض آشکار باز دچار تناقض آشکار تر از این شده و در این موضوع باز چنین حدیثی روایت کرده است :

عن بکیر أن کریبا مولی ابن عباس حدثه أن ابن عباس وعبد الرحمن بن أزهر والمسور بن مخرمه أرسلوا إلى عائشه فقالوا: اقرأ عليها السلام منا جميعا وسلها عن الركعتين بعد العصر فإننا أخبرنا أنك تصلينهما وقد بلغنا أن النبي صلی الله علیه و آله و سلم نهى عنهما قال ابن عباس: وكنت أضرب مع عمر الناس عنهما قال کریب: فدخلت عليها وبلغتها ما أرسلوني فقالت: سل أم سلمه فأخبرتهم فردوني إلى أم سلمه بمثل ما أرسلوني إلى عائشه فقالت أم سلمه: سمعت النبي صلی الله علیه و آله و سلم ينهى عنهما وإنه صلی العصر ثم دخل على وعندی نسوه من بنی حرام من الأنصار فصلاهما فأرسلت إليه الخادم فقلت: قومی إلى جنبه فقولی تقول أم سلمه یا رسول الله ألم أسمعك تنهى عن هاتین الركعتین؟ فأراک تصلیهما فإن أشار بیده فاستأخری ففعلت الجاریه فأشار بیده فاستأخرت عنه

فلما انصرف قال: يا بنت أبي أميه سألت عن الركعتين بعد العصر إنه أتاني أناس من عبد القيس بالإسلام من قومهم فمشغلوني عن الركعتين اللتين بعد الظهر فهما هاتان؛ (۱) ابن عباس و... كريب غلام ابن عباس را به نزد ام المؤمنین عائشه فرستادند تا از او در مورد دو رکعت نماز بعد از عصر سؤال کند؛ زیرا به ما خبر رسید که تو آن دو رکعت را می خوانی و حال آن که به ما خبر رسید که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از آن نهی فرموده است. چون از عائشه سؤال شد، او سائل را به ام سلمه حواله کرد و ام سلمه گفت: از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که از آن دو رکعت نهی می فرمود و روزی پس از عصر به من وارد شد و در نزد من زنانی از انصار بودند و آن حضرت آن دو رکعت را خواند، پس غلام را به نزد آن حضرت فرستادم تا سؤال کند که شما که از این دو رکعت نهی می فرمودی؟ حضرت پس از نماز مرا صدا زد و فرمود: از دو رکعت پس از عصر سؤال کردی، همانا مردانی از قبيله عبدالقیس به نزد من برای تشریف به اسلام آمدند و من با آن ها مشغول شدم و دو رکعت نماز پس از ظهر از من فوت شد و این همان دو رکعت است.

اولاً: توجه می کنید که این تناقض چه قدر واضح است، ثانیاً: چنان که باطل بودن این حدیث با در نظر گرفتن احادیث قبلی از ام المؤمنین عائشه خیلی روشن است، ولی با این حال ابن حزم نیز به باطل و بی اساس بودن آن حکم کرده است. ثالثاً: چگونه ممکن است ام سلمه غلامش را فرستاده باشد و شخصاً نرفته است، که این نیز به بُعد خبر می افزاید، رابعاً: با وجود این همه تأکیدات و قسم یاد کردن، چگونه ممکن است ام المؤمنین عائشه حکم آن را نداند و به ام سلمه حواله کند، خامساً: با وجود تأکیدات ام المؤمنین عائشه خیلی روشن است که قطعاً این خبر بی اساس و موضوع است، سادساً: ابن حزم می گوید:

۱- صحیح بخاری، کتاب السهو، باب: اذا کلم وهویصلی فاشار بیده واستمع، ج ۱، ص ۴۱۴، ح ۱۲۳۳ و ج ۴، ص ۱۵۸۹، ح ۴۳۷۰.

ام سلمه خود نیز پس از عصر، نافله می خواند. (۱) با این وجود توجه کنید که، اولاً: احادیث را چگونه ماهرانه جعل می کنند، و ثانیاً: چه کسی ممکن است این را وضع کرده باشد؟ ثالثاً: این گونه داستان ماهر در جعل احادیث، چه قدر احادیث فراوان وضع کرده باشند که خواننده به خاطر صحت سند، با سکوت، آن را دین و اعتقاد اسلامی خود قرار داده باشد!

مطلب آخر این که چگونه بخاری این همه اخبار را که این گونه تناقض آشکار دارند، بین خود و پروردگار متعال حجت قرار داده است!

از آنچه ذکر شد، روشن گردید که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم هرگز از نماز خواندن پس از نماز صبح و عصر نهی نفرموده اند، بلکه دیگران سخن آن حضرت را به مانند موارد فراوان دیگر، نادرست فهمیده و غلط به جوامع اسلامی منتقل کرده اند. همچنین با این بیان روشن شد که بخاری در این موضوع اخبار بی اساس را در صحیحش روایت کرده و مضافاً بر این، دچار تناقضات واضح و عجیب شده است.

۲. عمرو بن عاص

اشاره

امام بخاری شش حدیث از او روایت کرده است.

جایگاه عمرو بن عاص در اخبار گذشته در مورد معاویه تا حدودی روشن گردید. هم اکنون به برخی از اخبار دیگر او اشاره می شود.

عمرو عاص ملعون از لسان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم

أبی مجلز قال: قال عمرو بن العاص والمغیره بن شعبه لمعاویه: إن الحسن بن علی عیبی و ان له کلاماً ورأیا وإنه قد علمنا کلامه فیتکلم کلاماً فلا یجد کلاماً فقال: لا تفعلوا فأبوا علیه فصعد عمرو المنبر فذکر علیاً ووقع فیه ثم صعد

المغیره بن شعبه فحمد الله وأثنى عليه ثم وقع فی علی ثم قیل للحسن بن علی: اصعد، فقال: لا أصد ولا أتکلم حتی تعطونی إن قلت حقاً أن تصدقونی و ان قلت باطلاً أن تکذبونی فأعطوه فصعد المنبر فحمد الله وأثنى علیه فقال: بالله یا عمرو وأنت یا مغیره تعلمان أن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال: «لعن الله السائق والراكب» أحدهما فلان قالاً: اللهم بلی قال: أنشدک الله یا معاویه و یا مغیره أتعلمان أن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لعن عمرا بكل قافیه قالها لعنه؟ قالاً: اللهم بلی قال: أنشدک الله یا عمرو وأنت یا معاویه بن أبی سفیان أتعلمان أن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لعن قوم هذا؟ قالاً: بلی قال الحسن: فإنی أحمد الله الذی وقعتم فیمن تبرأ من هذا؛ (۱) عمرو و مغیره به معاویه گفتند: همانا حسن بن علی عاجز شده و سخنی دارد. بگزار سخن بگوید؛ زیرا نمی تواند برای گفتن سخن پیدا کند. معاویه گفت: این کار را نکنید، ولی آن ها قبول نکردند. عمرو به منبر رفت و از امیرالمؤمنین علیه السلام یاد کرد و آن حضرت را دشنام داد. سپس مغیره به منبر رفت و او نیز آن حضرت را سب و دشنام نمود. سپس به امام حسن علیه السلام گفته شد: به منبر برو، ولی امام حسن علیه السلام فرمود: بالای منبر نمی روم و سخن نمی گویم، مگر این که قول بدهید اگر سخن حق گفتم مرا تصدیق کنید و اگر باطل گفتم تکذیبم کنید. آن ها قول دادند. پس امام حسن علیه السلام بالای منبر رفتند و خدا را حمد و ثنا گفتند. سپس فرمودند: تو را به خدا ای عمرو و تو ای مغیره، آیا می دانید همانا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سواره و راننده را لعنت کردند که یکی از آن ها فلانی (معاویه) بود؟ (به این حدیث در گذشته اشاره شد.) گفتند: آری. امام حسن علیه السلام فرمودند: تو را به خدا سوگند ای معاویه و تو ای مغیره، آیا می دانید که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم عمرو بن عاص را به مقدار هر قافیه شعری که گفت لعنت فرمودند؟ گفتند: آری شنیدیم. امام علیه السلام فرمودند: تو

را به خدا سوگند می‌دهم ای عمرو و تو ای معاویه، آیا می‌دانید که همانا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم قوم مغیره را لعنت فرمودند؟ گفتند: آری می‌دانیم. امام حسن علیه السلام فرمودند: من خدا را حمد می‌گویم، شما کسی را دشنام دادید و از کسی عیب گرفتید که او از آن پاک و مبراست.

سند این خبر کاملاً صحیح است و هیشمی در مورد شیخ طبرانی زکریا بن یحیی ساجی گفته است: ذهبی او را یکی از اثبات خوانده و گفته است که کسی را نمی‌دانم که او را جرح کرده باشد و بقیه رجال این سند رجال صحیح هستند. ابن حجر نیز سند آن را صحیح دانسته است.

عمرو عاص اهل دروغ و نفاق و دشمن خداست

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: زعم ابن النابغه انی تلعبه أعافس وأمارس والله إنه لیمنعنی من اللعب خوف الموت وإنه لیقول فیکذب ویحلف فیحنث وإنه لمن الظالمین لانفسهم؛ (۱) پسر نابغه (عمرو عاص) گمان می‌کند من اهل شوخی و هزل و بازی هستم، به خدا سوگند مرا خوف از مرگ از بازی باز داشته است. عمرو عاص سخن می‌گوید و دروغ می‌گوید و سوگند به باطل یاد می‌کند و او حتماً از جمله کسانیست که بر جان خود ظلم کرده‌اند.

بلاذری این خبر را با دو سند روایت کرده و راویانش ثقه هستند.

عن عکرمة بن خالد قال: قدم معاویه المدینه یرید الحج فلقیه الحسین فقال له: یا معاویه قد بلغنی ذکرک و ذکر ابن النابغه بنی هاشم بالعیوب فارجع الی نفسک فسلط الحق علیها فانک تجد اعظم عیوبها اصغر عیب فیک لقد تناولتنا بالعداوه و اطعت فینا عمراً فوالله ما قدّم ایمانه ولا حدّث نفاقه والله ما ینظر لک ولا یرقی علیک فانظر لنفسک

۱- انساب الاشراف بلاذری، ج ۲، ص ۳۶۷ و ۳۷۸.

او دع؛ (۱) عکرمه بن خالد می گوید: معاویه به مدینه برای حج آمد و امام حسین علیه السلام او را دید و گفت: ای معاویه، به من خبر ذکر تو و ابن نابغه رسید که به بنی هاشم عیب می گیرید. تو به خودت رجوع کن و حق را بر خودت حاکم نما، آن وقت خواهی دید که بزرگ ترین عیب بنی هاشم برابر با کوچک ترین عیب توست. همانا دشمنی با ما را پیش گرفتی و در مورد ما از عمرو عاص اطاعت کردی. پس به خدا سوگند او ایمانش قدیم نبود و نفاقش نیز جدید نیست به خدا سوگند نه به تو نگاه می کند و نه برای تو باقی می ماند. پس به خودت نگاه کن و او را کنار بگذار. سند این خبر صحیح است.

عن حبيب بن عبد الله قال: والله إنني لعند علي جالس إذ جاءه عبد الله بن معين وكعب بن عبد الله من قبل محمد بن أبي بكر يستصرخانه قبل الوقعه فقام علي فنأدى في الناس: الصلاة جامعه فاجتمع الناس فصعد المنبر فحمد الله وأثنى عليه وذكر رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فصلى عليه ثم قال: أما بعد فهذا صريخ محمد بن أبي بكر وإخوانكم من أهل مصر قد سار إليهم ابن النابغه عدو الله وعدو من والاه وولي من عادى الله فلا يكونن أهل الضلال إلى باطلهم والركون إلى سبيل الطاغوت أشد اجتماعا على باطلهم وضلالتهم منكم على حقكم...؛ (۲) امیرالمؤمنین علیه السلام به اهل کوفه فرمودند:... همانا عمرو عاص دشمن خدا و دشمن دوستان خدا و دوست دشمنان خدا، به سوی برادرانتان از اهل مصر حمله کرده است... .

وعده کمک به شرط رسیدن به حکومت

عن الحسن قال: لما كان من أمر علي ومعاوية ما كان دعا معاوية عمرو بن

۱- انساب الاشراف بلاذری، ج ۵، ص ۱۰۵.

۲- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۶، ص ۸۹.

العاص إلى قتال علي فقال: لا والله لا أظهرك علي قتاله حتى تطعمني مصر فأبى عليه فخرج مغضبا ثم إن معاوية ندم وقال: رجل طلب إلى في شئ علي هذا الحال فردده؟ فأجابه إلى ما سأل؛^(۱) چون اختلاف بین علی و معاویه پیش آمد معاویه عمرو بن عاص را به جنگ با امیرالمؤمنین علیه السلام فرا خواند، عمرو گفت: تو را یاری نمی کنم مگر این که حکومت مصر را به من بدهی. معاویه قبول نکرد و عمرو غضبناک از نزدش خارج شد. سپس معاویه پشیمان شد و خواسته اش را قبول کرد. رجال این خبر از رجال صحیحین و ثقه هستند جز احمد دورقی که از رجال صحیح مسلم و سنن است.

عبد الوهاب الزبیری عن أشياخه قالوا: لما وقعت الفتنه لم يكن أحد من قریش أعفا فيها من عمرو بن العاص أتى مكة فأقام بها فلم يزل كافا حتى كانت وقعه الجمل فقال لابنيه: إنني قد ألقيت نفسي بين جزاري مكة و ما مثلي رضى بهذه المنزله فإلى من تريان أن أصير؟ فقال له عبد الله: صر إلى علي فقال: إن عليا يقول لي إذا أتيته: أنت رجل من المسلمين لك مالهم وعليك ما عليهم ومعاوية يخلطني بنفسه ويشركني في أمره! قالوا: فأت معاوية فأتاه فما خير له؛^(۲) عمرو به فرزندانش عبدالله و محمد گفت: به من بگوئید که به سوی کدام یک از علی و معاویه بروم؟ عبدالله گفت: به نزد علی برو. عمرو گفت: اگر به نزد علی بروم به من می گوید: تو مردی از مسلمین هستی؛ هر چه به دیگران رسید به تو نیز خواهد رسید، ولی معاویه مرا در امر حکومتش شریک می کند؟ گفتند: پس به سوی معاویه برو. او نیز به معاویه پیوست و خیری برایش باقی نماند. سند این خبر نیز صحیح است.

ابن عون عن الحسن قال: كان الحكمان: أبا موسى وعمرا؛ وكان أحدهما يبتغي

۱- انساب الاشراف بلاذری، ج ۳، ص ۷۱.

۲- انساب الاشراف بلاذری، ج ۳، ص ۷۱؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۷۱، رقم ۱۵؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۴۶، ص ۱۶۶ و ۱۶۸، با چندین سند و الفاظ مختلف.

الدنيا والآخرة يتبعني الآخرة؛ (۱) حسن بصری می گوید: حکمین ابوموسی و عمرو یکی طالب دنیا بود و دیگری طالب آخرت. محقق «سیر ذهبی» رجال این خبر را ثقات دانسته است.

ذهبی در شرح حال عمرو بن عاص می گوید:

و من أشرف ملوك العرب و من أعيان المهاجرين والله يغفر له ويعفو عنه ولو لا حبه للدنيا ودخوله في أمور لصلح للخلافه فإن له سابقه ليست لمعاوية؛ (۲) اگر او عاشق دنیا نبود و به کارها (جنگ و دشمنی با امیرالمؤمنین علیه السلام) داخل

نمی شد، صلاحیت خلافت را داشت....

اعتراف عمرو بر این که به خاطر دنیا با امیرالمؤمنین علیه السلام می جنگد

فأتى عمرو معاوية فوجده يقص ويذكر أهل الشام في دم الشهيد. فقال له: يا معاوية قد أحرقت كبدى بقصصك أترى إن خالفنا علياً لفضل منا عليه لا والله! إن هي إلا الدنيا نتكالب عليها أما والله لتقطعن لى من دنياك اولانا بذكرك فأعطاه مصر. وقد كان أهلها بعثوا بطاعتهم إلى علي؛ (۳) عمرو به شام آمد و دید که معاویه به مردم شام در باره خون عثمان سخن می گوید، پس به او گفت: ای معاویه همانا با قصه هایت جگرم را سوزاندی. گمان می کنی ما با علی به دلیل فضلیمان بر او مخالفت می کنیم، نه والله! و ما تنها به جهت رسیدن به دنیا با او می جنگیم. اما به خدا سوگند، یا از دنیا خود سهمی در اختیار من قرار می دهی و یا حتماً با کینه و دشمنی از تو جدا خواهیم شد! پس معاویه حکومت مصر را به او داد.

۱- طبقات الکبری ابن سعد، ج ۴، ص ۱۱۳؛ سیر أعلام النبلاء ذهبی، ج ۲، ص ۴۰۱، رقم ۸۲.

۲- سیر أعلام النبلاء ذهبی، ج ۳، ص ۵۹، رقم ۱۵.

۳- تاریخ ابن عساکر، ج ۴۶، ص ۱۶۷؛ سیر أعلام النبلاء، ج ۳، ص ۷۲، رقم ۱۵.

عمرو و معاویه از جمله قاتلین عثمان اند

عن جویریة بن أسماء أن عمرو بن العاص قال لابن عباس: يا بني هاشم لقد تقلدتم يقتل عثمان فرم الاماء العوارك أظعتم فساق العراق فی عیبه وأجزرتموه مراق أهل مصر و آویتم قتلته. فقال ابن عباس: إنما تكلم لمعاویه إنما تكلم عن رأيك و ان أحق الناس أن لا- يتكلم فی أمر عثمان لانتما أما أنت یا معاویه فزینت له ما كان یصنع حتی إذا حصر طلب نصرک فأبطأت عنه وأحببت قتله و تربصت به و اما أنت یا عمرو فأضمرت علیه المدینة و هربت إلى فلسطين تسأل عن أنبائه فلما أتاک قتله أضافتک عداوه علی أن لحقت بمعاویه فبعت دینک بمصر. فقال معاویه: حسبک عرضنی لک عمرو و عرض نفسه؛ (۱) یعنی عمرو بن عاص خطاب به ابن عباس بنی هاشم را به قتل عثمان و پناه دادن قاتلین عثمان مذمت کرد. ابن عباس در جواب گفت: عمرو به نفع معاویه و سخن دل تو را (خطاب به معاویه) گفت. کسی که نباید در امر عثمان سخن بگوید شما دو نفر هستید، اما تو ای معاویه به عثمان کارهایش را زینت دادی تا این که مردم او را محاصره کردند و عثمان از تو کمک خواست و تو از کمک سستی کردی و دوست داشتی تا کشته شود و منتظر کشته شدنش ماندی. اما تو ای عمرو، مدینه را برای عثمان آتش قرار دادی و به فلسطین فرار کردی و از وضع مدینه سؤال

می کردی. وقتی خبر قتل عثمان به تو رسید دشمنی علی را در خود اضافه کردی و دینت را به حکومت مصر فروختی. معاویه گفت: بس است، عمرو، من و خودش را برای تو معرفی نمود.

ذهبی و ابن عساکر و دو محقق «سیر اعلام النبلاء» در مورد سند این خبر سکوت کرده اند و این دلالت بر صحت سند می کند به خصوص محققان «سیر ذهبی» که غالباً در

۱- سیر اعلام النبلاء ذهبی، ج ۳، ص ۷۳، رقم ۱۵؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۴۶، ص ۱۷۷.

حاشیه به ضعف سند اشاره کرده اند. همچنین سند ذهبی غیر از سند ابن عساکر است و رجالی که ذکر کرده ثقه هستند. البته در باره این که عمرو بن عاص در رأس قاتلین عثمان و از شدید ترین مخالفین وی بوده اخبار فراوان است که ما داستان قتل عثمان را ان شاء الله در کتاب «مرجعیت اهل بیت علیهم السلام و جایگاه خلفا» مفصل معرفی خواهیم نمود.

حدیثی غسان بن عبد الحمید قال: کان عمرو بن العاص من أشد الناس طعنا علی عثمان وقال: والله لقد أبغضت عثمان وحرضت علیه حتی الراعی فی غنمه والسقایه تحت قربتها؛(۱) غسان می-گوید: عمرو بن عاص شدید ترین مردم در طعن بر عثمان بود و گفت: چنان بر عثمان غضب کردم و مردم را علیه او شورانیدم حتی چوپانی را که میان گوسفندان بود و آب کشی را که دلو آب بر دوش داشت را نیز علیه او به حرکت در آوردم.

بلاذری نیز در «انساب الاشراف»، ج ۳، ص ۷۰ با سند دیگر خبری را نقل کرده است که عمرو بن عاص در قتل عثمان شریک بوده است.

با این همه این دو ناصبی برای فریب مردم، طلب خون عثمان را بهانه قرار دادند تا از این راه به حکومت و دنیا برسند و قلب امیرالمؤمنین علیه السلام را به درد بیاورند.

اما چنان که اشاره شد بخاری از عمرو شش حدیث با مکررات روایت کرده که با دو حدیث آن در زیر آشنا خواهیم شد:

محبوب ترین مردم از نگاه بخاری و عمرو بن عاص

خواننده عزیز توجه داشته باشند که با استناد به این حدیثی که بنابر اعتقاد خود اهل سنت و وهابیت موضوع است، ولی چون بخاری و امثالش اصل آن را پنهان نموده و آن را محرف روایت کرده اند، برخی علمای اهل سنت . کل علما و محدثین وهابی احادیث متواتر برتری و محبوبترین مردم بودن امیرالمؤمنین و حضرت زهرا را رد و انکار می کنند چون که به تعبیر آن ها با این حدیث صحیح مخالف است!

۱- تاریخ المدینه ابن شبه، ج ۳، ص ۱۰۸۹.

۱. عن أبي عثمان قال حدثني عمرو بن العاص: أن النبي صلى الله عليه وآله وسلم بعثه على جيش ذات السلاسل فأتيته فقلت: أي الناس أحب إليك؟ قال: عائشه. فقلت: من الرجال؟ فقال: أبوها. قلت: ثم من؟ قال: عمر بن الخطاب. فعد رجالاً؛ (۱) رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم عمرو را با جيش ذات سلاسل به جهاد فرستاد. او می گوید: به حضور حضرت رفتم و گفتم: کدام يك از مردم به تو محبوب ترند؟ فرمودند: عائشه. گفتم از مردان؟ فرمود: پدرش. گفتم سپس که؟ فرمود: عمر بن خطاب، سپس مردانی را نام برد.

گرچه این حدیث از يك ناصبی است و با روایات فراوان و متواتر مخالف است که ذکر خواهد شد، ولی در متن خود حدیث آثار وضع از سخن عمرو خیلی روشن است که بخاری و برخی دیگران آن را حذف کرده و به ذکر (پس از عمر مردانی را نام برد) اکتفا کرده و نشانه وضع را حذف و پنهان کرده اند.

و اما متن اصلی حدیث:

عمرو می گوید: قیل: یا رسول الله، ای الناس احب اليك؟ قال صلى الله عليه وآله وسلم: عائشه قیل من الرجال قال: أبوبكر قیل: ثم من؟ قال: عمر قیل: ثم من؟ قال: أبو عبيده بن الجراح؛ (۲) به پیامبر صلى الله عليه وآله وسلم گفته شد: ای رسول خدا، محبوب ترین مردم برای شما کیست؟ فرمودند: عائشه، گفته شد: از مردان چه کسی؟ فرمودند: ابوبکر و سپس عمر، سپس ابوعبیده بن جراح.

شعيب ارثووط در حاشیه صحيح ابن حبان سند این حدیث را به شرط مسلم صحيح دانسته است.

-
- ۱- صحيح بخاری، كتاب فضائل الصحابه، باب قوله النبي صلى الله عليه وآله وسلم: لو كنت متخذاً خليلاً، ج ۳، ص ۱۳۳۹، ح ۳۶۶۲، ج ۴، ص ۱۵۸۴، ح ۴۳۵۸؛ صحيح مسلم، كتاب فضائل الصحاب، باب من فضائل ابى بكر، ج ۴، ص ۱۸۵۶، ح ۲۳۸۴.
- ۲- صحيح ابن حبان، ج ۱۵، ص ۴۵۹، ح ۶۹۹۸؛ تاريخ ابن عساکر، ج ۲۵، ص ۴۷۳.

و در روایت دیگر که با لفظ و سند فوق نقل شده است، عمرو می گوید: من گفتم، ای رسول خدا... (۱) همچنین در برخی روایت تنها ام المؤمنین عائشه و ابوبکر ذکر شده است. (۲) و در نقل ابویعلی که سندش صحیح است: قیل: یا رسول الله ای الناس أحب إلیک؟ قال: عائشه قال: من الرجال؟ قال: أبو بکر قال: ثم من؟ قال: ثم أبو عبیده بن الجراح؛ یعنی عائشه سپس ابوبکر و سپس ابو عبیده محبوبترین مردمند. اینجا نیز عمرو می گوید: گفته شد... (۳) و در خبر دیگر که ابووائل و قیس بن ابی حازم از عمرو روایت کرده اند چون عمرو سؤال کرد حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: چرا می خواهی این را بدانی؟ گفت: می خواهم آن کسی را که شما دوست داری دوست داشته باشم. فرمودند: عائشه است. (۴) در خبر دیگر پس از ابوبکر فرمودند: حفصه و سپس عمر. سپس عمرو گفت: جایگاه علی کجاست؟ حضرت به اصحاب توجه کرده فرمودند: این (عمرو) مرا از نفسم سؤال می-کند. (۵) تمام این اضطراب و تناقض از روایتی است که راوی آن تنها عمرو بن عاص است.

این خبر گرچه از عمرو ثابت است، ولی سند بخاری و مسلم که آن را ناقص روایت کرده اند، ضعیف است؛ زیرا آن را از خالد بن مهران الحذاء و او از ابو عثمان نهدی از عمرو روایت کرده اند و سند آن به وجود خالد الحذاء از دو جهت ضعیف و منقطع است: ۱. احمد بن حنبل در کتاب علل گفته است: خالد الحذاء از ابو عثمان نهدی

- ۱- السنه ابن ابی عاصم، ص ۵۶۳، ح ۱۲۳۳؛ ظلال الجنه البانی، ج ۲، ص ۳۷۰، ح ۱۲۳۳.
- ۲- السنه ابن ابی عاصم، ص ۵۶۴، ح ۱۲۳۶؛ سنن الکبری نسائی، ج ۵، ص ۳۶، ح ۸۱۰۶ و ۸۱۱۷؛ صحیح ابن حبان و... .
- ۳- مسند ابویعلی، ج ۱۳، ص ۳۲۹، ح ۷۳۴۵؛ فضائل الصحابه احمد، ج ۲، ص ۷۴۰، ح ۱۲۸۱؛ السنه ابن ابی عاصم، ح ۱۰۴۲؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۱، ص ۱۰، رقم ۱؛ سلیم حسین اسد نیز سند این حدیث را در حاشیه مسند ابویعلی صحیح دانسته است.
- ۴- معجم الکبیر طبرانی، ج ۲۳، ص ۴۳؛ الآحاد و المثانی، ج ۵، ص ۴۰۰، ح ۳۰۳۱ و ۳۰۳۲.
- ۵- کنز العمال، ج ۱۳، ص ۱۴۳، ح ۳۶۴۴۷، به نقل از ابن نجار.

حدیث سماع نداشته است. (۱) و این حدیث را خالد در تمام نقل ها با «عن» از ابوعثمان نهدی روایت کرده است.

۲. خالد الحذاء را ابوحاتم «لا یحتج به» گفته و ابن علیّه او را تضعیف کرده است و حماد بن زید می گوید: حفظ او را (در «میزان الاعتدال» حدیثش را) انکار کردیم. (۲) و عقیلی او را در کتاب ضعفاءش وارد کرده است. (۳) و ابن حجر او را در «طبقات المدلسین، ص ۲۰ رقم ۱۰» وارد کرده است. پس این سند منقطع و بنا بر شرط حتی خود بخاری نیز نیست؛ زیرا خالد مدلس است و حدیث منقطع و ضعیف.

همچنین اگر عمرو چنین سخنی را شنیده بود، چگونه ممکن است که حتی در حالی که جنب شده بود، با وجود مخالفت دیگران، خود امامت نماز جماعت را بر عهده گرفت و حتی در حالت جنب بودن حاضر نشد امامت نماز را به ابوبکر و یا عمر بدهد! (۴) و اگر در واقع حضرت صلی الله علیه و آله و سلم چنین سخنی را گفته بودند، عمرو نمی توانست در حالت عادی نیز با وجود آن ها در نماز امام شود، چه رسد در حالت آلوده بودن به نجاست.

ظاهرا این حدیث در زمان عمر بن خطاب و قبل از وفات ابوعبیده جراح زمانی که خلیفه دوم هدفش این بوده که برای پس از خود ابوعبیده را خلیفه قرار دهد، وضع شده است. علاوه بر این همه، حدیث عمرو با احادیث فراوان دیگر نیز مخالف است:

محبوب ترین مردم امیرالمؤمنین و زهراء مرضیه علیهما سلام هستند

۱. سه نفر روایت کرده اند که عمر بن خطاب به فرزندش عبدالله گفت: زید بن حارثه محبوب تر از پدرت برای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بود و اسامه نیز محبوب تر از تو برای آن

۱- تهذیب التهذیب ابن حجر، ج ۳، ص ۱۰۵، رقم ۲۲۴.

۲- تهذیب التهذیب، ج ۳، ص ۱۰۵، رقم ۲۲۴؛ میزان الاعتدال ذهبی، ج ۱، ص ۶۴۲، رقم ۲۴۶۶.

۳- الضعفاء الکبیر عقیلی، ج ۲، ص ۴، رقم ۴۰۲.

۴- مشکل الآثار طحاوی، ج ۵، ص ۴۳۸، ح ۲۰۴۸؛ معجم الکبیر طبرانی، ج ۴، ص ۳۹۴، ح ۴۳۴۰.

حضرت (۱) ابن حجر سند این حدیث را صحیح دانسته و شعیب ارتنوط در حاشیه سیر ذهبی آن را بدون رد نقل کرده و ترمذی آن را حسن دانسته و ذهبی بدون انکار آن را نقل کرده است.

۲. حدیث طیر: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: خدایا، محبوب ترین بنده ات را بیاور تا با من این پرنده را بخورد. پس علی آمد. (۲) این حدیث چنان که در گذشته اشاره شد متواتر است. و همین مقدار در مورد این حدیث کافی است که ابن کثیر می گوید: استاد ما ذهبی این حدیث را در رساله ای جمع کرده و گفته است: این حدیث را بیش از نود نفر از تابعین از انس روایت کرده اند. (۳)

۳. حدیث خبیر: قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یوم خبیر: لأعطین الزّایه غداً رجلاً یحبّ الله ورسوله و یحبّه الله ورسوله لا یرجع حتّی یفتح علیه؛ (۴) پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم روز خبیر فرمودند: فردا پرچم را به مردی می-دهم که خدا و رسولش را دوست دارد و خدا و رسولش نیز او را دوست دارند، او از میدان جنگ بر نمی گردد تا این که پیروزی را به دست آورد.

این حدیث نیز متواتر است گرچه بخاری و مسلم آن را ناقص روایت کرده اند و البته مسلم در جای دیگر این خبر را کامل روایت کرده است.

۱- سنن ترمذی، ج ۵، ص ۳۴۰، ح ۳۹۰۱؛ مسند ابویعلی، سنن اج ۱، ص ۱۴۹؛ مجمع الزوائد، ج ۶، ص ۴؛ شرح معانی الآثار، ج ۳، ص ۳۰۵؛ صحیح ابن حبان، ج ۱۵، ص ۵۱۷؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۷، ص ۷۰ تا ۷۲ با اسانید؛ الاصابه، ج ۴، ص ۴۹۷؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۱، ص ۲۲۹ و ج ۲، ص ۴۹۹.

۲- سنن ترمذی، ج ۵، ص ۶۳۶، ح ۳۷۲۱؛ سنن الکبری نسائی، ج ۵، ص ۱۰۷، ح ۸۳۹۸؛ مسند احمد، ج ۳، ص ۱۹۸، ح ۱۳۰۶۶؛ تاریخ الکبیر بخاری، ج ۱، ص ۳۵۷، رقم ۱۱۳۲، ج ۲، ص ۲، رقم ۱۴۸۸؛

۳- البدایه والنهایه ابن کثیر، ج ۷، ص ۳۵۳.

۴- صحیح بخاری، کتاب الجهاد والسیر، باب: من فضل من اسلم علی یدیہ رجل، ج ۳، ص ۱۰۷۷، ح ۳۰۰۹ و ۲۹۴۲ و ۳۷۰۱ و ۳۷۰۲ و ۴۲۰۹ و ۴۲۱۰؛ صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۸۷۲، ح ۲۴۰۶ و ۲۴۰۷ و دیگران.

۴. كان أحب النساءِ إلى رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فاطمه و من الرجال عليٌّ؛ (۱) بریده می گوید: علی و فاطمه محبوب ترین افراد نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بودند. ترمذی این حدیث را حسن، حاکم و ذهبی صحیح دانسته اند و شعب ابی یوسف تصحیح حاکم و ذهبی را نقل کرده و آن را رد نکرده است.

۵. إستأذن أبوبکر إلى رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فسمع صوت عائشه (عالياً) وهي تقول: والله لقد عرفتُ أن علياً و فاطمه أحبّ إليك مني و من أبي مرتين او ثلاثاً (فأستأذن أبوبكر فدخل) فأهوى إليها أبوبكر فقال: يا بنت فلانه! لا أسمعك ترفعين صوتك علي رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم؛ (۲) ابوبکر اذن دخول به حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گرفت و شنید که عائشه با صدای بلند به آن حضرت می گوید: می دانم که علی و فاطمه نزد تو محبوب تر از من و پدرم هستند....

هیثمی دو سند این حدیث را از احمد و بزار صحیح دانسته و ابن حجر نیز در (فتح الباری، ج ۷، ص ۱۹) و البانی و شعب در حاشیه «مسند احمد» چهار سند آن را صحیح دانسته اند و در برخی سند احمد و ابوداود حدیث ناقص روایت شده است و در اکثر کتاب ها تنها اسم ابوبکر و امیرالمؤمنین علیه السلام ذکر شده و متن حدیث از «مجمع الزوائد» اخذ شده است.

۶. عن جميع بن عمير قال: دخلتُ مع عمتي علي عائشه فسئلت: أي الناس كان أحبّ إلى رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم؟ قالت: فاطمه. قيل: من الرجال؟ قالت: زوجها إن كان ما علمتُ

۱- سنن ترمذی، ج ۵، ص ۲۵۱، ح ۳۸۶۸؛ سنن الکبری نسائی، ج ۵، ص ۱۴۰، ح ۸۴۹۸؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۵۵، ح ۴۷۳۵؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۱۳۱ و دیگران.

۲- سنن الکبری نسائی، ج ۵، ص ۱۳۹ و ۳۶۵، ح ۸۴۹۵ و ۹۱۵۵؛ مسند احمد، ج ۴، ص ۲۷۰، ۲۷۲ و ۲۷۵، ح ۱۸۴۴۴ و ۱۸۴۱۸؛ مسند بزار، ج ۸، ص ۲۲۳، ح ۳۲۷۵؛ سنن ابوداود، ج ۴، ص ۳۰۰، ح ۴۹۹۹؛ معجم الصحابه، ج ۳، ص ۱۴۴؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۲۷ و ۲۰۲؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۱۷۱ و ج ۱۰، ص ۱۴۳؛ صحیح البانی، ج ۶، ص ۴۰۰، ح ۲۹۰۱.

صو اما قَوَّامًا؛ (۱) جمیع می گوید: با عمه ام بر عائشه وارد شدم. از او سؤال شد: محبوب ترین فرد نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم کیست؟ گفت: فاطمه و از مردان علی... . ترمذی و حاکم سند این حدیث را حسن و صحیح دانسته اند.

۷. عن جمیع ابن عمیر قال: دخلتُ مع أُمّی علی عائشه فسألْتُ: أی النَّاسِ كانَ أَحَبَّ إلی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم؟ قالت: قیل فمِن الرِّجالِ؟ قالت: زوجها إن كان ما علمتُ صو اما قَوَّامًا؛ (۲) جمیع می گوید: با مادرم بر عائشه وارد شدم. مادرم از او سؤال کرد:

محبوب ترین فرد نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم کیست؟ گفت: فاطمه و از مردان علی.

۸. عن جمیع بن عمیر قال: ثم دخلت مع أُمّی علی عائشه وانا غلام فذکرت لها علیا فقالت: ما رأیت رجلا أحبَّ إلی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم منه ولا امرأه أحبَّ إلی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من امرأته؛ (۳) جمیع می گوید: با مادرم بر عائشه وارد شدم و... ادامه، به همان معنای حدیث قبلی است. سند این حدیث صحیح است.

۹. هانئ بن یزید صحابی از ام المؤمنین عائشه روایت کرده که می گوید: ما خَلَقَ اللهُ خَلقا كانَ أَحَبَّ إلی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من علی؛ (۴) خداوند کسی را محبوب تر از علی برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خلق نکرده است.

سند این حدیث نیز صحیح و کل رجالش ثقه هستند جز محمد بن عیسی دامغانی که ابوحاتم او را صدوق و ابن حجر مقبول دانسته است. (البته ابوحاتم دامغانی و ابن زیاد را دو نفر معرفی کرده

۱- سنن ترمذی، ج ۵، ص ۳۶۲، ح ۳۹۶۵؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۷۱، ح ۴۷۴۴؛ سیر اعلام النبلاء ذهبی، ج ۲، ص ۱۲۵.

۲- سنن الکبری نسائی، ج ۵، ص ۱۴۰، ح ۸۴۹۷؛ مسند ابی یعلی، ج ۸، ص ۲۷۰؛ ۲۷۹، ح ۴۸۵۷ و ۴۸۶۵؛ معجم الکبیر، ج ۲۲، ص ۴۰۳، ح ۱۰۰۸؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۶۷، ح ۴۷۳۱؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۴۲، ص ۲۶۰ و ۲۶۳ با چهار سند صحیح.

۳- سنن الکبری نسائی، ج ۵، ص ۱۳۹، ح ۸۴۹۶؛ خصائص نسائی، ح ۱۱۱؛ الاستیعاب، ج ۴، ص ۱۸۹۷.

۴- تاریخ ابن عساکر، ج ۴۲، ص ۲۶۰؛ ریاض النضره، ج ۳، ص ۱۱۷.

است، ولی دیگران یک نفر) باید دقت داشته باشیم که در سند این حدیث بین محمد بن عیسی دامغانی و عبد الله بن مبارک دو راوی مجهول واقع شده اند و این دو اسم به احتمال زیاد به این سند اضافه شده؛ زیرا ابن مبارک شیخ محمد بن عیسی است و او از ابن مبارک بدون واسطه احادیث فراوان روایت کرده، پس با این حال چگونه ممکن است که دو واسطه بین آن دو به وجود آید. با این بیان ثابت می‌شود که آن دو اسم راوی مجهول بر این سند اضافه شده است.

۱۰. عن عروه قال: قلت لعائشه: من كان أحب الي رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم؟ قالت: علي بن

أبي طالب. قلت: أي شيء كان سبب خروجك اليه؟ قالت: لم تزوج أبوك أمك؟ قلت: ذاك من قدر الله قال: وذاك من قدر الله؛ (۱) عروه می گوید: به عائشه گفتم: چه کسی محبوب تر به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بود؟ گفت: علی بن ابی طالب. گفتم: پس چرا با او جنگیدی؟ گفت: چرا پدرت با مادرت ازدواج کرد؟ عروه گفت: تقدیر الهی بود. عائشه گفت: خروج من نیز از قدر الهی بود.

سند این حدیث کاملاً صحیح و رجال آن ثقة اند. ابن حجر این خبر را از کتاب ابوعلی بن شاذان (۲) عن ابوسهل بن زیاد قطان (۳) از محمد بن یوسف صابونی (۴) از محمد بن ابی خصیب انطاکی (۵) از مالک از زهری از عروه نقل کرده و گفته است: دارقطنی نیز آن را در کتاب «غرائب مالک» با نفس سند نقل کرده است. این روایت همگی ثقة اند و این خبر صحیح است، ولی با این وجود ابن حجر بدون دلیل آن را باطل خوانده است.

۱۱. عن معاذیه الغفاریه قالت: كان لي أنس بالنبي أخرج في الأسفار وأقوم على

۱- ریاض النضره طبری، ج ۳، ص ۱۱۶؛ کنز العمال، ج ۱۱، ۳۳۴، ح ۳۱۶۷۰؛ لسان المیزان ابن حجر، ج ۵، ص ۱۵۴، رقم ۵۳۱.

۲- سیر اعلام النبلاء ذهبی، ج ۷، ص ۴۱۵، رقم ۲۷۳.

۳- او ثقة است. تاریخ بغداد، ج ۵ ص ۲۴۹ و ۲۵۰، رقم ۲۷۱۹؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۱۵، ص ۵۲۱، رقم ۲۹۹.

۴- او ثقة است. تاریخ بغداد، ج ۴، ص ۱۶۷، رقم ۱۸۳۷؛ لسان المیزان، ج ۵، ص ۱۵۴، رقم ۵۳۱.

۵- او ثقة است. تاریخ بغداد، ج ۲، ص ۳۰۹، رقم ۸۰۱؛ لسان المیزان، ج ۵، ص ۱۵۴، رقم ۵۳۱.

المريض وأداوى الجرحى فدخلتُ إلى رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فى بيت عائشه وعلى خارج من عنده فسمعتُه يقول: يا عائشه إن هذا أحب الرجال إلى وأكرمهم على فأعرفى له حقّه وأكرمى مثواه؛(۱) معاذیه می گوید: من با پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم انس داشتم در سفرها همراه بودم، و به مریضان و مجروحان رسیدگی می-کردم. روزی به حضور پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم که در منزل عائشه بودند داخل شدم در حالی که علی از حضور آن حضرت خارج می شد و شنیدم که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم

می فرمودند: ای عائشه، همانا علی محبوب ترین و گرامی ترین مردان نزد من است. پس حق او را بشناس و رعایت جایگاه او را داشته باش.

در سند این حدیث حارثه بن ابی الرجال تضعیف شده است و در شواهد می توان معتبر دانست.

۱۲. عن معاویه بن ثعلبه قال: جاء رجل أباذر وهو فى مسجد الرسول صلى الله عليه وآله وسلم فقال: يا أباذر ألا تخبرني بأحب الناس إليك فإني أعرف أن أحبهم إليك أحبهم إلى رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال: أى ورب الكعبة إن أحبهم إلى أحبهم إلى رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وهو ذاك الشيخ وأشار بيده إلى على وهو يصلى أمامه؛(۲) مردی به نزد ابوذر آمد و گفت: ای ابوذر به من خبر نمی دهی که محبوب ترین مردم نزد تو کیست؛ چون من می دانم که محبوب ترین آن ها نزد تو محبوب ترین مردم نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم خواهد بود. ابوذر گفت: آری، به پروردگار کعبه سوگند، همین گونه است. همانا محبوب ترین مردم نزد من محبوب ترین آن ها نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم است و آن این شیخ است و با دستش به علی که نماز می خواند اشاره کرد.

محقق «السنه خلال» بدون اشاره به ضعف سند این حدیث را ضعیف دانسته است و حال آن که بدون شک سند این حدیث صحیح و تمام رجال آن ثقة اند که عبارت-اند از:

۱- ذخائر العقبی، ص ۶۲؛ اسد الغابه، ج ۵، ص ۵۴۸؛ الاصابه، ج ۸، ص ۳۰۸.

۲- السنه خلال، ج ۲، ص ۳۴۴، ح ۴۵۲؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۴۲، ص ۲۶۵، با ۲ سند؛ ریاض النضره، ج ۳، ص ۱۱۶؛ ذخائر العقبی، ص ۶۲.

عبد الله بن أحمد از داود بن عمرو الضبی از علی بن هاشم از ابوالجحاف از معاویه بن ثعلبه. ابن عدی نیز این حدیث را در «کامل، ج ۳، ص ۸۲» با سند دیگر نقل کرده است که آن نیز صحیح است و هر دو سند ابن عساکر نیز متفاوت از سند خلال و ابن عدی است. البته باید دقت داشته باشیم که ابن عدی این حدیث را در شرح حال ابوالجحاف وارد کرده و او داود بن ابی عوف است که سفیان، احمد، ابن معین، نسائی و ابن حبان او را ثقة دانسته اند و ابوحاتم صالح دانسته، حاکم، ذهبی، البانی و شعیب ارنؤوط حدیث او را صحیح دانسته اند و ترمذی نیز بعد از روایت حدیثی از او به توثیق او از جانب سفیان ثوری اشاره کرده، و تنها ابن عدی و ازدی او را تضعیف کرده اند. حالا- تضعیف این دو نفر در برابر توثیق آن همه افراد چه ارزشی خواهد داشت!

۱۳. عن أسامة: سئل النبي صلى الله عليه وآله وسلم: أي الناس أحب إليك؟ قال: فاطمه؛ (۱) از

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از محبوب ترین مردم نزد ایشان سؤال شد فرمودند: فاطمه.

شعیب ارنؤوط رجال این حدیث را ثقات دانسته و ذهبی سند دیگری نیز برای این حدیث ذکر کرده است.

۱۴. عن عمر: أنه دخل على فاطمة بنت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فقال: يا فاطمة والله ما رأيت احدا أحب إلي رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم منك والله ما كان أحد من الناس بعد أبيك صلى الله عليه وآله وسلم أحب إلي منك؛ (۲) عمر بن خطاب به حضور فاطمه رسید و گفت: ای فاطمه والله کسی را ندیدم که محبوب تر به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از تو باشد و به خدا سوگند کسی پس از پدرت محبوب تر به من از تو نیست.

حاکم سند این حدیث را به شرط شیخین صحیح دانسته و ذهبی در مورد سند نتوانسته اشکال وارد کند و گفته است: عجیب و غریب است. سند این حدیث صحیح و

۱- سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۱۳۳ با دو سند.

۲- المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۶۸، ح ۴۷۳۶؛ کنز العمال، ج ۱۳، ص ۶۷۴، ح ۳۷۷۲۴؛ ضعیفه البانی، ج ۳، ص ۱۲۳، ح ۱۱۲۴.

رجالش ثقه اند، ولی البانی متناقض چون با فضائل اهل بیت دشمن است و حسن سقاف شافعی او را ناصبی خوانده، با دروغگویی و تناقضات آشکار سعی کرده تا این سند را ضعیف نشان دهد. حسن سقاف شافعی در کتاب «التناقضات الالبانی الواضحات، ج ۲، ص ۲۵۴» دروغگویی و تناقض او را در باره این حدیث مفصل با استفاده از کتاب هایش روشن کرده است که می توانید به آن مراجعه نمایید.

این برخی احادیث در این موضوع است و علاوه بر این، احادیث صحیح دیگر نیز که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده اند: فاطمه سرور زنان عالم است. (۱) فاطمه سرور زنان بهشت است. (۲) سرور و افضل زنان این امت و مؤمنین فاطمه است (۳) تمام این احادیث که با سندها متعدد و صحیح روایت شده و هر کدام از این احادیث را جناب عائشه نیز روایت کرده است، بر بی اساس بودن حدیث عمرو بن عاص و امثالش به روشنی دلالت می کند.

به معنای حدیث عمرو عاص ابن عساکر (۴) با دو سند از انس نیز حدیث روایت کرده که در سند اول خلیل بن زکریا کذاب (۵) و محمد بن ثابت بنانی است که به اتفاق ضعیف است. (۶) در سند دوم ابو عمرو یوسف بن یعقوب ضعیف است و ابوعلی حافظ او را

- ۱- مسند طیالسی، ص ۱۹۷؛ کتاب الوفاء نسائی، ص ۲۳؛ ح ۲۴۵۰، سنن الکبری نسائی، ج ۴، ص ۲۵۲، ح ۷۰۷۸ و ۸۰۱۷؛ طبقات الکبری، ج ۲، ص ۲۴۸ و ج ۸، ص ۲۷؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۷۰، ح ۴۷۴۰ و دیگران.
- ۲- صحیح بخاری، کتاب المناقب، باب علامات النبوه، ج ۳، ص ۱۳۲۶، ح ۳۶۲۴؛ سنن ترمذی، ج ۵، ص ۶۶۰، ح ۳۷۸۱؛ مسند احمد، ج ۵، ص ۳۹۱، ح ۲۳۳۷۷؛ مسند بزار، ج ۳، ص ۱۰۱، ح ۸۸۵.
- ۳- صحیح بخاری، کتاب الاستئذان، باب: من ناجی بین یدی الناس، ج ۴، ص ۲۴۷ و ۲۴۸، ح ۶۲۸۶؛ صحیح مسلم، کتاب الفضائل، باب: من فضائل فاطمه بنت النبی صلی الله علیه و آله و سلم؛ ج ۴، ص ۱۹۰۵، ح ۲۴۵۰.
- ۴- تاریخ ابن عساکر، ج ۳۰، ص ۱۳۶ و ۱۳۷؛ تاریخ بغداد، ج ۱۱، ص ۴۲۳، رقم ۶۳۰۹.
- ۵- میزان الاعتدال ذهبی، ج ۱، ص ۶۶۷، رقم ۲۵۶۷.
- ۶- همان، ج ۹، ص ۷۲، رقم ۱۰۴.

دروغگو خوانده است. (۱) همچنین به این معنا از ابن عباس حدیث روایت کرده که در سند آن ابوهرمز نافع جمال ضعیف است و ابن معین او را دروغ گو خوانده. (۲) باز ابن عساکر از عائشه نیز به این معنا حدیث روایت کرده که در سند آن ابوعلی بن المذهب را ذهبی جرح کرده (۳) و همچنین راوی و سؤال کننده از ام المؤمنین عائشه عبدالله بن شقیق ناصبی است. او امیرالمؤمنین علیه السلام را دشمن داشته و آن حضرت را دشنام می داده است. (۴) خطیب و ابن عساکر از ابن عمر نیز چنین حدیثی روایت کرده اند که در سند آن علی بن دوست مجهول و حمید بن الربیع کذاب (۵) و یحیی بن یمان (۶) ضعیف هستند. در سنن ابن ماجه نیز به این معنی از انس حدیث روایت شده که (۷) دارقطنی در باره آن گفته است: این حدیث از حمید از انس غریب است و از منقرات معتمر است. (۸) حمید طویل چنان که گذشت مدلس نیز است و از انس با تدلیس حدیث روایت می کرده است.

البته باید به این واقعیت بزرگ توجه داشته باشیم که این گونه احادیث با واقعیت-ها و با صفاتی که خلفا داشته اند و با زندگی و جایگاه علمی و عملی و... آن ها نیز مخالف است.

اما حدیث دوم عمرو بن عاص در صحیح بخاری :

- ۱- همان، ج ۴، ص ۴۷۵، رقم ۹۸۹۱.
- ۲- میزان الاعتدال ذهبی، ج ۴، ص ۲۴۳، رقم ۹۰۰۰.
- ۳- همان، ج ۱، ص ۵۱۱، رقم ۱۹۱۵.
- ۴- همان، ج ۲، رقم ۴۳۸۰.
- ۵- همان، ج ۱، ص ۶۱۱، رقم ۲۳۲۷.
- ۶- همان، ج ۴، ص ۴۱۶، رقم ۹۶۶۱.
- ۷- سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۳۸، ح ۱۰۱؛ معجم الاوسط، ج ۱، ص ۱۵۵؛ تاریخ بن عساکر، ج ۳۰، ص ۱۳۶.
- ۸- تاریخ ابن عساکر، ج ۳۰، ص ۱۳۶.

افسانه ای دیگر در صحیح بخاری

۲. عن قیس بن اَبی حازم أن عمرو بن العاص قال: سمعت النبی صلی الله علیه و آله و سلم جہارا غیر سر یقول: إن آل اَبی (فلان عند مسلم) لیسوا بأولیائی إنما ولیی الله و صالح المؤمنین. زاد عنبسه بن عبد الواحد عن بیان عن قیس عن عمرو بن العاص قال: سمعت النبی صلی الله علیه و آله و سلم (ولکن لهم رحم اَبلها ببلاها). یعنی أصلها بصلتها؛ (۱) عمرو بن عاص می گوید: از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که آشکار، نه پنهان، با صدای بلند می فرمود: همانا آل اَبی طالب اولیای من نیستند، ولی من تنها خدا و مؤمنان صالح هستند... ولی آن ها با من وصلت خیشاوندی دارند که من آن را رعایت و صله رحم خواهم کرد.

ابن حجر در «فتح الباری» مفصل بیان کرده است که در اصل آل اَبی طالب بوده و «طالب» را مبهم قرار داده اند. این واقعیت را ادامه خبر نیز تأیید می کند.

ابن اَبی الحدید این حدیث را از جعلیات عمرو بن عاص، با امر معاویه معرفی کرده است. (۲)

و این در حالی است که از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در مورد فرد فرد آل اَبی طالب احادیث خاص در مدحشان رسیده است که حضرت محبت خود را نسبت آن ها اظهار داشته اند که در زیر به برخی از آن ها اشاره می کنیم.

۱ و ۲. ابوطالب و فاطمه همسرش: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در مورد فاطمه، همسر ابوطالب فرمودند: هیچ کسی پس از ابوطالب به مانند او (فاطمه بنت اسد) به من نیکی نمی کرد. (۳) در

۱- صحیح بخاری، کتاب الادب، باب: تَبَل الرَّحْمِ بِبَلالِها، ج ۵، ص ۲۲۳۳، ح ۵۹۹۰؛ صحیح مسلم، کتاب الایمان، باب موالاه

المؤمنین ومقاطعه غیرهم والبرائة منهم، ج ۱، ص ۱۹۷، ح ۲۱۵ و ۳۶۶؛ فتح الباری؛ ج ۱۰، ص ۳۵۲.

۲- شرح نهج النبلاغه ابن اَبی الحدید، ج ۴، ص ۶۴.

۳- سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۱۱۸، رقم ۱۷؛ الاصابه، ج ۸، ص ۲۶۹، و دیگران.

حدیث دیگر حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: او بهترین خلق خدا پس از ابوطالب برای من بود. (۱) متقی سند این حدیث را حسن دانسته است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فاطمه بنت اسد را مادر خطاب کرده اند و حضرت او را در پیراهن خود کفن نمودند. (۲)

همچنین پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در مورد ابوطالب فرمودند:

قَالَ لَمَّا نَثَرَ ذَلِكَ السِّفِيَهُ عَلَى رَأْسِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ ذَلِكَ التُّرَابَ دَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بَيْتَهُ وَالتُّرَابُ عَلَى رَأْسِهِ فَقَامَتْ إِلَيْهِ إِخِدَى بَنَاتِهِ فَجَعَلَتْ تَغْسِلُ عَنْهُ التُّرَابَ وَهِيَ تَبْكِي، وَرَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ لَهَا: لَا تَبْكِي يَا بَنِيهِ فَإِنَّ اللَّهَ مَانِعٌ أَبَاكَ. قَالَ وَيَقُولُ بَيْنَ ذَلِكَ مَا نَالَتُ مِنِّي قُرَيْشٌ شَيْئًا أَكْرَهُهُ حَتَّى مَاتَ أَبُو طَالِبٍ؛ (۳)

عروه می گوید: یکی از مشرکین پس از وفات ابوطالب بر سر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خاک ریخت و حضرت در حالی که آن خاک بر سرش بود وارد منزل شد و یکی از دخترانش به سوی آن حضرت بلند شد و شروع به شستن آن خاک از سر مبارک آن حضرت کرد، در حالی که گریه می کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به دخترش می فرمود: ای دخترم، گریه مکن. همانا خداوند از پدرت محافظت خواهد کرد و در بین این سخنان کراراً می فرمود: «تا زمانی که ابوطالب زنده بود از قریش به من هیچ بدی و سختی نمی رسید.»

۳. عقیل: كان النبي صلى الله عليه وآله وسلم يقول لعقيل: انى أحبك حبين حبا لقرابتك منى وحبا لما كنت أعلم من حب عمى أبى طالب إياك؛ (۴) پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم همیشه به عقیل می فرمودند: من تو

۱- معجم الاوسط، ج ۷، ص ۸۷. کنز العمال، ج ۱۳، ص ۶۳۶، ح ۳۷۶۰۸.

۲- الاصابه ابن حجر، ج ۸، ص ۲۶۹؛ سبل الهدى الرشاد، ج ۱۱، ص ۲۸۷.

۳- سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۴۱۶؛

۴- طبقات ابن سعد، ج ۴، ص ۴۳؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۶۶۷، ح ۶۴۶۴ و ۶۴۶۵؛ الاستیعاب ابن عبدالبر، ج ۲، ص ۵۰۹، رقم ۱۸۳۴؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۱، ص ۲۱۹؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۲۷۳؛ سبل الهدى والرشاد، ج ۱۱، ص ۱۱۴؛ کنز العمال، ح ۳۳۶۱۶ الی ۳۳۶۱۹.

را با دو محبت دوست دارم، یکی به خاطر این که پسر عمم هستی و دیگری به خاطر این که می دانستم عمویم ابوطالب تو را دوست داشت.

این حدیث با چهار سند از حذیفه، عقیل، ابواسحاق و عبدالرحمان بن سابط روایت شده است، که دو سند متصل و دو مرسل دارد و هیشمی سند خود را مرسل و رجالش را ثقات خوانده و صالحی شامی نیز رجال سند عقیل را ثقات خوانده است، حاکم و ذهبی سکوت کرده اند.

امام حسین علیه السلام فرموده اند: در جنگ حنین عباس، علی و عقیل از کسانی بودند که همراه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم ثابت ماندند و فرار نکردند. (۱)

۴. ام هانئ بنت ابی طالب: او کسی است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم دو مرتبه، یک مرتبه زمان ابوطالب و باری پس از فرار شوهرش و اسلام او، از او خواستگاری نمودند، ولی او از خوف

این که فرزندان کوچک دارد و شاید حضرت آزار بینند و نتواند حق آن حضرت را ادا کند، عذرخواهی نمود. (۲)

پس از فتح مکه ام هانئ به حضور پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آمد، در حالی که آن حضرت مشغول غسل بودند و حضرت فاطمه علیها السلام آن حضرت را با لباسی می پوشانند، به آن حضرت سلام داد و حضرت (که او را نمی دیدند) فرمودند: این خانم کیست؟ گفت: من ام هانئ، دختر ابی طالب هستم. حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: خوشا به ام هانئ، خوش آمدی! او گفت: علی می گوید: با مردی خواهد جنگید که من پنااهش داده ام. حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: همانا ما در امان گذاشتیم هر کسی را که

ام هانئ پنااهش داده است. (۳)

۵. جعفر بن ابی طالب: ذهبی می گوید: سید شهید، پرچم مجاهدین. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با قدوم او از حبشه به مدینه خیلی خوش حال گشت و والله با شهادتش محزون گشت. (۴) پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند:

۱- تهذیب التهذیب، ج ۷، ص ۲۲۷، رقم ۴۶۴ شرح حال عقیل.

۲- الاصابه ابن حجر، ج ۸، ص ۴۸۶، رقم ۱۲۲۸۹.

۳- سیر اعلام النبلاء ذهبی، ج ۲، ص ۳۱۳، رقم ۵۶.

۴- سیر اعلام النبلاء، ج ۱، ص ۲۰۶، رقم ۳۴.

خداوند دو بال به جعفر داده که همراه جبرئیل و میکائیل در بهشت پرواز می کند. (۱)

۶. امیرالمؤمنین علیه السلام که جایگاه آن حضرت خیلی روشن است.

این ها آل ابوطالب هستند و این واقعیت ها نیز بی اساس بودن این گونه اخبار کذب را بیان می کنند. شما توجه کنید که چنین اکاذیب حتی به چه نوع از کتاب ها راه یافته و مدعیان حدیث شناسی آن را به عنوان اخبار صحیح نقل کرده اند.

توجه کنید که امام بخاری چگونه احادیث کذب را در تنقیص اهل بیت علیهم السلام و امیرالمؤمنین علیه السلام به عنوان احادیث صحیح روایت کرده است. خیلی روشن است که این گونه احادیث از جعلیات نواصب و تنها در مقام طعن بر امیرالمؤمنین علیه السلام وضع شده است، ولی جای تعجب این جاست که بخاری و امثال او چنین اکاذیب را و آن هم با تصرف در آن در کتب خود وارد کرده اند.

اخلاق متعالی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به گونه ی بود که حتی تخلفات مردم را در جمع و حضور دیگران بازگو نمی کردند، ولی شما ملاحظه می - کنید که حدیث سازان، آن حضرت را در اخباری که در تنقیص امیرالمؤمنین علیه السلام وضع کرده اند از آن سیره و اخلاق متعالی خارج کرده و چنین نسبت های ناروا را به آن حضرت داده اند که به نمونه های دیگر آن نیز در این کتاب اشاره شده است!

۳. مغیره بن شعبه

اشاره

امام بخاری بیش از چهل حدیث با مکررات، از او روایت کرده است.

حسن بن فرحان مالکی از علمای وهابی معاصر و اهل ریاض، مغیره را جزء متهمین به نفاق در غزوه طائف نام برده است. (۲)

۱- سیر اعلام النبلاء، ج ۱، ص ۲۱۱ و ۲۱۲، رقم ۳۴.

۲- الصحبه والصحابه ابن فرحان؛ ص ۱۸۳.

مغیره و سب امیرالمؤمنین علیه السلام

ذهبی می نویسد: عبدالله بن ظالم قال: كان المغیره ینال من علی واقام الخطباء ینالون منه؛ (۱) مغیره همیشه در خطبه هایش از علی علیه السلام بدگویی می کرد و خطبایی را گماشت که (به امر او) از علی بدگویی می کردند.

البته اصل این خبر را طیالسی در مسند ص ۳۲ و ابن ابی عاصم در السنه، ص ۶۰۵، ح ۱۴۲۸ نیز نقل کرده اند که مغیره در موارد متعدد چنین کاری را می کرده است.

أن المغیره بن شعبه سب علی بن أبی طالب فقام إلیه زید بن أرقم فقال: یا مغیره ألم تعلم أن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نهی عن سب الأموات فلم تسب علیا وقد مات؛ (۲) مغیره علی علیه السلام را دشنام داد. زید بن ارقم گفت: تو می دانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از سب مردگان نهی فرمود، پس چرا علی را سب می کنی، حال آن که او مرده است. حاکم، هیشمی، البانی و شیعب ارنؤوط سند این خبر را صحیح دانسته اند.

وكان المغیره فی مقدم أناس كانوا ینالون من امیرالمؤمنین علیه السلام وقدمت الخطباء إلی المغیره بن شعبه بالكوفه فقام صعصعه بن صوحان فتکلم فقال المغیره: أخرجوه فأقیموه علی المصطبه فلیلعن علیا. فقال: لعن الله من لعن الله ولعن علی بن أبی طالب فأخبره بذلك فقال: أقسم بالله لتقیدنه فخرج فقال: إن هذا یأبى إلا علی بن أبی طالب فالعنوه لعنه الله. فقال المغیره: أخرجوه أخرج الله نفسه؛ (۳) مغیره در رأس کسانی بود که علی علیه السلام را سب می کردند. خطبا به نزد مغیره آمدند و صعصعه بلند شد و سخن گفت. مغیره

۱- سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۳۱، رقم ۷.

۲- مسند ابن مبارک، ص ۱۵۶؛ مسند احمد، ج ۴، ص ۳۶۹؛ انساب الاشراف، ج ۲، ص ۴۰۳ و ۴۰۴؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۱، ص ۳۸۵؛ مجمع الزوائد هیشمی، ج ۸، ص ۷۶؛ احادیث صحیحہ البانی، ج ۵، ص ۵۲۰، ح ۲۳۹۷.

۳- رسائل جاحظ، ص ۹۲؛ زاد المسیر ابن جوزی، ج ۵، ص ۲۵۱؛ شرح نهج البلاغه، ج ۱۵، ص ۲۵۷.

گفت: او را بیاورید و برپا دارید تا علی را لعن کند. صعصعه گفت: خدا لعنت کند کسی را که خدا و علی ابن ابی طالب را لعن می کند. این خبر را به مغیره دادند او گفت: به خدا سوگند او را وادار کنید، (باید او علی را سب کند.) صعصعه خارج شد و گفت: همانا مغیره به جز لعن علی راضی نمی شود. پس او را (مغیره را) لعنت کنید. لعنت خدا نیز بر او باد. مغیره گفت: او را بیرون کنید. خدا جانش را خارج کند.

این خبر را جاحظ و ابن جوزی نقل کرده اند، ولی ابن جوزی اسم مغیره را حذف کرده است.

مغیره و زنا

عن عبد العزيز بن أبي بكره قال: كنا جلوسا وأبوبكره وأخوه نافع وشبل فجاء المغیره فسلم علی أبي بكره فقال: أيها الامیر! ما أخرجك من دار الاماره؟ قال: أتحدث إلیکم. قال: بل تبعث إلی من تشاء. ثم دخل فأتی باب أم جمیل العشیه فدخل. فقال أبوبكره: لیس علی هذا صبر. وقال لگلام: ارتق غرفتی فانظر من الكوه. فانطلق فنظر وجاء فقال: وجدتهما فی لحاف فقال للقوم: قوموا معی فقاموا فنظر أبوبكره فاسترجع ثم قال لا-خیه: انظر فنظر فقال: رأیت الزنی محضا؟... وأتوا عمر فشهدوا حتی قدموا زیادا فقال: رأیتهما فی لحاف واحد وسمعت نفسا عالیا ولا أدری ما وراءه. فکبر عمر وضرب القوم إلا زیادا فقال أبوبكره: الیس قد جلدتمونی؟ قال: بلی قال: فانا اشهد بالله لقد فعل فأراد عمر أن یجلده ایضا فقال علی: إن جعلتها شهاده فارجم صاحبك؛ (۱) مغیره که از جانب عمر بن خطاب امیر بصره بود با ام جمیل زنا کرد و سه نفر از شهود به آن شهادت دادند و نفر چهارم که زیاد بود، گفت: من آن دو را در یک لحاف دیدم و

۱- المصنف ابن أبی شیبه، ج ۶، ص ۵۶۰؛ ارواء الغلیل، ج ۸، ص ۲۹، ح ۲۱۶۵؛ تاریخ طبری، ج ۳، ص ۱۶۸؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۵۰۷، ح ۵۸۹۲؛ الاغانی، ج ۱۶، ص ۱۰۳ و ۱۰۵.

تنفس بلند را شنیدم، ولی نمیدانم که آن جا چه خبر بود. عمر تکبیر گفت و شهود را جز زیاد شلاق زد. سپس ابوبکره گفت: مگر مرا شلاق نزدیدی؟ عمر گفت: آری زدیم. گفت: به خدا (سوگند به خدا من راست می گویم) شهادت می دهم که مغیره زنا کرد. عمر خواست دو مرتبه ابوبکره را شلاق بزند که علی علیه السلام گفت: اگر این را یک شهادت قرار می دهی، باید به دوست (مغیره) حد جاری کنی. پس عمر دست کشید.

ابوالفرج در «آغانی» این خبر را با شش سند نقل کرده است و البانی پنج سند از این خبر را صحیح دانسته است که در بعض آن ها ابوبکره بعد از این که بر او حد جاری شد، سوگند یاد می کند که او راست گفت و مغیره زنا کرده است.

عن الشعبي قال: كانت أم جميل بنت عمر التي رمى بها المغيرة بن شعبه بالكوفة تختلف إلى المغيرة في حوائجها فيقضيهما لها قال: ووافقت عمر بالموسم والمغيرة هناك فقال له عمر: أتعرف هذه قال نعم هذه أم كلثوم بنت علي فقال له عمر: أتعرفها علي والله ما أظن أبا بكره كذب عليك و ما رأيتك إلا خفت أن أرمي بحجاره من السماء؛ (۱) ام جميل که در کوفه برای رفع حاجتش با مغیره رفت و آمد داشت، در موسم حجی با عمر همراه شد و مغیره نیز آن جا بود. عمر به مغیره گفت: آیا این زن را می شناسی؟ مغیره گفت: این زن ام کلثوم دختر علی است. عمر به او گفت: خودت را به نادانی می زنی؟ به خدا سوگند، باور ندارم که ابوبکره در باره تو دروغ گفته باشد، و من تو را هر وقت دیدم، می ترسم از این که از آسمان عذاب خداوند بر من نازل شود.

برخی اخبار دیگر مغیره

بعد از آن که در شورای شش نفره عبدالرحمن بن عوف با عثمان بیعت کرد، مغیره به

۱- الاغانی ابوالفرج، ج ۱۶، ص ۱۰۹؛ شرح نهج البلاغه، ج ۱۲، ص ۲۳۸.

عبدالرحمن گفت:

... یا ابا محمد قد أصبت إذ بايعت عثمان وقال لعثمان لو بايع عبدالرحمن غيرك ما رضينا. فقال عبدالرحمن: كذبت يا أعور لو بايعت غيره لبايعته ولقلت هذه المقالة؛ (۱) ای ابا محمد، کار خوبی کردی وقتی به عثمان بیعت کردی و به عثمان گفت: اگر عبدالرحمن به غیر تو بیعت می کرد، راضی نمی شدیم. عبدالرحمن گفت: دروغ می گویی ای یک چشم! اگر به غیر او بیعت می کردم حتماً با او بیعت می کردی و همین سخن را به او نیز می گفتم. این خبر سه سند صحیح دارد، چنان که مفصل در این نوشتار ذکر شده است.

فلما شغل علی و معاویه فلم یبعثوا إلی الموسم أحدا جاء المغیره فصلى بالناس ودعا لمعاویه؛ (۲) زمانی که بین علی و معاویه جنگ شروع شد نماینده به حج نفرستادند، پس مغیره آمد و به مردم نماز خواند و مردم را به سوی معاویه فرا می خواند.

عن الشعبي: سمعت قبيصة بن جابر يقول: صحبت المغیره بن شعبه فلو أن مدینه لها ثمانیه أبواب لا یخرج من باب منها إلا بمکر لخرج من أبوابها كلها؛ (۳) قبیصه می گوید: با مغیره همراهی کردم و اگر مدینه هشت باب داشته باشد و مغیره جز با حيله از آن خارج نمی توانسته باشد، از همه آن درها با حيله خارج خواهد شد.

البته باید توجه داشته باشیم که معاویه و عمرو بن عاص نیز در خدعه خیلی جلوتر از مغیره بوده اند، گرچه ما نمونه ای از فریبکاری آن ها را ذکر نکردیم.

این در حالی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده اند:

۱- تاریخ المدینه ابن شبه، ج ۳، ص ۹۲۵؛ تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۹۲؛ العقد الفرید، ج ۴، ص ۲۷۸.

۲- تاریخ ابن عساکر، ج ۶۰، ص ۴۳؛ تاریخ الاسلام؛ سیر أعلام النبلاء، ج ۳، ص ۲۹، رقم ۷.

۳- سیر أعلام النبلاء، ج ۳، ص ۲۹، رقم ۷؛ تهذیب التهذیب، ج ۱۰، ص ۲۳۵، رقم ۴۷۳؛ الاصابه، ج ۶، ص ۱۵۶، رقم ۸۱۹۷.

المکر والخدیعه فی النار؛ (۱) مکر و حيله در جهنم است.

این حدیث را امیرالمؤمنین علیه السلام، ابن مسعود، ابوهریره، انس و ابن مسیب روایت کرده اند.

قیس بن سعد می گوید: لو لا انی سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یقول: المکر والخدیعه فی النار لکنت من امکر هذه الامه. (۲)

قال امیرالمؤمنین علیه السلام: لو لا ان المکر والخدیعه فی النار لکنت من امکر الناس. (۳) در این دو حدیث فوق، امیرالمؤمنین علیه السلام و قیس می گویند: اگر صاحب مکر و حيله اهل جهنم نبود، ما توان این را داریم که از دیگران مکار تر باشیم.

دروغجویی مغیره

وَقَدْ كَانَ الْمَغِيرَةُ بْنُ شُعْبَةَ يَدْعِي أَنَّهُ أَخَذَ النَّاسَ عَهْدًا بِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: أَخَذْتُ خَاتَمِي، فَأَلْقَيْتُهُ فِي الْقَبْرِ...؛ (۴) مغیره ادعا داشت که آخرین فرد بود که در قبر بدن مطهر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را با انداختن انگشت خود به داخل قبر لمس کرده و نزد آن حضرت بوده است...

عبدالله بن حارث می گوید: در زمان خلافت عمر و یا عثمان همراه علی به عمره رفتیم و پس از اعمال عمره این ادعای مغیره را به آن حضرت خبر دادم و امیرالمؤمنین

۱- مصنف ابن ابی شیبه، ج ۹، ص ۲۳۴، ح ۱۷۰۵۴. مسند ابن راهویه، ج ۱، ص ۳۷۰، ح ۳۸۱؛ عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۵۵، ح ۱۹۴، المستدرک علی الصحیحین، ج ۴، ص ۶۵۰، ح ۸۷۹۶.
 ۲- فتح الباری، ج ۴، ص ۲۹۸؛ وقال: واسناده لا بأس به؛ شعب الایمان، ج ۴، ص ۳۲۴، ح ۵۲۶۸؛ البدایه والنهایه، ج ۸، ص ۱۰۹.

۳- الکافی کلینی، ج ۲، ص ۳۳۶.

۴- مشکل الآثار طحاوی، ج ۶، ص ۳۲۱، ح ۲۳۷۴؛ سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۶۶۰؛ مجمع الزوائد هیشمی، ج ۹، ص ۳۶۱.

علیه السلام در پاسخ فرمود: كَذَبَ، قَالَ: أَخِيذْتُ النَّاسَ عَهْدًا بِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قَتْمُ بْنُ عَبَّاسٍ؛ (۱) مغیره دروغ گفته است، آخر کسی که همراه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم (در داخل قبر) بود، قثم بن عباس است.

هر دو این خبر سندش صحیح است، چنان که هیشمی و شعیب ارنؤوط نیز اسانید خود را حسن دانسته اند، ولی احمد بن حنبل در «مسند» تصریح امیرالمؤمنین علیه السلام بر دروغ گویی مغیره را حذف کرده است و حال آن که سند همان یک سند است. ابن سعد در «طبقات» تکذیب امیرالمؤمنین علیه السلام را از عبدالله بن عباس نقل کرده و سه خبر دیگر نقل کرده است که امیرالمؤمنین علیه السلام متوجه حيله مغیره شدند و نگذاشتند که او وارد قبر شود... (۲)

یک نمونه از روایت مغیره در «صحیح بخاری»:

مغیره و نسبت مسح بر خفین به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم

اما از جمله احادیثی که بخاری از مغیره روایت کرده است و آن را نه مرتبه در صحیحش با الفاظ مختلف تکرار کرده، حدیث ذیل است:

عن المغیره بن شعبه أنه کان مع رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فی سفر وأنه ذهب لحاجه له و ان مغیره جعل یصب الماء علیه وهو يتوضأ فغسل وجهه ویدیه و مسح رأسه و مسح علی الخفین؛ (۳) مغیره در سفری همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود و پس از برطرف کردن حاجت حضرت، وضو گرفت و به خفین مسح نمود.

۱- مشکل الآثار طحاوی، ج ۶، ص ۳۳۲، ح ۲۳۷۵؛ سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۶۶۰؛ تاریخ طبری، ج ۲، ص ۴۵۲؛ دلائل النبوه بیهقی، ج ۸، ص ۴۰۷، ح ۳۲۳۱؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۱۰۰، ح ۷۸۷.

۲- طبقات الکبری، ج ۲، ص ۳۰۲ الی ۳۰۴؛ البدایه و النهایه ابن کثیر، ج ۵، ص ۲۹۰.

۳- صحیح بخاری، کتاب الوضوء، باب: الرجل یوضئ صاحبه، ج ۱، ص ۷۸، ح ۱۸۲ و ۲۰۳ و ۲۰۶ و ۳۶۳ و ۳۸۸ و ۲۹۱۸ و ۴۴۲۱ و ۵۷۹۸ و ۵۷۹۹.

در کتب روایی اخباری وارد شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر خفین مسح

می کرده اند، ولی اشکالی که بر این حدیث مغیره و امثال آن وارد است این است که این اخبار در بین امت اسلامی به عنوان یک حکم شرعی پخش گشته است، حال آن-که

با نزول حکم وضو در قرآن، حکم مسح بر خفین نسخ شده است و دیده نشده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پس از نزول آیه وضو، به خفین مسح نموده باشند. احادیث زیر این حقیقت را ثابت می کند:

۱. مقسم ان ابن عباس اخبره قال: أنا عند عمر حين سأله سعد و ابن عمر عن المسح على الخفين فقضى عمر لسعد فقلت: يا سعد قد علمنا أن النبي مسح على خفيه ولكن أقبل المائدة أم بعدها؟ قال: لا يخبرك أحد أن النبي مسح عليهما بعدما انزلت المائدة. فسكت عمر. ثم قال البيهقي: أخبرنا بصحة ذلك أبو محمد عبد الله بن يحيى بن عبد الجبار السكري ببغداد؛ (۱) ابن عباس می گوید: نزد عمر بودم. زمانی که سعد و ابن عمر از او در باره مسح بر خفین سؤال کردند و عمر به نفع سعد حکم کرد (و آن را جائز دانست)، ابن عباس گفت: ای سعد ما می دانیم که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به خفین مسح نمود، ولی آیا قبل از (نزول) مائده بود یا پس از آن؟ کسی نمی تواند به تو خبر دهد که آن حضرت بعد از مائده بر خفین مسح نموده باشند. پس عمر ساکت ماند. بیهقی می-گوید: سکری در بغداد از صحت این خبر به من خبر داد.

سند این حدیث صحیح و رجال آن رجال صحاح سته هستند جز خصیف و او توثیق شده و ابن حجر و ذهبی او را صدوق خوانده اند، ولی شعیب ارتووط بدون دلیل و اشاره به ضعف سند، این حدیث را ضعیف خوانده و در هر صورت دروغ گفته است؛ زیرا اگر این خبر را به خاطر خصیف تضعیف کرده باشد دست به تناقض زده چون در موارد فراوان در حاشیه مسند احمد احادیثی را که در سند آن خصیف است صحیح، حسن و خیلی خوب خوانده است.

۱- مسند احمد، ج ۱، ص ۳۶۶، ح ۳۴۶۲؛ سنن الکبری بیهقی، ج ۱، ص ۲۷۳.

۲. عن ابن عباس قال: ذكر المسح على الخفين عند عمر سعد وعبد الله بن عمر فقال عمر: سعد أفتقه منك. فقال ابن عباس: يا سعد إنا لا ننكر أن رسول الله مسح ولكن هل مسح منذ انزلت سورة المائدة؟ قال: فلم يتكلم احد فانها احكمت كل شئ و كانت آخر سورة انزلت من القرآن...؛ (۱) مجاهد و عكرمه و سعيد بن جبیر از ابن عباس روایت کرده اند که ابن عمر و سعد نزد عمر از مسح بر خفین یاد کردند. پس عمر گفت: سعد از تو (ابن عمر) فقیه تر است. ابن عباس گفت: ای سعد ما منکر نیستیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر خفین مسح نمود، ولی از زمانی که سوره مائده نازل شد، آیا مسح نمود؟ گفت: پس کسی نتوانست حرفی (در پاسخ ابن عباس) بگوید، ابن عباس گفت: این سوره همه چیز را محکم نمود و آن آخرین سوره نازله از قرآن است. سند این حدیث حسن است.

۳. عن سعید بن جبیر عن ابن عباس قال: قد مسح رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم علی الخفین فاسألوا هؤلاء الذین یزعمون ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم مسح قبل نزول المائده او بعد المائده والله ما مسح بعد المائده ولان أمسح علی ظهر عابر بالفلاه أحب من أن أمسح علیهما؛ (۲) باز ابن عباس می گوید: همانا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گاهی بر خفین مسح می نمود، ولی از این کسانی که

می گویند حضرت مسح می نمود، سؤال کنید که قبل از نزول سوره مائده مسح نمود یا بعد از آن؟ به خدا سوگند حضرت پس از نزول مائده مسح ننمود و اگر بر پوست خر وحشی دست بکشم، بهتر از این است که بر خفین مسح بکشم.

این سند نیز صحیح و تمام رجال آن ثقه و از رجال صحاح سته هستند جز عبدالله بن احمد، ولی باز شعیب ارنؤوط با خیانت گفته است: سند این خبر ضعیف است.

۴. قال ابن عباس: إن المسح على الخفين منسوخ بسورة المائدة؛ (۳) ابن عباس می گوید:

۱- معجم الاوسط، ج ۳، ص ۲۰۵. معجم الکبیر، ج ۱۱، ص ۷؛ مجمع الزوائد، ج ۱، ص ۲۵۶.

۲- مسند احمد، ج ۱، ص ۳۲۳، ح ۲۹۷۷؛ معجم الکبیر، ج ۱۱، ص ۳۵۹.

۳- تفسیر قرطبی، ج ۶، ص ۹۳.

همانا مسح بر خفین با سوره مائده نسخ شده است.

۵. عن بن عباس: سبق الكتاب الخفین؛ (۱) ابن عباس می گوید: زمان مشروعیت مسح

بر خفین گذشت.

در سند این خبر عکرمه است و مابقی رجال آن ثقة اند و این خبر با اخبار دیگران که در گذشته ذکر شد، موافق است و بنابراین این می توان از این قبیل اخبار عکرمه و امثال او را صحیح دانست؛ زیرا شواهد دارد و از منفرجات او نیست.

۶. عن علی قال: سبق الكتاب الخفین؛ (۲) امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: زمان مشروعیت مسح بر خفین گذشت و نسخ شد. این حدیث را از امیرالمؤمنین علیه السلام سه نفر روایت کرده اند و سند ابن ابی شیبیه از امام باقر علیه السلام کاملاً صحیح است.

۷. القاسم عن عائشه: لأن تقطع قدمای أحب الی من أن أمسح علی الخفین؛ (۳) عائشه گفت: پاهایم قطع بشوند، محبوب تر است برای من از این که بر خفین مسح بکنم.

این حدیث را نزدیک ترین افراد به عائشه، قاسم و عروه، هر دو با سند صحیح روایت کرده اند و از ابوهریره نیز به این معنا حدیث روایت شده است.

اگر دقت شود، روشن می گردد افرادی که از احکام اسلامی ناآگاه بودند، بدون توجه به ناسخ و منسوخ، اخبار منسوخ شده را بین مسلمین پخش می کرده اند و از این اخبار درس و عبرت بزرگی می توان گرفت و آن این که به حدیث هر صحابه بدون دلیل و به مجرد صحت سند تا صحابی نمی-توان به عنوان حکم شرعی و خبر شرعی از جانب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نگاه کرد. البته در کتب اهل سنت از جریر حدیثی روایت شده است که او می گوید: من بعد از نزول سوره مائده

۱- مصنف بن ابی شیبیه، ج ۱، ص ۱۶۹، ح ۱۹۴۷ و ۱۹۴۹.

۲- مصنف بن ابی شیبیه، ج ۱، ص ۱۶۹، ح ۱۹۴۶؛ تلخیص الحبیر، ج ۲، ص ۳۸۷؛ کنز العمال، ج ۹، ح ۲۷۶۹۳، از ابن جریر عن رجل سمع علیا یخطب علی المنبر؛ الکامل فی ضعفاء الرجال، ج ۶، ص ۳۴۹، از حارث همدانی.

۳- مصنف ابی شیبیه، ج ۱، ص ۱۸۶ و ۲۱۴ و ۲۱۳.

مسلمان شدم و دیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به خفین مسح نمود. این سخن جریر با واقعیت سازگار نیست و ابن حجر ثابت کرده است که او قبل از سال دهم هجری مسلمان شده است، نه پس از نزول سوره مائده... (۱).

۴. عبد الله بن قیس ابوموسی اشعری

اشاره

بخاری بیش از صد حدیث با مکررات از او روایت کرده است.

ابوموسی اشعری کسی است که وقتی امیرالمؤمنین علیه السلام عمار و امام حسن علیه السلام را برای دعوت مردم کوفه به کمک آن حضرت در مقابل لشکر جمل فرستادند و او امیر کوفه بود، مردم کوفه را از نصرت امیرالمؤمنین علیه السلام منع نمود تا این که امیرالمؤمنین علیه السلام مالک اشتر را فرستادند و او با امر امیرالمؤمنین ابوموسی را از حکوت کوفه عزل نمود و مردم کوفه را به نصرت حضرت حرکت داد.

خبر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از گمراهی حکمین

وروی عن سوید بن غفله قال: كنت مع أبي موسى على شاطئ الفرات في خلافة عثمان فروى لي خبرا عن رسول الله قال: سمعته يقول: «إن بني إسرائيل اختلفوا فلم يزل الاختلاف بينهم حتى بعثوا حكيمين ضالين ضالا وأضلا من اتبعهما ولا ينفك أمر أمتي حتى يبعثوا حكيمين يضلان ويضلان من تبعهما» فقلت له: إحدري يا أبا موسى أن تكون أحدهما! قال: فخلع قميصه وقال: أبرأ إلى الله من ذلك كما أبرأ من قميصي هذا؛ (۲) سوید می گوید: در شط فرات زمان خلافت عثمان همراه ابوموسی بودم، و او حدیثی از

۱- فتح الباری، شرح حدیث مسح بر خفین؛ الاصابه ابن حجر، ج ۱، شرح رقم ۱۱۳۸.

۲- دلائل النبوه بیهقی، ج ۷، ص ۲۸۱، ح ۲۷۳۲؛ مجمع الزوائد هیشمی، ج ۷، ص ۲۴۶؛ تاریخ ابن کثیر، ج ۷، ص ۳۱۵؛ کنز العمال، ج ۱، ص ۳۷۷، ح ۱۶۴۲، ج ۵، ص ۴۹۶، ح ۱۴۴۰۷؛ تاریخ بن عساکر، ج ۳۲، ص ۹۲ و ج ۴۶، ص ۱۷۱؛ سبیل الهدی والرشاد، ج ۱۰، ص ۱۵۰.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برای من نقل کرد که از آن حضرت شنیده است که می فرمودند: همانا بنی اسرائیل اختلاف کردند و اختلافشان ادامه پیدا کرد تا زمانی که دو حَکَم گمراه انتخاب کردند که خود گمراه شدند و هر که از آن دو پیروی کرد نیز گمراه شد. امر اتمم نیز پایان نمی گیرد تا اینکه دو حکم انتخاب می کنند و آن دو گمراه می شوند و پیروان خود را نیز گمراه

می کنند. به او گفتم: ای ابوموسی، بر حذر باش از این که یکی از آن دو خود تو باشی! ابوموسی پیراهنش را درآورد و گفت: از آن بیزاری و دوری می جویم به سوی خدا چنان که از این پیراهنم دوری می جویم.

این حدیث با دو سند روایت شده است و هیشمی و صالحی شامی آن را از طبرانی نقل

کرده اند که ظاهراً از کتاب طبرانی این حدیث حذف شده است و ابن عساکر و ابن کثیر نیز این خبر را با سند دیگر روایت کرده اند.

عن علی علیه السلام : إن بنی اسرائیل اختلفوا فلم یزل اختلافهم بینهم حتی بعثوا حکمین فضلاً وأضلاً و ان هذه الامه ستختلف فلا یزال اختلافهم بینهم حتی یبعثوا حکمین ضلاً و ضلاً من اتبعهما؛ (۱) از امیرالمؤمنین علیه السلام نیز روایت شده که فرمودند: همانا بنی اسرائیل اختلاف کردند و تا حدی ادامه پیدا کرد که دو حکم اختیار کردند که آن دو گمراه شدند و دیگران را نیز گمراه نمودند و همانا این امت نیز به زودی اختلاف می کنند و اختلافشان ادامه خواهد یافت تا این که دو حَکَم اختیار می کنند که هر دو گمراه می شوند و هر که از آن ها پیروی کند نیز گمراه

می شود.

در نقل بلاذری آمده است که امیرالمؤمنین علیه السلام در مورد عمل کرد حکمین فرمودند: این دو حکمین حکم قرآن را باطل کرده و چیزی را زنده کردند که قرآن آن را باطل کرده است... (۲)

۱- کنز العمال، ج ۱، ص ۲۱۷، ح ۱۰۸۸؛ سبل هدی الرشاد، ج ۱۰، ص ۱۵۰، هر دو از بیهقی.

۲- مصنف ابن ابی شیبہ، ج ۲، ص ۲۱۶؛ کنز العمال، ج ۸، ص ۸۲، ح ۲۱۹۸۸؛ انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۴۰.

قال علی علیه السلام للحکمین: علی أن تحکما بما فی کتاب الله وکتاب الله کله لی فإن لم تحکما بما فی کتاب الله فلا حکومه لکما؛^(۱) امیرالمؤمنین علیه السلام به حکمین، یعنی ابوموسی و عمرو عاص فرمودند: به آنچه در قرآن است حکم کنید و همه کتاب خدا به نفع من است. اگر طبق آنچه در قرآن است حکم نکنید، هیچ حکمی نخواهید داشت. راویان این حدیث همه ثقه هستند.

سبب تن دادن امیرالمؤمنین علیه السلام به امر حکمین

قطعا کسانی که در قلب مرض دارند به اخبار فوق اشکال خواهند کرد که پس چرا علی به این امر تن داد و... پاسخ این که اولاً: اصل موضوع حکمین و دست نگهداری از جنگ با معاویه را امیرالمؤمنین علیه السلام نمی خواستند و قسم یاد کردند که من نیز (مانند مالک اشتر و چهار هزار نفر دیگر) راضی به دست کشیدن از جنگ نبودم،^(۲) و دست برداری از جنگ و داستان حکمین را اشعث کنندی با قبیله اش و خوارج تحمیل نمودند و امیرالمؤمنین علیه السلام به خوارج فرمودند: لشکر معاویه (وقتی شکست را ملاحظه کردند) از روی خدعه و نیرنگ قرآن را بالای نیزه ها بردند، ولی شما اصرار به پذیرش آن نمودید.^(۳) ثانیاً: در امر تحکیم، امیرالمؤمنین علیه السلام ابن عباس را نماینده خود و اهل عراق برای امر حکمین انتخاب کردند ولی اشعث کنندی گفت: ابن عباس مثل خود توست، و با این تصمیم مخالفت کرد و سپس حضرت مالک اشتر را معرفی کردند که باز اشعث و همراهانش مخالفت کردند. حضرت شداد بن اوس انصاری را معرفی کردند که معاویه گفت: حکم نباید از اهل مدینه باشد. سپس اشعث و همراهانش گفتند که ابوموسی را

۱- مصنف ابن ابی شیبیه، ج ۸، ص ۷۲۴؛ کنز العمال، ج ۱۱، ص ۳۱۹، ح ۳۱۶۱۷.

۲- انساب الاشراف بلاذری، ج ۱، ص ۳۳۳ و ۳۳۴ در چهار خبر از ابن عباس و علقمه نخعی و شعبی که رجال سند علقمه ثقه هستند؛ المعیار والموازنه، ص ۱۸۳.

۳- انساب الاشراف بلاذری، ج ۱، ص ۳۳۷.

برای این امر معرفی بکن. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: او مردم را از یاری من منع نمود و چنین و چنان کرد، ولی اشعث و همراهانش به انتخاب تنها ابوموسی اصرار نمودند. (۱) البته باید دقت داشته باشیم سبب این که اشعث با قبيله اش با امیرالمؤمنین علیه السلام مخالفت کرده و حضرت را به این تصمیم وادار کردند این بود که معاویه با ارسال نامه و هدایا و وعده مال بیشتر آن ها را خرید و وادار به مخالفت با آن حضرت نمود. (۲) (باید دقت داشته باشیم که رجال این خبر همه از رجال صحیح بخاری هستند).

حضور ابوموسی اشعری در عقبه

عن شقیق قال: كنا مع حذیفه جلوسا فدخل عبدالله وأبوموسی المسجد فقال: أحدهما منافق ثم قال: إن أشبه الناس هدیا ودلا وسمتا برسول الله صلی الله علیه و آله و سلم عبدالله؛ (۳) شقیق می گوید: همراه حذیفه نشسته بودیم که عبدالله و ابوموسی به مسجد داخل شدند، حذیفه گفت: یکی از این دو منافق است. سپس گفت: همانا شبیه ترین مردم به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در سمت و راه رفتن عبدالله است.

رجال این سند همگی ثقه و از رجال صحاح سته هستند و شعیب ارنؤوط که از علمای وهابی است در حاشیه «سیر اعلام النبلاء» گفته است: رجال این سند همگی ثقه هستند.

عن أبي نجاء حكيم قال: كنت جالسا مع عمار فجاء أبوموسی فقال: ما لي ولك؟ أأست أخاك؟ قال: ما أدري ولكن سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم يلعنك ليله الجبل. قال: إنه قد استغفر لي. قال عمار: قد شهدت اللعن ولم أشهد الاستغفار؛ (۴) ابونجاء می گوید: همراه

۱- انساب الاشراف، ج ۱، ص ۳۳۲؛ الثقات ابن حبان، ج ۲، ص ۲۹۲؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۳۹۵.

۲- انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۵۳؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۱۴۴، شرح حال معاویه، رقم ۲۵.

۳- المعرفة والتاریخ فسوی، ج ۲، ص ۷۷۱؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۳۲، ص ۹۳؛ سیر أعلام النبلاء، ج ۲، ص ۳۹۳.

۴- کنز العمال، ج ۱۳، ص ۶۰۸، ح ۳۷۵۵۴؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۳۲، ص ۹۳؛ الكامل فی ضعفاء الرجال، ج ۲، ص ۳۶۲؛ لسان المیزان، ج ۵، ص ۲۹۰ رقم ۹۸۸.

عمار نشسته بودم که ابوموسی آمد و گفت: به من و تو چه شده است؟ مگر من برادرت نیستم؟ عمار گفت: نمی دانم، ولی از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که در شب جبل (در عقبه که خواستند حضرت را ترور کنند) تو را لعن می فرمود. ابوموسی گفت: آن حضرت برای من طلب بخشش نمود. عمار گفت: من شاهد لعن بودم، ولی شاهد استغفار نبودم.

ابن عدی، محمد بن علی بن خلف عطار را نسبت این حدیث متهم کرده است در حالی که ابن حجر گفته است: هو ثقة وقال الخطیب کان ثقة مامون حسن النقل؛ او ثقة است و خطیب نیز گفته است: او شخص ثقة و امین و خوش روایت است. (۱)

عن أبي الطفيل قال: كان بين حذيفة وبين رجل من أهل العقبة بعض ما يكون بين الناس فقال: أنشدك الله كم كان أصحاب العقبة؟ فقال أبو موسى الأشعري: قد كنا نخبر أنهم أربعة عشر فقال حذيفة: فان كنت فيهم فقد كانوا خمسة عشر أشهد بالله أن اثني عشر منهم حرب لله ورسوله في الحياة الدنيا ويوم يقوم الأشهاد؛ (۲) ابوظيفيل می گوید: بین حذیفه و بین مردی از اهل عقبه خلاف پیش آمد. پس آن مرد سؤال کرد: تو را به خدا سوگند بگو که اصحاب عقبه چند نفر بودند؟ پس ابوموسی اشعری گفت: به ما گفته می شد که آن ها چهارده نفرند. حذیفه گفت: اگر تو نیز در بین آن ها بودی پانزده نفر می شدند و من خدا را شاهد می گیرم که دوازده نفر از این ها در دنیا و آخرت با خداوند متعال و رسولش جنگیدند و در جنگ خواهند بود. هیشمی و شعیب ارنؤوط سند این خبر را صحیح دانسته اند.

... فسأل عمار رجلا من أصحاب رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم فقال: نشدتك بالله كم تعلم كان أصحاب العقبة فقال: أربعة عشر فقال: ان كنت فيهم فقد كانوا خمسة

۱- لسان الميزان ابن حجر، ج ۵، ص ۲۹۰، رقم ۹۸۸.

۲- مصنف ابن ابی شیبہ، ج ۸، ص ۵۸۸؛ صحیح مسلم، ج ۴، ص ۲۱۴۳، ح ۲۷۷۹؛ مسند احمد، ج ۵، ص ۳۹۰، ح ۲۳۳۶۹؛ مجمع الزوائد هیشمی، ج ۶، ص ۹۵.

عشر...؛ (۱) عمار مردی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را پرسید و به او گفت: تو را به خدا سوگند به گمانت اصحاب عقبه چند نفر بودند؟ گفت: چهارده نفر. عمار گفت: و اگر تو نیز همراه آن ها بودی پانزده نفر می شدند. هیشمی و شعیب ارتووط سند این حدیث را صحیح دانسته اند.

أن عمارا سئل عن ابي موسى فقال: لقد سمعت فيه من حذيفه قولا عظيما سمعته يقول: صاحب البرنس الاسود ثم كلح كلوحا علمت منه انه كان ليله العقبه بين ذلك الرهط؛ (۲) از عمار سؤال کردند که ابوموسی چگونه انسانی است؟ عمار گفت: همانا در باره او از حذیفه سخن بزرگی شنیدم. شنیدم که می گفت: ابوموسی صاحب لباس سیاه (که نصاری می پوشند) است. سپس چهره اش را درهم کشید. از آن فهمیدم که او در شب عقبه بین آن گروه بوده است.

ابن عبدالبر در مورد سبب دشمنی ابوموسی با امیرالمؤمنین علیه السلام چنین می نویسد:

فلما قتل عثمان عزله علی عنها فلم يزل واجدا لذلك علی علی حتی جاء منه ما قال حذيفه فيه فقد روی حذيفه فيه كلاما كرهت ذكره والله يغفر له. قلت: الكلام الذي اشار إليه أبو عمر بن عبد البر ولم يذكره قوله فيه وقد ذكر عنده بالدين (فقال:): اما انتم فتقولون ذلك و اما انا فاشهد انه عدو لله ولرسوله وحرب لهما في الحياه الدنيا ويوم يقوم الاشهاد يوم لا ينفع الظالمين معذرتهم ولهم اللعنه ولهم العذاب؛ (۳) ابن عبدالبر می گوید: وقتی عثمان کشته شد، علی علیه السلام ابوموسی را از حکومت عزل و برکنار نمود. ابوموسی پس از آن، همیشه نسبت به علی غضبناک بود تا جایی که در باره او آن سخن حذیفه آمد. همانا حذیفه در باره

۱- مسند احمد، ج ۵، ص ۴۵۳، ح ۲۳۸۴۳؛ مجمع الزوائد، ج ۱، ص ۱۱۱.

۲- شرح نهج البلاغه، ج ۱۳، ص ۳۱۵.

۳- الاستيعاب ابن عبدالبر، ج ۱، ص ۳۰۰؛ شرح نهج البلاغه، ج ۱۳، ص ۳۱۴.

او سخنی گفت که من از ذکر آن کراهت دارم و خدا او را می-بخشد. ابن ابی الحدید می گوید: «کلامی که ابن عبدالبر به آن اشاره نمود و آن را ذکر نکرد، این است که نزد حذیفه از ابوموسی به شخص دیندار یاد کردند. حذیفه گفت: شما این گونه

می گوید، ولی من شهادت می دهم که ابوموسی دشمن خدا و رسولش است و او از کسانی است که در دنیا و روز قیامت با خدا و رسولش جنگیدند، روزی که برای ظالمین عذرشان نفع نخواهد داشت و برای آن ها لعنت و عذاب خواهد بود.

عن ابی البختری قال: اتینا علیا فسألناه من اصحاب محمد صلی الله علیه و آله و سلم قال: عن ایهم تسألونی؟... قلنا ابوموسی قال: صبغ فی العلم صبغا ثم خرج منه...؛(۱) از امیرالمؤمنین علیه السلام در باره بعض صحابه از جمله ابوموسی سؤال شد. حضرت در مورد ابوموسی فرمود: در علم فرو رفت، ولی سپس دو مرتبه از آن خارج گشت. محقق «سیر ذهبی» رجال این خبر را ثقات معرفی کرده است.

امیرالمؤمنین علیه السلام پس از آن که ابوموسی مردم کوفه را از حرکت به یاری آن حضرت در جنگ جمل باز داشت در نامه ای به او نوشتند:

من عبد الله علی امیرالمؤمنین علیه السلام إلی عبد الله بن قیس أما بعد یا ابن الحائک یا عاض أیر أیبه! فوالله انی کنت لاری أن بعدک من هذا الامر الذی لم یجعلک الله له اهلا ولا جعل لک فیه نصیبا سیمنعک من رد امری والانتزاع علی وقد بعثت الیک ابن عباس و ابن ابی بکر فخلهما والمصر واهله واعتزل عملنا مذمو ما مدحورا فإن فعلت والا فإنی قد امرتهما ان ینابذاک علی سواء ان الله لا یهدی کید الخائنین فإذا ظهرا علیک قطعاک اربا اربا والسلام علی من شکر

۱- طبقات الکبری، ج ۲، ص ۳۴۶؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۱، ص ۴۵۱، ج ۲، ص ۳۸۸؛ تاریخ فسوی، ج ۲، ص ۵۴۰.

النعمة ووفى بالبيعة وعمل برجاء العاقبه؛(۱) از بنده خدا علی، امیرالمؤمنین علیه السلام به عبدالله بن قیس. اما بعد؛ ای فرزند متکبر ای گازگیرنده-ای آلت پدرش، به خدا سوگند من می دانستم که دوری تو از این امری که خداوند تو را برای آن اهل قرار نداده و هیچ نصیحتی برای تو در آن قرار نداده است، به زودی تو را از جدا شدن به سوی من و از کمک من باز می دارد. من ابن عباس و ابن ابوبکر را به سوی تو فرستادم. پس مصر و اهل آن را به این ها واگذار و از عمل ما با خواری و ذلت کنار رو و دور شو، اگر قبول کردی که کردی والا- به آن دو امر کردم تا تو را دور بیندازند. همانا خداوند حيله خائنان را هدایت نمی کند. پس وقتی به تو دست یافتند، اعضای بدنت را قطعه قطعه کنند، و سلام بر کسی که قدر نعمت بداند و به بیعت وفا کند و برای آخرت عمل نماید.

بلاذری با سند صحیح، از صالح بن کیسان این نامه را ذکر کرده است، ولی تنها به آن اشاره کرده و طبری این نامه را با سند صحیح از ابولیلی کمی طولانی تر از این نقل کرده است و ابن ابی الحدید این نامه را از ابومخنف نقل کرده است و نامه در «انساب» بلاذری با همین متن و الفاظ فوق شروع شده است، ولی طبری «ابن الحائک و عاض ایر اییک» را ندارد. مابقی در معنا مساوی هستند.

امیرالمؤمنین علیه السلام و نفرین ابوموسی

قال أبو محمد بن متويه في كتاب «الكفايه» قال رحمه الله: اما أبو موسى... وكان على يقنت عليه وعلى غيره فيقول: اللهم العن معاويه اولاً وعمراً ثانياً وأبا الاعور السلمى ثالثاً وأبا موسى الأشعري رابعاً؛(۲) ابن متويه در کتاب «الكفايه»

۱- تاریخ طبری، ج ۳، ص ۵۱۲؛ شرح نهج البلاغه، ج ۱۴، ص ۱۰؛ انساب اشراف، ج ۳، ص ۲۹؛ تذکره الخواص، ج ۱، ص ۳۷۳؛ مروج الذهب مسعودی، ج ۲، ص ۳۵۹.

۲- شرح نهج البلاغه، ج ۱۳، ص ۳۱۵

گفته است: اما ابوموسی، علی در قنوت نماز او و معاویه و عمرو و ابوعور را لعنت می-کرد.

عبد الرحمن بن معقل قال: صلیت مع علی صلاه الغداه قال: فقلت فقال فی قنوته: اللهم عليك بمعاويه وأشیاعه و عمرو بن العاص و أشیاعه و أبا السلمی و أشیاعیه و عبد الله بن قیس (ابوموسی) و أشیاعه؛ (۱) عبدالرحمن بن معقل می گوید: نماز صبح را با علی علیه السلام خواندم و او در قنوتش این گونه دعا و نفرین نمود: خدایا، معاویه و پیروانش و عمرو بن عاص و پیروانش و ابوسلمی و پیروانش و ابوموسی اشعری و پیروانش را نفرین و از رحمت دور فرما.

رجال سند ابن ابی شیبیه همگی بدون خلاف ثقه و از رجال صحاح سته هستند جز عبدالرحمن بن معقل که از رجال ابوداود است و از صحابه نیز خوانده شده است و رجال فسوی جز ابن معقل همگی غیر رجال ابن ابوشیبیه بوده و همگی ثقه و از رجال صحاح هستند.

عن عمرو قال: بلغنی أن أبا موسی کتب إلی علی: بلغنی انک تقنت (تلعننی) فی صلاه الفجر تدعو علی و يؤمن خلفک الجاهلون وقد قال الله عز وجل: إني أعظک أن تكون من الجاهلین؛ (۲) عمرو بن مره می گوید: به من خبر رسید که ابوموسی به علی نامه نوشت و گفت: به من خبر رسید که تو در قنوت نماز مرا لعن می کنی و نماز گزاران نیز آمین می گویند و خداوند می فرماند: «من تو را نصیحت می کنم از این که از جمله جاهلین باشی.»

باید دقت داشته باشیم که این عمل امیرالمؤمنین علیه السلام برگرفته از سیره مسلم پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است که در موارد حساس در قنوت نماز برخی از سران مشرکین را با ذکر نام

۱- مصنف ابن ابی شیبیه، ج ۲، ص ۲۱۶، ح ۷۰۵۰، باب فی تسمیه الرجل فی القنوت؛ المعرفه والتاریخ فسوی، ج ۱، ص ۴۰۹؛ کنز العمال، ج ۸، ص ۸۲، ح ۲۱۹۸۹.

۲- السنه عبدالله، ج ۲، ص ۵۵۱، رقم ۱۲۸۷ شهر نهج البلاغه، ج ۲، ص ۲۶۰ از ابن دیزیل که ذهبی در مورد او می گوید: امام حافظ ثقه؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۱۳، رقم ۱۰۷.

آن ها لعن می کردند. (۱)

این است جایگاه و شخصیت ابوموسی اشعری. اکنون با یکی از احادیث او که امام بخاری آن را در صحیحش هفت مرتبه تکراری نقل کرده است، آشنا می شویم.

ابوموسی و بشارت خلفا بر بهشت

۱. عن سعید بن المسيب قال: أخبرني أبو موسى الأشعري أنه توضأ في بيته ثم خرج فقلت: لألزم من رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ولأكونن معه يومى هذا قال: فجاء المسجد فسأل عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم فقالوا: خرج ووجه هاهنا فخرجت على إثره أسأل عنه حتى دخل بئر أريس فجلست عند الباب وبابها من جرید حتى قضى رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم حاجته فتوضأ فقامت إليه فإذا هو جالس على بئر أريس وتوسط قفها وكشف عن ساقیه ودلاهما فى البئر فسلمت عليه ثم انصرفت فجلست عند الباب فقلت: لأكونن بواب رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم اليوم. فجاء أبوبكر فدفع الباب فقلت: من هذا؟ فقال: أبوبكر فقلت: على رسلک ثم ذهبت فقلت: يا رسول الله هذا أبوبكر يستأذن؟ فقال: ائذن له وبشره بالجنة. فأقبلت حتى قلت لأبى بكر: ادخل ورسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يبشرك بالجنة فدخل أبوبكر فجلس عن يمين رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم معه فى القف ودلى رجليه فى البئر كما صنع النبي صلى الله عليه وآله وسلم وكشف عن ساقیه ثم رجعت فجلست وقد تركت أخى يتوضأ ويلحقنى فقلت: إن يرد الله بفلان خيراً. يريد أخاه يأت به فإذا إنسان يحرك الباب فقلت: من هذا؟ فقال:

۱- صحیح بخاری، کتاب المغازی، باب (لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ أَوْ يُعَذِّبُهُمْ فَإِنَّهُمْ ظَالِمُونَ ح ۴۰۶۹ و ۴۰۷۰ و ۴۵۵۹ و ۴۵۶۰ و ۷۳۴۶ و کتاب الاذان، باب ۱۲۶، ح ۷۹۷ و ... مسند احمد؛ صحیح مسلم، و کتاب های دیگر.

عمر بن الخطاب فقلت: على رسلک ثم جئت إلى رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فسلمت عليه فقلت: هذا عمر بن الخطاب يستأذن؟ فقال: ائذن له وبشره بالجنة. فجئت فقلت: ادخل وبشرك رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم بالجنة فدخل فجلس مع رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم في القف عن يساره ودلى رجليه في البئر ثم رجعت فجلست فقلت: إن يرد الله بفلان خيرا يأتيه فجاء إنسان يحرك الباب فقلت: من هذا؟ فقال: عثمان بن عفان فقلت: على رسلک فجئت إلى رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فأخبرته فقال: ائذن له وبشره بالجنة على بلوى تصيبه. فجئته فقلت له: ادخل وبشرك رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم بالجنة على بلوى تصيبك فدخل فوجد القف قد ملئ فجلس وجاهه من الشق الآخر. قال شريك: قال سعيد بن المسيب فأولتها قبورهم؛ (۱)

روزی ابوموسی در منزلش وضو گرفت و از منزل خارج شد و گفت: امروز همراه و ملازم پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خواهم بود، پس به مسجد آمد و سراغ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را گرفت که مردم گفتند: حضرت به این سو رفت. پس ابوموسی با سؤال از مردم از پی آن حضرت راه افتاد تا این که دید حضرت وارد اریس شد. پس دم درب ورودی نشست تا این که حضرت قضای حاجت نمودند و وضو گرفتند. پس ابوموسی به طرف آن حضرت رفت در حالی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم ساق پاهای خود را باز کرده و داخل چاه آب کرده بودند، به آن حضرت سلام نمود و به نزد درب ورودی برگشت و نشست و

۱- صحیح بخاری، روایت اول: کتاب فضائل الصحابه، باب قول النبی: لو كنت متخذاً خلیلاً، ج ۳، ص ۱۳۴۳، ح ۳۶۷۴ و ۷۰۹۷؛ روایت دوم: کتاب الفضائل المدینه، باب: مناقب عثمان بن عفان، ج ۳، ص ۱۳۵۰، ح ۳۶۹۵ و ۵۸۶۲ و ۶۸۳۱، روایت سوم: کتاب الادب، باب: من نکت العود فی الماء والطين، ۶۱۱۶، روایت چهارم: کتاب الفتن، باب: الفتنه التي تموج كموج البحر، ۷۰۹۷؛ سنن ترمذی، ج ۵، ص ۶۳۱ ح ۳۷۱۰.

گفت: امروز حتماً در بانی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را خواهم کرد. پس ابوبکر آمد و درب را زد، ابوموسی گفت: چه کسی هستی؟ گفت: ابوبکر، گفت: در جای بمان، پس به نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آمد و گفت: ابوبکر اذن ورود می خواهد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: به او اجازه بده و او را به بهشت بشارت بده... سپس عمر آمد ... و سپس عثمان آمد و به هر کدام بشارت به بهشت دادند.

بررسی حدیث مذکور

این حدیث را بخاری با پنج نوع و ترمذی به نوعی روایت کرده اند. با در نظر گرفتن مجموع این طرق و تناقضات آن و همچنین دلایل خارجی فراوان دیگر که در زیر آشنا خواهیم شد روشن می-شود که این حدیث و امثال آن اصل نخواهند داشت.

در تمام طرق این حدیث از گرفتاری عثمان به مصیبت خبر داده شده است که این خود یکی از بهترین دلایل بر بی اساس بودن این خبر است؛ زیرا چنان که در شرح حال ابوهیره به اختصار خواهد آمد، تخلفات عثمان از احکام اسلامی و حاکم قرار دادنش بنی امیه را و ظلم های خود او و بنی امیه بر مؤمنین سبب شد تا بزرگان صحابه دست به دست هم دادند و در نهایت او را به قتل رساندند.

اما دلایل بی اساسی این حدیث از خود متن آن:

۱. در حدیث اول بخاری، ابوموسی می گوید: امروز ملازم پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و همراه او خواهم بود. پس وضو گرفت و به مسجد آمد و سراغ آن حضرت را گرفت. گفته شد که حضرت به این سمت رفت پس ابوموسی با سؤال از مردم دنبالش رفت تا این که حضرت وارد چاه اریس شد، به آن حضرت سلام داد و برای نگهبانی از در ورودی آن بستان برگشت، بدون این که حضرت صلی الله علیه و آله و سلم از او چنین چیزی را خواسته باشند. ۱. ولی در حدیث دوم بخاری و ترمذی، ابوموسی می گوید: من همراه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رفتم تا این که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم به بستانی داخل شد و قضای حاجت نمود و به من فرمود: در را نگهداری

کن تا کسی بدون اذن بر من وارد نشود... ۱. در روایت چهارم، ابوموسی می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برای قضای حاجت به طرف باغی حرکت کرد و من نیز دنبال آن حضرت رفتم. ۱. در روایت سوم: بدون این مقدمات ابوموسی همراه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از ابتدا در باغی بود... هر کدام از این چهار سخن راوی بر باطل بودن دیگری شهادت می دهد؛ زیرا با هم تناقض آشکار دارد.

۲. در حدیث اول بخاری می گوید: در زده شد. پس گفتم: چه کسی هستی. گفت: ابوبکر، گفتم: در همین جا باش و به نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رفتم و گفتم: ابوبکر اذن ورود

می خواهد. فرمودند: در را باز کن و او را به بهشت بشارت بده. ۲. ولی در حدیث دوم بخاری می گوید: در زده شد و حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: در را باز کن و او را به بهشت بشارت بده. در را باز کردم و ناگهان دیدم که ابوبکر است و به او بشارت بهشت دادم. این دو روش متناقض در مورد هر کدام از ابوبکر و عمر و عثمان به کار رفته است.

۳. در روایت اول بخاری، ابوموسی می گوید: حضرت ساق پایش را باز کرده بود و در روایت دیگر بخاری می گوید: حضرت زانوهایش را باز کرده بود، و چون عثمان وارد شد (به خاطر با غیرت بودن عثمان) زانوهای خود را زیر آب فرو برد. ۳. حضرت تکیه داده بود، وقتی بار سوم در زده شد، (به خاطر غیرت عثمان) نشست و فرمود... این دو تعبیر متفاوت نیز هر کدام مخالف دیگری است و هم در سندهای دیگر هیچ کدام وجود ندارد و حتی در روایت دیگر، ظاهراً غیرت مزعوم عثمان در آن لحظه از او گرفته می شود که، ساق پاهایش را باز کرده و داخل چاه می کند.

۴. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم زانوهایش را باز کرد. ۴. ساق هایش را باز کرد.

۵. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مرا امر کرد تا دربانی کنم. ۵. خودش بدون امر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دربانی کرد.

۶. در روایت سوم می گوید: همراه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم (کنار حوض) بودم، پس در زده شد و حضرت فرمود: در را باز کن... پس رفتم و در را باز کردم. (یعنی دربانی نمی کرد، بلکه سر حوض کنار پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بود.

۷. باز در روایت سوم می گوید: در دست پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم چوب بود و با آن بر آب و خاک می زد. این عبارت نیز تنها در یک سند آمده است.

این همه اضطراب و تناقض در این خبر موجود است که تنها راوی آن ابوموسی اشعری است.

اما دلائل خارجی بی اساس بودن این نوع اخبار

این نوع احادیث با در نظر گرفتن ترتیب خلافت خلفا در زمان حکومت معاویه، و پس از گذشت زمان و به خلافت رسیدن این افراد با این ترتیب، به وجود آمده است. از این نوع احادیث فراوان وضع شده است و در بعضی آن ها امیرالمؤمنین علی علیه السلام نیز به این ترتیب اضافه شده اند. و این واقعیت را دلائل زیر ثابت می کند:

۱. عن ابن ابی ملیکه، سمعت عائشه وسئلت: من كان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم مستخلفا لو استخلفه؟ قالت: أبو بكر فقیل لها: ثم من بعد أبي بكر؟ قالت: عمر ثم قيل لها من بعد عمر؟ قالت: أبو عبيدة بن الجراح ثم انتهت إلى هذا؛ (۱) ابن ابی ملیکه می گوید: شنیدم که از عائشه سؤال شد: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم اگر کسی را خلیفه قرار می داد چه کسی بود؟ گفت: ابوبکر بعد از او عمر و بعد از او ابو عبیده جراح.

۲. عن عبد الله بن شقيق قال: قلت لعائشه: أي أصحاب رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم كان أحب إلى رسول الله؟ قالت: أبو بكر قلت: ثم من؟ قالت: عمر قلت: ثم من؟ قالت: ثم أبو عبيدة بن الجراح قلت: ثم من؟ قال فسكت؛ (۲) عبدالله بن شقيق می گوید: به عائشه گفتم: کدام یک از اصحاب نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم محبوب تر بودند؟ گفت: ابوبکر سپس عمر سپس ابو عبیده و بعد سکوت نمود.

-
- ۱- صحیح مسلم، کتاب فضائل الصحابه، باب: من فضائل ابی بکر، ج ۴، ص ۱۸۵۶، ح ۲۳۸۵؛ مصنف ابن ابی-شيبه، ج ۷، ص ۴۳۳، ح ۳۷۰۵۲؛ سنن الکبری نسائی، ج ۵، ص ۵۷، ح ۸۲۰۲.
- ۲- سنن ترمذی، ج ۵، ص ۶۰۷، ح ۳۶۵۷؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۳۸، ح ۱۰۲؛ مسند احمد، ج ۶، ص ۲۱۸، ح ۲۵۸۷۱؛ سنن الکبری نسائی، ج ۵، ص ۵۷، ح ۸۲۰۱.

ترمذی، البانی و شعیب ارنؤوط سند این خبر را صحیح دانسته اند. (این ترتیب همچنین در گذشته نیز در حدیث عمرو بن عاص وارد شده بود که اشاره کردیم).

۳. قال عمر: لو أدركت أبا عبيده لاستخلفته فإن سألتني ربي قلت: يا رب إني سمعت نبيك يقول: إنه أمين هذه الامه ولو أدركت سالما مولى أبي حذيفه لاستخلفته فإن سألتني ربي قلت: يا رب إني سمعت نبيك يقول: إنه يحب الله ورسوله حبا من قبله ولو أدركت معاذ بن جبل لاستخلفته فإن سألتني ربي قلت: يا رب إني سمعت نبيك يقول إذا اجتمعت العلماء بين يدي يوم القيامة كان بين أيديهم قذفه بحجر؛ (۱) عمر بن خطاب قبل از مرگ می گفت: اگر ابو عبیده جراح را درک می کردم (اگر او زنده بود) حتماً او را خلیفه قرار می دادم... و اگر سالم غلام ابو حذیفه را درک می کردم حتماً او را خلیفه قرار می دادم... اگر معاذ بن جبل را درک می کردم حتماً او را خلیفه قرار می دادم... .

در «تاریخ المدینه، ابن شبه که با سند صحیح روایت شده به این سه نفر اسم خالد بن ولید نیز ضمیمه شده است.

این خبر با سند های صحیح از عمرو بن میمون، ابن عباس، ابن سهل، ثابت بن حجاج، ابو عصفاء شامی و شهر بن حوشب روایت شده است.

البته اخبار فراوان دیگر نیز وارد شده است که همه دلالت می کند احادیثی که به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نسبت داده شده که در آن به ترتیب خلافت خلفاء، حدیث وارد کرده اند؛ همه پس از گذشت زمان خلافت خلفاء به این ترتیب، جعل و وضع شده است و اگر تقدیر الهی پیشی نمی گرفت و هدف عمر بن خطاب در خلیفه قرار دادن ابو عبیده و یا معاذ و یا سالم و یا خالد محقق می گشت، امروز مسلمین شاهد این نوع احادیث در کتب حدیثی نبودند و به جای آن یکی از این چهار نفر را در احادیث دستگام معاویه مشاهده می کردند.

۱- تاریخ المدینه ابن شبه، ج ۳، ص ۸۸۶ و ۸۷۹ و ۹۲۲؛ طبقات الکبری، ج ۳، ص ۵۹۰ و ۲۴۸؛ تاریخ طبری، ج ۵، ص ۲۹۳؛

المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۲۶۸؛ الاستیعاب، ج ۲، ص ۵۶۱؛

شواهد دیگری بی اساس بودن این نوع احادیث اخبار ذیل است:

احتمال عمر بن خطاب بر اهل جهنم و منافق بودنش

۱. مسروق عن أم سلمه قالت: دخل عليها عبدالرحمن بن عوف فقال: يا أمه قد خفت ان يهلكني كثره مالي انا اكثر قریش مالا. قالت: يا بني انفق فانی سمعت النبی يقول: من اصحابی من لا آراه ولا يرانی بعد ان أموت ابدًا. قال: فبلغ ذلك عمر فأتاهما یشتن او یسرع فقال: أنشدك الله انا منهم؟ قالت: لا ولا أبرئ بعدك احدا ابدًا؛ (۱) عبدالرحمن بن عوف به ام المؤمنین ام سلمه وارد شد و گفت: ای مادر، می ترسم که کثرت مال مرا هلاک کند و من از هر قریشی ثروتم بیشتر است. ام سلمه گفت: ای فرزندانم، انفاق کن. همانا من از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که فرمود: از اصحابم کسانی هستند که بعد از مرگم من آن ها را نمی بینم و آن ها نیز مرا نخواهند دید. این خبر به عمر بن خطاب رسید و او با عجله به نزد آن ها رفت و گفت: تو را به خدا سوگند می-دهم، (بگو) آیا من نیز از آن ها هستم؟ گفت: نه و بعد از تو هرگز من کسی را تبرئه نخواهم کرد.

این حدیث را مسروق و شقیق بن سلمه روایت کرده اند و هیشمی دو سند از این حدیث را و شعب ابن ثووط در حاشیه «مسند احمد» در همه چهار مورد و عبدالغفور بلوچی در حاشیه «مسند بن راهویه» و البانی سند این حدیث را صحیح دانسته اند.

۲. ان عمر قال: یا حذیفه بالله انا من المنافقین؟ قال: لا ولا او من منها احدا بعدك؛ (۲) عمر

-
- ۱- مسند ابن راهویه، ج ۴، ص ۱۴۰، ح ۱۹۱۳؛ مسند احمد، ج ۶، ص ۲۹۸ و ۳۰۷ و ۳۱۲ و ۳۱۷، ح ۲۶۵۹۱ و ۲۶۶۶۳ و ۲۶۷۰۱ و ۲۶۷۳۶؛ مجمع الزوائد، ج ۱، ص ۱۱۲، ج ۹، ص ۷۲؛ احادیث صحیحہ البانی، ج ۷، ص ۱۸۳، ح ۲۹۸۲.
- ۲- مقدمه فتح الباری، ۴۰۲؛ فتح الباری، ج ۸، ص ۴۸۷؛ میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۱۰۷، رقم ۳۰۳۱؛ تاریخ الاسلام، ج ۱، ص ۴۹۴؛ البدایه والنهایه، ج ۵، ص ۲۵؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۸، ص ۴۸۷؛ تفسیر طبری، ج ۱۱، ص ۱۶.

بن خطاب حدیفه را سوگند داد و سؤال کرد: آیا من از منافقین هستم؟ حدیفه گفت: نه و من بعد از تو کس دیگری را مبراء نخواهم کرد.

۳. در خبر دیگر حدیفه می گوید: مات رجل من المنافقین فلم أصل علیه، قال: فقال عمر: ما منعك أن تصلی علیه؟ قال: قلت: إنه منهم. فقال: أبالله منهم أنا؟ قلت: لا. فبکی؛ (۱) مردی از منافقین از دنیا رفت و من برای او نماز نخواندم. عمر بن خطاب به من گفت: چرا بر او نماز نخواندی؟ گفتم: او از منافقین است. عمر گفت: تو را به خدا سوگند، آیا من نیز از منافقین هستم؟ گفتم: نه. پس گریه نمود. بوصیری

می گوید: مسدد این خبر را با سند صحیح روایت کرده است.

از این سه حدیث و خبر صحیح به وضوح استفاده می شود که عمر بن خطاب هیچ خبری از آن نوع احادیث که حضرت او را بشارت به بهشت داده باشند، نداشته است و آن احادیث بعدها وضع شده است.

از مجموع آنچه گذشت اصل نداشتن حدیث ابوموسی که بخاری در هفت مورد آن را نقل کرده است، ثابت می شود و همچنین از عدم ذکر حضرت علی علیه السلام در این حدیث استفاده

می شود که این حدیث در مقام جلب رضایت معاویه و یا یکی از خلفای بنی امیه وضع شده است. البته احادیث زیادی هم در کتب روایی وارد شده که در آن همه چهار خلفا ذکر شده اند و آن ها نیز همین مشکلات و اشکالات مشابه دیگر را نیز دارند که در تاریخ ثبت شده است.

همچنین امام بخاری از ابو موسی در صحیحش در فضائل اشعری ها نیز احادیث روایت کرده و حتی روایت کرده که گویا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرموده باشند: اشعری ها از من هستند و من از آن ها. (۲) همچنین حضرت قسم یاد کرده اند که کار اشعری ها را انجام ندهند، ولی بر خلاف سوگند خود،

۱- اتحاف الخیره المهره بزوائد المسانید العشره بوصیری، ج ۲، ص ۱۴۳، ح ۱۹۱۶.

۲- صحیح بخاری، کتاب الشرکه، باب: الشرکه فی الطعام والنهد والعروض، ج ۲، ص ۸۸۰، ح ۲۴۸۶.

آن را انجام داده اند. (۱)

همچنین ابوموسی از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده است که گویا آن حضرت پیوسته

این گونه دعا می کرده اند:

عن أبي موسى: عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم أنه كان يدعو بهذا الدعاء: رب اغفر لي خطيئتي وجهلي وإسرافي في أمري كله و ما أنت أعلم به مني. اللهم اغفر لي خطيأى وعمدى وجهلى وهزلى وكل ذلك عندى...؛ (۲) ابوموسی می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم همیشه این گونه دعا می نمود: پروردگارا، خطا، جهل و اسراف من در همه کارهایم را برایم ببخش، خدایا خطا، جهل و هزل مرا ببخش که تمام این ها در من است... باید دقت داشته باشیم که این احادیث را جز ابوموسی کسی روایت نکرده است.

ابوموسی و همراهی ابوبکر در سفر شام با ابوطالب

از ابوموسی با سندی که رجالش رجال صحاح است و همه ثقه هستند این گونه خبر نقل شده است: ابوطالب برای تجارت به شام حرکت نمود که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و شیوخ قریش همراه او بودند. در راه، راهب با آن ها ملاقات نمود و به آن ها خبر داد که حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم سید عالمین و رسول خدا خواهند بود و خداوند به زودی آن حضرت را رحمت برای عالمین برخواهد گزید. گفتند: تو از کجا دانستی؟ گفت: از هیچ درخت و سنگی عبور نکردید مگر این که برای او سجده می کردند و این ها جز به پیامبر سجده نمی کنند. و به آن ها گفت: او را به روم میرید؛ زیرا آن ها او را از صفاتش خواهند

۱- صحیح بخاری، کتاب فرض الخمس، باب: ومن الدلیل علی ان الخمس لنوائب المسلمین، ج ۳، ص ۱۱۴۰، ح ۳۱۳۳، وح ۴۳۸۵ و ۴۴۱۵ و ۵۵۱۷ و ۵۵۱۸ و ۶۶۲۳ و ۶۶۴۹ و ۶۶۷۸ و ۶۶۸۰ و ۶۷۱۸ و ۶۷۱۹ و ۶۷۲۱ و ۷۵۵۵.

۲- صحیح بخاری، کتاب الدعوات، باب: قول النبی صلی الله علیه و آله و سلم: اللهم اغفر لی ما قدمت وما اخرت، ج ۵، ص ۲۳۵۰، ح ۶۳۹۸ و ۶۳۹۹.

شناخت و خواهند کشت. و خیلی اصرار نمود تا حضرت را برگردانند و گفت: ولی او کیست؟ گفتند: ابوطالب. پیوسته او ابوطالب را سوگند می داد تا این که ابوطالب او را برگردانید و ابوبکر بلال را همراه آن حضرت به مکه فرستاد. (۱) ترمذی، حاکم و البانی سند این خبر را صحیح دانسته اند. البانی ذکر بلال در آن را منکر دانسته است. و ذهبی می گوید: گمان می کنم این خبر موضوع و بعضی از آن باطل است. در تاریخ ابن عساکر، احمد بن حنبل و یحیی بن معین نیز ثابت بودن آن از ابوموسی را تأیید کرده اند و ابن کثیر نیز.

و حال آن که اولاً: ابوبکر در آن زمان حدود ده سال داشته، زیرا در آن زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم ۱۲ سال داشته اند و حتی گفته اند که حضرت ۹ سال داشته اند. (تاریخ طبری، تاریخ ابن کثیر و... .) ثانیاً: بلال در آن زمان حتی به دنیا نیامده بوده و همچنین اگر صحیح باشد او سال ها پس از بعثت غلام ابوبکر شده. همچنین ابوموسی نیز که این خبر را نقل کرده در آن زمان متولد نشده بوده است. و دلائل فراوان دیگر که ثابت می کند: به دروغ در این خبر ابوبکر را نیز اضافه کرده اند تا از این طریق بگویند که ابوبکر از همان زمان به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم ایمان آورده بود.

۵. مروان بن حکم

اشاره

امام بخاری ۲۴ حدیث از مروان روایت کرده است.

دشمنی مروان با اهل بیت علیهم السلام

حدثنا ابن عون عن عمیر بن إسحاق قال: کان مروان أمیرا علینا ست سنین فکان یسب

۱- سنن ترمذی، ج ۵، ص ۲۵۱، ح ۳۶۹۹؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۲، ص ۶۷۲، ح ۴۲۲۹؛ مصنف ابن ابی شیبہ، ج ۸، ص ۴۳۶؛ الثقات ابن حبان، ج ۱، ص ۴۴؛ تاریخ طبری، ج ۲، ص ۳۴؛ تاریخ ابن کثیر، ج ۲، ص ۳۴۷.

علیا کل جمعه ثم عزل ثم استعمل سعید بن العاص سنتین فکان لا یسبه ثم اعید مروان فکان یسبه؛^(۱) مروان شش سال امیر ما (در مدینه) بود و همیشه در خطبه نماز جمعه، علی را سب و دشنام می داد. سپس معاویه او را عزل نمود و سعید بن عاص را امیر قرار داد و او سب نمی کرد. سپس باز مروان را برگردانید و باز او سب و دشنام را ادامه داد.

سند این خبر صحیح است و این خبر را بخاری نیز در صحیحش نقل کرده است، ولی اسم مروان را ذکر نکرده و به جای سب نیز «یدعو علیا» آورده است.^(۲)

حالا- شما این جا نیز توجه کنید که بخاری حاضر نیست حتی چهره واقعی مروان و دشمنی او با اهل بیت علیهم السلام و همچنین مظلومیت امیرالمؤمنین علیه السلام را کسی متوجه بشود، چه رسد به دیگران، ولی افسانه های عجیب و غریب را که در بر دارنده طعن بر اهل بیت علیهم السلام است، به وضوح روایت کرده است.

عن عمیر بن إسحاق قال: کان مروان أمیرا علینا. یعنی بالمدينة. فکان یسب علیا کل جمعه علی المنبر وحسن بن علی یسمع فلا یرد شیئا ثم أرسل إلیه رجلا- یقول له: بعلی وبعلی وبعلی وبعک وبعک وبعک و ما وجدت مثلك إلا مثل البغله یقال لها: من أبوک؟ فتقول: أمی الفرس فقال له الحسن: إرجع إلیه فقل له: إنی والله لا أمحو عنک شیئا مما قلت بأن أسبک ولكن موعدی وموعدک الله فإن کنت صادقا جزاک الله بصدقک و ان کنت کاذبا فالله أشد نقمه، قد أکرم الله جدی أن یکون مثله مثل البغله؛^(۳) مروان امیر مدینه بود و هر جمعه امیرالمؤمنین علیه السلام را لعن می کرد و حسن بن علی می شنید، ولی چیزی نمی گفت.

۱- علل احمد، ج ۳، ص ۱۷۶، ح ۴۷۸۱؛ تاریخ الاسلام ذهبی، ج ۱، ص ۵۳۲؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۴۴۷ و ۴۷۷؛ البدایه والنهایه، ج ۸، ص ۹۱.

۲- صحیح بخاری، کتاب فضائل الصحابه، باب: مناقب علی بن ابی طالب، ج ۳، ص ۱۳۵۸، ح ۳۷۰۳.

۳- اتحاف الخیره المهره بزوائد المسانید العشره، ج ۸، ص ۲۸، ح ۷۵۲۵ و ۷۵۲۶؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۵۷، ص ۲۴۴؛ تاریخ الخلفاء سیوطی، ص ۱۶۶.

سپس مروان مردی را به نزد حسن به منزلش فرستاد تا به آن حضرت بگوید: به علی به علی به علی و به تو... تو را مثل استر یافتم که به آن گفته می شود: پدرت کیست؟ تو می گویی: مادرم اسب است. امام حسن علیه السلام به او فرمودند: به سوی مروان برگرد و بگو: والله من هیچ چیز از حرف تو محو نمی کنم تا تو را سب کنم، ولی وعده ما پیشگاه پروردگار متعال است... و فرمودند: خداوند متعال جدم پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را گرامی گردانید از این که مانند بغله باشند. بوصیری این خبر را از مسند ابن راهویه با دو سند نقل کرده و رجالش را ثقات دانسته است.

وعن أبي يحيى قال كنت بين الحسن والحسين ومروان يتشاوران فجعل الحسن يكف الحسين فقال مروان: أهل بيت ملعونون فغضب الحسن وقال: أقلت أهل بيت ملعونون فوالله لقد لعنك الله على لسان نبيه وأنت في صلب أبيك. وفي رواية فقال الحسين والحسن: والله ثم والله لقد لعنك الله والباقي بنحوه؛(۱) امام حسين علیه السلام و مروان یکدیگر را سب می کردند و امام حسن علیه السلام امام حسین علیه السلام را ساکت می کرد. مروان گفت: شما اهل بیت ملعون هستید.

امام حسن علیه السلام غضبناک شد و فرمود: به خدا سوگند خداوند تو را از لسان رسولش لعنت فرمود، در حالی که تو در صلب پدرت بودی. و در روایتی امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام هر دو فرمودند: به خدا سوگند و باز به خدا سوگند، همانا خداوند متعال تو را لعنت فرمود. سند این خبر صحیح است.

وعن الشعبي قال: سمعت عبد الله ابن الزبير وهو مستند إلى الكعبة وهو يقول: ورب هذه الكعبة لقد لعن رسول الله صلى الله عليه وآله و سلم فلانا و ما ولد من صلبه. رواه أحمد

۱- مجمع الزوائد هبشی، ج ۵، ص ۲۴۰ ۱۰ ص ۷۲؛ مسند ابویعلی ج ۲، ص ۱۳۶، ح ۶۷۶۴؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۵۷، ص ۲۴۳؛ سیر اعلام النبلاء ذهبی، ج ۳، ص ۴۷۸، رقم ۱۰۲.

والبزار إلا أنه قال: لقد لعن الله المحكم و ما ولد على لسان نبيه؛^(۱) ابن زبیر

می گوید: به خدای این کعبه سوگند، همانا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حکم و اولادش را لعنت فرمودند. هیشمی این خبر را از احمد و بزار و بوصیری از ابن راهویه و احمد نقل کرده و سند آن را صحیح دانسته اند.

لما بايع معاوية لابنه قال مروان: سنه أبي بكر وعمر فقال عبد الرحمن بن أبي بكر: سنه هرقل وقيصر فقال مروان: هذا الذي أنزل الله فيه «والذي قال لوالديه أف لكما» فبلغ ذلك عائشه فقالت: كذب والله ما هو به ولو شئت ان أسمى الذي أنزلت فيه لسميته ولكن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لعن ابا مروان ومروان في صلبه فمروان فضض من لعنه الله؛^(۲) وقتی معاویه برای یزید بیعت گرفت مروان گفت: این سنت ابوبکر و عمر است. عبدالرحمن بن ابوبکر گفت: سنت هرقل و قیصر است. مروان گفت: این همان کسی است که در باره اش این آیه «و کسی که به والدینش اف گفت» نازل شده است. این خبر به عائشه رسید. پس گفت: والله دروغ گفته. ولی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پدر مروان را لعنت فرمود و مروان پاره ای از لعنت خداست.

حاکم سند این حدیث را به شرط شیخین صحیح دانسته است و ذهبی آن را منقطع دانسته، ولی انقطاع بین که، بیان نکرده است. هیچ گونه انقطاعی در سند آن نیست. بخاری نیز این حدیث را در صحیحش روایت کرده است، ولی سخنان ابن ابوبکر وام المؤمنین عائشه را برای حفظ جایگاه صحیحش که از مروان اخذ دین کرده، حذف کرده که ابن حجر نیز به آن اشاره کرده است.^(۳)

البته باید دقت داشته باشیم که از مروان اخبار و افعال مذموم فراوان در تاریخ به جای مانده

۱- مجمع الزوائد، ج ۵، ص ۲۴۰؛ زوائد بوصیری، ج ۸، ص ۲۹، ح ۷۵۲۷ و ۷۵۲۸.

۲- سنن الکبری نسائی، ج ۶، ص ۵۹، ح ۱۱۴۹۱؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۴، ص ۵۲۸، ح ۸۴۸۳؛ تفسیر بن کثیر، ج ۴، ص ۱۷۲. الاصابه ابن حجر، ج ۲، ص ۹۲، رقم ۱۷۸۶.

۳- صحیح بخاری، کتاب التفسیر، باب: والذي قال لوالديه اف لكما اتعدانتي، ج ۴، ص ۱۸۲۷، ح ۴۸۲۷. الاصابه ابن حجر، ج ۲، ص ۹۲، رقم ۱۷۸۶.

است و همچنین او یکی از مسببان اساسی در کشته شدن پدر زنش عثمان بن عفان با دست صحابه و تابعین است.

۶. عروه بن زبیر

اشاره

امام بخاری ۸۱۲ حدیث از او روایت کرده است.

عروه و خدمت سلطان و گمراه کردن مسلمین

یحیی بن سعید می گوید: حاکم مدینه به عبدالملک بن موران نوشت که اهل مدینه جز سعید بن مسیب بر ولید و سلیمان بیعت کردند. عبدالملک نوشت: او را به قتل تهدید کن و اگر باز بیعت نکرد پنجاه تازیانه بزن و او را در بازار مدینه بگردان. وقتی این نامه عبدالملک به حاکم مدینه رسید، سلیمان بن یسار و عروه بن زبیر و سالم بن عبدالله بن عمر (از طرف حاکم) به نزد ابن مسیب آمدند و گفتند: ما آمدیم بگوییم که نامه ای در امر تو از طرف عبدالملک آمده و اگر بیعت نکنی گردنت زده می شود. و ما سه پیشنهاد به تو داریم، یکی را قبول کن: ۱. حاکم از تو می پذیرد این که نامه برای تو خوانده شود و تو نه رد کنی و نه قبول (سکوت نمایی) و مردم گمان می کنند که تو بیعت کردی. ابن مسیب گفت: من چنین کاری را نمی کنم و نتوانستند که او را قانع سازند و گفتند: اولی گذشت. ۲. در خانه ات بنشین و چند روزی برای نماز خارج مشو، حاکم از تو می پذیرد. سعید گفت: من اذان را بالای گوشم بشنوم! نمی توانم چنین چیزی را قبول کنم. ۳. گفتند: از جایی به جای دیگر منتقل شو و حاکم شخصی را به سراغ تو راهی می کند و اگر تو را در جای خودت پیدا نکرد، دیگر از تو خودداری می کند. سعید گفت: من نه یک قدم پیش می روم و نه عقب، پس آن ها از نزد سعید رفتند و او نیز برای نماز ظهر خارج شد و در مکانی که می نشست قرار گرفت. چون حاکم نماز را خواند به نزد او فرستاد و گفت: امیرالمؤمنین ما را امر کرده که اگر بیعت نکنی گردنت را بزنیم. گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از بیعت به دو نفر نهی فرموده است، وقتی حاکم دید که او اجابت نمی کند

به گردنش بند کشید و چون سعید دید که کار تمام شده و او را به قتل خواهند رساند، خود را به امر آن ها برهنه نمود و تنها یک شورت بر تن او کردند و او را پنجاه تازیانه زدند و در بازار گردانند، و سعید گفت: اگر می دانستم که مرا نخواهند کشت، آن شورت را به تن نمی کردم. (۱)

از این خبر استفاده می شود که امثال عروه در ظلم دستگاه حاکم شریک بودند و در مقابل این که سلاطین احکام الهی را باطل و زیر پا می گذاشتند، نه تنها سکوت

می کردند، بلکه برای عملی شدن خواسته ی آن ها اقدام می کرده اند.

هشام فرزند عروه می گوید: هیچ یک از گمراهان و پیروان هوا و هوس، عروه را به بدی یاد نمی کردند و از او تنها به خوبی یاد می کردند. (۲)

باز هشام می گوید: پدرم گفت که هرگز در گذشته به کسی چیزی از مسأله و مطلب علمی خبر ندادم، مگر این که آن مطلب برای آن شخص گمراهی بود. (۳)

هشام می گوید: اگر از عروه چیزی سؤال می شد، اگر علم داشت پاسخ می داد و گرنه می گفت: این از خالص سلطان است. (۴) پس بنابر این دو خبر، عروه در مقام پاسخ، به نوع دلخواه سلاطین فتوا می داده و لذا خود اعتراف می-کند به هر کسی هر پاسخی داده، برای آن شخص گمراهی بوده است.

سفیان می گوید: چون عبدالله بن زبیر کشته شد، عروه به مدینه رفت و اموال بیت المال را ودیعه گرفت و به نزد عبدالملک (که ابن زبیر به امر او کشته شد) رفت و قبل از این که خبر کشته شدن برادرش به او برسد، خود را به او رسانید. عبدالملک احوال او و برادرش را پرسید. عروه گفت: برادرم کشته شد. عبدالملک از تختش پایین آمد و به

۱- حلیه الاولیا ابونعیم اصفهانی، ج ۲، ص ۱۷۱ و ۱۷۲.

۲- تاریخ ابن عساکر، ج ۴۰، ص ۲۷۷؛ تهذیب الکمال، ج ۲۰، ص ۲۱؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۴۳۳.

۳- تاریخ ابن عساکر، ج ۴۰، ص ۲۵۸؛ تهذیب الکمال، ج ۲۰، ص ۲۲؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۴۳۷.

۴- تاریخ ابن عساکر، ج ۴۰، ص ۲۵۷؛ تهذیب الکمال، ج ۲۰، ص ۲۲؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۴۳۷.

شکرانه کشته شدن ابن زبیر سجده نمود. حجاج به عبدالملک نوشت: عروه فرار کرده و اموال نزد اوست. عبدالملک وقتی این را به عروه گفت، عروه اظهار ذلت نمود و چاپلوسی کرد و گفت: مگر وانمی گزارید مردی را این که شمشیرش را (از مبارزه با شما) بردارد و خود داری کند و گرامی بمیرد. چون عبدالملک چاپلوسی او را دید، به حجاج نوشت که با عروه کار نداشته باش و از آن اموال صرف نظر کن. (۱)

زهری می گوید: عروه و عبیدالله بن عبدالله به عمر بن عبدالعزیز وارد شدند، در حالی که او امیر مدینه بود. عروه در مورد موضوعی که ذکر شد، اسم عائشه و عبدالله بن زبیر را به میان آورد و گفت: از عائشه شنیدم که می گفت: کسی را مانند عبدالله بن زبیر دوست نداشتم، حتی نه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و والدینم را. عمر به او گفت: شما در مورد عائشه و ابن زبیر چیزهایی می گوئید (و می سازید) که گویا کسی بین آن دو نصیبی نداشت. عروه گفت: عائشه کسی است که بر سر هر مسلمانی حق دارد و ابن زبیر برای عائشه به منزله فرزندی بود... عمر بن عبدالعزیز گفت: دروغ می - گویی... (۲)

هشام می گوید: وقتی عروه در عقیق برای خودش قصری درست کرد، مردم به او گفتند: مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را رها کردی؟ گفت: من مسجد آن ها را جای سرگرمی و بازارهایشان را جای زشتی دیدم و فاحشه در بین آن ها به اوج رسیده، پس آیا در چنین جا و شرایط عافیت خواهد بود! (۳)

باز می گوید: در آخر اتم مسخ، خسف و قذف خواهد بود و آن هنگام چیزی از عمل قوم لوط خواهد بود. سپس عروه می گوید: به من خبر رسید که نمونه ای از آن (در بین مردم مدینه) ظاهر شده است. (۴)

۱- المعرفة والتاریخ فسوی، ج ۱، ص ۱۲۷؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۴۰، ص ۲۷۴.

۲- تاریخ ابن عساکر، ج ۴۰، ص ۲۷۶.

۳- تاریخ ابن عساکر، ج ۴۰، ص ۲۸۰؛ سیر اعلام النبلاء ذهبی، ج ۴، ص ۴۲۷.

۴- سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۴۲۷.

توجه کنید که عروه برای توجیه ترک همجواری پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم چه تهمت هایی به مردم مدینه و امت اسلامی زده است و حال آن که در زمان او صحابه و بزرگان تابعین فراوان حضور داشتند و خود او و امثالش بودند که با تأیید حاکمان بنی امیه جامعه را به فساد کشانده و ظلم را حاکم کردند، ولی باز عیب را متوجه مردم مدینه می کند که آن ها و شهرشان از صلاحیت این که در آن زندگی شود، ساقط شده است و حتی آن جامعه را به عمل قوم لوط متهم می کند.

ابوربیع از نزد عروه عبور کرد، در حالی که او در عقیق برای خود قصر بنا می-کرد. گفت: برای کشاورزی به این جا آمدی؟ عروه گفت: نه، لکن من شنیدم به زودی به مدینه عذاب خواهد رسید. (۱)

هشام بن عروه می گوید: عروه همیشه در عقیق بود و زمانی می شد که برخی فرزندان در مدینه فات می کرد، ولی عروه به عزا و کفن و دفن وی نمی آمد. (۲) حالا- ببینید قضاوت قلب را تا چه حد بوده که هم برای خوشگزرانی، زندگی دور از فرزندان را انتخاب کرده و به همجواری با حرم پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ارزشی قائل نبوده و هم به مرگ و عزای فرزندان حاضر نمی شده است.

عن عروه بن الزبیر قال: اتیت عبد الله بن عمر بن الخطاب فقلت له: یا ابا عبد الرحمن انا نجلس إلى ائمتنا هؤلاء فیتکلمون بالكلام نحن نعلم ان الحق غیره فنصدقهم ویقضون بالجور فنقویهم ونحسنة لهم فکیف تری فی ذلک؟! فقال: یا بن اخی کنا مع رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نعد هذا النفاق فلا ادری کیف هو عندکم؟ (۳) عروه می گوید: به نزد عبدالله بن عمر آمدم و به او گفتم: ما نزد این امامانمان

۱- تاریخ ابن عساکر، ج ۴۰، ۲۸۰.

۲- تاریخ ابن عساکر، ج ۴۰، ۲۸۰.

۳- المعرفة والتاریخ فسوی، ج ۱، ص ۳۷۷؛ سنن الکبری بیهقی، ج ۸، ص ۱۶۶.

(سلاطین جور) می نشینیم و آن ها سخنانی می گویند که ما می دانیم حق غیر از آن است، ولی باز آن ها را تصدیق می کنیم و آن ها به ظلم و جور قضاوت می کنند و ما آن ها را تقویت و عملشان را تحسین می کنیم و تو این عمل ما را چگونه می بینی؟ ابن عمر گفت: پسر برادرم، همراه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بودیم و این عمل را نفاق می خواندیم و من نمی دانم که آن نزد شما چیست.

سند این خبر صحیح و رجالش ثقات اند و این گونه عروه از حقیقت حال خود با حاکمان ظالم خبر می دهد و ابن عمر نیز منافق بودن او و دوستانش را از نظر اسلام برایش بازگو می کند.

عروه و دشمنی با اهل بیت علیهم السلام

ابن ابی الحدید می گوید: جریر بن عبدالحمید از محمد بن شیبه نقل کرده که گفته است: در مسجد مدینه شاهد بودم که عروه و زهری نشسته بودند و از علی یاد کرده و از او بدگویی می کردند. این خبر به علی بن حسین (امام سجاد علیه السلام) رسید و حضرت به نزد آن ها آمد و فرمود: اما تو ای عروه، همانا پدرم بین خود و پدرت خداوند را حاکم قرار داد و خداوند به نفع پدرم حکم فرمود و اما تو ای زهری، اگر در مکه بودی برایت نشان می دادم که قبر پدرت کجاست. (۱)

زهری از عروه و او از عائشه روایت کرده و به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نسبت داده اند که فرموده باشند: ای عائشه این دو (عباس و علی علیه السلام) بر غیر ملت اسلام محشور می شوند. (۲)

عبدالرزاق از معمر نقل کرده که گفته است: نزد زهری دو حدیث از عروه از عائشه در مورد علی بود، روزی من از او آن دو حدیث را سؤال کردم و او به من گفت: با آن دو و حدیثشان چه می کنی، خدا به حال آن دو داناتر است و من آن دو را در مورد بنی

۱- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۱۰۲.

۲- همان، ج ۴، ص ۶۳.

هاشم متهم می دانم. (۱)

ابن ابی الحدید می گوید: این احادیث را عروه با تشویق معاویه ساخته و به عائشه نسبت داده است و او همچنین از عائشه روایت کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرموده اند: ای عائشه اگر دوست داری به دو مردی از اهل جهنم نگاه کنی، به این دو نگاه کن. و او نگاه کرد و دید که آن دو عباس و علی هستند. (۲)

خلال نیز با سند صحیح از عروه و او از عائشه به همان حدیثی که در طعن بر امیرالمؤمنین و عباس وضع کرده اند اشاره کرده است. (السنه خلال، ج ۳، ص ۵۰۵، ح ۸۰۹).

ابن ابی الحدید می گوید: از عروه احادیثی ظاهر شده که هرگاه علی یاد می شد، بدنش به لرزه درمی آمد و علی را سب می کرد و دستانش را به هم می زد و می گفت: چه قدر از خون مسلمین را ریخت. (۳)

یحیی بن عروه گفته است: هر وقت پدرم از علی یاد می کرد، او را سب می نمود. (۴)

به عروه گفتند: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم چند وقت در مکه اقامت نمود؟ گفت: ده سال. گفتند: ابن عباس می گوید: ده و چند (سیزده) سال. عروه گفت: ابن عباس دروغ گفته است. (۵) با این که سیزده سال اقامت نمودن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در مکه پس از نزول وحی از مسلمات است. این حدیث ابن عباس در «صحیح بخاری» و کتاب های دیگر نیز وارد شده است. (۶)

۱- همان، ج ۴، ص ۶۴.

۲- شرح نهج البلاغه، ج ۴، ص ۶۴.

۳- همان، ج ۴، ص ۶۹.

۴- همان، ج ۴، ص ۱۰۲.

۵- مصنف عبدالرزاق، ج ۳، ص ۵۹۹، ح ۶۷۸۷؛ سنن الکبری نسائی، ج ۲، ص ۴۶۹، ح ۴۲۱۱؛ جامع البیان العلم وفضله ابن عبدالبر، ج ۴، ص ۴۱۳؛ تاریخ بغداد، ج ۴، ص ۳۹۱.

۶- صحیح بخاری، کتاب مناقب الانصار، باب: هجره النبی صلی الله علیه و آله و سلم واصحابه، ج ۳، ص ۱۴۱۶، ح ۳۹۰۲ و ۳۸۵۱ و ۳۹۰۳ و ۴۴۶۵ و ۴۹۷۹؛ کتاب الفضائل، باب: کم اقام النبی صلی الله علیه و آله و سلم بمکه والمدینه، صحیح مسلم، ح ۲۳۵۱.

این پاره ای از اخبار عروه است. او امیرالمؤمنین علیه السلام را به ریختن خون ها متهم می کند، حال آن که جنگ با امیرالمؤمنین علیه السلام جنگ با خداوند متعال و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است و عروه از کسانی است که می خواست به جنگ جمل برود، ولی چون خورد سال بود مانع شدند. پس دشمنی عروه از آنچه ذکر شد، خیلی روشن خواهد بود.

برخی روایات عروه در صحیح بخاری

نزول حجاب با خواست خلیفه و تناقضات متعدد بخاری در این موضوع

عروه عن عائشه: أن أزواج النبي صلى الله عليه وآله وسلم كن يخرجن بالليل إذا تبرزن إلى المناصب وهو صعيد أفلح فكان عمر يقول للنبي صلى الله عليه وآله وسلم: احجب نساءك فلم يكن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يفعل فخرجت سودة بنت زمعه زوج النبي صلى الله عليه وآله وسلم ليله من الليالي عشاء وكانت امرأه طويله فناداها عمر: ألا قد عرفناك يا سودة حرصا على أن ينزل الحجاب فأنزل الله آية الحجاب؛ (۱) عروه از ام-المؤمنین عائشه نقل کرده است که گفت: همانا همسران پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شبانه از خانه خارج می شدند و چون در

مکان های باز و کشاد ظاهر می شدند، عمر به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم (مستمرأ) می گفت: به زنان حجاب پوشان، ولی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم این کار را نمی کرد. شبی از شب ها سوده بنت زمعه که از همسران پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است خارج شد و خانم بلند قامتی بود و عمر فریاد زد: آگاه باش که ما تو را شناختیم ای سوده و این را با ابراز شوق بر نزول حجاب گفت. پس خداوند آیه ای حجاب را نازل فرمود.

در این خبر یک نوع تنقیص و طعن بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و هتک حرمت همسران است. چگونه انسان به خود اجازه می دهد که زنان مردم را در ملاء عام این گونه مورد خطاب قرار دهد، چه رسد نسبت به همسران پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم.

۱- صحیح بخاری، کتاب الوضوء، باب: خروج النساء الى البراز، ج ۱، ص ۶۷، ح ۱۴۶ و ۴۷۹۵ و ۵۲۳۷ و ۶۲۴۰.

در روایت دیگر، بخاری در یک تناقض آشکار چنین نقل کرده است:

مجاهد عن عائشه قالت: كنت آكل مع النبي صلى الله عليه وآله وسلم حيسا فمر عمر فدعاه فأكل فأصابته يده اصبعي فقال: حس لو أطاع فيكن ما رأتهن عین فنزل الحجاب؛ (۱) عائشه گفته است: همراه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم حلواى خرما می خوردم که عمر عبور کرد. پس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم او را صدا کرد و او نیز از آن خورد، پس دست عمر به انگشت من رسید. پس گفت: (حس) اگر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در امر شما از من اطاعت می کرد، هیچ چشمی شما زن ها را نمی دید. پس آیه ای حجاب نازل شد.

هیثمی و البانی در حاشیه «ادب المفرد» سند این خبر را صحیح دانسته اند. اولاً:

چنان که ملاحظه می کنید، هر کدام از این دو خبر دیگری را تکذیب می کند و متناقض هم هستند. و ثانیاً: وهابی ها شبیه این خبر را که حتی سند نیز ندارد در کتب مکتب اهل بیت علیهم السلام در مورد امیرالمؤمنین علیه السلام و عائشه پیدا کرده و می گوید: این طعن بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و همسرش و عدم وجود غیرت دینی و... است، ولی خود چنین خبر را با سند صحیح وضع کرده و در معتبرترین کتبشان ذکر می کنند و به آن به نام موافقات عمر بن خطاب افتخار نیز می کنند. ثالثاً: دست به دست هم خوردن چه ربطی با حجاب دارد و در صورت وجود حجاب نیز چنین اتفاق می تواند پیش آید. رابعاً: اگر این واقعیت داشته باشد که طبق خواسته خلیفه دوم آیه نازل می شده، پس چرا درباره خمر خداوند متعال با وجود اصرار مکرر او طبق خواسته اش آیه نازل نکرد و خمر را حلال قرار نداد. (البته این موضوع در تصرفات بخاری خواهد آمد.)

اما تناقض سوم بخاری در نزول آیه ای حجاب:

حُمَيْدٍ عَنْ أَنَسٍ قَالَ: قَالَ عُمَرُ: قُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ، يَدْخُلُ عَلَيْكَ الْبُرِّ وَالْفَاجِرُ،

۱- ادب المفرد بخاری، ج ۱، ص ۳۶۲، ح ۱۰۵۳؛ سنن الکبری نسائی، ج ۶، ص ۴۳۵، ح ۱۱۴۱۹؛ مجمع الزوائد هیثمی، ج ۷، ص ۹۳؛ فتح الباری ابن حجر، ج ۸، ص ۴۰۸.

فَلَوْ أَمَرَتْ أُمَّهَاتِ الْمُؤْمِنِينَ بِالْحِجَابِ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ آيَةَ الْحِجَابِ؛ (۱) عمر بن خطاب گفته است: ای رسول خدا، افراد خوب و بد به حضور تو وارد می شوند، کاش مادران مؤمنین را امر به حجاب می کردی، پس خداوند آیه ای حجاب را نازل فرمود.

دقت داشته باشیم که این سه خبر متناقض فوق، با قرآن کریم و آیه حجاب هیچ تناسبی ندارد و حدیث دیگر خود «صحیح بخاری» که آیه حجاب کاملاً معنای آن را تأیید می کند، نیز این سه خبر فوق را تکذیب می کند.

تناقض چهارم بخاری با اعتراف به واقعیت در نزول حجاب

عن أنس بن مالك قال: لما تزوج رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم زينب بنت جحش دعا القوم فطعموا ثم جلسوا يتحدثون وإذا هو كأنه يتهيأ للقيام فلم يقوموا فلما رأى ذلك قام فلما قام قام من قام وقعد ثلاثة نفر فجاء النبي صلى الله عليه وآله وسلم ليدخل فإذا القوم جلوس ثم إنهم قاموا فانطلقت فجئت فأخبرت النبي صلى الله عليه وآله وسلم أنهم قد انطلقوا فجاء حتى دخل فذهبت أدخل فألقى الحجاب بيني وبينه فأنزل الله «يا أيها الذين آمنوا لا تدخلوا بيوت النبي» (۲) الآية؛ (۳) انس (بنابر نقل نسائی، همیشه) می گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با زینب بنت جحش ازدواج کرد و گروهی از مردم را دعوت نمود و آن ها طعام تناول کردند، سپس شروع به صحبت نمودند و حضرت آماده به قیام بود

۱- صحیح بخاری، کتاب التفسیر، باب: لا تدخلوا بیوت النبی الا ان یؤذن لکم، ح ۴۷۹۰.

۲- احزاب، ۵۳.

۳- صحیح بخاری، کتاب التفسیر، باب: لا تدخلوا بیوت النبی الا ان یؤذن لکم، ج ۵، ص ۲۳۰۳، ح ۴۷۹۱ و ۴۷۹۲ و ۴۷۹۳ و ۴۷۹۴ و ۵۱۵۴ و ۵۴۶۶ و ۶۲۳۸ و ۶۲۳۹ و ۶۲۷۱؛ صحیح مسلم، کتاب النکاح، باب فضیله اعتاق امه ثم یتزوجها، ج ۲، ص ۱۰۴۶، ح ۱۴۲۸؛ سنن الکبری نسائی، ج ۶، ص ۴۳۴، ح ۱۱۴۱۶ و ۱۱۴۱۷.

تا آن‌ها بلند شوند و بروند، ولی آن‌ها بلند نشدند، وقتی حضرت این را دید خود بلند شد و برخی نیز بلند شدند و سه نفر نشستند. حضرت برگشت تا وارد منزل شود و دید که آن‌ها نشسته‌اند. سپس بلند شدند و رفتند و من به آن حضرت از رفتن آن‌ها خبر دادم. پس حضرت آمد و وارد خانه شد و من نیز خواستم داخل شوم که بین من و خودش حجاب قرار داد و خداوند متعال آیه حجاب را نازل فرمود.

باز انس می‌گوید:

آنکه کان ابن عشر سنین مقدم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم المدینه فکان أمهاتی یواظبنی علی خدمه النبی صلی الله علیه و آله و سلم فخدمته عشر سنین وتوفی النبی صلی الله علیه و آله و سلم وأنا ابن عشرين سنة فکنت أعلم الناس بشأن الحجاب حين أنزل وکان اول ما أنزل فی مبتنی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بزینب بنت جحش أصبح النبی صلی الله علیه و آله و سلم بها عروسا فدعا القوم فأصابوا من طعام ثم خرجوا وبقی رهط منهم عند النبی صلی الله علیه و آله و سلم فأطالوا المكث فقام النبی صلی الله علیه و آله و سلم فخرج وخرجت معه لکی یرجوا فمشی النبی صلی الله علیه و آله و سلم ومشیت حتی جاء عتبه حجره عائشه ثم ظن أنهم خرجوا فرجع ورجعت معه حتی إذا دخل علی زینب فإذا هم جلوس لم یقوموا فرجع النبی صلی الله علیه و آله و سلم ورجعت معه حتی إذا بلغ عتبه حجره عائشه وظن أنهم خرجوا فرجع ورجعت معه فإذا هم قد خرجوا فضرب النبی صلی الله علیه و آله و سلم بینی وینه بالسر وأنزل الحجاب؛ (۱) در این روایت انس می‌گوید: از ده سالگی به مدت ده سال تا رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خدمت آن حضرت را کردم و مادرانم (همسران پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم) در خدمت به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مواظب من بودند و من داناترین مردم به شأن حجاب و نزول آن بودم... و سپس داستان فوق را نقل کرده است.

اولاً: باید دقت داشته باشیم، این دو حدیث را که داستان نزول آیه ای حجاب را مربوط

۱- صحیح بخاری، کتاب النکاح، باب: الولیمه حق، ج ۵، ص ۱۹۸۲، ح ۵۱۶۶.

به ایام ازدواج حضرت صلی الله علیه و آله و سلم با زینب معرفی می کند تنها در صحیح بخاری، ابومجلز، ابوقلابه، عبدالعزیز بن صهیب، ابوعثمان، حمید و زهری از انس روایت کرده اند. ثانیاً: شما اگر آیه ای حجاب را با این داستان در کنار هم قرار دهید، کاملاً آیه ای شریفه قرآن این داستان را تأیید می کند. ثالثاً: چگونه بخاری تمام این داستان ها را که متناقض هم اند به عنوان اخبار صحیح روایت کرده و توجه به تناقض واضح آن ها نکرده است. با این وجود بخاری ادعا می کند که هر چه در این کتاب قرار داده، صحیح و بین او و خداوند متعال حجت است!

پس با این بیان روشن می شود که دروغ بافان ماهر برای عمر بن خطاب چنین اکاذیب را بافته اند. همچنین دیگر موافقات عمر بن خطاب نیز داستان شان شبیه همین داستان است و آثار وضع در آن ها نیز خیلی روشن است که از جمله آن، حدیث ذیل است:

عن أنس قال: قال عمر: وافقت ربي في ثلاث فقلت: يا رسول الله، لو اتخذنا من مقام إبراهيم مصلى فأنزلت ﴿واتخذوا من مقام إبراهيم مصلى﴾. وآية الحجاب قلت: يا رسول الله، لو أمرت نساء ك أن يحتجبن فإنه يكلمهن البر والفاجر فنزلت آية الحجاب واجتمع نساء النبي صلى الله عليه وآله وسلم في الغيرة عليه فقلت لهن: عسى ربه إن طلقكن أن يبدله أزواجا خيرا منكن فأنزلت هذه الآية؛ (۱) در این خبر بخاری، گویا سه موضوع را عمر بن خطاب خواست انجام شود که خداوند متعال نیز برای موافقت با او طبق خواسته های او آیات نازل فرمود که یکی از آن ها مسأله ای حجاب است. مسلم این خبر را از ابن عمر و او از پدرش نقل کرده است.

۱- صحیح بخاری، کتاب الصلاة، باب: ما جاء في القبلة، ج ۱، ص ۱۵۷، ح ۴۰۲؛ صحیح مسلم، کتاب فضائل الصحابه، باب من فضائل عمر، ج ۴، ص ۱۸۶۵، ح ۲۳۹۹.

در مورد این حدیث اولاً: تمام اسانید آن به حمید طویل برمی گردد که او کثیر التذلیس بوده و این خبر را از انس «معنعن» نقل کرده است. (۱) ثانیاً: این حدیث با حدیث قبلی بخاری که انس با تأکید در مورد نزول آیه حجاب نقل کرده است، تناقض دارد، ثالثاً: حدیث ابن عمر در متنش اضطراب است و همچنین به جای «طلاق ازواج» «اسیران بدر» را ذکر کرده است. البته در خصوص تک تک این موارد نیز بررسی ها انجام شده و دلائل بیشتر بی اساسی تک تک آن ها ذکر شده است، ولی در این جا برای روشن شدن بی اساسی آن ها، نزول حجاب در غیر مورد ادعا در این خبر کفایت می کند. دقت داشته باشیم که ابن حجر نیز در شرح حال زینب بنت جحش می گوید: به سبب او آیه ای حجاب نازل شد. (۲)

اکنون به مناسبت با یکی دیگر از موافقات عمر بن خطاب آشنا خواهیم شد.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و نماز بر رهبر منافقین

بخاری و دیگران در دو خبر روایت کرده اند که:

عَنْ ابْنِ عُمَرَ أَنَّهُ قَالَ لَمَّا تُوْفِيَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي حِيَاءٍ ابْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَأَعْطَاهُ قَمِيصَهُ وَأَمَرَهُ أَنْ يُكْفَنَهُ فِيهِ ثُمَّ قَامَ يُصَلِّي عَلَيْهِ، فَأَخَذَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ بِثَوْبِهِ فَقَالَ تَصَلَّى عَلَيْهِ وَهُوَ مُنَافِقٌ وَقَدْ نَهَاكَ اللَّهُ أَنْ تَسْتَغْفِرَ لَهُمْ. قَالَ «إِنَّمَا خَيْرِنِي اللَّهُ أَوْ أَخْبَرَنِي فَقَالَ (اسْتَغْفِرْ لَهُمْ أَوْ لَا تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ) فَقَالَ سَأَزِيدُهُ عَلَى سَبْعِينَ». قَالَ فَصَلَّى عَلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَصَلَّيْنَا مَعَهُ ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْهِ (وَلَا تُصَلُّ عَلَى أَحَدٍ مِنْهُمْ مَاتَ أَبَدًا وَلَا تَقُمْ عَلَى قَبْرِهِ

۱- طبقات المدلسين ابن حجر، ص ۳۸، رقم ۷۱؛ تبیین الاسماء المدلسين، ص ۲۳، رقم ۱۸.

۲- الاصابه ابن حجر، ج ۸، ص ۱۵۳، رقم ۱۱۲۲۷.

إِنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَمَاتُوا وَهُمْ فَاسِقُونَ؛^(۱) زمانی که عبدالله بن ابی از دنیا رفت عبدالله فرزند رهبر منافقین به نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و حضرت پیراهن خود را به او داده فرمودند که بر آن کفن کند سپس حضرت ایستادند که بر وی نماز بخوانند عمر بن خطاب از دامن آن حضرت گرفت و گفت: بر وی نماز می خوانی حال آن که او منافق است و خداوند تو را از استغفار بر آن ها نهی کرده است. حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرموده اند: خداوند مرا مخیر کرد و فرمود: «چه برای آن ها استغفار کنی و چه نکنی و اگر هفتاد بار هم استغفار برای آن ها بکنی باز هرگز خداوند آن ها را نخواهد بخشید» به زوری من بیش از هفتاد بار برای وی استغفار خواهم کرد. حضرت بر وی نماز خواند و ما نیز همراه او نماز خواندیم و سپس آیه ای منع از نماز برای منافقین نازل شده.

الفاظ این خبر تناقضات متعدد دارد و تناقض خود دلیل بر بی اساسی خبر است مانند: ۱. عبدالله بن ابی منافق خودش پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را دعوت کرد و گفت که در حق او طلب استغفار کنند. ۲. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم وقتی ابن ابی مریض شد برای عیادت او آمدند و او از حضرت خواست بر او منت گذاشته او را در پیراهنشان کفن کنند و بر او نماز بخوانند. ۳. عمر گفت: خدا تو را از نماز خواندن بر آن ها نهی کرده. ۴. گفت: تو را از استغفار کردن بر آن ها نهی کرده. ۵. عمر گفت: برای او نماز می خوانی حال آن که او فلان روز چنین و چنان گفت. ۶. بر او نماز می خوانی حال آن که خدا تو را از نماز نهی کرده.

۱- صحیح البخاری، روایت ابن عمر؛ کتاب تفسیر القرآن سوره التوبه، ح ۴۶۷۰ و ۴۶۷۲، کتاب الجنائز، باب الکفن فی القمیص، ح ۱۲۶۹، کتاب اللباس، باب لبس القمیص، ح ۵۷۹۶؛ روایت ابن عباس؛ کتاب الجنائز، باب ما یکره من الصلاه علی المنافقین والاستغفار للمشرکین، ح ۱۳۶۶ و ۴۶۷۱.

این تناقضات در حالی است که در متن اکثر و یا کل این اخبار می گویند: بعد از آن که حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بر ابن ابی نماز خواند آیه ی نهی از نماز نازل شد.

چگونه امکان دارد که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم با وجود خبر خداوند متعال بر عدم آموزش او اصرار بر استغفار و بخشیده شدن وی کنند. این نسبت ناروا و توهین بزرگی است بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم. علما و محدثین اهل سنت بر بی اساسی این اخبار تأکید کرده اند. البته این اخبار با واقعیت ها و احادیث دیگر مخالف است که ما دیگر به ذکر آن ها

نمی پردازیم. حالا ما تنها به ذکر نظرات محدثین اهل سنت و برخی نکات مهم در مورد این خبر اکتفا می کنیم.

اما بررسی این خبر: اولاً: ابن حجر در شرح این حدیث می گوید:

جماعتی از بزرگان با وجود کثرت طرق این حدیث، و اتفاق شیخین و دیگران بر تصحیح آن، بر طعن به صحت این حدیث پرداخته اند، و این می رساند که منکران صحت این خبر، نسبت به حدیث معرفت ندارند و از طرق آن آگاه نیستند. ابن منیر گفته است: معنای آیه قدم ها را لغزانیده است تا جایی که قاضی ابوبکر صحت این خبر را انکار کرده و گفته است: قبول این حدیث جائز نیست و صحیح هم نیست که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم چنین سخنان را فرموده باشد. لفظ قاضی ابوبکر باقلانی در کتاب «التقریب» این است: این حدیث از اخبار آحاد است که ثبوتش معلوم نیست. امام حرمین در «مختصرش» گفته است: این حدیث در صحیح وارد نشده است. و در «البرهان» گفته است: این خبر را اهل حدیث صحیح نمی دانند. غزالی در «المستصفی» گفته است: دلائل روشن ثابت

می کند که این حدیث صحیح نیست. داودی شارح حدیث گفته است: این خبر محفوظ نیست. (۱)

ثانیا: طحاوی بعد از نقل این حدیث با سند و لفظ ابن عمر می گوید: در حدیث ابن عمر این سخن عمر که به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گفت: «آیا برای او نماز می خوانی، همانا خداوند تو

را از نماز خواندن بر منافقین نهی کرده» این مطالب در حدیث ابن عباس وجود ندارد و به جای آن چنین آمده است: آیا بر او نماز می-خوانی، حال آن که او چنین و چنان گفت. این مطالب خبر ابن عباس برای ما اولی از مطالب نقل ابن عمر است؛ زیرا محال است که خداوند پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را از چیزی نهی کرده باشد و سپس حضرت آن را انجام داده باشد و ما این را وهم و خطا از طرف برخی روات این حدیث می دانیم. (۱)

پس بنا بر تأکید محدثین اهل سنت این خبر غیر صحیح است و بنا بر تأکید طحاوی محال است حدیث و نسبت ابن عمر صحیح باشد.

ثالثاً: این که ابن حجر گفت: این خبر طرق فراوان دارد، از جهتی سخن دور از واقع است؛ زیرا سند این حدیث به دو نفر بر می گردد: به ابن عباس و ابن عمر بقیه مراسیل است و بالتبع بر گرفته از اخبار این دو است.

اما روایت ابن عباس با این لفظ تنها از طریق ابن شهاب زهری مدلس روایت شده است. جالب است باز بدانیم که در تمام کتاب ها مانند مسند احمد، بزار، نسائی هم در «المجتبی» و هم در «سنن الکبری» و ترمذی و خود بخاری که در دو مورد از زهری این خبر را وارد کرده در یک موردش، زهری این خبر را «معنعن» روایت کرده و تنها بخاری در یک مورد به صورت «اخبرنی» از او این حدیث را روایت کرده است. البته عکرمه و سعید بن جبیر نیز این داستان را از ابن عباس روایت کرده اند که متنش با خبر زهری تناقض آشکار دارد.

پس خبر ابن عباس به خاطر این که از منفردات زهری است و او نیز مدلس، ضعیف خواهد بود.

همچنین در کتب مکتب اهل بیت علیهم السلام احادیث وارد شده که اولاً: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به خاطر احترام به فرزند او که مسلمان بود بر سر قبر و جنازه او حضور پیدا کردند. ثانیاً: حضرت صلی الله علیه و آله و سلم برای وی استغفار نمودند، بلکه طلب عذاب نمودند. و قریب به این معنا را

ابن حجر نیز در فتح الباری در شرح این حدیث روایت کرده است. بنابر این، مطالبی که در روایات مورد بحث به آن حضرت نسبت داده شده که حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرموده باشند: «خداوند مرا مخیر کرده و اگر بدانم که بیشتر از ۷۰ بار استغفار کنم، خواهد پذیرفت، این کار را خواهم کرد» و یا «بیش از هفتاد بار استغفار خواهم کرد» و امثال آن، قطعاً از اکاذیب است و لذاست که محدثین اهل سنت نیز بر بی اساسی این حدیث حکم کرده اند.

مطلب مهم دیگر این است، چنان که ابن حجر نیز نقل کرده قرطبی گفته است: این که عمر گفت: خدا تو را از نماز خواندن بر منافقین نهی کرده:

لَعَلَّ ذَلِكُمْ وَقَعَ فِي خَاطِرِ عُمَرَ فَيَكُونُ مِنْ قَبِيلِ الْإِلْهَامِ، وَيَحْتَمِلُ أَنْ يَكُونَ فَهَمٌ ذَلِكُمْ مِنْ قَوْلِهِ: (مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ)؛ شاید این در قلب عمر واقع شد و از قبیل الهام خواهد بود و احتمال دارد این مطلب را از این آیه فهمید: «پیامبر و اهل ایمان نباید برای مشرکین طلب استغفار کنند».

پاسخ این که اولاً: الهام شدن نهی از نماز بر منافقین که بعداً واقع خواهد شد بر عمر بن خطاب در توجیه توهین بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم خود دلیل بر عجز است که به جای اعتراف بر کذب بودن چنین اخبار بی اساس اتخاذ شده است.

ثانیاً: عمر بن خطاب ساده ترین احکام را که حتی با صراحت در قرآن بیان شده است درک نمی کرد مانند حکم تیمم، کلاله، اب و ... چه رسد به این که بتواند در برابر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از آیات دیگر مطلبی را استنباط کند. البته ابن حجر نیز همین نظریه دوم قرطبی را تأیید کرده است.

علت ظهور اخبار موافقات برای عمر بن خطاب

چنان که در بخش «آشنایی با برخی از روایات صحیح بخاری» خواهد آمد محدثین و علمای اهل سنت اعتراف کرده اند که با امر معاویه در برابر هر فضیلتی که امیرالمؤمنین

عليهم السلام داشته اند اخبار در حق خلفا وضع کرده اند. این جا نیز بعید نیست که در برابر چنین اتفاقی که در تاریخ برای امیرالمؤمنین عليهم السلام پیش آمده برای عمر بن خطاب این موافقات را وضع کرده باشند و صد البته چنان که روشن است تمام این موافقات با نادیده گرفتن جایگاه واقعی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در آیات قرآن و با توهین به آن حضرت وضع شده است.

عن ابن عباس قال: قال الوليد بن عقبه لعلی: أنا أحد منک سناناً، وأبسط منک لساناً، وأملأ للکتیبه منک. فقال علی: اسکت فإنما أنت فاسق، فنزلت {أفمن كان مؤمناً كمن كان فاسقاً لا يستوون}؛ ولید بن عقبه به امیرالمؤمنین عليهم السلام گفت: به خدا سوگند نیزه ی من از نیزه ی تو تیزتر و زبانم از زبان تو گویاتر و من در صف تیراندازان از تو ثابتقدم تر هستم. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: ساکت باش، نو تنها فاسق هستی. پس این آیه نازل شد: «آیا کسی که باایمان باشد همچون کسی است که فاسق است؟! نه، هرگز این دو برابر نیستند» (۱)

به این خبر و واقعیت ابن عباس، امام سجاد، عبدالرحمن بن ابولیلی، عطاء بن یسار، ابن سیرین، سدی، و کلبی تصریح کرده اند و از ابن عباس این خبر را سعید بن جبیر، مجاهد، عطاء بن ابی رباح، عمرو بن دینار، ابوصالح و عکرمه روایت کرده اند. ذهبی در سیر اعلام النبلاء سند خود را قوی دانسته است.

اما حدیث دیگر عروه در «صحیح بخاری»:

۱- . انساب الاشراف، ج ۱، ص ۲۸۸ و ج ۳، ص ۲۵۳؛ فضائل الصحابه احمد، ج ۲، ص ۶۱۰، ح ۱۰۴۳؛ الاستیعاب، ج ۱، ص ۴۹۲؛ الشریغه عاجزی، ج ۴، ص ۲۵۳، ح ۱۵۴۷؛ معانی القرآن نحاس، ج ۵، ص ۳۰۶؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۴۱۰، شرح حال ولید؛ تفاسیر طبری، ابن ابی حاتم، ثعلبی، بغوی؛ قرطبی، ابن کثیر، آلوسی و دیگران؛ شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۵۷۲، ح ۶۱۰ الی ۶۲۲؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۶۳، ص ۲۳۵؛ تاریخ الاسلام ذهبی، ج ۱، ص ۴۹۲ شرح حال ولید.

انکار شنوائی اموات و تناقض دیگر بخاری

عروه عن عائشه قالت: إنما قال النبي صلى الله عليه و آله و سلم: «إنهم ليعلمون الآن أن ما كنت أقول حق» وقد قال الله تعالى: «إنك لا تسمع الموتى»؛^(۱) ام المؤمنین عائشه گفته است: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم تنها فرمود: این مشرکین الآن می دانند که آنچه من می گفتم حق است. همانا خداوند متعال فرموده است: «تو نمی توانی مرده ها را بشنوانی.»

در این داستان اولاً: ام المؤمنین در حال وقوع آن حضور نداشته است. ثانیاً: دیگر صحابه که در حال وقوع داستان حضور داشتند، خلاف این را روایت کرده اند، وثالثاً: اخبار استماع موتی متواتر است و این آیه را کسی بر این که ارواح گذشتگان نشنوند، معنا نکرده است و از سیاق آیه نیز به روشنی استفاده می شود که منظور از «موتی» در این آیه گمراهان هستند نه کسانی که از دنیا رفته اند.

ابن کثیر در مورد این نظر ام المؤمنین عایشه می گوید: «این آیه، با این احادیث تعارضی ندارد؛ و سخن درست، همان سخن اکثر صحابه و کسانی است که پس از صحابه بوده اند؛ که معتقد بودند اموات می شنوند.»^(۲)

صالحی شامی پس از ذکر این نظریه ام المؤمنین عایشه، از اسماعیلی و سهیلی

دلیل هایی بر نادرستی نظر ام المؤمنین می آورد و در آخر، حدیثی از عایشه به نقل از مسند احمد روایت می کند؛ و بعد می گوید: «از این حدیث ام المؤمنین عایشه، این گونه فهمیده می شود که او پس از شنیدن احادیث صحابه در این موضوع، از نظر اولی خود عدول کرده است؛ زیرا او در هنگام وقوع داستان حضور نداشته است.»^(۳) بنا بر این تصریح علمای اهل سنت، ام المؤمنین از نظر خود برگشته است و از او احادیث دیگر در این که اموات می شنوند وارد شده است، ولی متأسفانه بخاری این حدیث را به عنوان خبر

۱- صحیح بخاری، کتاب الجنائز، باب: ما جاء فی عذاب القبر، ج ۱، ص ۴۶۲، ح ۱۳۷۱ و ۳۷۵۹.

۲- البدایه والنهایه ابن کثیر، ج ۳، ص ۳۵۷؛ سیره النبویه ابن کثیر، ج ۲، ص ۴۵۰.

۳- سبل الهدی والرشاد شامی، ج ۴، ص ۸۵.

صحیح در صحیحش روایت کرده و حدیث دیگر نیز در مورد همین داستان باز روایت کرده که این سخن ام المؤمنین را نقض می کند و دیگران از صحابه که در زمان این داستان حضور داشته اند، این خبر را کامل و به این نوع روایت کرده اند:

ان رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم ترك قتلى بدر ثلاثا ثم اتاهم فقام عليهم فناداهم فقال: يا ابا جهل بن هشام! يا اميه بن خلف! يا عتبه بن ربيعه! يا شيبه بن ربيعه! أليس قد وجدتم ما وعد ربكم حقا؟ فإني قد وجدت ما وعدني ربي حقا. فسمع عمر قول النبي صلى الله عليه و آله و سلم فقال: يا رسول الله! كيف يسمعون وأنى يجيبوا وقد جيفوا؟ قال: «وال ذى نفسى بيده ما أنتم بأسمع لما أقول منهم ولكنهم لا يقدرون أن يجيبوا.» ثم أمر بهم فسحبوا فألقوا فى قليب بدر؛ (۱) رسول خدا صلى الله عليه و آله و سلم پس از جنگ بدر، خطاب به اجساد سران مشرکان با صدای بلند فرمودند: «ای ابوجهل! ای امیه! ای عتبه! و... آیا وعده ای را که خداوند متعال به شما داده است، حق یافتید؟ همانا، من آنچه را که پروردگارم به من وعده داده بود، حق یافتم.» عمر بن خطاب این سخن را شنید و پرسید: ای رسول خدا، چگونه این ها می توانند بشنوند و جواب دهند، در حالی که مرده اند؟ رسول خدا صلى الله عليه و آله و سلم فرمودند: «سوگند به آن ذاتی که جان من در اختیار اوست! شما به آنچه می گویم، شنواتر از آن ها نیستید؛ و آن ها فقط قادر به جواب دادن نیستند...» این حدیث را ابوطلحه، عمر بن خطاب، ابن مسعود، انس و ابن عمر روایت کرده اند.

۱- صحیح بخاری، کتاب الجنائز، باب: ما جاء فى عذاب القبر، ج ۱، ص ۴۶۲، ح ۱۳۷۰ ج ۴، ص ۱۴۶۱، ح ۳۷۵۷ و ۳۷۶۰ و ۳۸۰۲؛ صحیح مسلم، کتاب الجنه وصفه نعيمها وأهلها، باب عرض مقعد الميت من الجنه او النار، ج ۴، ص ۲۰۳، ح ۲۸۷۴ و ۲۸۷۳؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۲۶، ح ۱۸۲، ج ۲، ص ۱۳۱، ح ۶۱۴۵، ج ۳، ص ۱۰۴، ح ۱۲۰۳۹ و ۱۲۴۹۳ و ۱۲۸۹۶ و ۱۳۳۲۰ و ۱۳۷۹۹ و ۱۴۰۹۸، ج ۴، ص ۲۹، ح ۱۶۴۰۳ و ۱۶۴۰۶؛ صحیح ابن حبان، ج ۱۱، ص ۹۹، ح ۴۷۷۸؛ ج ۱۴، ص ۴۲۳، ح ۶۵۲۵، ح ۶۴۹۸؛ سنن الکبری نسائی، ج ۱، ص ۶۶۵، ح ۲۲۲۱.

حالا چگونه هر دو این خبر متناقض می تواند صحیح باشد که بخاری می گوید: من پس از استخاره و غسل و دو رکعت نماز در کعبه یقین کردم که این احادیث صحیح است و سپس در صحیحم وارد کردم! و جای تعجب است که بخاری با آن عظمت علمی و... که در شرح حالش ذکر شده است، چگونه نتوانسته است تناقض و عدم صحت یکی از این اخبار را درک کند و هر دو را بین خود و خداوند متعال حجت قرار داده است.

البته اخبار عجیب دیگر نیز از عروه وارد شده است که با برخی از آن ها در بخش آخر کتاب آشنا خواهیم شد.

۷. حریر بن عثمان

امام بخاری در صحیحش سه حدیث از او روایت کرده است. او از تابعین اهل شام بوده و می گفته است: علی را دوست ندارم. او پدرانم را کشت. أحمد بن حنبل با تأکید در باره او گفته است: ثقه، ثقه، ثقه. و باز گفته است: در شام ثابت تر از او کسی نبود. با این که خود احمد می گوید: حریر صحیح الحدیث إلا أنه یحمل علی علی؛ حریر علی را دشنام می داد. وقال العجلی: شامی ثقه وکان یحمل علی علی؛ حریر دائم علی را سب می کرد. قال عمرو بن علی: کان ینتقص علیا وینال منه وکان حافظا لحدیثه وقال فی موضع آخر: ثبت، شدید التحامل علی علی وقال بن عمار: یتهمونه أنه کان ینتقص علیا ویروون عنه ویحتجون به ولا یترونه؛ عمرو بن علی می گوید: علی را تنقیص می کرد و او را سب می نمود. باز می گوید: شدیداً به علی حمله می کرد. ابن عمار می گوید: حریر را به سب علی متهم می کنند و با این وجود به احادیثش احتجاج می کنند و او را ترک نکرده اند.

یزید بن هارون می گوید: حریر می گفت: ما امام خود (معاویه) را داریم و شما امام خود (علی) را. قال عمران بن ایاس: سمعت حریر بن عثمان یقول: لا أحبه قتل

آبائی یعنی علیا؛ علی را دوست ندارم او پدرانم را کشت. قال إسماعیل بن عیاش: عادلته حریر بن عثمان من مصر إلی مکة فجعل یسب علیا ویلعنه؛ ابن عیاش می گوید: از مصر تا مکة همراه حریر سفر کردم و او در طول سفر علی را سب و لعن می کرد.

قال إسماعیل بن عیاش سمعت حریر بن عثمان یقول: هذا الذی یرویه الناس عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم أنه قال لعلی: أنت منی بمنزله هارون من موسی حق ولكن أخطأ السامع قلت: فما هو؟ فقال: إنما هو أنت منی بمنزله قارون من موسی قلت عن ترویه؟ قال: سمعت الولید بن عبد الملک یقوله وهو علی المنبر؛ ابن عیاش باز

می گوید: حریر می گفت: این که مردم از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت می کنند که به علی فرمود: تو برای من به منزله هارون بر موسی هستی حق است، ولی سامع خطا شنیده است. گفتم: پس چه بوده است؟ گفت: «تو برای من به منزله قارون برای موسی هستی»، من این را از ولید شنیدم که در منبر می گفت. (۱) تمام مطالب فوق از «تهذیب التهذیب» نقل گردید.

ابن حجر می گوید: أن حریر بن عثمان روی أن النبی صلی الله علیه و آله و سلم لما أراد أن یركب بغلته جاء علی بن أبی طالب فحل حزام البغله ليقع النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال الأزدی: من کانت هذه حاله لا یروی عنه؛ ازدی گفت: حریر روایت کرده که وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خواست به استرش سوار شود، علی آمد و بند استر را کشید تا پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به زمین بخورد. ازدی گفته است: کسی که حالش این باشد، از وی نباید روایت شود. ابن حجر در توجیه او می گوید: شاید این را نیز از ولید شنیده است. (۲) پس اولاً: بنابر اعتقاد ابن حجر اگر او آن را از ولید شنیده اشکال ندارد که معتقد به آن شود. ثانیاً: اگر ولید چنین سخنی را گفته پس چگونه کسی آن را نقل نکرده است! احتمالاً حریر این جا دروغ نیز گفته و

۱- تهذیب التهذیب ابن حجر، ج ۲، ص ۲۰۷ و ۲۰۸، رقم ۴۳۶.

۲- تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۲۰۸، رقم ۴۳۶.

بر دروغ آن را به ولید نسبت داده است.

وقال غنجار: قيل ليحيى بن صالح: لم لم تكتب عن حريز؟ فقال: كيف اكتب عن رجل صليت معه الفجر سبع سنين فكان لا يخرج من المسجد حتى يلعن عليا سبعين مره؛ (۱) يحيى بن صالح می گوید: هفت سال همراه حریز نماز صبح خواندم و او هیچ وقت از مسجد خارج نمی شد، مگر این که هفتاد بار علی را لعن کند. وقال بن حبان كان يلعن عليا بالغداة سبعين مره وبالعشى سبعين مره فليل له في ذلك فقال: هو القاطع رؤوس آبائي وأجدادي؛ ابن حبان می گوید: همیشه صبح و شام علی را هفتاد مرتبه لعن می کرد و می گفت: زیرا علی قطع کننده سر پدران و اجدادم است. (۲)

حالا- این ناصبی با این حالش و آن وضع کردن احادیثش، در مکتب اهل سنت ثقه است و بخاری از امامان اهل بیت علیهم السلام در صحیحش حدیث روایت نمی-کند، ولی از دشمنان اهل بیت صحیحش را پر کرده است. آیا این برای بخاری افتخار نیست!؟

بخاری در شرح حال حریز او را افضل اهل شام معرفی کرده و می گوید: ابوالیمان گفته است: حریز همیشه مردی را دشنام می داد و سپس آن را ترک نمود. (۳) پس بنابر این، بخاری آگاه بوده که او ناصبی است. همچنین بخاری دوست ندارد مردم بدانند که او ناصبی است و لذا تصریح به اسم امیرالمؤمنین علیه السلام نکرده است.

۸. اسحاق بن سوید بن هبیره، از تابعین

امام بخاری از او یک حدیث روایت کرده است.

قال العجلي: كان يحمل علي علي عليه السلام وقال أبوالعرب الصقلي في الضعفاء:

۱- تهذيب التهذيب، ج ۲، ص ۲۰۸، رقم ۴۳۶؛ تاريخ ابن عساكر، ج ۱۲، ص ۳۴۹.

۲- المجروحين ابن حبان، ج ۱، ص ۲۶۸؛ الانساب سمعاني، ج ۳، ص ۵۰؛ تهذيب التهذيب، ج ۲، ص ۲۰۸، رقم ۴۳۶.

۳- تاريخ الكبير بخاری، ج ۳، ص ۱۰۳، شرح حال حریز بن عثمان، رقم ۳۵۶.

كان يحمل على على تحاملا شديدا وقال: لا أحب عليا؛ يعني با شدت به على حمله می کرد و می گفت: علی را دوست ندارم. ابن حجر می گوید: من لم يحب الصحابه فليس بثقه ولا كرامه؛ هر که صحابه را دوست نداشته باشد ثقه نیست. (۱) ولی باز در «تقريب التهذيب» می گوید: صدوق تكلم فيه للنصب. (۲) و در مورد حريز بن عثمان قبلی نیز ابن حجر می گوید: ثقه، ثبت رمی به نصب شده. (۳) و این تناقض تنها از جانب ابن حجر در تاريخ به جای نمانده است، بلکه اكثر محدثين دچار چنین تناقض عجيب

شده اند و سخنان خود را به باد بازی و فراموشی سپرده اند.

۹. نور بن يزيد از تابع تابعين اهل شام

اشاره

امام بخاری از او پنج حدیث روایت کرده است. ابن سعد می گوید: كان جده قتل يوم صفين مع معاوية فكان ثور إذا ذكر عليا قال: لا أحب رجلا قتل جدي؛ (۴) جد ثور همراه معاويه در صفين كشته شد و ثور هر وقت علی را یاد می کرد می گفت: دوست ندارم مردی را که جدم را كشت. با این وجود باز ابن حجر در مورد او می گوید: ثقه ثبت الا انه يري القدر. (۵)

از جمله روایت او در صحیح بخاری حدیث در بخشیده شدن يزيد است:

امام بخاری و مغفور له بودن يزيد بن معاويه

عمير بن اسود عن ام حرام: أن ها سمعت النبي صلى الله عليه و آله و سلم يقول: اول جيش من أمتي

- ۱- تهذيب التهذيب، ج ۱، ص ۲۰۶، رقم ۴۳۸.
- ۲- تقريب التهذيب ابن حجر، ج ۱، ص ۸۳، رقم ۳۵۸.
- ۳- همان، ج ۱، ص ۱۹۶، رقم ۱۱۸۸.
- ۴- تهذيب التهذيب ابن حجر، ج ۲، ص ۳۰، رقم ۵۷.
- ۵- تقريب التهذيب ابن حجر، ج ۱، ص ۸۲، رقم ۸۶۳.

یغزون البحر قد اوجبوا. قالت أم حرام: قلت یا رسول الله، أنا فیهم؟ قال: أنت فیهم. ثم قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم: اول جيش من أمتی یغزون مدینه قیصر مغفور لهم. فقلت: أنا فیهم یا رسول الله؟ قال: لا؛ (۱) ام-حرام از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم شنیده است که می فرموده اند: اولین لشکری از اتم که به سوی بحر به جهاد می روند همانا برای

آن ها واجب گشته است. ام حرام گفت: من نیز در بین آن ها خواهم بود؟ حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: آری. سپس پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: اولین لشکری از اتم که به شهر قیصر جهاد انجام می دهند، بخشیده شده اند....

در این خبر چنان که ابن حجر در شرح این حدیث معنا کرده و ابن تیمیه به آن در دفاع از یزید بن معاویه استدلال کرده است (۲)، بخاری برای یزید منقبتی از زبان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرده و مورد آموزش خداوند متعال قرار گرفتن یزید را بازگو کرده است؛ زیرا می گویند: اولین لشکری که به قیصر حمله کرده امیر آن یزید بوده است.

اولاً: امام بخاری باز دست به عمل عجیب زده؛ زیرا در این موضوع دو خبر نقل کرده که با هم همخوانی ندارند. ثانیاً: این حدیث با همین یک سند روایت شده است که در آن از غزوه مدینه قیصر و مغفور لهم، سخن به میان آمده است. و ثالثاً: این خبر که تنها با یک سند نقل شده است، در تمام اسانید آن عمیر بن الاسود و خالد بن معدان و ثور بن یزید هستند که همگی از اهل شامند. رابعاً: سه لفظ جعلی از جانب رجال اهل شام در این خبر است: ۱. ذکر مدینه قیصر. ۲. مورد آموزش قرار گرفتن آن ها. ۳. واجب گشتن بهشت برای اهل غزوه بحر، چنان که ابن حجر معنا کرده است و ظاهراً این غزوه را معاویه در زمان عثمان انجام داده است. (۳) خامساً: این خبر را هیچ یک از کتب مسانید و سنن و صحاح نقل نکرده اند و تنها حاکم و طبرانی و ابن ابی عاصم در «الآحاد والمثانی»

۱- صحیح بخاری، کتاب الجهاد والسير، باب: ما قیل فی قتال الروم، ج ۳، ص ۱۰۶۹، ح ۲۹۲۴.

۲- فتح الباری، ج ۶، ص ۷۴؛ منهاج السنه ابن تیمیه.

۳- فتح الباری ابن حجر، ج ۶، ص ۷۵.

نقل کرده اند.

دقت داشته باشیم که با اسانید متعدد از انس و خود ام حرام نقل شده است که در آن ها پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از دو غزوه و فتح در آن که اولی غزوه بحر است خبر داده و به

ام حرام فرموده اند: تو در اولی حضور خواهی داشت. و آن خبر را بخاری و دیگران

با اسانید متعدد روایت کرده اند و در آن هیچ ذکری از این جعلیات اهل شام از قبیل، واجب شدن بهشت برای آن ها و مغفور لهم بودن آن ها، نیامده است. و همچنین متن این حدیث با آن، در سؤال و جواب بین ام حرام و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم با هم تفاوت و اختلاف دارند. (۱)

فرضا اگر این عبارات از جعلیات اهل شام نباشد، باز هرگز شامل ظالمانی امثال معاویه و یزید نخواهد شد، زیرا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در حدیث اصلی که اشاره کردیم فرموده اند: امتم این غزوه را انجام می دهند. و ابن حجر بیان کرده است که در غزوه بحر (غزوه قبرس) برزگانی مانند ابوذر و ابودردا حضور داشته اند. (۲) و در غزوه قسطنطنیه نیز ابویوب و امثال او حضور داشته اند. همچنین در شرح حال ابویوب انصاری در

کتاب های «سیر اعلام النبلاء» و «الاصابه» گفته اند: او سال ۵۰ ه. ق. از دنیا رفته است. بنابر این، غزوه قسطنطنیه سال ۵۰ ه. ق. بوده و یزید در آن زمان ۲۰ سال داشته است، لذا بعید است که بزرگان صحابه مانند ابویوب که حتی با معاویه مخالفت می کردند حاضر به امیر شدن یک چنین فرد کم عقلی و آن نیز در آن سن و سال شده باشند. بنابر این، احتمال دارد حضور و امیر بودن یزید در این غزوه، کلاً جعلی باشد، گرچه آن، هیچ منقبتی نیز نمی تواند برایش باشد.

۱- صحیح بخاری، کتاب الجهاد والسير، باب: الدعاء بالجهاد والشهادة للرجال والنساء، ج ۳، ص ۱۰۲۷، ح ۲۷۸۸ و ۲۷۸۹ و ۲۷۹۹ و ۲۸۰۰ و ۲۸۷۷ و ۲۸۹۴ و ۶۲۸۹ و ۷۰۰۱ و ۷۰۰۲؛ مسند احمد، ج ۶، ص ۳۶۱ و ۴۳۵؛ صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۵۱۸، ح ۱۹۱۲؛ و سنن ترمذی، نسائی و... .

۲- الاصابه ابن حجر، ج ۸، ص ۳۷۶، رقم ۱۱۹۷۱.

۱۰. حصین بن نمیر

امام بخاری از او دو حدیث روایت کرده است.

قال بن أبی خيثمه: قلت لأبي: لم لا تكتب عن أبي محصن (حصين بن نمير)؟ قال: أتيتته فإذا هو يحمل على علي فلم أعد إليه؛ ابوخيثمه می-گوید: به نزد او رفتم و دیدم که به علی حمله می کند برگشتم و دیگر به نزد او نرفتم. (۱)

ابن حجر می گوید: لا باس به رمی بالنصب؛ یعنی رمی به نصب شده و او ثقه است. (۲)

۱۱. سائب بن فروخ

بخاری دو حدیث از او روایت کرده است. او مائل به بنی امیه بود. (۳) او مبغض آل پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بود. (۴)

۱۲. زیاد بن جبیر بن حبه

امام بخاری از او چهار حدیث با مکررات روایت کرده است.

كان زیاد بن جبیر يقع في الحسن والحسين فقلت له: يا أبا محمد أن أبا سعيد حدثني عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال: الحسن والحسين سيدا شباب أهل الجنة؛ زیاد بن جبیر امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام را دشنام می داد و من به او گفتم: ابوسعید از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برای من حدیث نقل کرد که فرموده اند: حسن و حسین دو سرور جوانان اهل بهشت هستند. (۵)

۱- تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۳۳۷، رقم ۶۸۲.

۲- تقریب التهذیب ابن حجر، ج ۱، ص ۲۲۴، رقم ۱۳۹۵.

۳- تهذیب التهذیب ابن حجر، ج ۳، ص ۳۹۰.

۴- العتب الجمیل ابن عقیل، ص ۱۱۵.

۵- تهذیب التهذیب، ج ۳، ص ۳۰۸، رقم ۶۵۸.

۱۳. زیاد بن علاقه بن مالک ثعلبی کوفی از تابعین

امام بخاری نه حدیث از او روایت کرده است.

کان منحرفاً عن اهل البیت النبوی صلی الله علیه و آله و سلم؛ از اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم منحرف بود. (۱) ابن حجر

می گوید: ثقه رمی بالنصب؛ او ثقه و از نواصب محسوب شده است. (۲)

۱۴. ابوقلابه عبدالله بن زید بن عمرو از تابعین شام

بخاری بیش از ۹۳ حدیث از او روایت کرده است.

قال العجلی: کان یحمل علی علی ولم یرو عنه شیئاً قط؛ به علی حمله می کرد و از او هیچ حدیثی نیز روایت نکرد. (۳) ذهبی می گوید: وهو یدلس. او تدلیس می کرد. (۴) پس مضافاً بر این که او از نواصب است مدلس نیز است و تنها ده حدیث او در «صحیح بخاری» موصول و بقیه حکم منقطع دارد؛ زیرا تمام آن ها را «معنعن» روایت کرده است.

۱۵. عبد الله بن حبيب بن ربيعة ابو عبد الرحمن کوفی**اشاره**

او زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به دنیا آمده است و بخاری ۲۳ حدیث از او روایت کرده است که بعداً به دو حدیث او اشاره خواهد شد.

عن عطاء قال: قال رجل لابی عبد الرحمن: أنشدك الله متی أبغضت علیا أليس حین قسم قسمًا بالكوفه فلم یعطک ولا أهل بیتک؟ قال: أما إذ نشدتنی الله فنعم؛ (۵)

۱- همان، ج ۳، ص ۳۲۷، رقم ۶۹۳.

۲- تقریب التهذیب، ج ۱، ص ۳۲۲.

۳- معرفه الثقات عجلی، ج ۲، ص ۸۸۸؛ تهذیب التهذیب ابن حجر، ج ۵، ص ۱۹۸، رقم ۳۸۸؛ سیر اعلام النبلاء ذهبی، ج ۴، ص ۴۷۱، رقم ۱۷۸.

۴- سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۴۶۹، رقم ۱۷۸.

۵- المنتخب من ذیل المذیل طبری، ص ۱۴۷؛ شرح نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۰۰.

یعنی مردی به او گفت: تو را به خدا سوگند می‌دهم بگو که چه وقت علی را دشمن داشتی و کینه او را در دل گرفتی؟ آیا پس از آن نبود که در کوفه به تو و اهلت چیزی نداد؟ گفت: اکنون که مرا به خدا سوگندم دادی (حقیقت را می‌گویم) آری همین گونه است.

شهد مع علی صفین ثم صار عثمانیا؛ (۱) یعنی ابو عبدالرحمن همراه علی در صفین حاضر شد و سپس عثمانی (ناصبی) گشت.

باز می‌گویند: تنازع أبو عبد الرحمن السلمی و كان عثمانیا وحبان بن عطیه و كان علویا فقال أبو عبد الرحمن لحبان: لقد علمت الذی جرأ صاحبك علی الدماء یعنی علیا سمعته یقول: بعثنی النبی صلی الله علیه و آله و سلم والزبیر فقال: «اتنو روضه كذا وتجدون بها امرأه أعطاهها حاطب کتابا». فأتینا الروضه فقلنا: الكتاب قالت: لم یعطنی فقلنا: لتخرجن اولاجردنك فأخرجت من حجزتها فأرسل إلى حاطب فقال: لا تعجل والله ما کفرت ولا ازددت للإسلام إلا حبا ولم یکن أحد من أصحابك إلا وله بمکه من یدفع الله به عن أهله وماله ولم یکن لی أحد فأحببت أن أتخذ عندهم یدا فصدقه النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال عمر: دعنی أضرب عنقه فإنه قد نافق فقال: «ما یدریک لعل الله اطلع علی أهل بدر فقال اعملوا ما شئتم». فهذا الذی جرأه؛ (۲) ابو عبدالرحمن که عثمانی بود با حبان بن عطیه که علوی بود نزاع کردند او به حبان گفت: دانستم که چه چیز صاحبیت یعنی علی را به ریختن خون مردم جسور کرده... و آن این که او از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرده که خداوند شاید در باره اهل بدر

۱- تهذیب التهذیب ابن حجر، ج ۵، ص ۱۶۱، رقم ۳۱۷.

۲- صحیح بخاری، کتاب الجهاد والسير، باب: اذا اضطر الرجل الى النظر فی شعور اهل الذمه، ج ۳، ص ۱۱۲۰، ح ۳۰۸۱، ج ۴، ص ۱۴۶۳، ح ۳۷۶۲، ج ۵، ص ۲۳۰۹، ح ۵۹۰۴، ج ۶، ص ۲۵۴۲، ح ۶۵۴۰؛ تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۱۵۱، رقم ۳۱۳.

فرموده باشد که هر چه می خواهید انجام دهید.

از این حدیث نیز علامت نصب و بغض او نسبت امیرالمؤمنین علیه السلام به روشنی استفاده می شود مضافاً بر این که در گذشته ثابت شد که اهل سنت از برخی نواصب به عثمانی تعبیر می کرده اند.

حالا- شما توجه کنید که بخاری چنین سخنانی را روایت کرده تا نوعی تنقیص در مورد امیرالمؤمنین علیه السلام را از زبان دیگران بیان کند، ولی به هیچ یک از اخبار پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در مورد جنگ های امیرالمؤمنین علیه السلام اشاره ندارد تا خواننده اش متوجه نشود که جنگ با امیرالمؤمنین علیه السلام حکمش چیست.

پس این سه خبر فوق ناصبی بودن او را ثابت می کند و روشن می شود که او به دلیل عدم تحمل عدالت امیرالمؤمنین علیه السلام کینه آن حضرت را به دل گرفته و چنین سخن و اشکال را متوجه آن حضرت کرده است و گرنه با آگاهی از جنگ آن حضرت در جمل، همراه آن حضرت در صفین حاضر نمی شد.

همچنین نقل چنین حدیثی از تناقضات دیگر امام بخاری در صحیحش پرده

بر می دارد؛ زیرا او چنان که خواهد آمد در رابطه با جنگ جمل حدیث روایت کرده است به این معنا که هرگاه دو مسلمان برای جنگ رو در روی هم قرار گیرد قاتل و مقتول در جهنم خواهد بود و در جنگ های جمل و صفین همراه امیرالمؤمنین علیه السلام اهل بدر فراوان بودند. حالا کدام یکی از این دو صحیح است؟ این ها اهل جهنم هستند و یا هر چه بکنند بخشیده شده است!

نشانه دروغگویی او:

عن أبي عبد الرحمن: صمت لله ثمانين رمضان؛ (۱) او می گوید: هشتاد رمضان را برای خدا روزه گرفتم. این سخن دروغگویی او را ثابت می کند؛ زیرا او از صحابه

۱- طبقات الکبری، ج ۶، ص ۱۷۵. تاریخ الصغیر بخاری، ج ۱، ص ۱۸۷. تهذیب التهذیب ابن حجر، ج ۵، ص ۱۶۱، رقم ۳۱۷. سیر اعلام النبلاء ذهبی، ج ۴، ص ۲۷۱، رقم ۹۷.

محسوب نشده است. پس در آخر حیات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به دنیا آمده؛ یعنی شاید در سال دهم هجری. و گفته شده که در سال ۷۳ یا ۷۴ و یا قبل از هشتاد از دنیا رفته است،^(۱) پس چگونه هشتاد رمضان را روزه گرفته است. ذهبی نیز بعد از نقل این سخن می گوید: ما اعتقد صام ذلك كله؛^(۲) یعنی فکر و اعتراف نمی کنم که او آن همه را روزه گرفته باشد. با این بیان ثابت می شود که او حد اکثر هفتاد سال عمر کرده است، ولی می گوید: هشتاد سال روزه ماه رمضان را گرفته است. البته چنان که در حدیث دوم او خواهد آمد او در حدیث پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نیز تصرف کرده و معنای آن را تغییر داده است.

اما دو حدیث او در صحیح بخاری:

حفر چاه و بشارت عثمان بن عفان به بهشت

۱. عن أبي إسحاق عن أبي عبد الرحمن: أن عثمان حيث حوَّصر أشرف عليهم وقال: أنشدكم بالله ولا أنشد إلا أصحاب النبي صلى الله عليه وآله وسلم أستم تعلمون أن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال: من حفر رومه فله الجنة. فحفرتها أستم تعلمون أنه قال: من جهز جيش العسرة فله الجنة. فجهزته قال: فصدقه بما قال؛^(۳) عثمان زمانی که محاصره شد به مردم گفت: شما را به خدا سوگند می دهم و من تنها از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می خواهم که پاسخ دهند. مگر نمی دانید که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هر که رومه را حفر کند، جایگاهش بهشت است؟ و من آن را حفر نمودم. مگر

نمی دانید که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هر که لشکر عسره را تجهیز کند، جایگاهش بهشت است؟ و من آن را تجهیز کردم. پس حاضرین او را تصدیق کردند.

۱- سیر اعلام النبلاء ذهبی، ج ۴، ص ۲۷۱، رقم ۹۷.

۲- همان، ج ۴، ص ۲۷۱، رقم ۹۷.

۳- صحیح بخاری، کتاب الوصایا، باب: اذا وقف ارضا او بئرا واشترط لنفسه مثل دلاء المسلمین، ج ۳، ص ۱۰۲۱، ح ۲۷۷۸.

قبل از هر چه باید دقت داشته باشیم که بخاری باز در این موضوع دچار تناقض شده؛ زیرا در جای دیگر می گوید: وَقَالَ عُثْمَانُ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: «مَنْ يَشْتَرِي بئرَ رُومَةَ فَيَكُونُ دَلْوُهُ فِيهَا كِدْلَاءِ الْمُسْلِمِينَ». فَاشْتَرَاهَا عُثْمَانُ. (۱) یعنی در این خبر می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند که چه کسی این چاه را (از صاحبش) می خرد، پس عثمان آن را خرید.

ابوعبدالرحمن دو حدیث دیگر معنعن از عثمان روایت کرده است، ولی شعبه

می گوید: لم یسمع من عثمان؛ (۲) او از عثمان حدیث نشنیده است.

وقال ابن أبي حاتم عن أبيه: ليس ثبت روايته عن علي فقیل له: سمع من عثمان؟ قال: روی عنه ولم يذكر سماعاً؛ (۳) یعنی روایتش از علی ثابت نیست و از عثمان نیز شنیدنش را ذکر نکرده است. با این بیان ابوحاتم، نوزده روایت او در صحیح بخاری منقطع و ضعیف خواهد بود؛ زیرا با حدیث فوق سه حدیث از عثمان و شانزده حدیث از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده است و همه روایاتش در صحیح بخاری از عثمان معنعن و از امیرالمؤمنین علیه السلام نیز اکثراً معنعن است.

از دلایل باطل بودن حدیث فوق این است که ابن بطال می گوید: این وهم از بعض روات است و معروف این است که عثمان آن چاه را خریده است، نه این که حفر کرده باشد. (۴)

این خبر یعنی احتجاج عثمان و تصدیق دیگران، از همین راوی ناصبی و سیف بن عمر کذاب روایت شده است و ابن حجر نیز چندین شاهد ذکر می کند که عثمان این چاه را حفر نکرده است، بنابر این، باطل بودن این خبر از این طریق نیز ثابت می-گردد و

۱- صحیح بخاری، کتاب المساقاه، باب فی الشرب

۲- تهذیب التهذیب، ج ۵، ص ۳۱۷/۱۶۱. سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۲۶۹ رقم ۹۷.

۳- تهذیب التهذیب، ج ۵، ص ۳۱۷/۱۶۱؛ حاشیه تهذیب الکمال، ج ۱۴، ص ۴۱۰، رقم ۳۲۲۱.

۴- فتح الباری ابن حجر، ج ۵، ص ۳۰۵.

در آن خبر که وارد شده عثمان آن را خریده است پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: هر که آن را بخرد بخشیده خواهد شد. البته گذشته از صحت و سقم این خبر، باید دقت داشته باشیم که سعد بن عباد و فرزندش قیس بن سعد اهل خیر و بخشش فراوان بوده اند تا جایی که سعد می گوید: خلیفه اول و دوم به فرزندم قیس بخل می ورزیدند. (۱) با این وجود چگونه ممکن است که چنین موضوعی را حضرت خواسته باشند و اهل مدینه که امکاناتشان بیشتر از عثمان و امثالش بوده آن را بر عهده نگرفته باشند و آن هم با وجود خیر و بخشش های آن چنانی که در باره قیس بن سعد وارد شده است.

اما خبر دوم ابو عبدالرحمن

۲. عن علی علیه السلام ... قال عمر: دعی أضرب عنقه فإنه قد نافق فقال النبی صلی الله علیه و آله و سلم: ما یدریک لعل الله اطلع علی أهل بدر فقال: اعملوا ما شئتم فقد وجبت لكم الجنة؛ (۲) ... عمر بن خطاب به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم گفت: اجازه بده گردن این منافق را بزنم؛ همانا او نفاق پیشه کرده است. حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: تو چه می دانی، شاید خداوند به اهل بدر نظری کرد و فرمود: هر چه می خواهید انجام دهید، همانا بهشت برایتان واجد گشته است.

ابو عبدالرحمن سلمی این حدیث را گاه از امیرالمؤمنین علیه السلام «معنعن» روایت کرده و گاه با لفظ «قال» و گاه هم «سمعته» و گاهی هم گفته: بهشت را واجب کردم و یا شما را بخشیدم، که این خود نشانه اضطراب است. ثانیاً: این حدیث را در تمام کتاب ها غیر ابو عبدالرحمان سلمی از امیرالمؤمنین (۳) و همچنین از عمر بن خطاب، ابن عباس و ابوهریره

- ۱- سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۱۰۶، شرح حال قیس بن سعد؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۴۹، ص ۴۱۴ چندین خبر نقل کرده اند.
- ۲- صحیح بخاری، کتاب الجهاد والسير، باب: اذا اضطر الرجل الى النظر فی شعور اهل الذمه، و باب فضل من شهد بدر، ح ۳۹۸۳ و ۶۲۵۹ و ۶۹۳۹.
- ۳- صحیح بخاری، کتاب الجهاد، باب: الجاسوس، ح ۳۰۰۷ و ۴۲۷۴ و ۴۸۹۰.

چنین روایت کرده اند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «...اعملوا ما شئتم فقد غفرت لكم؛ هر عملی می خواهید انجام دهید همانا من شما را بخشیدم.» چنان که اشاره شد در تمام کتاب ها تنها ابو عبدالرحمن سلمی ناصبی این حدیث را با لفظ «بر شما بهشت واجب شد» روایت کرده است و دیگران حتی از امیرالمؤمنین علیه السلام نیز این حدیث را با لفظ فوق روایت کرده اند که بخاری باز با تناقض هر دو این لفظ را از امیرالمؤمنین علیه السلام به عنوان احادیث صحیح در صحیحش وارد کرده است.

ابن جوزی در باره این حدیث و در رد برداشت ابو عبدالرحمن سلمی می گوید:

وینبغی أن يعلم أن معنى الحديث: لتكن أعمالكم المتقدمة ما كانت فقد غفرت لكم. فأما غفران ما سيأتي فلا يتضمنه لك، أترأه لو وقع من أهل بدر وحاشاهم الشرك - إذ ليسوا معصومين - أما كانوا يؤخذون به؟ فكذلك المعاصي. ثم لو قلنا: إنه يتضمن غفران ما سيأتي، فالمعنى أن ما لكم إلى الغفران؛ (۱) لازم است روشن گردد که معنای حدیث چنین است: اعمال گذشته ی شما هر چه باشد من آن را برای شما بخشیدم، ولی این حدیث و عمل ضامن بخشش گناهانی که بعد از این مرتکب شوند نخواهد شد. فرضا اگر اهل بدر مرتکب شرک شوند - چون آن ها معصوم نیستند - به خاطر حضور در بدر مآخذ نخواهند شد!؟ و همچنین اگر مرتکب گناه شوند.

پس این برداشت غلط است که گفته شود هر بدری هر کاری بکند دیگر اشکالی ندارد؛ زیرا چنین برداشتی از این حدیث هم با روح اسلام مخالف است و هم این که این حدیث به هیچ وجه شامل هر بدری نمی شود؛ چون افرادی در بدر حضور داشتند که منافق بوده اند. در زیر با چند نمونه آشنا خواهیم شد:

۱. معتب بن قشیر: وليس له عقب وشهد بدرا واحدا وكان منافقا وهو القائل يوم احد:

۱- صید الخاطر ابن جوزی، ج ۱، ص ۱۲۹.

لو كان لنا من الامر شئ ما قتلناها هنا وقيل انه تاب؛ (۱) معتب ابن قشير. او در بدر و احد حضور داشت و از جمله منافقين است و اوست که در جنگ احد گفت: «اگر ما حق بوديم اين جا کشته نمی شدیم.» ابن حجر می گوید: گفته شده که او توبه کرده است. نگفته نماند که هیشمی و ابن حجر او را جزء کسانی نام برده اند که در عقبه می خواستند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را ترور کنند.

۲. ذهبی می نویسد: مسطح بن ائاثه ابن عباد المهاجری البدری المذكور فی قصه الافک توفی سنه أربع وثلاثین؛ (۲) مسطح ابن ائاثه مهاجر بدری که در داستان افک همدست بوده. (البته این داستان و نسبت مردود است که در بخش آخر کتاب مورد بررسی قرار خواهد گرفت).

۳. ثعلبه بن حاطب شهید بدرا واحدا؛ (۳) ثعلبه بن حاطب در بدر واحد شرکت کرد. و نزل فيه: «ومنهم من عاهد الله لئن آتانا من فضله لنصدقن ولنكونن من الصالحين فلما آتاهم من فضله بخلوا به وتولوا وهم معرضون»؛ (۴) بعضی از

آن ها با خدا پیمان بسته بودند که: «اگر خداوند ما را از فضل خود روزی دهد قطعاً صدقه خواهیم داد؛ و از صالحان خواهیم بود، اما هنگامی که خداوند از فضل خود به آن ها بخشید، بخل ورزیدند و سرپچی کردند و روی برتافتند! توبه، ۷۵ و ۷۶.

در ادامه، قرآن از نفاق او خبر داده است. او کسی است که از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خواست برایش دعا کنند تا خداوند برایش مال عطا فرماید و او زکات مالش را خواهد داد. پس از اصرار او حضرت دعا کردند و او ثروتمند شد و زکات مالش را ادا نکرد و بعد از نزول این آیه دیگر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و خلفاء پس از آن حضرت، از او زکات را

۱- طبقات الکبری ابن سعد، ج ۳، ص ۴۶۴؛ الاستیعاب ابن عبدالبر، ج ۱، ص ۴۴۱؛ مجمع الزوائد، ج ۱، ص ۱۱۰؛ الاصابه، ج ۶، ص ۱۳۸، رقم ۸۱۳۷؛ تفسیر طبری ذیل آیه مذکور.

۲- سیر اعلام النبلاء ذهبی، ج ۱، ۱۸۷، رقم ۲۰؛ اسد الغابه ابن اثیر، ج ۴، ص ۳۵۵.

۳- طبقات الکبری ابن سعد، ج ۳، ص ۴۶۰؛ الجرح والتعديل، ج ۲، ص ۴۶۱، رقم ۱۸۶۷؛ الثقات ابن حبان، ج ۳، ص ۴۶.

۴- تفسیر طبری، ج ۱۰ ص ۲۴۰، ح ۱۳۲۰۴ الی ۱۳۲۰۸؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۲، ص ۳۸۸، و دیگران.

قبول نکردند.

۱۶. عبدالله بن سالم الاشعری شامی

امام بخاری سه حدیث از او روایت کرده است. ابن حجر می گوید: رمی بالنصب؛ (۱) او از نواصب محسوب شده است. عن ابی داود: کان یقول: اعان علی علی قتل ابی بکر وعمر وجعل ابوداود یذمه؛ (۲) ابوداود می-گوید: ابن سالم همیشه می گفت: علی بر قتل ابوبکر و عمر کمک کرد و لذا ابوداود او را مذمت می-کرد.

۱۷. قیس بن ابی حازم

اشاره

امام بخاری ۸۴ حدیث از او روایت کرده است. او از کسانی است که زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم مسلمان شده است. در مورد او می گویند:

کان یحمل علی علی ولذلک تجنب کثیر من قدماء الکوفیین الروایه عنه؛ (۳) او پیوسته به علی حمله می کرد و به این جهت بسیاری از قدمای اهل کوفه از اخذ روایت او دوری و خودداری کرده اند. در توجیه این مطلب گفته اند: ولی مشهور این است که او عثمان را بر علی مقدم می داشت و... .

این توجیه، یک نوع پنهان کردن واقعیت است و واقعیت داشتن دشمنی او با امیرالمؤمنین علیه السلام را خبر ذیل نیز ثابت می کند.

قال الأعمش: قیل لقیس بن أبی حازم: لأی شیء أبغضت علیاً؟ قال: لأنی

۱- تقریب التهذیب ابن حجر، ج ۱، ص ۴۹۵؛ من له روایه فی کتب السنه ذهبی، ج ۱، ص ۵۵۶، رقم ۲۷۳۶؛ میزان الاعتدال ابن حجر، ج ۲، ص ۴۲۶، رقم ۴۳۸.

۲- تهذیب التهذیب، ج ۵، ص ۲۰۰، رقم ۳۹۲؛ میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۴۲۶، رقم ۴۳۸.

۳- فتح الباری، ج ۱۰، ص ۳۵۲؛ میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۳۹۳، رقم ۶۹۰۸؛ تهذیب التهذیب، ج ۸، ص ۳۴۸، رقم ۶۹۱؛ تهذیب الکمال مزی، ج ۴۲، ص ۱۴؛ میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۳۹۳، رقم ۶۹۰۸.

سمعتہ يقول: انفروا معی إلى بقية الأحزاب إلى من يقول كذب الله ورسوله ونحن نقول صدق الله ورسوله؛(۱) اعمش می گوید: به قیس گفته شد: چرا علی را دشمن می داری؟ گفت: چون شنیدم که (در باره معاویه و لشکرش در جنگ صفین) می گفت: حرکت کنید همراه من به طرف باقی مانده مشرکان بدر به سوی گروهی که می گویند: خدا و رسولش دروغ گفتند و ما می گوییم: خدا و رسولش راست گفتند.

اصل این خبر از غیر قیس نیز روایت شده و سندهای زیاد و صحیحی دارد و سند خبر فوق نیز صحیح است.

همچنین در مورد قیس گفته اند: بیش از صد سال عمر کرد و عقلش را از دست داد و یحیی قطان او را منکر الحدیث نیز گفته است. (۲) یعقوب سدوسی نیز می گوید: اصحاب ما او را منکر الحدیث خوانده اند. (۳)

از جمله احادیثی که بخاری از قیس روایت کرده خبر ذیل است:

عزت مسلمین با اسلام عمر بن خطاب

اشاره

عن قیس بن أبی حازم عن عبد الله بن مسعود قال: ما زلنا أعزه منذ أسلم عمر؛(۴) ابن مسعود گفته است: از زمانی که عمر اسلام آورد ما عزیز شدیم.

این خبر علاوه بر این که از قیس است و نمی شود به او اعتماد کرد، واقعیت نیز به

۱- السنه عبدالله بن احمد، ج ۲، ص ۵۶۵، رقم ۱۳۲۳.

۲- تهذیب التهذیب، ج ۸، ص ۳۴۸، رقم ۶۹۱؛ تهذیب الکمال، ج ۴۲، ص ۱۴؛ میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۳۹۳، رقم ۶۹۰۸.

۳- میزان الاعتدال ذهبی، ج ۳، ص ۳۹۳، رقم ۶۹۰۸.

۴- صحیح بخاری، کتاب فضائل الصحابه، باب: مناقب عمر بن الخطاب، ج ۳، ص ۱۳۴۸، ح ۳۶۸۴ و ۳۸۸۳.

باطل و بی اساس بودن آن شهادت می دهد؛ زیرا اولاً:

بنابر دلائل متقن در کتب اهل سنت، عمر بن خطاب سال ۹ بعثت مسلمان شده و یا کمی قبل از هجرت؛ (۱) زیرا اخبار اهل سنت بیان می کند که اسلام و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم سال ها قبل از مسلمان شدن عمر بن خطاب با مسلمان شدن حمزه عموی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم عزیز گشته است.

می گویند: فلما أسلم حمزه عز به النبي صلی الله علیه و آله و سلم و اهل اسلام و شق ذلك على المشركين؛ (۲) وقتی حمزه مسلمان شد به وسیله او پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و دین اسلام عزیز گشت و این مطلب برای مشرکین گران تمام شد. هیشمی سند خبر خود را مرسل و رجالش را رجال صحیح خوانده است.

و حمزه ابوجهل را به خاطر آزار پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، در جمع مشرکین کتک زد و غرق در خونس کرد. (۳) هیشمی دو داستان در این موضوع ذکر کرده و هر دو را مرسل و رجال یکی را ثقات و دیگری را رجالش را رجال صحیح معرفی کرده است.

ابن کثیر که به راحتی خیلی از حقایق مسلم و متواتر در باره امیرالمؤمنین و ائمه را تکذیب و انکار می کند، در این موضوع می گوید: فکان حمزه ممن عز الله به الدین؛ (۴) حمزه از کسانی بود که خداوند متعال اسلام را به وسیله او عزیز گردانید.

همچنین این حمزه بود که به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم گفت: فإظهر یا بنی أخی دینک، فوالله ما أحب أن لی ما أظلته السماء وأنی علی دین الاول؛ پسر برادر، دینت را آشکار

۱- برای آشنائی با دلائل آن به کتاب «الصحیح من السیره» مراجعه شود.

۲- البدء والتاریخ، ج ۱، ص ۲۳۰ و ۲۸۸؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۲۶۷.

۳- البدء والتاریخ، ج ۱، ص ۲۸۸؛ طبقات الکبری، ج ۳، ص ۹؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۲۶۷؛ تاریخ الاسلام ذهبی، ج ۱، ص ۴۵.

۴- البدایه والنهایه ابن کثیر، ج ۳، ص ۴۵.

بکن... (۱) ابن حجر و ذهبی در شرح حال حمزه در کتاب «سیر اعلام النبلاء» و «الاصابه» عزیز گشتن اسلام با مسلمان شدن او و به ملازمت او در نصرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بعد از آن، تصریح کرده اند.

ثالثا: در سیره عمر بن خطاب عکس این خبر دیده می شود؛ زیرا از کتب مکتب اهل سنت استفاده می شود که خلیفه دوم در واقع نسبت به مسلمین سخت گیر و در برابر غیر مسلمین چنین صفتی نداشته است که چند نمونه برای این دو واقعیت تلخ، ذکر می کنیم:

۱. فرار از جنگ احد

ام المؤمنین عایشه می گوید: ابوبکر پیوسته وقتی روز احد را یاد می کرد، می -گفت: آن روز همه اش برای طلحه بود. سپس شروع می کرد به نقل کردن و می گفت: پس از فرار مردم در احد، من اول کسی بودم که به سوی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برگشتم. (۲) حاکم سه سند این خبر را صحیح دانسته است. این قرینه بر آن است که خلیفه دوم نیز جزء آن ها بوده است.

انس بن نصر خود را به عمر و طلحه در بین مردانی از مهاجر و انصار رسانید و گفت: چرا نشسته اید؟ گفتند: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم کشته شد. گفت: حیات پس از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را چه می کنید؟ برخیزید پس شما نیز به خاطر آنچه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برای آن جان داد، بمیرید. سپس همگی به میدان جنگ برگشتند. (۳)

۱- تاریخ طبری، ج ۲، ص ۷۲؛ سیر ابن هشام، ج ۱، ص ۳۱۲؛ البدایه والنهایه، ج ۳، ص ۴۵.

۲- الجهاد ابن مبارک، ص ۱۰۶، ح ۹۱؛ مسند طیالسی، ص ۳، ح ۶؛ طبقات الکبری، ج ۳، ص ۱۵۵؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۲۹، ح ۴۳۱۵ و ۵۱۵۹ و ۵۶۱۰؛ فتح الباری، ج ۷، ص ۲۷۸ و دیگران.

۳- سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۳۱؛ سیره ابن اسحاق، ج ۱، ص ۳۰۱؛ سیره ابن حبان، ج ۱، ص ۲۱۸؛ تاریخ طبری، ج ۲، ص ۶۶؛ تاریخ الاسلام، ج ۱، ص ۲۱۰.

عمر بن خطاب در زمان خلافت خویش چون به این داستان اشاره کرد، گفت: پدر این (انس بن نصر) روز احد آمد، در حالی که من و ابوبکر می گفتیم: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم کشته شد، او گفت: ای ابوبکر و ای عمر، چه شده است که شما را می بینم که نشسته اید؟ اگر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم کشته شده است خدا زنده است و نخواهد مرد. (۱)

عمر بن خطاب خطبه خواند و آیه فرار از جنگ احد را تلاوت کرد و گفت: روز احد فرار کردیم و من به بالای کوه فرار کردم... (۲) این سند در متابعات قطعاً صحیح است و تمام رجالش رجال صحیح است جز کلب بن شهاب که او رجال چهار سنن و ثقه است و او از صحابه نیز خوانده شده است. (۳)

در خبر دیگر خلیفه دوم می گوید: روز احد از اطراف پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم متفرق شدیم (فرار کردیم) و من به بالای کوه برآمدم... (۴)

در صلح حدیبیه وقتی عمر بن خطاب به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم اعتراض کرد، حضرت خطاب به او فرمودند: مگر روز احد فرار خود را فراموش کردید، در حالی که من یکا یکا شما را صدا می کردم؟ مگر روز احزاب را فراموش کردید...؟ مگر فلان روز را فراموش کردید؟... مسلمین گفتند: خدا و رسولش راست گفتند... (۵)

بیهقی این خبر را از موسی بن عقبه و زهری از عروه با سه سند نقل کرده است و واقدی این خبر را از ابوسعید خدری از عمر بن خطاب نقل کرده است.

۱- لباب الآداب، ص ۵۴. شرح حال این نویسنده در «سیر اعلام النبلاء»، ج ۱۸، رقم ۲۸۳ آمده است.

۲- تفسیر طبری، ج ۴، ص ۱۹۳؛ کنز العمال، ج ۲، ص ۳۷۵، ح ۴۲۹۱؛ در المنثور، ج ۲، ص ۸۸.

۳- تهذیب التهذیب، ج ۸، ص ۴۰۰، رقم ۸۰۸.

۴- کنز العمال، ج ۲، ص ۳۷۵، ح ۴۲۹۰؛ در المنثور، ج ۲، ص ۸۰؛ و دیگران به نقل از ابن منذر؛ مغازی واقدی، ج ۱، ص ۲۹۴ و ۳۲۰، به همین معنا که، خلیفه دوم به بالای کوه فرار کرده و از آن جا برگشته است.

۵- مغازی واقدی، ص ۶۰۸؛ دلائل النبوه بیهقی، ج ۴، ص ۲۳۵، ح ۱۵۰۶؛ از عروه و زهری؛ تاریخ الاسلام، ج ۱، ص ۲۷۱.

ابن عباس می گوید: لعلی أربع خصال هو أول عربي وعجمي صلى مع النبي صلى الله عليه وآله وسلم وهو الذي كان لواؤه معه في كل زحف وهو الذي صبر معه يوم المهراس انهزم الناس كلهم غيره وهو الذي غسله وهو الذي أدخله قبره؛ (۱) علی چهار خصال دارد؛ او اولین شخصی از عرب و عجم است که همراه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نماز خواند و اوست که در تمام جنگ ها پرچم اسلام دستش بود و اوست که در جنگ احد زمانی که همه جز او فرار کردند صبر نمود و فرار نکرد و اوست که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را غسل داد و وارد قبر نمود.

البته ابن تیمیه ناصبی این خبر را کذب دانسته و دلیل خود را عدم به دست امیرالمؤمنین بودن پرچم در جنگ ها ذکر کرده، ولی به معنای این بخش از سخن ابن عباس افراد زیاد سخن گفته و در تأیید آن خبر نقل کرده اند که ما در این جا دیگر به آن نخواهیم پرداخت.

۲. فرار از میدان جنگ در حنین

حکم بن عتیه می گوید: در حنین جز چهار نفر: علی و عباس و ابوسفیان بن حارث و ابن مسعود، همه فرار کردند. (۲) شبیه این خبر از انس نیز روایت شده است و در آن ابن مسعود را نام نبرده است و سندش صحیح است و رجال سند آن را صالحی شامی ثقات دانسته و حسین سلیم در حاشیه «مسند ابویعلی» حسن دانسته و در آن انس گفته است: علی در آن روز شدیدترین آن ها بود که در پیش روی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می جنگید. (۳) سند ابن

۱- المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۲۰، ح ۴۵۸۲؛ الاستیعاب، ج ۱، ص ۳۳۵ شرح حال امیرالمؤمنین علیه السلام؛ تاریخ ابن عساکر، ۴۲، ص ۷۲ و ۷۳؛ تهذیب الکمال، ج ۲۰، ص ۴۸۰.

۲- مصنف ابن ابی شیبه، ج ۸، ص ۵۵۲؛ فتح الباری، ج ۸، ص ۲۳، سیره حلبی، ج ۳، ص ۱۲۳.

۳- مسند ابویعلی، ج ۶، ص ۲۸۹، ح ۳۶۰۶؛ مجمع الزوائد، ج ۶، ص ۱۸۰؛ سبل الهدی والرشاد شامی، ج ۵، ص ۳۲۴.

ابی شبیه نیز مرسل صحیح است و خبر انس آن را تقویت می کند.

ابوقتاده می گوید: ... مردم روز حنین فرار کردند و من نیز همراه آن ها فرار کردم. به ناگاه در بین مردم به عمر بن خطاب برخورد و به او گفتم: به مردم چه شده است؟ گفت: کار خداست. سپس مردم به سوی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برگشتند. (۱) بخاری این خبر را با این لفظ و کامل در این جا نقل کرده است، ولی در دو مورد دیگر (۲) آن را ناقص نقل نموده سعی کرده فرار از جنگ را به نوعی برای خواننده مشتبه سازد.

باز نقل کرده اند: مسلمین روز حنین فرار کردند و همراه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم جز ده نفر و گفته شده نه نفر باقی نماند که عبارت اند از: علی علیه السلام، عباس، ابوسفیان بن حارث، نوفل، ربیع بن حارث، عتب، معتب بن ابی لهب، فضل بن عباس و ابن زبیر و گفته شده که ایمن بن ام ایمن نیز فرار نکرده است. (۳)

۳. فرار از یهودیان خیبر

عن علی قال: «سار النبی صلی الله علیه و آله و سلم إلى خیبر فلما أتاهما بعث عمر وبعث معه الناس إلى مدینتهم او قصرهم فقاتلوهم فلم یلبثوا انهمز عمر وأصحابه فجاءوا یجبنونه ویجبنهم؛ (۴) پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پرچم را در روز خیبر به دست عمر دادند. آن گاه او به طرف دشمن روان شد. سپس از میدان فرار کرده و برگشتند، در حالی که یارانش عمر را ترسو می خواندند و عمر

۱- صحیح بخاری، کتاب المغازی، باب قول الله تعالی: یوم حنین، ج ۴، ص ۱۵۷۰، ح ۴۳۲۲.

۲- صحیح بخاری، کتاب فرض الخمس، باب مَنْ لَمْ یُخَمَّسِ الْأَسْلَابُ، ح ۳۱۴۲ و ۴۳۲۱.

۳- تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۶۲؛ انساب الاشراف، ج ۱، ص ۶۲؛ تاریخ طبری، ج ۲، ص ۲۷؛ الاستیعاب، ج ۱، ص ۴۰ و ۲۴۴ شرح حال ایمن و عباس؛ تفسیر فخر رازی، ج ۱۶، ص ۲۲.

۴- مصنف ابن ابی شبیه، ج ۸، ص ۵۲۱، ح ۳۶۸۷۹ و ۳۶۸۹۴؛ تاریخ طبری، ج ۲، ص ۱۳۶؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۴۰، ح ۴۳۴۰ و ۴۳۴۱ و ۴۳۴۲ با سه سند؛ تفسیر ثعلبی، ج ۹، ص ۵۰ با سه سند؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۴۲، ص ۸۹ و ۹۳ و ۹۷؛ مجمع الزوائد، ج ۶، ص ۱۵۰، ج ۹، ص ۱۲۴؛ کنز العمال، ج ۱۰، ص ۴۶۲، ح ۳۰۱۱۹.

یارانش را ترسو می خواند. (و هر کدام دیگری را سبب فرار از جنگ می دانستند).

این خبر را امیرالمؤمنین، ابن عباس، جابر، سلمه بن اکوع و بریده نقل کرده اند.

حاکم و ذهبی سند نقل امیرالمؤمنین علیه السلام را صحیح دانسته اند و متقی نیز آن را حسن دانسته و حاکم سند اول جابر را به شرط مسلم صحیح دانسته و سند دوم جابر را که حاکم و ذهبی در موردش سکوت کرده اند هیشمی سخنی در باره آن گفته که دلالت بر حسن بودن آن سند می کند و دو سند ثعلبی از سلمه بن اکوع بدون نزاع صحیح است و یک سند ابن عساکر از سلمه نیز در شواهد حسن است.

... امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: «... ای ابولیلی! مگر همراه ما در خیبر نبودی؟ گفت: آری، به خدا قسم که همراه شما بودم. فرمود: همانا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم ابوبکر را برای جهاد و فتح خیبر فرستاد. ابوبکر همراه مردم حرکت کرد، ولی پس از اندکی خود و همراهانش پا به فرار گذاشته و از میدان فرار کردند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم عمر را فرستاد و او نیز پا به فرار گذاشت. سپس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: هم اکنون پرچم را به دست مردی می دهم که خدا و پیامبرش او را دوست دارند و او نیز خدا و پیامبرش را دوست دارد. خداوند پیروزی را نصیب او می گرداند و او فرار نمی کند. سپس کسی را به سراغ من فرستاده، مرا خواستند. من آمدم در حالی که چشمانم درد می کرد و نمی توانستم چیزی را بینم. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از آب دهان خود بر چشمانم مالیده و فرمودند: «خدایا، گرمی و سردی را از او دور فرما...».

فرار شیخین از یهودیان خیبر را امیرالمؤمنین علیه السلام (با دو سند)، ابن عباس، جابر، بریده، (با سه سند)، ابولیلی، ابوسعید خدری، سلمه بن اکوع و عمار روایت کرده اند. (۱)

۱- مصنف ابن ابی شیبه، ج ۶، ص ۳۶۷، ح ۳۲۰۸۰ و ج ۷، ص ۳۹۴، ح ۳۶۸۸۳؛ مسند احمد، ج ۳، ص ۱۶، ح ۱۱۱۳۸، ج ۵، ص ۳۵۳ و ۳۵۸، ح ۲۳۰۴۳ و ۲۳۰۸۱؛ مسند بزار، ج ۲، ح ۴۹۶، ج ۳، ص ۲۲، ح ۷۷۰؛ سنن الکبری نسائی، ج ۵، ص ۱۰۸ و ۱۸۹، ح ۸۴۰۱ تا ۸۴۰۳ و ۸۶۰۱؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۳۹ و ۴۰، ح ۴۳۳۷ تا ۴۳۳۹؛ مسند رویانی، ج ۲، ص ۲۶۱، ح ۱۱۷۲؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۴۳، ح ۱۱۷؛ معجم الکبیر، ج ۷، ص ۷۷ و ۳۵۷، ح ۵۷۸۵ و ۶۳۰۳؛ معجم الصغیر، ج ۲، ص ۶۵، ح ۷۹۰؛ معجم الاوسط، ج ۳، ص ۱۵۲، ح ۲۳۰۷؛ تاریخ طبری، ج ۲، ص ۱۳۶ و ۱۳۷، ج ۳، ص ۱۱ و ۱۲؛ سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۳۰۵؛ مسند حارث، ج ۲، ص ۴۹۹، ح ۱۳۴۶؛ مسند ابویعلی، ج ۲، ص ۷۰۸، ح ۶۹۶؛ تاریخ الکبیر، ج ۷، ص ۲۶۳، ح ۶۴۲۱؛ مجمع الزوائد، ج ۶، ص ۱۵۰ و ۱۵۱، ج ۹، ص ۱۲۴؛ فتح الباری، ج ۷، ص ۳۶۵.

این لفظ را ابن ابی شیبیه و بزار و برخی دیگر روایت کرده اند و سندش صحیح است و متقی در باره ی همین لفظ می گوید: طبری سند آن را صحیح دانسته است. بقیه به صورت: «ابوبکر و عمر پرچم را گرفتند و بدون پیروزی برگشتند» این داستان را نقل کرده اند. حاکم و ذهبی سه سند این خبر را و هیشمی پنج سند این خبر را صحیح دانسته اند و شعیب ارتووط و البانی نیز سند این خبر را صحیح دانسته اند.

سخت گیری عمر بن خطاب نسبت به مسلمین

۱. به مناسبت در این کتاب به مخالفت و کتک زدن خلیفه دوم در حضور

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و همچنین بعد از رحلت آن حضرت کسانی را که برای گذشتگان خود گریه می کردند، اشاره کردیم که با مخالفت حضرت رو به رو می شد، ولی با این وجود بعد از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نیز به آن روش و کتک کاری مسلمین به خاطر گریه برای گذشتگان ادامه داد.

۲. اشاره کردیم که عمر بن خطاب مسلمین را به خاطر ادای نماز نافله بعد از عصر، کتک می زد و با نظر ابویوب انصاری نیز در این مورد آشنا شدیم.

۳. وقتی خلیفه اول، عمر بن خطاب را خلیفه بعد از خود تعیین نمود

امیرالمؤمنین علیه السلام و طلحه به ابوبکر وارد شدند و گفتند: به خداوند متعال چه پاسخ خواهی داد که یک چنین شخص تندخو و غلیظ را بر مسلمین حاکم قرار دادی؟! [\(۱\)](#) این خبر با چندین سند روایت شده و کاملاً صحیح است و البته در برخی کتاب ها به جای اسم امیرالمؤمنین علیه السلام و طلحه، عنوان «مردم گفتند» آورده اند.

۱- الطبقات الکبری، ج ۳، ص ۱۹۹ و ۲۷۴؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۴۴، ص ۲۵۱؛ ارواء الغلیل، ج ۶، ص ۸۰، ح ۱۶۴۲؛ مصنف ابن ابی شیبیه، ج ۷، ص ۴۸۵ و ج ۸، ص ۵۷۴؛ تاریخ المدینه، ج ۲، ص ۶۶۸ و ۶۷۱.

۴. در صحیحین وارد شده که امیرالمؤمنین علیه السلام بعد از شهادت حضرت زهرا \square تحت فشار قرار گرفته و تصمیم گرفتند با ابوبکر صلح کنند و برای ابوبکر چنین پیام فرستادند: «بیا با هم صلح می کنیم، ولی تنها بیا و این سخن را به این خاطر گفت که از حضور عمر بن خطاب بدش می آمد.» (۱)

البته نمونه ها در این موضوع و تندی خلیفه دوم نسبت مسلمین فراوان است که نیاز به ذکر بیش از این نیست و این واقعیت ها خبر مورد بحث را انکار می کند و همچنین در تاریخ نمونه ی عملی صحیح دیده نمی شود که عزت اسلام به وسیله عمر بن خطاب را در آن زمان نشان دهد.

۱۸. مالک بن مغول

بخاری هفت حدیث از او روایت کرده است.

قال عبد السلام بن حرب: قلت لشریک: هل لك فی أخ تعودة؟ قال من؟ قلت: مالک بن مغول. قال: لیس لی بأخ من أزی علی علی وعمار؛ (۲) عبدالسلام می گوید: به شریک قاضی گفتم: می خواهی برادری را عیادت کنی؟ شریک گفت: چه کسی است؟ گفت: مالک بن مغول. شریک گفت: کسی که به علی و عمار عیب می گیرد و آن دو را تحقیر می کند، برادر من نیست.

از این خبر استفاده می شود که مالک بن مغول امیرالمؤمنین علیه السلام و عمار را به تعبیر اهل سنت سب می کرده است، ولی با این حال هیچ یک از محدثین و رجالین اهل سنت این واقعیت را در شرح حال او ذکر نکرده اند و گویا این عمل او هیچ اشکالی نخواهد داشت.

۱- صحیح بخاری، کتاب المغازی، باب عَزْوُهُ خَیْبَرٍ، ح ۴۲۴۰؛ صحیح مسلم، کتاب الجهاد والسیر، باب قول النبی صلی الله علیه و آله و سلم لا نورث ما ترکنا فهو صدقه، ج ۳، ص ۱۳۸۰، ح ۱۷۵۹.

۲- میزان الاعتدال ذهبی، ج ۲، ص ۲۷۲، رقم ۳۶۹۷.

اشاره

بخاری حدود ۱۳۰۰ حدیث با مکررات از زهري روایت کرده است.

ابوداود می گوید: تمام احادیث زهري ۲۲۰۰ است که نصف آن مسند و دویست حدیث آن از غیر ثقه است. (۱)

زهري و تدليس

چنان که ذکر شد، از شروط امام بخاری در صحیحش این است که راوی مدلس نباشد.

حسن بن علی سقاف می نویسد: حافظ ابن حجر در کتاب «تعریف أهل التقديس بمراتب الموصوفين بالتدليس»، ص ۱۰۹، رقم ۱۰۲/۳۶ زهري را از مدلسین در طبقه ای سوم نام برده و قبلش در «ص ۲۳» مدلسین در این طبقه را چنین توصیف کرده است: کسانی که بسیار تدلیس کرده اند و ائمه به احادیث آن ها جز آنچه تصریح به سماع

کرده اند، احتجاج نکرده اند و برخی از ائمه حدیث چنین افراد را مطلقاً رد کرده-اند. (۲)

ذهبی می گوید: زهري در موارد نادر تدلیس می کرد. (۳)

عن هشام بن عروه قال: ما حدث ابن شهاب عن أبي بحدیث فيه طول إلا زاد فيه ونقص؛ (۴) هشام بن عروه می گوید: هیچ حدیثی زهري از پدرم روایت نکرده که طولانی باشد، مگر این که در آن کم و زیاد نمود.

یحیی قطان، یحیی بن معین، علی مدیمی و شافعی گفته اند: مرسل زهري بدتر از مرسل غیرش است، و بی ارزش و پست و باد است. (۵)

۱- تهذیب التهذیب، ج ۹، ص ۳۹۶، رقم ۷۳۴.

۲- التناقضات البانی الواضحات حسن سقاف، ج ۳، ص ۳۳۵.

۳- میزان الاعتدال ذهبی، ج ۴، ص ۴۰، رقم ۸۱۷۱.

۴- تاریخ ابن عساکر، ج ۵۵، ص ۳۶۸؛

۵- تاریخ ابن عساکر، ج ۵۵، ص ۳۶۸ و ۳۶۹؛

زهري و کتابت حدیث

زهري می گوید: کنا نکره الکتاب، حتی أکرهنا علیه الامراء، فرأيت أن لا أمنعه مسلما؛ (۱) از نوشتن (سنت و حدیث) کراهت داشتیم تا این که امر ما را به آن اجبار کردند پس تصمیم گرفتیم مسلمی را از آن منع نکنم.

اخبار نقل کرده اند که زهري و صالح بن کيسان طلب علم می کردند و زهري ابن کيسان را به نوشتن سنن فرا خواند. پس هر چه از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رسید آن را نوشتند. سپس ابن شهاب گفت: بیا هر چه از صحابه رسیده را نیز بنویسیم. من گفتم: نه، آن سنت نیست و او گفت: سنت است. پس زهري نوشت و من ننوشتم و او موفق شد و من ضایع شدم. (۲) در برابر این خبر باز اخبار وارد شده که می گویند:

زهري کتابی نداشت، جز کتاب در مورد انساب قومش. (۳) در برخی اخبار وارد شده که از زهري خواستند کتب خود را برایشان بیاورد او گفت: من کتابی جز در مورد انساب قومم و شعر ندارم. (۴)

یونس بن یزید می گوید: به زهري گفتم: کتاب هایت را به نزد من بیاور. پس کتاب هایی را به نزد من آورد که در آن ها شعر بود. (۵)

عبدالله بن عمر می گوید: نوشته ای را به زهري دادم و او گفت: این را از من روایت کن. (۶)

۱- سنن دارمی، ج ۱، ص ۱۱۰؛ المعرفه والتاریخ فسوی، ج ۱، ص ۶۳۳؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۵، ص ۳۳۴.

۲- مصنف عبدالرزاق، ج ۱۱، ح ۲۰۴۸۷؛ المعرفه والتاریخ فسوی، ج ۱، ص ۶۴۱؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۵ شرح حال زهري.

۳- المعرفه والتاریخ، ج ۱، ص ۶۴۱؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۵۵، ۳۳۱؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۵، ص ۳۳۳.

۴- تاریخ ابن عساکر، ج ۵۵، ص ۳۳۱.

۵- جامع البیان العلم ابن عبدالبر، ج ۱، ص ۳۶۱، ح ۳۴۴.

۶- سیر اعلام النبلاء ذهبی، ج ۵، ص ۳۳۸؛

باز همو می گوید: برای زهری کتابی آورده می شد که نه آن را می خواند و نه برای او خوانده می شد و گفته می شد: این را از تو روایت کنم؟ می گفت: آری، روایت کن. (۱)

اوزاعی می گوید: زهری صحیفه ای به من داد و گفت: این را از من روایت کن. (۲)

سفیان ثوری نیز می گوید: به نزد زهری رفتم و او با اخلاق سوء با من برخورد نمود. پس به او گفتم: آیا دوست داری که تو نیز به نزد مشایخ بروی و با تو همین-گونه رفتار کنند! به من گفت: همین جا بمان. پس رفت و کتابی را برای من خارج کرد و گفت: این را بگیر و از من روایت کن. سفیان می گوید: یک حرف هم از آن روایت نکردم. (۳) با این بیان اگر به احادیث زهری توجه شود، خیلی از آن منفرات اوست و با مسلمات فراوان مخالف است.

معمر می گوید: گمان می کردیم ما فراوان از علم زهری نوشتیم، تا این که ولید کشته شد و ناگهان کاغذ و دفاتر از خزانه ولید حمل کرده بردند و گفتند: (آن ها همه) علم زهری است. (۴)

با در نظر گرفتن مجموع این اخبار روشن می شود که اولاً: زهری با اجبار این ظالمان، حدیث نوشته است. ثانیاً: او کتابی در حدیث نداشته است. ثالثاً: تنها برای فرزندان این حاکمان ظالم چیز هایی نوشته است. رابعاً: چیزی را که نمی دانسته در آن چه است، می گفته است: آن را از من روایت کنید. پس او نسبت به حدیث متساهل و بی رغبت بوده و اهمیتی برای آن قائل نبوده است.

۱- تاریخ یحیی بن معین، ج ۲، ص ۳۵۶، رقم ۵۳۱۰.

۲- جامع بیان العلم ابن عبدالبر، ج ۳، ص ۴۶۴، ح ۱۳۷۵.

۳- تاریخ ابن عساکر، ج ۵۵، ص ۳۶۵؛ سیر اعلام النبلاء ذهبی، ج ۵، ص ۳۳۸.

۴- طبقات الکبری ابن سعد، ج ۲، ص ۳۸۹؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۵۵، ص ۳۳۴، و ج ۵۹، ص ۴۰۰؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۵، ص ۳۳۴.

زهري و حاکمان ظالم

قبل از ورود به دلائل نوکری ابن شهاب زهري به سلاطين بنی امیه، باید دقت داشته باشیم که محدثین اهل سنت کسانی را که با سلاطين همکاری و یا رابطه داشتند، حدیثش را ترک کرده اند که چند نمونه را در این مورد ذکر می کنیم:

۱. ابن حجر می گوید: زائده حدیث حمید طویل را به دلیل همکاری اش در برخی امور با سلاطين کنار گذاشت. (۱)

۲. ابن سیرین از حمید بن هلال به دلیل این که در امور سلاطين داخل شده بود، راضی نبود. (۲)

۳. شعبه و ابن علیہ خالد بن مهران را جرح کرده اند یا به جهت دخولش به امر سلطان ویا... (۳)

۴. مالک بن انس از عبدالله بن ذکوان بدش می آمد؛ زیرا او برای سلطان فعالیت

می کرد. (۴) و نمونه های فراوان دیگر.

و این بیان گر آن است که این امر و عمل نزد محدثین نیز مذموم بوده است، ولی نوکری زهري به سلاطين را به هیچ وجه نمی توان به همکاری این افراد با سلاطين مقائسه نمود؛ زیرا او تمام عمر خود را وقف این ظالمان کرده است.

زهري از قرض به تنگ آمده بود. پس در زمان عبدالملک بن مروان به شام رفت. در اولین ملاقات خود با عبدالملک به او به عنوان خلیفه سلام داد و در آخر گفت: اگر امیرالمؤمنین علیه السلام می خواهد با من صله رحم کند، برای من (از بیت المال) حقوق مداوم بنویسد. عبدالملک خواسته ای او را رد کرد و قبیصه او را به خاطر این رفتارش مذمت

۱- مقدمه فتح الباری ابن حجر، ص ۳۹۷ و ۴۶۲.

۲- همان، ص ۳۹۷.

۳- مقدمه فتح الباری، ص ۳۹۸.

۴- مقدمه فتح الباری، ص ۴۱۱.

کرد و او را به منزلش برد و صد دینار و بغله و غلام و ده لباس داد و بار دوم وقتی به نزد عبدالملک آمدند، تأکید کرد که از عبدالملک چیزی نخواهد. عبدالملک گفت: من برای تو مخارج خانواده ات را نوشتم. (و در همین ملاقات همچنین از عبدالملک خواست که قرضش را ادا کند.) به قیصه امر کرد تا اسم او به دیوان نوشته شود و به زهری گفت: دوست داری دیوانت کجا باشد. این جا همراه امیرالمؤمنین علیه السلام یا در شهر خودت؟ گفت: ای امیرالمؤمنین، من همراه تو هستم. عبدالملک او را به عنوان اصحاب نزدیک دربارش نگه داشت. زهری می گوید: عبدالملک از دنیا رفت پس ملازم پسرش ولید بودم. سپس ملازم سلیمان و سپس ملازم عمر بن عبدالعزیز و سپس ملازم یزید بن عبدالملک بودم. سپس ملازم هشام بن عبدالملک بودم. هشام سال ۱۰۶ حج نمود و زهری نیز او را همراهی کرد. سپس هشام زهری را به تعلیم و تحدیث فرزندانش امر کرد و او همیشه همراه آن ها بود و از آن ها جدا نشد تا این که در مدینه از دنیا رفت. (۱)

هشام بن عبدالملک سال ۱۰۶ هـ حج نمود و زهری همراه او بود و هشام زهری را همراه فرزندانش فرستاد (نگه داشت) تا به آن ها تعلیم بدهد و همراه آن ها حج انجام دهد. پس زهری از آن ها جدا نشد تا این که از دنیا رفت. (۲)

زهری می گوید: همراه حجاج بن یوسف برای حج خارج شدیم. (۳) از خبر دیگر نیز همراهی زهری با حجاج استفاده می شود. (۴)

از این اخبار استفاده می شود زهری تمام عمر خود را پس از سی سالگی در خدمت حاکمان ظالم بنی امیه سپری نمود و در ظلم آن ها با سکوت و رضایتش شریک گشت.

۱- المعرفة والتاریخ، ج ۱، ص ۶۲۸؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۵۵، ص ۳۲۳ الی ۳۲۵ و ص ۲۹۷ و ۳۰۰؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۵، ص ۳۳۱؛ تاریخ الاسلام، ج ۲، ص ۴۴۸.

۲- تاریخ ابن عساکر، ج ۵۵، ص ۳۲۵؛ تاریخ الاسلام، ج ۲، ص ۴۴۸.

۳- تقیید العلم خطیب، ج ۱، ص ۳۳۵ ح ۲۹۵؛ عقد الفرید، ج ۲، ص ۲۱۸.

۴- سیر اعلام النبلاء، ج ۵، ص ۳۲۷ شرح حال زهری رقم ۱۶۰.

عن مكحول وذكر الزهري فقال: أي رجل هو لو لا أنه أفسد نفسه بصحبه الملوک؛ (۱) علی بن حوشب می گوید: نزد مکحول زهري را یاد کردند. او گفت: چه مردی است او اگر خود را با صحبت و همنشینی ملوک فاسد نکرده بود.

احمد بن حنبل در مقام تضعیف عکرمه می گوید: واتی خراسان يطوف علی الامراء يأخذ منهم؛ عکرمه به خراسان آمد، به امرا وارد می شد و از آن ها هدایا

می گرفت. ذهبی پس از نقل این سخن احمد می گوید: قبول کردن عکرمه جوایز امرا را مانع از قبول حدیثش نمی شود؛ زیرا ابن شهاب زهري در قبول جوایز امرا مشهورتر از عکرمه بود و کسی هم روایت از او را به این جهت ترک نکرده است. (۲)

عمر بن ردیح می گوید: كنت مع ابن شهاب الزهري نمشی فرآنی عمرو بن عبید فلقینی بعد فقال: ما لك ولمندیل الأمراء یعنی ابن شهاب؛ (۳) همراه ابن شهاب راه می رفتم و مرا در آن حال عمرو بن عبید دید و گفت: تو را با مندیل و دست مال امیران چه کار. (یعنی عمرو بن عبید زهري را دست مال کاغذی بنی امیه می دانست که حاکمان ظالم ظلم خود را با وجود امثال زهري مورد توجه قرار می دادند).

شعبه می گوید: ... فلما قدمنا مکه مررت به وهو قاعد مع الزهري فقلت: أبا معاوية من هذا؟ قال: شرطی لبني أمیه فلما قفلنا جعل يقول: حدثنا الزهري. فقلت: و این رأیته؟ قال: الذی رأیته معی قلت: أرني الكتاب. فأخرجه فخرقته...؛ (۴) چون به مکه رفتیم به هشیم عبور کردم، در حالی که او همراه زهري نشسته بود و گفتیم: ای ابومعاویه، این چه کسی است؟ گفت: او شرطه وبرگزیده (برای خدمت) بنی امیه است. پس وقتی برگشتیم شروع کرد به گفتن: حدیث

۱- سیر اعلام النبلاء، ج ۵، ص ۳۲۹.

۲- همن، ج ۵، ص ۳۳۷.

۳- تاریخ بن عساکر، ج ۵۵، ص ۳۷۰.

۴- سیر اعلام النبلاء ذهبی، ج ۷، ص ۲۲۶، رقم ۸۰.

کرد مرا زهری. گفتم: او را کجا دیدی؟ گفت: همانی که همراه من دیدی. گفتم: نوشته ات را به من نشان بده. پس آن را درآورد و پاره اش کردم. شعبه در مکتب اهل سنت امیرالمؤمنین در حدیث معرفی شده و او از زهری حدیث روایت نکرده است، چنان که داستان فوق نیز همین را تصدیق می کند و ابن حجر در «تهذیب» نیز زهری را از شیوخ شعبه ذکر نکرده است.

خارجه بن مصعب می گوید: به نزد زهری رفتم و دیدم که او شرطی و نگهبان برخی از بنی مروان است و دیدم که او سوار شد و در دستش سر نیزه است و در جلویش مردم هستند که بر دستانشان کافر کوبات، پس گفتم: خداوند قبیح قرار داده این عمل را برای عالم، لذا از او حدیث نشنیدم و برگشتم و سپس از یونس از زهری حدیثش را شنیدم. (۱)

قال محمد بن إشکاب، کان الزهری جندياً؛ (۲) زهری سرباز و نوکر حاکمان بنی امیه بود.

سلمه بن دینار در نامه ای به زهری در مورد نوکری او به حاکمان بنی امیه او را چنین مورد خطاب قرار داده است: تو مال و منالی را گرفتی که از آن دهنده نیست، و به کسی نزدیک شدی که برای کسی حق را نمی خواهد و وقتی تو را به خود نزدیک نمود، باطل را ترک نمی کند. دعوت کسی را پذیرفتی که با دعوتش می خواهد تو را فریب دهد. (حاکمان ظالم بنی امیه)... تو را پلی قرار دادند که به وسیله آن به خواسته-هایشان می رسند. تو را قطب و محوری قرار دادند که بر اطراف باطلشان می چرخند و تو را به سوی گمراهی و خراب کاری خود دعوت گر و پیماینده ای راه خود قرار داده-اند. به وسیله تو بر علما شک وارد می کنند و قلوب جهال را به خود جذب می کنند... چقدر ناچیز است آنچه برای تو آباد کردند در مقابل چیزی که خراب کردند (یعنی دنیای بی ارزش تو را آباد و آخرت ابدی تو را خراب کردند) و چقدر کم است آنچه به تو دادند

۱- الثقات ابن حبان، ج ۸، ص ۵؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۱۵، ص ۴۰۰ و دیگران.

۲- سیر اعلام النبلاء، ج ۵، ص ۳۴۱؛ تذکره الحفاظ ذهبی، ج ۱، ص ۱۰۹.

در مقابل (دین و آخرت) آن چه از تو گرفتند... (۱).

شبهه این نصیحت و سخن را که خیلی مفصل تر از این است امام سجاد علیه السلام نیز به زهری داشته اند. (۲)

دشمنی زهری با اهل بیت علیهم السلام

ابن ابی الحدید می گوید: زهری از جمله منحرفین از علی بود. جریر بن عبدالحمید از محمد بن شیبه نقل کرده که گفته است: در مسجد مدینه شاهد بودم که عروه وزهری نشسته بودند و از علی یاد کرده و از او بدگویی می کردند. این خبر به علی بن حسین (امام سجاد علیه السلام) رسید و حضرت به نزد آن ها آمد و فرمود: اما تو ای عروه همانا پدرم بین خود و پدرت خداوند را حاکم قرار داد و خداوند به نفع پدرم حکم فرمود. و اما تو ای زهری، اگر در مکه بودی برایت نشان می دادم که قبر پدرت کجاست. (۳)

کعبی می گوید: وقتی زهری به نزد عمر بن عبدالعزیز آمد، او را از عسکر خود خارج کرد، به خاطر این حدیثی که از او شنیده بود: «لا تناشدوا الخلفاء بالله» خلفای خدا (حاکمان بنی امیه) را مورد مناشده قرار ندهید، و به خاطر دشمنی اش با علی. (۴)

زهری و کتمان فضائل اهل بیت علیهم السلام

چنان که آشنا شدیم زهری از سی سالگی تا زمان مرگش در خدمت حاکمان ظالم بنی امیه بوده و بنی امیه که شدیدترین دشمنان اهل بیت علیهم السلام بودند در زمانشان در تمام

۱- حلیه الاولیا، ج ۳، ص ۲۴۷؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۲۲، ص ۴۲؛ فیض القدیر، ج ۲، ص ۵۱۶.

۲- تحف العقول، ص ۲۷۵ الی ۲۸۸.

۳- شرح نهج النبلاغه، ج ۴، ص ۱۰۲.

۴- الامام البخاری و صحیحہ الجامع المختصر، ص ۳۱۴؛ قبول الاخبار کعبی، (متوفی ۳۱۹، ج ۱، ص ۲۶۹)؛ ذهبی کعبی را علامه و شیخ معتزله معرفی کرده است. سیر اعلام النبلاء، ج ۱۴، ص ۳۱۳، رقم ۲۰۴.

منابر اسلامی امیرالمؤمنین علیه السلام را لعن می کردند که برای نمونه تنها با اشاره به یک سخن از اعتراف علما به این تاریخ ننگین بنی امیه بسنده می کنیم:

یاقوت حموی در مورد سجستان می نویسد: رهنی گفته است: بزرگ تر از همه ای این ها علی بن ابی طالب در منابر شرق و غرب لعن می شد، ولی در منبر سجستان جز یک مرتبه لعن نشد و مردم آن، بنی امیه را نگذاشتند چنین کاری را در شهر و منبر آن-ها انجام دهند و اضافه کردند که هیچ کسی در منبر آن ها لعن نشود... چه شرفی بزرگ تر است از روی گرداندن مردم سجستان از لعن برادر رسول خدا بر منبرشان است، در حالی که او در منبر های مکه و مدینه لعن می شد. (۱)

زهري حیات خود را وقف یک چنین خاندانی نمود و حال آن که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بنی امیه را دشمنان اسلام معرفی فرموده و آن ها را لعنت کرده اند. زهري خود را کاملاً تسلیم سیاست این دشمنان اسلام کرد و بنا بر این با وجود این که این همه اخبار در کتب حدیثی مکتب اهل سنت از او به جای مانده است، با اعتراف اهل سنت، زهري هیچ حدیثی در فضائل اهل بیت علیهم السلام روایت نکرده است و در مقابل در مذمت اهل بیت صلی الله علیه و آله و سلم اخبار جعل کرده است.

ابن حبان از محدثین بزرگ اهل سنت می گوید:

از مالک و زهري در بین احادیثی که روایت کرده اند، هیچ حدیثی در مناقب علی در حفظ ندارم. (۲)

ابوجعفر خطمی می گوید: زهري مردی را به قتل رسانید و من آن را به ابن عیینه گفتم و او سخن مرا تأیید کرد و گفت: همچنین در فضیلت علی هیچ حدیثی روایت نکرد و مروانی بود. (۳)

۱- معجم البلدان حموی، ج ۳، ص ۱۹۱.

۲- المجروحین ابن حبان، ج ۱، ص ۲۵۸.

۳- الامام بخاری وصحیحه الجامع المختصر، ص ۳۱۳؛ قبول الاخبار، ج ۱، ص ۲۶۹.

جعفر بن ابراهیم جعفری می گوید: کنت عند الزهري أسمع منه فإذا عجوز قد وقفت عليه فقالت: يا جعفری لا تكتب عنه فإنه مال إلى بنی أمیه وأخذ جوائزهم فقلت: من هذه؟ قال: أختی رقیه خرفت قالت: خرفت أنت، کتبت فضائل آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم؛ (۱) نزد زهري بودم و از او حدیث می شنیدم. پس ناگهان پیره زنی بر سر زهري ایستاد و گفت: ای جعفری، از او منویس. همانا او به سوی بنی امیه تمایل نمود و جوائز آن ها را گرفت. گفتم: این چه کسی است؟ زهري گفت: خواهرم رقیه، دیوانه شده است. خواهرش گفت: تو دیوانه شده ای فضائل آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم را کتمان نمودی.

زهري می گوید: به شام رفتم و بر عبدالملک وارد شدم تا به او سلام دهم. دیدم که او در قبه ای ایستاده و مردم در زیر هستند. پس سلام دادم و نشستم. گفت: ای ابن شهاب، می دانی صبح روزی که پسر ابی طالب کشته شد در بیت المقدس چه رخ داد؟ گفتم آری، گفت: نزد من بیا. از پشت مردم به پشت قبه رفتم. صورتش را به من گردانید و پرسید، گفتم: هیچ سنگی در بیت المقدس برداشته نشد، مگر این که زیرش خون بود. عبدالملک گفت: این را کسی از تو نشنود. زهري می گوید: به کسی آن را نگفتم تا وقتی که او از دنیا رفت. (۲)

معمر می گوید: زهري هنگام مریضی اش از عکرمه، از ابن عباس برای من حدیث روایت کرد که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرموده اند: بنی اسرائیل به دلیل سوء رأیشان نسبت انبیا و اختلاف در دینشان از برکات آسمان محروم گشتند. و این امت را دشمنی با علی از برکات آسمان محروم خواهد کرد. معمر می گوید: من قبل از آن نشنیدم که زهري از عکرمه حدیث نقل کند و چون از مریضی اش خوب شد، پشیمان گشت و به من گفت: ای یمانی این حدیث را کتمان نما و از غیر من نقل کن و همانا بنی امیه کسی را که علی

۱- تاریخ ابن عساکر، ج ۴۲، ص ۲۲۸.

۲- المعرفه والتاریخ فسوی، ج ۱، ص ۶۲۹؛ الأحاد والمثانی، ج ۱، ص ۱۵۲، ح ۱۸۹؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۴۲، ص ۵۴۷، وج ۵۵، ص ۳۰۵.

را به خوبی ذکر می کند معذور نخواهند داشت. به او گفتم: چرا با این قوم این قدر فاصله ات را نزدیک و حفظ کردی، در حالی که نظرات آن ها را شنیدی و می دانی! گفت: بس است ای تو، همانا این ها ما را در دنیایشان شریک کردند و در هوا و هوس خواهی آن ها ما نیز کوتاه آمدیم. (۱)

مدائنی می گوید: واخبرنی ابن شهاب قال: قال لی خالد بن عبدالله القسری احد ولایه بنی امیه: اکتب لی النسب فبدأت بنسب مَضْرٍ فمکثت فیه ایاما ثم اتیته فقال لی: ما صنعت؟ قلت: بدأت بنسب مضر و ما اتممته. فقال: اقطعه قطعه الله مع اصولها و اکتب لی السیره. فقلت له: فإنه یمر بی الشئی من سیره علی بن أبی طالب أفأذکره؟ فقال خالد: لا إلا أن تراه فی قعر الجهیم؛ (۲) ابن شهاب زهری به من خبر داد و گفت: خالد قسری، یکی از ولات بنی امیه (که امیرالمؤمنین علیه السلام را سب می نمود)، به من گفت: انساب را برای من بنویس. پس من از نسب مضر شروع کردم و چند روزی از نوشتن آن خودداری کردم. سپس به نزد قسری رفتم و او به من گفت: چه کردی؟ گفتم: از نسب مضر شروع کردم و آن را تمام ننمودم. گفت: آن را قطع کن که خداوند آن را از ریشه اش قطع و نابود گرداند، برای من سیره را بنویس. به او گفتم: همانا به چیز هایی از سیره علی عبور می کنم و آیا آن را نیز بنویسم؟ خالد گفت: نه، مگر اخباری باشد که او را در قعر جهنم معرفی کند.

ذهبی می نویسد: خالد قسری (از سال ۸۹ الی ۱۰۶) از جانب ولید و سلیمان حاکم مکه بود و هشام او را (تا سال ۱۲۰ هـ) حاکم بصره و کوفه قرار داد، و او ناصبی معروف بود. او علی را دشنام می-داد. فضل بن زبیر گفته است: شنیدم که قسری سخنی در مورد علی می گفت که ذکر آن جایز نیست. و برای مادرش کنیسه ای درست کرده بود که در آن به عبادت مشغول بود. (۳)

۱- مناقب ابن مغازلی، ص ۱۴۱، ح ۱۸۶.

۲- الاغانی ابوالفرج، ج ۵، ص ۴۵۹. شرح حال ابوالفرج در سیر اعلام النبلاء، ج ۱۶، ص ۲۰۱، رقم ۱۴۰؛ و شرح حال مدائنی نیز در سیر اعلام النبلاء، ج ۱۰، رقم ۱۱۳ موجود است.

۳- سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۴۲۵ و ۴۲۹، رقم ۱۹۱.

خالد قسری چنان که ملاحظه می کنید، برای مادر مسیحی خود عبادتگاه درست کرده و در شرح حال او در «انساب الاشراف» اخبار عجیب در دشمنی او با امیرالمؤمنین علیه السلام و بی دینی او فراوان نقل شده است. و حالا شما تصور کنید که زهری وقتی زیر چتر چنین افرادی حیات دینی خود را سپری می کند و در همان حال اسلام را معرفی می کند و با فرمان آن ها حرکت می نماید، از خود چه چیز ها به جای خواهد گذاشت!

دروغ گویی زهری

روی الزهری عن عروه قال: کانت قد حفت أظافیر علی من کثره ما کان یتسلق علی أزواج رسول الله؛^(۱) ناخون های علی بر اثر فراوانی این که بر همسران پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می زد ساییده شد. ذهبی پس از نقل این خبر می گوید: این حکایت باطل است و شاید این از دروغ های نواصب باشد.

دقت داشته باشیم که حافظ ابوبکر بن ابی داود این خبر را از زهری نقل کرده و محمد بن یحیی بن منده و احمد بن علی بن جارود و محمد بن عباس اخرم شهادت داده اند که ابن ابی داود این خبر را از زهری نقل کرده است. اما این که ذهبی می گوید: این دروغ نواصب است، باید توجه داشته باشیم که ابن ابی داود، زهری و عروه همگی متهم به نصب و دشمنی با اهل بیت علیهم السلام هستند.

زهری می گوید: ابوبکر پس از آن که خلیفه شد، دو سال و چند روز زندگی نمود و عمر ده سال و همه را حج نمود و عثمان دوازده سال و همه را حج نمود، جز دو سال و معاویه بیست سال و دو حج انجام داد و یزید سه سال و چند ماه و عبدالملک پس از این جماعت چند ماه کم از ده سال و یک حج انجام داد و ولید یک ماه کم از ده سال و یک حج انجام داد.^(۲) این خبر نیز گویاترین نمونه بر

۱- اخبار اصفهان، ج ۲، ص ۲۱، وج ۹، ص ۹۳؛ الکامل فی ضعفاء الرجال، ج ۴، ص ۲۶۶؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۲۹، ص ۸۸؛ تاریخ الاسلام، ج ۵، ص ۳۳۹؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۱۳، ص ۲۲۹، رقم ۱۱۸.
 ۲- تاریخ الصغیر بخاری، ج ۱، ص ۵۷ و ۵۸؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۳۵، ۲۸۷.

دشمنی زهری نسبت امیرالمؤمنین علیه السلام و اوج نوکری او به سلاطین جور خواهد بود که او بنی امیه و یزید را از خلفای اسلام می داند، ولی امیرالمؤمنین علیه السلام را خلیفه نمی داند.

۲. معمر می گوید: به زهری گفتم: چرا از علی بن حسین زیاد حدیث روایت

نمی کنی؟ گفت: من زیاد با او همنشینی می کردم، ولی او قلیل الحدیث بود. (۱)

ابن عیینه از زهری نقل کرده که گفته است: من کسی را فقیه تر از علی بن حسین ندیدم، ولی او قلیل الحدیث بود. (۲)

حال آن که ابن سعد می گوید: (محدثین) گفته اند: علی بن حسین ثقه مأمون و کثیر الحدیث بود. (۳) پس زهری دروغ گفته است.

دروغ های دیگر زهری ضمن آشنایی با روایات او ذکر خواهد شد.

اسلام و مذمت نوکری سلاطین

در مذمت سلاطین جور احادیث فراوان است و ما گوشه ای از آن را در شرح حال ابوهریره ذکر کردیم که در برخی آن ها به مذمت بنی امیه تصریح شده است. این جا اکنون به برخی آیات و روایات دیگر در مذمت همکاری با سلاطین اشاره می-کنیم.

خداوند متعال به مسلمین می فرماید: «و بر ظالمان تکیه ننمایید، که موجب می شود آتش شما را فرا گیرد.» (۴) مفسرین اهل سنت نیز از این آیه مذموم بودن تمایل به سلاطین را استفاده کرده و اخبار در مورد آن از صحابه و تابعین نقل کرده اند. و این آیه ای شریفه به طریق اولی شامل زهری می شود.

۱- تاریخ ابن عساکر، ج ۴۱، ص ۳۷۶.

۲- سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۳۸۹؛ تهذیب التهذیب، ج ۷، ص ۲۶۹، رقم ۵۲۱.

۳- طبقات الکبری، ج ۵، ص ۲۲۲؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۳۷۸؛ تهذیب التهذیب، ج ۷، ص ۲۶۹، رقم ۵۲۱.

۴- .سوره هود، ۱۱۳.

۱. ابوذر از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده که فرمودند: إذا بلغ بنو أبي العاص ثلاثين رجلا اتخذوا مال الله دولا ودين الله دغلا وعباد الله خولا قال حلام فأنكر ذلك علي بن أبي ذر فشهد علي بن أبي طالب أني سمعت رسول الله صلي الله عليه و آله و سلم يقول: ما أظلت الخضراء ولا أقلت الغبراء علي ذى لهجه أصدق من أبي ذر و أشهد أن رسول الله صلي الله عليه و آله و سلم قاله؛(۱) وقتی بنی ابوالعاص به سبی مرد رسید، مال خدا (بیت المال) را به ناحق تصرف می کنند و دین خدا را در فساد خود مورد استفاده قرار می دهند و بندگان خدا را عبد و غلام خود قرار می دهند. (عثمان) این حدیث را انکار نمود و امیرالمؤمنین علیه السلام شهادت دادند که از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شنیدند که در حق ابوذر فرمودند: آسمان سایه نیفکنده و زمین به خود جای نداده به فردی راستگوتر از ابوذر. این متن را حاکم و ذهبی به شرط مسلم صحیح دانسته اند و شطر اول حدیث که مورد نظر است از ابوذر، ابوسعید خدری، ابوهریره و معاویه روایت شده است و هیثمی، بوصیری، حاکم، البانی و حسین سلیم اسد سند آن را صحیح دانسته اند.

زهري نوکری همین افراد را که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم این گونه از ظلم آن ها خبر دادند بر عهده گرفت و خدمت به ظلم آن ها را اختیار نمود.

۲. عبد الله بن حارث زبیدی می گوید: قال رسول الله صلي الله عليه و آله و سلم: سيكون بعدى سلطان الفتن علي أبوابهم كمنار ك الإبل لا يعطون أحدا شيئا إلا أخذ من دينة مثله؛(۲) پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: به زودی پس از من فتنه ی سلاطین شروع خواهد شد. مردم به در منزل آن ها جمع خواهند شد، ولی آن ها برای کسی چیزی نمی دهند مگر

۱- مسند ابویعلی، ج ۲، ح ۱۱۵۲ و ج ۱۱، ح ۶۵۲۳؛ مسند احمد، ج ۳، ص ۸۰، ح ۱۱۷۷۵؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۴، ص ۵۲۶، ح ۸۴۷۵ و ۸۴۷۶ و ۸۴۷۸ و ۸۴۸۰؛ اتحاف الخیره المهره بوصیری، ج ۸، ح ۷۵۲۹ الی ۷۵۳۰؛ مجمع الزوائد، ج ۵، ص ۲۴۱ و ۲۴۱؛ احادیث صحیحہ البانی، ج ۲، ص ۲۴۳، ح ۷۴۴.

۲- المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۷۳۴، ح ۶۶۶۵؛ مجمع الزوائد، ج ۵، ص ۲۴۶؛ مصنف عبدالرزاق، ج ۱۱، ص ۳۱۷، ح ۲۰۶۴۴.

این که به همان مقدار از او دینش را خواهند گرفت. هیشمی سند این حدیث را تضعیف کرده است، ولی سند عبدالرزاق از ابن مسعود موقوف و صحیح است.

۳. حدیفه گفت: از مواقف فتنه ها بر حذر باشید. گفتند: مواقف فتنه ها چیست؟ گفت: ابواب امرا، یکی از شما به امیر وارد می شود و او را به دروغ تصدیق می کند و چیزی در مورد او

می گوید که در وی نیست. (۱)

۴. عن ابن عباس عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال: من أتى السلطان افتتن؛ (۲) پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: هر که به نزد سلطان رفت مورد امتحان قرار خواهد گرفت. هیشمی دو سند ابوهریره را و البانی سند ابن عباس را صحیح دانسته اند.

۵. عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم: و من لزم السلطان افتتن و ما ازداد عبد من السلطان دنوا إلا ازداد من الله بعدا؛ (۳) پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: هر که ملازم سلطان بود، مورد آزمایش قرار می گیرد و بنده هر قدر به سلطان نزدیک شد، همان مقدار از خداوند متعال دور خواهد شد. هیشمی و البانی سند این حدیث را صحیح دانسته اند.

۶. ابن عمر می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: اتقوا أبواب السلطان و حواشيتها فإن أقرب الناس منها أبعدهم من الله و من آثر سلطانا على الله جعل الله الفتنه في قلبه ظاهره باطنه و أذهب عنه الورع و تركه حيران؛ (۴) از رفتن به در سلطان پرهیزید و همانا نزدیک ترین مردم به سلطان دورترین آن ها از خداوند هستند...

۷. إذا قرأ الرجل القرآن، وتفقه في الدين، ثم أتى باب السلطان تملقا إليه،

۱- مصنف عبدالرزاق، ج ۱۱، ص ۳۱۷، ح ۲۰۶۴۳.

۲- مسند احمد، ج ۱، ص ۳۵۷، ح ۳۳۶۲ و ۸۸۲۳ و ۹۶۸۱؛ سنن ترمذی، ح ۲۳۵۷؛ سنن ابوداود، ح ۲۸۶۰؛ مجمع الزوائد، ج ۵، ص ۲۴۶؛ جامع الصغیر و زیاداته، ح ۱۱۰۶۹.

۳- سنن ابی داود، ج ۱، ص ۶۵۳، ح ۲۸۶۰؛ مسند احمد، ج ۲، ص ۳۷۱، ح ۸۸۲۳ و ۹۶۸۱؛ مجمع الزوائد، ج ۵، ص ۲۴۶؛ احادیث صحیحه، ج ۳، ص ۳۴۶، ح ۱۲۷۲.

۴- اخبار اصفهان، ج ۲، ص ۴۲؛ کنز العمال، ج ۶، ص ۷۰، ح ۱۴۸۸۷.

وطمعا لما فی یده؛ خاض بقدر خطاه فی نار جهنم؛ (۱) اگر انسان قرآن بخواند و در دین فقیه گردد، سپس از روی تملق و طمع بر آنچه در دست سلطان است به در سلطان برود، به مقدار قدمی که برداشته در آتش جهنم فرو خواهد رفت.

۸. امام صادق علیه السلام فرمودند: الفقهاء امناء الرسل فاذا رایتم الفقهاء قد رکنوا الی السلاطین فاتهموهم؛ (۲) فقها امنای پیامبران هستند و اگر دیدید که فقها به سوی سلاطین میل پیدا کردند، آن‌ها را (نسبت به دین و ایمانشان) متهم بدانید.

۹. ابوسعید خدری از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده که فرمودند: یكون أمراء یغشاهم غواش و حواش من الناس یکذبون ویظلمون فمن دخل علیهم فصدقهم بکذبهم و أعانهم علی ظلمهم فلیس منی ولست منه و من لم یدخل علیهم ویصدقهم بکذبهم ویعینهم علی ظلمهم فأنا منه بریء و هو منی بریء؛ (۳) امیرانی خواهند آمد که پنهان کنندگان ظلم (بر ظلم آن‌ها) روپوش می‌گزارند. به مردم دروغ می‌گویند و ظلم می‌کنند. پس هر که بر آن‌ها وارد شود و دروغ آن‌ها را تصدیق کند و آن‌ها را در ظلمشان یاری کند، من از او بیزار هستم و او از من بیزار است.

این حدیث را هیشمی از حدیفه، خباب، کعب و نعمان نیز روایت کرده و سند همه را صحیح دانسته است و در حدیث کعب و حدیفه اضافه شده است: همانا به زودی امیرانی بر شما حاکم خواهند شد... کسی که آن‌ها را تصدیق و در ظلمشان یاری کند سر حوض بر من وارد نخواهد شد. حاکم و ذهبی و شعبی ارتزوط نیز اسانید این حدیث را صحیح دانسته اند و احمد در مسند از ابن عمر و ابوهریره نیز به این معنا حدیث روایت

۱- ذکر اخبار اصبهان ابونعیم، ج ۱، ص ۱۷۹؛ کنز العمال، ج ۱۰، ص ۱۹۵، ح ۲۹۰۲۷ و ۲۹۰۶۸ و ۲۹۰۶۹ از معاذ و ابن عمر.

۲- سیر اعلام النبلاء ذهبی، ج ۶، ص ۲۶۲؛ تهذیب الکمال مزی، ج ۵، ص ۸۸؛

۳- مسند احمد، ج ۳، ص ۲۳۱؛ ح ۱۴۴۸۱ و...؛ مسند ابن مبارک، ص ۱۶۳؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۱، ص ۷۸، ح

۲۶۳ و ۲۶۴؛ مجمع الزوائد هیشمی، ج ۵، ص ۲۴۶ و ۲۴۷ و دیگران.

کرده است.

این تنها برخی روایات در این موضوع است که همگی همکاری و رضایت نسبت به ظلم این حاکمان ظالم را به شدت مذمت کرده است و با این وجود چگونگی ممکن است به هر روایت امثال زهری اعتماد کرد و دین را از او اخذ نمود!

زهری و دل‌بستگی به دنیا

عمر بن عبد العزیز زهری را فرا خواند، ولی زهری کوتاهی نمود. عمر به او گفت: ای پسر شهاب اگر غیر ما (یعنی حاکمان ظالم) تو را فرا می خواند، کوتاهی نمی کردی... و من تو را بنده دنیا یافتم. (۱)

سفیان بن عیینه قال: قالوا للزهری: لو جعلت آخر عمرک تقیم بالمدينه فی مسجد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم تجلس إلی عمد من عمدھا وتفتی الناس فقال: إني لو فعلت ذلك وطئ الناس عقبی ولا ینبغی لی أن أفعل ذلك حتی أزهده فی الدنيا وأرغب فی الآخرة؛ (۲) به زهری گفتند: کاش آخر عمرت را در مدینه می ماندی و در مسجد مدینه درس و کرسی فتوا به خود اختصاص می دادی! زهری گفت: من اگر چنین کنم، مردم پشتم راه می افتند و سزاوار نیست که من چنین کاری را انجام دهم، مگر این که از دنیا بپرهیزم و به آخرت رغبت پیدا کنم (و من نمی توانم چنین باشم).

این خبر با شش سند نقل شده و دلالت می کند که زهری تنها به خاطر دنیا کار می کرده و در فکر آخرت نبوده است.

۱- الامام بخاری وصحیحه الجامع المختصر، ص ۳۱۱ و ۳۱۲؛ الشکوی والعتب ابومنصور ثعالبی، متوفی ۴۲۹، ص ۳۸.

۲- المعرفه والتاریخ، ج ۱، ص ۶۳۵؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۵، ص ۳۲۶؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۵۵، ص ۳۶۲.

زهري و قرض

حدثنا الوليد الموقري، قال: قيل للزهري: إنهم يعيرون عليك كثرة الدين، قال: وكم ديني؟ قيل: عشرون ألف دينار، قال: ليس كثيرا وأنا ملئ لي خمسة أعين كل عين منها ثمن أربعين ألف دينار؛ (۱) به زهري گفته شد: فراوانی بدهی تو را به تو عیب می-گیرند. گفت: چه قدر قرض دارم؟ گفته شد: بیست هزار دینار. گفت: زیاد نیست... .

الزهري، قال لهشام: اقض ديني، قال: وكم هو؟ قال: ثمانيه عشر ألف دينار، قال: إني أخاف إن قضيتها عنك أن تعود، فقال: قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم: «لا يلدغ المؤمن من جحر مرتين» فقضاها عنه. قال: فما مات الزهري حتى استدان مثلها. فبيعت شغب، فقضى دينه؛ (۲) زهري به هشام بن عبدالمملك گفت: قرض مرا ادا کن. هشام پرسید: چقدر است: گفت: هجده هزار دینار. گفت: من می ترسم که این کار را بکنم و تو باز دو مرتبه با چنین درخواست به من مراجعه کنی. زهري گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: مؤمن از یک سراخ دو بار گزیده نمی شود. پس هشام قرضش را ادا نمود. راوی می گوید: زهري از دنیا نرفت، مگر این که همان مقدار را باز قرض کرد... .

در این خبر حتی هشام ظالم، زهري را به یاد خدا و تقوا وادار می کند، به جای

این که او چنین کار را انجام دهد.

سعید بن عبد العزيز می گوید: همانا هشام بن عبدالمملك هفت هزار قرض زهري را پرداخت و سپس به زهري گفت: دیگر چنین کاری را تکرار مکن. زهري گفت: ای امیرالمؤمنین... پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرموده اند: مؤمن از یک سراخ دو مرتبه گزیده نمی شود. (۳)

رجاء بن أبي سلمه می گوید: هشام چهار هزار دینار از بدهی زهري را پرداخت و

۱- سیر اعلام النبلاء، ج ۵، ص ۳۴۰.

۲- سیر اعلام النبلاء، ج ۵، ص ۳۴۲.

۳- تاریخ بن عساکر، ج ۵۵، ص ۳۷۲.

گفت: وای بر تو ای پسر شهاب! شاید تو باز برگردی و این کار را تکرار کنی. زهری گفت: از ابن مسیب شنیدم که می گفت: مؤمن دو بار از یک سراخ گزیده نمی شود. راوی می گوید: پس از آن باز برای دریافت بدهی برگشت... (۱)

زهری از یزید بن محمد بن مروان نیز قرض کرده بود و پانزده هزار آن باقی مانده بود که ابن شهاب در حال طواف او را دید و چاپلوسی نمود و یزید از آن درگذشت و آن را به زهری بخشید. (۲)

ابراهیم بن سعد از پدرش نقل کرده که می گوید: همانا هشام بن عبدالملک هشتاد هزار درهم از بدهی زهری را پرداخت نمود و شنیدم که پدرم زهری را در این مورد مذمت می کرد و به او می گفت: همانا هشام هشتاد هزار درهم از بدهی تو را پرداخت نمود و تو می دانی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در مورد قرض چه فرموده است... (۳)

زهری حدیث پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را در مورد این که مؤمن در یک چیز دو مرتبه فریب نمی خورد... ذکر می کرد، ولی به آن عمل نمی کرد؛ زیرا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرموده اند: مؤمن چنین صفاتی نخواهد داشت، نه هر کسی که مانند زهری خود را با ایمان نشان دهد و مؤمن وانمود کند.

محمد بن عمر أخبرنی شیخ من أحوال الزهری من بنی نفاثه من بنی الدیل قال: أخدم الزهری فی ليله خمس عشره امرأه کل خادم بثلاثین دینارا تعینه العشره خمس عشره؛ (۴) محمد بن عمر از دایی زهری نقل کرده که گفته است: در یک شب پانزده زن به زهری خدمت کردند که به هر کدام سی دینار معین کرده بود....

از این خبر استفاده می شود که زهری با قرض به اشرافی گری می پرداخته است و

۱- همان، ج ۵۵، ص ۳۷۳.

۲- همان، ج ۵۵، ص ۳۷۴.

۳- المعرفه والتاریخ فسوی، ج ۱، ص ۶۳۰؛ تاریخ ابن عساکر، ۵۵، ص ۳۷۴.

۴- تاریخ ابن عساکر، ۵۵، ص ۳۷۴.

همچنین با وجود این که در زیر چتر حاکمان بود، باز ملاحظه می کنید که چقدر پست بوده است که مدام قرض می کرده و با ذلت از ظالمان درخواست پرداخت آن را می نموده است.

زهری و برخی محدثین

زهری گاه گفته است: شش سال همنشین سعید بن مسیب بودم و گاه هشت سال و گاه ده سال. (۱) حال آن که سعید بن مسیب به شدت با حاکمان ظالم بنی امیه که زهری نوکری آن ها را می کرد مخالف بود و از آن ها ظلم و آزار زیادی دید و زهری را به خاطر رساندن حدیثش به آن ها و اخبار شخصی او مذمت و از خود طرد کرده است.

مالک می گوید: سعید بن مسیب بر زهری غضب کرد و گفت: چرا حدیث مرا به بنی مروان رساندی. (۲)

سعید بن مسیب به خاطر این که زهری حدیث و اخبار او را برای عبدالملک بازگو کرده، او را از خود طرد نمود و با او سخن نگفت. (۳)

در خبر دیگر زهری می گوید: در مسجد به مجلس سعید بن مسیب آمدم و خود را به او نزدیک کردم تا به او سلام دهم و او به سینه من زد و گفت: برگرد و از سلام دادن بر من خود داری نمود و من ترسیدم که او سخن گفته و از من عیب بگیرد و حاضران آن را به دیگران نقل کنند. بنابراین کنار رفته و به دنبال او بودم تا خلوت شود و چون تنها ماند به نزد او رفته و گفتم: ای ابا محمد من چه گناه کردم... پیوسته عذرخواهی

می کردم، ولی هیچ حرفی با من نمی گفت تا این که وقتی به منزلش رسید و دروازه را برایش باز کردند و پایش را وارد خانه کرد، رو به من کرد و گفت: تو هستی که حدیث

۱- همان، ج ۵۵، ص ۳۱۵.

۲- تاریخ الاسلام ذهبی، ج ۱، ص ۷۵۲.

۳- سیر اعلام النبلاء ذهبی، ج ۵، ص ۳۴۱.

و اخبار مرا به بنی مروان رساندی. (۱)

همچنین به سعید بن مسیب این حدیث زهری که گفته است: «لا- تناشدوا الخلفاء بالله» رسید، پس گفت: لعنت خدا به ابن شهاب! مگر نشیدی برادر خزاعه را که

می گوید: خدایا من با محمد صلی الله علیه و آله و سلم مناشده می کنم. آیا با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مناشده می شود کرد، ولی با ولید بن عبدالملک نمی-شود. (۲)

سفیان از مردی از آل عمر نقل کرده که می گوید: به سعید بن مسیب گفتم: بنی امیه (حاکمان بنی امیه) را دعا و نفرین کن، سعید گفت: خدایا دینت را عزیز گردان و اولیایت را پیروز ساز و دشمنانت را ذلیل فرما، همراه با عافیت برای امت محمد صلی الله علیه و آله و سلم. (۳)

در همین زمانی که زهری نوکری حاکمان ظالم بنی امیه را می کرد، کسی اگر

می خواست همنشین سعید بن مسیب شود سعید به او تذکر می داد که این ها (حاکمان بنی امیه) مرا شلاق زدند و مردم را از همنشینی با من منع کردند. (۴) سعید بن مسیب از جانب عبدالملک بن مروان خیلی ظلم و آزار متحمل شد و مورد زجر آن ها قرار گرفت و زندانی نیز شد، ولی با این وجود هرگز خواسته ی آن ها را برآورده نکرد و درخواست آن ها را اجابت ننمود.

سعید می گفت: چشمانتان را با نگاه به یاوران ظالمان پر نکنید، مگر با انکار از قلبتان، تا این که اعمالتان از بین نرود. (۵) و منظور سعید بن مسیب از یاوران ظالمان امثال زهری و عامر شعبی هستند که یاوران حاکمان ظالم بنی امیه بودند.

سعید بن مسیب که در مکتب اهل سنت سید فقها و محدثین و علما معرفی شده،

۱- تاریخ ابن عساکر، ج ۵۵، ص ۲۹۸.

۲- الامام البخاری وصحیحه الجامع المختصر، ص ۳۱۱؛ قبول الاخبار، ج ۱، ص ۲۶۹.

۳- سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۲۳۲، رقم ۸۸؛ به نقل از طبقات الکبری، ج ۵، ص ۱۲۸.

۴- سیر اعلام النبلاء ذهبی، ج ۴، ص ۲۳۲، رقم ۸۸؛ به نقل از حلیه الاولیاء، ج ۲، ص ۱۷۲.

۵- سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۲۳۲، رقم ۸۸.

توسط عبدالملک بن مروان و دیگر حاکم بنی امیه بارها شلاق خورده و بر او ظلم شده است، ولی ابن شهاب زهری و امثال او به دامن این ظالمان پناه برده و خود را نوکر این ظالمان قرار داده اند بنابراین، بعید است که ابن مسیب احادیث چندانی به زهری تعلیم داده و بازگو کرده باشد.

ابوبکر بن عیاش می گوید: به ابو حصین عثمان بن عاصم داخل شدم در حالی که او از (حاکمان) بنی امیه مخفی شده بود و گفت: همانا بنی امیه دین من را می-خواهند والله من دینم را به آن ها نمی دهم. (۱)

شما شخصیت و جایگاه زهری را با سخن این شخصی که خود عثمانی بوده و چنان که در مورد حدیث غدیر اشاره شد آن کذب بزرگ را در مورد حدیث غدیر گفته و حدیث متواتر را انکار کرده است که انکار آن کفر خوانده شده است، او با این وجود خود را از بنی امیه مخفی کرده که بنی امیه می خواهند مرا در ظلم خود شریک کرده و دینم را از من بگیرند، ولی ابن شهاب زهری خود با اختیار به دامان بنی امیه پناه برده است که هرچه از دینش بخواهند در مقابل آباد کردن دنیایش، از او بردارند!

یحیی قطان حدیثی را از اعمش و ابراهیم از علقمه از ابن مسعود روایت کرد و شخصی گفت: اعمش مانند زهری است. یحیی گفت: من از اعمش برائت می جویم اگر او مانند زهری باشد زهری برای بنی امیه خدمت می کرد، سپس اعمش را مدح نمود و گفت: اعمش شخصی فقیر و صبور بود و خود را از سلطان کنار کشیده بود... (۲)

ابوحازم سلمه بن دینار که از تابعین و رجال صحاح سته است و گفته اند که کسی در زمانش مثل او نبود و زهری از او حدیث روایت کرده، زهری را بسیار مذمت کرده است. (۳)

۱- سیر اعلام النبلاء، ج ۵، ص ۴۱۵، رقم ۱۸۲.

۲- معرفه علوم الحدیث حاکم، ج ۱، ص ۹۲؛ تهذیب التهذیب، ج ۴، ص ۱۹۷، رقم ۳۸۶.

۳- شرح حال او در سیر اعلام النبلاء ذهبی، ج ۶، ص ۹۶، رقم ۲۴ ملاحظه شود.

باری سلیمان بن عبدالملک (از حاکمان ظالم) برای حج به مدینه آمد و زهری نیز در کنارش بود و گفت: آیا کسی هست که صحابه ای را درک کرده باشد؟ گفتند: آری، ابوحازم. سلیمان او را فرا خواند و گفت: این چه جفایی است که به من کردی؛ زیرا خیلی از بزرگان به زیارت ما آمدند و تو نیامدی، سلمه گفت: نه تو مرا قبل از این

می شناختی و نه من تو را دیده ام، لذا من به تو جفایی نکردم. سلیمان رو به زهری کرد و گفت: شیخ بر ثواب رفت و تو خطا کردی. سپس سلیمان از سلمه پرسید: چرا ما از مرگ کراهت داریم؟ گفت: چون دنیای خود را آباد و آخرت را خراب کرده ایید لذا از ترک آبادی برای رفتن به سوی خرابی کراهت دارید... پس از نصیحت های ابوحازم سلیمان به او گفت: آیا می خواهی همراه ما باشی تا از ما به تو (مال و منال) برسد و از تو به ما؟ ابوحازم گفت: نه، سلیمان گفت: چرا؟ گفت: چون می ترسم که مقدار کمی بر شما میل نمایم و خداوند عذاب دنیا و آخرت را به من بپشاند. سلیمان گفت: ای ابوحازم، حاجت خود را به من عرضه کن. ابوحازم گفت: مرا داخل بهشت نما و از جهنم نجاتم ده. سلیمان گفت: این در توان من نیست، ابوحازم گفت: من حاجتی جز این ندارم... سلیمان گفت: ای ابوحازم در مورد عمل (حکومت) ما نظرت چیست؟ سلمه پس از اصرار او بر جواب، گفت: پدرانیت خلافت را از مردم غصب نمودند و با زور شمشیر آن را گرفتند و خیلی از مردم را کشتند و رفتند... مردی از همراهان سلیمان گفت: چه بد سخنی گفتی. ابوحازم گفت: دروغ گفتی، همانا خداوند از علما عهد گرفته که حق را برای مردم بیان کنند و آن را کتمان نمایند... سپس سلیمان به او صد دینار داد و گفت: همین مقدار باز نزد ما حق تو محفوظ است. ولی ابوحازم داستانی از حضرت موسی نقل کرد و آن را رد نمود و با استدلال بیان نمود که در هر صورت آن پول برایش حرام است. سپس گفت:... همانا بنی اسرائیل پیوسته در راه حق و هدایت بودند تا زمانی که امرا و حاکمانشان با رغبت به علم به نزد علما می آمدند، ولی وقتی که بر عکس شدند از چشم پروردگار سقوط کردند و به جبت و طاغوت ایمان آوردند و

این گونه شد که علمائشان به نزد حاکمان می آمدند و در دنیای آن ها شریک شدند و در ظلم آن ها نیز شریک گشتند. زهری گفت: منظورت من هستم؟ ابو حازم گفت: منظورم تو نیستی، ولی حق همین است که شنیدی. سلیمان گفت: ای ابن شهاب آیا او را می شناسی؟ زهری گفت: آری، همسایه ام است، ولی سی سال است که یک کلمه هم با او صحبت نکرده ام. ابو حازم گفت: تو خدا را فراموش کردی و لذا مرا نیز فراموش کردی و اگر خدا را دوست می داشتی، مرا نیز دوست می داشتی. زهری گفت: مرا دشنام دادی! ابو حازم گفت: من تو را دشنام ندادم، ولی تو خود را دشنام دادی. مگر نمی دانی که همسایه به همسایه حق دارد و آن مانند حق قرابت واجب است. وقتی ابو حازم رفت، شخصی به سلیمان گفت: آیا دوست داری که همه ای مردم مثل او باشند؟ گفت: نه. (۱)

ذهبی می گوید: برخی از امرا ابو حازم را فرا خواند، در حالی که نزدش زهری، افریقی و دیگران بودند و گفت: حرف بزن ای ابو حازم. ابو حازم گفت: همانا بهترین امرا کسی است که علما را دوست داشته باشد و بدترین علما کسی است که امرا را دوست داشته باشد. (۲) بنابر این سخن ابو حازم نیز زهری بدترین علما خواهد بود.

بار دیگر سلیمان بن عبدالملک زهری را به نزد ابو حازم فرستاد تا به نزد او بیاید، ابو حازم به زهری گفت: اگر او حاجت و کاری دارد خود بیاید، اما من هیچ حاجتی به او ندارم. (۳)

از این خبر استفاده می شود که زهری یک خادم درباری بود و هیچ احترامی نزد آن ظالمان نداشت؛ چنان که از اخبار دیگر نیز این مطلب استفاده می شود.

- ۱- تاریخ ابن عساکر، ج ۲۲، ص ۳۶ و ۳۷؛ حلیه الاولیا، ج ۱، ص ۵۰۰؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۶، ص ۱۰۱ شرح حال ابو حازم.
- ۲- سیر اعلام النبلاء، ج ۶، ص ۱۰۱ شرح حال ابو حازم.
- ۳- تهذیب التهذیب ابن حجر، ج ۴، ص ۱۲۷.

اکاذیب زهری و برخی روایات او در تنقیص اهل بیت علیهم السلام

عن الزهری قال: ما علمنا أحدا أسلم قبل زید بن حارثه. قال عبد الرزاق ولا أعلم أحدا ذكره؛ (۱) زهری می گوید: کسی را سراغ نداریم که قبل از زید بن حارثه اسلام آورده باشد. عبد الرزاق می - گوید: کسی را سراغ ندارم که چنین ادعایی کرده باشد.

این سخن زهری، آشکارترین کذب است و همچنین نوکری او را به بنی امیه در انکار جایگاه واقعی امیرالمؤمنین علیه السلام بیان می کند. دلائل کذب بودن این سخن زهری در جای خود در این کتاب بیان شده است و مضافاً بر آن باید دقت داشته باشیم که ابن عباس می گوید: زید پس از علی علیه السلام اسلام آورد و او اول کسی بود که پس از علی اسلام آورد. (۲) هیشمی سند این خبر را حسن دانسته و ابن قتیبه نیز از ابن اسحاق نقل کرده است که زید پس از امیرالمؤمنین علیه السلام اسلام آورد و ابوبکر پس از زید اسلام آورد. (۳) البته این که ابوبکر پس از زید اسلام آورده باشد با اخبار دیگر مخالف است و واقعیت ندارد.

زهری و تهمت آشکار بر امیرالمؤمنین علیه السلام

عَنْ ابْنِ شَهَابٍ... أَنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ خَرَجَ مِنْ عِنْدِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فِي وَجَعِهِ الَّذِي تُوفِّي فِيهِ فَقَالَ النَّاسُ: يَا أَبَا حَسَنٍ كَيْفَ أَصِيبُكَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ؟ قَالَ: أَصِيبُكَ بِحَمْدِ اللَّهِ بَارِتًا فَأَخَذَ بِيَدِهِ الْعَبَّاسُ فَقَالَ: أَلَا تَرَاهُ أَنْتَ وَاللَّهِ بَعْدَ الثَّلَاثِ عَبْدُ الْعَصَا وَاللَّهِ إِنِّي لَأُرَى رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ سَيَتَوَفَّى فِي وَجَعِهِ وَإِنِّي لَأَعْرِفُ فِي

۱- مصنف عبدالرزاق، ج ۵، ص ۳۲۵ وج ۱۱، ص ۲۲۷، ح ۲۰۳۹۳؛ العلم احمد، ج ۳، ص ۴۲۶، رقم ۵۸۱۷.

۲- مجمع الزوائد هیشمی، ج ۹، ص ۲۷۴؛

۳- المعارف ابن قتیبه، ص ۳۷؛ البدء والتاریخ، ج ۱، ص ۲۲۹. تاریخ الاسلام ذهبی، ج ۱، ص ۳۴ به همین معنا.

وَجُوهَ بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ الْمَوْتِ فَادْهَبَ بِنَا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَسَأَلَهُ فِيمَنْ يَكُونُ الْأَمْرُ فَإِنْ كَانَ فِينَا عَلِمْنَا ذَلِكَ وَ إِنْ كَانَ فِي غَيْرِنَا أَمْرًا فَأَوْصِي بِنَا قَالَ عَلِيٌّ: وَاللَّهِ لَئِنْ سَأَلْتَاهَا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَيَمْنَعُنَا لَا يُعْطِينَاهَا النَّاسُ أَبَدًا وَإِنِّي لَا أَسْأَلُهَا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَبَدًا؛ (۱) عباس عموی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به امیرالمؤمنین علیه السلام زمانی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در آستانه رحلت قرار داشتند گفت: بیا با هم برویم و از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم سؤال کنیم که خلافت پس از آن حضرت از آن کیست و اگر از آن ما بود از آن آگاه می شویم و اگر در غیر ما بود از آن حضرت می خواهیم در مورد ما به صاحب خلافت توصیه کنند! ولی علی علیه السلام گفت: به خدا سوگند اگر خلافت را از آن حضرت سؤال کنیم ما را از آن منع می کند و سپس مردم هرگز آن را به ما نخواهند داد و من هرگز آن را از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم سؤال نخواهم کرد.

این حدیث خیلی جالب است و در شرح حال امام بخاری اشاره ای به این شده بود. اشکالات این خبر:

۱. این حدیث به ابن عباس نسبت داده شده است در حالی که ابن عباس احادیث فراوان در مورد خلافت بلا-فصل امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده است.

۲. ابن عساکر این حدیث را از عکرمه از ابن عباس روایت کرده است که سند آن به وجود عکرمه که به ابن عباس نسبت کذب می داده موضوع است و همچنین ابن لهیعه در سند آن است که او شیعه خوانده شده و بعید است چنین کذبی را نقل کرده باشد و همچنین حرمله بن یحیی در سند آن تضعیف شده است و ابوحاتم و فرهادانی او را تضعیف کرده اند گرچه برخی دیگر او را توثیق کرده اند. پس این سند از اصل با وجود عکرمه باطل است.

۱- صحیح بخاری، کتاب المغازی، باب: مرض النبی صلی الله علیه و آله و سلم و وفاته، ج ۴، ص ۱۶۱۵، ح ۴۴۴۷، کتاب الاستئذان، باب: المعانقه و قول الرجل کیف اصبحت، ج ۵، ص ۲۳۱۱، ح ۶۲۶۶؛ تاریخ الکبیر بخاری، ج ۵، ص ۱۷۸، رقم ۵۶۲؛ مسند احمد.

۳. پس راوی این خبر تنها زهری است و از غیر او روایت نشده است.

۴. این خبر را جز بخاری و احمد کسی روایت نکرده و در نقل احمد زهری این خبر را معنعن روایت کرده است، ولی بخاری دو سند در صحیح و تاریخش برای آن ذکر کرده و موصول قرار داده است.

۵. در این خبر به امیرالمؤمنین علیه السلام نسبت داده شده که فرمود: والله اگر از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در باره خلافت سؤال کنیم، خلافت را از ما منع می-کند و سپس مردم هرگز آن را به ما نمی دهند.

۶. این افسانه که از نوکر بنی امیه بازگو شده با آیات و روایات فراوان مخالف است که ما این جا به برخی اخباری که تنها از ابن عباس و امیرالمؤمنین علیه السلام در این موضوع رسیده است اشاره می کنیم:

۱. ابن عباس می گوید: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به علی علیه السلام فرمودند: سزاوار نیست که من بروم، مگر این که تو خلیفه ای من هستی. (۱) حاکم، ذهبی و هیشمی سند این حدیث را صحیح دانسته اند و البانی در اولی حسن دانسته و در دومی تصحیح حاکم و ذهبی را نقل کرده و رد نکرده است.

۲. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به من فرمودند: تو را گذاشتم تا خلیفه ای من باشی... (۲) هیشمی می گوید: رجال این سند رجال صحیح است.

۳. بنابر روایت امیرالمؤمنین علیه السلام، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: برای خودم هیچ دعایی نکردم، مگر آن که مانند آن را برای تو نیز از خدا خواستم و هر

۱- مسند احمد، ج ۱، ص ۳۳۰، ح ۳۰۶۲؛ معجم الکبیر، ج ۱۲، ص ۹۷؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۴، ص ۲۲۹، ح ۴۶۵۲؛ ظلال الجنه البانی، ج ۲، ص ۳۳۷ و ۳۳۸، ح ۱۱۸۸ و ۱۱۸۹؛ مجمع الزوائد هیشمی، ج ۹، ص ۱۲۳.

۲- معجم الاوسط طبرانی، ج ۴، ص ۲۹۶، ح ۴۳۹۹؛ مجمع الزوائد هیشمی، ج ۹، ص ۱۱۰؛ کنز العمال، ج ۱۳، ص ۱۵۸، ح ۳۶۴۸۸.

چه از خداوند خواستم قبول فرمود، مگر این که به من فرمود: پس از تو نبوت نخواهد بود. (۱) ابن ابی عاصم می گوید: قاضی گفته است: در فضیلت علی حدیثی افضل از این نمی شناسم. چنان که روشن است، اصل این حدیث که همان حدیث منزلت است، متواتر می باشد و از این حدیث نیز خلافت به روشنی استفاده می شود.

۴. ابن عباس روایت کرده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: «تو، ولی و سرپرست تمام مؤمنان پس از من هستی.» (۲) حاکم، ذهبی، هیثمی و البانی سند این حدیث را صحیح دانسته اند.

۵. امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده اند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به ایشان فرمودند: پنج چیز از خداوند برای تو خواستم (پنجمی) همانا تو ولی و سرپرست مؤمنان پس از من خواهی بود. (۳) در سند این خبر طبق معمول عبدالله بن عیسی بن عمر بن علی بن ابی طالب را به خاطر روایت فضائل اهل بیت علیهم السلام متهم کرده اند و هیچ دلیل دیگری ندارند. بنابر این می توان گفت: این حدیث صحیح و یا حسن است و معنای آن به تواتر از دیگران نیز روایت شده است و محدثین اسانید آن را صحیح دانسته اند؛ چنان که از ابن عباس نیز در حدیث فوق گذشت.

۶. حدیث ثقلین: این حدیث متواتر است. مضافاً بر این، امیرالمؤمنین علیه السلام و ابن عباس نیز از جمله راویان آن هستند. اما متن حدیث امیرالمؤمنین علیه السلام: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم

۱- سنن الکبری نسائی، ج ۵، ص ۱۵۱، ح ۸۵۳۳؛ السنه ابن ابی عاصم، ص ۵۸۲، ح ۱۳۱۳؛ ظلال الجنه البانی، ج ۲، ص ۳۸۸، ح ۱۳۱۳.

۲- مسند احمد، ج ۱، ص ۳۳۰، ح ۳۰۶۲؛ معجم الکبیر طبرانی، ج ۱۲، ص ۷۷۱، ۷۷۲؛ سنن الکبری نسائی، ج ۵، ص ۱۱۲ و ۱۷۹، ح ۸۴۰۹ و ۸۶۰۲؛ خصایص علی نسائی، ح ۲۴؛ معجم الاوسط طبرانی، ج ۳، ص ۳۷۷؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۳۲ و ۱۴۳، ح ۴۶۵۲؛ مجمع الزوائد هیثمی، ج ۹، ص ۱۱۹؛ ظلال الجنه، ج ۲، ص ۳۳۷، ح ۱۱۸۸.

۳- تاریخ بغداد، ج ۵، ص ۱۰۰، رقم ۳۹۴؛ کنز العمال، ج ۱۱، ص ۶۲۵، ح ۳۳۰۴۷. لوامع العقول، ج ۳، ص ۳۲۹؛ نظم درر السمطین، ص ۱۱۹.

فرمودند: «من چیزی بین شما می گذارم که اگر از آن تبعیت کنید هرگز گمراه

نمی شوید. (و آن) کتاب خدا و عترتم اهل بیت هستند.» (۱)

هفت نفر این حدیث را از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده اند و محاملی بنا بر نقل (کنز العمال، ج ۱، ص ۳۸۰، ح ۱۶۵۰ و ج ۱۳، ص ۱۴۰، ح ۳۶۴۴۱) و ابن حجر، سیوطی و البانی سند آن را صحیح دانسته اند.

اما حدیث ابن عباس را کتاب های ذیل روایت کرده اند. (۲) و البانی سند حدیث او را صحیح دانسته است.

۷. حدیث غدیر که متواتر است و ذهبی آن را حتی تنها از امیرالمؤمنین علیه السلام متواتر دانسته است (۳) و از ابن عباس نیز دارای اسانید صحیح است و امیرالمؤمنین علیه السلام در موارد مختلف به این حدیث شریف احتجاج کرده اند، هم در روز شوری و هم در جنگ جمل با طلحه و هم در مسجد رحبه کوفه، پس از آن که برخی خلافت آن حضرت را در غیاب آن حضرت انکار کرده اند.

۸. زمان نزول آیه ای «وانذر عشیرتک الاقربین» (۴) پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «... این علی برادر، وصی و خلیفه من در بین شماست...»

این حدیث هم از امیرالمؤمنین علیه السلام (با پنج سند) و هم از ابن عباس با سند صحیح روایت شده است. (۵) طبری، اسکافی، مقدسی، هیشمی در دو مورد و خفاجی سند این

۱- مسند بزار، ج ۳، ص ۴۸، ح ۷۷۸؛ السنه ابن ابی عاصم، ص ۶۳۱، ح ۱۵۵۸؛ ذریه الطاهره، ص ۱۲۱؛ مشکل الآثار، ج ۴، ص ۳۰۶، ح ۱۵۱۷؛ حلیه الاولیاء، ج ۹، ص ۶۴؛ المطالب العالیه، ج ۱۱، ص ۲۳۰، ح ۴۰۴۳؛ مسند علی سیوطی، ص ۱۹۲، ح ۶۰۵؛ احادیث صحیحه البانی، ج ۴، ص ۲۶۰، ح ۱۷۶۱.

۲- السنه ابن ابی-عاصم، ص ۶۳۰، ح ۱۵۵۷؛ احادیث صحیحه البانی، ج ۴، ص ۲۶۰، ح ۱۷۶۱؛ مناقب خوارزمی، ص ۳۲۹، ح ۳۴۹.

۳- طرق حدیث من کنت مولاه فعلی مولاه ذهبی، ح ۱.

۴- شعراء، ۲۱۴.

۵- تاریخ طبری، ج ۱، ص ۵۴۲ و ۵۴۳، ج ۲، ص ۲۱۶ و ۳۱۹ و تفسیرش؛ تفسیر بغوی، ج ۶، ص ۱۳۱؛ تفسیر ابن ابی حاتم، ج ۱۱، ص ۳۷، ح ۱۶۷۷۸؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۱۱۱ و ۱۵۹ و ۳۳۰، ح ۸۸۳ و ۱۳۸۱ و ۳۰۷۲؛ سنن الکبری نسائی، ج ۵، ص ۱۲۵، ح ۸۴۰۹ و ۸۴۵۱ و ۸۶۰۲؛ مسند بزار، ج ۱، ص ۳۰۰ و ۴۴۸، ح ۴۵۵ و ۷۶۶؛ شرح معانی الآثار، ج ۳، ص ۲۸۴، ح ۴۹۸۰؛ تهذیب الآثار، ج ۴، ص ۵۶، ح ۱۵۰۰ یا ۱۳۶۷؛ تاریخ الکبیر، ج ۶، ص ۳۲، رقم ۱۵۹۴؛ احادیث المختاره، ج ۲، ص ۲۱۶ و ۳۱۹، ح ۴۴۸ و ۵۰۰؛ مجمع الزوائد هیشمی، ج ۸، ص ۵۳۳، و ج ۹، ص ۱۴۶؛ احادیث ضعیفه البانی، ج ۱، ح ۴۹۳۲.

حدیث را صحیح دانسته اند. احمد بن حنبل در «مسند» با دو سند و در «فضایل» با سه سند حدیث مذکور را روایت کرده است که همه اسنادش صحیح است و البانی در مورد یکی از سندهای نسائی می گوید: سندش خیلی خوب است، اگر جهالت ربیعہ بن ناجذ (ناجد) نبود، ولی این خیانت و خدعه از جانب البانی است؛ زیرا ربیعہ را ابن حبان و عجللی و ابن حجر در «تقریب» توثیق کرده اند. (۱)

۹. در حدیث صحیح دیگر امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: ... به خدا سوگند همانا من برادر، ولی، ابن عم و وارث پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هستم. پس چه کسی می تواند سزاوارتر از من به آن حضرت باشد. (۲) هیشمی رجال سند این حدیث را رجال صحیح دانسته است.

۱۰. امیرالمؤمنین علیه السلام در موارد مختلف از حیات خود بارها فرموده اند: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از دنیا رفتند و من سزاوارترین مردم بر خلافت از ابوبکر و عمر بودم... (۳) این حدیث را شش نفر از امیرالمؤمنین علیه السلام با اسانید متعدد در مواقع گوناگون روایت کرده اند و اکثر سند این خبر و تمام اسانید عبدالله و بلاذری صحیح است و همچنین به این واقعت ابوبکر (۴)، عمر (۵)، عثمان (۶)، ابوسفیان (۷) و دیگران نیز اعتراف و تصریح کرده اند که ما در

۱- تهذیب التهذیب بن حجر، ج ۳، ص ۲۲۷، رقم ۴۹۸؛ تقریب التهذیب، ج ۱، ص ۲۹۸.

۲- سنن الکبری نسائی، ج ۵، ص ۱۲۵، ح ۸۴۵۰؛ فضائل الصحابه احمد، ج ۲، ص ۶۵۲، ح ۱۱۱۰؛ المستدرک علی الصحیحین، ج

۳، ص ۱۳۶، ح ۴۶۳۵؛ مجمع الزوائد هیشمی، ج ۹، ص ۳۴؛

۳- تاریخ المدینه، ج ۳، ص ۹۲۷؛ تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۹۲ و ۴۷۵؛ انساب اشراف، ج ۲، ص ۴۰۲ و ج ۴، ص ۵۷؛ السنه

عبدالله، ج ۲، ص ۵۶۳، ح ۱۳۱۴ و ۱۳۱۵ و ۱۳۱۶؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۴۲، ص ۴۳۹.

۴- انساب الاشراف، ج ۱، ص ۲۵۲؛ الامامه والسیاسه و... در خبر دیگر.

۵- محاضرات الادباء راغب، ج ۲، ص ۳۸؛ شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۵۷؛ السقیفه والفدک، ص ۵۴.

۶- تاریخ المدینه، ج ۳، ص ۱۰۴۲؛ شرح نهج البلاغه، ج ۹، ص ۱۴ از موفقیات ابن بکار.

۷- الثقات ابن حبان، ج ۲، ص ۲۸۷؛ انساب الاشراف، ج ۱، ص ۳۱۹.

کتاب «ابن تیمیه امام سلفی ها» مفصل اعتراف این ها را ذکر کردیم.

البته این ده حدیث تنها بخشی از احادیث در خلافت بلا فصل امیرالمؤمنین علیه السلام تنها از امیرالمؤمنین علیه السلام و ابن عباس است که زهری افسانه مورد بحث را به این دو بزرگوار نسبت داده است و اگر تمام احادیث امیرالمؤمنین علیه السلام و ابن عباس در این موضوع و احادیث دیگر صحابه ذکر و شمارش شود و احادیث وصی و وارث و وزیر بودن امیرالمؤمنین علیه السلام مورد توجه قرار گیرد، آن وقت مسلمین انگشت حیرت خواهند گزید که چگونه بخاری چنین افسانه ای را در کتاب معتبر به عنوان خبر صحیح تاریخی ذکر کرده و چنین تهمت ناروا را به امیرالمؤمنین علیه السلام زده است!

حدیث دیگر زهری:

ابوطالب و مرگ بدون ایمان

ابن شهاب قال: أخبرني سعيد بن المسيب عن أبيه أنه أخبره: أنه لما حضرت أبا طالب الوفاه جاءه رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فوجد عنده أبا جهل بن هشام وعبد الله بن أمية بن المغيرة قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لأبي طالب: يا عم قل لا إله إلا الله كلمة أشهد لك بها عند الله. فقال أبو جهل وعبد الله بن أمية يا أبا طالب أترغب عن ملة عبد المطلب فلم يزل رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يعرضها عليه ويعودان بتلك المقالة حتى قال أبو طالب آخر ما كلمهم هو على ملة عبد المطلب وأبي أن يقول لا إله إلا الله. فقال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: أما والله لأستغفرن لك ما لم أنه عنك. فأنزل الله تعالى فيه {ما كان للنبي والذين آمنوا أن يستغفروا للمشركين} وأنزل الله في أبي طالب فقال

لرسول الله صلى الله عليه و آله و سلم: { إنك لا تهدي من أحببت ولكن الله يهدي من يشاء } (۱) خلاصه این حدیث این است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم سعی کردند تا ابوطالب هنگام وفات «لا اله الا الله» بگوید و مسلمان شود، ولی ابوجهل و ابن امیه گفتند: ای ابوطالب، آیا از ملت عبدالمطلب روی می گردانی و آن قدر این را تکرار کردند تا این که ابوطالب گفت: ملت عبدالمطلب را اختیار کردم، پس دو آیه فوق در مورد ابوطالب نازل شد.

این حدیث از دو نفر روایت شده است: مسیب بن حزن و ابوهریره که هر دو در زمان وفات ابوطالب غیر مسلمان بودند و معلوم نیست کجا بودند و در آن زمان حضور نداشته اند. مضافاً بر این، حدیث مسیب تنها از طریق زهری روایت شده و او در اکثر کتاب های مشهور و متقدم این حدیث را از سعید معنعن روایت کرده است. و همچنین زهری گاه این حدیث را از سعید از ابوهریره نیز معنعن نقل کرده است. (۲) و در ما بقی سند ابوهریره، ابو حازم ناصبی است که از ابوهریره این خبر را نقل کرده است. (۳) همچنین پدر سعید بن مسیب با او قهر بوده و تا مرگ با او سخن نگفته است (۴) و مسیب بنابر قواعد علم رجال مجهول نیز است؛ زیرا کسی جز سعید از او حدیث روایت نکرده است، واقدی و مصعب زبیری او را از طلقا خوانده اند، و ابن حبان او را از تابعین خوانده است. (۵)

همچنین در مورد دو آیه مذکور که نزول آن را بر این داستان تطبیق کرده اند، در شأن نزول آن اخبار متناقض بسیار روایت کرده اند و حتی آن را در مورد استغفار نمودن

- ۱- صحیح بخاری، کتاب الجنائز، باب: اذا قال المشرك عند الموت: لا اله الا الله، ج ۱، ص ۴۵۷، ح ۱۳۶۰ و ۳۸۸۴ و ۴۶۷۵ و ۴۷۷۲ و ۶۶۸۱. صحیح مسلم، و...
- ۲- المستدرک علی الصحیحین، ج ۲، ص ۳۶۶، ح ۳۲۹۱.
- ۳- صحیح مسلم، ج ۱، ص ۴۰، ح ۱۴۳.
- ۴- المعارف ابن قتیبه، ص ۱۲۵.
- ۵- تهذیب التهذیب ابن حجر، ج ۱۰، ص ۱۳۸، رقم ۲۹۲.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم برای والدین و یا مادرشان نیز تطبیق کرده اند. (۱) و حالا معلوم نیست که کدام یک از این اکاذیب را خواهند پذیرفت. هر یک از این اشکالات به تنهایی بی اساس بودن این حدیث را ثابت می کند، چه رسد به مجموع آن.

ولی واقع این است که این آیه در سوره توبه است و قطعاً سال ها پس از وفات ابوطالب نازل شده است و برای روشن تر شدن کذب این ادعا که نزول این آیه را در مورد استغفار نمودن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به ابوطالب و یا مادرشان دانسته اند، همین کافی است که روایت کرده اند:

عَنْ عَلِيٍّ، قَالَ: سَمِعْتُ رَجُلًا، يَسْتَتَغْفِرُ لِأَبَوَيْهِ وَهُمَا مُشْرِكَانِ، فَقُلْتُ: تَسْتَتَغْفِرُ لِأَبَوَيْكَ وَهُمَا مُشْرِكَانِ، فَقَالَ: أَلَمْ يَسْتَتَغْفِرْ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ؟ فَذَكَرْتُ ذَلِكَ لِلنَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، فَنَزَلَتْ: مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَنْ يَسْتَتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ...؛ (۲)

امیرالمؤمنین علیه السلام شنیدند که مردی برای پدر و مادر مشرکش استغفار می کند. وقتی به او تذکر دادند، گفت: مگر ابراهیم برای پدرش استغفار نمود. امیرالمؤمنین علیه السلام داستان را به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بازگو نمودند، پس این آیه نازل شد... حاکم، ذهبی و بوصیری این حدیث را صحیح دانسته اند و ترمذی، البانی، شعب ارنووط و سلیم حسین اسد حسن دانسته اند.

-
- ۱- تفسیر طبری، ذیل آیه شریفه؛ مصنف عبدالرزاق، ج ۳، ص ۵۷۲، ح ۶۷۱۴؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۲، ص ۳۶۶، ح ۳۲۹۲؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۱۷، ص ۴۲ همراه با حاشیه ای شعب ارنووط، فتح الباری، و دیگران.
 - ۲- مسند احمد، ج ۱، ص ۹۹، ح ۷۷۱ و ۱۰۸۵؛ سنن ترمذی، ج ۵، ص ۲۸۱، ح ۳۱۰۱؛ سنن نسائی، ج ۴، ص ۹۱، ح ۲۰۳۶؛ مسند بزار، ج ۲، ص ۵؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۲، ص ۳۶۵، ح ۳۲۸۹ و ۴۰۲۸؛ اتحاف الخیره المهره بوصیری، ج ۷، ح ۷۲۴۱، و کتب تفاسیر.

اگر دلایل تناقض و اکاذیب این خبر و امثال آن را به خصوص در مورد آیه منع از استغفار ذکر کنیم هم فراوان است و هم خیلی طول خواهد کشید، بنابر این ما به همین مقدار بسنده می کنیم.

دلایل دیگری بی اساسی خبر مورد بحث:

عباس به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم گفت: آیا برای ابوطالب امیدوار هستی؟ حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: هر خیری را از پروردگارم برای او آرزو دارم. (۱)

ابن سعد با سندی که تمام رجالش ثقه و از رجال صحاح سته هستند جز فطر بن خلیفه که غیر مسلم بقیه از او حدیث روایت کرده اند، چنین نقل کرده است: محمد حنفیه گفت: در جنگ جمل به مردی از اهل بصره حمله کردم و بر او تسلط پیدا کردم که او گفت: من بر دین ابوطالب هستم، من منظور او را متوجه شدم و او را رها نمودم. (۲)

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم سالی را که حضرت خدیجه و ابوطالب از دنیا رفتند «عام الحزن» گذاشتند. (۳)

همچنین پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم مگر ابوطالب را در طول ده سال که با تمام توان از آن حضرت و دین و تبلیغشان حمایت می کرد و در دشوارترین لحظات در شعب ابوطالب در کنار هم بودند، به اسلام دعوت نکرده بودند! تا نیاز به این باشد که در دم مرگ چنین کاری را انجام دهند. ابوطالب در برابر ابوجهل و دوستان مشرکش که با تمام قدرت

با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم مخالفت کرده و به آن حضرت ضربه وارد می کردند ایستاد و نگذاشت با آن حضرت کاری کنند که موجب ناخوشایند آن حضرت باشد، چنان که در شرح حال عمرو بن عاص به تصریح خود پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در این مورد اشاره کردیم. با این

۱- طبقات الکبری ابن سعد، ج ۱، ص ۱۲۵؛ کنز العمال، ج ۱۲، ح ۳۴۴۴۴.

۲- طبقات الکبری ابن سعد، ج ۵، ص ۹۳.

۳- سیره مغلطای، ص ۲۶، لسان العرب، به نقل از ثعلب از ابن اعرابی، ج ۱۳، ص ۱۱۲؛ تاریخ الخمیس، ج ۱، ص ۳۰۱؛ المواهب اللدنیه، ج ۱، ص ۵۶؛ السیره النبویه دحلان، ج ۱، ص ۱۳۹؛ اسنی المطالب، ص ۲۱.

حال چگونه ممکن است ابوطالب که فراوان در مدح پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و حق بودن دین آن حضرت و مانند دعوت موسی بودن دعوت و دین آن حضرت و راست و صدق بودن دعوت و سخنان آن حضرت سخنان و اشعار فراوان گفته و دیگران را به نصرت و پیروی از آن حضرت فراخوانده و تشویق کرده است، به سخن دشمنان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم امثال ابوجهل گوش داده باشد و از مذمت آن ها بهراسد! اگر ابوطالب از مذمت مشرکین می ترسید، در طول ده سال نیز با همان تفکر غیر خدایی نصرت آن حضرت را ترک می کرد. و این واقعیت نیز به کذب بودن این افسانه تأکید می کند. ابن حجر برخی اخباری را که دلالت بر ایمان ابوطالب می کند در «الاصابه» شرح حال ابوطالب وارد کرده و به خاطر امثال این اکاذیب زهری آن ها را رد کرده است و حال آن که این اخبار و احادیث در واقع قابل رد هستند، اما دلایل ایمان ابوطالب آن قدر فراوان است که این نوع اخبار هرگز نمی تواند کوچک ترین خدشه در آن ها وارد کند. برای شناخت جایگاه ابوطالب همان دو خبری که در شرح حال عمرو بن عاص ذکر کردیم، کفایت می کند و اهل سنت پاره ای از آن مناقب و خدمات والا و وصف-نشندی ابوطالب در دفاع از اسلام را که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم پس از وفات ابوطالب از آن یاد کرده اند، به ابوبکر نسبت داده و آن را از مناقب وی خوانده و به آن افتخار می کنند، ولی در مقابل با پیروی از اخباری که دشمنان امیرالمؤمنین علیه السلام به خاطر خدشه وارد کردن به جایگاه امیرالمؤمنین علیه السلام جعل کرده اند، خدمات واقعی و به مراتب والایی را که جهت افتخار برای ابوبکر برخی از آن را در مورد وی نقل کرده اند، نادیده گرفته و به چنین تهمت ها در مورد او چنگ زده اند و حال آن که سیره خلیفه اول آن اخبار را که در مورد او نقل کرده اند، تکذیب می کند، ولی اخبار دفاع بی امان ابوطالب از مسلمات تاریخ اسلام است.

همچنین باید توجه داشته باشیم که امیرالمؤمنین علیه السلام در برخی نامه های خود به معاویه به این که او و پدرش در شرک به سر برده اند تأکید نموده و حتی در نامه ی

فرمودند: امیه مانند هاشم نیست... و ابوسفیان مانند ابوطالب نیست. (۱) ولی در مقابل معاویه و دوستانش هرگز نتوانسته اند چنین مطلبی را در حق ابوطالب به رخ امیرالمؤمنین علیه السلام بکشند که این خود بهترین دلیل بر ایمان ابوطالب است. و فراوان اند علما از اهل سنت که بر مؤمن بودن ابوطالب تأکید کرده و برخی از آن ها کتاب ها در این مورد نوشته اند.

کتابی در کتاب «نظم المتناثر من الحدیث المتواتر» اهل توحید و نجات بودن ابوطالب و والدین و جمیع اجداد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و همچنین محبت و دفاع ابوطالب را جزء اخبار متواتر محسوب کرده است. (۲)

تهدید دیگر زهری بر امیرالمؤمنین و حضرت زهرا علیهما السلام

الرُّهْرِيُّ قَالَ: أَخْبَرَنِي عَلِيُّ بْنُ حُسَيْنٍ أَنَّ حُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ أَخْبَرَهُ أَنَّ أَبِي طَالِبٍ أَخْبَرَهُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ طَرَقَهُ وَفَاطِمَةَ بِنْتَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ لَيْلَهُ فَقَالَ: أَلَا تُصَيِّمِيَانِ؟ فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَنْفُسَنَا بِيَدِ اللَّهِ، فَإِذَا شَاءَ أَنْ يَبْعَثَنَا بَعَثْنَا. فَأَنْصِرَفَ حِينَ قُلْنَا ذَلِكَ وَلَمْ يَرْجِعْ إِلَيَّ شَيْئًا. ثُمَّ سَمِعْتُهُ وَهُوَ مُوَلٌّ يَضْرِبُ فِخْذَهُ وَهُوَ يَقُولُ: «إِنَّ الْإِنْسَانَ أَكْثَرَ شَيْءٍ جَدَلًا»؛ (۳) یعنی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم امیرالمؤمنین و حضرت زهرا علیهما السلام را برای نماز بلند کردند، ولی آن ها با این بهانه که اختیار ما به دست خداست، اگر خواست ما را برای نماز شب بلند خواهد کرد، بلند نشدند و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با تلاوت آیه آن ها را مذمت کردند.

۱- وقعه الصفین، ص ۴۷۱؛ الفتوح ابن اعثم، ج ۳، ص ۲۶۰ و دیگران.

۲- النظم المتناثر من الحدیث المتواتر، ص ۱۹۰، ح ۲۲۵ و ۲۲۶.

۳- صحیح بخاری، کتاب سجود القرآن، ابواب التهجد، باب، باب تحریض النبی صلی الله علیه و آله و سلم علی صلاه اللیل، ج

۴، ص ۳۹۴، ح ۱۱۲۷ و ۴۷۲۴ و ۷۳۴۷ و ۷۴۶۵؛ کتاب صلاه المسافیر وقصرها، باب: ما روی فیمن نام اللیل اجمع حتی اصبح،

صحیح مسلم، ج ۱، ص ۵۳۷، ح ۷۷۵؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۷۷ و ۹۱ و ۱۱۲؛ سنن الکبری نسائی، ج ۱، ص ۴۰۴، ۱۳۱۱؛ مسند

شامیین طبرانی، ج ۴، ص ۱۶۳، ح ۳۰۰۵.

اولاً: این حدیث نیز تنها از ابن شهاب زهری نقل شده است و از عجایب ساخته و پرداخته ذهن خود اوست؛ زیرا:

۱. زهری در این خبر گاهی می گوید: علی بن حسین به من خبر داد، در حالی که در نقل دیگر تمام سند بعد از خود را با «عن» نقل کرده و گاهی هم امام حسین علیه السلام و امیر المؤمنین علیه السلام را نیز از سند انداخته است.
۲. در بعضی کتاب ها گوینده «اختیار ما در دست خداست» حضرت علی علیه السلام هستند، در حالی که در نقل طبرانی، گوینده این سخن حضرت زهرا علیها السلام هستند.
۳. در بعضی نقل ها گویا حضرت علی علیه السلام در جواب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرموده اند: «نه به خدا سوگند، ما به غیر از نماز واجب دیگر نمازی نمی خوانیم» (۱) ولی در اکثر نقل ها سوگند وجود ندارد. (شعب ارنؤوط این سند را حسن دانسته است).
۴. در بعضی نقل ها آمده است: حضرت یک مرتبه آمدند آن ها را بیدار کرده و این سخن را فرمودند در حالی که در بعضی نقل ها می گوید: بار اول بیدار کرده و برگشتند و خود نماز خواندند و سپس بار دوم برگشتند و این سخن را گفتند. (۲)
۵. همچنین در بعضی نقل ها آمده است که حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: برخیزید نماز بخوانید. (۳) در حالی که در نقل دیگر فرمودند: «آیا نماز نمی-خوانید؟».
۶. در بعضی نقل ها پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم با صیغه تشبیه خطاب کردند، (۴) در حالی که در نقل دیگر با صیغه جمع خطاب کرده اند. (۵)

۱- مسند احمد، ج ۱، ص ۹۱، ح ۷۰۵؛ مسند ابی یعلی، ج ۱، ص ۳۰۲، ح ۳۶۶؛ صحیح ابن خزیمه، ج ۲، ص ۱۷۹.

۲- مسند احمد، ج ۱، ص ۹۱، ح ۷۰۵ و دیگران.

۳- سنن الکبری نسائی و....

۴- مسند احمد؛ صحیح بخاری و دیگران.

۵- مسند احمد، ج ۱، ص ۹۱، ح ۷۰۵؛ صحیح بخاری و دیگران.

۷. در بعض نقل می گوید: جان و اختیار ما در دست خداست. (۱) در نقل دیگر

می گوید: جان و اختیار ما نزد خداست. (۲)

این اختلافات متن حدیثی است که راوی آن ها تنها زهری است و در کتاب هایی که در پاورقی متن حدیث ذکر کردیم، این اختلافات موجود است. اگر شما به شرح حال بخاری در کتاب ها مراجعه کنید، به گونه ای او را وصف کرده اند که اگر این حدیث در حق او باشد با توجه به اوصاف مذکور در مورد او، نمی تواند که او چنین باشد، ولی امام بخاری چنین صفتی را برازنده سرور زنان عالم و بهشت و امیرالمؤمنین علیهما السلام دیده که بهشت مشتاق آن حضرت است. این گونه اکاذیب را هم جایگاه اهل بیت علیهم السلام و هم سیره عملی آن ها به افسانه بودن و از جعلیات نواصب بودنش گواهی می دهد.

حدیث دیگر زهری در علم خلیفه دوم

ابن شهاب عن حمزه بن عبد الله بن عمر أن ابن عمر قال: سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال: بينا أنا نائم أتيت بقدر لبن فشربت حتى إنني لأرى الريح يخرج في أظفاري ثم أعطيت فضلي عمر بن الخطاب. قالوا: فما أولته يا رسول الله؟ قال: العلم؛ (۳) ابن عمر از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم شنیده است که فرموده اند: در حالی که خواب بودم ظرف شیری به من داده شد، پس از آن نوشیدم در حالی که دیدم از ناخن هایم بو خارج می شد. سپس باقی مانده شیر را به عمر دادم. سؤال شد که این خواب را به چه تأویل نمودید؟ فرمودند: به علم.

۱. این حدیث نیز تنها از زهری روایت شده است.

۱- صحیح بخاری؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۹۱، ح ۷۰۵ و دیگران

۲- ادب المفرد بخاری، ص ۲۰۵، ح ۹۵۵

۳- صحیح بخاری، کتاب العلم، باب: فضل العلم، ج ۱، ص ۴۳، ح ۸۲ و ۳۶۸۱ و ۷۰۰۶ و ۷۰۰۷ و ۷۰۲۷ و ۷۰۳۲؛ کتاب فضائل الصحابه، باب: فضائل عمر، صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۸۵۹، ح ۲۳۹۱.

۲. زهری این حدیث را گاه به ابن عمر و گاه به ابوهریره و گاه به ابوسعید خدری رسانده است.

۳. این حدیث در تمام کتاب‌ها مانند مصنف عبدالرزاق، ابن ابی شیبه، نسائی، احمد، ابن حبان و دارقطنی از زهری معنعن روایت شده است، ولی باز امام بخاری برخی اسانید را معنعن و برخی را موصول روایت کرده است، حال آن که برخی از اسانیدی را که بخاری موصول قرار داده حتی خودش نیز معنعن روایت کرده و دو سند دیگرش را دیگران معنعن روایت کرده اند بنا بر این می‌توان گفت: زهری این حدیث را معنعن روایت کرده است. پس این حدیث از حیث سند مانند ریح و باد است و ضعیف خواهد بود؛ زیرا زهری مدلس است.

۴. این حدیث با سیره ای خلیفه دوم سازگار نیست. به چند نمونه از آن به طور مختصر اشاره می‌کنیم:

۱. ابن تیمیه می‌گوید: و همچنین عمر بن خطاب در مواضع (فراوان) به عدم آگاهی خود اعتراف می‌کرد، به مانند این که فراوان از فتوهای خود برمی‌گشت وقتی حق برایش بیان و روشن می‌شد، بر خلاف آنچه گفته شده و از صحابه از برخی سنت‌ها سؤال می‌کرد تا از آن‌ها استفاده کند و در مواضع (فراوان) می‌گفت: به خدا سوگند نمی‌دانم که عمر صواب کرد یا خطا و می‌گفت: خانمی حق و صواب گفت و مرد (خلیفه دوم) خطا کرد... (۱)

۲. عمر بن خطاب کراراً در مشکلات می‌گفت: اگر علی نبود من هلاک شده بودم. (۲)

۳. ابن عباس و ابن مسیب گفته‌اند: عمر همیشه از مشکلاتی که برای حل آن علی نباشد به خدا پناه می‌برد. (۳) سند ابن سعد صحیح است.

۱- الفتاوی الکبری ابن تیمیه، ج ۵، ص ۱۶۰ و ۱۶۱.

۲- تأویل المختلف الحدیث ابن قتیبه، ص ۱۵۲؛ فیض القدیر مناوی، ج ۴، ص ۴۷۰.

۳- طبقات الکبری ابن سعد، ج ۲، ص ۳۳۹؛ فضائل الصحابه، ج ۲، ح ۱۱۰۰؛ تاریخ الاسلام، ج ۳، ص ۵۳۹؛ تهذیب التهذیب، ج ۱، ص ۳۳۷؛ فتح الباری، ج ۱۳، ص ۳۴۳؛ الاصابه، ج ۴، ص ۵۶۸.

۴. سعید بن مسیب می گوید: عمر بن خطاب همیشه می گفت: خدایا مرا در مشکلاتی باقی مگذار که برای حل آن علی حضور نداشته باشد. (۱) بلاذری این خبر را با دو سند نقل کرده و سندش صحیح است.

۵. مردی به نزد خلیفه دوم آمد و گفت: برای ما یک ماه و دو ماه می گذرد و آب پیدا نمی کنیم، خلیفه دوم گفت: اگر من (به جای شما) باشم نماز نمی خوانم تا زمانی که آب پیدا نکنم... (۲) در برخی روایات آمده است: نماز نخوان تا زمانی که آب پیدا کنی. ابن حجر پس از نقل این خبر می گوید: این مذهب از عمر مشهور است. (۳) با این که قرآن تصریح دارد: اگر آب پیدا نکردید با خاک پاک تیمم کنید. (۴)

۶. عمر بن خطاب در زمان خلافت خویش معنای «اب» در این آیه (وفاکله و اباً) را ندانست و گفت: این تکلف است ای عمر. (۵) حاکم و ذهبی سند این خبر را به شرط شیخین صحیح دانسته اند.

۷. خانمی را به نزد عمر بن خطاب آوردند که در شش ماه بچه به دنیا آورده بود. خلیفه دوم خواست وی را سنگسار کند، خبر به امیرالمؤمنین علیه السلام رسید، حضرت فرمود: بر او رجمی نیست. عمر علتش را سؤال کرد. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: قرآن

۱- انساب الاشراف بلاذری، ج ۲، ص ۳۵۱؛ فتح الباری ابن حجر، ج ۱۳، ص ۲۷۶.

۲- مسند احمد، ج ۴، ص ۳۱۹، ح ۱۸۹۰۲؛ سنن نسائی المجتبی، ج ۱، ص ۱۶۸، ح ۳۱۶؛ مصنف عبدالرزاق، ج ۱، ص ۲۳۸، ح ۹۱۵؛ صحیح مسلم، کتاب الحيض، باب التيمم، ج ۱، ص ۲۷۷، ح ۳۶۸، با چهار سند؛ صحیح بخاری، کتاب التيمم، باب اذا خاف الجنب علی نفسه المرض او الموت، ج ۱، ص ۴۵ و ۸۷، ح ۳۳۹ و ۳۴۰ و ۳۴۵ الی ۳۴۷ و دیگران.

۳- فتح الباری، ج ۱، ص ۳۲۶.

۴- نساء، ۴۳؛ مائده، ۶.

۵- مصنف ابن ابی شیبه، ج ۶، ص ۱۳۶، ح ۳۰۱۰۵؛ المستدرک علی الصحیحین حاکم، ج ۳، ص ۳۹۹، ح ۳۸۹۷.

می فرماید: مادران، اولاد خود را دو سال کامل شیر می دهند. (۱) و فرمود: حمل و مدت شیرخواری سی ماه است. (۲) پس شش ماه حملش و دو سال شیرخوارگی است و برای وی حد و رجمی نخواهد بود. عمر گفت: اگر علی نبود، قطعاً عمر هلاک شده بود. (۳)

۸. خلیفه اول، ابوبکر در خمر چهل حد زد. سپس خلیفه دوم، عمر در صدر خلافتش چهل حد و سپس در آخر خلافتش هشتاد جلد زد و عثمان هر دو حد را جاری کرد و معاویه امر را در هشتاد قرار داد و ثابت گردانید. (۴) البانی سند این حدیث را صحیح دانسته است. امیرالمؤمنین علیه السلام به این عمل عمر و این که آن بر خلاف سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است، تصریح فرموده اند. (۵) شعبی سند این خبر را صحیح دانسته است.

۹. زن دیوانه ای مرتکب زنا شده بود. و عمر پس از مشورت امر کرد تا رجمش کنند. امیرالمؤمنین علیه السلام بر آن ها عبور کرد و پرسید که چه خبر است؟ گفتند: زن دیوانه زنا کرده و عمر امر کرد تا رجم شود. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: او را برگردانید. سپس به عمر گفت: مگر نمی دانی که قلم از سه دسته برداشته شده است: از دیوانه تا این که خوب شود و از خواب تا بیدار شود و از بچه تا بالغ شود. (۶) حاکم، ذهبی و البانی این خبر را صحیح دانسته اند.

باید دقت داشته باشیم که در تاریخ از این نمونه ها فراوان است که عمر بن خطاب از روی عدم علم و آگاهی خواسته حکمی را صادر کند و یا کرده، و امیرالمؤمنین علیه السلام و در مواردی دیگر

۱- بقره، ۲۳۳.

۲- احقاف، ۱۵.

۳- الاستیعاب ابن عبدالبر، ج ۱، ص ۳۳۹؛ مصنف عبدالرزاق، ج ۷، ص ۳۴۹، ح ۱۳۴۴۳ و ۱۳۴۴۴؛ تفسیر ابن ابی-حاتم، ج ۸، ص ۳۴۲؛ سنن الکبری بیهقی، ج ۲، ص ۱۸۲، و دیگران.

۴- سنن ابی داود، ج ۲، ص ۵۷۲، ح ۴۴۷۷.

۵- مسند احمد، ج ۱، ص ۱۴۴، ح ۱۲۲۹؛ صحیح مسلم، ج ۵، ص ۱۲۶.

۶- صحیح بخاری، کتاب الطلاق، باب: الطلاق فی الاغلاق والکره؛ و کتاب الحدود، باب: لَا يُرْجَمُ الْمَجْنُونُ وَالْمَجْنُونَةُ، ج ۶، ص ۲۴۹۸؛ با اختصار بدون اشاره به داستان؛ سنن ابی داود، ج ۲، ص ۵۴۵، ح ۴۳۹۹؛ ارواء الغلیل، ج ۲، ص ۵، از ابن حبان و ابن خزیمه و حاکم و

صحابه از بر خلاف اسلام بودن آن خبر داده واحکام اسلام را به او بیان کرده اند. و چنین داستان ها و راه نمایی عمر بن خطاب و سؤال او از احکام از صحابگان فراوان حتی از مانند ابن عباس که خیلی فاصله ای سنی با خلیفه دارد، در تاریخ ثبت شده و ثابت است.

۱۰. عمر بن خطاب گفت: سه چیز است که اگر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آن ها را برای ما بیان کرده بود، برای من بهتر از دنیا و ما فیها بود: مسأله خلافت، کلاله و ربا. (۱) حاکم و ذهبی به شرط شیخین سند این خبر را صحیح دانسته اند.

۱۱. عمر بن خطاب در نماز هیچ سوره ای نخواند، به او گفتند: چیزی نخواندی، گفت: رکوع و سجده چگونه بود؟ گفتند: خوب بود. گفت: پس مشکلی ندارد. (۲)

۱۲. این عمل از خلیفه دوم چندین مرتبه سر زده است. در داستان دیگری می گویند: خلیفه دوم در رکعت اول سوره نخواند و در رکعت دوم فاتحه را دو بار خواند و سجده سهو انجام داد. ابن حجر پس از صحیح خواندن این خبر می گوید: گویا این مذهب عمر بود. (۳) این تنها برخی نمونه در مورد علم خلیفه دوم است که حدیث ساخته و بافته ای زهری را نقض و انکار می کند و به بی اساس بودن آن شهادت می دهد. البته باید دقت داشته باشیم که در تاریخ کسی از صحابه را پیدا نمی کنید که مانند عمر بن خطاب در احکام خطاهای فراوان داشته باشد که حکایت از علم نداشتن وی نسبت آن احکام را داشته و فراوان صحابه او را از فتوای غیر صحیحش با تذکر و یادآوری آیات و روایت منصرف می کردند، ولی با این حال احادیث فراوان در علم و فضل او ساخته و بافته اند که سیره عملی خلیفه به بی اساسی آن ها به روشنی گواهی می دهد و تا حدی در این مورد افراط

کرده اند که با سند صحیح به ابن مسعود نسبت داده اند که گویا گفته است:

۱- مصنف بن ابی-شیبیه، ج ۴، ص ۴۴۸، ح ۲۲۰۰۲؛ مصنف عبدالرزاق، ج ۱۰، ص ۳۰۲، ح ۱۹۱۸۴؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۲، ص ۳۳۳، ح ۳۱۸۸؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۱، ص ۶۰۸.

۲- الام شافعی، ج ۷، ص ۲۵۱؛ مصنف ابن ابی شیبیه، ج ۲، ص ۳۴۷ و ۳۸۱؛ مصنف عبدالرزاق، ج ۲، ص ۱۲۵، ح ۲۷۵۵؛ فتح الباری و... .

۳- فتح الباری ابن حجر، ج ۳، ص ۷۱.

لو أن علم عمر وضع في كفه ميزان ووضع علم أحياء الأرض في كفه لرجح علم عمر بعلمهم؛ (۱) اگر علم عمر در کفه میزان قرار داده شود و علم زندگان اهل زمین در کفه دیگر، قطعاً علم عمر بر علم آن-ها سنگینی خواهد کرد.

این سخن کذب و امشالش را در حالی نقل می کنند که ابن مسعود فراوان در مسائل و احکام اسلامی با عمر بن خطاب مخالفت کرده است. ابن جوزی می گوید:

الوجه الثامن والثلاثون قولهم إن ابن مسعود كان يأخذ بقول عمر فخلاف ابن مسعود لعمر أشهر من أن يتكلف إيراده وإنما كان يوافقه كما يوافق العالم العالم وحتى لو أخذ بقوله تقليدا لعمر فإنما ذلك في نحو أربع مسائل نعتها وكان من عماله وكان عمر أمير المؤمنين واما مخالفته له ففي نحو مائة مسألة؛ (۲) وجه سی و هشتم سخن آن هاست (ادعای پیروان مذاهب) که می گویند: ابن مسعود سخن عمر را می گرفت. ابن جوزی می گوید: حق این است که مخالفت ابن مسعود با عمر مشهورتر از این است که خود را به سختی انداخته آن را انکار کنیم. همانا ابن مسعود چنان که یک عالم با عالم دیگر موافقت می کند با عمر تنها در چهار مسئله موافقت کرده است که آن را ذکر خواهیم کرد و از اعمال عمر نیز بود؛ اما در حدود صد مسئله ابن مسعود با عمر مخالفت کرده است. و باز ابن مسعود گفته است: «اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می دانند که من داناترین آن ها به کتاب خدا هستم و اگر بدانم که کسی داناتر از من است به نزد او برای اخذ علم سفر خواهم کرد.» (۳) (چنان که در این کتاب اشاره کردیم منظور ابن مسعود در این سخن طرفداران دستگاه خلافت هستند)

-
- ۱- کتاب العلم ابوخیثمه، ص ۱۷؛ مصنف ابن ابی شیبه، ج ۷، ص ۴۸۳؛ معجم الکبیر، ج ۹، ص ۱۶۲؛ طبقات الکبری، ج ۲، ص ۳۳۶؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۹۲، ح ۴۴۹۷؛ تاریخ الاسلام، ج ۱، ص ۴۱۰؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۶۹.
 - ۲- اعلام الموقعین، ج ۲، ص ۲۳۷.
 - ۳- صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۹۱۲، ح ۲۴۶۲ و سنن الکبری نسائی، ج ۵، ص ۸، ح ۷۹۹۷؛ اعلام الموقعین، ج ۲، ص ۲۳۷، بخاری این حدیث را تحریف کرده که در آخر کتاب اشاره خواهیم کرد.

با این حال چگونه ممکن است که ابن مسعود چنین کذب بزرگ را گفته باشد و همچنین ابن مسعود از جمله کسانی است که عمر بن خطاب آن‌ها را به خاطر روایت حدیث از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در مدینه حبس نمود تا نتوانند برای مردم سنت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را بازگو نمایند. (۱) البته این -گونه اکاذیب به دیگر صحابه نیز فراوان نسبت داده شده است که بدون تردید سیره عمر بن خطاب به طور کامل بر خلاف آن اخبار بوده و تمام آن‌ها را تکذیب می‌کند.

زهری و خواب دیگر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در «دین» عمر بن خطاب

عَنْ ابْنِ شَهَابٍ عَنْ أَبِي أُمَامَةَ بْنِ سَهْلٍ أَنَّهُ سَمِعَ أَبَا سَعِيدٍ الْخُدْرِيَّ يَقُولُ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: «بَيْنَا أَنَا نَائِمٌ رَأَيْتُ النَّاسَ يُعْرَضُونَ عَلَيَّ، وَعَلَيْهِمْ قُمْصٌ مِنْهَا مَا يَبْلُغُ الثُّدْيَ، وَمِنْهَا مَا دُونَ ذَلِكَ، وَعَرَضَ عَلَيَّ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ وَعَلَيْهِ قَمِيصٌ يَجْرُهُ». قَالُوا فَمَا أَوْلَتْ ذَلِكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ «الدِّينُ»؛ (۲) زهری روایت کرده که پیامبر کرم صلی الله علیه و آله و سلم فرموده اند: در حالی که خواب بودم مردم را دیدم که بر من عرضه می‌شوند در حالی که پیراهن‌هایی داشتند که بعضی از آن‌ها به سینه‌هایشان هم نمی‌رسید، و عمر بر من عرضه شد در حالی که پیراهنی داشت که آن را می‌کشید (به زمین می‌رسید). مردم گفتند: آن را به چه تعبیر کردی ای رسول خدا؟ حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: به دین؛

اولا این حدیث و خواب را نیز تنها زهری به بار آورده و از غیر او ما آن را پیدا

-
- ۱- مصنف ابن ابی شیبیه، ج ۵، ص ۲۹۴، ح ۲۶۲۲۹؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۱، ص ۱۹۳، ح ۳۷۴؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۳۴۵؛ تذکره الحفاظ، ج ۱، ص ۷.
 - ۲- صحیح بخاری، کتاب الایمان، باب: فضائل اهل الایمان فی الاعمال؛ ح ۲۳ و ۳۶۹۱ و ۷۰۰۸ و ۷۰۰۹؛ صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۸۵۹، ح ۲۳۹۰، کتاب فضائل الصحابه، باب من فضائل عمر و دیگران.

نکردیم. ثانیاً: از کشیده شدن استفاده می شود که لباس او به زمین می رسیده است و امروزه وهابی ها حتی در پایین از کعبین بودن شلوار را بر خلاف سنت خوانده جائز نمی دانند چه رسد بر پیراهن.

ثالثاً: زهری این خواب را گاه از ابوسعید خدری و گاه از بعضی اصحاب (۱) بدون ذکر اسم نقل کرده است. همچنین گاه آن را با «عن» و گاه «اخبرنی» و گاه «حدثنی» نقل کرده است. همچنین گاه می گوید: عمر بر من عرضه شد، گاه می گوید: عمر از نزد من عبور کرد.

البته زهری اخبار دیگری نیز در فضل عمر بن خطاب نقل کرده است که در آن توهین به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است و بطلان آن خیلی روشن است.

حدیث دیگر زهری

شروع وحی از نگاه زهری

... ثم لم ینشب ورقه أن توفی و فتر الوحی فتره حتی حزن النبی صلی الله علیه و آله و سلم فیما بلغنا حزنا غدا منه مرارا کی یتردی من رؤوس شواہق الجبال فکلما او فی بذروه جبل لکی یلقى منه نفسه تبدی له جبریل فقال: یا محمد إنک رسول الله حقاً. فیسکن لذلك جأشه و تقر نفسه فیرجع فإذا طالت علیه فتره الوحی غدا لمثل ذلك فإذا او فی بذروه جبل تبدی له جبریل فقال له مثل ذلك؛ (۲) در این حدیث می گویند: وحی برای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با رؤیای صادق شروع شد و

سپس

۱- سنن ترمذی، ج ۴، ص ۵۳۹، ح ۲۲۸۵؛ مصنف عبدالرزاق، ج ۱۱، ص ۲۲۴، ح ۲۰۳۸۵؛ مسند احمد، ج ۵، ص ۳۷۳، ح ۲۳۲۲۰ و دیگران.

۲- صحیح بخاری، کتاب التعبیر، باب: اول ما بدئ به رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من الوحی الرؤیا الصالحه، ج ۶، ص ۲۵۶۱، ح ۶۹۸۲؛ وج ۱، ص ۴، ح ۳ وج ۳، ص ۱۲۴۱، ح ۳۲۱۲، وج ۴، ح ۴۶۷۰ و ۴۶۷۲ و ۴۶۷۴.

خلوت را دوست داشت و در غار حراء خلوت می کرد و برخی شب ها را در آن با عبادت خدا می گذراند و سپس به نزد خدیجه برمی گشت تا این که حق در غار آمد و ملک گفت: بخوان، حضرت فرمود: من خواندن نمی توانم، ملک مرا فشار داد و من به حرکت در آمدم و سه مرتبه این کار را تکرار نمود و من گفتم که نمی توانم بخوانم و بار سوم گفت: بخوان به نام پروردگارت که آفرید... و حضرت آن را تکرار نمود، در حالی که قلبش می لرزید. سپس به نزد خدیجه برگشت و گفت: مرا بیچانید... و خبر را به خدیجه گفت و فرمود: بر خود می ترسم. خدیجه گفت: نه هرگز، خداوند تو را خوار نخواهد کرد... خدیجه آن حضرت را به نزد ورقه بن نوفل برد و ورقه پس از آگاه شدن از داستان گفت: این ناموسی است که خداوند به موسی داد کاش من زمانی که قومت تو را از دیارت خارج می کنند حضور داشتم و کمکت می کردم و دیری نگذشت که ورقه وفات کرد (ووحی مدتی به تأخیر افتاد تا جایی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم محزون شد، بنابر آنچه به ما رسید. و مرارا اتفاق افتاد که اگر تا صبح وحی نمی آمد، می خواست خود را از بالای کوه پرت کند و هر وقت می خواست خود را پرت کند، جبرئیل ظاهر می شد و می گفت: ای محمد، تو رسول بر حق خدا هستی، پس آرام می شد و برمی گشت. و اگر باز وحی به تأخیر می افتاد و تا صبح پس از طلوع خبری نمی شد، به بالای کوه می رفت که خود را پرت کند و جبرئیل ظاهر می شد و مثل همان سخن را می گفت).

ابن حجر می گوید: از عبارت (وحی به تأخیر افتاد تا این که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم محزون شد) تا آخر، از زیادات معمر بر روایت عقیل و یونس است و عمل بخاری در این جا توهم ایجاد می کند که این عبارات داخل در روایت است و حمیدی بیان کرده است که این عبارات جزء حدیث نیست، ولی بخاری در نقلش آن را به روایت معمر از زهری اضافه کرده است. و عبارت «در خبری که به ما رسید» سخن زهری است، نه از حدیث. (۱)

کرمانی، ابوشهبه و موسی شاهین نیز تأکید کرده اند که این زیاده از جانب زهری است نه عبارت حدیث و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ایمان کامل و یقین مطلق داشت. چگونه ممکن است چنین اتفاق برایش پیش آید و... غلط بودن عمل بخاری را که آن را جزء حدیث وانمود کرده، بیان کرده اند.^(۱) و دیگران نیز اعتراف کرده اند که این زیاده، سخن زهری است، نه عبارت حدیث. این عمل هم جایگاه امانت داری زهری را بیان می کند و هم از مقدار آگاهی بخاری حکایت دارد که چنین خرافات را نسبت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روا دیده و نقل کرده است.

۲۰. مغیره بن مقسم الضبی متوفای ۱۳۳

اشاره

امام بخاری هفده حدیث از مغیره روایت کرده که دو حدیث آن از ابراهیم است.

ذهبی می گوید: کان عثمانیا يحمل بعض الحمل علی علی. کان مغیره یدلس؛^(۲) او عثمانی بود و امیرالمؤمنین علیه السلام را دشنام می داد و مدلس نیز بود.

قال بن حبان: کان مدلسا وقال إسماعیل القاضی: لیس بقوی فیمن لقی لأنه یدلس فکیف إذا أرسل.^(۳) ضعف احمد روایت عن ابراهیم فقط؛^(۴) خلاصه این که مغیره مدلس بوده و احمد بن حنبل احادیث او را از ابراهیم نخعی تضعیف کرده است. چنان که گذشت دو حدیثی که امام بخاری از مغیره روایت کرده از ابراهیم است و این حدیث او از ابراهیم و پنج حدیث دیگرش معنعن است. پس علاوه بر این که مغیره ناصبی است، ولی تنها به جهت مدلس بودنش هفت حدیث معنعنش در صحیح بخاری

۱- الکوکب الدرّی، ج ۲۴، ص ۳۵۹؛ سیره النبویه فی ضوء القرآن والسنة، ج ۱، ص ۲۶۵؛ فتح المنعم شرح صحیح مسلم، ج ۲، ص ۳۳۷.

۲- سیر اعلام النبلاء، ج ۶، ص ۱۲، رقم ۵. تاریخ الاسلام وتذکره الحفاظ، شرح حال مغیره.

۳- تذکره الحفاظ ذهبی، ج ۱، ص ۱۴۳، رقم ۱۳۶؛ سیر اعلام النبلاء ذهبی، ج ۶، ص ۱۲، رقم ۵.

۴- تذکره الحفاظ، ج ۱، ص ۱۴۳، رقم ۱۳۶؛ میزان اعتدال ذهبی، ج ۴، ص ۱۶۵، رقم ۸۷۲۳؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۶، ص ۱۲۵.

در ردیف احادیث ضعیف قرار خواهد گرفت.

حکم دشمنان امیرالمؤمنین علیه السلام در اسلام

از آنچه گذشت روشن شد که این روایانی که بخاری این همه حدیث از آن ها روایت کرده است با اعتراف محدثین اهل سنت، دشمنان اهل بیت علیهم السلام بوده-اند، بنابر این اکنون با حکم اسلام در مورد دشمنان اهل بیت صلی الله علیه و آله و سلم آشنا خواهیم شد.

قال علی: والذی فلق الحبه وبرأ التسمه إنه لعهد النبى الأمی الی: أنه لا یحبنی إلا مؤمن ولا یبغضنی إلا منافق؛ (۱) امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: قسم به ذاتی که دانه را شکافت و انسان را آفرید، همانا پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به من عهد نمود که حتماً جز مؤمن کسی مرا دوست نخواهد داشت و کسی جز منافق مرا دشمن نخواهد داشت.

این حدیث شریف را بیش از یازده نفر صحابه از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده اند و از امیرالمؤمنین علیه السلام نیز افراد زیاد این حدیث را روایت کرده اند. و ذهبی در مورد این حدیث گفته است: این حدیث صحیح تر از حدیث طبر و غدیر است. (۲)

پس بنابر تصریح این حدیث متواتر، دشمنان امیرالمؤمنین علیه السلام و کسانی که آن حضرت را سب می کردند و... قطعاً منافق هستند و خداوند متعال در قرآن می فرماید:

«والله یشهد إن المنافقین لکاذبون؛ (۳) خداوند شهادت می دهد که منافقین قطعاً دروغ گو هستند.

- ۱- صحیح مسلم، کتاب الایمان، باب الدلیل علی حب الانصار و علی من الایمان و علاماته و بغضهم من علامات النفاق، ج ۱، ص ۸۶ و ۱۲۰، ح ۷۸؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۹۵ و ۱۳۵ و ۱۵۳؛ سنن ترمذی، ج ۵، ص ۳۰۶ و ۶۰۱، ح ۳۷۳۶؛ سنن الکبری نسائی، ج ۵، ص ۴۷، ح ۸۱۸۷، ج ۶، ص ۵۳۵، ح ۱۱۷۴۹ و ۱۱۷۵۳؛ صحیح ابن حبان، ج ۱۵، ص ۳۶۷، ح ۶۹۲۴.
- ۲- سیر اعلام النبلاء ذهبی، ج ۱۷، ص ۱۶۹، رقم ۱۰۰ شرح حال حاکم.
- ۳- المنافقون، ۱.

با این حال انسان مؤمن و مسلمان چگونه به خود اجازه می دهد که از یک منافق، دین و عقیده خویش را اخذ نماید! ولی متأسفانه در مورد اهل بیت خیلی از مسلمین از این واقعیت چشم پوشیده اند و از چنین افرادی دین خویش را اخذ می کنند.

قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم: یا علی من فارقنی فقد فارق الله و من فارقک یا علی فقد فارقنی؛ (۱) رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: ای علی، هر که از من جدا شود حتماً از خدا جدا شده و هر که از تو جدا شود حتماً از من جدا شده است.

سند این حدیث بدون شک صحیح است. حاکم و هیشمی نیز سند آن را صحیح دانسته اند. علاوه بر این که این حدیث از ابوذر و بریده و عمر و ابوهریره و ابن عمر روایت شده است.

از این حدیث شریف استفاده می شود کسانی که در عمل و عقیده با امیرالمؤمنین علیه السلام مخالفت کرده اند، در واقع با خدا و اسلام مخالفت کرده و از خدا و اسلام جدا شده اند. با این وجود چگونه می توان از چنین افراد دین و عقیده خویش را اخذ نمود. چگونه کسانی که از چنین افراد دین خویش را اخذ می کنند، می توانند در قیامت با رسول مکرم اسلام صلی الله علیه و آله و سلم رو به رو شوند و خجالت نکشند! و چه عذری خواهند داشت!

قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: من أطاعنی فقد أطاع الله و من عصانی فقد عصی الله و من أطاع علیاً فقد أطاعنی و من عصی علیاً فقد عصانی؛ (۲) رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: هر که مرا اطاعت کند، در واقع خدا را اطاعت کرده و هر که مرا نافرمانی کند، خدا را نافرمانی کرده و

- ۱- معجم الکبیر طبرانی، ج ۱۲، ص ۴۲۳، ح ۱۳۵۵۹؛ معجم الاوسط، ج ۶، ص ۱۶۲، ح ۶۰۸۵؛ تاریخ الکبیر بخاری، ج ۷، ص ۳۳۳؛ مسند بزار، ج ۹، ص ۴۵۵، ح ۴۰۶۶؛ فضائل الصحابه، ج ۲، ص ۵۷۰، ح ۹۶۲؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۳۳ و ۱۵۸، ح ۴۶۲۴ و ۴۷۰۳؛ مجمع الزوائد هیشمی، ج ۹، ص ۱۲۸ و ۱۳۵؛ میزان الاعتدال ذهبی، ج ۲، ص ۴۹، رقم ۲۷۷۹.
- ۲- حلیه اولیاء ابونعیم، ج ۱، ص ۶۷؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۲۱ و ۱۲۸، ح ۴۶۱۷ و ۴۶۲۱؛ من حدیث خیشمه، ج ۱، ص ۷۲؛ الفتوح ابن اعثم، ج ۲، ص ۲۸۱؛ الکامل فی ضعف الرجال، ج ۱، ص ۳۴۹؛ مناقب ابن مغزلی، ص ۴۶، ح ۶۹ و ۱۵۵؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۴۲، ص ۳۰۶.

هر که علی را اطاعت کند، در واقع مرا اطاعت کرده و هر که علی را نافرمانی کند، حتماً مرا نافرمانی کرده است.

این حدیث از امیرالمؤمنین، ابوذر، حذیفه، ابوبرزه، ام سلمه، عائشه و یعلی بن مره روایت شده است. حاکم و ذهبی سند آن را صحیح دانسته اند و از این حدیث استفاده می شود که روایانی که در گذشته اسم برده شد و بخاری آن همه احادیث از آن ها روایت کرده بنا بر این حدیث شریف حتماً خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را نافرمانی کرده اند.

قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: من آذی علیاً فقد آذانی؛ (۱) رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: هر که علی را آزار دهد، حتماً مرا آزار داده است.

این حدیث از امیرالمؤمنین و امام حسین علیهما السلام، عمر، ام سلمه، جابر، سعد، عمرو بن شاش و دیگران روایت شده و حاکم، ذهبی، مقدسی و هیشمی سند آن را صحیح دانسته اند.

قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: عادى الله من عادى عادى علیاً؛ (۲) رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: خدا دشمن دارد هر کسی را که با علی دشمن است.

این حدیث از ابورافع و ابن زبیر روایت شده و البانی سند آن را صحیح دانسته است.

عوف بن أبی عثمان النهدي قال: قال رجل لسلمان: ما أشد حبک لعلی قال: سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم يقول: من أحب علیاً فقد أحبني و من أبغض علیاً فقد أبغضني؛ (۳) مردی به سلمان گفت: چرا علی را خیلی دوست داری؟ گفت: شنیدم

۱- مسند احمد، ج ۳، ص ۴۸۳؛ صحیح ابن حبان، ج ۱۵، ص ۳۶۵، ح ۶۹۲۳؛ الثقات ابن حبان، ج ۳، ص ۲۷۵؛ انساب الاشراف، ج ۲، ص ۳۷۹؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۳۱، ح ۴۶۱۹؛ احادیث المختاره مقدسی، ج ۳، ص ۲۶۷، ح ۱۰۷۰ و ۱۰۷۱؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۲۹.

۲- الاصابه ابن حجر، ج ۲، ص ۳۷۸، رقم ۲۵۶۰. کنز العمال، ج ۱۱، ص ۶۰۱، ح ۳۲۸۹۹؛ جامع الصغیر و زیاداته البانی، ج ۲، ص ۷۴۲، ح ۷۴۱۳.

۳- المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۴۱، ح ۴۶۴۸؛ جامع الصغیر و زیاداته البانی، ج ۱، ص ۱۰۹۱، ح ۱۰۹۰۷.

که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می فرمود: هر که علی را دوست دارد، حتماً مرا دوست داشته و هر که علی را دشمن بدارد، حتماً مرا دشمن داشته است.

حاکم، ذهبی و البانی سند این حدیث را صحیح دانسته اند مضافاً بر این، این حدیث شریف از ام سلمه، ابن مسعود، بریده و دیگران نیز با سندهای صحیح در کتبی که در زیر ذکر خواهد شد، روایت شده و هیشمی دو سند از آن را صحیح دانست است. (۱)

از این احادیث استفاده می شود که بدون تردید دشمنان امیرالمؤمنین علیه السلام همان دشمنان خداوند متعال و اسلام هستند.

نظر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم إلى علی والحسن والحسين وفاطمة فقال: أنا حربٌ لمن حاربكم وسلّم لمن سالمكم؛ (۲) رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با اشاره به علی وفاطمه وحسن وحسين عليهم السلام فرمودند: من در جنگم، با کسی که با شما بجنگد و در صلح هستم، با کسی که با شما در صلح است.

این حدیث از ام سلمه، زید بن ارقم، ابوسعید خدری، ابوهریره وصبیح روایت شده است. حاکم، ذهبی و البانی سند آن را حسن دانسته اند و هیشمی در باره یک سند گفته است: در آن راوی است که من او را نمی شناسم و در سند دوم گفته است: در سند آن تلید بن سلیمان است که مورد خلاف است و بقیه رجالش رجال صحیح هستند. باید دقت داشته باشیم که موافقت ذهبی در تحسین حدیث را از تلخیص مستدرک حذف کرده اند؛ زیرا شعیب ارنؤوط در حاشیه «سیر اعلام النبلاء»، ج ۳، ص ۲۵۷، شرح حال امام حسن علیه السلام « در باره این حدیث می گوید: حاکم سند آن را

۱- معجم الکبیر طبرانی، ج ۱، ص ۳۱۹، ح ۹۴۷ ج ۲۳، ص ۳۸۰، ح ۹۰۱؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۴۲، ص ۲۷۱؛ مجمع الزوائد هیشمی، ج ۹، ص ۱۲۹ و ۱۳۲.

۲- مسند احمد، ج ۲، ص ۴۴۲، ح ۹۶۹۶؛ سنن ترمذی، ج ۵، ص ۲۴۸، ح ۳۸۷۰ و ۳۹۶۲؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۶۵، ح ۱۴۵؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۴۹، ح ۴۷۱۳ و ۴۷۱۴؛ مصنف ابن ابی شیبه، ج ۶، ص ۵۱۲، ح ۵۲۱۸۱؛ صحیح ابن حبان، ج ۱۵، ص ۳۴۳، ح ۲۲۴۴؛ فضائل سیده النساء ابن شاهین؛ ص ۲۹؛ مجمع الزوائد هیشمی، ج ۹، ص ۱۶۹؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۱۴، ص ۱۴۴؛ جامع الصغیر و زیاداته البانی، ج ۱، ص ۲۳۵، ح ۲۳۴۲.

حسن دانسته و ذهبی با او موافقت کرده است. اما این موافقت ذهبی در تلخیصی که در اختیار ما است وجود ندارد. پس وهابی ها آن را حذف کرده است.

قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم: وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَا يُغِيْضُنَا أَهْلَ الْبَيْتِ أَحَدٌ إِلَّا أَدْخَلَهُ اللَّهُ النَّارَ؛ (۱) رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: قسم به ذاتی که جانم در اختیار اوست، کسی ما اهل بیت را دشمن

نمی دارد، مگر اینکه خداوند او را وارد جهنم می کند. حاکم، ذهبی و البانی سند این حدیث را صحیح دانسته اند. البته موافقت ذهبی را از تلخیص مستدرک حذف کرده اند و شعیب ارنؤوط در «حاشیه سیر اعلام النبلاء» از موافقت ذهبی در تصحیح این خبر، خبر داده است.

و بالاخره رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در حدیث متواتر در روز غدیر خم دستان مبارک

امیرالمؤمنین علیه السلام را بالا برداشته فرمودند: «اللهم وال من والاه وعاد من عاداه»؛ (۲) خدایا دوست بدار کسی را که علی را دوست دارد و دشمن بدار کسی را که علی را دشمن دارد.

این حدیث را بیش از سی نفر از صحابه (۳) با این لفظ روایت کرده اند و قطعاً متواتر است و ابن عساکر آن را در جلد ۴۲ از ص ۲۰۵ تا ۲۳۶ با بیش از چهل سند روایت کرده است.

این مقدار برخی از نمونه ها در حکم و جایگاه دشمنان اهل بیت علیهم السلام از دیدگاه اسلام است و همه ثابت می کند که دشمنان امیرالمؤمنین علیه السلام حتماً دشمن اسلام و خداوند متعال هستند و اگر ما ایمان به فرموده خداوند متعال و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم داریم، چگونه می توانیم از چنین افرادی دین و

۱- صحیح ابن حبان، ج ۱۵، ص ۴۳۵، ح ۶۹۷۸؛ المستدرک علی الصحیحین حاکم، ج ۳، ص ۱۶۲، ح ۴۷۱۷، ج ۴، ص ۳۹۲، ح ۸۰۳۶؛ مسند بزار، ح ۳۳۴۸؛ تاریخ الاسلام ذهبی، ج ۳، ص ۵۹۰؛ سیر اعلام النبلاء ذهبی، ج ۲، ص ۱۲۳. صحیح البانی، ج ۴، ص ۳۹۲، ح ۸۰۳۶.

۲- مسند احمد، ج ۱، ص ۱۱۸ و ۱۳۵ و ۱۸۹ و ۲۴۲ و ۲۶۳، ج ۴، ص ۳۷۰، ج ۵، ص ۳۶۶ و ۳۷۰ و ۴۹۸، ج ۶، ص ۵۱۰؛ سنن الکبری نسائی، ج ۵، ص ۱۳۱ و ۱۳۲ و ۱۵۴، ح ۸۴۷۲ و ۸۴۷۳ و ۸۴۸۳؛ الاصابه ابن حجر، ج ۱، ص ۳۰۵، ج ۲، ص ۴۰۸، ج ۴، ص ۱۵۹؛ مجمع الزوائد هیثمی، ج ۹، ص ۱۰۴ الی ۱۰۸، با بیش از ۱۸ سند؛ مصنف ابن ابی-شیبه، ج ۱۲، ص ۶۸، ح ۱۲۱۴۱.

۳- کشف الخفاء عجلونی، ج ۲، ص ۲۷۴، ح ۲۵۹۱.

اعتقادات خویش را اخذ نماییم و این غیر ممکن است، ولی چون قانون خداوند متعال در مورد اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در خیلی چیزها نادیده گرفته و کنار گذاشته شده است، این جا نیز این قوانین خداوند را از زندگی دینی خویش کنار گذاشته و خیلی از اعتقادات و دین خود را از دشمنان اسلام اخذ نموده ایم! پس با این بیان ثابت شد که تمام روایاتی که بخاری در صحیحش از افراد مذکور وارد کرده است، طبق قواعد مقرر در کتب حدیثی و مصطلح فاقد ارزش اند، مگر این که از غیر آن ها شاهی در آن مورد و موضوع وارد شده باشد.

همچنین از نظر قانون علم رجال اهل سنت، که در کتاب ها مذکور است نیز، این اخبار فاقد ارزش وضعیف اند، ولی متأسفانه اهل سنت مثل مسائل دیگر در مورد اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم کم لطفی دارند و به سادگی از سر آن می گذرند. در گذشته به سخن ابن حجر اشاره کردیم که گفت: هر که صحابه را دوست نداشته باشد، نه ثقه است و نه ارزشی دارد. (۱) ولی با این وجود، این ادعای خود را در مورد اهل بیت علیهم السلام فراموش می کنند و حتی احادیثی را که دشمنان اهل بیت علیهم السلام را مذمت کرده توجیه می کنند. و البته شبیه سخن ابن حجر را دیگران از متقدمین نیز گفته اند که نیاز به ذکر آن نیست.

در آخر باید دقت داشته باشیم که افراد مذکور خارج از شرط بخاری در صحیحش نیز هستند و او بر خلاف شروط خود از افرادی که فاقد اعتقاد سالم اند حدیث روایت کرده است.

خوارج در صحیح بخاری

۱. عکرمة البربری ابو عبدالله المدنی مولی ابن عباس

اشاره

امام بخاری حدود ۱۸۰ حدیث از او روایت کرده است.

شکی نیست که عکرمة از خوارج بوده است، ولی چون امام بخاری خیلی زیاد از او در صحیحش حدیث روایت کرده، لذا لازم است بیشتر با شخصیت او آشنا شد:

۱- تهذیب التهذیب ابن حجر، ج ۱، ص ۲۰۶، رقم ۴۳۸.

۱. عکرمة نزد نجده بن عامر (رأس فرقه نجدیه خوارج) شش ماه اقامت کرد. وقتی به نزد ابن عباس برگشت و سلام داد، ابن عباس گفت: همانا خبیث آمد. گفت: (چون) رأی و عقیده نجده را تبلیغ می کرد. (۱)
۲. ابواسود می گوید: من اول کسی هستم که سبب رفتن عکرمة به مغرب شدم. این گونه که از مصر به مدینه آمدم. عکرمة مرا دید و از حال اهل مغرب سؤال کرد و من از جهل و ناآگاهی آن ها خبر دادم. پس او به سوی آن ها رفت و او اول کسی است که رأی صفریه خوارج را در مغرب پایه گذاری کرد. (۲)
۳. ابن بکیر می گوید: خوارج مغرب به وسیله عکرمة به خوارج مایل شدند و این عقیده را از او گرفتند. (۳)
۴. عطاء بن ابی رباح می گوید: عکرمة از خوارج اباضیه بود. (۴)
۵. ابن مدینی می گوید: عکرمة معتقد به عقیده خوارج بود. (۵)
۶. ابن معین می گوید: مالک در «موطا» از عکرمة یاد نکرده است؛ زیرا عکرمة خارجی بود. (۶)

- ۱- مقدمه فتح الباری ابن حجر، ص ۴۲۵؛ تهذیب التهذیب ابن حجر، ج ۷، ص ۲۳۷، رقم ۴۷۶؛ میزان الاعتدال ذهبی، ج ۳، ص ۹۶، رقم ۵۷۱۶؛ سیر اعلام النبلاء ذهبی، ج ۵، ص ۲۰، رقم ۹.
- ۲- الکامل فی ضعفاء الرجال، ج ۵، ص ۲۶۶؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۵، ص ۲۰، رقم ۹؛ تهذیب التهذیب، ج ۷، ص ۲۳۷، رقم ۴۷۶؛ میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۹۶، رقم ۵۷۱۶.
- ۳- تهذیب التهذیب، ج ۷، ص ۲۳۷، رقم ۴۷۶؛ میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۹۶، رقم ۵۷۱۶. سیر اعلام النبلاء، ج ۵، ص ۲۱، رقم ۹.
- ۴- تهذیب التهذیب، ج ۷، ص ۲۳۷، رقم ۴۷۶؛ میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۹۶، رقم ۵۷۱۶.
- ۵- مقدمه فتح الباری، ص ۴۲۵؛ تهذیب التهذیب، ج ۷، ص ۲۳۷، رقم ۴۷۶؛ میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۹۶، رقم ۵۷۱۶.
- ۶- تهذیب التهذیب، ج ۷، ص ۲۳۷، رقم ۴۷۶؛ میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۹۶، رقم ۵۷۱۶.

۷. ابو مریم می گوید: عکرمة بیهسی (فرقه ای از خوارج) بود. (۱)

۸. از احمد سؤال کرد که آیا عکرمة اباضی بود؟ احمد گفت: گفته می شود صفری (فرقه ای از خوارج) بود. (۲)

۹. ابوطالب می گوید: به احمد گفتم: عکرمة چه جایگاه دارد؟ گفت: ابن سیرین از وی راضی نبود و او عقیده خوارج را داشت. (۳)

۱۰. مصعب می گوید: عکرمة از خوارج بود و ادعا داشت که ابن عباس نیز از خوارج بوده است. (۴)

ذهبی می گوید: این خبر بدون سند نقل شده است. (۵) ولی این سخن ذهبی غیر صحیح است؛ زیرا می توان گفت که در نقل ابن عساکر تمام سخن با همان سندی است که ذکر شده و مضافاً سلیمان بن خلف نیز آن را با سند روایت کرده است و اما ابن سعد یک خبر دیگری از مصعب در خارجی بودن عکرمة نقل کرده است.

پس عکرمة چنان که ملاحظه می کنید به ابن عباس به دروغ نسبت خارجی بودن داده است.

۱۱. یعقوب الحضرمی از جدش نقل کرده که گفته است: عکرمة به درب مسجد ایستاد و گفت: در مسجد کسی جز کافر نیست و گفت: عکرمة از خوارج بود. (۶)

۱- تاریخ ابن عساکر، ج ۴۱، ص ۱۲۰؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۵، ص ۲۱، رقم ۹.

۲- تهذیب التهذیب، ج ۷، ص ۲۳۷، رقم ۴۷۶؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۵، ص ۲۱، رقم ۹. میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۹۶، رقم ۵۷۱۶.

۳- مقدمه فتح الباری، ص ۴۲۶؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۵، ص ۳۰، رقم ۹.

۴- التعديل والتجريح، ج ۳، ص ۱۱۱۵؛ تهذیب التهذیب، ج ۷، ص ۲۳۷، رقم ۴۷۶. میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۹۶، رقم ۵۷۱۶؛ طبقات الکبری، ج ۵، ص ۲۹۳.

۵- سیر اعلام النبلاء ذهبی، ج ۵، ص ۲۲، رقم ۹.

۶- تهذیب التهذیب، ج ۷، ص ۲۳۷، رقم ۴۷۶؛ میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۹۵، رقم ۵۷۱۶؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۵، ص ۲۱ و ۲۲، رقم ۹.

پس با این بیان هیچ شکی در خارجی بودن عکرمه باقی نخواهد ماند.

گواهی بزرگان اهل سنت بر دروغگویی عکرمه

۱. سمعت بن عمر يقول لنافع: اتق الله ويحكك يا نافع ولا تكذب علي كما كذب عكرمه علي ابن عباس؛ (۱) يحيى و ابن سيرين گفته اند: از ابن عمر شنیدم که به نافع می گفت: ای نافع از خدا بترس و به من نسبت دروغ مده؛ چنان که عکرمه به ابن عباس دروغ می بندد.

ابن حجر و ذهبی سند این خبر را به وجود يحيى بکاء تضعيف کرده اند، در حالی که سلیمان بن خلف این خبر را با سندش از ابن سيرين نقل کرده است که سند آن کاملاً صحیح است.

۲. عن سعيد بن المسيب أنه كان يقول لغلامه برد: يا برد لا تكذب علي كما يكذب عكرمه علي بن عباس؛ (۲) سعيد بن مسيب همیشه به غلامش برد می گفت: ای برد، بر من دروغ مبنده، چنان که عکرمه به ابن عباس دروغ می بندد.

۳. هر کدام از يزيد بن ابی زياد و عبدالله بن حارث گفته اند: دخلت علي بن عبد الله بن عباس وعكرمه مقيد علي باب الحش قال: قلت: ما لهذا؟ قال: إنه يكذب علي أبي. وعند الذهبي: ان هذا الخبيث يكذب علي أبي؛ (۳) بر علي بن عبدالله بن عباس وارد شدم، در حالی که عکرمه را بر درب نخلستان بسته بود. به او گفتم که مگر این چه کرده است؟ گفت: او به پدرم دروغ می بندد. در نقل ذهبی چنین گفت: این

- ۱- التعديل والتجريح، ج ۳، ص ۱۱۵۰؛ تهذيب التهذيب، ج ۷، ص ۲۳۷، رقم ۴۷۶؛ ميزان الاعتدال، ج ۳، ص ۹۷، رقم ۵۷۱۶.
- ۲- تهذيب التهذيب ابن حجر، ج ۷، ص ۲۳۷، رقم ۴۷۶؛ ميزان الاعتدال، ج ۳، ص ۶، رقم ۵۷۱۶.
- ۳- مقدمه فتح الباری، ص ۴۲۵؛ تهذيب التهذيب، ج ۷، ص ۲۳۷، رقم ۴۷۶؛ ميزان الاعتدال، ج ۳، ص ۹۴، رقم ۵۷۱۶.

خیبث به پدرم دروغ می بندد.

ابن حبان و ابن حجر در دفاع از عکرمه می گویند: به سخن امثال ابن ابی زیاد هیچ توجه نمی شود کرد؛ زیرا او خودش مجروح است و محال است که شخص عادل به وسیله سخن مجروح مورد طعن قرار گیرد... و من سراغ ندارم که کسی عکرمه را به چیزی مذمت کرده باشد جز صفت مزاح و شوخی که در او بوده. (۱)

این سخن ابن حبان دور از واقعیت است و ابن ابی زیاد تنها در سند همین یک خبر قرار دارد و مابقی صحیح هستند و الا ابن حبان و ابن حجر و ذهبی آن را بیان می کردند. اما ابن ابی زیاد از روایان صحاح سته است و بخاری مقرونا از او حدیث روایت کرده و عکرمه را خیلی ها تکذیب کرده اند، ولی ابن ابی زیاد را کسی تکذیب نکرده است (۲) تا این جرح، جرح شخص عادل توسط مجروح خوانده شود.

بخاری و نسبت ازدواج بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در حال احرام

۴. عن عطاء الخراسانی: قلت لسعيد بن المسيب أن عكرمة يزعم أن

رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم تزوج میمونه وهو محرم، (۳) فقال: كذب مخبثان اذهب اليه فسيبه سأحدثك قدم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم وهو محرم فلما حل تزوجها؛ (۴) عطاء می گوید: به ابن مسیب گفتم: همانا عکرمه گمان می کند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در حال احرام با میمونه ازدواج

۱- تهذیب التهذیب، ج ۷، ص ۱۴۰، ۴۷۶.

۲- جهت آشنایی با او به سیر اعلام النبلاء، ج ۶، ص ۱۲۹، رقم ۴۱، شرح حال یزید بن ابی زیاد مراجعه شود.

۳- صحیح بخاری، کتاب المغازی، باب عُمَرَةُ الْقَضَاءِ، ح ۴۲۵۸ و ۴۲۵۹ و ۵۱۱۴ و ۱۸۳۷. این خبر بخاری نیز یک خبر بی اساس و بر خلاف اخبار مسلمی است که دیگران نقل کرده اند و همچنین بر خلاف نقل حتی خود ابن عباس است، ولی بخاری آن را از چندین نفر نقل کرده است که به ابن عباس نسبت داده اند.

۴- طبقات الکبری ابن سعد، ج ۸، ص ۱۳۵؛ تهذیب التهذیب، ج ۷، ص ۲۳۷، رقم ۴۷۶؛ میزان الاعتدال ذهبی، ج ۳، ص ۹۴؛ رقم ۵۷۱۶.

کرده است. سعید گفت: این خبیث (عکرمه) دروغ گفته است. برو او را سب نما، حضرت بعد از خارج شدن از احرام با میمونه ازدواج کرد. (۱) سند این خبر صحیح است.

۵. عثمان بن مره قال: قلت للقاسم (بن محمد): إن عكرمه قال: حدثنا ابن عباس أن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم نهى عن المزفت والنقير والدباء والحنتم والجرار. قال: يا ابن أخي! إن عكرمه كذاب يحدث غدوه حديثا يخالفه عشييه. وروى روح بن عباد عن عثمان نحوه؛ (۲) ابن مره به قاسم گفت: همانا عکرمه از ابن عباس روایت کرد که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از درست کردن نیبذ در ظرف هایی که از چوب خرما و کدو و کوزه نهی فرمود. قاسم گفت: ای پسر برادرم، همانا عکرمه کذاب است صبح حدیثی روایت

می کند و شب با آن مخالفت می کند. روح بن عباد نیز مثل این سخن قاسم را نقل کرده است.

۶. عن عكرمه: أنه كره كراء الأرض قال فذكرت ذلك لسعيد بن جبير فقال: كذب عكرمه سمعت بن عباس يقول: إن أمثل ما أنتم صانعون استيجار الأرض البيضاء سنه بسنه؛ (۳) عکرمه از کراء زمین کراهت داشت پس این موضوع را به ابن جبیر گفتم، او گفت: عکرمه دروغ گفته است، شنیدم که ابن عباس می گفت: از چیزهایی که می توان انجام داد اجاره زمین است.

البتة سعید بن جبیر در موارد متعدد تصریح به دروغ گویی عکرمه کرده است. (سیر

۱- بخاری این خبر را در حالی به آن گسترده گی روایت کرده است که از خود ابن عباس و میمونه و ابورافع و خواهر میمونه و صفیه و دیگران روایت شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با میمونه در خارج از احرام در مدینه ازدواج کرده اند. طبقات الکبری، ج ۸، ص ۱۳۳ تا ۱۳۵ از یک چند نفر. حاشیه سیر اعلام النبلاء، ج ۵، ص ۲۳، به نقل از صحیح مسلم، ترمذی، احمد و دیگران.

۲- طبقات الکبری، ج ۸، ص ۱۳۵؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۴۱، ص ۱۰۶، سیر اعلام النبلاء، ج ۵، ص ۲۸ و ۲۹، رقم ۹. مقدمه فتح الباری، ص ۴۲۵.

۳- تهذیب التهذیب، ج ۷، ص ۲۳۷، رقم ۴۷۶.

اعلام النبلاء, شرح حال عکرمه

۷. قال الصلت أبو شعيب: سألت محمد بن سيرين عن عکرمه فقال: ما يسوءني أن يكون من أهل الجنة ولكنه كذاب؛ (۱) ابن سيرين گفت: بدم نمی آید که عکرمه اهل بهشت باشد، ولی او کذاب است.

۸. عن يحيى بن سعيد الأنصاري كان (عکرمه) كذابا؛ (۲) يحيى بن سعيد گفت: عکرمه کذاب بود.

چنان که ملاحظه می کنید این همه بزرگان اهل سنت با صیغه مبالغه می گویند که عکرمه کذاب بوده است، ولی ابن حبان می گوید: هیچ گونه مذمتی در مورد او سراغ ندارم!

وقال الأعمش عن إبراهيم: لقيت عکرمه فسألته عن البطشه الكبرى قال: يوم القيامة فقلت: ان عبد الله كان يقول: يوم بدر فأخبرني من سأله بعد ذلك فقال: يوم بدر؛ (۳) إبراهيم نخعی می گوید: از عکرمه معنای «بطشه الكبرى» را سؤال کردم، گفت: روز قیامت است. گفتم: ابن مسعود می گفت: آن، روز بدر است. پس از آن، کسی که از عکرمه سؤال کرده به من خبر داد که عکرمه روز بدر می گفت.

عبد الرحمن قال: حدث عکرمه بحديث فقال: سمعت بن عباس يقول: كذا وكذا قال: فقلت: يا غلام هات الدواه فقال: أعجبك قلت: نعم قال: تريد أن تكتبه؟

۱- سير اعلام النبلاء، ج ۵، ص ۲۵، رقم ۹؛ ميزان الاعتدال، ج ۳، ص ۹۴، رقم ۵۷۱۶؛ الكامل في ضعفاء الرجال، ج ۱، ص ۵۳؛ مقدمه فتح الباری، ص ۴۲۵.

۲- الضعفاء الكبير، ج ۳، ص ۳۷۳، رقم ۱۴۱۳؛ تهذيب التهذيب، ج ۷، ص ۲۳۸، رقم ۴۷۶؛ ميزان الاعتدال، ج ۳، ص ۹۴، رقم ۵۷۱۶.

۳- تهذيب التهذيب ابن حجر، ج ۷، ص ۲۳۷، رقم ۴۷۶؛ ميزان الاعتدال ذهبی، ج ۳، ص ۹۴، رقم ۵۷۱۶.

قلت: نعم قال: إنما قلته برأیی؛ (۱) عكرمه گفت: از ابن عباس شنیدم که چنین وچنان می-گفت. گفتم: ای غلام دوات بیاور. عكرمه گفت. می خواهی بنویسی؟ گفتم: آری گفت: آن را به رأی خودم گفتم.

عن الصلت بن دينار قلت لمحمد بن سيرين: إن عكرمه يؤذينا ويسمعنا ما نكره قال: فقال كلاما فيه لين أسأل الله أن يميته ويريحنا منه؛ (۲) ابن دينار می گوید: به ابن سيرين گفتم: همانا عكرمه مارا آزار می دهد وسخنی از او به ما می رسد که ما از آن کراهت داریم. ابن سيرين کلام لینی در باره عكرمه گفت: از خدا می خواهم که او را بکشد و ما را از دست او نجات دهد.

سمعت أيوب يحدث عن عكرمه قال: إنما أنزل الله متشابه القرآن ليضل به؛ (۳) عكرمه گفت: خداوند آیات متشابه را تنها برای گمراه کردن مردم نازل کرده است.

مات عكرمه وكثير عزه في يوم فشهد الناس جنازه كثير وتركوا جنازه عكرمه؛ (۴) عكرمه وكثير عزه در يك روز وفات کردند و مردم جنازه كثير را تشييع کردند وجنازه عكرمه را ترك کردند. اين خبر از ابوزناد و اهل مدینه و احمد بن حنبل نقل شده است.

ونقل الإسماعيلي في المدخل أن عكرمه ذكر عند أيوب من أنه لا يحسن

۱- تاريخ ابن عساکر، ج ۴۱، ص ۱۰۷؛ سير اعلام النبلاء ذهبی، ج ۵، ص ۲۹، رقم ۹؛ تهذيب التهذيب، ج ۷، ص ۲۳۷، رقم ۴۷۶.

۲- تاريخ ابن عساکر، ج ۴۱، ص ۱۱۴؛ تهذيب الكمال مزی، ج ۲۰، ص ۲۸۲.

۳- الضعفاء الكبير عقيلي، ج ۳، ص ۳۷۴؛ تهذيب التهذيب، ج ۷، ص ۲۳۷، رقم ۴۷۶؛ ميزان الاعتدال ذهبی، ج ۳، ص ۹۴، رقم ۵۷۱۶.

۴- الكامل في ضعفاء الرجال، ج ۵، ص ۲۶۷؛ تاريخ ابن عساکر؛ ج ۴۱، ص ۱۲۱ و ۱۲۲؛ تهذيب التهذيب، ج ۷، ص ۲۴۰، رقم ۴۷۶؛ ميزان الاعتدال، ج ۳، ص ۹۶، رقم ۵۷۱۶. سير ذهبی.

الصلاه فقال أيوب: وكان يصلي؟!؛ (۱) نزد ایوب سختیانی گفتند: عکرمه نمی تواند نمازش را صحیح بخواند. ایوب گفت: مگر عکرمه نماز می خواند؟

پس ایوب سختیانی که از بزرگان تابعین است، گواهی می دهد که عکرمه حتی نماز هم نمی خوانده است.

مالک عکرمه را ثقه نمی دانست و دیگران را از اخذ حدیث او منع می کرد. (۲) و

می گفت: کسی را نیستم که حدیث عکرمه را قبول بکند. (۳) ایوب سختیانی و ابوالاسود، عکرمه را کم عقل معرفی کرده اند. (۴) ابن ابی ذئب می-گفت: عکرمه را دیدم و او ثقه نبود. (۵) ابن سعد می گوید: عکرمه علم زیاد داشت و بحری از بحور بود، ولی به حدیثش احتجاج نمی شود و مردم او را جرح کرده اند. (۶)

ذهبی و ابن حجر می گویند: مسلم در صحیحش تنها یک حدیث و آن نیز مقرون به دیگری از عکرمه روایت کرده است. (۷) ولی ما هیچ حدیث مقرون نیز پیدا نکردیم که مسلم از عکرمه در صحیحش روایت کرده باشد.

این سخنان که در باره عکرمه گفته شده است، بدون اشکال صحیح هستند و هر جا که اشکالی به خبری وارد شده ما به آن اشاره کردیم و در مابقی موارد ابن حجر در «مقدمه فتح الباری» و تا حدی در «تهذیب التهذیب» آن اخبار را برای دفاع از عکرمه

- ۱- سیر اعلام النبلاء ذهبی، ج ۵، ص ۲۷، رقم ۹؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۴۱، ص ۱۱۷؛ تهذیب التهذیب ابن حجر، ج ۷، ص ۲۳۸، رقم ۴۷۶؛ میزان الاعتدال ذهبی، ج ۳، ص ۹۵، رقم ۵۷۱۶.
- ۲- تهذیب التهذیب ابن حجر، ج ۷، ص ۲۳۷، رقم ۴۷۶؛ میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۹۴، رقم ۵۷۱۶.
- ۳- تهذیب التهذیب، ج ۷، ص ۲۳۷، رقم ۴۷۶؛ میزان الاعتدال ذهبی، ج ۳، ص ۹۴، رقم ۵۷۱۶.
- ۴- تهذیب التهذیب، ج ۷، ص ۲۳۷، رقم ۴۷۶؛ میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۹۴، رقم ۵۷۱۶.
- ۵- تهذیب التهذیب، ج ۷، ص ۲۳۷، رقم ۴۷۶؛ میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۹۴، رقم ۵۷۱۶.
- ۶- تهذیب التهذیب، ج ۷، ص ۲۳۷، رقم ۴۷۶؛ میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۹۴، رقم ۵۷۱۶.
- ۷- سیر اعلام النبلاء ذهبی، ج ۵، ص ۳۲، رقم ۹؛ تهذیب التهذیب، ج ۷، ص ۳۴۰؛ میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۹۵، رقم ۵۷۱۶.

توجه کرده که آن توجیحات همه دور از انصاف و واقعیت است. چگونه ممکن است انسان دین خود را از کسی اخذ کند که این همه شخصیت های بزرگ تابعین در مکتب اهل سنت او را کذاب معرفی کرده اند و ابن عمر که نزد اهل سنت از فقهای صحابه محسوب می شود و ابن مسیب که سید تابعین و فقها معرفی شده، و عطاء و ابن جبیر که خود از شاگردان ابن عباس بوده اند و علی بن عبدالله به دروغگویی او شهادت داده اند؟! علاوه بر این که بنابر احادیث رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم عکرمة و امثالش از خوارج، از کلاب جهنم معرفی شده اند.

چند حدیث عکرمة در صحیح بخاری: نسبت احراق زنادقه بر امیرالمؤمنین علیه السلام

عکرمة قال: أتى علي بن زنادقة فأحرقهم فبلغ ذلك ابن عباس فقال: لو كنت أنا لم أحرقهم نهى رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: لا تعذبوا بعذاب الله. ولقتلتهم لقول رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: من بدل دینه فاقتلوه؛(۱) علی زنادقه را سوزانید و این خبر به ابن عباس رسید. پس او گفت: اگر من بودم این کار را نمی کردم؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از آن نهی کرده و فرموده است: کسی را با عذابی که مخصوص خداست، عذاب نکنید. آن ها را

می کشتم به دلیل این سخن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود: هر که دینش را تغییر دهد، او را بکشید.

این نسبت بدون شک از اکاذیب عکرمة است و غیر او آن را نقل نکرده است.

البته اقوال دیگر نیز در این موضوع گفته اند. عمرو بن دینار ضمن شعری گفته است: امیرالمؤمنین علیه السلام آن ها را با دود کشت. عمار دهنی که از تابعین است، گفت: لم یحرقهم ولكن

۱- صحیح بخاری کتاب استتابة المرتدین باب حکم المرتد والمرتده واستتابتهم، ج ۶ ص ۲۵۳۷ ح ۶۹۲۲ و ۳۰۱۷.

حفر لهم حفائر و خرق بعضها الى بعض ثم دخن عليهم حتى ماتوا؛^(۱) همچنین کل این داستان و قتل این افراد مشکوک است؛ زیرا در تاریخ نقل کرده اند که امیرالمؤمنین علیه السلام این ها را تبعید فرمود و برخی گفته اند که این ها فرار کردند. حالا کدام یک صحت دارد!

ابن تیمیه می گوید: از علی وارد شده که وقتی به او خبر رسید که عبدالله بن سبأ ابوبکر و عمر را سب کرده است او را خواست تا بکشد، ولی او فرار کرد.^(۲)

ابن حجر نیز در شرح حال عبدالله بن سبأ با اعتماد به این اکاذیب دچار تناقض شده و می گوید: به گمان من علی عبدالله بن سبأ را با آتش سوزانید. سپس در دو خبر

می گوید: ۱. علی او را تبعید نمود. ۲. علی بعد از آن که متوجه شد او ابوبکر و عمر را سب می کند، او را به مدائن تبعید نمود.^(۳)

حالا بالأخره امیرالمؤمنین علیه السلام آن ها را سوزانند، و یا با دود کشتند و یا تبعید کردند و یا می خواستند بکشند که آن ها فرار کردند؟. از این اقوال و اخبار متناقض روشن می شود که اصل داستان جعلی است و وجود فردی به نام عبدالله بن سبأ خود مشکوک است و اکثر اخبار در باره او از سیف بن عمر است که اهل سنت او را وضاع، کذاب و زندق خوانده اند و او داستان ها و افسانه های عجیب و اکاذیب فراوان ساخته است که امروزه مدعیان دروغین پیروی از قرآن و سنت با آگاهی به افسانه های او در فریب مسلمین پناه برده و می برند، و ظاهراً این شخص را برای توجیه قتل عثمان بن عفان و جنگ های جمل و صفین و ... به وجود آورده اند؛ زیرا از طریق غیر سیف بن عمر کذاب هیچ اثری در این جنگ ها و قیام ها از وجود عبدالله بن سبأ دیده نمی شود.

همچنین جایگاه ابن عباس و فرمانبری او از امیرالمؤمنین علیه السلام حتی در جنگ ها معروف و ثابت است. لذا نسبت چنین سخنی به او قطعاً از اکاذیب عکره است.

حدیث دیگر عکره:

۱- مسند، حمیدی، ج ۱، ص ۲۴۵؛ سنن الکبری بیهقی، ج ۹، ص ۷۱؛ فتح الباری، ج ۶، ص ۱۰۶.

۲- مجموع الفتاوی، ج ۲۶، ص ۴۷۴.

۳- لسان الامیزان ابن حجر، ج ۳، ص ۲۸۹، رقم ۱۲۲۵

افسانه غرائق در صحیح بخاری

عکرمه عن ابن عباس: أن النبي صلى الله عليه وآله وسلم سجد بالنجم وسجد معه المسلمون والمشركون والجن والانس؛ (۱). پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برای سوره نجم سجده نمود و هر که از مسلمین و مشرکین از جن وانس نیز همراه آن حضرت بودند، سجده نمودند.

این حدیث همان داستان افسانه غرائق است که بخاری با اختصار و عدم اشاره به اصل داستان، آن را روایت کرده و علمای اهل سنت نیز به افسانه بودن آن اشاره

کرده اند که در گذشته به آن اشاره کردیم. شما ملاحظه می کنید که بخاری در صحیحش هفت مرتبه این افسانه را نقل کرده است، ولی به خود اجازه نداده است احادیث متواتر در فضائل اهل بیت علیهم السلام به مانند حدیث غدیر و ثقلین را حتی صحتش را بپذیرد، چه رسد از ذکر آن ها در صحیحش!

۲. نور بن زید

امام بخاری شانزده حدیث از او روایت کرده است.

می گویند: کان ينسب الی رای الخوارج؛ (۲) به رای خوارج نسبت داده می شد و همچنین از عکرمه حدیث روایت می کرد. احمد می گوید: کان یری القدر کان من اهل حمص اخرجوه ونفوه منها لانه کان یری القدر؛ (۳) چون معتقد به قدر بود، او را از حمص اخراجش کردند. و بیهقی او را مجهول دانسته است. (۴)

۱- صحیح بخاری، کتاب سجود القرآن، باب: سجود المسلمین مع المشرکین، ج ۱، ص ۳۶۴، ح ۱۰۷۱ و ۴۸۶۲.

۲- تهذیب التهذیب ابن حجر، ج ۲، ص ۲۹، رقم ۵۵.

۳- علل احمد، ج ۲، ص ۵۳۷، رقم ۳۵۵۳.

۴- میزان الاعتدال ذهبی، ج ۱، ص ۳۷۳، رقم ۱۴۰۴.

۳. داود بن حصین الاموی متوفای ۱۳۵ هـ

امام بخاری چهار حدیث از او روایت کرده است.

می گویند: ما روی عن عکرمه فمنکر؛^(۱) یعنی هر چه از عکرمه روایت کرده منکر است. ابن حبان می گوید: کان یذهب مذهب الشراه. وقال ابن عیینہ: کنا نتقی حدیث داود وقال ابو حاتم: لیس بالقوی ولو لا ان مالکا روی عنه لترك حدیثه؛^(۲) یعنی ابن عیینہ گفته است: ما از حدیث او پرهیز می کردیم و ابو حاتم گفته است: او قوی نیست و اگر مالک از او حدیث روایت نمی کرد، حدیثش ترک می شد. ساجی می گوید: منکر الحدیث یتهم برأی الخوارج؛ احادیثش منکر و متهم به رأی خوارج است. عن ابن إسحاق حدثنی داود بن الحصین وکان ثقہ و عاب غیر واحد علی مالک الروایه عنه و ترک الروایه عن سعد بن إبراهيم؛^(۳) ابن اسحاق می گوید: به مالک روایتش از داود و ترکش روایت از سعد بن ابراهیم را عیب گرفته اند. عباس دوری

می گوید: داود نزد من ضعیف است.^(۴)

۴. عمران بن حطان

امام بخاری دو حدیث از او روایت کرده است.

ذهبی می گوید: از بزرگان علما، ولی او از رؤوس خوارج است.^(۵) او شخصی است که در مدح ابن ملجم برای به شهادت رساندن امیر المؤمنین علیه السلام گفته است:

یا ضربه من تقی ما أراد بها إلا لیبلغ من ذی العرش رضوانا

۱- تهذیب التهذیب ابن حجر، ج ۳، ص ۱۵۷، رقم ۳۴۵.

۲- همان، ج ۳، ص ۱۵۷، رقم ۳۴۵.

۳- تهذیب التهذیب، ج ۳، ص ۱۵۷، رقم ۳۴۵؛ میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۵، رقم ۲۶۰۰.

۴- میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۵، رقم ۲۶۰۰.

۵- سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۲۱۴، رقم ۸۶؛ الاصابه، ج ۵، ص ۲۳۳، رقم ۶۸۹۱.

إني لأذكره حيناً فأحسبه - او في البريه عند الله ميزانا

أكرم بقوم بطون الطير قبرهم لم يخلطوا دينهم بغيا وعدوانا... (۱)

یعنی «ضربتی که از دست مرد پرهیزکاری که در راه خشنودی خداوند عرش فرود آورد؛ من هرگاه از او یاد می کنم پندارم که میزان عمل او در نزد خدا از همه آفریدگان سنگین تر است؛ چه گرامی مردانند آن گروهی که در شکم خاک مدفون اند و هرگز دین خود را با ظلم و ستم و تجاوز نیامیختند؛ آفرین خدا بر آن مرد از قبیله مراد که با دست خود خون مردی را ریخت که بدترین انسان ها بود! او با ضربتی که شبانگاه بر فرق او وارد آورد خود را از همه گناهان گذشته پاک ساخت».

باید افتخار امثال بخاری این باشد که از چنین انسان ها حدیث روایت کرده و دین اخذ نموده اند!

البته بعضی از بزرگان از متقدمین و متأخرین اهل سنت مانند ابوطیب طبری و محمد بن احمد طیب، عمران بن حطان و ابن ملجم را به جهت این شعر -ضمن پاسخ به این شعر- لعن کرده اند. (۲) و ابن حجر می گوید: قاضی حسین گفته است: این که قاضی ابوطیب گفته (یعنی عمران را به جهت این شعر لعن کرده است) خطا کرده است؛ زیرا عمران بن حطان صحابی است و لعن صحابی نیز جایز نیست. (۳) (ولی این صحابی کسی را که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بدبخت ترین این امت معرفی کرده اند، مدح کند و از شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام خوش حالی کند، و امیرالمؤمنین را بدترین مردم معرفی کند، نزد این عالم نماها هیچ اشکالی نخواهد داشت!)

-
- ۱- الاستیعاب ابن عبدالبر، ج ۱، ص ۳۴۸؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۴۳، ص ۴۹۵؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۲۱۵، رقم ۸۶؛ در حاشیه از "کامل مبرد، ج ۳، ص ۱۶۹؛ الاصابه ابن حجر، ج ۵، ص ۲۳۳، رقم ۶۸۹۱؛ البدایه والنهایه ابن کثیر، ج ۷، ص ۳۶۴.
 - ۲- حاشیه سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۲۱۵، رقم ۸۶.
 - ۳- الاصابه ابن حجر، ج ۵، ص ۲۳۳، رقم ۶۸۹۱.

عقیلی گفته است: به حدیث عمران بن حطان توجه نمی شود و او از خوارج بود. همچنین عقیلی و ابن عبدالبر با جزم گفته اند که او از عائشه حدیث نشنیده است و دارقطنی به بخاری به خاطر روایت حدیث از عمران عیب گرفته و گفته است: عمران به خاطر عقیده سوء و مذهب خبیثش ترک شده است. (۱)

حال آن که هر دو روایت عمران در صحیح بخاری از جناب عائشه است.

ذهبی می گوید: لا یتابع علی حدیثه؛ (۲) از حدیث او تبعیت نمی شود.

۵. ولید بن کثیر مخزومی

امام بخاری چهار حدیث از او روایت کرده است. ابوداود می گوید: ثقہ اما انه اباضی؛ یعنی او از خوارج است. ابن سعد گفته است: لیس بذلک. (۳) ساجی نیز گفته: او اباضی و از خوارج بود. (۴) ابن حجر می - گوید: رمی برأی الخوارج؛ (۵) به رای خوارج رمی شده است. ابن سعد گفته است: له احادیث ولیس بذاک. (۶) و عقیلی او را در کتاب ضعفایش وارد کرده است. (۷)

۱- همان، ج ۵، ص ۲۳۴، رقم ۶۸۹۱.

۲- میزان الاعتدال ذهبی، ج ۳، ص ۲۳۵، رقم ۶۲۷۷.

۳- میزان الاعتدال، ج ۴، ص ۳۴۵، رقم ۹۳۹۷؛ سیر اعلام النبلاء ذهبی، ج ۷، ص ۶۳، رقم ۲۴؛ تهذیب التهذیب ابن حجر، ج ۱۱، ص ۱۳۰، رقم ۲۵۰.

۴- تهذیب التهذیب، ج ۱۱، ص ۱۳۰، رقم ۲۵۰.

۵- تقریب التهذیب ابن حجر، ج ۲، ص ۲۸۸.

۶- تهذیب التهذیب ابن حجر، ج ۱۱، ص ۱۳۰، رقم ۲۵۰؛ سیر اعلام النبلاء ذهبی، ج ۷، ص ۶۳، رقم ۲۴؛ میزان الاعتدال ذهبی، ج ۴، ص ۳۴۵، رقم ۹۳۹۷.

۷- ضعفاء الکبیر عقیلی، ج ۴، ص ۳۲۰، رقم ۱۹۲۱.

حکم و جایگاه خوارج در اسلام

دقت داشته باشیم که تمام آنچه در مورد نواصب گفته شد، شامل خوارج نیز است. همچنین رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده اند:

۱. خوارج سگان آتش جهنم هستند. (۱) ابوامامه در نقل ترمذی می گوید: این سخن را هفت مرتبه از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم. ترمذی، حاکم، ذهبی، هیثمی، البانی و شعیب سند این حدیث را صحیح دانسته اند و این حدیث از سه صحابه روایت شده است.

۲. باز حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرموده اند: خوش به حال کسی که خوارج را بکشد و یا خوارج او را بکشند. (۲) این حدیث از امیرالمؤمنین علیه السلام، ابوبکره، ابن عمر، عمر، عبدالله بن خباب، ابوسعید، انس، طلق بن علی، ابن ابی اوفی و ابوامامه روایت شده است.

۳. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: خوارج را هر جا دیدید بکشید؛ زیرا به کشنده آن ها قیامت اجر داده خواهد شد. (۳) این حدیث از امیرالمؤمنین علیه السلام، ابن عمر، ابوبکره، عمر، ابن مسعود، ابوسعید خدری، ابوبرزه، انس، عبدالله بن عمرو، ابوزید انصاری و قتاده روایت شده است.

۴. باز حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرموده اند: خوارج بدترین خلق هستند و چنان که تیر از کمان

۱- مسند احمد، ج ۴، ص ۲۵۵ و ۳۸۵، وج ۵، ص ۲۵۰؛ سنن ترمذی، ح ۴۰۸۶؛ سنن ابن ماجه، ح ۱۷۴؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۲، ص ۱۶۳، ح ۲۶۵۴ و ۲۶۵۵؛ وج ۳، ص ۶۶۰، ح ۶۴۳۱.

۲- مسند احمد، ج ۱، ص ۱۵۱؛ وج ۲، ص ۸۴؛ وج ۳، ص ۲۲۴؛ وج ۴، ص ۳۵۷؛ سنن ابی داود، ح ۴۷۶۶؛ معجم الکبیر، ج ۸، ص ۱۲۱ و ۲۶۷؛ مجمع الزوائد، ج ۶، ص ۲۳۰ و ۲۳۲؛ کنز العمال، ج ۱۱، ح ۳۱۲۴۲ و دیگران.

۳- مسند احمد، ج ۱، ص ۸۱؛ وج ۲، ص ۸۴؛ وج ۳، ص ۱۵، وج ۴، ص ۴۲۱ و ۴۲۲؛ وج ۵، ص ۳۶؛ صحیح بخاری، کتاب المناقب، باب: علاوات النبوه فی الاسلام، ج ۳، ص ۱۲۲۱، ح ۳۶۱۱؛ وج ۴، ص ۱۹۲۷، ح ۵۰۵۷، ج ۶، ص ۲۵۳۹، ح ۶۹۳۰؛ صحیح مسلم، کتاب الزکاه، باب التحریض علی قتل الخوارج، ج ۲، ص ۷۴۶، ح ۱۰۶۶؛ سنن ابن ماجه، ح ۱۷۵؛ مصنف عبدالرزاق، ح ۱۸۶۶۹؛ مجمع الزوائد، ج ۶، ص ۲۲۸ و ۲۳۰؛ کنز العمال، ج ۱۱، ح ۳۱۲۳۸ و ۳۱۲۳۹ و ۳۱۲۵۱.

خارج می شود، این ها نیز از اسلام خارج می شوند. (۱) این حدیث نیز از امیرالمؤمنین علیه السلام، ابن عمر، ابن عباس، ابن مسعود، ابوسعید خدری، انس، جابر، سهل بن حنیف، عقبه بن عامر، ابوبرزه، ابوبکره، ابوذر و دیگران روایت شده است.

هر کدام از این احادیث به تنهایی متواتر است و ما تنها برخی مصادر آن را ذکر کردیم.

چنان که ملا-حظه می کنید اولاً: بخاری بر خلاف شرطی که گذاشته، از این افراد حدیث روایت کرده است و ثانیاً: خود بخاری برخی از احادیث در مذمت خوارج را در صحیحش نقل کرده است، ولی با این وجود این همه اخبار از آن ها روایت کرده و به آن احادیث عمل نکرده است، که این نیز بیانگر تناقض بخاری خواهد بود.

۱- مسند احمد، ج ۱، ص ۸۸ و ۱۵۶ و ۴۰۴؛ وج ۳، ص ۵ و ۱۸۳ و ۳۵۳ و ۴۸۶، وج ۴، ص ۱۴۵ و ۴۲۲، ج ۵، ص ۴۲ و ۱۷۶؛ صحیح بخاری، کتاب الاحادیث الانبیاء، باب: قول الله تعالی: والی عاد اخاهم هودا، ج ۳، ص ۱۲۱۹، ح ۳۳۴۴ و ۳۴۱۴ و ۴۰۹۴ و ۴۳۹۰ و ۴۷۷۱ و ۵۸۱۱ و ۶۵۳۲ و ۶۵۳۴ و ۶۹۹۵ و ۷۱۲۳؛ صحیح مسلم، کتاب الزکاه، باب ذکر الخوارج وصفاتهم، ج ۲، ص ۴۷۱، ح ۱۰۶۴ و دیگران.

فصل سوم: رجال ضعیف در صحیح بخاری

اشاره

در این فصل با دو دسته از راویان آشنا خواهیم شد.

۱. راویانی که خود امام بخاری آن‌ها را تضعیف کرده است، ولی با این وجود در صحیحش از آن‌ها حدیث روایت کرده است.

۲. رجالی که دیگران تضعیف کرده اند.

روایتی که امام بخاری تضعیف کرده است

اشاره

بخاری در صحیح خود از افرادی حدیث روایت کرده است که خود آن‌ها را در کتب دیگرش تضعیف کرده است. این دسته از راویان نیز خارج از شرط صحیح امام بخاری هستند؛ زیرا او گفته است: از افرادی حدیث روایت می‌کند که وثاقتش مورد اتفاق باشد. اکنون با این دسته از راویان آشنا خواهیم شد.

۱. اوس بن عبد الله ربیع ابوالجوزاء بصری

بخاری یک حدیث از او و او از ابن عباس روایت کرده است. (۱) ابن حجر می‌گوید: قال البخاری: فی إسنادہ نظر؛ (۲) قال ابن عدی وأبوالجوزاء روی عن الصحابه وأرجو أنه لا بأس به ولا یصح روايته عنهم (یعنی عن ابن عباس وعائشه و ابن مسعود و غیرهم) أنه سمع منهم وقول البخاری فی إسنادہ نظر یرید أنه لم

۱- صحیح بخاری، کتاب التفسیر، باب أَفْرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّى، ح ۴۸۵۹

۲- تاریخ الکبیر بخاری، ج ۲، ص ۱۶، رقم ۱۵۴۰، شرح حال ابوجوزاء؛ الضعفاء الکبیر عقیلی، ج ۱، ص ۱۲۴، رقم ۱۴۱.

یسمع من مثل بن مسعود وعائشه و غیرهما الا أنه ضعیف عنده؛^(۱) یعنی بخاری بعد از نقل روایت از او گفته است: در اسنادش ضعیف است و ابن عدی

می گوید: روایات او از صحابه صحیح نیست و سخن بخاری: «در اسنادش اشکال است» منظورش این است که او از افرادی مانند ابن مسعود وعائشه و غیر آن دو حدیث نشنیده و او نزد بخاری ضعیف است و احادیثش مستقیم.^(۲)

چنان که اشاره شد بخاری از ابوجوزاء حدیثی را در صحیحش روایت کرده که او آن حدیث را از ابن عباس معنعن روایت کرده است و امام بخاری خود معتقد بوده که ابوجوزاء از ابن عباس حدیث نشنیده است، ولی با این حال در صحیحش چنین حدیثی را از او روایت کرده است.

۲. ایوب بن عائذ طائی کوفی

بخاری از او یک حدیث روایت کرده،^(۳) با این که او را از ضعیفاء خوانده است.

ذهبی در باره ایوب بن عائذ می گوید: و ثقہ ابوحاتم و غیره و اما أبوزرعہ فسرد اسمه فی کتاب الضعفاء. وکان من المرجئه قاله البخاری و آورده فی الضعفاء لارجائه. والعجب من البخاری یغمزه وقد احتج به؛^(۴) ابوحاتم و غیرش او را ثقہ دانسته اند، ولی ابوزرعہ او را در کتاب ضعیفاء ذکر کرده و او از مرجئه بود، و این سخن بخاری است و به این دلیل بخاری او را در کتاب ضعیفاء خود ذکر کرده است. تعجب است از بخاری که او را تضعیف کرده و باز از او حدیث روایت کرده است.

۱- الکامل فی ضعفاء الرجال ابن عدی، ج ۱، ص ۴۱۱.

۲- تهذیب التهذیب ابن حجر، ج ۱، ص ۳۳۵، رقم ۷۰۲.

۳- صحیح بخاری، کتاب المغازی، باب بَعَثَ أَبِي مُوسَى وَمَعَاذَ الْيَمَنِ، ح ۴۳۴۶.

۴- میزان الاعتدال ذهبی، ج ۱، ص ۲۸۹، رقم ۱۰۸۳؛ الضعفاء الصغیر بخاری، ص ۲۲، رقم ۲۴.

۳. بشر بن شعیب حمصی (متوفای ۲۱۳ هـ. ق)

بخاری سه حدیث از او روایت کرده، (۱) با این که او را ضعیف دانسته است.

امام بخاری در مورد او می گوید: ترکناه حیا سنه اثنتی عشره ومائتین؛ (۲) او را در حالی که زنده بود در سال ۲۱۲ ترک کردیم.

قال بن ابی حاتم سئل ابی عنه فقال: ذکر لی أن أحمد بن حنبل قال له: سمعت من أییک؟ قال: لا قال: ففریء علیه وأنت حاضر؟ قال: لا قال: فقرأت علیه؟ قال: لا قال: فأجاز لك قال: نعم؛ (۳) احمد بن حنبل از او سؤال کرد که آیا از پدرت حدیث شنیدی؟ گفت نه گفت: کسی به پدرت حدیث را گذراند و تو حاضر بودی؟ گفت نه گفت: آیا به او حدیث را گذراندی؟ گفت نه گفت: پس به تو اجازه داد گفت آری.

با این شهادت و گواهی بشر، احادیثی که در صحیح بخاری روایت کرده همه مشکل خواهد داشت؛ زیرا او در آن سه حدیث می گوید: «حدثنی ابی»؛ یعنی پدرم به من حدیث نقل کرد با این که می گوید: من از پدرم حدیث نشنیدم، مخالف خواهد بود.

ابن حجر و ذهبی می گویند: و ذکره بن حبان أيضا فی الضعفاء ونقل عن البخاری أنه قال: ترکناه وهذا خطأ نشأ عن حذف فالبخاری إنما قال: ترکناه حیا کما تقدم؛ (۴) ابن حبان او را در کتاب ضعفاء وارد کرده و از بخاری نقل کرده که گفته است: ما او را ترک کردیم....

۱- صحیح بخاری، کتاب مناقب الانصار، ح ۳۹۲۷ و ۴۴۴۷ و ۶۲۶۶.

۲- تاریخ الکبیر بخاری، ج ۲، ص ۸۶، رقم ۱۷۴۳؛ تاریخ الصغیر بخاری، ج ۲، ص ۳۲۵، رقم ۲۷۷۰.

۳- الجرح والتعديل ابن ابی حاتم، ج ۲، ص ۳۵۹، رقم ۱۳۶۸.

۴- تهذیب التهذیب ابن حجر، ج ۱، ص ۳۹۵، رقم ۸۲۷؛ میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۲۱۸، رقم ۱۱۹۷.

۴. بشیر بن نهیک السدوسی بصری

بخاری شش حدیث (۱) از او روایت کرده است.

ابوحاتم می گوید: لا یحتج بحدیثه. وقال البخاری: لم یذکر سماعا من ابی-هریره؛(۲) ابوحاتم می گوید: به او نمی توان احتجاج کرد و ترمذی از بخاری نقل کرده که گفته است: او از ابوهریره سماعش را ذکر نکرده است. یحیی بن سعید او را ترک کرده است.(۳) با این حال تمام روایات بخاری در صحیحش از ابوهریره بوده و معنعن است، ولی باز بخاری این مقدار حدیث او را از ابوهریره روایت کرده است.

۵. ثابت بن محمد از اهل کوفه متوفای ۲۱۵

بخاری ۴ حدیث از او روایت کرده(۴) با این که او را در کتاب ضعفاء وارد کرده است.

ذهبی می گوید: مع کون البخاری حدث عنه فی صحیحہ ذکره فی الضعفاء؛(۵) یعنی با این که بخاری در صحیحش از او حدیث روایت کرده است، ولی او را در کتاب ضعفاءش ذکر کرده است.

دارقطنی در باره او می گوید: لیس بالقوی ولا یضبط وهو یخطأ فی احادیث کثیره. وقال الحاکم: لیس بضابط و ذکره البخاری فی الضعفاء؛ یعنی او قوی نیست و در احادیث کثیری خطا کرده است و بخاری او را در کتاب ضعفاء ذکر کرده است.(۶)

۱- صحیح بخاری، ح ۲۴۹۲ و ۲۵۰۴ و ۲۵۲۶ و ۲۵۲۷ و ۲۶۲۶ و ۵۸۶۴.

۲- تهذیب التهذیب، ج ۱، ص ۴۱۳، رقم ۸۷۰؛ الجرح والتعديل، ج ۲، ص ۳۷۹، رقم ۱۴۷۶؛ میزان الاعتدال، رقم ۱۲۴۶.

۳- الجرح والتعديل، ج ۲، ص ۳۷۹، رقم ۱۴۷۶.

۴- صحیح بخاری، کتاب المناقب، باب: ما ینهد من دعوت الجاهلیه، ح ۳۵۱۹ و ۷۳۸۵ و ۷۴۴۲.

۵- میزان الاعتدال ذهبی، ج ۱، ص ۳۶۶، رقم ۱۳۷۲.

۶- تهذیب التهذیب ابن حجر، ج ۲، ص ۱۳، رقم ۲۱.

۶. حسن بن خلف واسطی

بخاری یک حدیث از او روایت کرده است. (۱)

ذهبی می گوید: وقال أبو حاتم: شیخ. وقال ابن الجوزی: قال البخاری: یتکلمون فیہ؛ (۲) بخاری گفته است: محدثین او را جرح می کنند.

۷. حصین بن عبدالرحمن متوفای ۱۳۶

اشاره

بخاری ۴۹ حدیث از او روایت کرده است. (۳)

ذهبی در باره ی او می گوید: ذکره البخاری فی کتاب الضعفاء و ابن عدی و العقیلی؛ (۴) یعنی بخاری او را در کتاب ضعفاء ذکر کرده است و ابن عدی و عقیلی نیز او را در ضعفاء ذکر کرده-اند و من نیز به این جهت او را ذکر کردم والا او ثقه است. باز ذهبی می گوید: جای تعجب است از بخاری و عقیلی و ابن عدی که او را در کتاب جرح خود ذکر کرده اند. (۵)

پس با این گواهی حصین، از نظر بخاری ضعیف بوده و با این وجود این همه حدیث از او در صحیحش روایت کرده است، علاوه بر این که خیلی ها گفته اند که او در آخر عمرش اختلاط پیدا کرده و احادیث را فراموش کرده است. پس او خارج از شرط «صحیح بخاری» از این حیث که اختلاط کرده نیز است.

از جمله احادیث او در صحیح بخاری، حدیث ذیل است:

۱- صحیح بخاری، کتاب المغازی، باب غزوه الحدییه، ح ۴۱۵۹.

۲- میزان الاعتدال ذهبی، ج ۱، ص ۴۹۴، رقم ۱۸۶۱۱.

۳- صحیح بخاری، کتاب العمل فی الصلاه، باب من سمی قوما او سلم فی الصلاه، ح ۱۲۰۲ و ...

۴- میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۵۵۱، رقم ۲۰۷۵.

۵- سیر اعلام النبلاء ذهبی، ج ۵، ص ۴۲۳، شرح حال حصین.

امام بخاری و کتمان غربت ابوذر و تبعید او

حدثنا علی سمع هشیما أخبرنا حصین عن زید بن وهب قال: مررت بالربذه فإذا أنا بأبی ذر فقلت له: ما أنزلک منزلك هذا؟ قال: كنت بالشام فاختلفت أنا و معاویه فی {الذین یکتزون الذهب والفضه ولا ینفقونها فی سبیل الله}. قال معاویه: نزلت فی أهل الکتاب فقلت: نزلت فینا وفیهم فکان بینی وینه فی ذاک وکتب إلی عثمان یشکونی فکتب إلی عثمان أن أقدم المدینه فقدمتها فکثر علی الناس حتی کأنهم لم یرونی قبل ذلک فذکرت ذاک لعثمان فقال لی: إن شئت تنحیت فکنت قریبا. فذاک الذی أنزلنی هذا المنزل ولو أمروا علی حبشیا لسمعت وأطعت؛ (۱) ابن وهب می گوید: از ربذه عبور کردم و ابوذر را دیدم و به او گفتم: چه چیز تو را به این جا آورد؟ گفت: در شام بودم و با معاویه بر سر این آیه: «کسانی که طلا و نقره را زخیره می کنند و آن را در راه خدا انفاق نمی کنند آن ها را به عذاب دردناک بشارت بده» اختلاف کردیم. معاویه گفت: این آیه در مورد اهل کتاب است و من گفتم: در مورد ما و آن ها نازل شده است و معاویه این مطلب را به عثمان نوشت و عثمان به من نوشت که به مدینه بیا. پس من به مدینه برگشتم و مردم شروع کردند فراوان علیه من حرف زدن گویا که آن ها قبل از آن مرا ندیده بودند. این برخورد مردم را به عثمان گفتم و او گفت: اگر خواستی مردم را از این برخورد باز می دارم و نزد من خواهی بود، و این چیزی است که مرا به

این جا آورد، و اگر یک فرد حبشی را نیز امیر من قرار دهند گوش می دهم و اطاعت می کنم.

در این حدیث علت کوچ کردن ابوذر غفاری به ربذه اختلاف او با مردم و انکار مردم حرکت و عملکرد او را معرفی شده است. و این خبر اولاً با اخبار مسلم در این که

۱- صحیح بخاری، کتاب الزکاه، باب: ما ادّی زکاته فلیس بکنز، ج ۲، ص ۵۰۹، ح ۱۴۰۶.

خلیفه سوم او را تبعید کرده است مخالف است و سخن ابوذر در عبارات آخر خود حدیث فوق نیز این حقیقت را تأیید می کند. همچنین با حدیث خود زید بن وهب که در این موضوع وارد شده نیز مخالف است. راوی این حدیث با سند فوق ابن ابی هاشم ضعیف است. در برخی کتاب های دیگر نیز این حدیث با لفظ فوق از هشیم روایت شده که او مدلس است و سفیان ثوری گفته است: از او حدیث ننویسد. (۱)

خود بخاری و دیگران این حدیث را با لفظ ذیل نیز روایت کرده اند:

عن حصین عن زید بن وهب قال: مررت علی أبی ذر بالربذه فقلت: ما أنزلک بهذه الأرض؟ قال: کنا بالشام فقرأت: {والذین یکتزون الذهب والفضه ولا ینفقونها فی سبیل الله فبشرهم بعذاب ألیم}. قال معاویه: ما هذه فینا ما هذه إلا فی أهل الکتاب قال قلت: إنها لفینا وفیهم؛ (۲) و این حدیث با اختصار چنین بیان می کند که سبب اخراج او از مدینه به ربذه مخالفت با معاویه بوده است. البته هر دو این حدیث ناقص و بر خلاف واقع است و حصین چنان که ملاحظه کردید از جانب حتی خود بخاری و دیگران تضعیف شده است و این اخبار از منقرعات اوست.

باید توجه داشته باشیم که ذکر این نوع اخبار در واقع ظلم بزرگ بر ابوذر است؛ زیرا در آن مخفی داشتن مظلومیت ابوذر است. داستان اخراج و ربذه ای ابوذر خیلی مفصل تر از این حرف هاست و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از قبل این ظلم و سرگردانی او را به ابوذر مفصل بیان فرموده و خبر داده اند. اکنون تنها به برخی اخبار سبب تبعید ابوذر در ذیل اشاره می کنیم:

۱. اسماء بنت یزید در خبر مفصلی می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مفصل به ابوذر تبعید او را به شام و سپس به مدینه و باز بار دوم از مدینه خبر دادند و ابوذر وقتی به این جا رسید

۱- میزان الاعتدال، ج ۴، رقم ۹۲۵۰.

۲- صحیح بخاری، کتاب التفسیر، باب: باب: قوله: والذین یکتزین الذهب والفضه، ج ۲، ص ۵۰۹، ح ۴۶۶۰؛ تفسیر مجاهد، ج ۱، ص ۲۷۷؛ مصنف بن ابی شیبه، ج ۳، ص ۱۰۲.

گفت: اگر بار دوم خواستند مرا از مدینه اخراج کنند شمشیرم را به دست می گیرم و تا مرگ می جنگم. حضرت او را آرام کردند و فرمودند: دوست داری که راه بهتر از این را برایت نشان دهم، گفت: آری، پدر و مادرم به فدایت. حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: به هر کجا تو را تبعید و اخراج کردند به همان جا برو تا این که مرا ملاقات کنی. (۱) سند این خبر صحیح است گرچه شعیب ارنؤوط و البانی این حدیث را به خاطر شهر بن حوشب تضعیف کرده اند؛ زیرا اولاً: احمد، ابن معین، عجلی، بخاری، یعقوب بن شیبه، ابن عون و ابوزرعه او را توثیق کرده اند و احمد او را مدح می کرده و گفته است: شهر از اسماء احادیث خوب روایت کرده است. (۲) و این خبر را شهر از اسماء به صورت سماع روایت کرده است و هیشمی در خیلی موارد می گوید: او حسن الحدیث است. ثانیاً: طبرانی این خبر را با سند دیگر از ابوعلقمه شیبانی روایت کرده است و عبدالرزاق این خبر را با سند صحیح از طاووس، ولی در آن طاووس مرسل نقل کرده است و از ابوذر شنیده یا نه بیان نکرده است، ابن عساکر نیز با سند دیگر از ابوالاسود با دو سند روایت کرده است و شهر بن حوشب در روایت اول این خبر را از عبدالرحمن بن غنم نقل کرده است و تمام این افراد خبر را از ابوذر شنیده اند، پس خبر شهر به تنهایی صحیح است چه رسد بر این که آن همه شواهد دارد.

۲. ودخل علیه وهو يقسم وعبدالرحمن بن عوف بين يديه وعنده كعب فأقبل عثمان على كعب فقال: يا أبا إسحاق ما تقول فيمن جمع هذا المال فكان يتصدق منه ويصل الرحم؟ قال كعب: إنني لأرجوله. فغضب ورفع عليه العصا وقال: و ما تدري يا ابن اليهوديه ليودن صاحب هذا المال لو كان عقارب في الدنيا تلسع السويداء من قلبه؛ (۳)

-
- ۱- مسند احمد، ج ۵، ص ۱۴۴، ح ۲۱۳۲۹، ج ۶، ص ۴۵۷، ح ۲۷۶۲۹؛ مصنف عبدالرزاق، ج ۲، ص ۳۸۱، ح ۲۷۸۳؛ مسند شاميين، ج ۴، ص ۵۶؛ تاريخ ابن عساکر، ج ۱، ص ۱۴۸؛
 - ۲- تهذيب التهذيب، ج ۴، ص ۳۲۵، رقم ۶۳۵.
 - ۳- تاريخ المدینه ابن شبه، ج ۳، ص ۱۰۳۷؛ حليه الاولياء، ج ۱، ص ۱۶۰؛ سير اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۶۷.

ابوذر به حضور عثمان وارد شد در حالی که مال عبدالرحمن بن عوف را (بنابر نقل ابونعیم) تقسیم می کردند و کعب الاحبار نیز نزد او بود. عثمان رو به کعب کرد و پرسید: ای ابواسحاق، در مورد کسی که این مال را جمع کرده است و از آن انفاق و صله رحم می کرد چه می گویی؟ کعب گفت: از برای او امید وار هستم. ابوذر غضب نمود و عصا را بر سر کعب برداشت و گفت: از کجا می دانی ای یهودی زاده، قطعاً صاحب این مال دوست دارد (کاش) کژدم ها در دنیا به قلب او نیش زده بودند (و او این مال را نداشت و جمع نکرده بود). شعیب ارتنؤوط در حاشیه سیر ذهبی سند این خبر را صحیح دانسته است.

در خبر دیگر عثمان به کعب گفت: عبدالرحمن از دنیا رفت و از خود مال به جای گذاشت... ابوذر کعب را با عصا زد و از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم حدیثی نقل کرد و به عثمان گفت: آیا تو نیز این حدیث را شنیدی؟ و او نیز آن را تصدیق کرد. (۱) شعیب در این سند، ابن لهیعه را تضعیف کرده است و حال آن که خیلی ها او را حسن الحدیث دانسته اند و در شواهد قطعاً حدیث او صحیح خواهد بود.

در خبر دیگر راوی می گوید: خلیفه سوم به ابوذر اذن ورود نمی داد و مردی سبب شد تا به او اذن داد و پس از آن که ابوذر کعب را زد و از قرآن به ناحق بودن سخن او، آیاتی را ذکر نمود، عثمان به آن مردی که سبب دادن اذن ورود به ابوذر شده بود، گفت: از اذن دادن به ابوذر به خاطر این کارش کراهت داریم. (۲)

۳. عن أبي ذر: أن رجلاً أتاه فقال: إن مصدقاً عثماناً ازدادوا علينا أنغيب عنهم بقدر ما ازدادوا علينا فقال: لا قف مالک وقل ما كان لكم من حق فخذوه و ما كان باطلا فذروه فما تعدوا عليكم جعل في ميزانك يوم القيامة وعلی رأسه فتی من قریش فقال: أما نهاك أمير المؤمنين عن الفتيا فقال:

۱- مسند احمد، ج ۱، ص ۶۳، ح ۴۵۳؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۶۶.

۲- سیر اعلام النبلاء ذهبی، ج ۲، ص ۶۸.

أرقيب أنت علي؟! فوالذي نفسي بيده لو وضعت المصصامه ههنا ثم ظننت أني منفذ كلمه سمعتها من رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم قبل أن تحتروا لأنفذتها؛ (۱) مردی به نزد ابوذر آمد و گفت: اگر عثمان را تصدیق کنیم به ما بیش تر حق و مال می دهند آیا از آن ها عیب جوئی کنیم به همان مقداری که بر ما می افزایند. ابوذر گفت: نه، هر چه حق شماست بگیرید و هر چه به باطل به شما داده می شود کنار بگذارید و آن قیامت بر پای تو کشیده نمی شود. (تا این جا عبارت ابونعیم است) در بالای سر او جوانی از قریش بود و گفت: مگر امیرالمؤمنین علیه السلام (عثمان) تو را از فتوا دادن منع نکرد! ابوذر گفت: مگر تو (جاسوس) مراقب من هستی، به خدا سوگند اگر شمشیر بر پشتم بگذارید و من بدانم که در همان حال قبل از این که شمشیر را بر من فرو برید می توانم سخنی را که از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شنیده ام به هدف برسانم چنین کاری را خواهم کرد.

سند این خبر صحیح است و بخاری این حدیث را خیلی مختصر از «اگر شمشیر را بر پشتم بگذارید...» بدون ذکر طرف مقابل ابوذر در تعلیقاتش ذکر کرده است و این را می توان هم به پنهان کاری بخاری حمل نمود و هم به تناقضات صحیحش.

۴. بلاذری می گوید: (اهل سیره) گفته اند: پس از آن که عثمان به مروان و زید بن ثابت از بیت المال مبالغ زیادی را داد ابوذر شروع کرد به تلاوت این آیه شریفه «بشر الکانزین بعذاب الیم...» مروان خبر را به عثمان رسانید و عثمان غلامش را فرستاد تا ابوذر از این عمل دست کشد و ابوذر گفت: آیا عثمان مرا از تلاوت قرآن و عیب گیری از ترک امر الهی منع می کند! به خدا سوگند اگر خداوند متعال را با غضب ناک کردن عثمان از خود راضی کنم برایم بهتر و محبوب تر از آن است که خداوند را به خاطر جلب رضایت عثمان به غضب آورم. عثمان از سخنان او به غضب آمد و خود داری نمود و این را در

۱- حلیه الاولیاء، ج ۱، ص ۱۶۰؛ طبقات الکبری ابن سعد، ج ۲، ص ۳۵۴؛ سنن دارمی، ج ۲، ص ۱۰۱، ح ۵۵۴؛ صحیح بخاری، ج ۱، ص ۳۷، کتاب العلم، باب العلم قبل القول والعمل.

دل نگه داشت. روزی عثمان گفت: آیا به امام جائز است که از بیت المال (برای خود) بردارد و هر وقت قادر شد آن را برگرداند؟ کعب الاحبار گفت: هیچ اشکالی ندارد. ابوذر گفت: ای یهودی زاده، آیا به ما دینمان را تعلیم می دهی! عثمان گفت: چه قدر مرا آزار می دهی و به اصحاب من جسارت می کنی، برو به شام (پس او را به شام تبعید نمود). در شام نیز ابوذر عرصه را به معاویه تنگ نمود (چنان که در اخبار دیگر گذشت) و عثمان به معاویه نوشت: به غلیظ ترین مرکب او را سوار کن و به نزد من بفرست و معاویه نیز فردی را امر نمود تا شب و روز او را حرکت دهد و به نزد عثمان برساند. چون ابوذر به مدینه رسید شروع کرد به اعتراض که: (عثمان) کودکان را حاکم قرار می دهد و طلقا را به خودش نزدیک کرده و... عثمان به سراغ او فرستاد که به هر سرزمینی که

می خواهی ملحق شو! ابوذر گفت: به مکه، گفت: نه گفت: به بیت المقدس، گفت نه، گفت: به یکی از دو مصر، گفت: نه، ولی من تو را به ربه روانه ات می کنم، پس او را به ربه تبعید نمود. پیوسته ابوذر در آن جا بود تا این که از دنیا رفت. (۱)

چنان چه اشاره شد بلاذری این خبر را به صورت این که اهل سیره (با اتفاق) نقل کرده اند وارد کرده است و ابن ابی الحدید نیز در مورد این خبر می گوید: جمیع اهل سیره با اختلاف طرق و اسانید، این خبر را نقل کرده اند.

۵. در این اخبار مشاهده می کنید که خلیفه مسلمین از یک یهودی که به تازگی مسلمان شده است حکم اسلام را اخذ می کند. این برخورد های ابوذر سبب شد تا خلیفه سوم ابوذر را به شام فرستاد و در شام ابوذر به فسادکاری و ریخت و پاش بیت المال و به ثروت اندوزی معاویه اعتراض کرده و مردم را بیدار می کرد. پس معاویه به عثمان نوشت: اگر شام را می خواهی با ابوذر کاری کن که برای تو شام را خراب می - کند. معاویه با امر خلیفه ابوذر را به مدینه فرستاد و باز بین خلیفه و ابوذر اختلاف شد و خلیفه

سوم ابوذر را به ربنده تبعید کرد(۱) و او همان جا در غربت و تنهایی چنان که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم خبر داده بودند از دنیا رفت و در این خبر که از ابن مسعود است می گوید: زمانه گذشت و ابوذر را عثمان به ربنده تبعید نمود و او در تنهایی از دنیا رفت... (۲) حاکم سند این خبر را صحیح دانسته و ذهبی آن را منقطع دانسته است، حال آن که در شرح حال محمد بن کعب قرظی در تهذیب تصریح شده که او از ابن مسعود حدیث شنیده است. ابن شبه با سند مرسل صحیح از زید بن اسلم نقل کرده است که چون خلیفه سوم ابوذر را از شام احضار نمود، ابوذر به خلیفه گفت: شنیدم که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به من فرمود: چه حال خواهی داشت زمانی که تبعید می شوی. و من شروع کردم به گریه کردن... (۳) ابن حبان

می گوید: عثمان ابوذر را به ربنده فرستاد. (۴)

۶. یزید بن شریک می گوید: به ابوذر گفتم: چه چیز تو را به ربنده آورد؟ گفت: نصیحتم به عثمان و معاویه. (۵) سند این خبر رجالش همه ثقه اند، جز واقدی و خبر او در چنین مقام قطعاً صحیح است؛ زیرا شواهد فراوان دارد و واقعیت ها نیز آن را تأیید می کند.

۷. عن سعد قال: لما توفي أبوذر بالزبده تذاكر علي وعبد الرحمن بن عوف فعل عثمان فقال علي: هذا عملك. فقال عبد الرحمن: إذا شئت فخذ سيفك وأخذ سيفي إنه قد خالف ما أعطاني؛ (۶) چون ابوذر در ربنده از دنیا رفت علی و عبدالرحمن بن عوف در مورد فعل عثمان صحبت کردند و علی گفت: این عمل توست (زیرا عبدالرحمن عثمان را به کرسی

۱- تاریخ المدینه ابن شبه، ج ۳، ص ۱۰۳۴؛ انساب الاشراف، ج ۲ ص ۲۷۷.

۲- سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۷۷، شرح حال ابوذر؛ مغازی واقدی، ج ۱، ص ۴۰۲؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۵۲، ح ۴۳۷۳.

۳- تاریخ المدینه ابن شبه، ج ۳، ص ۱۰۴۰.

۴- الثقات ابن حبان، ج ۳، ص ۵۶.

۵- انساب الاشراف بلاذری، ج ۲، ص ۲۷۸.

۶- همان، ج ۶، ص ۱۷۱.

خلافت نشانند). عبدالرحمن گفت: هر وقت خواستی شمشیرت را بگیر و من نیز شمشیرم را می گیرم، همانا عثمان با عهدهی که به من داده بود مخالفت نمود. رجال این سند همه ثقه اند، جز واقدی که مورد خلاف است و می توان به صحت این سند حکم نمود؛ زیرا شواهد فراوان دارد.

۸. عبد الله بن خراش الكعبي قال: وجدت أباذر بالربذه في مظله شعرٍ فقال: ما زال بي الأمر بالمعروف والنهي عن المنكر حتى لم يترك الحق لي صديقاً... وشيع عليّ أباذر فأراد مروان منعه منه، فضرب عليّ بسوطه بين أذني راحلته، وجري بين عليّ وعثمان في ذلك كلام حتى قال عثمان: ما أنت بأفضل عندي منه، وتغالطاً، فأنكر الناس قول عثمان ودخلوا بينهما حتى اصطالحا؛ (۱) ابن خراش می گوید: ابوذر را در ربذه یافتیم، پس او گفت: پیوسته امر به معروف و نهی از منکر نمودم و گفتن سخن حق برای من دوستی باقی نگذاشت... علی ابوذر را (هنگام تبعیدش) بدرغه نمود و مروان خواست علی را از این عمل منع کند، علی به گوش مرکب مروان زد (و مروان را از خود راند). به این جهت بین عثمان و علی کلام رد و بدل شد و عثمان به علی گفت: تو نزد من برتر از مروان نیستی، پس بین آن ها سخن به تندی کشیده شد و مردم سخن عثمان را مذمت و انکار نمودند و بین آن دو صلح کردند. رجال این سند همه ثقه و از رجال صحاح سته هستند جز شیخ بلاذری بکر بن هیشم که ما او را نشناختیم.

۹. عن قتاده قال: تكلم أبوذر بشئٍ كرهه عثمان فكذبه فقال: ما ظننت أن أحداً يكذبني بعد قول رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: ما أقلت الغبراء ولا أطبقت الخضراء علي ذی لهجهٍ أصدق من أبي ذر، ثم سيره إلى الربذه، فكان أبوذر يقول: ما ترك الحق

لی صدیقاً؛ فلما سار إلى الربذه قال: ردى عثمان بعد الهجرة أعرابياً؛ (۱) قتاده می گوید: ابوذر سخنی گفت که ناخوشایند عثمان بود و عثمان او را تکذیب نمود. ابوذر گفت: گمان نمی کردم پس از این سخن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود: آسمان سایه نیفکنده و زمین بر خود جای نداده فردی را که راستگوتر از ابوذر باشد، کسی مرا تکذیب کند. سپس عثمان ابوذر را به ربذه تبعید نمود و ابوذر همیشه می گفت: گفتن سخن حق برای من دوستی باقی نگذاشت و چون به ربذه رفت، گفت: عثمان مرا پس از هجرت اعرابی گردانید. در سند این خبر بکر بن هیثم شیخ بلاذری را ما نشناختیم و بقیه ثقه اند و قتاده زمان ابوذر را درک نکرده است.

۱۰. عن عبد الرحمن بن غنم قال: كنت مع أبي الدرداء فجاء رجل من قبل المدينة فسأله فأخبره: أن أبا ذر مسير (سیر) إلى الربذه فقال: أبو الدرداء: إنا لله وإنا إليه راجعون لو أن أبا ذر قطع لي عضواً او یدا ما هجنته بعدما سمعت النبی صلی الله علیه و آله و سلم يقول: ما أظلت الخضراء ولا أقلت الغبراء من رجل أصدق لهجة من أبي ذر؛ (۲) عبدالرحمن بن غنم

می گوید: همراه ابودردا بودم، پس مردی از مدینه آمد و ابودردا از او در باره اخبار مدینه سؤال کرد. او گفت: همانا ابوذر به ربذه تبعید شد. ابودردا گفت: انا لله وانا اليه راجعون (در خبر احمد ابودردا و صاحبش حدود ده مرتبه این کلام را تکرار نمودند) و ابودردا گفت: اگر ابوذر عضوی از من و یا دستم را قطع کند او را به غضب نخواهم آورد پس از آن که در مورد او از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که می فرمودند: آسمان سایه نیفکنده و زمین به خود جای نداده فردی را که راستگوتر از ابوذر باشد.

۱- انساب الاشراف بلاذری، ج ۲، ص ۲۷۷.

۲- المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۳۸۷، ح ۵۴۶۷؛ مسند احمد، ج ۵، ص ۱۹۷، ح ۲۱۷۷۲؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص

ذهبی سند این خبر را خیلی خوب دانسته و هیشمی رجال آن را ثقه خوانده است و این خبر در نقل احمد مفصل تر وارد شده و در آن اختلاف بین ابوذر و معاویه و این که ابوذر را تکذیب کرده و تبعیدش نموده اند با صراحت بیان شده است.

۱۱. عن عبدالله بن سیدان السلمی: تناجی أبوذر و عثمان حتی ارتفعت أصواتهما ثم انصرف أبوذر متبسماً فقالوا: مالک و لامیر المؤمنین؟ قال: سامع مطیع ولو أمرنی أن آتی صنعاء او عدن ثم استطعت أن أفعل لفعلت وأمره أن یرج إلى الربذه؛ (۱) ابوذر و عثمان سخن می گفتند تا این که صداهایشان بلند شد. سپس ابوذر با تبسم برگشت، مردم گفتند: بین تو و عثمان چه بود؟ گفت: من با گوش و جان مطیع هستم و اگر عثمان امر کند که به صنعاء و یا عدن بروم و من بتوانم قطعاً انجام خواهم داد و عثمان امر کرد تا به ربذه برود (و او نیز رفت).

سند این خبر صحیح است. در مورد عبدالله بن سیدان در این سند اختلاف شده است، عجللی و ابن حبان او را توثیق کرده اند، ابن شاهین، ابن سعد و ابن حبان او را از صحابه خوانده اند (۲) و بخاری به حدیث او که پشت سر ابوبکر نماز جمعه خوانده است و خلیفه آن نماز را قبل از نصف نهار انجام داده و... اشکال گرفته است. البانی بعد از نقل این حدیث می گوید: عبدالله بن سیدان تابعی کبیر است، ولی عدالتش معروف نیست. (۳) پس بی شک این سند صحیح است مضافاً بر این که سند ابن شیه نیز صحیح است و آن از غیر ابن سیدان است، ولی عبارت آخر را از آن حذف کرده اند.

۱۲. مالک بن اوس نیز پس از نقل داستان تبعید ابوذر به شام و... می گوید: چون به مدینه برگشت و بین ابوذر و عثمان سخنانی رد و بدل شد و ابوذر با صدای بلند آیه «بشرهم (الکافرین) بعذاب الیم» را تلاوت نمود، عثمان او را امر نمود که به ربذه

۱- طبقات الکبری، ج ۴، ص ۲۲۷؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۷۱؛ تاریخ المدینه، ج ۳، ص ۱۰۳۹.

۲- معرفه الثقات عجللی، ج ۲، ص ۳۳، رقم ۹۰۰؛ الثقات ابن حبان، ج ۳، ص ۲۴۷؛ الاصابه، ج ۴، ص ۱۰۸، رقم ۴۷۵۷.

۳- ارواء الغلیل البانی، ج ۳، ص ۶۱، ح ۵۹۵.

خارج شود و او نیز خارج شد. (۱)

رجال این سند همه ثقه و از رجال صحاح سته هستند جز ابوعمر و بن خماش که ما او را نشناختیم.

۱۳. إنه لما بلغ عثمان موت أبي ذر بالربذة قال: رحمه الله. فقال عمار بن ياسر: نعم فرحمه الله من كل أنفسا قال عثمان: يا عاص أير أبيه أتراني ندمت على تسيره؟ وأمر فدفن في قفاه وقال: ألحق بمكانه فلما تهيأ للخروج جاءت بنومخزوم إلى علي فسألوه أن يكلم عثمان فيه فقال له علي: يا عثمان! إتق الله فإنك سیرت رجلا صالحا من المسلمين فهلک فی تسیرک ثم أنت الآن تريد أن تنفی نظیره وجرى بينهما كلام حتى قال عثمان: أنت أحق بالنفی منه فقال علي: رم ذلك إن شئت. واجتمع المهاجرون فقالوا: إن كنت كلما كلمك رجل سيرته ونفيته فإن هذا شيء لا يسوغ فكف عن عمار؛ چون خبر وفات ابوذر به عثمان رسید، گفت: خدا او را رحمت کند. عمار گفت: آری، خداوند از جانب همه ما او را رحمت کند. عثمان به عمار بدجوری دشنام داد و گفت: آیا گمان می کنی من از تبعید او پشیمان شدم؟ امر نمود تا عمار را کتک زدند و گفت: تو به جای او ملحق شد. وقتی عمار برای خروج آماده شد قبیله او آمدند و از علی خواستند تا با عثمان در این مورد صحبت کند و علی به عثمان گفت: ای عثمان! از خدا بترس، تو مرد صالحی از مسلمین را تبعید کردی و در تبعید تو از دنیا رفت و اکنون باز می خواهی نظیر او را تبعید کنی. بین آن دو سخنان رد و بدل شد تا این که عثمان گفت: تو سزاوارتر بر تبعید هستی. علی گفت: اگر می خواهی انجام ده. مهاجرین جمع شدند و گفتند: اگر تو بخواهی هر کسی سخنی به تو گفت او را تبعید کنی، این عملی است غیر جایز، پس عثمان از تبعید عمار دست برداشت. بلاذری در «انساب الاشراف»، ج ۲، ص ۲۷۷ «با این قول که «همچنین روایت شده است» بدون سند این خبر را نقل کرده است.

از ابن عباس نیز در «تاریخ المدینه» ابن شبه ج ۳ ص ۱۰۴۰، خبر مفصل در این موضوع که عثمان ابوذر را به شام تبعید نمود و با خواست معاویه باز از شام به مدینه امر نمود تا برگردد، نقل شده و سندش ضعیف است.

این تنها پاره ای از اخبار ابوذر و مظلومیت اوست که به افسانه بودن اخباری که بخاری روایت کرده است، گواهی می دهد و همچنین این واقعیت ها، این را که چگونه این افراد واقعیت را پنهان نموده و آن را وارونه نشان داده و مظلومیت امثال ابوذر و ظلم بر آن ها شده را مخفی می کنند، ثابت می کند.

۸. حمران بن ابان غلام عثمان بن عفان (متوفای ۷۵ هـ. ق.)

امام بخاری شش حدیث از او در وضو و عدم جواز نماز بعد از عصر روایت کرده است. (۱)

ذهبی می گوید: وقد ذكره ابن سعد في الطبقات فقال: لم اراهم يحتجون به وقد آورده البخاری فی الضعفاء لكن ما قال ما بليتة قط؛ ابن سعد گفته است: محدثین به حدیث او احتجاج نمی کنند و بخاری او را در کتاب ضعفاء وارد کرده، ولی دلیل ضعف او را بیان نکرده است. (۲)

كان عثمان وجه حمران إلى الكوفة حين شكوا الناس الوليد بن عقبه ليأتيه بحقيقه خبره فرشاه الوليد فلما قدم على عثمان كذب عن الوليد وقرظه ثم إنه لقي مروان فسأله عن الوليد فقال له: الأمر جليل فأخبر مروان عثمان بذلك فغضب على حمران وغربه إلى البصره لكذبه إياه وأقطعه داراً؛ (۳) وقتی مردم از ولید شکایت کردند عثمان حمران را به کوفه راهی کرد تا حقیقت امر را به او

۱- صحیح بخاری، کتاب الوضوء، باب: الوضوء ثلاثا ثلاثا، ح ۱۵۹ و ۱۶۰ و ۱۶۴ و ۵۸۷ و ۱۹۳۴ و ۳۷۶۶.

۲- میزان الاعتدال ذهبی، ج ۱، ص ۶۰۴، رقم ۲۲۹۱.

۳- انساب الاشراف بلاذری، ج ۵، ص ۷۵؛ مقدمه فتح الباری، ص ۴۰۱.

گزارش کند، ولی ولید به حمران رشوه داد و حمران نیز پس از برگشت به عثمان در باره ولید دروغ گفت و ولید را مدح نمود، ولی حقیقت را به مروان خبر داد و مروان به عثمان خبر داد عثمان بر حمران غضب کرد و به جهت کذبش او را به بصره تبعید کرد و منزلی برایش مهیا نمود.

پس حمران به امانت خیانت کرده، رشوه گرفته و لذا دروغ گفته است و بخاری او را در ضعفائش وارد کرده، ولی باز در صحیحش از او حدیث روایت کرده است.

۹. زیاد بن ربیع ابو خدش حمیری

امام بخاری با این که او را تضعیف کرده، یک حدیث از او روایت کرده است. (۱) ابن حجر می-گوید: و ذکره بن عدی فی الکامل و روی عن الدولابی عن البخاری قال: روی عن عبد الملک بن حبیب یعنی أبا عمران الجونی فی إسنادہ نظر؛ (۲) دولابی از بخاری نقل کرده که در حدیثی که در سندش او است گفته است: سندش ضعیف است.

عقیلی می گوید: قال آدم بن موسی: سمعت البخاری قال: حدثنی زیاد بن الربیع ابو خدش فی اسنادہ نظر. (۳) در این خبر آدم از بخاری نقل می کند که او زیاد بن ربیع را تضعیف کرده است و عقیلی به این دلیل او را در ضعفها وارد کرده است.

ابن حجر نیز به این که بخاری او را تضعیف کرده در «فتح الباری» بارها اشاره کرده است. (۴) متقی هندی نیز بعد از ذکر حدیثی که در سند آن زیاد بن ربیع است گفته:

۱- صحیح بخاری، کتاب المغازی، باب غزوه خیبر، ح ۴۲۰۸.

۲- تهذیب التهذیب، ج ۳، ص ۳۱۵، رقم ۶۷۰؛ الکامل فی ضعفاء الرجال، ج ۳، ص ۱۹۵؛ میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۸۸، رقم ۲۹۳۷.

۳- الضعفاء الکبیر عقیلی، ج ۲، ص ۷۶، رقم ۵۲۳.

۴- فتح الباری ابن حجر، ج ۷، ص ۳۶۵ و ج ۱۰، ص ۴۹۵.

بخاری او را تضعیف کرده است. (۱)

عمر بن شاهین می گوید: ولس بحجه قاله عثمان؛ (۲) عثمان او را حجت نمی دانسته است.

۱۰. عباد بن راشد بصری بزار

امام بخاری یک حدیث از او روایت کرده، (۳) در حالی که او را تضعیف کرده است. بخاری او را در کتاب ضعفاء ذکر کرده و گفته است: ترکه یحیی القطان؛ (۴) یحیی قطان او را ترک کرده است. قال الدورق عن ابن معین: حدیثه لیس بالقوی ولكن یکتب وقال الدورقی عن ابن معین: ضعیف وقال البخاری: روی عنه عبد الرحمن وترکه یحیی القطان وقال أبو داود: ضعیف وقال النسائی: لیس بالقوی (۵) قال ابن البرقی: لیس بالقوی وقال ابن حبان: کان ممن یأتی بالمناکیر عن المشاهیر حتی یسبق إلى القلب أنه کان المتعمد فبطل الاحتجاج به... وقد روی عن الحسن بهذا الإسناد حدیثا طویلا أكثره موضوع. خلاصه این که عباد بن راشد را بخاری، ابن معین، یحیی قطان، نسائی، ابن حبان و ابن برقی تضعیف کرده اند. (۶) عقیلی و ابن عدی نیز او را در کتاب ضعفاء خویش ذکر کرده اند. (۷) و ذهبی می گوید: اما ابن حبان او را متهم (به کذب و وضع) کرده است. (۸)

۱- کنز العمال، ج ۹، ص ۲۳۲، رقم ۲۵۷۹۶.

۲- تاریخ اسماء الثقات ابن شاهین، ص ۹۲، رقم ۳۹۴.

۳- صحیح بخاری، کتاب التفسیر، باب: واذا گلقتم النساء فبلغن اجلهن، ح ۴۵۲۹.

۴- الضعفاء الصغیر بخاری، ص ۷۹، رقم ۲۲۳.

۵- الضعفاء والمتروکین نسائی، ص ۲۱۴، رقم ۴۰۱.

۶- تهذیب التهذیب ابن حجر، ج ۵، ص ۸۰، رقم ۱۵۴.

۷- الضعفاء الکبیر عقیلی، ج ۳، ص ۱۳۱، رقم ۱۱۱۶؛ الکامل فی ضعفاء الرجال، ج ۴، ص ۳۴۰.

۸- میزان الاعتدال ذهبی، ج ۲، ص ۳۶۵، رقم ۴۱۱۳.

۱۱. عبدالرحمن بن یزید بن جابر (متوفای ۱۵۴ ه. ق.)**اشاره**

امام بخاری پنج حدیث از او روایت کرده،^(۱) با این که او را تضعیف کرده است. بخاری می گوید: عبدالرحمن بن یزید روی عنه الولید بن مسلم المناکیر... وقالوا عبدالرحمن بن یزید بن جابر قال اخبرت عن مروان عن الولید بن مسلم انه قال: لا ترووا عنه فانه كذاب؛ یعنی ولید بن مسلم از او احادیث منکر روایت کرده و ولید گفته است: از او حدیث روایت نکنید که او کذاب است.^(۲)

ذهبی می گوید: لم ار احدا ذكره في الضعفاء غير ابي عبدالله البخاري فانه ذكره في الكتاب الكبير في الضعفاء و ما ذكر له شيئا يدل على ضعفه اصلا؛^(۳) یعنی جز بخاری کسی را ندیدم که او را در کتاب ضعفاء ذکر کرده باشد و بخاری نیز هیچ دلیلی بر ضعفش اصلا ذکر نکرده است.

از سخن ذهبی چنین استفاده می شود که بخاری عبدالرحمن بن یزید را در کتاب ضعفاء کبیرش نیز ذکر کرده و اما در ضعفاء صغیرش دیدیم که بخاری کذاب بودن او را از ولید نقل کرده و این ردی است بر سخن ذهبی. فلاس نیز او را در حدیث ضعیف خوانده است.^(۴)

از جمله احادیثی که بخاری در صحیحش از عبدالرحمن روایت کرده حدیث ذیل است:

بخاری و همیشه بر حق بودن مردم شام

حدثنا الحمیدی، حدثنا الولید، قال: حدثني ابن جابر، قال: حدثني عمير بن

۱- صحیح بخاری، ح ۳۴۳۵ و ۳۶۰۶ و ۷۰۸۴.

۲- الضعفاء الصغیر بخاری، ص ۷۴، رقم ۲۱۰.

۳- میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۵۹۸ و ۵۹۹، رقم ۵۰۰۷.

۴- تهذیب التهذیب ابن حجر، ج ۶، ص ۲۶۶، رقم ۵۸۱؛ مقدمه فتح الباری، ص ۴۱۸؛ میزان الاعتدال ذهبی، ج ۲، ص ۵۹۸ و ۵۹۹، رقم ۵۰۰۷.

هانی أنه سمع معاویه يقول: سمعت النبي صلى الله عليه وآله وسلم يقول: لا يزال من أمتي أمة قائمه بأمر الله لا يضرهم من خذلهم ولا من خالفهم حتى يأتيهم أمر الله وهم على ذلك. قال عمير: فقال مالك بن يخامر: قال معاذ: وهم بالشأم فقال معاويه: هذا مالك يزعم أنه سمع معاذ يقول: وهم بالشام؛^(۱) پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می فرمودند: پیوسته گروهی از اتمم در راه حق خواهند بود و تنها گذاشتن دیگران و مخالفت مردم با آن ها ضرری نخواهد رسانید تا این که امر خداوند (ظهور امام زمان علیه السلام) فرا رسد. مالک بن یخامر گفته است: معاذ گفت که این گروه، اهل شام هستند.

اصل این حدیث شریف متواتر است و با معنای ذیل در کتب روایی وارد شده است: «طایفه ای از اتمم پیوسته در راه حق خواهند بود و خوار نمودن و تحقیر توسط دیگران هیچ ضرری به آن ها نخواهد رسانید، تا این که امر خدا (ظهور امام زمان) فرا رسد.»^(۲)

اولاً: باید دقت داشته باشیم که این حدیث را بیش از پانزده نفر از صحابه روایت کرده اند و تنها کسی که بر این حدیث «اهل شام» را اضافه کرده راوی مورد بحث ما عبدالرحمن بن یزید بن جابر و مالک بن یخامر است. ثانیاً: از این جا روشن می شود که این اضافه از منکرات و جعلیات است و حتی خود بخاری با سند دیگر از معاویه بدون این زیاده حدیث مذکور را روایت کرده است.^(۳) ثالثاً: ابن کثیر چنان که اشاره شد فراوان

۱- صحیح بخاری، کتاب المناقب، باب: سؤال المشركين ان يريهم النبي صلى الله عليه وآله وسلم آيه، ج ۳، ص ۱۳۳۱، ح ۳۶۴۱، ج ۶، ص ۲۷۱۴، ح ۷۴۶۰؛ مسند احمد، ج ۴، ص ۱۰۱، ح ۱۶۹۷۴.

۲- صحیح بخاری، کتاب المناقب، باب: سؤال المشركين ان يريهم النبي صلى الله عليه وآله وسلم آيه، ج ۳، ص ۱۳۴۱، ح ۳۶۴۰، ج ۶، ص ۲۶۶۶، ح ۷۳۱۱ و ۷۴۵۹؛ صحیح مسلم، کتاب الاماره، باب قوله صلى الله عليه وآله وسلم: لا تزال طائفة من امتي ظاهرين على الحق، ج ۳، ص ۱۵۲۳، ح ۱۹۲۰؛ مسند احمد، ج ۳، ص ۳۴۵ و ۳۸۴ و ۴۳۶ و ج ۴، ص ۹، ج ۷، ص ۱۰، ج ۱، ص ۳۶۹ و ۴۲۹، ص ۴۳۷، ج ۵، ص ۳۴، ج ۲۶، ج ۹، ص ۲۷۸ و ۲۷۹.

۳- صحیح بخاری، کتاب العلم، باب مَنْ يُرِدِ اللَّهُ بِهِ خَيْرًا يُفَقِّهْهُ فِي الدِّينِ ح ۷۱ و ۳۱۱۶ و ۷۳۱۲.

احادیث متواتر و مسلم در رابطه با اهل بیت علیهم السلام را با پیروی از هوا و هوس رد و انکار می کند، به این حدیث بارها استدلال کرده و همچنین گفته است: معاویه به این خبر در جنگ در برابر اهل عراق (در جنگ با امیرالمؤمنین علیه السلام) استناد می کرد. (۱)

پس چنان که ملاحظه می کنید برای ابن کثیر و معاویه جهت فریب مردم می شود به هر دروغی استناد نمود.

باید دقت داشته باشیم مالک بن یخامر که چنین نسبتی را به معاذ داده اولاً: اهل شام است و معلوم است که از نوکران معاویه بوده. ثانیاً: او پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را درک نکرده، ولی سخن کذب دیگری را نیز به آن حضرت نسبت داده و چنین روایت کرده است: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «خدایا بر عمرو بن عاص درود بفرست، همانا او تو و پیامبرت را دوست دارد.» (۲) البته اصل این حدیث نزد ابن عساکر با درود به ابوبکر، عمر، عثمان، ابوعبیده جراح شروع شده و سپس با درود به عمرو بن عاص پایان یافته است که ذهبی آن را مختصر نقل کرده است.

این دو خبر می رساند که اولاً: چگونه اهل شام برای جلب رضایت معاویه راحت حدیث وضع می کرده اند. ثانیاً: ابن عساکر و بالتبع دیگران بعد از نقل این خبر در مورد سند آن به سخن ابن عساکر اشاره کرده و گفته اند: مضافاً بر مرسل بودن این خبر، بین یزید بن ابی حبيب و ابن یخامر نیز انقطاع است. ولی این سخن صحیح نیست؛ زیرا: اولاً: ابن یخامر سال ۷۲ از دنیا رفته و ابن ابی حبيب راوی از او، سال ۵۳ به دنیا آمده است (پس راحت می تواند او را درک کرده باشد). ثانیاً: ابن ابی حبيب از رجال صحاح سته و ثقه است و کسی هم او را حتی مدلس نخوانده است. پس می توان گفت: گرچه در سند حدیث مورد بحث ابن جابر ضعیف است، ولی این کار، کار مالک بن یخامر بوده که

۱- البدایه والنهایه ابن کثیر، ج ۸، ص ۱۳۵.

۲- سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۶۵، رقم ۱۵ شرح حال عمرو بن عاص؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۴۶، ص ۱۳۶؛ کنز العمال، ج ۱۱، ص ۷۵۷، ح ۳۳۶۸۴؛ سبل الهدی والرشاد، ج ۱۱، ص ۲۴۱.

نمونه ای دیگری نیز از او ثابت شده است. از جعلیات مالک بن یخامر بودن این دو خبر را سخن ابن کثیر نیز تأیید می کند که گفت: معاویه با استدلال به این حدیث ابن یخامر خود و اهل شام را در برابر جنگ با امیرالمؤمنین علیه السلام حق تلقی می کرد. پس معاویه

با آگاهی بر این که این خبر جعلی است، باز در فریب مردم شام به آن استناد می کرده است؛ زیرا او خود این حدیث را از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم شنیده است که حضرت چنین سخنی نفرموده اند.

در آینده، در بخش آشنایی با برخی روایات «صحیح بخاری» با تصریح چهار عالم و محدث اهل سنت آشنا خواهیم شد که تأکید کرده اند: در زمان معاویه چگونه بازار حدیث سازی در فضائل خلفا و صحابه راه انداختند که این دو نمونه نیز به وضوح واقعیت داشتن سخن آن ها را تأیید می کند.

۱۲. عطاء بن ابی مسلم خراسانی

ذهبی می گوید: وقد ذکر البخاری عطاء الخراسانی فی الضعفاء فروی له هذا؛ (۱) ابوزرعه عراقی نیز می گوید: ذکره البخاری فی الضعفاء والعجب من البخاری فی اخراجه له فی الصحیح مع ذکره فی الضعفاء؛ (۲) ذهبی و ابوزرعه گفته اند: بخاری او را در کتاب ضعفا ذکر کرده با این که از او حدیث روایت کرده است. همچنین عطاء خراسانی را سعید بن مسیب تکذیب کرده است. (۳)

گفته شده حدیثی که بخاری در تفسیر سوره نوح روایت کرده است از عطاء خراسانی است، گرچه ابن حجر آن را رد کرده است.

۱- میزان الاعتدال ذهبی، ج ۳، ص ۷۳، رقم ۵۶۴۲.

۲- البیان والتوضیح ابوزرعه عراقی، ص ۱۶۵، رقم ۲۴۹.

۳- میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۷۳، رقم ۵۶۴۲؛ تهذیب التهذیب، ج ۷، ص ۱۹۱، رقم ۳۹۵.

۱۳. عمر بن الحکم بن ثوبان (متوفای ۱۱۷ هـ. ق.)

بخاری چهار حدیث از او روایت کرده است. (۱)

عقیلی می گوید: قال آدم بن موسی: سمعت البخاری قال: عمر بن الحکم بن ثوبان ذاهب الحدیث؛ (۲) ابن جوزی نیز می گوید: قال البخاری: هو ذاهب الحدیث؛ (۳) عقیلی و ابن جوزی گفته اند: بخاری عمر بن حکم را تضعیف کرده است.

۱۴. کهمس بن منهال بصری**اشاره**

بخاری یک حدیث از او روایت کرده، با این که او را تضعیف کرده است. بخاری اسم او را در ضعفاء الصغیرش ذکر کرده و می گوید: کان یقال فیہ القدر؛ (۴) او را قدری می خواندند.

ذهبی می گوید: وله حدیث منکر ادخله من اجله البخاری فی کتاب الضعفاء؛ (۵) او حدیث منکری روایت کرده، به همین دلیل، بخاری او را در کتاب ضعفايش داخل کرده است.

ابن حجر می گوید: ادخله البخاری فی الضعفاء فيحول عنه... وقال الساجی: کان قدریا ضعيفا لم يحدث عنه الثقات؛ (۶) بخاری او را در ضعفاء داخل کرده و ساجی او را ضعیف و قدری خوانده و گفته است: افراد ثقه از او حدیث روایت نکرده اند.

گرچه قدری بودن جرح نیست؛ زیرا قدری در مکتب اهل سنت بیشتر به کسانی

۱- صحیح بخاری، ح ۱۱۵۲ و ۱۹۳۷ و ۷۱۴۸.

۲- الضعفاء الكبير عقیلی، ج ۳، ص ۱۵۲، رقم ۱۱۳۸. میزان الاعتدال ذهبی، ج ۳، ص ۱۹۱، رقم ۶۰۸۴.

۳- الموضوعات ابن جوزی، ج ۱، ص ۱۱۶؛ میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۱۹۱، رقم ۶۰۸۴.

۴- الضعفاء الصغیر بخاری، ص ۱۰۱، رقم ۳۰۷.

۵- میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۴۱۵، رقم ۶۹۸۲.

۶- تهذیب التهذیب ابن حجر، ج ۸، ص ۴۰۴، رقم ۸۱۹.

گفته می شود که در مقابل تبلیغ جبری بودن اعمال که در زمان معاویه و بنی امیه رواج داشت ایستاده اند، ولی این راوی تضعیف نیز شده و بخاری نیز او را تضعیف کرده و با این وجود از او حدیث روایت کرده است.

روایت دیگر بخاری در فضل خلفای ثلاثه

حدیث ذیل را بخاری از کهمس روایت کرده است:

حدثنا مسدد، حدثنا يزيد بن زريع، حدثنا سعيد بن أبي عروبه. وقال لي خليفه: حدثنا محمد بن سواء وكهمس بن المنهال قالوا: حدثنا سعيد عن قتاده عن أنس بن مالك قال: صعد النبي صلى الله عليه وآله وسلم أحداً ومعه أبو بكر وعمر وعثمان فرجف بهم فضربه برجله وقال: اثبت أحد فما عليك إلا نبى أو صديق أو شهيدان؛ (۱) پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به کوه احد برآمد و ابوبکر، عمر و عثمان همراه آن حضرت بودند، پس کوه به آن ها لرزید و حضرت فرمودند: ثابت باش احد، جز نبی، صديق و دو شهيد کسی بر تو قرار نگرفته است.

این حدیث اشکالات زیادی دارد: اولاً تمام اشکالاتی که در مورد حدیث ابوموسی اشعری که در شرح حال او آشنا شدیم که در مورد بشارت خلفا به بهشت ذکر شد، بر این حدیث نیز وارد است.

ثانیاً: این حدیث با این لفظ را تنها قتاده مدلس از انس روایت کرده است. حاکم می گوید: قتاده با عظمت علمی اش مدلس بوده و هم از هر که پیش می آمده حدیث

می گرفته است. (۲)

ذهبی نیز می گوید: همانا قتاده مدلس بوده و او به این صفت معروف است... او

۱- صحیح بخاری، کتاب فضائل الصحابه، باب: مناقب عمر بن الخطاب، ج ۳، ص ۱۳۴۸، ح ۳۶۷۵ و ۳۶۸۶ و ۳۶۹۹.

۲- المستدرک علی الصحیحین حاکم، ج ۱، ص ۲۳۳.

معتقد به «قدر» بود. امید است خداوند عذر امثال او را که به وسیله تدلیس و بدعت گذاری تعظیم خدا را خواسته اند، بپذیرد... آری ما به او در بدعت و خطایش اقتدا نمی کنیم و برای او توبه و برگشت از آن بدعتش را آرزو می کنیم. (۱)

ابن عدی این حدیث را در کاملش وارد کرده است. (۲) در اکثر اسانید این حدیث قتاده با «عن» روایت کرده است و گاه هم می گوید: «عن قتاده ان انس حدثهم» و گاه هم «انباهم» گفته است و این نیز اضطراب در سند حدیث است. در روایت دیگر نزد مسلم ابوهیریه بر این حدیث در سند اول امیرالمؤمنین علیه السلام و طلحه و زبیر را اضافه کرده و در سند دوم بر این شش نفر سعد بن ابی وقاص را نیز افزوده است. (۳) و همچنین در این خبر، کوه «حراء» (یکی از کوه های مکه) گفته شده است نه کوه احد. این سند علاوه بر این که با حدیث انس مخالف است و خود ابوهیریه نیز مجروح است، تنها با سندی روایت شده که در تمام آن سهیم بن ابی صالح و عبدالعزیز بن محمد هستند که در مورد هر دو ضعف است: یحیی بن معین در مورد سهیل گفته است: او حجت نیست. ابوحاتم گفته است: به حدیث او نمی شود احتجاج نمود. (۴) ابن حجر نقل کرده: حافظه اش ضعیف شده و یحیی گفته است: همیشه محدثان از حدیث او پرهیز می کردند. (۵)

و همچنین سعید بن زید نیز این حدیث را روایت کرده و عبدالرحمن بن عوف و خودش را نیز به آن اضافه کرده است. (۶) پس این سه لفظ حدیث مختلف بوده و با هم اختلاف و تناقض دارند و واقعیت نداشتن آن را ثابت می کنند. همچنین واقعیت تاریخی

۱- سیر اعلام النبلاء ذهبی، ج ۵، ص ۲۶۹.

۲- الکامل فی ضعفاء الرجال ابن عدی، ج ۶، ص ۳۵۷.

۳- صحیح مسلم، کتاب فضائل الصحابه، باب من فضائل ابی بکر، ج ۴، ص ۱۸۸۰، ح ۲۴۱۷.

۴- من له روايه فی کتب السنه ذهبی، ج ۱، ص ۴۷۱، رقم ۲۱۸۳.

۵- تهذیب التهذیب ابن حجر، ج ۴، ص ۲۳۱، رقم ۴۶۴.

۶- سنن الکبری نسائی، ج ۵، ص ۵۵، ح ۸۱۹۰.

نیز این خبر را تکذیب می کند؛ زیرا قاتلین عثمان صحابه و تابعین دسته اول در رأس آن ها ام المؤمنین عائشه، طلحه، زبیر و امثال این ها بودند که سبب آن مفصل در تاریخ ذکر شده است و همچنین برخی از این افراد مانند زید، عبدالرحمن و سعد نیز بنابر معتقدات اهل سنت، شهید نشده اند.

۱۵. محمد بن سلیم، ابوهلال

بخاری سه حدیث از او روایت کرده است. (۱)

ابن ابی حاتم گفته است: بخاری او را در ضعفا وارد کرده است. نسائی او را غیر قوی و ابن سعد تضعیف کرده است. (۲)

۱۶. محمد بن یزید الحزامی کوفی

بخاری یک حدیث از او روایت کرده است. (۳)

ابن حجر می گوید: وإنما أشکل أمره علی من أشکل کون البخاری ضعفه فکیف یخرج عنه فی صحیحہ والجواب عن ذلك ما ذکر بن عدی من أنه إنما استشهد به خاصه؛ (۴) یعنی بخاری او را تضعیف کرده و در صحیح از او حدیث روایت کرده است... ابو حاتم و ذهبی او را مجهول دانسته اند. (۵)

۱- صحیح بخاری، کتاب اللباس، باب الجعد، ح ۵۹۱۱ و ۵۹۱۲ و ۱۲۱۹ و ۷۰۱۷.

۲- تهذیب التهذیب ابن حجر، ج ۹، ص ۱۷۳، رقم ۳۰۳.

۳- صحیح بخاری، کتاب فضائل الصحابه، باب فضائل ابوبکر، ح ۳۶۷۸.

۴- تهذیب التهذیب، ج ۹، ص ۴۴۶، رقم ۸۶۸.

۵- الجرح والتعديل، ج ۸، ص ۱۲۸، رقم ۵۷۵؛ میزان الاعتدال، ج ۴، ص ۶۶، رقم ۸۳۲۷. تهذیب التهذیب، ج ۹، ص ۴۴۶، رقم

۱۷. معاویه بن عبدالکریم ثقفی

بخاری یک خبر از او در تعالیق نقل کرده است، (۱) با این که او را ضعیف می دانسته است. (۲) ابن حجر می گوید: قال ابوحاتم: لا یحتج به وادخله البخاری فی الضعفاء؛ (۳) ابوحاتم گفته است: نمی توان به او احتجاج کرد و بخاری او را در کتاب ضعفاء داخل کرده است.

ذهبی می گوید: انکر ابوحاتم علی البخاری ذکره فی الضعفاء؛ (۴) ابوحاتم بر بخاری به خاطر این - که او را در کتاب ضعفاء داخل کرده، انکار و تقبیح کرده است.

۱۸. مقسم بن بقرت (متوفای ۱۰۱ هـ. ق.)

امام بخاری دو حدیث از او روایت کرده (۵) با این که او را تضعیف کرده است. ذهبی می گوید: ضعفه ابن حزم... والعجب ان البخاری اخرج له فی صحیحہ و ذکره فی کتاب الضعفاء؛ (۶) ابن حزم او را تضعیف کرده است. تعجب است از بخاری که از او در صحیحش حدیث روایت کرده است، با این که او را در ضعفاش ذکر کرده است.

قال بن سعد: کان کثیر الحدیث ضعیفا وقال الساجی: تکلم الناس فی بعض روایتہ... و ذکره البخاری فی الضعفاء؛ (۷) ابن سعد او را ضعیف خوانده و ساجی گفته: مردم در باره بعضی از روایاتش سخن گفته اند و بخاری او را در کتاب ضعفاش ذکر

۱- صحیح بخاری، کتاب الاحکام، باب ۱۵: الشَّهَادَةُ عَلَيَّ الْخَطُّ الْمَخْتُوم.

۲- الضعفاء الصغیر بخاری، ص ۱۱۲، رقم ۳۵۱.

۳- تهذیب التهذیب، ج ۱۰، ص ۱۹۳، رقم ۳۹۴؛ میزان الاعتدال، ج ۴، ص ۱۳۶، رقم ۸۶۲۸.

۴- میزان الاعتدال، ج ۴، ص ۱۳۶، رقم ۸۶۲۸.

۵- صحیح بخاری، کتاب المغازی، باب قول الله تعالی: اذ تستغیثون ربکم، ح ۳۹۵۴ و ۴۵۹۵.

۶- میزان الاعتدال، ج ۴، ص ۱۷۶، رقم ۸۷۴۵.

۷- تهذیب التهذیب، ج ۱۰، ص ۲۵۶، رقم ۵۰۹.

کرده است.

روایات ضعیف با ترتیب حروف

اشاره

در این بخش با راویانی آشنا می شویم که امام بخاری از آن ها در صحیحش حدیث روایت کرده و آن ها تضعیف شده اند. البته باید دقت داشته باشیم که در کتاب «الامام البخاری وصحیحه الجامع المختصر» تألیف شیخ حسین غیب غلامی ۳۰۴ راوی که امام بخاری از آن ها حدیث روایت کرده و محدثین اهل سنت آن ها را تضعیف کرده اند، همراه با ذکر تضعیف آن ها اشاره شده است و اگر طبق شرط امام بخاری که در گذشته اشاره کردیم رجال «صحیح بخاری» را مورد توجه قرار دهیم تمام این ۳۰۴ نفر و خیلی راویان دیگر خارج از شرط بخاری در صحیحش خواهند بود؛ زیرا از شروط بخاری این بوده است: از افرادی حدیث روایت می کند که وثاقت آن ها مورد اتفاق باشد. لکن ما با این حال از این روش خودداری کرده و سعی کردیم تنها افرادی را در این بخش ذکر کنیم که یا اکثریت بر ضعف او حکم کرده اند که ترجیح در روایت

آن ها بر ضعف است و یا دلیل خاصی بر ضعف آن ها وارد شده باشد. اما افرادی را که اکثریت توثیق کرده اند و برخی تضعیف و یا این که ترجیح توثیق و تصحیح احادیث آن ها در مقام بررسی منصفانه است، ما این گونه افراد را ذکر نکردیم. اکنون به جایگاه این دسته از روایات با ترتیب حروف الفبا آشنا خواهیم شد:

ابراهیم ابن عبدالرحمن بن اسماعیل السکسک کوفی،

امام بخاری چهار حدیث از او روایت کرده است.

ذهبی می گوید: احمد او را تضعیف کرده است. (۱) و ابن حجر می گوید: ابراهیم بن عبدالرحمن را احمد، شعبه، یحیی قطان، نسائی، دارقطنی و عقیلی تضعیف کرده اند و

۱- من له روایه فی کتب السنه ذهبی، ج ۱، ص ۲۱۶، رقم ۱۶۳.

مسلم حدیث او را به خاطر ضعفش ترک کرده است. (۱)

ابراهیم بن یوسف بن ابی اسحاق الکوفی (متوفی ۱۹۸ هـ. ق.)

بخاری ۱۸ حدیث از او روایت کرده است.

ابن حجر می گوید: ابن معین، نسائی، جوزجانی، ابن مدینی و ابوداود او را تضعیف کرده اند (۲) و نسائی و عقیلی او را در ضعفاء وارد کرده اند. (۳)

ابن عدی می گوید: ابراهیم سعدی او را ضعیف الحدیث دانسته است. (۴) ذهبی

می گوید: ابونعیم گفته است: او از پدرش هیچ حدیثی نشنیده است. (۵)

پس بنابر شهادت ابونعیم فضل بن دکین، ابراهیم بن یوسف از پدرش یوسف بن اسحاق حدیث نشنیده است در حالی که تمام این ۱۸ حدیث را که بخاری از او در صحیحش روایت کرده او از پدرش روایت کرده است و با این حال تمام روایات او در صحیح بخاری علاوه بر ضعف او، منقطع نیز خواهد بود.

ابی بن عباس بن سهل بن سعد الساعدی

بخاری دو حدیث از او روایت کرده است. ذهبی می گوید: ضعفه قال احمد: منکر الحدیث وقال یحیی بن معین: ضعیف؛ (۶) او را تضعیف کرده اند و احمد منکر الحدیث دانسته و یحیی ضعیف.

۱- تهذیب التهذیب ابن حجر، ج ۱، ص ۱۱۲، رقم ۲۴۶.

۲- تهذیب التهذیب، ج ۱، ص ۱۲۰، رقم ۲۴۶؛ میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۷۶، رقم ۲۵۸.

۳- الضعفاء والمترکین نسائی، ص ۱۴۷، رقم ۱۶؛ الضعفاء الکبیر عقیلی، ج ۱، ص ۷۱، رقم ۷۴.

۴- الکامل فی ضعفاء الرجال، ج ۱، ص ۲۳۶

۵- میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۷۶، رقم ۲۵۸؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۸، ص ۴۹۳، رقم ۱۳۰.

۶- من له روایه فی کتب السنه ذهبی، ج ۱، ص ۲۲۸، رقم ۲۲۹

باز ذهبی مضافاً بر سخن سابق می نویسد: نسائی ودولابی او را غیر قوی خوانده اند. (۱)

ابن حجر پس از ذکر تضعیف یحیی و دیگران می گوید: قال العقیلی: له أحادیث لا يتابع علی شیء منها... والذی فی کتاب محمد بن عمرو الدولابی قال البخاری: لیس بالقوی؛ (۲) عقیلی گفته است: از هیچ یک از احادیث او نمی توان تبعیت کرد و بخاری نیز او را غیر قوی خوانده است. و در تقریب می گوید: فیه ضعف. (۳) و از کسی هم توثیق در مورد او وارد نشده است.

احمد بن بشیر کوفی

بخاری یک حدیث از او روایت کرده است و ذهبی می گوید: قال دارالقطنی: ضعيف وقال النسائی: لیس بذاک القوی قال عثمان الدارمی: هو متروک؛ (۴) وقال ابن الجارود: تغیر و لیس حدیثه بشیء وقال العقیلی: ضعيف؛ (۵) یعنی دارقطنی، دارمی، نسائی، ابن جارود و عقیلی او را تضعیف کرده اند.

احمد بن عیسی بن حسان مصری (متوفای ۲۴۳ هـ. ق.)

امام بخاری شانزده حدیث از او روایت کرده است.

یحیی قسم یاد کرده است که او کذاب است. ابوحاتم گفته است: مردم او را جرح کرده اند و ابوزرعه به مسلم روایتش از او در صحیح را انکار کرده و گفته است: اهل

۱- میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۷۸، رقم ۲۷۳

۲- تهذیب التهذیب ابن حجر، ج ۱، ص ۱۶۳، رقم ۳۴۸.

۳- تقریب التهذیب ابن حجر، ص ۱۹۶.

۴- میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۸۵، رقم ۳۰۸.

۵- تهذیب التهذیب، ج ۱، ص ۱۵، رقم ۱۶.

مصر شك ندارند در این که او اهل دروغ بود. (۱)

احمد بن (زید) یزید بن ابراهیم

بخاری یک حدیث در مناقب ابوبکر (۲) از او روایت کرده است. ذهبی و ابن حجر گفته اند: ابوحاتم او را تضعیف کرده است. (۳) سند این حدیثی که احمد بن زید روایت کرده، مضافاً

بر ضعف او، از جهت این که راوی آن زهیر، از ابواسحاق است نیز ضعیف خواهد بود؛ زیرا

چنان که در مورد ابواسحاق در جای خود بیان کردیم، او در آخر عمرش اختلاط پیدا کرده است و زهیر از ابواسحاق پس از اختلاطش حدیث روایت کرده است و لذا در شرح حال او واسرائیل گفته شده که حدیث این دو از ابواسحاق پس از اختلاط بوده و لذا ضعیف خواهد بود.

اسباط بن عبد الواحد ابویسع بصری

امام بخاری یک حدیث از او روایت کرده است. ابن حجر می نویسد: قال ابوحاتم: مجهول... و کذبه یحیی بن معین؛ (۴) ابوحاتم او را مجهول خوانده و ابن معین دروغگو خوانده است و در «تقریب التهذیب» می گوید: او ضعیف است. (۵)

اسحاق بن محمد بن اسماعیل الفروی (متوفای ۲۲۶ هـ. ق.)

امام بخاری شانزده حدیث از او روایت کرده است.

۱- تهذیب التهذیب، ج ۱، ص ۵۶، رقم ۱۱۵؛ میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۱۲۵، رقم ۵۰۷؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۱۲، ص ۷۰ و ۷۱، رقم ۱۶.

۲- صحیح بخاری، کتاب المناقب، باب: علامات النبوه فی الاسلام، ج ۳، ص ۱۳۲۳، ح ۳۶۱۵.

۳- من له روايه فی کتب السنه ذهبی، ج ۱، ص ۲۰۴، رقم ۹۹؛ تقریب التهذیب، ج ۱، ص ۴۹، رقم ۱۲۷؛ الجرح والتعديل، ج ۲، ص ۸۲، رقم ۱۹۱.

۴- تهذیب التهذیب، ج ۱، ص ۱۸۶، رقم ۳۹۷.

۵- همان، ج ۱، ص ۲۳۲، رقم ۲۶۹.

قال أبو حاتم: كان صدوقا وقال مره: يضطرب... وقال الآجری: سألت أبا داود عنه فوهاه جدا وقال: لو جاء بذاك الحديث عن مالك يحيى بن سعيد لم يحتمل له ما هو من حديث عبيد الله بن عمر ولا من حديث يحيى بن سعيد ولا من حديث مالك. قال الآجری: یعنی حدیث الإفك الذى حدث به الفروى عن مالك وعبيد الله بن الزهرى وقال النسائى: متروك وقال الدارقطنى: ضعيف وقد روى عنه البخارى ويوبخونه فى هذا وقال الساجى: فيه لين روى عن مالك أحاديث تفرد بها وقال العقيلى: جاء عن مالك بأحاديث كثيره لا يتابع عليها وقال الحاكم: عيب على محمد إخراج حديثه وقد غمزوه؛ (۱) أبو حاتم او را مضطرب خوانده و ابوداود تضعيف کرده و بر او طعن زده که او حدیث افك را روایت کرده است. نسائى او را متروك خوانده و دارقطنى تضعيف کرده و گفته است: بخارى از او حدیث روایت کرده و به این جهت (محدثین) بخارى را مذمت می کنند، و حاکم نیز همین سخن را گفته است. ساجى و عقيلی گفته اند: از مالک احاديث بسیار روایت کرده که نمی توان از آن تبعیت کرد. چهار حدیث او در صحیح بخارى از مالک بن انس است.

اسماعيل بن عبد الله بن ابي اويس

او شیخ بخارى است و امام بخارى ۲۵۰ حدیث در صحیحش از او روایت کرده است.

يحيى بن معين ونصر بن سلمه او را كذاب خوانده اند و يحيى او و پدرش را ضعيف و سارق حدیث معرفی کرده است. ابن ابى اويس گفته است: گاهی چون اهل مدینه بین خود اختلاف می کردند من برای حل آن، حدیث وضع می کردم. دولابى، نسائى و عقيلی او را در کتاب ضعفا وارد کرده اند و دارقطنى گفته است: او را در روایت احاديث صحیح اختیار نمی کنم. و نسائى او را به شدت تضعيف می کرده است. سيف بن محمد گفته

۱- تهذيب التهذيب، ج ۱، ص ۲۱۷، رقم ۴۶۶؛ میزان الاعتدال.

است: ابن ابی اویس همیشه حدیث وضع می کرد. (۱)

اسید بن زید جمال

امام بخاری یک حدیث از او روایت کرده و او از شیوخ بخاری است.

ابن معین او را تکذیب کرده و نسائی او را متروک دانسته و ابن عدی گفته است: از هیچ یک از احادیث او نمی توان تبعیت کرد. ابن حبان می گوید: او از ثقات مناکر روایت می کند و حدیث

می دزدد. ابن حجر در «تقریب التهذیب» او را ضعیف دانسته است. (۲)

اشهل بن حاتم بصری (متوفای ۲۰۸ هـ. ق.)

امام بخاری یک حدیث از او روایت کرده است.

ابن معین او را بی ارزش دانسته است، ابو حاتم و ابوزرعه او را غیر قوی دانسته اند. (۳)

ابن حبان و عجللی او را تضعیف کرده اند. (۴)

ذهبی می گوید: ابوزرعه و غیرش او را تضعیف کرده و غیر قوی خوانده اند. (۵)

جریر بن حازم ابونضر البصری

ذهبی می گوید: جریر از قتاده احادیث منکر دارد. عبدالله بن احمد از یحیی در باره جریر سؤال نمود و یحیی او را مورد اعتماد خواند. عبدالله گفت: ولی او از قتاده از انس احادیث منکر روایت کرده است. یحیی گفت: حدیث او از قتاده ضعیف است. ابراهیم بن هشام نیز جریر را ثقه خواند یعقوب بن شیبه به او گفت: جریر از قتاده از انس

۱- تهذیب التهذیب، ج ۱، ص ۲۷۱ و ۲۷۲، رقم ۵۶۸؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۱۰، ص ۳۹۲، رقم ۱۰۸.

۲- میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۲۵۶ و ۲۵۷، رقم ۹۸۶؛ تقریب التهذیب، ج ۱، ص ۱۰۳.

۳- الجرح والتعديل، ج ۲، ص ۳۴۷، رقم ۱۳۱۹.

۴- تهذیب التهذیب، ج ۱، ص ۳۱۴، رقم ۶۵۵.

۵- من له روايه في كتب السنة، ج ۱، ص ۲۵۴ ر ۴۵۰.

احادیث منکر روایت می کند. ابراهیم گفت: حدیث او از قتاده ضعیف است. (۱) البته احمد بن حنبل و ابن عدی نیز بر این که احادیث او از قتاده منکر است، تأکید کرده اند. (۲)

پنج حدیث جریر در صحیح بخاری از قتاده از انس است.

حسن بن بشر بن سلم همدانی

امام بخاری سه حدیث از او روایت کرده است.

احمد گفته است: از زهیر مناکیر روایت کرده و نسائی او را غیر قوی و ابن خراش منکر الحدیث دانسته و ساجی و ابوالعرب در ضعف او را ذکر کرده اند. (۳)

حسن بن ذکوان بصری

بخاری یک حدیث از او روایت کرده است.

ذهبی می گوید: ضعفه ابن معین، و ابوحاتم. وقال النسائی: ليس بالقوى. وقال ابن المدینی: حدث يحيى عن الحسن بن ذکوان، ولم يكن عنده بالقوى. وقال ابن معین: قدری. الاثرم: قلت لابی عبدالله: ما تقول فی الحسن بن ذکوان؟ فقال: أحادیثه أباطیل؛ (۴) ابن معین و ابوحاتم او را تضعیف کرده اند، نسائی غیر قوی دانسته و احمد احادیث او را باطل خوانده است.

ابن حجر می گوید: ضعفه أحمد و ابن معین و ابوحاتم و النسائی و ابن المدینی؛ (۵) احمد، ابن معین، ابوحاتم و ابن مدینی او را ضعیف دانسته اند.

۱- میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۳۹۳، رقم ۱۴۶۱.

۲- تهذیب التهذیب، ج ۲۱، ص ۶۱ و ۶۲، رقم ۱۱۱.

۳- تعذیب التهذیب، ج ۲، ص ۲۲۳، رقم ۴۷۳.

۴- میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۴۸۹، رقم ۱۸۴۴.

۵- مقدمه فتح الباری، ص ۳۹۴.

حسن بن مدرک

امام بخاری پنج حدیث از او روایت کرده است. ذهبی می گوید:

كذبہ أبوداود... وروی أبوعبید، عن أبي داود، قال: الحسن بن مدرک كذاب، كان يأخذ أحاديث فهد بن عوف فيقلبها على يحيى بن حماد؛^(۱) ابوداود او را كذاب دانسته و گفته است: او احاديث فهد بن عوف را می گرفت و بر يحيى نسبت می داد.

قابل ذکر است که تمام روایات ابن مدرک نزد بخاری از يحيى بن حماد است. وفهد بن عوف کسی است که هیشمی در دو مورد او را متروک و كذاب خوانده است. ^(۲) ابن مدینی او را كذاب و ابوزرعه او را دزد معرفی کرده اند. ^(۳) با این حال از کجا معلوم است که حسن بن مدرک این احادیثی را که بخاری در صحیحش از او روایت کرده از فهد بن عوف نگرفته باشد!

خالد بن معدان شامی

امام بخاری پنج حدیث از او روایت کرده که دو حدیث آن را از مقدم معنعن روایت کرده است حال آن که اسماعیلی می گوید: «بین او و مقدم جبیر بن نفیر است.»^(۴)

ابن حجر می گوید: «ذهبی گفته است: خالد همیشه تدلیس می کرد. پس قطعاً این دو حدیث او از مقدم ضعیف است.»^(۵)

۱- میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۵۲۳، رقم ۱۹۴۹.

۲- مجمع الزوائد، ج ۵، ص ۶۱ و ج ۷، ص ۲۳۸.

۳- میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۳۶۶، رقم ۶۷۸۴.

۴- تهذیب التهذیب، ج ۳، ص ۱۰۳، رقم ۲۲۳.

۵- طبقات المدلسین ابن حجر، ص ۳۱، رقم ۴۶.

سعید بن کثیر بن عفیر

امام بخاری ۴۵ حدیث از او روایت کرده است.

ابوحاتم می گوید: او ثبت نبود و از کتب مردم می خواند او صدوق است. جوزجانی گفته است: او مخلط و غیر ثقه است و بدعت های متعدد داشت. (۱) نعیم و مأمون صاغر جی در حاشیه «سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۷۲» شرح حال عمرو بن عاص گفته اند: «و سعید بن کثیر بن عفیر گرچه از او بخاری حدیث روایت کرده است، اما غیر بخاری او را تضعیف کرده اند.»

عقیلی او را در ضعفاء وارد کرده و می گوید: اصبع بن فرج و برادر محمد بن عمرو بن خالد در مسجد بودند که سعید بن کثیر عبور کرد اصبع گفت: و الله اگر پدرت و ابن بکیر نبودند قطعاً او می دانست که من با او چه می کردم. (۲)

سلم بن زریب عطاردی بصری

امام بخاری چهار حدیث از او روایت کرده است.

نسائی او را غیر قوی معرفی کرده و در کتاب ضعفائش وارد کرده است. (۳)

یحیی قطان و یحیی بن معین و ابوداود او را تضعیف کرده اند و ابن حبان نیز او را در کتاب ضعفاء وارد کرده است. (۴)

یحیی قطان به شدت او را تضعیف می کرد. (۵)

۱- میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۱۵۵، رقم ۳۲۵۷.

۲- الضعفاء الکبیر عقیلی، ج ۲، ص ۱۱۰، رقم ۵۸۴.

۳- الضعفاء والمتروکین نسائی، ص ۱۸۳، رقم ۲۳۶.

۴- تهذیب التهذیب، ج ۴، ص ۱۱۵، رقم ۲۲۰؛ سؤالات الآجوری، ج ۱، ص ۴۰۴، رقم ۷۹۶.

۵- التعذیل والتجریح، ج ۳، ص ۱۲۹۲، رقم ۱۳۵۸.

سلمه بن رجاء تمیمی

بخاری یک حدیث از او روایت کرده است. نسائی و عقیلی او را در ضعفاء وارد کرده اند. (۱) ابن جوزی بعد از نقل حدیثی می گوید: در سند این حدیث مجهولین و ضعفاء هستند که از جمله آن ها سلمه بن رجاء است. (۲) یحیی بن معین و دارقطنی و ابن عدی نیز او را ضعیف و مجروح معرفی کرده اند. (۳)

عاصم بن علی بن عاصم واسطی

امام بخاری نه حدیث از او روایت کرده است.

یحیی بن معین می گوید: هر عاصمی که در دنیا است ضعیف است. (۴)

یحیی بن معین او را تضعیف کرده و کذاب بن کذاب نیز معرفی کرده است و نسائی نیز او را تضعیف کرده است. (۵) و عقیلی او را در کتاب ضعفاء وارد کرده است. (۶)

عامر بن شراحیل شعبی**اشاره**

امام بخاری بیش از صد حدیث و فتوا از شعبی روایت کرده است.

شعبی و نصب

شعبی برای جلب رضایت حاکمان ظالم بنی امیه از امیرالمؤمنین علیه السلام بدگویی می کرده است.

۱- الضعفاء والمتروکین، ص ۱۸۴، رقم ۲۴۲؛ الضعفاء الکبیر، ج ۲، ص ۱۴۹، رقم ۶۴۹.

۲- الموضوعات ابن جوزی، ج ۳، ص ۲۱۰.

۳- تهذیب التهذیب، ج ۴، ص ۱۲۷، رقم ۲۴۸.

۴- مقدمه فتح الباری، ص ۴۱۰.

۵- تهذیب التهذیب، ج ۵، ص ۴۵، رقم ۸۱.

۶- الضعفاء الکبیر عقیلی، ج ۳، ص ۳۳۷، رقم ۱۳۶۱.

عن الشعبي قال: قدمنا على الحجاج البصره وقدم عليه قراء من المدينه من أبناء المهاجرين والأنصار، فيهم أبو سلمه بن عبد الرحمن بن عوف... ودخل الحسن آخر من دخل فقال الحجاج: مرحباً بأبي سعيد، إلى. ثم دعا بكرسى فوضع إلى جانب سريره فقعده عليه الحسن... وجعل الحجاج يذاكرهم ويسألهم إذ ذكر علي بن أبي طالب فنال منه ونلنا مقاربه له وفرقاً منه ومن شره، والحسن ساكت عاض على إبهامه، فقال: يا أبا سعيد مالي أراك ساكتاً؟ فقال: ما عسيت أن أقول؟ قال: أخبرني برأيك في أبي تراب علي؟ فقال الحسن: ... فعلى ممن هدى الله، ومن أهل الإيمان وابن عم رسول الله صلى الله عليه وسلم، وختنه على ابنته، وأحب الناس إليه، وصاحب سوابق مباركات سبقت له من الله لن تستطيع أنت ولا أحد من الناس حظرها عليه، والحول بينه وبينها، وأقول: قد كانت لعلي ذنوب، والله وحده حسيبه، والله ما أجد قولاً هو أعدل فيه من هذا. فبسر وجه الحجاج وتغير وقام عن السرير مغضباً، فدخل بيتاً خلفه، وخرجت فأخذت بيد الحسن وقلت: يا أبا سعيد أغضبت الأمير وأوغرت صدره، فقال: إليك عنى يا عامر: أتيت شيطاناً من شياطين الإنس تكلم في هواه فقاربتة في رأيه، ويحك يا عامر هلا اتقيت الله إذ سئلت فصدقت أو سكت فسلمت. فقلت: يا أبا سعيد قد قلتها وأنا أعلم ما فيها؛ (۱) شعبي می گوید: بر حجاج وارد شدیم و او هر وقت از علی بن ابی طالب یاد می شد از وی بدگویی می کرد و ما نیز به خاطر تقرب به وی و نجات از شرش از علی بدگویی

می کردیم در حالی که حسن بصری سخن نمی گفت. حجاج به حسن گفت: نظرت در باره ابوراب چیست؟ حسن آیه ی را تلاوت کرد و گفت: علی از کسانی است که خدا او را هدایت کرده و او اهل ایمان پسر عم و داماد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و محبوبترین مردم نزد آن

حضرت است ... حجاج با شنیدن این سخنان رنگ صورتش تغییر کرد و غضب نمود بلند شد و داخل اتاقش شد. شعبی آمد و دست حسن بصری را گرفت و گفت: امیر را به غضب آوردی و قلبش را رنجاندی. حسن گفت: از من دور شو ای عامر. به نزد شیطانی از شیاطین انس آمدی که از روی هوا و هوس سخن می گوید و او را در رأیش همراهی کردی، از خدا نترسیدی. شعبی گفت: هر چه گفتم با آگاهی گفتم.

یعنی او می داند که سب علی سب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است و سب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم کفر است، پس اعتراف می کند که از لازمه ی سخنش آگاهی دارد.

از شعبی سخنانی در خارج ثابت شده است که او از دروغگویی خود خبر داده است.

شعبی و دروغ گویی

۱. او می گوید: در جنگ جمل از مهاجر و انصار جز علی و عمار و طلحه و زبیر کسی حضور نداشت و اگر شخص پنجم را پیدا کنند پس من حتماً کذاب هستم. (۱)

حال آن که این سخن او بزرگ ترین کذب است که جهت روشن شدن آن تنها به برخی اخبار اشاره می کنیم:

۱. ابن سیرین می گوید: سعید بن جبیر می گوید: «در جنگ جمل هشتصد نفر از انصار و چهارصد نفر از کسانی که در بیعت رضوان حضور داشتند در کنار علی شرکت کردند». (۲) سند این خبر صحیح و رجال آن رجال بخاری و سنن هستند.

۲. ذهبی می گوید: «حبه عرنی روایت کرده که همراه علی در صفین هشتاد بدری حضور داشتند». (۳) سند این خبر نیز صحیح است. چون ابن عرنی ثقة است گرچه ذهبی او را به خاطر این

۱- علل احمد، ج ۳، ص ۴۵، رقم ۴۰۹۶؛ مصنف ابن ابی شیبه، ج ۸، ص ۷۰۸، ح ۲۶؛ انساب الاشراف بلاذری، ج ۳، ص ۶۱؛ منهاج السنه ابن تیمیه، ج ۶، ص ۲۳۷.

۲- تاریخ خلیفه ابن خیاط، ص ۱۳۷، تاریخ الاسلام ذهبی، ج ۱، ص ۴۵۴ با دو سند.

۳- میزان الاعتدال، ج ۱، رقم ۱۶۸۸.

سخنش جرح کرده است.

۳. مسعودی از منذر بن جارود نقل کرده است که می گوید: «هنگام ورود علی به بصره (برای جنگ جمل) ابویوب، خزیمه، ابوقتاده و عمار هر کدام جداگانه با حدود هزار انصار و مهاجر وارد بصره شدند.» (۱)

۴. ابن عساکر در ترجمه زید بن صوحان از محمد حنفیه و محمد بن مطلب وزید بن حسن نقل کرده که در لشکر امیرالمؤمنین ۷۰ بدری و ۷۰۰ نفر از کسانی که در بیعت رضوان حضور داشتند شرکت نمودند و... (۲) سند این خبر ضعیف است، ولی خبر قبلی آن را تأیید می کند.

۵. ذهبی در «تاریخ الاسلام، ج ۲، ص ۱۴۹» از مردی از قبیله اسلم نقل کرده است که

می گوید: «ما چهار هزار از اهل مدینه همراه علی بودیم.»

۶. و نیز از سدی نقل می کند که گفته است: «در جنگ جمل همراه علی ۱۳۰ بدری حضور داشتند.»

۷. بلاذری روایت می کند که هفتصد نفر از انصار همراه علی از مدینه خارج شده وارد ربه شدند. (۳)

همچنین در شرح حال خیلی از صحابه تصریح شده که آن ها در جنگ های امیرالمؤمنین علیه السلام در رکاب آن حضرت بوده و برخی شهید شده اند.

۲. شعبی همیشه می گفت: حارث اعور به من حدیث گفت، شهادت می دهم که او یکی از کذابین است. (۴)

ذهبی می گوید: اما سخن شعبی «حارث کذاب است» حمل بر این می شود که منظور از کذب خطا است، نه تعمد و الا پس چرا از حارث حدیث روایت می کرد در

۱- مروج الذهب مسعودی، ج ۲، ص ۳۵۹.

۲- تاریخ ابن عساکر، ج ۱۹، ص ۴۴۲

۳- انساب الاشراف بلاذری، ج ۳، ص ۳۰؛ البدایه والنهایه ابن کثیر، ج ۷، ص ۲۶۱.

۴- سیر اعلام النبلاء ذهبی، ج ۴، ص ۳۵۴.

حالی که معتقد است او در دین عمدا دروغ می گوید. (۱) حالا شعبی مگر چه کسی است که سخن و عمل متناقض او این گونه توجیه گردد!

به ابواسحاق سبعی گفتند: شعبی می گوید: حارث از کذابین است. ابواسحاق گفت: خود شعبی از کذابین است، و سپس یک مورد از کذب و سرقت او را نقل کرده است. (۲)

ابن عبد البر می گوید: گمان می کنم شعبی به خاطر این که حارث را کذاب خوانده، عقوبت شد. از حارث کذب ظاهر نشده و تنها افراط حارث را در حب علی اشکال گرفته است. (۳) (آری، نزد نوکران حاکمان بنی امیه، چه گناهی بزرگ تر از دوست داشتن اهل بیت علیهم السلام خواهد بود!).

قرطبی نیز گفته است: شعبی حارث را رمی بر کذب کرده ولی آن ارزشی ندارد؛ زیرا از حارث کذب ظاهر نشده و شعبی زیادروی حارث در حب علی و تفضیلش را بر دیگران مذمت کرده چون شعبی ابوبکر را افضل می دانست و اول کسی می دانست که مسلمان شده. (۴)

بنابر این، از دو خیر فوق و همچنین از این که ابوبکر را اول کسی می دانسته است که مسلمان شده دروغگویی متعدد شعبی ثابت می شود.

۳. مردم حُکم عمره را از سعید بن جبیر سؤال کردند؟ گفت: عمره مستحب است. به او گفتند: شعبی می گوید: عمره واجب است. سعید بن جبیر گفت: شعبی دروغ گفته است. (۵) طبری این خبر را بر عکس روایت کرده است، یعنی سعید گفت: واجب است و

۱- سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۳۵۳.

۲- تاریخ بن عساکر، ج ۲۵، ص ۴۱۹.

۳- تفسیر قرطبی، ج ۱، ص ۳۰؛ تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۱۲۷، رقم ۲۴۸.

۴- تفسیر قرطبی، ج ۱، ص ۳۰.

۵- تفسیر طبری، ج ۲، ص ۲۸۵؛ جامع بیان العلم وفضله، ج ۳، ص ۴۱۳؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۲۵، ص ۴۱۹.

شعبی مستحب و سعید شعبی را تکذیب نمود.

۴. الأعمش قال: ذكر إبراهيم النخعي عند الشعبي فقال: ذاك الأعمش الذي يستفتى بالليل، ويجلس يفتي الناس بالنهار. قال: فذكرت ذلك لإبراهيم فقال: ذلك الكذاب لم يسمع من مسروق شيئاً؛ (۱) نزد شعبی از ابراهیم نخعی یاد کردند. شعبی گفت: او یک چشمی است که شب طلب فتوا می کند و روز خود فتوا می دهد. اعمش می گوید: این سخن او را به نخعی گفتم و او گفت: شعبی کذاب است؛ از مسروق هیچ حدیثی نشنیده است.

پس اخبار او از مسروق منقطع است. این در حالی است که اولاً: در «صحیح بخاری» خیلی از احادیث را شعبی به صورت معنعن از مسروق روایت کرده است. ثانیاً: چنان که در گذشته ذکر شد اولین همسر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم که حضرت از وی خبر داده بودند که دست طولانی در صدقه دارد و قبل از دیگران به آن حضرت ملحق خواهد شد، بخاری و برخی دیگر محدثین از شعبی از مسروق از عائشه نقل کرده اند که آن زن سوده است و حال آن که در واقع آن زن زینب بنت جحش بوده است. و از این گواهی ابراهیم نخعی استفاده می شود که شعبی چنین چیزی را از مسروق نشنیده است، و به اشتباه از خود چنین چیزی را نقل کرده و به مسروق نسبت داده است.

۵. إسماعيل بن أبي خالد قال: سَمِعْتُ الشَّعْبِيَّ يَحْلِفُ بِاللَّهِ لَقَدْ دَخَلَ عَلِيٌّ وَمَا قَرَأَ الْقُرْآنَ؛ (۲) اسماعیل بن ابی خالد می گوید: شنیدم که شعبی به خدا سوگند یاد می کرد که علی داخل (قبرش) شد ولی قرآن نخواند.

امام علامه، لغوی محدث احمد بن فارس مالکی متوفای ۳۹۵ (۳) در بیان این کذب بزرگ شعبی می گوید:

۱- جامع بیان العلم وفضلہ ابن عبدالبر، ج ۳، ص ۴۱۲.

۲- المعرفه والتاریخ فسوی، ج ۱، ص ۴۸۳.

۳- این وصف از ذہبی در شرح حالش در سیر اعلام النبلاء، ج ۱۷، ص ۱۰۵، رقم ۶۵ آمده است.

وروی شریک عن إسماعيل بن أبي خالد قال: سمعت الشعبي يقول ويحلف بالله: لقد دخل على حفرة وما حفظ القرآن. وهذا كلام شنع جداً في من يقول "سئلوني قبل أن تفقدوني، سلوني فما من آية إلا أعلم أبليل نزلت أم بنهار، أم في سهل أم في جبل" وروى السدي عن عبد خير عن علي رضي الله تعالى عنه أنه رأى من الناس طيرة عند وفاة رسول الله صلى الله تعالى عليه وآله وسلم فأقسم ألا يضع علي ظهره رداءً حتى يجمع القرآن قال: فجلس في بيته حتى جمع القرآن، فهو أول مصحف جمع فيه القرآن، جمعه في قلبه؛ (۱) شعبي سوگند یاد می کرد که علی از دنیا رفت، ولی قرآن را حفظ نکرد. و این سخن جدا زشت است در مورد کسی که می گوید: «از من سؤال کنید قبل از این که مرا از دست بدهید، از من سؤال کنید، هیچ آیه ی نیست مگر این که من می دانم شب نازل شده یا روز در زمین هموار نازل شده یا در کوه» و سدی از عبدخیر عن علی علیه السلام روایت کرده که او مردم را دید هنگام رحمت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم حدس گمان ها را دید و سوگند یاد مرد مه ردایش را بر پشتش نگزارد تا این که قرآن را جمع کند پس در منزلش نشست تا قرآن را جمع نمود، و آن اولین مصحفی است که در آن قرآن جمع شد، قرآن را در قلبش نیز جمع نمود.

حاکم نیشابوری در مقدمه کتاب «فضائل فاطمه الزهراء» سبب تألیف آن کتاب را چنین بیان می کند: در مجلسی حاضر شدم که در آن بزرگان از فقها و قضات و امانا حضور داشتند و در آن نشست از امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب یاد شد و یکی از اعیان فقها گفت: علی حافظ قرآن نبود و شعبی به این تصریح کرده است. گفتم: صحابه ی که به این امر داناتر از شعبی بودند شهادت داده اند که علی حافظ قرآن بود و این ابو عبدالرحمن عبدالله بن حبیب سلمی سید قراء از تابعین است که قرآن را بر علی

گزرانده. گفت: شعبی آگاه تر به حال علی از غیرش است. گفتم: شعبی از علی حدیث نشنیده و تنها او را دیده است و سپس با علاقه و طمع به دنیا به طرف دشمنان علی متمایل شد ... سپس در جلسه ی دیگری شخصی گفت: در صحیح بخاری روایت شده که بهترین دختر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم زینب است... (۱)

۶. عن الشعبي قال: جمع القرآن على عهد رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم ستة نفر من الأنصار: أبي بن كعب وزيد بن ثابت ومعاذ بن جبل وأبو الدرداء وسعد بن عبيد وأبو زيد، ومجمع بن جارية قد أخذته إلا سورتين أو ثلاثة. قال: ولم يجمعه أحد من الخلفاء من أصحاب محمد صلى الله عليه و آله و سلم غير عثمان؛ (۲) شعبی گفته است: در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شش نفر از انصار قرآن را جمع کردند... و از خلفا کسی جز عثمان قرآن را جمع نکرد.

۷. عن الشعبي قال مات أبو بكر وعمر و علي و لم يجمعوا القرآن؛ (۳) باز شعبی گفته است: ابوبکر و عمر و علی از دنیا رفتند، ولی قرآن را جمع نکردند.

البته باید دقت داشته باشیم که محمد بن سرین، حسن بصری، و برخی افراد دیگر نیز تصریح دارند که ابوبکر و عمر قرآن را جمع نکرده اند و عمر بن خطاب می خواسته جمع کند، ولی قبل از محقق شدن هدفش از دنیا رفته است. (۴)

و شعبی پا را فراتر گذاشته و گفته است: قرآن را کسی از خلفا جز عثمان ختم و حفظ نکرد. (۵)

۱- . باید دقت داشته باشیم که در شرح حال شعبی از دارقطنی نیز نقل شده که شعبی جز یک حدیث چیزی از امیرالمؤمنین علیه السلام نشنیده است. تهذیب التهذیب، ج ۵، ص ۶۰، رقم ۱۱۰.

۲- المعرفة والتاریخ فسوی، ج ۱، ص ۴۸۶.

۳- . مصنف ابن ابی شیبیه، ج ۶، ص ۱۳۹، ح ۳۰۱۳۸.

۴- . طبقات الکبری، ج ۳، ص ۲۱۱ و ۲۹۴؛ کنز العمال، ج ۲، ح ۴۷۵۸، و ج ۱۲، ح ۳۵۸۳۴. مصنف ابن ابی-شیبیه، ج ۶، ص ۱۳۹، ح ۳۰۱۳۸.

۵- . تاریخ ابن عساکر، ج ۳۹، ص ۱۷۸ و ۱۷۹.

خبر فسوی و ابن ابی شیبیه از شعبی صحیح است بدون بررسی سندهای ابن عساکر. این پاره ی از دروغ ها است و از این گونه دروغ ها متأسفانه از افرادی که ثقه شناخته شده اند فراوان در تاریخ ثبت شده است.

در اخبار فراوان ثابت شده که امیرالمؤمنین علیه السلام پس از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم تمام قرآن را همراه با شأن نزول و بیان ناسخ و منسوخ جمع کرده اند.

ابن سیرین می گوید: من خیلی گشتم که این کتاب را پیدا کنم، ولی پیدا نکردم و اگر به دست می آوردم علم در آن بود.

(۱)

ابن سیرین به عکرمه ناصبی گفت: آیا قرآن را (در زمان خلفا) همان گونه ای که علی جمع کرده بود با ترتیب نزول جمع کردند؟ عکرمه گفت: اگر انس و جن با هم جمع شوند تا کتابی مانند مصحف (قرآن) علی را جمع کنند نخواهند توانست. (۲)

وأخرج ابن أشته عن ابن سيرين أنه (علي) كتب في مصحفه النسخ والمنسوخ وأن ابن سيرين قال فطلبت ذلك الكتاب وكتبت فيه إلى المدينة فلم أقدر عليه؛ (۳) ابن سيرين گفته است: علی در قرآنش ناسخ و منسوخ را نیز نوشته بود، من آن کتاب را طلب کردم و برای پیدا کردن آن به مدینه نامه نوشتم، ولی به آن دست رسی پیدا نکردم.

عن علي قال: لما قبض رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم أقسمت أو حلفت أن لا أضع ردائي عن ظهري حتى أجمع ما بين اللوحين فما وضعت ردائي حتى جمعت القرآن؛ (۴) امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند: چون رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از دنیا رفتند سوگند یاد کردم که عبایم را بر پشتم نگذارم تا

۱- مصنف ابن ابی شیبیه، ج ۷، ص ۱۹۷؛ انساب الاشراف، ج ۱، ص ۵۸۷؛ الاستیعاب؛ ج ۲، ص ۹۷۴؛ طبقات ابن سعد، ج ۲، ص ۳۳۸؛ الاتقان، ج ۱، ص ۱۶۱.

۲- الاتقان سیوطی، ج ۱، ص ۱۶۱، ح ۷۵۱؛ مناهل العرفان، ج ۱، ص ۱۷۷.

۳- الاتقان سیوطی، ج ۱، ص ۱۶۲، ح ۷۵۲؛ مناهل العرفان، ج ۱، ص ۱۷۷.

۴- حلیه الاولیاء، ج ۱، ص ۶۷؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۱۴، ص ۲۲، رقم ۱۱؛ کنز العمال، ج ۱۳، ص ۱۵۱، ۳۶۴۷۳.

این که قرآن را بین دو لوح جمع کنم و عبايم را بر پشتم نگذاشتم تا این که قرآن را جمع کردم.

این خبر از مسلمات است، ولی در کتاب های دیگر برخی برای تأیید عقیده ای خود مطالبی را بر آن اضافه کرده اند که اخبار مسلم دیگر آن را تکذیب می کند.

قال ابن حجر: وقد ورد عن علی أنه جمع القرآن علی ترتیب النزول عقب موت النبی أخرجه ابن أبی داود؛ (۱) ابن حجر می گوید: از علی روایت شده که او پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم قرآن را با ترتیب نزولش جمع کرد.

امت اسلامی باید از خود سؤال کند که این قرآن کجاست! و چه سبب شد که از این قرآن محروم گشت!

البته باید توجه داشته باشیم؛ قرآنی که امیرالمؤمنین علیه السلام جمع کردند هیچ فرقی با قرآن حاضر از جهت شمار آیات و سور ندارد و تنها فرقی در این است که «شان نزول» و «ترتیب نزول» و «ناسخ و منسوخ» در مورد تمام آیات بیان شده است. اگر آن در دسترس مردم بود دیگر کسی نمی توانست به دلخواه خویش قرآن را معنا و تفسیر کند و نزول آیات را در مورد هر که دوست دارد تطبیق سازد.

نوگری شعبی بر بنی امیه و حجاج بن یوسف سقفی

قبل از این با نمونه ی از نوگری شعبی آشنا شدیم.

۱. شعبی به نزد عبدالملک بن مروان وارد شد که شخصی نزد او بود، گفت: ای امیرالمؤمنین علیه السلام این شخص کیست؟ گفت: ولید بن عبدالملک است. شعبی شعری در مدح ولید و این که او آینده ی نیکویی دارد سرود. (۲)

۲. شعبی می گوید: عبدالملک بن مروان از حجاج بن یوسف خواست تا مردی را از نزد خودش که علامه است به نزد او بفرستد، پس حجاج مرا فرا خواند و به نزد

۱- فتح الباری، ج ۹، ص ۳۴ و ۴۲؛ الاتقان، ج ۱، ص ۱۹۵، ح ۱۸۳؛ سبل الهدی والرشاد، ج ۱۱، ص ۳۳۵.

۲- تاریخ ابن عساکر، ج ۲۵، ص ۲۸۴.

عبدالملک فرستاد و من به شام رفتم... (۱) از این خبر استفاده می شود که شعبی در کنار حجاج بوده و خود را در خدمت او قرار داده است.

پس او از خادمین به دستگاه خلافت بنی امیه بود و عبدالملک ماموریت های دیگر نیز به او واگذار می کرد. (۲)

۳. شعبی می گوید: پیوسته نزد حجاج بهترین موقعیت را داشتم تا این که ابن اشعث قیام کرد و من نیز به او ملحق شدم سپس نزد حجاج با ذلت از این که ابن اشعث را همراهی نمود، توبه کرد و او نیز قبول کرد و دو باره بر خدمت خود به حجاج و بنی امیه ادامه داد. (۳)

۴. سلیمان تیمی می گوید: هر کسی را که بر حجاج خروج کرده بود، به نزد او می آوردند. حجاج می گفت: آیا اقرار و اعتراف می کنی که با خروجت بر من کافر شدی؟! اگر پاسخ مثبت داده و به کفر خود حکم می کردی را آزاد می نمود و گرنه گردنش را می زد. وقتی از سعید بن جبیر سؤال کرد او گفت: نه، کافر نشدم، پس گردن او را زد. (۴) از این خبر استفاده می شود که، پس شعبی از ترس حجاج به کفر خود نیز حکم کرده و لذا حجاج او را بخشیده است که از متن این خبر نیز استفاده می شود؛ زیرا سلیمان می - گوید: شعبی تقیه را جائز می دانست، ولی سعید نه. یعنی او می خواهد بگوید که شعبی از روی تقیه به کفر خود حکم نمود!

و این نوکری و همکاری شعبی با حجاج در حالی است که ذهبی در مورد حجاج می گوید: خداوند در ۹۵ سالگی او را هلاک نمود، او ظالم، جبار و ناصبی خبیث بود و خیلی آدم می کشت... او را دوست نداریم بلکه برای خدا او را دشمن داریم و این از

۱- المعرفه والتاریخ، ج ۱، ص ۳۲۰.

۲- تاریخ بغداد، ج ۱۲، ص ۲۲۵؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۲۵، ص ۳۸۴ و ۳۸۵.

۳- تذکره الحفاظ، ج ۱، ص ۸۵، رقم ۷۶.

۴- سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۳۳۸، شرح حال سعید بن جبیر.

محکم ترین بعد ایمان است. (۱) و شعبی در کنار یک چنین شخصی با سکوت و تأیید اعمال و رفتار او زیسته و با صراحت می گوید: پیوسته نزد حجاج بهترین موقعیت را داشتم... .

الشعبی می گفت: لیتنی انفلت من علمی کفافاً لالی ولا علی؛ (۲) کاش از علمم نجات پیدا می کردم و آن نه به نفعم بود و نه بر ضررم.

شعبی گفته است: لقد أتى علي زمان و ما من مجلس أحب إلي من أن أجلس فيه من هذا المسجد، ولكناسه اليوم أجلس عليها أحب إلي من أن أجلس في هذا المسجد. قال: وكان يقول إذا مر عليهم: ما يقول هؤلاء المعانقه او قال بنوا أستها. شك قبیصه؟ ما قالوا لك برأيهم قبل عليه، و ما حدثوك عن أصحاب محمد صلى الله عليه و آله و سلم فخذ به؛ (۳) همانا بر من زمانی آمد که نشستن در هر جایی بهتر است برای من از نشستن در این مسجد. و امروز نشستن برای من در این کنیسه قطعاً محبوب تر است از این که در این مسجد بنشینم... .

شعبی در مدح زیاد بن ابی می گوید: لم أسمع متكلماً قط يكثر ويطيل إلا تمنيت أن يسكت مخافة أن يسيء، إلا زياداً فإنه كان لا يزداد كلاماً إلا ازداد إحساناً؛ (۴) کسی را ندیدم که زیاد سخن بگوید، مگر این که آرزو می کردم که سکوت کند از خوف این که سخنان بد بگوید، مگر زیاد بن ابی، همانا او هر قدر بسیار سخن گوید همان قدر به سخنان خوبش افزوده می شد.

زیاد کسی است که امیرالمؤمنین علیه السلام را به امر معاویه لعن می کرد و مردم را نیز به این کار و بیزاری جستن از امیرالمؤمنین علیه السلام امر می نمود و از پی شیعیان آن حضرت

۱- سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۳۴۳، شرح رقم ۱۱۷.

۲- المعرفة والتاریخ، ج ۱، ص ۳۲۰.

۳- المعرفة والتاریخ، ج ۱، ص ۳۱۹.

۴- انساب الاشراف بلاذری، ج ۲، ص ۱۴۸؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۱۶۷.

بود و هر جا آن ها را پیدا می کرد به قتل می رساند. (۱)

شعبی از چنین افرادی مدح کرده و این نیز بیانگر میزان معرفت و دینداری اوست.

عبد الله بن صالح ابوصالح جهنی

اشاره

ذهبی می نویسد: بخاری به نسبت کامل او تصریح نکرده و از او با تدلیس حدیث روایت کرده است. (۲)

وقال أحمد بن محمد: سمعت أحمد بن صالح يقول: متهم ليس بشيء. قال صالح جزره: كان ابن معين يوثقه، وهو عندي يكذب في الحديث. وقال النسائي: ليس ثقة. وقال ابن المديني: ضربت على حديثه و ما أروى عنه شيئاً. وقال عبدالله ابن أحمد سألت أبي عنه فقال: كان أول أمره متماسكا ثم فسد بآخره وليس هو بشيء قال: وسمعت أبي ذكره يو ما فذمه وكرهه؛ (۳) یعنی ابن صالح او را متهم و بی ارزش دانسته است، صالح جزره او را اهل دروغ خوانده است، نسائی غیر ثقة دانسته و ابن مدینی او را ضعیف خوانده و احمد نیز او را بی ارزش دانسته و مذمت کرده است.

نسائی و عقیلی او را در کتاب ضعفاء وارد کرده اند. (۴) ذهبی بیش از ده حدیث منکر او را نقل کرده است.

از جمله احادیث او در صحیح بخاری حدیث زیر است:

۱- سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۴۹۶، رقم ۱۱۲ شرح حال زیاد بن ابی. همچنین بنابر حدیث پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم که ذهبی نیز در همین شرح حال نقل کرده است، بهشت به او و معاویه حرام است و آن دو اهل جهنم معرفی شده اند؛ زیرا معاویه او را به پدرش ابوسفیان نسبت داد و او نیز قبول نمود.

۲- میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۴۴۲، رقم ۴۳۸۴.

۳- تذیب التهذیب، ج ۵، ص ۲۲۵، رقم ۴۴۹؛ میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۴۴۱، رقم ۴۳۸۴.

۴- الضعفاء والمتروکین، ص ۲۰۱، رقم ۳۳۴؛ الضعفاء الکبیر، ج ۲، ص ۲۲۷، رقم ۸۲۶.

جز ابوبکر همه مرا تکذیب کردند، و تناقض دیگر بخاری

حدثنا عبد الله... سمعت أبا الدرداء يقول: كانت بين أبي بكر وعمر محاوره فأغضب أبوبكر عمر فانصرف عنه عمر مغضبا فاتبعه أبوبكر يسأله أن يستغفر له فلم يفعل حتى أغلق بابه في وجهه فأقبل أبوبكر إلى رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم. فقال أبو الدرداء: ونحن عنده فقال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: أما صاحبكم هذا فقد غامر. قال: وندم عمر على ما كان منه فأقبل حتى سلم وجلس إلى النبي صلى الله عليه وآله وسلم وقص على رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم الخبر. قال أبو الدرداء: وغضب رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وجعل أبوبكر يقول: والله يا رسول الله لأننا كنت أظلم. فقال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: هل أنتم تاركون لي صاحبى هل أنتم تاركون لي صاحبى إنى قلت: يا أيها الناس إنى رسول الله إليكم جميعا فقلتكم: كذبت وقال أبوبكر: صدقت؛ (۱) بين ابوبكر وعمر سخنى پیش آمد و ابوبكر عمر را به غضب آورد و عمر غضبناك شد و از نزد ابوبكر رفت. ابوبكر او را دنبال کرد و از او كرارا بخشش خواست تا اين كه عمر وارد منزلش شد و درب منزل را به روى ابوبكر بست و بخشش او را قبول نكرد. پس ابوبكر به نزد پیامبر صلى الله عليه وآله وسلم آمد و حضرت فرمودند: اين صاحبتان به كار خير سبقت گرفته است. عمر از اين كه بخشش ابوبكر را نپذيرفت پشيمان شد و آمد و سلام داد و در کنار

پیامبر صلى الله عليه وآله وسلم نشست و داستان را به آن حضرت بازگو کرد. حضرت غضبناك شدند. ابوبكر شروع کرد به گفتن اين كه: اى رسول خدا، من ظالم تر از عمر در اين داستان بودم. پیامبر صلى الله عليه وآله وسلم فرمودند: آيا شما صاحبم را برای من ترك مى كنيد يا نه، همانا من گفتم: اى مردم! من فرستاده خداوند به سوى شما هستم و شما گفتيد: دروغ گفتى و ابوبكر گفت: راست گفتى.

۱- صحيح بخارى، كتاب التفسير، باب: قل يا ايها الناس انى رسول الله اليكم جميعا، ج ۴، ص ۷۰۱، ح ۴۶۴۰.

در این خبر چنان که ملاحظه می کنید داستان مذکور را عمر بن خطاب به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بازگو کرده است.

این عبد الله را می توان گفت که با گواهی ذهبی همین ابن صالح است. علاوه بر او این سند ضعف های دیگر نیز دارد:

اما سلیمان: او کسی بود که اگر کسی حدیث وضع کند و به او بدهد متوجه آن نمی شد. ابوداود گفته است: او اهل خطا است. ذهبی با سند صحیح حدیثی از او روایت کرده و گفته است: با صحیح بودن سندش حدیث منکر است و در قلب بر صحت آن شک است. (۱) عقیلی او را در ضعفائش وارد کرده است. (۲) او نیز اهل شام است.

اما موسی بن هارون: ابن حبان می گوید: گاه خطا می کرد. (۳)

اما ولید: ابومسهر می گوید: الولید مدلس ربما دلس عن الكذابين؛ (۴) ولید مدلس است و گاهی هم از کذابین تدلیس کرده است.

ابن حجر می گوید: وثاقتش مورد اتفاق است، ولی فراوانی تدلیس او را بر او عیب گرفته اند. دارقطنی گفته است: ولید احادیثی را که از اوزاعی از شیوخ ضعفای اوزاعی نزدش بود، آن را با حذف ضعفاء از شیوخ ثقه اوزاعی روایت می کرد. ابوداود گفته است: ولید از مالک ده حدیث روایت کرده که هیچ اصلی ندارد. (۵) ذهبی نمونه هایی ذکر می کند که او به راحتی از افراد زیادی مثل اوزاعی، ابن جریج و یحیی با تدلیس حدیث روایت می کرده است. او نیز اهل شام است.

۱- میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۲۱۳، رقم ۳۴۸۷.

۲- الضعفاء الکبیر، ج ۲، ص ۱۲۸، رقم ۶۱۸.

۳- تهییب التهذیب ۱۰۳۳۵، رقم ۶۶۸.

۴- میزان الاعتدال، ج ۴، ص ۳۴۷، رقم ۹۴۰۵.

۵- مقدمه فتح الباری ص ۴۵۰

اما عبدالله بن علاء: ذهبی می گوید: قال ابن حزم: ضعفه یحیی و غیره؛ (۱) یحیی و غیرش او را تضعیف کرده اند و او نیز اهل شام است.

از آن چه گذشت روشن شد که این سند همه روایتش شامی و متشکل از ضعفا و مدلسین هستند.

اما سند دوم صحیح بخاری در مورد این داستان، بین ابوبکر و عمر:

حدثنی هشام بن عمار حدثنا صدقه بن خالد حدثنا زید بن واقد عن بسر بن عبيد الله عن عائذ الله أبي إدريس عن أبي الدرداء قال: كنت جالسا عند

النبي صلى الله عليه وآله وسلم إذ أقبل أبو بكر آخذًا بطرف ثوبه حتى أبدى عن ركبته فقال النبي صلى الله عليه وآله وسلم: أما صاحبكم فقد غامر. فسلم وقال إني كان بيني وبين ابن الخطاب شيء فأسرعت إليه ثم ندمت فسألته أن يغفر لي فأبى علي فأقبلت إليك فقال: يغفر الله لك يا أبا بكر. ثلاثا ثم إن عمر ندم فأتى منزل أبي بكر فسأل أثم أبو بكر فقالوا: لا تأتي إلى النبي صلى الله عليه وآله وسلم فسلم فجعل وجه النبي صلى الله عليه وآله وسلم يتمر حتى أشفق أبو بكر فجثا على ركبته فقال: يا رسول الله والله أنا كنت أظلم مرتين فقال النبي صلى الله عليه وآله وسلم: إن الله بعثني إليكم فقلتم: كذبت وقال أبو بكر: صدق. وواساني بنفسه وماله فهل أنتم تاركوا لي صاحبي. مرتين فما أذى بعدها؛ (۲) خلاصه این که بین خلیفه اول و دوم، ابوبکر و عمر بگو مگو و اختلاف می شود و ابوبکر با عمر تند برخورد می کند و سپس عذر خواهی می کند، ولی عمر نمی پذیرد و ابوبکر داستان را برای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بازگو می کند و حضرت سه مرتبه به او می فرمایند:

۱- میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۴۶۳، رقم ۴۴۶۶.

۲- صحیح بخاری، کتاب فضائل الصحابه، باب قول النبي صلى الله عليه وآله وسلم: لو كنت متخذًا خليلًا، ج ۳، ص ۱۳۳۹، ح ۳۶۶۱؛ مسند شاميين، ج ۳، ص ۹۵، ح ۷۷۰، ج ۴، ص ۲۹، ح ۱۱۶۸؛ المعجم الكبير طبراني، ج ۱۱، ص ۶، ح ۱۳۲۰۲؛ مجمع الزوائد هيثمى، ج ۹، ص ۴۴

خداوند تو را خواهد بخشید. سپس عمر پشیمان می شود و به منزل ابوبکر می رود که به او می - گویند: ابوبکر نیست، عمر به نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می رود و به آن حضرت سلام می دهد، و چهره حضرت (از روی غضب) لحظه به لحظه دگرگون می شود. ابوبکر با مشاهده این صحنه از روی دلسوزی به عمر، دو زانو می ایستد و می گوید: ای رسول خدا، والله من ظالم تر بر او بودم. حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: خداوند مرا به سوی شما مبعوث فرمود، شما گفتید: دروغ می گویی و ابوبکر گفت: راست می گویی، او با مال و جانش مرا یاری کرد پس آیا شما صاحبم را برای من می گذارید! پس از آن، دیگر ابوبکر آزار ندید.

در این خبر، داستان را ابوبکر به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم رسانده است، و همچنین عمر ابتدا به منزل ابوبکر رفته است، و همچنین با مال و جانش نیز کمک کردن ابوبکر

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را در این خبر اضافه شده است.

پس این دو خبر بخاری متناقض اند؛ زیرا یک مرتبه می گوید: داستان را عمر بن خطاب به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بازگو نمود و در خبر دیگر می گوید: داستان را ابوبکر به

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بازگو نمود و تناقضات دیگر.

همچنین قبل از بحث در مورد این سند، باید توجه داشته باشیم که اولاً: ابن کثیر بعد از نقل این حدیث می گوید: این مثل یک نص است در این که ابوبکر اول کسی بوده که اسلام آورده است. (۱) بنابر این، برای یقین کردن بر کذب بودن این خبر، دربر داشتن آن، چنین مطلب بی اساس را، کفایت می کند. ثانیاً: مگر خلیفه اول چه وقت مسلمان شده است که، همه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را تکذیب کرده اند جز او. و این خود روشن ترین دلیل بر کذب بودن این خبر است؛ زیرا چنان که در بخش «بررسی برخی احادیث «صحیح بخاری» خواهد آمد، ابوبکر سال ها بعد و پس از پنجاه نفر مسلمان شده است. ثالثاً:

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم این سخنان را «مرا تصدیق کرد زمانی که مردم تکذیب کردند و با مالش

یاری ام نمود و...» را در مورد حضرت ام المؤمنین خدیجه کبری علیها السلام فرموده اند آن زمانی که ام المؤمنین عائشه به آن حضرت گفت: چرا این قدر این عجزه را که

سال هاست از دنیا رفته و خداوند به تو بهتر از آن را عطا فرمود، یاد می کنی. حضرت شدیداً از این سخن عائشه غضبناک شدند و فرمودند: بهتر از او را به من نداد و... (۱) ولی باز بخاری همین حدیث را نیز به این شکل ناقص نقل کرده و به این مقدار بسنده کرده است: عائشه گفت: خداوند بهتر از آن را به تو داد. (۲) و چنین وانمود کرده است که گویا حضرت صلی الله علیه و آله و سلم با سکوت سخن ام المؤمنین عائشه و بالتبع برتری او بر خدیجه را تصدیق کرده باشند. این هم امانت داری بخاری است و البته بخاری این خبر را از طریق ناصبی مجروح یعنی عروه چنین ناقص روایت کرده است، ولی احمد در مسند از طریق مسروق و دولابی از طریق عبدالله البهی این خبر را کامل از ام المؤمنین عائشه روایت کرده اند که هر دو سند را شعیب در حاشیه مسند احمد و سیر ذهبی حسن و اصل خبر را صحیح دانسته است. به هر حال چنان که ملاحظه می کنید عین این منقبت حضرت ام المؤمنین خدیجه علیها السلام را برای خلیفه اول نقل کرده اند و البته در تاریخ از این نمونه ها فراوان است. گرچه در مورد اسلام ابوبکر دروغ ها گفته شده، ولی با این حال احادیث متواتر حتی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و تأکید صحابه و تابعین بر این که امیر المؤمنین علیه السلام قبل از هر کسی ایمان آورده اند، بی اساسی این دروغ ها را روشن می کند و این واقعیت به روشنی دروغ و بی اساسی این دو حدیث متناقض مورد بحث را نیز ثابت می کند چه رسد بر این که افراد فراوان قبل از ابوبکر مسلمان شده اند.

اما رجال سند حدیث مورد بحث: هشام بن عمار:

- ۱- مسند احمد، ج ۶، ص ۱۱۸ و ۱۵۰ و ۱۵۴؛ ذریه الطاهره، ص ۳۲؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۲۲۴؛ فتح الباری، ج ۹، ص ۲۶۸؛ صحیح ابن حبان، ج ۱۵، ص ۴۶۸؛ البدایه والنهایه، ج ۳، ص ۱۵۸.
- ۲- صحیح بخاری، کتاب مناقب الانصار، باب: تزویج النبی صلی الله علیه و آله و سلم خدیجه و فضلها علیها السلام، ج ۳، ص ۱۳۸۹، ح ۳۸۲۱.

ذهبی در مورد او می گوید: صدوق زیاد احادیث روایت می کند احادیث منکر هم دارد. ابوحاتم گفته است: وقتی پیر شد تغییر نمود. (۱) ابوحاتم می گوید: او سخن قیس را به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نسبت داده است. ابوداود گفته است: ۴۰۰ حدیث روایت کرده که اصلی ندارند. صالح جزره گفته است: در برابر نقل حدیث درهم می گرفت. احمد گفته است: طیاش کم عقل است، و هشام گفته است: لفظ جبریل و محمد صلی الله علیه و آله و سلم بر قرآن مخلوق است و احمد در این مورد گفته است: خدا او را بکشد کرابیسی جرئت نکرد جبریل و محمد صلی الله علیه و آله و سلم را ذکر کند او جهمی است، اگر پشت سر او نماز خواندید اعاده کنید. (۲)

بنابر این پس هشام جهمی است که بخاری آن ها را کافر و بدتر از یهود و نصاری خوانده است.

تمام راویان این سند نیز اهل شام هستند و راوی اصلی عائذالله بن عبیدالله، قاضی عبدالملک بن مروان نیز بوده است، و این بیانگر آن است که او نسبت بنی امیه خوش خدمت بوده است، ولی شرح حال او را خیلی مختصر ذکر کرده اند و حال او در زمان معاویه و جنگ صفین را بازگو نکرده اند.

متن سوم این داستان:

... عَیْدُ الرَّحْمَنِ بْنِ عَیْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ... عن ابن عمر: أن أبا بكر نال من عمر شيئاً ثم قال: إستمغفر لي يا أخی فغضب عمر فقال ذلك مرات فغضب عمر فذكر ذلك للنبي صلی الله علیه و آله و سلم وانتهوا إليه وجلسوا فقال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: يسألك أخوك أن تستغفر له فلا تفعل فقال: والذي بعثك بالحق نبيا ما من مره يسألني إلا وأنا أستغفر له و ما من خلق الله أحب إلى بعدك منه فقال أبو بكر وأنا والذي بعثك بالحق ما من أحد بعدك أحب إلى منه فقال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: لا تؤذوني في

۱- الجرح والتعديل، ج ۹، ص ۶۶، رقم ۲۵۵.

۲- میزان الاعتدال ذهبي، ج ۴، ص ۳۰۲، رقم ۹۲۳۴.

صاحبی فان الله عزوجل بعثنی بالهدی و دین الحق فقلتم کذبت وقال ابوبکر صدقت ولو لا أن الله عز وجل سماه صاحباً لاتخذته خلیلاً- ولکن اخوه لله ألا- فسدوا کل خوچه إلا خوچه ابن ابي قحافه؛ (۱) این خبر نیز همان داستان برخورد ابوبکر و عمر و... است، ولی عباراتش تا حدودی فرق دارد و آن را طبرانی در معجم و هیشمی از او از ابن عمر روایت کرده اند و هیشمی گفته است: رجالش رجال صحیح است.

در این خبر چند لفظ دیگر اضافه شده است: ۱. ابوبکر و عمر با هم به نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رفتند، ۲. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به عمر تذکر دادند، ۳. عمر گفت: هر باری که از من طلب بخشش کرد من برای او طلب بخشش کردم، ۴. عمر گفت: کسی پس از شما محبوب تر به من از ابوبکر نیست، ۵. ابوبکر نیز چنین سخنی را در مورد عمر گفت،

۶. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: مرا در مورد صاحبم آزار ندهید، ۷. اگر خداوند او را صاحب من نخوانده بود، من او را خلیلم قرار می دادم، ۸. تمام دریچه ها به جز دریچه ای ابوبکر بر مسجد را ببندید.

این خبر بر اضطراب و تناقض این داستان می افزاید.

اما سند این خبر:

عبد الرحمن بن عبدالله بن عمر: یحیی و ابن عدی او را ضعیف خوانده-اند. احمد گفته است: حدیثش هیچ ارزشی ندارد، حدیثش را پاره کردیم، ابتدا از او حدیث شنیدم، سپس او را ترک کردیم. قاضی مدینه بود، و کذاب بود، احادیثش را از دیر زمان پاره کردیم. بخاری او را ضعیف خوانده و نسائی متروک الحدیث دانسته است. (۲) سپس ابن عدی احادیث متعدد از منکرات او را ذکر کرده و از جمله حدیث مورد بحث ما را

۱- المعجم الکبیر، ج ۱۱، ص ۶، ح ۱۳۲۰۲؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۴۴.

۲- الکامل فی ضعف الرجال ابن عدی، ج ۴، ص ۲۷۷ و ۲۷۸.

ذکر کرده و گفته است: وهذا لم يروه عن عبيدالله وعن عبدالله جميعا غير عبد الرحمن بن عبد الله العمري؛ یعنی این خبر را از عبيدالله و عبدالله با هم کسی جز عبدالرحمن عمري روايت نکرده است. و در آخر می گوید: تمام روایاتش یا از جهت متن و یا از حیث سند منکر است. ذهبی در مورد او می گوید: هالك. (۱)

أبوزرعه او را متروك الحدیث دانسته و أبوحاتم گفته است: همیشه دروغ می-گفت و او متروك است. و دیگران نیز او را تضعیف کرده اند. (۲) از این سخنان مورد اتفاق بودن کذاب، وضاع و ضعیف بودن او روشن و ثابت می شود.

پس این حدیث با این سند از جعلیات عبدالرحمن بن عبدالله است و تصحیح هیشمی غلط است. اما در مورد خلیل بودن ابوبکر و سد ابواب و خوچه بعدا صحبت خواهیم نمود.

اما چند کلام در مورد اسانید بخاری: اولاً: این حدیث چنان که مشاهده می شود الفاظش با هم فرق دارند و متن طبرانی در مسند نیز فرق هایی با این دو متن داشت که ذکر شد و این حدیث همان گونه که اشاره شد تمام روایتش شامی اند و غیر اهل شام آن را روایت نکرده اند.

با وجود ضعف اسانید و وجود مدلسین در اسناد آن ها که تدلیس برادر کذب و بدتر از زنا معرفی شده است و واقعیت نیز همین است، و با وجود مخالف بودن معانی آن با واقعیت ها علاوه بر این همه، اهل سنت در شرح حال بسر بن اراطه می گویند: صحابه بودن او مورد خلاف است. اهل مدینه گفته اند که او از صحابه نیست، ولی اهل شام از او از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حدیث روایت می کنند. (۳)

توجه داشته باشیم که اهل شام از بسر دو حدیث با سند صحیح روایت کرده اند و

۱- میزان الاعتدال ذهبی، ج ۲، ص ۵۹۶، رقم ۴۹۰۰.

۲- تهذیب التهذیب ابن حجر، ج ۶، ص ۱۹۳ و ۱۹۴، رقم ۴۳۴.

۳- سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۴۰۹، رقم ۶۵؛ الاصابه، ج ۱، ص ۴۲۱، رقم ۶۴۲.

او در آن روایات می گوید: سمعت النبی... (۱) با وجود این که بسر می گوید: «سمعت النبی» ولی اهل سنت آن را از نسبت های اهل شام دانسته و در صحابه بودن او تشکیک وارد کرده اند و او را در کتب ضعفاء خویش وارد کرده و مذمت کرده اند. (۲) و از این روش ثابت می شود که محدثان اهل سنت اهل شام را گرچه در کتبشان ثقه معرفی کرده اند، متهم دانسته یقین دارند که آن ها این خبر را جعل کرده اند بنابر این با وجود صحت سند به آن عمل نکرده و عملاً رد کرده اند حال آن که آن دو حدیث وی، یکی اخلاقی و دیگری فقهی است. در حدیث مورد بحث ما نیز این حقیقت حاکم و روشن است؛ زیرا این حدیث را تنها مدلسان و ضعفای اهل شام روایت کرده اند و هشام بن عمار را احمد متهم به جهمی بودن کرده و جهمی ها را بخاری بدتر از یهود و نصاری دانسته و اهل سنت تکفیر نیز کرده اند. با این بیان روشن می شود این حدیث حتی با شرط خود بخاری نیز صحیح نخواهد بود چه رسد بر این که با واقعیت های مسلم و متواتر مخالف نیز است.

عبدالله بن عبیده بن نشیط

امام بخاری دو حدیث از او روایت کرده است.

احمد گفته است: نمی توان به موسی و برادرش خود را مشغول کرد. ابن معین گفته است: او برادر موسی است و غیر برادرش از او حدیث روایت نکرده است و آن دو ضعیف اند. و باز گفته است: او هیچ ارزشی ندارد. و ابن عدی گفته است: ضعف از حدیثش پیدا است. ابن حبان او را منکر الحدیث دانسته و گفته است: غیر از برادرش موسی کسی از او حدیث روایت نکرده است و موسی ارزش ندارد، ولی نمی دانم بلاء از

۱- سنن ترمذی، ج ۳، ص ۵؛ سنن ابی داود، ج ۲، ص ۳۴۰، ح ۴۴۰۸.

۲- الکامل فی ضعفاء الرجال، ج ۲، ص ۵؛ میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۳۰۹، رقم ۱۱۶۸.

کدام یکی است. (۱)

عبدالله بن مثنیٰ انصاری بصری

اشاره

امام بخاری یازده حدیث از او روایت کرده است.

ابوداود گفته است: حدیث او را نقل نمی‌کنم. ساجی گفته: در او ضعف بود و او صاحب حدیث نبود. ازدی گفته است: احادیث منکر روایت کرده است. عقیلی او را در ضعف ذکر کرده و او را ضعیف و منکر الحدیث خوانده است. ابن معین او را بی-ارزش دانسته و نسائی غیر قوی و دارقطنی ضعیف معرفی کرده است. (۲)

از جمله روایات او در صحیح بخاری حدیث ذیل است:

جمع آوری قرآن و تناقض آشکار دیگر

عن أنس بن مالك قال: مات النبي صلى الله عليه وآله وسلم ولم يجمع القرآن غير أربعة أبوالدرداء ومعاذ بن جبل وزيد بن ثابت وأبوزيد. قال: ونحن ورثناه؛ (۳) یعنی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از دنیا رفت و جز چهار نفر: ابودرداء، معاذ، زید بن ثابت و ابوزید کسی قرآن را جمع نکرده بود.

بخاری در خبر دیگر چنین روایت کرده است:

فَتَيَادَةُ عَنِ أَنَسِ قَالَ: جَمَعَ الْقُرْآنَ عَلَى عَهْدِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَرْبَعَةٌ، كُلُّهُمْ مِنَ الْأَنْصَارِ: أَبِي، وَمُعَاذُ بْنُ جَبَلٍ، وَأَبُو زَيْدٍ، وَزَيْدُ بْنُ ثَابِتٍ. قُلْتُ لِأَنَسٍ مَنْ أَبُو زَيْدٍ قَالَ أَحَدٌ

۱- تهذیب التهذیب، ج ۵، ص ۲۷۱، رقم ۵۲۸.

۲- میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۴۹۹، رقم ۴۵۹۰؛ تهذیب التهذیب، ج ۵، ص ۳۳۸، ح ۶۵۹.

۳- صحیح بخاری، کتاب فضائل القرآن، باب: کان جبریل یرض القرآن علی النبی صلی الله علیه و آله و سلم، ج ۴، ص ۱۹۱۳، ح ۵۰۰۳ و ۵۰۰۴.

عُمُوتِي؛ (۱) انس گفته است: در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم چهار نفر قرآن را جمع کردند: ابی بن کعب، معاذ بن جبل، ابوزید وزید بن ثابت.

این دو حدیث با هم تناقض آشکار دارند؛ زیرا در حدیث اول می گوید: جز این چهار نفر در زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم کسی قرآن را جمع نکردند، ولی در حدیث دوم ابودردا را حذف کرده و به جای وی ابی بن کعب را اضافه کرده است.

ابوطیب در جواب حدیث اول انس گفته است: از طریق متواتر ثابت شده است که عثمان و علی و تمیم داری و... قرآن را جمع کرده اند (۲) و ابن حجر نیز در شرح این حدیث افراد زیادی از صحابه را ذکر می کند که حافظ قرآن بوده اند. (۳) قرطبی، عینی، سندی، زرکشی و سیوطی از ابو عبید، ماوردی و شیخ نقل کرده اند که هر کدام با بیان و دلیل به باطل بودن این سخن انس تأکید کرده اند. (۴) سیوطی همچنین می گوید: جماعتی از امامان این حدیث انس را انکار کرده اند... (۵)

از این سخنان، باطل بودن این دو حدیث روشن می شود و بدون این نیز این سخن و ادعا، خیلی عجیب بوده و مسلمات تاریخ آن را تکذیب می کند. البته اخباری که این دو خبر را نقض کرده و به باطل بودن آن دو تصریح می کند فراوان است.

عبد الحمید بن عبدالله اصبحی

اشاره

بخاری ۴۳ حدیث از او روایت کرده است.

۱- صحیح بخاری، کتاب مناقب الانصار، باب: مناقب زید بن ثابت، ح ۳۸۱۰، و فضائل القرآن، باب: کان جبریل یعرض القرآن علی النبی صلی الله علیه و آله و سلم، ج ۴، ص ۱۹۱۳، ح ۵۰۰۳.

۲- تفسیر قرطبی، ج ۱، ص ۵۶.

۳- فتح الباری، ج ۹، ص ۴۲.

۴- تفسیر قرطبی، ج ۱، ص ۵۷؛ ح-اش-ی-ه-ال-سندی علی صحیح البخاری، ج ۳، ص ۸۵؛ البرهان زرکشی، ج ۱، ص ۲۴۲؛ عمده القاری، ج ۲۰، ص ۲۷؛ الاتقان سیوطی، ۱، ص ۷۲-۷۳.

۵- الاتقان سیوطی، ۱، ص ۷۲-۷۳.

قال النسائي: ضعيف. (۱) قال الازدي: كان يضع الحديث (۲) وقال ابن حزم: يتكلمون فيه؛ نسائي او را تضعيف کرده و ازدي او را وضع کننده حديث معرفي کرده و ابن حزم گفته است: او را جرح کرده اند.

از جمله روايات او در «صحيح بخارى» حديث ذيل است:

نسبت بي عدالتی به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم

حدثنا إسماعيل قال: حدثني أخى عن سليمان عن هشام بن عروه عن أبيه عن عائشه أن نساء رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم كن حزبين فحزب فيه عائشه وحفصه وسوده والحزب الآخر أم سلمه وسائر نساء رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وكان المسلمون قد علموا حب رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم عائشه فإذا كانت عند أحدهم هديه يريد أن يهديها إلى رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم آخرها حتى إذا كان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم في بيت عائشه بعث صاحب الهديه إلى رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم في بيت عائشه فكلم حزب أم سلمه فقلن لها: كلمي رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يكلم الناس فيقول: من أراد أن يهدي رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم هديه فليهدا إليه حيث كان من بيوت نساءه فكلمته أم سلمه بما قلن فلم يقل لها شيئاً فسألنها فقالت: ما قال لي شيئاً فقلن لها: فكلميه قالت: فكلمته حين دار إليها أيضا فلم يقل لها شيئاً فسألنها فقالت: ما قال لي شيئاً فقلن لها: كلميه حتى يكلمك فدار إليها فكلمته فقال لها: لا تؤذيني في عائشه فإن الوحي لم يأتني وأنا في ثوب امرأه إلا- عائشه. قالت: فقالت: أتوب إلى الله من أذاك يا رسول الله ثم إنهن دعون فاطمه بنت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فأرسلت إلى رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم تقول: إن نساءك ينشدنك الله العدل في بنت أبي بكر فكلمته فقال: يا بنيه

۱- تهذيب التهذيب، ج ۶، ص ۱۰۷، رقم ۲۳۹.

۲- تقريب التهذيب، ج ۱، ص ۵۵۵.

ألا- تحيين ما أحب. قالت: بلى فرجعت إليهن فأخبرتهن فقلن: ارجعي إليه فأبت أن ترجع فأرسلن زينب بنت جحش فأثته فأغلظت وقالت: إن نساءك يمشدنك الله العدل في بنت ابن أبي قحافه فرفعت صوتها حتى تناولت عائشه وهي قاعده فسبها حتى إن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لينظر إلى عائشه هل تكلم قال: فتكلمت عائشه ترد على زينب حتى أسكتها قالت: فنظر النبي صلى الله عليه وآله وسلم إلى عائشه وقال: إنها بنت أبي بكر؛ (۱) همسران پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دو حزب بودند: یکی عائشه، حفصه و سوده، دیگری ام سلمه و بقیه زنان. مردم دریافته بودند که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم عائشه را دوست دارند. لذا اگر کسی هدیه ای برای آن حضرت داشت آن را نگه می داشت و در نوبت عائشه برای آن حضرت می برد. حزب ام سلمه به او گفتند: به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بگو تا به مردم بگوید: هر که هدیه ای دارد آن را زمانی که حضرت در منزل هر کدام از همسرانش که هستند بدهد، ام سلمه با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم صحبت کرد، ولی حضرت به او هیچ پاسخی ندادند. زن ها اصرار کردند و ام سلمه سه بار با حضرت کرا را صحبت کرد و ضرت بار سوم فرمودند: مرا در مورد عائشه آزار مده، همانا وحی بر من نازل نشد که من در رختخواب یکی از همسرانم به جز عائشه باشم. ام سلمه گفت: به سوی خدا توبه می کنم از این که شما را آزار دهم ای رسول خدا. سپس همسران پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فاطمه دختر آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم را خواستند و به سوی آن حضرت فرستادند تا بگوید: همانا همسرانت تو را به خدا سوگند می دهند که در مورد دختر ابوبکر عدالت را رعایت کنی. حضرت صلی الله علیه و آله و سلم به فاطمه علیها السلام فرمودند: مگر دوست نداری آنچه را که من دوست دارم؟ او گفت: آری، دوست دارم و خبر را به زنان

۱- صحیح بخاری، کتاب الهبه، باب: من اهدی الی صاحبه، ج ۲، ص ۲۱۱، ح ۲۵۸۱؛ صحیح مسلم، کتاب فضائل الصحابه، باب فی فضل عائشه، ج ۴، ص ۱۸۹۱، ح ۲۴۴۲؛ ادب المفرد بخاری، ص ۱۲۳، ح ۵۵۹؛ سنن الکبری نسائی... .

رسانید و زن ها دو مرتبه او را برگردانند (در خبر مسلم به او به تندی گفتند: تو نتوانستی ما را بی نیاز کنی، به نزد آن حضرت برگرد و...)، ولی او قبول نکرد. پس زن ها زینب بنت جحش را فرستادند. زینب آمد و با تندی برخورد نمود و گفت: همانا همسرانت تو را به خدا سوگند می دهند که در مورد دختر ابوبکر عدالت را رعایت کنی، و صدایش را بلند نمود و عائشه را سب و دشنام نمود. حضرت به عائشه نگاه می کردند که آیا او پاسخ دشنام زینب را می-دهد یا نه. پس عائشه شروع کرد به رد کردن سخن زینب تا این که زینب را ساکت نمود. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به عائشه نگاه کرد و فرمود: او دختر ابوبکر است.

در سند این حدیث اضافه بر عبدالحمید برادرش اسماعیل نیز هست که او سارق و کذاب نیز بوده است و در گذشته با او آشنا شدیم. این حدیث به این شکل تنها از اسماعیل و عبدالحمید روایت شده و اما قسمت دوم حدیث را که حضرت زهرا علیها السلام واسطه شده اند، مسلم در صحیحش از زهری روایت کرده است و جالب است که در آن می گوید: «فاطمه اذن ورود خواست در حالی که آن حضرت همراه من در بستر من خوابیده بود، پس اذن ورود داد و در واسطه اول نیز گویا پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به ام سلمه سخنی به همین معنا را گفته اند که وحی بر من نیامد که من در لباس و بستر کسی باشم مگر عائشه... و بار سوم زینب بنت جحش آمد در حالی که حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در همان حالی بودند که فاطمه علیها السلام وارد شد.

پس اولاً: هر دو سند این حدیث ضعیف است، ثانیاً: سؤال این است: آیا شخص عادی در حضور دختر خود همراه همسرش در بستر خواهد خوابید که ما این نسبت را به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می دهیم؟ (البته در اخبار دیگر نیز چنین نسبت ها به آن حضرت داده شده است). ثالثاً: در این خبر همسران پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم گویا تأکید دارند بر این که حضرت عدالت را رعایت نمی کنند و آن حضرت را به خدا سوگند می دهند که عدالت را رعایت کنند و حال آن که چنین سخنان و رعایت نکردن عدالت را منافقین به

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نسبت می دادند، ولی در این خبر برای درست کردن یک فضیلت برای ام المؤمنین عائشه چنین نسبت های ناروا را به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و دیگر مادران مؤمنین داده اند. متأسفانه در خیلی از احادیثی که برای ام المؤمنین عائشه و خلفا در آن منقبت بیان کرده اند بدون توجه، در مقابل پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را تنقیص کرده اند که متأسفانه نمونه های بسیاری در تاریخ ثبت شده است و این یک نمونه از آن هاست. در این خبر حتی تا حدی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را در حق مادران مؤمنین بی توجه جلوه داده اند که پس از آن همه تأکید آن ها نیز گویا حضرت هیچ توجهی به خواسته های آن ها نکرده اند، بلکه بر بقا در بی عدالتی تأکید ورزیده اند.

آیا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم اسلام را چنین معرفی کرده و مسلمین را این گونه ارشاد نموده اند! چرا دروغ بافان در مقام درست کردن مناقب، در مقابل پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را تنقیص

نموده اند؟! چه دلائلی بهتر از این، در شناخت بی اساسی این نوع اخبار می تواند وجود داشته باشد!

عبدالرحمن بن عبدالله بن دینار

امام بخاری نوزده حدیث از او روایت کرده است.

ابن معین گفته است: او ضعف دارد، ابوحاتم او را لین خوانده و گفته است: به او وحدیثش نمی توان استدلال کرد. ابن عدی گفته است: برخی احادیثش منکر هستند و از آن تبعیت نمی شود و او از آن دسته ضعفایی است که حدیثشان نوشته می شود. دارقطنی گفته است: بخاری در مورد او با دیگران مخالفت کرده و او متروک واقع نشده است. (۱) عقیلی او را در کتاب ضعفاء وارد کرده است. (۲)

۱- تهذیب التهذیب، ج ۶، ص ۱۸۷، رقم ۴۲۲.

۲- الضعفاء الکبیر عقیلی، ج ۲، ص ۳۳۹، رقم ۹۳۶.

عبد الرحمن بن عبد الملك بن شيبه حزامی.

امام بخاری دو حدیث از او روایت کرده است.

قال ابن ابی داود: ضعیف وقال ابن حبان: ربما خالف وقال ابواحمد الحاکم: ليس بالمتمين عندهم؛ [\(۱\)](#) ابن ابی داود او را ضعیف خوانده و ابواحمد حاکم غیر متمین دانسته و ابن حبان گفته است: گاه خطا کرده است. و از کسی هم توثیق در مورد او ذکر نشده است.

عبد الرحمن بن أبي نمر بجلي

امام بخاری دو حدیث از او روایت کرده است.

یحیی بن معین می گوید: ابن ابی نمر در روایتش از زهری ضعیف است. [\(۲\)](#) حال

آن که هر دو حدیث او در صحیح بخاری از زهری است.

ذهبی می گوید: یحیی او را تضعیف کرده و ابوحاتم و غیرش گفته اند: او قوی نیست. [\(۳\)](#) عقیلی نیز او را در کتاب (ضعفاء الکبیر، ج ۲، ص ۳۴۹، رقم ۹۵۰) وارد کرده است. ابن عدی نیز می گوید: او در زهری ضعیف است... او از جمله ضعفایی است که حدیثش نوشته می شود. [\(۴\)](#) همچنین او از اهل شام است و تنها ولید بن مسلم از او حدیث روایت کرده است.

عبد الملك بن عمير

بخاری ۵۳ حدیث از او روایت کرده است.

۱- تهذیب التهذیب، ج ۶، ص ۲۰۱، رقم ۴۵۰.

۲- تهذیب التهذیب، ج ۶، ص ۲۵۷، رقم ۵۶۵.

۳- میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۵۹۵، رقم ۴۹۹۴؛ من له روایه فی کتب السنه، ج ۱، ص ۶۴۷، رقم ۳۳۳۲.

۴- الکامل فی ضعفاء الرجال، ج ۴، ص ۲۹۲.

احمد گفته است: عبدالملک مضطرب الحدیث جدا مع قله روایت ما اری له خمسمائه حدیث وقد غلط فی کثیر منها وقال إسحاق بن منصور: ضعفه أحمد جدا عن ابن معین: مخلط وقال العجلی: روی أكثر من مائه حدیث تغیر حفظه قبل موته. ابن حبان می گوید: وکان مدلساً؛ احمد گفته است: با وجود قلت روایتش او جدا مضطرب الحدیث است و گمان نمی کنم که ۵۰۰ حدیث داشته باشد و همانا در بسیاری از آن ها خطا کرده است. ابن منصور می گوید: احمد جدا او را تضعیف کرده و ابن معین مخلط خوانده و عجلی گفته است: بیش از صد حدیث روایت کرد و حافظه اش تغیر نمود. ابوحاتم می گوید: عبدالملک بن عمیر لم یوصف بالحفظ؛ (۱) او حافظ نیست. شعبه از او راضی نبود و ابوحاتم گفته است: او حافظ نبود و حافظه اش تغیر کرد. (۲)

ابن عجمی و ابن حجر او را مشهور و معروف به تدلیس معرفی کرده اند. (۳) با وجود ضعف جدی که ابن عمیر دارد مضافاً ۴۳ حدیث او در صحیح بخاری «معنعن» است که حکم منقطع و ضعیف را تنها به جهت مدلس بودنش دارد.

عتاب بن بشیر الجزری

امام بخاری دو حدیث از او روایت کرده است.

احمد گفته است: ابن مهدی در آخر او را ترک کرده و احمد نیز او را ترک کرده است. ابن سعد و نسائی او را تضعیف کرده اند. (۴)

۱- تهذیب التهذیب، ج ۶، ص ۳۶۵، رقم ۷۶۵.

۲- میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۶۶۰، رقم ۵۲۳۵.

۳- طبقات المدلسین ابن حجر، ص ۴۱، رقم ۸۴؛ التبیین لاسماء المدلسین، ص ۳۹، رقم ۴۷.

۴- تهذیب التهذیب، ج ۷، ص ۸۳، رقم ۱۹۲.

عثمان بن فرقان بصری

بخاری دو حدیث از او روایت کرده است.

ابوحاتم می گوید: حدیث منکری روایت کرده است. دارقطنی گفته است: با ثقات مخالفت می کند و ازدی گفته است: یتکلمون فیه. (۱) او را تنها ابن حبان توثیق کرده است.

عثمان بن الهیثم بصری

امام بخاری ده حدیث از او روایت کرده است.

احمد او را غیر ثبت معرفی کرده و از او حدیث روایت نکرده است. دارقطنی گفته است: کثیر الخطأ. (۲) ابن هیثم را نیز تنها ابن حبان توثیق کرده است.

علی بن ابی هاشم بغدادی

او شیخ بخاری است و بخاری چهار حدیث از او روایت کرده است.

ابوحاتم گفته است: او را صدوق می دانم و مردم او را ترک کرده اند؛ زیرا در مورد قرآن متوقف بود. ابوحاتم از او حدیث نوشت، ولی از او حدیث روایت نکرد. ابن معین او را ضعیف می دانست و او همراه ابن ابی دؤاد بود و هر سخن پست و زشتی را می گفت. ازدی گفته است: او جداً ضعیف است. (۳)

چنان که ملاحظه می کنید کل مطلبی که ابن حجر نقل کرده همین است و کسی او را توثیق نکرده است.

عمرو بن ابی سلمه دمشقی

امام بخاری سه حدیث از او روایت کرده است.

۱- تهذیب التهذیب، ج ۷، ص ۱۳۴، رقم ۲۹۶.

۲- همان، ج ۷، ص ۱۴۳، رقم ۳۱۳.

۳- تهذیب التهذیب، ج ۷، ص ۳۴۴، رقم ۶۳۶.

یحیی بن معین وساجی او را ضعیف خوانده اند و ابو حاتم گفته است: به حدیث او احتجاج نمی شود و عقیلی گفته: در حدیثش وهم است. (۱)

عمرو بن ابی عمرو

امام بخاری یازده حدیث از او روایت کرده است.

ابوداود و نسائی گفته اند: او قوی نیست. یحیی گفته است: به حدیث او احتجاج نمی شود، یحیی بن معین و یحیی قطان و دارمی او را تضعیف کرده اند. جوزجانی گفته است: حدیث او مضطرب است. (۲)

عمرو بن عبید بن باب بصری

اشاره

امام بخاری با ابهام یک حدیث از او روایت کرده است.

یونس و حماد و ابن عون و عوف گفته اند: کان عمرو یکذب؛ (۳) عمرو همیشه دروغ می گفت. خلاصه این که عمرو بن عبید با اتفاق ضعیف است و این افراد او را تکذیب نیز کرده اند. اما حدیثی که بخاری از او روایت کرده است:

قاتل و مقتول در جمل اهل جهنم اند

حدثنا عبد الله بن عبد الوهاب حدثنا حماد عن رجل لم يسمه عن الحسن قال: خرجت بسلاح ليالي الفتنه فاستقبلني أبو بكره فقال: أين تريد؟ قلت: أريد نصره ابن عم رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم. قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: إذا تواجه المسلمان بسيفيهما فكلاهما من أهل النار. قيل: فهذا القاتل فما بال المقتول؟

- ۱- تهذيب التهذيب، ج ۸ ص ۳۹، رقم ۷۰؛ ميزان الاعتدال، ج ۳، ص ۲۶۲، رقم ۶۳۷۹.
- ۲- ميزان الاعتدال، ج ۳، ص ۲۸۲، رقم ۶۴۱۴؛ تهذيب التهذيب، ج ۸، ص ۷۳؛ رقم ۱۲۲.
- ۳- تهذيب التهذيب، ج ۸، ص ۶۴، رقم ۱۰۸.

قال: إنه أراد قتل صاحبه. قال حماد بن زيد: فذكرت هذا الحديث لأيوب ويونس بن عبيد وأنا أريد أن يحدثاني به فقالا: إنما روى هذا الحديث الحسن عن الأحنف بن قيس عن أبي بكره. (۱) اصل این حدیث به این شکل است: احنف بن قیس به یاری امیرالمؤمنین علیه السلام می رفت و ابوبکره گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: هرگاه دو مسلمان با شمشیر مقابل هم قرار گیرند هر دو اهل جهنم هستند... .

این سند به وجود مردی که بخاری او را نام نبرده و او عمرو است، ضعیف خواهد بود و ابن حجر نیز در تهذیب اعتراف کرده است که راوی مبهم در این سند عمرو است و مخاطب در این حدیث احنف است نه حسن بصری. بخاری این حدیث را در جای دیگر از دیگران روایت کرده است و در آن دو مورد، به جای: «پسر عم پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم» به «هذا الرجل» تعبیر کرده است در حالی که مسلم با همان سند با تعبیر «پسر عم

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم» روایت کرده است.

این حدیث از ابوموسی نیز در «مسند احمد» و برخی کتب دیگر روایت شده و بزار گفته است: این حدیث را کسی جز ابوبکره روایت نکرده است. (۲) (یعنی حسن بصری به اشتباه گاه آن را به ابوموسی نسبت داده است.)

قبل از هر چیز باید توجه داشته باشیم که گرچه جاعلان این حدیث و بخاری این حدیث را در مقام طعن بر امیرالمؤمنین علیه السلام نقل و راه انداخته اند، ولی آن ها توجه نکرده اند که با این اکاذیب تمام صحابه و در رأس آن ها ام المؤمنین عائشه، زبیر، طلحه و صدها صحابه ای دیگر را که در جنگ های جمل و صفین حضور داشته اند، به اهل جهنم بودنشان فتوا داده اند و این است اعتقاد به عدالت مزعوم جمیع صحابه.

۱- صحیح بخاری، کتاب الفتن، باب: اذا التقى المسلمان بسيفيهما، ج ۶، ص ۲۵۹۴، ح ۷۰۸۳، ج ۱، ص ۲۰، ح ۳۱، ج ۶، ص

۲۵۲۰، ح ۶۸۷۵؛ صحیح مسلم، کتاب الفتن و اشراط الساعة، باب اذا تواجه المسلمان بسيفيهما، ج ۴، ص ۲۲۱۳، ح ۲۸۸۸.

۲- مسند بزار، ج ۸، ص ۴۷۹، ح ۳۰۷۴؛ فتح الباری، ج ۱۳، ص ۲۷.

ابن حجر در مقام توجیه این حدیث می گوید: در «مسند بزار» با زیاده و بیان مراد وارد شده و آن این که چون برای دنیا با هم بجنگند قاتل و مقتول در جهنم خواهند بود.» (۱) ولی اولاً: این عبارت در مسند بزار وجود ندارد و ثانیاً: مقامی که طرف آن را در مورد آن بیان کرده این زیاده مزعوم را رد می کند. ثالثاً: فرضاً آن را قبول کنیم باز عمل بخاری را که آن را به جنگ امیرالمؤمنین علیه السلام تطبیق کرده، نمی توان با آن توجیه نمود.

باید توجه داشته باشیم که تمام اسانید این حدیث از حسن بصری است و در تمام آن، او حدیث را معنعن روایت کرده است. او این حدیث را گاه از احنف و گاه از ابوبکر و گاه از ابوموسی نقل کرده است و حسن بصری را ابن عجمی مشهور به تدلیس خوانده است و ابن حبان نیز مدلس دانسته و ابن عجمی و ابن حجر در طبقات المدلسین او را وارد کرده اند. همچنین او از هر که پیش می آمده حدیث می گرفته است و با تدلیس از دیگران حدیث روایت می کرده است. ابن سعد گفته است: ارسال او حجت نیست. دارقطنی گفته است: در ارسال او ضعف است. ابن مدینی و بزار گفته اند: حسن از ابوموسی حدیث نشنیده است، ابوحاتم و ابوزرعه گفته اند: حسن حتی ابوموسی را ندیده است. (۲) با این وصف تمام اسانید این حدیث ضعیف است و آن با آیه ای قرآن نیز مخالف است. خداوند متعال در قرآن می فرماید: «و ان طائفتان من المؤمنین اقتتلوا فأصلحوا بینهما فان بغت إحداهما علی الاخری فقاتلوا التی تبغی حتی تفتی إلی أمر الله...»؛ (۳) در این آیه خداوند متعال به جنگ با سرکشان امر فرموده است. خداوند خود به جنگ امر فرموده و سپس هر که امتثال امر پروردگار کند او را به جهنم خواهد افکند!؟

همچنین این حدیث با احادیث فراوان و عمل خود ابوبکر و احنف نیز مخالف

۱- فتح الباری ابن حجر، ج ۱۳، ص ۲۷.

۲- تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۲۳۱ الی ۲۳۶، رقم ۴۸۸؛ التبیین لاسماء المدلسین، ص ۲۰، رقم ۱۲؛ طبقات المدلسین، ص ۲۹، رقم ۴۰.

۳- حجرات، ۹.

است: احنف که به حسب ظاهر ابوبکره این حدیث را به او گفته و او را از یاری امیرالمؤمنین علیه السلام باز داشته است، از جمله امیران لشکر امیرالمؤمنین علیه السلام در جنگ صفین بود. (۱) اگر احنف که خود از صحابه محسوب شده است، این حدیث را شنیده بود، به آن عمل می کرد.

۱. ابوبکره برای شرکت در این جنگ، به لشکر جمل ملحق شده است. او می گوید:

عن الحسن عن أبي بكره قال: عصمني الله بشيء سمعته من رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لما هلك كسرى قال: من استخلفوا؟ قالوا: ابنته فقال النبي صلى الله عليه وآله وسلم: لن يفلح قوم ولو أمرهم امرأه قال: فلما قدمت عائشه تعنى البصره ذكرت قول رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فعصمني الله به؛ (۲) خداوند با چیزی که از رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم شنیده بودم مرا حفظ فرمود. زمانی که کسری وفات کرد، حضرت صلى الله عليه وآله وسلم فرمود: چه کسی را رهبر خود قرار دادند؟ گفتند: دخترش را. فرمودند: هرگز رستگار نمی شود قومی که امورش را زن بر عهده گیرد. ابوبکره گفت: چون عائشه به بصره آمد، (و دیدم که فرمانده واقعی لشکر اوست.) به یاد این حدیث آمدم و خداوند متعال مرا حفظ فرمود (و خود را از آن ها دور کردم).

سند این حدیث را ترمذی و ذهبی در «تلخیص مستدرک» و البانی صحیح دانسته اند و این حدیث از دیگران نیز روایت شده است. از این حدیث استفاده می شود که ابوبکره به لشکر جمل ملحق شد وقتی مشاهده نمود اداره امور بر عهده ام المؤمنین عائشه است به جهت این حدیث شریف کنار رفت. پس حدیث مورد بحث بعد ها به وجود آمده و دشمنان امیرالمؤمنین علیه السلام آن را جعل کرده اند. در این جا مهم این است که امام بخاری این خبر جعلی را در مقام طعن بر جنگ های امیرالمؤمنین علیه السلام در صحیحش روایت

۱- تاریخ الاسلام ذهبی، ج ۱، ص ۴۶۶؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۸۶ رقم ۲۹.

۲- سنن ترمذی، ج ۴، ص ۵۲۷، ح ۲۲۶۲؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۲۸، ح ۴۶۰۸.

کرده است و حال آن که این حدیث را قطعاً ابوبکره نمی-شناخته است چه رسد بر این که آن را روایت کرده باشد و اگر می شناخت به آن استدلال می کرد و ابتدا به لشکر ام المؤمنین ملحق نمی شد.

باید توجه داشته باشیم که در مورد جنگ های امیرالمؤمنین علیه السلام دستورات

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فراوان است و برخی از آن ها متواتر هستند، ولی بخاری هیچ کدام از آن احادیث را چشمش ندیده و گوشش نشنیده و لذا به نقل این-گونه اخبار که نواصب را خوش حال می کند پناه برده است.

در زیر با برخی احادیث در مورد جنگ های امیرالمؤمنین علیه السلام آشنا می-شویم.

نصوص اسلامی در مورد جنگ های امیرالمؤمنین علیه السلام

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند:

۱. إِنَّ مِنْكُمْ مَنْ يُقَاتِلُ عَلِيَّ تَأْوِيلَهُ كَمَا قَاتَلْتُ عَلِيَّ تَنْزِيلَهُ قَالَ: فَقَامَ أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ، فَقَالَ: لَا وَلَكِنْ خَاصِفُ الثَّلَعِ وَعَلِيٌّ يَخْصِفُ نَعْلَهُ (وعند احمد والحاكم) فاتیناه فبشرناه فلم يرفع به رأسه كأنه قد كان سمعه من رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم؛(۱) همانا در بین شما کسی است که برای تأویل قرآن (با مسلمانان متخلف) می جنگد چنان که من برای تنزیل قرآن جنگیدم. ابوبکر و عمر هر کدام پشت سر هم بلند شدند و گفتند: آن شخص ما هستید؟ حضرت فرمودند: نه، لکن آن فرد کسی است که کفش را وصله می کند و علی مشغول وصله کردن کفش پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بود. (در نقل احمد و حاکم و ابن عساکر با اسانید مختلف چنین اضافه شده است): پس ما به نزد علی رفتیم و به او

۱- مسند احمد، ج ۳، ص ۳۸ و ۸۲، ح ۱۱۲۷۶ و ۱۱۳۰۷ و ۱۱۷۹۰؛ صحیح ابن حبان، ج ۱۵، ص ۳۸۵، ح ۶۹۳۷؛ سنن الکبری نسائی، ج ۵، ص ۱۵۴، ح ۸۵۴۰ و ۸۵۴۱، ج ۶، ص ۳۷۰، ح ۳۲۰۷۳؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۳۲، ح ۴۶۲۱؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۴۲، ص ۴۵۱ الی ۴۵۵ با بیش از ۱۰ سند؛ مجمع الزوائد، ج ۵، ص ۱۸۶، ج ۶، ص ۲۴۴، ج ۹، ص ۱۳۳؛ احادیث صحیحہ البانی، ج ۵، ص ۴۸۶، ح ۲۴۸۷.

بشارت دادیم، ولی او با شنیدن این خبر حتی سر خود را بلند هم نکرد و گویا که این خبر را از قبل از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شنیده بود.

این حدیث را امیرالمؤمنین علیه السلام، ابوذر، ابوسعید خدری، عبدالرحمن بن بشیر و اخضر بن ابی اخضر روایت کرده اند. هیشمی و شعیب ارنؤوط در حاشیه احمد هر کدام سه سند از این حدیث را و حاکم، ذهبی و البانی نیز سند آن را صحیح دانسته اند.

این حدیث مضافاً به آن چه اشاره کردیم حدیث بخاری از ابوبکر را از اصل نیز تکذیب می کند؛ زیرا جنگ امیرالمؤمنین علیه السلام برای تأویل قرآن، با مسلمین خواهد بود.

۲. عن أبي أيوب قال: أمرني رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم بقتال النّاكثين والمارقين والقاسطين مع عليٍّ؛ (۱) در این حدیث که الفاظ مختلف دارد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم امیرالمؤمنین علیه السلام را به جنگ با اصحاب جمل و صفین و نهروان امر فرمودند و اصحاب را نیز به همراهی آن حضرت امر فرمودند.

این حدیث با اسانید فراوان از امیرالمؤمنین علیه السلام، ابن عباس، ابویوب، ابوسعید،

ام سلمه، ابورافع، عمار، ابن مسعود، سعد بن عباد و جابر روایت شده است.

سه سند از هفت سند هیشمی صحیح است و خود او رجال روایت امیرالمؤمنین علیه السلام را ثقات دانسته چنان که صالحی شامی نیز رجال آن را ثقات دانسته است. همچنین سند بلاذری نیز از امیرالمؤمنین علیه السلام صحیح است. ابن حجر می گوید: ثابت شده که اهل جمل، صفین و نهروان بغات و ظالم بودند، و دلیل آن حدیث علی است که

می فرماید: «به جنگ با ناکثین، قاسطین و مارقین امر شده ام.» و این حدیث را نسائی در

۱- معجم الكبير، ج ۴، ص ۱۷۲، ح ۴۰۴۹، وج ۱۰، ص ۹۱، ح ۱۰۰۵۳ و ۱۰۰۵۴؛ معجم الاوسط، ج ۸، ص ۲۱۳، ح ۸۴۳۳، ج ۹، ص ۱۶۵، ح ۹۴۳۴؛ مسند بزار، ج ۲، ص ۲۱۵، ح ۶۰۴، ج ۳، ص ۲۶، ح ۷۷۴؛ مسند ابویعلی، ج ۱، ص ۳۹۸، ح ۵۱۹، ج ۳، ص ۱۹۴، ح ۱۶۲۳؛ انساب الاشراف، ج ۲، ص ۳۷۴؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۵۰، ح ۴۶۷۴. ۴۶۷۵؛ الاستیعاب، ج ۳، ص ۱۱۱۷؛ مجمع الزوائد، ج ۵، ص ۱۷۶، ج ۶، ص ۲۳۵، ج ۷، ص ۲۳۴ و ۲۳۷؛ تاریخ بن عساکر، ج ۴۲، ص ۴۶۸ الی ۴۸۲ با ۱۳ سند؛ کنز العمال، ح ۳۱۷۲۱، از طبری؛ البدایه و النهایه، ج ۷، ص ۳۳۸، با ۱۲ سند.

«حصائص» و بزار و طبرانی روایت کرده اند...» (۱)

۳. امیرالمؤمنین علیه السلام در روز جنگ جمل به زبیر فرمودند: «آیا به یاد داری که باری پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به تو فرمودند: «تو با من جنگ خواهی کرد و آن هنگام بر من ظلم و ستم کرده ای؟» زبیر گفت: «آری به یادم آمد، ولی فراموش کرده بودم» (۲).

این حدیث و مناشده امیرالمؤمنین علیه السلام را ابن عباس، ابوبکره، ابواسود دؤلی، ابن ابولیلی، ابو حرب بن ابی اسود، قیس بن ابی حازم، عبدالسلام، قتاده، حکم بن عتیبه، ابوجروه مازنی و اسود بن قیس از مردی روایت کرده اند، حاکم، ذهبی و البانی سند آن را صحیح دانسته اند و ابن کثیر آن را محفوظ دانسته و اسانید متعدد برای آن نقل کرده است، ولی بنابر نقل های عقیلی و ذهبی و... بخاری باز دو سند برای این حدیث شریف نقل کرده و آن را تضعیف کرده است (۳) با این که شما ملاحظه می کنید این خبر را این همه افراد روایت کرده اند و اسانید صحیح متعدد دارد و ما سعی کردیم تنها برای هر راوی یک مصدر ذکر کنیم، ولی باز بخاری در تاریخش سعی کرده آن را تضعیف معرفی نماید!

۴. همچنین در اخبار مسلم و مستفیض با الفاظ مختلف ثابت شده که پیامبر اکرم

۱- تلخیص الحبیر، ج ۴، ص ۴۴.

۲- مصنف ابن ابی شیبه، ج ۸، ص ۷۱۹؛ مصنف عبدالرزاق، ج ۱۱، ص ۲۴۱، ح ۲۰۴۳۰؛ تاریخ الکبیر بخاری، ج ۹، ص ۲۱، رقم ۱۶۵؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۴۱۲، ح ۵۵۷۳ الی ۵۵۷۷؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۱۸، ص ۴۱۰؛ فتح الباری، ج ۱۳، ص ۴۶۵۵؛ البدایه و النهایه، ج ۷، ص ۲۶۸؛ مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۲۳۵؛ تاریخ طبری، ج ۵، ص ۲۰۰؛ مسند ابویعلی، ج ۲، ص ۳۰، ح ۶۶۶؛ مطالب العالیه، ج ۱۲، ص ۳۹۵، ح ۴۵۲۸ الی ۴۵۳۰ و ۴۵۳۵ و ۴۵۳۶؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۱، ص ۵۹ و ۶۰؛ احادیث صحیحہ البانی، ج ۶، ص ۱۵۸، ح ۲۶۵۹؛ الاصابه و تهذیب التهذیب و... .

۳- میزان الاعتدال ذهبی، ج ۲، ص ۴۸۸، رقم ۴۵۴۳ و ۵۲۴۹؛ ضعفاء الکبیر عقیلی، ج ۳، ص ۳۵، رقم ۹۹۰ و ۱۰۲۹؛ تاریخ الکبیر بخاری، ج ۵، ص ۴۳۱، رقم ۱۴۰۳.

صلی الله علیه و آله و سلم ام المؤمنین عائشه را از این جنگ بر حذر داشته اند.^(۱) این خبر با اسانید مختلف از

ام المؤمنین عائشه، ام سلمه، ابن عباس، ابورافع و طاووس روایت شده است، حاکم، ذهبی، هیشمی، ابن حجر، البانی و شعیب ارثووط اسانید گوناگون از آن را صحیح دانسته اند.

و اخبار فراوان دیگر که متأسفانه چشم امام بخاری آن ها را ندیده است. حالا سبب چه بوده که بخاری هیچ یک از این اخبار و اخبار فراوان دیگر در این موضوع را که غیر واحد از صحابه روایت کرده اند، در صحیحش روایت نکرده است، ولی احادیث خلاف قرآن و مسلمات را در مقام طعن بر امیرالمؤمنین علیه السلام ذکر کرده است!

درباره جنگ های امیرالمؤمنین علیه السلام کسی جز کافر شک نمی کند

و باید دقت داشته باشیم که از جابر بن عبدالله انصاری در مورد جنگ های امیرالمؤمنین علیه السلام سؤال کردند و او در پاسخ گفت: در مورد جنگ های علی کسی جز کافر شک نمی کند.^(۲) سند این خبر بدون تردید صحیح است. ذهبی این خبر را در شرح حال سوید بن سعید ذکر کرده است و حال آن که سوید ثقة است و مسلم در صحیحش ۵۳ حدیث از او روایت کرده است، گرچه او را تضعیف نیز کرده اند، ولی کتاب او را صحیح خوانده اند و او این حدیث را به صورت سماع روایت کرده است. البته اخبار در این موضوع فراوان است و ما در کتاب «ابن تیمیه امام سلفی ها» اخبار بیشتر در این

۱- مسند احمد، ج ۵، ص ۵۲، ح ۲۴۲۹۹، ج ۷، ص ۷۸ و ۱۴۰، ح ۲۴۶۹۸ و ۲۷۲۴۲؛ مسند ابویعلی، ج ۸، ص ۲۸۲، ح ۴۸۶۸؛ مصنف ابن ابی شیبه، ج ۱۵، ص ۲۶۰ و ۲۶۵، ح ۱۹۳۶۱ و ۱۹۶۱۷، ج ۷، ص ۵۳۶، ح ۳۷۷۱؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۴۵۹، ج ۵، ص ۱۷۸؛ مجمع الزوائد، ج ۱، ص ۲۳۴، ج ۷، ص ۲۳۴؛ صحیح ابن حبان، ج ۱۵، ص ۱۲۶، ح ۲۷۳۲؛ مسند ابن راهویه، ج ۳، ص ۸۹۱، ح ۱۰۶۹؛ مسند بزار، ج ۹، ص ۳۲۶، ح ۳۸۸۱؛ معجم الکبیر، ج ۱، ص ۳۳۲، ح ۹۹۵؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۲۹؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۱۷۷؛ فتح الباری، ج ۱۳، ص ۵۵؛ احادیث صحیحہ البانی، ج ۱، ص ۴۷۳، ح ۴۷۴.

۲- تاریخ ابن عساکر، ج ۴۲، ص ۴۴۴؛ میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۲۵۲، رقم ۳۶۲۱.

موضوع را ذکر کرده ایم.

فضیل بن سلیمان نمیری

اشاره

امام بخاری ۲۱ حدیث از او روایت کرده است.

ابن معین می گوید: او ثقه نیست و ارزشی ندارد و حدیثش نوشته نمی شود. ابوداود و ابن قانع او را تضعیف کرده اند و ابوحاتم و نسائی گفته اند: او قوی نیست و ابوزرعه لین دانسته و عبدالرحمن از او حدیث روایت نمی کرده است. صالح جزره او را منکر الحدیث دانسته و گفته است: از موسی بن عقبه احادیث منکر روایت کرده است. (۱) و کسی جز ابن حبان او را توثیق نکرده است و یازده حدیث او در صحیح بخاری از موسی بن عقبه است.

از جمله روایات او در صحیح بخاری حدیث ذیل است:

بخاری و نسبت اکل گوشت ذبح شده برای بت بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم

بخاری در خبری که تهمت بزرگ بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است از ابن عمر نقل کرده که گویا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم قبل از بعثت از گوشتی که برای بت ها ذبح شده می خورده اند. ولی بخاری در خبر اول خود سعی کرده معنای این تهمت بزرگ را بر عکس قرار دهد، ولی اگر دقت شود هم نتوانسته این کار را بکند و هم دست از امانت داری برداشته و در متن خبر دست کاری کرده، با این که می توانست به راحتی این افسانه و خبر کذب را کنار گزارد و در صحیحش وارد نکند، ولی به جای این کار خود و امانت داری اش را زیر سؤال برده است.

۱. متنی که بخاری دست کاری نموده است:

... فضیل بن سلیمان... عن سالم عن عبد الله بن عمر: أن النبي صلی الله علیه و آله و سلم لقی زید

بن عمرو بن نفیل بأسفل بلدح قبل أن ينزل على النبي صلى الله عليه وآله وسلم الوحي فقدمت إلى النبي صلى الله عليه وآله وسلم سفره فأبى أن يأكل منها ثم قال زيد: إني لست آكل مما تذبحون على أنصابكم ولا آكل إلا ما ذكر اسم الله عليه. و ان زيد بن عمرو كان يعيب على قريش ذبائحهم ويقول: الشاه خلقها الله وأنزل لها من السماء الماء وأنت لها من الأرض ثم تذبحونها على غير اسم الله. إنكاراً لذلك وإعظاماً له؛^(۱) همانا پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم زید بن عمرو را در بلدح (مکانی در نزدیک مکه) قبل از بعثت دید، پس به نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم سفره آورده شد و حضرت از خوردن آن خود داری نمود، سپس زید گفت: من از آن چه شما برای بت های خود ذبح می کنید و همچنین از چیزهایی (گوشت هایی) که بدون نام خدا ذبح می کنید، نخواهم خورد. همانا زید بر قریش ذبح کردنشان را عیب می گرفت و در مقام انکار عملشان می گفت: گوسفند را خدا آفرید، و برای وی از آسمان آب فرستاد و از زمین الف رویانید، با این حال شما آن را برای غیر خدا ذبح می کنید.

چنان که ملاحظه می کنید اولاً: بنابر این خبر مخاطب زید پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم هستند. ثانياً: بخاری در متن این خبر دست کاری کرده، ولی دست-کاری ناقص، لذا نتوانسته ادامه خبر را تغییر دهد تا دست کاری اش پنهان بماند، ولی در نقل دوم از دست کاری متن خودداری کرده و واقعیت این افسانه را چنان که وارد شده، نقل کرده است:

۲. اما متن کامل این خبر کذب:

... أَخْبَرَنِي سَالِمٌ أَنَّهُ سَمِعَ عَبْدَ اللَّهِ يُحَدِّثُ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ لَقِيَ زَيْدَ بْنَ عَمْرٍو بْنِ نُفَيْلٍ بِأَسْفَلِ بَلَدْحٍ، وَذَآكَ قَبْلَ أَنْ يُنْزَلَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ الْوَحْيُ، فَقَدَّمَ إِلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ سُفْرَةً فِيهَا لَحْمٌ، فَأَبَى أَنْ يَأْكُلَ مِنْهَا، ثُمَّ قَالَ إِنَّي لَا

۱- صحیح بخاری، کتاب مناقب الانصار، باب: حدیث زید بن عمرو بن نفیل، ج ۳، ص ۱۳۹۱، ح ۳۸۲۶، و کتاب ذبائح و الصيد، باب: ما ذبح علی النصب و الاصنام، ج ۵، ص ۲۰۹۵، ح ۵۴۹۹.

أَكُلُ مِمَّا تَذْبِحُونَ عَلَىٰ أَنْصَابِكُمْ، وَلَا أَكُلُ إِلَّا مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ؛^(۱) همانا پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم زید بن عمرو را قبل از بعثت در بلدح ملاقات کرد و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برای زید سفره آورد که در آن گوشت بود، زید از خوردن آن خودداری نمود، سپس گفت: من از چیزی (گوشتی) که شما برای بت های خود ذبح می کنید

نمی خورم و من تنها از چیزی می خورم که اسم خدا را برای آن ذکر کرده باشند.

بنابر این دو خبر گویا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نیز هم برای بت ها ذبح می کرده اند و هم از آن می خورده اند؛ زیرا خطاب زید در هر دو این خبر به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است.

ذهبی بعد از نقل این حدیث، حدیث دیگری را که در سندش محمد بن عمرو بن علقمه است اهل خطا بوده و تضعیف نیز شده، از زید بن حارثه روایت کرده است، به این معنا که به همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گوسفندی را برای بت ذبح کرده اند و محققش سند آن را حسن دانسته است. سپس ذهبی از ابراهیم حربی نقل می کند که او در رد این حدیث گفته است: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم زید را از لمس کردن بت ها منع کرد و خود آن حضرت نیز قبل از نبوت آن را لمس نکرد، پس چگونه راضی می شود که به بت گوسفند ذبح کند، این محال است.^(۲) این حدیث را گرچه ذهبی با نقل این سخن رد کرده است، ولی به هر حال ثابت است که این نسبت زشت را به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم داده اند، ولی ذهبی در مورد حدیث مورد بحث ما سکوت کرده است.

در مورد این حدیث باید دقت داشته باشیم که ابن عمر که راوی این تهمت بزرگ است اولاً: او بعد از بعثت به دنیا آمده، پس از کجا آن را دیده و شنیده است؟! ثانیاً: در تاریخ ثابت شده که او فراوان احادیث را اشتباه برداشت کرده و غلط به جامعه مسلمین

۱- صحیح بخاری، کتاب ذبائح والصيد، باب: ما ذبح علی النصب والاصنام، ج ۵، ص ۲۰۹۵، ح ۵۴۹۹؛ مسند احمد، ج ۲، ص ۶۸، ح ۵۳۶۹ و ۵۶۳۱ و ۶۱۱۰؛ سنن الکبری نسائی، ج ۵، ص ۵۵، ح ۱۱۸۹؛ طبقات الکبری، ج ۳، ص ۳۸۰؛ صحیح بن حبان، ج ۱۲، ص ۴۷.

۲- سیر اعلام النبلاء، ج ۱، ص ۱۳۴، رقم ۶.

منتقل کرده است و این خبر نیز قطعاً نمونه ای از این نوع کج فهمی او خواهد بود. به چند نمونه از فهم غلط ابن عمر اشاره می کنیم:

۱. عن عبد الله بن عمر أن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال: إن بلالاً- يؤذن بليل فكلوا واشربوا حتى ينادي ابن أم مكتوم؛ (۱) یعنی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرموده اند: همانا بلال شبانه (قبل از طلوع فجر در ماه رمضان) اذان می گوید پس (زمانی که او اذان می گوید) بخورید و آشامید تا این که ابن ام مکتوم اذان بگوید.

در مورد این حدیثی که ابن عمر به این نوع آن را به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نسبت داده است، از ام المؤمنین عائشه سؤال شد و او گفت:

غلط ابن عمر (وصحیحه) إن ابن ام مکتوم ینادی بلیل فکلوا واشربوا حتی یؤذن بلال؛ (۲) ابن عمر غلط کرده است. صحیح این است که ابن ام مکتوم شبانه اذان می گوید، بخورید و آشامید تا زمانی که بلال اذان گوید.

هیثمی و البانی در «ارواء الغلیل، ج ۱، ص ۲۳۷» سند این حدیث را صحیح دانسته اند.

عن الأسود بن یزید قال قلت لعائشه أم المؤمنین: أي ساعة توترين لعله قالت ما أوتر حتى يؤذنون وما يؤذنون حتى يطلع الفجر قالت وكان لرسول الله صلى الله عليه وآله وسلم مؤذنان بلال وعمر بن أم مكتوم فقال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم إذا أذن عمرو فكلوا واشربوا فإنه رجل ضرير البصر وإذا أذن بلال فارفعوا أيديكم فإن بلالاً لا يؤذن حتى يصبح؛ (۳) پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

۱- صحیح بخاری، کتاب الاذان، باب: اذان الاعمی اذا كان له من یخبره، ج ۱، ص ۲۲۳، ح ۶۱۷ و ۶۲۰ و ۶۲۲ و ج ۲، ص ۹۴۰، ح ۱۹۱۸ و ۲۶۵۶ و ج ۶، ص ۲۶۴۸، ح ۷۲۴۸. صحیح مسلم، کتاب الصیام، باب بیان ان الدخول فی الصیام یحصل بطلوع الفجر، ج ۳، ص ۱۲۸، ۱۰۹۲ با سه سند و...

۲- سنن بیهقی، ج ۱، ص ۳۸۲ و ۳۸۳ به نقل از سه صحابه؛ مجمع الزوائد، ج ۳، ص ۱۵۴؛ فتح الباری، ج ۲، ص ۸۵. مصنف عبدالرزاق، ج ۲، ص ۴۹۲، ح ۱۸۹۱ از ابراهیم بن سعد و غیرش.

۳- مسند احمد، ج ۶، ص ۱۸۵، ح ۲۵۵۶۱؛ مسند ابن راهویه، ج ۳، ص ۸۵۹، ح ۱۵۲۳؛ صحیح ابن خزیمه، ج ۱، ص ۲۱۱؛ صحیح ابن حبان، ج ۸، ص ۲۵۱؛ ارواء الغلیل، ج ۱، ص ۲۳۶.

فرمودند: وقتی ابن ام مکتوم اذان گفت بخورید و با شامید همانا او نابینا است و هر وقت بلال اذان گفت از خوردن دست بردارین همانا بلال تا صبح ندید اذان نمی گوید. شعیب ارثووط این حدیث را بدون شرط صحیح و البانی به شرط مسلم صحیح دانسته است.

أنیسه بنت خبیب قالت قال رسول الله صلی الله علیه و سلم: إذا أذن بن أم مکتوم فکلوا واشربوا وإذا أذن بلال فلا تأکلوا ولا تشرّبوا؛ (۱) البانی این سند را به شرط شیخین و شعیب بدون شرط صحیح دانسته اند.

عن زید بن ثابت قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: إن ابن أم مکتوم ینادی بلیل فکلوا واشربوا حتی ینادی بلال؛ (۲) در سند این خبر واقدی است، ولی در شواهد این سند نیز صحیح است.

چنان که روشن است و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نیز به آن تصریح فرموده اند ابن ام مکتوم نابینا بود، لذا نمی توانسته دمیدن صبح را تشخیص دهد، ولی شما ملاحظه می کنید که بخاری چنین خبر غلط را بدون توجه این همه به طور مکرر در صحیحش روایت کرده است و همچنین مسلم. ابن حجر نیز این واقعیت را تا حدودی مفصل بیان کرده است.

۲. عن مجاهد وعروه بن الزبیر انه سأل ابن عمر: أکان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یعتمر فی رجب؟ قال: نعم فأخبر بذلك عائشه فقالت: یرحم الله أبا عبد الرحمن ما اعتمر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم عمره الا-وهی معه و ما اعتمر رسول الله فی رجب قط؛ (۳)

۱- . مسند احمد، ج ۶، ص ۴۳۳، ح ۲۷۴۸۰؛ سنن نسائی مجتبی، ج ۲، ص ۱۱؛ صحیح ابن خزیمه، ج ۱، ص ۲۱۰؛ صحیح ابن حبان، ج ۸، ص ۲۵۱؛ ارواء الغلیل، ج ۱، ص ۲۳۷.

۲- . طبقات الکبری ابن سعد، ج ۴، ص ۲۰۹.

۳- صحیح بخاری، کتاب العمره، باب: کم اعتمر النبی صلی الله علیه و آله و سلم، ج ۲، ص ۳۶۰، ح ۱۷۷۵ و ۱۷۷۶، و کتاب المغازی، باب: عمره القضاء، ج ۴، ص ۱۵۵۲، ح ۴۲۵۲ و ۴۲۵۳؛ صحیح مسلم، کتاب الحج، باب بیان عمر النبی صلی الله علیه و آله و سلم وزمانهن، ج ۴، ص ۶۱، ح ۱۲۵۵؛ مسند احمد، ج ۲، ص ۷۲، ح ۵۴۱۶ و ۶۱۲۶.

از ابن عمر سؤال کردند که آیا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در ماه رجب عمره انجام می داد؟ ابن عمر گفت: آری. این خبر را به ام المؤمنین عائشه گفتند و او گفت: خدا ابن عمر را ببخشد. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هیچ عمره ای انجام نداد، مگر این که من همراه آن حضرت بودم و هرگز آن حضرت در ماه رجب عمره انجام نداد.

شعیب ارنؤوط سند این خبر را صحیح دانسته است.

۳. همچنین ابن عمر و عمر بن خطاب روایت می کردند: میت با گریه اهلش بر او عذاب می شود. عائشه گفت: آن دو کاذب نیستند، ولی خطا کردند، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم این سخن را در مورد یهود فرمودند... (۱)

۴. همچنین ابن عمر می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: ماه ۲۹ روز است. عائشه گفت: خدا او را پیامزد توهم کرده است. حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: ماه گاه ۲۹ روز

می شود. (۲) شعیب ارنؤوط دو سند این خبر را حسن و یکی را صحیح دانسته است.

این برخی موارد از برداشت غلط ابن عمر از احادیث رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است و حدیث مورد بحث نیز تنها از او روایت شده و شأن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بالاتر از این گونه اعمال است. در شرح حال بخاری نیز مختصری به این حدیث اشاره داشتیم و پاسخی هم آن جا ذکر شد.

فلیح بن سلیمان

اشاره

امام بخاری بیش از شصت حدیث از او روایت کرده است.

۱- صحیح بخاری، کتاب الجنائز، باب: قول النبی صلی الله علیه و آله و سلم: یعذب المیت ببعض بکاء اهله علیه، ج ۱، ص ۴۳۲، ح ۱۲۸۶ ۱۲۸۷ و ۱۲۹۰ و ۱۲۹۱ و ۳۷۵۹؛ مسند احمد، ج ۶، ص ۲۸۱؛ کتاب الجنائز، باب المیت یعذب بکاء اهله علیه، صحیح مسلم، ج ۲، ص ۶۴۱، ح ۹۲۸؛ سنن نسائی به شرح سیوطی، ج ۴، ص ۱۸.

۲- مسند احمد، ج ۲، ص ۳۱، ح ۴۸۶۶ و ۵۱۸۲، ج ۶، ص ۵۱، ح ۲۴۲۹۲ و ۲۰۱۰۹؛ فتح الباری، ج ۹، ص ۲۳۹.

ابن معین، ابوحاتم و نسائی گفته اند: او قوی نیست و ضعیف است. ابن معین فراوان او را تضعیف می کرده و تأکید بر ضعف او داشته است و گفته است: از حدیث سه نفر باید پرهیز شود که فلیح یکی از آن هاست. ابوکامل گفته است: او را متهم می دانستیم. ابوداود گفته است: به فلیح

نمی شود احتجاج نمود. ابن مدینی فلیح و برادرش را ضعیف دانسته است. (۱) طبری گفته است: و لاه المنصور علی الصدقات لانه کان أشار علیهم بحبس بنی حسن لما طلب محمد بن عبدالله بن الحسن؛ منصور خلیفه ظالم عباسی فلیح را مأمور صدقات قرار داد؛ زیرا او به منصور مشورت داده بود که فرزندان امام حسن علیه السلام را حبس کند. نسائی و عقیلی او را در ضعف ذکر کرده اند. (۲)

از جمله احادیث او در صحیح بخاری حدیث ذیل است:

بستن در ها و خلیل بودن ابوبکر

اشاره

... حدثنا فلیح... عن عبید بن حنین عن بسر بن سعید عن أبي سعید الخدری قال: خطب النبی صلی الله علیه و آله و سلم فقال: إن الله خیر عبدا بین الدنیا و بین ما عنده فاختار ما عند الله. فبکی أبوبکر فقلت فی نفسی: ما یبکی هذا الشیخ؟ إن ینکن الله خیر عبدا بین الدنیا و بین ما عنده فاختار ما عند الله فکان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم هو العبد و کان أبوبکر أعلمنا قال: یا أبا بکر لا تبک إن أمن الناس علی فی صحبته و ماله أبی بکر ولو کنت متخذ خلیلا من أمتی لأتخذت أبا بکر ولكن أخوه الإسلام و مودته لا- ینقین فی المسجد باب إلا سد إلا باب أبی بکر؛ (۳) پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خطبه خوانده و ضمن آن فرمودند: خداوند بنده ای را بین دنیا و آخرت مخیر نمود و

۱- تهذیب التهذیب، ج ۸ ص ۲۷۳، رقم ۵۵۳؛ میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۳۶۵، رقم ۶۷۸۲.

۲- الضعفاء و المتروکین نسائی، ص ۲۲۶، رقم ۴۸۶؛ الضعفاء الکبیر، ج ۳، ص ۴۶۶، رقم ۱۵۲۲.

۳- صحیح بخاری، کتاب الصلاه، باب: الخوخه و الممر فی المسجد، ج ۱، ص ۱۷۷، ح ۴۶۶، ج ۳، ص ۳۳۷، ح ۳۶۵۴ و ۳۹۰۴؛ صحیح مسلم، کتاب فضائل الصحابه، باب من فضائل ابی بکر، ج ۴، ص ۱۸۵۴، ح ۲۳۸۲؛ سنن ترمذی، ج ۵، ص ۲۶۹، ح ۳۷۳۹ و ۳۷۴۰؛ مسند احمد، ج ۳، ص ۱۸.

آن بنده آخرت را اختیار کرد. ابوبکر با شنیدن این سخن گریه کرد و من با خودم گفتم: چرا این شیخ گریه می کند! خداوند بنده ای را بین دنیا و آخرت مخیر کرده است و آن بنده آخرت را اختیار کرده (پس این چه جای گریه دارد). (متوجه شدم که) آن بنده پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است و ابوبکر داناترین ما صحابه بود که متوجه این مطلب شد. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: ای ابوبکر، گریه مکن، همانا کسی که بیش از همه بر من در نفس و مالش منت دارد، ابوبکر است. اگر من کسی را خلیل می گرفتم، حتماً آن ابوبکر بود، ولی برادری اسلام (کافی است). در مسجد هیچ دربی باقی نماند و همه را ببندید به جز درب منزل ابوبکر.

سند و متن این حدیث ضعیف و مضطرب است و متن آن واضح البطلان.

دارقطنی در مورد این حدیث گفته است: این سیاق غیر محفوظ است و اختلف فیه علی فلیح؛ (۱) یعنی راوی آن تنها فلیح است.

راوی این حدیث فلیح است که او ضعیف است، ولی در بعضی اسانید به جای فلیح مالک بن انس ذکر شده است و سند آن نیز ضعیف است؛ زیرا اولاً: راوی اصلی فلیح است. ثانیاً: در سندی که مالک است، راوی از ابوسعید خدری عبید بن حنین است، حال آن که در سند های دیگر، عبید حدیث را از بسر بن سعید روایت کرده است، ولی در سند مالک، عبید راوی از ابوسعید خدری شده است. حال آن که هیچ کسی او را جزء راویان از ابوسعید خدری نخوانده و او تنها همین یک حدیث را آن هم «معنعن» از ابوسعید خدری روایت کرده و ابن حجر در شرح حالش ابوسعید بن معلی را اسم برده که عبید از او حدیث روایت کرده است و با این حال بیان نکرده که او از ابوسعید خدری نیز حدیث شنیده باشد. پس این سند مرسل و منقطع است. در بعضی سندها، حدیث را از عبید و بسر با هم از ابوسعید خدری روایت کرده اند که راوی آن نیز فلیح است.

۱. اما اضطراب در متن: حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرموده اند: ای ابوبکر گریه مکن. این لفظ تنها در همین روایت بخاری آمده و در جای دیگر وجود ندارد.

۲. راوی در دلش گفت: به این شیخ چه شده است، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از شخصی خبر می دهد... این سخن در متن های دیگر وجود ندارد.

۳. مردم گفتند: به این مرد نگاه کنید، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از شخصی خبر می دهد... در لفظ های دیگر هیچ کدام از این دو لفظ متناقض وجود ندارد.

۴. خداوند بنده ی را مخیر کرد این که از زیباییهای دنیا هرچه خواست به او بدهد... حال آن که در عبارت دیگر این سخن وجود ندارد.

۵. ابوبکر گفت: پدر و مادرمان به فدایت... و این لفظ در متنهای دیگر وجود ندارد.

۶. اگر از امتم کسی را خلیل می گرفتم... اگر کسی را غیر از پروردگارم خلیل می گرفتم... در لفظ دیگر هیچ کدام از این دو عبارت نیست.

۷. حال آن که در روایت گذشته که بخاری از ابودردا در برخورد ابوبکر و عمر نقل کرد در نقل طبرانی به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نسبت داده بودند که فرموده اند: اگر خداوند ابوبکر را صاحبم نخوانده بود، من او را خلیل قرار می دادم.

۸. در بعضی سندها گفته شده است: هیچ باب بر مسجد نماند، مگر این که بسته شود، حال آن که در بعضی دیگر: هیچ خوچه نماند... وارد شده است.

۹. لکن اخوت و مودت اسلامی. در سند دیگر: لکن خلت اسلامی.

این اختلاف و اضطراب متن احادیثی است که تنها بخاری در صحیحش روایت کرده است.

همچنین ترمذی این حدیث را با سند ذیل نیز روایت کرده است:

حدثنا محمد بن عبد الملك بن أبي الشوارب أخبرنا أبو عوانة عن عبد الملك

بن عمیر عن ابن ابی المعلی عن ابيه... (۱)

شعیب ارثووط در حاشیه «مسند احمد» سند این حدیث را به دلیل جهالت ابن

ابی المعلی ضعیف دانسته است. باید دقت داشته باشیم که متن این حدیث خیلی متفاوت است. مضافاً بستن خوچه در آن نیست همچنین در این سند عبدالملک بن عمیر تضعیف شده است؛ چنان که شرح حالش گذشت و ابوالمعلی بن لوزان نیز که به عنوان صحابی از او این حدیث روایت شده، مجهول است. هیشمی پس از نقل حدیثی گفته است: ابوالمعلی را نمی شناسم. (۲) راوی از او نیز تنها فرزند مجهولش است. (۳)

حدیث مورد بحث با لفظ دوم ابوسعید از ابن عباس نیز روایت شده است:

عن عكرمه عن بن عباس قال: خرج رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم في مرضه الذي مات فيه عاصب رأسه بخرقه فقعد على المنبر ثم حمد الله عز وجل وأثنى عليه ثم قال: إنه ليس من الناس أمن على بنفسه وماله من أبي بكر بن أبي قحافة ولو كنت متخذاً خليلاً لاتخذت أبا بكر خليلاً ولكن خله الاسلام أفضل سدوا عني كل خوچه في المسجد غير خوچه أبي بكر. (۴)

در سند این حدیث عکرمه است که ابن عمر، سعید بن مسیب، علی بن عبدالله و دیگران شهادت داده اند که او به ابن عباس دروغ می بست و کسی هم جز او این حدیث را از ابن عباس روایت نکرده است. مضافاً در این روایت بر «أمن من ماله» «و نفسه» نیز

۱- سنن ترمذی، ج ۵، ص ۱۶۹، ح ۳۷۳۹؛ مسند احمد، ج ۳، ص ۴۷۸، ح ۱۵۹۶۴، ج ۴، ص ۲۱۱، ح ۱۷۸۸۵.

۲- مجمع الزوائد هیشمی، ج ۱۰، ص ۲۰۶.

۳- الاصابه ابن حجر، ج ۳، ص ۴۰۲؛ تهذیب التهذیب، ج ۱۲، ص ۲۱۸، رقم ۸۷۲۶.

۴- صحیح بخاری، کتاب الصلاة، باب: الخوچه والممر فی المسجد، ج ۱، ص ۱۷۸، ح ۴۶۷، ج ۳، ص ۱۳۳۸، ح ۳۶۵۶ و ۳۶۵۷ و ۶۷۳۸؛ سنن الکبری نسائی، ج ۵، ص ۳۵، ح ۸۱۰۲؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۲۷۰، ح ۲۴۳۲ و ۳۳۸۵.

اضافه شده است. همچنین در اکثر روایات عکرمه و ابن عباس تنها مسأله «خلیل و خلت» ذکر شده و باقی وجود ندارد.

همچنین در این نقل و یک نقل بخاری گویا حضرت فرموده اند: ابوبکر با مال و نفسش بر من منت گذاشت، و این خود به تنهایی می تواند باطل بودن این خبر را ثابت کند؛ زیرا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم اولی بر مؤمنین هستند و کسی بر آن حضرت منت ندارد بلکه این خداوند متعال و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم هستند که بر دیگران منت دارند.

چند نکته دیگر در مورد این حدیث قابل ذکر است:

۱. موضوع خلت

باید توجه داشته باشیم که حدیث خلت که حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرموده باشند: اگر کسی را خلیل قرار می دادم آن ابوبکر بود، از ابوهیره و ابن مسعود و انس و عائشه و ابن زبیر نیز روایت شده و خیلی از آن ها را هیشمی تضعیف کرده است (۱) و این حدیث با وجود این همه اشکالات و اضطراب در متن و سند با احادیث فراوان دیگر مخالف است:

۱. عن عبد الله قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: إن لكل نبي ولاة من النبيين وإن وليي منهم أبي و خليلي إبراهيم ثم قرأ «إن أولى الناس بإبراهيم للذين اتبعوه وهذا النبي والذين آمنوا والله ولي المؤمنين» (۲) پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: هر پیامبری ولی از بین پیامبران دارد و همانا ولی من از بین آن ها پدرم و خلیلم ابراهیم است. سپس این آیه را تلاوت فرمودند: «همانا سزاوارترین مردم به ابراهیم کسانی هستند که از او پیروی کردند و این پیامبر و کسانی که ایمان آوردند، خداوند ولی مؤمنین است.»

حاکم و ذهبی به شرط شیخین سند این حدیث را صحیح دانسته اند.

۱- مجمع الزوائد هیشمی، ج ۹، ص ۴۳.

۲- المستدرک علی الصحیحین، ج ۲، ص ۳۲۰، ح ۳۱۵۱ و ۴۰۳۰ و ۴۰۳۱.

۲. از ابوذر: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: هر پیامبری خلیل دارد، خلیل من و برادر من علی است. (۱)
۳. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: خلیل من از این امت او ایس قرنی است. (۲) این حدیث مرسل و رجالش رجال صحاح هستند.
۴. از ابوهریره: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: هر پیامبری خلیلی در امتش دارد و خلیل من عثمان است. (۳)
۵. ابن مسعود می گوید: وقتی مریضی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سنگین شد، گفتیم: چه کسی بر شما نماز می خواند؟ فرمودند: ... اول کسی که به من نماز می خواند خلیلم جبریل و میکائیل و... است. (۴) حاکم و ذهبی عبدالملک بن عبدالرحمن را مجهول و بقی را ثقات دانسته اند و هیشمی این حدیث را از بزار و طبرانی روایت کرده و رجال بزار را ثقات و رجال طبرانی را فیه ضعفاء گفته است و از بزار نقل کرده که گفته است: این حدیث با سندها مختلف روایت شده است.
۶. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: ... الآن خلیلم جبریل علیه السلام از نزد من خارج شد... (۵) حاکم سند این حدیث را صحیح دانسته و گفته است: سلیمان بن هرم عابد از زهاد اهل شام است و لیث بن سعد از مجهولین حدیث روایت نمی کند.
۷. ام المؤمنین عائشه روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: ... خلیلم جبریل به من خبر داد... (۶) متقی هندی سند این حدیث را صحیح دانسته است.

۱- کنز العمال، ج ۱۱، ص ۶۳۴، ح ۳۳۰۸۹.

۲- طبقات الکبری، ج ۶، ص ۱۶۳؛ کنز العمال، ج ۱۲، ص ۷۴، ح ۳۴۰۵۵.

۳- کنز العمال، ج ۱۱، ص ۵۵۳، ح ۳۲۵۹۸.

۴- المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۶۲، ح ۴۳۹۹؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۲۴.

۵- المستدرک علی الصحیحین، ج ۴، ص ۲۷۸، ح ۷۶۳۷.

۶- کنز العمال، ج ۴، ص ۴۵۶، ح ۱۱۳۶۰.

۸. ابوبکر پس از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم پیشانی آن حضرت را بوسید و گفت:.... واخلیلاه... (۱) البانی دو سند را و هیشمی سند این حدیث را صحیح دانسته اند و شعیب ارتؤوط دو سند این خبر را حسن دانسته است.

۹. باز ابوبکر گفته است: از خلیلیم پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم... (۲) این سند مرسل صحیح است. از این دو خبر به روشنی استفاده می شود که ابوبکر از حدیث خلت خبری نداشته است و این نوع احادیث بعدها وضع شده است و الا او رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را خلیل خود نمی خواند.

مضافاً بر این، هر یک از ابوذر بنابر نقل (مسند احمد، ج ۵، ص ۱۵۹ و ۱۶۰ و ۱۵۶ و ۱۴۷.. «صحیح بخاری»، ج ۲، ص ۵۱۰، ح ۱۴۱۸) و امیرالمؤمنین علیه السلام (مسند احمد، ج ۱، ص ۱۴۱) و سلمان (مجمع الزوائد، ج ۴، ص ۲۹۱) و ابودردا (مسند احمد، ج ۶، ص ۴۴۰ و ۴۵۱) و زید بن ارقم (مسند احمد، ج ۴، ص ۳۷۰) و انس (مسند احمد، ج ۳، ص ۲۱۶) و ابو مسلم و میمونه (سنن کبری نسائی، ج ۷، ص ۳۱۵) و عائشه (کنز العمال، ج ۱۳، ص ۵۶، ح ۳۶۲۲۶) و اهبان بن صیفی (مسند احمد، ج ۵، ص ۶۹) و عمر (کنز العمال، ج ۶، ص ۵۳۶، ح ۱۶۸۶۰) و ابوسعید خدری (کنز العمال، ج ۱۱، ص ۳۱۱، ح ۳۱۵۹۸) و عمرو بن الحمق (کنز العمال، ج ۱۲، ص ۴۹۷، ح ۳۷۲۹۰) و ابودجانہ (طبقات ابن سعد، ج ۳، ص ۵۵۷) و ابوهریره (مسند احمد، ج ۲، ص ۲۲۹ و ۲۳۳ و ۲۵۴ و ۲۵۸ و ۲۶۰ و ۲۶۵ و ۳۴۷ و ۳۶۹ تا ۵۳۹ با ۱۸ سند دیگر و «صحیح بخاری»، ج ۱، ص ۳۹۵، ح ۱۱۷۸) این گونه حدیث روایت کرده اند: قال او حدثنی او سمعت او اوصانی خلیلی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم... یعنی همه این افراد از صحابه، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را «خلیل» خویش تعبیر کرده اند که از جمله آن ها ابوسعید خدری و عائشه و ابوهریره و انس که حدیث مورد بحث به آن ها نسبت داده شده است و حتی خود ابوبکر نیز رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را خلیل خود خوانده

۱- مسند احمد، ج ۶، ص ۳۱ و ۲۱۹، ح ۲۴۰۷۵ و ۲۵۸۸۳؛ انساب الاشراف، ج ۱، ص ۲۴۴؛ مجمع الزوائد، ج ۸، ص ۶۰۵؛ ارواء الغلیل، ج ۳، ص ۱۵۷، ح ۶۹۲؛

۲- طبقات الکبری، ج ۲، ص ۲۹۳؛ کنز العمال، ج ۷، ص ۲۳۰، ح ۱۸۷۴۶.

است.

امکان ندارد که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرموده باشند: اگر خلیل می گرفتیم، آن ابوبکر بود، و یا به خدا پناه می برم از این که کسی را غیر از خدا خلیل بگیریم و... و با این وجود این همه صحابه بدون توجه و ارزش قائل شدن به آن، آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم را خلیل خود خطاب کرده باشند.

۲. اما مسأله سد ابواب

به تواتر ثابت شده است و ۲۶ نفر از صحابه روایت کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با امر خداوند متعال تمام ابواب جز باب امیرالمؤمنین علیه السلام را بر مسجد بسته اند. (۱) و این راویان از صحابه این داستان را پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده اند. اگر چنین اتفاقی در مورد ابوبکر پیش آمده بود، قطعاً به آن اشاره می کردند. در حدیث بستن ابواب و خوچه جز باب ابوبکر ظاهرش این است که در آن زمان به مسجد ابواب باز بوده است، و حال آن که این حدیث متواتر این مطلب را تکذیب می کند و همچنین این امر شامل امیرالمؤمنین علیه السلام نیز می شود و باید باب امیرالمؤمنین علیه السلام را نیز بسته باشند و اگر بسته بودند این همه صحابه پس از آن حضرت این حدیث را روایت نمی کردند و یا هنگام روایت آن، به هر دو داستان اشاره می کردند و همچنین واقعیت های ذیل این را نیز تکذیب می کند.

۱. عن ابن عمر قال: قال عمر بن الخطاب او قال أباي: لقد أوتى علي بن أبي

۱- مسند احمد، ج ۱، ص ۱۷۵، ح ۱۵۱۱ و ۳۰۶۲، ج ۲، ص ۲۴، ح ۴۷۹۷، ج ۴، ص ۳۶۹، ح ۱۹۳۰۶؛ سنن ترمذی، ج ۵، ص ۵۹۷، ح ۳۷۲۷ و ۳۷۳۲؛ سنن الکبری نسائی، ج ۵، ص ۱۱۸ و ۱۱۹؛ ح ۱۳۸، ح ۸۴۲۳ الی ۸۴۲۸؛ مسند بزار، ج ۲، ص ۱۴۴ و ۳۱۸، ح ۵۰۶ و ۷۵۰، ج ۴، ص ۳۶، ح ۱۱۹۵؛ مصنف ابن ابی-شبهه، ج ۷، ص ۵۰۰؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۳۵، ح ۴۶۳۱ و ۴۶۳۲؛ فتح الباری، ج ۷، ص ۱۲ و ۱۴ و ۱۵؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۱۴ و ۱۱۵ و ۱۲۰.

طالب ثلاث خصال لان تكون لی واحده منهن أحب إلى من حمر النعم: زوجه ابنته فولدت له، وسد الابواب إلا بابه، وأعطاه الحربه يوم خیبر؛ (۱) عمر بن خطاب گفته است: همانا به علی سه خصال داده شده که اگر یکی از آن ها را من داشتم برایم محبوب تر از اسب های سرخ مو بود: ۱. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دخترش را به ازدواج او در آورد و فاطمه برای او فرزند آورد. ۲. تمام درب اصحاب جز درب منزل علی را بر مسجد بست. ۳. و روز خیبر پرچم را به دست او داد.

البانی در کتاب «احادیث ضعیفه اش» سند این خبر را خیلی خوب دانسته و از هیشمی و ابن حجر نیز نقل کرده که آن ها نیز این سند و حدیث را صحیح دانسته اند و در «ظلال الجنه» در هر دو مورد سند آن را خیلی خوب دانسته است.

این حدیث را با لفظ های مختلف به همین معنا از عمر بن الخطاب، امیر المؤمنین علیه السلام، ابن عباس و ابوهریره نیز روایت کرده اند. (۲) ابن کثیر بعد از نقل این خبر می گوید: همانا این خبر از عمر با چندین وجه روایت شده است.

۲. عن بن عمر قال: كنا نقول فی زمن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم خیر الناس ثم أبوبکر ثم عمر ولقد أعطی علی بن أبی طالب ثلاث خصال لان یكون لی واحده منهن أحب الی من حمر النعم زوجه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ابنته وولدت له وسد الأبواب إلا بابه فی المسجد وأعطاه الرايه يوم خیبر. (۳) در این حدیث نیز ابن عمر شبیه سخن پدرش را گفته است که: علی سه خصال دارد که

۱- مصنف بن ابی شیبه، ج ۷، ص ۵۰۰، ح ۳۶؛ ضعیفه البانی، ج ۱، ح ۴۹۵۱؛ ظلال الجنه البانی، ج ۲، ص ۳۴۵، ح ۱۱۹۸ و ۱۱۹۹.

۲- المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۳۵، ح ۴۶۳۲؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۴۲، ص ۵۸ و ۱۲۰؛ البدایه والنهایه ابن کثیر، ج ۷، ص ۳۷۷؛ کنز العمال، ج ۱۳، ح ۳۶۳۷۶.

۳- مسند احمد، ج ۲، ص ۲۶، ح ۴۷۹۷؛ مسند ابویعلی، ح ۵۴۷۵؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۲۱؛ فتح الباری، ج ۷، ص ۱۵.

اگر یکی را ما داشته باشیم، از اسب های سرخ موی برایمان محبوب تر است... و یکی از آن ها بستن درها بر مسجد، جز در امیرالمؤمنین علیه السلام است. هیشمی سند این حدیث را صحیح دانسته و ابن حجر حسن.

۳. عن علاء بن عرار قال: سألتُ ابن عمر وهو في مسجد رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم عن علي وعثمان؟ فقال: أما علي فلا - تسألني عنه وانظر إلى قرب منزله من رسول الله ليس في المسجد بيتٌ غير بيته واما عثمان فإنه أذنب ذنباً عظيماً يوم التقى الجمعان فعفا الله عنه وغفر له فأذنب فيكم فقتلتموه؛(۱) از ابن عمر در مورد امیرالمؤمنین و عثمان سؤال شد و او گفت: اما علی، در مورد او از من سؤال مکن و نگاه کن به منزل او . در مسجد هیچ منزلی نیست به جز منزل او و اما عثمان، او در جنگ احد گناه عظیمی مرتکب شد و خداوند از او گذشت و بین شما نیز گناهی مرتکب شد و شما او را کشتید.

سند ابن خبر کاملاً صحیح است و ابن حجر و البانی نیز آن را صحیح دانسته اند و در گذشته اشاره شد که بخاری این حدیث را در صحیحش ناقص و با حذف عباراتی از آن که بیانگر جایگاه رفیع امیرالمؤمنین علیه السلام است ذکر کرده است.

پس عمر بن خطاب و فرزندش نیز از داستان بستن ابواب بر مسجد، جز باب ابوبکر و بالتبع از حدیث «خلت» هیچ خبری نداشته اند و این احادیث بعدها به ظهور پیوسته است. همچنین در گذشته اشاره شد که در داستانی که ابوبکر، عمر بن خطاب را ناراحت کرد و از او عذر خواهی نمود و عمر نپذیرفت، آن جا نیز این دو نسبت را به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم داده بودند که در شرح حال عبدالله بن صالح گذشت.

سخن آخر این که ابن ابی الحدید می گوید:

فلما رأت البكرية ما صنعت الشيعة وضعت لصاحبها أحاديث في مقابلة هذه

۱- سنن الکبری نسائی، ج ۵، ص ۱۳۸، ح ۸۴۹۱؛ مصنف عبدالرزاق، ج ۵، ص ۴۵۰، ح ۹۷۶۶ و ۲۰۴۰۸؛ مصنف ابن ابی شیبہ، ج

۲، ص ۳۶۶، ح ۳۲۰۵۸؛ فتح الباری، ج ۷، ص ۱۵؛ ثمره المستطاب البانی، ج ۱، ص ۴۹۰.

الأحاديث نحو: (لو كنت متخذاً خليلاً) فإنهم وضعوه في مقابله (حديث الإخاء). ونحو: (سد الأبواب) فإنه كان لعلی فقلبتہ البكریه إلى أبي بكر. ونحو: (إيتونی بدواه وبياض أكتب فيه لأبي بكر كتاباً لا يختلف عليه اثنان) ثم قال: (يأبى الله والمسلمون إلا أبا بكر) فإنهم وضعوه في مقابله الحديث المروى عنه في مرضه: (إيتونی بدواه وبياض أكتب لكم ما لا تضلون بعده أبداً. فاختلفوا عنده وقال قوم منهم: لقد غلبه الوجع حسبنا كتاب الله) ونحو حديث: (أنا راض عنك فهل أنت عنى راض؟) ونحو ذلك...؛ (۱) خلاصه این که ابن ابی الحدید تصریح می کند که بکری ها احادیث «خلت» و «سد ابواب» و... را در مقابل احادیث مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام وضع و جعل کرده اند.

کثیر بن سنظیر

امام بخاری سه حدیث از او روایت کرده است. یحیی قطان از او حدیث روایت نمی کرده و یحیی بن معین او را ضعیف دانسته و همچنین گفته است: هیچ ارزشی ندارد. نسائی گفته است: او قوی نیست و در کتاب خود ضعیف دانسته و ابوزرعه لین دانسته و ابن حزم گفته است: جداً ضعیف است. (۲) نسائی و عقیلی و ابن حبان او را در ضعفا وارد کرده اند. (۳)

محمد بن حسن بن زبیر

بخاری دو حدیث از او روایت کرده است.

۱- شرح نهج البلاغه، ج ۱۱، ص ۴۹.

۲- تهذیب التهذیب، ج ۸، ص ۳۷۴، رقم ۷۴۹.

۳- الضعفاء والمتروکین نسائی، ص ۲۲۹، رقم ۵۰۸؛ الضعفاء الکبیر عقیلی، ج ۴، ص ۶، رقم ۱۵۵۸؛ المجروحین ابن حبان، ج ۲، ص ۲۲۲.

قال الدورى عن ابن معين: قد أدركته وليس بشئ وقال أبو حاتم: شيخ وقال يعقوب بن سفيان: محمد بن الحسن الهمداني ومحمد بن الحسن الاسدي ضعيفان وقال العقيلي: لا يتابع على حديثه. روى عنه داود بن عمرو ليس بالقوى عندهم. قال يحيى: محمد بن الحسن الذي روى عنه داود بن عمرو ليس هو الكوفي وليس حديثه بشئ. وقال الساجي: ضعيف؛ (۱) ابن معين گفته است: او را درك كردم و هيچ ارزشى ندارد ويعقوب فسوى او را ضعيف دانسته وعقيلي گفته است: نمى شود از حديث او تبعيت كرد و همچنين گفته: نزد محدثين او قوى نيست. وعقيلي او را در ضعفاء وارد کرده است. (۲)

محمد بن أبي حفصه

امام بخارى شش حديث با مكررات از او روايت کرده است.

ذهبي گفته است: فيه شئ. ابن معين ونسائي او را تضعيف کرده اند و ابن عدى گفته است: او جزء ضعفايي است كه احاديثشان نوشته مى شود. (۳) يحيى قطان ومعاذ بن معاذ گفته اند: ابتدا از او حديث نوشتم سپس حديثش را ترك كردم. (۴) نسائي وعقيلي او را در ضعفا وارد کرده اند. (۵)

محمد بن حكم مروزي

امام بخارى چهار حديث از او روايت کرده است.

- ۱- تهذيب التهذيب، ج ۹، ص ۱۰۳، رقم ۱۶۱.
- ۲- الضعفاء الكبير، ج ۴، ص ۵۱، رقم ۱۶۰۲.
- ۳- ميزان الاعتدال، ج ۳، ص ۵۲۵، رقم ۷۴۲۹.
- ۴- تهذيب التهذيب، ج ۹، ص ۱۰۸، رقم ۱۷۳.
- ۵- الضعفاء والمتروكين، ص ۲۳۵، رقم ۵۵؛ الضعفاء الكبير، ج ۴، ص ۱۴۲، رقم ۱۷۰۴.

ابوحاتم او را مجهول دانسته است و ذهبی می گوید: کسی را غیر از بخاری نمی دانم که از او حدیث روایت کرده باشد. (۱)

محمد بن زیاد بن عبدالله بصری

امام بخاری چهار حدیث از او روایت کرده است.

ابن منده او را تضعیف کرده و ابن حبان در ثقاتش گفته است: ربما أخطأ. (۲) کسی او را توثیق نکرده است.

محمد بن طلحه الیامی

امام بخاری پنج حدیث از او روایت کرده است.

ابن معین همیشه می گفت: از حدیث سه نفر باید پرهیز شود: محمد بن طلحه و ایوب بن عتبه و فلیح. نسائی گفته است: او قوی نیست و ابن معین او را تضعیف کرده است، ابوداود و ابن حبان گفته اند: کان یخطأ و ابن سعد او را دارای احادیث منکر دانسته است. عفان می گوید: محمد بن طلحه از پدرش حدیث روایت می کرد و مردم گویا او را تکذیب می کردند؛ زیرا پدرش قدیم الموت بود، ولی کسی جرأت نداشت به او بگوید که تو دروغ می گویی. (۳) نسائی و عقیلی او را در ضعفا وارد کرده اند. (۴)

محمد بن فلیح

امام بخاری هفده حدیث از او روایت کرده است.

۱- میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۵۲۷، رقم ۷۴۳۸.

۲- تهذیب التهذیب، ج ۹، ص ۱۴۸، رقم ۲۵۰؛ میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۵۵۱، رقم ۷۵۴۵.

۳- تهذیب التهذیب، ج ۹، ص ۲۱۲، رقم ۳۸۱.

۴- الضعفاء والمتروکین، ص ۲۳۴، رقم ۵۴۱؛ الضعفاء الکبیر، ج ۴، ص ۸۵، رقم ۱۶۴۱.

ابن معین می گوید: فلیح وپسرش ثقه نیستند. (۱) ابن معین به ابن فلیح همیشه حمله می کرد. ابو حاتم گفته است: او قوی نیست و حدیثش مرا قانع نمی کند. (۲)

محمد بن کثیر عبدی

اشاره

امام بخاری ۶۴ حدیث از او روایت کرده است.

ابن ابی خيثمه می گوید: یحیی بن معین به ما گفت: از او حدیث ننویسید، او ثقه نیست. (۳) عجللی می گوید: محمد بن کثیر بصری ضعیف است. (۴) و ابن قانع نیز او را تضعیف کرده است. (۵)

از جمله روایات او در صحیح بخاری حدیث ذیل است:

برترین مردم از دیدگاه امام بخاری

حدثنا محمد بن کثیر... عن محمد بن الحنفیه قال: قلت لأبی: أی الناس خیر بعد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم؟ قال: أبو بکر قلت: ثم من؟ قال: ثم عمر و خشیت أن یقول: عثمان، قلت: ثم أنت؟ قال: ما أنا إلا رجل من المسلمین؛ (۶) محمد حنفیه از امیرالمؤمنین علیه السلام سؤال کرده است: پس از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم چه کسی برتر است؟ حضرت فرموده اند: ابوبکر و پس از او عمر. محمد حنفیه ترسیده است که امیرالمؤمنین علیه السلام مبادا پس از عمر عثمان بگوید و لذا گفته است: سپس تو هستی؟ حضرت فرموده اند:

۱- سیر اعلام النبلاء، ج ۷، ص ۳۵۳، رقم ۱۳۲.

۲- میزان الاعتدال، ج ۴، ص ۱۰، رقم ۸۰۶۳؛ تهذیب التهذیب، ج ۹، ص ۳۶۰، رقم ۶۶۱.

۳- میزان الاعتدال، ج ۴، ص ۱۹، رقم ۸۰۹۹.

۴- معرفه الثقات، ج ۲، ص ۲۵۱، رقم ۱۶۳۹.

۵- تهذیب التهذیب، ج ۹، ص ۳۷۱، رقم ۶۸۶.

۶- صحیح بخاری، کتاب فضائل الصحابه، باب: قول النبی صلی الله علیه و آله و سلم: لو کنت متخذاً خلیلاً، ج ۳، ص ۱۳۴۲، ح

۳۶۷۱؛ معجم الاوسط، ج ۱، ص ۲۴۷، ح ۸۱۰.

من چیزی جز یک مرد عادی از مسلمین بیش نیستم.

این حدیث مضافاً بر این که با آیات قرآن و احادیث فراوان و سخنان امیرالمؤمنین علیه السلام در مورد شیخین مخالف است، هیچ سند صحیحی نیز ندارد. سند فوق به وجود محمد بن کثیر ضعیف است.

در سند طبرانی منصور بن دینار ضعیف است. (۱) و او این حدیث را در یک سند از اعمش و حسن بن عمرو و جامع بن ابی راشد و محمد بن قیس الأسدی و ابی حصین روایت کرده است و طبرانی می گوید: این حدیث را از این افراد تنها منصور روایت کرده است. طبرانی در «معجم الاوسط، ج ۳، ص ۳۸۱، ح ۳۴۵۸ و ج ۵، ص ۹۴، ح ۴۷۷۲» این حدیث را با دو سند دیگر روایت کرده که در اولی عبدالحمید بن صبیح مجهول است و ضعف های دیگر نیز سند دارد و در دومی علی بن سهل مجهول است مضافاً بر

ضعف های دیگر. ابن عساکر نیز در «تاریخش، ج ۳۰، ص ۳۴۹» با چند سند این خبر را روایت کرده است که همگی ضعیف اند. در اولی نصر بن اسماعیل ضعیف است (۲) بدون بررسی حال روات دیگر و در سند دوم لیث بن ابی سلیمان مجهول و اگر او ابن ابی سلیم باشد ضعیف است بدون بررسی حال روات دیگر در سومی مالک بن سعیر تضعیف شده (میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۴۲۶، رقم ۷۰۱۸) و ابو جناب یحیی بن ابی حیه نیز ضعیف است (تهذیب التهذیب، ج ۱۱، ص ۱۷۷، رقم ۳۴۰) بدون بررسی حال روات دیگر. یک سند نیز نزد ابن ابی شیبیه (۳) است و در سند آن سفیان ثوری است و او در تدلیس شهرت دارد و این حدیث را معنعن روایت کرده است. در این کتاب اشاره کردیم که شعبه و دیگران تدلیس را برادر کذب و بدتر از زنا خوانده اند.

فراموش نباید کرد که این حدیث مضافاً بر ضعف سند و اضطرات در متن، بر

۱- میزان الاعتدال ۴۱۸۴، رقم ۸۷۷۵؛ مجمع الزوائد، ج ۴، ص ۲۶۵، ج ۵، ص ۴۹.

۲- میزان الاعتدال، ج ۴، ص ۲۵۵، رقم ۹۰۵۷.

۳- مصنف ابن ابی شیبیه، ج ۶، ص ۳۵۰، ح ۳۱۹۴۵.

خلاف واقعیت بوده و با قرآن و سنت و احادیث فراوان و سخنان امیرالمؤمنین علیه السلام در مورد شیخین مخالف است که در شرح حال بخاری به برخی دلائل آن اشاره کردیم.

حدیث دیگر محمد بن کثیر:

سفیان عن أبي إسحاق عن البراء قال: كنا نتحدث: أن أصحاب بدر ثلاثمائة وبضعة عشر بعده أصحاب طالوت الذين جاوزوا معه النهر و ما جاوز معه إلا- مؤمن؛ (۱) گویا براء گفته است: همیشه ما می گفتیم که اصحاب بدر ۳۱۳ نفر بودند، به عدد اصحاب طالوت که همراه او از دریا عبور کردند و کسی جز مؤمن همراه او عبور نکرد. (یعنی بدری ها همه مؤمن بودند).

در این سند مضافاً بر ابن کثیر راوی این حدیث، سفیان ثوری مدلس این حدیث را معنعن از ابواسحاق مدلس و او نیز معنعن از براء روایت کرده اند و حدیث به این معنا است که تمام اهل بدر مؤمن بوده اند و در لفظ طبری مسلم گفته شده است، حال آن- که واقعیت این را تکذیب می کند که چند نمونه ذکر می کنیم:

معتب بن قشیر در بدر و احد حضور داشت. (۲)

در مورد او می گویند: کان منافقا وهو القائل يوم احد: لو كان لنا من الامر شئ ما قتلناها هنا وقيل انه تاب؛ (۳) یعنی معتب که از اهل بدر است منافق بوده است و قرآن نیز بر نفاق او تصریح دارد.

ابن فرحان می گوید: الحارث بن سويد بن صامت عده ابن حزم من المتهمين بالنفاق

۱- صحیح بخاری، کتاب المغازی، باب: عده اصحاب بدر، ج ۴، ص ۱۴۵۷، ح ۳۹۵۷ و ۳۹۵۸ و ۳۹۵۹؛ مصنف ابن ابی شیبہ؛ تفسیر طبری، ج ۲، ص ۸۳۹.

۲- طبقات ابن سعد، ج ۳، ص ۴۶۴؛ الاستیعاب، ج ۱، ص ۴۴۱؛ مجمع الزوائد، ج ۱، ص ۱۱۰؛ الاصابه ابن حجر، ج ۶، ص ۱۳۸، رقم ۸۱۳۷.

۳- الاصابه، ج ۶، رقم ۸۱۳۷؛ تفسیر طبری، ذیل آیه و... .

شهد بدرا و قتل المجذب (عمدا) وقتله النبی صلی الله علیه و آله و سلم به وقالوا ایضا ارتد و نزل فیہ آیه؛ (۱) حارث بن سوید را ابن حزم از متهمین به نفاق خوانده است و او اهل بدر بوده است و همچنین گفته اند که او مرتد شده و در موردش آیه نازل شده است.

مسطح بن أثاثه المهاجری البدری المذکور فی قصه الافک؛ (۲) یعنی مسطح مهاجری بدری، از کسانی است که به ام المؤمنین عائشه (بنابر روایات اهل سنت) تهمت زنا وارد کردند.

این برخی نمونه ها است و البته افراد زیاد دیگر نیز هستند که در بدر حضور داشتند و اهل سنت آن ها را متهم به گمراهی و فسق و نفاق نموده و لعن نموده اند که از جمله آن ها فروه بن عمرو، عمرو بن حمق، قیس بن سعد، جبله بن عمرو ساعدی، تمیم بن عمرو، طلحه و زبیر هستند که همگی از قاتلین و محاصره کنندگان عثمان بن عفان بوده اند.

همچنین بخاری در روایت دیگر از رفاعه بن رافع چنین نقل کرده است:

جاء جبریل إلى النبی صلی الله علیه و آله و سلم فقال: ما تعدون أهل بدر فیکم؟ قال: من أفضل المسلمین. او کلمه نحوها قال: و كذلك من شهد بدرا من الملائکة؛ (۳) جبریل از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم سؤال کرد که اهل بدر چه موقعیت نزد شما دارند؟ حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: بهترین مسلمین اند. جبریل گفت: ملائکه ای که در بدر شرکت کردند نیز چنین خوانده می شوند.

از این دو حدیث فوق نیز تناقض امام بخاری در صحیحش ظاهر می شود؛ زیرا در جنگ های جمل و صفین خیلی از اهل بدر جنگیدند، کشتند و کشته شدند که بخاری در این مورد حدیثی در مورد اهل جهنم بودن آن ها روایت کرده که به آن اشاره شد و این دو با هم تناقض دارند.

۱- الاصابه، ج ۱، ص ۶۷۲، رقم ۱۴۲۵؛ الصحبه و الصحابه ابن فرحان، ص ۱۸۲.

۲- سیر اعلام النبلاء، ج ۱، ص ۱۸۷، رقم ۲۰؛ اسد الغابه، ج ۴، ص ۳۵۵.

۳- صحیح بخاری، کتاب المغازی، باب: شهود الملائکه بدرا، ج ۴، ص ۱۴۶۷، ح ۳۹۹۲ و ۳۹۹۴.

معاذ بن رفاعه بن رافع

ابن معین او را ضعیف دانسته و ازدی گفته است: به حدیث او احتجاج نمی - شود. (۱) و کسی جز ابن حبان او را توثیق نکرده است.

بخاری دو حدیث از او در فضل اصحاب بدر روایت کرده است. شکی نیست که اهل بدر دارای فضل اند، ولی باید توجه داشته باشیم که همه حاضرین به دلائل خاص از این فضل برخوردار نیستند. همچنین باید دقت داشته باشیم که در بین اهل بدر با تصریح قرآن کریم افرادی بوده اند که پس از آن که حق برایشان بیان شد با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم مجادله می کردند که به جنگ نروند و چنان کراهت داشته اند که گویی آن ها به طرف مرگ برده می شوند. خداوند متعال می - فرماید: كَمَا أَخْرَجَكَ رَبُّكَ مِنَ بَيْتِكَ بِالْحَقِّ وَ ان فَرِيقًا مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ لَكَارِهُِونَ. يُجَادِلُونَكَ فِي الْحَقِّ بَعِيدًا تَبَيَّنَ كَأَنَّمَا يُسَاقُونَ إِلَى الْمَوْتِ وَهُمْ يَنْظُرُونَ؛ (۲) همان گونه که خدا تو را به حق از خانه (به سوی میدان بدر) بیرون فرستاد، در حالی که گروهی از مؤمنان ناخشنود بودند (ولی سرانجامش پیروزی بود. ناخشنودی عده ای از چگونگی تقسیم غنایم بدر نیز چنین است!) آن ها پس از روشن شدن حق، باز با تو مجادله می کردند؛ (وچنان ترس و وحشت آن ها را فرا گرفته بود، که) گویی به سوی مرگ رانده می شوند، و آن را (مرگ را) با چشم خود می نگرند.

معاذ بن هشام بصری

اشاره

امام بخاری هفت حدیث از او روایت کرده است.

قال الميموني عن أحمد كان في كتاب ابیه ليس المعاصی من القدر قال: فحج فقال الحمیدی: لا تسمعوا من هذا القدری شیئا. وقال الدوری عن ابن معین:

۱- تهذیب التهذیب، ج ۱۰، ص ۱۷۲، رقم ۳۵۵.

۲- انفال، ۵ و ۶.

صدوق و ليس بحجه. وقال الأجرى: قلت لابی داود: معاذ بن هشام عندك حجه؟ قال: أكره ان اقول شيئا، كان يحيى (قطان) لا يرضاه وقال ابن عدى ولمعاذ عن أبيه عن قتاده حديث كثير وله عن غير أبيه أحاديث صالحه وهو ربما يغلط فى الشئ بعد الشئ وأرجو أنه صدوق؛ (۱) حميدى گفته است: از این قدری حدیث نشنوید، ابن معین گفته است: او صدوق است، ولی حجت نیست، یحیی قطان از او راضی نبوده است. ابن عدی گفته است: از پدرش از قتاده احادیث فراوان دارد (که ضعیف است) و از غیر پدرش احادیث صالح دارد و گاه خطا می کرد. احمد بن حنبل او را مذمت کرده که او معاصی را از قدر الهی نمی دانسته است. (در گذشته اشاره کردیم که قدری از منظر اهل سنت چیست و این نیز یک نمونه از دلایل آن است).

از جمله احادیث او در صحیح بخاری حدیث ذیل است:

نسبت عجیب دیگر بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم

عن قتاده قال: حدثنا أنس بن مالك قال: كان النبي صلى الله عليه وآله وسلم يدور على نسائه فى الساعه الواحده من الليل والنهار وهن إحدى عشره. قال: قلت لأنس: او كان يطيقه؟ قال: كنا نتحدث أنه أعطى قوه ثلاثين؛ (۲) یعنی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم همیشه در یک ساعت از شب و یا روز به یازده همسرش دور می زد، پرسید که مگر توانش را داشت؟ انس گفت: ما می گفتیم که آن حضرت به سی زن قدرت دارد.

این حدیث نیز از احادیث عجیب است. گویا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم تمام همشان این چیزها بوده و اصحاب نیز سخنشان این بوده که آن حضرت قدرت چند زن را در یک ساعت و یا روز و شب دارد!

۱- تهذیب التهذیب، ج ۱۰، ص ۱۷۷، رقم ۳۷۰؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۹، ص ۳۷۲، رقم ۱۱۹.

۲- صحیح بخاری، کتاب الغسل، باب: اذا جامع ثم عاد ومن دار على نسائه فى غسل واحد، ج ۱، ص ۱۰۵، ح ۲۶۸ و ۲۸۴ و ۵۰۶۸ و ۵۲۱۵؛ صحیح ابن حبان، ج ۴، ص ۱۰؛ کامل ابن عدی، ج ۶، ص ۳۱۶.

در اکثر قریب به اتفاق کتب حدیثی اهل سنت این خبر وارد شده و اختلافات زیادی در متنش وجود دارد. در متن احمد و... قید شده که با یک غسل این عمل انجام می شده است.

در اکثر روایات حدیث با «کان یطوف و یدور» وارد شده است، یعنی این روش و عمل همیشگی آن حضرت به زعم این افراد بوده است.

گاه نه زن و گاه یازده زن و گاه دوازده زن گفته اند.

همچنین وارد شده که در یک ساعت از شبانه روز با همه این زن ها عمل انجام

می گرفته است، در یک شب انجام می گرفته و در کل شب انجام می گرفته است.

ابن حبان در توجیه اختلاف حدیث می گوید: یازده زن در ابتدای قدوم حضرت به مدینه است و نه زن در آخر هجرت؛ زیرا این عمل خیلی زیاد تکرار شده، نه یک بار. ابن حجر در رد سخن ابن حبان در «فتح الباری» گفته است: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در بدو ورود تنها یک همسر داشته اند و... و از سخنان دیگر ابن حجر استفاده می شود که در یک زمان واحد عدد ازواج آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم هیچ وقت به نه نفر نرسیده است. پس این سخنان پس از حیات آن حضرت با در نظر گرفتن مجموع همسران آن حضرت راه اندازی شده است و حالا به چه هدف والله اعلم! در کتب مکتب اهل بیت علیهم السلام نیز به این معنا که حضرت صلی الله علیه و آله و سلم اگر می خواستند قدرت چنین کاری را داشتند، حدیث وارد شده است نه این که به چنین کاری خود را مشغول کرده باشند.

موسی بن مسعود نهدی

امام بخاری چهار حدیث از او روایت کرده است.

احمد او را بی ارزش دانسته و ترمذی و بندار او را تضعیف کرده اند و ابن خزیمه گفته: لا احتج به. عمرو بن علی گفته: لا یرو عنه من یبصر الحدیث؛ یعنی هر که حدیث را

می شناسد از او حدیث روایت نمی کند. ابواحمد حاکم گفته است: او نزد محدثین قوی

نیست. دارقطنی او را کثیر الوهم دانسته و ابن قانع گفته است: در او ضعف است. (۱)

میمون بن سیاه

امام بخاری دو حدیث از او روایت کرده است.

ابن معین و یعقوب بن سفیان و ابوداود او را تضعیف کرده اند و ابن حبان گفته است: او از افراد مشهور احادیث منکر روایت می کند، به منفرجات او احتجاج نمی -شود. (۲)

ولید بن مسلم شامی مولی بنی امیه

امام بخاری ۴۵ حدیث از او روایت کرده است و شش حدیث او از اوزاعی معنعن است و ۲۵ حدیث او در «صحیح بخاری» از اوزاعی است.

ابومسهر گفته است: ولید مدلس است و گاه هم از کذابین تدلیس کرده است.

ذهبی می گوید: ولید اگر «عن ابن جریج یا عن اوزاعی» گفت، غیر معتمد است.

ابوداود گفته است: او از مالک ده حدیث روایت کرده که هیچ اصلی ندارد. ولید حدیث ابوسفر را که کذاب بوده از زبان اوزاعی روایت می کرده است. همچنین اگر اوزاعی حدیثی را از ضعفاً روایت کرده، ولید ضعفاً را از سند انداخته و به سند، افراد ثقه را از خود اضافه می کرده است. (۳)

و این بارزترین دروغ و فریب و بازی با احادیث اسلامی است که متأسفانه بین راویان ثقه در شرح حالشان فراوان به چنین صفات برخورد می شود و این افرادی که چنین صفات را دارند و فراوان نیز هستند و ثقه معرفی شده اند، چه کار حاضر نیستند انجام بدهند!

۱- میزان الاعتدال، ج ۴، ص ۲۲۱، رقم ۸۹۲۳؛ تهذیب التهذیب، ج ۱۰، ص ۳۳۰، رقم ۶۵۷.

۲- تهذیب التهذیب، ج ۱۰، ص ۳۴۷، رقم ۶۹۹.

۳- میزان الاعتدال، ج ۴، ص ۳۴۸، رقم ۹۴۰۵.

هشام بن حجير مکی

امام بخاری يك حديث از او روايت کرده است.

ابن معين و احمد با تأکید او را تضعيف کرده اند و يحيى قطان نیز گفته است: حديث او را کنار گذاريد. (۱) از يحيى حديث هشام را خواستند او آن را بازگو نکرد و از او راضی نیز نبود. احمد او را ضعيف دانست. (۲)

يحيى بن أبى زكريا

بخاری چهار حديث از او روايت کرده است.

ابن معين می گوید: او را نمی شناسم. ابوحاتم گفته است: او مشهور نیست. ابوداود او را تضعيف کرده و ابن حبان گفته است: روايت از او جائز نیست. (۳) کسی هم او را توثيق نکرده است.

يحيى بن عبدالله بن بكير

امام بخاری حدود ۲۲۰ حديث از او روايت کرده است.

ابوحاتم گفته است: حديث او نوشته می شود، ولی به آن احتجاج نمی شود. نسائی گفته است: او ضعيف است. بار ديگر گفته: او ثقة نیست. يحيى بن معين می -گويد: اهل مصر مرا در مورد او سؤال کردند، گفتم: او ارزشی ندارد. بخاری می -گويد: من از احاديثی که او از اهل حجاز روايت می کند پرهيز دارم. (۴) نسائی او را در کتاب ضعفايش وارد کرده است. (۵) ابن حجر می گوید: در سماعش از مالک جرح کرده اند. (۶) شش حديث

۱- تهذيب التهذيب، ج ۱۱، ص ۳۲، رقم ۷۴؛ علل احمد، ج ۱، ص ۴۰۲، رقم ۸۲۴.

۲- الضعفاء الكبير، ج ۴، ص ۳۳۷، رقم ۱۹۴۳؛ الكامل في ضعفاء الرجال، ج ۷، ص ۱۱۱.

۳- تهذيب التهذيب، ج ۱۱، ص ۱۸۵، رقم ۳۵۲.

۴- تهذيب التهذيب، ج ۱۱، ص ۲۰۸، رقم ۳۸۸.

۵- الضعفاء والمتروكين، ص ۲۴۸، رقم ۶۲۴.

۶- تقريب التهذيب، ج ۲، ص ۳۰۷.

او در صحیح بخاری از مالک است.

یوسف بن اسحاق بن ابی اسحاق السبعی

بخاری هجده حدیث از او روایت کرده است.

عقیلی او را در ضعفاء وارد کرده (۱) و تمام روایاتش را بخاری از طریق پسرش ابراهیم بن یوسف روایت کرده است و حال آن که پسرش نیز هم ضعیف است و هم از پدرش حدیث نشنیده است. یوسف بن اسحاق به یک راوی مجهول می ماند، ذهبی و ابن حجر هیچ توثیقی از کسی در مورد او ذکر نکرده اند و ذهبی گفته است: قال ابن عیینة: لم یکن فی ولد ابی اسحاق احفظ منه؛ (۲) یعنی در اولاد ابواسحاق کسی حافظ تر از او نبود. و ابوحاتم گفته است: یکتب حدیثه؛ (۳) حدیثش نوشته می شود.

ابوهریره، عبد الرحمن بن صخر

اشاره

بخاری ۱۱۲۲ حدیث با مکررات از ابوهریره روایت کرده است و بدون مکررات ۴۴۶ حدیث. پس یک پنجم احادیث صحیح بخاری از ابوهریره است.

قبل از ورود به بحث در مورد ابوهریره قابل ذکر است که یکی از علمای وهابی به نام عثمان خمیس کتابی به نام «ترجمه ابی هریره» در دفاع از ابوهریره نوشته و گویا به اشکالات در مورد ابوهریره پاسخ داده است، ولی واقع این است که او به اشکالات اساسی در مورد ابوهریره اشاره نکرده تا بتواند به راحتی خواننده اش را فریب دهد و همچنین دیگر حامیان ابوهریره که ما در جای خود اشاره خواهیم کرد.

۱- الضعفاء عقیلی، ج ۴، ص ۴۵۱، رقم ۲۰۸۰.

۲- سیر اعلام النبلاء، ج ۷، ص ۲۸، رقم ۱۱.

۳- الجرح والتعديل، ج ۹، ص ۲۱۷، رقم ۹۰۹.

ابوهریره متهم نزد صحابه

ابن قتیبه می گوید: چون روایات ابوهریره پخش شد و مثل آن از دیگر بزرگان صحابه سابقین روایت نمی شد صحابه او را متهم کردند و بر او انکار نمودند و گفتند: چگونه تو به تنهایی شنیدی! چه کسی آن را همراه تو شنید؟ و عائشه شدیدترین آن ها در انکار بر ابوهریره بود. (۱)

ابن قتیبه و نظام گفته اند: فلما سمع علی أباهریره یقول: خلیلی وسمعت وقال خلیلی وکان سئء الرأی فیه قال: متی کان خلیلیک؟ (۲) چون امیرالمؤمنین علیه السلام شنیدند که ابوهریره می گوید: خلیلم گفت، از خلیلم شنیدم، به ابوهریره فرمودند: چه وقت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خلیل تو بود. ابن قتیبه تأکید می کند: علی نسبت ابوهریره بدین بود. (او را متهم می دانست).

این عین عبارت ابن قتیبه است و قبلش در ص ۲۲، از نظام آن را نقل کرده و این جا خود این سخن را گفته و آن را توجیه کرده است. دیگران نیز این انکار امیرالمؤمنین علیه السلام بر ابوهریره را نقل کرده اند. (۳)

عثمان بن عفان به ابوهریره و کعب الاحبار پیام فرستاد و آن دو را تهدید کرد و گفت: بسیار حدیث روایت کردید! اگر از روایت حدیث خودداری نکنید، به سرزمین دوس و میمون تبعیدتان می کنم. (۴)

عمر بن خطاب نیز ابوهریره را چنین تهدید کرده است. (۵)

۱- تأویل مختلف الحدیث، ج ۱، ص ۳۸.

۲- تأویل مختلف الحدیث، ج ۱، ص ۲۲ و ۴۱.

۳- المحصول فی علم الاصول، ج ۴، ۳۲۸؛ الروض الانف، ج ۳، ص ۲۴۷؛ اوصانی خلیلی، ج ۱، ص ۲؛ درسه حول شخصیه ابی هریره، (الجواهر الیهریه من کلام خیر البریه)، ج ۱، ص ۷.

۴- المحدث الفاصل، ص ۵۵۴.

۵- سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۶۰۰؛ البدایه والنهایه، ج ۴، ۱۰۶.

نظام در مورد ابوهریره می گوید: کذب عمر و عثمان و علی و عائشه رضوان الله عليهم؛ (۱) عمر، عثمان، علی و عایشه ابوهریره را تکذیب کرده اند.

ابن قتیبه در جای دیگر در مقام بیان طعن بر اهل حدیث می نویسد: اهل حدیث به حدیث ابوهریره که هیچ صحابه ای در آن مورد با او موافقت نکرده، احتجاج می-کنند با این که: کذب عمر و عثمان و علی و عائشه؛ (۲) عمر، عثمان، علی و عایشه ابوهریره را تکذیب کرده اند.

امیرالمؤمنین علیه السلام در مورد ابوهریره فرمودند: «ألا- اکذب الناس علی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم أبوهریره الدوسی؛ (۳) آگاه باشید که دروغگوترین مردم به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ابوهریره است.» (از سخنان فوق عثمان خمیس تنها به این سخن اشاره کرده و آن را تکذیب کرده است).

ابوجعفر اسکافی از اعمش چنین نقل کرده است: در عام جماعت (پس از صلح امام

حسن علیه السلام) ابوهریره همراه معاویه به عراق آمد و وارد مسجد کوفه شد. چون زیادی مردم را دید، به پا ایستاد و چندین بار به پیشانی اش زد و گفت: ای اهل عراق، آیا گمان می کنید من به خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نسبت دروغ می دهم و خودم را در آتش می سوزانم! به خدا سوگند از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که می فرمود: هر پیامبری حرمی دارد و حرم من مدینه است، پس هر که در مدینه حدیثی ایجاد کند، لعنت خدا و ملائکه و مردم بر او باد. من خدا را شاهد می گیرم که علی در مدینه دگر گونی ایجاد کرد. چون این خبر به معاویه رسید او را اکرام نمود و حکومت مدینه را در اختیار او قرار داد. (۴) و این نیز یک نمونه از دروغ-های بزرگ ابوهریره است که سبب رسیدن او به حکومت مدینه شده است.

مصطفی صادق رافعی گفته است: عمر، عثمان، علی و عائشه همیشه احادیث ابوهریره را

۱- تأویل مختلف الحدیث، ص ۲۲؛

۲- تأویل مختلف الحدیث، ص ۱۰؛

۳- شرح نهج البلاغه، ج ۴، ص ۶۸.

۴- شرح نهج البلاغه، ج ۴، ص ۶۷.

انکار می کردند و او را متهم می نمودند و ابوهریره اولین راوی در اسلام است که متهم شده و عائشه شدید ترین آن ها در انکار بر وی بود. (۱)

ابن حجر می گوید: ترمذی با سند صحیح از عائشه چنین نقل کرده است: حدث فی النهی عن المشی بالخف الواحد فبلغ عائشه ذلك فمشت بخف واحد وقالت: لاخالفن أبا هريره؛ (۲) به عائشه نقل حدیث ابوهریره در نهی از راه رفتن با یک کفش رسید، پس عائشه با یک کفش راه رفت و گفت: این به خاطر مخالفت با ابوهریره است.

عن أبي حسان الأعرج أن رجلين دخلا على عائشه فقالا: إن أبا هريره يحدث عن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم أنه قال: إنما الطيره في المرأة والدابه والدار فطارت شفقاً ثم قالت: كذب والذي أنزل القرآن على أبي القاسم من حدث بهذا عن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم إنما قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: كان أهل الجاهليه يقولون: إن الطيره في الدابه والمرأه والدار ثم قرأت: ما أصاب من مصيبه في الأرض ولا في أنفسكم إلا في كتاب من قبل أن نبرأها؛ (۳) دو مرد به نزد ام المؤمنین عائشه داخل شدند و گفتند: همانا ابوهریره از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم روایت می کند که حضرت فرموده اند: فال بد در زن و مرکب است. عائشه از روی تعجب و غضب از جای بلند شد و سپس گفت: قسم به خدایی که قرآن را به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نازل فرموده است، دروغ گفته هر که چنین سخنی را از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده است، بلکه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم تنها فرمودند: اهل جاهلیت می-گفتند: فال بد در زن و مرکب و منزل است، سپس عائشه این آیه را تلاوت نمود: «هیچ مصیبتی در زمین و نه در وجود شما پیش نمی آید مگر این که

۱- تاریخ آداب العرب، ج ۱، ص ۲۸۲.

۲- مصنف ابن ابی شیبہ، ج ۶، ص ۴۲؛ فتح الباری، ج ۱۰، ص ۲۶۲؛ تأویل مختلف الحدیث، ص ۲۲.

۳- تأویل مختلف الحدیث ابن قتیبه، ص ۹۸؛ مسند احمد، ج ۶، ص ۱۵۰، ح ۲۵۲۰۹ و ۲۵۱۳۰؛ مجمع الزوائد، ج ۵، ص ۱۰۴.

آن ها را قبل از اینکه زمین را بآفرینیم در لوح محفوظ ثبت کردیم.»

سند این حدیث را هیشمی و شعیب ارنؤوط صحیح دانسته اند و در این حدیث چنان که ملاحظه می کنید بنا بر نقل ابن قتیبه، ام المؤمنین قسم جلاله یاد می کند که ابوهریره دروغ می گوید.

طاووس می گوید: به ابن عمر گفتند: ابوهریره می گوید: وتر حتمی نیست، خواستید بخوانید و خواستید ترک کنید. ابن عمر گفت: ابوهریره دروغ گفته است، همانا مردی به حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمد و از نماز شب سؤال کرد، حضرت فرمودند: دو رکعت دو رکعت است و اگر ترسیدی که صبح می شود یک رکعت بخوان. (۱) سند این خبر صحیح است.

باید دقت داشته باشیم که از امیرالمؤمنین علیه السلام و ابن عباس و ابن مسعود و دیگران نیز با سند صحیح روایت شده است که وتر حتمی نیست و سنت است، (۲) و این هم از میزان فقه و درک ابن عمر حکایت دارد، ولی مهم این است که ابن عمر ابوهریره را اهل کذب می دانسته و همچنین عدالت صحابه ای را که امروزه اهل سنت به آن معتقد اند، صحابه قبول نداشته اند. (به هیچ یک از این اخبار نیز عثمان خمیس اشاره نکرده است.)

عروه بن الزبیر بن العوام قال: قال لی ابي الزبير: ادننی من هذا الیمانی یعنی اباهریره فانه یكثر الحدیث عن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم، قال: فأدنیته منه فجعل أبوهریره یحدث وجعل الزبیر یقول: صدق کذب صدق کذب قال: قلت: یا أبة ما قولک صدق کذب قال: یا بنی أما أن یكون سمع هذه الأحادیث من

رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فلا أشک ولكن منها ما یضعه علی مواضعه ومنها ما وضعه

۱- جامع بیان العلم و فضله ابن عبدالبر، ج ۳، ص ۴۱۳، ح ۱۱۱۷۳.

۲- مسند احمد، ج ۱، ص ۸۶، ح ۶۵۲؛ سنن ترمذی، ج ۲، ص ۳۱۶، ح ۴۵۳ و ۴۵۴؛ صحیح ابن خزیمه، ج ۲، ص ۱۳۶، ح

علی غیر مواضعه؛^(۱) در این حدیث چون احادیث ابوهریره را به زبیر عرضه کردند، گفت: دروغ گفته و راست گفته و گفت: بدون تردید این ها را از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شنیده است، ولی بعضی از آن ها را به غیر جای خود قرار می دهد. زبیر به این نوع ابوهریره را تکذیب کرده است.

عثمان خمیس در مورد این خبر می گوید: این داستان را صاحب «عقد الفرید» نقل کرده و او متهم به رفض است و اصلا سند را نیز نقل نمی کند. عثمان خمیس در این جا دو دروغ گفته است: ۱. صاحب «عقد الفرید» رافضی (یعنی شیعه) است. زیرا او بر رد مکتب اهل بیت علیهم السلام کتاب و مطالب گفته است و هرگز شیعه نیست. ۲. این خبر را تنها او نقل کرده است. زیرا ملاحظه کردید که این خبر را دیگران نیز با سند نقل کرده اند.

اعتراف ابوهریره بر متهم بودنش

عَنْ أَبِي رَزِينٍ قَالَ: خَرَجَ إِلَيْنَا أَبُو هُرَيْرَةَ فَضَرَبَ بِيَدِهِ عَلَى جَبْهَتِهِ فَقَالَ: أَلَا إِنَّكُمْ تَحَدَّثُونَ أَنِّي أَكْذَبُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَاسْلَمَ لِيَتَهْتَدُوا وَأَضِلُّ أَلَا وَإِنِّي أَشْهَدُ لَسَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَاسْلَمَ يَقُولُ: «إِذَا انْقَطَعَ شَيْءٌ أَحَدِكُمْ فَلَا يَمْسُ فِي الْأَخْرَى حَتَّى يُصْلِحَهَا»؛^(۲) ابورزین می گوید: ابوهریره به ما خارج شد و با دستش به

پیشانی اش زد و گفت: آگاه باشید، شما می گوئید که من به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نسبت دروغ می دهم تا شما هدایت شوید و من گمراه شوم. شهادت می دهم که از

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که فرمودند: اگر بند یکی از کفش-های شما پاره شود، با دومی راه نروید تا این که آن را اصلاحش کنید.

چندین حدیث دیگر نیز از خود ابوهریره با الفاظ مختلف روایت شده که در آن-ها

۱- تاریخ ابن عساکر، ج ۶۷، ص ۳۵۶؛ البدایه والنهایه، ج ۸، ص ۱۰۹؛ الاصابه ابن حجر، ج ۷، ص ۳۶۰ به نقل از ابن ابی خيثمه.

۲- صحیح مسلم، کتاب اللباس والزینة، باب استحباب لبس النعل فی الیمنی، ج ۳، ص ۱۶۶۰، ح ۲۰۹۸.

نیز انکار صحابه و تابعین وارد شده است که به متن آن در آینده اشاره خواهد شد. از حدیث فوق و امثال آن استفاده می شود که صحابه و تابعین ابوهریره را تکذیب و متهم می کرده اند. اما ادامه حدیثش همانی است که ام المؤمنین عایشه با شنیدن آن با تکذیب عملی او با او مخالفت نمود.

تا این جا با افرادی که ابوهریره را تکذیب کرده اند آشنا شدیم و اکنون با اخباری آشنا می شویم که ابوهریره خود تکذیب این افراد را عملاً تأیید کرده است.

ابوهریره و نسبت سخن خود به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم

عن أبي هريره قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: ان أفضل الصدقه ما ترك غنى واليد العليا خير من اليد السفلى وابدأ بمن تعول. تقول امرأتك: أطعمني وإلا طلقني ويقول خادمك: اطعمني وإلا فبعني ويقول ولدك: إلی من تكلني. قالوا: يا أبا هريره، هذا شيء قاله رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم أم هذا من كيسك؟ قال: بل هذا من كيسی؛ (۱) بهترین صدقه آن است که ثروتمند بدهد و دست بالا بهتر از دست زیر است، صدقه را از کسی شروع کن که تحت تکفل توست. همسرت

می گوید: مرا بخوران و الا طلاقم بده، خادمتم می گوید: مرا بخوران و الا بفروش، فرزندت می گوید: مرا به چه کسی و امی گزاری. مردم گفتند: ای ابوهریره، این چیزی است که از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شنیدی و یا از جیب خودت است؟ ابوهریره گفت: بلکه این از جیب خودم است.

در این حدیث نیز روشن است که هم مردم در احادیث او شک داشتند و هم او سخن خود را به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نسبت داد. هنگامی که متوجه شد مورد اتهام قرار گرفته، اعتراف کرد که این سخن از جیب خودش است، ولی ابتدا به دروغ آن را به

۱- مسند احمد، ج ۲، ص ۲۵۲، ح ۷۴۲۳؛ صحیح بخاری، کتاب النفقات، باب: وجوب النفقه علی الاهل والعیال، ج ۵، ص ۲۰۴۸، ح ۳۵۵۰؛ سنن الکبری نسائی، ج ۵، ح ۳۸۴، ح ۹۲۰۹.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نسبت داد.

ابوهریره و نسبت اخبار یهود به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم

۱. ابوهریره می گوید: سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یحکی عن موسی علی المنبر قال: وقع فی نفس موسی هل ینام الله؟ فأرسل الله تعالی إلیه ملکاً فأرقه ثلاثاً وأعطاه قارورتین فی کل ید قاروره وأمره أن یحتفظ بهما فجعل ینام وتکاد یداه تلتقیان ثم یتقیظ فیحبس إحدى القارورتین عن الأخری حتی نام نومه فاصطفقت یداه فانکسرت القارورتان؛ (۱) از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که در منبر می فرمود: موسی با خود گفت که آیا خداوند می خوابد...!

حسین سلیم اسد در حاشیه مسند ابویعلی رجال این خبر را ثقات دانسته است. ذهبی این حدیث را در شرح حال امیه بن شبل نقل کرده و از منکرات او دانسته است، حال آن که اولاً: او را کسی تضعیف نکرده و منکر الحدیث نیز نخوانده است. ثانیاً: ابن معین، ابن مدینی و ابن حبان او را توثیق کرده اند. (۲) پس این اعترافی است از ذهبی بر این که این حدیث منکر است و شأن حضرت موسی بالاتر از این گونه اکاذیب است، ولی ذهبی بدون دلیل شخص دیگر را در مورد آن متهم کرده است.

ابن کثیر در باره حدیث فوق می گوید: «... این حدیث از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نیست، بلکه از اسرائیلیات است...» (۳) پس ابوهریره آن را از کعب الاحبار گرفته، ولی می گوید: از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم و به این راحتی اخبار یهود را به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نسبت می دهد.

۲. عن أبی هریره عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال: أرسل ملک الموت إلی موسی علیهما السلام فلما جاءه صکه ففحاً عینه فرجع إلی ربه فقال: أرسلتني إلی عبد لا یرید الموت

۱- مسند ابویعلی، ج ۱۲، ۲۱، ح ۶۶۹؛ تفسیر طبری، ج ۳، ص ۱۳؛ مجمع الزوائد، ج ۱، ص ۸۳.

۲- میزان الاعتدال، ج ۱، رقم ۱۰۳۲؛ الجرح والتعديل، ج ۲، ص ۳۰۲، رقم ۱۱۲۱؛ الثقات ابن حبان؛ ج ۸، ص ۱۲۳؛ من له روایه فی مسند احمد، ص ۳۴، رقم ۴۹.

۳- تفسیر ابن کثیر، ج ۳، ص ۵۶۸؛ البدایه والنهایه، ج ۱، ص ۳۴۱.

فرد الله عليه عينه وقال: ارجع فقل له: يضع يده على متن ثور فله بكل ما غطت به يده بكل شعره سنه. قال: أي رب ثم ماذا؟ قال: ثم الموت. قال: فالآن فسأل الله أن يدنيه من الأرض المقدسه رميه بحجر. قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: فلو كنت ثم لأريتكم قبره إلى جانب الطريق عند الكئيب الأحمر؛^(۱) در این حدیث ابوهریره به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نسبت داده است که ملک الموت برای قبض روح به سوی موسی فرستاده شد، وقتی به نزد موسی رسید موسی او را زد، پس چشمانش کور گشت، پس فرشته به نزد پروردگار برگشت و گفت: مرا به نزد بنده ی فرستادی که نمی خواهد بمیرد... ملک الموت عیانا برای قبض ارواح می آمد و پس از این اتفاق پنهانی برای قبض ارواح می آید.

البته باید دقت داشته باشیم که کور شدن چشم ملک الموت را بخاری در صحیحش حذف کرده و دیگران آن را ذکر کرده اند و عیانا آمدن ملک الموت تا زمان کور کردن حضرت موسی و پس از آن مخفیانه شدن آمدن او نیز با سند صحیح در روایت دوم احمد و حاکم در «مستدرک، حدیث شماره ۴۱۰۷» وارد شده است.

دقت داشته باشیم که این حدیث را ابوهریره به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نسبت داده است، ولی بخاری و مسلم و احمد در حدیث اولش آن را از طریق عبدالرزاق موقوف نقل کرده اند، حال آن که عبدالرزاق در مصنف آن را مرفوع روایت کرده است. احمد در سند دوم با سند صحیح دیگر از طریق غیر عبدالرزاق و ابن حبان و ابن کثیر در تاریخش نیز حدیث را مرفوع روایت کرده اند و آخر حدیث که همه یکسان نقل کرده اند نیز ثابت می کند که ابوهریره حدیث را مرفوع روایت کرده و آن را به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نسبت داده

۱- مصنف عبدالرزاق، ج ۱۱، ص ۲۷۴، ح ۲۰۵۳۰؛ صحیح بخاری، کتاب الجنائز، باب: من احب الدفن فی الارض المقدسه ، ج ۱، ص ۴۴۹، ح ۱۳۳۹ و ج ۳، ص ۱۲۵۰، ح ۳۴۰۷؛ صحیح مسلم، کتاب الفضائل، باب من فضائل موسی، ج ۴، ص ۱۸۴۲، ح ۲۳۷۲. مسند احمد، ج ۲، ص ۲۶۹، ح ۷۶۳۴ و ۱۰۹۱۷؛ صحیح ابن حبان، ج ۱۴، ص ۱۱۶، ح ۶۲۲۴.

است.

ثعالبی (۱) این حدیث را از اساطیر اولین خواننده و گفته است: در اساطیر و افسانه‌ی اولین چنین وارد شده است. سپس این داستان را نقل کرده است. (۲)

در این که این حدیث از اساطیر است هیچ شکی نیست، اما این که یک شخصیت برجسته اهل سنت بر افسانه بودن آن تصریح کرده است، دارای ارزش است و به احتمال زیاد این سخن را نیز ابوهریره از کعب الاحبار گرفته و به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نسبت داده است.

۳. عن أبي هريره عن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال: ان يأجوج ومأجوج ليحفرون السد كل يوم حتى إذا كادوا يخرقونه يرون شعاع الشمس قال الذي عليهم: ارجعوا فستحفرونه غدا فيعودون إليه كأشد ما كان حتى إذا بلغت مدتهم وأراد الله عزوجل ان يبعثهم إلى الناس ويخرجون على الناس فينشفون المياه ويتحصن الناس منهم في حصونهم فيرمون بسهامهم إلى السماء فترجع وعليها كهيته الدم فيقولون قهرنا أهل الأرض وعلونا أهل السماء فيبعث الله عليهم نغفا في أقبائهم فيقتلهم بها فقال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: والذي نفس محمد بيده ان دواب الأرض لتسمن وتشكر شكرا من لحومهم ودمائهم؛ (۳) ابوهریره به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم چنین خبری را نسبت داده است که گویا حضرت فرموده اند: یا جوج و مأجوج هر روز سد را حفر می کنند وقتی به شعاع خورشید نزدیک می شوند و می -رسند، مسؤول یا جوج و مأجوج به آن ها

۱- ثعالبی، ابومنصور عبدالملک بن محمد متوفای ۴۳۰ ه. ق. است، ذهبی و دیگران او را علامه و از امامان لغت و ادب و اخباری ناظم و ناثر معرفی کرده اند؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۱۷، ص ۴۳۷، رقم ۲۹۲؛ الاعلام، ج ۴، ص ۱۶۳؛ المعجم المؤلفین، ج ۶، ص ۱۸۹.

۲- ثمار القلوب فی المضاف والمنسوب، ج ۱، ص ۱۵.

۳- مسند احمد، ج ۲، ص ۵۱۰، ح ۱۰۶۴۰. سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۳۶۴، ح ۴۰۸۰؛ سنن ترمذی، ج ۵، ص ۳۱۳، ح ۳۱۵۳؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۴، ص ۵۳۴، ح ۸۵۰۱.

می گوید: برگردید (برای استراحت) فردا برای ادامه آن برمی گردید. روز بعد با قدرت بیشتر از این، برای کندن این سد برمی گردند تا این که زمان برگزیدن آن ها به سوی مردم از جانب خداوند متعال فرا می رسد و آن ها به سوی مردم خارج می شوند، پس آب ها را خشک می کنند و مردم در قصر های خود مخفی می شوند. یأجوج و مأجوج به طرف آسمان تیر می اندازند و آن تیر ها برمی گردد به گونه ای که گویا خونین شده باشد، پس می گویند: براهل زمین پیروز شدیم و براهل آسمان برتری پیدا کردم. پس خداوند متعال به سوی آن ها کرمی را از پشت گردنشان می فرستد و آن ها را به وسیله آن به قتل می رساند. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: قسم به ذاتی که جان محمد صلی الله علیه و آله و سلم در اختیار قدرت اوست، همانا جنبندگان زمین با خوردن گوشت و خون یأجوج و مأجوج چاق می شوند و به این جهت خداوند متعال را سپاس می گویند.

ترمذی، حاکم، ذهبی، بوصیری، البانی و شعیب ارنؤوط سند این خبر را صحیح دانسته اند.

ابن کثیر بعد از نقل خبر فوق می گوید: «لعل أبهریره تلقاه من كعب فإنه كان كثيرا ما يجالسه ويحدثه فحدث به أبهریره فتوهم بعض الرواه عنه أنه مرفوع فرفعه...»^(۱) شاید ابهریره آن را از کعب الاحبار گرفته است؛ زیرا او بسیار با کعب می نشست و کعب به او اخبار نقل می کرد و ابهریره نیز این جا سخن او را نقل کرده، ولی برخی راویان گمان کرده اند که مرفوع است و آن را به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نسبت داده اند.»

ابن کثیر خواسته ابهریره را تبرئه کند، حال آن که این ابهریره بوده است که کعب الاحبار را امام و پیشوای خود اتخاذ کرده و سخنان او را در ردیف احادیث رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم قرار می داده و این بزرگ ترین جرح و عیب ابهریره خواهد بود، لذا توهم از راوی نیست، بلکه از خود ابهریره است؛ زیرا چنین اخبار از ابهریره فراوان رسیده است و او از جانب صحابه و تابعین مورد اتهام قرار

۱- تفسیر ابن کثیر، ج ۳، ص ۱۱۱.

گرفته است، نه راویان از او. مهم این است که در مورد این خبر نیز ابن کثیر اعتراف می کند که این خبر از اخبار اسرائیلیات است و ابوهریره آن را از کعب الاحبار گرفته است. و از روایت محدثین استفاده می شود که ابوهریره آن را به رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نسبت داده است، نه راویان دیگر.

آری، اگر چنین اخبار یک مورد و دو مورد بود، ممکن بود چنین احتمال داده شود، ولی ملاحظه می کنید که ابوهریره فراوان اخبار یهود را به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نسبت داده و از زبان مبارک آن حضرت روایت کرده است.

۴. باز ابوهریره می گوید: أخذ رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بیدی فقال: خلق الله التربه يوم السبت وخلق فيها الجبال يوم الأحد وخلق الشجر يوم الإثنين وخلق المكروه يوم الثلاثاء وخلق النور يوم الأربعاء وبث فيها الدواب يوم الخميس وخلق آدم بعد العصر يوم الجمعة في آخر الخلق من آخر ساعه من ساعات الجمعة فيما بين العصر إلى الليل؛(۱) در این حدیث ابوهریره می-گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از دستم گرفت و فرمودند: خداوند تربت (زمین) را روز شنبه آفرید، کوه را یکشنبه، درخت را دوشنبه، مکروه را سه شنبه و نور را چهارشنبه و جنبنده ها را پنج شنبه و آدم را پس از همه ی مخلوقات بعد از عصر جمعه آفرید.

این حدیث ابوهریره با صریح آیات قرآن نیز مخالف است(۲)؛ زیرا خداوند متعال تصریح فرموده است که زمین و آسمان و هر چه بین آن هاست را در شش روز آفریده است،(۳) و همچنین قرآن می فرماید: زمین را خداوند در دو روز آفرید،(۴) و ابوهریره می گوید: زمین در روز شنبه و عالم در هفت روز آفریده شده است.

۱- صحیح مسلم، کتاب صفه القیامه والجنه والنار، باب ابتداء الخلق وخلق آدم، ج ۴، ص ۲۱۴۹، ح ۲۷۸۹؛ صحیح ابن حبان، ج ۱۴، ص ۳۰؛ مسند احمد، ج ۲، ص ۳۲۷، ح ۸۳۲۳.

۲- این کثیر نیز بر مخالف قرآن بودن این حدیث ابوهریره اعتراف و تصریح کرده است. البدایه والنهایه، ج ۱، ص ۱۸.

۳- اعراف؛ ۵۴، یونس، ۲؛ هود، ۷؛ فرقان، ۵۹؛ سجده، ۴؛ ق؛ ۳۸، حدید، ۴.

۴- فصلت، ۹.

مضافاً بر این، ابن کثیر می گوید: بخاری، ابن مدینی و بیهقی بر این حدیث طعن زده اند و بخاری در تاریخش (۱) نقل کرده است که این خبر از کعب الاحبار صحیح است. سپس ابن کثیر می گوید: فکان هذا الحدیث مما تلقاه ابوهریره عن کعب عن صفحه؛ (۲) این حدیث از اخباری است که ابوهریره آن را از مصحف کعب الاحبار دریافت کرده و گرفته است.

پس با تصریح و اعتراف این افراد ابوهریره این سخن را از کعب الاحبار گرفته و به این راحتی آن را به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نسبت داده است.

دقت داشته باشیم که دو عالم بزرگ وهابی ابن باز و عثیمین نیز اعتراف کرده اند که این خبر از اسرائیلیات است و ابوهریره آن را از کعب الاحبار گرفته است.

۵. عن أبي هريره: أن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال: نزل نبي من الأنبياء تحت شجرة فلدغته نملة فأمر بجهازه فأخرج من تحتها ثم أمر ببيتها فأحرق بالنار فأوحى الله إليه فهلا نملة واحدة؛ (۳) ابوهریره به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نسبت داده که گویا فرموده اند: پیامبری از پیامبران به زیر درخت فرود آمد، پس مورچه ای او را گاز گرفت، آن پیامبر امر کرد آن را درآوردند و خانه آن را همراه مورچه ها آتش زدند، پس خداوند به وی وحی فرمود که چرا یک مورچه را نکشتی!

در خبر دیگر ابوهریره می گوید:

سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يقول: قرصت نملة نبيا من الأنبياء فأمر بقرية النمل فأحرق فأوحى الله إليه أن قرصتك نملة أحرق أمه من الأمم تسبح؛ (۴) از

۱- تاریخ الکبیر بخاری، ج ۱، ص ۴۱۳، رقم ۱۳۱۷.

۲- البدایه والنهایه ابن کثیر، ج ۱، ص ۱۸.

۳- صحیح بخاری، کتاب بدء الخلق، باب: خمس من الدواب فواسق يقتلن فی الحرم، ج ۳، ص ۱۲۰۶، ح ۳۳۱۹؛ صحیح مسلم، کتاب السلام، باب النهی عن قتل النمل، ج ۴، ص ۱۷۵۹، ح ۲۲۴۱؛ مسند احمد، ج ۲، ص ۳۱۳، ح ۸۱۱۵ و ۹۸۰۰.

۴- صحیح بخاری، کتاب الجهاد والسير، ۱۵۳ - باب: ج ۳، ص ۱۰۹۹، ح ۳۰۱۹؛ صحیح مسلم، کتاب السلام، باب النهی عن قتل النمل، ج ۴، ص ۱۷۵۹، ح ۲۲۴۱؛ مسند احمد، ج ۴، ص ۴۰۲، ح ۹۲۱۸.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدیم که می فرمود: مورچه پیامبری را گاز گرفت پس آن پیامبر امر نمود تا قریه مورچه را آتش زدند، پس خداوند متعال به وی وحی نمود که تو را یک مورچه گاز گرفت، ولی تو امتی از امت ها را که (خداوند متعال را) تسبیح می گفتند سوزاندی.

این خبر را از ابوهریره شش یا هفت نفر از تابعین روایت کرده اند و باید تصور کرد که آیا یک انسان عادی چنین عملی را انجام می دهد؟! آری، گاهی شنیده می شود افراد خردسال و نابالغ به چنین کارهایی دست می زنند و بزرگسالان اگر با آن مواجه شوند جلوی آن را می گیرند، ولی متأسفانه چنین اعمال ناپسند را که حاکی از قساوت قلب است، به پیامبران خدا نسبت داده اند. همچنین، مگر این خبر چه پیامی برای مسلمین دارد که بخاری کراراً آن را در صحیحش روایت کرده است!

باید توجه داشته باشیم که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در احادیث متعدد آتش زدن به قریه مورچه را نهی فرموده اند و همچنین سوزاندن هر موجودی را نیز، مگر جهت قصاص. این گونه اخبار از افراد مختلف با اسانید مختلف و صحیح روایت شده است. (۱)

۶. أنّ عبد الله الداناج قال: سمعت (شهدت) أبا سلمه بن عبد الرحمن بن خالد بن عبد الله القسري في هذا المسجد مسجد الكوفة وجاء الحسن فجلس إليه فحدث فقال: حدثنا أبوهريره أنّ رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم قال: «إنّ الشمس والقمر ثوران مكوران في النار يوم القيامة» فقال الحسن: و ما ذنبهما؟ فقال: أحدثك عن رسول الله فسكت. قالوا: قد صدق الحسن ما ذنبهما؟ (۲) به حسن بصری از ابوهریره حدیث نقل کردند که به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نسبت داده که فرموده اند: خورشید و ماه را قیامت به

۱- مسند ابن مبارک، ص ۱۲۱؛ مجمع الزوائد، ج ۴، ص ۴۱؛ فتح الباری، ج ۶، ص ۲۵۵ و

۲- تأویل مختلف الحدیث، ص ۹۵؛ البدایه والنهایه ابن کثیر، ج ۱، ص ۳۸ به نقل از مسند بزار؛ صحیح بخاری، کتاب بدء الخلق، باب صِفَةِ الشَّمْسِ وَالْقَمَرِ، ح ۳۲۰۰.

صورت دو ثور بر جهنم می-افکنند. حسن گفت: به چه گناه. راوی گفت: من حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را به تو بازگو می کنم. پس حسن سکوت کرد. مردمی که حاضر بودند گفتند: حسن راست می گوید، به چه گناه؟ ابن قتیبه سپس این حدیث را توجیه کرده است.

بخاری این خبر را چنان که ابن کثیر نیز گفته با اختصار روایت کرده و (فی النار) را از حدیث حذف کرده است.

چنان که در زیر خواهد آمد، این خبر را نیز ابوهریره از کعب الاحبار گرفته و به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نسبت داده است.

عن عكرمه قال: بينا ابن عباس ذات يوم جالس إذ جاءه رجل فقال: يا ابن عباس سمعت العجب من كعب الحبر يذکر في الشمس والقمر قال: وكان متكئا فاحتفز ثم قال: و ما ذاك؟ قال زعم أنه يجاء بالشمس والقمر يوم القيامة كأنهما ثوران عقيران فيقذفان في جهنم قال عكرمه: فطارت من ابن عباس شفه ووقعت أخرى غضبا ثم قال: كذب كعب كذب كعب ثلاث مرات بل هذه يهودية يريد ادخالها في الاسلام، الله أجل وأكرم من أن يعذب على طاعته، ألم تسمع قول الله تبارك وتعالى (وسخر لكم الشمس والقمر دائبين) إنما يعنى دؤوبهما في الطاعة فكيف يعذب عبد ين يثنى عليهما إنهما دائبان في طاعته قاتل الله هذا الحبر وقبح خبريته، ما أجرأ على الله وأعظم فريته على هذين العبدین المطيعين لله، قال ثم استرجع مرارا وأخذ عويدا من الارض فجعل ينكتة في الارض فظل كذلك ما شاء الله ثم إنه رفع رأسه ورمى بالعويد فقال ألا أحدثكم بما سمعت من رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم يقول في الشمس والقمر...؟(۱) عكرمه می گوید: ما نشسته بودیم که مردی به نزد ابن عباس

آمد و گفت: ای پسر عباس، از کعب الاحبار سخن عجیبی شنیدم که در باره خورشید و ماه می گفت. ابن عباس که تکیه داده بود، قامتش را راست کرد و گفت: چه است؟ می گوید: آن دو را روز قیامت به صورت دو ثور می-آورند و به جهنم می اندازند. موی ابن عباس با شنیدن آن ایستاد و دو چندان به غضب آمد و سه مرتبه گفت: کعب دروغ گفته است، این یهودی می خواهد (دروغ های خود را) وارد اسلام کند... خداوند این یهودی را بکشد... سپس در فضل خورشید و ماه به آیه و حدیث اشاره نمود.

حالا- چنین خبر بی اساس چه پیام دارد که بخاری با تحریف و تصرف آن را در صحیحش وارد کرده، این خود امر عجیب است.

ابوهریره و نسبت مخالفت حضرت ابراهیم با امر خداوند متعال

عن أبي هريره عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال: يَلْقَى إِبْرَاهِيمَ أَبَاهُ آزَرَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَعَلَى وَجْهِ آزَرَ قَتْرَةٌ وَغَبْرَةٌ، فَيَقُولُ لَهُ إِبْرَاهِيمُ أَلَمْ أَقُلْ لِمَكَ لَا تَعْصِنِي فَيَقُولُ أَبُوهُ فَالْيَوْمَ لَا أَعْصِيكَ. فَيَقُولُ إِبْرَاهِيمُ يَا رَبِّ، إِنَّكَ وَعَيْدَتَنِي أَنْ لَا تُخْزِيَنِي يَوْمَ يُبْعَثُونَ، فَأَيُّ خِزْيٍ أَخْزَى مِنْ أَبِي الْأَبْعَدِ. فَيَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى إِنَّي حَرَمْتُ الْجَنَّةَ عَلَى الْكَافِرِينَ، ثُمَّ يُقَالُ يَا إِبْرَاهِيمُ مَا تَحْتِ رِجْلَيْكَ فَيَنْظُرُ فَإِذَا هُوَ بِدَيْخٍ مُلْتَطِحٍ، فَيُؤْخَذُ بِقَوَائِمِهِ فَيُلْقَى فِي النَّارِ؟ (۱) ابراهیم قیامت با پدرش آزر ملاقات می کند در حالی که

چهره ای سیاه و غبار آلود است، پس به او می گوید: مگر من به تو نگفتم که مرا نافرمانی مکن. آزر می گوید: امروز تو را نافرمانی نمی کنم، ابراهیم می گوید: خدایا تو به من وعده دادی که قیامت مرا خار نگردانی، چه خاری سخت تر از دور بودن

۱- صحیح بخاری، کتاب احادیث الانبیاء، باب قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى (وَاتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا، ح ۳۳۵ و ۴۷۶۸ و ۴۷۶۹).

پدرم است. پس خداوند متعال می فرماید: من بهشت را بر کفار حرام گردانیدم. سپس آزر را به جهنم می افکند.

ابن حجر می گوید: اسماعیلی این حدیث را از اصل مشکل دانسته و بر آن طعن وارد کرده و گفته است: این حدیث نمی تواند صحیح باشد؛ زیرا ابراهیم عالم بر این بود که خداوند خلف وعده نمی کند، پس چگونه بلایی را که شامل پدرش شده خاری برای خود می داند با این که به آن علم دارد. ابن حجر در ادامه می گوید: غیر اسماعیلی گفته است: این خبر با ظاهر آیه قرآن مخالف است که خداوند متعال می فرماید: «و ما کان استغفار ابراهیم لأبيه إلاّ عن موعدة وعدّها إياه فلما تبین له أنه عدول لله تبرأ منه.» یعنی وقتی حضرت ابراهیم متوجه شدند که آزر دشمن خداست، از او بیزاری جستند. (۱)

همین که محدثین اهل سنت بر باطل بودن این خبر تصریح کرده اند در باره آن کفایت می کند به خصوص که این خبر با صریح آیه قرآن مخالف است.

نسبت های بی اساس ابوهریره بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم

عن عبد الرحمن بن عتاب قال: کان أبوهریره یقول: قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: من أصبح جنباً فلا صوم له قال: فارسلی مروان بن الحکم أنا ورجل آخر إلى عائشه وأم سلمه نسألهما عن الجنب یصبح فی رمضان قبل ان یغتسل قال: فقالت احدهما: قد کان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یصبح جنباً ثم یغتسل ویتم صیام یومه قال وقالت الاخری: کان یصبح جنباً من غیر ان یحتلم ثم یتیم صومه قال: فرجعا فاخبرا مروان بذلك فقال لعبد الرحمن: أخبر أبا هریره بما قالتا، فحدثه ابی فتلون وجه ابی هریره وقال: هكذا حدثنی الفضل بن العباس. (۲) فقال أبوهریره کذا کنت أحسب وکذا کنت أظن قال: فقال له مروان: باظن وباحسب تفتی

۱- فتح الباری، ج ۸، ص ۳۸۴.

۲- مسند احمد، ج ۶، ص ۳۰۸، ح ۲۶۶۷۲؛ صحیح ابن حبان، ج ۸، ص ۲۷۰، ح ۳۴۹۹.

الناس؛^(۱) ابوهریره می گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هر که صبح کند در حالی که جنب است، نمی تواند روزه بگیرد. چون تحقیق شد ام سلمه و عایشه چنین نسبت را رد و انکار کردند، ابوهریره گفت: من چنین گمان می کردم. در روایتی گفت: فضل بن عباس (که در آن زمان از دنیا رفته بود) به من چنین خبر داد، در خبر سوم گفت: مخبری به من چنین خبر داد. مروان گفت: با گمان

می کند، فکر می کنم به مردم فتوا می دهی! ^(۲)

چنان که ملاحظه می کنید، ابوهریره این حدیث را ابتدا به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نسبت می دهد و سپس به فضل و همچنین به مخبری و گاه هم می گوید: چنین گمان می کردم و گاه هم حدیث را موقوف بازگو کرده است. از این حدیث به روشنی استفاده می شود که ابوهریره راحت به

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم سخنان دیگران را نسبت می داده است. اصل در این بحث این است که ابوهریره مطلبی را که از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم شنیده است به آن حضرت نسبت می داده است، و اما این که در این اخبار گفته اند: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم جنب از خواب بلند می شد، این از نظر ما منکر است و حاشا

رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم از چنین نسبت ها.

وقال بشر بن سعید: «اتقوا الله وتحفظوا من الحديث فوالله لقد رأيتنا نجالس أباهریره فيحدث عن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ويحدثنا عن كعب الأخبار ثم يقوم فأسمع بعض من كان معنا يجعل حديث رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم عن كعب و حديث كعب عن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم؛^(۳) یعنی ابوهریره با کعب الاحبار می نشست و از او اخبار دریافت می کرد و برای مردم نقل و روایت نیز می نمود و مردم آن را به اشتباه به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نسبت می دادند.

شعیب ارنؤوط در حاشیه ی «سیر ذهبی» سند این خبر را صحیح دانسته است.

۱- صحیح بخاری، کتاب الصوم، باب: الصائم یصبح جنباً، ج ۲، ص ۶۷۹، ح ۱۹۲۵ و ۱۹۲۶؛ صحیح مسلم، کتاب الصیام، باب صحه الصوم من طلع علیه الفجر وهو جنب، ج ۲، ص ۷۷۹، ح ۱۱۰۹؛ مسند احمد، ج ۶، ص ۱۸۴، ح ۲۵۵۴۸.

۲- تاریخ ابن کثیر، ج ۸، ص ۱۰۹.

۳- البدایه والنهایه ابن کثیر، ج ۴، ص ۱۰۹؛ سیر اعلام النبلاء ذهبی، ج ۲، ص ۶۰۶.

البته این نوع اخبار برای توجیه احادیث ابوهریره خواهد بود و برخی از این نسبت های نادرست ابوهریره را چندین نفر از تابعین از او نقل کرده اند. آیا تمام آن ها اشتباه کرده اند؟ این بعید است؛ زیرا ابوهریره متهم از جانب صحابه و تابعین است نه روات از او. همچنین اگر ابوهریره با دعای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هیچ حدیثی را فراموش نکرده و احادیث فراوان را با پهن کردن ردا و جمع کردن آن فرا گرفته بود (چنان که خواهد آمد)، پس چه نیازی به سخن کعب الاحبار داشت که سخنان او را در کنار احادیث رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به مردم منتقل می کرد! کعب الاحبار آیا نیازمند به اخبار الهی بود و یا اسلام نیازمند به این که یک یهود تازه مسلمان بیاید و از اخبار الهی مسلمین را آگاه سازد که ابوهریره خود را به اخبار او نیازمند کرده است! و این که ابوهریره از کعب اخبار دریافت می کرده است، بیانگر این است که او از اخبار و احادیث پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم دور و ناآگاه بوده و الا او به کعب اسلام تعلیم می داد، نه کعب به او.

عن أبي هريره قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: من غسل ميتا فليغتسل و من حمله فليتوضأ؛ (۱) هر که مرده را غسل دهد پس خود نیز غسل کند و هر که مرده را حمل نمود، پس وضو بگیرد.

ترمذی، بیهقی و دیگران گفته اند: این خبر موقوف است و احمد، ابن مدینی و ذهلی گفته اند: در این باب حدیث ثابتی وجود ندارد. (۲)

البانی و شعیب ارثووط سند این خبر را از ابوهریره صحیح دانسته اند و چهار نفر از تابعین آن را از او روایت کرده اند و در تمام آن ها ابوهریره این خبر را مرفوع روایت کرده و به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نسبت داده است. محدثان مذکور با حکمشان بر موقوف بودن آن، عدم اعتماد خود را بر ابوهریره بیان کرده اند.

۱- سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۴۷۰ ح ۱۴۶۳؛ سنن ترمذی، ج ۳، ص ۳۱۸ ح ۹۹۳؛ صحیح ابن حبان، ج ۳، ص ۴۳۵ ح ۱۱۶۱؛

مسند احمد، ج ۲، ص ۲۸۰ ح ۷۷۵۷ و ۹۵۹۹ و ۹۸۶۲ و ۱۰۱۱۲؛ مصنف ابن ابی شیبه، ج ۲، ص ۴۷۰ ح ۱۱۱۵۲.

۲- سنن ترمذی، ج ۳، ص ۳۱۸؛ المجموع نووی، ج ۵، ص ۱۸۵.

و این در حالی است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرموده اند:

عن ابن عباس قال: قال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم: ليس عليكم في غسل ميتكم غسل إذا غسلتموه فإن ميتكم ليس بنجس فحسبكم أن تغسلوا أيديكم؛^(۱) به خاطر غسل دادن مرده بر شما غسل لازم نمی آید، همانا میت شما نجس نیست، پس کفایت

می کند که دستان خود را بشوید.

حاکم سند این حدیث را صحیح دانسته و ابن حجر در حاشیه موطأ حسن دانسته است و حدیث ابوهریره با این حدیث نیز مخالف است گرچه در سند آن عکرمه کذاب است.

همچنین وقتی این حدیث ابوهریره به عایشه رسید آن را انکار کرده و گفت: مگر مردگان مسلمین نجس هستند!^(۲)

یادآور می شویم که هیچ یک از این اخبار را عثمان خمیس ذکر نکرده است.

عدم اعتماد تابعین به ابوهریره

شعبه می گفت: ابوهریره همیشه تدلیس می کرد.^(۳) حال آن که خود شعبه تدلیس را برادر دروغ و بدتر از زنا دانسته است.
^(۴)

قال يزيد بن هارون سمعت شعبه يقول: أبوهريره كان يدلس أي يروي ما سمعه من كعب و ما سمعه من رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم ولا يميز هذا من هذا. كان شعبه يشير بهذا إلى حديثه من أصبح جنبا فلا صيام له فانه لما حوقق عليه قال أخبرنيه مخبر ولم أسمعه من رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم. وقد قال ما قاله إبراهيم طائفه من الكوفيين

۱- المستدرک علی الصحیحین، ج ۱، ص ۵۴۳، ح ۱۴۲۴؛ حاشیه موطأ، ج ۲، ص ۸۴، ح ۳۰۳.

۲- حاشیه موطأ مالک، ج ۲، ص ۸۴، ذیل حدیث ۳۰۳، به نقل از «عین الاصابه فی استدراکات عائشه علی الصحابه سیوطی».

۳- سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۶۰۸؛ الاصابه ابن حجر، ج ۱، ص ۶۷.

۴- الکفایه فی علم الروایه خطیب، ص ۳۹۳؛ الکامل فی ضعفاء الرجال، ج ۱، ص ۳۳.

والجمهور علی خلافهم؛ (۱) یزید بن هارون می گوید: از شعبه شنیدم که می گفت: ابوهریره مدلس بود؛ یعنی آنچه را که از کعب و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم شنیده بود، بدون تمیز روایت می کرد (یعنی حدیث پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را به کعب نسبت می داد و سخن کعب را به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم). ابن کثیر می گوید: شعبه در این مورد به این حدیث ابوهریره «هر که صبح کند در حالی که جنب است نمی تواند روزه بگیرد» اشاره می کرد که چون تحقیق و بازخواست شد گفت: مخبری این را به من خبر داد و آن را از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نشنیدم. سپس ابن کثیر می گوید: همانا این سخن ابراهیم را (که هر حدیث ابوهریره را

نمی گرفتند) گروهی از اهل کوفه نیز گفته اند و جمهور بر خلاف آن است.

پس شعبه که در مکتب اهل سنت، امیرالمؤمنین در حدیث است، شهادت می دهد و تصریح می کند که این ابوهریره بوده که سخنان کعب الاحبار و احادیث

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را بدون تمیز روایت می کرده و سخنان کعب را به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نسبت می داده است، نه راویان دیگر.

اعمش می گوید: هر حدیثی را که می شنیدم به ابراهیم نخعی عرضه می کردم. روزی احادیثی از ابوصالح از ابوهریره را نزد او برده، به او عرضه کردم. او گفت: از حدیث ابوهریره مرا بگذار، همانا آن ها بسیاری از احادیث ابوهریره را ترک کرده بودند. (۲)

باز اعمش می گوید: ابراهیم نخعی حدیث شناس بود و من احادیث را به او عرضه می کردم. حدیثی را که از ابوصالح از ابوهریره بود، به نزد او بردم. او گفت: (مشایخش) چیزهایی از احادیث ابوهریره را قبول نکرده، کنار می گذاشتند. (۳)

مغیره از ابراهیم نخعی نقل کرده که گفته است: اصحاب ما شماری از احادیث ابوهریره را

۱- البدایه والنهایه ابن کثیر، ج ۸، ص ۱۰۹.

۲- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۶۸.

۳- علل احمد بن حنبل، ج ۱، ص ۴۲۸.

قبول نداشتند. (۱)

اعمش نیز می گوید: چیزهایی از احادیث ابوهریره را کنار می گذاشتند. سفیان ثوری از منصور، از ابراهیم نقل کرده که گفته است: از احادیث ابوهریره جز حدیثی را که در مورد بهشت و جهنم است، قبول نمی کردند. (۲)

چنان که ابراهیم نخعی شهادت می دهد، اصحاب بزرگ او مانند مسروق، علقمه و اسود بن یزید که زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را نیز درک کرده اند و بخاری و مسلم فراوان از آن ها حدیث روایت کرده اند، از ابوهریره در کتب سته و «مسند احمد» هیچ حدیثی روایت نکرده اند و همچنین شریح قاضی نیز که زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را درک کرده است علی الظاهر در این کتب تنها یک حدیث اخلاقی از ابوهریره روایت کرده و آن را نیز به ام المؤمنین عایشه عرضه کرده است و همام بن حارث نیز از دیگر شیوخ نخعی است که هیچ حدیثی از ابوهریره روایت نکرده است. ابن حجر نیز در شرح حال این افراد در «تهذیب التهذیب» ابوهریره را از مشایخ این ها ذکر نکرده است، جز شریح.

ابوحنیفه امام حنفی ها می گوید: من از همه ی صحابه تقلید می کنم، جز انس و ابوهریره و سمره. (۳) سپس علتش را نیز بیان کرده است.

ابوحنیفه در جواب ابویوسف گفت: کل صحابه عادل اند، جز چند نفر و از جمله آن ها ابوهریره و انس است. (۴)

آمدی می گوید: همانا صحابه بر ابوهریره کثرت روایتش را انکار کردند حتی عایشه گفت: خداوند ابوهریره را ببخشد همانا مرد طرد شده در حدیث مهراست بود. (۵)

۱- سیر اعلام النبلاء ذهبی، ج ۲، ص ۶۰۸؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۱۹، ص ۱۲۲.

۲- سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۶۰۸؛ البدایه والنهایه ابن کثیر، ج ۸، ص ۱۰۹ و ۱۱۸.

۳- المحيط، ج ۸، ص ۴۰۹؛ مرآه الاصول شرح مرقاه الوصول مخطوط؛ مختصر المؤمل، ص ۳۱ و ۳۲.

۴- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۶۸.

۵- الاحکام آمدی، ج ۲، ص ۷۵.

ابوالفتح موصلی می گوید: و اما روایه ابی هریره فشک فیها قوم لکثرتها؛ (۱) مسلمین به احادیث ابوهریره به خاطر کثرتش شک کردند.

رشید رضا مصری می گوید: اگر عمر عمرش طولانی می شد تا اینکه ابوهریره وفات

می کرد، این همه احادیث فراوان به ما نمی رسید. مجله المنار، ج ۱۰، ص ۸۵۱.

همو می گوید: این سخن محدثان: مراسیل صحابه حجت است، تو را مغرور نکنند... اگر ثابت شد اینکه مثلاً ابوهریره از کعب الاحبار حدیث روایت می کرد، پس بسیاری از احادیثش مراسیل است و واجب است در تمام حدیث غریب او که تصریح به سماع از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نکرده است، شک کرد و اگر از اسرائیلیات و به معنای آن بود محتمل است که آن را از کعب روایت کرده و این احتمال علت مانعه از نسبت دادن آن سخن به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است.

(۲)

ابوریه از رشید رضا این گونه نقل کرده است: اکثر احادیث مرفوع که از ابوهریره روایت شده است، او آن را از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نشنیده است. (۳)

انکار ام المؤمنین عائشه بر ابوهریره

عن عائشه انها دعت ابا هریره فقالت له: يا اباهریره ما هذه الاحادیث التي تبلغنا انك تحدث بها عن النبي! هل سمعت الا ما سمعنا وهل رأيت الا ما رأينا! قال: يا امه انه كان يشغلک عن رسول الله المرآه والمكحله والتصنع لرسول الله وانی والله ما كان يشغلنی عنه شیء؛ (۴) ام المؤمنین عایشه ابوهریره را خواست و گفت: ای ابوهریره، این احادیث

۱- المثل السائر فی أدب الکاتب والشاعر، ابوالفتح موصلی، ص ۱۴۱ (از نویسنده این کتاب به امام، مفتی و فقیه تعبیر شده است و او متوفای ۵۴۲ ه. ق. و شافعی مذهب است که شرح حالش در کتاب «سیر اعلام النبلاء»، ج ۲۰، ص ۱۱۸، رقم ۷۲» وارد شده است.

۲- مقالات و فوائد حدیثیه من مجله المنار، ج ۱، ص ۱۵۰.

۳- شیخ المضيره، ص ۱۵۰؛ مجله المنار، ج ۱۹، ص ۹۷.

۴- المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۵۰۹؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۶۰۴؛ فتح الباری، ج ۷، ص ۶۱.

چیست که به ما می رسد که توان را از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت می کنی! مگر چیزی جز همانی که ما شنیدیم را شنیدی و دیدی! ابوهریره گفت: ای مادر، تو را (از شنیدن احادیث) از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم زینت دادن خود برای آن حضرت باز می داشت، ولی مرا چیزی از آن حضرت مشغول نمی کرد.

حاکم، ذهبی و ابن حجر سند این خبر را صحیح دانسته اند. ولی پاسخ ام المؤمنین را در این خبر ذکر نکرده اند. اشاره کردیم که بزرگان تابعین مانند مسروق، علقمه، اسود که فراوان از ام المؤمنین عائشه حدیث روایت کرده و از شاگردان او محسوب می شوند، از ابوهریره هیچ حدیثی روایت نکرده اند و همچنین عروه که صحاح سته بیش از هزار حدیث از او روایت کرده اند تنها دو حدیث از ابوهریره روایت کرده و قاسم بن محمد نیز یک حدیث از او در کتب سته روایت کرده است، ممکن است این عمل و عدم اخذ روایت از ابوهریره با ارشاد عائشه باشد.

عن عائشه أنها قالت: ألا يعجبك أبو(هریره) فلان جاء فجلس إلى جانب حجرتي يحدث عن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يسمعي ذلك و كنت أسبح فقام قبل أن أقضى سبحتي ولو أدر كته لرددت عليه إن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لم يكن يسرد الحديث كسردكم؛^(۱) ام المؤمنین عائشه می گوید: آیا تعجب نمی کنی از ابوهریره که آمد و کنار حجره (منزل) من نشست و شروع کرد به نقل حدیث از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و صدایش را بلند می کرد که من بشنوم و من مشغول نماز بودم و قبل از این که نماز را تمام کنم بلند شد و رفت. اگر من او را درک می کردم قطعاً پاسخش را می دادم که همانا پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مانند شما زیاد حدیث بازگو نمی کرد.

در این خبر چنان که ملاحظه می کنید بخاری اسم ابوهریره را مبهم گذاشته است و

۱- صحیح بخاری، کتاب المناقب، باب: صفة النبي، ج ۳، ص ۱۳۰۷، ح ۳۵۶۸؛ صحیح مسلم، کتاب فضائل الصحابه، باب من فضائل ابوهریره، ج ۴، ص ۱۹۴۰، ح ۲۴۹۳؛ مسند احمد، ج ۶، ص ۱۱۸، ح ۲۴۹۰۹ و ۲۵۲۷۹، و دیگران.

حال آن که مسلم و احمد و دیگران آن را ذکر کرده اند. البته از این نمونه ها در «صحیح بخاری» فراوان است که در فصل آخر به برخی از چنین نمونه ها و پنهانکاری بخاری در صحیحش آشنا خواهیم شد.

عروه می گوید: ابوهریره کنار حجره عایشه نشست در حالی که او نماز می خواند شروع کرد به گفتن: بشنو ای صاحب حجره. وقتی عایشه نماز را تمام کرد گفت: آیا تعجب نمی کنی از ابوهریره و حدیثش. اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حدیث می گفت شمارنده اگر می خواست آن را بشمارد می شمارید. (۱)

البانی سند این حدیث را صحیح دانسته است.

عثمان خمیس به هیچ یک از سخنان فوق نیز اشاره نکرده است.

وهب عن اخیه سمع اباهریره یقول: ما من أصحاب النبی أحد أكثر حدیثا منی إلا ما کان من عبد الله بن عمرو انه کان یکتب ولا أکتب؛ (۲) ابوهریره می گفت: هیچ یک از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بیشتر از من حدیث نمی دانست، مگر عبدالله بن عمرو؛ زیرا او حدیث را می نوشت و من نمی نوشتم.

حال آن که ذهبی می گوید: مسند ابوهریره ۵۳۷۴ حدیث است (۳) باز می گوید: مسند عبد الله بن عمرو به هفت صد حدیث می رسد. (۴)

از این جا روشن می شود که احتمالا ابوهریره در ابتدا، احادیثی را که از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیده است، روایت می کرده و آن کمتر از حدیث عبد الله بوده است و بعدها در زمان معاویه برای جلب رضایت او، بر این احادیث از کیس خود و سخنان کعب الاحبار را اضافه کرده و به آن حضرت

۱- سنن ابی داود، ج ۲، ص ۳۴۴، ح ۳۶۵۴.

۲- صحیح بخاری، کتاب العلم، باب: کتابه العلم، ج ۱، ص ۵۴، ح ۱۱۳؛ سنن دارمی، ج ۲، ص ۳۶، ح ۴۹۲؛ صحیح ابن حبان؛ مسند احمد...

۳- سیر اعلام النبلاء ذهبی، ج ۲، ص ۶۳۲.

۴- همان، ج ۳، ص ۸۰، رقم ۱۷.

نسبت داده تا حدیثش به این تعداد رسیده است.

همچنین خبر زیر نیز این مطلب را تأیید می کند:

قیل لعلی مالک اکثر أصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم حدیثاً؟ فقال: إني كنت اذا سألته انبأني واذا سكت ابتدأني؛^(۱) به امیرالمؤمنین گفته شد: چگونه تو از همه صحابه بیشتر حدیث می-دانی؟ حضرت فرمودند: چون همیشه هر وقت من از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سؤال می-کردم مرا آگاه می ساختند و هر وقت سکوت می کردم خود آن حضرت شروع می کردند به آموختن و آگاه ساختن من.

سند این حدیث کاملاً صحیح است و بخش دوم حدیث با سند های مختلف در کتاب های دیگر نیز وارد شده است. ^(۲) باید توجه داشته باشیم که با این وجود، اهل سنت از امیرالمؤمنین تنها حدود ۵۰۰ حدیث روایت کرده اند که بخشی از آن ها ضعیف است. این در حالی است که امیرالمؤمنین علیه السلام بنابر حدیث متواتر مکتب اهل سنت اعلم این امت هستند چنان که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرموده اند: «علی داناترین این امت است».

شعیب ارنؤوط در حاشیه ی سیر ذهبی در مورد سخن ابوهریره می گوید: این در حالی است که احادیث مروی از عبد الله بن عمرو چندین برابر کمتر از احادیث مروی موجود از ابوهریره است. سپس توجیه علما را ذکر کرده و از جمله گفته است: رابعها: أن عبد الله كان قد ظفر في الشام بحمل جمل من كتب أهل الكتاب، فكان ينظر فيها ويحدث منها، فتجنب الاخذ عنه لذلك كثير من أئمة التابعين؛^(۳) اگر این توجیه درست باشد حال ابوهریره نیز چنین است و با اعتراف علمای اهل سنت ابوهریره نیز بسیار با کعب الاحبار می نشست و سخنان او را بدون تمیز به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نسبت می-داده است و همچنین خلق بسیاری از عبد الله نیز حدیث روایت کرده اند.

۱- طبقات الکبری، ج ۲، ص ۳۳۸؛ انساب الاشراف، ج ۲، ص ۳۵۱.

۲- مصنف ابن ابی شیبیه، ج ۷، ص ۴۹۵؛ سنن ترمذی، ج ۵، ص ۶۴۰، ح ۳۷۲۹؛ سنن الکبری نسائی، ج ۵، ص ۱۴۲، ح ۸۵۰۵؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۳۵، ح ۴۶۳۰ و ... ترمذی، حاکم، ذهبی و شعیب ارنؤوط در حاشیه «سیر ذهبی»، ج ۱، ص ۴۵۱ و ج ۲، ص ۳۸۸، سند این حدیث را صحیح دانسته-اند

۳- حاشیه ی سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۵۹۹.

عثمان خمیس نیز توجیه فوق را کرده است. همچنین در مورد اخبار زیادی چنان که ملاحظه کردید علما و محدثین اهل سنت اعتراف کرده اند که ابوهریره آن را از کعب گرفته و آن افسانه و از اسرائیلیات است، ولی چنین چیزی در مورد اخبار و احادیث عبدالله بن عمرو گفته نشده است، پس این صفت در ابوهریره و اخبار او بارزتر خواهد بود.

توجه داشته باشیم که ابوهریره سال ۵۷ ه. ق وفات کرده است، ولی عبد الله بن عمرو سال ۶۳ یا ۶۵ و با این حال احادیث ابوهریره بیش از هشت برابر احادیث عبد الله است.

ابوهریره مؤذن بحرین

تمام این اخبار و کثرت روایت ابوهریره در حالی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ابوهریره را همراه علاء بن حضرمی در ذی قعدة سال هشتم به بحرین فرستادند و او مؤذن علاء بود و علاء در زمان ابوبکر و عمر نیز والی بحرین شد. (۱) و چون علاء از دنیا رفت عمر بن خطاب به جای او ابوهریره را به بحرین والی قرار داد. (۲) از این اخبار استفاده می شود که ابوهریره همراه علاء بن حضرمی بود و او می گوید: از علاء سه چیز دیدم و همیشه به خاطر آن او را دوست دارم و خلیفه دوم نیز در زمان خود وقتی علاء بن حضرمی را به بحرین فرستاد باز ابوهریره را همراه او به بحرین روانه کرد. (۳)

این را که ابوهریره همراه علاء به بحرین رفته هم سائب بن یزید بن علاء نقل کرده است و هم خود ابوهریره و ذهبی، ابن حجر، و صالحی شامی آن را همچون یک خبر مسلم تاریخی نقل کرده اند. از این جا روشن می شود که ابوهریره کمتر از دو سال همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بوده یعنی از محرم سال هفت تا ذی قعدة ی سال هشت.

۱- طبقات الکبری، ج ۱، ص ۲۶۴، ج ۴، ص ۳۶۰؛ الاصابه، ج ۴، ص ۴۴۵، ج ۷، شرح حال ابوهریره؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۱، ص ۲۶۴.

۲- سیر اعلام النبلاء، ج ۱، ص ۲۶۳، رقم ۵۱.

۳- سیر اعلام النبلاء، ج ۱، ص ۲۶۵.

این که ابوهریره در بحرین مؤذن علاء بن حضرمی بوده نیز از مسلمات است و از ابن سیرین، ابوسلمه، ابودلان و ولید بن رباح نیز با سندهای صحیح روایت شده است. (۱) اگر ابوهریره مدت کمی همراه علاء و مؤذن او بود، مؤذن علاء بودن او در بحرین

زبان زد نمی شد، لذا او مدت طولانی در بحرین بوده تا به این عنوان شهرت یافته است.

با این حال ابوهریره خود را خیلی بزرگ و آگاه به همه ی علم اهل مدینه خوانده و در ضمن آن می گوید: ... آری سال هفتم در خیر به نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمدم و همراه آن حضرت ماندم و تا زمانی که آن حضرت وفات کرد همراه ایشان در منزل همسرانش دور می زدم و به او خدمت می کردم، پشتش نماز می-خواندم و همراهش حج و جهاد

می کردم و والله داناترین مردم به حدیث آن حضرت بودم، مهاجر و انصار ملازمت من نسبت به آن حضرت را می دانستند و از من حدیث آن حضرت را سؤال می کردند که بین آن ها عمر و عثمان و علی و طلحه و زبیر بودند و والله هر حدیثی که در مدینه بود برای من مخفی نبود... (۲)

این سخنان نیز به روشنی دروغ گویی ابوهریره را ثابت می کند؛ زیرا سند این خبر صحیح است گرچه در آن واقعی است، زیرا اهل سنت و وهابی ها با استناد به معنای این سخن ابوهریره آن را در کتاب های خود تکرار می کنند.

عبدالله بن عبدالعزيز بن علی الناصر می گوید: ابوهریره در سال هفتم هجری در فاصله خیر و حدیبیه در سی سالگی مسلمان شد، او سپس همراه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از خیر به مدینه رفت و در صفة اقامت گزید. او همواره با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بود و هر کجا پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می رفت ابوهریره هم همراه او به آنجا می رفت، و اغلب غذا را با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم صرف می کرد. (۳)

۱- مصنف ابن ابی شیبیه، ج ۲، ص ۳۱۵ و ۲۱۶؛ مصنف عبدالرزاق، ج ۲، ص ۹۶؛ الاوسط ابن المنذر، ج ۶، ص ۱۷۳؛ فتح الباری، ج ۲، ص ۲۱۷؛ کنز العمال، ج ۸، ص ۱۲۲، ح ۲۲۱۹۵.

۲- سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۶۰۵؛ البدایه والنهایه، ج ۸، ص ۱۱۶؛ الاصابه، ج ۷، ص ۳۵۹.

۳- دلیل و برهان در تبرئه ی ابوهریره از بهتان، ص ۳۶؛ به نقل از کتاب «السنه ومكانتها فی التشریح الاسلامی، مصطفی سباعی. البدایه والنهایه، ج ۸، ص ۱۱۲.

چنان که ملاحظه می کنید به این راحتی به دروغ های بزرگ ابوهیره استدلال می کنند و آن را در کتابی که در مقام دفاع از ابوهیره نوشته اند، به این راحتی ذکر می کنند. پس بدون شک این سخنان از ابوهیره است و به روشنی سخنان بی اساس او را ثابت می کند؛ زیرا او حتی می گوید: همیشه همراه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بودم. آیا او در مدینه مؤذن علاء حضرمی بود و برای مردم بحرین اذان می گفت؟! بی-اساس بودن این سخنان ابوهیره برای ذهبی نیز ثابت بوده و لذا این سخنان ابوهیره را که «عمر و علی و... از من حدیث سؤال می کردند» را حذف کرده است تا خواننده به دروغ بودن آن پی نبرد.

همکاری ابوهیره با معاویه

طبری و دیگران چنین نقل کرده اند: معاویه در سال چهل بسر بن اراطه را با سه هزار لشکر به حجاز فرستاد. وقتی او وارد مدینه شد ابویوب انصاری که حاکم مدینه از جانب امیرالمؤمنین علیه السلام بود به کوفه به نزد حضرت فرار نمود. او با ترساندن مردم مدینه با زور از آن ها برای معاویه بیعت گرفت و به بنی سلمه گفت: شما نه در امان هستید و نه بیعت شما را قبول خواهیم کرد تا زمانی که جابر بن عبدالله را به نزد من نیاورید. جابر به ام سلمه (همسر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم) وارد شد و گفت: این بیعت، بیعت ضلالت است و حالا من چه کنم؟ ام سلمه گفت: من فرزندانم را امر کردم تا بیعت کنند و تو نیز بیعت بکن و از ریخته شدن خون خود و قبیله ات جلوگیری نما. سپس بسر به مکه رفت و همین کار را کرد و سپس به یمن رفت و عبیدالله بن عباس که حاکم یمن بود به کوفه فرار نمود و دو کودک عبیدالله را بسر به طور فجیع ذبح نمود و افراد دیگری را نیز کشت و در این مسیرش خیلی از شیعیان امیرالمؤمنین علیه السلام را به قتل رسانید. (۱) وقتی خبر به امیرالمؤمنین علیه السلام رسید هر کدام از جاریه بن قدامه و وهب بن مسعود را با دو هزار لشکر به طرف او

۱- ابن کثیر می گوید: این خبر نزد اهل مغازی و سیره مشهور است.

فرستادند. جاریه بن قدامه به نجران رسید و تعدادی از شیعیان عثمان (معاویه) را به قتل رسانید و بسر همراه لشکرش فرار کرد. جاریه به مکه رفت و سپس به مدینه آمد و از آن ها برای امیرالمؤمنین علیه السلام بیعت گرفت. ابوهریره که در مدینه حاکم و امام مسجد (از طرف معاویه و بسر) بود از جاریه فرار کرد. جاریه گفت: به خدا سوگند، اگر اباسنور (ابوهریره) را می گرفتم گردنش را می زدم. در نقل بلاذری وارد شده که معاویه به بسر گفت: مردم مدینه را بترسان تا گمان کنند که تو آن ها را خواهی کشت و از آن ها بیعت بگیری هر که در فرمان علی است اگر بیعت نکرد او را بکش. بسر بعد از انجام این کارها ابوهریره را (حاکم و) امام مسجد مدینه قرار داد و منازل افرادی از مردم مدینه را که از او فرار کردند، آتش زد. (۱)

باید دقت داشته باشیم که، اولاً: جاریه بن قدامه که می خواست ابوهریره را به قتل برساند، از صحابه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بوده است (۲) و بعید هم نیست که امیرالمؤمنین علیه السلام به قتل ابوهریره امر فرموده باشند. همچنین جاریه با کسی از اهل مدینه برخورد تند نداشت و تنها ابوهریره از او فرار نمود و او نیز آن سخن را در حق وی گفت.

ثانیاً: در این اخبار وارد شده که جاریه در نجران هر کسی را گرفت که امیرالمؤمنین علیه السلام را از خلافت خلع کرده بود، وی را به قتل رسانید، پس ابوهریره نیز از این دسته باید بوده باشد.

ثالثاً: در حالی که بسر با وارد کردن وحشت بر مؤمنین و جابر و... از آن ها بیعت برای معاویه می گیرد، ابوهریره را امام مسجد قرار می دهد. پس خیلی روشن بوده که

۱- انساب الاشراف، ج ۱، ص ۳۶۶؛ تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۱۰۷؛ الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۱۰۰؛ البدایه والنهایه، ج ۷، ص ۳۵۷؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۱۰، ص ۱۵۳؛ تاریخ الصغیر بخاری، ج ۱، ص ۱۴۱ با اختصار؛ الثقات ابن حبان، ج ۲، ص ۳۰۰؛ الاصابه، سیر ذهبی. از ابن کثیر به بعد، این خبر را مختصر نقل کرده اند.

۲- الاصابه، ج ۱، ص ۵۰۰، رقم ۱۰۵۱ و دیگران.

ابوهریره وفادار به معاویه و دور از بیعت و اطاعت امیرالمؤمنین صلی الله علیه و آله و سلم بوده است.

رابعا: مؤمنین و جابر و... از بیعت ضلالت و از ظلم معاویه خون آشام فرار کردند، ولی ابوهریره از عدالت امیرالمؤمنین علیه السلام فرار می کرد و با افتخار تا دم مرگ بیعت ضلالت را بر گردن داشته است.

همچنین ابوهریره در زمان امیرالمؤمنین علیه السلام در کنار معاویه بود و در دو مورد نیز بعد از جنگ جمل نامه رسان معاویه بوده که نامه ی او را به امیرالمؤمنین علیه السلام آورده تا قاتلین عثمان را تسلیم معاویه کنند و ... (۱).

مکحول می گوید: مردم برای شبی از شب ها با هم قرار گذاشتند و در قبه ای از

قبه های معاویه جمع شدند و بین آن ها ابوهریره نیز بود و تا صبح برای مردم از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم حدیث روایت کرد. (۲).

روشن است که در زمان معاویه در منابر اسلامی امیرالمؤمنین علیه السلام را با امر او لعن می کردند و همچنین روایت مناقب آن حضرت ممنوع بود و با این حال ابوهریره در کنار او برای مردم حدیث روایت می کرده است.

در خبری چنین وارد شده است: عباد بن صامت مشاهده کرد که عمال معاویه با امر او در بازار شراب می فروشند و چون عباد متوجه شد که آن خمر است اجازه نداد فروخته شود. ابوهریره آن زمان در شام بود و معاویه به او گفت:

نمی شود برادرت عباد را از ما بازداری؟! روزها بازار ما را فساد می کند و شب ها در مسجد می نشیند و آب روی ما را شتم می کند و عیب ما را بازگو می کند. پس ابوهریره به نزد عباد رفت و گفت: ای عباد، تو را با معاویه چه کار؟ با او و کارش کار نداشته باش. عباد گفت: تو همراه ما نبودی زمانی که ما به سمع و

۱- انساب الاشراف بلاذری، ج ۱، ص ۳۱۹ و ۳۶۴.

۲- کتاب العلم ابوخیثمه، ص ۱۴؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۵۹۹.

طاعت و امر به معروف و نهی از منکر و این که در راه خدا از ملامت ملامت کننده نهراسیم، بیعت کردیم! پس ابوهریره سکوت کرد و معاویه به عثمان از دست عبادہ شکایت نمود.^(۱) رجال سند این خبر رجال صحاح سته هستند جز اسماعیل بن عبید و پدرش که از رجال «ادب المفرد» و سنن هستند و شعیب ارنؤوط سند این خبر را حسن دانسته است.

البته این خبر ادامه دارد، ولی ذهبی جهت پنهان کردن بی دینی معاویه بنا بر حدیث پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، ادامه خبر را حذف کرده است و همچنین ابن عساکر در ادامه، اخبار فراوانی از مخالفت های عبادہ با معاویه را در تاریخش نقل کرده است.

سعید بن مسیب می گوید: کان ابوهریره إذا أعطاه معاویه سکت، فإذا أمسک عنه، تکلم؛^(۲) ابوهریره همیشه روشش این بود که اگر معاویه به او هدایا بدهد (در برابر خلاف های وی) سکوت می کرد و اگر چیزی نمی داد شکایت می کرد.

رجال این خبر همه ثقه و از رجال صحاح سته هستند جز علاء بن عبدالجبار که از رجال بخاری و سه سنن دیگر است، و از سیره معاویه این نیز خیلی روشن است که او بدون خوش خدمتی ابوهریره به خواسته ای معاویه، به وی بخشش و عطا نخواهد کرد. و حالا شما بین عبادہ بن صامت و ابوهریره مقایسه کنید.

از این خبر همچنین استفاده می شود، این که ابوهریره زمانی که خواستند امام

حسن علیه السلام را نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم دفن کنند و مروان نگذاشت و ابوهریره اعتراض نمود، قطعا در چنین شرایط بوده که شاید در آن زمان ابوهریره از مروان چیزی خواسته و مروان به او نداده و لذا در این داستان اعتراض کرده است. لذا استدلال به این داستان در مقام این که ابوهریره از اهل بیت علیهم السلام دفاع می کرده، درست نیست؛ زیرا ابوهریره به

۱- سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۱۰، رقم ۱ شرح حال عبادہ بن صامت؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۲۶، ص ۱۹۸.

۲- معرفه الثقات عجلی، ج ۱، ص ۴۰۵، رقم ۶۱۶؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۶۱۵.

خاطر خودش چنین اعتراضی را کرده نه برای اسلام و اهل بیت علیهم السلام و این واقعیت را سخن ابن مسیب ثابت می کند. همچنین اگر ابوهریره اهل حق و دفاع از آن بود، نه مروان او را امین خود قرار می داد و نه معاویه، چنان که خواهد آمد؛ زیرا این دو ابوهریره را حاکم مدینه و جانشین خود در حکومت بر مدینه قرار داده اند، و همچنین نه جاریه بن قدامه می خواست او را به قتل برساند.

ابن حجر می گوید: ابوهریره در زمان معاویه بارها امیر مدینه شد. (۱) محمد بن زیاد می گوید: معاویه همواره روشش این بود که به حکومت مدینه ابوهریره را می فرستاد و هر وقت بر وی غضب می کرد مروان را به جای او می فرستاد و او را عزل می نمود. مقداری از زمان می گذشت که باز مروان را عزل می کرد و ابوهریره را می فرستاد. (۲) شعیب ارنؤوط رجال سند این خبر را ثقات معرفی کرده است. از این خبر استفاده

می شود که ابوهریره در زمان حکومت معاویه بیشتر اوقات در شام به سر می برده تا خواسته های او را برآورده کند، وقتی او را به حکومت مدینه انتخاب کرده و پس از آن که معاویه بر او غضب کرده و او را عزل می کرده، باز از مدینه به حضور او برمی گشته است.

ابورافع می گوید: مروان گاهی ابوهریره را جانشین خود در مدینه قرار می داد. (۳) وقتی به مکه رفت ابوهریره را به جای خود قرار داد. (۴) ذهبی نیز می گوید: ابوهریره گاه نایب مروان در مدینه نیز بوده است. (۵) حالا شما توجه کنید حال کسی که با رضایت به سیره چنین افراد فاسد و ناصبی با آن ها همکاری می کرده، و سعی نیز داشته تا دیگران را

۱- تهذیب التهذیب، ج ۱۲، شرح حال ابوهریره رقم ۸۷۷۳.

۲- سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۶۱۳، شرح حال ابوهریره؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۶۷، ص ۳۷۲.

۳- تاریخ ابن عساکر، ج ۶۷، ص ۳۷۲.

۴- صحیح مسلم، ج ۲، ص ۵۹۷، ح ۸۷۷؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۶۱۴، شرح حال ابوهریره.

۵- سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۶۱۴، شرح حال ابوهریره.

از مخالفت با آن‌ها در تخلفاتشان از احکام اسلامی، منصرف کند، چه خواهد بود و چگونه انسان‌هایی می‌توانند با چنین افراد همکاری و همراهی داشته باشند و آن‌ها نیز بر وی اعتماد داشته و او را امین خود قرار داده‌اند!

نهی عمر بن خطاب از نقل حدیث و متهم بودن ابوهریره نزد وی

ابوهریره می‌گوید: حدیث من به عمر رسید. مرا احضار کرد و گفت: آیا در منزل فلانی همراه ما با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم حضور داشتی؟ گفتم: متوجه شدم که چرا سؤال می‌کنی. عمر گفت: چرا؟ گفت: همانا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آن روز فرمود: هر که عمداً به من دروغ بست جایگاهش را در جهنم آماده سازد. عمر گفت: اگر چنین نیست برو و حدیث نقل کن. (۱)

محقق مسند ابن راهویه گفته است: این سند ضعیف است، ولی این داستان از طرق دیگر ثابت است.

از این حدیث اولاً به روشنی استفاده می‌شود که عمر بن خطاب ابوهریره را متهم به جعل حدیث می‌دانسته است. ثانیاً: این که خلیفه دوم گفته باشد: اگر چنین نیست برو روایت کن. بدون شک کذب است و برای توجیه احادیث ابوهریره به حدیث اضافه شده است؛ زیرا آن با مسلمات تاریخ که حتی از خود ابوهریره روایت شده که عمر بن خطاب به او اجازه نقل حدیث نمی‌داد، مخالف است که به چند نمونه اشاره می‌کنیم:

۱. ابوهریره می‌گوید:

أفإن كنت محدثكم بهذه الأحاديث وعمر حى أما والله إذا لألفيت المخفقه ستبأشر ظهري؛ (۲) گمان می‌کنید اگر عمر زنده بود من می‌توانستم این احادیث را برای شما بازگو کنم، به خدا سوگند اگر چنین می‌کردم (تازیانه عمر) به پشتم

۱- مسند ابن راهویه، ج ۱، ص ۵۳؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۶۰۲؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۶۷، ص ۳۴۳؛

۲- مصنف عبدالرزاق، ج ۱۱، ص ۲۶۲، ح ۲۰۴۹۶؛ جامع معمر، ج ۳، ص ۳۰۳، ح ۱۱۰۹؛ البدایه والنهایه، و... .

می خورد. سند این خبر صحیح و رجالش رجال صحاح سته هستند.

۲. باز ابوهریره می گوید:

إني أحدثكم أحاديث لو حدثت بها زمن عمر لضربني بالدره، وفي روايه: لشج رأسي؛ (۱) همانا من احاديثي به شما نقل می کنم که اگر آن را زمان عمر نقل می کردم قطعاً عمر مرا با تازیانه می زد. ذهبی در تأیید این خبر می گوید: عمر این گونه بود.

۳. عمر بن خطاب به ابوهریره گفت: «لتتركن الحديث عن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم او لالحقنك بأرض دوس؛ (۲) یا روایت حدیث از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را ترک می کنی و یا تو را به سرزمین دوس تبعید می کنم.» شعیب ارنؤوط در حاشیه سیر ذهبی سند این خبر را صحیح دانسته است.

۴. عن أبي هريره، قال: ما كنا نستطيع أن نقول: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم، حتى قبض عمر. قال ابوسلمه: فسألته بم؟ قال: كنا نخاف السياط و او ما بيده الى ظهره؛ (۳) ابوهریره می گوید: ما نمی توانستیم بگوییم که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود (جرئت روایت حدیث از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را نداشتیم) تا این که عمر از دنیا رفت. ابوسلمه سؤال کرد که چرا؟ ابوهریره به پشتش اشاره کرد و گفت: از تازیانه ی (عمر بن خطاب) می ترسیدیم.»

عثمان خمیس به هیچ یک اخبار و اقوال فوق نیز اشاره نکرده به جز خبر کثرت روایات ابوهریره.

همچنین عثمان خمیس نقل کرده است که عمر بن خطاب ابوهریره را با دره زد و

۱- سیر اعلام النبلاء ذهبی، ج ۲، ص ۶۰۱.

۲- تاریخ المدینه ابن شبه، ج ۳، ص ۸۰۰؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۵۰، ص ۱۷۲؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۶۰۰؛ البدایه والنهایه، ج ۴، ۱۰۶. کنز العمال، ج ۱۰، ص ۲۹۱، ح ۲۹۴۷۲.

۳- تاریخ ابن عساکر، ج ۶۷، ص ۳۴۴؛ تاریخ ابن کثیر، ج ۸، ص ۱۱۵؛ سیر أعلام النبلاء، ج ۲، ص ۶۰۲.

گفت: تو به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نسبت دروغ می دهی. (ص ۱۹). او این سخن را بدون دلیل تکذیب کرده و از جمله گفته است: عمر ابوهریره را از نقل حدیث منع نکرده است؛ زیرا او را امیر و حاکم (بحرین) قرار داده بود. حال آن که اولاً: اخبار فوق ادعای عثمان خمیس را تکذیب می کند و ثانیاً: امیر قرار دادن او نمی-تواند دلیل عدم منع از روایت باشد؛ زیرا عمر بن خطاب به منافقین نیز مقام می داد؛ چنان که می گوید:

۱. قال عمر بن الخطاب: «نستعين بقوه المنافق وإثمه عليه»؛^(۱) از قوه ای منافق کمک می گیرم و گنااهش بر خودش است.

۲. أن حذيفه قال لعمر: إنك تستعين بالرجل الفاجر! فقال عمر: إني لاستعمله لاستعين بقوته ثم أكون على قفائه؛^(۲) حذیفه به عمر گفت: تو از مرد فاجر کمک می گیری. عمر گفت: به فاجر مأموریت می دهم و از او کمک می گیرم و سپس از پشتش خواهم بود.

پس امیر قرار دادن خلیفه دوم نمی تواند دلیل بر تأیید و پاک بودن آن طرف باشد.

همچنین عمر بن خطاب به اهل شوری گفته است:

۳. لا تختلفوا فإنكم إن اختلفتم جاءكم معاوية من الشام وعبد الله بن أبي ربيعة من اليمن فلا يريان لكم فضلا لسابقتكم ان هذا الامر لا يصلح للطلاق ولا لابناء الطلاق؛^(۳) با هم اختلاف نکنید و اگر اختلاف کردید معاویه از شام و ابن ابی ربیع از یمن می آیند که به سابقه ای شما فضلی قائل نیستند، و به این امر (به خلافت) طلقا و فرزندان طلقا صلاحیت ندارند.

۱- مصنف ابن ابی شیبه، ج ۷، ۲۶۹، ح ۱۲۰؛ کنز العمال، ج ۴، ص ۶۱۴؛ سنن الکبری بیهقی، ج ۹، ص ۳۶.

۲- غریب الحدیث حربی، ج ۳، ص ۲۳۹؛ النهایه فی غریب الحدیث ابن اثیر، ج ۴، ص ۹۲؛ کنز العمال، ج ۵، ص ۷۷۱، ح ۱۴۳۳۸.

۳- الاصابه ابن حجر، ج ۲، ص ۳۰۵، ج ۴، ص ۷۰، رقم ۴۶۸۹؛ کنز العمال، ج ۵، ص ۷۳۵، ح ۱۴۲۵۷.

در خبر دیگر می گوید:

۴. عن عمر قال: هذا الأمر في أهل بدر ما بقي منهم أحد ثم في أهل أحد ما بقي منهم أحد وفي كذا وكذا وليس فيها لطلاق ولا لولد طلاق ولا لمسلمه الفتح شيء؛^(۱) امر خلافت در اهل بدر و سپس در اهل احد و... و در آن برای آزاد شده در فتح مکه و نه فرزند آزاد شده در آن و کسی که در فتح مکه مسلمان شده است، نصیبی نخواهد بود.

این در حالی است که عمر بن خطاب حکومت شام را همراه با خلیفه اول به یزید بن ابی سفیان دادند و او از طلقا و از مسلمه فتح است و پس از یزید خلیفه دوم حکومت شام را به معاویه داد که او نیز از طلقاست.

تا این جا با دیدگاه صحابه و تابعین و محدثین در مورد ابوهریره آشنا شدیم، اکنون به برخی اخبار او که بی اساسی آن ها خیلی روشن است اشاره می کنیم تا برای حق جویان بیشتر روشن گردد که بدون شک به هر حدیث ابوهریره نمی شود اعتماد کرد.

ابوهریره مبلغ آیات برائت

۱. ابوهریره می گوید: بعثنی أبوبکر فیمن يؤذن يوم النحر بمنى لا يحج بعد العام مشرك ولا يطوف بالبيت عريان ويوم الحج الأكبر يوم النحر؛^(۲) ابوبکر مرا همراه افرادی برای تبلیغ فرستاد تا بگوئیم: پس از این سال مشرک حج نخواهد کرد و کسی نمی تواند عریان کعبه را طواف کند و روز حج اکبر روز قربان است.

باز ابوهریره می گوید: بعثنی أبوبکر في تلك الحجة في المؤذنين بعثهم يوم النحر يؤذنون بمنى أن لا يحج بعد العام مشرك ولا يطوف بالبيت عريان قال

۱- طبقات الكبرى ابن سعد، ج ۳، ص ۳۴۲؛ كنز العمال، ج ۱۲، ص ۶۸۱، ح ۳۶۰۴۷.

۲- صحيح بخاری، كتاب الجزیه والموادع، باب: كيف ينبذ الى اهل العهد، ج ۲، ص ۵۸۶، ح ۳۱۷۷، ج ۳، ص ۱۱۶۰، ح ۳۰۰۶، ج ۴، ص ۱۵۸۶ ح ۴۱۰۵.

حمید: ثم أردف النبي صلى الله عليه وآله وسلم بعلي بن أبي طالب فأمره أن يؤذن ببراءه. قال أبوهريره فأذن معنا على في أهل منى يوم النحر ببراءه و ان لا يحج بعد العام مشرك ولا يطوف بالبيت عريان؛(۱) در این دو حدیث ابوهریره خود را از مبلغین آیات برائت برای مشرکین از جانب ابوبکر معرفی کرده است. بنابر این حدیث ابوهریره، حضرت علی علیه السلام هیچ نقشی در تبلیغ آیات برائت نداشتند و این عمل اهمیتی هم نداشت لذا حتی خود ابوبکر نیز امتثال نکرد، بلکه دیگران آن را انجام دادند و از وحی خداوند بر این که باید این مأمريت را خودت و یا شخصی از خودت انجام دهد و گرفتن مأمريت ابلاغ برائت از ابوبکر نیز هیچ خبری در این احادیث ابوهریره نیست. همچنین می گوید: علی در منی همراه ما برائت را ابلاغ کرد.

این حدیث ابوهریره که بخاری بارها آن را تکرار آورده است، با دلایل مختلف ساخته ذهن خود ابوهریره است؛ زیرا اولاً: با حدیث دیگر ابوهریره مخالف است که می گوید:

كنت في البعث الذين بعثهم رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم مع علي براءة إلى مكة...؛(۲) ابوهریره می گوید: زمانی که پیامبر صلى الله عليه وآله وسلم علی را با برائت فرستاد من همراه آن گروه بودم... . سند این خبر نیز صحیح است، حاکم، ذهبی و البانی نیز آن را صحیح دانسته اند و این حدیث ابوهریره دلالت می کند که ابوبکر در آن سفر حضور نداشته است و همچنین از این خبر استفاده می شود که فرمانده آن گروه امیرالمؤمنین علیه السلام بوده اند.

ثانياً حدیث او با احادیث دیگر صحابه و هم با حدیثی که در زیر ذکر خواهد شد مخالف

۱- صحیح بخاری، کتاب الصلاة، باب: ما یستر من العوره، ج ۱، ص ۳۴۴، ح ۳۶۹ و ۱۶۲۲، و ج ۴، ص ۱۷۱۹، ح ۴۶۵۵ و ۴۶۵۶، ۴۳۸۰.

۲- سنن الکبری نسائی، ج ۲، ص ۴۰۷، ح ۳۹۴۹؛ الاموال ابو عبید، ج ۱، ص ۴۳۱، ح ۴۰۱؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۷۰، ۳۲۷۵؛ صحیح وضعیف سنن نسائی البانی، ج ۷، ص ۳۰، ح ۲۹۵۸.

است. اما برخی تناقضات حدیث ابوهریره:

۱. در تمام روایات بخاری ابوهریره می گوید: ابوبکر مرا همراه دیگران فرستاد.

۲. در برخی روایات می گوید: من مؤذن علی بودم زمانی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم او را با برائت به مکه فرستاد و چنین ندا دادم... (۱).

۳. جزء کسانی بودم که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آن ها را با برائت همراه ابوبکر فرستاد. (مسند ابن راهویه ج ۱، ص ۴۷۷ و دیگران).

۴. همراه علی بودم زمانی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم او را برای برائت فرستاد.

۵. ابوهریره در تمام روایاتش می گوید: هر که با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم عهدی دارد مدتش چهار ماه است. حال آن که این سخنش هم با قرآن مخالف است و هم با احادیث دیگران، بلکه مدت چهار ماه برای کسانی بوده است که عهدی با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نداشته اند.

۶. همراه علی بودم هر وقت صدایش می گرفت مرا امر می کرد و من ندا می دادم. (تعظیم قدر صلاه مروزی، ج ۲، ح ۶۶۸). همچنین ابلاغ آیات وظیفه حضرت علی علیه السلام بود و این نیز تنها ابوهریره است که می گوید: از جانب ابوبکر مأمور به ابلاغ شده و در هیچ روایتی چنین چیز وارد نشده است، بلکه روایات بیان کرده اند که امیرالمؤمنین علیه السلام آیات را ابلاغ فرموده و کسی را برای آن نفرستاده است.

همچنین چنان که اشاره شد ابوهریره در بحرین بود و هیچ دلیلی جز همین روایت او وجود ندارد که او از بحرین برگشته باشد.

ثانیا: از چندین صحابه با سندهای صحیح روایت شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ابوبکر را برگرداندند:

۱. عن أبي بكر: أن النبي صلى الله عليه و آله و سلم بعثه ببراءة لأهل مكة لا يحج بعد العام مشرك ولا يطوف بالبيت عريان ولا يدخل الجنة إلا نفس مسلمة من كان بينه وبين

رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم (عهد) مده فأجله إلى مدته والله {بريء من المشركين ورسوله} قال فسار بها ثلاثا ثم قال لعلني عنه ألحقه فرد على أبابكر وبلغها أنت قال ففعل قال فلما قدم على النبي صلى الله عليه و آله و سلم أبوبكر بكى قال يا رسول الله حدث في شيء قال ما حدث فيك إلا خير ولكن أمرت أن لا يبلغه إلا أنا أو رجل مني؛ از ابوبكر نقل شده که می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم او را با آیات برائت به مکه فرستادند تا به آن ها ابلاغ کند که پس از این سال مشرکین حق حج ندارند و

نمی توانند عریان طواف کنند و وارد بهشت نمی شود جز مسلمان و هر که بین او و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم عهدی باشد زمانش تا مدت معین شده است. خداوند و رسولش از مشرکین بیزارند. سپس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به علی فرمودند: خود را به ابوبکر برسان و او را به نزد من برگردان و آیات را تو ابلاغ نما. پس علی این کار را انجام داد و چون ابوبکر به نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برگشت گفت: ای رسول خدا، آیا در مورد من چیزی شده؟ حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: نه، جز خیر، ولی امر شدم که آن را ابلاغ نکنم مگر خودم و یا مردی از خودم. (۱) هیشمی رجال این سند را ثقات دانسته و شعيب ارتوؤوط رجال سند را رجال شيخین دانسته جز زيد بن يثيع و او تابعی ثقة است چنان که ابن حجر نیز در «تقريب» به آن تصريح کرده است.

۲. عن علي أن رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم بعث ببراءة إلى أهل مكة مع أبي بكر ثم اتبعه بعلي فقال له خذ الكتاب فامض به إلى أهل مكة قال فلحقته فأخذت الكتاب منه فانصرف أبو بكر وهو كئيب فقال يا رسول الله أنزل في شيء قال لا إني أمرت أن أبلغه أنا أو رجل من أهل بيتي؛ (۲) اميرالمؤمنين عليه السلام فرمودند: همانا

۱- مسند احمد، ج ۱، ص ۳؛ مسند ابويعلی، ج ۱، ص ۱۰۰، ح ۹۸؛ علل دارقطنی، ج ۱، ص ۲۷۴، ح ۶۷، با ۳ سند؛ مجمع الزوائد هیمی، ج ۳، ص ۲۳۹.

۲- سنن الکبری نسائی، ج ۵، ص ۱۲۹، ح ۸۴۶۱؛ خصائص نسائی، ص ۹۲، ح ۷۶؛ مشکل الآثار، ج ۸، ص ۱۲۱، ح ۳۰۵۲؛ الاموال قاسم، ج ۱، ص ۳۱، ح ۴۰۲؛ انساب الاشراف، ج ۱، ص ۲۸۹.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ابوبکر را با برائت به مکه فرستاد سپس علی را به دنبالش فرستاد و به او فرمود: نامه را از ابوبکر بگیر و به طرف اهل مکه برو. پس من خود را به او رسانیدم و نامه را از او گرفتم پس او برگشت در حالی که ناراحت و شکسته شده و گفت: ای رسول خدا، در مورد من چیزی نازل شد؟ فرمودند: نه مگر این که من امر شدم خودم یا مردی از اهل بیتم این وظیفه را انجام دهد.

این سند صحیح است و از امیرالمؤمنین علیه السلام با همین لفظ دیگران نیز با سند دیگر که حسن است، این خبر را از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده اند. (۱)

۳. عن عبد الله بن الأرقم، قال: أتينا المدينة أنا وأناس من أهل الكوفة، فلقينا سعد بن أبي وقاص، فقال: كونوا عراقيين، كونوا عراقيين، قال: وكنت من أقرب القوم إليه، فسأل عن علي، قال: كيف رأيتموه، هل سمعتموه يذكري؟ قلنا: لا. أما باسمك فلا، ولكننا سمعناه يقول: اتقوا فتنة الأخنس، فقال: أسماني؟ قلنا: لا. فقال: إن الخنس كثير، ولكن لا أزال أحبه بعد ثلاث سمعتهن من رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: إن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم بعث أبا بكر بالبراءة، ثم بعث عليا، فأخذها منه، فرجع أبو بكر كابتا فقال: يا رسول الله، فقال: «لا يؤدي عني إلا رجل مني» قال: وسدت أبواب الناس التي كانت تلي المسجد غير باب علي، فقال العباس: يا رسول الله، سددت أبوابنا وتركت باب علي وهو أحدثنا؟ فقال: «إني لم أسكنكم، ولا سددت أبوابكم، ولكنني أمرت بذلك» (۲) عبدالله بن الأرقم (یا رقیم) می گوید: با مردانی از اهل کوفه به مدینه آمدیم و با سعد

۱- مسند احمد، ج ۱، ص ۱۵۱، ح ۱۲۹۶؛ مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۲۹؛ تاریخ ابن کثیر، ج ۷، ص ۳۹۴؛ کنز العمال ج ۲، ح ۴۴۰۰، از ابوشیخ و ابن مردویه.

۲- السنه بن أبي عاصم، ص ۵۹۵، ح ۱۳۸۴ و ۱۳۸۵؛ ظلال الجنه البانی، ج ۲، ص ۴۱۲؛ سنن الکبری نسائی، ج ۵، ص ۱۲۹، ح ۸۴۶۲؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۴۲، ص ۱۱۷ و ۱۱۹.

بن ابی وقاص برخورداریم. من نزدیک ترین فرد به او بودم و او از علی پرسید و گفت: علی را چگونه دیدید و آیا شنیدید که مرا یاد کند؟ گفتیم: اما با اسمت نه، ولی از او شنیدیم که می فرمود: از فتنه ای اخنس بپرهیزید. گفت: آیا مرا نام برد؟ گفتیم: نه. گفت: اخنس بسیار است و من پیوسته او را دوست دارم از زمانی که سه چیز در مورد او از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم. همانا پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ابوبکر را با آیات برائت فرستاد. سپس علی را به دنبال او فرستاد و علی مأموریت را از او گرفت و ابوبکر ناراحت و شکسته حال برگشت. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: از طرف من کسی (مأموریت) را انجام نمی دهد مگر مردی از اهل و همه درب ها را بر مسجد بست جز درب منزل علی و در مقام پاسخ به شکایات فرمود: من کاری نکردم، بلکه به چیزی امر شدم و به آن عمل کردم و در غزوه تبوک فرمود: آیا راضی نیستی که برای من به منزله هارون نسبت به موسی باشی مگر این که تو پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نیستی؟

این حدیث با چندین سند روایت شده و لفظ مذکور از ابن ابی عاصم است و هر دو سند ابن ابی عاصم صحیح است و نسائی مختصر داستان برائت و برگشتن ابوبکر را نقل کرده است. و ابن عساکر شبیه این داستان را مفصل تر از حارث بن مالک با سند حسن روایت کرده است.

۴. عن أنس بن مالك: أن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم بعث ببراءة مع أبي بكر إلى أهل مكة قال ثم دعاه فبعث بها عليا قال لا يبلغها إلا رجل من أهلي؛ (۱) انس می گوید: همانا پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ابوبکر را همراه آیات برائت به مکه روانه نمود سپس او را فرا خواند و علی را فرستاد و فرمود: این آیات را جز خودم و یا فردی از اهل بیتم نباید ابلاغ

۱- مصنف ابن ابی شیبه، ج ۷، ص ۵۰۶؛ مسند احمد، ج ۳، ص ۲۱۲ و ۲۸۳، ح ۱۳۲۳۷ و ۱۴۰۵۱؛ سنن الکبری نسائی، ج ۵، ص ۱۲۸، ح ۸۴۶۰؛ مسند ابی یعلی، ج ۷، ص ۱۲۸، ح ۳۰۱۵؛ احادیث المختاره، ج ۲، ص ۴۶۸، ح ۲۱۷۵ و ۲۱۷۶؛ فتح الباری، ج ۸، ص ۳۲۰؛ صحیح وضعیف سنن ترمذی البانی، ج ۷، ص ۹۰، ح ۳۰۹۰.

کند.

مقدسی این حدیث را با دو سند روایت کرده و هر دو را صحیح دانسته است، و ابن حجر و البانی سند آن را حسن دانسته اند.

۵. جمیع بن عمیر می گوید: عبد الله بن عمر به من گفت: همانا پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ابوبکر و عمر را با آیات برائت فرستاد. وقتی به فلان جا رسیدند سواره ای را دیدند و او علی بود و گفت: ای ابوبکر، نامه-ای را که با خود داری به من بده. گفت: به من چه شده ای علی؟ فرمود: والله من جز خیر چیزی نمی دانم. پس ابوبکر به نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برگشت و گفت: ای رسول خدا، به من چه شده است؟ حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: خیر، ولی امر شدم که جز خودم یا مردی از اهل بیتم کسی از طرف من ابلاغ نکند. (۱) این حدیث را طحاوی با دو سند روایت کرده و سند این حدیث نیز صحیح است؛ زیرا جمیع بن عمیر که در این سند مورد خلاف است، از تابعین بوده و توثیق شده و زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را نیز درک کرده است، گرچه او را متهم نیز کرده اند، ولی در شواهد قطعاً حدیثش صحیح است. حاکم و ذهبی این سند را به خاطر ذکر عمر بن خطاب در آن شاذ دانسته اند و در بقیه با اخبار دیگران سازگار است.

۶. از ابن عباس نیز به همین معنا حدیث روایت شده است. (۲) از ابن عباس مقسم و سعید بن جبیر روایت کرده اند و در روایت سعید بن جبیر نزد بلاذری تصریح دارد که ابوبکر برگشته است. در روایت مقسم نزد طبری و مروزی با دو سند یعنی راوی از حکم سفیان و اعمش هستند و معنای آن چنین است که ابوبکر در حج شرکت نکرده است، ولی ترمذی از سفیان از حکم روایت کرده

۱- مشکل الآثار، ج ۸، ص ۱۲۴، ح ۳۰۵۵؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۵۳، ح ۴۳۷۴.

۲- تعظیم قدر الصلاه، ج ۲، ص ۶۲۲، ح ۶۷۲؛ تفسیر طبری، ج ۱۰، ص ۸۴؛ انساب الاشراف، ج ۱، ص ۱۶۹.

است که ابوبکر نیز همراه امیرالمؤمنین علیه السلام در حج شرکت کرده که حدیث دو نفر بر یک نفر ترجیح دارد مضافاً علل دیگر نیز دارد که با آن دلائل نیز نمی توان حدیثی را که با این سند از منفردات حکم است قبول نمود.

در حدیث دیگر زید بن یثیع می گوید: از علی سؤال کردیم که برای انجام چه اموری به حج فرستاده شدی؟ فرمود: به انجام چهار چیز: این که به بهشت جز مؤمن کسی وارد نخواهد شد، کسی عریان نمی تواند طواف کند، کافر و مؤمن در بیت الله پس از این سال با هم جمع نمی شوند و هر که با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم عهدی داشته باشد مدتش تا زمان مقرر است. و هر که عهدی نداشته باشد پس مدتش چهار ماه است. (۱) ترمذی، حاکم، ذهبی و البانی سند این حدیث را صحیح دانسته اند و خلیفه در تاریخش (ص ۱۳) این حدیث را از حارث از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کرده است. و این خبر نیز به باطل بودن حدیث ابوهریره دلالت می کند.

این همه اخبار دلالت دارد که حدیث ابوهریره که بخاری کراراً آن را نقل کرده بی اساس است و حتی احادیث خود او به تنهایی متناقض بوده و دلالت به باطل بودن دیگری می کند، ولی باز بخاری احادیث این همه صحابه را در این موضوع ندیده گرفته و سخن بی اساس ابوهریره را کراراً در صحیحش تکرار کرده است.

ابوهریره و آیه ای انذار

قام رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم حین أنزل الله عز وجل: «وأنذر عشیرتک الأقربین». قال: یا معشر قریش اشتروا أنفسکم لا أغنی عنکم من الله شیئاً یا بنی مناف لا أغنی عنکم من الله شیئاً یا عباس بن عبد المطلب لا أغنی عنک من الله شیئاً و یا صفیه عمه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لا أغنی عنک من الله شیئاً و یا فاطمه بنت محمد

۱- مسند حمیدی، ص ۵۷ ح ۵۳؛ سنن ترمذی، ج ۳، ص ۲۲۲، ح ۸۷۱ و ۳۰۹۲؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۴، ص ۱۱۴، ح ۴۳۷۶.

سَلِیْنِ مَا شَتَّ مِنْ مَالِیْ لَا أُغْنِیْ عَنْكَ مِنْ اللَّهِ شَيْئًا؛^(۱) یعنی وقتی آیه «نزدیکان خود را انذار کن» نازل شد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: ای گروه قریش جان خود را بخرید که چیزی شما را از خدا بی نیاز نمی کند، ای بنی عبدمناف... ای بنی عباس... یا صفیه، عمه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم... ای فاطمه، دختر رسول خدا، هر چه از مالم می خواهی سؤال بکن، ولی بدان که آن تو را از خدا بی نیاز نمی کند.

این حدیث ابوهریره و افراد دیگر که به این معنا روایت کرده اند، در متن حدیثشان نیز اختلاف و تناقض زیاد است و تمام کسانی که چنین حدیثی را به مناسبت نزول «انذر عشیرتک الاقربین» روایت کرده اند، زمان قصه و نزول آیه را درک نکرده اند. ما تنها به چند نکته از آثار جعلی بودن این خبر اشاره می کنیم:

۱. در این حدیث و احادیث دیگر ابوهریره، گفته شده است که حضرت قریش و قبایله های دیگر را نیز انذار کردند و این مخالف قرآن است و قرآن انذار اقربین را خواسته است نه همه ی قریش را.

۲. در این حدیث گویا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به حضرت فاطمه زهرا علیها السلام خطاب فرموده اند حال آن که بنا بر اخبار مورد اتفاق مکتب اهل بیت علیهم السلام حضرت فاطمه دو سال پس از نزول این آیه متولد شده اند و بنا بر سخن واقدی پنج سال قبل از بعثت و بنا بر خبر عبیدالله بن محمد هاشمی دو سال قبل از نزول این آیه حضرت زهرا متولد شده اند.^(۲) ذهبی گفته است: فاطمه علیها السلام ۲۴ یا ۲۵ سال عمر کرد.^(۳) تمام این اقوال نیز حدیث ابوهریره را تکذیب می کند؛ زیرا چگونه حضرت به کسی که به ولادت نرسیده و یا حد اکثر هشت سال داشته است چنین خطابی کرده-اند! همچنین ابوهریره گاه اسم حضرت فاطمه را ذکر نکرده و گاه «مال من تو را بی نیاز نمی کند» ذکر کرده، و گاه «جان

۱- صحیح بخاری، کتاب الوصایا، باب: هل یدخل النساء وولد فی الاقارب، ج ۳، ص ۱۰۱۲، ح ۲۷۵۳ و ۳۵۲۷، و ج ۴، ص ۱۷۸۷، ح ۴۴۹۳؛ تفسیر ابن ابی -حاتم، ج ۱۱، ص ۳۶، ح ۱۶۷۷۷.

۲- الاصابه ابن حجر، ج ۸، ص ۲۶۲، رقم ۱۱۵۸۷.

۳- سیر اعلام النبلاء ذهبی، ج ۲، ص ۱۲۱، رقم ۱۸.

خودت را نجات بده» آورده است. این اختلافات در متن روایت، تنها در مورد حضرت زهرا علیها السلام است.

۳. ابوهریره هفده سال پس از نزول این آیه به جهان اسلام قدم گذاشت و زمان نزول آیه در مکه نبود.

۴. این حدیث و امثال آن که همه از افراد غایب روایت شده با حدیث صحیحی که از تنها شاهد نزول این آیه روایت شده، مخالف است که در زیر با آن آشنا خواهیم شد:

عن علی بن ابی طالب قال: لما نزل قول الله تعالى «وأندر عشیرتک الأقربین» من السنه الثالث من البعته دعا رسول الله عشیرته إلى دار عمه أبی طالب و بعد أن أكلوا و شربوا قال لهم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: أیکم یوازرنی علی هذا الأمر علی أن یکون أخی و وارثی و وصیّی و خلیفتی فیکم. فأحجم القوم؟ فقال علی: أنا یا نبی الله و حین قالها لثالث مرّه و علی یقول: أنا یا نبی الله. أخذ رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم برقبه علی و قال: إن هذا أخی و وصیّی و خلیفتی فیکم فاسمعوا له و أطیعوا. فقام القوم یضحکون و یقولون لأبّی طالب: قد أمرک أن تسمع لإبنک و تطیع (۱) و قتی آیه: «ای محمد) نزدیکان و خویشاوندان خود را بیم ده» در سال سوّم بعثت نازل شد، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم خویشاوندان خود را به منزل عمویش ابو طالب دعوت

۱- تفسیر بغوی، ج ۶، ص ۱۳۱؛ تفسیر ابن ابی حاتم، ج ۱۱، ص ۳۷، ح ۱۶۷۷۸؛ تفسیر ثعلبی، ج ۸، ص ۴۸؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۱۱۱ و ۱۵۹ و ۳۳۰، ح ۸۸۳ و ۱۳۸۱ و ۳۰۷۲؛ سنن الکبری نسائی، ج ۵، ص ۱۲۵، ح ۸۴۵۱؛ مسند بزار، ج ۱، ص ۳۰۰ و ۴۴۸، ح ۴۵۵ و ۷۶۶؛ شرح معانی الآثار، ج ۳، ص ۲۸۴، ح ۴۹۸۰؛ تهذیب الآثار طبری، ج ۴، ص ۵۶، ح ۱۵۰۰ یا ۱۳۶۷؛ تاریخ طبری، ج ۲، ص ۶۲؛ سیره ابن اسحاق، ج ۱، ص ۴۷؛ تاریخ الکبیر بخاری، ج ۶، ص ۳۲، رقم ۱۵۹۴؛ علل داقطنی، ج ۳، ص ۷۵، ح ۲۹۳؛ احادیث المختاره مقدسی، ج ۲، ص ۲۱۶ و ۳۱۹، ح ۴۴۸ و ۵۰۰؛ مجمع الزوائد، ج ۸، ص ۵۳۳، و ج ۹، ص ۱۴۶؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۴۲، ص ۴۷، تا ۵۰ با پنج سند؛ احادیث ضعیفه البانی، ج ۱، ح ۴۹۳۲.

نمودند. و بعد از میل طعام به آن‌ها فرمودند: «کدام یک از شما حاضر است در این راه (در تبلیغ دین) با من همکاری کند و پشتبانم شود تا برادر، وارث، وصی و خلیفه من در بین شما باشد؟» همه از آن حضرت روی گرداندند به جز علی که از جا بلند شد و گفت: «من ای رسول خدا، در این کار شما را پشتبانی می‌کنم.» سپس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «این علی برادر، وصی و خلیفه من در بین شماست. پس به او گوش بدهید و از او اطاعت کنید.» حاضرین با شنیدن این سخن در حالی که می‌خندیدند

با مسخره به ابو طالب گفتند: «تو را امر کرد که به فرزندت گوش دهی و از او اطاعت کنی.» آن‌گاه بلند شدند و رفتند.

این حدیث را چهار نفر با چندین سند از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده‌اند، ثعلبی آن را از براء بن عازب و ابن عساکر از ابورافع و ابوبکر و بقیه از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده‌اند. هیشمی دو سند این حدیث را صحیح دانسته است و طبری و مقدسی و اسکافی نیز سند این حدیث را صحیح دانسته‌اند و البانی از سیوطی نقل کرده که طبری سند این حدیث را صحیح دانسته است. البانی نیز که یک شخص متناقض است در تضعیف اسانید این حدیث سعی کرده و نهایتاً در مقابل کثرت سند تسلیم شده و به معنای آن خدشه وارد کرده است و به سندهای براء و ابورافع و ابوبکر اشاره نکرده و در مورد سند نسائی آن را از احمد نقل کرده و گفته است: اسنادش خیلی خوب است اگر جهالت ربیعہ بن ناجذ (ناجد) نبود. این سخن البانی خیانت و خدعه است؛ زیرا ربیعہ را ابن حبان و عجللی و ابن حجر در «تقریب» توثیق کرده‌اند (۱) و تنها ذهبی به خاطر همین حدیث او را «لا یکاد یعرف» گفته و این حدیث را از منکرات او خوانده است. (۲)

ابن عباس نیز ضمن بیان ده منقبت امیرالمؤمنین علیه السلام به این داستان نیز اشاره و

۱- تهذیب التهذیب، ج ۳، ص ۲۲۷، رقم ۴۹۸؛ تقریب التهذیب ابن حجر، ج ۱، ص ۲۹۸.

۲- میزان الاعتدال ذهبی، ج ۲، ص ۴۵، رقم ۲۷۵۸.

تصریح کرده است (۱) که حاکم، ذهبی، هیشمی و البانی ضمن حدیث قبلی در ضعیفه اش سند حدیث ابن عباس را صحیح دانسته اند. باید دقت داشته باشیم که ابن عباس نیز یکی از آن چهار نفری است که این حدیث را از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده اند.

با این بیان روشن شد هر که در این موضوع حدیثی روایت کرده است، در زمان نزول این آیه ی شریفه که سال سوم بعثت نازل شده حضور نداشته است و تنها کسی که حضور داشته و شاهد بوده امیرالمؤمنین علیه السلام هستند که شأن نزول آیه را بر خلاف روایات بی اساس دیگران معرفی کرده اند و دیگران نیز بر آن تصریح کرده اند، ولی باز بخاری نه این که حدیث حق را کنار گذاشته و باطل را روایت کرده است، بلکه به یک سند حدیث امیرالمؤمنین علیه السلام در تاریخش اشاره کرده و آن را تضعیف نیز کرده است. (۲)

منقبت ابوهریره

در کتب اسلامی ابوهریره برای خود فضائل مختلف نقل کرده که روایانش تنها خودش است و کسی جز او از آن ها خبر نداده است، ولی با این حال تناقضات روایاتش بی اساس بودن آن را روشن می کند. مهم ترین آن ها حدیثی است که او ادعا کرده پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به طور اعجاز کاری کردند تا او هیچ حدیثی را فراموش نکند. او این حدیث را در توجیه احادیث کثیرش راه انداخته است، ولی نتوانسته آثار جعل را در این کارش پنهان سازد که اکنون با این روایاتش آشنا می شویم.

۱. أن أبا هريره قال: إنكم تقولون: إن أبا هريره يكسر الحديث عن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وتقولون: ما بال المهاجرين والأنصار لا يحدثون عن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم بمثل حديث أبي هريره وان إخوتى من المهاجرين كان يشغلهم صفق بالأسواق

-
- ۱- مسند احمد، ج ۱، ص ۳۳۰، ح ۳۰۶۲؛ خصائص نسائی، ص ۶؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۴، ص ۲۲۸، ح ۴۶۲۲؛ مجمع الزوائد هیشمی، ج ۹، ص ۱۱۳.
- ۲- تاریخ الکبیر بخاری، ج ۶، ص ۳۲، رقم ۱۵۹۴.

و كنت أُلزم رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم على ملء بطنى فأشهد إذا غابوا وأحفظ إذا نسوا وكان يشغل إخوتى من الأنصار عمل أموالهم و كنت امرأ مسكينا من مساكين الصفه أعى حين ينسون وقد قال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم فى حديث يحدثه: إنه لن يبسط أحد ثوبه حتى أفضى مقالتي هذه ثم يجمع إليه ثوبه إلا وعى ما أقول. فبسطت نمره على حتى إذا قضى رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم مقالته جمعتها إلى صدرى فما نسيت من مقاله رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم تلك من شىء: فبسطت نمره ليس على ثوب غيرها حتى قضى النبى صلى الله عليه و آله و سلم مقالته ثم جمعتها إلى صدرى فوالذى بعثه بالحق ما نسيت من مقالته تلك إلى يومى هذا؛^(۱) ابوهريره گفت: همانا شما

می گوید که ابوهریره بسیار از پیامبر صلى الله عليه و آله و سلم حدیث نقل می-کند و می گوید: چه شده که مهاجرین و انصار به مانند ابوهریره از پیامبر صلى الله عليه و آله و سلم حدیث روایت نمی کنند. همانا برادرانم از مهاجرین را خرید و فروش در بازار به خود مشغول می کرد، ولی من به خاطر پر کردن شکمم ملازم پیامبر بودم، زمان غیبت آن ها من حاضر بودم، وقتی آن ها فراموش کردند من در حفظ نگه می داشتم. اما برادرانم از انصار را عمل در اموالشان مشغول کرده بود و من مرد مسکینی از مساکین صغه بودم، فرا می گرفتم زمانی که آن ها فراموش کردند، پیامبر صلى الله عليه و آله و سلم در سخنرانی فرمود: هیچ يك از شما لباسش را پهن نمی کند تا این که سخن من به آخر رسد و لباسش را بر خودش جمع کند، مگر این که فرا خواهد گرفت هر آنچه را که می گویم و فراموش نمی کند هر آنچه را که از من شنید. پس من چنین کردم و هیچ سخنی را که آن حضرت در آن سخنرانی فرمودند را فراموش نکردم.

۱- صحیح بخاری، کتاب البیوع، باب: ما جاء فى قول الله تعالى، ج ۲، ص ۷۲۱، ح ۲۰۴۷ و ۲۳۵۰؛ ج ۱، ص ۵۵، ح ۱۱۸، ج ۶، ص ۲۶۷۷، ح ۶۹۲۱؛ صحیح مسلم، کتاب فضائل الصحابه، باب من فضائل ابی هریره، ج ۴، ص ۱۹۳۹، ح ۲۴۹۲.

در خبر اول که در پاورقی آدرس داده شده و متن فوق از همان است ابوهیریه اضافه کرده است: لباسم را پهن کردم در حالی که جز همان یک لباس، لباس دیگری نداشتم تا این که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم سخنش را تمام کرد... قسم به خدا از آن سخنان حضرت تا به حال هیچ چیزی را فراموش نکردم.

این خبر را اعرج و ابن مسیب و ابوسلمه با این دو لفظ از ابوهیریه روایت کرده-اند. بنابر این حدیث، ابوهیریه که تنها همان یک پیراهن را داشته و آن را پهن کرده است، پس در طول مجلس بین مردم برهنه نشسته است! و همچنین این جا می گوید: تنها سخنانی را که حضرت در این مجلس ایراد فرمودند فراموش نکردم.

در حدیث دیگر می گوید:

۲. عن الحسن عن أبي هريره: أن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال: من يأخذ مما فرض الله ورسوله كلمة أو ثنتين أو ثلاثاً أو أربعاً أو خمساً فصرهن في طرف ثوبه فيتعلمهن؟ قال: فنشرت ثوبی و رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يحدث ثم ضمته فأرجو أن لا أكون نسيت حديثاً مما قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم؛ (۱) پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: چه کسی یک کلمه و یا دو و یا سه و یا چهار و یا پنج کلمه از آنچه را که خدا و پیامبرش واجب کرده اند می گیرد (حفظ می کند و یاد می گیرد) و در لباسش آن را جمع می کند و فرا می گیرد؟ ابوهیریه می گوید: پس من لباسم را پهن کردم و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم حدیث

می گفت، سپس آن را جمع کرده و به خود چسباندم، امیدوارم که حدیثی را از آن حضرت فراموش نکرده باشم.

حسین سلیم اسد رجال سند این حدیث را ثقات دانسته است.

۳. وعن أبي سلمه قال: جاء أبوهيريه فسلم على النبي صلى الله عليه وآله وسلم يعوده في شكواه، فأذن له فدخل عليه فسلم وهو قائم فوجد النبي صلى الله عليه وآله وسلم متسانداً إلى علي وقد قال

على بيده على صدره ضامه إليه والنبي صلى الله عليه وآله وسلم باسط رجله، فقال النبي صلى الله عليه وآله وسلم: ادن يا أبا هريره. فدنا ثم قال: ادن فدنا، ثم قال: ادن فدنا، حتى مَسَّ أطراف أصابع أبي هريره أطراف أصابع النبي صلى الله عليه وآله وسلم ثم قال له: اجلس يا أبا هريره. فجلس، فقبل له: أدن مني طرف ثوبك. فمد أبوهريره ثوبه فأمسك بيده وأدناه من وجه النبي صلى الله عليه وآله وسلم فقال له رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: اوصيك يا أبا هريره بخصال لا تدعهن ما بقيت. قال: نعم، اوص بما شئت. قال: اوصيك بالغسل يوم الجمعة، والبكور إليها، ولا تلغ ولا تله، اوصيك بثلاثة أيام من كل شهر فإنه صوم الدهر، و اوصيك بركعتي الفجر لا تدعهما و ان صليت الليل كله فإن فيهما الرغائب. قالها ثلاثاً. ضم إليك ثوبك. فضم ثوبه إلى صدره، فقال: يا رسول الله، بأبي أنت وأمي، أسر هذا أم أعلنه؟ قال: بل أعلنه يا أبا هريره. قالها ثلاثاً؛ (۱) در این حدیث ابوهریره زمان بیماری رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم آمد که در محضر آن حضرت صلى الله عليه وآله وسلم امیرالمؤمنین علیه السلام حضور داشت، و حضرت او را به خود نزدیک کرده و فرموده اند: یک طرف لباست را به من نزدیک کن و او یک طرف لباسش را به چهره آن حضرت نزدیک کرد و حضرت به سه چیز او را وصیت کرده اند سپس فرموده اند: پیراهنت را جمع کن و او پیراهنش را به سینه اش چسبانده است و حضرت اجازه ی بازگو کردن آن را نیز به او داده اند. (این سند به وجود سلیمان بن داود یمامی ضعیف است.)

۴. عن سعيد المقبري عن أبي هريره قال: قلت: يا رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم، إني أسمع منك حديث كثيرا أنساه؟ قال: أبسط رداءك، فبسطته قال: فغرف بيديه ثم قال: ضمه، فضمته فما نسيت شيئاً بعده؛ (۲) ابوهریره به پیامبر صلى الله عليه وآله وسلم گفت: من از شما

۱- زوائد بوسیری، ج ۲، ص ۸۱، ح ۱۴۸۳؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۶۷، ص ۳۳۷؛ الاصابه ابن حجر، ج ۷، ص ۳۵۷.

۲- صحیح بخاری، کتاب العلم، باب: حفظ العلم، ج ۱، ص ۵۶، ح ۱۱۹، ج ۳، ص ۱۳۳۳، ح ۳۴۴۸.

حدیث بسیار می شنوم و آن را فراموش می کنم، حضرت فرمودند: ردائت را پهن کن و من پهن کردم، حضرت با دو دستانش آن را برداشت سپس فرمود: ردائت را بگیر و من آن را گرفتم و هیچ چیزی را پس از آن فراموش نکردم.

ولی جای دیگر می گوید:

۵. عن سعید المقبری عن أبي هريره قال: قلت: يا رسول الله، أسمع منك أشياء فلا أحفظها قال: أبسط رداءك فبسطت فحدثت حديثا كثيرا فما نسيت شيئا حدثني به؛ (۱) ای رسول خدا، من از شما چیزهایی می شنوم که نمی توانم حفظ کنم، حضرت فرمودند: ردائت را پهن کن و من پهن کردم و حضرت احادیث بسیاری گفت پس هیچ چیزی را که به من بازگو فرمود فراموش نکردم.

ترمذی و البانی سند این حدیث را صحیح دانسته اند.

۶. عن أبي الطفيل عن أبي هريره قال: شكوت إلى رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم سوء الحفظ فقال: افتح كساءك قال: ففتحته قال: ضمه فما نسيت بعد شيئا زاد ابن المقرئ سمعته؛ (۲) ابوهريره می گوید: از سوء حفظ به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شکایت کردم حضرت فرمودند: لباست را باز کن پس من لباسم را باز کردم، فرمودند: جمع کن، پس از آن چیزی را فراموش نکردم. سند این حدیث صحیح است و حسین سلیم اسد نیز این سند را قوی دانسته است. پس در این خبر مجرد پهن کردن ابوهريره و دعا بود نه نقل حدیث.

در حدیث دیگر می گوید:

۷. عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: ابْسُطْ تَوْبَكَ، فَبَسَطْتُهُ، فَحَدَّثَنِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عَامَّةَ النَّهَارِ، ثُمَّ تَلَّ فِي تَوْبِي، ثُمَّ ضَمَمْتُ تَوْبِي إِلَى بَطْنِي، فَمَا

۱- سنن ترمذی، ج ۵، ص ۶۸۴، ح ۳۸۳۵.

۲- مسند أبویعلی، ج ۱۱، ص ۸۸، ح ۶۲۱۹؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۶۷، ص ۳۳۲.

نَسِيْتُ شَيْئًا بَعْدُ؛ (۱) رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: پیراهنت را پهن کن و من پهن کردم و حضرت تمام روز برای من حدیث گفت سپس بر پیراهنم آب دهان انداخت، سپس من پیراهنم را به شکم جمع کردم و گرفتم و پس از آن چیزی را فراموش نکردم. سند این حدیث حسن است.

در حدیث دیگر ابوهریره می گوید:

۸. سعید بن ابی هند عن ابی هریره أن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال: ألا- تسألني من هذه الغنائم التي يسألني أصحابك؟ فقلت: أسألك أن تعلمني مما علمك الله قال: فنزعت نمره على ظهري فبسطتها بيني وبينه حتى كأني أنظر إلى القمل يدب عليها فحدثني حتى إذا استوعبت حديثه قال: اجمعها فصرها إليك فأصبحت لا أسقط حرفا مما حدثني؛ (۲) پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: آیا تو نیز مانند اصحابت از من این غنائم را درخواست نمی کنی؟ گفتم: از شما علمی را که خداوند برای شما تعلیم داده است درخواست می کنم. پس پارچه ای را که بر پشتم بود بین خود و آن حضرت پهن کردم تا جایی که گویا می دیدم شپش ها بر روی آن می خزیدند. پس حضرت بر من حدیث بازگو فرمود و چون تمام حدیثش را شنیدم و فراگرفتم فرمود: پارچه را جمع کن و آن را گره بزن. پس من صبح کردم در حالی که یک حرف از حدیثی را که حضرت به من بازگو نمود جا نگذاشته بودم. سند این حدیث نیز صحیح است.

این حدیث به یک نوع دیگر نیز نقل شده است:

عن قيس المدني أن رجلاً جاء زيد بن ثابت فسأل عن شيء، فقال له زيد:

۱- طبقات الکبری ابن سعد، ج ۲، ص ۳۶۲؛ معجم الکبیر طبرانی، ج ۱۹، ص ۱۳۸، ح ۳۲۷؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۶۷، ص ۳۳۲ با سه سند؛ مجمع الزوائد هیشمی، ج ۹، ص ۳۶۲.

۲- حلیه الاولیا ابونعیم، ج ۱، ص ۳۸۱.

عليك بأبي هريره، فيينا أنا وأبوهريره وفلان في المسجد ندعوونذ كر ربنا عز وجل إذ خرج إلينا رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم حتى جلس إلينا فسكنتنا فقال: عودوا للذي كنتم فيه. فقال زيد: فدعوت أنا وصاحبي قبل أبي هريره، وجعل النبي صلى الله عليه وآله وسلم يؤمن على دعائنا، ثم دعا أبوهريره فقال: اللهم إني سألتك بمثل ما سألتك صاحبای، وأسألك علماً لا ينسى. فقال النبي صلى الله عليه وآله وسلم: «سبقكما بها الغلام الدوسي؛^(۱) مردی به نزد زيد بن ثابت آمد و از او مطلبی پرسید و او آن مرد را به ابوهريره حواله نمود. من، ابوهريره وفلانی در مسجد دعا و یاد خدا می کردیم که پیامبر صلى الله عليه وآله وسلم به سوی ما خارج شد و نزد ما نشست. پس ما سکوت کردیم. پیامبر صلى الله عليه وآله وسلم فرمود: به ذکر خود برگردید. زيد گفت: من وصاحبم پیش از ابوهريره دعا کردیم و پیامبر صلى الله عليه وآله وسلم نیز شروع کرد به آمین گفتن بر دعای ما، سپس ابوهريره دعا کرد و گفت: خدایا من از تو همان چیز هایی را می خواهم که دو صاحبم آن را خواستند و از تو علمی می خواهم که فراموش نشود. پیامبر صلى الله عليه وآله وسلم فرمودند: جوان دوسی بر شما دو نفر پیشی گرفت.

سند این خبر ضعیف است؛ زیرا اولاً: ذهبی در تلخیص و سیر سند این خبر را به خاطر حماد بن شعيب ضعیف دانسته است. ثانیاً: راوی اصلی این خبر قیس مدنی است (نه محمد بن قیس بن مخرمه). هیشمی پس از نقل این حدیث می گوید: قیس مدنی قصه سرای عمر بن عبدالعزیز بوده و کسی غیر از پسرش از او حدیث روایت نکرده است. پس او مجهول است و کسی شرح حال برای او ذکر نکرده است. و فضل بن العلاء نیز کثیر الوهم است.^(۲) این حدیث را حاکم و ابن عساکر از محمد بن قیس بن مخرمه بدون واسطه روایت کرده اند و ذهبی نیز هر دو سند را بدون واسطه از او روایت کرده است.

-
- ۱- سنن الکبری نسائی، ج ۳، ص ۴۴۰، ح ۵۸۷۰؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۵۸۲، ح ۶۱۵۸؛ مجمع الزوائد هیشمی، ج ۹، ص ۳۶۱؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۶۰۰ شرح حال ابوهريره.
- ۲- تهذیب التهذیب ابن حجر، ج ۸، ص ۲۵۴، رقم ۵۲۰ شرح حال محمد بن قیس مدنی؛ و ج ۱، ص ۲۴۷، رقم ۶۷۹ شرح حال اسماعیل بن امیه.

ولی قطعا راوی این سند که همان حماد بن شعیب است که با اتفاق ضعیف است، در این - که محمد بن قیس را فرزند مخرمه خوانده، توهّم و خطا کرده، زیرا در تمام سند ها راوی از محمد بن قیس اسماعیل بن امیه است، و حال آن که اسماعیل از محمد بن قیس مدنی حدیث روایت کرده نه از محمد بن قیس بن مخرمه که خود صحابی بوده و اسماعیل از هیچ صحابی حدیث روایت نکرده و بین این دو فاصله زیاد است. (۱) به احتمال زیاد محمد بن قیس مدنی این خبر را گاه مرسل نقل کرده که راوی با توهّم آن را به محمد بن قیس بن مخرمه نسبت داده است. اما محمد بن قیس مدنی روایتش از ابوهریره مرسل گفته شده چه رسد به زید بن ثابت. پس بنا بر این، راوی اصلی این خبر همان قیس مدنی مجهول است و در هر صورت سند آن ضعیف است و ابن حجر محمد بن قیس مدنی را قصه سرای عمر بن عبدالعزیز معرفی کرده است. با این وجود ابن حجر یا خود را به تجاهل زده و یا بدون توجه به واقعیت در این سند، سند آن را خیلی خوب معرفی کرده است.

پس چنان که ملاحظه شد، این ادعا را ابوهریره به هشت نوع بازگو کرده و با این عمل و روش خود این را که این قصه ها ساخته و پرداخته ذهن خودش است برای امت اسلامی خیلی روشن نموده است به این دلیل که اولاً: اگر چنین اتفاق ها رخ داده بود دیگران نیز آن را روایت می کردند. ثانیاً: صحابه و تابعین او را متهم کرده اند. ثالثاً: اگر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در حق او چنین دعا کرده بودند، او به دامن کعب الاحبار تازه مسلمان یهودی پناه نمی برد و نیاز به راهنمای او و به اخبار وی پیدا نمی کرد. رابعاً: این اخبار با هم تناقضات آشکار دارند و تناقض خود به تنهایی دلیل بر بی اساسی خبر است.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برای ابوهریره دعا کردند پس گناه او چیست

امروزه مدافعان ابوهریره در کتاب های خود می نویسند: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به گمان شیعه در

۱- تقریب التهذیب؛ تهذیب التهذیب، ج ۹، ص ۳۶۷، رقم ۶۷۹.

حق علی دعا کردند که علم و احادیث را فراموش نکنند و او فراموش نکرد و همچنین در حق ابن عباس و ابوهریره نیز دعا کردند، پس اگر شامل دعای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شده اند، گناه این ها چیست. اولاً: دعای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را وهابی ها از کتب مکتب اهل بیت نقل

می کنند و می گویند: به گمان شیعه. ثانیاً: دعا در حق ابوهریره را نیز از «بحار الانوار» نقل می کنند تا مردم را فریب دهند که شیعه نیز آن را روایت کرده است و حال آن که «بحار الانوار» همان خبر کتب اهل سنت و خود ابوهریره را به مناسبت ذکر کرده است. ثالثاً: با این سخن به ظاهر زیبا، امیرالمؤمنین و ابن عباس را نیز در ردیف ابوهریره قرار داده به راحتی می خواهند مردم را فریب دهند که، پس عیب و گناه این-ها چیست.

پاسخ این سخن مردم فریبانه را با ذکر دو خبر خواهیم داد:

توجه داشته باشیم که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند:

۱. «ای علی، همانا خداوند متعال بر من دستور داده است که تو را به خودم نزدیک کرده و برای تو علم یاد بدهم تا از علم پر بشوی». آنگاه این آیه نازل شد: «آن را تنها گوش های شنوا دریابید». و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «تو هستی (ای علی) این گوش شنوا از برای علم من.» (۱)

این حدیث در کتب اهل سنت (نه شیعه) از امیرالمؤمنین علیه السلام، ابن عباس، جابر، ابورافع، انس، بریده، ابن مژه اسلمی، اصبح بن نباته و مکحول روایت شده است. (۲)

۱- الحاقه، ایه ۱۲.

۲- انساب الاشراف بلاذری، ج ۲، ص ۳۶۳؛ تفسیر طبری، ج ۲۹، ص ۶۸ (با سه سند)؛ حلیه الاولیاء، ج ۱، ص ۶۷؛ تفسیر ثعلبی، ج ۱۰، ص ۲۸؛ تفسیر کشاف؛ اسباب النزول واحدی، ص ۲۹۴؛ شواهد التنزیل حسکانی، ج ۲، ص ۳۶۱ تا ۳۷۹ (به ۲۲ سند)؛ مجمع الزوائد، ج ۱، ص ۱۳۱؛ تفسیر رازی؛ تفسیر قرطبی، ج ۱۸، ص ۲۶۳؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۴، ص ۴۴۱ (با ۴ سند)؛ تفسیر آلوسی؛ در المنثور، ج ۶، ص ۲۶۰ (با ۳ سند)؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۳۸، ص ۳۴۹، ج ۴۱، ص ۴۵۵، ج ۴۲، ص ۳۶۱، ج ۴۸، ص ۲۱۷؛ کنز العمال، ح ۳۶۴۲۶ و ۳۶۵۲۵ و ۳۶۵۳۶.

البته در چندین مورد دیگر نیز پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در حق امیرالمؤمنین علیه السلام دعا کرده اند که دیگر نیاز به ذکر آن ها نیست.

۲. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در حق ابن عباس فرمودند: خدایا او را در دین فقیه قرار ده و بر او علم تأویل عطا فرما. (۱)

این حدیث با الفاظ مختلف از ابن عباس و عمر بن خطاب روایت شده و اسانید فراوان دارد که ما تنها برخی را ذکر کردیم و در شرح حال ابن عباس در «تاریخ الاسلام» ذهبی از طلحه و زبیر نیز به این معنا سخنانی ذکر شده است.

در مورد امیرالمؤمنین علیه السلام و علم آن حضرت به مناسبت در این کتاب اخباری را ذکر کردیم، اما در مورد ابن عباس باید توجه داشته باشیم که طاووس (۲) می-گوید: با هفتاد و یا هشتاد نفر از صحابه همنشین شدم و دیدم که هرگاه با ابن عباس در مسأله‌ی اختلاف می کردند از جای خود بلند نمی شدند، مگر این که می گفتند: ابن عباس راست گفت و حق همان نظر و سخن ابن عباس است.

عمر بن خطاب به ابن عباس گفت: تو علمی را می دانی که ما آن را نمی-دانیم. (۳)

پس از آشنایی با این اخبار پاسخ فریب کاری حامیان ابوهریره روشن خواهد شد و آن این که این احادیث و احادیث فراوان دیگر در مورد اهل بیت علیهم السلام و دیگر صحابه را بسیاری از صحابه با اسانید متعدد روایت کرده اند، ولی حدیث مورد بحث در باره ابوهریره تنها از خود او و آن نیز با آن همه تناقضات، روایت شده است.

چرا اخبار فضائل دیگر صحابه را نه تنها خود آن صحابه بلکه دیگران نیز روایت کرده اند، ولی وقتی نوبت به ابوهریره رسیده همه متهم به سرگرمی بازار و مشاغل زندگی

۱- مسند احمد، ج ۱، ص ۲۶۶، ح ۲۳۹۷ و صحیح بخاری، ح ۱۴۳ و ۷۵، ۳۷۵۶، ۷۲۷۰؛ فتح الباری، ج ۱، ص ۱۵۵.

۲- مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۲۷۷ و هیشمی رجال سند را رجال صحیح دانسته است.

۳- تاریخ الاسلام ذهبی، ج ۲، ص ۹۳، شرح حال ابن عباس و ذهبی سند آن را صحیح دانسته است.

شده اند! چرا اخبار مناقب ابوهریره و مادرش را تنها او روایت کرده است؟! بنابر این، این واقعیت به اضافه ی مخالفت صحابه و تابعین و متهم کردن او توسط آن ها و نقل روایات بی اساس و اخبار بنی اسرائیل با نسبت دادن آن به اسلام و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و پناه بردنش به علم و اخبار کعب الاحبار و همکاری و همراهی او با فاسدانی مانند معاویه و مروان و یاری نکردنش امیرالمؤمنین علیه السلام را، همگی دلالت به بی اساسی این اخبار او دارند.

اما در مورد این بهانه و توجیه دور از واقع که صحابه را متهم می کنند که همگی زمان ملازمت ابوهریره پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را مشغول بازار و مکحله و کشاورزی بوده اند، باید دقت داشته باشیم که متأسفانه ابوهریره این احادیث متناقض را به گونه ای نقل کرده که گویا آن ها را حضرت در حضور صحابه ایراد فرموده اند.

همچنین دقت داشته باشیم که امروزه وهابی ها برخی از روایات کتب مکتب اهل بیت علیهم السلام را بدون نظر به اسانید آن، متناقض دانسته و تناقض را نشانه کذب آن خبر

می دانند و این حکم ظالمانه ای آن ها که بین روایات صحیح و غیر صحیح تفکیک

نمی کنند، قطعاً شامل این روایات ابوهریره خواهد شد؛ زیرا چنان که ملاحظه کردید اکثر آن ها از حیث سند صحیح است و همچنین راوی تمام آن ها تنها ابوهریره است.

یادآور می شویم که هیچ یک از این اخبار را نیز عثمان خمیس ذکر نکرده است.

ابوهریره و تهمت کافر گشتن عرب پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم

عن أبي هريره قال: لما توفي رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم واستخلف أبو بكر بعده وكفر من كفر قال قال عمر بن الخطاب: يا أبا بكر كيف تقاتل الناس وقد قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم أمرت أن أقاتل الناس حتى يقولوا لا إله إلا الله فمن قال لا إله إلا الله فقد عصم مني ماله ونفسه وحسابه على الله عز وجل قال أبو بكر: لأقاتلن من فرق بين الصلاة والزكاة إن الزكاة حق المال والله لو منعوني عناقاً كانوا يؤدونها إلى رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لقاتلتهم على منعها فقال عمر: والله ما هو إلا أن

رأيت ان الله قد شرح صدر أبي بكر بالقتال فعرفت انه الحق؛(۱) ابوهريره

می گوید: چون پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از دنیا رفت و ابوبکر خلیفه شد، گروهی از عرب کافر شدند، عمر بن خطاب گفت: ای ابوبکر، چگونه با مردم (با مسلمین) می جنگی و حال آن که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: امر شدم با مردم بجنگم تا زمانی که لا اله الا الله بگویند، پس هر که لا اله الا الله گفت مال و جانش در امان است و حسابش با خداست! ابوبکر گفت: قطعاً خواهم جنگید با کسی که بین نماز و زکات جدای

می اندازد، همانا زکات حق مال است

اولاً- دقت داشته باشیم که بخاری باز از این خبر عبارت «هر که بین نماز و زکات فرق گذارد...» را حذف کرده است. ثانیاً: واقعیت و سخن عمر بن خطاب و ابوبکر بر کذب و تهمت بودن سخن ابوهريره شهادت می دهد و بیان می کند که آن ها کافر نشدند بلکه مسلمان بودند و ابوهريره به دروغ چنین تهمت را زده، ولی جالب است که باز بدون توجه سخن خلیفه اول و دوم را همراه با تهمت خود نقل کرده است.

همچنین باید توجه داشته باشیم که بعد از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم کسی زکات را انکار نکرد، بلکه چون می دانستند که امیرالمؤمنین علیه السلام جانشین پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم هستند لذا وقتی خلافت را ابوبکر گرفت از پرداختن زکات به او خودداری کردند. این واقعیت را اخبار فراوان تأیید می کند که به برخی آن ها اشاره می کنیم:

كان عمر يقول: لئن أكون سألت النبي صلى الله عليه و آله و سلم عن ثلاث أحب إلي من حمر النعم: عن الخليفة بعده وعن قوم قالوا: نقر بالزكاة ولا نؤديها إليك أيحل قتالهم؟ وعن

۱- صحیح مسلم، ح ۱۳۳، کتاب الایمان، باب الأمر بقتال الناس حتی یقولوا لا إله إلا الله مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ. مسند احمد، ج ۱، ص ۱۱۹، ح ۱۱۷ و ۳۳۵؛ صحیح بخاری، کتاب الزکاه، باب وُجُوبِ الزَّكَاةِ، ح ۱۳۹۹ و ۱۴۵۷ و ۶۹۲۴ و ۷۲۸۴.

الکلاله؛^(۱) محمد بن طلحه می گوید: عمر بن خطاب همیشه می گفت: اگر سه چیز را از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم سؤال کرده بودم برایم از شترهای سرخ مو هم محبوب تر بود: از خلیفه بعد از آن حضرت و از قومی که می گویند: زکات را قبول داریم، ولی آن را به تو نمی دهیم، آیا جنگ با او مجاز است؟ و از کلاله. حاکم سند این خبر را به شرط بخاری و مسلم صحیح دانسته و ابن کثیر نیز تصحیح او را نقل کرده و آن را رد نکرده است و ذهبی گفته است: محمد بن طلحه عمر بن خطاب را درک نکرده. به هر حال واقعیت نیز خبر فوق را تأیید می کند.

حسن بصری و ابن سیرین نیز گفته اند: آن ها گفتند: ای ابوبکر ما زکات را ادا

می کنیم، ولی آن را به تو نمی دهیم. ابوبکر گفت: نه والله تا این که زکات را من بگیرم چنان که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می گرفت.^(۲)

همچنین مالک بن نویره زکات قومش را که جمع کرده بود پس از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به آن ها برگرداند و ضمن شعری گفت: بدون خوف اموال خود را بگیرید، پس اگر کسی که مستحق خلافت است بر مسند خلافت نشست او را اطاعت خواهیم کرد و می گوئیم: دین دین محمد صلی الله علیه و آله و سلم است.^(۳)

همچنین وقتی خالد با فریب مالک بن نویره و اصحابش را کشت و با همسر مالک ازدواج نمود قبلش مالک گفت: من در دین اسلام هستم نه چیزی را تغییر دادم و نه دگرگونی ایجاد کردم، ابوقتاده و ابن عمر به آن شهادت دادند خالد به آن ها امان داد، ولی چون مشغول نماز شدند بعد از آن گردن او را زد و سرش را زیر آتش غذا گذاشت. عمر بن خطاب به ابوبکر گفت: خالد زنا کرده، پس او را رجم بکن! ابوبکر گفت: او را رجم نخواهم کرد او تأویل کرده و خطا نموده. عمر گفت: او مسلمانی را

۱- مصنف عبدالرزاق، ج ۱۰، ص ۳۰۲، ح ۱۹۱۸۵؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۲، ص ۳۳۲، ح ۳۱۸۶؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۱، ص ۶۰۸.

۲- أحكام القرآن جصاص، ج ۳، ص ۱۰۷

۳- الاصابه ابن حجر، ج ۵، ص ۵۶۰، شرح حال رقم ۷۷۱۲.

کشته پس او را به قتل برسان. ابوبکر گفت: تأویل کرده و خطا نموده. عمر گفت: پس او را عزل و برکنار بکن، ولی ابوبکر باز قبول نکرد. (۱) همچنین نقل کرده اند که خالد همسر مالک بن نویره را دید که خیلی زیبا است و مالک به همسرش گفت: تو مرا کشتی (یعنی به طمع تو خالد مرا خواهد کشت). (۲) زبیر بن بکار نقل کرده که ابوبکر خالد را امر نمود که از همسر مالک جدا شود و عمر در امر مالک با خالد به تندی برخورد نمود. (۳)

در نقل ابوقتاده بعد از امان دادن با فریب آن ها را گرفت و گردنشان را زد. وقتی خبر به عمر رسید نزد ابوبکر در باره خالد زیاد سخن گفت، سپس گفت: دشمن خدا به مرد مسلمان تجاوز کرده و او را کشته است، سپس بر همسرش وارد شده است. خالد آمد و داخل مسجد شد در حالی که بر سر عمامه داشت و تیر گذاشته بود، پس عمر به سوی او بلند شد و تیرها را از سرش گرفت، سپس گفت: مرد مسلمانی را کشتی سپس به همسرش تجاوز کردی. به خدا سوگند قطعا تو را رجم خواهم نمود. خالد حرفی نزد. (۴)

ابوقتاده سوگند یاد کرد که پس از آن در هیچ جنگی که خالد است شرکت نکند؛ زیرا او مالک و اصحابش را به خاطر همسرش و به خاطر دنیا به قتل رسانید. (۵) سند این خبر صحیح است.

البته خالد شبیه این عمل را در زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نیز مرتکب شد که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم با تأکید فرمودند: خدایا من از عمل خالد به تو پناه می برم و از آن برائت

۱- کنز العمال، ج ۵، ص ۶۱۹، ح ۱۴۰۹۱؛ اسدالغابه، ج ۲، ص ۹۵.

۲- الثقات ابن حبان، ج ۲، ص ۱۶۹؛ الاصابه ابن حجر، ج ۵، ص ۵۶۱، شرح حال مالک بن نویره رقم ۷۷۱۲.

۳- الثقات ابن حبان، ج ۲، ص ۱۶۹؛ الاصابه ابن حجر، ج ۵، ص ۵۶۰، شرح حال مالک بن نویره رقم ۷۷۱۲.

۴- الثقات ابن حبان، ج ۲، ص ۱۶۹؛ تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۵۰۴ و ج ۳، ص ۳۴۳؛ تاریخ بن کثیر، ج ۶، ص ۳۵۵؛ تاریخ خلیفه بن خیاط ص ۶۸.

۵- مصنف عبدالرزاق، ج ۱۰، ص ۱۷۵، ح ۱۸۷۲۲.

می جویم، سپس دیه آن ها را پرداخت نمودند. (۱)

این اخبار ثابت می کند که خیلی از این کشتار با بهانه و تهمت صورت گرفته و افرادی از صحابه چون ابوبکر را خلیفه برحق نمی دانستند از دادن زکات به او خودداری کردند که به آن ها تهمت کافر و مرتد شدن زده شد.

ابوهریره و جعل مناقب برای عثمان بن عفان

ابوهریره می گوید: دخت علی رقیه بنت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم امرأه عثمان و بیدها مشط فقالت: خرج رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من عندی آنفا رجلت رأسه فقال لی: کیف تجدین أبا عبد الله قلت: بخیر قال: أکرّمیه فإنّه من أشبه أصحابی بی خلقاً؛ (۲) به رقیه دختر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و همسر عثمان داخل شدم و او گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هم اکنون از نزد من خارج شد و به من گفت: عثمان را چگونه یافتی؟ گفتم: فرد خوبی است. حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: عثمان را اکرام بکن همانا او شبیه ترین اصحابم در خلق بر من است.

این خبر را محمد بن عبدالله بن مطلب، وهب بن منبه و مطلب بن عبدالله از ابوهریره روایت کرده اند، حاکم و ذهبی گفته اند: این حدیث صحیح السند و منکر المتن است و حاکم گفته است: رقیه سال سوم هجرت از دنیا رفت و ابوهریره پس از فتح خیبر (چهار سال بعد از آن) مسلمان شد. بخاری نیز همین سخن حاکم را گفته است، ولی عیب را متوجه محمد بن عبدالله راوی از ابوهریره کرده است، و حال آن که ملاحظه می کنید که سه نفر از تابعین این خبر را از ابوهریره نقل کرده اند. بخاری در «تاریخ صغیرش، ج ۱،

۱- فتح الباری، ج ۸، ص ۴۶؛ صحیح بخاری، کتاب المغازی، باب بَعَثَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ خَالِدَ بْنَ الْوَلِيدِ إِلَى بَنِي جَدِيمَةَ، ح ۴۳۳۹ و ۷۱۸۲؛ مصنف عبدالرزاق، ج ۱۰، ص ۱۷۵، ح ۱۸۷۲۱ و دیگران.

۲- تاریخ الکبیر بخاری، ج ۱، ۱۲۹، رقم ۳۸۸؛ المعرفه والتاریخ فسوی، ص ۴۱۵؛ ذریه الطاهره دولابی، ص ۵۵؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۴، ص ۵۲، ح ۶۸۵۴ و ۶۸۵۵؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۸۱ و دیگران.

ص ۴۳، اضافه کرده است: شناخته نشده که محمد بن عبدالله از ابوهریره حدیث شنیده باشد.

اولاً: ملاحظه می کنید که ابوهریره به این راحتی حدیث وضع می کند. ثانیاً: مدائنی (۱)، اسکافی (۲) و ابن ابی الحدید (۳) گفته اند: معاویه افرادی از صحابه و تابعین را گماشت تا در فضائل عثمان بن عفان و سپس خلفا حدیث وضع کنند و هر حدیثی که در مورد حضرت علی علیه السلام وارد شده است مانند آن را در باره خلفا وضع کنند که از جمله ابوهریره را ذکر کرده اند. این خبر و امثال آن، سخن این بزرگان اهل سنت را تأیید

می کند. ثالثاً: چنان که ملاحظه می کنید بخاری در مقابل این خبری که از ابوهریره صحیح و ثابت است، سعی کرده از ابوهریره دفاع کند بدون در نظر گرفتن اسانید صحیح دیگر، ولی ابوحاتم چنین اشکالی را به محمد بن عبدالله وارد نکرده است. مهم این است که حضرت امام بخاری چنان که ذکر شد در یک روش دوگانه و عمل متناقض وقتی از ابوحصین عثمانی ناصبی سخن کذبی را در رد حدیث متواتر غدیر نقل کرد با سکوت آن را تأیید می کند، ولی در دفاع از ابوهریره دروغ او را به گردن دیگران می اندازد.

حدیث دیگر او در فضل عثمان

ثنا أبوأمننا أبوحنسنة قال: شهدت أبا هريره وعثمان محصور في الدار واستأذنته في الكلام فقال أبوهريره: سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يقول: إنها ستكون اختلاف وفتنه قال: قلنا: يا رسول الله، فما تأمرنا قال: عليكم بالأمير وأصحابه

۱- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۱، ص ۴۴.

۲- همان، ج ۴، ص ۷۲ و ۶۴.

۳- همان، ج ۱۱، ص ۴۹.

وأشار إلى عثمان؛(۱) ابوهريه زمانی که عثمان محاصره بود گفت: از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که می فرمود: همانا به زودی فتنه و اختلاف خواهد شد. گفتیم (گفته شد): ای رسول خدا، آن زمان ما چه بکنیم، ما را به چه امر می کنی. حضرت فرمود: بر شما باد بر امیر (بر امین، در نقل احمد) و اصحابش و به عثمان اشاره نمود.

حاکم و ذهبی در هر دو مورد و البانی سند این حدیث را صحیح دانسته اند و شعیب ارنؤوط سند آن را حسن دانسته است.

این حدیث نیز بدون شک با دلائل فراوان از جعلیات است؛ زیرا اولاً: خیلی از صحابه در باره خبر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از وقوع فتنه حدیث روایت کرده اند و هیچ یک چنین مطلب کذب را در حدیث اضافه نکرده است و این خبر را حتی روایات دیگر خود ابوهريه نیز تکذیب می کند.

ثانیاً: چنان که اشاره شد در این حدیث ابوهريه گاه گفته است: همراه امیر و گاه گفته: همراه امین. و همچنین می گوید: گفتیم و در خبر دیگر: گفته شد.

ثالثاً: در این حدیث اضافه کرده است که گویا حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرموده اند: همراه عثمان و اصحابش باشید. این در حالی است که اصحاب عثمان در آن زمان یک دسته افراد فاسق و بی دین و مرتد گشته ای مانند مروان، ولید، ابن ابی سرح و کعب الاحبار و بنی امیه بودند که احادیث مسلم آن ها را دشمن اسلام معرفی کرده است. آیا

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم اصحاب و مردم را به همراهی این گونه انسان ها امر فرموده اند!؟

۱- مسند احمد، ج ۲، ص ۳۴۴، ح ۸۵۲۲؛ مصنف ابن ابی شیبیه، ج ۷، ص ۴۹۱؛ السنه ابن ابی عاصم، ص ۵۷۳، ح ۱۲۷۸؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۰۵، ح ۴۵۴۱ و ۸۳۳۵؛ احادیث صحیحه البانی، ج ۸، ص ۱۹۵، ح ۳۱۸۸.

رابعا: چرا ابوهریره به این خبرش عمل نکرد و حتی در تشییع جنازه عثمان که تنها چهار نفر از مسلمة فتح با ترس و وحشت آن هم در قبرستان یهود دفن کردند،^(۱) شرکت نکرد و از این امر سرپیچی نمود؟!

همچنین در باره این که عثمان چرا کشته شد و چه کسانی او را کشتند اخبار فراوان و ثابت است که در رأس قاتلان او ام المؤمنین عائشه، طلحه و زبیر و دیگر بزرگان از صحابه و تابعین بودند و در مقابل نیز هیچ یک صحابی معروف همراه و طرفدار او نبود جز سه نفر که جایگاهی در بین مسلمین نداشتند که عبارتند از ابن عمر، زید بن ثابت و عبدالله بن سلام.

در مورد داستان عثمان بن عفان تنها به چند خبر اشاره می کنیم:

عن عمرو بن الحمق: عن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم أنه قال: ستكون فتنه أسلم الناس فيها أو قال لخير الناس فيها الجند الغربي فلذلك قدمت مصر؛^(۲) عمرو بن حمق می گوید: از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که فرمودند: به زودی فتنه خواهد شد سالم ترین و یا بهترین مردم در آن فتنه لشکر غربی هستند و من به این خاطر به مصر آمدم.

حاکم و ذهبی سند این حدیث را صحیح دانسته اند و سند ابن شبه غیر از سند حاکم است. (پس بنا بر تصریح این حدیث، اهل مصر که از مخالفان عثمان بودند، بر حق بودند.)

عمرو بن حمق صحابی، از شیعیان امیرالمؤمنین علیه السلام و از جمله قاتلین عثمان است.^(۳) اما مردم مصر: عثمان بن عفان برادر رضاعی خود عبدالله بن ابی سرح را که در زمان

۱- تاریخ المدینه ابن شبه، ج ۱، ص ۱۱۳؛ طبقات الکبری، ج ۳، ص ۷۸؛ تاریخ طبری، ج ۳، ص ۴۳۸؛ الاصابه، ج ۶، ص ۳۸۲، رقم ۸۸۶۰؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۹۵.

۲- تاریخ المدینه، ج ۳، ص ۱۱۱۶؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۴، ص ۴۹۵، ح ۸۳۸۷؛ الاصابه ابن حجر، ج ۴، ص ۵۱۵ شرح حال عمرو بن حمق، رقم ۵۸۳۴.

۳- طبقات الکبری، ج ۶، ص ۲۵؛ الاستیعاب، ج ۲، ص ۴۵۳؛ الاصابه ابن حجر، شرح حال عمرو بن حمق.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از مکه به مدینه هجرت نمود و سپس مرتد گشت و گفت: به من نیز وحی نازل می شود و... و قرآن در باره ارتدادش نازل شد،^(۱) حاکم مصر قرار داد. مردم مصر از ظلم و ناهلی وی به بزرگان صحابه شکایت کردند. عثمان بعد از وساطت امیرالمؤمنین علیه السلام و... وعده رسیدگی و برکناری ابن ابی سرح را داد، ولی مروان عثمان را از تصمیمش منصرف نمود و در نامه ای به قتل فجیع سران اهل مصر حکم صادر کرد و... و این نامه به دست لشکر مصر رسید آن ها نامه را به مدینه آوردند و عثمان از آن نامه اظهار بی-اطلاعی کرد. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: پس این کار مروان است و مردم

می خواهند مروان را به آن ها تحویل دهی، ولی عثمان قبول نکرد و حتی به امیرالمؤمنین علیه السلام گفت: این کار تو است. تا بالاخره آن ها همراه مردم مدینه و... علیه عثمان قیام کردند و او را پس از محاصره طولانی کشتند.^(۲)

چون داستان قتل عثمان و جایگاه صحابه در برابر او مفصل است ما به همین مقدار اکتفا کرده و در کتاب «مرجعیت اهل بیت و جایگاه خلفا» با واقعیت آن آشنا خواهیم شد تا جایگاه این گونه اخبار که در فضائل عثمان وضع شده بیشتر روشن گردد؛ زیرا این حدیث مورد بحث از غیر ابوهریره نیز به نوعی نقل شده است.

ابوهریره و نسبت نسیان و کذب به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم

عن أبي هريره قال: صلى بنا رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم إحدى صلواتي العشي. قال ابن سيرين سماها أبوهريره ولكن نسيت أنا. قال فضلى بنا ركعتين ثم سلم فقام إلى خشبه معروضه في المسجد فاتكأ عليها كأنه غضبان ووضع يده اليمنى

۱- به تفسیر طبری و دیگران ذیل آیه ۹۳ سوره انعام مراجعه شود.

۲- انساب الاشراف بلاذری، ج ۵، ص ۲۶ و ۶۹ و ۹۵ و ج ۶، ص ۲۱۷؛ معارف ابن قتیبه، ص ۸۴؛ تاریخ ابن کثیر، ج ۷، ص ۱۱۷۳ الی ۱۸۹؛ تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۴۰۳ و ۴۰۴ و ۴۸۵.

علی الیسری وشبک بین أصابعه ووضع خده الأيمن علی ظهر كفه الیسری وخرجت السرعان من أبواب المسجد فقالوا: قصرت الصلاة؟ وفي القوم أبوبکر وعمر فهابا أن يكلماه وفي القوم رجل فی یدیه طول یقال له ذوالیدین قال یا رسول الله أنسیت أم قصرت الصلاة؟ قال (لم أنس ولم تقصر). فقال (أكما یقول ذوالیدین). فقالوا: نعم فتقدم فصلی ما ترك ثم سلم ثم كبر وسجد مثل سجوده أو أطول ثم رفع رأسه وكبر. فربما سألوه ثم سلم؟ فیقول نبث أن عمران بن حصین قال ثم سلم؛^(۱) در این حدیث ابوهریره می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برای ما نماز ظهر یا عصر را دو رکعت خواند و گویا که غضبناک باشد به چوبی که در مسجد بود تکیه زد. من با سرعت خارج شدم و اصحاب گفتند: نماز قصر خوانده شد. ابوبکر و عمر نیز حاضر بودند و از سخن گفتن با آن حضرت کنندی کردند. در بین مردم مردی به نام ذویدین بود و او گفت: ای رسول خدا، آیا فراموش کردی یا نماز را قصر خواندی؟ حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: نه فراموش کردم و نه قصر خواندم. سپس از مردم سؤال کردند و آن ها سخن ذویدین را تصدیق کردند و حضرت دو رکعت دیگر خوانده، سلام دادند.

این داستان را احمد در مسندش از شعیب بن مطیر از پدرش از ذویدین روایت کرده است و شعیب ارتنؤوط و هیثمی سند آن را به خاطر معدی بن سلیمان تضعیف کرده اند و شعیب و پدرش نیز ضعیف و مجهول هستند.^(۲) همچنین این حدیث را چند نفر از تابعین که از ابوهریره حدیث روایت کرده اند، مرسل نیز روایت کرده اند. و این خبر

-
- ۱- صحیح بخاری، کتاب الصلاة، باب: تشبیک الاصابع فی المسجد وغیره، ج ۱، ص ۱۸۲، ح ۴۸۲ و ۷۱۴ و ۷۱۵ و ۱۲۲۷ و ۱۲۲۹ و ج ۵، ص ۲۹۴۹، ح ۶۰۵۱، ج ۶، ص ۲۴۴۸، ح ۷۲۵۰.
- ۲- مسند احمد، ج ۴، ص ۷۷، ح ۱۶۷۵۳؛ مجمع الزوائد هیثمی، ج ۲، ص ۱۵۱.

هیچ سند صحیحی از غیر ابوهریره ندارد.

ذوالیدین که ابوهریره ادعای درک زمان او را در این داستان کرده است، همان ذوشمالین است و او در جنگ بدر شهید شده است. (۱) پس با این بیان روشن می شود ابوهریره ادعا کرده کسی را که چهار سال قبل از اسلام او از دنیا رفته است، دیده و در آن زمان مسلمان بوده است و این گونه به راحتی به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نسبت دروغگویی داده است زیرا می گوید: حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: نه فراموش کردم و نه قصر خواندم! در این داستان نیز آثار دروغ گویی ابوهریره روشن است؛ زیرا مضافاً بر این که چنین نسبت بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم توهین بزرگ است، در حدیث صحیح و مسلم نیز که حتی خود ابوهریره نیز آن را روایت کرده پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرموده اند:

۱. انی لا اقول الا- حقاً. قالوا: یا رسول الله، إنک تداعبنا قال: إنی لا أقول إلا حقاً؛ (۲) من جز حق، سخنی نمی گویم. اصحاب گفتند: ای رسول خدا، همانا شما با ما شوخی می کنی، فرمودند: من چیزی جز حق نمی گویم.

این حدیث از ابوهریره، ابن عباس، ابن عمر و انس بن مالک روایت شده و ترمذی، ذهبی بنابر نقل صالحی شامی، هیشمی، البانی و شعیب ارتنوط سند ابوهریره را صحیح و حسن دانسته اند و البانی در «صحیح جامع الصغیر، ج ۱، ص ۱۲۳، ح ۲۴۹۴» حدیث ابن عمر و انس را صحیح دانسته است.

۲. أن عبد الله بن عمرو حدثهم: أنه قال: یا رسول الله، أكتب ما أسمع منك؟ قال: نعم قلت: عند الغضب و عند الرضا؟ قال: نعم إنه لا ينبغي لی أن أقول

۱- الاصابه ابن حجر، ج ۴، ص ۳۱۵، رقم ۵۲۶۳.

۲- ادب المفرد بخاری، ج ۱، ص ۱۰۲، ح ۲۶۵؛ سنن ترمذی، ج ۴، ص ۳۵۷، ح ۱۹۹۰؛ مسند احمد، ج ۲، ص ۳۴۰، ح ۸۴۶۲؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۴، ص ۳۵ از ابن عباس؛ صحیح البانی، ح ۱۷۲۶.

عند الرضا والغضب إلا حقا؛^(۱) عبدالله بن عمرو به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم گفت: ای رسول خدا، هر چه از شما می شنوم آن را بنویسم؟ حضرت فرمودند: آری، عبدالله گفت: در حال غضب و رضا؟ حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: آری، همانا برای من سزاوار نیست که در حالت غضب و رضا چیزی جز حق بگویم (در خبر دیگر فرمودند: در تمام آن حالت ها جز حق چیزی نمی گویم).

این حدیث را از عبدالله بن عمرو مجاهد، شعیب بن محمد و یوسف بن ماهک روایت کرده اند، و حاکم، ذهبی، البانی و شعیب ارنؤوط در چند مورد سند این حدیث را صحیح دانسته اند و در دو نقل اول احمد و ابوداود و نقل دوم حاکم، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «سوگند به آن ذاتی که جانم در اختیار اوست، از این دهان و زبان جز حق خارج نمی شود.»

این احادیث مسلم که با معصوم بودم پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نیز سازگار است حدیث مورد بحث را تکذیب می کند و همچنین معصوم بودن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم.

برترین انبیا علیهم السلام در نقل ابهریره

ابهریره در حدیثی نقل کرده است که بین یک مسلمان و یهودی اختلافی می-شود و در نتیجه چون خبر به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم رسید از جمله فرمودند: لا أقول إن أحدا أفضل من یونس بن متی؛^(۲) من نمی گویم که کسی برتر از یونس بن متی است.

۱- مسند احمد، ج ۲، ص ۱۶۲، ح ۶۵۱۰ و ۶۸۰۲ و ۶۹۳۰ و ۷۰۲۰؛ مصنف ابن ابی شیبه، ج ۵، ص ۳۱۳، ح ۲۶۴۲۸؛ سنن ابی داود، ج ۲، ص ۱۷۶، ح ۳۶۴۶؛ صحیح ابن خزیمه، ج ۴، ص ۲۶؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۱، ص ۱۴۷، ح ۳۵۸ و ۳۵۹، ج ۳، ص ۶۰۶، ح ۶۲۴۶.

۲- صحیح بخاری، کتاب احادیث الانبیاء، باب: قول الله تعالی: وان یونس لمن المرسلین، ج ۳، ص ۱۲۵۲، ح ۳۴۱۵؛ صحیح مسلم، کتاب الفضائل، باب من فضائل موسی، ج ۴، ص ۱۸۴۳، ح ۲۳۷۳؛ سنن الکبری نسائی، ج ۶، ص ۴۴۸، ح ۱۱۴۵۸؛

در حدیث دیگر ابوهریره پا را فراتر گذاشته و همه ای امت اسلامی را به دروغگویی متهم کرده و چنین روایت کرده است:

عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال: من قال أنا خیر من یونس بن متی فقد کذب؛ (۱) هر که بگوید من برتر از یونس بن متی هستم قطعاً دروغ گفته است.

این حدیث را دو نفر از ابوهریره روایت کرده اند و ترمذی، حاکم، ذهبی، البانی و شعیب نیز مضافاً بر بخاری سند آن را صحیح دانسته اند.

در شرح این حدیث گفته اند: أخبر بخلاف الحقیقه والمراد أن الأنبياء علیهم السلام من حیث کونهم أنبياء فهم فی منزله واحده من الخیریه؛ یعنی حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در این حدیث بر خلاف واقع سخن گفت و مقصد این است که انبیا از جهت پیامبر بودن در بهتر بودن برابرند. این شارح می گوید: حق این است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برترین بشر است، ولی در این جا بر خلاف حقیقت سخن گفته است.

این حدیث ابوهریره تمام امت اسلامی و حتی خود پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را دروغگو معرفی کرده و به امت اسلامی این اتهام را وارد کرده است که بر این دروغگویی خود اصرار داشته و دارند و آن تا قیامت نیز استمرار خواهد داشت. شما در مورد این حدیث توجه می کنید که شارح آن، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را متهم کرده است که آن حضرت بر خلاف واقع سخن گفته اند، یعنی این بزرگواران به راحتی به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نسبت تناقض - گویی داده اند.

و حال آن که این دو حدیث ابوهریره با مسلمات اسلام و اتفاق امت اسلامی و احادیث فراوان مخالف است.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: من سید فرزندان آدم هستم. (۲)

۱- صحیح بخاری، کتاب التفسیر، باب قوله: انا او حینا الیک كما او حینا الی نوح، ج ۴، ص ۱۶۸۱ و ۱۸۰۸، ح ۴۶۰۴ و ۴۸۰۵؛ مسند احمد، ح ۹۸۲۰؛ سنن ترمذی؛ سنن ابن ماجه و

۲- صحیح مسلم، کتاب الفضائل، باب تفضیل نبینا صلی الله علیه و آله و سلم علی جمیع الخلائق، ج ۴، ص ۱۹۸۲، ح ۲۲۷۸؛ مصنف ابن ابی شیبیه، ج ۶، ص ۳۰۸، ح ۳۱۶۷۶ و ۳۱۷۲۸ و ۳۱۹۴۹؛ سنن ترمذی، ح ۳۱۴۸؛ سنن ابن ماجه، ح ۴۳۰۸؛ مسند طیالسی، ج ۱، ص ۳۵۳؛ مسند احمد، ح ۱۵ و ۲۵۴۶ و ۱۰۹۸۵ و ۱۱۰۰۰ و ۲۳۳۴۳؛ مسند بزار، ج ۱، ص ۱۴۹؛ مسند ابویعلی، ح ۴۳۰۵ و ۷۴۹۳؛ صحیح ابن حبان، ح ۶۴۷۵ و ۶۴۷۸ و ۶۵۸۶؛

این حدیث متواتر است و از ابوبکر، ابن مسعود، جابر، ابن عباس، ابوسعید، واثله، ابن سلام، امام حسن و امام حسین علیهما السلام، حذیفه، عایشه، انس و دیگران با اسانید متعدد روایت شده، و این حدیث متواتر، بر دروغ بودن حدیث ابوهریره تصریح دارد.

ابوهریره در حدیث دیگر می گوید: بین فردی از مسلمین و یهودی اختلاف شد و مسلمان، یهودی را سیلی می زند، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از شنیدن این داستان غضبناک شده،

می فرمایند: بین انبیا برتری و تفضیل نکنید، همانا من اول کسی هستم که سر از قبر بلند

می کنم و می بینم که موسی عرش را گرفته و... (۱) این حدیث ابوهریره متنش مضطرب است و مضافاً با حدیث متواتر دیگر که در آن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «من سرور فرزندان آدم هستم و به آن فخر نمی-کنم و من اول کسی هستم که برانگیخته می شوم و به این فخر نمی کنم و من اولین شافع و مشفع هستم» (۲) مخالف است. این حدیث از خود ابوهریره و ابوسعید، ابن عباس، ابن مسعود، انس، جابر، ابوبکر، عبدالله بن سلام، واثله، ابن عمر، حسن و... روایت شده است.

و حضرت جبرئیل در حدیثی به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: تو اول کسی هستی که برانگیخته خواهی شد. (۳)

۱- صحیح بخاری، کتاب الخصومات، باب: ما یدکر فی الاشخاص والملازمه، ح ۲۴۱۱، و کتاب احادیث الانبیاء، باب قوله: ان یونس لمن المرسلین، ج ۳، ص ۱۲۵۲، ح ۳۴۱۴ و ۳۴۰۸ و ۴۸۱۳ و ۶۵۱۷ و ۶۵۱۸ و ۷۴۲۸؛ صحیح مسلم، کتاب الفضائل، باب من فضائل موسی، ج ۴ ص ۱۸۴۳، ح ۲۳۷۳؛ سنن الکبری نسائی، ج ۶، ص ۴۴۸، ح ۱۱۴۵۸؛

۲- صحیح مسلم، کتاب الفضائل، باب تفضیل نبینا صلی الله علیه و آله و سلم علی جمیع الخلائق، ج ۴، ص ۱۹۸۲، ح ۲۲۷۸؛ مصنف ابن ابی شیبہ، ح ۳۱۷۲۸ و ۳۵۸۴۹ و ۳۵۹۸۴ و صحیح ابن حبان، ح ۶۲۴۲ و ۶۴۷۶ و ۶۴۷۸ و دیگران.

۳- مصنف ابن ابی شیبہ، ج ۳، ح ۳۱۸۲۸؛ مصنف عبدالرزاق، ج ۳، ص ۱۸۳، ح ۵۲۴۶؛

حدیث اول را احتمالاً ابوهریره از کعب الاحبار گرفته است. البته این حدیث را بخاری و دیگران از ابوسعید خدری نیز روایت کرده اند، ولی راوی از ابوسعید تنها یحیی بن عماره است که این حدیث را از ابوسعید معنعن روایت کرده و همچنین ابن حجر در تهذیب در پنج خط شرح حال او را مختصر نقل کرده و مزی نیز لذا روشن نیست او کیست چه وقت متولد شده و چه وقت از دنیا رفته و در واقع ابوسعید را درک کرده یا نه هیچ چیز بیان نشده است، ولی از ابوهریره چهار نفر یعنی ابن مسیب، اعرج، ابوسلمه و عامر شعبی این حدیث را روایت کرده اند.

باز ابوهریره از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم چنین حدیث روایت کرده است:

سمعت النبی صلی الله علیه و آله و سلم یقول: من رأى فی المنام فسیرانی فی الیقظه ولا یتمثل الشیطان بی؛ (۱) هر که مرا در خواب دید، به زودی مرا در بیداری خواهد دید و شیطان به صورت من در نخواهد آمد. چهار نفر از تابعین این حدیث را از ابوهریره با این لفظ روایت کرده اند.

حال آن که دیگران و همچنین خود ابوهریره این حدیث را این گونه روایت کرده اند:

قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: من رأى فی المنام فقد رأى فان الشیطان لا یتمثل بصورتی؛ (۲) هر که مرا در خواب دید حتماً خود مرا دیده است و شیطان به صورت من نخواهد درآمد. این حدیث از انس، ابن مسعود، جابر، ابوقتاده، ابوسعید خدری، ابومالک، ابن عباس، ابوهریره و دیگران روایت شده است، ولی ابوهریره چنان که ملاحظه کردید معنای حدیث را گاهی به آن شکل تغییر داده که آن را چنان که اشاره شد چهار نفر از او

۱- صحیح بخاری، کتاب التعبیر، باب: من رأى النبی صلی الله علیه و آله و سلم فی المنام، ج ۶، ص ۲۵۶۷، ح ۶۹۹۲؛ مسند طیالسی، ص ۳۱۷؛ مسند احمد، ج ۵، ص ۳۰۶.

۲- صحیح بخاری، کتاب التعبیر، باب: من رأى النبی صلی الله علیه و آله و سلم فی المنام، ج ۶، ص ۲۵۶۸، ح ۶۵۹۳؛ سنن دارمی، ج ۲، ص ۱۲۴؛ سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۲۸۵، ح ۳۹۰۱ الی ۳۹۰۵؛ مصنف ابن اُبی شیبہ، ج ۷، ص ۲۳۲؛ سنن الکبری نسائی، ج ۴، ص ۳۸۴، ح ۷۶۲۹.

با آن لفظ روایت کرده اند.

طواف حضرت سلیمان بر زنان

۱. عن عبد الرحمن بن هرمز قال: سمعت أبا هريره: عن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال: قال سليمان بن داود عليهما السلام: لأطوفن الليله على مائه امرأه او تسع وتسعين كلهن يأتى بفارس يجاهد فى سبيل الله فقال له صاحبه: قل إن شاء الله. فلم يقل إن شاء الله، فلم يحمل منهن إلا امرأه واحده جاءت بشق رجل. والذى نفس محمد بيده لو قال إن شاء الله لجاهدوا فى سبيل الله فرسانا أجمعون؛ (۱) ابوهريه مى گوید: پیامبر صلى الله عليه وآله وسلم فرمود: سليمان بن داود گفت: قطعاً این شب به صد و یا نود و نه همسر همبستر مى شوم و هر کدام از آن ها فرزندی برايم مى آورند که در راه خدا جهاد مى کنند. شخصی که همراهش بود به سليمان گفت: «ان شاء الله» بگو! ولی سليمان «ان شاء الله» نگفت و تنها یکی از زن ها حامله شد و فرزند وی نیز ناقص به بار آمد. قسم به خدا اگر «ان شاء الله» مى گفت قطعاً چنین مى شد و همگی در راه خدا جهاد مى کردند.

۲. عن الأعرج عن أبي هريره عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال: قال سليمان بن داود: لأطوفن الليله على سبعين امرأه تحمل كل امرأه فارسا يجاهد فى سبيل الله فقال له صاحبه: قل إن شاء الله فلم يقل ولم تحمل شيئاً إلا واحدا ساقطاً أحد شقيه. فقال النبي صلى الله عليه وآله وسلم: لو قالها لجاهدوا فى سبيل الله. (۲) در این حدیث ابوهريه از زبان پیامبر اکرم صلى الله عليه وآله وسلم نقل کرده است: این شب با هفتاد همسر همبستر مى شوم....

۱- صحیح بخاری، کتاب السیر والجهاد، باب: من طلب الولد للجهاد، ج ۳، ص ۱۰۳۸، ح ۲۸۱۹.

۲- صحیح بخاری، کتاب احادیث الانبياء، باب قول الله تعالى: ووهبنا لداود سليمان نعم العبد انه او اب، ج ۳، ص ۱۲۶۰، ح

۳. عن طاوس عن أبي هريره قال: قال سليمان بن داود عليهما السلام: لأطوفن الليله بمائه امراه تلد كل امراه غلاما يقاتل في سبيل الله. فقال له الملك: قل: إن شاء الله. فلم يقل ونسى فأطاف بهن ولم تلد منهن إلا امراه نصف إنسان. قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم: لو قال إن شاء الله لم يحث وكان أرجى لحاجته. (۱) در این خبر می گوید: به صد زن... و گفتن «ان شاء الله» را فراموش کرد....

۴. عن عبد الرحمن الأعرج عن أبي هريره قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: قال سليمان: لأطوفن الليله على تسعين امراه كلهن تأتي بفارس يجاهد في سبيل الله فقال له صاحبه: قل إن شاء الله فلم يقل إن شاء الله فطاف عليهن جميعا فلم تحمل منهن إلا امراه واحده جاءت بشق رجل وايم الذي نفس محمد بيده لو قال: إن شاء الله، لجاهدوا في سبيل الله فرسانا أجمعون؛ (۲) در این خبر ابوهريره

می گوید: این شب با نود زن همبستر می شوم....

۵. عن محمد عن أبي هريره: أن نبى الله سليمان عليه السلام كان له ستون امراه فقال: لأطوفن الليله على نسائي فلتحملن كل امراه وتلدن فارسا يقاتل في سبيل الله فطاف على نسائه فما ولدت منهن إلا امراه ولدت شق غلام. قال نبى الله صلى الله عليه وآله وسلم: لو كان سليمان استثنى لحملت كل امراه منهن فولدت فارسا يقاتل في سبيل الله. (۳) در نقل ديگر می گوید: سليمان شصت زن داشت و گفت: این شب به همسرانم همبستر می شوم....

ملاحظه می کنید که امام بخاری این حدیث را با این پنج لفظ از ابوهريره روايت کرده است. اولاً: در این يك حدیث كه راوی آن نیز يك نفر است این همه تناقض است.

۱- صحیح بخاری، کتاب النكاح، باب: قول الرجل: لأطوفن الليله على نسائي، ج ۵، ص ۲۰۰۷، ح ۵۲۴۲.

۲- صحیح بخاری، کتاب الايمان والندور، باب: كيف كانت يمين النبي صلى الله عليه وآله وسلم، ج ۶، ص ۲۴۷۰، ح ۶۶۳۹.

۳- صحیح بخاری، کتاب التوحيد، باب: فى مشيئه والاراده، ج ۶، ص ۲۷۱۷، ح ۷۴۶۹.

ثانیاً: چگونه ممکن است که پیامبر خدا «ان شاء الله» نگوید و به او تذکر دهند و باز آن را ترک کند. ثالثاً: در یک عبارت اضافه کرده اند که سلیمان گفتن «ان شاء الله» را فراموش کرد. این عبارت را نیز در یک سند جهت توجیه بر حدیث اضافه کرده اند. همچنین بالاخره کدام یک از این الفاظ صحیح است؟ و حضرت سلیمان چند زن داشته اند؟ و به چند زن طواف کنم گفته اند؟ همچنین چه کسی به حضرت سلیمان تذکر داد؟ صاحبش و یا ملک! و چگونه امام بخاری این همه را بین خود و خداوند متعال حجت قرار داده است؟! همچنین این تنها ابوهیره است که روایت کرده است حضرت سلیمان شصت و تا صد زن داشته اند و این سخن او نیز با احادیث دیگر صحابه و امامان معصوم در مکتب اهل بیت علیهم السلام نیز مخالف است؛ زیرا وارد شده که فرموده اند: حضرت سلیمان هزار زن داشته اند. (۱) ولی این تنها ابوهیره است که نسبت طواف به آن ها و باردار شدن و «ان شاء الله» نگفتن را نیز با آن همه تناقضات در تعداد همسران حضرت سلیمان علیه السلام، به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نسبت داده است.

ابوهیره و حدیث اطاعت از امیران

أن الأعرج حدثه أنه سمع أبا هريره أنه سمع رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يقول:.... من أطاعني فقد أطاع الله و من عصاني فقد عصى الله و من يطع الأمير فقد أطاعني و من يعص الأمير فقد عصاني وإنما الإمام جنة يقاتل من ورائه ويتقى به فإن أمر بتقوى الله وعدل فإن له بذلك أجرا و ان قال بغيره فإن عليه منه؛ (۲) ابوهیره

-
- ۱- طبقات الکبری، ج ۸، ص ۲۰۲؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۲، ص ۶۴۴، ح ۴۱۴۱؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۲۲، ص ۲۷۱؛ فتح الباری، ج ۶، ص ۳۳۱؛ کافی، ج ۵، ص ۵۶۷؛ دعائم الاسلام، ج ۲، ص ۱۹۲.
- ۲- صحیح بخاری، کتاب الجهاد والسير، باب: یقاتل من وراء الامام ویتقی به، ج ۳، ص ۱۰۸۰، ح ۲۹۵۷، و ج ۶، ص ۲۶۱۱، ح ۷۱۳۷؛ صحیح مسلم، کتاب الاماره، باب وجوب طاعه الامراء فی غیر معصیه و تحريمها فی معصیه، ج ۳، ص ۱۳۶۶، ح ۱۸۳۶؛ و دیگران.

از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیده است که مدام می فرموده اند: هر که از من اطاعت کند قطعاً از خداوند متعال اطاعت کرده است و هر که مرا نافرمانی کند قطعاً خداوند را نافرمانی کرده است و هر که از امیر اطاعت کرد قطعاً مرا اطاعت کرده و هر که امیر را نافرمانی کند قطعاً مرا نافرمانی کرده است... .

این حدیث را اولاً: تنها ابوهریره روایت کرده است. ثانیاً: اگر این حدیث عام و در خصوص هر امیری معنا شود چنان که از آن همین گونه برداشت شده است، هم با آیات قرآن و هم با احادیث مسلم دیگر و سیره مسلمین متعارض است.

قبل از هر چه توجه داشته باشیم که صحابه و تابعین چنین حدیثی را نمی-شناخته اند که بر یزید بن معاویه خروج کردند و همه ای مسلمین نیز امام حسین علیه السلام و اصحاب آن حضرت و کشته شدگان حره را شهید می دانند و اکثر محدثین حامی قیام زید شهید و نفس زکیه و... بودند که با این روش و عمل خود، به بی اساس بودن و بر خلاف معارف اسلامی بودن حدیث ابوهریره تصریح کرده اند.

احادیث فراوانی بر خلاف این حدیث ابوهریره از افراد زیادی حتی از خود ابوهریره روایت شده است، ولی این حدیث ابوهریره که مورد بحث است مورد سوء استفاده افراد مغرضی مانند ابن تیمیه قرار گرفته است. ابن تیمیه با چنگ زدن به این حدیث به امیرالمؤمنین علیه السلام و حضرت زهرا اطهر علیها السلام اهانت های عجیب کرده است که جای ذکر و بحث در مورد سخنان ظالمانه ای این دشمن اهل بیت علیهم السلام جای خود را دارد که ما در این نوشتار متعرض آن نمی شویم، ولی بنابر این، برای روشن شدن

بی اساسی آن به چند حدیث اشاره می کنیم، ولی قبل از پرداختن به این بحث به یک حدیث دیگر بخاری اشاره می کنیم که آن نیز قریب به معنای حدیث مورد بحث است:

عن ابن عباس: عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال: من كره من أميره شيئا فليصبر فإنه من خرج من السلطان شبرا مات ميتة جاهلية؛^(۱) هر که از (برخورد و رفتار) امیرش کراهت داشته باشد، پس صبر کند، و همانا هر که از اطاعت سلطان یک وجب خارج شود (و در آن حال بمیرد) به مرگ مردم زمان جاهلیت (کافر) مرده است.

قبل از آشنایی با احادیثی که این دو حدیث و امثال آن را نقض می کند، باید اشاره کنیم که این گونه احادیث در واقع در مورد امامان و جانشینان بر حق پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم صادر شده است که به غیر آن ها و به سلاطین جور آن را تطبیق کرده اند که پس از ذکر احادیث ناقض این دو حدیث، به دلائل این سخن نیز اشاره خواهیم کرد. اما این که این حدیث با این لفظ به ابن عباس نسبت داده شده است باید بدانیم که آن، با سیره ابن عباس مخالف است؛ زیرا ابن عباس همراه با محمد حنفیه به ابن زبیر بیعت نکردند و از جماعت او خود را کنار کشیدند. همچنین باید در جریان این حقیقت باشیم که «جماعت» آن دسته و گروهی هستند که همراه و پیرو حق باشند گرچه تعدادشان کم و حتی یک نفر باشد.^(۲)

اما احادیث:

۱. عباده بن صامت می گوید: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از امرا یاد کرد و فرمود: افرادی بر

- ۱- صحیح بخاری، کتاب الفتن، باب: قوله صلى الله عليه وآله وسلم: سترون بعدى امورا تنكرونها، ج ۶، ص ۲۵۸۸، ح ۷۰۵۳؛ صحیح مسلم، کتاب الاماره، باب وجوب ملازمه جماعه المسلمين عند ظهور الفتن، ج ۳، ص ۱۴۷۷، ح ۱۸۴۹.
- ۲- كنز العمال، ج ۱، ص ۵۷۴، ح ۱۶۴۴ و ج ۱۶، ص ۱۹۳، ح ۴۲۲۱۶ از امیرالمؤمنین علیه السلام و حضرت در خبر دوم فرمودند: «اهل جماعت من و پیروان من هستند که بر حق اند گرچه کم باشند و اهل فرقه مخالفان من و مخالفان پیروانم هستند.» معانی الاخبار، ج ۲، ص ۱۵۴ به نقل از امام صادق علیه السلام و امیرالمؤمنین علیه السلام و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم. امالی شیخ طوسی، ص ۳۴۹، ح ۷۲۰ از ابن مسعود، او جماعت را اهل حق دانسته گرچه یک نفر باشد. نصاب الكافیه، ص ۲۱۹ به نقل از سفیان ثوری که او نیز جماعت را اهل حق دانسته گرچه یک نفر باشد.

شما امیر خواهید شد که اگر از آن ها اطاعت کنید شما را وارد جهنم می کنند و اگر نافرمانی کنید، شما را می کشند. شخصی گفت: آن ها را برای ما نام ببر ای رسول خدا، شاید ما به صورتشان خاک پاشیم. حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: شاید آن ها به صورت تو خاک ریزند و چشمت را کور کنند. (۱)

۲. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: ... آگاه باشید همانا قرآن و سلطان به زودی از هم جدا می شوند. آگاه باشید به زودی امیرانی خواهید داشت که بر نفع خود قضاوت می کنند و اگر آن ها را نافرمانی کنید، شما را خواهند کشت و اگر اطاعت کنید گمراه خواهند کرد. گفتند: چه بکنیم ای رسول خدا، فرمودند: کاری را کنید که اصحاب عیسی کردند... موت در طاعت خداوند متعال برتر از زندگی در معصیت خداوند است. (۲)

این حدیث از معاذ، حذیفه و ابن مسعود روایت شده و صالحی شامی سند خود را صحیح دانسته است و هیشمی نیز رجال خود را ثقه دانسته است.

۳. ابن مسعود می گوید: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: به زودی پس از من امیرانی خواهند آمد که به سخن خود عمل نمی کنند و عملی را انجام می دهند که خود بر دیگران آن را انکار می کنند، پس هر که با آن ها با دست و زبان و قلبش جهاد کند، مؤمن است و در غیر این صورت به اندازه خردل هم ایمان نخواهد داشت. (۳)

این حدیث را دو نفر از تابعین از ابن مسعود روایت کرده اند و شعیب ارنؤوط هر

۱- مجمع الزوائد هیشمی، ج ۵، ص ۲۳۸ و گفته است: در سند آن سنید است که احمد او را تضعیف و ابن حبان و ابوحاتم رازی توثیق کرده اند و بقیه ثقه اند.

۲- معجم الکبیر، ج ۲۰، ص ۹۰؛ مجمع الزوائد، ج ۵، ص ۲۲۷ و ۲۳۸؛ کنز العمال، ج ۱، ح ۱۰۸۰ و ۱۰۸۱؛ سبل الهدی والرشاد، ج ۱، ص ۱۳۶ با دوسند؛ فیض القدیر مناوی، ج ۳، ص ۸۱۴؛ در المنثور سیوطی، ج ۲، ص ۳۰۱.

۳- صحیح مسلم، کتاب الاماره، باب بیان کون النهی عن المنکر من الایمان، ج ۱، ص ۶۹، ح ۵۰؛ صحیح ابن حبان، ج ۱، ص ۴۰۳، ح ۱۷۷، و ج ۱۴، ص ۷۲، ح ۶۱۹۳، و دیگران.

دو سند ابن حبان را قوی و خیلی خوب دانسته است.

۴. ام المؤمنین ام سلمه می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می فرمودند: به زودی امیرانی خواهند آمد که می شناسید و انکار می کنید. پس هر که بر آن ها (عملشان) را انکار کند، سالم ماند و هر که بد بدارد، از عهده خود دور کرده است، ولی هر که راضی باشد و پیروی کند! . گفته شد: با آن ها نجنگیم ای رسول خدا؟ حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: نه، مادامی که نماز می خوانند. (۱)

سند این حدیث را ترمذی، البانی و شعیب ارنؤوط صحیح دانسته اند.

۵. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: من برای امتم از چیزی نمی ترسم جز از پیشوایان گمراه کننده، همانا وقتی شمشیر در امتم کشیده شود تا قیامت از بینشان برداشته نخواهد شد. (۲)

این حدیث را شداد و ثوبان و عمر بن خطاب از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده اند و ترمذی، حاکم، ذهبی، البانی و هیشمی دو سند این حدیث را صحیح دانسته اند. (توجه کنید که متأسفانه خلیفه سوم عثمان بن عفان با روش های عجیب خود و همچنین با مسلط کردن بنی امیه بر سر مسلمین، سبب شد تا شمشیر کشیده شود و...)

۶. ابوذر می گوید: همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم راه می رفتم و حضرت فرمودند: برای امتم از غیر دجال می ترسم و سه بار این سخن را تکرار فرمودند، من گفتم: ای رسول خدا، این غیر دجال چه است که شما از آن بیشتر بر امت خویش می ترسید؟ حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: پیشوایان گمراه کننده. (۳)

حدیث ابوذر را شعیب ارنؤوط در حاشیه «مسند احمد» صحیح دانسته و سندهای

۱- سنن ترمذی، ج ۴، ص ۵۲۹، ح ۲۲۶۵. مسند احمد، ج ۶، ص ۲۹۵، ح ۲۶۵۷۱ و دیگران.

۲- سنن ترمذی، ج ۴، ص ۵۰۴، ح ۲۲۲۹؛ صحیح ابن حبان، ج ۱۰، ص ۴۳۱، ح ۴۵۷۰؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۴، ص ۴۴۹؛ مجمع الزوائد، ج ۵، ص ۲۳۹، وج ۷، ص ۲۲۱.

۳- مسند احمد، ج ۵، ص ۱۴۵، ح ۲۱۳۳۵ و ۲۲۴۴۷ و ۲۲۴۴۸ و ۲۲۵۰۵.

دیگر را که در آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرموده اند: من تنها از پیشوایان گمراه کننده برای امت می ترسم همه را صحیح دانسته است و به این معنا از امیرالمؤمنین علیه السلام و کعب بن عجره و جابر و ابودردا و ابوامامه و ابوعور نیز حدیث روایت شده است.

۷. ابوهریره می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: هلاک و فساد امت بر دست این قشر (غلامان احمق) از قریش است. مردم گفتند: ما را به چه امر می فرمایید، فرمودند: اگر مردم از آن ها جدا می شدند. (۱) در برخی از این روایات ابوهریره به مروان می گوید: اگر بخواهم می توانم اسم ببرم که این ها بنی فلا و بنی فلان (بنی امیه و بنی عباس) هستند.

چنان که در گذشته اشاره شد قطعاً ابوهریره از جمله کسانی خواهد بود که با این قشر همکاری نمود و او، هم امیر مدینه از جانب معاویه بود و هم نایب مروان در غیابش. پس ملاحظه می کنید که ابوهریره هم به این حدیثی که خودش روایت کرده عمل نکرده است و هم به احادیث فراوان دیگر در مورد اهل بیت علیهم السلام به مانند: «جنگ با اهل بیت علیهم السلام جنگ با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است» و... .

مضافاً بر این احادیث، در شرح حال ابن شهاب زهری نیز احادیثی در این موضوع ذکر کردیم که از جمله پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرموده اند: انسان هر مقدار به سلطان نزدیک شود، به همان مقدار از خداوند متعال دور خواهد شد. (۲) و جالب است که این حدیث نیز از ابوهریره با سند صحیح روایت شده است.

از احادیث فوق روشن شد که حضرت به شدت امت خود را از این امیران برحذر می داشته اند، پس چگونه ممکن است که اطاعت از آنان را در ردیف اطاعت از خود قرار داده و خارج شدن از اطاعت آن ها را مساوی با مرگ جاهلی که کفر است، خوانده

- ۱- صحیح بخاری، کتاب المناقب، باب: علامات النبوه فی الاسلام، ج ۳، ص ۱۳۱۹، ح ۳۶۰۵ و ۳۶۰۵ و ۷۰۵۸؛ مسند احمد، ج ۲، ص ۲۸۸، ح ۷۸۵۸ و ۸۰۲۰ و ۸۲۸۷ و ۸۳۲۹ و ۱۰۹۴۰.
- ۲- سنن ابی داود، ج ۱، ص ۶۵۳، ح ۲۸۶۰؛ مسند احمد، ج ۲، ص ۳۷۱، ح ۸۸۲۳ و ۹۶۸۱؛ مجمع الزوائد، ج ۵، ص ۲۴۶؛ احادیث صحیح، ج ۳، ص ۳۴۶، ح ۱۲۷۲.

باشند؟! این گونه احادیث قطعاً در مورد اطاعت و جدا نشدن از خلفای بر حق آن حضرت صادر شده است که بعدها آن را برای جذب مردم و فرمانبرداری از معاویه و امثال او به امیران ظالم تطبیق نموده اند؛ زیرا:

ابوهریره در روایت دیگری می گوید: أن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال: من أطاعني فقد أطاع الله و من عصاني فقد عصى الله و من أطاع أميري فقد أطاعني و من عصى أميري فقد عصاني؛^(۱) پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: هر که از من اطاعت کند قطعاً خداوند متعال را اطاعت کرده است و هر که مرا نافرمانی کند خداوند متعال را نافرمانی کرده است و هر که از امیر من اطاعت کند قطعاً مرا اطاعت کرده است و هر که امیر مرا نافرمانی کند قطعاً مرا نافرمانی کرده است.

این حدیث را با این لفظ دو نفر از ابوهریره روایت کرده اند و ابن سعد آن را در طبقاتش^(۲) از غالب بن عبدالله از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده است. بنابر این، پس پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرموده اند: اطاعت از جانشینان بر حق من اطاعت از من است و نافرمانی از

آن ها نافرمانی از من است، ولی شما توجه می کنید که همین یک حدیث را ابوهریره چگونه به دو نوع به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نسبت داده است.

در حدیث صحیح دیگر این گونه وارد شده است:

قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: من أطاعني فقد أطاع الله و من عصاني فقد عصى الله و من أطاع علياً فقد أطاعني و من عصى علياً فقد عصاني؛^(۳) پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: هر که از من

۱- صحیح بخاری، کتاب الاحکام، باب: قول الله تعالى: اطيعوا الله واطيعوا الرسول واولي الامر منكم، ج ۶، ص ۲۶۱۱، ح ۷۱۳۷؛ صحیح مسلم، کتاب الاماره، باب وجوب طاعه الامراء، ج ۳، ص ۱۴۶۶، ح ۱۸۳۵ و دیگران.

۲- طبقات الکبری، ج ۲، ص ۱۲۶.

۳- المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۲۱ و ۱۲۸، ح ۴۶۱۷ و ۴۶۴۱؛ من حدیث خیثمه، ج ۱، ص ۷۲؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۴۲، ص ۲۷۰ و ۳۰۶ با سه سند؛ مناقب ابن مغزلی، ص ۴۶، ح ۶۹ و ۱۵۵؛ فرائد السمطین، ج ۱، ص ۱۷۸، ح ۱۴۲؛ الفتوح ابن اعثم، ج ۲، ص ۲۸۱.

اطاعت کند قطعاً خداوند متعال را اطاعت کرده است و هر که مرا نافرمانی که خداوند متعال را نافرمانی کرده است، و هر که از علی اطاعت کند قطعاً از من اطاعت کرده و هر که علی را نافرمانی کند قطعاً مرا نافرمانی کرده است.

این حدیث از امیرالمؤمنین علیه السلام، ابوذر، حذیفه، یعلی بن مره، ابوبرزه، ام سلمه و عایشه در کتب مذکور روایت شده است، حاکم و ذهبی سند آن را صحیح دانسته اند و این حدیث سند صحیح دیگر نیز دارد. از این حدیث واقعیت امر روشن می گردد که اطاعت و عصیان خلفای راستین پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم که اهل بیت علیهم السلام هستند، اطاعت و نافرمانی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است، نه دیگر ظالمان که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به براءت از آنان امر فرموده اند. دقت داشته باشیم که احادیث فراوان دیگر به معنای حدیث فوق با سندهای صحیح در مورد امیرالمؤمنین علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام روایت شده است که این واقعیت را تأیید می کند.

و در حدیث دیگر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند:

یا علی من فارقتی فقد فارق الله و من فارقک یا علی فقد فارقتی؛ [\(۱\)](#) ای علی، هر که از من جدا شود، قطعاً از خدا جدا شده است و هر که از تو جدا شود، قطعاً از من جدا شده است. این حدیث از ابوذر، عمر بن خطاب، ابوهریره، ابن عمر و بریده روایت شده است و حاکم و هیثمی سند آن را صحیح دانسته اند.

و همچنین پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به امیرالمؤمنین و حضرت زهرا و امام حسن و امام

حسین علیهم السلام فرمودند: «من در جنگ هستم، با هر کسی که با شما بجنگد و در صلح

۱- معجم الکبیر، ج ۱۲، ص ۴۹۶، ح ۱۳۵۵۹؛ تاریخ الکبیر بخاری، ج ۷، ص ۳۳۳، رقم ۱۴۳۱؛ معجم الاوسط، ج ۶، ص ۱۶۲، ح ۶۰۸۵؛ مسند بزار، ج ۹، ص ۴۵۵، ح ۴۰۶۶؛ فضائل الصحابه احمد، ج ۲، ص ۵۷۰، ح ۹۶۲؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۲۴ و ۱۴۲، ح ۴۶۲۴ و ۴۷۰۳؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۲۸ و ۱۳۵. میزان الاعتدال، ج ۲، رقم ۲۷۷۹؛ کنز العمال، ح ۳۲۹۷۴ الی ۳۲۹۷۶.

هستم، با هر کسی که با شما در صلح است.»^(۱) این حدیث را ابوهریره، زید بن ارقم،

ام سلمه، ابوسعید خدری و صبیح روایت کرده اند، حاکم، ذهبی و البانی سند آن را حسن دانسته اند و هیثمی دو سند ذکر کرده و در یکی گفته است: در سندش کسی است که من او را نمی شناسم. و در سند دیگری تلید است که او مورد خلاف است بقیه را رجال صحیح دانسته است.

از این احادیث و امثال آن به روشنی به دست می آید که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم اطاعت و جدا نشدن از جانشینان بر حق خود را که امامان اهل بیت علیهم السلام هستند از امت اسلامی خواسته و نافرمانی از آن ها را نافرمانی از اسلام و جدا شدن از آن ها را جدا شدن از اسلام معرفی کرده اند، نه از ظالمان را که قرآن کریم نیز عاقبت تکیه بر ظالمان را، وارد شدن به جهنم معرفی کرده است.

با وجود این همه احادیث متناقض و تصریح خود محدثین اهل سنت و حتی ابن کثیر و قرطبی و ثعالبی بر این که ابوهریره اخبار اسرائیلیات را از کعب الاحبار اخذ کرده و آن را به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نسبت داده است، باز ذهبی در شرح حال ابوهریره می گوید: ابوهریره دارای حفظ وثیق بود و ما نمی دانیم که او حتی در یک حدیث خطا کرده باشد.^(۲)

۱- مسند احمد، ج ۲ ص ۴۴۲، ح ۹۶۹۷؛ سنن ترمذی، ج ۵، ص ۲۴۸ و ۳۶۰، ح ۳۸۷۰ و ۳۸۷۱ و ۳۹۶۲؛ امالی محاملی، ج ۲، ص ۳۶، ح ۵۱۵؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۴۹، ح ۴۷۱۳ و ۴۷۱۴؛ فضائل فاطمه ابن شاهین، ص ۱۸، ح ۱۵ و ۱۶؛ معجم الشیوخ ابن جمیع، ج ۱، ص ۸۳؛ مصنف ابن ابی شیبہ، ج ۶، ص ۵۱۲، ح ۵۲۱۸۱؛ صحیح ابن حبان، ج ۱۵، ص ۴۳۴، ح ۲۲۴۴؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۶۹؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۱۴، ص ۱۵۷؛ احادیث صحیحہ البانی، ح ۱۴۶۲؛ جامع الصغیر و زیاداته البانی، ج ۱، ص ۲۳۵، ح ۲۳۴۲.

۲- سیر اعلام النبلاء ذهبی، ج ۲، ص ۶۲۱.

ابوهریره، اسلام و اهل بیت

عثمان خمیس به عنوان افتخار ابوهریره اشاره می کند که او در فتنه (یعنی

جنگ های امیرالمؤمنین علیه السلام) وارد نشد و در جمل و صفین نیز حضور پیدا نکرد.

در حالی که چنان که اشاره شد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به امیرالمؤمنین، فاطمه زهرا، امام حسن و امام حسین علیهم السلام فرمودند: «من در جنگ هستم با هر کسی که با شما در جنگ است و در صلح هستم با هر کسی که با شما در صلح است.»

چنان که در گذشته اشاره شد، ابوهریره این حدیث را روایت کرده و حاکم و ذهبی سند روایت او را حسن دانسته اند، ولی او با این وجود به آن عمل نکرده است.

از اخباری که در داستان بسر بن اوطات اشاره شد، استفاده می شود که ابوهریره حتی با امیرالمؤمنین علیه السلام بیعت نیز نکرده است.

همچنین پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم امیرالمؤمنین علیه السلام و صحابه را به جنگ با لشکر جمل، صفین و نهروان امر فرمودند (۱) و این حدیث شریف را ده نفر از امیرالمؤمنین با بیش از بیست سند روایت کرده اند و همچنین این حدیث از ابن عباس، ابویوب انصاری (با شش سند)، ابوسعید خدری، ام سلمه (با دو سند)، عمار (با چهار سند)، ابورافع، سعد بن عباده، ابن مسعود (با چهار سند) و جابر بن عبد الله روایت شده است و هیشمی با هفت سند این

۱- انساب الاشراف، ج ۱، ص ۲۸۶ و ۳۲۳؛ معجم الکبیر، ج ۴، ص ۱۶۵، ح ۹۴۳۴؛ مسند بزار، ج ۲۱۳، ح ۸۴۳۳، ج ۹، ص ۹۱ و ۹۲، ح ۱۰۰۵۳ و ۱۰۰۵۴؛ معجم الاوسطی، ج ۸، ص ۱۷۲، ح ۴۰۴۹، ج ۱۰، ص ۲۶، ح ۷۷۴؛ مسند ابویعلی، ج ۱، ص ۳۹۸، ح ۵۱۹، ج ۳، ص ۱۹۴، ح ۱۶۲۳؛ مسند شاشی، ج ۱، ص ۳۴۲ و ۲۱۵، ح ۶۰۴؛ ج ۳، ص ۲؛ الاستیعاب، ج ۱، ص ۳۴۴؛ السنه ابن ابی عاصم، ص ۴۲۵، ح ۹۰۷؛ علل دارقطنی، ج ۵، ص ۱۴۸؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۵۰، ح ۴۶۷۴ و ۴۶۷۵؛ اسد الغابه، ج ۲، ص ۳۰۱؛ مجمع الزوائد، ج ۵، ص ۱۸۶، ج ۶، ص ۲۳۵، ج ۷، ص ۲۳۴ و ۲۳۸ و ۲۳۹؛ تاریخ ابن عساکر، ص ۴۲ و ۴۶۸ تا ۴۸۲ (با بیش از ۱۵ سند)؛ کنز العمال، ج ۱۱، ص ۲۹۲، ح ۳۱۵۴۲ و ۳۱۵۴۳، ج ۱۲، ص ۱۱۳، ح ۳۶۳۶۸؛ میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۵۸۴، ح ۲۲۱۵؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۴۱۰، ح ۸۳؛ البدایه والنهایه، ج ۷، ص ۳۳۸ (با بیش از ۱۰ سند)؛ در المنثور، ج ۹، ص ۹۸.

حدیث را روایت کرده که سه سند آن صحیح است و خود او راویان سند حدیثی را که از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده است رجال صحیح و یکی را ثقه دانسته است.

همچنین ۱. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: خوارج سگان آتش جهنم هستند. (۱) ترمذی، حاکم، ذهبی، هیشمی، البانی و شعیب سند این حدیث را صحیح دانسته اند.

۲. باز حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرموده اند: خوشا به حال کسی که خوارج را بکشد و یا خوارج او را بکشند. (۲) این حدیث از امیرالمؤمنین، ابوبکره، ابن عمر، عمر، عبدالله بن خباب، ابوسعید و انس، طلق بن علی، ابن ابی اوفی و ابوامامه روایت شده است.

۳. خوارج را هر جا دیدید آن ها را بکشید و به کشتن آن ها اجر داده خواهد شد. (۳) این حدیث از امیرالمؤمنین، ابن عمر، ابوبکره، عمر، ابن مسعود، ابوسعید خدری، ابوبرزه، انس، عبدالله بن عمرو، ابوزید انصاری و قتاده روایت شده است.

۴. خوارج بدترین خلق هستند و چنان که تیر از کمان خارج می شود این ها نیز از اسلام خارج می شوند. (۴) این حدیث از امیرالمؤمنین، ابن عمر، ابن عباس، ابن مسعود،

۱- سنن ابن ماجه، ح ۱۷۴؛ سنن ترمذی، ح ۴۰۸۶؛ مسند احمد، ج ۴، ص ۲۵۵ و ۳۸۵، وج ۵، ص ۲۵۰؛ المستدرک علی الصحیحین حاکم، ج ۲، ص ۱۶۳، ح ۲۶۵۴ و ۲۶۵۵؛ وج ۳، ص ۳، ص ۶۶۰، ح ۶۴۳۱.

۲- مسند احمد، ج ۱، ص ۱۵۱؛ وج ۲، ص ۸۴؛ وج ۳، ص ۲۲۴؛ وج ۴، ص ۳۵۷؛ سنن ابی داود، ح ۴۷۶۶؛ معجم الکبیر، ج ۸، ص ۱۲۱ و ۲۶۷؛ مجمع الزوائد، ج ۶، ص ۲۳۰ و ۲۳۲؛ کنز العمال، ج ۱۱، ح ۳۱۲۴۲ و دیگران.

۳- مسند احمد، ج ۱، ص ۸۱؛ وج ۲، ص ۸۴؛ وج ۳، ص ۱۵، وج ۴، ص ۴۲۱ و ۴۲۲؛ وج ۵، ص ۳۶؛ صحیح بخاری، کتاب المناقب، باب: علامات النبوه فی الاسلام، ج ۴، ص ۱۷۹، ح ۳۶۱۱؛ وج ۶، ص ۱۱۵؛ وج ۸، ص ۵۲، ح ۵۰۵۷ و ۶۹۳۰؛ صحیح مسلم، کتاب الزکاه، باب التحریض علی قتل الخوارج، ج ۲، ص ۷۳۶، ح ۱۰۶۶؛ سنن ابن ماجه، ح ۱۷۵؛ مصنف عبدالرزاق، ح ۱۸۶۶۹؛ مجمع الزوائد، ج ۶، ص ۲۲۸ و ۲۳۰.

۴- مسند احمد، ج ۱، ص ۸۸ و ۱۵۶ و ۴۰۴؛ وج ۳، ص ۵ و ۱۸۳ و ۳۵۳ و ۴۸۶، وج ۴، ص ۱۴۵ و ۴۲۲، ج ۵، ص ۴۲ و ۱۷۶؛ صحیح بخاری، کتاب احادیث الانبیاء، باب: قول الله تعالی: والی عاد اخاهم هودا، ج ۴، ص ۱۰۸ و ۱۷۹، ح ۳۳۴۴ و ۳۶۱۰ و ۴۳۵۱ و ۴۶۶۷ و ۵۰۵۷ و ۶۱۶۳ و ۶۹۳۱ و ۶۹۳۳ و ۷۴۳۲؛ صحیح مسلم، کتاب الزکاه، باب التحریض علی قتل الخوارج، ج ۲، ص ۷۴۱، ح ۱۰۶۴ و ۱۰۶۶ و ۱۰۶۸ و ۱۸۱۲ و دیگران.

ابوسعید، انس، جابر، سهل بن حنیف، عقبه بن عامر، ابوبرزه، ابوبکره، ابوذر و دیگران روایت شده است.

هر کدام از سه حدیث آخر به تنهایی متواتر است و ما تنها برخی از مصادر را ذکر کردیم، ولی با وجود این همه اخبار مسلم، ابوهریره حتی در جنگ با خوارج نیز امیرالمؤمنین علیه السلام را یاری نکرد.

یزید بن عبدالرحمن می گوید: ابوهریره وارد مسجد شد و ما اطرافش جمع شدیم پس جوانی به سوی او بلند شد و گفت: تو را به خدا سوگند می دهم آیا از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شنیدی که می فرمود: هر که من مولای او هستم علی نیز مولای اوست، خدایا دوست بدار کسی را که علی را دوست دارد و دشمن بدار کسی را که او را دشمن دارد؟ ابوهریره گفت: آری، شنیدم. جوان گفت: من از تو براثت می جویم و شهادت می دهم همانا تو با دوست خدا دشمنی کردی و دشمن خدا (معاویه) را دوست گرفتی... (۱). این خبر از یزید بن عبدالرحمن با سه سند روایت شده و هیشمی رجال یک سند را ثقات دانسته و یکی از سه سند ابن کثیر که از طبری نقل کرده صحیح است، و ابن ابی الحدید آن را از عمر بن عبدالغفار روایت کرده، ولی غیر ابن ابی شیبه و ابن ابی الحدید بقیه سخن آخر جوان را که گفت: «تو با دوست خدا دشمنی کردی و دشمن خدا (معاویه) را دوست گرفتی»، حذف کرده اند.

حدیث فوق هر دو فقره اش متواتر است و ابوهریره از جمله روات آن نیز است. این است جایگاه دینی و ایمانی ابوهریره که برای این همه احادیث متواتر و مسلم

۱- مصنف بن ابی شیبه، ج ۷، ص ۴۹۹، ح ۲۹؛ مسند ابی یعلی، ج ۱۱، ص ۳۰۷؛ البدایه والنهایه، ج ۵، ص ۲۳۲؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۰۶ به نقل از بزار و طبرانی و ...؛ شرح نهج البلاغه، ج ۴، ص ۶۸.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم هیچ ارزشی قائل نشده است، ولی وهابی ها با افتخار از کسانی که امیرالمؤمنین علیه السلام را در صفین و جمل یاری نکرده اند یاد می کنند و با نادیده گرفتن و یا انکار آیات و اخبار در مورد این دو جنگ به امیرالمؤمنین علیه السلام طعن نیز زده اند غافل از این که این افراد امیرالمؤمنین علیه السلام را در جنگ با خوارج نیز یاری نکردند و در تمام این موارد حق را خار نمودند که ابوهریره از بدترین های این هاست؛ چون بلاخره به دامان معاویه پناهنده شد و در ظلم های وی شریک گشت.

اما باید دقت داشته باشیم که وهابی ها مضافاً بر این در توجیه عدم یاری ابوهریره امیرالمؤمنین علیه السلام را می گویند: ابوهریره حدیث روایت کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: به زودی فتنه پیش خواهد آمد و در آن شخص خوابیده بهتر از نشسته است و نشسته بهتر از ایستاده است و

در مورد این حدیث باید اشاره کنیم که اولاً: عمار یاسر به ابوموسی اشعری گفت: یاد داری که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به شخص تو نه به عموم مردم فرمودند: به زودی فتنه پیش می آید پس تو ای ابوموسی در آن خوابیده باشی بهتر از این است که نشسته باشی و نشسته باشی بهتر از این است که ایستاده باشی... . ابوموسی از حضور او خارج شد (و از ناراحتی با شنیدن این حدیث، سخنی نگرفت و رفت)... (۱). این مطلب را عمار و سويد بن غفله به ابوموسی بازگو نموده و تذکر داده اند.

بنابر این حدیث شریف، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به ابوموسی اشعری که حق را خار نمود و مردم را از یاری امیرالمؤمنین علیه السلام باز داشت، تذکر داده اند که او در این امر دخالت نکند بر نفعش است؛ زیرا دید کافی ندارد.

۱- مصنف بن ابی شیبه، ج ۷، ص ۴۹۹، ح ۲۹؛ مسند ابویعلی، ج ۳، ص ۲۰۴، ح ۱۶۳۶؛ مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۲۴۶؛ سبل الهدی والرشاد، ج ۱۰، ص ۱۵۰.

در گذشته اشاره شد که ابوهریره بر خلاف این حدیثش، به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نسبت داده بود که گویا فرموده باشند: وقتی فتنه پیش آمد با عثمان و اصحابش باشید. ولی در این حدیث این گونه نقل کرده و در برخی نقل های دیگرش هیچ یک از این دو را ندارد.

همچنین روایت ابوهریره نمی تواند دلیل بر عمل او باشد؛ زیرا ابوهریره حدیث غدیر و حدیث «جنگ با اهل بیت جنگ با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است» و... را روایت کرده، ولی به آن ها عمل نکرده است. مضافا بر این در احادیث اسلامی از ابوذر، ابن عباس، ابورافع و ابن ابولیلی در باره فتنه روایت شده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرموده اند: به زودی فتنه خواهد شد وقتی آن فتنه پیش آمد بر شما باد که به قرآن و علی پناه ببرید... (۱). این حدیث را اخبار مسلم و فراوان تأیید می کند، ولی ابوهریره از نقل این گونه اخبار روی گردانده و چنان که گذشت طبق دلخواهش اخبار بی اساس راه انداخته است.

بر فرض که این امر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را عام بدانیم، ولی آن هرگز شامل جنگ های امیرالمؤمنین علیه السلام نمی شود؛ زیرا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در احادیث خاص فراوان به همراهی و یاری امیرالمؤمنین علیه السلام در تمام سه جنگی که به آن حضرت تحمیل شد، امر

فرموده اند. پس قطعا هر که امیرالمؤمنین علیه السلام را در جنگ هایشان همراهی نکرد از امر قرآن و سنت مسلم پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نافرمانی کرده است، هرچند دروغ هایی را در توجیه عمل آن ها راه بیندازند.

در آخر باید توجه داشته باشیم که عبدالله بن عبدالعزیز در کتاب «دلیل و برهان در تبرئه ی ابوهریره از بهتان» ص ۱۴۳ می گوید: ابوهریره از دیدگاه همه فرقه ها ثقه و مورد اعتماد است و فقط کینه توزان و هواپرستان و اهل بدعت که رأی و نظریه اشان اعتباری ندارد او را ثقه نمی دانند، و بدعت گذارانی چون نظام و اسکافی و ابن ابی الحدید و غیره هستند که از او انتقاد می کنند!

۱- نساب الاشراف، ج ۱، ص ۲۸۲؛ الاستیعاب، ج ۱، ص ۵۶۱؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۴۲؛ ص ۴۲.

پس بنا بر این سخن، تمام صحابه و تابعین و علمای اهل سنت مانند ابوحنیفه و... که نظرات آن ها را در باره ابوهریره و روایاتش ذکر کردیم، اهل بدعت بوده اند. همچنین وهابی ها که با این سخن خود، همین افراد مانند شعبه، اعمش، ابراهیم نخعی و اصحابش مانند مسروق و... را که ابوهریره را مدلس خوانده و احادیث او را جز در باره بهشت و جهنم قبول نداشته اند، اهل بدعت خوانده اند، دین خود را از همین افراد اخذ می کنند؛ زیرا احادیث این افراد در کتب سته به خصوص در صحیحین پر است و تنها بخاری و مسلم هر کدام از شعبه بن حجاج که ابوهریره را مدلس خوانده است، حدود ۸۰۰ حدیث روایت کرده اند، چه رسد بر ام المؤمنین عائشه و امیرالمؤمنین علیه السلام و... همچنین توجه داشته باشیم همین شعبه که ابوهریره را مدلس خوانده خود تدلیس را بدتر از زنا و برادر کذب معرفی کرده است. گرچه در باره سخنان این محدثین و صحابه و تابعین در باره ابوهریره توجیهاتی را وهابی ها ذکر کرده و خود و مردم را فریب دهند، ولی این واقعیت با آن توجیهات تغییر نخواهد کرد. گرچه ما در نوشتار آن ها ندیدیم که این نظرات را ذکر کرده و در باره آن نظر داده باشند؛ زیرا سعیشان بر این است که این واقعیت ها را از مردم پنهان داشته و اتهام را تنها متوجه نظام، اسکافی و ابن ابی الحدید کنند تا خواننده گمان کند که مطالب دیگری در باره ابوهریره در کتب اسلامی وارد نشده است! و حال آن که این سه، تنها نظرات دیگران را در کتاب های خود نقل کرده اند نه این که نظرات شخصی خود را مطرح کرده باشند. اگر حامیان ابوهریره واقعا معتقدند که ابوهریره چنین جایگاه بزرگی دارد، پس چرا نظرات صحابه و تابعین و محدثان برزگشان را در باره ابوهریره، ذکر و بازگو نموده و معنای آن را برای مسلمین و خوانندگان کتبشان تشریح نمی کنند!؟

سپس این نویسنده وهابی می گوید:

کتاب های رجال شیعه همچون الفهرست و رجال الطوسی و رجال النجاشی اثر شیخ نجاشی و رجال الکشی که طوسی آن را مرتب کرده و آن را «اختیار معرفه الرجال»

نامیده و رجال الغضائری و دیگر کتاب هایی که در طراز کتاب های مذکور هستند چون رجال العلامه الحلی و رجال ابن داود حلی م سنه ۶۴۷ ه ابوهریره را ثقه قرار داده اند، و ابن داود حلی در مورد ابوهریره می گوید: عبدالله ابوهریره معروف است او از اصحاب پیامبر بود^(۱)، و به صراحت ابن داود ابوهریره را می ستاید و او را در زمره گروه اولی که آنها را ستوده است قرار داده است. من همه این کتاب ها را ورق زده ام اما در هیچ جایی ندیده ام که ابوهریره را دروغگو شمرده باشند.

گرچه ما در مقام پاسخ بر سخنان بی اساس وهابی ها نیستیم، ولی چون این دروغ ها اثر خواهد گذاشت مختصر اشاره می کنیم: اولاً: در هیچ یک از کتاب هایی که این نویسنده ذکر کرد شرح حالی برای ابوهریره ذکر نشده و تنها شیخ طوسی او را جزء اصحاب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم وارد کرده بدون شرح حال. ثانیاً: در کتاب ابن داود حلی که او شرح حال شماره ۸۳۳ را ذکر کرده تنها گفته شده: عبدالله ابوهریره. و ما دو چاپ این کتاب را نگاه کردیم و هیچ شرحی در باره او ذکر نشده است. همچنین این ابوهریره، عبدالله بن سلام از اصحاب امام صادق و امام کاظم است چنان که در کتاب های دیگر ذکر شده است. در کتاب رجال سید علی برجردی و آقای خوئی ابوهریره به عنوان عامی مذهب ذکر شده و از امام صادق علیه السلام حدیث وارد کرده اند که او را از جمله کسانی نام برده اند که به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم دروغ می بسته اند. پس بنا بر این، این نویسنده محترم و دیگر دوستانش که امروزه با اقتباس از هم این سخنان را در کتاب های خود می نویسند، با آگاهی با این سبک دروغ گفتن را جهت فریب مردم به کار گرفته اند.

۱- . رجال ابن داود حلی القسم الاول، ص ۱۱۶، ترجمه ش ۸۳۳.

فصل چهارم: بررسی برخی روایات «صحيح بخاری»

اشاره

قبل از هر چه باید دقت داشته باشیم که در زمان بنی امیه با امر معاویه احادیث فراوان در فضل خلفا و صحابه جعل و ساخته شده است و این واقعیت تلخ چیزی است که بزرگان اهل سنت بر آن اعتراف کرده اند. اکنون قبل از شروع به بررسی برخی روایات «صحيح بخاری» با نظر این بزرگان آشنا خواهیم شد.

جعل احادیث در زمان معاویه و بنی امیه

۱. سألت الزهري: من كاتب الكتاب يومئذ؟ فضحك وقال: هو علي، ولو سألت هؤلاء-يعني بنى أمية- لقالوا: هو عثمان؛(۱) معمر از زهري سؤال کرد که صلح حدیبیه را چه کسی نوشت؟ او خندید و گفت: علی نوشت، ولی اگر از (حاکمان) بنی امیه سؤال کنی می گویند: عثمان آن را نوشت.

رجال این سند ثقه و از رجال صحاح سته هستند و از این خبر استفاده می شود که بنی امیه راحت دروغ گفته و نسبت های بی اساس به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می داده اند، ولی با این وجود دقت داشته باشیم که زهري که خود به این واقعیت اعتراف می کند، خود را کاملاً در خدمت این دروغ بافان قرار داده بود.

۲. مدائنی که در قرن دوم می زیسته است در کتاب «الاحداث» می گوید: معاویه پس از صلح با امام حسن علیه السلام نامه ای به عمالش نوشت که حرمت برداشته شد (جان و مال و

۱- مصنف عبدالرزاق، ج ۵، ص ۳۴۳، ح ۹۷۲۱؛ اتحاف الخیره المهره بزوائد المسانید العشره، ج ۵، ص ۸۶، ح ۴۵۹۱ به نقل از ابنراهویه.

عرضش حلال است) از هر کسی که در فضائل ابوتراب (امیرالمؤمنین علیه السلام) و اهل بیتش چیزی روایت کند. خطبا در تمام روی زمین و تمام منابر شروع کردند به لعن علی و برائت از او و سب علی و اهل بیتش. در آن زمان اهل کوفه به جهت کثرت شیعه علی در آن، تحت شدیدترین فشار قرار گرفت. معاویه بر آن ها زیاد بن سمیه را حاکم قرار داد و بصره را نیز به او داد. زیاد شیعه ها را هر جا بودند گرفت و کشت و ترسانید و دست و پاهایشان را قطع کرد و چشم ها را در آورد و آن ها را به دار زد تا اینکه در کوفه شیعه ای معروفی باقی نماند. معاویه به عمالش در تمام آفاق نوشت: شهادت هیچ یک از شیعه ای علی و اهل بیتش مورد قبول قرار نگیرد و به آن ها نوشت: به شیعه ای عثمان و محبان و اهل ولایتش و کسانی که فضائل و مناقب عثمان را نقل می کنند توجه کنید و آن ها را به خود نزدیک کنید و اکرامشان نمایید و هر که از آن ها در مورد عثمان حدیث روایت می کند، نامش و نام پدر و عشیره اش را به من بنویسید. این کار را کردند و فراوان در فضائل عثمان حدیث نقل کردند و معاویه نیز در مقابل برای آن ها هدایا می فرستاد و هر که یک فضیلتی هم در مورد عثمان نقل می کرد، عمال معاویه وی را اکرام و به خود نزدیک می کردند و هیچ کسی از آن ها را رد نمی کردند و این روش در همه شهرها به اوج رسید. سپس معاویه به عمالش نوشت: همانا حدیث در فضائل عثمان بسیار شد و در همه شهرها پخش گشت. پس وقتی این نامه ای من به شما رسید مردم را به روایت حدیث در فضائل صحابه و خلفای اولین فراخوانید و هیچ خبری را ترک نکنید که مسلمین در فضل علی روایت کرده باشند، مگر این که همان خبر را در مورد صحابه ی دیگر نقل کنید و برای من بیاورید و همانا این عمل برای من محبوب تر و روشن کننده تر برای چشمان من است در مقابل حجت ابوتراب و شیعه اش و سخت تر است برای آن ها از مناقب عثمان و فضائلش... (شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۱، ص ۴۴).

مدائنی ابوالحسن علی بن محمد، متولد ۱۲۲ هجری است. ذهبی در مورد او

می گوید: علامه، حافظ و صادق، دارای کتاب هاست. (علم و آگاهی اش) در مورد سیره

و مغازی و انساب و روزگار عرب عجیب بود و اسنادش عالی است. یحیی بن معین با تأکید گفته است: او ثقه، ثقه، ثقه است. او بنی امیه را لعن می کرد. ذهبی داستان جالبی در مورد اهل شام از او نقل کرده است و بسیاری از کتاب های او را نام برده و گفته است: کتاب های او مفقود شده اند. (۱) (آری این گونه کتاب های کسانی را که حقایق را ذکر می کند، از بین می برند تا مردم در گمراهی باقی بمانند و به حق پی نبرند).

برخی از این واقعیت ها را که مدائنی به آن تصریح کرده دیگران نیز گفته اند:

امام حسن علیه السلام شنیدند که زیاد بن ابی (حاکم معاویه بر کوفه و بصره) شیعیان امیرالمؤمنین علیه السلام را در بصره دنبال می کند و آن ها را به قتل می رسانید، پس حضرت او را نفرین نمودند. گفته شده: او اهل کوفه را جمع نمود که به آن ها براءت از

امیرالمؤمنین علیه السلام را عرضه کند که همان روز دچار طاعون شد و مرد. (۲) سند این خبر صحیح است.

۳. ابوجعفر اسکافی می گوید: معاویه گروهی از صحابه و تابعین مانند ابوهریره، عمرو بن عاص، مغیره و عروه را گماشت تا در طعن بر علی احادیث قبیح وضع کنند و در مقابل برایشان هدایا می فرستاد و ترغیب می کرد. معاویه بر سمره صد هزار درهم داد تا حدیثی وضع کند که آیه ای «... وهو الد الخصام واذا تولى سعى فى الارض ليفسد فيها» در مورد امیرالمؤمنین علیه السلام و آیه ای «و من الناس من يشرى نفسه ابتغاء مرضات الله» در مورد ابن ملجم نازل شده است. (۳)

اسکافی، محمد بن عبدالله، اهل سمرقند بوده است. ذهبی در مورد او می گوید: علامه ای متکلم و در زکاوت و هشجاری و وسعت معرفت شگفت انگیز بود. این ها همه همراه با دین داری و خود داری و پاکیزگی بود. او از متکلمین و یکی از ائمه ای معتزله

۱- سیر اعلام النبلاء، ج ۱۰، ص ۴۰۰، رقم ۱۱۳.

۲- انساب الاشراف، ج ۲، ص ۱۷۴؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۴۹۶، رقم ۱۱۲.

۳- شرح نهج البلاغه، ج ۴، ص ۷۲ و ۶۴.

است. (۱) برخی او را متوفی ۲۰۴ و برخی ۲۲۰ و برخی ۲۴۰ گفته اند.

۴. (روی) ابن عرفه المعروف بنفطویه وهو من اکابر المحدثین واعلامهم فی تاریخه: وقال ان اکثر الاحادیث الموضوعه فی فضائل الصحابه افتعلت فی ایام بنی امیه تقریبا إلیهم بما یظنون انهم یرغمون به انوف بنی هاشم؛ (۲) ابن عرفه در تاریخش «می گوید: همانا اکثر روایات ساخته شده در فضائل صحابه در زمان بنی امیه برای تقرب به آن ها راه اندازی شد، به این گمان که با این عمل به اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می توانند بتازند.

ابن عرفه، ابراهیم بن محمد نفطویه است که سال ۳۲۳ از دنیا رفته است. ذهبی در باره او می گوید: امام و حافظ و نحوی علامه اخباری، صاحب کتاب ها و از جمله

کتاب هایش کتاب «تاریخ الخلفاء» در دو جلد است. (۳)

۵. ابن ابی الحدید می گوید: بکریه در مورد صاحبشان، (ابوبکر) در مقابل فضائل علی احادیث «اگر کسی را خلیل بگیرم ابوبکر است» را، در مقابل حدیث عهد برادری ساختند و حدیث «کاغذ و قلم بیاورید تا در مورد ابوبکر چیزی بنویسم تا دو نفر هم در مورد او اختلاف نکنند» را در مقابل حدیث «کاغذ و قلم بیاورید چیزی بنویسم که هرگز گمراه نشوید» وضع کردند و همچنین حدیث «من از تو راضی هستم، آیا تو نیز از من راضی هستی؟» را در مورد ابوبکر وضع کردند. (۴)

ذهبی در باره ابن ابی الحدید و برادرش می گوید: از بزرگان فضلا و ارباب کلام و نظم و نثر و بلاغت بودند و موفق (برادرش) در عقیده بهتر از عزالدین (صاحب شرح نهج البلاغه) بود و عزالدین معتزلی بود. ولی ابن کثیر می گوید: عزالدین در فضیلت و ادب

۱- سیر اعلام النبلاء، ج ۱۰، ص ۵۵۰، رقم ۱۸۲؛ الاعلام زرکلی، ج ۶، ص ۲۲۱.

۲- النصائح الکافیة محمد بن عقیل شافعی، ص ۹۹؛ فجر الاسلام احمد امین مصری، ص ۲۱۳.

۳- سیر اعلام النبلاء، ج ۱۵، ص ۷۵، رقم شرح حال رقم ۴۲.

۴- شرح نهج البلاغه، ج ۱۱، ص ۴۹.

برتر از برادرش موفق الدین بود گرچه موفق الدین نیز فاضل و بارع بود. (۱) ولی ابن کثیر به خاطر این که ابن ابی حدید برخی واقعات را بازگو کرده است، به دروغ او را متهم به شیعه و آن هم شیعه غالی بودن کرده است، ولی ذهبی چنین نسبت کذب را به او نداده است.

در گذشته با احادیثی آشنا شدیم و اکنون با توجه به این اعترافات بزرگان و محدثین اهل سنت، با برخی دیگر از احادیث «صحیح بخاری» آشنا خواهیم شد.

اول کسی که اسلام آورد

بخاری چنین حدیثی روایت کرده است:

إسماعیل بن مجالد حدثنا بیان بن بشر عن وبره قال: سمعت عمارا يقول: رأيت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم و ما معه إلا خمسة أعبد وامراتان وأبوبكر؛ (۲) به عمار نسبت داده اند که همیشه می گفته است: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را دیدم که همراه او کسی جز پنج عبد و دو زن و ابوبکر ایمان نیاورده بودند.

ابن حجر می گوید: پنج عبد عبارت اند از: بلال، زید بن حارثه، عامر بن فهیره، ابوفکیه و یاسر و دو زن خدیجه و سمیه هستند. (۳)

باید دقت داشته باشیم که این خبر تنها با همین یک سند روایت شده و آن را نیز تنها بخاری نقل کرده است. ذهبی نیز می گوید: این حدیث غریب (با واقعیت ناسازگار)

۱- سیر اعلام النبلاء، ج ۲۳، ص ۳۷۲، شرح رقم ۲۶۵؛ البدایه والنهایه، ج ۱۳، ص ۲۳۳.

۲- صحیح بخاری، کتاب فضائل الصحابه، باب قول النبی صلی الله علیه و آله و سلم: لو كنت متخذًا خلیلاً، ج ۳، ص ۱۳۳۸، ح ۳۶۶۰ و ۳۸۵۷.

۳- مقدمه فتح الباری، ص ۲۹۷.

است و از بیان (اسم راوی) کسی جز اسماعیل آن را روایت نکرده و آن را کسی جز بخاری روایت نکرده است. (۱)

قبل از هر چه باید دقت داشته باشیم که عمار (۲) پس از علنی شدن دعوت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بعد از سال سوم بعثت مسلمان شده که قبل از آن حدود چهل نفر مسلمان شده بوده اند و همچنین ابوبکر، لذا کذب محض بودن این خبر از این جهت نیز ثابت می-شود و سخن ذهبی نیز به این واقعیت تصریح دارد.

مضافاً بر این، این حدیث را احادیث فراوان تکذیب می کند که به برخی از آن ها اشاره می کنیم:

سمعت سعید بن المسیب يقول: سمعت سعد بن أبي وقاص يقول: ما أسلم أحد إلا في اليوم الذي أسلمت فيه ولقد مكثت سبعة أيام وإني لثلث الإسلام؛ (۳) سعد بن ابی وقاص می گفته است: کسی اسلام نیاورد مگر در آن روزی که من اسلام آوردم و همانا من هفت روز ماندم در حالی که من سوم فردی بودم که اسلام آورد.

ابن حجر در مورد این خبر می گوید: منظورش از دو نفر قبل از خود خدیجه و ابوبکر است و یا پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و ابوبکر. و همچنین ابن حجر گفته است: سعد بن ابی وقاص بنا بر علم خود سخن گفته است. (۴) یعنی هر چه دلشان خواسته است گفته اند و دیگران نیز آن را دین و عقیده ای خود قرار داده اند. اما این که ابن حجر گفت: منظور از دو نفر قبل از خودش ابوبکر و خدیجه بوده اند. این سخن را به این خاطر گفته است که احادیث وضع کرده اند که گویا سعد بن ابی وقاص، عثمان، طلحه، زبیر، عبدالرحمن بن عوف،

۱- سیر اعلام النبلاء، ج ۱، ص ۴۲۸، رقم ۸۴.

۲- سیر اعلام النبلاء، ج ۱، ص ۴۰۹، شرح حال عمار.

۳- صحیح بخاری، کتاب فضائل الصحابه، باب: مناقب سعد بن ابی وقاص، ج ۳، ص ۱۳۶۴، ح ۳۷۲۷ و ۴۷۲۶ و ۳۸۵۸.

۴- فتح الباری ابن حجر، ج ۷، ص ۶۷.

ابوذر، عمار و خالد بن سعید با دست ابوبکر مسلمان شده اند و حال آن که اولاً: اخبار ثابت وجود دارد که هر کدام از این افراد با دعوت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم مسلمان شده اند و خیلی از این ها قبل از ابوبکر مسلمان شده اند. ثانیاً: ابوبکر نتوانسته تنها فرزند خود عبدالرحمن و پدرش ابوقحافه را مسلمان کند چه رسد به دیگران و این دو در روز فتح مکه مسلمان شدند و عبدالرحمن در جنگ بدر همراه مشرکین با مسلمین جنگید.

همچنین اولاً: باید توجه داشته باشیم که این دو خبر بخاری متناقض اند، چگونه او ادعا کرده است اخبار صحیحی را که بین خود و خداوند متعال حجت قرار داده در کتابش ذکر کرده است، و وارد چنین تناقض شده است. ثانیاً: واقعیت ها شهادت می-دهد و ثابت می کند که هر دو این خبر کذب و بی اساس هستند که ما پس از اشاره به خبر دیگری که در این موضوع راه اندازی شده که حتی ناقض دو خبر فوق نیز است به دلایل بی اساسی کل این سه خبر اشاره خواهیم نمود.

ابوامامه به عمرو بن عبسه گفت: به چه چیز ادعا می کنی که تو چهارمین نفری هستی که اسلام آوردند؟ گفت: به مکه به نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمدم و پس از سؤال و جواب پرسیدم: چه کسی به شما اسلام آورده است؟ فرمودند: حر و عبد یعنی ابوبکر و بلال... (۱)

چنان که ملاحظه می کنید هر که برای خود چنین اخباری را نقل کرده است. حالا کدام یک از این سه خبر متناقض می تواند صحیح باشد! و البته برخی افراد دیگر نیز خود را سومین کسی که اسلام آورده، معرفی کرده اند.

بررسی این روایات:

۱. اما خبر عمار از حیث سند: راوی آن اسماعیل بن مجالد است و کسی غیر از او این حدیث را روایت نکرده است. نسائی، عجللی، جوزجانی و عقیلی او را تضعیف

۱- صحیح مسلم، کتاب صلاه المسافرين وقصرها، باب اسلام عمرو بن عبسه، ج ۱، ص ۵۶۹، ح ۸۳۲؛ مسند احمد، ج ۴، ص ۱۱۴، ح ۱۷۰۶۰ و ۱۷۰۵۹ و ۱۷۰۶۷ و ۱۷۰۶۹ و ۱۹۴۵۲ و ۱۹۴۵۳ و ۱۹۴۵۳ و دیگران.

کرده اند و دارقطنی گفته است: شکی نیست که او ضعیف است و ازدی گفته است: او حجت نیست. احمد و بخاری او را صدوق دانسته اند و ابن معین و عثمان بن ابی شیبه ثقه دانسته اند^(۱) و ابن حجر در «تقریب، ج ۱، ص ۹۸» او را صدوق و اهل خطا معرفی کرده است. چنین فردی را هرگز به منفرداتش نمی شود احتجاج نمود، حال آن که مضافاً بر ضعف او، این حدیث او را، هم واقعیت های متواتر اسلامی تکذیب می کند و هم او از بیان بن بشر که این خبر را روایت کرده است، ثابت نیست که او را درک کرده و از او حدیث شنیده باشد؛ زیرا: اولاً: خطیب نیز پس از نقل این حدیث در شرح حال ابن مجالد نقل کرده است: در این حدیث علامت سماع وجود ندارد.^(۲) ثالثاً: او هر حدیثی را که از بیان بن بشر روایت کرده معنعن است و تنها بخاری در روایت اولش حدیث مورد بحث را از طریق احمد بن ابی الطیب به صورت سماع روایت کرده است، حال آن که ابن

ابی طیب را ابوحاتم تضعیف کرده و ابن حجر گفته است: او غلط ها دارد و به همین سبب او را ابوحاتم تضعیف کرده است و در صحیح بخاری از او تنها یک حدیث و آن هم در متابعات نقل کرده است.^(۳) پس اصل، حدیث ابن معین است و در آن ابن مجالد حدیث را معنعن روایت کرده است. پس با این بیان قطعاً سند این حدیث ضعیف خواهد بود و سخن گذشته ذهبی نیز به ضعف این خبر گواه خواهد بود.

همچنین چنان که اشاره شد از مسلمات تاریخ این است که عمار بعد از علنی شدن دعوت پس از حدود چهل نفر مسلمان شده.^(۴) با این وجود چگونه این کذب بزرگ را به عمار نسبت داده اند. البته در مورد سابقین بر اسلام دروغ های فراوان گفته اند برای مثال صاحب «البدء والتاریخ، ج ۱، ص ۲۲۹» می گوید: ام المؤمنین عائشه از کسانی است که

۱- تهذیب التهذیب، ج ۱، ص ۲۸۵، رقم ۵۸۸.

۲- تاریخ بغداد، ج ۶، ص ۲۴۴ رقم ۳۲۸۱.

۳- تقریب التهذیب ابن حجر، ج ۱، ص ۳۷.

۴- البدء والتاریخ، ج ۱، ص ۲۲۹.

در سه سال مخفی بودن دعوت، اسلام آورد. و نووی می گوید: ام المؤمنین عائشه نفر هفدهم بوده که اسلام آورده. (۱) و حال آن که ام المؤمنین عائشه سال پنجم بعثت به دنیا آمده است و تنها در سه سال مخفی بودن دعوت حدود چهل نفر مسلمان شده اند. البته از این نمونه دروغ ها فراوان است.

اما کذب بودن خبر سعد بن ابی وقاص خیلی روشن است و ابن حجر و ابن کثیر نیز در تاریخش آن را مشکل دانسته و در توجیه آن سرگردان شده اند. همچنین ملاحظه کردید که ابن حجر منظور از دو نفر قبل از سعد را خدیجه و ابوبکر و یا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و ابوبکر معرفی کرد. (پس امیرالمؤمنین، زید، ابوذر کجا بوده اند.) به هر حال احادیث متواتر که اولین اسلام آوردگان را خدیجه علیها السلام و امیرالمؤمنین علیه السلام و زید بن حارثه معرفی کرده اند این خبر را تکذیب می-کند. (۲) همچنین سعد بن ابی-وقاص گفته است: ابوبکر پس از پنجاه نفر مسلمان شد. (۳) و ابن اسحاق ابوبکر را از اسلام آوردگان پس از زید بن حارثه ذکر کرده و سعد بن ابی وقاص را پس از عثمان، زبیر، عبدالرحمن بن عوف و طلحه ذکر کرده است. (۴) از مسلمات تاریخ این است که خیلی ها قبل از ابوبکر مسلمان شده اند، (۵) همچنین خود سعد بن ابی وقاص ضمن پاسخ به کسی که امیرالمؤمنین علیه السلام را سب می نمود گفت: مگر علی نبود که قبل از همه اسلام آورد، مگر او نبود که قبل از همه همراه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نماز خواند و داناترین و زاهدترین مردم بود... (۶) حاکم

سند

۱- تهذیب الاسماء واللغات، ج ۳، ص ۲۴۷، شرح حال رقم ۱۱۸۰.

۲- الاصابه ابن حجر، ج ۲، ص ۲۰۲، رقم ۲۱۷۲.

۳- تاریخ طبری، ج ۲، ص ۶۰؛ البدایه والنهایه، ج ۳، ص ۲۹.

۴- المعارف ابن قتیبه، ص ۳۷؛ البدء والتاریخ مقدسی، ج ۱، ص ۲۲۹. تاریخ الاسلام ذهبی، ج ۱، ص ۳۴ به همین معنا.

۵- المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۲۴۹، ح ۵۰۸۶؛ سبل الهدی والرشاد شامی، ج ۲، ص ۳۱۱؛ البدء والتاریخ، ج ۱، ص ۲۸۸، ویا ج ۵، ص ۹۶.

۶- المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۵۷۱، ح ۶۱۲۱.

این خبر را صحیح دانسته است و ذهبی آن را به شرط شیخین صحیح دانسته است (شاید حاکم نیز به شرط شیخین صحیح دانسته و ناسخ خطا کرده باشند).

همچنین ابن اسحاق گفته است: عمار پس از سی و چند نفر مسلمان شد. (۱) و از اخبار مسلم تاریخ استفاده می شود که عمار و پدر و مادرش همزمان مسلمان شده-اند (۲) و صاحب کتاب «البدء والتاریخ» سابقین به اسلام را ذکر کرده و هیچ اشاره به یاسر و سمیه و آن سه عبد مزعوم دیگر نکرده است و حال آن که ابن حجر احتمال می دهد یکی از پنج عبدی که عمار گفته است، خود عمار باشد. همچنین ابن حجر در شرح این حدیث می-گوید: منظور عمار در این جا کسانی هستند که اسلام خود را ظاهر کرده بودند و الا- در آن زمان افراد زیادی مسلمان شده بودند، ولی از نزدیکان خود اسلامشان را مخفی می کردند. (۳) اولاً: این توجیه ابن حجر خود بیانگر بی اساس بودن حدیث مورد بحث است. ثانیاً: چنان که در مورد حدیث سعد اشاره کردیم و آن جا نیز ابن حجر همین توجیه را کرد، ولی این سخن او را واقعیت ها و حدیث عفیف و ابن مسعود تکذیب می کند که به زودی خواهد آمد.

اما حدیث عمرو بن عبسه: تمام دلائل مذکور در بالا و اخبار زیر آن را نیز تکذیب می کند و همچنین ملاحظه می کنید که ابوامامه نیز به سخن او شک کرده است که در کتاب های دیگر شك داشتن و متهم نمودن ابوامامه عمرو بن عبسه را به روشنی تصریح شده است.

اما بی اساس بودن این سه حدیث از حیث معنا:

۱- البدء والتاریخ مقدسی، ج ۱، ص ۲۲۹؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۱، ص ۴۰۸، رقم ۸۴.

۲- سیر اعلام النبلاء، ج ۱، ص ۴۰۷، رقم ۸۴؛ تهذیب التهذیب، ج ۷، ص ۳۵۷، رقم ۶۶۵؛ الاصابه ابن حجر، ج ۶، ص ۵۰۰، رقم ۹۲۳۰.

۳- فتح الباری ابن حجر، ج ۷، ص ۱۷.

۱. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به دخترشان فاطمه زهرا علیها السلام فرمودند: أما ترضین أنى زوجتک أقدم أمتی سلما وأکثرهم علما وأعظمهم حلما؛ آیا راضی نیستی که تو را به همسری کسی در آوردم که اول کسی از اتم است که اسلام آورد. علمش از همه آن ها بیشتر و در بردباری از تمام آن ها بردبارتر است. (۱)

این حدیث را امیرالمؤمنین علیه السلام، سلمان، ابن عباس، عایشه، اسماء، انس، فاطمه زهرا علیها السلام، عمر، جابر، بریده، ابوسعید خدری، ابویوب انصاری، براء، ابوهریره، معقل بن یسار و ابواسحاق سبعی روایت کرده اند.

همی این حدیث را با سه لفظ و سند روایت کرده و همه را صحیح دانسته است و غزالی در «احیاء علوم الدین، ج ۳، ص ۲۷۳» و عراقی در «تخریج احادیث احیاء ج ۷، ص ۴۱۶»، و فتنی در «تذکره الموضوعات، ص ۱۷۸» نیز سند این حدیث را صحیح دانسته اند. متقی بعد از نقل حدیث از امیرالمؤمنین علیه السلام نیز گفته است: طبری سند این حدیث را صحیح دانسته است. سند ابن ابی شیبیه و عبدالرزاق از ابواسحاق مرسل صحیح است و دولابی و ابن عساکر این حدیث را از ابواسحاق از حارث و او از امیرالمؤمنین علیه السلام و همچنین از ابواسحاق از انس موصول روایت کرده اند. و چنان که ملاحظه

می کنید این حدیث به تنهایی بدون شک متواتر است و در بی اساس بودن آن سه خبر و امثالش، حتی همین یک حدیث متواتر به تنهایی کفایت می کند.

۱- مسند احمد، ج ۵، ص ۲۶، ح ۲۰۳۲۲؛ مصنف ابن ابی شیبیه، ج ۷، ص ۵۰۵، ح ۶۸، ج ۶، ص ۳۷۴، ح ۳۲۱۳۱؛ مصنف عبد الرزاق، ج ۴، ص ۴۹۰، ح ۹۷۸۳؛ معجم الکبیر، ج ۱، ص ۹۴، ح ۱۵۶، ج ۲۰، ص ۲۳۰، ح ۵۳۸؛ الآحاد والمثانی، ج ۱، ص ۱۴۲، ح ۱۶۹؛ ذریه الطاهره، ص ۹۹، ح ۸۶؛ موسوعه اقوال دارقطنی، ج ۲، ص ۷۸؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۴۲، ص ۱۳۲ و ۱۳۳ با اسانید زیاد از هشت صحابه؛ المتفق والمفترق، ج ۲، ص ۱۷؛ سبل الهدی والرشاد، ج ۱۱، ص ۲۹۱. مناقب خوارزمی، ص ۱۱۲، ح ۱۲۲. مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۰۱ و ۱۰۲ و ۱۱۴؛ کنز العمال، ج ۱۱، ص ۶۰۵، ح ۳۲۹۲۴ الی ۳۲۹۲۷، ج ۱۳، ص ۱۱۴، ح ۳۶۳۷۰ و ۲۶۴۲۳. ینابع الموده، ج ۳، ص ۳۸۹.

از این نوع احادیث بسیار است که در آن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم امیر المؤمنین علیه السلام را اول کسی که اسلام آورده و نماز خوانده است، معرفی فرموده اند. (۱)

۲. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم ضمن حدیث طولانی به امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند: تو قبل از هر مؤمن همراه من ایمان آوردی و قبل از هر مسلمان اسلام آوردی. (۲) این حدیث از طریق ابن عباس از عمر بن خطاب با دو سند روایت شده است و عین این حدیث را متقی از ابوسعید خدری نیز روایت کرده است. (۳)

۳. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: علی اول کسی است که به من ایمان آورد و مرا تصدیق نمود. (۴)

۴. قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: إِنَّ الْمَلَائِكَةَ صَلَّتْ عَلَيَّ وَعَلَىٰ عِزِّي سَبْعَ سِنِينَ وَذَلِكَ أَنَّهُ لَمْ يَصَلِّ مَعِيَ أَحَدٌ غَيْرَهُ؛ (۵) پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: همانا ملائکه بر من و علی هفت سال درود فرستادند و آن به این خاطر بود که کسی جز علی با من نماز نمی خواند.

این حدیث از امیر المؤمنین علیه السلام، ابن عباس، ابویوب انصاری، ابوذر و انس روایت شده است.

۵. امیر المؤمنین علیه السلام فرموده اند: ما أعرف أحداً من هذه الأمة عبد الله بعد نبئها غيري عبدت الله قبل أن يعبده أحد من هذه الأمة بسبع سنين؛ (۶) کسی را از این امت نمی شناسم

۱- مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۰۲.

۲- تاریخ ابن عساکر، ج ۴۲، ص ۵۸ و ۱۶۷؛ کنز العمال، ج ۱۳، ص ۱۲۳، ح ۳۶۳۹۲، به نقل از الکنی حاکم، الالقباب شیرازی وابن نجار؛ سبل الهدی والرشاد شامی، ج ۱۱، ص ۲۹۲.

۳- کنز العمال متقی هندی، ج ۱۱، ص ۶۱۷، ح ۳۲۹۹۵.

۴- تاریخ ابن عساکر، ج ۴۲، ص ۳۶.

۵- تاریخ ابن عساکر، ج ۴۲، ص ۳۶ و ۳۹ الفردس دیلمی، ح ۵۳۳۱؛ با پنج سند؛ اسد الغابه ابن اثیر، ج ۱، ص ۸۴؛ شواهد التنزیل حسکانی، ج ۲، ح ۸۱۸ و ۸۱۹؛ مناقب ابن مغزلی، ص ۱۴، ح ۱۷ و ۱۹؛ کنز العمال، ج ۱۱، ح ۳۲۹۸۹.

۶- سنن الکبری نسائی، ج ۵، ص ۱۰۷، ح ۸۳۹۶؛ مسند ابویعلی، ج ۱، ص ۳۴۷، ح ۴۴۷؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۹۹، ح ۷۷۶؛ مسند بزار، ح ۷۵۱؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۲۰، ح ۴۵۸۴ و ۴۵۸۵؛ مسند طیالسی، ص ۱۹۰، ۱۸۲؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۰۲.

که غیر از من پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم خدا را عبادت کرده باشد و قبل از این که کسی از این امت خدا را عبادت کند من هفت سال خدا را عبادت کردم.

هیشمی سند این حدیث را حسن دانسته است.

۶. در حدیث دیگر امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: أنا عبد الله وأخو رسول الله وأنا صديقُ الأكبر لا يقولها بعدى إلا كاذب مفر صليْتُ قبل النَّاسِ بسبع سنين؛ (۱) من بنده خدا و برادر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هستم و من صدیق اکبر هستم و این سخن را پس از من جز کذاب مفر نخواهد گفت و من هفت سال قبل از مردم نماز خواندم.

محمد فؤاد عبدالباقی در حاشیه سنن ابن ماجه می گوید: در زوائد (بوصیری) گفته است: این سند صحیح و رجالش ثقه اند و حاکم آن را به شرط شیخین صحیح دانسته است. فتنی در رد سخن ابن جوزی که این حدیث را موضوع دانسته است، می گوید: حاکم به شرط شیخین این حدیث را صحیح دانسته است. (تذکره الموضوعات، ص ۹۶). از این دو گواهی فوق استفاده می شود که تصحیح حاکم را از مستدرک حذف کرده اند. همچنین ذهبی در «میزان» این حدیث را با سند صحیح دیگر مختصر نقل کرده است.

این حدیث را به این معنا با اسانید مختلف زاذان؛ حبت عرنی، عبدالله بن ابی هذیل، عباد بن عبدالله، حکیم مولی زاذان و عبدالله بن نجی از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده اند.

۷. عقیف می گوید: در جاهلیت به مکه آمدم و به عباس وارد شدم. سپس به کعبه نظر می کردم. جوانی آمد و شروع به نماز کرد سپس غلامی آمد و سمت راست او قرار گرفت و سپس خانمی آمد و پشت آن ها قرار گرفت... عباس

۱- سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۴۴، ح ۱۲۰؛ سنن الکبری نسائی، ج ۵، ص ۱۰۷، ح ۸۳۹۵؛ مصنف ابن ابی شیبه، ج ۶، ص ۳۶۸، ح ۳۲۰۸۴؛ السنه ابن ابی عاصم، ص ۵۸۴، ح ۱۳۲۴؛ میزان الاعتدال ذهبی؛ ج ۱، ص ۴۳۳، رقم ۱۶۱۳.

گفت: این ها محمد صلی الله علیه و آله و سلم، علی و خدیجه هستند و او به من گفت که پروردگار زمین و آسمان ها او را به این دین امر فرموده است. والله جز این سه نفر کسی در روی زمین پیرو این دین نیست. عقیف می گوید: اگر آن روز خداوند اسلام را به من کرامت می فرمود من سوم مسلمان همراه با علی (از مردان) بودم. (۱)

حاکم، ذهبی و هیثمی سند حدیث عقیف را صحیح دانسته اند و هیثمی عین این داستان را از ابن مسعود نیز روایت کرده است که در سندش اختلاف است.

۸. عن حبه العرنی قال: سمعت علیاً یخطب فضحک ضحکاً ما رأیته ضحکة وهو علی المنبر قال: لقد رأیتنی أصلی مع رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فاطلع أبی علینا وأنا أصلی مع رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فقال لی: آی بنی ما کتتما تصنعان؟ قلت: کنا نصلی. فقال أبوطالب: (والله) لا تعلقونی استی أبداً. قال: وابنه یضحک من قول أبیه ثم قال: والله لقد رأیتنی صلیت مع رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قبل الناس حججاً؛ (۲) امیرالمؤمنین ضمن خطبه در منبر فرمود: همراه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نماز می خواندم که پدرم ما را دید و گفت: فرزندم، چه کار می کردید؟ گفتم: نماز می خواندیم. ابوطالب (بنابر نقل زید) گفت: به عملی که انجام می دهید باسی نیست. سپس حضرت فرمود: به خدا سوگند سال ها قبل از مردم همراه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نماز می خواندم.

-
- ۱- مسند احمد، ج ۱، ص ۲۰۹، ح ۱۷۸۷؛ سنن الکبری نسائی، ج ۵، ص ۱۰۶، ح ۸۳۹۴؛ طبقات الکبری، ج ۸، ص ۱۸؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۲۰۱، ح ۴۸۴۲؛ تاریخ طبری، ج ۲، ص ۵۷؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۰۲ و ۲۲۲.
- ۲- اتحاف الخیره المهره بزوائد المسانید العشره بوصیری، ج ۷، ص ۷۹، ح ۶۶۷۸؛ مسند زید بن علی، ص ۴۰۵؛ مسند طیالسی، ص ۲۶؛ امالی محاملی، ص ۱۹۴؛ سبل الهدی والرشاد، ج ۲، ص ۳۰۲.

بوصیری این خبر را از مسند طیالسی نقل کرده و سندش را حسن خوانده، و صالحی شامی آن را از احمد نقل کرده و زید شهید این خبر را با سند صحیح از پدرش از امام حسین از امیرالمؤمنین علیهما السلام روایت کرده است و در آن بیان شده که این داستان قبل از اظهار اسلام بوده است.

دقت داشته باشیم که این دو خبر صحیح و مسلم آن سخنانی را که ابن حجر و امثالش در مقام توجیه اکاذیبی که در ابتدای این بحث اشاره کردیم، استفاده کرده اند و امیرالمؤمنین علیه السلام را از کسانی خوانده اند که ایمان خود را از ترس پدرش مخفی نگه داشته است، تکذیب می کند و بی اساسی آن توجیها را روشن تر می سازد.

۹. امیرالمؤمنین علیه السلام در ضمن خطبه خود در منبر فرمودند: عن ابی فاطمه حدیثی معاذه العدویه قالت: سمعت علیا یخطب علی المنبر وهو یقول: انا الصدیق الاکبر آمنت قبل أن یؤمن أبوبکر وأسلمت قبل أن یسلم؛ (۱) من صدیق اکبرم، ایمان آوردم قبل از این که ابوبکر ایمان آورد، و اسلام آوردم قبل از این که ابوبکر اسلام آورد.

رجال این سند ثقه اند، ولی بخاری بنابر عادتش پس از نقل این حدیث در مورد ابوفاطمه سلیمان بن عبدالله گفته است: فیه نظر و دانسته نشده که او از معاذه حدیث شنیده باشد. و این در حالی است که در متن نقل «الآحاد والمثانی»، او تصریح کرده و گفته است: «معاذه به من حدیث نقل نمود.»

از این حدیث استفاده می شود که در همان زمان، این ادعاها را برخی مطرح کرده اند و امیرالمؤمنین علیه السلام برای بیان بی اساسی آن این گونه تصریح فرموده اند.

۱۰. امیرالمؤمنین علیه السلام در دو حدیث جداگانه فرمودند: من اول کسی هستم که اسلام آورد (۲) و اول کسی هستم که همراه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نماز خواندم. (۳) سند هر

۱- الآحاد والمثانی، ج ۱، ص ۱۵۱، ح ۱۸۶؛ انساب الاشراف، ج ۱، ص ۲۸۷ و ج ۲، ص ۳۷۹؛ المعارف ابن قتیبه، ص ۷۳؛ تاریخ الکبیر بخاری، ج ۴، ص ۲۱، رقم ۱۸۳۵؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۴۲، ص ۳۳؛ تهذیب الکمال، ج ۱۲، ص ۱۸؛ کنز العمال، ج ۱۳، ص ۱۶۴، ح ۳۶۴۹۸.

۲- امالی محاملی، ج ۱، ص ۱۲۲؛ مسند ابن جعد، ج ۱، ص ۸۷؛ طبقات الکبری، ج ۳، ص ۲۱ و دیگران.

۳- مصنف ابن ابی شیبه، ج ۸، ص ۴۳؛ المعارف، ص ۳۷؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۰۳ و می گوید: رجال این سند رجال صحیح هستند جز حبه و او توثیق شده است.

دو حدیث صحیح است. و از ابن عباس، زید بن ارقم، و دیگران نیز در کتاب های «مسند احمد» و «سنن الکبری» نسائی احادیث صحیح به این دو معنای فوق وارد شده است و محدثین اسانید فراوان از این اخبار را صحیح دانسته اند. (۱)

۱۱. سلمان می گوید: اول کسی که از این امت قیامت بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم وارد می شود اول کسی است که اسلام آورده و آن علی بن ابی طالب است. (۲) هیشمی رجال این خبر را ثقات دانسته است و این حدیث دارای اسانید بسیار است و مرفوع نیز روایت شده که البانی سعی کرده است مرفوع آن را تضعیف کند و نقل کرده است که سیوطی مرفوع بودن این حدیث را تقویت کرده است. (۳) و همچنین ابن عبدالبر پس از نقل این خبر از سلمان می گوید: این خبر از سلمان مرفوع نیز روایت شده و مرفوع آن اولی است... (۴)

۱۲. ابورافع می گوید: اول مردی که اسلام آورد، علی است. «مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۰۳ و ۲۲۰» و رجالش را رجال صحیح دانسته است.

۱۳ و ۱۴. بریده و مالک بن حویرث گفته اند: اول کسی که از مردان اسلام آورد، علی است. «مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۲۲۰». هیشمی رجال هر دو را با وجود ضعفش توثیق شده معرفی کرده است.

- ۱- مسند احمد، ج ۱، ص ۳۷۳، ح ۳۵۴۲ و ج ۴، ص ۳۶۸، ح ۱۹۳۰۰ و ۱۹۳۰۳ و ۱۹۳۲۲ و ۱۹۳۲۵؛ سنن الکبری نسائی، ج ۵، ص ۱۰۵، ح ۸۳۹۱ الی ۸۳۹۵؛ سنن ترمذی، ج ۵، ص ۳۰۶، ح ۳۸۱۷ و ۳۸۱۸؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۰۲ و ۱۰۳ و ۱۲۲.
- ۲- مصنف ابن ابی شیبه، ج ۷، ص ۵۰۳ و ج ۸، ص ۳۵۰؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۰۲، و دیگران.
- ۳- احادیث ضعیفه البانی، ج ۱۳، ص ۷۴۹، ح ۶۳۳۶.
- ۴- الاستیعاب ابن عبدالبر، ج ۱، ص ۳۳۵، شرح حال امیرالمؤمنین علیه السلام.

۱۵. ابن عبدالبر چنین نقل کرده است: از محمد بن کعب قرظی سؤال شد: علی اول اسلام آورد، یا ابوبکر؟ او گفت: سبحان الله، علی اول کسی از آن دو است که اسلام آورد، ولی این موضوع به دلیل این که ابوبکر اسلامش را اظهار نمود، ولی علی مخفی داشت، مشتبه شده است. شکی نیست که علی نزد ما اول شخصی از آن دو است که اسلام آورد. (۱)

باید دقت داشته باشیم که این توجیه را خیلی نیز کرده و می کنند، ولی واقعیت-های فراوان آن را تکذیب می کند که برخی از دلائل آن را ذکر کردیم. از این خبر استفاده می شود که به خاطر وجود اکاذیب چنین توجیهاات از همان زمان تابعین شروع شده است؛ زیرا محمد بن کعب از تابعین است و لذا این سخنش بدون دلیل و غیر قابل قبول است.

۱۶. ابن عبدالبر می گوید: وروی عن سلمان وأبی ذر والمقداد وخباب وجابر وأبی سعید الخدری وزید بن الأرقم أن علی بن أبی طالب اول من أسلم وفضله هؤلاء علی غیره؛ (۲) از سلمان، ابوذر، مقداد، جابر، خباب، ابوسعید خدری و زید بن ارقم روایت شده است که علی اول کسی است که اسلام آورد و این ها علی را بر دیگر صحابه برتری داده و افضل می-دانسته اند.

۱۷. همو می گوید: «وقد اجمعوا انه (علی) اول من صلی قبلتین ...». (۳) (محدثین ویا...)) اجماع کرده اند بر این که علی اول شخصی است که بر دو قبله نماز خوانده است.

۱۸. باز همو می گوید: وقال ابن شهاب وعبد الله بن محمد بن عقيل وقتاده وأبو إسحاق: اول من اسلم من الرجال علی. واتفقوا علی أن خدیجه اول من آمن

۱- الاستیعاب، ج ۱، ص ۳۳۶. تاریخ ابن عساکر، ج ۴۲، ص ۴۴؛ اسد الغابه، ج ۴، ص ۱۸.

۲- الاستیعاب، ج ۱، ص ۳۳۵، شرح حال امیرالمؤمنین علیه السلام.

۳- الاستیعاب، ج ۱، ص ۳۳۷، تهذیب التهذیب، ج ۷، ص ۲۹۶، رقم ۵۶۶.

بالله ورسوله وصدقه فیما جاء به ثم علی بعدها؛^(۱) ابن شهاب، ابن عقیل، قتاده و ابواسحاق گفته اند: اول کسی که از مردان اسلام آورد علی است و (امت یا محدثین) اتفاق کرده اند که خدیجه قبل از همه به خدا و رسولش ایمان آورد و سپس پس از او علی.

این تنها برخی نمونه ها از اخبار متواتر اسلام امیرالمؤمنین علیه السلام است و در سخن و احتجاجات صحابه بر مخالفان آن حضرت فراوان بر این واقعیت تصریح شده است که ما به هیچ یک از آن اخبار اشاره نکردیم و همچنین احادیث فراوان دیگر در این موضوع از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم وارد شده که دیگر نیاز به ذکر آن ها نیست. حالا خواننده عزیز از خود سؤال کنند که چرا بخاری به هیچ یک از این احادیث اسلام امیرالمؤمنین علیه السلام که از مسلمات تاریخ اسلام است، اشاره نکرده و آن ها را در صحیحش ذکر نکرده است؟!

امیرالمؤمنین علیه السلام و خواستگاری دختر ابوجهل

ان المسور بن مخرمه قال: إن علیا خطب بنت أبی جهل فسمعت بذلك فاطمه فأنت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فقالت: یزعم قومك أنك لا تغضب لبناتك وهذا علی ناکح بنت أبی جهل. فقام رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فسمعت حین تشهد یقول: أما بعد أنکحت أبا العاص بن الربیع فحدثنی وصدقنی و ان فاطمه بضعه منی وینی اکره أن یسوءها والله لا تجتمع بنت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و بنت عدو الله عند رجل واحد. فترک علی الخطبه؛^(۲) مسور بن مخرمه می گوید: علی دختر ابوجهل را خواستگاری نمود و آن را فاطمه شنید و به نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رفت و گفت: قومت گمان می کنند که تو به خاطر دخترانت غضب نمی کنی و این علی می خواهد با

۱- الاستیعاب، ج ۱، ص ۳۳۶.

۲- صحیح بخاری، کتاب فضائل الصحابه، باب: ذکر اصحاب النبی صلی الله علیه و آله و سلم، ج ۳، ص ۱۳۶۴، ح ۳۷۲۹ و ح ۹۲۶، ۳۱۱۰، ۳۷۱۴، ۳۷۶۷، ۵۲۳۰، ۵۲۷۸.

دختر ابوجهل ازدواج کند. پس پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بلند شد و من شنیدم که می فرمود: همانا فاطمه پاره تن من است و من کراهت دارد که به او بدی برسد. والله دختر رسول خدا و دختر دشمن خدا در نزد یک مرد جمع نخواهند شد، پس علی خاسگاری را ترک نمود.

این حدیث در کتاب های زیر با اختلافاتی که اشاره خواهیم کرد روایت شده است. (۱)

این حدیث ساخته و پرداخته ذهن برخی از روایت است و متن حدیث نیز به ساخته بودن این خبر به روشنی دلالت می کند.

دلایل بی اساس بودن این خبر:

۱. این حدیث از مسور بن مخرمه که در زمان رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم تنها هشت سال داشته، مشهور است. (۲) و در زمانی که این خاسگاری را در نظر گرفته اند او شش سال داشته است. والبته از برخی دیگر نیز این خبر نقل شده است که یا سندش ضعیف است و یا منقطع که شاید برگرفته از مسور باشد.

مسور در این خبر چند گونه سخن را به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نسبت داده است:

۱. فاطمه از من است و من دوست ندارم که او دچار مشکل شود.

۲. من تنها از این می ترسم که آن ها (خاندان ابوجهل) دخترم را دچار مشکل کنند.

۳. من می ترسم که دخترم در دینش دچار مشکل شود.

۴. بنی مغیره از من اجازه خواستند که دخترشان را به ازدواج علی در آورند و من چنین اجازه نمی دهم، نمی دهم، نمی دهم مگر اینکه پسر ابوطالب دخترم را طلاق دهد و با دختر آن ها ازدواج کند.

۱- صحیح مسلم، کتاب فضائل الصحابه، باب من فضائل فاطمه بنت النبی صلی الله علیه و آله و سلم، ج ۱، ص ۵۶۹، ح ۲۴۴۹؛ صحیح ابن حبان، ج ۱۵، ص ۴۰۷ و ۴۰۸؛ معجم الکبیر، ج ۲۰، ص ۱۹ و ۲۰؛ مسند ابویعلی، ج ۱۳، ص ۱۳۶.

۲- فتح الباری ابن حجر، ج ۹، ص ۲۶۹.

۵. اجازه نمی‌دهم مگر اینکه پسر ابوطالب دوست داشته باشد دخترم را طلاق دهد.

۶. علی علیه السلام خواستگاری نمود و اهلش گفتند: ما به بالای فاطمه دخترمان را به تو نمی‌دهیم.

۷. فاطمه پاره تن من است من بدم می‌آید از هر چه او بدش بیاید.

۸. هرچه فاطمه را آزار دهد مرا آزار داده است.

۹. هر که فاطمه را به غضب آورد مرا به غضب آورده است.

۱۰. دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و دختر دشمن خدا نزد یک مرد هرگز جمع نمی‌شوند.

۱۱. هیچ مسلمانی دختر دشمن خدا را به بالای دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نمی‌گیرد.

۱۲. فاطمه آمد و به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گفت: الف: قومت می‌گویند تو به خاطر دخترانت غضب نمی‌کنی. ب: قومت گمان می‌کنند تو... .

۱۳. خاندان دختر از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم اجازه و خواستگاری کردند که علی با دخترشان ازدواج کند. ب: علی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم اجازه خواست که با دختر آن‌ها ازدواج کند.

۱۴. فاطمه علیها السلام خبر را به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم رسانید. ب: خبر به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رسید.

تمام این اختلافات تنها از یک خبری است که از مسور در کتاب‌های مذکور وارد شده است.

۱۵. در این حدیث نسبت تناقض گویی به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم داده شده است؛ زیرا

می‌گویند: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: من حلالی را حرام نمی‌کنم و حرامی را حلال نمی‌کنم. با این که می‌گویند: حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: پسر ابوطالب نمی‌تواند با وی ازدواج کند مگر این که دخترم را طلاق دهد. با این که خداوند متعال ازدواج با چهار زن را حلال و جایز قرار داده است. پس چنان که در فضائلی که برای خلفا درست کرده‌اند و در آن‌ها بدون توجه به روح اسلام به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم توهین کرده‌اند در این جا نیز چنین کاری را کرده‌اند.

مضافاً بر این مسور می گوید: وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم این سخنان را می فرمود من محتلم بودم. یعنی او به بلاغت رسیده بوده است. عجب است که او مدعی است در شش سالگی به بلاغت رسیده است. و این خود نیز بهترین دلیل بر کذب و دروغ بودن این خبر است؛ زیرا چون او این خبر را پس از بلوغ بازگو کرده است، با توجه به آن چنین سخنی را گفته است، بدون این که به ذهنش خطور کند که او یک کودک بوده است.

عکرمه نیز این خبر را به ابن عباس نسبت داده است که هیشمی سند آن را ضعیف دانسته است. (۱) هیشمی به خاطر عبید الله بن تمام سند آن را تضعیف کرده است، در حالی که عکرمه کذاب است و به ابن عباس دروغ می بافته و همچنین دشمن امیرالمؤمنین و اهل بیت علیهم السلام و از خوارج بوده است. علاوه بر اینکه متن خبر او با حدیث مسور مخالف است.

دقت داشته باشیم که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم حتی بسیار می شد که تخلفات شرعی افراد را بین مردم بازگو نمی کردند، و حتی وقتی منافقین و امثال آن ها پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را آزار می دادند و سخنان قبیح در مورد آن حضرت و اهل بیت شان می گفتند حضرت در منبر اسم آن ها را یاد نمی کردند بلکه می فرمودند: به برخی چه شده است که چنین وچنان می گویند و... بنابر این چگونه ممکن است چنین مسأله شخصی را که حلال و جایز نیز است در مسجد بازگو فرموده باشند؟! این حدیث در واقع طعنی است بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و فاطمه زهرا و امیرالمؤمنین علیهما السلام.

همچنین مسور از یاران نزدیک مروان بود که همیشه در خطبه های نماز جمعه امیرالمؤمنین علیه السلام را لعن می کرد. (۲) و مسور هرگاه از معاویه یاد می شد، برایش صلوات

۱- مجمع الزوائد هیشمی، ج ۹، ص ۲۰۳.

۲- علل احمد، ج ۳، ص ۱۷۶، ح ۴۷۸۱؛ تاریخ اسلام ذهبی، ج ۱، ص ۵۳۲؛ تاریخ ابن کثیر، ج ۸، ص ۹۱. صحیح بخاری، کتاب فضائل الصحابه، باب: مناقب علی بن ابی طالب، ح ۳۷۰۳؛ صحیح مسلم. البته بخاری و مسلم این خبر را با تحریف و تصرف نقل کرده اند.

می فرستاد. (۱) و شما خواننده عزیز با شخصیت معاویه آشنا شدید.

یکی از مطالب دیگری که ظاهر زیبا و باطن باطل دارد این است که در این حدیث به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نسبت داده که فرموده اند: دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و دختر دشمن خدا هرگز با هم جمع نمی-شوند. عجب! این سخن را نیز در حدیث بافته ای خود جا داده است؛ زیرا ظاهر فریبنده دارد، حال آن که بالاتر از دختر رسول خدا خود

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم با دختر دشمن خدا در یک خانه جمع شدند و با ام حبیبه که پدرش ابوسفیان سرسخت ترین دشمنان اسلام بود ازدواج کردند. اگر خود دختر مسلمان است بر عکس، اسلام تشویق می کند که مسلمین او را به نکاح خود درآورند و از شر مشرکین دورش کنند، ولی مسور خواسته از این طریق نیز سخن بافته ای خود را واقعی جلوه دهد.

همچنین این که گویا حضرت فرموده اند: می ترسم که دخترم در دینش دچار مشکل شود. چه کسی مگر به خاطر ازدواج همسرش با خانم دیگر در دینش دچار مشکل شده است که کذابین آن را به حضرت زهرا نسبت داده اند و آیا مقدار ایمان و معرفت سرور زنان عالم و بهشت و این امت علیها السلام، تا این حد ضعیف بوده است!

مطلب دیگر این که به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در این حدیث نسبت داده است که گویا حضرت فرموده اند: «مگر این که پسر ابوطالب دخترم را طلاق دهد.»

باید دقت داشته باشیم که ازدواج امیرالمؤمنین و حضرت زهرا علیهما السلام یک ازدواج آسمانی بوده و با امر خداوند متعال صورت گرفته است، با این وجود چگونه ممکن است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در مورد وصلتی که با امر پروردگار متعال صورت گرفته چنین سخنی فرموده باشند!

علاء بن احمر می گوید: ابوبکر و عمر (۲) به ترتیب پشت سر هم از فاطمه خواستگاری کردند، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به آن ها فرمودند: من در باره فاطمه منتظر امر پروردگار متعال

۱- تاریخ ابن عساکر، ج ۵۸، ص ۱۶۸؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۱۵۱، ح ۲۵.

۲- باید دقت داشته باشیم که خواستگاری ابوبکر و عمر از حضرت زهرا از مسلمات است که محدثان دیگر مانند نسائی وابن حبان و... نیز آن را روایت کرده اند و امثال البانی سندش را صحیح دانسته-اند.

هستم و به این گونه به آن دو جواب رد دادند، سپس علی خواستگاری نمود و فاطمه را به علی دادند. (۱) این خبر از بریده، انس و علباء روایت شده و سند روایت ابن سعد از علباء صحیح و ظاهراً مرسل است و روایت بریده نزد ابن شاهین روایتش ثقات اند جز محمد بن حمید که مورد خلاف است و یحیی، احمد، ابوداود و... او را ثقة دانسته اند و او تضعیف نیز شده است و حدیث انس نزد هیشمی نیز آن دو را تقویت می کند.

در حدیث دیگر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند:

إِنَّ اللَّهَ أَمَرَنِي أَنْ أُزَوِّجَ فَاطِمَةَ مِنْ عَلِيٍّ؛ (۲) همانا خداوند متعال مرا امر فرمود که فاطمه را به ازدواج علی درآورم.

این حدیث در کتاب های مذکور از امیرالمؤمنین علیه السلام، ابن مسعود، انس، جابر و ابوهریره روایت شده است و هیشمی، صالحی شامی و مناوی رجال سند ابن مسعود را ثقة دانسته اند و از ابن مسعود و انس این حدیث با چندین سند روایت شده است.

حالا سؤال این است که چرا بخاری این گونه احادیث را که این همه صحابه روایت کرده اند، در صحیحش روایت نکرده و هر جا افرادی که در قلوبشان مرضی است خبری را در طعن بر اهل بیت علیهم السلام نقل کرده باشند آن را در صحیحش وارد کرده است؟!

و همچنین چگونه بخاری توجه نکرده است بر این که مسور بن مخرمه که در زمان رحلت جان سوز پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم تنها هشت سال داشته، چگونه اولاً: در کودکی به بلاغت رسیده است و ثانیاً:

- ۱- فضائل سیده النساء عمر بن شاهین، ص ۳۹ و ۴۴، ح ۳۶؛ طبقات الکبری، ج ۸، ص ۱۹؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۲۰۶ و ۲۰۷.
- ۲- معجم الکبیر، ج ۱۰، ص ۱۵۶، ح ۱۰۳۰۵ و ج ۲۲، ص ۴۰۸، ح ۱۰۲۰ الی ۱۰۲۲؛ حلیه الاولیا، ج ۵، ص ۹۵؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۲۰۴ الی ۲۰۹؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۳۷، ص ۱۴ و ج ۴۲، ص ۱۲۵ و ۱۲۹، سبل الهدی والرشاد، ج ۱۱، ص ۳۸؛ مناقب خوارزمی، ص ۳۴۲، ح ۳۶۳.

چرا غیر از او از بزرگ سالان صحابه این خبر را نفهمیده اند؛ زیرا در برخی اخبار مسور می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بالای منبر رفت و این سخنان را گفت؟!

در حدیث معروف دیگر چنین وارد شده است:

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم خالد بن ولید و امیرالمؤمنین علیه السلام را هر کدام را با لشکر جداگانه روانه یمن کردند و فرمودند: اگر دو لشکر با هم جمع شد، علی فرمانده کل خواهد بود. دو لشکر با هم جمع شد و جنگی پیش آمد و مسلمین پیروز شدند و به غنائم و اسیرانی صاحب شدند. امیرالمؤمنین علیه السلام کنیزی را از اسرا به عنوان خمس تصرف فرمود و با وی همبستر شد. خالد از این داستان ناراحت شد و بریده را با شکایت از علم امیرالمؤمنین علیه السلام به نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرستاد و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نسبت به شکایت بریده غضبناک شدند و فرمودند: از علی شکایت مکن همانا علی مولای شما پس از من است و همانا حق علی از خمس بیشتر از این هاست. (۱) حاکم، ذهبی، البانی و شعیب ارتنوط هر دو سند احمد را به شرط شیخین صحیح دانسته اند و این حدیث از امیرالمؤمنین علیه السلام و بریده روایت شده و چنان که در فصل «تصرفات امام بخاری» اشاره شده، این حدیث دارای اسانید فراوان است. و همچنین چنان که در شرح حال و فصل «تصرفات امام بخاری» اشاره شد، بخاری این حدیث را ناقص روایت کرده است. (۲)

این حدیث از دو جهت به کذب بودن خبر مسور گواهی می دهد.

۱. داستان فوق از جهت زمانی در آخر عمر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم اتفاق افتاده است و اگر خبر مسور صحت داشت قطعاً امیرالمؤمنین علیه السلام احتمال می دادند که شاید از گرفتن کنیز و به خصوص رابطه جنسی با وی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و حضرت زهرا علیها السلام ناراحت شوند و از چنین عملی قطعاً پرهیز می کردند و این که بدون هیچ درنگی چنین عملی را انجام داده اند خود بر بی اساسی خبر مسور

۱- مسند احمد، ج ۵، ص ۳۵۸، ح ۲۳۰۱۱ و ۲۳۰۶۲ و ۲۳۰۷۸؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۲، ص ۱۴۱، ح ۲۵۸۹ و ج ۳، ص ۱۱۹، ح ۴۵۷۸؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۲۷ و ۱۲۸؛ فتح الباری ابن حجر، ج ۸، ص ۵۲؛ صحیح البانی، ج ۴، ص ۲۴۹، ح ۱۷۵۰.

۲- صحیح بخاری، کتاب المغازی، باب: بعث علی بن ابی طالب، ج ۴، ص ۱۵۸۱، ح ۴۳۵۰.

گواهی می دهد.

۲. سکوت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و حضرت فاطمه علیها السلام و بلکه تأیید عمل امیرالمؤمنین علیه السلام از جانب پیامبر اکرم علیه السلام نیز بهترین دلیل به کذب بودن داستان ساخته و پرداخته ای خواستگاری امیرالمؤمنین علیه السلام از دختر ابوجهل است.

در آخر باید به نقش زهری نیز در مورد این خبر اشاره کنیم که زهری این خبر را به امام

سجاد علیه السلام نسبت داده است. از متن گفت و گویی که زهری شنیدن آن را از امام سجاد علیه السلام بازگو کرده خود به بی اساسی آن دلالت می کند؛ زیرا هیچ مناسبتی بین موضوعی که مسور در مورد آن با امام سجاد سخن به میان آورده با مطرح کردن این خبر وجود ندارد. (۱) ولی گذشته از این زهری گاه می گوید: علی بن حسین به من خبر داد و گاه می گوید: مرا حدیث کرد و گاه می گوید: فردی از علی بن حسین به من خبر داد (۲) و گاه از امام سجاد این خبر را معنعن نقل کرده است. (۳) همچنین مگر این خبر چه پیامی داشته است که امام سجاد علیه السلام آن را به فردی که با تمام وجود، عمر خود را صرف نوکری بنی امیه کرده و امیرالمؤمنین علیه السلام را دشنام می داده است، بازگو کنند!

ابوبکر و امامت نماز

كُنَّا عِنْدَ عَائِشَةَ فَذَكَرْنَا الْمُوَظَّعَةَ عَلَى الصَّلَاةِ وَالتَّعْظِيمَ لَهَا، قَالَتْ لَمَّا مَرَضَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ مَرَضَهُ الَّذِي مَاتَ فِيهِ، فَحَضَرَتِ الصَّلَاةُ فَأُذِّنَ، فَقَالَ «مُرُوا أَبَا بَكْرٍ فَلْيُصَلِّ بِالنَّاسِ». فَقِيلَ لَهُ إِنَّ أَبَا بَكْرٍ رَجُلٌ أَسِيفٌ، إِذَا قَامَ فِي مَقَامِكَ لَمْ يَسْتَطِعْ أَنْ يُصَلِّيَ بِالنَّاسِ، وَأَعْيَادٌ فَأَعَادُوا لَهُ، فَأَعَادَ الثَّلَاثَةَ فَقَالَ «إِنَّكَ صَوَاحِبُ يُوسُفَ، مُرُوا أَبَا بَكْرٍ فَلْيُصَلِّ بِالنَّاسِ». فَخَرَجَ أَبُو بَكْرٍ فَصَلَّى، فَوَجَدَ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ مِنْ نَفْسِهِ خَفَّةً، فَخَرَجَ يُهَادِي بَيْنَ رَجُلَيْنِ كَأَنِّي أَنْظُرُ رَجُلَيْهِ تَخَطَّانِ مِنَ الْوَجَعِ،

۱- صحیح بخاری، کتاب فرض الخمس، باب: ما ذکر من درع النبی صلی الله علیه و آله و سلم، ح ۳۱۱۰.

۲- مسند الشامیین طبرانی، ج ۴، ص ۱۶۳، ح ۳۰۰۶.

۳- صحیح ابن حبان، ج ۱۵، ص ۵۲۱؛ مشکل الآثار طحاوی، ج ۱۱، ص ۱۴۸، ح ۴۳۶۰.

فَأَرَادَ أَبُو بَكْرٍ أَنْ يَتَأَخَّرَ، فَأَوْ مَا إِلَيْهِ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَنْ مَكَانَكَ، ثُمَّ أُتِيَ بِهِ حَتَّى جَلَسَ إِلَيْ جَنْبِهِ. قِيلَ لِلْأَعْمَشِ وَكَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يُصَلِّي وَأَبُو بَكْرٍ يُصَلِّي بِصَلَاتِهِ، وَالنَّاسُ يُصَلُّونَ بِصَلَاةِ أَبِي بَكْرٍ فَقَالَ بَرَأْسَهُ نَعَمْ؛ (۱) در نزد عائشه بودیم و در باره مواظبت و تعظیم نماز سخن گفتیم عائشه گفت: وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مریض شد مریضی که در اثر آن از دنیا رفت، وقت نماز شد و اذان گفته شد. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ابوبکر را گزرانید تا برای مردم نماز بخواند. به آن حضرت گفته شد (عائشه گفت) (حفصه گفت) (خود ابوبکر به عمر گفت): ابوبکر مرد رقیق القلبی است اگر به جای تو بر نماز بایستد نمی تواند برای مردم نماز بخواند. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم سخن خود را تکرار کرد و مردم نیز حرف خود را تکرار کردند. پس حضرت بار سوم تکرار کرد و فرمود: همانا شما زن ها همان زنانی هستید که برای یوسف (پیامبر) نقشه کشیدند (تا او را به گناه وادار کنند)، ابوبکر را گزرانید تا به مردم نماز بخواند. پس ابوبکر خارج شد و نماز را خواند. (وقتی ابوبکر نماز را شروع کرد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم (۲)) حال خود را خوب تشخیص داد و (برای نماز) خارج شد در حالی که بین دو مرد با تکیه بر آن ها راه می رفت و گویا من نگاه می کردم که پاهای آن حضرت بر اثر شدت مریضی به زمین کشیده می شد. ابوبکر خواست خود را به عقب گیرد، ولی حضرت به او اشاره کرد که در جای خود بمان سپس حضرت را آوردند، و در کنار ابوبکر نشست. ابوبکر با نماز پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نماز می خواند و مردم با نماز ابوبکر (پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به مردم نماز خواند و ابوبکر مکبر شد و تکبیر می گفت تا مردم متوجه

۱- صحیح بخاری، ج ۱، ص ۲۳۶، ح ۶۶۴، کتاب الأذان، باب: حد المریض ان یشهد جماعه، وح ۱۹۸، ۶۶۵، ۶۷۹، ۶۸۲، ۶۸۳، ۶۸۷، ۷۱۲، ۷۱۳، ۷۱۶، ۲۵۸۸، ۳۰۹۹، ۳۳۸۴، ۴۴۴۲، ۴۴۴۵، ۵۷۱۴، ۷۳۰۳.

۲- صحیح مسلم، ج ۱، ص ۳۱۱، ح ۴۱۸، کتاب الصلاه، باب استخلاف الامام اذا عرض له عذر. صحیح بخاری، کتاب الاذان، باب الرجل یأتم بالامام ویأتم الناس بالاماموم، ح ۷۱۳.

به رکوع و سجده رفتن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شوند^(۱)).

باید دقت داشته باشیم که آخر حدیث در اسانید دیگر همان گونه ای وارد شده که در ترجمه ذکر کردیم و هیچ ربطی به اعمش ندارد.

دلایل فراوان ثابت می کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم ابوبکر را به امامت نماز امر نکرده اند و از متن خود این حدیث نیز این واقعیت استفاده می شود. ما ابتدا به اضطراب و تناقضات و موارد دیگر متن حدیث اشاره می کنیم و سپس به دلایل دیگر بی اساسی امثال این خبر اشاره خواهیم کرد.

۱. در برخی از این روایت ام المؤمنین عائشه می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم (بدون این که کسی را به خواندن نماز امر کنند) شخصا خارج شدند و به مردم نماز و خطبه خواندند.^(۲)

همچنین ام المؤمنین می گوید:

۱. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از زنانشان اجازه خواستند تا در مدت مرضی در منزل عائشه باشند.

۲. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می فرمودند: من فردا کجا هستم، من فردا کجا هستم با حرص بر منزل عائشه. وقتی روز من شد دیگر سکوت کردند و آن سخن را نگفتند.

۳. می فرمودند: من فردا کجا هستم... و روز عائشه را می خواستند، پس همسران آن حضرت اجازه دادند که هر جا خواستند همان جا باشند و حضرت به منزل عائشه آمدند.

۴. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: مرا به منزل عائشه منتقل کنید. وقتی من فهمیدم خانه را جارو کردم و متکه گذاشتم و آماده کردم در حالی که خادم نداشتم.^(۳) سند این حدیث صحیح است.

۱- صحیح مسلم، ج ۱، ص ۳۱۱، ح ۴۱۸، کتاب الصلاه، باب استخلاف الامام اذا عرض له عذر. صحیح بخاری.

۲- صحیح بخاری، کتاب الوضوء، باب الغسل والوضوء فی المخضب، ح ۱۹۸ و کتاب الطب، باب ۲۲ بدون عنوان، ح ۵۷۱۴.

۳- انساب الاشراف بلاذری، ج ۱، ص ۲۴۰.

باز ام المؤمنین عائشه می گوید:

۱. به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گفتم: ابوبکر رقیق القلب است... .

۲. هر باری که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم تکرار کرد من نیز تکرار می-کردم و بار سوم فرمود: شما زنان صاحب یوسف هستید.

۳. به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گفته شد: ابوبکر رقیق القلب است... .

۴. افراد مجهول بعد از امر مکرر حضرت دو باره اصرار کردند حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بار سوم به آن ها فرمود: شما زنان صاحب یوسف هستید.

۵. من (عائشه) دو بار تکرار کردم و بار دوم حضرت فرمود: ابوبکر را امر کن به نماز بگذرد. (در حالی که در اخبار دیگر فرموده اند: ابوبکر را امر کنید).

۶. گفتم: اگر ابوبکر به جای تو قرار گیرد از گریه مردم متوجه صدای او نمی-شوند. پس به حفصه گفتم که به حضرت بگو ابوبکر رقیق القلب است عمر را امر کن به نماز بگذرد. حفصه نیز بازگو نمود و حضرت فرمود: ساکت باش، قطعاً شما همان زنان صاحب یوسف هستید.

۷. بدون این حرف ها وقتی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم متوجه شدند که مردم نماز نخوانده اند و منتظر آن حضرت هستند، فردی را فرستادند به سوی ابوبکر تا به مردم نماز بخواند.

باز ام المؤمنین می گوید:

۱. گفتم که ابوبکر مرد رقیق القلب است اگر جای شما قرار گیرد به سبب گریه نمی تواند صدای خود را به مردم برساند.

۲. ... اگر مکان شما قرار گیرد گریه می کند و به سبب گریه نمی تواند قرائت کند.

۳. ... اگر در جای شما قرار گیرد نمی تواند به مردم نماز گزارد.

۴. ... اگر قرائت کند گریه بر او غلبه می کند.

۵. ... هر وقت مکان شما قرار گیرد رقیق می شود.

۶. فردی که حضرت وی را به سوی ابوبکر فرستاده بودند گفت: چون ابوبکر مرد

رقیق القلب بود به عمر گفت: تو به مردم نماز بخوان.

ام المؤمنین عائشه می گوید:

۱. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به من فرمود: ابوبکر را امر بکن به مردم نماز بخواند.

۲. فرمود: ابوبکر را امر کنید نماز بخواند.

۳. به بلال فرمودند: ابوبکر را امر بکن نماز بخواند.

۴. حضرت صلی الله علیه و آله و سلم شخصا به سراغ ابوبکر فرستادند تا به مردم نماز بخواند.

۵. وقتی به ابوبکر گفتند که به مردم نماز بخوان او به مسجد آمد (و چون او رقیق القلب بود) به عمر گفت: تو به مردم نماز بخوان، ولی عمر گفت: تو سزاوارتر هستی.

۶. بدون این که چنین پیشنهادی را به عمر بکند خود آمد و نماز را شروع کرد.

مطلب قابل توجه دیگر این است که در این احادیث با این که همه یک حدیث بیش نیست گاه گفته شده است: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم وقتی ابوبکر همان نماز را شروع کرد، برای نماز خارج شدند و خود آن را بر عهده گرفتند. ولی در برخی از این اخبار گفته شده: ابوبکر در طول مدت مرضی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نماز را بر عهده داشت تا این که حضرت خود را سبک حس کردند و خارج شدند.

این جا دو سخن بی اساس وجود دارد که در واقع یک نوع فریب مردم در آن است: ۱. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خود را سبک (حالش را خوب تشخیص داد) و به نماز خارج شد. این سخن را آن حالتی که با آن حالت حضرت به نماز خارج شده اند تکذیب می کند. وقتی حضرت قادر نیستند بر پای خود بایستند چگونه حالشان خوب شده است؟! و این یک توجیه بی اساس است. ۲. در طول مرضی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بر عهده ابوبکر بودن امامت نماز. این را نیز متن حدیث تکذیب می کند.

تمام این اختلافاتی که ذکر شد، تنها از متن حدیث صحیح بخاری است جز آن مواردی که ما مصدر آن را ذکر کردیم.

دلایل این که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم ابوبکر را برای نماز امر نکرده اند:

۱. در خود این احادیث وارد شده، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در حالی که ابوبکر نماز را شروع کرده بود با وجود آن مریضی شدیدی که حتی قادر نبودند روی پای خود بایستند و راه بروند، با کمک امیرالمؤمنین و فضل بن عباس شخصا به نماز خارج شدند و در حال نشسته امامت آن نماز را بر عهده گرفتند. اگر حضرت صلی الله علیه و آله و سلم ابوبکر را برای خواندن نماز امر فرموده بودند قطعاً هرگز با آن حال پس از آن که متوجه امام شدن ابوبکر شدند، به نماز خارج نمی شدند. اگر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم برای تسلی دادن مسلمین خارج شده بودند امامت نماز را بر عهده نمی گرفتند و در کنار دیگر صحابه می نشستند و اقتدا می کردند چنان که در طول حیات مبارکشان به برخی از صحابه اقتدا کرده اند. (۱) لذا این گونه توجیهاات جهت فریب مردم است.

۲. چرا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم ام المؤمنین عائشه و حفصه را به زنانی تشبیه کردند که علیه حضرت یوسف علیه السلام دست به دست هم داده بودند تا منحرف و آلوده اش کنند. آیا حضرت به خاطر چنین پیشنهاد ساده همسران، آن ها را به چنین امر بزرگ و وصف نمودند؟! هرگز پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به خاطر آن پیشنهاد، آن ها را چنین توصیف نکرده اند. سبب واقعی آن در حدیث صحیح دیگر خواهد آمد.

۱. حفصه گفت: عمر را امر کنید به مردم نماز بخواند، پس او را امر کردند به نماز ایستاد... (۲)

۲. بلال پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را به نماز فرا خواند، حضرت فرمودند: یک نفر را امام قرار دهید و نماز بخوانید. عبدالله بن زمعه خارج شد و ناگهان با عمر رو به رو شد و به او گفت: ای عمر، بلند شو و به مردم نماز بخوان پس او بلند شد و نماز را شروع کرد. (۳)

۱- صحیح مسلم، کتاب الطهاره، باب المسح علی الناصیه والعمامه، ح ۲۷۴؛ مسند احمد و دیگران.

۲- طبقات الکبری، ج ۲، ص ۲۲۱.

۳- مسند احمد، ج ۴، ص ۳۳۲؛ سنن ابی داود، ج ۲، ص ۴۰۵، ح ۴۶۶۰؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۷۴۳، ح ۶۷۰۳.

حاکم و البانی سند این حدیث را صحیح دانسته اند.

۳. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به سراغ ابوبکر فرستادند تا به مردم نماز بخواند، ولی ابوبکر چون مرد رقیق القلب بود به عمر گفت: ای عمر به مردم نماز بخوان. عمر به او گفت: تو سزاوارتر هستی... (۱)

۴. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: ابوبکر را امر کنید با مردم نماز را بخواند. عائشه گفت: ابوبکر رقیق القلب است لذا عمر را امر کنید. حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: عمر را امر کنید نماز را بخواند. عمر گفت: با وجود ابوبکر من پیش نخواهم گذشت. (۲) سند این خبر حسن است.

۵. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به من (عائشه) فرمودند: به سراغ ابوبکر بفرست تا امامت نماز را بر عهده بگیرد. پس برای او پیام را رساندم و او به من پیام فرستاد که: من شیخ

بزرگ سال هستم و از قرار گرفتن در مکان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ضعیف هستم، ولی به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم اشاره کن تا عمر را به نماز امر کند و برای راضی کردن آن حضرت از حفصه کمک بگیر. عائشه این-کار را کرد و حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: شما زنها صاحبان یوسف هستید، به سراغ ابوبکر بفرست. (۳) (سند این حدیث صحیح است.)

۵. در حدیث صحیح دیگر چنین وارد شده است:

عن ابن عباس قال: لما مرض رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم مرضه الذي مات فيه كان في بيت عائشة فقال: ادعوا لي عليا. قالت عائشة: يا رسول الله ندعو لك أبا بكر؟ قال: ادعوه. قالت حفصه: يا رسول الله ندعو لك عمر؟ قال: ادعوه. قالت أم الفضل: يا رسول الله ندعو لك العباس؟ قال: نعم. فلما اجتمعوا رفع رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم رأسه فلم ير عليا فسكت. فقال عمر: قوموا عن رسول الله. ثم جاء بلال

۱- صحیح بخاری، کتاب الاذان، باب إِنَّمَا جُعِلَ الْإِمَامُ لِيُؤْتَمَّ بِهِ، ح ۶۸۷.

۲- تاریخ طبری، ج ۲، ص ۴۳۳.

۳- انساب الاشراف بلاذری، ج ۱، ص ۲۴۰.

يؤذنه بالصلاه فقال: مروا أبابكر فليصل بالناس. فقالت عائشه: يا رسول الله إن أبا بكر رجل رقيق حصر ومتى لا يراك يبكي والناس يبكون فلو أمرت عمر يصلي بالناس؟ فخرج أبوبكر فصلى بالناس فوجد رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم من نفسه خفه فخرج يهادى بين رجلين ورجلاه تخطان فى الأرض فلما رآه الناس سبحوا بأبى بكر فذهب ليستأخر فأو ما إليه النبى أى مكانك. فجاء رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فجلس عن يمينه وقام أبوبكر وكان أبوبكر يأتى بالناس يأتون بأبى بكر. قال ابن عباس: وأخذ رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم من القراءه من حيث كان بلغ أبوبكر؛ (۱)

ابن عباس می گوید: زمانی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مریض شدند آن مریضی که بر اثر آن از دنیا رفتند در منزل عائشه بودند و فرمودند: علی را به نزد من فرا خوانید. عائشه گفت: ای رسول خدا، ابوبکر را به نزد تو فرا می-خوانیم، حفصه گفت: ای رسول خدا، عمر را به نزد شما فرا می خوانیم و ام الفضل گفت: عباس را فرا

می خوانیم و حضرت گویا فرموده اند: فرا خوانید. وقتی این سه نفر حاضر شدند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم سر مبارک را بلند کردند و دیدند که علی حضور ندارد، پس سکوت کردند و چیزی نفرمودند. عمر گفت: از نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برخیزید (و خارج شوید). سپس در ادامه همان حدیث مورد بحث وارد شده است. شعب ابی اسحق سند این حدیث را صحیح و البانی حسن دانسته است.

۶. ارقم بن شرحبیل می گوید:

عن الارقم بن شرحبیل قال سألت ابن عباس اوصی رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم؟ قال لا قلت فكيف كان ذلك قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ابعثوا إلى علی فادعوه فقالت عائشه لو بعثت

۱- مسند احمد، ج ۱، ص ۳۵۶، ح ۳۳۵۵؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۳۹۱، ح ۱۲۳۵؛ شرح معانی الآثار طحاوی، ج ۱، ص ۴۰۵؛ تاریخ بن عساکر، ج ۸، ص ۱۸.

إلى أبي بكر وقالت حفصه لو بعثت إلى عمر فاجتمعوا عنده جميعا فقال رسول الله: انصرفوا فان تك لي حاجة أبعث إليكم فانصرفوا وقال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم إن الصلاة قيل نعم قال فأمروا أبا بكر ليصلي بالناس فقالت عائشه انه رجل رقيق فمر عمر فقال مروا عمر فقال عمر ما كنت لا تقدم وأبو بكر شاهد فتقدم أبو بكر ووجد رسول الله خفه فخرج فلما سمع أبو بكر حركته تأخر فجذب رسول الله ثوبه فأقامه مكانه وقعد رسول الله فقرأ من حيث انتهى أبو بكر؛ (۱) آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وصیت فرمود. ابن عباس گفت: نه. او گفت: چگونه ممکن است. ابن عباس گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: کسی را به سوی علی بفرستید و او را فرا خوانید. عایشه گفت: کاش به سراغ ابوبکر کسی را می فرستادی و حفصه گفت: کاش به سراغ عمر کسی را می فرستادی. پس ابوبکر و عمر حاضر شدند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به آن ها فرمودند: برگردید اگر حاجتی به شما داشته باشم به سراغتان خواهم فرستاد و آن ها برگشتند. سپس حضرت سوال کردند که وقت نماز شد؟ گفتند: آری، فرمودند: ابوبکر را امر کنید به مردم نماز بخوانند... این سند حسن است و قبلی این را تأیید می کند.

۷. ام المؤمنین عائشه می گوید:

عن إبراهيم عن علقمه والأسود عن عائشه قالت: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وهو في بيتها لما حضره الموت: ادعوا لي حبيبي فدعوت له أبا بكر فنظر إليه ثم وضع رأسه ثم قال: ادعوا لي حبيبي فدعوا له عمر فلما نظر إليه وضع رأسه ثم قال: ادعوا لي حبيبي فقلت: ويلكم ادعوا له علي بن أبي طالب فوالله ما يريد غيره فلما راه أفرد الثوب الذي كان عليه ثم أدخله فيه فلم يزل يحتضنه حتى قبض ویده عليه؛ (۲) پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم زمان رحلت خود فرمودند: حبیب را به حضور من فرا خوانید، پس من ابوبکر را صدا کردم و حضرت به ابوبکر نگاه کرد و سرش را

۱- تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۴۳۹؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۳، ص ۳۳.

۲- تاریخ ابن عساکر، ج ۴۲، ص ۳۹۳؛ مناقب ابن مردویه، ح ۴۴؛ مناقب خازمی، ص ۶۸ ح ۴۱.

گذاشت و باز فرمود: حبیبم را صدا کنید پس عمر را صدا کردند، حضرت وقتی عمر را دید سرش را گذاشت و گفت: حبیبم را صدا کنید، من گفتم: وای بر شما، علی را فرا خوانید به خدا سوگند آن حضرت جز علی کسی را نمی خواهد پس وقتی علی را دید او را به خود نزدیک نمود و پیوسته به آن حالت بود تا از دنیا رفت.

از این سه حدیث به روشنی استفاده می شود که اولاً: بخش اول و مطلبی اصلی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به سبب آن ام المؤمنین عائشه و حفصه را به زنان صاحب یوسف تشبیه کرده اند در روایت بخاری و دیگران حذف شده است. ثانیاً: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم امیرالمؤمنین علیه السلام را خواسته و فرا خوانده اند نه ابوبکر را.

۸. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در آن زمان ابوبکر را همراه دیگران در لشکر اسامه بن زید قرار داده بودند و می بایست آن ها برای جهاد به سوی روم حرکت می کردند. (۱) و این نیز این واقعیت را کاملاً تأیید می کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم ابوبکر را امر به امامت نماز ننموده اند. در کتاب های مذکور در پاورقی وجود ابوبکر در لشکر اسامه از ابن عمر و عروه هر کدام با دو سند صحیح و از ابن عباس نقل شده و ابن حجر نیز آن را تأیید کرده است و کسی با سند معتبر خلاف آن را نقل نکرده است.

۹. ابن ابی الحدید از استادش نقل کرده است که امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده-اند:

ام المؤمنین عائشه به ابوبکر گفت تا نماز بگزارد نه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم. (۲)

- ۱- مصنف ابن ابی شیبه، ج ۶، ص ۳۹۲، ح ۳۲۳۰۵، ج ۷، ص ۴۱۵، ح ۳۶۹۸۰؛ طبقات ابن سعد، ج ۲، ص ۱۹۰ و ۲۴۹، ج ۴، ص ۶۶ و ۶۸ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۱۳؛ انساب الاشراف، ج ۱، ص ۱۶۹ و ۲۰۸؛ صفوه الصفوه ابن جوزی، ج ۱، ص ۵۲۱؛ الوفی باحوال المصطفی ابن جوزی، ص ۷۷۶، ح ۱۳۳۲؛ المنتظم ابن جوزی، ج ۲، ص ۱۸۴؛ فتح الباری، ج ۸، ص ۱۱۵ از واقدی، ابن اسحاق و...؛ الکامل فی التاریخ، ج ۱، ص ۳۵۵؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۸، ص ۶۰ و ۶۲ و ۶۴؛ تاریخ الاسلام، ج ۱، ص ۳۶۱؛ اصعاف مبتأ برجال الموطأ سیوطی، ص ۱۴؛ کنز العمال، ح ۳۰۲۶۴؛ سبل الهدی والرشاد، ج ۶، ص ۲۵۰ و ۲۵۱.
- ۲- شرح نهج البلاغه، ج ۹، ص ۱۹۷.

همچنین پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم چنان که در شرح حال عمرو ملاحظه کردید عمرو بن عاص را که در سال هشتم هجری مسلمان شده بود، به ابوبکر و عمر امیر قرار دادند و آن ها حتی زمانی که او جنب بود، پشت سر او نماز می- خواندند. (۱) و همچنین اسامه را که خورد سال بود و هفده سال داشت امیر آن دو قرار دادند و موارد دیگر. ولی در مقابل پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم کسی را با وجود امیرالمؤمنین علیه السلام به آن حضرت امیر قرار نداده اند.

در حدیثی این گونه وارد شده است:

ابْنُ عُمَرَ أَخْبَرَهُ قَالَ كَانَ سَالِمٌ مَوْلَى أَبِي حُدَيْفَةَ يَوْمَ الْمُهَاجِرِينَ الْأُولَى وَ اصْحَابِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سلم فِي مَسْجِدِ قُبَا، فِيهِمْ أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ وَأَبُو سَلَمَةَ وَ زَيْدٌ وَعَامِرُ بْنُ رَبِيعَةَ؛ (۲) سالم در مسجد قبا امامت نماز بر مهاجرین و انصار را بر عهده داشت که در بین آن ها ابوبکر و عمر و... نیز بودند.

همچنین امیرالمؤمنین علیه السلام و اصحاب آن حضرت به ابوبکر بیعت نکردند و این واقعت مسلم تاریخ دو مطلب را ثابت می کند: ۱. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم ابوبکر را به خواندن نماز امر فرموده اند و الا امیرالمؤمنین علیه السلام با او بیعت می کردند. ۲. این که به امیرالمؤمنین علیه السلام نسبت داده اند که فرموده باشند: «پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ابوبکر را به نماز امر فرمودند و...» از اکاذیبی است که مانند آن را فراوان به آن حضرت نسبت داده اند.

۱- سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۵۴، شرح حال عمرو بن عاص.

۲- صحیح بخاری، کتاب الأحكام، باب اسْتِثْقَاءِ الْمَوْلَى اسْتِغْمَالِهِمْ، ح ۷۱۷۵؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۱، ص ۱۶۸، شرح حال سالم؛ الاصابه، ج ۳، ص ۱۲، شرح حال سالم.

داستان افک

داستان افک از جمله اخباری است که بخاری آن را ۲۹ بار در صحیحش (۱) تکرار کرده است و در مورد این داستان مطالب عجیب و غریب فراوان در کتاب ها وارد شده است. چون اصل این داستان در «صحیح بخاری» و کتب دیگر خیلی مفصل و طولانی است ما از ذکر متن کامل آن خودداری کرده و در ضمن بررسی به مطالب مهم آن اشاره خواهیم کرد. در این داستان به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و اکثر صحابه توهین های عجیب شده و در واقع تمام آن ها افراد دور از فکر و اندیشه معرفی شده اند.

۱. در زمان این داستان، ام المؤمنین عائشه دوازده سال داشته است. (۲)

۲. داستان افک و نزول آیه تیمم و داستان عبدالله بن ابی منافق همه در غزوه بنی مصطلق اتفاق افتاده است. (۳)

۳. داستان غزوه بنی مصطلق را واقعی در «مغازی» ج ۱، ص ۴۰۶ و ۴۹۷، از عمر بن خطاب، طبری در «تاریخ» ج ۲، ص ۲۶۲ و ۲۶۴، از زید و عائشه و عاصم بن عمر بن قتاده، و ابن هشام در «سیره» ج ۳، ص ۷۵۷، از عائشه و عاصم و عبدالله بن ابی بکر، و عمر بن شبه در «تاریخ المدینه» ج ۱، ص ۳۴۹ و ۳۷۳ و ۳۷۴، از زهری و عمر مولی عفره و از لیث نقل کرده اند و در نقل هیچ یک از این افراد اشاره ی به داستان افک و نزول آیه ی تیمم در این غزوه نشده است و داستان افک در خبر دیگر تنها از ام-المؤمنین عائشه نقل شده است.

۱- صحیح بخاری، کتاب المغازی، باب: حدیث الافک، ج ۴، ص ۱۵۱۷، ح ۴۱۴۱ و ح ۲۴۵۳، ۲۴۹۴، ۲۵۱۸، ۲۵۴۲، ۲۷۲۳، ۳۲۰۸، ۳۳۳۸، ۳۸۰۱، ۳۹۱۰، ۳۹۱۴، ۳۹۱۲، ۳۹۱۵، ۴۴۱۳، ۴۴۱۴، ۴۴۷۲، ۴۴۷۳، ۴۴۷۴، ۴۴۷۷، ۴۴۷۸، ۴۴۷۹، ۴۵۵۰، ۵۷۹۸، ۶۲۸۵، ۶۳۰۱، ۶۹۳۵، ۶۹۳۶، ۷۰۶۱، ۷۱۰۶.

۲- سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۵۴۶، رقم ۱۱۵.

۳- طبقات الکبری ابن سعد، ج ۲، ص ۶۵.

۴. در غزوه بنی مصطلق ام المؤمنین ام سلمه نیز حضور داشته است، ولی چون وجود ام سلمه در این سفر، بی اساس بودن داستان افک را روشن خواهد نمود، لذا در اکثر کتاب ها به این واقعیت اشاره نشده است. شافعی در کتاب «الام»، ج ۷، ص ۳۷۱ و واقدی در «مغازی»، ج ۱، ص ۴۰۷ از عمر بن خطاب که داستان غزوه بنی مصطلق را نقل کرده است، می گوید: همراه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در این غزوه از همسران آن حضرت ام سلمه و عائشه همراه بودند. و ذهبی در «سیر اعلام النبلاء»، ج ۲، ص ۱۶۰ تصریح می کند که در قرعه کشی اسم ام سلمه و عائشه خارج شد. ابن سعد در «طبقات الکبری»، ج ۲، ص ۶۴ و صالحی شامی در «سبل الهدی والرشاد»، ج ۴، ص ۳۴۵ به صورت یک خبر مسلم ذکر کرده اند که در این غزوه عائشه و ام سلمه همراه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بودند و ابن شبه در «تاریخ المدینه»، ج ۱، ص ۳۱۹ و ۳۲۳ با دو سند از طریق عروه و علقمه بن وقاص از ام المؤمنین عائشه نقل کرده که، سهم ام-سلمه و عائشه خارج شد: عن عائشه قالت: غزا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم غزوه بنی المصطلق... بلغنا: أن النبی صلی الله علیه و آله و سلم ساهم بین نسائه فی غزوه بنی المصطلق أیتهن تخرج معه فخرج سهم عائشه و أم سلمه فخرج بهما معه. (سؤال این جاست که اولاً: چرا محدثین وجود ام سلمه در این غزوه را مخفی کرده و بازگو ننموده اند. ثانیاً: با وجود ام سلمه چگونه ممکن است عائشه از لشکر جا بماند و کسی یک شب و نصف روز متوجه آن نشود).

۵. ابن اثیر گفته است: داستان افک، شعبان سال ششم اتفاق افتاد و ابن اسحاق نیز همین سخن را گفته است. (۱) بخاری در حاشیه صحیحش ج ۳، ص ۱۲۹۶، ذیل حدیث ۳۳۳۰ نیز همین مطلب را ذکر کرده است. و باز بخاری در باب «غزوه بنی مصطلق و آن غزوه مریسیع است» می گوید: ابن اسحاق گفته است: غزوه بنی مصطلق سال ششم بود، موسی بن عقبه گفته است: سال چهارم بود. زهری گفته است: داستان افک در غزوه

۱- الاصابه ابن حجر، ج ۸، ص ۳۹۲؛ سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۲۸۹.

مریسیع بود. (۱)

می گویند: داستان افک در غزوه مریسیع (بنی مصطلق) سال پنج هجری بود و عائشه آن زمان دوازده سال داشت و ابن اسحاق و واقدی و غیر واحد گفته اند: داستان افک در غزوه مریسیع واقع شد. ذهبی پس از نقل این اقوال می گوید: لکن صحیح این است که این داستان سال ششم اتفاق افتاد. (۲)

ولی اکثر محدثان مانند بخاری، مسلم، احمد و... در متن حدیث به این که این داستان در کدام غزوه بوده است نیز، هیچ اشاره ی نکرده اند؛ زیرا ظاهراً درک کرده اند که اگر بیان شود آثار تناقض در آن برای خواننده خیلی روشن خواهد شد.

۶. ۱: ام المؤمنین عائشه می گوید: ...فاستیقظت باسترجاعه حین عرفنی فخرمت وجهی بجلبابی و والله ما یکلمنی کلمه ولا سمعت منه کلمه غیر استرجاعه حتی أناخ راحلته فوطئ علی یدها فرکتها فانطلق یقود بی الراحله؛ (۳) ...من خواب بودم و با استرجاع صفوان از خواب بیدار شدم و والله صفوان هیچ حرفی با من نگفت و هیچ حرفی از او نشنیدم غیر از استرجاع... .

۶. ۲: فلما رأنی قال: إنا لله وإنا إليه راجعون، طعینه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فقال: ما خلفک یرحمک الله؟ قالت: فما کلمته...؛ صفوان به نزد من آمد و چون مرا دید «انا لله»

۱- صحیح بخاری، کتاب المغازی، باب غَزْوَةُ بَنِي الْمُصْطَلِقِ مِنْ خُرَاعَةَ وَهِيَ غَزْوَةُ الْمُرَيْسِيعِ، ج ۴، ص ۱۵۱۵.

۲- سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۱۵۳.

۳- سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۱۵۳؛ صحیح مسلم، کتاب التوبه، باب فی حدیث الافک وقبول توبه القاذف، ج ۴، ص ۲۱۲۹، ح ۲۷۷۰؛ صحیح بخاری، کتاب التفسیر، باب: لولا اذ سمعتموه ظن المؤمنون والمؤمنات بانفسهم، ح ۴۷۵۰.

را خواند و گفت: خدا تو را رحمت کند چه سبب شد که جا ماندی، ولی من حرفی نزدم... وقتی رسیدیم اهل افک سخشان را گفتند. (۱)

۳.۶... فنادی بها: أيتها النائم - وهو يحسبني رجلاً - فرفعت رأسي فاسترجع، ثم أناخ بعيره فعقل يديه جميعاً، ثم قال يا أمه إذا استويت عليه فأذيني، فلما استويت عليه آذنته فأخذ برأس الجمل، ولم يكلمني حتى جاء بي إلى رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم بعدما ارتفع النهار، فقال عبد الله بن أبي بن سلول: ما تخلفت إلا لكذا وكذا، وأعانه على قوله مسطح بن أثاثه وحسان بن ثابت وامرأه أخرى؛ صفوان ندا داد و گمان می - کرد که من مرد هستم و استرجاع خواند و شترش را خوابانید و گفت: ای مادر، چون سوار شدی به من اذن حرکت بده و من نیز چون سوار شدم به او اذن دادم و از آن به بعد با من هیچ حرفی نزد تا این که مرا به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رسانید پس از آن که روز شده بود. عبدالله بن ابی گفت: عقب نماند مگر برای این و آن، مسطح، حسان و خانمی او را یاری کردند... و دو نفر از اصحاب یکی زید بن حارثه و دومی ابویوب انصاری وقتی این تهمت را می شنیدند می گفتند: سبحان الله این بهتان بزرگ است. (۲) (توجه داشته باشیم که بنا بر این خبر، ام المؤمنین از همان ابتدا تهمت ابن ابی را شنیده است.)

۴.۶: و كان صفوان بن المعطل السلمی صاحب رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم تخلف تلك الليلة عن العسكر حتى أصبح. قالت: فمر بي فرآني فاسترجع وأعظم مكاني حين رأني وحدي وقد كنت أعرفه ويعرفني قبل أن يضرب علينا الحجاب. قالت: فسألني عن أمري فسترت وجهي عنه بجلبابي وأخبرته بأمرى فقرب بعيره فوطئ على ذراعه فولاني قفاه حتى ركبت وسويت ثيابي ثم بعته فأقبل يسير بي حتى دخلنا المدينة نصف النهار أو نحوه... إن مسطحا وفلانا وفلانة فيمن استزلهم الشيطان من

۱- سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۲۹۸؛ تاریخ المدینه ابن شبه، ج ۱، ص ۳۳۳.

۲- تاریخ المدینه ابن شبه، ج ۱، ص ۳۱۹ و ۳۳۹ با دو سند صحیح؛ فتح الباری، ج ۱۳، ص ۲۸۷.

المنافقین یجتمعون فی بیت عبد الله بن أبی بن سلول يتحدثون عنك وعن صفوان بن المعطل یرمونك به؛ صفوان صاحب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بود و آن شب از لشکر جا ماند تا صبح و به من عبور کرد و چون مرا دید، استرجاع خواند و جایگاه مرا بزرگ خواند... و از من در مورد تخلفم سؤال کرد، من چهره ام را پوشاندم و از امر خود به او خبر دادم... به مدینه نصف روز وارد شدیم و ام مسطح به من خبر داد که مسطح و فلان و فلانه که شیطان گمراهشان کرده همراه منافقین در منزل عبدالله بن ابی جمع می شوند و از تو و صفوان سخن می گویند و تو را به زنا رمی می کنند... (۱) هیشمی می گوید: رجال این سند رجال صحیح هستند. (در این جا مطلب منکر و بی اساس این است که عبدالله بن ابی در داستان غزوه بنی مصطلق به اوج ذلت و خواری رسید و آیه ی: «لئن رجعنا الی المدینه لیخرجننا منها الاذل» در این غزوه از زبان وی نازل شد و حتی پسرش از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم اذن خواست تا پدرش را خود بکشد، ولی حضرت این اجازه را به او ندادند و زمانی که به مدینه برگشتند، عبدالله فرزند ابن ابی در ورودی مدینه جلوی پدرش را گرفت و گفت: اجازه نمی دهم که وارد مدینه شوی، تا این که بگویی: تو ذلیل هستی و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم عزیز است و چون خبر به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم رسید، حضرت به فرزند ابن ابی فرمودند: بگذار وارد شود. (۲) با این حال چگونه ممکن است مسلمین سخن او را شایع کرده و در منزل او جمع شده باشند... همچنین رسیدن آن ها به لشکر اسلام صبح بود و یا نصف روز، در مدینه بود و یا قبل از رسیدن به مدینه و تناقضات آشکار در مورد سخن گفتن و نگفتن صفوان و ام المؤمنین در این اخبار را ملاحظه کردید.

۷. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم دو مرد از اصحابش که از اهلش نیز بودند علی بن ابی طالب و اسامه بن زید را فرا خواند و فرمود: در مورد عائشه نظرتان چیست؟ علی گفت: زن بسیار

۱- مجمع الزوائد هیشمی، ج ۹، ص ۲۳۳؛ فتح الباری، ج ۸، ص ۳۵۵.

۲- سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۲۸۹؛ تاریخ طبری، ج ۲، ص ۲۶۲؛ تفسیر طبری، ج ۲۸، ص ۱۴۸، و اصل این داستان حتی تنها در صحیح بخاری از جابر، زید بن ارقم و عمر بن خطاب نقل شده است.

است و خداوند آن‌ها را برای تو حلال قرار داده است، پس طلاق بده و با غیر او ازدواج بکن و اگر در مورد او از ام مسطح سؤال کنی تو را تصدیق خواهد کرد. اسامه گفت: در مورد اهلت جز خیر چیزی نمی دانم، مردم سخن بسیار می گویند و دروغ می گویند و اگر از ام مسطح سؤال کنی به تو خبر می دهد و اگر همان گونه ای است که مردم می گویند به تو خبر خواهد داد، پس ام مسطح از پاکی عائشه خبر داد. سپس حضرت به منبر نشست و فرمود: چه کسی در برابر کسی که مرا در مورد اهلم آزار می دهد، مرا یاری و بی نیاز می کند؟ والله مردم در مورد مردی سخن می گویند که به منزل من وارد نشد مگر همراه من و من مسافرت نکردم مگر این که او همراه من بود. ام مسطح، مسطح را سب نمود و عائشه گفت: سبحان الله، مردی از مهاجرین را که اهل بدر است سب کردی و او فرزند تو است. ام مسطح گفت: مگر نمی دانی که او در مورد تو چه گفته است؟ عائشه گفت: در مورد من چه گفت؟ گفت: در مورد تو چنین و چنان گفت، ولی تو نمی دانی، عائشه با شنیدن این خبر شروع کرد به گریه... پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به آن‌ها وارد شد و فرمود: ای عائشه، اگر کاری را که مردم می گویند انجام دادی به من خبر بده تا از خداوند برایت استغفار کنم... (۱). (۱). حال آن که در اخبار دیگر خانمی که از او سؤال شد بریره بوده است نه

ام مسطح، ۲. همچنین ام المؤمنین این تهمت را از ابتدا از زبان عبدالله بن ابی شنیده بود چنان که گذشت. ۳. چگونه به اسامه که بچه دوازده ساله بود مرد گفته اند و چرا از او که حتی غیر بالغ است مشورت خواسته اند! ۴. در مورد صفوان گفته اند: او اندکی قبل از این غزوه مسلمان شد و این اولین مسافرت او بوده، (۲) پس با این حال چگونه همیشه همراه آن حضرت وارد منزل ایشان می شده و در همه سفرها همراه آن حضرت بوده است؟! (۳)

۸. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در منبر فرمودند: **أَمَّا بَعْدُ أَشَدِّيرُوا عَلَيَّ فِي أَنْبَاسِ أَبْنَاءِ أَهْلِي، وَإِيْمُ اللّٰهِ مَا عَلِمْتُ عَلَيَّ أَهْلِي مِنْ سُوءٍ، وَأَبْنُوهُمْ بِمَنْ وَاللّٰهِ مَا عَلِمْتُ عَلَيْهِ مِنْ سُوءٍ**

۱- تاریخ المدینه ابن شبه، ج ۱، ص ۳۲۰ و ۳۲۱. برخی از این اخبار در صحیح بخاری نیز است.

۲- الاصابه، ج ۳، ص ۴۴۰، شرح حال صفوان رقم ۴۰۹۳؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۵۴۶، رقم ۱۱۵.

قَطُّ، وَلَا يَدْخُلُ بَيْتِي قَطُّ إِلَّا وَأَنَا حَاضِرٌ، وَلَا غَيْبٌ فِي سَفَرٍ إِلَّا غَابَ مَعِيَ؛ (۱) به من بگویند در مورد مردانی که به اهلیم تهمت زدند، والله من در مورد اهلیم هرگز بدی ندیدم و (صفوان) به منزل من هیچ گاه وارد نشد، مگر این که من حاضر بودم و به سفر نرفتم، مگر این که او نیز همراه من بود. (پس بنابر این تصریح که در نقل قبلی نیز بود، صفوان همراه آن حضرت بوده و از لشکر عقب نمانده است. همچنین به این توهین به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در این اخبار توجه کنید که در تمام کتاب ها آمده است: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: والله اهلیم پاکیزه است و جز نیکی من از آن ها چیزی ندیدم. ولی پس از آن به عائشه فرموده اند: اگر چنین کاری را کردی توبه کن و به من بگو برایت استغفار کنم.) کدام یک از این دو سخن متناقض صحت دارد! چگونه چنین نسبت های ناروا به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم داده شده است!

۹. ۱. كَانَ مَسَاءَ ذَلِكَ الْيَوْمِ خَرَجْتُ لِبَعْضِ حَاجَتِي وَمَعِيَ أُمُّ مِسْطَحٍ... فَقَالَتْ تَعَسَّ مِسْطَحٌ، فَقُلْتُ لَهَا تَسْبِيْنِ ابْنِكَ... فَانْتَهَرْتُهَا، فَقَالَتْ وَاللَّهِ مَا أَشْبَهُهُ إِلَّا فِيكَ. فَقُلْتُ فِي أَيِّ شَأْنِي قَالَتْ فَبَقَرْتُ لِي الْحَدِيثَ فَقُلْتُ وَقَدْ كَانَ هَذَا قَالَتْ نَعَمْ وَاللَّهِ، فَرَجَعْتُ إِلَى بَيْتِي كَمَا أَنَّ الَّذِي خَرَجْتُ لَهُ لَا أَجِدُ مِنْهُ قَلِيلاً وَلَا كَثِيراً، وَوَعَيْتُ فَقُلْتُ لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أُرْسِلْنِي إِلَى بَيْتِ أَبِي. فَأَرْسَلَ مَعِيَ الْغُلَامَ، فَدَخَلْتُ الدَّارَ فَوَجَدْتُ أُمَّ رُومَانَ فِي السُّفْلِ وَأَبَا بَكْرٍ فَوْقَ الْبَيْتِ يَقْرَأُ. فَقَالَتْ أُمِّي مَا جَاءَ بِكَ يَا بَنِيَّ فَأَخْبَرْتُهَا وَذَكَرْتُ لَهَا الْحَدِيثَ، وَإِذَا هُوَ لَمْ يَبْلُغْ مِنْهَا مِثْلَ مَا بَلَغَ مِنِّي، فَقَالَتْ: يَا بَنِيَّ حَفَّضَتِي عَلَيْكَ الشَّانَ، فَإِنَّهُ وَاللَّهِ، لَقَلَّمَا كَانَتْ امْرَأَةً حَسِيْنَاءً عِنْدَ رَجُلٍ يُحِبُّهَا، لَهَا ضَرَائِرٌ، إِلَّا حَسَدْنَهَا وَقِيلَ فِيهَا. وَإِذَا هُوَ لَمْ يَبْلُغْ مِنْهَا مَا بَلَغَ مِنِّي، قُلْتُ وَقَدْ عَلِمَ بِهِ أَبِي قَالَتْ نَعَمْ. قُلْتُ وَرَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قَالَتْ نَعَمْ وَرَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَأَسْتَعْبِرْتُ وَبَكَيْتُ، فَسَجَّعَ أَبُو بَكْرٍ صَوْتِي وَهُوَ فَوْقَ الْبَيْتِ يَقْرَأُ، فَزَلَّ فَقَالَ لَأُمِّي مَا شَأْنُهَا

۱- صحیح بخاری، کتاب التفسیر، باب: ان الذین یحبون ان تشیع الفاحشه، ج ۴، ص ۱۷۸۰، ح ۴۷۵۷.

قَالَتْ بَلَّغَهَا الَّذِي ذُكِرَ مِنْ شَأْنِهَا. فَفَاضَتْ عَيْنَاهُ، قَالَ أَقْسِمْتُ عَلَيْكَ أَيُّ بُيْتِهِ إِلَّا رَجَعْتَ إِلَيَّ بِبَيْتِكَ، فَرَجَعْتُ وَلَقَدْ جَاءَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بَيْتِي، فَسَأَلَ عَنِّي خَادِمَتِي فَقَالَتْ لَا وَاللَّهِ مَا عَلِمْتُ عَلَيْهَا عَيْبًا... وَانْتَهَرَهَا بَعْضُ أَصْحَابِهِ فَقَالَ: أَصِيدُ قِي رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ حَتَّى أَشِقُّوا لَهَا بِهِ فَقَالَتْ: سُبْحَانَ اللَّهِ، وَاللَّهِ مَا عَلِمْتُ عَلَيْهَا إِلَّا مَا يَعْلَمُ الصَّائِعُ عَلَى تَبْرِ الذَّهَبِ الْأَحْمَرِ. وَبَلَغَ الْأَمْرُ إِلَى ذَلِكَ الرَّجُلِ الَّذِي قِيلَ لَهُ، فَقَالَ سُبْحَانَ اللَّهِ وَاللَّهِ مَا كَشَفْتُ كَنَفَ أُنْتَى قَطُّ قَالَتْ وَأَصِْبِحْ أَبَوَايَ عِنْدِي، فَلَمْ يَزَالَا حَتَّى دَخَلَ عَلَيَّ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَقَدْ صَلَّى الْعَصْرَ، ثُمَّ دَخَلَ وَقَدْ اِكْتَنَفَنِي أَبَوَايَ عَنْ يَمِينِي وَعَنْ شِمَالِي، فَحَمِدَ اللَّهُ وَأَثْنَى عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ «أَمَّا بَعِيدُ يَا عَائِشَةُ، إِنْ كُنْتَ قَمَارِفَتِ سُوءًا أَوْ ظَلَمْتَ، فَتَوْبِي إِلَى اللَّهِ، فَإِنَّ اللَّهَ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ مِنْ عِبَادِهِ». قَالَتْ وَقَدْ جَاءَتْ امْرَأَةٌ مِنَ الْأَنْصَارِ فِيهَا جَالِسَةٌ بِالْبَابِ فَقُلْتُ أَلَا تَسْتَحِي مِنْ هَذِهِ الْمَرْأَةِ أَنْ تَذُكُرَ شَيْئًا. فَوَعظَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَالْتَفَتَتْ إِلَيَّ أَبِي فَقُلْتُ أَجِبْهُ. قَالَ فَمَاذَا أَقُولُ فَالْتَفَتَتْ إِلَيَّ أُمِّي فَقُلْتُ أَجِيبِيهِ. فَقَالَتْ أَقُولُ مَاذَا فَلَمَّا لَمْ يُجِيبَاهُ تَشَهَّدْتُ فَحَمِدْتُ اللَّهَ وَأَثْنَيْتُ عَلَيْهِ بِمَا هُوَ أَهْلُهُ، ثُمَّ قُلْتُ: أَمَّا بَعِيدُ فَوَاللَّهِ لَئِنْ قُلْتُ لَكُمْ إِنِّي لَمْ أَفْعَلْ. وَاللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ يَشْهَدُ إِنِّي لَصَادِقَةٌ، مَا ذَاكَ بِنَافِعِي عِنْدَكُمْ، لَقَدْ تَكَلَّمْتُمْ بِهِ وَأَشْرَبْتُهُ قُلُوبُكُمْ، وَان قُلْتُ إِنِّي فَعَلْتُ. وَاللَّهُ يَعْلَمُ أَنِّي لَمْ أَفْعَلْ، لَتَقُولَنَّ قَدْ بَاءَتْ بِهِ عَلَى نَفْسِهَا، وَإِنِّي وَاللَّهِ مَا أَجِدُ لِي وَلَكُمْ مَثَلًا - وَالتَّمَسْتُ اسْمَ يَعْقُوبَ فَلَمْ أَقْدِرْ عَلَيْهِ - إِلَّا أَبَايُوسُفَ حِينَ قَالَ (فَصَبْرٌ جَمِيلٌ وَاللَّهُ الْمُسْتَتَعَانُ عَلَى مَا تَصِفُونَ) وَأُنزِلَ عَلَيَّ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مِنْ سَاعَتِهِ فَسَكَنَتْنَا، فَرَفَعَ عَنْهُ وَإِنِّي لَأَتَّبِعُنَّ السُّرُورَ فِي وَجْهِهِ وَهُوَ يَمْسُحُ جَبِينَهُ وَيَقُولُ «أَبِشْرِي يَا عَائِشَةُ، فَقَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ بَرَاءَتَكَ». قَالَتْ وَكُنْتُ أَشَدَّ مَا كُنْتُ غَضَبًا فَقَالَ لِي أَبَوَايَ قَوْمِي إِلَيْهِ. فَقُلْتُ وَاللَّهِ لَا - أَقُومُ إِلَيْهِ، وَلَا - أَحْمِدُهُ وَلَا - أَحْمِدُكُمْ، وَلَكِنْ أَحْمِدُ اللَّهَ الَّذِي أَنْزَلَ بَرَاءَتِي، لَقَدْ سَمِعْتُمُوهُ، فَمَا أَنْكَرْتُمُوهُ وَلَا غَيَّرْتُمُوهُ، وَكَانَتْ عَائِشَةُ تَقُولُ أَمَّا زَيْنَبُ ابْنَةُ جَحْشٍ فَعَصَمَهَا اللَّهُ بِدِينِهَا، فَلَمْ تَقُلْ

إِلَّا خَيْرًا! (۱) پس از آن که ام مسطح این داستان را به عائشه خبر داد، او از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم اجازه خواست تا به منزل پدرش برود و حضرت او را همراه غلامی به منزل پدرش راهی کرد. وقتی داستان را به مادرش گفت متوجه شد که مادرش به آن مقداری که او آگاه شده آگاه نشده است مادرش گفت که این تهمت از روی حسد است... ابوبکر او را به خدا سوگند داد که به منزلش برگردد و او برگشت. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به منزلش آمد و از خادم عائشه در مورد او سؤال نمود و او گفت: والله من عیبی در او ندیده ام، پس یکی از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بر سر خادم فریاد زد (و او را تهدید نمود) و گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را تصدیق بکن و او گفت: سبحان الله من جز خوبی از او چیزی ندیده ام. این خبر به آن مرد (صفوان) رسید و او گفت: سبحان الله، والله تا به حال با هیچ زنی جماع نکردم (یعنی با زنی حتی با همسرش علاقه جنسی نکرده است؛ زیرا آلت مردانگی او کار نمی کرده است). پدر و مادرم نزد من صبح کردند و پیوسته نزد من بودند و مرا به آغوش خود گرفته بودند تا این که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بر من وارد شد و فرمود: ای عائشه، اگر گناه کردی و یا ظلم نمودی توبه کن، همانا خداوند توبه عبادش را می پذیرد. خانمی از انصار دم درب منزل نشسته بود و من (به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم) گفتم: آیا از این خانم شرم نمی کنی که چنین سخنی می گویی، پس حضرت موعظه کرد و من به پدرم گفتم: پاسخ او را بده. گفت: من چه بگویم. به مادرم گفتم: پاسخش را بده. گفت: چه بگویم. وقتی آن ها پاسخ او را ندادند من شهادت دادم و خدا را حمد و ثنا نمودم، سپس گفتم: والله اگر به شما بگویم که من چنین کاری را نکرده ام خدا شاهد است که نکردم من صادق هستم، ولی آن نزد شما برای من نفعی ندارد. (شما سخن مرا باور نمی کنید). همانا شما این تهمت را می گوئید و آن در قلبتان جای گرفته است (در نقل صحیح مسلم: و تصدیقش کردید)،

۱- صحیح بخاری، کتاب التفسیر، باب قوله: إن الذین یحبون أن تشیع الفاحشه، ج ۴، ص ۱۷۸۰، ح ۴۷۵۷، صحیح مسلم، کتاب التوبه، باب فی حدیث الافک وقبول توبه القاذف، ج ۴، ص ۲۱۲۹، ح ۲۷۷۰؛ مسند احمد، ج ۶، ص ۵۹، ح ۲۴۳۶۲؛ مسند ابن راهویه، ج ۲، ص ۶۰۵؛

اگر من بگویم: همانا من چنین کاری را کردم خدا می داند که من نکردم و شما قطعاً خواهید گفت: با این اعترافش خودش را هلاک کرد و من، به خدا سوگند برای خود و شما چیزی جز این قول یعقوب را پیدا نمی کنم که بگویم آن جا که فرمود: «فصبر جميل والله المستعان على ما تصفون». در همان لحظه به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم وحی نازل شد و من سرور و شادی را در چهره آن حضرت مشاهده کردم در حالی که آن حضرت پیشانی خود را با دستانش می مالید، گفت: بشارت باد به تو ای عائشه، همانا خداوند برائتت را نازل فرمود. من خیلی غضبناک بودم، پدر و مادرم گفتند: به سوی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برو (و از او تشکر کن)، من گفتم: به سوی او نمی روم و او و شما دو را حمد نمی گویم، ولی خدا را حمد می گویم که برائتم را نازل فرمود شما این سخن (تهمت افک) را شنیدید، ولی آن را انکار نکردید و تغییر نیز ندادید و عائشه می گفت: زینب بنت جحش را نیز خداوند حفظ کرد و چیزی جز خیر نگفت... (بنابر این الفاظ، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و ابوبکر و خانمش یقین داشته اند که عائشه مرتکب چنین گناهی شده است، حال آن که می گویند: حضرت سوگند یاد کردند که از عائشه جز نیکی نمی دانند و... همچنین در مورد حالت نزول وحی نیز تناقضات فراوان است... .

۹. ۲... ورجعت علی ابوی ابی بکر، وأمّ رومان فقلت: أما اتقيتما الله في و ما وصلتما رحمي؟ قال النبي صلی الله علیه و آله و سلم الذي قال، وتحدثت الناس بالذي تحدثوا به ولم تعلماني، فأخبر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم، قالت: أي بنیه، والله لقلما أحبّ رجل قطّ امرأته إلا قالوا لها نحو الذي قالوا لك، أي بنیه ارجعی إلى بيتك حتى تأتيك فيه، فرجعت وارتكبتني صالب من حمي، فجاء أبواي دخلا وجاء رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم حتى جلس على سريري وجاهي، فقالا أي بنیه، إن كنت صنعت ما قال الناس فاستغفري الله، و ان لم تكوني صنعتيه فأخبري رسول الله بعذرک، قلت: ما أجد لي ولكم إلا كأبي يوسف (فَصَبِرْ جَمِيلٌ وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَى مَا تَصِفُونَ) قالت: فالتمست اسم

يعقوب فما قدرت، أو فلم أقدر عليه، فشحخص بصر رسول الله إلى السقف، وكان إذا نزل عليه وجد قال الله: (إِنَّا سَيُنْقَلِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا) فوالذي هو أكرم، وأنزل عليه الكتاب ما زال يضحك حتى إنني لأنظر إلى نواجذه سرورا، ثم مسح عن وجهه، فقال: يا عائشة أبشري، قد أنزل الله عُدْرَكَ" قلت: بحمد الله لا بحمدك، ولا بحمد أصحابك؛ (۱) ولی در نقل طبری چنین وارد شده است: وقتی ام مسطح خبر را گفت ام المؤمنین (بدون درنگ و اذن گرفتن از حضرت صلی الله علیه و آله و سلم) به نزد والدینش آمد و آن‌ها را مذمت نمود و گفت: آیا از خدا نمی-ترسید، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم این سخن را گفته و مردم نیز، ولی شما به من خبر ندادید. ام رومان گفت: ... دخترم به منزلت برگرد تا ما نیز بیاییم. من برگشتم پس والدینم آمدند و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نیز آمدند، پس ابوبکر و ام رومان گفتند: ای دخترم، اگر کاری را که مردم می گویند مرتکب شده باشی استغفار نما و اگر نکرده باشی به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم عذر خود را بیان کن. من گفتم: برای شما و خودم چیزی را پیدا

نمی کنم جز سخن پدر یوسف، (سعی نمود و نام یعقوب را به یاد نیاورد) که فرمود: «فصبر جمیل والله المستعان علی ما تصفون». نگاه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم متوجه سقف شد و هر وقت وحی نازل می شد چنین می کرد، پس پیوسته تبسم می کرد و از چهره اش سرور را مشاهده می کردم، سپس به چهره اش دست کشید و فرمود: ای عائشه، بشارت باد تورا که خداوند عذرت را نازل فرمود... .

رجال سند ابن راهویه همگی ثقه و از رجال صحاح سته هستند جز یحیی بن عبدالرحمن که از رجال سته به جز بخاری است. شما ملاحظه می کنید که این دو خبر چقدر با هم تناقض آشکار دارد. ۱. عائشه از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم اذن گرفت و به منزل پدرش رفت. ۲. بدون اذن مستقیم به منزل پدرش رفت. ۳. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به عائشه فرمودند: توبه بکن. ۴. ابوبکر و ام رومان گفتند تا توبه کند (در نقل طبری). ۵. ابوبکر گفت تا توبه کند

(در نقل ابن راهویه). ۶. عائشه ابوبکر و ام رومان را مذمت نمود. ۷. در نقل دیگر کاملاً متفاوت است. ۸. ابوبکر عائشه را قسم داد که به منزلش برگردد. ۹. ام رومان به عائشه گفت که به منزلش برگردد. و تناقضات دیگر.

۱۰. فقالت: إنه طار عليك كذا وكذا فخررت مغشيه على فبلغ أم رومان أمي فلما بلغها أن عائشه بلغها الأمر أتتني فحملتني فذهبت بي إلى بيتها فبلغ رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم أن عائشه قد بلغها الخبر فجاء إليها فدخل عليها وجلس عندها وقال: يا عائشه إن الله قد وسع التوبه. فازددت شرا إلى ما بي فينا نحن كذلك إذ جاء أبو بكر فدخل على فقال: يا رسول الله ما تنظرن بهذه التي قد خانتك وفضحتني؟ قالت: فازددت شرا إلى شر قالت: فأرسل إلى علي فقال: ...يا أسامه ما ترى في عائشه؟... قال: إني أرى أن تسكت عنها حتى يحدث الله إليك فيها قالت: فما كان إلا يسيرا حتى نزل الوحي فلما نزل جعلنا نرى في وجه رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم السرور وجاء عذرها من الله جل ذكره فقال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: أبشري يا عائشه ثم أبشري يا عائشه قد أتاك الله بعذر. فقلت: بغير حمدك وحمد صاحبك؛ (۱) وقتی ام مسطح خبر را به من گفت، من از هوش رفتم و به زمین خوردم و چون مادرم متوجه شد که من از خبر آگاه شده ام به نزد من آمد و مرا به منزلش برد. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فهمید که به عائشه خبر رسیده است، به نزد عائشه رفت و فرمود: ای عائشه، خداوند میدان توبه را وسیع قرار داده است. عائشه می گوید: با شنیدن این سخن به ناراحتی ام افزوده شد و ما در همان حال بودیم که ابوبکر آمد و بر من وارد شد و گفت: ای رسول خدا، در مورد این (عائشه) که به تو خیانت کرده و مرا شرمنده کرده است، منتظر چه هستی. ناراحتی من باز بیشتر شد. حضرت به نزد

۱- تاریخ المدینه ابن شبهه، ج ۱، ص ۲۲۵ و ۳۲۴؛ مجمع الزوائد هیثمی، ج ۹، ص ۲۳۰؛ معجم الاوسط طبرانی، ج ۶، ص ۲۷۱؛ معجم الکبیر، ج ۲۳، ص ۱۱۷.

علی فرستاد و فرمود: به من خبر بده نظرت در مورد عائشه چیست؟ گفت: خداوند زنان بسیار قرار داده است، خادمش بریره را فراخوان و از او سؤال کن شاید از امر او با خبر شده باشد... از اسامه سؤال کرد و او گفت: در مورد او سکوت کن تا خداوند در مورد او سخن گوید. عائشه گفت: اندکی از آن نگذشت که وحی نازل شد و سرور و شادی در چهره ی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دیده شد و فرمود: ای عائشه، بشارت باد تو را که خداوند عذرت را نازل فرمود. عائشه گفت: به غیر حمد تو و صحبت.

این سند صحیح است. (تناقض دیگر در این خبر این که می گوید: ۱. درخبر گذشته گفت: پس از شنیدن خبر، از حضرت اذن گرفتم تا به منزل پدرم بروم، ولی این جا

می گوید: پس از آن که من آگاه شدم، مادرم آمد و مرا برد. و در خبر قبلی گفته بود: بدون اذن، مستقیم به منزل پدرم رفتم. ۲. همچنین در خبر قبلی داستان و نزول آیه در منزل پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بود، ولی در این خبر داستان و نزول وحی در منزل ابوبکر بوده است. ۳. همچنین نزول وحی این جا یک صورت دیگر به خود می گیرد و ابوبکر که زمان تشریف پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نزد عائشه بود، در این خبر می گوید که او حضور نداشته و بعد از آن حضرت آمده است.

همچنین ابوبکر از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم تعجب می کند که چرا دخترش را که به آن حضرت خیانت کرده است، طلاق نمی دهد و یا حد جاری نمی کند و... .

۱۱. عن عائشه أنه لما نزل عذرها قبل أبوبكر رأسها فقالت: ألا عذرتني؟ فقال: أي سماء تظلني وأی أرض تقلني إن قلت ما لا أعلم؛ (۱) چون عذر عائشه نازل شد ابوبکر سرش را بوسید، پس عائشه گفت: عذر مرا پذیرفتی؟ ابوبکر گفت: کدام آسمان بر من سایه می افکند و کدام زمین مرا به خود جای می دهد من چیزی گفتم که در

۱- مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۲۴۰؛ فتح الباری، ج ۸، ص ۳۶۶، از طبری و ابوعوانه.

موردش علم نداشتیم. هبمی این خبر را از بزار نقل کرده و رجالش را رجال صحیح دانسته است.

۱۲. أُمُّ رُومَانَ قَالَتْ: بَيْنَمَا أَنَا قَاعِدَةٌ أَنَا وَعَائِشَةُ إِذْ وَلَجَتْ امْرَأَةٌ مِنَ الْأَنْصَارِ فَقَالَتْ: فَعَلَ اللَّهُ بِفُلَانٍ وَفَعَلَ. فَقَالَتْ أُمُّ رُومَانَ وَمَا ذَاكَ قَالَتْ ابْنِي فِيمَنْ حَدَّثَ الْحَدِيثَ. قَالَتْ وَمَا ذَاكَ قَالَتْ كَذَا وَكَذَا. قَالَتْ عَائِشَةُ سَمِعَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قَالَتْ نَعَمْ. قَالَتْ وَأَبُو بَكْرٍ قَالَتْ نَعَمْ. فَخَرَّتْ مَغْشِيًّا عَلَيْهَا، فَمَا أَفَاقَتْ إِلَّا وَعَلَيْهَا حُمَىٰ بِنَافِضٍ، فَطَرَحَتْ عَلَيْهَا ثِيَابَهَا فَغَطَّيْتُهَا. فَجَاءَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ «مَا شَأْنُ هَذِهِ». قُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَخَذْتَهَا الْحُمَىٰ بِنَافِضٍ. قَالَ «فَلَعَلَّ فِي حَدِيثٍ تُحَدِّثُ بِهِ». قَالَتْ نَعَمْ. فَفَعَيْدَتْ عَائِشَةَ فَقَالَتْ وَاللَّهِ لَيْتَنِي حَلَفْتُ لَا تَصِيْدُقُونِي، وَلَيْتَنِي قُلْتُ لَا تَعْيِدُونِي، مَثَلِي وَمَثَلُكُمْ كَيْعْقُوبَ وَنَبِيَّهِ، وَاللَّهِ الْمُسْتَعَانُ عَلَىٰ مَا تَصِفُونَ، قَالَتْ وَأَنْصَرَفَ وَلَمْ يَقُلْ شَيْئًا، فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَذْرَهَا - قَالَتْ - بِحَمْدِ اللَّهِ لَا بِحَمْدِ أَحَدٍ وَلَا بِحَمْدِكَ؛ (۱) ام رومان می گوید: من و عائشه ایستاده بودیم که خانمی از انصار آمد و گفت: خداوند به فلانی چنین کند. ام رومان گفت: مگر چه خبر است؟ گفت: فرزندم با کسانی که سخن گفتند، سخن گفت و به عائشه تهمت زد. عائشه گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم این را شنید؟ گفت: آری، ابوبکر شنید؟ گفت، آری. پس عائشه از هوش رفت و به زمین خورد... پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمد و فرمود: به این چه شده است؟ به آن حضرت خبر را گفتند. عائشه نشست و گفت: به خدا سوگند، اگر قسم بخورم، باز مرا تصدیق نمی کنید. مثل من و شما مانند یعقوب و فرزندانش است که فرمود: «والله المستعان علی ما تصفون». گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برگشت و سخنی نگفت. پس خداوند عذر عائشه را نازل فرمود. وقتی عذرش نازل شد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به او خبر داد.

تناقض این جا نیز روشن است: ام مسطح خبر را در حالی که همراه عائشه برای گردش برآمده بودند به ام المؤمنین داده بود، ولی این جا کاملاً خبر تغییر کرده است و همچنین باز در این خبر تأکید می کند که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و ابوبکر به وقوع این داستان کاملاً باور داشته اند. جالب است که چرا گفته شده است: اگر من سوگند هم یاد کنم باز شما به بی گناهی من باور نمی کنید...! حالا بالاخره ام المؤمنین عائشه از این تهمت چه وقت آگاه شد: ۱. وقتی که به لشکر رسیدند. ۲. وقتی به گردش برآمدند، ام مسطح خبر را به او گفت و او مستقیم به منزل والدینش رفت. ۳. بار دیگر ام مسطح خبر را به او گفت و او از هوش رفت و مادرش آگاه شد و او را به منزلش آورد. ۴. با مادرش نشسته بود که

ام مسطح به نزد آن ها آمد و خبر را به آن دو رسانید و او از هوش رفت. ۵. ام مسطح خبر را به او داد و او برگشت و از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم اذن گرفت تا به خانه ی پدر و مادرش برود و اجازه دادند سپس رفت؟!

۱۲. ... فَدَعَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بَرِيرَةَ لِيَسْأَلَهَا؛ قَالَتْ: فَقَامَ إِلَيْهَا عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ فَضَرَبَهَا ضَرْبًا شَدِيدًا وَيَقُولُ أُضْذِقِي رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قَالَتْ: فَتَقُولُ: وَاللَّهِ مَا أَعْلَمُ إِلَّا خَيْرًا وَ مَا كُنْتُ أَعِيبُ عَلَيَّ عَائِشَةَ شَيْئًا...؛ (۱) پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم علی و اسامه را فرا خواند و با آن ها مشورت نمود. اسامه مرا مدح نمود و سپس گفت: ای رسول خدا، اهلت هستند و ما از آن ها جز خیر نمی دانیم و این کذب و باطل است. ولی علی گفت: زن بسیار است و می توانی زن دیگر بگیری، پس از جاریه سؤال کن و او تو را تصدیق خواهد کرد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بریره را خواست تا از او سؤال کند. عائشه می - گوید: پس علی به طرف بریره بلند شد و به شدت او را کتک زد و می گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را تصدیق بکن. بریره گفت: من عیبی در عائشه ندیدم... (این خبر خود یکی از بزرگ ترین

۱- سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۳۰۱؛ فتح الباری ابن حجر، ج ۸، ص ۳۵۸؛ تاریخ المدینه، ج ۱، ص ۳۳۳ با دو سند و صحیح؛ تاریخ طبری، ج ۲، ص ۲۶۷، با دو سند و همان سند ابن شهبه از شیخ ابن حمید؛ تاریخ ابن کثیر، ج ۴، ص ۱۸۵؛ سیره ابن کثیر، ج ۳، ص ۲۰۸.

نشانه های کذب و افسانه بودن این داستان را می رساند. مگر بریره که بود، و او از کجا می دانست که از او سؤال کنند، چرا او را کتک زدند و او باید چه چیزی را تصدیق می کرد! مگر او در این سفر همراه ام المؤمنین بود که خبر داشته باشد! نه، هدف در این خبر نشان دادن چهره خشن و غیر دینی از امیرالمؤمنین علیه السلام است. همچنین بریره سال ها پس از آن که وقوع این داستان را در آن در نظر گرفته اند خادم عائشه شده است و سال ششم او در مکه و خادم عباس عموی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بوده است، نه در مدینه بوده و نه خادم عائشه، چنان که خواهد آمد.

همچنین دقت داشته باشیم که در یکی از اخبار فوق وقتی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از اسامه در مورد عائشه سؤال کردند او به آن حضرت گفت: در این مورد کاری انجام مده و منتظر وحی خدا باش. توجه کنید که بچه دوازده ساله به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم خط نشان

می دهد، ولی آن حضرت نمی دانند چه بکنند! چرا در این خبر حد اقل نگفته اند که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با زید بن حارثه پدر اسامه مشورت نمود، تا گفتارشان کمی به حقیقت نزدیک شود!؟

۱۳. ۱: وخرج رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال وانزل الله عذرها فرجع رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم معه أبوبکر فدخل فقال: يا عائشه ان الله عز وجل قد انزل عذرك؛ ام رومان می گوید:... پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خارج شد (و رفت) پس عذر عائشه نازل شد. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم همراه ابوبکر برگشت و به عائشه خبر داد که خداوند متعال عذرت را نازل فرمود. (۱)

شعیب ارنووط سند این خبر را صحیح دانسته است.

۱۳. ۲: فَقَعَدَتْ عَائِشَةُ فَقَالَتْ: وَاللَّهِ لَئِنْ حَلَفْتُ لَا تُصَدِّقُونِي، وَلَئِنْ قُلْتُ لَا تَعْدِرُونِي، مَثَلِي وَمَثَلُكُمْ كَيْعُوبَ وَبَنِيهِ، وَاللَّهُ الْمُسْتَبَعَانُ عَلَى مَا تَصِفُونَ، قَالَتْ: وَأَنْصَرَفَ وَلَمْ يَقُلْ شَيْئًا، فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَذْرَهَا؛ پس از آن که عائشه گفت: اگر سوگند یاد

کنم باز باور نخواهید کرد ... پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برگشت و چیزی نگفت، پس خداوند عذرش را نازل فرمود. (۱)

۱۳. ۳: فوالله ما رام مجلسه ولا - خرج أحد من أهل البيت حتى أنزل عليه الوحي...؛ (۲) ام المؤمنین عائشه می گوید: به خدا سوگند پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مجلسش را ترک نکرد و کسی هم از آن جا خارج نشد تا این که به آن حضرت وحی نازل شد... .

فوالله ما قام رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ولا خرج أحد من أهل البيت حتى نزل عليه الوحي؛ (۳) به خدا سوگند پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از جایش بلند نشد و کسی از اهل منزل از خانه خارج نشد مگر این که به آن حضرت وحی نازل شد.

۱۳. ۴: قالت: فبینا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مع أصحابه ووجهه كأنما ذیب علیه الزرنيخ حتى نزل عليه الوحي و كان إذا أوحى إليه لم يطرف فعرّف أصحابه أنه يوحى إليه وجعلوا ينظرون إلى وجهه وهو يتهلل ويسفر فلما قضى الوحي قال: (أبشر يا أبا بكر قد أنزل الله عذر ابتكك وبراءتها) فانطلق إليها فبشرها قالت: وقرأ عليه ما نزل في قالت: وأقبل أبو بكر مسرعا يكاد أن ينكب قالت: فقلت بحمد الله لا بحمد صاحبك الذي جئت من عنده فجاء رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فجلس عند رأسي فأخذ بكفي فانتزعت يدي منه فضربني أبو بكر وقال: أتتزعين كفك من رسول الله؟ أو برسول الله تفعلين هذا؟ فضحك رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم؛ (۴) پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نزد اصحاب بودند که آیه نازل شد، پس حضرت فرمودند: ای ابوبکر، تورا بشارت باد که خداوند متعال عذر و براءت

۱- صحیح بخاری، کتاب المغازی، باب: حدیث الافک، ج ۴، ص ۱۵۲۲، ح ۴۱۴۳.

۲- صحیح بخاری، کتاب الشهادات، باب: تعدیل النساء بعضهن بعضا، ج ۲، ص ۹۴۲، ح ۲۶۶۱؛ صحیح مسلم، کتاب التوبه، باب فی حدیث الافک وقبول توبه القاذف، ج ۴، ص ۲۱۲۹، ح ۲۷۷۰؛ مسند ابویعلی، ج ۸، ص ۳۳۱؛ تاریخ المدینه، ج ۱، ص

۳- مسند ابویعلی، ج ۸، ص ۳۴۶؛ معجم الکبیر، ج ۲۳، ص ۱۰۵؛ سیر أعلام النبلاء، ج ۲، ص ۱۵۸.

۴- معجم الکبیر طبرانی، ج ۲۳، ص ۱۲۰؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۲۳۱.

دخترت را نازل فرمود، پس به نزد او برو و او را بشارت بده. ابوبکر با عجله آمد، پس من گفتم: با عنایت خدا نه عنایت صاحبت که از نزدش آمدی. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمد و بالای سر من نشست و از دست من گرفت و من دستم را از دست او جدا کردم، پس ابوبکر مرا زد و گفت: آیا دستت را از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم جدا می کنی؟ آیا با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم چنین می کنی؟ پس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خندید. رجال این سند نیز همه ثقه اند جز ابوسعد بقال که هیشمی می گوید: او ضعیف است و توثیق نیز شده است.

بالآخره وحی در حضور ام المؤمنین در منزل ابوبکر نازل شد و یا پس از آن که حضرت و همچنین ابوبکر رفته بودند! این نیز خیلی تناقض روشن است. همچنین وحی پس از مشورت با امیرالمؤمنین و اسامه و سخن بریره نازل شد و یا پس از گفت و گو با عائشه، در منزل ابوبکر در حضور چهار نفر یعنی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، ابوبکر، ام رومان و

ام المؤمنین عائشه نازل شد و یا در منزل خود پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و... تناقضات دیگر که در گذشته اشاره شد.

۱۴. اما این که گفته شده: خبر را از مادرم سؤال کردم و... ام رومان در زمانی که این داستان را برای آن زمان در نظر گرفته اند ظاهراً از دنیا رفته بوده است. در سال ۴ یا ۵ یا ۶ مرده بود. «الاصابه ابن حجر، ج ۸، ص ۳۹۲» به نقل از «طبقات ابن سعد، ج ۸، ص ۲۷۶» و ابوعمر و خطیب؛ و ابن اثیر در «اسد الغابه، ج ۵، ص ۵۸۳»؛ و مزی در «تهذیب الکمال، ج ۳۵، ص ۳۵۸». و اقدی و زبیر بن بکار نیز چنین گفته اند.

حدیث مسروق از ام رومان صحیح نیست؛ زیرا مسروق پس از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به مدینه آمده است و ام رومان در آن زمان مرده بود.

شیبانی در «الجمع بین رجال الصحیحین، ج ۲، ص ۵۱۶» می گوید: به بخاری عیب گرفته اند که حدیث مسروق از ام رومان (در باره داستان افک) را در صحیحش نقل کرده است؛ زیرا بدون خلاف ام رومان در زمان حیات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از دنیا رفته بود.

ابن عبدالبر در شرح حال ام رومان گفته است: روایت مسروق از ام رومان مرسل است و شاید آن را از عائشه شنیده است. زرکشی نیز گفته است: بخاری حدیث افک را از

ام رومان از روایت مسروق نقل کرده است، ولی مسروق او را ملاقات نکرده است. و گفته شده است: عن مسروق حدثني ام رومان، و این وهم و خطا است. خطیب گفته است: مسروق از ام رومان چیزی نشنیده است، جای تعجب است که این واقعیت چگونه برای بخاری پنهان مانده است و همانا مسلم این واقعیت را خوب درک کرده است. (۱)

۱۵. الذی تولى كبره حسان بن ثابت ومسطح بن اثاثه؛ کسی که تهمت را زد، حسان و مسطح هستند. (۲)

الذی تولى كبره وذلك حسان واصحابه الذین قالوا ما قالوا؛ کسی که تهمت را زد حسان و اصحابش بودند. (۳)

وكان ممن تولى كبره حسان بن ثابت ومسطح بن اثاثه وحمنه بنت جحش فى آخرین لا یسمون وکان يتحدث به عند عبد الله بن أبی ویدیعہ؛ (۴) در این خبر

می گوید: حسان و ... این خبر را بین مردم پخش و شایع می کردند. سند این خبر صحیح است.

حال آن که در اخبار دیگر می گویند: تهمت زننده عبدالله بن ابی بوده است. و این نیز از تناقضات این خبر است.

۱۶. وکانت عائشه تقول: لقد سئل عن ابن المعطل فوجدوه رجلا حصورا ما

۱- مقدمه فتح الباری، ص ۳۷۱.

۲- معجم الکبیر، ج ۲۳، ص ۱۳۸.

۳- تاریخ المدینه ابن شبه، ج ۳، ص ۷۷۰؛ تاریخ طبری، ج ۲، ص ۲۶۹.

۴- تاریخ المدینه ابن شبه، ج ۱، ص ۲۲۵ و ۳۲۴؛ مسند ابویعلی، ج ۸، ص ۳۳۷، ح ۴۹۳۱؛ فتح الباری ابن حجر، ج ۸، ص ۳۴۳.

يأتى النساء ثم قتل بعد ذلك شهيدا؛(۱) ام المؤمنین پیوسته می گفت: از صفوان سؤال شد و متوجه شدند که او آلت مردانگی-اش کار نمی کند و با زنان همبستر نمی شود... قبلا معنای این سخن از «صحیح بخاری» نیز نقل شد و سبب این که چنین نسبت چرا به صفوان داده شده است، بعدا در اصل داستان افک که در مورد ام المؤمنین ماریه قبطیه وارد شده است، بیان و روشن خواهد شد.

این در حالی است که ابن حجر می گوید: ابوداود از ابوسعید خدری با سند صحیح روایت کرده است: همسر صفوان به نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمد و گفت: ای رسول خدا، صفوان مرا می زند (چون خانم صفوان بدون اذن او روزه مستحبی می داشت و حال آن که صفوان می خواست با او همبستر شود و به این علت نمی توانست و او را کتک می زد که روزه ندارد و به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نیز گفت: من مرد جوان هستم و نمی توانم صبر کنم و حضرت به این مناسبت فرمودند: زن حق ندارد بدون اذن شوهرش روزه مستحبی بگیرد.(۲)

پس صفوان هیچ مشکلی نداشته و این داستان را چون از داستان اصلی اقتباس

کرده اند، لذا چنین مطلبی را نیز به آن اضافه کرده اند.

۱۷. اما در مورد بریره:

ذهبی می گوید: بریره پس از فتح مکه به مدینه آمد.(۳) سپس می گوید: اما جاریه ی که در داستان افک آمده است، غیر بریره است. (حال آن که در اکثر کتب تصریح شده که آن جاریه همین بریره بوده است(۴)).

۱- تاریخ المدینه، ج ۱، ص ۳۴۵؛ تاریخ طبری، ج ۲، ص ۲۷۰؛ سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۷۷۳.

۲- مسند احمد، ج ۳، ص ۸۰ ح ۱۱۷۷۶؛ سنن ابی داود، ح ۲۴۵۹؛ صحیح ابن حبان، ج ۴، ص ۳۵۴؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۱، ص ۶۰۲، ح ۱۵۹۴؛ سلسله احادیث صحیحہ البانی، ج ۵، ص ۱۷۱، ح ۲۱۷۲، سند این خبر را حاکم، البانی و شعیب ارئووط به شرط شیخین صحیح دانسته اند. این حدیث بدون ذکر داستان صفوان از ابن عباس و ابوهریره نیز روایت شده است.

۳- سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۳۰۳، رقم ۵۴.

۴- صحیح بخاری، کتاب الشهادات، باب: ما جاء فی البینه علی المدعی، ج ۲، ص ۹۳۲، ح ۲۶۳۷ و ۲۶۶۱ و ج ۴، ص ۱۵۱۸، ح ۴۱۴۱ و ۴۷۵۰؛ صحیح مسلم، کتاب التوبه، باب فی حدیث الافک و قبول توبه القاذف، ج ۴، ص ۲۱۲۹، ح ۲۷۷۰ و دیگران.

ابن قیم می گوید: بریره را عائشه پس از فتح مکه خرید. (۱)

وجود بریره در این داستان دلیل بزرگ دیگری بر بی اساس بودن این داستان است.

وجود سعد بن معاذ در این داستان:

۱۸. ... پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم پس از مشورت با امیرالمؤمنین علیه السلام و اسامه و شنیدن سخن بریره در منبر به مردم فرمودند (حال آن که چنان که ملاحظه کردید پس از مشورت با این ها بنا بر برخی اخبار بلافاصله آیه براءت از افک نازل شد): ای مسلمین، چه کسی مرا یاری می کند ... سعد بن معاذ بلند شد و گفت: من یاری می کنم ای رسول خدا، اگر از اوس باشد گردنش را خواهیم زد و اگر از برادرانمان خزرج باشد هر امری در موردش فرمودی اجرا می کنیم. سعد بن عباد که سید خزرج بود و پیش از آن مردی صالح بود و در این زمان تعصب جاهلی بر او پیروز گشت، بلند شد و به سعد بن معاذ گفت: به خدا سوگند دروغ گفتی، تو او را نخواهی کشت و قدرت کشتنش را هم نداری. پس اسید بن حضیر پسر عم سعد بن معاذ بلند شد و به سعد بن عباد گفت: به خدا سوگند تو دروغ گفتی، حتماً ما او را خواهیم کشت، همانا تو منافق هستی که از منافقین دفاع می کنی، نزدیک بود بین این دو قبیله جنگ برپا شود و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بالأخره آن ها را آرام نمودند... (۲)

در این خبر صحبت از سعد بن معاذ مطرح شده است که قبل از غزوه بنی مصطلق از دنیا رفته است و همچنین به سعد بن عباد تهمت زده شده است که او از منافقین دفاع

۱- فتح الباری، ج ۸، ص ۳۵۸.

۲- صحیح بخاری، کتاب الشهادات، باب: تعدیل النساء بعضهن بعضاً، ج ۲، ص ۹۴۲، ح ۲۶۶۱ و ۴۱۴۱ و ۴۷۵۰؛ صحیح مسلم، کتاب التوبه، باب فی حدیث الافک و قبول توبه القاذف، ج ۴، ص ۲۱۲۹، ح ۲۷۷۰.

کرده و خودش نیز منافق است و سعد بن معاذ را تکذیب کرده است و

اولاً: سعد بن معاذ سال پنجم هجری، یک ماه پس از داستان بنی قریظه و جنگ خندق به اتفاق از دنیا رفته است. (۱) ثانیاً: چگونه ممکن است که بزرگان دو قبیله به این راحتی یکدیگر را به کذب و نفاق متهم کنند و چرا ابن عباد از منافقین دفاع خواهد کرد؟! در مورد این دو که سرور قوم خود بودند خیلی مدح وارد شده است. در این خبر چهره سعد بن عباد خدشه دار جلوه داده شده است؛ زیرا به احتمال زیاد این داستان پس از بیعت نکردن او با خلیفه اول و دوم راه انداخته شده است.

۱۹. در قسمت آخر حدیث می گوید: وقتی براءت ام المؤمنین عائشه نازل شد ابوبکر در مورد مسطح گفت: والله دیگر بر او انفاق نخواهم کرد و آیه نازل شد... این خبر نیز چند تناقض و اشکال دارد: ۱. مسطح فامیل ابوبکر و فقیر بود، لذا ابوبکر به او انفاق

می کرد. (۲) ۲. مسطح یتیمی بود در دامن ابوبکر. (۳) این خبر نیز دارای اسانید متعدد از

ام المؤمنین عائشه و از تابعین است و سند ابن شبه رجالش ثقات از رجال صحاح سته هستند. اولاً: این تناقض است. ثانیاً: مسطح آن زمانی که این قصه را برای آن در نظر گرفته اند ۲۸ سال داشته، پس به چنین فردی یتیم گفته نمی شود. ۳. ابوبکر گویا مسطح را با این تصمیم خواسته مجازات کند و حال آن که خود ابوبکر بنا بر اخبار صحیح مکتب اهل سنت که آشنا شدیم جرمش کمتر از مسطح نبود، پس چگونه چنین تصمیم را گرفته است! اگر مسطح چنین جرمی را مرتکب شده چندان سخت نیست، ولی ارتکاب آن از جانب ابوبکر که پدر عائشه است خیلی شدید خواهد بود؛ زیرا او پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم

۱- الاصابه ابن حجر، ج ۳، ص ۷۰، رقم ۳۲۱۲. سیر اعلام النبلاء، ج ۱، ص ۲۸۱، رقم ۵۶.

۲- صحیح بخاری، صحیح مسلم، و

۳- تاریخ المدینه، ج ۱، ص ۳۲۷؛ معجم الکبیر، ج ۲۳، ص ۱۰۸ و ۱۴۹ و ۱۵۰؛ تفسیر طبری، ج ۱۸، ص ۱۳۸؛ در المثور، ج ۵، ص ۳۱.

را حتی تحریک کرده است که چرا بر دخترش که به آن حضرت خیانت کرده، حد جاری نمی کند و یا طلاق نمی دهد و مطالب دیگری که ذکر شد!

از آن چه گذشت روشن شد: بنابر این داستان، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و اکثر صحابه به جز اسامه که دوازده سال داشت، زید بن حارثه، ابویوب، بریره و زینب همه باور داشته اند که ام المؤمنین که دوازده سال داشت چنین کاری را کرده است.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم با اسامه ای دوازده ساله مشورت کرده اند حال آن که بچه ای دوازده ساله درک نمی کند که زنا چیست.

چرا حضرت با بزرگان صحابه و یا با پدر اسامه مشورت نکرده و با اسامه کوچک مشورت کرده اند!

چگونه اکثر جامعه ی اسلامی و در رأس آن ها پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم باور کرده اند که دختر دوازده ساله چنین کاری را کرده است!

وقتی ام المؤمنین ام سلمه در این سفر حضور داشته است، چگونه ممکن است

ام المؤمنین عائشه از قافله جا بماند و کسی متوجه نشود!

چگونه حتی پدر و مادر عائشه به حد اسامه کوچک و دوازده ساله دختر خود را نشناخته اند که به خیانت او یقین کرده اند.

چگونه و به چه دلیل بریره سزاوار کتک خوردن بوده است. چرا و به چه هدف چنین رفتار ناروا را به امیرالمؤمنین علیه السلام نسبت داده اند؟!

این داستان را چه کسی درست کرده است که این همه تناقض و توهین را در آن جای داده و متوجه آن نشده است! چگونه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم که سوگند یاد می کنند از عائشه جز خوبی ندیده اند، باز یقین داشته اند که عائشه چنین کاری را کرده است! چرا اگر عائشه سوگند هم یاد کند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و ابوبکر و ام رومان باز به سخن او باور نمی کرده اند! چگونه مسلمین به سخن ابن ابی منافق باور کرده و حرف او را شایع

کرده اند و در منزل او جمع می شده اند، در حالی که او در این غزوه و پس از آن در اوج

ذلت قرار گرفت. چرا محدثین به وجود ام سلمه و غزوه ای که این داستان به حسب ظاهر در آن رخ داده است، تصریح نکرده اند!

البته تناقضات فراوان دیگر در متن اخبار وجود دارد که ما تنها برخی را ذکر کردیم و به همین مقدار اکتفا می کنیم.

اما اصل داستان افک و آیات قرآن

عن عائشه قالت: أهديت ماريه إلى رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ومعها ابن عم لها قالت: فوقع عليها وقعه فاستمرت حاملا. قالت: فعزلها عند ابن عمها قالت: فقال أهل الإفك والزور: من حاجته إلى الولد ادعى ولد غيره وكانت أمه قليلة اللبن فابتاعت له ضائنه لبون فكان يغذى بلبنها فحسن عليه لحمه قالت عائشه: فدخل به علي النبي ذات يوم فقال: كيف ترين فقلت: من غذى بلحم الضأن يحسن لحمه قال: ولا- الشبه قالت: فحملني ما يحمل النساء من الغيره أن قلت: ما أرى شيها قالت: وبلغ رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ما يقول الناس فقال لعلي: خذ هذا السيف فانطلق فاضرب عنق ابن عم ماريه حيث وجدته قالت: فانطلق فإذا هو في حائط على نخله يخترف رطبا قال: فلما نظر إلى علي ومعه السيف استقبلته رعدة قال: فسقطت الخرفه فإذا هو لم يخلق الله عز وجل له ما للرجال شيء ممسوح؛ (۱) ام المؤمنین عائشه می گوید: وقتی ماریه را به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دادند همراه او پسر عمش نیز حاضر بود. ماریه از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم حامله شد و اهل افک گفتند: چون پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نیاز به فرزند دارد، فرزند فرد دیگر را مال خودش می خواند... خبر افک به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رسید. حضرت به علی فرمود: این شمشیر را بگیر و برو گردن پسر عم ماریه را هرجا پیدا کردی بزن. علی رفت و او را در حالی پیدا کرد که بالای درخت خرما می-چیند. چون به علی نگاه کرد و دید که همراه او شمشیر

۱-المستدرک علی الصحیحین، ج ۴، ص ۴۱، ح ۶۸۲۱.

است لرزه و ترس او را فرا گرفت و خرما از دستش افتاد ناگهان مشخص شد که او آلت مردانه گی ندارد.

حاکم و ذهبی در مورد سند این خبر سکوت کرده اند و رجال این سند ثقه اند جز سلیمان بن ارقم و او ضعیف است، ولی معنای این خبر ثابت است.

علی بن ابی طالب قال: أكثر علی ماریه أم إبراهیم فی قبطنی ابن عم لها یزورها ویختلف إليها فقال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: فخذ هذا السیف فانطلق فإن وجدته عندها فاقتله قال: قلت: یا رسول الله، أکون فی أمرک إن أرسلتني کالسکه المحماه لا- یتیننی شیء حتی أمضی لما أمرتني به أم الشاهد یری ما لا یری الغائب قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: الشاهد یری ما لا یری الغائب فأقبلت متوشحا السیف فوجدته عندها فاخرطت السیف فلما رأنی عرف أني أریده فأتی نخلا فرقی فیها ثم رمی بنفسه علی قفاه ثم سال برجلیه فإذا به أجب أمسح ما له مما للرجال قلیل ولا کثیر فأتیت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فأخبرته فقال: الحمد لله الذی صرف عنا أهل البیت؛ (۱) امیرالمؤمنین صلی الله علیه و آله و سلم می گوید: در مورد ماریه مادر ابراهیم و پسر عم قبطنی او مردم بسیار تهمت وارد کردند؛ زیرا که پسر عمش به زیارت و بازدید ماریه می رفت. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به من فرمود: این شمشیر را بگیر و اگر او را نزد ماریه یافتی بکش. من گفتم: امر شما را بدون چون و چرا اجرا کنم و یا شاهد چیزی را می بیند که غائب نمی بیند. حضرت فرمودند: شاهد چیزی را می بیند که غائب نمی بیند. پس من شمشیر را برهنه کرده و حرکت نمودم و او را در نزد ماریه یافتم، وقتی مرا دید متوجه شد که من او را می خواهم، پس به درختی پناه برد و سپس خود را از آن انداخت و من دیدم که او آلت مردانه ندارد، خبر را به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رساندم و حضرت

۱- تاریخ ابن عساکر، ج ۳، ص ۲۳۶؛ طبقات الکبری ابن سعد، ج ۸، ص ۲۱۵، با دوسند؛ تاریخ الکبیر بخاری، ج ۱، ص ۱۷۷
رقم ۵۳۸ با دو سند؛ کنز العمال، ج ۵، ح ۱۳۵۹۳ به نقل از بزار وابن جریر و... .

فرمود: حمد خدا را که تهمت و خیانت را از ما اهل بیت برگردانید.

متقی هندی گفته است: ابن حجر سند این خبر را حسن دانسته است.

عن انس ان رجلا- كان يتهم بام ولد رسول الله فقال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لعلي: اذهب فاضرب عنقه فاتاه علي فإذا هو في ركي يتبرد فيها فقال له علي: اخرج فناوله يده فاخرجه فإذا هو محبوب ليس له ذكر فكف علي عنه ثم أتى النبي صلى الله عليه وآله وسلم فقال: يا رسول الله، انه لمحبوب ما له ذكر؛ (۱) انس می گوید: مردی به مادر فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم متهم بود. حضرت به علی فرمودند: برو و گردن او را بزن. علی به سراغ وی رفت و او را در چاهی پیدا کرد و با دستش او را بیرون کشید و دید که او آلت مردانگی ندارد، برگشت و به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خبر داد.

این خبر را از انس ثابت بنانی و زهری نقل کرده اند و چنان که ملاحظه کردید این خبر از امیرالمؤمنین علیه السلام و ام المؤمنین عائشه و انس و عبدالله بن عمرو بنا بر نقل «الاصابه» روایت شده است و از مسلمات است. همچنین ملاحظه می کنید که آلت مردانه نداشتن صفوان نیز از این خبر اقتباس شده است. گرچه در کتب اهل سنت به نزول آیات افک در مورد ماریه قبطیه تصریح نشده است، ولی واقعیت به آن شهادت می دهد و در کتب مکتب اهل بیت علیهم السلام از امیرالمؤمنین علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام تصریح شده است که آیات سوره نور در مورد این داستان و براءت ام-المؤمنین ماریه نازل شده است. (۲)

نزول آیه ی تیمم

۱. عن عائشه أنها قالت: خرجنا مع رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم في بعض أسفاره حتى إذا كنا بالبيداء أو بذات الجيش انقطع عقد لي فأقام رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم على التماسه

-
- ۱- صحیح مسلم، کتاب التوبه، باب براءه حرم النبی صلی الله علیه و آله و سلم من الریبه، ج ۴، ص ۲۱۳۹، ح ۲۷۷۱؛ مسند احمد ج ۳، ص ۲۸۱، ح ۱۴۰۲۱؛ المستدرک علی الصحیحین، ح ۶۸۲۴.
- ۲- تفسیر قمی؛ ج ۲، ص ۹۹؛ تفسیر طبرسی، ج ۹، ص ۲۲۰ و دیگران.

وأقام الناس معه وليسوا على ماء وليس معهم ماء فأتى الناس أبوبكر فقالوا: ألا ترى ما صنعت عائشه أقامت برسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وبالناس معه وليسوا على ماء وليس معهم ماء؟ فجاء أبوبكر ورسول الله صلى الله عليه وآله وسلم واضع رأسه على فخذي قد نام فقال: حبست رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم والناس وليسوا على ماء وليس معهم ماء قالت: فعاتبني وقال ما شاء الله أن يقول وجعل يطعنني بيده في خاصرتي فلا يمنعني من التحرك إلا مكان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم على فخذي فنام رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم حتى أصبح على غير ماء فأنزل الله آية التيمم فتيمموا فقال أسيد بن الحضير: ما هي بأول بركتكم يا آل أبي بكر فقالت عائشه: فبعثنا البعير الذي كنت عليه فوجدنا العقد تحته؛^(۱) همراه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در برخی از سفرهای آن حضرت خارج شدیم و چون به پیدا یا ذات الجیش رسیدیم گردنبند من گم شد، پس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم جهت جست و جوی آن توقف کردند و مردم نیز همراه آن حضرت توقف نمودند در حالی که همراه خود آب نداشتند. مردم به نزد ابوبکر آمدند و گفتند: مگر عائشه را

نمی بینی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و مردم را در حالی که آب ندارند نگه داشته؟ ابوبکر به نزد من آمد در حالی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم سرش را به پای من گذاشته و خوابیده بود، گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و مردم را نگه داشتی در حالی که همراه آن ها آب نیست، پس مرا مذمت نمود و هر چه خواست گفت در حالی که با دستش مرا می زد، ولی من حرکت نکردم به این جهت که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در فخذ من خوابیده بود. پس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خوابید تا این که صبح نمود در حالی که آب نداشت، پس خداوند آیه ای تیمم را نازل فرمود و مردم تیمم نمودند و اسید بن حضیر گفت: این اولین برکت شما نیست ای

۱- صحیح بخاری، کتاب التیمم، ۱ - باب: ج ۱، ص ۱۲۷، ح ۳۳۴ و ۳۳۶، ۳۶۷۲، ۳۷۷۳، ۴۵۸۳، ۴۶۰۷، ۴۶۰۸، ۵۱۶۴، ۵۲۵۰، ۵۸۸۲، ۶۸۴۴، ۶۸۴۵.

خاندان ابوبکر و عائشه گفت: پس مرکبی را که من در آن بودم حرکت دادیم و گردنبند را در زیر آن پیدا کردیم.

بنابر این خبر آیه نازل شد و تیمم نمودند و نماز خواندند و همچنین گردنبد را از زیر مرکب پس از نزول آیه و حرکت دادن مرکب پیدا کردند چنان که در داستان افک نیز گردنبد را به همین شکل پیدا کردند.

۲. هشام بن عروه عن أبيه عن عائشه: أنها استعارت من أسماء قلادة فهلك فبعث رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم رجلاً فوجدها فأدركتهم الصلاة وليس معهم ماء ففصلوا فشكوا ذلك إلى رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فأنزل الله آية التيمم فقال أسيد بن حضير لعائشه: جزاك الله خيراً فوالله ما نزل بك أمر تكرهينه إلا جعل الله ذلك لك وللمسلمين فيه خيراً؛ (۱) ام المؤمنین عائشه گردنبد اسماء را به امانت گرفت و آن گم شد پس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مردی را برای پیدا کردن آن فرستاد و آن مرد آن را پیدا کرد. موقع نماز شد در حالی که آب نداشتند پس بدون وضو نماز خواندند. از این داستان بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شکایت کردند پس خداوند متعال آیه ای تیمم را نازل فرمود و اسید بن حضیر به عائشه گفت: هیچ امری برای تو پیش نیامد که از آن کراهت داشته باشی، مگر این که خداوند آن را برای تو و مسلمین خیر قرار داد.

در این خبر چنان که ملاحظه می کنید، آیه پس از نماز خواندن بدون وضو آن یک مرد و همچنین پس از پیدا کردن گردنبد نازل شده است.

۳. هشام عن أبيه عن عائشه قالت: هلك قلادة لأسماء فبعث النبي صلى الله عليه وآله وسلم في طلبها رجلاً فحضرت الصلاة وليسوا على وضوء ولم يجدوا ماء فصلوا وهم على غير وضوء فأنزل الله يعني آية التيمم؛ (۲) عروه از ام المؤمنین چنین روایت

۱- صحیح بخاری، کتاب التیمم، باب: اذا لم يجد ماءً ولا تراباً، ج ۱، ص ۱۲۸ ح ۳۳۶.

۲- صحیح بخاری، کتاب التفسیر، باب: قوله «وان كنتم مرضى او على سفر، ج ۴، ص ۱۶۷۴، ح ۴۵۸۳.

کرده است: گردنبندی که مال اسماء بود گم شد پس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مردانی را برای پیدا کردن آن فرستاد پس زمان نماز فرا رسید در حالی که آن ها نه وضو داشتند و نه آب پیدا کردند، پس بدون وضو نماز خواندند سپس خداوند آیه ای تیمم را نازل فرمود.

در این خبر بر خلاف حدیث قبلی جمعی را حضرت برای پیدا کردن گردنبند فرستادند.

۴. هشام عن أبيه عن عائشه: أنها استعارت من أسماء قلادة فهلكت فأرسل رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم ناسا من أصحابه في طلبها فأدركتهم الصلاة فصلوا بغير وضوء فلما أتوا النبي صلى الله عليه و آله و سلم شكوا ذلك إليه فنزلت آية التيمم فقال أسيد بن حضير: جزاك الله خيرا فوالله ما نزل بك أمر قط إلا جعل الله لك منه مخرجا وجعل للمسلمين فيه بركة؛ (۱) در این حدیث از عروه این عبارت به عبارت فوق اضافه شده است: مردانی را برای پیدا کردن آن فرستادند... واسید بن حضیر گفت: خدا به تو جزای خیر بدهد، والله هیچ اتفاقی در مورد تو پیش نیامد مگر این که خداوند برای تو از آن راه خروجی قرار داد و برای مسلمین به سبب آن برکت قرار داد.

۵. هشام عن عروه عن عائشه قالت: بعث رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم، أسيد بن حضير، وأناسا معه، يطلبون قلادة كانت لعائشه نسيتها في منزل نزلته، فحضرت الصلاة، وليسوا على وضوء، ولم يجدوا ماء، فصلوا بغير وضوء، فذكروا ذلك لرسول الله صلى الله عليه و آله و سلم، فنزلت آية التيمم. فقال لها أسيد: جزاك الله خيرا. فوالله ما نزل بك أمر قط تكريهينه إلا جعل الله لك وللمسلمين فيه خيرا؛ (۲) باز عروه چنین روایت می کند: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم اسید و مردانی را همراه او برای پیدا کردن گردنبند عائشه فرستاد که آن را در منزلی که فرود آمده بودند فراموش کرده و جای گذاشته بود

۱- صحیح بخاری، کتاب النکاح، باب: استعارة الثياب للعروس وغيرها، ج ۵، ص ۱۹۸۱، ح ۵۱۶۴ و ۳۷۷۳؛ صحیح مسلم، کتاب الحیض، باب التیمم، ج ۱، ص ۲۷۹، ح ۳۶۷.

۲- سنن نسائی، ج ۱، ص ۱۷۲، ح ۳۲۳.

پس وقت نماز رسید و... البانی و شعیب ارتووط در حاشیه «سیر ذهبی، ج ۱۱، ص ۴۶۸» سند این حدیث را صحیح دانسته اند. بنا بر این خبر گردنبند فراموش شده بود نه این که گم شده باشد.

۶. ابن الزبیر عن عائشه قالت: أقبلنا مع رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم حتى إذا كنا بتربان بلد بينه وبين المدينة برید وأمیال، وهو بلد لاماء به وذلك من السحر، انسلت قلاده من عنقی، فوقع، فحبس علی رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لالتماسها حتى طلع الفجر، وليس مع القوم ماء. فلقيت من أبي ما الله به عليم من التعنيف والتأيف. وقال: في كل سفر للمسلمين منك عنا وبلاء. فأنزل الله الرخصه في التيمم، فتيمم القوم، وصلوا. قالت: يقول أبي حين جاء من الله من الرخصه للمسلمين: والله ما علمت يا بنیه إنك لمباركه! ماذا جعل الله للمسلمين في حبسك إياهم من البركه واليسر؛ (۱) ابن زبیر از ام المؤمنین چنین نقل کرده است: همراه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمدیم چون به شهر تربان که بین آن و مدینه چند میل مانده بود و آن زمان سحری (صبح) بود، گردنبند از گردنم به طور ناگهانی گم شد پس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به خاطر من جهت پیدا کردن آن توقف نمود تا این که فجر طلوع نمود و مردم آب نداشتند و من از پدرم خدا می دانم که چه قدر سرزنش دیدم و پدرم گفت: در هر سفری به سبب تو برای مسلمین بلاء و سختی می رسد. پس خداوند آیه ای تیمم را نازل فرمود و مردم تیمم نمودند و نماز خواندند، وقتی آیه ای تیمم نازل شد پدرم (کرارا) می گفت: به خدا سوگند من نمی دانستم ای دختر که تو مبارک هستی، خداوند چه برکت و راحتی برای مسلمین به سبب این نگه داری تو قرار داد. اسناد این خبر صحیح است و شعیب ارتووط سند آن را حسن دانسته است.

در این حدیث تناقضات و آثار روشن متعدد موجود است که به بی اساسی این داستان گواهی می دهند:

۱. چنان که در مورد حدیث افک اشاره شد این داستان نیز گویا در غزوه بنی مصطلق اتفاق افتاده است. (۱) چگونه ممکن است که یک گردن بند در یک سفر دو مرتبه مفقود گردد و چنین اتفاقات پیش آید و کسی جز ام المؤمنین آن را نقل نکند!
۲. به خاطر این که آثار کذب در این داستان برای خواننده روشن نگردد در این داستان نیز محدثین، به غزوه ای که در آن این اتفاق را در نظر گرفته اند تصریح نکرده-اند!
۳. از این روایات استفاده می شود که گروهی از صحابه شبانه به جست و جوی گردن بند فرستاده شده و شبانه مشغول این کار شده اند؛ زیرا می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خابیده بود و صبح از خواب بلند شد در حالی که آب نداشت و
۴. گردن بند گم شد. ۵. گردن بند را از روی فراموشی در منزلی جای گذاشته بود.
۶. گردن بند را پیدا کردند. ۷. گردن بند پس از نزول آیه وقتی خواستند حرکت کنند از زیر مرکب پیدا شد (چنان که در داستان افک نیز چنین نقل کرده اند).
۸. آب نبود آیه تیمم نازل شد تیمم کردند و سپس نماز خواندند. ۹. پس از پیدا کردن گردن بند چون آب و وضو نداشتند بدون وضو نماز خواندند و به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از آن وضع شکایت کردند، سپس آیه تیمم نازل شد.
۱۰. اسید مبارک بودن وجود ام المؤمنین برای مسلمین را بازگو نمود. ۱۱. ابوبکر آن را بازگو نمود. ۱۲. بنابر روایت طبری، مردم این سخن را گفتند. (۲)
۱۳. ام المؤمنین باید کل شب را نخابیده و یا در حالت نشسته و بدون تحرک خابیده باشد. ۱۴. ام المؤمنین ام سلمه آن شب کجا بود و در چه حال!

۱- مغازی واقدی، ج ۲، ص ۴۲۶؛ طبقات ابن سعد.

۲- تفسیر طبری، ج ۵، ص ۱۴۹.

۱۵. آیا گردن بند آن قدر ارزش داشت که استعاره شود و برای پیدا کردن آن مردانی وقت تلف کنند!

۱۶. چگونه چنین داستانی از دیگر حاضرین مخفی مانده است و یا نزد آن ها فاقد اهمیت بوده است که آن را بازگو نکرده اند.

مضافاً بر این اشکالات و تناقضات، اخبار دیگر نیز در مورد نزول آیه ای تیمم وارد شده است که با خبر فوق تفاوت دارد:

۱. الأسلع قال: كنت أخدم النبي صلى الله عليه وآله وسلم وأرحل له قال: فقال لي ذات ليلة: يا أسلع قم فأرحل لي فقلت: يا نبي الله أصابتنى جنابه فسكت ساعه وأتاه جبريل عليه السلام بآيه الصعيد قال: فدعاني النبي صلى الله عليه وآله وسلم فأراني كيف أمسح فمسحت ورحلت له واصلت فلما انتهى إلى الماء قال لي: قم يا أسلع فاغتسل؛(۱) اسلع می گوید: به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خدمت می کردم و چون می خواستند سفر کنند مرکب آن حضرت را آماده می کردم. آن شب حضرت به من فرمودند: ای اسلع بلند شو و مرکب را آماده ساز. من گفتم: ای رسول خدا به من جنابت رسیده، پس حضرت مقداری سکوت اختیار کردند و جبرئیل به آن حضرت آیه-ای تیمم را نازل فرمود، پس حضرت به من کیفیت تیمم را نشان دادند و من تیمم نمودم و نماز خواندم پس وقتی حضرت به آب رسیدند به من فرمودند: ای اسلع بلند شو و غسل نما.

این حدیث با سه سند روایت شده و سند ثعلبی صحیح است.

۲. عن إبراهيم... قال: أصاب أصحاب رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم جراحه ففشت فيهم، ثم ابتلوا بالجنابه، فشكوا ذلك إلى النبي صلى الله عليه وآله وسلم، فنزلت: «وإن كنتم مرضى أو على سفر

۱- طبقات ابن سعد، ج ۷، ص ۶۵؛ معانی الآثار، ج ۱، ص ۱۱۳؛ تفسیر طبری، ج ۵، ص ۱۵۰؛ تفسیر ثعلبی، ج ۳، ص ۴۳۲؛ الاصابه، ج ۱، ص ۲۱۲، رقم ۱۲۲؛ مجمع الزوائد، ج ۱، ص ۲۶۱ و ۲۶۲.

أو جاء أحد منكم من الغائط»، الآية كلها؛ (۱) ابراهیم نخعی می-گوید: اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گرفتار جراحت شدند و در همان حال جنب شدند، پس از حال خود به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شکایت کردند، پس آیه تیمم نازل شد. این سند مرسل و روایانش ثقه هستند جز محمد بن جابر و او صدوق است.

در حدیث معروفی چنین وارد شده است:

۳. عن شقیق قال: كنت جالسا مع عبد الله وأبي موسى الأشعري فقال له أبو موسى لو أن رجلا أجنب فلم يجد الماء شهرا أما كان يتيمم ويصلي. فكيف تصنعون بهذه الآية في سورة المائدة {فلم تجدوا ماء فتيمموا صعيدا طيبا}. فقال عبد الله لو رخص لهم فبهذا لأوشكوا إذا برد عليهم الماء أن يتيمموا الصعيد. قلت وإنما كرههم هذا لذا؟ قال نعم. فقال أبو موسى ألم تسمع قول عمار لعمر بعثني رسول الله صلي الله عليه و آله و سلم في حاجه فأجنبت فلم أجد الماء فتمرغت في الصعيد كما تمرغ الدابة فذكرت ذلك للنبي صلي الله عليه و آله و سلم فقال: إنما يكفيك أن تصنع هكذا. فضرب بكفه ضربه على الأرض ثم نفضها ثم مسح بها ظهر كفه بشماله او ظهر شماله بكفه ثم مسح بها وجهه. فقال عبد الله: أفلم تر عمر لم يقنع بقول عمار؛ (۲) شقیق می گوید: همراه ابن مسعود و ابوموسی نشسته بودم ابن مسعود که تیمم را جائز نمی دانست ابوموسی به او گفت: اگر مردی یک ماه هم آب پیدا نکرد نباید تیمم کند و نماز خواند! با این آیه چه می کنید که خداوند در سوره مائده می فرماید: «پس اگر آب پیدا نکردید با خاک پاک تیمم کنید». ابن مسعود به او

۱- . تفسیر طبری، ج ۵، ص ۱۴۹.

۲- صحیح بخاری، کتاب التیمم، باب: التیمم ضربه، ج ۱، ص ۱۳۳، ح ۳۴۷؛ صحیح مسلم، کتاب الحيض، باب التيمم، ج ۱، ص ۲۸۰، ح ۳۶۸؛ مصنف ابن ابی شیبه، ج ۱، ص ۱۸۳؛ مسند احمد، ج ۴، ص ۲۶۴، ح ۱۸۳۵۴.

گفت: اگر به مردم این عمل اجازه داده شود پس هر وقت آب سرد شد آن ها به تیمم اکتفا می کنند. ابوموسی گفت: مگر سخن عمار را نشنیدی که به عمر (که در صورت عدم وجود آب نماز نخوانید گفته بود) گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مرا (همراه تو) به حاجتی (به غزوه ای) فرستاد و من (ما) جنب شدم (شدیم) من خود را به خاک پرت کرده و مانند جنبنده خود را به خاک مالیدم (ولی تو این کار را نکردی) و آن را به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بازگو نمودم و حضرت فرمودند: کافی بود که کف دستت را به زمین می زدی و به صورت و پشت دست راست و دست چپ کف دستانت را می مالیدی (حضرت صلی الله علیه و آله و سلم عملاً این دستور را نشان دادند). ابن مسعود به ابوموسی گفت: مگر ندیدی که عمر به این سخن عمار قانع نشد.

از این خبر نیز بی اساس بودن حدیث مورد بحث استفاده می شود؛ زیرا: اگر این داستان قبل از سال ششم و غزوه ای مریسیع باشد که باطل بودن نازل شدن آیه ای تیمم در داستان مورد بحث در آن غزوه، خیلی روشن بوده و جای بحث و بیان بیشتر نخواهد بود، و اما اگر فرض شود که داستان عمار پس از غزوه مریسیع اتفاق افتاده باشد باز به بی اساس بودن حدیث مورد بحث دلالت می کند؛ زیرا اگر چنین داستان بزرگ اتفاق افتاده بود و مسلمین با چنین مضیقه رو در رو شده بودند، قطعاً با حکم تیمم آشنا شده بودند و عدم اطلاع سابقین از صحابه مانند عمار، ابن مسعود و عمر بن خطاب از آن داستان، خود نیز گواه بر این است که چنین اتفاقی پیش نیامده است.

حکم «بسم الله» و تناقض دیگر بخاری

عن انس قال: صلیت مع (خلف) (ان) النبی صلی الله علیه و آله و سلم وأبی بکر وعمر (کانوا یفتتحون) وعثمان فکانوا یستفتحون بالحمد لله رب العالمین لا یدکرون «بسم الله الرحمن الرحیم» فی اول القرائه ولا فی آخرها؛ (۱) گویا انس گفته است: با رسول

۱- صحیح بخاری، کتاب الاذان، باب: ما یقول بعد التکبیر، ج ۱، ص ۱۵۹، ح ۷۴۳؛ صحیح مسلم، کتاب الصلاه، باب حجه من قال لا یجهر بالبسمله، ج ۱، ص ۲۹۹، ح ۳۹۹ و...

خدا صلی الله علیه و آله و سلم و ابوبکر و عمر و عثمان نماز خواندم و آن ها نماز را با «الحمد لله رب العالمین» شروع می کردند و «بسم الله الرحمن الرحیم» را نمی گفتند.

اخبار فراوان و حتی متواتر گواهی می دهند که این حدیث قطعاً موضوع و بی-اساس است و با احادیث فراوانی که هم از خود انس وارد شده مخالف است و هم با احادیث دیگر صحابه و همچنین از حیث سند نیز این حدیث ضعیف است؛ زیرا راوی آن تنها قتاده است و او مدلس است و این حدیث را از انس «معنعن» روایت کرده که حکم منقطع و ضعیف را دارد. همچنین آثار وضع از این جا نیز روشن است که در این خبر اسم امیرالمؤمنین علیه السلام ذکر نشده است و از این استفاده می شود که این خبر را دشمنان آن حضرت وضع کرده اند.

البته قبل از بررسی این حدیث باید بدانیم که بخاری در این موضوع نیز باز در صحیحش دچار تناقض دیگر شده و چنین حدیثی نیز روایت کرده است:

عن قتاده قال: سألت أنس كيف كانت قراءة النبي صلى الله عليه وآله وسلم؟ فقال: كانت مدا ثم قرأ {بسم الله الرحمن الرحيم} يمد بسم الله ويمد بالرحمن ويمد بالرحيم؛ (۱)

قتاده می گوید: از انس سؤال شد که قرائت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم چگونه بود؟ انس گفت: حضرت صلی الله علیه و آله و سلم کشیده قرائت می-کردند و سپس «بسم الله الرحمن الرحيم» را خواند «بسم الله» را می کشید و «الرحمن» را می کشید و «الرحيم» را می کشید.

پس امام بخاری در این جا نیز دچار تناقض آشکار شده است. یادآور می شویم، تمام مصادری که غیر از «صحیح بخاری» در پاورقی برای این حدیث ذکر کردیم این

۱- صحیح بخاری، کتاب فضائل القرآن، باب: مد القراءه، ج ۴، ص ۱۹۲۵، ح ۵۰۴۶؛ المجموع نووی، ج ۳، ص ۳۴۷؛ البدایه والنهایه ابن کثیر، ج ۴، ص ۴۶۳؛ فتح القدیر شوکانی، ج ۱، ص ۱۷؛ نیل الاوطار، ج ۲، ص ۲۳۴؛ عون المعبود، ج ۴، ص ۲۳۸.

حدیث را در ضمن احادیث جهر به «بسم الله» در نماز، ذکر کرده اند و همچنین یا به آن در این موضوع استدلال کرده اند و یا به مورد استدلال قرار گرفتن آن تصریح کرده اند.

هم اکنون قبل از اشاره به احادیثی از انس بن مالک که بر بی اساسی خبر قتاده که مورد بحث ماست، شهادت می دهند، نظر علمای اهل سنت را در بی اساسی و اضطراب آن خبر قتاده ذکر می کنیم:

نووی در مورد این حدیث انس می گوید: ابومحمد مقدسی گفته است که احادیث انس پنج گونه تأویل و کلام در باره آن است: آن چه که ابن عبدالبر اختیار کرده که «استدلال به این احادیث جائز نیست به خاطر اضطراب و اختلاف الفاظ روایات از انس همراه با اختلاف معانی آن؛ زیرا یک مرتبه می گوید: نماز را با الحمد لله رب العالمین شروع می کردند، یک مرتبه می گوید: «بسم الله را بلند نمی گفتند» باز می گوید «من نشنیدم که آن را بخوانند» و یک مرتبه می گوید «آن را نمی خواندند» یک مرتبه وقتی از او در این باره پرسیدند گفت «پیر شدم و فراموش کردم» پس به این نتیجه می رسیم که این احادیث با هم اختلاف دارند و نمی شود یکی را بر دیگری ترجیح داد و همه آن ها سقوط می کنند. احمد بن حنبل نیز همان گونه که خطابی در «معالم السنن» نقل کرده است، در مورد حدیث رافع بن خدیج در باره مزارعه به خاطر اضطرابش همین حکم را کرده است. (۱)

فخر رازی پس از نقل حدیث انس و جواب بر آن، می گوید: همچنین در این حدیث انس یک تهمت دیگری است و آن این که علی علیه السلام همیشه در بلند گفتن «بسم الله الرحمن الرحیم» زیاده روی می کرد پس وقتی حکومت به دست بنی امیه رسید خیلی سعی و زیاده روی کردند در منع از با صدای بلند گفتن «بسم الله الرحمن الرحیم» و مقصود آن ها از بین بردن و باطل کردن آثار علی علیه السلام بود. شاید انس از بنی امیه ترسید

و به این خاطر سخنانش مضطرب است. و اگر ما در چیزی هم شک کنیم در این شک نخواهیم کرد که هرگاه بین سخن امثال انس و ابن مغفل و بین سخن علی بن

ابی طالب علیه السلام اختلافی واقع شد که او تا آخر عمر بر آن سخن باقی ماند، به درستی که پیروی از سخن علی برتر و اولتر است... و هر که علی را در دینش امام و پیشوا قرار دهد حتماً در دینش به عروت الوثقا چنگ زده است. (۱)

پس بنابر این تصریح فخر رازی، باید گفت که بنی امیه به خاطر دشمنی با امیرالمؤمنین علیه السلام چنین حدیثی را راه اندازی کرده اند. برای روشن شدن این مدعا یک نمونه از دشمنی و مخالفت معاویه با سنت مسلم پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به خاطر دشمنی با امیرالمؤمنین علی ابن ابی طالب صلی الله علیه و آله و سلم را ذکر خواهیم کرد:

معاویه و ترک سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به خاطر دشمنی با امیرالمؤمنین علیه السلام

عن سعید بن جبیر قال: کان ابن عباس بعرفه فقال: یا سعید! مالی لا أسمع الناس یلبون؟ فقلت: یخافون معاویه. فخرج ابن عباس من فسطاطه فقال: لیبک اللهم لیبک، و ان رغم أنف معاویه، اللهم العنهم فقد ترکوا السنه من بغض علی علیه السلام. (وقال السنندی فی تعلیق سنن النسائی: من بغض علی علیه السلام ای لأجل بغضه، ای وهو کان یتقید بالسنن فهؤلاء ترکوها بغضا له)؛ (۲) سعید ابن جبیر می گوید: ابن عباس در عرفه بود و گفت: ای سعید! چه شده که مردم تلبیه نمی گویند؟ گفتم: از معاویه می ترسند. پس ابن عباس از چادرش خارج شد و گفت: «لیبک اللهم لیبک...» گرچه بنی معاویه به زمین مالیده شود. خدایا آن ها را

۱- تفسیر فخر رازی، ج ۱، ص ۱۰۵ و ۱۰۷.

۲- صحیح ابن خزیمه، ج ۴، ص ۲۶۰؛ سنن نسائی المجتبی، ج ۵، ص ۲۵۳؛ سنن الکبری نسائی، ج ۲، ص ۴۱۹، ح ۳۹۹۳؛ مصنف ابن ابی شیبه، ج ۴، ص ۴۶۶؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۱، ص ۶۳۶، ح ۱۷۰۶.

لعنت کن همانا به خاطر دشمنی با علی علیه السلام سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را ترک کردند.

سند این حدیث صحیح است، حاکم و ذهبی نیز به شرط شیخین سند این حدیث را صحیح دانسته اند، ولی در برخی چاپ ها تصحیح ذهبی را حذف کرده اند.

سندی در شرح این حدیث می گوید: علی (صلوات الله علیه) همیشه پایبند و مقید به سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود و این ها به خاطر دشمنی با او این سنت را ترک کردند. (۱)

عن ابن عباس قال: لعن الله فلانا إنه كان ينهى عن التلبیه فی هذا الیوم یعنی یوم عرفه، لأن علیا كان یلبی فیہ؛ (۲) ابن عباس گفت: خداوند فلانی (معاویه) را لعنت کند که او در این روز یعنی روز عرفه از تلبیه نهی می کرد به خاطر این که علی علیه السلام در این روز تلبیه می گفت.

عن سعید بن جبیر قال: أتیت ابن عباس بعرفه وهو يأكل رمانا فقال: أفطر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بعرفه وبعثت إليه أم الفضل بلین فشربه. وقال: لعن الله فلانا عمدوا إلى أعظم أيام الحج فمحووا زینته، وإنما زینه الحج التلبیه؛ (۳) سعید ابن جبیر می گوید: در عرفه به نزد ابن عباس رفتم در حالی که او انار می خورد و گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در عرفه افطار کرد. و ام الفضل به او شیر فرستاد پس آن را نوشید. سپس ابن عباس گفت: خدا فلانی را لعنت کند؛ زیرا زینت بزرگترین روز حج را از بین بردند و همانا تنها زینت حج تلبیه است. شعیب ارنؤوط در هر دو مورد سند این خبر را به شرط شیخین صحیح دانسته است.

ابن کثیر با سند صحیح نقل کرده است که: معاویه تلبیه می گفت پس وقتی به او خبر دادند که علی صلی الله علیه و آله و سلم این عمل را انجام می داد او آن را ترک نمود. (۴)

۱- حاشیه السندی علی النسائی، ج ۵، ص ۲۵۳.

۲- کنز العمال، ج ۵، ص ۱۵۱، ح ۱۲۴۲۸ از ابن جریر.

۳- مسند احمد، ج ۱، ص ۲۱۷، ح ۱۸۷۰ و ۳۳۷۶؛ مصنف ابن ابی شیبه، ج ۴، ص ۲۷۳.

۴- تاریخ ابن کثیر، ج ۸، ص ۱۳۹؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۵۹، ص ۱۳۸.

از این گونه سیره بنی امیه و تصریح فخر رازی و ترک «بسم الله» در نماز توسط معاویه در مدینه که به زودی خواهد آمد، ثابت می شود که چنین حدیثی را آن ها

راه اندازی کرده اند و این اخبار نیز چنین چیزی را تأیید می کند.

اخبار انس در جهر به «بسم الله الرحمن الرحيم»

باید دقت داشته باشیم که در مورد با صدای بلند خواندن «بسم الله» در نماز اخبار فراوان و در حد تواتر از افراد فراوان از صحابه و تابعین وارد شده است و حتی در مذمت ترک خواندن «بسم الله» با صدای بلند نیز اخبار جالب وارد شده است که مجال ذکر

آن ها در این نوشتار نیست؛ زیرا ذکر خود آن اخبار در این موضوع، نیاز به رساله مستقلی دارد. بنابراین ما در این جا تنها به اخباری که در مورد لزوم با صدای بلند خواندن «بسم الله» تنها از انس بن مالک وارد شده است همراه با سیره ای عملی انس بن مالک ذکر می کنیم تا جایگاه واقعی حدیثی که بخاری در صحیحش وارد کرده است، روشن گردد.

۱. انس می گوید: بینا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ذات یوم بین اظهرنا اذ اغفی اغفائه ثم رفع رأسه متبسما فقلنا: ما أضحکک یا رسول الله؟ قال: أنزلت علی أنفا سورة، فقرأ: بسم الله الرحمن الرحيم انا أعطیناک الکوثر...؛ (۱) روزی ما در محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بودیم که حضرت تبسمی کردند و در بیان سبب آن فرمودند: هم اکنون آیه ای به من نازل شد سپس قرائت نمودند: «بسم الله الرحمن الرحيم انا اعطیناک الکوثر...». رجال این سند رجال صحیح است و شعیب آن را به شرط مسلم صحیح دانسته است.

باز انس می گوید:

۱- سنن الکبری النسائی، ج ۱، ص ۳۱۵، ح ۹۷۷، ج ۶، ص ۵۲۳ ح ۱۱۷۰۲؛ سنن أبی داود، ج ۱، ص ۱۸۲، ح ۷۸۴؛ مسند أحمد، ج ۳، ص ۱۰۲؛ مصنف ابن ابی شیبہ، ج ۷، ص ۴۱۲.

۲. صلیت خلف رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و أبی بکر و عمر و عثمان و علی فکلهم کانوا یجهرون بقراءه بسم الله الرحمن الرحیم؛ (۱) از پشت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ابوبکر و عمر و عثمان و علی علیه السلام نماز خواندم و هر کدام از آن ها بسم الله الرحمن الرحیم را با صدای بلند می خواندند.

حاکم پس از نقل این حدیث می گوید: این حدیث را برای احادیث قبلی شاهد آوردم و این اخباری که ذکر کردیم با حدیث قتاده معارض است و در این باب (در باب با صدای بلند خواندن بسم الرحمن الرحیم) از عثمان، علی علیه السلام، طلحه، جابر، عبد الله بن عمر، حکم بن عمیر، نعمان بن بشیر، سمره بن جندب، بریده اسلمی و عائشه بنت صدیق احادیث باقی ماند که همه آن نزد من حاضر است، ولی برای پرهیز از طولانی شدن بحث از ذکر آن ها خود داری کردم.

ذهبی در تلخیص بر حاکم به خاطر این حدیث حمله کرده و بدون دلیل می-گوید: آیا مؤلف حیا نکرده که این خبر موضوع را نقل کرده است، من شهادت می-دهم به خدا و برای خدا که این حدیث کذب است. حافظ عراقی می گوید: ذهبی دلیلش را بر موضوع و کذب بودن این حدیث بیان نکرده است و اگر به خاطر مخالفتش با حدیث موطأ (و بخاری) باشد که از انس خلاف این را نقل کرده، بر فرضی که این خبر را مردود بدانیم نهایت چیزی که ممکن است این خبر شاذ است و نمی شود حکم به موضوع و کذب بودن آن کرد. و سپس می گوید: امام شافعی در باره حدیثی که مالک در موطأ روایت کرده (حدیث مورد بحث که بخاری نیز روایت کرده) گفته است: هشت نفر از حفاظی که خود مالک با آن ها ملاقات داشته در این حدیث با او مخالفت کرده اند مانند سفیان بن عیینه و... و هشت نفر اولی هستند بر حفظ از یک نفر. سپس حافظ عراقی با بحث، صحیح بودن این حدیث حاکم را ثابت کرده است. (۲)

۱- المستدرک علی الصحیحین، ج ۱، ص ۳۵۹، ح ۸۵۵؛ کنز العمال، ج ۸، ص ۱۱۸، ح ۲۲۱۷۵.

۲- المستخرج علی المستدرک العراقی، ص ۴۹.

باز انس چنین روایت کرده است:

۳. سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يجهر ببسم الله الرحمن الرحيم؛^(۱) شنیدم که رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم بسم الله الرحمن الرحيم را با صدای بلند می خواند.

حاکم و ذهبی گفته اند: راویان این سند همه ثقه هستند.

۴. باز انس می گوید: کان النبی صلى الله عليه وآله وسلم يجهر بقراءة بسم الله الرحمن الرحيم؛^(۲) همیشه رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم بسم الله الرحمن الرحيم را با صدای بلند می خواند.

نووی می گوید: دارقطنی سند این حدیث را صحیح دانسته است.

۵. عن انس قال: ان النبی صلى الله عليه وآله وسلم كان يجهر بسم الله الرحمن الرحيم فى الفريضة؛^(۳) باز انس می گوید: همانا رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم همیشه بسم الله الرحمن الرحيم را در نمازهای واجب با صدای بلند می خواند.

از اشکالاتی که ابن حجر به این حدیث آخر وارد کرده استفاده می شود که سند آن صحیح است چه رسد برای شاهد قرار دادن آن.

۶. عن محمد بن السرى العسقلانى قال: صليت خلف المعتمر بن سليمان ما لا أحصى صلاة الصبح والمغرب فكان يجهر ببسم الله الرحمن الرحيم قبل فاتحه الكتاب وبعدها (للسورة) وسمعت المعتمر يقول: ما آلو أن أقتدى بصلاة أبي، وقال أبي: ما آلو أن أقتدى بصلاة أنس بن مالك. وقال أنس: ما آلو أن أقتدى بصلاة رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم؛^(۴) محمد ابن سرى می گوید: از پشت سر

۱- سنن الدارقطنی، ج ۱، ص ۳۰۷؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۱، ص ۳۵۸، ح ۸۵۳؛ المجموع نووی، ج ۳، ص ۳۵۰؛

۲- سنن الدارقطنی، ج ۱، ص ۳۰۷؛ المجموع نووی، ج ۳، ص ۳۵۰.

۳- تهذیب التهذیب ابن حجر، ج ۱، ص ۴۸، ح ۹۱.

۴- سنن الدارقطنی، ج ۱، ص ۳۰۷؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۱، ص ۳۵۸، ح ۸۵۴؛ المجموع، ج ۳، ص ۳۵۰؛

معتمر بن سلیمان آن قدر نماز صبح و مغرب خواندم که نمی توان حساب کرد و او همیشه بسم الله الرحمن الرحيم را قبل از فاتحه و بعد از آن (برای سوره) با صدای بلند می خواند و شنیدن که می گفت: کوتاهی نمی کنم از این که اقتدا به نماز پدرم کنم و پدرم گفت که کوتاهی نمی کنم از این که اقتدا به نماز انس بن مالک کنم و انس گفت که کوتاهی نمی کنم از این که اقتدا به نماز رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بکنم. حاکم و ذهبی راویان این سند را نیز ثقات دانسته اند.

این حدیث به روشنی ثابت می کند که انس بن مالک خود عملاً «بسم الله الرحمن الرحيم» را در نمازهایش با صدای بلند می خوانده و این خبر نیز بی اساس بودن حدیث اول را ثابت می کند.

۷. ابن قدامه نقل می کند: وعن انس انه صلى وجهر ببسم الله الرحمن الرحيم وقال: اقتدى بصلاة رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم؛ (۱) ابن قدامه حنبلی می گوید: انس ابن مالک «بسم الله الرحمن الرحيم» را بلند می خواند و می گفت: به نماز رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اقتدا می کنم.

۸. عن أنس بن مالك قال: صلى معاوية بالمدينة صلاة فجهر فيها بالقراءة فقرأ بسم الله الرحمن الرحيم لأم القرآن ولم يقرأ بها للسورة التي بعدها حتى قضى تلك القراءة، ولم يكبر حين يهوى حتى قضى تلك الصلاة، فلما سلم ناداه من سمع ذلك من المهاجرين والانصار من كل مكان: يا معاوية؟ أسرقت الصلاة أم نسيت؟ فلما صلى بعد ذلك قرأ بسم الله الرحمن الرحيم للسورة التي بعد أم القرآن وكبر حين يهوى ساجدا؛ (۲) معاوية در مدینه نماز جهری خواند و در آن

۱- المغنی ابن قدامه، ج ۱، ص ۵۲۱.

۲- الأم شافعی، ج ۱ ص ۱۳۰؛ کتاب المسند الشافعی، ص ۳۶؛ مصنف عبد الرزاق، ج ۲، ص ۹۲، ح ۲۶۱۸؛ الثقات ابن حبان، ج ۵، ص ۵۰؛ سنن الدار القطنی، ج ۱، ص ۳۰۹؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۱، ص ۳۵۷، ح ۸۵۱؛ سنن الکبری بیهقی، ج ۲، ص ۴۹.

«بسم الله الرحمن الرحيم» را قبل از فاتحه خواند، ولی بعد از آن برای سوره بعدی «بسم الله» را نخواند و هم تکبیرها را نیز ترک کرد وقتی نماز را تمام کرد مهاجرین وانصاری که متوجه آن شدند از هر طرف فریاد زدند که ای معاویه، آیا نماز را دزدیدی یا فراموش کردی؟ پس وقتی بعد از آن نماز خواند «بسم الله الرحمن الرحيم» را برای سوره بعد از فاتحه نیز خواند و تکبیرات را نیز انجام داد. (امام شافعی می گوید: همان نماز را اعاده نمود).

این حدیث را دو نفر از انس روایت کرده اند، حاکم و ذهبی سند این حدیث را به شرط مسلم صحیح دانسته اند و دارقطنی نیز راویان آن را ثقه دانسته است.

از آنچه گذشت جایگاه ایمانی ذهبی روشن گشت؛ زیرا ملاحظه کردید که او بدون دلیل در رد یکی از احادیث انس چگونه قسم یاد کرد و حال آن که این همه احادیث دیگر او را که معنای آن را ثابت می کند، صحیح دانست و همچنین ذهبی در این موضوع احادیث دیگری را نیز از ابن عباس بر صحتش تصریح کرده است.

حاکم به خاطر این که احادیث فراوان و صحیح در لزوم خواندن «بسم الله الرحمن الرحيم» با صدای بلند وجود دارد و با آن ها آشنا است لذا بدون تعصب به این واقعیت تصریح کرده و به این نتیجه رسیده که حدیث اول انس که می گوید: آن ها «بسم الله» را نمی خواندند، مخالف این اخبار و سیره عملی خود انس است، لذا به عدم صحت آن یقین کرده است و لذا در باره قتاده و آن حدیثش که آن را از انس نقل کرده است، پس از نقل حدیث قبلی می گوید: قتاده با عظمت علمی اش مدلس بوده و هم از هر که پیش می آمده، حدیث می گرفته است و گرچه حدیث قتاده را در صحیح (بخاری و مسلم) وارد کرده اند به درستی که بر ضد آن احادیث دیگر وجود دارد که یکی از آن ها همین حدیثی است که ما ذکر کردیم. پس از نظر حاکم نیز حدیث اول انس که می گوید رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و ابوبکر و... «بسم الله» را نمی خواندند مردود است و ذهبی نیز در مقابل اشکالاتی که حاکم به حدیث انس وارد کرده است نتوانسته چیزی بگوید،

پس اشکالات حاکم را منطقی و حق دانسته و لذا سکوت اختیار کرده است.

خود ذهبی نیز در باره قتاده در شرح حالش می گوید: فانه مدلس و معروف بذلک... کان یری القدر لعل الله يعذر امثاله ممن تدلس ببدعه يريد بها تعظيم الباري... نعم ولا نقتد به في بدعته وخطئه ونرجوله التوبه من ذلك؛^(۱) همانا قتاده مدلس بوده و او به این صفت معروف است... او معتقد به قدر بود، شاید خداوند عذر امثال او را که به وسیله تدلس به بدعتش تعظیم و تنزیع خدا را می خواستند، بپذیرد... آری ما به او در بدعت و خطایش اقتدا نمی کنیم و برای او توبه و برگشت از آن بدعتش را آرزو می-کنیم.

ابن شهاب زهري که خود نوکر بنی امیه بود، می گوید: از سنت های نماز خواندن «بسم الله» است و اول کسی که بسم الله را مخفی و پنهان خواند عمرو بن سعید بن عاص بود.^(۲)

از این اخبار به روشنی ثابت می شود که ترک «بسم الله الرحمن الرحيم» از بدعت های معاویه و بنی امیه بوده است، و این روش آن ها بود که هر جا می دیدند امیرالمؤمنین علیه السلام عملی را انجام می دهد همه ای سعی خود را به خرج می دادند تا با سیره آن حضرت مخالفت کنند. و از این خبر می توان استفاده کرد که معاویه در شام «بسم الله» را ترک

می کرده و زمانی که به مدینه آمد و به همان روشش عمل کرد صحابه او را دزد معرفی کردند.

و از این روش صحابه نیز استفاده می شود که خواندن «بسم الله» با صدای بلند در نمازها در هر دو سوره بین آن ها معمول و متواتر بوده است، والا کسی نمی توانست به معاویه اعتراض کند و هم او نیز به آن ها نتوانست بگوید که این سنت است و من با رای خودم این کار را نکردم، بلکه وقتی دو باره نماز خواند آن بدعتش را کنار گذاشت و نماز را همراه با «بسم الله» خواند و همچنین اگر حدیث اول انس (که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم

۱- سیر اعلام النبلاء، ج ۵، ص ۲۶۹.

۲- الدر المنثور، ج ۱، ص ۸ به نقل از بیهقی.

و... بسم الله را نمی خواندند) درست بود او نمی گذاشت که صحابه به این روش معاویه اعتراض کنند، بلکه به آن ها می فهماند که این سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است و یا لا اقل اگر آن سخن از او صحیح بود بعد از نقل این خبر روشن می ساخت که عمل معاویه بدعت یا خلاف سنت نبوده، بلکه پیروی از سنت بود.

دقت داشته باشیم که ما برای روشن شدن بی اساسی روایت بخاری از قتاده، تنها به ذکر احادیث انس بن مالک در این موضوع بسنده کردیم والا چنان که اشاره شد در این موضوع از تعداد زیادی صحابه با اسانید فراوان در تأیید این احادیثی که ذکر کردیم اخبار وارد شده است و در مقابل نیز هیچ حدیث صحیح دیگری از هیچ یک صحابه وجود ندارد که گفته باشد: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم «بسم الرحمن الرحیم» را نخوانده اند و یا مخفی و پنهان می خوانده اند.

با این وجود، سؤال این است که چرا بخاری این همه احادیث صحیح را کنار گذاشته و به یک حدیث بی اساس که حتی بنابر شرط خودش ضعیف بوده است، پناه برده است؛ زیرا چنان که در شروط بخاری گذشت او گفته است: از مدلسین حدیث روایت نمی کند و حال آن که این حدیث از تنها یک شخص مدلس و آن نیز «معنعن» روایت شده است که در ردیف اخبار ضعیف قرار خواهد گرفت.

نزول آیه «اولی الامر»

عن ابن جریج عن... عن ابن عباس: أطيعوا الله وأطيعوا الرسول وأولى الأمر منكم. قال نزلت في عبد الله بن حذافه بن قيس بن عدي إذ بعثه النبي صلى الله عليه وآله وسلم في سرية؛ (۱) ابن عباس گفته است: آیه اولی الامر در مورد عبدالله بن حذافه نازل شد زمانی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم او را با لشکر به جهاد فرستاده بودند.

۱- صحیح بخاری، کتاب التفسیر، باب: قوله: «اطيعنا الله واطيعوا الرسول والى الامر منكم»، ج ۴، ص ۱۶۷۴، ح ۴۵۸۴؛ سنن الکبری نسائی، ج ۴، ص ۴۴۲، ح ۷۸۱۷.

اولاً: راوی این خبر تنها عبدالملک بن جریح است و او این حدیث را معنعن روایت کرده است بنابر این، این حدیث با معنعن ابن جریح منقطع و ضعیف خواهد بود؛ زیرا او مدلس است. ثانیاً: چنان که خواهد آمد، داستانی که در این سریه اتفاق افتاده نزول این آیه در این سریه را رد می‌کند. ثالثاً: ابن حجر و ذهبی از بخاری نقل کرده اند که حدیث عبدالله بن حذافه از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم مرسل است (یعنی او زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را درک نکرده است). (۱)

ابن حجر در شرح حال عبدالله بن حذافه می‌گوید: در صحیح وارد شده که

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم او را برای سریه ای امیر قرار داد و او به لشکریان امر کرد تا آتش روشن کرده و خود را به آن بیفکنند و نزدیک بود این کار را بکنند و در نهایت از آن خود داری کردند و چون خبر به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رسید فرمودند: همانا طاعت تنها در معروف است. (۲)

خود بخاری در باب سریه عبدالله بن حذافه و علقمه بن محرز از امیرالمؤمنین علیه السلام چنین نقل کرده است:

بعث النبی صلی الله علیه و آله و سلم سریه فاستعمل علیها رجلاً من الأنصار وأمرهم أن یطیعوه فغضب فقال: ألیس أمرکم النبی صلی الله علیه و آله و سلم أن تطیعونی؟ قالوا: بلی، قال: فاجمعوا لی حطباً فجمعوا فقال: اوقدوا ناراً فأوقدوها فقال: ادخلوها فهموا وجعل بعضهم یمسک بعضاً ویقولون: فررنا إلی النبی صلی الله علیه و آله و سلم من النار فما زالوا حتی خمدت النار فسکن غضبه فبلغ النبی صلی الله علیه و آله و سلم فقال: لو دخلوها ما خرجوا منها إلی یوم القیامه. الطاعه فی المعروف؛ (۳)

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم سریه ی را تجهیز فرمود و مردی از انصار

۱- الاصابه، ج ۴، ص ۵۰، رقم ۴۶۴۱؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۱۲ و ۱۳.

۲- الاصابه ابن حجر، ج ۴، ص ۵۰، رقم ۴۶۴۱؛ تهذیب التهذیب، ج ۵، ص ۱۶۲، رقم ۳۱۹؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۱۲ و ۱۳.

۳- صحیح بخاری، کتاب المغازی، باب: سریه عبدالله بن حذافه، ج ۴، ص ۱۵۷۷، ح ۴۳۴۰، و ج ۶، ص ۲۶۱۲، ح ۷۱۴۵ و ۷۲۵۷.

را امیر آن قرار داد و امر فرمود که از وی اطاعت شود. آن امیر غضب کرد و گفت: مگر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم امر نفرمود که از من اطاعت کنید؟ گفتند: آری، گفت: هیزم جمع کنید، پس جمع کردند، گفت: آتش روشن کنید، کردند، گفت: وارد آتش شوید، خواستند وارد شوند، ولی برخی از آن ها دیگری را از دخول بر آن منع می کردند و می گفتند: از آتش (جهنم) به سوی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرار کردیم پیوسته بر این حال بودند تا این که آتش و غضب امیر خاموش شد. خبر به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رسید و حضرت فرمودند: اگر داخل آتش می شدند تا قیامت از آن خارج نمی شدند، همانا طاعت در معروف است.

در نقل احمد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: اگر داخل می شدند آمر و مأمور با هم داخل جهنم می شدند. (۱) شعب ارثووط سند این حدیث را صحیح دانسته است.

با این حال اولاً: چگونه ممکن است که خداوند متعال این آیه ای شریفه را در مورد او (در این سریه) نازل فرموده باشد. ثانیاً: از این اخبار ثابت می شود نزول آیه «اولی الامر» در این سریه، بی اساس است و از ابن عباس در مورد این آیه مطالب نقیض این نیز نقل شده است مانند: منظور از اولی الامر اهل فقه و دین و اهل طاعت خداوند هستند که به مردم دینشان را آموزش می دهند و امر به معروف و نهی از منکر می کنند و خداوند طاعت آن ها را واجب قرار داده است. (۲) جابر نیز چنین سخنی را گفته است. (۳) و ابن جریر همچنین گفته است: این آیه در مورد طلحه بن عثمان نازل شده است. (۴) و باز روایت کرده اند که گویا این آیه در سریه ای در مورد خالد بن ولید و عمار که با هم نزاع داشتند

۱- مسند احمد، ج ۵، ص ۶۶، ح ۲۰۶۷۸؛

۲- المستدرک علی الصحیحین، ج ۱، ص ۲۱۱، ح ۴۲۳؛

۳- مصنف ابن ابی شیبه، ج ۷، ص ۵۶۷؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۱، ص ۲۱۱، ح ۴۲۳.

۴- تفسیر طبری، ج ۵، ص ۲۰۲، ذیل آیه.

نازل شده است. (۱) و البته نظرات متناقض فراوان در مورد «اولی الامر» دارند که نیاز به ذکر آن ها نیست. ثالثاً: چنان که ابن حجر و ذهبی نیز تصریح کرده اند بخاری عبدالله بن حذافه را از صحابه نمی داند و در شرح حال او گفته است: حدیثش صحیح نیست، مرسل است. (۲) با این وجود چگونه این اخبار را در صحیحش وارد کرده است، خیلی امر عجیب است. از نظر ما ابن حذافه از صحابه است و حتی گفته شده که او در بدر نیز حضور داشته است، ولی اخبار مذکور ثابت می کند که آیه در این سریه نازل نشده است و همچنین این که وقتی امام بخاری ابن حذافه را از صحابه نمی داند چگونه این اخبار را در مورد او نقل کرده است! و این نیز یک نوع تناقض واضح بخاری و صحیحش است.

مطلب مهم این است که این آیه ای شریفه دلالت بر این می کند که اولی الامر باید معصوم باشند؛ زیرا امر بر اطاعت از اولی الامر مطلق است چنان که از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم مطلق است و یک امر بیش نیست، لذا اطاعت از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در این آیه را مطلق و از اولی الامر را مقید قرار دادن بر خلاف آیه و واقعیت خواهد بود، ولی باید دقت داشته باشیم که امروزه وهابی ها می-گویند: اطاعت از خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در این آیه مطلق است، ولی اطاعت از اولی الامر مقید است. دلیل آن ها به مقید بودن اطاعت از اولی الامر حدیث زیر است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرموده اند:

لا طاعة لمخلوق في معصية الله عز وجل؛ (۳) یعنی در گناه و نافرمانی خداوند از مخلوق اطاعت نباید کرد. (۴)

این حدیث را چندین نفر از صحابه روایت کرده اند و بدون شك صحیح است، ولی مشکل در درک و فهم این حدیث است.

۱- تفسیر طبری، ج ۵، ص ۲۰۵؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۱، ص ۵۳۰.

۲- تاریخ الکبیر بخاری، ج ۵، ص ۸، رقم ۱۴.

۳- مسند احمد، ج ۱، ص ۱۲۹، ح ۱۰۶۵ و ۱۰۹۵ و ۳۸۸۹ و ۲۰۶۷۲ و ۲۰۶۷۳ و دیگران.

۴- هذیه عقیدتنا، ص ۳۱؛ رد شبهات حول عصمه النبی، و دیگران

باید دقت داشته باشیم که این حدیث هیچ ربطی با «اولی الامر» ندارد و از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نیز چنین چیزی نرسیده است و اطاعت از «اولی الامر» در آیه ای شریفه مطلق است و از آیه استفاده می شود که «اولی الامر» باید معصوم باشند و به این واقعیت فخر رازی نیز در تفسیرش ذیل این آیه ای شریفه اعتراف کرده است که آیه دلالت می کند بر این که «اولی الامر» باید معصوم باشند. اما در مورد این - که با استدلال به این حدیث اطاعت از «اولی الامر» را مقید خوانده اند، این امر عجیب و سخن دور از واقع و باطلی بیش نیست و بیشتر جهت فریب مردم است؛ زیرا اگر با استدلال به این حدیث اطاعت از «اولی الامر» را مقید بدانیم و این حدیث به این مطلب دلالت کند، پس می توان آن را دلیل قرار داد بر مقید بودن اطاعت از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نیز؛ زیرا حدیث می فرماید: در معصیت خالق نباید از مخلوق اطاعت کرد و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نیز مخلوق هستند پس اطاعت از آن حضرت نیز بنابر این حدیث مقید خواهد شد. آری، واقع این است که اطاعت از «اولی الامر» نیز مطلق است و این حدیث ربطی به این آیه و «اولی الامر» ندارد. برای نمونه به چند خبر توجه خواننده را جلب می کنیم:

وعن جابر قال: مر علی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم رجل فقالوا فیه وأثنوا علیه فقال: من یقتله؟ فقال أبوبکر: أنا. فذهب فوجده قد خط علی نفسه خطه وهو یصلی فیه فلما رآه علی ذلك الحال رجع ولم یقتله فقال النبی صلی الله علیه و آله و سلم: من یقتله؟ فقال عمر: أنا. فذهب فرآه فی خطه قائما یصلی فرجع ولم یقتله. فقال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: من له - او من یقتله؟ فقال علی: أنا. فقال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: أنت ولا أراک تدرکه. فانطلق فرآه قد ذهب؛ (۱) جابر می گوید: مردی از نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم عبور کرد پس مردم او را مدح و ستایش کردند، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: چه کسی او را به قتل می رساند؟ ابوبکر گفت: من، و برای کشتن وی رفت و دید که او جایی را انتخاب

۱- مسند ابویعلی، ج ۴، ص ۱۵۰، ح ۲۲۱۵؛ مجمع الزوائد هیشمی، ج ۶، ص ۲۲۷.

کرده و در آن نماز می خواند و چون وی را در آن حال دید برگشت و او را نکشت. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: چه کسی او را به قتل می رساند؟ عمر گفت: من، پس رفت و دید که او داخل آن خطی که کشیده مشغول نماز است پس برگشت و او را نکشت. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم باز فرمودند: چه کسی او را به قتل خواهد رساند؟

علی علیه السلام گفت: من، حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: تو، ولی گمان نمی کنم که او را درک و پیدا کنی. علی علیه السلام رفت و دید که او رفته است. هیشمی رجال این سند را رجال صحیح دانسته است.

عن أبي سعيد الخدري: إن أبا بكر جاء إلى رسول الله صلى الله عليه وآله و سلم فقال: يا رسول الله! إنى مررت بوادي كذا وكذا فإذا رجل متخشع حسن الهيئة يصلي. فقال له رسول الله صلى الله عليه وآله و سلم: إذهب إليه فاقتله. قال: فذهب إليه أبو بكر فلما رآه على تلك الحالة كره أن يقتله فجاء إلى رسول الله صلى الله عليه وآله و سلم فقال النبي صلى الله عليه وآله و سلم لعمر: إذهب إليه فاقتله. قال فذهب عمر فرآه على تلك الحال التي رآه أبو بكر فكره أن يقتله فرجع فقال: يا رسول الله! إنى رأيته متخشعا فكرهت أن أقتله قال النبي صلى الله عليه وآله و سلم: يا علي إذهب فاقتله. فذهب علي فلم يره فرجع فقال: يا رسول الله! إنى لم أره. فقال النبي صلى الله عليه وآله و سلم: إن هذا وأصحابه يقرؤون القرآن لا يجاوز تراقيهم يمرقون من الدين كما يمرق السهم من الرمية ثم لا يعودون فيه حتى يعود السهم في فوقه فاقتلوهم هم شر البرية؛ (۱) ابوسعید خدری می گوید: همانا ابوبکر به نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمد و گفت: ای رسول خدا، همانا من از فلان وادی عبور کردم و مردی را دیدم که با خشوع و هیئت نیکو مشغول نماز بود. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به ابوبکر فرمودند: به نزد آن مرد برو و او را به قتل برسان، پس ابوبکر به سراغ آن مرد رفت

۱- مسند احمد، ج ۳، ص ۱۵؛ تاریخ الکبیر بخاری، ج ۹، ص ۳۰، رقم ۲۶۲؛ السنه ابن ابی عاصم، ص ۴۴۳، ح ۹۴۸؛ فتح الباری، ج ۱۲، ص ۲۹۸؛ مجمع الزوائد هیشمی، ج ۶، ص ۲۲۷.

و چون دید که آن مرد در همان حالت قبلی (با خشوع مشغول نماز است) از کشتن او کراهت نمود و به نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برگشت. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به عمر فرمودند: برو و آن مرد را بکش. عمر رفت و او را در همان حالتی دید که ابوبکر دیده بود و برگشت و گفت: ای رسول خدا، همانا من او را دیدم که با خشوع مشغول نماز است و کراهت داشتم از این که او را بکشم. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به علی علیه السلام فرمودند: برو و آن مرد را به قتل برسان، پس علی علیه السلام رفت و آن مرد را ندید و پیدا نکرد و برگشت و گفت: ای رسول خدا، من او را ندیدم. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: همانا این مرد و اصحابش قرآن می خوانند، ولی قرآن از حنجره ایشان پایین نمی رود، و از دین خارج می-شوند چنان که تیر از کمان خارج می شود و به دین بر نمی گردند مگر این که تیر به کمان برگردد، پس آن ها را بکشید و بدانید که آن ها بدترین خلق هستند.

هیثمی، ابن حجر و البانی در حاشیه «السنه ابن ابی عاصم» سند این حدیث را صحیح دانسته اند.

مضافاً بر این، حدیث به این معنا از ابوبکره (۱) و انس بن مالک (۲) نیز روایت شده است و سند حدیث ابوبکره را هیثمی، البانی و شعیب ارنؤوط صحیح دانسته اند و سند حدیث انس را هیثمی با وجود لین در اسناد صحیح دانسته است.

این احادیث شاهد مثال بر این است که، آیا کسی می تواند با استدلال به حدیث «لا طاعه لمخلوق فی معصه الخالق» از امتثال این امر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم خود داری کند و یا نافرمانی خود را به وجود این حدیث موجه نماید. هرگز چنین چیزی نخواهد بود بنابر این منظور از «اولی الامر» در آیه ای شریفه، معصومین هستند و اطاعتشان مطلق است و

۱- مسند احمد، ج ۵، ص ۴۲، ح ۲۰۴۴۸؛ مجمع الزوائد، ج ۶، ص ۲۲۵؛ السنه ابن ابی عاصم، ص ۴۴۳، ح ۹۴۸.

۲- مسند ابویعلی، ج ۱، ص ۹۰، ح ۹۰۷ و ۴۱۴۳؛ سنن دارقطنی، ج ۲، ص ۴۱؛ مجمع الزوائد؛ ج ۶، ص ۲۲۷ با دوسند؛ الاصابه ابن حجر، ج ۲، ص ۳۴۱، رقم ۲۴۵۲.

هیچ قیدی وجود ندارد. و باید بدانیم که منظور از «اولی الامر» به دلیل حدیث متواتر «ثقلین» و حدیث «دوازده خلیفه» که جانشینان بر حق پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم هستند کسی جز امامان اهل بیت علیهم السلام نمی تواند باشد که عبارتند از امیرالمؤمنین علی علیه السلام و امام حسن، امام حسین، امام سجاد، امام باقر، امام صادق، امام کاظم، امام رضا، امام جواد، امام هادی، امام حسن عسکری و امام زمان حضرت مهدی صلوات الله علیهم اجمعین.

البته در احادیث کتب اهل سنت از امیرالمؤمنین علیه السلام، ابن عباس، جابر، امام باقر، مجاهد و امام صادق روایات وارد شده است که منظور از اولی الامر امیرالمؤمنین علیه السلام و ائمه معصومین هستند. (۱)

برخی گمان می کنند خداوند متعال بر رجوع به «اولی الامر» در حال نزاع امر فرموده است و این را نیز گاه دلیل بر معصوم بودن و مطلق نبودن اطاعت از «اولی الامر» قرار داده اند و حال آن که خداوند متعال در قرآن می فرماید:

وَإِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِّنَ الْأَمْنِ أَوْ الْخَوْفِ أَذَاعُوا بِهِ وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولَى الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنبِطُونَهُ مِنْهُمْ وَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَاتَّبَعْتُمُ الشَّيْطَانَ إِلَّا قَلِيلًا؛ هنگامی که خبری از پیروزی یا شکست به آنها برسد، (بدون تحقیق) آن را شایع می سازند؛ در حالی که اگر آن را به پیامبر و اولی الامر بازگردانند، از ریشه های مسائل آگاه خواهند شد. و اگر فضل و رحمت خدا بر شما نبود، جز شمار کمی، همگی از شیطان پیروی می کردید (و گمراه می شدید) (نساء، ۸۳).

پس خداوند متعال به رجوع بر «اولی الامر» در زمان اختلاف و... امر فرموده است همان گونه که بر رجوع به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم امر فرموده است.

۱- تفسیر الراز؛ مناقب ابن مردیه، ح ۳۳۷ و ۳۳۸؛ شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۱۸۹، ح ۲۰۲ الی ۲۰۴؛ فرائد السمطین، ج ۲، ص ۳۱۲، ح ۲۵۰؛ ینابیع الموده قندوزی حنفی، ج ۱، ص ۳۴۱ به نقل از تفسیر مجاهد.

قربای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خود آن حضرت و یا تمام مشرکین قریش هستند

عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ. أَنَّهُ سُئِلَ عَنْ قَوْلِهِ (إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى) فَقَالَ سَعِيدُ بْنُ جُبَيْرٍ: قُرْبَى آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَاسْمُ فَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ عَجَلْتُ إِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَاسْمُ لَمْ يَكُنْ بَطْنٌ مِنْ قُرَيْشٍ إِلَّا - كَمَا أَنَّ لَهُ فِيهِمْ قَرَابَةً فَقَالَ: إِلَّا - أَنْ تَصَلُّوا مَا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ مِنَ الْقَرَابَةِ؛ (۱) از ابن عباس در باره این آیه «مگر مودت حق القربی» سؤال شد. سعید بن جبیر گفت: آل و خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم منظور است. ابن عباس گفت: عجله کردی، هیچ قریشی نیست مگر این که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با وی قرابت داشت و معنای آیه این است: «ای قریش قرابتی که بین من و شما هست آن را حفظ کنید و وصل نگه دارید.»

مشرکین و قریش در فکر قتل و نابودی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بودند و آیا معقول است که خداوند متعال و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از آن ها بخواهند و برای آن ها حکم صادر کنند که شما مودت پیامبر را حفظ کنید. آیا از کسانی که اسلام، قرآن و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را قبول ندارند می شود چنین درخواستی نمود؟! آیا پاسخ آن ها چیزی جز به استهزا گرفتن آن حضرت در برابر این درخواست خواهد بود؟! در قرآن خداوند متعال از مشرکین هیچ جا نخواست که نماز بخوانند و یا روزه بگیرند، زکات بدهند؛ زیرا تا زمانی که آن ها ایمان نیاورده اند چنین درخواست و امر بر آن ها معنا نخواهد داشت. در مورد بحث ما نیز همین واقعیت حاکم است.

پس این نیز یکی دیگر از اخبار عجیب صحیح بخاری است. قرآن می فرماید مودت نزدیکان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را حفظ کنید و حالا یک فرد مریضی پیدا می شود و یک دروغ را به ابن عباس نسبت می دهد و ما نیز آن را اعتقاد خود قرار می دهیم!.

۱- . صحیح بخاری، کتاب التفسیر؛ باب قوله (إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى)، ح ۴۸۱۸ و ۳۴۹۷.

دلایل فراوان ثابت می کند که، هم این معنا باطل است و هم این نسبت به ابن عباس که به ترتیب دلایل آن را ذکر می کنیم.

باید بدانیم که این خبر موقوف است و در داخل خود تناقضات زیادی دارد و با تناقضات فراوان زیر وارد شده است: ۱. هیچ گروه از گروه های قریش نبود مگر این- که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را به دنیا آورد. ۲. در مقابل دعوت تنها قرابت مرا حفظ کنید. ۳. قرابت مرا بشناسید و مرا تکذیب نکنید. ۴. مرا با آن چه برای شما آوردم تصدیق کنید. ۵. مودت خدا را داشته باشید و با اطاعت به او نزدیک شوید. ۶. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با همه گروه های قریش قرابت داشت. ۷. به خاطر قرابتی که بین من و شما هست مرا دوست داشته باشید. ۸. (آزار) مردم را از من منع کنید. ۹. وقتی قریش تکذیب کرده و از بیعت سر باز زدند فرمود: ای قوم اگر نمی خواهید با من بیعت کنید پس قرابت مرا حفظ کنید، همانا غیر شما از عرب به حفظ و نصرت من اولی از شما نیست. چنان که اشاره شد این خبر با وجود این همه تناقضات تنها موقوف و به صورت تفسیر آیه به ابن عباس نسبت داده شده و هیچ سند مرفوع ندارد و از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نقل نشده است. (۱) دقت داشته باشیم که ابن عباس در زمان هجرت تنها سه سال داشته است و از غیر او از صحابه این مطلب نقل نشده و این نیز خود شاهد بر کذب بودن این خبر و نسبت آن به ابن عباس است.

این همه در حالی است که این گونه اخبار با قرآن و اخبار فراوان دیگر که این آیه را هم مدنی و هم در وجوب مودت اهل بیت معرفی کرده مخالف است:

اولا: مصطفی دیب البغا استاد جامعه دمشق در حاشیه صحیح بخاری در شرح این خبر

می گوید: «الموده فی القریبی» تودون اهل قرابتی ولا تؤذونهم. والمراد بقرابته صلی الله علیه و آله) وسلم بنو هاشم وبنو المطلب الذین نصره وکانوا معه قبل أن یسلموا وبعد أن أسلموا؛ (۲) منظور از این آیه این است: نزدیکان مرا دوست داشته باشید

۱- تفسیر طبری، ج ۲۵، ص ۳۱ و ۳۲. طبقات الکبری، ج ۱، ص ۲۴.

۲- صحیح بخاری، ج ۳، ص ۱۲۸۹، ح ۳۳۰۶، چاپ دار ابن کثیر، الیمامه-بیروت، الطبعة الثالثة، ۱۴۰۷.

و آن‌ها را آزار ندهید. منظور از نزدیکان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بنی هاشم و بنی مطلب هستند که آن حضرت را یاری کردند و قبل و بعد از مسلمان شدن همراه آن حضرت بودند.

این شارح سپس در ذیل نقل دوم بخاری می‌گوید: مراد ابن عباس أن المقصود بالقربی فی الآیه جمیع قریش لا بنو هاشم و بنو المطلب كما یتبادر إلی الذهن وهم الذین عناهم سعید بن جبیر بقوله قربی آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم. (۱) نظر ابن عباس این است که منظور از «قربی-نزدیکان» در آیه تمام قریش هستند نه بنی هاشم و بنی مطلب چنان که (از ظاهر و صریح آیه) این گونه به ذهن می‌رسد و سعید بن جبیر نیز منظور از قربی در آیه را با این سخنش که گفت: آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم هستند، اهل بیت معرفی نمود.

این هم اعتراف بر این واقعیت است که ظاهر صریح آیه دلالت بر مودت اهل بیت می‌کند. ولی بنا بر این نسبت بی‌اساسی که به ابن عباس داده اند باید گفت که پس گویا قرآن به امت اسلامی فرموده است که کل قریش (مشرکین) را دوست داشته باشند و یا این که این آیه هیچ ربطی بر مسلمین ندارد! البته طحاوی بعد از نقل این -گونه اخبار تصریح می‌کند که کل قریش ذی قربای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هستند. (۲)

امت اسلامی از ظاهر صریح این آیه شریفه و جوب مودت اهل بیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را استفاده کرده و فراوان بر این واقعیت تأکید کرده و این آیه را در باب فضائل اهل بیت وارد کرده اند و اخبار فراوان نیز در این خصوص وارد شده است، ولی جای تعجب است که چرا بخاری هر جا اخباری در باره اهل بیت علیهم السلام است آن را کنار گذاشته و اخبار خلاف صریح قرآن را در آن موضوع در صحیحش وارد کرده است!

۱- صحیح بخاری، ج ۴، ص ۱۸۱۹، ح ۴۵۴۱، چاپ قبلی.

۲- شرح معانی الآثار طحاوی، ج ۳، ص ۲۸۶.

۱. بغوی (در پاورقی تفسیرش)، قرطبی و شوکانی از ابن عباس و قتاده، و آلوسی از مقاتل نقل کرده اند که سوره شوری مکی است جز چهار آیه و این آیه ی شریفه را نیز یکی از آن چهار آیه و مدنی دانسته اند. (۱) پس با این وجود چگونه این سخن کذب را به ابن عباس نسبت داده اند!

۲. لما نزلت: (قل لا أسألكم عليه أجراً إلا الموده فی القربی)؛ قالوا: یا رسول الله! ومن قرابتك هؤلاء الذین وجبت علينا مودتهم؟ قال: علی، وفاطمه، وابناهما؛ (۲) وقتی آیه ای مودت نازل شد سؤال کردند که ای رسول خدا، این نزدیکان شما که مودت آن ها برای ما واجب گذشته، چه کسانی هستند؟ حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «این ها علی، فاطمه و فرزندانشان هستند» آلوسی بعد از نقل این حدیث می گوید: جماعتی از اهل بیت نیز به این معنا حدیث روایت کرده اند. (۳)

این حدیث از ابن عباس روایت شده است. این حدیث را از حسین اشقر چهار نفر روایت کرده اند. حسین اشقر صدوق است و این حدیث را از قیس بن ربیع روایت کرده

۱- . تفسیر بغوی، ج ۷، ص ۱۸۰؛ تفسیر قرطبی، ج ۱۶، ص ۱؛ روح المعانی آلوسی، ج ۲۵، ص ۱۰؛ تفسیر خازن، ج ۴، ص ۴۹؛ فتح القدر شوکانی، ج ۴، ص ۵۲۸.

۲- . فضائل الصحابه احمد، ج ۲، ص ۶۶۹، ح ۱۱۴۱؛ نواسخ القرآن ابن جوزی، ص ۲۲۰ ضحاک از ابن عباس. زاد المسیر ابن جوزی، ج ۷، ص ۷۹؛ تفسیر طبری، تفسیر ابن ابی حاتم، ج ۱۲، ص ۱۹۵ و ۱۹۸؛ تفسیر ثعلبی، ج ۱۲، ص ۵۲؛ تفاسیر بغوی، واحدی، نسفی، فخر رازی، بیضاوی، الکشاف زمخشری، ج ۶، ص ۱۹۱؛ فتح القدر شوکانی، ج ۴، ص ۵۳۶؛ در المنثور، ج ۴، ص ۷ مجاهد و سعید از ابن عباس؛ مجمع الزوائد هیثمی، ج ۷، ص ۱۰۳ و ۱۶۸؛ معجم الکبیر، ج ۳، ص ۴۷، ح ۲۶۴۱، ج ۱۱، ص ۴۴۴، ح ۱۲۲۵۹؛ معجم الاوسط، ج ۲، ص ۳۳۶، ح ۲۱۵۵ و ج ۸، ص ۲۲۴، ح ۸۴۶۹؛ ذریه الطاهره دولابی، ج ۲، ص ۷۴، ح ۱۲۱؛ ذخائر العقبی، ص ۱۳۸ با دو سند؛ معانی القرآن نحاس، ج ۶، ص ۳۰۷؛ تفسیر قرطبی، ج ۱۶، ص ۲۱ و ۲۲؛ شواهد التنزیل، ح ۸۲۲ الی ۸۲۹ با ۸ سند؛ فتح الباری، ج ۸، ص ۴۳۳؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۴، ص ۱۲۱.

۳- تفسیر آلوسی، ج ۱۸، ص ۲۶۳

و او نیز صدوق است و بقیه ثقه هستند. ابن حجر هیتمی نیز بعد از نقل این حدیث با در نظر داشتند حسین اشقر گفته است: در سند آن شیعه ی غالی است، ولی او صدوق است. همچنین چنان که در پاورقی ذکر کردیم این حدیث را از ابن عباس ضحاک با دو سند و مجاهد و سعید بن جبیر نیز روایت کرده اند. پس این سند حسن است و اخبار دیگر نیز آن را تقویت می کند.

۳. أبو بکر محمد بن الحسن (حسین) الآجری بمکه حدثنا علی بن عبد العزیز البغوی حدثنا أبو عیید القاسم بن سلام حدثنا حجاج بن منهال حدثنا حماد بن سلمه عن ثابت عن أنس بن مالک. قال حماد: وحدثنی قتاده عن سعید بن جبیر عن ابن عباس ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لما قدم المدینه کانت تنوبه نوائب و حقوق و قدوم الغرباء علیه و لیس فی یده سعه لذلك فقالت الانصار: إن هذا الرجل قد هداکم الله علی یدیه وهو ابن اختکم تنوبه نوائب و حقوق و لیس فی یده لذلك سعه فاجمعوا له من أموالکم ما لا یضرکم فتأتونه به فیستعین به علی ما ینوبه من الحقوق فجمعوا له ثمان مائه دینار ثم أتوه فقالوا له: یا رسول الله إنک ابن اختنا وقد هدانا الله علی یدیک تنوبک نوائب و حقوق و لیس بیدک لها سعه فرأینا أن نجمع من أموالنا طائفه فتأتیک به فتستعین به علی ما ینوبک وهو ذا. فنزل (قل لا أسألكم علیه أجرا) یعنی لا أطلب منکم علی الایمان و القرآن جعلنا ولا- رزقا (إلا الموده فی القربی) یعنی إلا أن تحبونی و تحبوا أهل بیتی و قرابتی؛ (۱) ابن عباس می گوید: وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به مدینه آمدند مشکلات و حقوق و افراد غریب به حضور آن حضرت می آمدند در حالی که آن حضرت برای حل

۱- . معجم الاوسط، ج ۴، ص ۱۵۹ و ج ۶، ص ۴۹؛ معجم الکبیر، ج ۱۲، ص ۲۷؛ تفسیر طبری، ج ۲۵، ص ۳۳؛ تفسیر ثعلبی، ج ۱۲، ص ۵۰؛ شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۲۰۰، ح ۸۳۵ و ۸۳۶. تفسیر فخر رازی، ج ۱۳، ص ۴۳۰.

مشکلات مردم توان مالی نداشتند، پس انصار گفتند: خداوند به وسیله پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ما را هدایت فرمود و آن حضرت پسر خواهر شماست و هر روز مشکلات بر آن حضرت روی می آورد و ایشان توان برطرف کردن آن را ندارند، بنابر این مقداری از اموال خود را جمع کنید و به آن حضرت بدهید تا به وسیله آن، حضرت مشکلات را برطرف کند. پس ۸۰۰ دینار جمع کردند و به حضور آن حضرت آوردند و گفتند: ای رسول خدا، شما پسر خواهر ما هستید، مشکلات و حقوق به شما روی آورده و شما هم شرایط برطرف کردن آن را ندارید، ما تصمیم گرفتیم مقداری از اموال خود را در اختیار شما بگذاریم تا به وسیله آن این مشکلات را برطرف کنید. پس این آیه نازل شد «بگوا، من از شما برای رسالتم اجر

نمی خواهم جز مودت اهل بیتم» یعنی من در برابر ایمان شما به اسلام و قرآن پاداشی نمی خواهم جز این که محبت من و اهل بیتم را داشته باشید.

این حدیث به این معنا را از ابن عباس سعید بن جبیر از دو طریق، مقسم، ابوصالح و کلبی روایت کرده اند و همچنین از طریق انس بن مالک نیز حدیث فوق روایت شده. سند و متن فوق، روایت حسکانی است و تمام راویان هر دو سند انس و ابن عباس ثقه و متقدمین رجال هر دو سند از رجال صحاح سته هستند و تنها ما در سند آن علی بن حسین فسوی را نشناختیم. اما سند طبری از طریق مقسم تمام رجالش رجال صحاح سته هستند و در مورد یزید بن ابی زیاد اختلاف است و او نیز از رجال سته محسوب می شود. اما در طریق دوم سعید بن جبیر نزد طبرانی هیشمی شیخ طبرانی علی بن سعید بن بشیر را لین و بقیه رجال آن را ثقات داسته است. در سند ابوصالح نزد حسکانی نوفل بن داود را ما نشناختیم. فخر رازی و ابن حجر در «فتح الباری» این خبر را از طریق کلبی از ابن عباس روایت کرده اند. پس این حدیث با این اسانید به تنهایی با این همه طرقتش با تقویت هم کاملاً صحیح خواهد بود.

چنان که ملاحظه می کنید این خبر نیز تصریح دارد که این آیه شریفه در مدینه نازل

شده و هیچ ربطی با قریش و مشرکین نخواهد داشت.

سیوطی از ابونعیم و دیلمی این گونه نقل کرده است:

۴. وأخرج ابو نعیم والدیلمی من طریق مجاهد عن ابن عباس قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: «لا أسألکم علیه أجرا الا- الموده فی القربی» ان تحفظونی فی أهل بیتی وتودوهم بی؛ (۱) مجاهد از ابن عباس روایت کرده که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آیه مودت را تلاوت کردند و فرمودند: این که مرا در باره اهل بیتم حفظ کنید و مودت آن ها را به خاطر من داشته باشید.

۵. أبی مالک عن ابن عباس فی قوله: {وَمَنْ يَفْتَرِفْ حَسِيَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسَيْنًا} قال: الموده لآل محمد صلی الله علیه و آله و سلم؛ ابومالک از ابن عباس نقل کرده که در باره ادامه آیه مودت که خداوند متعال می فرماید: «هر که عمل خیری انجام دهد ما به خوبی اش

می افزایشیم» گفت: منظور از عمل خوب در این آیه مودت اهل بیت است. (۲) سه نفر این حدیث را از حکم بن ظهیر روایت کرده اند، ولی حکم ضعیف است و اخبار گذشته و آینده، این خبر را تقویت می کند.

۶. عن علی قال: فینا فی آل حم آیه، لا- یحفظ مودتنا إلا کل مؤمن ثم قرأ «قل لا أسألکم علیه أجرا إلا الموده فی القربی»؛ (۳) امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: «در حق ما آیه ی است در سوره آل حم، مودت ما را کسی جز مؤمن حفظ نمی کند و سپس آیه مودت را خواندند و فرمودند: این آیه در حق ما نازل شده است».

۱- . در المنثور سیوطی، ج ۶، ص ۷.

۲- . تفسیر ثعلبی، ج ۱۲، ص ۵۶. تفسیر قرطبی، ج ۱۶، ص ۲۴؛ شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۲۱۴، ح ۸۴۷ الی ۸۵۰؛ در المنثور، ج ۶، ص ۷ به نقل از ابن ابی حاتم.

۳- . ذکر اخبار اصبهان ابونعیم، ج ۲، ص ۱۶۵. صواعق المحرقة، ج ۲، ص ۴۸۷ به نقل از ابوشیخ و... . جواهر العقدين، ج ۲، ص ۲۳۸ از کتاب الثواب ابوشیخ؛ کنز العمال، ج ۲، ص ۲۹۰، ح ۴۰۳۰ از ابن مردویه و ابن عساکر. تفسیر آلوسی، ج ۱۸، ص ۲۶۳. شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۲۰۵، ح ۸۳۸.

در سند ابونعیم ابوصباح عبدالغفور انصاری ضعیف است و احمد حنبل گفته: او حدیث می ساخته است. در شرح حالش آورده اند که از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم چنین حدیث روایت کرده است: «خوشا به حال اهل سنت و جماعت که اهل قرآن و ذکر هستند»^(۱) و او حدیثی نیز در گذاشتن دست روی دست در حال نماز جعل کرده و به امیرالمؤمنین علیه السلام نسبت داده است. پس از این جا استفاده می شود که او در تقویت مذهب اهل سنت حدیث می ساخته و حدیث مورد بحث ربطی به او ندارد؛ زیرا از دیگران نیز شواهد فراوان دارد. البته ما به سند ابوشیخ دسترسی نداشتیم.

۷. خطب الحسن بن علی الناس حین قتل علی ... قال: و أنا من أهل البيت الذی افترض الله مودتهم علی کل مسلم فقال تبارک و تعالی لنبیه صلی الله علیه و (وآله) سلم: {قل لا أسألكم علیه اجرا إلا الموده فی القربی و من یقترب حسنه نزد له فیها حسنا} فاقتراف الحسنه مودتنا أهل البيت؛^(۲) امام حسن علیه السلام بعد از شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام خطبه خواندند و ضمن آن فرمودند: ... «من از خاندانی هستم که خداوند در قرآن مودت و محبت ما را برای هر مسلمانی واجب

۱- الکامل فی ضعفاء الرجال، ج ۵، ص ۳۲۹؛ میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۶۴۱، ر ۵۱۵۰؛ لسان المیزان، ج ۴، ص ۴۳، ر ۱۲۸.
 ۲- مسند احمد، ج ۱، ص ۱۹۹، ح ۱۷۱۹ و ۱۷۲۰؛ ذریه الطاهره، ج ۱، ص ۷۴ و ۷۸ و ۷۹، ح ۱۲۱ و ۱۳۱ و ۱۳۲؛ مصنف ابن ابی شیبیه، ج ۶، ص ۳۷۲، ح ۳۲۰۹۴ و ۲۱۰۵، ج ۷، ص ۴۹۹ و ۵۰۲، ح ۴۷؛ سنن الکبری، ج ۵، ص ۱۱۲، ح ۸۴۰۸؛ خصائص نسائی، ح ۲۳؛ مسند بزار، ج ۴، ص ۱۷۹، ح ۱۳۳۹ تا ۱۳۴۱؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۷۲، ح ۴۸۰۲؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۴۶؛ تاریخ طبری، ج ۳، ص ۱۶۴؛ معجم الاوسط، ج ۲، ص ۳۳۶، ح ۲۱۵۵، ج ۸، ص ۲۲۴، ح ۸۴۶۹؛ فضائل الصحابه احمد، ج ۱، ص ۵۴۸، ح ۹۲۲، ج ۲، ص ۵۹۵ و ۶۰۰، ح ۱۰۱۳ و ۱۰۲۶؛ معجم الکبیر، ج ۳، ص ۸۰، ح ۲۷۱۷ تا ۲۷۲۵؛ مسند ابو یعلی، ج ۱۲، ص ۱۲۵، ح ۶۷۵۸؛ الثقات، ج ۲، ص ۳۰۴ و صحیح ابن حبان، ج ۱۵، ص ۳۸۳، ح ۶۹۳۶؛ حلیه الاولیاء، ج ۱، ص ۶۵، ح ۲، ص ۳؛ طبقات ابن سعد، ج ۳، ص ۳۸ و ۳۹؛ تاریخ ابن کثیر، ج ۷، ص ۳۶۸. صواعق المحرقه، ج ۲، ص ۴۸۷.

گردانیده است؛ آن جا که به پیامبرش فرمود: «بگو (ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم به امت خویش که) من از شما در برابر این کار (یعنی رسالت) چیزی جز اینکه نسبت به «القربی» مودت و دوستی نمایم طلب نمی نمایم و هر که عمل خیر انجام دهد در خیرش

می افزایم» همانا انجام عمل خیر داشتن مودت و محبت ما اهل بیت است.

دقت داشته باشیم که اصل این خطبه امام حسن علیه السلام متواتر است و بیش از ده نفر آن را روایت کرده اند، ولی این عبارت مورد بحث، چون در آخر خطبه آن حضرت آمده در نقل بعضی که آن را مختصر نقل کرده اند نیامده است. اما عبارات مورد بحث را از امام حسن علیه السلام ابوظیفیل صحابی، امام سجاد، جعفر بن حبان و زید شهید کامل نقل کرده اند، هیشمی و ابن حجر هیثمی آن را حسن دانسته اند و سند حاکم نیز حسن و یا صحیح است. البانی به سند حاکم دو اشکال وارد کرده است: ۱. حسن بن محمد علوی را ذهبی به وضع حدیث «علی خیر البشر» متهم کرده. ۲. علی بن جعفر (برادر امام کاظم علیه السلام) را کسی توثیق نکرده بلکه ترمذی به ضعیف بودن وی اشاره کرده آن جا که حدیث او را غریب خوانده و ابن حجر او را مقبول دانسته است. (۱)

پاسخ: متهم کردن ذهبی شیخ حاکم را از تناقضات ذهبی و ثبوت دشمنی او با فضائل اهل بیت علیهم السلام است؛ زیرا اولاً: هیچ دلیلی بر متهم بودن او ذکر نکرده جز روایت حدیث در فضائل اهل بیت علیهم السلام و حال آن که حدیث «علی خیر البشر» اسانید زیادی دارد و همچنین از جابر بن عبدالله ثابت است. ثانیاً: ذهبی با این عمل دچار تناقض آشکار شده؛ زیرا در دو مورد در تلخیص مستدرک حدیث شیخ حاکم حسن بن محمد علوی را صحیح دانسته است. (۲) پس این حکم ذهبی در باره شیخ حاکم از روی تعصب

۱- احادیث صحیحہ البانی، ج ۵، ص ۴۹۶، ح ۲۴۹۶، بعد از اعتراف بر معتبر بودن اصل خطبه امام حسن علیه السلام در صحیحہ اش.

۲- المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۹۸، ح ۴۸۲۲ و ۴۹۳۶ و در دو مورد نیز سکوت کرده و حدیث او را تضعیف نکرده است و تنها حدیث مورد بحث را بدون دلیل غیر صحیح دانسته است.

بوده و دور از انصاف است و ارزش منطقی نخواهد داشت.

اما علی بن جعفر: اولاً: ابن حجر مضافاً بر این که او را مقبول دانسته قبش می-گوید: از بزرگان طبقه دهم است. ثانیاً: در سه چاپ سنن ترمذی و حتی در آن چاپی که همراه حاشیه البانی است ترمذی سند حدیث علی بن جعفر را حسن غریب گفته نه غریب تنها، ولی البانی از ذهبی نقل کرده که گفته است: ترمذی حدیث او را نه صحیح دانسته و نه حسن. البانی با سکوت این حرف دروغ را تأیید کرده تا بتواند در تضعیف این حدیث از این طریق خواننده کتابش را فریب دهد، زیرا خود البانی در جای دیگر به تحسین ترمذی اعتراف و اشاره کرده است. ثالثاً: علی بن جعفر چنان که ابن حجر نیز در «تقریب» اعتراف و تصریح کرده شخصیت برجسته‌ی است که نیاز به معرفی کسی نخواهد داشت.

البته باید دقت داشته باشیم که البانی متناقض به ابن حجر هتیمی به خاطر حسن دانستن حدیث امام حسن علیه السلام حمله کرده و با این وجود به حدیث امیرالمؤمنین علیه السلام که ابن حجر از ابوشیخ نقل کرده هیچ اشاره نکرده است!

۸. عمرو بن عاص نیز در نامه خود به معاویه این آیه را ضمن آیات فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام برای او نوشته است. (۱)

۹. جابر بن عبدالله می گوید: اعرابی به حضور پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آمد و گفت: برای من اسلام را عرضه بدار. حضرت بر او شهادتین را عرضه کردند. او گفت: اجری هم از من می خواهی؟ فرمودند: نه، جز مودت فی القربی. گفت: قربای من و یا قربای تو؟ فرمودند: قربای من. گفت: دستت را بده با تو بیعت کنم، لعنت خدا بر کسی که تو و اقربایت را دوست نداشته باشد. حضرت نیز آمین گفتند. (۲) راویان سند ابونعیم ثقه هستند جز یحیی

۱- مناقب خوارزمی، ص ۲۰۰، ح ۲۴۰.

۲- حلیه الاولیاء ابونعیم، ج ۳، ص ۲۰۱.

بن العلاء قاضی ری که از اصحاب امام صادق علیه السلام است و نجاشی او را ثقه دانسته، ولی اهل سنت او را تضعیف کرده اند و احمد رمی بر کذب و وضع حدیث کرده با این که از او در مسندش حدیث روایت کرده و عبدالرزاق نیز در مصنف و دیگران فراوان از او حدیث روایت کرده اند.

۱۰. عن عبد الله قال: كنا مع رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم في مسير، فهتف به أعرابي بصوت جهوري: يا محمد فقال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: «يا هناه» فقال: يا محمد ما تقول في رجل يحب القوم ولم يعمل بعملهم؟ قال: «المرء مع من أحب» قال: يا محمد، إلی من تدعو؟ قال: «إلی شهادة أن لا إله إلا الله وأنی رسول الله وإقام الصلاة وإيتاء الزكاة وصوم رمضان وحج البيت» قال: فهل تطلب علی هذا أجراء؟ قال: «لا، إلا المودة فی القربی» قال: أقبائی یا محمد أم أقبأؤك؟ قال: «بل أقبائی» قال: هات يدك حتی أبایعك، فلا خیر فیمن یودك ولا یود أقباءك؛ (۱) ابن مسعود نیز می - گوید: اعرابی با صدای بلند گفت: ... ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم به چه چیز دعوت می کنی؟ حضرت فرمودند: به شهادت بر وحدانیت خداوند متعال و پیامبری من و برپا داشتن نماز و دادن زکات و روزه ماه رمضان و حج خانه خدا. اعرابی گفت: آیا برای این عمل اجر هم می خواهی؟ فرمودند: نه «مگر مودت فی القربی». گفت: اقبای خودم و یا اقبای تو؟ فرمودند: بلکه اقبای من. اعرابی گفت: دستت را بده تا با تو بیعت کنم، خیری نیست در کسی که تو را دوست داشته باشد، ولی اقبایت را دوست نداشته باشد.

دقت داشته باشیم که تمام رجال این سند ثقه هستند جز یحیی بن ثعلبه انصاری که یحیی بن معین، ابواحمد حاکم و دیگران او را یاد کرده و جرحی نکرده اند، ولی ذهبی در میزان الاعتدال گفته است: دارقطنی او را تضعیف کرده است. راوی از ابن ثعلبه شخص ثقه محمد بن خالد بن عثمه است و این می تواند معتبر بودن این سند را تقویت

کند، زیرا بین این راوی و دارقطنی فاصله زیاد است، لذا نمی توان جرح بدون اسناد و دلیل دارقطنی را در باره او قبول کرد چون کسی غیر از او وی را تضعیف نکرده است.

۱۱. ابوامامه نیز روایت کرده که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم پس از تأکید بر محبت اهل بیت علیهم السلام این آیه شریفه را تلاوت فرمودند. (۱) در سند این خبر فضال بن جبیر ضعیف است.

۱۲. ابودیلیم می گوید: «(بعد از واقعه کربلا) وقتی امام سجاد علیه السلام را به اسیری گرفتند، آوردند نزدیک دروازه دمشق (شام) نگه داشتند. مردی از اهل شام برخاست و گفت: «سپاس خدا را که شما را به قتل رسانید و ریشه تان را کند و فتنه را از ریشه بر کند.» امام سجاد علیه السلام به او فرمودند: «آیا قرآن خوانده ای؟» گفت: «آری.» فرمودند: «آیا آل حم را خوانده ای؟» گفت: «قرآن خواندم، ولی آل حم را نخواندم.» امام فرمودند: آیا آیه ای «قل لا اسألکم علیه اجر الا الموده فی القربی» را نخوانده ای؟» گفت: «القربی» شما هستید؟» امام فرمودند: «آری.» (۲)

۱۳. سعید بن جبیر، امام سجاد، اسماعیل سدی، عمرو بن شعیب نیز

گفته اند که منظور از این آیه دوستی و مودت اهل بیت است. (۳) ابن حجر در فتح الباری این نظریه را به صورت خبر قطعی نقل کرده و به سند آن ها اشکال وارد نکرده است، پس سند اخبار این افراد از نظر او صحیح بوده، زیرا او دو خبر دیگر را نیز در این موضوع ذکر کرده و بر ضعف سندش حکم کرده است.

پس چنان که ملاحظه می کنید تمام این اخبار مؤید هم هستند و همچنین مفسرین اهل سنت مانند ثعلبی، زمخشری، بغوی، آلوسی، فخر رازی و دیگران پس از روایت

۱- تاریخ ابن عساکر، ج ۴۲، ص ۶۵ و ۳۳۵.

۲- تفسیر طبری، ج ۲۵، ص ۳۳؛ تفسیر ثعلبی، ج ۱۲، ص ۵۴؛ در المنثور، ج ۶، ص ۷؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۴، ص ۱۲۱.

۳- تفسیر طبری، ذیل آیه با سند از سه نفر آن ها؛ تفسیر ثعلبی، ج ۱۲، ص ۵۱؛ زاد المسیر ابن جوزی، ج ۷، ص ۷۹؛ تفسیر قرطبی، ج ۱۶، ص ۲۱؛ فتح الباری، ج ۸، ص ۴۳۳. تفسیر ابن کثیر، ج ۴، ص ۱۲۱.

حدیث در ذیل آیه شریفه مودت، احادیث دیگری را نیز که دلالت بر وجوب مودت و محبت اهل بیت علیهم السلام می کند برای تأیید واجب بودن مودت اهل بیت در این آیه، برای حدیث اول ابن عباس شاهد آورده و بر واجب بودن مودت و محبت اهل بیت علیهم السلام تأکید کرده اند.

خطاب ابوسفیان در احد

در «صحیح بخاری» و برخی کتب دیگر زهیر و اسرائیل از ابواسحاق و او به صورت معنعن از براء حدیث روایت کرده است که گویا ابوسفیان در جنگ احد به مسلمین خطاب کرد و پرسید: آیا محمد صلی الله علیه و آله و سلم در بین شما هست، ابوبکر هست، عمر هست و چون با امر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم کسی پاسخ نداد او گفت: این ها کشته شدند و... ولی عمر بن خطاب نتوانست خودداری کند و گفت: دروغ گفتم ما زنده هستیم و... (۱).

راوی این حدیث تنها ابواسحاق است و باید دقت داشته باشیم که ابواسحاق سبعی مدلس بوده و همچنین اختلاط پیدا کرده است. بخاری که ۱۷۷ حدیث از او در صحیحش روایت کرده است، تنها ۵۸ حدیث ابواسحاق در «صحیح بخاری» به صورت سماع است و بقیه معنعن است که حکم مرسل و ضعیف را دارد و همچنین خیلی از احادیث او در «صحیح بخاری» از زهیر و اسرائیل است که پس از اختلاط از او حدیث شنیده اند.

خبر فوق به این صورت را تنها اسرائیل و زهیر از ابواسحاق روایت کرده اند و این دو از ابواسحاق پس از اختلاط حدیث روایت کرده اند و لذا گفته اند: روایت این دو از او، لین و ضعیف است. (۲) همچنین ابواسحاق که مدلس است در تمام کتاب ها و در یک

۱- صحیح بخاری، کتاب الجهاد والسير، باب: ما یکره من التنازع والاختلاف فی الحرب، ج ۳، ص ۱۱۰۵، ح ۳۰۳۹؛ کتاب المغازی، باب غزوه احد، ج ۴، ص ۱۴۸۶، ح ۴۰۴۳.

۲- الجرح والتعديل، ج ۲، ص ۳۳۱، رقم ۱۲۵۸؛ تهذیب التهذیب، ج ۱، ص ۲۲۹، رقم ۴۹۶؛ میزان الاعتدال ذهبی، ج ۲، ص ۸۶، رقم ۲۹۲۱.

روایت بخاری معنعن خبر را نقل کرده است و تنها بخاری سند دوم خود را به صورت سماع نقل کرده است. و همچنین براء در آن زمان کوچک بوده و به این جهت اجازه نداده بودند که در بدر حضور پیدا کند و حالا در احد بوده یا نه با آن سن و سال والله اعلم.

گذشته از این ها، ابن مسعود نیز این داستان را نقل کرده است و در آن هیچ ذکری از ابوبکر و عمر نیست. (۱)

مهم تر از همه ای این ها اولاً: خلیفه اول و دوم در احد از میدان جنگ فرار کردند. ثانیاً: در تاریخ اسلام به ویژه در زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم ثابت نشده که این دو با کسی از کفار و مشرکین مبارزه کرده باشند و یا حتی یک نفر را به قتل رسانده باشند و یا یگان قهرمانی از خود بر جای گذاشته باشند که آن سبب شده باشد تا ابوسفیان از این ها حساب می برده باشد، ولی در زمان اسلام ظاهری ابوسفیان و پس از حیات پر برکت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم عکس این مدعا ثابت شده است و این دو از ترس این که ابوسفیان علیه خلافت آن ها افرادی را بشورانند، جهت جلب رضایت وی فرزندش یزید و پس از وی معاویه را حاکم شام قرار داده اند با این که چنان که ذکر شد حکومت را برای طلقا و مسلمة الفتح حرام و غیر جائز می-دانستند.

و این گونه اخبار که در زمان معاویه وضع شده اند متأسفانه خیلی فراوان هستند که هیچ همخوانی با سیره و سلوک عملی خلفا ندارد و عکس آن صفات در سیره عملی آن ها فراوان بوده و ثابت شده است.

نسبت ناروا به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و تناقضات آشکار در موضوع بول

احادیث فراوان در کتب اهل سنت موجود است که از نظر محدثین اهل سنت از

۱- مسند احمد، ج ۱، ص ۴۶۳، مصنف ابن ابی شیبه، ج ۸، ص ۴۹۲.

حیث سند صحیح است، و در آن ها به روشنی نسبت تناقض به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم داده شده است که نمونه های بسیاری را ما در این نوشتار ذکر و اشاره کردیم و موضوع مورد ذکر نیز از نمونه های دیگر از این نسبت های ناروا به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می باشد.

بخاری چنین روایت کرده است: عن أبي وائل عن حذيفة قال: أتى النبي صلى الله عليه وآله وسلم سباطه قوم فبال قائما ثم دعا بماء فجتته بماء فتوضأ؛^(۱) یعنی به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نسبت داده اند که آن حضرت گویا ایستاده بول کرده اند.

این حدیث را ابووائل شقیق بن سلمه از مغیره نیز روایت کرده است.^(۲) ابن ابی الحدید ابووائل را از دشمنان امیرالمؤمنین علیه السلام خوانده و گفته است: او عثمانی بود و علی را دشنام می داد و از خوارج نیز بود و پس از دعوت پی در پی امیرالمؤمنین علیه السلام با توبه از رای خوارج برگشت و در جنگ صفین همراه امیرالمؤمنین علیه السلام بود، و در مورد آن جنگ گفت: چه بد صف هایی بود آن صف ها. عاصم گفته است: ابووائل عثمانی بود و زر بن حبیش علوی بود.^(۳) برخی از عبارات فوق را ذهبی نیز نقل کرده است و او همچنین نقل کرده است: به ابووائل گفتند: عثمان برای تو محبوب تر است و یا علی؟ گفت: علی محبوب تر بود، ولی الآن عثمان محبوب تر است.^(۴) این خبر نیز به نوعی ناصبی گشتن او را تأیید می کند.

اخبار مختلف این ادعا و حدیث بخاری را تکذیب می کنند که با برخی از آن احادیث در ذیل آشنا خواهیم شد.

۱- صحیح بخاری، کتاب الوضوء، باب: البول قائما وقاعدا، ج ۱، ص ۹۰، ح ۲۲۴ الی ۲۲۶ و ۲۴۷۱؛

۲- سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۱۱۱، ح ۳۰۶.

۳- شرح نهج البلاغه، ج ۴، ص ۹۹.

۴- سیر اعلام النبلاء ذهبی، ج ۴، ص ۱۶۳، شرح ۵۹؛ تهذیب التهذیب شرح حال ابووائل.

عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ: مَنْ حَدَّثَكَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بَالَ قَائِمًا فَلَا تُصَدِّقُهُ أَنَا رَأَيْتُهُ يَبُولُ قَاعِدًا؛ (۱) ام المؤمنین عائشه گفت: هر که به تو بگوید که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ایستاده بول کرد تصدیقش مکن من آن حضرت را دیدم که نشسته بول می کرد. (در برخی روایات: بول نمی کرد مگر نشسته). البانی سند این حدیث را صحیح دانسته است و در نقل احمد عائشه گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از زمانی که به آن حضرت قرآن نازل شد، ایستاده بول نکرد. (۲) شعب ارئووط سند این حدیث را به شرط مسلم صحیح دانسته است.

در نقل طحاوی و ابن حبان ام المؤمنین گفته است: کسی به تو چنین حدیث نقل کند، او را تکذیب نما. (۳) و در نقل ابن سعد عائشه سوگند یاد می کند که: کسی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را از زمانی که به آن حضرت قرآن نازل شده است، ندیده که ایستاده بول کرده باشند. (۴) سند این خبر نیز صحیح است و حاکم آن را به شرط شیخین صحیح دانسته و ذهبی سکوت کرده است.

ترمذی پس از نقل این حدیث می گوید: در این موضوع از عمر و بریده و ابن حسنه نیز حدیث روایت شده است و حدیث عائشه برترین و صحیح ترین حدیث در این موضوع است... (۵)

عُمَرُ قَالَ: رَأَى رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَأَنَا أَبُولُ قَائِمًا فَقَالَ: يَا عُمَرُ لَا تَبُلْ قَائِمًا، فَمَا بُلْتَ قَائِمًا بَعْدُ؛ (۶) عمر بن خطاب گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مرا دید که ایستاده بول می کنم

۱- سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۱۱۲ ح ۳۲۷؛ سنن الکبری نسائی، ج ۱، ص ۶۸، ح ۲۵؛

۲- مسند احمد، ج ۶، ص ۱۳۶، ح ۲۵۰۸۹ و ۲۵۶۳۷ و ۲۵۸۲۸.

۳- شرح معانی الآثار، ج ۴، ص ۲۶۷، ح ۶۳۱۴؛ صحیح ابن حبان، ج ۴، ص ۲۷۸، ح

۴- طبقات ابن سعد، ج ۱، ص ۳۸۳؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۱، ص ۲۹۵، ح ۶۶۰.

۵- سنن ترمذی، ج ۱، ص ۱۸، ح ۱۲.

۶- سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۱۱۲ ح ۳۲۸؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۱، ص ۲۹۵، ح ۶۶۱.

و فرمود: ای عمر! ایستاده بول مکن، و من پس از آن ایستاده بول نمودم. حاکم پس از نقل این حدیث می گوید: از ابوهریره نیز از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در نهی از ایستاده بول نمودن، حدیث روایت شده است.

عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: نَهَى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَنْ يُبَوَّلَ قَائِمًا؛ (۱) جابر می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از ایستاده بول کردن نهی فرمود.

ابن مسعود، ابن بریده و شعبی گفته اند: ایستاده بول کردن جفا است. (۲) اصل این سخن از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نیز وارد شده است.

حالا چگونه ممکن است که انسان مسلمان این دو عمل متناقض را به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نسبت بدهد! خیلی روشن است حدیثی را که بخاری اختیار کرده بی اساس است چنان که ام المؤمنین بر آن تأکید کرده و اخبار دیگران نیز سخن او را تأیید کرده است.

نسبت ناروای دیگر به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و تناقض آشکار بخاری در موضوع تخلی

عن عبد الله بن عمر قال: ارتقيت فوق ظهر بيت حفصه لبعض حاجتي فرأيت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يقضي حاجته مستدبر القبلة مستقبل الشام؛ (۳) ابن عمر گفته است: به پشت منزل حفصه برای انجام حاجتم رفتم و دیدم که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رو بر شام و پشت بر قبله، قضای حاجت می کند.

در نقل دیگر بخاری، ابن عمر می گوید: لقد ظهرت ذات يوم على ظهر بيتنا فرأيت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قاعدا على لبنتين مستقبل بيت المقدس؛ (۴) آن روز به پشت

۱- سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۱۱۲ ح ۳۲۹.

۲- مصنف ابن ابی شیبه، ج ۱، ص ۱۱۶، ح ۱۳۲۶ الی ۱۳۲۸؛ سنن ترمذی، ج ۱، ص ۱۸، ح ۱۲؛

۳- صحیح بخاری، کتاب الوضوء، باب: ج ۱، ص ۶۸، ح ۱۴۸ و ۱۴۵ و ۲۹۳۵؛ صحیح مسلم، کتاب الطهاره، باب: استطابه، ج ۱، ص ۲۲۴، ح ۲۶۶؛ مسند احمد، ج ۲، ص ۱۲، ح ۴۶۰۶.

۴- صحیح بخاری، کتاب الوضوء، باب من تبرز علی لبنتين، ج ۱، ص ۶۸، ح ۱۴۵؛ مسند احمد، ج ۲، ص ۴۱، ح ۴۹۹۱.

منزلمان رفتیم و دیدیم که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رو به بیت المقدس (و پشت به قبله) نشسته است (و قضای حاجت می کند).

در نقل مسلم ابن عمر گفته است: به پشت منزلی رفتیم و دیدیم که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رو به بیت المقدس (پشت به قبله) نشسته و قضای حاجت می کند. (۱)

حالا- ابن عمر بالأخره این حالت را در کجا دیده است، زمانی که پشت منزل حفصه رفت و یا زمانی که پشت منزل خودشان رفت و یا پشت منزلی رفت! این اضطراب خود نیز از دلایل بی اساسی خبر است مضافاً بر این که در اسلام پشت و پیش نمودن بر قبله در حالت تخلی حرام است و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از آن نهی فرموده اند که به یک نمونه از این احادیث اشاره می کنیم:

عن أبي أيوب الأنصاري قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: إذا أتى أحدكم الغائط فلا تستقبل القبلة ولا يولها ظهره شرقوا او غربوا! (۲) اگر کسی از شما خواست قضای حاجت کند رو و پشت به قبله نباید باشد.

این حدیث در تمام کتاب ها از افراد زیاد مانند سهل بن حنیف، اسامه و ابوهریره و ... روایت شده و ترمذی پس از نقل این حدیث گفته است: در این باب از عبدالله بن حارث، معقل، ابوامامه، ابوهریره و سهل نیز حدیث وارد شده است.

از این دو حدیث نیز تناقضات بخاری در صحیحش به روشنی ثابت می شود و نیز این که او چگونه نسبت های ناروا و تناقض گویی را به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم داده است؛ زیرا او تمام این اخبار را صحیح و حجت دانسته است!

۱- صحیح مسلم، کتاب الطهاره، باب: استطابه، ج ۱، ص ۲۲۴، ح ۲۶۶.

۲- صحیح بخاری، کتاب الوضوء، باب: لا تستقبل القبلة بغائط او بول الا عند البناء، جدار او نحوه، ج ۱، ص ۶۶، ح ۱۴۴ و ۳۹۴؛

مسند احمد، ج ۲، ص ۲۴۷، ح ۷۳۶۲ و ۱۶۰۲۷؛ سنن ترمذی، ج ۱، ص ۸، ح ۸.

قاعده جهت توجیه تناقضات

در این جا لازم است اشاره شود که اهل سنت در علم اصول قاعده ای را مطرح کرده و گفته اند: اگر قول و فعل (رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم) در یک موضوع بر خلاف هم باشد، قول آن حضرت بر فعلشان مقدم است. یعنی در واقع چنین عمل متناقض از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم صادر شده است و به این نوع حل مشکل کرده اند و البته این قاعده را در مورد صحابه و تابعین و محدثین و فقها نیز جاری کرده اند، و حال آن که چنین نظریه را قرآن کریم رد می کند و با مذمت کسانی که سخنی را می گویند که به آن عمل نمی کنند

می فرماید:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ» ای کسانی که ایمان آورده اید! چرا سخنی می گویند که عمل نمی کنید؟ نزد خدا بسیار موجب خشم است که سخنی بگویند که به آن عمل نمی کنید» (۱)

در آیه ای دیگر می فرماید:

وَأَنَّهُمْ يَقُولُونَ مَا لَا يَفْعَلُونَ (۲) و سخنانی می گویند که [به آن] عمل نمی کنند؟

بنابر این، چنین قاعده از نظر قرآن مردود و بی اساس است و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم هرگز بر خلاف قول خود عمل نکرده اند، بلکه برخی، سخنان و یا عمل پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را غلط برداشت کرده اند و برخی نیز دروغ هایی را به آن حضرت نسبت داده اند.

نسبت سب به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و تناقض دیگر

عن أبي هريره: أنه سمع النبي صلى الله عليه وآله وسلم يقول: اللهم فأیما مؤمن سببته فاجعل ذلك له قربه إليك يوم القيامة؛ (۳) ابوهریره از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم شنیده است که می فرموده اند:

۱- صف ۲ و ۳.

۲- شعراء، ۲۲۶.

۳- صحیح بخاری، کتاب الدعوات، باب: قول النبي صلى الله عليه وآله وسلم: من آذيته فاجعله له زكاه وزحمه، ج ۵، ص ۲۳۳۹، ح ۶۳۶۱؛ صحیح مسلم، کتاب البر والصله والآداب، باب من لعنه النبي صلى الله عليه وآله وسلم او سبه او دعا عليه وليس هو أهلا لذلك، ج ۴، ص ۲۰۰۷، ح ۲۶۰۱.

خدایا هر مؤمنی را که من سب و دشنام دادم آن را روز قیامت برای وی تقرب به سوی خودت قرار بده. در «صحیح مسلم» ابوهریره اضافه کرده است: خدایا همانا محمد صلی الله علیه و آله و سلم بشر است، غضب می کند چنان که بشر غضب می کند... هر مؤمنی را که آزار دادم یا سب نمودم یا شلاق زدم، آن را برایش کفاره و... قرار بده.

این خبر، هم با احادیث دیگر خود «صحیح بخاری» مخالف است و هم با آیات قرآن و احادیث فراوان دیگر که به ترتیب به برخی اخبار در مورد بی اساسی این تهمت بزرگ به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم اشاره می کنیم.

۱. عبد الله قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: سباب المسلم فسوق وقتاله كفر؛^(۱) ابن مسعود می گوید: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: سب و دشنام مسلمان (چه رسد به مؤمن) فسق است... .

۲. قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم.. .. و من لعن مؤمنا فهو كقتله...؛^(۲) ثابت بن ضحاک از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده است که فرمودند: هر که مؤمنی را لعن کرد گویا که او را به قتل رسانیده است.

۳. عن أنس قال: لم يكن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فاحشا ولا لعانا ولا سبابا كان يقول لاحدنا عند المعته: ما له ترب جبينه؛^(۳) انس می گوید: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم اهل فحش

۱- صحیح بخاری، کتاب الایمان، باب: خوف المؤمن من ان يحبط عمله وهو لا يشعر، ج ۱، ص ۲۷، ح ۴۸، ح ۶۰۴۴ و ۷۰۷۶.

۲- صحیح بخاری، کتاب الادب، باب: ما ينهى من السباب واللعن، ج ۵، ص ۲۲۴۷، ح ۶۰۴۷ و ۶۱۰۵ و ۶۶۵۲.

۳- صحیح بخاری، کتاب الادب، باب: ما كان النبي فاحشا ولا متفحشا، ج ۵، ص ۲۲۴۳، ح ۶۰۳۱ و ۶۰۴۶.

و لعن و سب و دشنام نبود، هنگام عتاب و سرزنش یکی از ما می فرمود: به این چه شده به پیشانی اش خاک رسیده است!.

۴. عن عائشه: أن يهود أتوا النبي صلى الله عليه وآله وسلم فقالوا: السام، عليكم فقالت عائشه: عليكم ولعنكم الله وغضب الله عليكم. قال: مهلا يا عائشه عليك بالرفق وإياك والعنف والفحش. قالت: اولم تسمع ما قالوا؟ قال: اولم تسمعي ما قلت؟ رددت عليهم فيستجاب لي فيهم ولا يستجاب لهم في؛ (۱) عائشه می گوید: یهود به نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آمدند و (به جای سلام) گفتند: سام (مرگ) بر تو. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: بر شما باد. عائشه گفت: مرگ بر شما و خدا شما را لعنت کند و بر شما غضب کند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: ساکت باش ای عائشه، باید اهل مدارا باشی و از خشونت و فحاشی بر حذر باش... .

این تنها برخی احادیث «صحیح بخاری» است که با آن خبر ابوهریره که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را به بدون علت نه به لعن و نفرین بلکه به سب و دشنام مؤمنین رمی کرده و تهمت زده است، مخالف است. پس این نیز از تناقضات بخاری در صحیحش و توهین بزرگ او به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است؛ زیرا چگونه حضرت را به نسبت های ناروا در حق مؤمنین که در چهار حدیث فوق وارد کرده، رمی نموده است! همچنین چگونه او فکر نکرده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم سب و دشنام مسلمین را فسق معرفی کنند و حتی از بدگویی یهود بر حذر دارند، ولی خود مؤمنین را دشنام دهند، و حال آن که دشنام در اسلام فسق است.

اما چند خبر مهم دیگر در باطل بودن نسبت ابوهریره به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و امثال آن:

۱- صحیح بخاری، کتاب الادب، باب: ما کان النبی فاحشا ولا متفحشا، ج ۵، ص ۲۲۴۳، ح ۶۰۳۰ و ۲۹۳۵ و ۶۰۲۴ و ۶۲۵۶ و ۶۳۹۵ و ۶۰۳۸ و ۶۹۲۷.

۱. خداوند متعال در قرآن کریم در وصف پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید: «وانك لعلى خلق عظیم» قلم، ۴؛ و تو دارای خلق عظیم هستی.

البته اگر با در نظر گرفتن سیره و اخلاق متعالی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم احادیث «صحیح بخاری» مورد بررسی قرار داده شود فراوان هستند احادیث در «صحیح بخاری» که اخلاق متعالی آن حضرت آن احادیث و اخبار را تکذیب می- کند و جای تعجب است که ما پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را که خداوند متعال در قرآن «الگوی حسنه» معرفی کرده است با چه صفات عجیب و غریب که حتی خودمان از داشتن آن صفات خجالت خواهیم کشید، آن را به آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم نسبت می دهیم و باز از آن نسبت ناروا دفاع نیز می کنیم!

۲. عن أنس قال : خدمت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم عشر سنين لا والله ما سبني سبه قط ولا قال لي أف قط ولا قال لي لشيء فعلته لم فعلته ولا لشيء لم أفعله ألا فعلته؛ (۱) انس می گوید: ده سال خادم پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بودم به خدا سوگند حتی یک بار مرا سب نکرد و هرگز به من اف نگفت و به کاری که انجام دادم نگفت که چرا انجام دادی و به کاری که انجام ندادم نگفت که چرا انجام ندادی.

شعیب ارنؤوط سند این حدیث را به شرط بخاری و مسلم صحیح دانسته است، پس چرا بخاری این حدیث را که از شیوخش است، در صحیحش وارد نکرده است!؟

به این روح بزرگ و سیره متعالی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم دقت کنید و لذت برید و حالا شما این سیره و این روح بزرگ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را با احادیث فراوانی که در آن ها نسبت های ناروا به آن حضرت داده اند مقایسه کنید!

۳. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به زید بن ثابت دعایی تعلیم دادند و در آن فرمودند:

اللهم ما صلیت من صلاه فعلی من صلیت و ما لعنت من لعن فعلی من

۱- . مسند احمد، ج ۳، ص ۱۹۷، ح ۱۳۰۵۷؛ مصنف عبدالرزاق، ج ۹، ص ۴۴۳، ح ۱۷۹۴۶؛

لعنت؛ (۱) خدایا به جز به کسی که توبه وی درود فرستادی درود نفرستادم و لعن نیز نکردم مگر کسی را که تو لعن فرمودی. حاکم و هیثمی و منذری سند این حدیث را صحیح دانسته اند.

۴. عن أبي هريره، قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: انى لا- اقول الا- حقا. قالوا: يا رسول الله إنك تداعبنا قال: إنى لا أقول إلا حقا؛ (۲) پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: من جز حق، سخنی نمی گویم. اصحاب گفتند: ای رسول خدا، همانا شما با ما شوخی می کنید، فرمودند: من چیزی جز حق نمی گویم.

ترمذی، البانی و شعیب ارتؤوط سند این حدیث را صحیح دانسته اند و البته این حدیث از ابن عباس، انس و ابن عمر نیز روایت شده است.

۵. أن عبد الله بن عمرو حدثهم: أنه قال: يا رسول الله، أكتب ما أسمع منك؟ قال: نعم قلت: عند الغضب وعند الرضا؟ قال: نعم إنه لا- ينبغى لى أن أقول عند الرضا والغضب إلا حقا؛ (۳) عبدالله بن عمرو به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم گفت: ای رسول خدا، هر چه از شما می شنوم آن را بنویسم؟ حضرت فرمودند: آری، عبدالله گفت: در حال غضب و رضا؟ حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: آری، همانا برای من سزاوار نیست که در حالت غضب و رضا چیزی جز حق بگویم.

۱- مسند احمد، ج ۵، ص ۱۹۱، ح ۲۱۷۱۰؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۱، ص ۶۹۷، ح ۱۹۰۰؛ مجمع الزوائد، ج ۱۰، ص ۱۱۳.

۲- ادب المفرد بخاری، ج ۱، ص ۱۰۲، ح ۲۶۵؛ سنن ترمذی، ج ۴، ص ۳۵۷، ح ۱۹۹۰؛ مسند احمد، ج ۲، ص ۳۴۰، ح ۸۴۶۲؛ صحیح البانی، ح ۱۷۲۶.

۳- مسند احمد، ج ۲، ص ۲۰۷، ح ۶۹۳۰؛ صحیح ابن خزیمه، ج ۴، ص ۲۶؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۱، ص ۱۴۷، ح ۳۵۸ و ۳۵۹، ج ۳، ص ۶۰۶، ح ۶۲۴۶.

حاکم و ذهبی دو سند این حدیث را صحیح دانسته اند و در حدیث دوم حاکم، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: سوگند به آن ذاتی که جانم در اختیار اوست، از این دهان و زبان جز حق خارج نمی شود. (۱) البانی نیز سند این حدیث را صحیح دانسته است.

چنان که در این حدیث ملاحظه می کنید حضرت صلی الله علیه و آله و سلم تأکید دارند که حتی در حالت غضب نیز جز حق سخنی به زبان جاری نمی کنند. آری، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم با مشاهده نافرمانی خداوند متعال و امثال آن غضب خواهند نمود، ولی هرگز سخن ناحق از آن حضرت صادر نخواهد شد.

۶. عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ: أَنَّ رَجُلًا لَعَنَ الرِّيحَ عِنْدَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ: لَا تَلْعَنُ الرِّيحَ فَإِنَّهَا مَأْمُورَةٌ وَإِنَّهُ مِنْ لَعْنِ شَيْئًا لَيْسَ لَهُ بِأَهْلٍ رَجَعَتِ اللَّعْنَةُ عَلَيْهِ؛ (۲) مردی در حضور پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم باد را لعن نمود، حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: باد را لعن مکن همانا آن مأمور است، و همانا هر که چیزی را لعن کند که آن چیز مستحق لعن نباشد، لعنت بر خود لعن کننده بر خواهد گشت. سند این حدیث را البانی در تمام این سه کتاب و ابن حجر صحیح دانسته اند.

۷. ابودردا می گوید: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: أَنَّ الْعَبْدَ إِذَا لَعَنَ شَيْئًا صَعَدَتْ اللَّعْنَةُ إِلَى السَّمَاءِ فَتَعْلُقُ أَبْوَابَ السَّمَاءِ دُونَهَا ثُمَّ تَهْبِطُ إِلَى الْأَرْضِ فَتَأْخُذُ يَمَنَهُ وَيَسْرَهُ فَإِنْ لَمْ تَجِدْ مَسَاغًا رَجَعَتْ إِلَى الَّذِي لَعَنَ فَإِنْ كَانَ أَهْلًا وَإِلَّا رَجَعَتْ إِلَى قَائِلِهَا؛ (۳) همانا بنده وقتی چیزی را لعن کند آن لعن به آسمان می رود پس درهای آسمان بر آن بسته می شوند، سپس آن به زمین برمی گردد و به راست و چپ

۱- سنن ابوداود، ج ۲، ص ۳۴۲، ح ۳۶۴۶؛ مصنف ابن ابی شیبه، ج ۵، ص ۳۱۳، ح ۲۶۴۲۸؛ صححه البانی.

۲- سنن ترمذی، ج ۳، ص ۲۳۶، ح ۲۰۴۴؛ سنن ابوداود، ج ۲، ص ۴۵۸، ح ۴۹۰۸؛ تفسیر طبری، ج ۱۳، ص ۲۷۸؛ فتح الباری، ج ۱۰، ص ۳۸۹؛ صحیح البانی، ج ۲، ص ۲۷، ح ۵۲۸.

۳- سنن ابوداود، ج ۲، ص ۴۵۷، ح ۴۹۰۵؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۴۰۸، ح ۳۸۷۶؛ فتح الباری، ج ۱۰، ص ۳۸۹؛ صحیح جامع الصغیر البانی، ج ۱، ص ۸۰، ح ۱۶۷۲.

می گردد و اگر کسی که لعن شده مستحق بود به وی می رسد والا به لعن کننده برخواهد گشت.

البانی در صحیح ابوداود و جامع الصغیر سند این حدیث را صحیح و حسن دانسته و ابن حجر سند آن را خیلی خوب دانسته و گفته است: احمد (در مسند) از ابن مسعود نیز به این معنا با سند حسن حدیث روایت کرده است.

باید دقت داشته باشیم که بخاری در صحیحش حدیثی از ابوذر روایت کرده است که دارای معنای دو حدیث فوق است. (۱)

۸. قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: اياكم والفحش فإن الله يبغض الفاحش المتفحش؛ (۲) پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: از فحش و دشنام برحذر باشید، همانا خداوند متعال انسان فاحش و دشنام دهنده را دشمن دارد.

این حدیث از ابودردا، اسامه و ابوهریره روایت شده و محدثین اسانید آن را صحیح دانسته اند. مضافاً بر این، این حدیث با لفظ «خداوند انسان فحش دهنده را دوست ندارد» از عائشه، جابر، ابوهریره و ابن عمرو نیز در اکثر کتاب ها روایت شده است.

آن چه ذکر شد تنها پاره ای از اخبار اسلامی در مذمت سب و دشنام و حتی لعن بدون مورد است، ولی متأسفانه چنین صفات قبیح را با تناقض گویی آشکار به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نسبت داده اند که جای بسا تأسف است.

دقت داشته باشیم که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در شدید ترین حالت و در زمان هایی که به آن حضرت نسبت های ناروا داده شده است، با اخلاق متعالی و سعه صدر برخورد نموده و هیچگونه سخن ناروایی از خود اظهار نکرده اند که از این نمونه های ناگوار هم از جانب مسلمین و هم از منافقین فراوان در تاریخ ثبت شده است که ما تنها به یک نمونه آن در

۱- صحیح بخاری، کتاب الادب، باب: ما ینهی من السباب واللعن، ج ۵، ص ۲۲۴۷، ح ۶۰۴۵.

۲- مسند حمیدی، ج ۲، ص ۴۹۰؛ صحیح ابن حبان، ج ۱۲، ص ۵۰۷.

این جا اشاره می کنیم تا با عکس العمل پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در برابر نسبت های ناروایی که به آن حضرت داده شده است، آشنا شویم.

مصیبت روز خمیس

ابن عباس می گفت: یوم الخمیس و ما یوم الخمیس ثم بکی حتی خضب دمه الحصباء فقال: اشد برسول الله صلی الله علیه و آله و سلم وجعه یوم الخمیس فقال: ائتونی بکتاب لکم کتابا لن تضلوا بعده أبدا. فتنازعوا ولا ینبغی عند نبی تنازع فقالوا: هجر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم؟ (وعندکم القرآن حسبنا کتاب الله) قال: دعونی فالذی أنا فیه خیر مما تدعوننی إلیه (قوموا). وأوصی عند موته بثلاث (أخرجوا المشرکین من جزیره العرب وأجیزوا الوفد بنحو ما کنت أجیزهم). ونسیت الثالثه (قال عیبده الله: فکان ابن عباس یقول: إن الرزیه کل الرزیه ما حال بین رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و بین أن یکتب لهم ذلك الكتاب من اختلافهم ولغظهم)؛ (۱) روز پنج شنبه چه روز پنج شنبی است، سپس گریه نمود تا این که دانه های اشکش روانه شد، پس گفت: در روز پنج شنبه درد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم شدت گرفت و حضرت فرمودند: کاغذ و قلم بیاورید تا چیزی برای شما بنویسم که با وجود آن هرگز گمراه نشوید. پس در حضور پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم تنازع و اختلاف راه انداختند و حال آن که در حضور پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم تنازع سزاوار نیست، پس گفتند (عمر بن خطاب گفت): آیا پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هذیان می گوید (در نزد شما قرآن است، پس کتاب خدا مارا کفایت می کند). پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: مرا به حال خودم بگذارید و آن حالی که من دارم بهتر از آن چیزی است که شما بر من نسبت می دهید (در نزد من

۱- صحیح بخاری، کتاب العلم، باب: کتابه العلم، ج ۱، ص ۵۴، ح ۱۱۴ و ۲۸۸۸، ۲۹۹۷، ۴۱۶۸، ۴۱۶۹، ۵۳۴۵، ۶۹۳۲؛ صحیح مسلم، کتاب الوصیه، باب ترک الوصیه لمن لیس له شیء یوصی فیه، ج ۳، ص ۱۲۶۷، ح ۱۶۳۷.

اختلاف و بگو مگو جائز نیست بلند شوید و از نزد من خارج شوید). ابن عباس می گوید: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم هنگام وفات به سه چیز وصیت کردند... ابن عباس همیشه می گفت: همانا مصیبت و کل مصیبت همانی بود که بین پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و آن چه که می-خواست بنویسد با اختلاف و تنازع در حضور آن حضرت، جدایی انداختند و نگذاشتند آن مطلب نوشته شود.

شما توجه کنید، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم با تمام وجود تحت شدیدترین فشار و سختی جان خود را نثار کردند تا این امت و این مردم را از عذاب ابدی نجات دهند، ولی همین مردم در آخرین لحظات عمر شریف آن حضرت چنین برخورد را با آن حضرت کرده و چنین نسبت ناروا را به آن حضرت دادند، ولی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم باز با نرمی فرمودند: حال من بهتر از آنی است که شما به من نسبت می دهید، بلند شوید و از نزد من خارج شوید.

آیا شخصیتی که اخلاق و برخوردش با کسانی که به او این گونه نسبت های ناروا را می دهند، این چنین است، دیگران را بدون سبب لعن و سب خواهد کرد! البته از این نمونه در تاریخ فراوان حتی از طرف منافقین نیز ثبت شده است و در هیچ کدام ثابت نشده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم حتی برخورد تنیدی از خود نشان داده باشند چه رسد بر سب و دشنام که روش انسان های پست و بی شخصیت است.

تعجب از سخن گفتن گوسفند و یا گرگ

شعيب عن الزهري قال أخبرني أبو سلمة بن عبد الرحمن بن عوف أن أبا هريرة قال: سمعت رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم يقول: بينما راع في غنمه عدا عليه الذئب فأخذ منها شاه فطلبه الراعي فالتفت إليه الذئب فقال: من لها يوم السبع يوم ليس لها راع غيري؟ وبينما رجل يسوق بقره قد حمل عليها فالتفت إليه فكلمته فقالت: إني لم أخلق لهذا ولكني خلقت للحرث. قال الناس: سبحان الله قال

النبی صلی الله علیه و آله و سلم: فإنی أؤمن بذلك وأبوبکر وعمر بن الخطاب؛(۱) ابوهریره می گوید: از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که (همیشه) می فرمود: چوپان گوسفندان را می چرانید گرگی حمله نمود و یکی از گوسفندها را گرفت. چوپان گرگ را دنبال کرد و گرگ رو به چوپان آورد و گفت: روزی که حیوان دیگری بخواند گوسفند تو را شکار کند جز من چه کسی از گوسفند دفاع می کند؟ در آن حال مردی گاوی را می راند در حالی که به گاو سوار شده بود. گاو به آن مرد روی کرد و با او صحبت نموده و گفت: من برای سوار شدن تو آفریده نشده ام، لکن من برای زراعت خلق شده ام. مردم (از روی تعجب) گفتند: سبحان الله (یعنی باور نکردند) پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: همانا من و ابوبکر و عمر به این سخن گفتن گاو ایمان می آوریم و باور داریم.

در حدیث دیگر ابوهریره می گوید:

عقیل عن ابن شهاب عن سعید بن المسیب وأبی سلمه بن عبد الرحمن قالوا: سمعنا أبا هریره یقول: قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: بینما راع فی غنمه عدا الذئب فأخذ منها شاه فطلبها حتی استنقذها فالتفت إلیه الذئب فقال له: من لها یوم السبع لیس لها راع غیری. فقال الناس: سبحان الله فقال النبی صلی الله علیه و آله و سلم: فإنی أؤمن به وأبوبکر وعمر. و ما ثم أبوبکر وعمر؛(۲) پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: چوپان گوسفندان را می چرانید گرگی حمله نمود و یکی از گوسفندها را گرفت. چوپان گرگ را دنبال کرد و گوسفندش را از چنگ گرگ نجات داد. گرگ رو به چوپان آورد و گفت: روزی که حیوان دیگر گوسفند را شکار کند چه کسی از گوسفند دفاع می کند زمانی که وی نگهبانی جز من ندارد؟ مردم گفتند: سبحان الله، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند:

۱- صحیح بخاری، کتاب فضائل الصحابه، باب قول النبی صلی الله علیه و آله و سلم: لو كنت متخذاً خلیلاً، ج ۳، ص ۱۳۳۹، ح ۳۶۶۳ و ۲۳۲۴.

۲- صحیح بخاری، کتاب احادیث الانبیاء، ۵۴ - باب: ج ۲، ص ۸۱۸، ح ۳۴۷۱ و ۳۶۹۰.

همانا من و ابوبکر و عمر به این (سخن گفتن گرگ ایمان می آوریم و باور داریم). حال آن که ابوبکر و عمر در آن زمان حضور نداشتند.

در خبر سوم می گوید: به هر دو تعجب کردند و در هر دو، حضرت این سخنان را فرمودند. (۱)

چنان که ملاحظه می شود اولاً: این حدیث از دو شخص مجروح ابوهیره وزهری نقل شده است. و ثانیاً: بالأخره مردم از سخن گفتن گاو به تعجب آمدند و یا گوسفند! ثالثاً: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم این داستان را همیشه بازگو می فرمودند و یا یک مرتبه! رابعاً: چگونه چنین اخبار را تنها این افراد متهم و ناصبی شنیده اند و از دیگران مخفی مانده است! خامساً: سخن گفتن گاو و گوسفند را که آن را با اذن پروردگار متعال مخاطب بشنود افراد جاهل نیز چنین داستانی را اگر از کسی بشنوند می توانند باور کنند و ایمان بیاورند چه رسد بر این که گوینده آن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم باشند، پس چگونه صحابه از آن تعجب کرده اند. همچنین چوپان گوسفند را نجات داد یا نه! کدام یک صحیح است. گرگ انسان را می خورد! پس چگونه چوپان جرأت کرده و به گرگ جهت نجات یک گوسفند حمله کرده است! و همچنین کجا گرگ جهت محافظت و نگهداری گوسفندان انتخاب شده است که گرگ گفته باشد: روزی که دیگر حیوانات وحشی به گوسفندان حمله کنند چه کسی جز من از گوسفندان دفاع و نگهداری خواهد کرد!

البته چنان که بارها اشاره شد گذشته از تناقضات و ضعف سند در این گونه اخبار، این اخبار و اخبار مانند آن هیچ همخوانی با سیره شیخین ندارد. مگر آن ها چه صفات والای داشته و چه کارهای شایسته ی از خود در حضور پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به جا گذاشته اند که حضرت چنین سخنان را در حق آن ها فرموده باشند!؟

۱- صحیح بخاری، کتاب المزارعه، باب: استعمال البقر للحراثة، ج ۲، ص ۸۱۸ ح ۲۳۲۴.

دعوت ابوبکر از کل در های بهشت

عن الزهري قال أخبرني حميد بن عبد الرحمن بن عوف أن أبا هريره قال: سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يقول: من أنفق زوجين من شيء من الأشياء في سبيل الله دعى من أبواب يعنى الجنة. يا عبد الله هذا خير فمن كان من أهل الصلاة دعى من باب الصلاة و من كان من أهل الجهاد دعى من باب الجهاد و من كان من أهل الصدقه دعى من باب الصدقه و من كان من أهل الصيام دعى من باب الصيام و باب الريان. فقال أبو بكر ما على هذا الذى يدعى من تلك الأبواب من ضروره وقال هل يدعى منها كلها أحد يا رسول الله؟ قال: نعم وأرجو ان تكون منهم يا أبا بكر؛^(۱) يعنى پیامبر اکرم صلى الله عليه وآله وسلم می فرموده اند: ... هر که از اهل نماز باشد از باب نماز به بهشت دعوت می شود و اهل جهاد از باب جهاد، اهل صدقه از باب صدقه، اهل صیام از باب صیام و ریان. پس ابوبکر گفت: آیا کسی از تمام این ابواب برای ورود دعوت می شود؟ پیامبر اکرم صلى الله عليه وآله وسلم فرموده اند: آری، امیدوارم که تو از جمله آن ها باشی.

راوی این حدیث نیز مانند حدیث قبلی تنها ابوهریره متهم از جانب صحابه و زهري مدلس و ناصبی و نوکر بنی امیه است.

در اخبار اسلامی بنا بر روایت کتب مکتب اهل سنت حدیث وارد شده است که پیامبر اکرم صلى الله عليه وآله وسلم به ابوبکر فرمودند: من نمی دانم که شما پس از من چه دگر گونیها انجام خواهید داد! و او با شنیدن این سخن شروع کرد به گریه که، مگر ما پس از تو زنده خواهیم ماند.^(۲) و همچنین ابوبکر پاره تن پیامبر اکرم صلى الله عليه وآله وسلم و یگانه یادگار آن حضرت

۱- صحیح بخاری، کتاب فضائل الصحابه، باب قول النبی صلى الله عليه وآله وسلم: لو كنت متخذاً خلیلاً، ج ۳، ص ۱۳۴۰، ح ۳۶۶۶ و ح ۱۸۹۷.

۲- موطا مالک، ج ۲، ص ۴۶۲، ح ۳۲؛ مغازی واقدی، ج ۱، ص ۱۱۷ و ۳۰۸ و ۳۱۰ از طلحه، ابن عباس و جابر به صورت: همیشه می-گفتند.

صدیقه طاهره را با تصریح صحیحین به غضب آورد(۱) و آن حضرت تا آخر عمر با ابوبکر سخن نگفتند و وصیت کردند که ابوبکر در جنازه حضرتش حضور نیابد(۲) و اخبار و واقعات های فراوان دیگر از این قبیل که، به بی اساسی این گونه اخبار شهادت می دهند.

ابوبکر سید صحابه و یا اوسفیان

عن عائشه زوج النبی صلی الله علیه و آله و سلم: ... ثم تكلم أبو بكر (يوم السقيفه) فقال في كلامه: نحن الأمراء وأنتم الوزراء فقال حباب بن المنذر: لا- والله لا- نفعل منا أمير ومنكم أمير فقال أبو بكر: لا ولكننا الأمراء وأنتم الوزراء هم اوسط العرب دارا و أعربهم أحسابا فبايعوا عمر او أبا عبيده بن الجراح. فقال عمر: بل نبايعك أنت فأنت سيدنا وخيرنا وأحبنا إلى رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فأخذ عمر بيده فبايعه وبايعه الناس فقال قائل: قتلتم سعدا فقال عمر: قتله الله؛(۳) در این حدیث خلیفه دوم در داستان سقیفه، ابوبکر را سرور و بهترین و محبوب ترین صحابه بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم معرفی کرده است. این سخن با دلائل فراوان بی اساس است و ما دلائل بی اساسی آن را در شرح حال عمرو بن عاص مفصل ذکر نمودیم و همچنین با اعتراف دیگر خود عمر بن خطاب نیز تناقض دارد که او به حضرت فاطمه زهرا علیها السلام گفت: والله تو محبوب ترین شخص به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بودی، که در این کتاب به آن اشاره شد. مضافاً

-
- ۱- صحیح بخاری، کتاب فرض الخمس، باب فرض الخمس، ج ۳، ص ۱۱۲۶، ح ۳۰۹۲ و ۳۰۹۳؛ صحیح مسلم، کتاب الجهاد والسير، باب قول النبی صلی الله علیه و آله و سلم: لا نورث ما ترکنا فهو صدقه، ج ۳، ص ۱۳۸۰، ح ۱۷۵۹.
 - ۲- صحیح بخاری، کتاب المغازی، باب: غزوه خیبر، ج ۴، ص ۱۵۴۹، ح ۴۲۴۰ و ۴۲۴۱؛ صحیح مسلم، کتاب الجهاد والسير، باب قول النبی صلی الله علیه و آله و سلم: لا نورث ما ترکنا فهو صدقه، ج ۳، ص ۱۳۸۰، ح ۱۷۵۹.
 - ۳- صحیح بخاری، ج ۳، ص ۱۳۴۱، ح ۳۴۶۷.

بر آن چه ذکر شد، به برخی اخبار دیگر در بیان باطل بودن این ادعا و امثال آن اشاره می کنیم:

۱. بنا بر عقیده ابوبکر، سید قریش، که شامل مهاجرین و ابوبکر نیز می شود، ابوسفیان بود، پس چگونه ابوبکر سید صحابه شد: أن أبا سفیان مر علی سلمان وبلال و صهیب فی نفر فقالوا: ما أخذت سیوف الله من عنق عدو الله مأخذها. فقال أبوبکر: تقولون هذا لشیخ قریش وسیدها! ثم أتى النبی صلی الله علیه و آله و سلم فأخبره فقال: یا أبا بکر! لعلک أغضبتهم لئن كنت أغضبتهم لقد أغضبت ربک. فأتاهم أبوبکر فقال: یا إخوانه أغضبتکم؟ قالوا: لا یا أبا بکر یغفر الله لک؛ (۱) ابوسفیان پدر معاویه از نزد سلمان، بلال و صهیب عبور کرد و آن ها گفتند: شمشیر خدا تا به حال گردن این دشمن خدا (ابوسفیان) را نگرفت. ابوبکر (که در آن جا بود)، گفت: در مورد شیخ و سرور قریش چنین می - گوئید! سپس به نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رفت و داستان را به آن حضرت خبر داد و حضرت به ابوبکر فرمودند: ای ابوبکر! شاید تو آن ها را غضبناک کرده باشی، اگر آن ها را به غضب آورده باشی قطعاً خداوند متعال را به غضب آوردی. ...

اولاً: توجه کنید که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در اخبار فراوان چنان که در این نوشتار نیز اشاره شد وقتی صحابه از امیرالمؤمنین علیه السلام شکایت و یا بدگویی می کردند بر آن ها غضب نموده و می فرمودند: در باره علی چنین نگوئید همانا او ولی و رهبر شما پس از من است، ولی در این خبر می بینید که حضرت ابوبکر را بر حذر می دارند که مبادا این دسته از صحابه را به غضب آورده باشد که در این صورت قطعاً خداوند متعال را به غضب آورده است. چقدر بین این دو برخورد فاصله است. ثانیاً: وقتی معرفت ابوبکر همین مقدار است که ابوسفیان را نه این که نشناخته است، بلکه او را سرور مهاجرین و حتی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می داند، چگونه ممکن است چنین فردی محبوب ترین مردم نزد

۱- صحیح مسلم، کتاب فضائل الصحابه، باب من فضائل سلمان و صهیب و بلال، ج ۴، ص ۱۹۴۷، ح ۲۵۰۷، مسند احمد؛ ج ۵، ص ۶۴، ح ۲۰۶۵۹؛ سنن الکبری نسائی، ج ۵، ص ۷۵، ح ۸۲۷۷.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و سرور صحابه باشد! همچنین خود ابوبکر می گوید: ابوسفیان سرور اوست، پس چگونه خلیفه دوم او را سرور ابوسفیان خوانده است!

۲. عمر بن خطاب به اسماء بنت عمیس گفت: ما در هجرت بر شما پیشی گرفتیم و ما سزاوارتر از شما بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هستیم. اسماء غضبناک شد و گفت: دروغ می گوئی ای عمر! ... من این سخن تو را به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خواهم رسانید. وقتی خبر را به حضرت گفت، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: او به من سزاوارتر از شما نیست، او و اصحابش یک هجرت نمودند، ولی شما اهل سفینه دو هجرت نمودید. (۱) و این سخن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم اولاً شامل ابوبکر نیز می شود و ثانیاً: در اخبار دیگر نیز عمر بن خطاب تصریح دارد که زید بن حارثه و اسامه و حضرت فاطمه زهرا علیها السلام محبوب ترین افراد به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بودند و با این وجود چگونه چنین سخن دور از واقع را گفته است!

از نزول آیه ی رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم جز ابوبکر کسی اطلاع نداشت

أَنَّ أَيْبَا بَكْرٍ خَرَجَ وَعُمَرُ يُكَلِّمُ النَّاسَ. فَقَالَ اجْلِسْ. فَأَبَى. فَقَالَ اجْلِسْ. فَأَبَى، فَتَشَهَّدَ أَبُو بَكْرٍ فَمَالَ إِلَيْهِ النَّاسُ، وَتَرَكُوا عُمَرَ فَقَالَ أَمَّا بَعْدُ، فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ يَعْبُدُ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَإِنَّ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قَدْ مَاتَ، وَ مَنْ كَانَ يَعْبُدُ اللَّهَ فَإِنَّ اللَّهَ حَتَّى لَا يَمُوتَ، قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: «وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ» إِلَى «الشَّاكِرِينَ» وَاللَّهُ لَكَأَنَّ النَّاسَ لَمْ يَكُونُوا يَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ الْآيَةَ حَتَّى تَلَاهَا أَبُو بَكْرٍ فَتَلَقَّاهَا مِنْهُ النَّاسُ، فَمَا يُسْمَعُ بَشْرٌ إِلَّا يَتْلُوهَا؛ (۲) زهری چنین روایت کرده که ابن عباس گفته است: پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ابوبکر آمد در حالی که عمر صحبت می کرد

-
- ۱- صحیح مسلم، کتاب فضائل الصحابه، باب من فضائل جعفر بن ابی طالب واسماء بنت عمیس و اهل سفینتھم، ج ۴، ص ۱۹۴۷، ح ۲۵۰۳؛ صحیح بخاری، کتاب المغازی، باب: غزوه خیبر، ج ۴، ص ۱۵۴۶، ح ۴۲۳۰.
- ۲- صحیح بخاری، ح ۱۲۴۲، کتاب الجنائز، باب الدُّخُولِ عَلَى الْمَيِّتِ بَعْدَ الْمَوْتِ إِذَا أُدْرِجَ فِي كَفَنِهِ، وح ۳۶۷۰ و ۴۴۵۴.

(ورحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را انکار کرده و مردم را تهدید می نمود که حضرت نمرده و هر که بگوید حضرت از دنیا رفته اند گردنش را می زنم). ابوبکر به عمر گفت: بنشین، ولی عمر قبول نکرد (سه مرتبه ابوبکر تکرار کرد و عمر گوش نداد، طبق روایات دیگر)، پس ابوبکر شروع به صحبت نمود که مردم عمر را ترک کردند و به سوی او متمایل شدند. ابوبکر گفت: هر کسی از شما که محمد صلی الله علیه و آله و سلم را

می پرستید، پس محمد صلی الله علیه و آله و سلم مرده است، و هر که خدا را عبادت می کرد پس خدا زنده است و نخواهد مرد. خداوند (در قرآن) می فرماید: «محمد صلی الله علیه و آله و سلم فقط فرستاده خداست؛ و پیش از او، فرستادگان دیگری نیز بودند؛ آیا اگر او بمیرد و یا کشته شود، شما به عقب برمی گردید؟ (ومرتمد می شوید؟) و هر کس به عقب باز گردد، هرگز به خدا ضرری نمی زند؛ و خداوند بزودی شاکران (واستقامت کنندگان) را پاداش خواهد داد» به خدا سوگند گویا مردم

نمی دانستند که خداوند چنین آیه نازل کرده است تا این که ابوبکر آن را تلاوت نمود و مردم آن را از ابوبکر دریافت کردند، و همگی پس از آن، آن آیه را تلاوت می کردند.

در نقل دیگر بخاری زهری در ادامه می گوید: فَأَخْبَرَنِي سَعِيدُ بْنُ الْمُسَيَّبِ أَنَّ عُمَرَ قَالَ: وَاللَّهِ مَا هُوَ إِلَّا أَنْ سَمِعْتُ أَبَا بَكْرٍ تَلَاهَا فَعَقِرْتُ حَتَّى مَا تُقَلِّبُنِي رِجْلَايَ، وَحَتَّى أَهْوَيْتُ إِلَى الْأَرْضِ حِينَ سَمِعْتُهُ تَلَاهَا أَنَّ النَّبِيَّ قَدْ مَاتَ؛ سعيد بن مسيب به من خبر داد که عمر بن خطاب گفت: به خدا سوگند این آیه را پس از تلاوت ابوبکر فهمیدم (گفتم: آیا این در قرآن است؟) ...

شما توجه کنید که با چنین افسانه ها برای خلفا به خیال خود فضائل درست کرده اند.

اولاً: این را که گویا کسی این آیه را قبل از تلاوت ابوبکر نمی دانسته، تنها زهری نقل کرده است و اخبار فراوان آن را تکذیب می کند.

ثانياً: قبل از این که ابوبکر برسد، دیگر صحابه این آیه را تلاوت کردند، ولی چون

خلیفه دوم منتظر رسیدن ابوبکر و محقق شدن نقشه اشان بود، لذا به آن توجه نکرده است.

عروه می گوید: زمانی که عمر بن خطاب مردم را تهدید می کرد که هر که بگوید پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مرده است کشته خواهد شد و... ابن ام مکتوم در آخر مسجد ایستاده و این آیه را می خواند: «و ما مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرَّسُولُ...» (۱)

با این وجود چگونه می تواند چنین خبری صحت داشته باشد.

ثالثا: از ابن عباس در «تفسیر طبری» و دیگر کتاب ها حدیث روایت شده که او در شأن نزول این آیه در جنگ احد با اشاره به نزول این آیه خبر داده است. پس این نسبت به ابن عباس کذب است. (۲)

رابعا: عباس (۳) عموی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و مغیره (۴) بعد از صحبت با مردم و عمر بن خطاب و سؤال از آن ها هر دو جداگانه سوگند یاد نموده و تأکید کردند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از دنیا رفته اند، ولی باز از طرف خلیفه دوم توجه نشد.

خامسا: فراوان، از صحابه احادیث وارد شده که در جنگ احد این آیه بین آن ها تلاوت می شد. (۵)

سادسا: عمر بن خطاب نیز این آیه را در جنگ احد شنیده بود:

عن کلب قال: خطبنا عمر، وکان یقرأ علی المنبر آل عمران، ویقول: إنها

۱- دلائل النبوه بیهقی، ج ۸، ص ۳۲۵، ح ۳۱۵۷؛ السیره النبویه ابن کثیر، ج ۴، ص ۴۸۱؛ البدایه و النهایه، ج ۵، ص ۲۶۳؛ کنز العمال، ج ۷، ص ۲۴۵، ح ۱۸۷۷۵.

۲- تفسیر طبری، ج ۴، ص ۱۵۱؛ در المنثور، ج ۲، ص ۸۰.

۳- طبقات الکبری، ج ۲، ص ۲۷۲؛ کنز العمال، ج ۷، ص ۲۴۵، ح ۱۸۷۷۵؛ البدایه و النهایه، ج ۵، ص ۲۶۳؛ فتح الباری، ج ۸، ص ۱۱۱، این خبر با دو سند روایت شده است.

۴- طبقات الکبری، ج ۲، ص ۲۶۷؛ کنز العمال، ج ۷، ص ۲۳۲، ح ۱۸۷۵۵؛ مسند احمد، ج ۶، ص ۲۱۹، ح ۲۵۸۸۳، شعیب ارثووط سند این خبر را حسن دانسته است.

۵- طبقات الکبری؛ در المنثور؛ تفسیر طبری و دیگر مصادر.

أحدیه ثم قال: تفرقتنا عن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يوم أحد فصعدت الجبل، فسمعت يهوديا يقول: قتل محمد، فقلت لا أسمع أحدا يقول قتل محمد الا ضربت عنقه، فنظرت فإذا رسول الله، والناس يتراجعون إليه، فنزلت هذه الآية: «و ما محمد الا رسول» الآية: (۱)

کلیب می گوید: عمر خطبه خواند و همیشه در منبر آل عمران (آیه ی فرار از جنگ) را می خواند و می گفت: این آیه در احد نازل شد. سپس گفت: از اطراف پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم متفرق شدیم (در روایت دوم: از مشرکین فرار کردیم) (در روایت دوم: و من نیز فرار کردم) و به بالای کوه برآمدم... ناگهان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را دیدم و مردم به سوی آن حضرت برمی گشتند، پس این آیه نازل گشت: «محمد صلی الله علیه و آله و سلم فقط فرستاده خداست...». این لفظ روایت ابن منذر است و روایت دوم از طبری است که در معنا یک هستند و سند طبری رجالش رجال صحیح هستند جز کلیب که ثقه و از رجال سنن و بخاری در یکی از کتاب هایش است و او از صحابه نیز خوانده شده است.

سابعاً: این حدیث به این معنا نیز است که گویا تمام صحابه نیز در رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم شک داشته اند؛ زیرا می گوید: «پس از تلاوت ابوبکر همه شروع کردند به تلاوت آن» و حال آن که لزوم رحلت حضرت در اخبار فراوان و مسلم وارد شده و آن حتی از خود عمر بن خطاب نیز ثابت است.

لذا کذب بودن این خبر که صحابه با تلاوت ابوبکر از این آیه آگاه شده باشند، روشن می شود و همچنین عمر بن خطاب به خاطر نقشه ای که داشته اند و ابن ابی-الحدید نیز بر آن اعتراف کرده، به این سبک رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را انکار نمود و این را، هم اخبار و دلائل فوق ثابت می کند و هم ده ها اخبار مسلم در صحاح و غیره که در مورد مسلم بودن از دنیا رفتن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در بین مسلمین، وارد شده است. و همچنین نقشه

۱- کنز العمال، ج ۲، ص ۳۷۵، ح ۴۲۹۰ و ۴۲۹۱؛ در المنثور، ج ۲، ص ۸۰؛ فتح القدیر شوکانی، ج ۱، ص ۳۸۸ به نقل از ابن منذر؛ تفسیر طبری، ج ۴، ص ۱۹۳.

داشتن شیخین از این سخن ابوبکر نیز استفاده می شود که گفت: هر که محمد صلی الله علیه و آله و سلم را می پرستید پس او مرد و... روشن است که وقتی کسی می خواهد برخلاف خواسته مردم نخشه ی خود را پیاده کند ناخود آگاه از روی شتاب و دست پاچگی سخنی

می گوید که خودش هم متوجه نمی شود و هم معنایی نخواهد داشت و از این سخن چنین روحیه استفاده می شود.

آرزوی امیرالمؤمنین علیه السلام بر داشتن عمل عمر بن خطاب

عن ابن ابی ملکیه عن ابن عباس قال: (انه سمع ابن عباس يقول: إني لواقف في قوم فدعوا لعمر بن الخطاب وقد وضع علي سريره إذا رجل من خلفي قد وضع مرفقه علي منكبي يقول: (قال: ما خلفت أحدا أحب إلي أن ألقى الله بمثل عمله منك) رحمك الله (وايم الله) إني كنت (لاظن) لأرجو أن يجعلك الله مع صاحبيك لأنني كثيرا مما كنت أسمع رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم يقول: كنت وأبوبكر وعمر و فعلت وأبوبكر وعمر وانطلقت وأبوبكر وعمر (ذهبت انا وأبوبكر وعمر ودخلت انا وأبوبكر وعمر وخرجت انا وأبوبكر وعمر). فإن كنت لأرجو ان يجعلك الله معهما فالتفت فإذا هو علي بن أبي طالب؛ (۱) به ابن عباس نسبت داده اند که گویا گفته است: من در بین مردم ایستاده بودم، پس مردم برای عمر دعا کردند (نماز جنازه خواندند) و در تختی (که او را با آن به سوی قبرش حمل می کنند) گذاشتند ناگهان مردی در پشتم پیدا شد و دستانش را بر کتف من گذاشت (وخطاب به عمر) می گفت: کسی را پس از خود نگذاشتی که محبوب تر باشد برای من که با مثل عمل او خداوند را ملاقات کنم، از تو. خدا تو را ببخشد، به خدا سوگند من گمان (آرزو) می کردم که خداوند تو را همراه دو

۱- صحیح بخاری، متاب فضائل الصحابه، باب قول النبی صلی الله علیه و آله و سلم: لو كنت متخذًا خليلاً، ج ۳، ص ۱۳۴۵، ح ۳۶۷۷ و ۳۶۸۵.

صاحب‌ت قرار دهد؛ زیرا من فراوان از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می شنیدم که می فرمودند: همراه ابوبکر و عمر بودم، با ابوبکر و عمر چنین و چنان کاری کردیم، همراه ابوبکر و عمر رفتیم (من و ابوبکر و عمر رفتیم، من و ابوبکر و عمر داخل شدیم، من و ابوبکر و عمر خارج شدیم). من امیدوار بودم که خداوند تو را همراه دو صاحب‌ت قرار دهد. ابن عباس می گوید: و نگاه کردم دیدم که آن شخص علی بن ابی طالب است.

باید توجه داشته باشیم که، اولاً: این خبر تنها از ابن ابی ملیکه روایت شده و کسی غیر از او این خبر را نقل نکرده است، و ثانیاً: چنان که متن خبر را ملاحظه کردید در آن اضطراب واضح است که، این خود نیز یکی از نشانه‌ای بی اساسی خبر است، و ثالثاً: این خبر را اخبار گوناگون و فراوان تکذیب می کنند که با برخی از آن‌ها پس از اشاره به اضطراب متن خبر، آشنا خواهیم شد. این خبر با اضطراب و تناقضات زیر وارد شده:

۱. مردی به من مزاحمت ایجاد کرد و دست به کتف من گذاشت، پس نگاه کردم و دیدم که او علی است، پس او برای عمر طلب بخشش نمود و سپس آن سخنان را گفت.

۱. وقتی عمر از دنیا رفت من نزد تختش بودم، پس مردی آمد و بر من مزاحمت ایجاد کرد ناگهان دیدم که او علی است، پس خودم را به خاطر او به عقب کشیدم و او به جسد نزدیک شد و سپس این سخنان را گفت... (۱)

۱. علی آمد و گفت: من گمان می کردم که خداوند تو را همراه دو صاحب‌ت قرار دهد. (۲) (حاکم و ذهبی به شرط شیخین این عبارت را صحیح دانسته اند).

۱. مردی پیدا شد و... تمام سخنان فوق را گفت و نگاه کردم و دیدم که او علی است. (حالا کدام یک از این چهار سخن متناقض صحیح و درست است).

۲. دوست دارم خداوند را با مثل عمل او ملاقات کند.

۱- تاریخ بغداد، ج ۹، ص ۱۸۴؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۴۴، ص ۴۵۵.

۲- المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۷۱، ح ۴۴۲۷.

۲. بدون این که چنین سخنی را مطرح کند فرمود: آرزو داشتم خداوند تو را همراه دو صاحبت قرار می دهد. (حالا امیرالمؤمنین علیه السلام با کدام یک از این دو عبارت سخن را شروع کردند که عبارت اول در اکثر کتاب ها و همچنین در یک نقل بخاری وجود ندارد).

۳. آرزو داشتم خداوند تو را همراه دو صاحبت قرار دهد.

۳. گمان می کردم خداوند تو را همراه دو صاحبت قرار دهد.

۴. من و ابوبکر و عمر همراه بودیم، همراه انجام دادیم، همراه رفتیم.

۴. همراه رفتیم، همراه داخل شدیم و همراه خارج شدیم.

۴. همراه رفتیم، همراه آمدیم. (۱) (حالا بالاخره پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم کدام یک از این سه را فرموده اند).

۵. از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فراوان می شنیدم که می فرمود.

۵. از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که می فرمود. (۲)

۵. گمان می کردم که از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می شنوم که می فرمود. (۳) (حالا کدام یک از این عبارات متناقض و تعجب آور صحیح است).

۶. ابن ابی ملیکه گاه این حدیث را معنعن روایت کرده است و گاه گفته است: از ابن عباس شنیدم. و گاه گفته است: ابن عباس گفت. (۴)

۷. ابن عباس گفت. ۷. ابن عباس همیشه می گفت.

ابن ابی ملیکه که تنها راوی این خبر است، در زمان عبدالله بن زبیر که از سرسختترین دشمنان اهل بیت علیهم السلام بود و در تاریخ داستان های تکان دهنده از برخورد او با

۱- السنه ابن ابی عاصم، ص ۵۵۹، ح ۱۲۱۰؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۴۴، ص ۴۵۶.

۲- سنن الکبری نسائی، ج ۵، ص ۳۹، ح ۸۱۱۵؛ مسند ابی حنیفه ابونعیم، ص ۲۷.

۳- مسند ابی حنیفه ابونعیم، ص ۲۷.

۴- تاریخ بغداد، ج ۹، ص ۱۸۴؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۴۴، ص ۴۵۵.

اهل بیت علیهم السلام ثبت شده است که مجال ذکر آن ها نیست، قاضی بود، و ابن ابی ملیکه قاضی یک چنین شخصی بوده است. همچنین ذهبی که گاه تا پنجاه و صد صفحه در مورد یک راوی شرح حال می نویسد در مورد ابن ابی ملیکه تنها دو صفحه شرح حال نوشته و جز ذکر توثیق و زمان وفات او چیزی در مورد او ننوشته است و همچنین ابن حجر (۱) حالا علت این که او را بیشتر معرفی نکرده اند چه بوده است برای ما معلوم نیست.

دلایل فراوان دیگر نیز بر کذب بودن این نسبت بر امیرالمؤمنین علیه السلام شهادت می دهد که ما تنها به برخی از آن ها اشاره می کنیم:

۱. ابن عباس روایت کرده است که عمر بن خطاب گفت:

كنت أنا و جاري من الأنصار في بني أمية بن زيد وهي من عوالي المدينة وكنا نتناوب النزول على رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ينزل يوم ما وأنزل يوم ما فإذا نزلت جئته بخبر ذلك اليوم من الوحي وغيره وإذا نزل فعل مثل ذلك فنزل صاحب الأنصاري يوم نوبته فضرب بابي ضربا شديدا فقال أثم هو؟ ففزعت فخرجت إليه فقال قد حدث أمر عظيم. قال فدخلت على حفصه فإذا هي تبكي فقلت طلقكن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم؟ قالت لا أدري ثم دخلت على النبي صلى الله عليه وآله وسلم فقلت وأنا قائم أطلقت نساءك؟ قال (لا). فقلت الله أكبر؛ (۲) همیشه روش من و همسایه ام از انصار این بود که روزی من به حضور پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شرفیاد می شدم و اخبار آن روز را به او می رساندم و روزی او می رفت و اخبار آن روز را به من می-رسانید....

۲. عن عبيد الله بن عمير: أن أبا موسى الأشعري استأذن على عمر بن الخطاب فلم يؤذن له وكأنه كان مشغولا فرجع أبو موسى ففرغ عمر فقال: ألم أسمع

۱- سیر اعلام النبلاء، ج ۵، ص ۸۸، رقم ۳۰؛ تهذيب التهذيب، ج ۵، رقم ۵۲۴.

۲- صحيح بخاری، کتاب العلم، باب: التناوب في العلم، ج ۱، ص ۴۶، ح ۸۹ و ح ۲۴۶۸، ۴۹۱۳، ۴۹۱۴، ۴۹۱۵، ۵۱۹۱، ۵۲۱۸، ۵۸۴۳، ۷۲۵۶، ۷۲۶۳.

صوت عبد الله بن قيس ائذنوا له. قيل قد رجع فدعاه فقال: كنا نؤمر بذلك. فقال تأتيني على ذلك بالبينه فانطلق إلى مجلس الأنصار فسألهم فقالوا: لا يشهد على هذا إلا أصغرنا أبوسعيد الخدري فذهب بأبي سعيد الخدري فقال عمر: أخفى هذا على من أمر رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم؟ ألهانى الصفق بالأسواق. يعنى الخروج إلى تجاره؛ (۱) ابوموسى به حضور عمر اذن ورود خواست و به او اذن داده نشد و او برگشت و گویا که عمر مشغول بود. وقتی عمر فارغ شد گفت: مگر صدای ابوموسى را نمی شنوم، به او اذن دهید. گفتند: او برگشته است. او را خواست و او گفت: به این عمل امر می شدیم. عمر گفت: برای من دلیل و شاهد بیاور (که

پیامبر صلى الله عليه وآله وسلم چنین امر کرده است). ابوموسى به مجلس انصار رفت و از آن ها کمک خواست پس آن ها گفتند: ابوسعید خدری که کوچکترین فرد ما است به این مطلب شهادت می دهد، پس او ابوسعید را برد (و او شهادت داد)، پس عمر گفت: آیا این امر پیامبر صلى الله عليه وآله وسلم برای من مخفی ماند؟ مرا (از دانستن این امر) خرید و فروش در بازار به خود مشغول کرده است.

۳. بجاله بن عبده قال: مر عمر بن الخطاب بسلام وهو يقرأ فى المصحف {النبى اولى بالمؤمنين من أنفسهم وأزواجه أمهاتهم وهو أب لهم} فقال: يا غلام حكها قال: هذا مصحف أبى فذهب إليه فسأله؟ فقال: إنه كان يلهينى القرآن ويلهيك الصفق بالأسواق؛ (۲) عمر بن خطاب شنید که جوانی به صورت فوق آیه ای از قرآن را تلاوت کرد و چون از او خواست که آن را از مصحف پاک کند گفت: این مصحف ابی بن کعب است، پس عمر به نزد او رفت و از آن سؤال

۱- صحیح بخاری، ج ۲، ص ۷۲۷، کتاب البیوع، باب: الخروج فى التجارة، ح ۲۰۶۲ و ۷۳۵۳.

۲- سیر اعلام النبلاء، ج ۱، ص ۳۹۷؛ کنز العمال، ج ۲، ص ۵۶۹؛ ح ۴۷۴۶؛ در المنثور، ص ۵، ص ۱۸۳ به نقل از عبدالرزاق، ابن راهویه، سعید بن منصور، ابن منذر و بیهقی.

کرد و ابی گفت: همانا مرا آموزش قرآن به خود مشغول کرده بود و تو را خرید و فروش بازار.

شعیب ارتووط و حسین سلیم رجال این سند را در حاشیه سیر ذهبی ثقه دانسته اند.

۴. عن الحسن أن عمر بن الخطاب رد على أبي بن كعب قراءه آيه فقال أبي: لقد سمعتها من رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وأنت يلهيك يا عمر الصفق بالبيع فقال عمر: صدقت إنما أردت أن أجربكم هل منكم من يقول الحق فلا خير في أمير لا يقال عنده الحق ولا يقوله؛ (۱) حسن می گوید: همانا عمر بن خطاب قرائت آیه ای را رد کرد، پس ابی به او گفت: همانا این آیه را از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم زمانی که ای عمر تو را خرید و فروش در بقیع به خودش مشغول کرده بود. عمر گفت: راست گفتمی، من تنها خواستم شما را امتحان کنم که آیا کسی از شما حق را می گوید، پس خیری نیست در امیری که نزد او حق گفته نشود و او نیز حق را نگوید.

۵. حبيب بن الشهيد، وعن ابن عامر الأنصاري: أن عمر بن الخطاب قرأ: (وَالسَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ)، فرغ «الأنصار» ولم يلحق الواو في «الذين»، فقال له زيد بن ثابت «الذين اتبعوهم بإحسان» فقال عمر: «الذين اتبعوهم بإحسان»، فقال زيد: أمير المؤمنين أعلم! فقال عمر: ائتوني بأبي بن كعب. فأتاه، فسأله عن ذلك، فقال أبي: (والذين اتبعوهم بإحسان)، فقال عمر: إذا نتابع أئبًا. (وعند الثعلبي) قال له أبي بن كعب: إنما هو والأنصار والذين اتبعوهم بإحسان وإنه قد كثرها مراراً ثلاثة، فقال له: إني والله لقد قرأتها على رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم والذين اتبعوهم بإحسان، وإنك يومئذ شيخ تسكن ببيع الغرقد، قال: حفظتم ونسبنا وتفرغتم وشغلنا

۱- کنز العمال، ج ۱۳، ص ۲۶۲، ح ۳۶۷۶۶ به نقل از ابن راهویه.

و شهدتم وغبنا؛^(۱) در آیه فوق عمر بن خطاب با حذف «واو» آن را تلاوت نمود و چون بر آن تأکید نمود زید بن ثابت نیز (ظاهراً از ترس) او را تصدیق نمود سپس عمر ابی بن کعب را طلبید و او گفت: من آن را برای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با واو «والذین» تلاوت کردم زمانی که تو در بازار بقیع مشغول بودی. عمر بن خطاب گفت: شما حفظ کردید و ما فراموش نمودیم و شما خود را برای فراگیری قرآن فارغ کردید و ما خود را از فراگیری قرآن به کار دنیا مشغول کردیم و شما در حضور پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم حاضر بودید و ما غایب بودیم.

چنان که ملاحظه می کنید این اخبار متعدد از این حکایت دارند که عمر بن خطاب اکثر اوقات از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فاصله داشته است نه این که همراه آن حضرت بوده باشد.

دسته دوم از اخبار:

۱. امیرالمؤمنین علیه السلام فراوان فرموده اند: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از دنیا رفتند در حالی که من سزاوارتر از ابوبکر و عمر بر خلافت بودم.^(۲) چنان که در گذشته ذکر شد این اخبار را افراد زیادی نقل کرده اند و دارای اسانید متعدد و صحیح است.

۲. امیرالمؤمنین صلی الله علیه و آله و سلم با ابوبکر بیعت نکردند و این سبب شد که مردم (طرفداران خلیفه اول و دوم) پس از شهادت حضرت زهرا علیها السلام از امیرالمؤمنین علیه السلام روی برتافتند و با آن حضرت قهر شدند.^(۳)

۱- تفسیر طبری، ج ۱۱، ص ۷؛ الکشف والبیان ثعلبی، ج ۵، ص ۱۸۳؛ الدر المنثور، ج ۳، ص ۲۶۹.

۲- تاریخ المدینه ابن شبهه، ج ۳، ص ۹۲۷؛ تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۹۲ و ۴۷۵؛ انساب اشراف، ج ۲، ص ۴۰۲ و ج ۴، ص ۵۷؛ السنه عبدالله بن احمد، ج ۲ ص ۵۶۳؛ ح ۱۳۱۴ و ۱۳۱۵ و ۱۳۱۶؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۴۲، ص ۴۳۹.

۳- صحیح بخاری، کتاب المغازی، باب: غزوه خیبر، ج ۳، ص ۱۱۲۶، ح ۴۲۴۰ و ۴۲۴۱؛ صحیح مسلم، کتاب الجهاد والسیر، باب قول النبی صلی الله علیه و آله و سلم: لا نورث ما ترکنا فهو صدقه، ج ۳، ص ۱۳۸۰، ح ۱۷۵۹.

۳. حضرت فاطمه علیها السلام تنها یادگار پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و سرور زنان عالم و بهشت بر ابوبکر (وبالتبع بر عمر) غضب کردند و با آن ها قهر زیستند و قهر از دنیا رفتند و بر دفن و جنازه ای آن حضرت (با وصیت خود حضرت زهرا علیها السلام) خبر و اجازه داده نشدند. (۱)

۴. ابوبکر و عمر، امیرالمؤمنین علیه السلام و اهل خانه آن حضرت را که برخی صحابه نیز در آن حضور داشتند تهدید کردند که اگر با ابوبکر بیعت نکنند خانه آن حضرت را آتش بزنند... (۲). این اخبار با اسانید متعدد و صحیح روایت شده است تا جایی که ابن تیمیه ناصبی در کتاب «منهاج السنه» به واقعیت این داستان اعتراف کرده و به عنوان یک خبر مسلم به آن اشاره کرده است. (۳) و اخبار فراوان دیگر از این قبیل، حدیث بخاری را که از ابن ابی ملیکه نقل کرده است، تکذیب می کند.

دسته سوم از اخبار: ۱. امیرالمؤمنین علیه السلام وقتی خواستند پس از شهادت حضرت زهرا علیها السلام با ابوبکر صلح کنند به او پیغام فرستادند که بیا با هم صلح می کنیم، ولی تنها بیا؛ زیرا از حضور عمر کراهت داشتند و بدشان می آمد. (۴)

۲. ابوبکر قبل از مرگ، عمر را خلیفه قرار داد، پس امیرالمؤمنین علیه السلام و طلحه بر او وارد شدند و گفتند: چه کسی را خلیفه قرار دادی؟ گفت: عمر را. گفتند: به پروردگارت چه پاسخ خواهی داد (که یک چنین فرد خشن را خلیفه قرار دادی)؟ (۵)

۱- صحیح بخاری، کتاب فرض الخمس، باب فرض الخمس، ج ۳، ص ۱۱۲۶، ح ۳۰۹۲ و ۳۰۹۳؛ صحیح مسلم، کتاب الجهاد والسير، باب قول النبی صلی الله علیه و آله و سلم: لا نورث ما ترکنا فهو صدقه، ج ۳، ص ۱۳۸۰، ح ۱۷۵۹.

۲- مصنف ابن ابی شیبہ، ج ۷، ص ۳۳۲، ح ۳۷۰۴۵؛ السنه عبدالله بن احمد، ج ۵، ص ۵۵۳، ح ۱۲۹۱؛ انساب الاشراف بلاذری، ج ۱، ص ۵۸۶، ج ۲، ص ۲۶۹ و ۲۸۸؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۷۰، ح ۴۴۲۲؛ تاریخ طبری، ج ۲، ص ۴۴۳.

۳- منهاج السنه ابن تیمیه، ج ۴، ص ۲۲۰، ج ۸، ص ۲۹۱.

۴- صحیح بخاری، کتاب المغازی، باب: غزوه خیبر، ج ۴، ص ۱۵۴۹، ح ۴۲۴۰ و ۴۲۴۱؛ صحیح مسلم، کتاب الجهاد والسير، باب قول النبی صلی الله علیه و آله و سلم: لا نورث ما ترکنا فهو صدقه، ج ۳، ص ۱۳۸۰، ح ۱۷۵۹.

۵- مصنف ابن ابی شیبہ، ج ۷، ص ۴۸۵ و ج ۸، ص ۵۷۴؛ تاریخ المدینه، ج ۲، ص ۶۶۸ و ۶۷۱؛

گفت: شما مرا از خدا می ترسانید همانا من به خدا و عمر از شما داناتر هستم. (۱) این خبر را سه نفر از ام-المؤمنین عائشه نقل کرده اند.

البته در رابطه با خشونت و تند خویی خلیفه دوم اخبار فراوان دیگر نیز است که ما به همین مقدار بسنده می کنیم.

دسته چهارم از اخبار:

در موارد فراوان خلیفه دوم عمر بن خطاب بر خلاف احکام اسلام حکم می کرد، ولی قبل از این که حکمش اجرا شود صحابه آگاه شده و حکم اسلام را برای او بیان می کردند که در این رابطه افراد زیر از صحابه به عمر بن خطاب حکم اسلام را تعلیم داده و او را از اجرای احکام خلاف اسلام باز داشته اند که برخی از آنها عبارتند از:

۱. امیرالمؤمنین علیه السلام. (۲) ۲. معاذ بن جبل. (۳) ۳. زید بن ثابت. (۴) ۴. ابو عبیده بن جراح. (۵) ۵. حذیفه بن یمان. (۶) ۶. عبدالله بن مسعود. (۷) ۷. ابی بن کعب. (۸) ۸. ضحاک بن سفیان. (۹) ۹. شیبیه

- ۱- طبقات الکبری، ج ۳، ص ۱۹۹ و ۲۷۴؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۴۴، ص ۲۵۱؛ ارواء الغلیل البانی، ج ۶، ص ۸۰ ح ۱۶۴۲.
- ۲- سنن أبی داود، ج ۴، ص ۱۴۰، باب فی المجنون یسرق او یصیب، ح ۴۴۰۲ و ۴۳۹۹؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۲، ص ۶۸، ح ۲۳۵۱، سنن الکبری نسائی، ج ۴، ص ۳۲۴، ح ۷۳۴۷.
- ۳- مصنف عبد الرزاق، ج ۷، ص ۳۵۴، ح ۱۳۴۵۴ و ج ۱۰، ح ۱۸۵۱۱؛ مصنف ابن ابی-شیبه، ج ۵، ص ۵۴۳، ح ۲۸۸۱۲؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۱، ص ۴۵۲.
- ۴- مصنف عبد الرزاق، ج ۱۰، ص ۱۰۰، ح ۱۸۵۰۹؛ تذکره الحفاظ، ج ۱، ص ۳۱، رقم ۶۶.
- ۵- سنن الکبری بیهقی، ج ۸، ص ۳۲؛ کنز العمال، ج ۱۵، ص ۱۴، ح ۴۰۲۳۴.
- ۶- فصول المهمه ابن صباغ مالکی، ص ۳۵؛ کفایه الطالب گنجی الشافعی، ص ۲۱۸ و ۲۱۹.
- ۷- الأم شافعی، ج ۷، ص ۳۲۹؛ کنز العمال، ج ۱۱، ص ۳۳، ح ۳۰۵۱۳.
- ۸- مصنف عبد الرزاق، ج ۵، ص ۸۸، ح ۹۰۸۴.
- ۹- الام شافعی، ج ۶، ص ۸۸، باب میراث الیدیة؛ سنن أبی داود، ج ۳، ص ۱۲۹، ح ۲۹۲۷؛ سنن الترمذی، ج ۴، ص ۲۷، ح ۱۴۱۵ و ۲۱۱۰.

بن عثمان (۱) ۱۰. عبدالله بن عباس (۲) ۱۱. عبدالرحمن بن عوف (۳) و این تنها برخی نمونه در این رابطه است که در تاریخ نمونه های فراوان از غیر این افراد نیز ثبت شده است.

تمام این اخبار بیان گر این واقعیت هستند که عمر بن خطاب از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فاصله داشته و ملازم همیشگی آن حضرت نبوده است و همچنین دیدگاه

امیرالمؤمنین علیه السلام نسبت او از اخبار فوق روشن می گردد و مضافاً بر این که بخاری از مسور بن مخرمه چنین روایت کرده است:

پشیمانی خلیفه دوم در دم مرگ از برخوردش با اهل بیت علیهم السلام

وقتی عمر بن خطاب ضربت خورد در بستر مرگ درد می کشید و بی تاب می-کرد. ابن عباس به او وارد شد و او را تعریف و تمجید نمود عمر بن خطاب در جواب گفت: جزع و بی تابی که در من می بینی این به خاطر تو و اصحابت است، به خدا سوگند اگر همه زمین طلا بشود و در اختیار من باشد قبل از این که خدا را ملاقات کند جهت نجات از عذاب خداوند آن را فدا می کردم. (۴)

این حدیث به روشنی بیان می کند که عمر بن خطاب در دم مرگ اعمال و رفتار خود با اهل بیت علیهم السلام را مشاهده می کرد و به خاطر آن بی تاب می نمود و آرزو داشت همه زمین طلا بشود و در اختیار او باشد و با فدا کردن آن در راه خدا از عاقبت رفتار خود با اهل بیت علیهم السلام نجات پیدا کند.

آیا با وجود این همه، امکان دارد که امیرالمؤمنین علیه السلام چنین سخنی گفته باشند!

۱- سنن أبی داود، ج ۲، ص ۲۱۵، ح ۲۰۳۱؛ سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۰۴۰، ح ۳۱۱۶.

۲- مصنف عبد الرزاق، ج ۷، ص ۳۵۲، ح ۱۳۴۴۹؛ در المنثور، ج ۷، ص ۴۴۲.

۳- مسند أحمد، ج ۱، ص ۱۹۰، ح ۱۶۵۵؛ احادیث المختاره، ج ۳، ص ۹۷، ح ۸۹۹.

۴- صحیح بخاری، کتاب فضائل الصحابه، باب: مناقب عمر بن الخطاب، ج ۳، ص ۱۳۵۰، ح ۳۶۹۲؛ علل دارقطنی، ج ۲، ص ۲۱۲، ح ۲۲۷.

امیرالمؤمنینی که خود عمر بن خطاب و دیگر صحابه همیشه حسرت این را می خوردند که کاش یکی از فضائل و مناقب او را داشته بودند! شما توجه کنید که چگونه اخبار و با چه سند ها ساخته و به جامعه اسلامی تحویل داده اند!!! و چه فراوانند از این قبیل اخبار که هیچ همخوانی با روح اسلام ندارند.

غیرت عمر بن الخطاب

أن أبا هريره قال: بينا نحن عند رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم إذ قال: بينا أنا نائم رأيتني في الجنة فإذا امرأه تتوضأ إلى جانب قصر فقلت: لمن هذا القصر قالوا: لعمر فذكرت غيرته فوليت مدبرا. فبکی عمر وقال: أعلیک أغار یا رسول الله! (۱) ابوهریره می گوید: ما نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بودیم و آن حضرت فرمودند: من خوابیده بودم و خود را در بهشت دیدم و ناگهان زنی را در جانب قصری دیدم که وضو می گرفت پس گفتم: این قصر از آن کیست؟ گفتند: از آن عمر است، پس غیرت عمر را به یاد آوردم و پشت نمودم و برگشتم. پس عمر گریه نمود و گفت: آیا من بر شما غیرت می ورزم ای رسول خدا.

این حدیث از انس، جابر و بریده نیز روایت شده است و اضطراب فراوان در لفظ هر کدام از نقل این صحابه با روایت دیگری وجود دارد. گذشته از اضطراب که خود دلیل بر بی اساسی خبر است، در لفظ فوق از وضو گرفتن خانمی خبر داده شده است و حال آن که در بهشت تکلیف نیست! همچنین در برخی روایات آمده است: زیبایی آن قصر مرا متعجب نمود. مگر ممکن است قصری و جایگاهی در بهشت بهتر از جایگاه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم باشد و این نیز از نشانه های بی اساسی خبر است. در تمام این اخبار سخن از غیرت خلیفه به میان آمده است. مگر این غیرت در جنگ های احد، خندق، خیبر و

۱- صحیح بخاری، کتاب بدء الخلق، باب: ما جاء فی صفة الجنة وانها مخلوقه، ح ۳۲۴۲ و ۳۶۸۰، ۵۲۲۷، ۷۰۲۳، ۷۰۲۵.

حنین کجا بود! آن زمانی که عمرو بن عبدود مسلمین را به باد استهزا گرفت و به مبارزه طلب می کرد، غیرت عمر بن خطاب کجا بوده است! مگر ممکن است کسی به خاطر این که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از قصر او دیدن کنند غیرتش بگیرد و آیا به چنین چیزی غیرت گفته می شود!

همچنین این حدیث صریح است در این که عمر بن خطاب از زبان مبارک

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم شنیده است که او اهل بهشت است. و این را احادیثی که از خلیفه دوم رسیده است تکذیب می کند؛ زیرا چنان که در شرح حال ابوموسی اشعری ذکر کردیم عمر بن خطاب از حدیثی با زاری سؤال می کرد که آیا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم اسم او را جزء منافقین ذکر کرده اند یا نه و همچنین از ام سلمه همسر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نیز با عجله و نگرانی سؤال کرد که آیا پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم اسم او را جزء کسانی که پس از مرگ آن حضرت را دیگر هرگز نخواهند دید، ذکر کرده اند یا نه. اگر عمر بن خطاب امثال این حدیث را از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم شنیده بود، چنین سؤالاتی را هرگز از حدیثه و ام سلمه نمی نمود.

این گونه اخبار از همان دسته اخباری هستند که بزرگان اهل سنت تصریح کرده-اند و اشاره کردیم که با امر معاویه چگونه بازار حدیث سازی راه انداخته بودند.

فرار شیطان از عمر بن خطاب

... عن ابن شهاب قال عن ... سعد بن أبي وقاص قال: استأذن عمر علي

رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم وعنده نساء من قریش یکلمنه ویستکثرنه عالیه أصواتهن فلما استأذن عمر قمن یتدرن الحجاب فأذن له رسول الله و رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یضحک فقال عمر أضحک الله سنک. رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال: عجبت من هؤلاء اللاتی کن عندی فلما سمعن صوتک ابتدرن الحجاب. قال عمر: فأنت یا رسول الله کنت أحق أن یهبن ثم قال: أی عدوات أنفسهن أتهبنی ولا- تهبن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم؟ قلن نعم أنت أفض وأغلظ من رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: والذی نفسی

بیده ما لقیك الشيطان قط سالكا فجا إلا سلک فجا غیر فجك؛ (۱) زهری از طریق سعد بن ابی وقاص چنین روایت کرده است: عمر اذن ورود به حضور پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را خواست در حالی که نزد آن حضرت زنانی از قریش بودند و با صدای بلند با آن حضرت سخن می گفتند. چون آن ها صدای عمر را شنیدند و چون حضرت به عمر اذن دادند و او وارد شد زن ها از جا بلند شدند و حجاب را به خود پیچاندند. عمر وارد شد در حالی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می خندیدند و عمر گفت: خداوند تو را با خنده نگه دارد. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: من به حال این زن ها تعجب کردم، این ها نزد من (بدون حجاب) ایستاده بودند و چون صدای تو را شنیدند خود را با حجاب پوشاندند. عمر گفت: تو سزاوارتر هستی ای رسول خدا به این که از تو بترسند، سپس به زن-ها گفت: ای دشمنان جان خود، از من پروا می کنید، ولی از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نه! زن ها گفتند: آری؛ زیرا تو تند خو هستی. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: قسم به ذاتی که جانم در قبضه ای قدرت اوست، هرگز در گذشته شیطان با او برنخورد و رو در رو قرار نگرفت، مگر این که از راه دیگر (با دیدن تو) فرار نمود.

از عجائب روزگار این است که هر جا در حدیثی به ساحت قدسی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم توهین شده از افراد متهم و نوکران حاکمان بنی امیه بوده است. این خبر یکی دیگر از خبر هایی است که در آن به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به راحتی توهین شده است.

اولاً: دقت داشته باشیم که این خبر نیز تنها از نوکر بنی امیه و یک فرد ناصبی ابن شهاب زهری روایت شده است و هیچ کسی جز او آن را روایت نکرده است. ثانیاً: از این حدیث به روشنی استفاده می شود که شیطان از عمر بن خطاب می ترسیده است، ولی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نمی ترسیده. ثالثاً: بنابر این خبر زن ها در نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بدون

۱- صحیح بخاری، کتاب بدء الخلق، باب صفه ابلیس و جنوده، ج ۳، ص ۱۱۹۹، ح ۳۲۹۴ و ۳۶۸۳ و ۶۰۸۵؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۱۷۱، ح ۱۴۷۲ و ۱۵۸۱ و ۱۶۲۴؛ کتاب فضائل الصحابه، باب من فضائل عمر، صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۸۶۳، ح ۲۳۹۶.

حجاب و پوشش ایستاده و با آن حضرت صحبت می کرده اند! آیا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آن ها را از چنین عملی نهی فرمودند؟ چگونه با آن ها به راحتی صحبت کرده اند و

حالا- خواننده عزیز توجه کنیم که چرا چنین اخبار تنها از زهری روایت شده است و چگونه چنین اخبار و امثال آن را جز او و امثالش که متهم هستند، کسی نقل نکرده است! البته دقت داشته باشیم که زهری این خبر را نیز در تمام کتاب ها معنعن روایت کرده است و تنها در مسند ابویعلی این خبر را به صورت سماع نقل کرده است و این در حالی است که در تمام این روایت راوی حدیث از او صالح بن کیسان است.

حدیث صحیح در این مورد این است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در حق عمار فرمودند: (عمار) هو الذی اعاده الله علی لسان نبیه من الشیطان؛(۱) یعنی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرموده اند که خداوند متعال عمار را از وسوسه ای شیطان پناه داده است.

این حدیث را ابودردا، خیثمه بن ابی سبره و ابوهریره روایت کرده اند و اسانید آن صحیح است. البته بیش از هر چه باید دقت داشته باشیم که این حدیث و امثال آن مخالف با سیره عملی عمر بن خطاب نیز است که این یکی از مهم ترین راه شناخت حدیث صحیح از غیر صحیح خواهد بود. وقتی همیشه شیطان از خلیفه سوم فرار می-کرد چه سبب شد که او از میدان جنگ ها کرارا فرار می کرد و واقعیت های دیگر که نیاز به ذکر آن ها نیست.

عمر بن خطاب مُحدِّث این امت

امام بخاری حدیث روایت کرده است که عمر بن خطاب محدث این امت است. در مورد محدث اهل سنت سخنان مختلف گفته اند، ولی واقع این است؛ محدث کسی

۱- صحیح بخاری، کتاب بدء الخلق، باب: صفة ابلیس و جنوده، ج ۳، ص ۱۱۹۷، ح ۳۲۸۷، ۳۷۴۲، ۳۷۴۳، ۳۷۶۱، ۴۹۴۳، ۴۹۴۴، ۶۲۷۸؛ سنن ترمذی، ج ۵، ص ۳۳۹، ح ۳۸۹۹؛ مسند احمد، ج ۴، ص ۴۵۰، ح ۲۷۵۸۹؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۱، ص ۴۱۸.

است که ملائکه با او در ارتباط خواهند بود، و او سخن ملائکه را می شنود، ولی آن ها را نمی بیند.

بخاری و دیگران این گونه روایت کرده اند:

ابراهیم بن سعد عن ابيه عن أبي سلمه عن أبي هريره قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: لقد كان فيما كان قبلكم من الأمم ناس محدثون فإن يك في أمتي أحد فإنه عمر؛ (۱) ابوهريره می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: همانا در امت های قبل از شما محدثون بودند و اگر کسی در این امت محدث باشد، آن عمر خواهد بود.

قبل از هر چه باید دقت داشته باشیم که این حدیث را سیره عمر بن خطاب تکذیب می کند. قبل از اشاره به چند مورد از سیره خلیفه دوم و معنای حدیث فوق، باید به چند مطلب در مورد سند این حدیث اشاره کنیم:

۱. این حدیث با یک سند یعنی از سعد بن ابراهیم از ابوسلمه گاه از ابوهریره و گاه از ام المؤمنین عائشه و گاه مرسل روایت شده است و غیر از این یک سند هیچ سند دیگری ندارد.

عقیلی بعد از اشاره به این که آن از ابوهریره و عائشه روایت شده، از ابوهریره بودن آن را ترجیح داده و می گوید: این اولی است. (۲)

گذشته از اضطراب سند، محتمل این است که راوی این حدیث تنها ابوهریره است چنان که عقیلی نیز به آن تأکید کرده است. در روایات مسلم مکتب اهل بیت علیهم السلام وارد شده که اهل بیت علیهم السلام محدثان این امت هستند و این یک واقعیت است که نیاز به ذکر دلائل آن در این جا نیست. اما در مورد این حدیث و عمر بن خطاب باید دقت داشته باشیم که قطعاً شخصی که محدث است دارای شخصیت بزرگ علمی و معرفتی باید

۱- صحیح بخاری، کتاب احادیث الانبیاء، باب حدیث الغار باب ۵۴؛ ج ۳، ص ۱۲۷۹، ح ۳۴۶۹ و ۳۶۸۹؛ صحیح مسلم؛ مسند احمد، ج ۶، ص ۵۵، ح ۲۴۳۳۰

۲- الضعفاء الکبیر عقیلی، ج ۲، ص ۲۵۵، شرح رقم ۸۰۸.

باشد و چنین نیز خواهد بود، ولی متأسفانه عمر بن خطاب از این میدان خیلی فاصله داشته است. به موارد زیاد از اخباری که جایگاه واقعی عمر بن خطاب را معرفی می کند به مناسبت در این نوشتار اشاره کردیم و هم اکنون برای شناخت بیشتر خلیفه دوم، به چند خبر دیگر اشاره می کنیم:

۱. عن سعید بن مسیب ان عمر سأل رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم كيف تورث الكلاله؟ قال: او ليس قد بين الله تعالى ذلك ثم قال: و ان كان رجل يورث كلاله «النساء ۱۲» إلى آخرها، فكأن عمر لم يفهم. فأنزل الله تعالى يستفتونك قل الله يفتيكم في الكلاله «المائدة ۱۷۶» الى آخر الآيه، فكأن عمر لم يفهم. فقال لحفصه: إذا رأيت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم طيب نفس فسأليه عنها، فرأت منه طيب نفس فسألتها عنها، فقال: أبوك ذكر لك هذا، ما أرى أباك يعلمها أبداً فكان يقول: ما أراني أعلمها أبداً، وقد قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ما قال؛ (۱) عمر بن خطاب از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم سؤال کرد که کلاله چگونه ارث می برند؟ حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: مگر خداوند متعال آن را بیان نفرموده است؟ سپس آیه را تلاوت فرمودند: «اگر مردی بوده باشد که کلاله (برادر و خواهر) از او ارث می برد... تا آخر آیه» گویا عمر متوجه نشد و نفهمید. خداوند متعال این آیه را نازل فرمود: «از تو (در باره ارث خواهران و برادران) سؤال می کنند، بگو: «خداوند، حکم کلاله (خواهر و برادر) را برای شما بیان می کند: اگر مردی از دنیا برود، که فرزند نداشته باشد، تا آخر آیه.» باز عمر معنای آن را نفهمید و به حفصه گفت: هر وقت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را سر و حال دیدی معنای کلاله را سؤال بکن. حفصه از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از آن سؤال کرد و حضرت فرمودند: پدرت این را به تو گفت، پدرت هرگز آن را یاد نخواهد

۱- زوائد بوضیری، ج ۳، ص ۱۳۸، ح ۳۰۵۱؛ در المثور، ج ۲، ص ۷۵۴؛ کنز العمال، ج ۱۱، ص ۱۱۴، ح ۳۰۶۸۸؛ سبل الهدی والرشاد، ج ۹، ص ۲۸۷؛ احکام القرآن جصاص، ج ۲، ص ۱۱۰؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۱، ص ۶۰۸.

گرفت. عمر بن خطاب خود نیز همیشه می گفت: گمان نمی-کنم که هرگز بتوانم آن را یاد بگیرم و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در برای آن گفت آن چه را که گفت.»

بوصیری، متقی و شیخ بنا بر نقل صالحی شامی سند این حدیث را صحیح دانسته-اند.

۲. عن طاووس ان عمر أمر حفصه أن تسأل النبي صلى الله عليه و آله و سلم عن الكلاله فأمهلته حتى إذا لبس ثيابه فسألته فأملها عليها في كتف فقال: عمر أمرك بهذا، ما أظنه أن يفهمها أو لم تكفه آية الصيف فأنت بها عمر فقراها (فلما قرأ) بين الله لكم أن تضلوا قال: اللهم من بينت له فلم تبين لي؛ (۱) طاووس می گوید: عمر حفصه را امر کرد از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم معنای کلاله را سوال کند او نیز سؤال کرد و حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: عمر از تو خواست تا این مسأله را از من سؤال کنی، گمان نمی-کنم که او این مسأله را بفهمد، مگر آیه ای صیغ او را کفایت نمی کند! حفصه آیه را به نزد عمر آورد و عمر آن را قرائت کرد وقتی تا این جا قرائت نمود «خداوند برای شما (کلاله) را بیان می کند تا گمراه نشوید...» گفت: خدایا به کسی که کلاله را بیان کردی او برای من آن را بیان نکرد.»

این خبر را ابن سیرین نیز با اختصار در کتاب های مذکور روایت کرده است و هر دو سند مرسل و صحیح است.

۳. «عن سعيد بن المسيب عن عمر انه سأل النبي صلى الله عليه و آله و سلم كيف قسم الجد؟ قال: ما سؤالك عن ذلك يا عمر، إني أظنك تموت قبل أن تعلم ذلك، فمات قبل أن يعلم ذلك؛ (۲) عمر بن خطاب از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم سؤال کرد که پدر بزرگ چگونه ارث

می برد؟ حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: چرا از آن سؤال می کنی ای عمر، به نظرم تو از دنیا

۱- مصنف عبدالرزاق، ج ۱۰، ص ۳۰۴، ح ۱۹۱۹۴ و ۱۹۱۹۵ و ۱۹۱۹۳؛ تفسیر عبدالرزاق، ج ۱، ص ۱۷۸؛ تفسیر طبری، ج ۶، ص ۶۱؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۱، ص ۶۰۸.

۲- معجم الکبیر، ج ۴، ص ۲۹۵، ح ۴۲۴۵؛ طبقات المحدثین باصبهان، ج ۳، ص ۵۶۴؛ مجمع الزوائد، ج ۴، ص ۲۲۷؛ کنز العمال، ج ۱۱، ص ۵۸، ح ۳۰۶۱۱ و به نقل از عبدالرزاق و بیهقی و ابوشیخ در فرائض.

خواهی رفت، ولی آن را یاد نخواهی گرفت. عمر از دنیا رفت، ولی حکم ارث پدر بزرگ را یاد نگرفت.»

رجال این خبر نیز همه ثقه هستند و هیشمی گفته است: رجال این سند رجال صحیح هستند.

۴. عن بن سیرین عن عبیده السلمانی قال: سألته عن فريضه فیها جد فقال: لقد حفظت من عمر بن الخطاب فیها مئه قضیه مختلفه (کلهما ینقض بعضها بعض) قال قلت: عن عمر؟ قال: عن عمر؛ (۱) ابن سیرین می گوید: از عبیده سلمانی (که از بزرگانی است که سال فتح مکه ایمان آورده و از شاگردان ابن مسعود بوده) از واجبی که در آن حکم پدر بزرگ نیز بود سؤال کردم و او گفت: همانا از عمر در حکم پدر بزرگ صد حکم و فتوای مختلف دیدم و حفظ نمودم (در نقل ابن حجر: هر کدام از آن فتوا دیگری را نقض و باطل می کرد). ابن سیرین (با تعجب) گفت: از عمر؟ عبیده گفت: آری، از عمر.»

ابن حجر یکی از دو سند این خبر را صحیح دانسته و ابن حزم می گوید: سندی

صحیح تر از این پیدا نمی شود و رجال سند ابن ابی شیبه که از ابواسحاق است نیز همگی از رجال صحاح سته هستند. همچنین این خبر را از عبیده سلمانی ابواسحاق سیعی و محمد بن سیرین نقل کرده اند و دو نفر این خبر را از ابن سیرین روایت کرده است.

۵. عن بن عمر قال: تعلم عمر سوره البقره فی اثنتی عشره سنه فلما ختمها نحر جزورا؛ (۲) ابن عمر می گوید: عمر سوره بقره را در ۱۲ سال تعلیم گرفت پس وقتی آن را تمام

۱- مصنف عبد الرزاق، ج ۱۰، ص ۲۶۱، ح ۱۹۰۴۳ و ۱۹۰۴۴، باب فرض الجد؛ مصنف ابن ابی شیبه، ج ۷، ص ۳۶۲، ح ۳۱۲۶۵؛ سنن دارمی، ج ۲، ص ۳۵۱ (با حذف اسم عمر روایت کرده است)؛ سنن الکبری بیهقی، ج ۶، ص ۲۴۵؛ المحلی ابن حزم، ج ۲، ص ۲۹۵؛ فتح الباری، ج ۱۲، ص ۱۷ و ۲۱.

۲- شعب الایمان بیهقی، ج ۴، ص ۴۶۷، ح ۱۹۰۰؛ تفسیر قرطبی، ج ۱، ص ۴۰؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۴۴، ص ۴۸۶؛ تاریخ الاسلام ذهبی، ج ۱، ص ۴۱۰؛ در المنثور، ج ۱، ص ۲۱؛ تنویر الحوالک، ص ۲۱۶، ح ۴۷۹.

کرد شتری را (به شکرانه اش) ذبح نمود.»

تمام راویان این سند ثقه هستند جز ابوبلال مرداس که ذهبی می گوید: دارقطنی او را لین دانسته، ولی ابوحاتم او را جرح نکرده و ابن حبان او را در ثقاتش وارد کرده و ذهبی در وصف او گفته است: امام محدث یکی از علمای کوفه. و در تاریخش نیز می گوید: او از بزرگان شیوخ کوفه است. (۱) بنا بر این سند فوق نیز صحیح است.

از این اخبار به روشنی استفاده می شود که عمر بن خطاب به اندازه یک فرد عادی درک و فهم داشته است و شما توجه می کنید که او حتی حکم «کلاله» را که خداوند متعال در قرآن کریم به روشنی بیان کرده نتوانسته بفهمد و البته در باره کلاله عمر بن خطاب سخنان زیاد دارد و همچنین با وجود این که قرآن خود کلاله را بیان کرده، ولی عمر بن خطاب در زمان خلافتش نیز با اصرار از حدیثه سؤال می کرد که اگر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم معنای آن را به تو گفته است آن را به من بگو و حدیثه به تندی پاسخ می دهد و می گوید: «تو احمق هستی اگر گمان کنی که خلیفه بودنت مرا وادار می کند که من برای تو چیزی بگویم که در آن زمان (زمان نزول آیه کلاله) به تو نگفته بودم.» (۲) ولی باز ملاحظه می کنید که خلیفه دوم پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را در این داستان مقصر می-داند و به خداوند متعال از آن حضرت شکایت می کند!

دقت کنید که وقتی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به عمر بن خطاب می فرمایند که تو عادی ترین مسائل را هرگز نمی توانی درک کنی و همچنین حفظ یک سوره از قرآن در ۱۲ سال آن قدر عمل بزرگی برای او است که به شکرانه ای آن شتر ذبح می کند و تنها در مسأله حکم و میراث پدر بزرگ صد نوع فتوا می دهد، این ها بیانگر این است که میزان درک و فهم و معرفت عمر بن خطاب در حد مردم عادی بوده و همچنین این ها خیلی پیام روشن برای حق خواهان می دهد که، تمام اخباری که در فضائل عمر بن خطاب وارد شده بعدها وضع شده است و حتی خود عمر بن خطاب نیز از آن-ها

۱- سیر اعلام النبلاء، ج ۱۰، ص ۵۸۲، شرح حال ۲۰۵؛ تاریخ الاسلام، شرح حال ابوهلال اشعری؛ الجرح والتعديل، ج ۹، ص ۳۵۰، شرح ۱۵۶۶؛ الثقات ابن حبان، ج ۹، ص ۱۹۹.

۲- مصنف عبدالرزاق، ج ۱۰، ص ۳۰۴، ح ۱۹۱۹۳؛ تفسیر عبدالرزاق، ج ۱، ص ۱۷۸.

خبری نداشته است که به نمونه هایی از آن با ذکر دلایل در این نوشتار اشاره کردیم و همچنین اخبار فوق را سیره عملی خلیفه دوم نیز با تأکید فراوان تأیید می کند.

بیعت به عثمان بن عفان

از موضوعاتی که امام بخاری وارونه جلوه داده مسأله بیعت به عثمان بن عفان پس از وفات خلیفه دوم است. بخاری چنین حدیث روایت کرده است:

عبدالرحمن بن عوف به اهل شوری گفت: ... اجعلوا أمرکم إلى ثلاثه منکم فقال الزبیر: قد جعلت أمری إلى علی فقال طلحه: قد جعلت أمری إلى عثمان وقال سعد: قد جعلت أمری إلى عبد الرحمن بن عوف. فقال عبد الرحمن: أیکما تبرأ من هذا الأمر فنجعله إلیه والله علیه والإسلام لينظرن أفضلهم فی نفسه؟ فأسکت الشیخان فقال عبد الرحمن: أفتجعلونه إلی الله علی أن لا آلو عن أفضلکم؟ قالوا: نعم فأخذ بید أحدهما فقال: لک قرابه من رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم والقدم فی الإسلام ما قد علمت فالله علیک لئن أمرتک لتعدلن ولئن أمرت عثمان لتسمعن ولتطیعن ثم خلا بالآخر فقال له مثل ذلك، فلما أخذ الميثاق قال: ارفع یدک یا عثمان فبايعه فبايع له علی وولج أهل الدار فبايعوه؛^(۱) یعنی عبدالرحمن از امیرالمؤمنین علیه السلام و عثمان عهد گرفت که اگر کار را به عهده ی وی گزارند بهترین آن دو را برای خلافت برگزیند و سپس بعد از سخنانی با هر کدام دست عثمان را گرفته و به او بیعت کرده است و امیرالمؤمنین علیه السلام نیز بدون درنگ بیعت کرده اند.

۱- صحیح بخاری، کتاب فضائل الصحابه، باب: قصه البیعه، ج ۳، ص ۱۳۵۳، ح ۳۷۰۰ و ۱۳۹۲ و ۳۰۵۲ و ۳۱۶۲ و ۴۸۸۸ و ۷۲۰۷.

این خبر را تنها بخاری و ابن سعد نقل کرده اند و بخاری الفاظ زیاده در این خبر را که روز شوری عبدالرحمن به امیرالمؤمنین علیه السلام و عثمان چنین پیشنهاد کرده باشد و آن حضرت راضی شده و پس از بیعت او با عثمان، امیرالمؤمنین علیه السلام نیز بیعت کرده باشند، تنها در یک مورد از این چند موردی که ذکر شد آورده است و این زیاده را واقعیت ها تکذیب می کند. همچنین این خبر را بخاری از عمرو بن میمون نقل کرده است و حال آن که در خبر عمرو بن میمون و خبر دیگران که با چندین سند طبری و ابن شبه نقل کرده اند واقعیت بر خلاف آنی است که بخاری در این خبر وانمود کرده است که در ذیل به چند نمونه اشاره می کنیم:

۱. طبری و ابن شبه با اسناد ذیل چنین روایت کرده اند:

۱. قال ابن شبه حدثنا محمد قال حدثنا موسى بن عقبه قال حدثنا نافع أن عبد الله بن عمر أخبره: ۲. طبری: حدثني عمر بن شبه قال حدثنا علي بن محمد عن وكيع عن الأعمش عن إبراهيم (النخعي) ۳. ومحمد بن عبدالله الأنصاري عن ابن أبي عروبه عن قتاده عن شهر بن حوشب ۴. وأبي مخنف عن يوسف بن يزيد عن ابن عباس بن سهل ۵. ومبارك بن فضاله عن عبيدالله ابن عمر ۶. ويونس بن أبي إسحاق عن عمرو بن ميمون الأودي: ... عباس به امیرالمؤمنین علیه السلام گفت: در امر شوری داخل مشو. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: از اختلاف بدم می آید. عباس گفت: پس چیزی را خواهی دید که از آن کراهت داری... عمر گفت: اگر پنج نفر به یک نفر راضی شدند و یک نفر مخالفت نمود گردنش را بزیند و اگر چهار نفر به کسی اتفاق کردند و دو نفر مخالفت نمودند گردن آن دو را بزیند و اگر به دو گروه سه نفره جدا شدند عبدالله بن عمر را حکم قرار دهید و هر کدام از آن دو گروه را اختیار کرد از بین خود یک نفر را اختیار خواهند کرد و اگر به حکم عبدالله راضی نشدند پس همراه گروهی باشید که عبدالرحمن بن عوف در آن است و گردن بقیه را بزیند در صورتی که از آن چه مردم بر آن اجتماع کردند روی گردانند. از نزد عمر بن خطاب خارج شدند، امیرالمؤمنین علیه السلام به همراهان خود از بنی هاشم گفت: امر خلافت به شما

نخواهد رسید و چون با عباس رو به رو شد گفت: خلافت از دست ما رفت. عباس سبب این نظر امیرالمؤمنین را جویا شد حضرت فرمود: زیرا عثمان را به من قرین نمود و گفت: همراه اکثر باشید و اگر دو گروه شدید همراه عبدالرحمن باشید. سعد با پسر عمش عبدالرحمن بن عوف مخالفت نمی کند و عبدالرحمن داماد عثمان است و با هم اختلاف نمی -کنند، یا عبدالرحمن عثمان را خلیفه قرار می دهد و یا عثمان عبدالرحمن را و اگر طلحه و زبیر همراه من باشند نیز باز نفعی برای من نخواهد داشت. عباس گفت: من تو را به کاری جلو نینداختم مگر این که در آن با من مخالفت کردی، پس از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خواستم به تو بیعت کنم، خودداری کردی، به تو گفتم که در شوری داخل مشو، داخل شدی، اکنون تنها این یک سخن مرا قبول بکن و هر چه اهل شوری بگویند قبول مکن مگر این که تو را خلیفه قرار دهند و از قوم (از اهل شوری) بر حذر باش و بدان که آن ها سعی خواهند کرد تا ما را از خلافت دور کنند. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: اگر با عثمان بیعت کنند مرا در راهی خواهند دید که از آن کراهت دارند... عبدالرحمن به عثمان و امیرالمؤمنین علیه السلام گفت: کدام یک از شما خودش را کنار می گیرد و به من واگذار می کند تا من برترین شما را خلیفه قرار دهم! کسی جواب نداد، عبدالرحمن گفت: من خودم را کنار می کشم. عثمان گفت: من اول کسی هستم که راضی شدم و من از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که می فرمود: امین در زمین امین در آسمان است. بقیه نیز گفتند: ما نیز راضی شدیم، ولی علی ساکت بود. عبدالرحمن گفت: ای ابوالحسن تو چه می گویی. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: تو متعهد بشو که حق را برتری می دهی و از هوا و هوس پیروی نمی کنی و فامل خود را خلیفه قرار نمی دهی! عبدالرحمن گفت: شما متعهد شوید که همراه من خواهید بود علیه کسی که دگرگونی ایجاد کند و این که راضی شوید بر آن کسی که من اختیار می کنم، بر من است عهد خداوند که فامل را به خاطر فامل بودنش اختیار نکنم... زبیر نصیب خود را به امیرالمؤمنین علیه السلام واگذار نمود، عبدالرحمن به سعد گفت: من و تو کلاله هستیم و تو نصیب خود را به من واگذار کن و من اختیار خواهم کرد. سعد گفت: اگر خودت را اختیار کنی چه خوب است و اگر بخواهی عثمان را اختیار کنی بدان که علی برای

من محبوب تر است، ای مرد به خودت بیعت نما و ما را راحت کن و ما را سربلند نما... عبدالرحمن مسور را به سوی علی فرستاد و با او مناجات طولانی انجام داد در حالی که علی شکی نداشت که او خلیفه خواهد شد. سپس به سوی عثمان فرستاد و تا اذان صبح با او صحبت نمود... پس از نماز صبح عبدالرحمن مردم را در مسجد جمع نمود و از آن ها مشورت خواست، سعید بن زید گفت: ما تو را به خلافت سزاوار می دانیم. عبدالرحمن گفت: به من غیر از این را اشاره کنید. پس عمار گفت: اگر بخواهی که مسلمین اختلاف نکنند، به علی بیعت کن و مقداد گفت: عمار راست می گوید، اگر به علی بیعت کنی می گوئیم: شنیدیم و اطاعت کردیم. ابن ابی سرح (۱) گفت: اگر بخواهی که قریش اختلاف نکنند پس به عثمان بیعت کن و عبدالله بن ابی ربیع (۲) گفت: او راست گفت، اگر به عثمان بیعت کنی می گوئیم: شنیدیم و اطاعت کردیم، پس عمار ابن ابی سرح را دشنام داد و گفت: چه وقت تو خیر خواه مسلمین بودی، پس بنی هاشم و بنی امیه (۳) سخن گفتند، سپس عمار گفت: ای مردم، همانا خداوند

۱- عبدالله بن ابی سرح برادر رضاعی عثمان است که به مدینه هجرت نمود و قرآن را به مسخره گرفت و گفت: من نیز می توانم مثل آن را بیاورم و مرتد شد و به مکه فرار نمود. قرآن در مورد او و ارتدادش نازل شد و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در فتح مکه امر فرمودند که او را هر جا پیدا کردید به قتل رسانید، ولی عثمان او را مخفی نمود و چون مکه آرام شد به نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آورد و از آن حضرت خواست تا او را ببخشند و... .

۲- او کسی است که همراه عمرو بن عاص برای برگرداندن جعفر و اصحابش که به حبشه هجرت کرده بودند به نجاشی هدایا برد تا او را از پذیرفتن مسلمین منصرف کند (سیر اعلام النبلاء، ج ۱، ص ۲۱۵) و او از طلقا نیز است و همچنین تنها یک نفر از او حدیث روایت کرده است که بنابر این نیز او از نظر علم رجال شخص مجهول خواهد بود. (تهذیب التهذیب، ج ۵، رقم ۳۶۲).

۳- در روایات فراوان اسلامی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بنی امیه را مذمت و لعن فرموده و آن ها را دشمنان اسلام و اهل بیت علیهم السلام معرفی فرموده اند. برای نمونه به مستدرک حاکم، ج ۳، ح ۴۷۹۶، ۴۸۱۱، و ج ۴، ح ۸۴۷۵ الی ۸۴۸۶ مراجعه شود. همچنین بنی امیه مبغض ترین زنده ها نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بودند؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۴، ص ۵۲۸، ح ۸۴۸۲ حاکم و ذهبی سندش را به شرط شیخین صحیح دانسته اند.

متعالم ما را به وسیله پیامبرش گرامی داشت و با دینش عزیزمان کرد، با این حال خلافت را از اهل بیت پیامبرتان به کجا برمی گردانید... سعد به عبدالرحمن گفت: پیش از این که فتنه شود از این امر فارغ شو،... عبدالرحمن امیرالمؤمنین علیه السلام را خواند و گفت: عهد و میثاق خداوند بر توست این که به کتاب خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و سیره خلیفه اول و دوم عمل بکنی. علی گفت: امیدوارم که عمل کنم، به حد علم و طاقتم عمل خواهم نمود. عبدالرحمن این پیشنهاد را به عثمان داد و عثمان قبول کرد (از این عبارت ثابت می شود که امیرالمؤمنین علیه السلام شرط او را قبول نکردند؛ گرچه آن را ناقص نقل کرده اند) پس عبدالرحمن به عثمان بیعت نمود. علی گفت: خلافت را برای عثمان در نظر گرفتی و به او بخشیدی و این اولین روزی نیست که شما در آن علیه ما تظاهر کرده باشید، پس صبر می کنیم و خداوند کمک خواهد نمود. به خدا سوگند تو خلافت را به عثمان ندادی مگر به این شرط که او آن را پس از خودش به تو برگرداند(۱) و خداوند هر روز در کمین است. عبدالرحمن گفت: ای علی، هیچ راهی (جز بیعت) نداری(۲) من با مردم مشورت کردم و دیدم که آن ها از عثمان عدول نمی کنند(۳). پس علی خارج شد در حالی که می گفت: سیلغ الكتاب أجله. مقداد عبدالرحمن را به خاطر این که علی را ترک نمود مذمت کرد و سپس گفت: من ندیدم مثل آن-چه را که (ظلمی را که) به اهل این خانه پس از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روا دیده شد (به کسی چنین ظلمی شده باشد). همانا من از

-
- ۱- این تصریح امیرالمؤمنین علیه السلام در زمان خلافت عثمان به واقعیت پیوست که به زودی با آن آشنا خواهیم شد.
 - ۲- این عبارت را ابن حجر در فتح الباری در شرح حدیث مورد بحث با سند دیگر نیز ذکر کرده است.
 - ۳- این سخن عبدالرحمن بی اساس است و در برخی روایات ذکر شده که او با معاویه، عمرو عاص و مغیره که حاکمان برخی شهرها بودند مشورت کرده است. حال آن که در همین نقل مسلم ملاحظه می کنید که صحابه بزرگی مانند عمار و مقداد چه گفتند و حتی سعد بن ابی وقاص عبدالرحمن را توصیه نمود که اگر به عثمان بخواهی بیعت کنی، علی برای من محبوب تر است، پس این سخن عبدالرحمن از خیالات است نه واقعیات.

قریش تعجب می‌کنم، همانا قریش مردی را ترک کردند که من نمی‌گویم که کسی از او داناتر است و نه در قضاوت عادلانه، کسی به او برابر می‌شود، اما والله اگر برای یاری او یاورانی پیدا می‌کردم. عبدالرحمن گفت: ای مقداد از خدا بترس و من بر تو از فتنه می‌ترسم. مردی به مقداد گفت: خدا تو را رحمت کند، اهل این منزل (که برایشان خیلی ظلم شده) چه کسانی هستند و آن مرد کیست؟ مقداد گفت: اهل بیت بنی عبدالمطلب هستند و آن مرد علی بن

ابی طالب است. علی گفت: همانا مردم به قریش نگاه می‌کنند و قریش به خانه اش (به اهل بیت) نگاه می‌کند و می‌گوید: اگر بنی هاشم به شما خلیفه و رهبر شوند هرگز خلافت از آن‌ها خارج نمی‌شود... طلحه پس از بیعت به عثمان، به مدینه آمد و بیعت نمود... مغیره به عبدالرحمن گفت: کار صواب کردی وقتی به عثمان بیعت کردی و به عثمان گفت: اگر عبدالرحمن به غیر تو بیعت می‌کرد ما راضی نمی‌شدیم. عبدالرحمن گفت: دروغ گفתי ای یک چشم، اگر به غیر عثمان بیعت می‌کردم به وی بیعت می‌کردی و به او نیز (چاپلوسی کرده و) همین سخن را می‌گفتی. (۱)

این متن، عبارت طبری با اسانید متعدد است و متن عبارات ابن شبه نیز جز در یک مورد از سخن عباس به امیرالمؤمنین صلی الله علیه و آله و سلم در بقیه همین است و بلاذری در (انساب الاشراف، ج ۱، ص ۲۸۷) از مدائنی و او از سحیم (عامر) بن حفص برخی از این عبارات را از این جای خبر نقل کرده است: عمار گفت: ای مردم، همانا خداوند متعال ما را به وسیله پیامبرش گرامی داشت و به دینش عزیزمان کرد، با این حال خلافت را از اهل بیت پیامبرتان به کجا برمی‌گردانید... .

ابن سعد در «طبقات الکبری، ج ۳، ص ۶۱» با سند دیگر از واقدی از طریق اسلم از عمر بن خطاب این عبارت را که عمر گفت: اگر دو گروه سه نفره شدند همراه با گروهی باشید که عبدالرحمن بن عوف در آن است، نقل کرده است.

اخبار فراوان این را که این برنامه یک نقشه‌ای از قبل طراحی شده بود و این را که عبدالرحمن عمداً خلافت را به عثمان واگذار نمود، تأیید می‌کند.

۱- تاریخ المدینه ابن شبه، ج ۳، ص ۹۲۵؛ تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۹۲.

۲. أن سعيد بن العاص أتى عمر يستزیده فی داره التي بالبلاط وخطط أعمامه مع رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فقال عمر: صل معي الغداه وغبش ثم اذكرني حاجتك قال: ففعلت حتى إذا هو انصرف قلت: يا أمير المؤمنين حاجتي التي أمرتني أن أذكرها لك قال فوثب معي ثم قال: امض نحو دارك حتى انتهيت إليها فزادني وخط لي برجله فقلت: يا أمير المؤمنين زدني فإنه نبت لي نابتة من ولد واهل فقال: حسبك واختبئ عندك أن سيلي الامر بعدى من يصل رحمك ويقضى حاجتك قال: فمكثت خلافه عمر حتى استخلف عثمان وأخذها عن شوري ورضى فوصلني وأحسن وقضى حاجتي وأشركني في أمانته؛(۱)

سعيد بن عاص (از بنی امیه) از عمر بن خطاب کمک مالی خواست و عمر به او کمکی کرد و او به عمر گفت: بیشتر کمک کن؛ زیرا من فرزندان زیاد دارم. عمر گفت: کفایت می کند، مقداری صبر کن به زودی پس از من کسی به خلافت می رسد که

با تو صله رحم می کند و حاجت را برمی آورد. سعید می گوید: زمان خلافت عمر مانندم تا

این که عثمان خلافت را از شوری گرفت و صله رحم نمود و حاجتم را برآورد و در امانتش مرا شریک نمود.

سند این خبر کاملاً صحیح است.

۳. عن حذیفه قال: قيل لعمر وهو بالمدينه: يا أمير المؤمنين، من الخليفة بعدك؟ قال: عثمان؛(۲) حذیفه می گوید: به عمر گفته شد: چه کسی پس از تو خلیفه است؟ گفت: عثمان. و در نقل ابن حبان حذیفه می گوید: من از عمر سؤال کردم... .

سند ابن حبان رجالش ثقه اند جز عبدالملک بن عمیر که از رجال صحیحین است و ظاهراً سند خیثمه غیر از سند ابن حبان است.

۱- طبقات الکبری، ج ۵، ص ۳۱؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۲۱، ص ۱۱۹؛ کنز العمال، ج ۱۲، ح ۳۵۸۰۶.

۲- کنز العمال، ج ۵، ص ۷۳۶، ح ۱۴۲۵۹، به نقل از کتاب «فضائل صحابه» خیثمه؛ الثقات ابن حبان، ج ۸، ص ۶۷؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۳۹، ص ۱۸۸.

۴. عن حارثه قال: حججت مع عمر فسمعت حادی عمر یحدو: إن الامیر بعده ابن عفان. قال وسمعت الحادی یحدو فی إماره عثمان: إن الامیر بعده علی وفی الزبیر خلف رضی؛ (۱) حارثه می گوید: همراه عمر حج نمودم و شنیدم که ندا دهنده ای عمر از جانب او ندا می دهد: همانا امیر پس از عمر ابن عفان است... ابن حجر سند این خبر را صحیح دانسته است.

از این اخبار استفاده می شود که عمر بن خطاب نقشه بر خلافت رسیدن عثمان را طرح کرده و آن را بر عهده عبدالرحمن گذاشته بود.

۵. ابن حجر می گوید: وروینا بسند صحیح... عن المسور أن عثمان مرض فكتب العهد لعبد الرحمن بن عوف ولم یطلع علی ذلك إلا حمران ثم أفاق عثمان فاطلع حمران عبد الرحمن علی ذلك فبلغ عثمان فغضب علیه فنفاه؛ (۲) با سند صحیح از مسور روایت شده اییم که عثمان وقتی مریض شد خلافت را برای عبدالرحمن نوشت و از این داستان کسی جز حمران مطلع نشد، سپس عثمان خوب شد و حمران خبر را به عبدالرحمن بازگو نمود و عثمان به این جهت بر وی غضب کرد و او را تبعید نمود.

عمر بن شبه در «تاریخ المدنه» این خبر را با سند صحیح دیگر از عبدالرحمن بن عوف نیز روایت کرده است.

و به این نوع خداوند متعال واقعیت مطلبی را که امیرالمؤمنین علیه السلام در روز شوری به عبدالرحمن بن عوف با صراحت از آن خبر داده بودند، در تاریخ ثبت گردانید تا

حق جویان به راحتی بتوانند حق را از باطل جدا سازند و الا مخالفان خلافت بلا فصل

۱- تاریخ المدینه ابن شبه، ج ۳، ص ۹۳۳؛ انساب الاشراف بلاذری، ج ۱، ص ۲۵۵ و ج ۳، ص ۱۵؛ فتح الباری ابن حجر، ج ۱۳، ص ۱۷۰ به نقل از خیمه و بغوی.

۲- تهذیب التهذیب ابن حجر، ج ۳، ص ۳۱؛ تاریخ المدینه ابن شبه، ج ۳، ص ۱۰۲۹.

امیرالمؤمنین علیه السلام به خصوص امروزه وهابیت به راحتی بین خود، آن حضرت را به خاطر این سخن به گفتن سخن ناحق و دور از واقع متهم می کردند.

۶. چنان که در مورد ربنده ابوذر ذکر شد، وقتی ابوذر در ربنده از دنیا رفت امیرالمؤمنین علیه السلام و عبدالرحمن بن عوف در مورد فعل عثمان صحبت کردند و امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: این عمل توست (زیرا تو عثمان را به کرسی خلافت نشانیدی). عبدالرحمن گفت: هر وقت خواستی شمشیرت را بگیر و من نیز شمشیرم را (علیه عثمان) به دست می گیرم، همانا عثمان با عهدی که به من داده بود مخالفت نمود. (۱) رجال این سند همه ثقه اند جز واقدی که مورد خلاف است و می توان در چنین مقام به صحت این سند حکم نمود.

از اخباری که ذکر شد ثابت می شود این خبری را که بخاری روایت کرده است از جعلیات نواصب است و بخاری نیز متأسفانه ملاحظه می کنید که هر جا نواصب سخنی دارند که از جایگاه امیرالمؤمنین علیه السلام نقص می کند، آن را عقیده خود قرار داده است.

عذاب شدن گذشتگان به خاطر گریه زنده ها و تناقض دیگر بخاری

امام بخاری چنین حدیثی روایت کرده است:

لما أصيب عمر جعل صهيب يقول: وا أخاه فقال عمر: أما علمت أن النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال: إن الميت ليعذب بكاء الحى؛ (۲) وقتی عمر بن خطاب ضربت خورد صهیب شروع کرد به گفتن، وا اخاه. عمر گفت: مگر نمی دانی که همانا پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: همانا مرده حتماً به خاطر گریه ای زنده (بر وی) عذاب می شود.

اولاً باید دقت داشته باشیم که امام بخاری در همین باب قبل از این حدیث دو حدیث روایت کرده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم برای نوه و دختر خود پس از مرگ آن ها

۱- انساب الاشراف بلاذری، ج ۶، ص ۱۷۱.

۲- صحیح بخاری، کتاب الجنائز، باب قول النبي صلى الله عليه وآله وسلم: يعذب الميت ببعض بكاء اهله عليه، ج ۱، ص ۴۳۳، ح ۱۲۹۰ و ۱۲۹۱ و ۱۲۹۲.

گریه کردند و فرمودند: «این (اشک و گریه ی برای میت) رحمت و مهربانی است که خداوند در قلوب بندگانش قرار داده است، و خداوند متعال بندگان رحیم خود را رحمت می کند و می-بخشد.» (۱)

سپس بخاری باز در همین باب، چنین روایت کرده است:

۱. بن ابی ملیکه قال: توفیت ابنه لعثمان بمکه وجئنا لنشهدها وحضرها ابن عمر و ابن عباس وینی لجالس بينهما او قال: جلست إلى أحدهما ثم جاء الآخر فجلس إلى جنبی فقال عبد الله بن عمر لعمر و بن عثمان: ألا تنهى عن البكاء؟ فإن رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم قال: إن الميت ليعذب ببكاء أهله عليه. فقال ابن عباس: قد كان عمر يقول بعض ذلك ثم حدث قال: صدرت مع عمر من مكة حتى إذا كنا بالبيداء إذا هو بركب تحت ظل سمره فقال: أذهب فانظر من هؤلاء الركب؟ قال: فنظرت فإذا صهيب فأخبرته فقال: ادعه لي فرجعت إلى صهيب فقلت: أرتحل فالحق أمير المؤمنين فلما أصيب عمر دخل صهيب يبكي يقول: وا أخاه و أصحاباه فقال عمر: يا صهيب، أتبكي علي وقد قال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم: إن الميت ليعذب ببكاء أهله عليه. قال ابن عباس: فلما مات عمر ذكرت ذلك لعائشه فقالت: رحم الله عمر والله ما حدث رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم إن الله ليعذب المؤمن ببكاء أهله عليه (ان الميت يعذب ببكاء احد) ولكن رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم قال: إن الله ليزيد الكافر عذابا ببكاء أهله عليه. وقالت: حسبكم القرآن {ولا تزرر وازره و زر أخرى}. قال ابن عباس عند ذلك: والله هو

۱- صحیح بخاری، کتاب الجنائز، باب قول النبی صلی الله علیه و آله و سلم: یعذب الميت ببعض بکاء اهله علیه، ج ۱، ص ۴۳۳، ح ۱۲۸۴ و ۱۲۸۵.

أضحك وأبكي. قال ابن أبي ملكيه والله ما قال ابن عمر شيئاً؛ (۱) یکی از دختران عثمان در مکه از دنیا رفت و ما حضور یافتیم، پس ابن عمر و ابن عباس نیز تشریف آوردند. ابن عمر به عمرو بن عثمان گفت: آیا از گریه نهی نمی کنی؟ همانا من از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که فرمود: همانا مرده قطعاً به خاطر گریه ای زنده بر او عذاب

می شود. ابن عباس گفت: همانا بعضی از این سخن را عمر نیز می گفت... وقتی عمر ضربت خورد صهیب داخل شد در حالی که گریه می کرد و می گفت: وا اخاه واصحابه. عمر گفت: ای صهیب، برای من گریه می کنی! همانا پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: همانا مرده به برخی گریه ای اهلش بر وی عذاب می -شود. ابن عباس گفت: وقتی عمر از دنیا رفت این سخن او را به عائشه بازگو کردم و او گفت: خدا عمر را ببخشد، به خدا سوگند پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نفرمود که مؤمن به خاطر گریه ای اهلش بر او (در روایت احمد: مرده به خاطر گریه ای کسی بر او) عذاب می شود، ولی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: همانا خداوند متعال بر عذاب کافر به خاطر گریه ای اهلش بر او، می -افزاید. وعائشه گفت: (برای درک باطل و بی اساس بودن آن سخن عمر بن خطاب) قرآن شما را بسنده می کند که می فرماید: «و هیچ گنهکاری گناه دیگری را متحمل نمی شود» (۲) سپس ابن عباس گفت: «خداوند است که می خنداند و می گریاند». ابن ابی ملیکه می گوید: والله، ابن عمر هیچ چیزی نتوانست بگوید.

این خبر و تصریح ام المؤمنین بر این که عمر بن خطاب و ابن عمر در نقل سخن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم اشتباه کرده اند، از قاسم بن محمد (۳) و عروه (۴) نیز روایت شده است.

۱- صحیح بخاری، کتاب الجنائز، باب قول النبی صلی الله علیه و آله و سلم: یعذب المیت ببعض بکاء اهله علیه، ج ۱، ص ۴۳۲، ح ۱۲۸۶ و ۱۲۸۷ و ۱۲۸۸؛ صحیح مسلم؛ مسند احمد و... .

۲- انعام، ۱۶۴.

۳- صحیح مسلم، کتاب الجنائز، باب المیت یعذب بکاء اهله علیه، ج ۲، ص ۶۲۱، ح ۹۲۹؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۴۱، ح ۲۸۸؛ فتح الباری، ج ۳، ص ۱۲۸.

۴- سنن ابی-داود، ج ۲، ص ۶۵، ح ۳۱۲۹؛ سنن ترمذی، ج ۲، ص ۲۳۶، ح ۱۰۰۹ و ۱۰۱۰.

۲. عَمْرَةَ بِنْتِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ سَمِعَتْ عَائِشَةَ زَوْجَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قَالَتْ: إِنَّمَا مَرَّ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عَلَى يَهُودِيَةٍ يَبْكِي عَلَيْهَا أَهْلِهَا فَقَالَ: «إِنَّهُمْ لَيَبْكُونَ عَلَيْهَا، وَإِنَّهَا لَتَعْدَبُ فِي قَبْرِهَا»؛ (۱) عمره از عائشه شنیده است که گفته است: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از سر قبر خانم یهودی عبور کردند در حالی که اهلش بر او گریه می کردند، پس حضرت فرمودند: همانا این ها بر وی گریه می کنند و حال آن که او در قبرش عذاب می شود.

همچنین بخاری روایت کرده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در منبر برای جعفر و زید بن حارثه و ابن رواحه گریه کردند و اشک ریختند:

عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: «أَخَذَ الرَّأْيَةَ زَيْدٌ فَأُصِيبَ، ثُمَّ أَخَذَهَا جَعْفَرٌ فَأُصِيبَ، ثُمَّ أَخَذَهَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ رَوَاحَةَ فَأُصِيبُ وَانْ عَيْنِي رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ لَتَيَذْرَفَانِ، ثُمَّ أَخَذَهَا خَالِدُ بْنُ الْوَلِيدِ مِنْ غَيْرِ إِمْرِهِ فَفُتِحَ لَهُ»؛ (۲) انس

می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: زید پرچم را گرفت و به شهادت رسید، سپس جعفر گرفت و به شهادت رسید و سپس عبدالله بن رواحه گرفت و به شهادت رسید. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم این سخنان را فرمودند در حالی که از چشمان مبارکش اشک جاری بود.

۱- صحیح بخاری، کتاب الجنائز، باب قول النبی صلی الله علیه و آله و سلم: یعذب المیت ببعض بکاء اهله علیه، ج ۱، ص ۴۳۲، ح ۱۲۸۹.

۲- صحیح بخاری، کتاب الجنائز، باب الرجل ینعی الی اهل المیت بنفسه، ج ۱، ص ۴۲۰، ح ۱۲۴۶ و ۲۷۹۸ و ۳۰۶۳ و ۳۶۳۰ و ۳۷۵۷ و ۴۲۶۲.

از این اخبار و روایات بخاری در صحیحش که همه را در یک باب نقل کرده است، اولاً: تناقضات آشکار دیگر بخاری در صحیحش ثابت می شود. ثانیاً: باید بدانیم که اخبار فراوان در مورد گریه بر میت وارد شده است و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آن را رحمت معرفی کرده و مردم و زنان را حتی تشویق فرمودند تا برای حمزه گریه کنند. (۱) به نظر می رسد برای درک باطل بودن حدیث عمر بن خطاب و ابن عمر همین اخبار مذکور در «صحیح بخاری» کفایت می کند و نیاز به ذکر اخبار و شواهد بیشتر در این موضوع نیست. والا- حتی در زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم عمر بن خطاب گاهی اتفاق می افتاد که در حضور

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم مردان و گاه زنانی را که برای میت گریه می-کردند کتک می زد و از گریه نهی می کرد، ولی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم او را از این کار نهی می کردند که به چند نمونه اشاره می کنیم:

عن ابن عباس قال: لما ماتت زينب بنت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: ألقوها بسلفنا الخير عثمان بن مظعون، فبكت النساء فجعل عمر يضربهن بسوطه فأخذ رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يده وقال: مهلا- يا عمر، دعهن يبكين، وإياكن ونعيق الشيطان. إلى أن قال: وقعد رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم على شفير القبر وفاطمة إلى جنبه تبكي فجعل النبي صلى الله عليه وآله وسلم يمسح عين فاطمة بثوبه رحمه لها؛ (۲) ابن عباس می گوید: وقتی زینب دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از دنیا رفت، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: او را به سلف صالح ما عثمان بن مظعون ملحق بکنید. پس زنها گریه کردند و عمر ابن الخطاب شروع کرد به کتک زدن زنها با تازیانه اش. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از دست عمر

۱- مسند احمد، ج ۲، ص ۴۰، ح ۴۹۸۴ و ۵۵۶۳ و ۵۶۶۶؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۵۰۷، ح ۱۵۹۱؛ مصنف عبد الرزاق، ج ۳، ص ۵۶۱، ح ۶۶۹۴؛ مصنف ابن ابی شیبه، ج ۳، ص ۲۶۷ و ج ۸، ص ۴۸۷.

۲- مسند احمد، ج ۱، ص ۲۳۷، ح ۲۱۲۷ و ۳۱۰۳؛ طبقات الکبری، ج ۳، ص ۳۹۸؛ تاریخ المدینه ابن شبه، ج ۱، ص ۱۰۳. مسند ابی داود الطیالسی، ص ۳۵۱؛ مستدرک علی الصحیحین، ج ۱، ص ۲۲۵، ج ۳، ص ۱۹۰؛ مجمع الزوائد، ج ۳، ص ۱۷؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۱، ص ۱۶۰، ج ۲، ص ۲۵۱.

گرفتند و فرمودند: بس کن ای عمر، آن‌ها را به حال خود بگذار تا گریه کنند. و بر زنان لازم است که از فریاد زدن شیطانی حذر بکنند. تا آن‌که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم کنار قبر نشستند و فاطمه در کنار آن حضرت گریه می‌کرد و حضرت صلی الله علیه و آله و سلم شروع کردند به پاک کردن اشک چشمان فاطمه از روی مهربانی به فاطمه.

این داستان در سال هشتم هجری رخ داده است و ابن سعد و بیهقی برای رقیه نیز چنین داستانی را نقل کرده‌اند که در آن نیز رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده‌اند: اشک از طرف خداوند متعال است. (۱)

عن أبي هريره قال: مات ميت من آل رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فاجتمع النساء يبكين عليه فقام عمر ينههن ويطردهن فقال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: دعهن يا عمر، فإن العين دامعه، والقلب مصاب، والعهد قريب؛ (۲) ابوهريره می‌گوید: شخصی از خاندان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از دنیا رفت، پس زنها جمع شده و برای وی گریه

می‌کردند. پس عمر برخاست و آن‌ها را از گریه منع می‌کرد و از آن‌جا طردشان می‌نمود. پس پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: آن‌ها را به حال خودشان واگذار ای عمر، همانا چشم اشک می‌ریزد و دل مصیبت زده و عهد نزدیک است.

عن سلمه بن الأزرق إنه كان جالسا عند ابن عمر بالسوق فمر بجنازة يبكي عليها قال: فعاب ذلك ابن عمر وانتهره قال: فقال سلمه: لا تقل ذلك يا أبا عبد الرحمن، فأشهد على أبي هريره لسمعته يقول: مر على النبي صلى الله عليه وآله وسلم بجنازة وأنا معه ومع عمر بن الخطاب ونساء يبكين عليها فزبرهن عمر وانتهرهن فقال له النبي صلى الله عليه وآله وسلم: دعهن يا عمر فإن العين دامعه، والنفس مصابه، والعهد حديث. قالوا: أنت سمعته يقول هذا؟ قال: نعم، قال ابن عمر: فالله ورسوله

۱- الطبقات الكبرى، ج ۸، ص ۳۷؛ سنن الكبرى بیهقی، ج ۴، ص ۷۰.

۲- سنن الكبرى نسائی، ج ۱، ص ۶۱۰، ح ۱۹۸۶.

أعلم مرتين. (۱) سلمه ابن ازرق می گوید: من در بازار نزد ابن عمر نشسته بودم، پس جنازه ای را آوردند که زنها بر آن گریه می کردند. ابن عمر این را عیب دانست و آن زنها را زجر نمود و بر سر آنها داد زد. سلمه گفت: ای اباعبدالرحمن این گونه مگو و من شهادت می دهم بر ابوهریره شنیدم که او می گفت: از پیش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم جنازه ای را عبور دادند در حالی که من و عمر بن خطاب همراه آن حضرت بودیم و زنها بر آن گریه می کردند. پس عمر آن ها را کتک زد و بر سر آن ها فریاد زد تا از گریه باز ایستند. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: ای عمر، آن ها را به حال خودشان واگذار، همانا چشم اشک می ریزد و قلب مصیبت زده و عهد قریب است. گفتند: تو خودت شنیدی که او این سخن را می گفت؟ گفت: آری. ابن عمر دو مرتبه گفت: خدا و رسولش داناترند.

احمد شاکر سند این خبر را صحیح دانسته است و شعیب ارنؤوط استدلال او را بر صحت این خبر نقل کرده و آن را رد نکرده است.

عن أبي هريره قال: خرج النبي صلى الله عليه وآله وسلم على جنازه ومعه عمر بن الخطاب. فسمع نساء يبكين فزبرهن عمر فقال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: يا عمر! دعهن فإن العين دامعه، والنفس مصابه، والعهد قریب؛ (۲) ابوهریره می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برای تشییع جنازه ای خارج شدند و عمر نیز همراه آن حضرت بود. و عمر شنید که زنها گریه می کنند، پس عمر آن ها را با تندی منع کرد، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: ای عمر! آن ها را به حال خودشان واگذار. همانا چشم اشک می ریزد و قلب مصیبت زده و عهد نزدیک است. حاکم و ذهبی سند این خبر را صحیح دانسته اند.

۱- صحیح ابن حبان، ج ۷، ص ۴۲۹؛ مسند أحمد، ج ۲ ص ۱۱۰، ح ۵۸۸۹؛ مصنف عبد الرزاق ج ۳، ص ۵۵۳، ح ۶۶۷۴.
 ۲- المصنف ابن ابی شیبیه، ج ۳، ص ۲۶۸؛ علل دارقطنی، ج ۱۱، ص ۲۰، ح ۲۰۹۷؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۱، ص ۳۸۱.

وعن أبي هريره: إن النبي صلى الله عليه وآله وسلم كان في جنازه فرأى عمر امرأه فصاح بها فقال النبي صلى الله عليه وآله وسلم: دعها يا عمر، فإن العين دامعه، والنفس مصابه، والعهد قريب. (۱) ابوهريره می گوید: همانا رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم در تشییع جنازه ای بود، پس عمر زنی را دید و بر سرش فریاد زد. پیامبر صلى الله عليه وآله وسلم فرمودند: ای عمر! او را به حال خودش واگذار. همانا چشم اشک می-ریزد و قلب مصیبت زده و عهد قریب است.

ابن حجر سند این خبر را صحیح دانسته است.

قال أبوهريره: أبصر عمر امرأه تبكى على قبر فزبرها فقال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: دعها يا أبا حفص فإن العين باكية، والنفس مصابه، والعهد قريب؛ (۲) ابوهريره می گوید: عمر زنی را دید که برای (صاحب) قبری گریه می کرد. عمر با تندی او را از گریه منع کرد، ولی رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم فرمودند: او را به حال خودش بگذار ای عمر، همانا چشم اشک می ریزد و نفس مصیبت زده و عهد نزدیک است.

با این همه تأکید پیامبر اکرم صلى الله عليه وآله وسلم بر جواز گریه و حتی ممدوح بودن آن، باز عمر بن خطاب به این سخن و نظریه ای خود اصرار داشت و در زمان خلافت خود نیز مردم و حتی زنان را به خاطر گریه بر میت کتک می زده است.

قال سعيد بن المسيب: لما مات أبو بكر بكى عليه فقال عمر: إن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال: إن الميت يعذب ببكاء الحي. فأبوا إلا أن يبكون، فقال عمر لهشام بن الوليد: قم فأخرج النساء. فقالت عائشه: أخرجك. فقال عمر: ادخل، فقد أذنت لك. فدخل فقالت عائشه: أخرجي أنت يا بني؟ فقال: أما لك فقد أذنت لك. فجعل يضربهن

۱- سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۵۰۶، ح ۱۵۸۷ با دو سند صحیح؛ مسند احمد، ج ۲، ص ۴۴۴، ح ۹۷۲۹؛ مصنف ابن ابی شیبه، ج ۳، ص ۱۷۰؛ فتح الباری ج ۳ ص ۱۱۵.

۲- کنز العمال، ج ۱۵، ص ۷۲۸، ح ۴۲۸۹۹، به نقل از «تهذیب» ابن جریر طبری.

امراه امرأه، وهو يضربن بالدره حتى خرجت أم فروه وفرق بينهن؛ (۱) سعيد می گوید: وقتی ابوبکر از دنیا رفت زنها برای او گریه کردند، پس عمر گفت: همانا پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: مرده به خاطر گریه زنده بر او عذاب می شود. ولی زنها به سخن عمر گوش ندادند و به گریه ادامه دادند. پس عمر به هشام گفت: برخیز وزنها را خارج بکن. ولی عائشه گفت: تو را بیرون می کنم. عمر گفت: داخل شو من به تو اجازه دادم. پس او داخل شد وعائشه گفت: آیا تو مرا بیرون می کنی ای فرزندانم. او گفت: ولی به تو اجازه دادم. و بعد شروع کرد یک به یک به کتک زدن زنها با شلاق تا این که ام فروه (همسر ابوبکر) بیرون آمد و بین آن ها جدایی انداخت.

عن عمرو بن دینار قال: لما مات خالد بن الوليد اجتمع فی بیت میمونه نساء یبکین فجاء عمر... فکان یضربهن بالدره فسقط خمار امرأه منهن فقالوا: یا أمیر المؤمنین، خمارها. فقال: دعوها فلا حرمه لها. وکان یعجب من قوله: لا حرمه لها؛ (۲) وقتی خالد بن ولید از دنیا رفت زنها در خانه میمونه جمع شدند و برای او گریه می کردند. پس عمر آمد... و آن ها را با تازیانه می زد. روسری یکی از آن زنها افتاد، مردم گفتند: ای امیر المؤمنین، روسری او افتاد. عمر گفت: او را ول کنید، او احترامی ندارد. راوی از سخن عمر که گفت: او احترامی ندارد تعجب می کرد. این سند مرسل صحیح و رجالش ثقات هستند.

البته چنان که اشاره شد، در جواز گریه بر میت و همچنین گریه ای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بر گذشتگان و به خصوص بر مادرشان در سر قبر، اخبار فراوان است و آن چه ذکر کردیم، برای شناخت تناقضات بخاری در صحیحش و بی-اساس بودن نسبت «عذاب شدن

-
- ۱- المصنف عبد الرزاق، ج ۳ ف ص ۵۵۶، ح ۶۶۸۰؛ الاصابه ابن حجر، ج ۶، ص ۴۲۷، ح ۸۹۹۴، ج ۸، ص ۴۴۸، ح ۱۲۲۰۱؛ فتح الباری، ج ۵، ص ۵۴. کنز العمال، ج ۱۵، ص ۷۳۲، ح ۴۲۹۱۱، به نقل از ابن راهویه وسندش را صحیح دانسته است.
 - ۲- المصنف عبد الرزاق، ج ۳، ص ۵۵۷، ح ۶۶۸۱؛ کنز العمال، ج ۱۵، ص ۷۳۰، ح ۴۲۹۰۵.

مرده به خاطر گریه ای زنده» به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم توسط عمر بن خطاب و ابن عمر، کفایت می کند که بخاری آن را به عنوان خبر صحیح روایت کرده است.

امام بخاری و متعه نساء

در مورد متعه نساء به مانند خیلی موارد و موضوعات دیگر، احادیث مختلف و متناقض فراوان در کتب روایی اهل سنت وارد شده است که امام مسلم در صحیحش به نوعی به این دو دسته روایات اشاره کرده و آن را در صحیحش وارد کرده است، ولی بخاری تنها یک جنبه در این موضوع عمل کرده و حدیث ابن مسعود را که دلالت بر حلّیت متعه دارد چنان که در تصرفات بخاری خواهد آمد، دستکاری کرده و از زهری چنین حدیثی در صحیحش روایت کرده است:

۱. عن ابن شهاب عن عبد الله والحسن ابني محمد بن علي عن أبيهما عن علي بن أبي طالب: أن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم نهى عن متعه النساء يوم خيبر وعن أكل لحوم الحمر الإنسية؛^(۱) یعنی از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده است که فرموده اند: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از متعه ای نساء و اکل گوشت الاغ اهلی در خيبر نهی فرمودند.

۲. الزهري يقول: أخبرني الحسن بن محمد بن علي وأخوه عبد الله عن أبيهما: أن عليا قال لابن عباس: إن النبي صلى الله عليه وآله وسلم نهى عن المتعه وعن لحوم الحمر الأهلية زمن خيبر؛^(۲) در نقل دیگر می گوید: علی علیه السلام به ابن عباس گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از متعه ای نساء و اکل گوشت الاغ اهلی در خيبر نهی فرمودند.

۳. الزهري عن الحسن وعبد الله ابني محمد بن علي عن أبيهما: أن عليا قيل له: إن ابن عباس لا يرى بمتعه النساء بأسا فقال: إن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم نهى عنها يوم

۱- صحیح بخاری، کتاب المغازی، باب: غزوه خيبر، ج ۴، ص ۱۵۴۴، ح ۴۲۱۶ و ۵۵۲۳.

۲- صحیح بخاری، کتاب النکاح، باب: نهی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم عن المتعه آخرا، ج ۵، ص ۱۹۶۶، ح ۵۱۱۵.

خیبر وعن لحوم الحمر الإنسیه؛ (۱) در نقل سوم می گوید: به علی علیه السلام گفته شد که ابن عباس متعه نساء را جائز می داند. علی علیه السلام گفت: همانا پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از متعه ای نساء و اکل گوشت الاغ اهلی در خیبر نهی فرمودند.

۴. در صحیح مسلم باز زهری چنین نقل کرده است: علی شنید که ابن عباس با نرمی با متعه برخورد می کند (و آن را جائز می داند) پس گفت: خاموش باش ای پسر عباس همانا پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از آن نهی فرمود. (۲)

بی اساس بودن این نسبت به امیرالمؤمنین علیه السلام از اخبار فراوان ثابت می شود:

اولاً: از طرق متعدد ثابت شده است که ابن عباس از این که در خیبر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از اکل گوشت الاغ اهلی نهی فرموده اند، خبر داده است. (۳) ثانیاً صحابگانی مانند ابن مسعود، ابن عمرو، ابن عمر، ابوسعید خدری، انس، جابر، ابوسلیط، سلمه بن اکوع، خالد بن ولید، مقدم بن معدی، ابوثعلبه، براء بن عازب، ابن ابی اوفی، عرباض بن ساریه، ابوهریره و دیگران نیز در کتب معتبر روایت کرده اند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در روز خیبر از خوردن گوشت الاغ اهلی نهی فرموده اند، ولی نگفته اند که از متعه نیز منع کرده باشند.

ثالثاً: راوی این حدیث که آن با تصریح محدثین اهل سنت بی اساس است، تنها ابن شهاب زهری ناصبی و مدلس و نوکر حاکمان بنی امیه است که به امیرالمؤمنین علیه السلام آن را نسبت داده است. همچنین در این خبر اولاً: در اکثر کتاب ها این خبر را زهری با «عن» معنعن نقل کرده است و گاه «اخبرنی» گفته و تنها در نقل طیالسی «حدثنی» گفته است. همچنین اضطراب زیاد در متن خبر نیز است مانند:

۱. ابن حنفیه به امیرالمؤمنین علیه السلام خبر داد که ابن عباس متعه را جائز می-داند، ۲.

۱- صحیح بخاری، کتاب الحیل، باب: الحیل فی النکاح، ج ۶، ص ۲۵۵۳، ح ۶۹۶۱.

۲- صحیح مسلم، کتاب النکاح، باب نکاح المتعه و بیان أنه أیح ثم نسخ ثم أیح ثم نسخ واستقر تحریمه إلى یوم القیامه، ج ۲، ص ۱۰۲۷، ح ۱۴۰۷.

۳- مصنف عبدالرزاق، ج ۴، ص ۵۲۵، ح ۸۷۲۷؛ المستدرک علی الصحیحین، مجمع الزوائد و... .

امیرالمؤمنین علیه السلام خود از ابن عباس شنید که به جواز متعه فتوا می دهد، ۳. به ابن عباس خبر داد که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از آن نهی فرمودند، ۴. به ابن عباس فرمود: تو متکبر هستی، ۵. به ابن عباس فرمود: تو از طریق حق گمراه شونده هستی، ۶. ابن عباس با امیرالمؤمنین در مورد متعه بحث نمودند و ... رابعاً: چنان که اشاره خواهیم کرد ابن عباس و شاگردانش با پیروی از او، متعه را پس از شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام نیز جائز

می دانستند، و این نیز دلالت بر کذب بودن این خبر زهری می کند؛ زیرا چنان که ثابت شده است ابن عباس در دو خبر می گوید: اگر از طریق ثبت خبر و فتوایی از علی به ما برسد ما از آن عدول نمی کنیم. (۱) یعنی ابن عباس حتی می گوید: اگر دیگران حدیث و نظر علی را به ما نقل کنند ما از آن عدول نخواهیم که چه رسد به اخباری که امیرالمؤمنین علیه السلام مستقیماً به ابن عباس گفته باشند. و این سخن ابن عباس نیز تهمت و کذب بزرگ بودن این نسبت زهری به امیرالمؤمنین علیه السلام را ثابت می کند. خامساً: محدثین و علمای اهل سنت تأکید و اعتراف کرده اند که این حدیث غلط است و در خیبر هیچگونه تحریم و تحلیل متعه صورت نگرفت و در خیبر زنان مسلمان حضور نداشتند و شرایط متعه در خیبر وجود نداشت. سفیان بن عیینه، ابوعوانه، سهیلی و ابن جوزی با انکار و با بیان غلط بودن این حدیث گفته اند: در خیبر از متعه نهی نشد و تنها از گوشت الاغ اهلی نهی شد. ابن عبدالبر گفته است: نظر اکثر اهل علم نیز همین است. (۲)

همچنین زهری در این حدیث گاه گفته است: این نهی در حنین بود و گاه گفته است: در تبوک بود. (۳) پس دستدرکار این حدیث و نسبت دهنده آن به امیرالمؤمنین علیه السلام زهری است و هیچ کسی جز او آن را از امیرالمؤمنین علیه السلام با سند صحیح نقل نکرده

-
- ۱- طبقات الکبری، ج ۲، ص ۳۳۸؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۴۲، ص ۴۰۷؛ الاصابه ابن حجر، ج ۴، ص ۴۶۷، ح ۵۷۰۴؛ تهذیب التهذیب ابن حجر، ج ۷، ص ۲۹۷.
 - ۲- فتح الباری، ج ۹، ص ۱۳۷ الی ۱۳۹.
 - ۳- فتح الباری ابن حجر، ج ۹، ص ۱۳۷.

است و خلاف آن از امیرالمؤمنین علیه السلام و ابن عباس ثابت است.

همچنین به کذب محض بودن این حدیث زهری، این واقعیت نیز گواهی می دهد که اهل سنت احادیثی با سندهای صحیح بنا بر موازن خود روایت کرده اند به این معنا که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بعد از خیبر در فتح مکه، حجه الوداع، حنین و ... به انجام متعه امر فرموده و آن را جائز معرفی نموده اند. در تمام این موارد و سفرها، امیرالمؤمنین علیه السلام حضور داشتند جز غزوه تبوک که در آن نیز صحابه متعه کرده اند. با این وجود چگونه ممکن است که امیرالمؤمنین علیه السلام بر ابن عباس به تحریم متعه در خیبر استدلال کرده باشند و حال آن که چنان که خواهد آمد، حد اقل بعد از خیبر متعه بارها تجویز شده است! همچنین این خبر زهری دلالت بر این می کند: تمام احادیثی را که در آن به

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نسبت داده اند که در آن ها حضرت بعد از حلال نمودن متعه باز آن را حرام اعلام کرده اند، بی اساس هستند، چون اگر چنین اتفاقی رخ داده بود زهری به آن ها اشاره می کرد نه این که یک چنین داستانی را راه بیندازد.

بخاری باز چنین روایت کرده است: عن جابر بن عبد الله وسلمه بن الأكوع قال: كنا في جيش فأتانا رسول رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فقال: إنه قد أذن لكم أن تستمتعوا فاستمتعوا؛ (۱) جابر و سلمه گفته اند: در لشکری بودیم که فرستاده پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمد و گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به شما اجازه داد که متعه بکنید، پس متعه بکنید. بخاری در ذیل این حدیث می -گوید: علی علیه السلام بیان کرده است که این (یعنی متعه) نسخ شده است.

پس اولاً- بنا بر فتوای بخاری، متعه در خیبر نسخ شده است و او قبول ندارد که پس از آن حلال گشته باشد. ثانياً: بخاری و امثال او برای این که آثار وضع در اخبار تحریم متعه و خبر زهری برای خواننده روشن نشود، به زمان و مکان این امر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بر انجام متعه، اشاره نکرده اند و آن را مخفی داشته اند، ولی مسلم است که آن بعد از خیبر

۱- صحیح بخاری، کتاب النکاح، باب: نهی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم عن المتعه آخر، ج ۵، ص ۱۹۶۷، ح ۵۱۱۷ و ۵۱۱۸.

بوده است.

باز بخاری چنین روایت کرده است: **أبي جمره قال: سمعت ابن عباس يسأل عن متعه النساء فرخص فقال له مولى له: إنما ذلك في الحال الشديد وفي النساء قله؟** او نحوه فقال ابن عباس نعم؛ (۱) از ابن عباس در مورد متعه سؤال شد و او رخصت داد و جائز دانست، غلامش به او گفت: متعه در حال شدید و قلت زن ها جائز است و ابن عباس گفت: آری.

این که ابن عباس متعه را جائز می دانست از مسلمات است و امروزه وهابی ها او را به مخالفت کردن با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در حکم متعه متهم می -کنند. (۲) اما ادامه این حدیث نیز از نسبت های بی اساس به ابن عباس است که اخبار فراوان به بی اساسی آن گواهی

می دهد و حالا- نزد دروغ بافان ابن عباس به راهنمایی غلامش نیاز دارد و به اندازه ای غلام مجهولش نیز اسلام را نشناخته است!

و این در حالی است که ابن زبیر با استفاده از قدرتش خواسته است به ابن عباس ظلم کند و لذا می گوید:

عن عروه بن الزبير: أن عبد الله ابن الزبير قام بمكة فقال: إن ناسا أعمى الله قلوبهم كما أعمى أبصارهم يفتون بالمتعه يعرض برجل فناداه فقال: إنك لجلف جاف فلعمري لقد كانت المتعه تفعل على عهد إمام المتقين (يريد رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم) فقال له ابن الزبير: فجرب بنفسك فوالله لئن فعلتها لأرجمنك بأحجارك. قال ابن شهاب فأخبرني خالد بن المهاجر بن سيف الله أنه بينا هو جالس عند رجل جاءه

- ۱- صحیح بخاری، کتاب النکاح، باب: نهی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم عن المتعه آخر، ج ۵، ص ۱۹۶۷، ح ۵۱۱۶.
- ۲- در بحثی که وهابی ها با حنفی ها در کشور تاجیکستان داشتند، حنفی سؤال می کند: مگر صحابه ای با سنت پیامبر صلی الله علیه و آله مخالفت کرده است؟ وهابی تحصیل کرده ای سعودی می گوید: آری، ابن عباس متعه را حلال می دانست و با پیامبر صلی الله علیه و آله در این موضوع مخالفت کرده است. (این بحث را خود وهابی ها به صورت سیدی پخش کرده اند.)

رجل فاستفتاه في المتعه فأمره بها فقال له ابن أبي عمير الأنصاري مهلا قال ما هي؟ والله لقد فعلت في عهد إمام المتقين قال ابن أبي عمير إنها كانت رخصه في اول الإسلام لمن اضطر إليها كالميته والدم ولحم الخنزير ثم أحكم الله الدين ونهى عنها؛ (۱) عروه می گوید: عبدالله بن زبیر (زمان خلافتش) در مکه برخاست و گفت: همانا افرادی که خداوند قلب هایشان را کور گردانیده چنان که چشمانشان را کور کرده است، بر جواز متعه فتوا می دهند به مردی (به ابن عباس) خطاب می کرد. ابن عباس در پاسخ به او بر وی ندا کرد و گفت: تو شخص جاهل و بی ادب هستی، به جانم سوگند همانا متعه در زمان امام متقین (پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم) انجام می شد. ابن زبیر به ابن عباس گفت: تجربه بکن و ببین، به خدا سوگند اگر متعه کردی حتماً تو را سنگ سار خواهم کرد. زهری می گوید: خالد به من خبر داد که او نزد مردی (نزد ابن عباس) نشسته بود مردی آمد و از او در مورد متعه سؤال کرد و او وی را به آن امر نمود، پس ابن ابی عمیر انصاری به (ابن عباس) گفت: ساکت باش، ابن عباس گفت: چه شده است؟ به خدا سوگند همانا متعه در زمان امام متقین صلی الله علیه و آله و سلم انجام می شد. ابن ابی عمیر گفت: متعه در اول اسلام برای کسی که به آن به مانند به گوشت مرده و خون و گوشت خوک ضرورت پیدا کرد، رخصت داده شد و سپس خداوند دین را محکم نمود و از متعه نهی شد.

این خبر نیز عجیب است و در آن نیز چه قدر سخن دور از واقعیت و عجیب گفته شده است. اولاً: ابن ابوعمره از صحابه نیست، پس این سخنانش را از کجا درآورده است و از کجا می گوید، ثانیاً: پاسخ ابن عباس به او چه بوده و چرا آن را ذکر نکرده-اند، ثالثاً: مقایسه بین متعه و مواد غذائی که جهت جلوگیری از مرگ در حالت عدم وجود مواد غذایی جائر گذشته است، یک فریب واضح مردم عوام است. و این دو خبر نیز ثابت

۱- صحیح مسلم، کتاب النکاح، باب نکاح المتعه و بیان أنه أبیح ثم نسخ ثم أبیح ثم نسخ واستقر تحریمه إلى یوم القیامه، ج ۲، ص ۱۰۲۳، ح ۱۴۰۶.

می کند آن زیاده در روایت «صحیح بخاری» بی اساس بوده و به ابن عباس نسبت داده شده است؛ زیرا اگر ابن عباس متعه را در حالت اضطرار جائز می دانست این گونه با او مخالفت نمی کردند.

عمر بن الخطاب و تحریم متعه

وهابی ها امروزه ابن عباس را به مخالفت با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در امر متعه متهم می کنند و می گویند: او متعه را حلال می دانست و دیگر صحابه نیز با او در این موضوع مخالف هستند.

و حال آن که در مورد متعه ثابت است که عمر بن خطاب از آن نهی کرده است، ولی مانند خیلی موضوعات دیگر احادیث متناقض گوناگون در این موضوع نیز وضع کرده و اسلام و احکام الهی را به بازی گرفته اند، که ما پس از اشاره به تأکید و اعترافات عمر بن خطاب و دیگر صحابه بر این که خلیفه دوم متعه را تحریم کرده است نه شارع مقدس، به برخی اخبار دیگر نیز اشاره خواهیم داشت:

۱. عمر بن خطاب می گوید: مُتْعَتَانِ كَانَتَا عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَأَنَا مُحَرَّمُهُمَا (انهی عنهما) و مُعَاقِبُ عَلَيْهِمَا: مُتْعَةُ النِّسَاءِ وَ مُتْعَةُ الْحَجِّ؛ (۱) دو متعه در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بود که من از آن دو نهی می کنم و هر که آن را انجام دهد عقابش می کنم متعه ای نساء و متعه ای حج.

این خبر را از عمر بن خطاب فرزندش عبدالله، ابوسعید خدری، ابوقلابه و سعید بن مسیب نقل کرده اند و سرخسی سند آن را صحیح دانسته است. یادآور می شویم که از هر چهار این راوی این خبر با سند صحیح نقل شده است. برای نمونه، رجال سند طحاوی عبارتند از: یزید بن سنان از مکی بن ابراهیم از مالک (امام مالکی ها) از نافع از ابن عمر، که تمام این راویان با اتفاق ثقه هستند و جز

۱- شرح معانی الآثار، ج ۲، ص ۱۴۶، ح ۳۴۱۵؛ العلل دار قطنی، ج ۲، ص ۱۵۶، ح ۱۸۲؛ المحلی ابن حزم، ج ۷، ص ۱۰۷؛ معانی القرآن جصاص، ج ۲، ص ۱۹۱؛ تذکره حفاظ، ج ۱، ص ۳۶۶، رقم ۳۵۸ به نقل از نسائی؛ المبسوط السرخسی، ص ۴، ص ۲۷.

یزید بن سنان همه از رجال صحاح سته نیز هستند. البته برخی اخبار دیگر نیز از خلیفه دوم وارد شده است که در آن نیز به این واقعیت تصریح کرده است.

۲. عروه می گوید: كَانَ ابْنُ عَبَّاسٍ يَأْمُرُ بِالْمُتَعَةِ وَكَانَ ابْنُ الزُّبَيْرِ يَنْهَى عَنْهَا قَالَ: فَذَكَرْتُ ذَلِكَ لِجَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ فَقَالَ: عَلَى يَدَيَّ دَارَ الْحَدِيثِ، تَمَنَّعْنَا مَعَ

رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَلَمَّا قَامَ عُمَرُ قَالَا: إِنَّ اللَّهَ كَانَ يُحِلُّ لِرَسُولِهِ مَا شَاءَ بِمَا شَاءَ وَان الْقُرْآنَ قَدْ نَزَلَ مَنَازِلَهُ (فافصلوا حجكم من عمرتكم) فَأَتَمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ كَمَا أَمَرَكُمُ اللَّهُ وَأَبْتُوا نِكَاحَ هَذِهِ النِّسَاءِ فَلَنْ أَوْ تِي بِرَجُلٍ نَكَحَ امْرَأَةً إِلَيَّ أَحْيَلِ إِلَّا رَجَمْتُهُ بِالْحِجَارَةِ؛(۱) ابن عباس به متعه امر می کرد و ابن زبیر از آن نهی، داستان را به جابر بن عبدالله گفتم و او گفت: علم این مسأله نزد من است، ما همراه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم متعه کردیم وقتی عمر به خلافت رسید گفت: همانا خداوند هر آن چه را که پیامبرش می-خواست برایش حلال می گردانید، همانا قرآن بر جایگاه خود نازل شده؛ پس حج خود را از عمره جدا کنید (در متن طیالسی، که واقعیت نیز همین است) و از نکاح این زن ها خودداری کنید، اگر مردی را به نزد من بیاورند که با زنی برای مدتی (نکاح متعه) کرده باشد، او را رجم و سنگ سار خواهیم نمود.

ابونضیره نیز این خبر را بدون اشاره به داستان ابن عباس و ابن زبیر از جابر بن عبدالله نقل کرده است.(۲) و شعیب ارتنوط سند آن را به شرط شیخین صحیح دانسته است.

۲. عطاء می گوید: قدم جابر بن عبد الله معتمرا فجئناه في منزله فسأله القوم عن أشياء ثم ذكروا المتعة فقال: نعم، استمتعنا على عهد رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم و ابى بكر وعمر حتى اذا كان

۱- صحیح مسلم، کتاب الحج، باب فی المتعه بالحج والعمره، ج ۲، ص ۸۸۵، ح ۱۲۱۷؛ صحیح ابن حبان، ج ۹، ص ۲۴۷، ح

۳۹۴۰؛ مسند ابی-داود طیالسی، ص ۲۴۸؛ مسند احمد، و دیگران.

۲- مسند احمد، ج ۱، ص ۵۲، ح ۳۶۹؛ شرح معانی الآثار، ج ۲، ص ۱۴۴، ح ۳۴۰۰ و دیگران.

فی آخر خلافه عمر؛ (۱) جابر از عمره برگشته بود و ما به منزلش رفتیم... سپس در مورد متعه از او پرسیدند و او گفت: در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و ابوبکر و عمر ما متعه می کردیم تا آخر خلافت عمر (که او از آن نهی کرد).

۲. ابوزبیر می گوید: سمعت جابر بن عبد الله يقول: كنا نستمتع بالقبضه من التمر والدقيق الايام على عهد رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم و ابى بكر حتى نهى عنه عمر فى شأن عمرو بن حريث؛ (۲) از جابر شنیدم که پیوسته می گفت: ما همیشه با یک قبضه خرما به مدت چند روز در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و ابوبکر متعه می کردیم تا این که عمر در امر عمرو بن حریث (که با خانمی متعه کرده بود) از آن نهی کرد.

۲. ابونضره نیز همین سخن را از جابر روایت کرده است. (۳)

۲. أبو الزبير قال: سمعت جابر بن عبد الله يقول: استمعتنا أصحاب النبي حتى نهى عمر عمرو بن حريث قال: وقال جابر: إذا انقضى الاجل فبدا لهما أن يتعاودا فليمهرا مهرها آخر قال: وسأله بعضنا كم تعتد؟ قال: حيضه واحده كن يعتدونها للمستمتع منهن؛ جابر گفت: ما اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم متعه می کردیم تا این که عمر در مورد عمرو بن حریث از آن نهی کرد. و جابر گفت: اگر زمان مشخص شده در هنگام نکاح تمام شود دو باره با مهر دیگر نکاح می کنند. برخی از ما از او سؤال کرد که آیا متعه عده نیز دارد؟ گفت: مدت یک حیض (۳۰ روز) عده دارد. (مصنف عبد الرزاق، ج ۷، ص ۴۹۶، ح ۱۴۰۲۵). سند این خبر صحیح است.

۱- صحیح مسلم، کتاب النکاح، باب نکاح المتعه و بیان أنه أبیح ثم نسخ ثم أبیح ثم نسخ واستقر تحریمه إلى يوم القيامة، ج ۲، ص ۱۰۲۷، ح ۱۴۰۵؛ مسند احمد، ج ۳، ص ۳۸۰، ح ۱۵۱۱۵.

۲- صحیح مسلم کتاب النکاح، باب نکاح المتعه و بیان أنه أبیح ثم نسخ ثم أبیح ثم نسخ واستقر تحریمه إلى يوم القيامة، ج ۲، ص ۱۰۲۷، ح ۵۷؛ مصنف عبد الرزاق، ج ۷، ص ۵۰۰، ح ۱۴۰۲۸.

۳- صحیح مسلم، کتاب النکاح، باب نکاح المتعه و بیان أنه أبیح ثم نسخ ثم أبیح ثم نسخ واستقر تحریمه إلى يوم القيامة، ج ۲، ص ۱۰۲۲، ح ۱۴۰۵؛

۳. غیر عبد الله بن الزبیر عبد الله بن عباس بتحلیله المتعه فقال له: سل أمك كيف سطعت المجامر بينها وبين أبيك؟ فسألها فقالت: ما ولدتك إلا في المتعه... . وقال يحيى بن أکثم لشيخ البصره: بمن اقتدیت فی جواز المتعه؟ قال: بعمر بن الخطاب قال: كيف وعمر كان أشد الناس؟ قال: لأن الخبر الصحيح أنه صعد إلى المنبر فقال: إن الله ورسوله قد أحل لكما متعتين وإني محرمهما عليكم أو أعاقبكم عليهما، فقبلنا شهادته ولم نقبل تحريمه؛ (۱) ابن زبیر به ابن عباس عیب گرفت که او متعه را حلال می داند، ابن عباس در پاسخ وی گفت: از مادرت سؤال بکن که او و پدرت چگونه با هم متعه کرده بودند! ابن زبیر از مادرت سؤال کرد و مادرت گفت: من تو را از متعه به دنیا آوردم... . يحيى بن اکثم از قضات مکتب اهل سنت شیخی از اهل بصره را که متعه را جائز می دانست سؤال کرد: در جائز دانستن متعه به چه کسی اقتدا کردی؟ وی در پاسخ گفت: به عمر بن خطاب. يحيى گفت: چگونه، حال آن که عمر به شدت مخالف متعه بود؟ گفت: چون خبر صحیح این است که عمر بالای منبر رفت و گفت: خدا و پیامبرش دو متعه را حلال قرار داده اند و من آن دو را بر شما حرام می گردانم، و ما شهادت او را بر جائز بودن متعه قبول کردیم، ولی حرام کردنش را قبول نمی کنیم.

۴. امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمودند: لولا أن عمر نهى عن المتعه ما زنى إلا شقى؛ (۲) اگر عمر از متعه نهی نمی کرد کسی جز شقی زنا نمی کرد. رجال این سند همه رجال صحیحین هستند، ولی حکم بن عتیبه راوی اصلی، امیرالمؤمنین علیه السلام را درک نکرده است.

۴. ابن جریج می گوید: أخبرني من أصدق أن عليا قال بالكوفه: لولا ما سبق من رأى عمر بن الخطاب أو قال من رأى ابن الخطاب لأمرت بالمتعه ثم ما

۱- محاضرات الادباء راغب اصفهانی ج ۱، ص ۴۱۶.

۲- تفسیر طبری، ج ۵، ص ۱۹.

زنا إلا شقی؛ (۱) کسی که من او را تصدیق می‌کنم به من خبر داد که علی علیه السلام در کوفه گفته است: اگر تحریم عمر نبود به متعه امر می‌کردم و سپس کسی جز شقی زنا نمی‌کرد. (این جریج از رجال صحاح سته است که شرح حالش بعداً خواهد آمد.)

۴. عمر بن سعد همدانی از حنش بن المعتمر نقل کرده که گفته است: سمعت علیاً یقول: لو لا ما سبق من ابن الخطاب فی المتعه ما زنی الا الشقی؛ از علی شنیدم که می‌گفت: اگر عمر متعه را حرام نکرده بود کسی جز شقی زنا نمی‌کرد. (شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۲، ص ۲۵۳.)

۵. عطا از ابن عباس نقل کرده که گفته است: ما کانت المتعه إلا رحمه الله بها هذه الامه ولو لا نهی عمر بن الخطاب عنها ما زنی إلا شقی؛ (۲) متعه رحمتی بود از جانب خداوند متعال برای این امت، و اگر عمر از متعه نهی نکرده بود، کسی جز شقی زنا نمی‌کرد.

رجال این سند نیز همه ثقه و از رجال صحاح سته هستند جز ربیع بن سلیمان جیزی که از رجال دو سنن است و سعید بن کثیر بن عفیر که از رجال صحیحین است.

۶. سعید بن مسیب می‌گوید: رَحِمَ اللَّهُ عمر، لو لا أنه نهی عن المتعه لفشا الزنی، قال: وقال ابن عباس: رَحِمَ اللَّهُ عمر لو لا نهی عن المتعه ما زنی أحد؛ (۳) خدا عمر را ببخشد، اگر او از متعه نهی نمی‌کرد زنا فاش می‌شد، ابن عباس گفته است: خدا عمر را ببخشد، اگر او از زنا نهی نمی‌کرد کسی زنا نمی‌کرد. این سند صحیح و رجالش رجال صحیحین است.

۶. سعید بن مسیب می‌گوید: نهی عمر عن متعتین متعه النساء و متعه الحج؛ عمر از متعه ی

۱- مصنف عبدالرزاق، ج ۷، ص ۵۰۰، ح ۱۴۰۳۰؛ کنز العمال، ج ۱۶، ح ۴۵۷۲۸.

۲- شرح معانی الآثار طحاوی، ج ۳، ص ۲۶؛ تفسیر قرطبی، ج ۵، ص ۱۳۰؛ در المنثور، ج ۲، ص ۱۴۱.

۳- تاریخ المدینه ابن شبه، ج ۲، ص ۷۲۰.

حج و نساء نهی نمود. (۱) سیوطی این خبر را از کتاب ابن ابی شیبیه نقل کرده است.

۷. عمران بن سواد می گوید: صلیت الصبح مع عمر... قلت: وذكروا أنك حرمت متعه النساء وقد كانت رخصه من الله نستمتع بقبضه ونفارق عن ثلاث...؛ (۲) نماز صبح را همراه عمر خواندم... و به او گفتم: مردم می گویند: تو متعه ی نساء را حرام کردی؟ حال آن که متعه رخصتی بود از جانب خداوند متعال و ما با یک قبضه متعه می کردیم و پس از سه روز از هم جدا می شدیم....

۸. سلیمان بن یسار از ام عبدالله بنت ابی خیشمه چنین روایت کرده است: مردی از شام به مدینه آمد و با واسطه قرار دادن خانمی با خانم دیگر متعه کرد و برگشت. عمر بن خطاب از آن آگاه شد، سفر بعد وقتی آمد از او پرسید که چرا چنین کردی و او گفت: همراه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم متعه کرده بودم و آن حضرت از آن نهی نکرد تا این که از دنیا رفت، سپس همراه ابوبکر انجام دادم و او نیز مرا از آن نهی نکرد تا این که از دنیا رفت و سپس همراه تو انجام می دادم و تو در مورد آن به ما نهی نقل نکردی! عمر گفت: اما به خدا سوگند اگر پس از نهی من این عمل را انجام می دادی قطعاً تو را سنگ سار می کردم. (۳)

از گواهی این همه افراد در رأس آن ها خود خلیفه دوم، ثابت می شود که متعه را عمر بن خطاب حرام کرده نه اسلام و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و توجه دارید که برخی از این صحابه با صراحت

می گویند: ما همراه عمر نیز آن را انجام می دادیم تا این که در آخر خلافتش از آن نهی کرد. پس، این نهی از روی رأی خودش بوده و الا- در ابتدای خلافتش و یا در همان زمان ابوبکر از آن نهی می کرد و بازگو می نمود که اسلام از آن نهی کرده است.

همچنین دقت داشته باشیم که اخبار فوق که اکثر آن ها صحیح هستند به ۱۷ سند می رسد که از ۹ صحابه و ۲ تابعین نقل شده و همگی گواهی داده اند که عمر بن خطاب متعه را حرام و از آن نهی

۱- در المنثور سیوطی، ج ۲، ص ۱۴۱.

۲- تفسیر طبری، ج ۳، ص ۲۹۰.

۳- کنز العمال، ج ۱۶، ص ۵۲۱، ح ۴۵۷۲۶، به نقل از طبری.

کرده است، پس این اخبار ثابت می کند که بدون شک تحریم و نهی از متعه توسط عمر بن خطاب قطعا متواتر است.

البته صحابه ی زیادی متعه را جائز می دانسته اند که ما دیگر به ذکر آن نخواهیم پرداخت و تنها به برخی اخبار دیگر اشاره می کنیم:

عبد الله بن عثمان بن خثیم می گوید: کانت بمکه امرأه عراقیه تنسک جمیله لها ابن یقال له أبوأمیه وکان سعید بن جبیر یكثر الدخول علیها قلت: یا أبا عبد الله ما أكثر ما تدخل علی هذه المرأه قال: إنا قد نکحناها ذلك النکاح للمتعه قال: وأخبرنی أن سعید قال له: هی أحل من شرب الماء للمتعه؛(۱) در مکه خانمی از اهل عراق بود، خانم زیبا و دارای فرزندى به نام ابوامیه. سعید بن جبیر بسیار به نزد او داخل می شد، من گفتم: چرا بسیار به نزد این خانم داخل می شوی؟ گفت: من با او نکاح متعه کرده ام، و سعید به او گفت: همانا متعه از نوشیدن آب نیز حلال تر است.

سند این خبر صحیح و رجالش رجال صحیحین هستند. سعید بن جبیر شاگرد عبدالله بن عباس و از بزرگان تابعین و از رجال صحاح سته است.

محمد بن عبدالله بن عبد الحکم می گوید: سمعت الشافعی یقول: استمتع ابن جریج بتسعین امرأه؛(۲) از شافعی شنیدم که می گفت: ابن جریج با نود زن متعه کرد. ابن جریج کسی است که بخاری از او ۲۴۰ حدیث و مسلم ۳۵۰ حدیث در صحیح خود روایت کرده اند.

جریر نیز می گفته است: کان ابن جریج یری المتعه تزوج بستین امرأه. وقیل: إنه عهد إلى اولاده فی أسمائهن لئلا یغلط أحد منهم ویترج واحدہ مما نکح أبوه

۱- مصنف عبدالرزاق، ج ۷، ص ۴۹۶، ح ۱۴۰۲۰.

۲- تذکره الحفاظ، ج ۱، ص ۱۷۰، رقم ۱۶۴؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۶، ص ۳۳۳، رقم ۱۳۸؛ تهذیب التهذیب، ج ۶، ص ۳۶۰، رقم ۷۵۸.

ابن جریر متعه را جائز می دانست و با شصت زن متعه نمود. و گفته شده که او اسامی آن زن ها را نزد فرزندانش قرار داد تا مبدا آن ها با اشتباه با زنی که پدرشان ازدواج کرده است، ازدواج کنند.

ابن حزم می گوید: همانا بر حلال بودن متعه پس از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم جماعتی از سلف قائل و ثابت بودند که از صحابه: ۱. أسماء بنت ابی بکر، ۲. جابر، ۳. ابن مسعود، ۴. ابن عباس، ۵. معاویه بن ابی سفیان، ۶. عمرو بن حرث، ۷. ابوسعید الخدری، ۸ و ۹. سلمه و معبد فرزندان امیه بن خلف، ۱۰. و جابر نقل کرده است که تمام صحابه در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و ابوبکر و تا آخر خلافت عمر معتقد بر حلال بودن متعه بودند. اما از تابعین: ۱. طاووس، ۲. عطاء، ۳. سعید بن جبیر و دیگر فقهای مکه که خداوند آن ها را عزیز گرداند. (المحلی ابن حزم، ج ۹، ص ۵۱۹؛ فتح الباری ابن حجر، ج ۹، ص ۱۴۲). البته این تنها برخی از صحابه و تابعین هستند.

با وجود این همه اخبار که ما تنها برخی را ذکر کردیم، چنان که اشاره شد وهابی ها به راحتی ابن عباس را بر مخالفت با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در موضوع متعه متهم کرده و آن را به مردم نیز بازگو می کنند.

چنان که اشاره شد احادیث فراوان در موضوع تحریم و نهی از متعه راه اندازی شده است که

با آشنایی با مطالب زیر به جایگاه و بی اساس بودن آن ها به راحتی آشنا خواهید شد:

قرطبی از مفسرین بزرگ اهل سنت می گوید:

انها تقتضی التحلیل والتحریم سبع مرات...؛ از احادیث وارده استفاده می-شود که (گویا) متعه هفت مرتبه حلال و هفت مرتبه حرام شده است. (تفسیر قرطبی، ج ۵، ص ۱۳۱). نووی و ابن حجر نیز همین سخن را گفته و مکان هایی را که در مورد آن حلال و حرام شدن متعه وارد شده است ذکر کرده اند که به ترتیب عبارتند از: ۱. خیبر، ۲. عمره قضاء،

۳. فتح مکه، ۴. جنگ حنین، ۵. عام اوطاس، ۶. جنگ تبوک، ۷. حجه الوداع (۱) و جالب است که برای تمام این هفت مورد در کتب روایی و تفاسیر مکتب اهل سنت احادیث صحیح وارد شده است و خود افراد مذکور نیز به ثابت بودن آن تصریح کرده اند. یعنی این مقدار با اسلام بازی شده و جعل حدیث صورت گرفته است. ابن حجر و دیگران بنا بر حدیث سبره گفته اند: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم متعه را در فتح مکه برای دائم حرام گردانید و حال آن که باز احادیث صحیح دارند که پس از فتح مکه در اوطاس و حنین و حجه الوداع حضرت به انجام متعه امر فرموده اند و صحابه در غزوه تبوک نیز متعه نمودند. و چنان که گذشت بخاری نسخ و تحریم را روز خیر دانسته و حکم کرده بود. خلاصه با این گونه تناقضات برای حق جویان خیلی روشن کرده اند که این اخبار همه جعلی هستند.

متعه حکم قرآنی است

اما نکته آخر و مهم دیگر این است که نکاح متعه یک امر قرآنی بوده و در قرآن وارد شده است. قرطبی می گوید:

وقال الجمهور: المراد نکاح المتعه الذی کان فی صدر الاسلام؛ جمهور گفته اند که مراد از آیه ای ۲۴ سوره نساء همان نکاح متعه است که در صدر اسلام بود. (تفسیر قرطبی، ج ۵، ص ۱۳۰).

با این اعتراف و تصریح قرطبی دیگر نیاز نیست که نظرات ذکر شود، ولی با اختصار اشاره می کنیم که ابن عباس گفته است: والله این آیه (فما استمتعتم به منهن فاتوهن اجورهن فریضه، نساء ۲۴) در مورد نکاح متعه نازل شده است. (۲) حاکم و ذهبی سند این خبر را به شرط مسلم صحیح دانسته اند.

۱- المجموع نووی، ج ۱۶، ص ۲۵۴؛ فتح الباری، ج ۹، ۱۳۹ الی ۱۴۱؛ سبیل السلام صنعانی، ج ۳، ص ۱۲۵؛ نیل الاوطار شوکانی، ج ۶، ص ۲۷۲.

۲- تفسیر طبری، ج ۵، ص ۱۸، با سه سند؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۲، ص ۳۳۴، ح ۳۱۹۲.

البته تأکید ابن عباس بر این قول با اسانید بسیار در کتب دیگر نیز وارد شده است و همچنین ابن مسعود، ابی بن کعب، سعید بن جبیر، مجاهد و دیگران نیز گفته اند که این آیه در مورد متعه نازل شده است. (۱)

مضافاً بر اخباری که اشاره شد، این آیه ای قرآن اولاً: با تصریح برخی از صحابه و محدثین، نسخ نشده است. زمخشری می گوید: ابن عباس گفته است: آیه ای متعه از محکومات است و نسخ نشده است. (۲)

همچنین از حکم بن عتیبه سؤال کردند که آیا این آیه نسخ شده است؟ او گفت: نه. (تفسیر طبری، ج ۵ ذیل آیه). همچنین خبر واحد با اتفاق امت اسلامی نمی تواند آیه ای قرآن را نسخ کند، پس این مطلب نیز بر بی اساس بودن نظریه مدعیان نسخ نکاح متعه و تحریم شدن آن تأکید خواهد داشت. یعنی فرضاً احادیثی که در مورد نهی از متعه بین خود تناقض نداشته باشند و یکدیگر را تکذیب نکنند و صحیح باشند و آن سخنان عمر بن خطاب و دیگر صحابه وجود نداشته باشد که نهی کننده را با اتفاق عمر بن خطاب معرفی کرده اند، باز نمی توان احادیث نهی از متعه ای را که به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نسبت داده اند قبول کرد؛ زیرا خبر واحد هستند و خبر واحد محال است که آیه ای متواتر قرآن را نسخ کند.

حالا وهابی ها چون از متعه خیلی بدشان می آید از آن به زنا تعبیر می کنند و با چشم پوشی از این همه اخبار صحابه و تابعین و... تنها ابن عباس را چنان که اشاره کردیم متهم می کنند، ولی کمی نمی اندیشند که از همین افرادی که آن ها را به حلال دانستن زنا و انجام آن متهم می کنند از قبیل ابن عباس، مجاهد، ابن جبیر و دیگر شاگردان او و ابن جریج و... دین خود را اخذ می کنند؛ زیرا «صحیح بخاری» و مسلم که آن ها دین خود را بدون چون و چرا از آن اخذ می کنند پر از روایات این افراد و دیگر صحابگانی است که

۱- تفسیر طبری، ج ۵، ص ۱۹؛ تفسیر قرطبی، ج ۵، ص ۱۲۹؛ تفسیر ابن کثیر ذیل آیه و دیگران.

۲- تفسیر الکشاف زمخشری، ج ۱، ص ۳۹۸.

متعہ را جائز می دانسته اند گرچه آن ها خود را به نادانی بزنند! .

شروع اذان از دیدگاه بخاری

آن ابن عمر کان یقول: کان المسلمون حین قدموا المدینہ یجتمعون فیتحینون الصلاه لیس ینادی لها فتکلموا یوما فی ذلک فقال بعضهم: اتخذوا ناقوسا مثل ناقوس النصارى وقال بعضهم: بل بوقا مثل قرن الیهود فقال عمر: اولاً تبعثون رجلاً ینادی بالصلاه فقال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: یا بلال قم فناد بالصلاه؛ (۱) ابن عمر همیشه می گفت: مسلمین وقتی به مدینہ آمدند جمع می شدند و برای نماز وقت تعیین می - کردند و کسی برای نماز ندا نمی داد و اذان نمی گفت. روزی در این مورد سخن گفتند پس برخی از آن ها گفتند: ناقوسی مثل ناقوس نصارا بگیرید و برخی گفتند: بوقی مثل بوق یهود بگیرید، پس عمر گفت: آیا کسی را نمی فرستید تا برای نماز ندا بدهد! پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ای بلال بلند شو و برای نماز ندا بده.

در مورد اذان احادیث مختلف دیگر نیز جعل شده است که در آن گفته اند: عبدالله بن زید و عمر بن خطاب خواب دیدند، عمر و بلال خواب دیدند، ابوبکر خواب دید، چهارده نفر خواب دید. ۱۷ نفر خواب دید و... (۲) که این دسته اخبار هر کدام دیگری را تکذیب می - کند و ما از ذکر آن ها خودداری می کنیم. ولی باید دقت داشته باشیم که اذان را خداوند متعال به وسیله جبرئیل علیه السلام به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم تعلیم داده است که ما با اشاره به آن اکتفا می کنیم تا بی اساسی این نوع اخبار روشن گردد و همچنین ثابت شود که تا چه حد اخبار فراوان در موضوعات مختلف جعل شده است.

۱- صحیح بخاری، کتاب الاذان، باب: بدء الاذان، ج ۱، ص ۲۱۹، ح ۶۰۴؛ صحیح مسلم، کتاب الصلاه، باب بدء الاذان، ج ۲، ص ۲۷۵، ح ۳۷۷.

۲- فتح الباری، ج ۲، ص ۶۳؛ مجمع الزوائد، ج ۱، ص ۳۲۹؛

عن سفیان بن اللیل قال: لما كان من أمر الحسن بن علي ومعاوية ما كان قدمت عليه المدينة وهو جالس في أصحابه فذكر الحديث بطوله قال: فتذاكرنا عنده الاذان فقال بعضنا: إنما كان بدء الأذان رؤيا عبد الله بن زيد فقال له الحسن بن علي: إن شأن الأذان أعظم من ذاك أذن جبريل في السماء مثنى مثنى وعلمه رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وأقام مره مره فعلمه رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فأذن الحسن حين ولي؛ (۱) سفیان بن لیل می گوید: پس از آن که بین حسن بن علی علیه السلام و معاویه آن چه پیش آمد من به مدینه به نزد امام حسن رفتم در حالی که او بین اصحابش نشسته بود، پس نزد او در مورد اذان صحبت شد و برخی از ما گفتند: همانا شروع اذان به وسیله ای خوابی بود که عبدالله بن زید دید. امام حسن علیه السلام به او فرمود: شأن و جایگاه اذان بزرگ تر از این است که به وسیله خواب باشد، جبرئیل در آسمان دو تا دو تا اذان گفت و به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم تعلیم نمود و اقامه را یک مرتبه یک مرتبه گفت و به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم تعلیم نمود و امام حسن علیه السلام زمانی که خلافت را به دست گرفت اذان گفت.

در سند این حدیث نوح بن دراج را تضعیف کرده اند، ولی ابن نمیر او را توثیق کرده و ابوحاتم و ابوزرعه نیز حدیث او را معتبر دانسته اند و او در زمان خود قاضی کوفه بوده. (۲) بنابر این می توان این خبر را حسن دانست؛ زیرا شواهد زیاد از دیگر صحابه نیز دارد.

۲. بزار از امیرالمؤمنین علیه السلام چنین روایت کرده است: وقتی خداوند متعال خواست به

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم اذان را یاد بدهد جبرئیل آمد و آن حضرت را به آسمان برد و به آن حضرت اذان تعلیم داده شد... (۳)

۱- المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۷۸، ح ۴۷۹۸.

۲- تهذیب التهذیب ابن حجر، ج ۱۰، رقم ۸۷۳.

۳- مسند مزار، ج ۲، ص ۱۷۶، ح ۴۷۸؛ فتح الباری، ج ۲، ص ۶۳؛ مجمع الزوائد، ج ۱، ص ۳۲۹؛ در منشور، ج ۴، ص ۱۵۴.

۳. عن عائشه قالت: قال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم: «لما أسرى بي إلى السماء أذن جبريل، فظنت الملائكة أنه يصلى بهم، فقدمني فصليت بالملائكة؛^(۱) ام المؤمنین عائشه گفته است: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: وقتی به معراج برده شدم جبرئیل اذان گفت و ملائکه گمان کردند که او می خواهد بر آن ها نماز بگذارد پس جبرئیل مرا پیش گزرانید و من به ملائکه نماز خواندم.

۴. ابن عباس گفته است: اذان همراه با واجب شدن نماز به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نازل شده است.^(۲) از سخن صالحی شامی پس از نقل این خبر استفاده می شود که سند این خبر صحیح است.

۵. انس گفته است: وقتی نماز (در شب معراج) واجب گشت جبرئیل علیه السلام به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم اذان را تعلیم نمود.^(۳)

۶. ابن عمر می گوید: وقتی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به معراج برده شد خداوند متعال اذان را بر آن حضرت وحی نمود و جبرئیل آن را به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم تعلیم نمود.^(۴)

سرخسی پس از نقل اخبار شروع اذان به وسیله خواب می گوید: ابوحفص محمد بن علی این (خرافات) را انکار می کرد و می گفت: معالم دین را به بازی گرفته و می گویند: به وسیله خواب ثابت شده است! هرگز چنین نیست، لکن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را وقتی به معراج بردند و پیامبران را در مسجد

۱- فتح الباری، ج ۲، ص ۶۳؛ در المثنور سیوطی، ج ۴، ص ۱۵۴؛

۲- سبل الهدی والرشاد، ج ۳، ص ۳۶۰، به نقل از ابوشیخ.

۳- فتح الباری، ج ۲، ص ۶۳؛ در المثنور سیوطی، ج ۴، ص ۱۵۴؛

۴- معجم الاوسط، ج ۹، ص ۱۰۰؛ فتح الباری، ج ۲، ص ۶۳؛ مجمع الزوائد، ج ۱، ص ۳۲۹.

الاقصی نزد آن حضرت جمع کردند، فرشته ای اذان و اقامه گفت و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به آن ها نماز خواند و گفته شده که جبرئیل علیه السلام آن را نازل کرد. (۱)

این اخبار که همه مؤید هم هستند دلالت بر صحت و واقعیت این امر می کنند و اخبار زیر نیز این اخبار را تقویت می کند:

عن عائشه قالت: ما أرى هذه الآية نزلت إلا في المؤذنين «و من أحسن قولاً- ممن دعا إلى الله وعمل صالحاً وقال إنني من المسلمین»؛ (۲) ام المؤمنین عائشه گفته است: این آیه «در جهان از آن کس که خلق را به سوی خدا خواند و نیکوکار گردید و گفت که من از تسلیم شوندگان خدا هستم، کدام کس بهتر و نیکوگفتار تر است» در مورد مؤذنان نازل شده است.

گرچه این سند ضعیف است، ولی دیگران نیز این قول را گفته اند.

قیس بن ابی حازم نیز گفته است: این آیه در مورد مؤذنین نازل شده است. (۳)

قرطبی می گوید: عائشه، قیس، عکرمه و مجاهد گفته اند: این آیه در مورد مؤذنین نازل شده است. (۴)

قرطبی از ابن عربی نقل کرده است و ثعالبی نیز تصریح کرده که این آیه مکی است. (۵) پس این اخبار نیز مؤید اخبار قبلی هستند؛ زیرا تمام اخبار متناقضی که شروع اذان را از خواب معرفی کرده، تصریح کرده اند که در مدینه اذان شروع شده است و حال آن که از این اخبار نیز به روشنی استفاده می شود که اذان در مکه معمول بوده است.

۱- المبسوط سرخسی حنفی، ج ۱، ص ۱۲۸.

۲- مصنف ابن ابی شیبه، ج ۱، ص ۲۵۵، ۲۳۴۷ و ۲۳۴۸؛ معانی القرآن نحاس، ج ۶، ص ۲۶۷، و... .

۳- تفسیر طبری، ج ۲۴، ص ۱۴۷؛ تاریخ بغداد، ج ۸، ص ۴۷۳.

۴- تفسیر قرطبی، ج ۱۵، ص ۳۶۰.

۵- تفسیر قرطبی، ج ۱۵، ص ۳۶۰؛ تفسیر ثعالبی، ج ۵، ص ۱۳۹.

واین که اذان وحی الهی است و از طریق جبرئیل به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم تعلیم شده است، از اهل بیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم اخبار فراوان رسیده و از مسلمات مکتب اهل بیت علیهم السلام است که موافق با اخبار مذکور در کتب مکتب اهل سنت می باشد.

فصل پنجم: امام بخاری و تصرف در اخبار اسلامی

اشاره

در کتاب «صحیح بخاری» اخبار و احادیث فراوان مشاهده می شود که از جانب مؤلف دست کاری شده و عباراتی، از اخبار و احادیث حذف شده و حقیقت مطلب و یا انجام دهنده ای عمل قبیح در خبر، پنهان قرار داده شده است. اکنون در این بخش به برخی از این دسته تصرفات بخاری در صحیحش، اشاره خواهد شد.

۱. امیرالمؤمنین علیه السلام ولی و سرپرست مؤمنین پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم

عَنْ بُرَيْدَةَ قَالَ: بَعَثَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عَلِيًّا إِلَى خَالِدٍ لِيُقْبِضَ الْخُمْسَ وَكُنْتُ أُبْغِضُ عَلِيًّا، وَقَدْ اغْتَسَلَ، فَقُلْتُ لِيخَالِدٍ أَلَا تَرَى إِلَيَّ هَذَا فَلَمَّا قَدِمْنَا عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ ذَكَرْتُ ذَلِكَ لَهُ فَقَالَ: «يَا بُرَيْدَةُ أُتْبِغِضُ عَلِيًّا» فَقُلْتُ: نَعَمْ. قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: «لَا تُبْغِضُهُ فَإِنَّ لَهُ فِي الْخُمْسِ أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ؛ (۱)» بریده می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم علی علیه السلام را به نزد خالد فرستاد تا خمس را دریافت کند و من علی را دشمن داشتم. و علی غسل نمود، پس من به خالد گفتم: مگر به این نگاه نمی کنی، و چون به نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برگشتیم داستان را به آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم گفتم. حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: ای بریده، علی را دشمن داری؟ گفتم: آری. فرمودند: او را دشمن نداشته باش، همانا نصیب او از خمس بیشتر از این است.

باید دقت داشته باشیم که راوی اصلی این داستان عبدالله بن بریده از بریده است و

۱- صحیح بخاری، کتاب المغازی، باب: بعث علی بن ابی طالب، ج ۴، ص ۱۵۸۱، ح ۴۳۵۰.

از بریده غیر او این داستان را کسی نقل نکرده است. ولی از ابن بریده افراد زیادی این داستان را کامل روایت کرده اند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم با غضب به بریده فرمودند: هر که من ولی او هستم علی نیز ولی او است. در نقل دیگر فرمودند: علی ولی شما پس از من است. در روایت ابن عساکر که با سند حسن وارد شده حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: علی کاری را انجام می دهد که به آن امر شده است. این دو عبارت به یک معنا است و آن این که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به بریده فرمودند: از علی شکایت مکن، همانا او امام و رهبر شما پس از من خواهد بود.

اما کسانی که این حدیث را با این دو لفظ از عبدالله بن بریده روایت کرده اند عبارت اند از: ۱. سعد بن عباد (۱) ۲. ابواسحاق سیعی (۲) ۳. اجلح کنندی (۳) ۴. عبدالله بن عطاء (۴) ۵. ابو حرب بن سوید بن غفله. (۵)

همچنین این حدیث را عبدالله بن بریده با حذف داستان، از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به بریده فرمودند: «علی ولی شما پس از من است.» (۶)

و همچنین داستان فوق را بدون ذکر اسم خالد و بریده، عمران بن حصین صحابی

۱- مسند احمد، ج ۵، ص ۳۵۰، ح ۲۳۰۱۱ و ۲۳۰۷۸، شعیب ارنؤوط هر دو سند آن را به شرط شیخین صحیح دانسته است.

۲- معجم الاوسط طبرانی، ج ۶، ص ۱۶۳؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۲۸ و ۱۲۹، هیشمی رجال آن را با وجود ضعفشان توثیق شده معرفی کرده است.

۳- مسند احمد، ج ۵، ص ۳۵۶، ح ۲۳۰۶۲، سندش صحیح است، ولی شعیب اجلح را ضعیف دانسته و آن به خاطر شیعه بودنش است و الا او ثقه است و دیگران حدیث او را صحیح دانسته اند.

۴- تاریخ ابن عساکر، ج ۴۲، ص ۱۸۹ و ۱۹۱ با سه سند. فتح الباری ابن حجر، ج ۸، ص ۵۲.

۵- تاریخ ابن عساکر، ج ۴۲، ص ۱۹۱.

۶- کنز العمال، ج ۱۱، ص ۶۱۲، ح ۳۲۹۶۳ به نقل از دیلمی.

نیز روایت کرده است و در آن نیز چنین آمده است که داستان و شکایت را چهار نفر به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آوردند و حضرت از این که آن ها از امیرالمؤمنین شکایت کردند غضبناک شدند و فرمودند:

«ما تریدون من علی إن علیا منی وأنا منه وهو ولی کل مؤمن بعدی؛^(۱) از علی چه می خواهید! همانا علی از من است و من از علی و او پس از من ولی (امام و رهبر) هر مؤمن است.

ترمذی، حاکم، ذهبی و البانی سند این حدیث را صحیح دانسته اند و البانی در کتاب های گوناگون خود بر صحت آن تأکید کرده است.

چنان که ملاحظه می کنید این داستان با ذکر رهبری و امامت بلا فصل امیرالمؤمنین علیه السلام از این همه افراد روایت شده است، ولی بخاری یک خبر ناقصی را که در آن امامت و رهبری بلا-فصل امیرالمؤمنین علیهم السلام و همچنین غضب و ناراحتی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از سخن و شکایت بریده حذف و پنهان ساخته شده، در کتاب صحیحش وارد کرده است.

۲. کراهت پیامبر اکرم برای امیرالمؤمنین هر چه را که برای خود کراهت دارند

عن علی قال: أهدى للنبي صلی الله علیه و آله حله من حریر فکره أن یلبسها وبعث بها إلى فلبستها فرآها علی فقال: ما أکره لنفسی شیئا إلا أنا أکرهه لك فخرقها بین النساء قال ففعلت ذلك؛^(۲) ابن ابی لیلی، حارث همدانی، هبیره و جعده بن هبیره از

۱- مسند احمد، ج ۴، ص ۴۳۷، ح ۱۹۹۴۲؛ سنن ترمذی، ج ۵، ص ۶۳۲، ح ۳۷۱۲؛ سنن الکبری نسائی، ج ۵، ص ۱۳۰، ح ۸۴۶۴ و ۸۴۷۴؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۱۹، ح ۴۵۷۹؛ صحیح البانی، ج ۵، ص ۲۲۲، ح ۲۲۲۳.

۲- مسند طیابسی، ص ۱۹ و ۲۵؛ مصنف عبدالرزاق، ج ۱۱، ص ۷۰، ح ۱۹۹۳۹؛ مصنف ابن ابی شیبه، ج ۵، ص ۱۵۱، ح ۲۴۶۴۴ و ۲۴۶۴۷؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۱۱۸ و ۱۳۷، ح ۹۵۸ و ۱۱۵۴؛ مسند بزار، ج ۱، ص ۴۲۸، ح ۷۲۶؛ مسند ابی یعلی، ج ۱، ص ۲۷۰، ح ۳۱۹؛ احالی محاملی، ص ۲۰۱؛ شرح معانی الآثار طحاوی، ج ۴، ص ۲۵۳، ح ۶۲۳۲ و ۶۲۳۳؛ علل دارقطنی، ج ۳، ص ۱۳۴.

امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده اند که برای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم لباسی از حریر هدیه دادند و حضرت کراحت داشت آن را بر تن کند لذا آن را به من فرستاد پس من آن را بر تن کردم و حضرت آن را بر تن من دید و فرمود: هیچ چیزی را برای خود کراحت ندارم مگر این که برای تو نیز آن را کراحت دارم، پس آن را بین زن ها قسمت بکن. علی علیه السلام گفت: پس من نیز طبق خواسته ی حضرت آن را تقسیم کردم.

طحاوی این حدیث را با دو سند از جعهده روایت کرده و سندش صحیح و یا حسن است و دیگران آن را از هبیره روایت کرده اند و رجال سند آن همگی ثقه و از رجال صحاح سته هستند جز هبیره که او ثقه و از رجال سنن است.

این حدیث را از ابواسحاق سیعی شعبه بن حجاج، معمره ابواحوص و اسرائیل روایت کرده اند و ابواسحاق آن را در نقل طیالسی به صورت سماع از هبیره روایت کرده است. ولی بخاری باز مانند احادیث فراوان دیگر این حدیث را ناقص روایت کرده و به سخن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم که فرمودند: «هر چه را که برای خود کراحت دارم برای تو نیز آن را کراحت دارم» اشاره نکرده و آن را حذف کرده است:

حَدَّثَنَا حَجَّاجُ بْنُ مَنْهَالٍ حَدَّثَنَا شُعْبَةُ قَالَ أَخْبَرَنِي عَبْدُ الْمَلِكِ بْنُ مَيْسِرَةَ قَالَ سَمِعْتُ يَدَ بْنَ وَهْبٍ عَنْ عَلِيٍّ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ أَهْدَى إِلَيَّ النَّبِيُّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - حُلَّةً سَيْرَاءَ فَلَبِسْتُهَا ، فَرَأَيْتُ الْغَضَبَ فِي وَجْهِهِ ، فَشَقَّقْتُهَا بَيْنَ نِسَائِي . (۱)

قابل ذکر است که محدثین دیگر نیز لفظ و متن بخاری را در کتاب های خویش روایت کرده اند، ولی آن ها متن کامل را نیز در کنار آن و یا در جای دیگر کتابشان روایت کرده اند

۱- .. صحیح بخاری، کتاب الهبه، باب هدیه ما یکره لبسها، ح ۲۶۱۴ و ۵۳۶۶ و ۵۸۴۰.

مانند احمد، ابن ابی شیبه، طیالسی، طحاوی و دیگران ولی باز بخاری تنها به نقل روایت ناقص اکتفا کرده است.

۳. بیعت با امیرالمؤمنین علیه السلام در صورت وفات عمر بن خطاب

عمر بن خطاب ضمن خبر مفصلی چنین گفته است:

... قال عمر: انه بلغني ان قائلًا منكم يقول: والله لو مات عمر بايعة فلانا (فوالله ما كانت بيعه أبي بكر إلا فلتة فتمت فغضب عمر ثم قال...) فلا- يغترن امرؤ ان يقول: انما كانت بيعه أبي بكر فلتة وتمت. الا وانها قد كانت كذلك ولكن الله وقى شرها وليس منكم من تقطع الاعناق إليه مثل أبي بكر من بايع رجلا عن غير مشوره من المسلمين فلا يبايع هو ولا الذي بايعه تغره ان يقتلا وانه قد كان من خبرنا حين توفى الله نبيه ان الانصار خالفونا واجتمعوا باسرههم في سقيفه بنى ساعده وخالف عنا علي والزبير و من معهما...؛ (۱)... در زمان خلافت عمر بن خطاب در موسم حج مردی گفت: اگر عمر بمیرد قطعاً من با فلانی بیعت می کنم، به خدا سوگند بیعت با ابوبکر یک عمل ناسنجیده بود و تمام شد، پس عمر غضب نمود و گفت... کسی را مغرور نکند این که می گوید: بیعت به ابوبکر ناسنجیده بود و تمام شد. آگاه باشید که در واقع بیعت به ابوبکر همین گونه بود (ناسنجیده بود) و خداوند شرش را برگردانید... همانا از اخبار ما این بود که وقتی خداوند پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را از دنیا برد، انصار با ما مخالفت کردند و در سقیفه اجتماع کردند و همچنین علی و زبیر و همراهان آن دو نیز با ما مخالفت کردند... .

در این خبر، بخاری اسم گوینده ای این سخنان را که اگر عمر بمیرد به فردی بیعت خواهد کرد مبهم گذاشته و همچنین اسم آن فردی را که خواسته به آن بیعت کند. ولی بلاذری این خبر را

۱- صحیح بخاری، کتاب الحدود، باب رجم الجبلی فی الزنی، ج ۶، ص ۲۵۰۳، ح ۶۴۴۲.

با ذکر اسامی نقل کرده است. ابن حجر در شرح حدیث فوق می گوید:

ثم وجدته في الأنساب للبلاذري بإسناد قوي من رواية هشام بن يوسف عن معمر عن الزهري بالإسناد المذكور في الأصل ولفظه قال عمر: بلغني أن الزبير قال: لو قدم مات عمر بايعنا علياً الحديث فهذا أصح؛ سپس در انساب بلاذری با سند قوی پیدا کردم که در اصل حدیث چنین آمده است که عمر بن خطاب می گوید: به من خبر رسید که زبیر گفته است: اگر عمر بمیرد قطعاً ما با علی بیعت می کنیم. سپس ابن حجر می گوید: و این صحیح تر است. (۱)

۴. عمر بن خطاب و رجم مجنونه و پنهان سازی آن

ابن عباس قال: أتتني عمر بمجنونه قد زنت فاستشار فيها أناساً فأمر بها عمر أن تُرجمَ فمَرَّ بِهَا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ فَقَالَ: مَا شَأْنُ هَذِهِ؟ قَالُوا: مَجْنُونَةٌ بِنْتُ فُلَانٍ زَنَتْ فَأَمَرَ بِهَا عُمَرُ أَنْ تُرْجَمَ. قَالَ: فَقَالَ: ارْجِعُوا بِهَا ثُمَّ أَنَاةَ فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ الْقَلَمَ قَدْ رُفِعَ عَنْ ثَلَاثَةٍ: عَنِ الْمَجْنُونِ حَتَّى يَبْرَأَ وَعَنِ النَّائِمِ حَتَّى يَسْتَيْقِظَ وَعَنِ الصَّبِيِّ حَتَّى يَعْقِلَ قَالَ بَلَى. قَالَ: فَمَا بَالُ هَذِهِ تُرْجَمُ قَالَ: لَا شَيْءَ. قَالَ: فَأَرْسَلَهَا. قَالَ: فَأَرْسَلَهَا. قَالَ: فَجَعَلَ يُكَبِّرُ؛ (۲) ابن عباس

می گوید: زن دیوانه ای را به نزد عمر بن خطاب آوردند که زنا کرده بود. خلیفه پس از مشورت با صحابه، امر کرد تا وی را رجم و سنگسار کنند. پس علی بن ابی طالب

۱- انساب الاشراف بلاذری، ج ۱، ص ۲۵۰ و ج ۲، ص ۲۶۱ و ۲۶۲؛ مقدمه فتح الباری، ص ۳۳۷.

۲- سنن ابی داود، ج ۲، ص ۵۴۵، ح ۴۳۹۹ و ۴۴۰۰ و ۴۴۰۲؛ مصنف عبدالرزاق، ج ۷، ص ۸۰؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۱۴۰، ح ۱۱۸۳ و ۱۱۲۷ و ۱۳۶۰ و ۱۳۶۲؛ صحیح بن خزیمه، ج ۴، ص ۳۴۸؛ صحیح بن حبان، ج ۱، ص ۲۸۲ و ۳۵۶؛ ارواء الغلیل، ج ۲، ص ۵؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۱، ص ۳۸۹، ح ۹۴۹ و ۲۳۵۱ و ج ۴، ص ۴۲۹، ح ۸۱۶۸ و ۸۱۶۹ و

از نزد آن‌ها (که برای رجم آماده کرده بودند) عبور کرد و فرمود: این زن چه کرده است؟ گفتند: خانم دیوانه ای از بنی فلان زنا کرده و عمر امر کرد تا رجم شود. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: او را برگردانید، سپس به نزد عمر آمد و گفت: مگر

نمی دانی که تکلیف از سه دسته برداشته شده است: از دیوانه تا زمانی که به خود آید، از انسان خواب تا این که بیدار شود و از صبی تا این که به بلاغت برسد!؟ عمر گفت: آری، می دانم. حضرت فرمود: پس چرا این خانم باید رجم شود؟ عمر نتوانست چیزی بگوید. پس عمر بن خطاب آن زن را با امر امیرالمؤمنین علیه السلام آزاد نمود و شروع کرد (از روی شادی و تعجب) به تکبیر گفتن.

حاکم و ذهبی سه سند این حدیث را به شرط شیخین، به شرط مسلم، بدون شرط، صحیح دانسته اند و البانی دو سند را در حاشیه ای «ابوداود» و یک سند را در «ارواء الغلیل» و شعیب ارنؤوط در چهار مورد در حاشیه «مسند احمد» سند آن را صحیح دانسته اند.

ولی بخاری این حدیث را در دو مورد در تعلیقاتش با حذف داستان امر خلیفه به رجم شدن زن دیوانه، چنین نقل کرده است:

وَقَالَ عَلِيُّ لِعُمَرَ: أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ الْقَلَمَ رُفِعَ عَنِ الْمَجْنُونِ حَتَّى يُفِيقَ، وَعَنِ الصَّبِيِّ حَتَّى يُدْرِكَ، وَعَنِ النَّائِمِ حَتَّى يَسْتَيْقِظَ؛ (۱) علی به عمر گفت: مگر نمی دانی که تکلیف از دیوانه و صبی و انسان خواب برداشته شده است.

ملاحظه می کنید که بخاری چگونه اصل مطلب را حذف نموده تا عمل و فتوای خلاف نص خلیفه دوم پنهان بماند و آشکار نگردد.

۱- صحیح بخاری، کتاب الطلاق، باب: الطلاق فی الاغلاق والکراه؛ و کتاب الحدود، باب: لَا يُرْجَمُ الْمَجْنُونُ وَالْمَجْنُونَةُ، ج ۶، ص ۲۴۹۸.

۵. تعریف کیفیت صلوات

عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ قَالَ: قُلْنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ، هَذَا التَّسْلِيمُ فَكَيْفَ نُصَلِّي عَلَيْكَ قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: «قُولُوا اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ عَبْدِكَ وَرَسُولِكَ، كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ، وَبَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا بَارَكْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ»؛ از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم سؤال کردیم که چگونه بر شما صلوات فرستیم؟ فرمود: بگویید: اللهم صل علی محمد عبدک و رسولک كما صلیت علی آل ابراهیم... (۱) از متن خبر نیز خیلی روشن است که در این حدیث «وعلی آل محمد» وجود داشته، ولی آن را حذف و تحریف کرده اند؛ زیرا اولاً: کیفیت صلوات با ذکر «آل» متواتر است. ثانیاً: در ادامه خود همین حدیث نیز می گوید: «كما صلیت علی آل ابراهیم» و از این ثابت می شود که ابوسعید نیز مانند دیگر صحابه حدیث را کامل روایت کرده، ولی دیگران آن را دستکاری کرده اند و بخاری نیز آن را به عنوان تعلیم صحیح پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و آن هم ذیل آیه صلوات، روایت کرده است.

همچنین بخاری در دو نقل دیگر چنین روایت کرده است:

أَبُو حَمَيْدٍ السَّاعِدِيُّ أَنَّهُمْ قَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ، كَيْفَ نُصَلِّي عَلَيْكَ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: «قُولُوا اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَأَزْوَاجِهِ وَذُرِّيَّتِهِ، كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ، وَبَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَأَزْوَاجِهِ وَذُرِّيَّتِهِ، كَمَا بَارَكْتَ عَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ، إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ» در این حدیث نیز دستکاری و تحریف خیلی روشن است، زیرا هم اسم حضرت ابراهیم علیه السلام و هم لفظ متواتر «آل محمد» را حذف کرده اند و هم ازواج و ذریه را در حدیث اضافه کرده اند. در هیچ یک از احادیث کیفیت صلوات،

۱- صحیح بخاری، کتاب التفسیر، باب قَوْلِهِ (إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا، ح ۴۷۹۸ و ۶۳۵۸.

وارد نشده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرموده باشند: «... کما صلیت و یا بارکت علی ازواج و ذریه ابراهیم» لذا سبک صلوات در حدیث فوق با هم همخوانی ندارد و محرف است؛ زیرا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم یک مرتبه و در پاسخ یک سؤال کیفیت صلوات را برای صحابه تعلیم نموده اند و امکان ندارد که به این نوع با چنین عبارات مختلف آن را بازگو فرموده باشند.

پس باز ملاحظه می کنیم که بخاری حتی این حدیث متواتر را نیز در مواردی از صحیحش به صورت تحریف شده روایت کرده است.

۶. حذف و پنهان کردن فضائل ام المؤمنین خدیجه علیها السلام

عروه عن عائشه قالت: استأذنت هاله بنت خويلد أخت خديجه على رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم، فعرف استئذان خديجه فارتاع لمدلك، فقال: «اللهم هاله». قالت: فغوت فقلت: ما تذكر من عجز من عجائز قريش، حمراء الشدقين، هلكت في الدهر قد أبدلك الله خيرا منها؛ (۱) هاله خواهر خدیجه به حضور پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم اذن ورود خواست و حضرت به یاد اذن گرفتن خدیجه افتاد و او را یاد کرد و فرمود: خدایا هاله آمد. عائشه گفت: پس غیرتم گرفت و گفتم: چرا از پیرزنی از پیرزنان قریش یاد می کنی، حمراء لب کشاده، سال ها است که مرده، همانا خداوند به جای وی بهتر از او را به تو داد.

ظاهر این خبر چنین است که گویا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم سخن ام المؤمنین عائشه را تصدیق کردند و چیزی نگفتند و حال آن که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در این حدیث پاسخ سخن ام المؤمنین عائشه را داده و خطا بودن سخن او را بیان کرده اند که در حدیث بخاری آن

۱- صحیح بخاری، کتاب مناقب الانصار، باب: تزویج النبی صلی الله علیه و آله و سلم خدیجه و فضلها علیها السلام، ج ۳، ص ۱۳۸۹، ح ۳۸۲۱.

حذف شده است:

مسروق عن عائشه قالت: كان النبي صلى الله عليه و آله و سلم إذا ذكر خديجه أثنى عليها فأحسن الثناء قالت: ففرت يو ما فقلت: ما أكثر ما تذكرها حمراء الشدق قد أبدلك الله عز وجل بها خيرا منها قال: ما أبدلني الله عز وجل خيرا منها قد آمنت بي إذ كفر بي الناس وصدقتني إذ كذبنى الناس وواستني بمالها إذ حرمني الناس ورزقني الله عز وجل ولدها إذ حرمني اولاد النساء؛(۱)

چنان که ملاحظه می کنید وقتی ام المؤمنین عائشه آن سخنان را گفت حضرت (غضبناک شدند چنان که در برخی کتب آمده) و فرمودند: خداوند بهتر از او را به جای او به من نداد، همانا او به من ایمان آورد زمانی که مردم به من کفر ورزیدند و مرا تصدیق نمود زمانی که مردم مرا تکذیب کردند و مرا با مالش کمک نمود زمانی که مردم مرا محروم نمودند و خداوند از او برای من فرزند روزی نمود و حال آن که از فرزندان دیگر زنان، مرا محروم نمود.

خبری را که بخاری آن گونه ناقص نقل کرده تنها از عروه نقل شده است و حال آن که اصل داستان را احمد در مسند از طریق مسروق، و دولابی از طریق عبدالله البهی از ام المؤمنین عائشه روایت کرده اند که هر دو سند را شعيب ارتووط در حاشیه «مسند احمد» و «سیر اعلام النبلاء» حسن و اصل خبر را صحیح دانسته است.

همچنین البانی این حدیث را از کتاب «غریب الحدیث» سرقسطی با سند صحیح دیگر که در آن ابن ابی نجیح این خبر را از عائشه روایت کرده است، در کتاب

۱- مسند احمد، ج ۶، ص ۱۱۷ و ۱۵۰ و ۱۵۴، ح ۲۴۹۰۸ و ۲۵۲۱۲ و ۲۵۲۵۱؛ ذریه الطاهره دولابی، ص ۳۲؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۲۲۴؛ فتح الباری، ج ۹، ص ۲۶۸؛ صحیح ابن حبان، ج ۱۵، ص ۴۶۸؛ البدایه و النهایه، ج ۳، ص ۱۵۸.

«صحيحه» کامل وارد کرده است. (۱) و ابن عبدالبر نیز این خبر را در شرح حال ام المؤمنین خدیجه علیها السلام با سه سند نقل کرده است. (۲)

پس با این بیان نیز روشن شد که بخاری طالب چه گونه اخبار بوده و از چه نوع انسان ها دینش را اخذ می کرده و چگونه به احادیث تحریف شده پناه برده و در کتمان حقایق سعی می کرده است.

۷. بستن درها بر مسجد و گناه های خلیفه ی سوم

عن نافع أن رجلا- أتی ابن عمر فقال: ... قال (رجل لعبدالله بن عمر): فما قولك فی علی و عثمان؟ قال: أما عثمان فكأن الله عفا عنه و اما أنتم فكرهتم أن تعفوا عنه. أما علی فابن عم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و ختنه و أشار بيده فقال: هذا بيته حيث ترون؛ (۳) مردی به نزد ابن عمر آمد و گفت: در مورد علی و عثمان نظرت چیست؟ ابن عمر گفت: اما عثمان، گویا خداوند از (گناه) او در گذشت، ولی شما نخواستید از (گناه) او در گزیرید. اما علی، پسر عم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و دامادش و اشاره کرد با دستش و گفت: این منزلش است جایی که می بینید.

این حدیث در شرح حال بخاری مفصل مورد بحث قرار گرفت و بخاری در آن پنهانکاری متعدد انجام داده که از جمله عدم تصریح به این که جز در منزل امیرالمؤمنین علیه السلام تمام درها بر مسجد بسته شده بود.

۱- احادیث صحیحہ البانی، ج ۱، ص ۲۱۵، ح ۱۱۶.

۲- الاستیعاب، ج ۲، ص ۸۹، شرح حال خدیجه بنت خویلد علیها السلام .

۳- صحیح بخاری، کتاب التفسیر، باب قوله: وقاتلوهم حتی لا تكون فتنه، ج ۴، ص ۱۶۴۱، ح ۴۵۱۴ و ۴۵۱۵ و ۴۶۵۰ و ۳۷۰۴.

۸. تعریف روشن حدیث دیگر توسط بخاری

زمانی که خلیفه سوم عثمان بن عفان خواست تمام مصحف ها را جز مصحف مورد نظرش از بین ببرد و از ابن مسعود نیز خواست تا مصحفش را تحویل دهد (۱) ابن مسعود گفت:

{و من یغلل یأت بما غل یوم القیامه} ثم قال: علی قراءه من تأمرونی أن أقرأ؟ فلقد قرأت علی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بضعا وسبعین سوره ولقد علم أصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم أنى أعلمهم بكتاب الله ولو أعلم أن أحدا أعلم منى لرحلت إليه قال شقیق فجلست فی حلق أصحاب محمد صلی الله علیه و آله و سلم فما سمعت أحدا یرد ذلك علیه ولا یعیبه؛ (۲) «و هر کس خیانت کند، قیامت، آنچه را در آن خیانت کرده، با خود (به صحنه محشر) می آورد» ابن مسعود سپس گفت: مرا امر می کنید که طبق قرائت چه کسی قرآن را قرائت کنم؟ همانا به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بیش از هفتاد سوره قرآن را تلاوت کردم و همانا اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می دانند که من داناترین آن ها به کتاب خدا هستم و اگر بدانم که کسی داناتر از من است قطعاً برای تعلیم از او به نزد وی مسافرت خواهم کرد. شقیق می گوید: در حلقات اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نشستم و از کسی نشنیدم که بر او سخنش را رد کرده و یا عیب گرفته باشد. (در برخی روایت چنین وارد شده است): «می خواهید من طبق قرائت زید بن ثابت

۱- طبقات الکبری، ج ۲، ص ۳۴۴؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۲، ص ۲۴۷، ح ۲۸۹۶، حاکم و ذهبی سند آن را صحیح دانسته اند؛ معجم الکبیر، ج ۹، ص ۷۳.

۲- صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۹۱۲، ح ۲۴۶۲ و سنن الکبری نسائی، ج ۵، ص ۴۱۲، ح ۹۳۲۹؛ اعلام الموقعین، ج ۲، ص ۲۳۷؛ معجم الکبیر؛ تاریخ ابن عساکر.

قرائت کنم حال آن که زمانی که من برای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هفتاد سوره را قرائت کردم زید اسلام نیاورده بود و با کودکان بازی می کرد.»^(۱)

گرچه مسلم و دیگران نیز مربوط بودن این داستان با خواست عثمان در سوزاندن تمام مصحف ها جز مصحفی که خود با رهبری زید بن ثابت جمع کرده بود را، پنهان کرده اند، ولی بخاری مضافاً بر این، چند دستکاری دیگر نیز در سخنان ابن مسعود کرده است:

۱. آیه ای را که ابن مسعود قرائت کرد، از حدیث حذف کرده است.

۲. این را که ابن مسعود گفت: «مرا امر می کنید که به قرائت چه کسی قرآن را تلاوت کنم»^(۲) این را نیز کلاً حذف کرده است.

۳. به عبارت «من داناترین آن ها هستم» «عن» را اضافه کرده و گفته «من از جمله-ای داناترین آن ها هستم.»

۴. و همچنین عبارت «من بهرین آن ها نیستم»^(۳) را نیز از خود به این حدیث اضافه کرده است. دقت داشته باشیم که جز بخاری کسی دو عبارت آخر را به ابن مسعود نسبت نداده است و همچنین دو تحریف دیگری را که اشاره کردیم.

خیلی روشن است که منظور ابن مسعود در این حدیث دستگاه خلافت و اطرافیانش هستند و در حدیث دیگر این گونه وارد شده است:

عن عبد الله بن مسعود قال: قرأتُ علي رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم سبعين سورة وختمتُ القرآنَ

۱- سنن الکبری نسائی، ج ۵، ص ۴۱۲، ح ۹۳۲۳ و ۹۳۳۰؛ طبقات الکبری ابن سعد، ج ۲، ص ۳۴۴؛ صحیح ابن حباب، ج ۱۵، ص ۵۳۹؛ معجم الکبیر، ج ۹، ص ۷۳.

۲- البته چنان که به متن اصلی سخن ابن مسعود اشاره شد، این عبارت نیز تحریف شده است.

۳- صحیح بخاری، کتاب فضائل القرآن، باب القراء من اصحاب النبی صلی الله علیه و آله و سلم، ح ۵۰۰۰.

علی خیر الناس علی بن ابیطالب؛ (۱) بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هفتاد سوره را قرائت کردم و کل قرآن را بر بهترین مردم علی بن ابی طالب گزراندم و ختم نمودم. صالحی شامی گفته است: این حدیث را طبرانی روایت کرده و سندش خیلی خوب است.

این تأکید ابن مسعود نیز بر حقیقت مطلب شهادت می دهد، که منظور او دست گناه خلافت و اطرافیانش بوده اند که با او همکاری داشتند.

۹. ام المؤمنین عائشه دوست ندارد امیرالمؤمنین را به خوبی یاد کند

عبید الله بن عبد الله بن عتبّه أن عائشه أخبرته قالت: اول ما اشتكى رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم في بيت ميمونه فاستأذن أزواجه ان يمرض في بيتها فأذن له قالت فخرج ويدله على الفضل بن عباس ويدله على رجل آخر وهو يخط برجليه في الأرض قال عبید الله فحدثت به بن عباس فقال: أتدرون من الرجل الآخر الذي لم تسم عائشه هو علي ولكن عائشه لا تطيب له نفسا بخير؛ (۲) (در همان داستان نماز ابوبکر در زمان مریضی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم) عبیدالله گفته است که عائشه به او خبر داد: وقتی مریضی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شروع شد حضرت در منزل ميمونه بودند و حضرت از همسرانشان اذن خواستند تا در منزل عائشه مریضی خود را سپری کنند و به خواست آن حضرت رضایت دادند. حضرت (به مسجد برای نماز) خارج شدند در حالی که بر فضل بن عباس و مرد دیگری تکیه داده بودند در حالی که پاهای آن حضرت به زمین کشیده می شد. عبیدالله می گوید: این خبر را به ابن عباس گفتم

۱- معجم الكبير، ج ۹، ص ۷۵، ح ۸۴۴۶؛ معجم الاوسط، ج ۵، ص ۱۰۱، ح ۴۷۹۲؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۱۶؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۴۲، ص ۴۰۱؛ سبل الهدی الرشاد، ج ۱۱، ص ۴۰۳.

۲- مصنف عبدالرزاق، ج ۵، ص ۴۳۰، ح ۹۷۵۴؛ طبقات الكبرى، ج ۲، ص ۲۳۲؛ مسند احمد، ج ۶، ص ۲۲۸، ح ۲۵۹۵۶ و ۲۳۱۰۷؛ ارواء الغلیل، ج ۱، ص ۱۷۸، ح ۱۴۷.

و او گفت: آیا می دانی آن مرد دومی که عائشه نام او را ذکر نکرده چه کسی بود؟ وی علی بود، ولی عائشه دوست ندارد و خوشش نمی-آید که او را به خوبی یاد کند.

هر دو سند احمد را شعیب ارثووط به شرط شیخین صحیح دانسته و البانی نیز سند آن را صحیح دانسته و رجال سند عبدالرزاق نیز رجال شیخین هستند.

ولی بخاری باز این حدیث را که در موارد زیادی از صحیحش روایت کرده، در آن تصرف نموده و سخن ابن عباس را که گفت: «عائشه دوست ندارد علی را به خوبی یاد کند» از حدیث حذف کرده است. (۱)

۱۰. مروان و امر به سب امیرالمؤمنین علیه السلام

عن سهل بن سعد قال: استعمل علی المدینه رجل من آل مروان قال: فدعا سهل بن سعد فأمره أن یستم علیا قال: فأبی سهل فقال له: أما إذا أبيت فقل: لعن الله أبا التراب. فقال سهل: ما كان لعلی اسم أحب إليه من أبی التراب و ان كان لیفرح إذا دعی بها فقال له: أخبرنا عن قصته لم سمی أبا التراب؟ قال: جاء رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بیت فاطمه فلم یجد علیا فی البیت فقال: أین ابن عمک؟...؟ (۲) سهل بن سعد می گوید: مردی از آل مروان (خود مروان) حاکم مدینه شد و سهل را طلبید و او را به سب و دشنام علی امر کرد، ولی سهل از آن امتناع نمود. (مروان) گفت: اکنون که امتناع کردی، پس بگو: خدا ابوتراب را لعنت کند. سهل گفت: علی اسمی محبوب تر از ابوتراب نداشت و هر وقت با این اسم صدا

۱- صحیح بخاری، کتاب الوضوء، باب الغسل والوضوء فی المخب، و کتاب الاذان، باب حد المریض أن یشهد الجماعه، ح ۱۹۸ و ۶۶۵ و ۶۸۷ و ۲۵۸۸ و ۴۴۴۲ و ۵۷۱۴.

۲- صحیح مسلم، کتاب فضائل الصحابه، باب من فضائل علی بن ابی طالب، ج ۴، ص ۱۸۷۴، ح ۲۴۰۹؛ صحیح بن حبان، ج ۱۵، ص ۳۶۸.

زده می شد، خوش حال می شد. (مروان) گفت: داستان نامیده شدن او به این اسم را به ما خبر بده. سهل گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به منزل فاطمه آمد و علی را پیدا نکرد... .

این خبر را مسلم در صحیحش کامل نقل کرده است، ولی بخاری کل این داستان را در صحیحش حذف کرده و نقل این خبر را تنها از: «پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به منزل فاطمه آمد...» شروع کرده است. (۱)

باز بخاری در خبر دیگری نیز با حذف اسم مروان و تحریف لعن و سب به دعا چنین روایت کرده است:

أَنَّ رَجُلًا جَاءَ إِلَى سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ فَقَالَ: هَذَا فُلَانٌ - لِأَمِيرِ الْمَدِينَةِ - يَدْعُو عَلِيًّا عِنْدَ الْمَبْرِ. قَالَ: فَيَقُولُ مَاذَا؟ قَالَ: يَقُولُ لَهُ: أَبُو تَرَابٍ. فَضَحِكَ قَالَ: وَاللَّهِ مَا سَمَاءُ إِلَّا النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَاسْلَمَ، وَ مَا كَانَ لَهُ اسْمٌ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْهُ. فَاسْتَطَعَمْتُ الْحَدِيثَ سَهْلًا، وَقُلْتُ يَا أَبَا عَبَّاسٍ كَيْفَ قَالَ: دَخَلَ عَلِيٌّ عَلَى فَاطِمَةَ ثُمَّ خَرَجَ فَاضْطَجَعَ فِي الْمَسْجِدِ، فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَاسْلَمَ «أَيْنَ ابْنُ عَمِّكَ» قَالَتْ فِي الْمَسْجِدِ. فَخَرَجَ إِلَيْهِ فَوَجِدَ رِدَاءَهُ قَدْ سَقَطَ عَنْ ظَهْرِهِ، وَخَلَصَ التُّرَابُ إِلَى ظَهْرِهِ، فَجَعَلَ يَمْسَحُ التُّرَابَ عَنْ ظَهْرِهِ فَيَقُولُ «اجْلِسْ يَا أَبَا تَرَابٍ» (۲) در این خبر بخاری به جای مروان «فلان» آورده است و به جای سب و لعن «دعا می کند» آورده است. و حال آن که چنان که در شرح حال مروان اشاره شد، از مسلمات تاریخ این است که او همیشه در منبر امیرالمؤمنین علیه السلام را لعن می کرد، ولی باز شما ملاحظه می کنید که بخاری حاضر نیست که از دشمنی مروان با اهل بیت علیهم السلام مسلمین آگاه بشوند.

۱- صحیح بخاری، کتاب الصلاة، باب: نوم الرجال فی المسجد، ج ۱، ص ۱۶۹، ح ۴۴۱، وج ۵، ص ۲۳۱۶، ح ۵۹۲۴.

۲- صحیح بخاری، کتاب فضائل الصحاب، باب: فضائل علی بن ابی طالب، ح ۳۷۰۳ وج ۱، ص ۱۶۹، ح ۴۳۰، وج ۵، ص ۲۳۱۶، ح ۵۹۲۴.

۱۱. مروان، پاره ای از لعنت خداوند متعال و پنهان سازی آن

عن یوسف بن ماهک قال: کان مروان علی الحجاز استعمله معاویه فخطب فجعل یذکر یزید بن معاویه لکی یبایع له بعد أبیه فقال له عبد الرحمن بن أبی بکر شیئا فقال: خذوه فدخل بیت عائشه فلم یقدروا فقال مروان: إن هذا الذی أنزل الله فیہ {والذی قال لوالدیه أف لکما أتعداننی}. فقالت عائشه من وراء الحجاب: ما أنزل الله فینا شیئا من القرآن إلا أن الله أنزل عذری؛ (۱)

مروان حاکم مدینه از جانب معاویه بود. روزی خطبه خواند و یزید بن معاویه را ذکر کرد و می خواست برای وی برای پس از معاویه بیعت بگیرد. عبدالرحمن بن ابی بکر به مروان مطلبی گفت. پس مروان گفت: او را بگیرید، ولی او وارد منزل عائشه شد و نتوانستند او را بگیرند. پس مروان گفت: او کسی است که خدا در مورد او چنین نازل فرموده است: «وکسی که به والدینش اف گفت». پس عائشه از پشت حجاب گفت: خداوند هیچ آیه ای در قرآن در مورد ما نازل نکرده است، مگر عذر من.

بخاری در این خبر خیلی پنهان کاری کرده که به حقیقت آن در خبر زیر توجه خواهید کرد.

محمد بن زیاد قال: لما بایع معاویه لابنه قال مروان: سنه أبی بکر وعمر فقال عبد الرحمن بن أبی بکر: سنه هرقل و قیصر. فقال مروان: هذا الذی أنزل الله فیہ «والذی قال لوالدیه أف لکما» فبلغ ذلک عائشه فقالت: کذب والله ما هو به ولو شئت ان أسمى الذی أنزلت فیہ لسمیته ولكن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لعن (ابا) مروان ومروان فی صلبه فمروان فضض من لعنه الله؛ (۲) وقتی معاویه به فرزندش

۱- صحیح بخاری، کتاب التفسیر، باب «والذی قال لوالدیه اف لکما اتعداننی، ج ۴، ص ۱۸۲۷، ح ۴۸۲۷.

۲- سنن الکبری نسائی، ج ۶، ص ۵۹، ح ۱۱۴۹۱؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۴، ص ۴۷۹، ح ۸۴۸۳؛ الاصابه، ج ۲، ص ۹۲، رقم ۱۷۸۶؛ فتح الباری، ج ۸، ص ۴۴۳؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۴، ص ۱۷۲؛ در المنثور، ج ۶، ص ۲۵۱ از ابو عثمان نهدی.

بیعت گرفت مروان گفت: (این) سنت ابوبکر و عمر است. عبدالرحمن گفت: (بلکه این) سنت هرقل و قیصر است. مروان گفت: این همان کسی است که خدا در

باره اش چنین نازل فرمود: «و کسی که به والدینش اف گفت» این سخن به عائشه رسید، و گفت: به خدا سوگند مروان دروغ گفت و این آیه ربطی با عبدالرحمن ندارد.. ولی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم (پدر) مروان را لعن فرمودند در حالی که مروان در صلبش بود و مروان پاره ای از لعنت خداست.

پس باز هم ملاحظه می کنید که بخاری چگونه در این خبر نیز تصرف کرده و حقایق را پنهان نموده است.

۱۲. حذف فرار شیخین از یهودیان خیبر

چنان که در شرح حال قیس بن ابی حازم به مناسبت اشاره شد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم برای فتح خیبر پرچم اسلام را به دست ابوبکر دادند و او همراه جماعتی رفت و فرار کرد و برگشت، سپس پرچم را به عمر بن خطاب دادند و او نیز با فرار برگشت در حالی که او همراهانش را مقصر و متهم می کرد که آن ها سبب شدند که فرار کردیم و همراهانش عمر را مقصر در فرار معرفی می کردند. وقتی کار به این فرارهای مکرر کشید مسلمین نگران شدند و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: فردا پرچم را به کسی می دهم که خدا و رسولش را دوست دارد و خدا و رسولش نیز او را دوست دارند و او بدون پیروزی برنخواهد گشت و او اهل فرار نیست و... سپس پرچم را به امیرالمؤمنین علیه السلام دادند.

بخاری (۱) داستان خیبر را از سهل بن سعد و سلمه بن الاکوع مختصر روایت کرده و

۱- صحیح بخاری، کتاب الجهاد والسير، باب: دعاء النبی صلی الله علیه و آله و سلم الناس و باب فُضِّلَ مَنْ أُشِیْمَ عَلَیْ یَدَیْهِ رَجُلٌ ح ۲۹۴۲ و ۲۹۷۵ و ۳۰۰۹ و ۳۷۰۱ و ۳۷۰۲ و ۴۲۰۹ و ۴۲۱۰.

هیچ اشاره به فرار شیخین نکرده و آن را از داستان حذف کرده است.

ابن حجر در شرح این حدیث بخاری می گوید:

وَقَعَ فِي هَذِهِ الرِّوَايَةِ إِخْتِصَارٌ، وَهُوَ عِنْدَ أَحْمَدَ وَالنَّسَائِيَّ وَابْنِ حِبَّانَ وَالْحَاكِمِ مِنْ حَدِيثِ بُرَيْدَةَ بْنِ الْخَصِيبِ قَالَ: لَمَّا كَانَ يَوْمَ خَيْبَرَ أَخَذَ أَبُو بَكْرٍ اللُّوَاءَ فَرَجَعَ وَلَمْ يُفْتَحْ لَهُ، فَلَمَّا كَانَ الْعُدُ أَخَذَهُ عُمَرُ فَرَجَعَ وَلَمْ يُفْتَحْ لَهُ، وَقُتِلَ مُحَمَّدُ بْنُ مَسْلَمَةَ، فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: لَأَذْفَعَنَّ لِرِوَايِي غَدًا إِلَى رَجُلٍ. الْحَدِيثُ، وَعِنْدَ ابْنِ إِسْحَاقَ نَحْوَهُ مِنْ وَجْهِ آخَرَ، وَفِي الْبَابِ عَنْ أَكْثَرِ مَنْ عَشَرَهُ مِنْ الصَّحَابَةِ سَرَدَهُمُ الْخِزَامِيُّ فِي «الْإِكْلِيلِ» وَأَبُو نَعِيمٍ وَالْبَيْهَقِيُّ فِي «الدَّلَائِلِ»؛^(۱) در این روایت اختصار صورت گرفته و اصل داستان نزد احمد و ... از بریده وارد شده که گفت: وقتی روز خیر فرا رسید ابوبکر پرچم را گرفت و بدون فتح برگشت. روز بعد عمر گرفت و او نیز بدون فتح برگشت و محمود بن مسلمه (همراه ابوبکر و عمار بن سنان همراه عمر بودند که کشته شدند) کشته شد، پس حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: فردا پرچم را به کسی می دهم ... ابن اسحاق از طریق دیگر این خبر را روایت کرده و این داستان را بیشتر از ده صحابه روایت کرده اند که حاکم در «اکلیل» و ابونیم و بیهقی در «دلایل النبوه» اسانید روایات این صحابه را وارد کرده اند.

در شرح حال قیس بن ابی حازم مصادر و اسامی صحابه ای را فرار شیخین را نقل کرده اند ذکر کردیم لذا نیاز به تکرار آن نیست. و اما آن چه را ما قبل از نقل سخن ابن حجر ذکر کردیم اکثر آن در فتح الباری موجود است. پس با اعتراف ابن حجر و روایت اکثر صحابه، بخاری فرار شیخین را پنهان کرده و از داستان فتح خیر حذف نموده است.

۱- فتح الباری، ج ۷، ص ۳۶۵.

مطلب قابل توجه در این اخبار تصریح پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بر این است که فرمودند: «پرچم را به کسی می دهم که اهل فرار نیست» (لیس بفرار). (۱)

این تصریح پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از امیرالمؤمنین علیه السلام با دو سند و از سعد بن ابی وقاص و سلمه بن اکوع و ابن عمر روایت شده است. مقدسی و متقی و البانی یکی از دو سند امیرالمؤمنین علیه السلام را حسن دانسته اند و سند دومی که این لفظ از امیرالمؤمنین علیهم السلام روایت شده همان سندی است که طبری بنا بر نقل متقی و حاکم و ذهبی آن را صحیح دانسته اند و سند سعد بن ابی وقاص که نسائی آن را روایت کرده نیز صحیح است و سند سلمه با این لفظ را می توان گفت که در شواهد حسن است ولی در روایات دیگر سلمه بن اکوع بر فرار ابوبکر و عمر تصریح کرده که با چهار سند روایت شده که دو سندش را ثعلبی در تفسیرش نقل کرده و سندش صحیح است و یک سندش را حاکم و ذهبی صحیح دانسته اند و یک سند نزد ابن عساکر نیز در شواهد حسن است. (۲)

از این تصریح پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم چند مطلب استفاده می شود: اول این که در این تصریح اشاره است بر این که قبل از امیرالمؤمنین کسانی فرار کرده-اند که صحابه تصریح کرده آمد: این فرارکننده ها ابوبکر و عمر بوده اند. ثانیاً: از این که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از صیغه ی مبالغه استفاده کرده اند می توان استفاده کرد که این نیز اشاره و تصریحی است بر فرار ابوبکر و عمر در جنگ احد که قبل از این اتفاق افتاده بود.

- ۱- . مسند احمد، ج ۱، ص ۹۹، ح ۷۷۸ و ۱۱۱۷؛ مصنف ابن ابی شیبه، ج ۶، ص ۳۶۷، ح ۳۲۰۸۰ و ج ۷، ص ۳۹۴، ح ۳۶۸۸۳ و ۳۶۸۹۴؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۱۳۸، ح ۱۲۲؛ سنن الکبری نسائی، ج ۵، ص ۱۴۵، ح ۸۵۱۱؛ معجم الکبیر، ج ۷، ص ۳۵، ح ۶۳۰۳؛ احادیث المختاره، ج ۱، ص ۳۵۰، ح ۶۵۵. تاریخ ابن عساکر، ج ۴۲، ص ۱۲۳ از ابن عمر.
- ۲- . تفسیر ثعلبی، ج ۹، ص ۵۰ و یا ج ۱۲، ص ۲۱۸؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۳۹، ح ۴۳۳۸؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۴۲، ص ۸۹.

۱۳. حذف دیدگاه امیرالمؤمنین علیه السلام در مورد شیخین

... قَالَ: فَلَمَّا تُوفِّي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قَالَ أَبُو بَكْرٍ: أَنَا وَلِيُّ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَجِئْتُمَا تَطْلُبُ مِيرَاثَكَ مِنْ ابْنِ أَخِيكَ وَيَطْلُبُ هَذَا مِيرَاثَ امْرَأَتِهِ مِنْ أَبِيهَا فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: «مَا نُورَثُ مَا تَرَكَنَا صِدْقَهُ». فَرَأَيْتُمَا هَٰذَا كَاذِبًا آثِمًا غَادِرًا خَائِنًا وَاللَّهِ يَعْلَمُ إِنَّهُ لَصَادِقٌ بَارٌّ رَاشِدٌ تَابِعٌ لِلْحَقِّ ثُمَّ تُوفِّي أَبُو بَكْرٍ وَأَنَا وَلِيُّ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَوَلِيُّ أَبِي بَكْرٍ فَرَأَيْتُمَا ابْنِي كَاذِبًا آثِمًا غَادِرًا خَائِنًا وَاللَّهِ يَعْلَمُ إِنِّي لَصَادِقٌ بَارٌّ رَاشِدٌ تَابِعٌ لِلْحَقِّ؛ (۱) ...

عمر بن خطاب می گوید: پس وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از دنیا رفت ابوبکر گفت: من خلیفه ی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هستم و شما دو نفر (عباس و

علی علیه السلام) به نزد او آمدید و میراث خود از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را از او طلب کردید، پس ابوبکر گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ما پیامبران ارث نمی گذاریم، هر چه گذاشتیم صدقه است. پس شما دو نفر معتقد بودید که ابوبکر دروغگو، آثم، فریب کار و عهد شکن و خائن است، خدا می داند که او صادق، نیکوکار، راشد، تابع حق بود. سپس ابوبکر از دنیا رفت و من (گفتم که) من خلیفه ای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و ابوبکر هستم، پس شما اعتقادتان این بود که من دروغگو، آثم، فریب گر و عهد شکن و خائن هستم و خدا می داند که من صادق و بار و راشد و تابع حق هستم....

حدیث فوق را بخاری در پنج جا از صحیحش نقل کرده است، ولی در تمام آن ها عبارات «فَرَأَيْتُمَا، فَرَأَيْتُمَا، فَرَأَيْتُمَا» کاذباً آثِمًا غَادِرًا خَائِنًا را حذف کرده است. گاه به جای این عبارات: «تذکران أن أبا بكر فيه كما تقولان» آورده، گاه: «ترعمان أن أبا

۱- صحیح مسلم، کتاب الجهاد والسير، باب حکم الفیء، ج ۵، ص ۱۵۱، ح ۴۶۷۶؛ تاریخ المدینه ابن شبهه، ج ۱، ص ۲۰۸؛ سنن الکبری بیهقی، ج ۶، ص ۲۹۸ به نقل از مسلم و بخاری؛ فتح الباری، ج ۶، ص ۱۴۴؛ کنز العمال، ج ۷، ص ۲۴۱، ح ۱۸۷۶۸ به نقل از جمع زیادی از محدثین.

بکر کذا و کذا» آورده، و گاه: «ثم جئتمانی و کلمتکما واحده و أمرکما جمیع» آورده، و گاه: «ترعمان ان ابابکر فیها کذا» آورده است. (۱) و به این گونه بخاری از ذکر صریح اعتقاد امیرالمؤمنین علیه السلام و عباس عموی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در مورد شیخین،

خود داری کرده و آن را پنهان نموده است.

۱۴. اسماء بنت عمیس و رد ادعای خلیفه دوم

قال: فدخلت أسماء بنت عمیس وهی ممن قدم معنا علی حفصه زوج النبی صلی الله علیه و آله و سلم زائره وقد كانت هاجرت إلی النجاشی فیمن هاجر إلیه فدخل عمر علی حفصه و أسماء عندها فقال عمر حین رأى أسماء: من هذه؟ قالت: أسماء بنت عمیس قال عمر: الحبشیه هذه؟ البحریه هذه؟ فقالت أسماء: نعم فقال عمر: سبقناکم بالهجره فنحن أحق برسول الله صلی الله علیه و آله و سلم منکم فغضبت وقالت كلمه: كذبت یا عمر كلا والله كنتم مع رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم يطعم جائعکم ويعط جاهلكم و كنا فی دار او فی أرض البعداء البغضاء فی الحبشه و ذلك فی الله و فی رسوله وایم الله لا أطعم طعاما ولا أشرب شرابا حتی أذكر ما قلت لرسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و نحن كنا نؤذی و نخاف و سأذكر ذلك لرسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و أسأله و والله لا أكذب ولا أزیغ ولا أزید علی ذلك قال: فلما جاء النبی صلی الله علیه و آله و سلم قالت: یا نبی الله إن عمر قال کذا و کذا فقال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: لیس بأحق بی منکم وله

۱- صحیح بخاری، کتاب فرض الخمس، باب: فرض الخمس، ج ۳، ص ۱۱۲۶، ح ۳۰۹۴، و کتاب المغازی، باب: حدیث بنی النضیر، ج ۴، ص ۱۴۷۹، ح ۴۰۳۳، و کتاب نفقات، باب: نفقه الرجل قوت سنه علی اهله، ج ۵، ص ۲۰۴۸، ح ۵۳۵۸، و کتاب الفرائض، باب: ما نورث ما ترکناه صدقه، ج ۶، ص ۲۴۷۴، ح ۶۷۲۸، و کتاب الاعتصام بالکتاب و السنه، باب: ما یکره من التعمق و التنازع فی العلم، ج ۶، ص ۲۶۶۳، ح ۷۳۰۵.

ولأصحابه هجره واحده ولكم أنتم أهل السفينه هجرتان؛ (۱) یعنی عمر بن خطاب به اسماء بنت عمیس گفت: ما در هجرت بر شما پیشی گرفتیم و ما سزاوارتر از شما به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هستیم. اسماء غضبناک شد و گفت: دروغ می گوئی ای عمر! ... و من این سخن تو را به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خواهم رسانید. وقتی خبر را به حضرت گفت، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: او به من سزاوارتر از شما نیست، او و اصحابش یک هجرت نمودند، ولی شما اهل سفینه دو هجرت نمودید.

بخاری این خبر را در صحیحش وارد کرده است، ولی سخن اسماء را که گفت: «دروغ گفتی ای عمر» حذف کرده است. (۲)

۱۵. پنهان کردن شک عمر بن خطاب

در صلح حدیبیه بعد از آن که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم با مشرکین صلح کردند عمر بن خطاب در مقام اعتراض بر عمل پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم گفت:

... فقال عمر بن الخطاب والله ما شككت منذ أسلمت إلا يومئذ قال فأتيت النبي صلى الله عليه وسلم فقلت أأنت نبي الله حقا قال بلى قال قلت ألسنا على الحق وعدونا على الباطل قال بلى قلت فلم نعطي الدينه في ديننا فقال إني رسول الله ولست أعصيه وهو ناصري قلت أولست كنت تحدثنا أنا سنأتي البيت فنظوف به قال بلى فأخبرتكم أنك تأتية العام قلت لا قال فإنك آتية ومظوف به قال فأتيت أبا بكر فقلت يا أبا بكر أليس هذا نبي الله حقا قال بلى قلت ألسنا على الحق وعدونا

-
- ۱- صحیح مسلم، کتاب فضائل الصحابه، باب من فضائل جعفر بن ابی طالب واسماء بنت عمیس و اهل سفینتھم، ج ۴، ص ۱۹۴۷، ح ۲۵۰۳؛ دلائل النبوه بیھقی، ح ۱۵۹۷؛ تفسیر قرطبی، ج ۱۱، ص ۲۰۲.
- ۲- صحیح بخاری، کتاب المغازی، باب: غزوه خیبر، ج ۴، ص ۱۵۴۶، ح ۴۲۳۰.

علی الباطل...؛ (۱) به خدا سوگند از زمانی که مسلمان شدم شک نکردم مگر آن روز. به نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمدم و گفتم: مگر تو پیامبر بر حق خدا نیستی؟ فرمود: آری، گفتم: مگر ما بر حق و دشمنانمان بر باطل نیستند؟ فرمود: آری و ... سپس اعتراض را بر ابوبکر تکرار نمود.

بخاری این خبر را با همان سند عبدالرزاق روایت کرده، ولی این سخن خلیفه دوم را حذف کرده است که گفت: به خدا سوگند از زمانی که مسلمان شدم شک نکردم مگر آن روز. (۲)

۱۶. معاویه و پسر خواندگی زیاد بن ابی و دست کاری بخاری

عن أبي عثمان قال: لما أدعى زياد لقيت أبا بكره فقلت له: ما هذا الذي صنعتم؟ إني سمعت سعد بن أبي وقاص يقول: سمع أذنای من رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم وهو يقول: من ادعى أبا فی الإسلام غیر آبیہ يعلم أنه غیر آبیہ فالجنه علیه حرام! قال أبو بكره: وأنا سمعته من رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم؛ (۳) ابوعثمان می گوید: وقتی زیاد بن ابی با (خواست و دعای معاویه) خود را فرزند ابوسفیان خواند، من با ابوبکره (برادر زیاد) ملاقات کردم و به او گفتم: این چه کاری است که کردید؟ همانا من از سعد بن ابی وقاص شنیدم که می گفت: دو گوشم از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شنید که می فرمود: هر که در اسلام غیر پدر خود را

۱- . مصنف عبدالرزاق، ج ۵ ص ۳۳۲، ح ۹۷۲۰؛ صحیح ابن حبان، ج ۱۱، ص ۲۱۶، ح ۴۸۷۲؛ تفاسیر طبری، ثعلبی، بغوی و ...

۲- . صحیح بخاری، کتاب الشروط، باب الشُّرُوطِ فِي الْجِهَادِ وَالْمُصَالِحَةِ مَعَ أَهْلِ الْحَزْبِ وَكِتَابِهِ الشُّرُوطِ، ح ۲۷۳۱ و ۲۷۳۲.

۳- صحیح مسلم، کتاب الایمان، باب بیان حال ایمان من رغب عن آبیہ وهو يعلم، ج ۱، ص ۸۰، ح ۱۱۴؛ نحو إنقاذ التاريخ الإسلامي ابن فرحان، ص ۳۱.

پدر بخواند و بداند که وی پدر او نیست، بهشت بر او حرام است. ابوبکره گفت: من نیز این سخن را از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم.

بخاری این حدیث را با اختصار نقل کرده و ادعا معاویه و زیاد و... را حذف کرده است:

سمعت أبا عثمان قال: سمعت سعدا وهو أول من رمى بسهم في سبيل الله وأببكره وكان تسور حصن الطائف في أناس فجاء النبي صلى الله عليه وآله وسلم فقالوا: سمعنا النبي صلى الله عليه وآله وسلم يقول: من ادعى إلى غير أبيه وهو يعلم فالجنه عليه حرام؛ (۱) ابوعثمان گفت: از سعد و ابوبکره شنیدم که گفتند: از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شنیدیم که می فرمود: هر که به غیر پدرش خوانده شود و بداند که وی پدر او نیست، بهشت بر او حرام است.

ابن فرحان مالکی وهابی نیز به این که بخاری طبق عادتش این داستان را حذف کرده و آن را مختصر کرده است، اشاره و تصریح کرده است.

۱۷. منع عمر بن خطاب از خواندن شعر در مسجد

بخاری در صحیحش چنین وارد کرده است:

سعید بن المسیب قال: مر عمر في المسجد وحسان ينشد فقال: كنت أنشد فيه وفيه من هو خير منك ثم التفت إلى أبي هريره فقال: أنشدك بالله أسمعت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يقول: أجب عنى اللهم أیده بروح القدس. قال نعم؛ (۲) سعید بن مسیب می گوید: عمر از مسجد عبور کرد در حالی که حسان شعر می گفت، پس حسان گفت: در این مسجد من شعر می گفتم در حالی که فرد بهتر از تو در آن بود. سپس رو به ابوهریره کرد و گفت: تو را به خدا سوگند می دهم، آیا شنیدی که

۱- صحیح بخاری، کتاب المغازی، باب غزوه الطائف، ج ۴، ص ۱۵۷۳، ح ۴۰۷۱ و کتاب الفرائض، باب من ادعى الى غير ابيه، ج ۶، ص ۲۴۷۵، ح ۶۳۸۵؛

۲- صحیح بخاری، کتاب بدء الخلق، باب: ذکر الملائکه، ج ۳، ص ۱۱۷۶، ح ۳۰۴۰.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می فرمود: از طرف من پاسخ بده، خدایا او را به وسیله روح القدس تأیید فرما.

و حال آن که در اصل، خبر چنین بوده است:

سعید بن المسیب قال: مر عمر علی حسان وهو ینشد فی المسجد فقال: مه. قال له حسان: قد کنت أنشد وفیه من هو خیر منک قال: فانصرف عمر وهو یعرف أنه یرید رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم؛ (۱)... یعنی عمر بن خطاب به حسان گفت: ساکت باش (و در مسجد شعر مگو...). چنان که ملاحظه می کنید، بخاری در این خبر نیز، منع کردن عمر بن خطاب از گفتن شعر در مسجد را حذف کرده است تا مخالفت عمر بن خطاب با نص پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم برای مردم روشن نگردد.

۱۸. خداوند متعال سرور ماست، نه سعد بن معاذ

... فقال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: انزلوا علی حکم سعد بن معاذ فنزلوا وبعث رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم إلی سعد بن معاذ فاتی به علی حمار علیه.. قال أبوسعید: فلما طلع علی

رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال: قوموا إلی سیدکم فانزلوه. فقال عمر: سیدنا الله عز وجل. قال: أنزلوه، فانزلوه قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم احکم فیهم قال سعد: فانی أحکم فیهم ان تقتل مقاتلتهم وتسبی ذراریهم وتقسم أموالهم وقال یزید بیغداد ویقسم فقال رسول الله: لقد حکمت فیهم بحکم الله عز وجل وحکم رسوله قالت: ثم دعا سعد قال: اللهم ان کنت أبقیة علی نبيک من حرب قریش شیاً فابقنی لها و ان کنت قطعت الحرب بینہ و بینہم فاقبضنی الیک... (۲) پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به بنی قریظه فرمودند: هر چه سعد بن معاذ در مورد شما

۱- مسند احمد، ج ۵، ص ۲۲۲، ح ۲۱۹۸۸ و ۲۱۹۸۷ و ۲۱۹۸۶ و ۲۱۹۸۹؛ صحیح مسلم، کتاب فضائل الصحابه، باب فضائل حسان بن ثابت، ج ۴، ص ۱۹۳۲، ح ۲۴۸۵.

۲- مسند احمد، ج ۶، ص ۱۴۱، ح ۲۵۱۴۰؛ مصنف ابن ابی شیبہ؛ ج ۸، ص ۴۹۶؛ طبقات الکبری، ج ۳، ص ۴۲۳؛ فتح الباری، ج ۷، ص ۳۱۷؛ صحیح بن حبان، ج ۱۵، ص ۵۰۰؛ مجمع الزوائد، ج ۶، ص ۱۳۸؛ صحیح البانی، ج ۱، ص ۶۶، ح ۶۷.

حکم کرد همان را قبول کنید، و آن ها نیز پذیرفتند. پس حضرت صلی الله علیه و آله و سلم به سراغ سعد فرستادند و او در حالی که سواره بر الاغ بود آمد. وقتی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم او را دیدند به اصحاب فرمودند: بلند شوید سید و سرور خود را پیاده کنید. عمر بن خطاب گفت: سید و سرور ما خداوند عز و جل است. حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: او را پیاده کنید، پس او را پیاده کردند و... هیشمی، ابن حجر و البانی سند این خبر را حسن دانسته اند.

امام بخاری این خبر را با حذف سخن خلیفه دوم از ابوسعید خدری چنین روایت کرده است:

لما نزلت بنو قریظه علی حکم سعد هو ابن معاذ بعث رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و کان قریبا منه فجاء علی حمار فلما دنا قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: قوموا إلی سیدکم. فجاء فجلس إلی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فقال: له إن هؤلاء نزلوا علی حکمتک. قال فإنی أحکم أن تقتل المقاتله و ان تسبی الذریه قال صلی الله علیه و آله و سلم: لقد حکمت فیهم بحکم الملک. (۱) چنان که ملاحظه می کنید بخاری در این خبر، سخن عمر بن خطاب را حذف کرده است.

البته باید توجه داشته باشیم، عمر بن خطاب در حالی در این مورد با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم مخالفت کرده است که در اخبار دیگر ثابت شده او در داستان سقیفه و... بارها ابوبکر را و همچنین همراه ابوبکر بلال را سید خود خوانده است چنان که می گوید: كَانَ عُمَرُ يَقُولُ: أَبُو بَكْرٍ سَيِّدُنَا وَأَعْتَقَ سَيِّدَنَا؛ (۲) عمر همیشه می گفت: ابوبکر سید ما بلال سیدمان را آزاد نمود. قال ابوبکر: بَايَعُوا عُمَرَ أَوْ أَبَا عُبَيْدَةَ. فَقَالَ عُمَرُ: بَلْ تُبَايِعُكَ أَنْتَ فَأَنْتَ

۱- صحیح بخاری، کتاب الجهاد والسير، باب: اذا نزل العدو علی حکم رجل، ج ۳، ص ۱۱۰۷، ح ۳۰۴۳ و ۳۸۰۴ و ۴۱۲۱ و ۶۲۶۲

۲- صحیح بخاری، کتاب الفضائل، باب مَنَابُ بِلَالِ بْنِ رَبَاحٍ، ح ۳۷۵۴.

سَيِّدُنَا وَخَيْرُنَا وَأَحَبُّنَا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ؛ (۱) ابوبکر در سقیفه گفت: با عمر یا ابوعبیده بیعت کنید. عمر گفت: بلکه با تو بیعت می کنیم، تو سید ما و... هستی.

۱۹. عمر بن خطاب و نهی از نماز در صورت عدم وجود آب

عن عبدالرحمن بن أبزی أن رجلاً أتى عمر فقال: إني أجنب فلم أجد ماء فقال: لا تصل فقال عمار: أما تذكر يا أمير المؤمنين إذ أنا وأنت في سرية فأجنبنا فلم نجد ماء فأما أنت فلم تصل واما أنا فتمعكت في التراب وصلت فقال النبي صلى الله عليه وآله وسلم: إنما كان يكفيك أن تضرب بيديك الأرض ثم تنفخ ثم تمسح بهما وجهك وكفيك فقال عمر: اتق الله يا عمار قال إن شئت لم أحدث به؛ (۲) مردی به نزد عمر بن خطاب آمد و گفت: من جنب شدم و آب پیدا نکردم. عمر گفت: نماز نخوان. پس عمار به عمر گفت: مگر به یاد نمی آوری که با هم در سریه ای بودیم و جنب شدیم و آب پیدا نکردیم. اما تو، پس نماز نخواندی و اما من خود را به خاک مالیدم و نماز خواندم. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم (در مورد عمل من) فرمودند: برای تو کافی بود که دستانت را به زمین بزنی و به صورت و دست مسح بکنی. عمر گفت: از خدا بترس ای عمار. عمار گفت: اگر تو بخواهی (نخواهی که من این واقعیت را بگویم) دیگر آن را نقل نمی کنم.

در روایت دیگر چنین وارد شده است:

مردی به نزد عمر بن خطاب آمد و گفت: ای امیرالمؤمنین، برای ما یک ماه و دو ماه می گذرد و آب (برای تیمم) پیدا نمی کنیم. خلیفه دوم گفت: اما اگر من (جای شما)

۱- صحیح بخاری، کتاب الفضائل، باب فضل ابی بکر، ح ۳۶۶۸.

۲- صحیح مسلم، کتاب الحيض، باب التيمم، ج ۱، ص ۲۷۷، ح ۳۶۸، با چهار سند؛ مسند احمد، ج ۴، ص ۲۶۵، ح ۱۸۳۵۸؛ سنن نسائی المجتبی، ج ۱، ص ۱۷۰؛ سنن ابن ماجه، صحیح ابن خزيمة.

باشم نماز نمی خوانم تا این که آب پیدا کنم... (۱) البانی و شعیب ارتووط سند این حدیث را صحیح دانسته اند.

ولی بخاری در این حدیث سخن عمر بن خطاب را که گفت: نماز نخوان، و همچنین این را که به عمار گفت: از خدا بترس و.. از حدیث حذف کرده است. (۲)

۲۰. عمر بن خطاب و نفی نفع و ضرر داشتن حجر الاسود

بخاری در صحیحش خبری را از خلیفه دوم عمر بن خطاب نقل کرده که هم بر خلاف واقع و نصوص اسلامی است و هم بر خلاف هدفی که بخاری ادعا کرده که به خاطر آن هدف صحیحش را نگاشته است:

عَنْ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَنَّهُ جَاءَ إِلَى الْحَجَرِ الْأَسْوَدِ فَقَبَّلَهُ، فَقَالَ: إِنِّي أَعْلَمُ أَنَّكَ حَجَرٌ لَا تَضُرُّ وَلَا تَنْفَعُ، وَلَوْلَا أَنِّي رَأَيْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَقْبَلُكَ مَا قَبَّلْتُكَ؛ (۳) عمر بن خطاب به نزد حجر الاسود آمد و آن را بوسید و گفت: (به خدا سوگند) همانا من

می دانم که تو سنگ هستی نه ضرر می رسانی و نه نفع داری، و اگر من ندیده بودم که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم تو را می بوسید تو را نمی بوسیدم.

متأسفانه امروزه این خبر و سخن خلیفه دوم را نیز مانند خیلی از موضوعات دیگر برخی از مسلمین دین خود قرار داده اند و حال آن که این سخن که حجر الاسود نه نفع دارد و نه ضرر با واقعیت و با اخبار اسلامی مخالف است و امیرالمؤمنین علیه السلام به خلیفه دوم در همان هنگام تذکر داده اند که او اشتباه می کند که در زیر با حقایق آن آشنا خواهیم شد.

۱- مسند احمد، ج ۴، ص ۳۱۹، ح ۱۸۹۰۲؛ سنن نسائی المجتبی، ج ۱، ص ۱۶۸، ح ۳۱۶؛ مصنف عبدالرزاق، ج ۱، ص ۲۳۸، ح ۹۱۵.

۲- صحیح بخاری، کتاب التیمم، باب: التیمم هل ینفخ فیهما، ج ۱، ص ۴۵، ح ۳۳۸ الی ۳۴۳.

۳- صحیح بخاری، ح ۱۵۹۷، کتاب الحج، باب مَا ذُكِرَ فِي الْحَجَرِ الْأَسْوَدِ ح ۱۶۰۵ و ۱۶۱۰.

عن أبي سعيد الخدري قال: حججنا مع عمر بن الخطاب فلما دخل الطواف استقبل الحجر فقال: إني أعلم أنك حجر لا تضر و لا تنفع و لولا- أنى رأيت رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم قبلك ما قبلتك ثم قبله فقال له على بن أبي طالب: بلى يا أمير المؤمنين إنه يضر و ينفع قال: ثم قال: بكتاب الله تبارك و تعالى قال: و أين ذلك من كتاب الله؟ قال: قال الله عز و جل: ﴿و إذ أخذ ربك من بنى آدم من ظهورهم ذريتهم و أشهدهم على أنفسهم ألست بربكم قالوا: بلى﴾ خلق الله آدم و مسح على ظهره فقررهم بأنه الرب و أنهم العبيد و أخذ عهودهم و موثيقهم و كتب ذلك فى رق و كان لهذا الحجر عينان و لسان فقال له: افتح فاك قال: ففتح فاه فألقمه ذلك الرق و قال اشهد لمن وافاك بالموافاه يوم القيامة و إنى أشهد لسمعت رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم يؤتى يوم القيامة بالحجر الأسود و له لسان ذلق يشهد لمن يستلمه بالتوحيد فهو يا أمير المؤمنين يضر و ينفع فقال عمر: أعوذ بالله أن أعيش فى قوم لست فيهم يا أبا حسن؛ (۱) ابوسعيد خدرى مى گوید: همراه عمر بن خطاب حج نمودیم پس وقتى وارد طواف شد رو کرد به حجر الاسود و گفت: همانا من مى دانم که تو سنگ هستى نه ضرر مى توانى برسانى و نه نفع، و اگر من ندیده بودم که پیامبر صلى الله عليه و آله و سلم تو را مى بوسید تو را نمى بوسیدم، سپس آن را بوسید. على بن ابى طالب به او گفت: آرى ای امیرالمؤمنین، حجر الاسود هم ضرر مى رساند و هم نفع، سپس فرمود: این واقعیت را قرآن فرموده است. عمر بن خطاب گفت: در کجای قرآن؟ امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: خداوند متعال مى فرماید: «(به خاطر بیاور) زمانى را که پروردگارت از پشت و صلب فرزندان آدم، ذریه آنها را برگرفت و آنها را گواه بر خویشان

۱- . المستدرک على الصحيحین، ج ۱، ص ۶۲۷، ح ۱۶۸۲؛ کنز العمال، ج ۵، ص ۱۷۸، ح ۱۲۵۲۱ به نقل از کتاب های مختلف؛ در المنثور، ج ۳، ص ۱۴۴.

ساخت (و فرمود: آیا من پروردگار شما نیستم؟ گفتند: آری) خداوند آدم و ذریه او را آفرید و اقرار گرفت که او پروردگار است و آن ها بنده های او هستند و از آن ها عهد و پیمان گرفت و آن را در برگی نوشت و این حجر دو چشم و زبان داشت، پس به او فرمود: دهانت را باز بکن و او نیز باز نمود و آن نوشته را بلعید و فرو برد. خداوند متعال به او فرمود: قیامت برای کسی که بر عهد خود وفا نمود شهادت بده. امیرالمؤمنین علیه السلام در ادامه فرمود: شهادت می دهم که از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که قیامت حجر الاسود را می آورند در حالی که زبان گویا دارد و به نفع کسانی که او را از روی توحید لمس کرده اند شهادت می دهد و آن ای امیرالمؤمنین، هم نفع می رساند و هم ضرر. عمر بن خطاب گفت: به خدا پناه می برم از این که در بین قومی زندگی کنم که تو در بین آن ها نباشی، ای ابا الحسن.

صنعانی و زیلعی بعد از نقل خبر بخاری و سخن عمر بن خطاب می گویند: ازرقی این حدیث عمر را با زیاد نقل کرده که علی به عمر گفت: ... سپس خبر فوق را نقل کرده اند که امیرالمؤمنین خلاف واقع و نص بودن برداشت خلیفه دوم را بیان فرمودند. (۱)

شوکانی نیز که از دل بستگان به ابن تیمیه و ابن عبدالوهاب بوده، با اشاره به سخن عمر بن خطاب که بخاری آن را روایت کرده حدیث فوق را در بیان خطا بودن سخن عمر بن خطاب نقل کرده و سپس می گوید: در سند این خبر (خبر حاکم) ابوهارون جدا ضعیف است، ولی حدیث ابن عباس (که در زیر خواهد آمد) آن را تقویت می کند. (۲)

دقت داشته باشیم که تذکر امیرالمؤمنین علیه السلام بر عمر بن خطاب را امام صادق علیه السلام نیز عینا مانند نقل ابوسعید خدری نقل کرده و از آن خبر داده اند (۳) که خطا بودن فهم خلیفه دوم

۱- . سبل السلام صنعانی، ج ۲، ص ۲۰۵؛ نصب الرایه زیلعی، ج ۳، ص ۱۱۷.

۲- . نیل الاوطار شوکانی، ج ۵، ص ۱۱۳.

۳- . علل الشرائع شیخ صدوق، ج ۲، ص ۴۲۶، ح ۸.

را برایش بیان کرده اند. همچنین صالحی شامی (۱) قبل از این حدیث و تذکر امیرالمؤمنین علیه السلام دو خبر دیگر به نقل از ابوشیخ و او از امام باقر علیه السلام و به نقل از ابوشیخ و مصنف عبدالرزاق و آن ها از فاطمه دختر امام حسن علیه السلام این قسمت از حدیث را که خداوند متعال عهد گرفت و آن را حجر الاسود بلعید و قیامت به نفع هر کسی که او را لمس نمود گواهی خواهد داد، نقل کرده است. همچنین اخبار فراوان دیگر که در زیر با برخی آن ها آشنا خواهیم شد که هم واقعیت داشتن تذکر امیرالمؤمنین علیه السلام را روشن می کند و هم این را که عمر بن خطاب فهمش خطا بوده و بخاری با تصرف چنین برداشت خلاف نص خلیفه دوم را به عنوان دین صحیح، در اختیار مسلمین قرار داده است.

۱. عن ابن عباس قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: إن لهذا الحجر لسانا و شفتين يشهد لمن استلمه يوم القيامة بحق؛ (۲) پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: همانا این حجر زبان و دو لب دارد که قیامت به نفع کسی که او را بر حق لمس کرده، شهادت خواهد داد.

حاکم، البانی و شعیب ارنؤوط سند این حدیث را صحیح دانسته اند.

۲. عن ابن عباس قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: يأتي هذا الحجر يوم القيامة له عينان يبصر بهما ولسان ينطق به يشهد لمن استلمه بحق؛ (۳) پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: این حجر قیامت می آید (مبعوث می شود) در حالی که دو چشم دارد که با آن می بیند و زبان دارد که با آن سخن می گوید و به نفع هر کسی که او را بر حق لمس کرده، شهادت می دهد.

۱- . سبل الهدی و الرشاد، ج ۱، ص ۱۷۶.

۲- . مسند احمد، ج ۱، ص ۲۶۶، ح ۲۳۹۸؛ صحیح ابن خزیمه، ج ۴، ص ۲۲۱؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۱، ص ۶۲۷، ح ۱۶۸۰؛ جامع الصغیر و زیاداته، ج ۱، ص ۳۹۵، ح ۳۹۴۷.

۳- . مسند احمد، ج ۱، ص ۲۴۷، ح ۲۲۱۵ و ۲۶۴۳ و ۲۷۹۷؛ سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۹۸۲، ح ۲۹۴۴؛ سنن ترمذی، ج ۲، ص ۲۱۸، ح ۹۶۸؛ صحیح ابن حبان، ج ۹، ص ۲۶.

ترمذی، البانی و شعیب در هر سه مورد سند این حدیث را صحیح دانسته اند.

به این معنا از سلمان فارسی (۱) نیز حدیث روایت شده است.

۳. عن عائشه قالت: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: أشهدوا هذا الحجر خيرا فانه يوم القيامة شافع مشفع، له لسان وشفقتان يشهد لمن استلمه؛ (۲) پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: در حضور این حجر عمل خیر انجام دهید پس همانا او قیامت شفاعت کننده ی است که شفاعتش پذیرفته می شود، او زبان و دو لب خواهد داشت که به نفع هر کسی که وی را لمس کرده شهادت می دهد.

هیثمی در باره حدیث فوق می گوید: ولید بن عباد مجهول است و بقیه رجال آن ثقه هستند.

۴. إن مسح الحجر الاسود والركن اليماني يحطان الخطايا (الذنوب) خطأ؛ (۳) پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: مسح نمودن حجر الاسود و رکن یمانی سبب فرو ریزی (بخشیده شدن) خطاها (گناهان، بنا بر روایت طبرانی) می شوند.

این حدیث از ابن عمر، ابوهریره و مجاهد روایت شده است. البانی سند حدیث ابن عمر را صحیح و شعیب ارتزوط تمام اسانید مسند احمد را حسن دانسته اند.

۵. در خبر دیگر ابن عمر می گوید: فإني سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يقول: إن مسحهما كفاره للخطايا؛ (۴) همانا من از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که می فرمود: همانا مسح رکن و حجر

- ۱- . مصنف عبدالرزاق، ج ۵، ص ۳۰، ح ۸۸۸۳.
- ۲- . مجمع الزوائد، ج ۳، ص ۲۴۲؛ کنز العمال، ح ۳۴۷۳۹.
- ۳- . مسند احمد، ج ۲، ص ۳، ح ۴۴۶۲ و ۵۶۲۱ و ۵۷۰۱؛ مصنف عبدالرزاق، ج ۵، ص ۳۰، ح ۸۸۷۶ الی ۸۸۷۹؛ صحیح ابن خزیمه، ج ۱۰، ص ۴۵، ح ۲۵۲۳؛ امالی محاملی، ص ۲۹۳؛ صحیح ابن حبان، ج ۹، ص ۱۲؛ مسند عبد بن عبید، ج ۲، ص ۴۵۰، ح ۸۳۳؛ صحیح جامع الصغیر البانی، ج ۱، ص ۱۰۸، ح ۲۱۹۴.
- ۴- . سنن ترمذی، ج ۴، ص ۱۴۵، ح ۹۷۴؛ مسند ابی یعلی، ج ۱۱، ص ۴۴۳، ح ۵۵۵۶؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۱، ص ۶۶۴، ح ۱۷۹۹.

الاسود موجب كفاره خطاها می شود. حاکم و البانی سند این حدیث را صحیح دانسته اند.

البته این تنها برخی اخبار در این موضوع است که همگی بر باطل بودن خبر بخاری و بر خلاف نص بودن فهم و سخن خلیفه دوم و نفع و ضرر داشتن حجر الاسود شهادت

می دهد.

پس بخاری با نقل این خبر دو کار عجیب انجام داده است: ۱. واقع مطلب را که امیرالمؤمنین علیه السلام تذکر داده و اشتباه بودن برداشت خلیفه دوم را بلافاصله بیان فرموده اند و خود عمر بن خطاب نیز آن را پذیرفته، بیان نکرده است. ۲. چنان که در هدف نگارش صحیح بخاری از زبان بخاری ذکر شد او ادعا نموده که خواب دیده و معبرین خواب او را چنین تعبیر کرده اند که او دروغ را از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم دور خواهد نمود. ولی نقل این خبر این ادعای بخاری را رد می کند؛ زیرا احادیث صحیح چنان که گذشت بیان می کند که نظر خلیفه دوم خلاف نصوص اسلامی است، پس با این وجود چگونه این خبر را در صحیحش نقل کرده و اخبار صحیح اسلامی را کنار گذاشته است!.

همچنین باید دقت داشته باشیم: آیا نقل روایت این همه صحابه از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در مورد نفع و ضرر داشتن حجر الاسود لازم و اولی بود، و یا نقل نظر خلاف شرع یک نفر به عنوان دین صحیح؟! چگونه بخاری این همه اخبار صحیح از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را در صحیحش وارد نکرده، ولی یک نظر خلاف اسلامی را به عنوان دین صحیح در صحیحش روایت کرده است!؟

۲۱. بخاری و حذف و پنهان کردن عدم آگاهی خلیفه دوم از معنای «اب»

حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ زَيْدٍ عَنْ ثَابِتٍ عَنْ أَنَسٍ قَالَ: كُنَّا عِنْدَ عُمَرَ فَقَالَ: نُهَيْنَا عَنِ التَّكْلِيفِ؛ (۱) انس گفت: نزد عمر بن خطاب بودیم که گفت: از

۱- صحیح بخاری، ح ۷۲۹۳، کتاب الاعتصام بالکتاب، باب ما یکره من کثره السؤال و تکلف ما لا یغنیه.

تکلف نهی شده ایم.

ولی واقعیت این است که عمر بن خطاب آیه ی «وفاکله و أباً» را تلاوت می کند و متوجه نمی شود که معنای «اب» چیست سپس می گوید: این تکلف است. اما بخاری طبق عادتش این واقعیت را از این خبر حذف کرده است. ابن سعد با نفس سند بخاری خبر فوق را این گونه نقل کرده است:

أخبرنا سليمان بن حرب قال: أخبرنا حماد بن زيد عن ثابت البناني عن أنس بن مالك قال: كنا عند عمر بن الخطاب وعليه قميص في ظهره أربع رقاع فقراً فأكهه وأباً فقال: ما الأب؟ ثم قال: إن هذا هو التكلف، فما عليك أن لا تدرى ما الأب؛ (۱) انس گفت: نزد عمر بن خطاب بودیم ... پس آیه ی «فاکله و أباً» را خواند و گفت: «اب» چه است؟ سپس گفت: این همان تکلف است، چه شده بر تو که معنای «اب» را

نمی دانی.

البته دیگران نیز از طریق ثابت بنانی، قتاده، حمید طویل، زهری، و ... این واقعیت را نقل

کرده اند که در زیر به یک خبر و مصادر آن اشاره خواهیم کرد.

عن أنس أن عمر قال على المنبر: وفاكله وأباً ثم قال: هذه الفاكهه قد عرفناها فما الأب ثم رجع إلى نفسه فقال إن هذا لهو التكلف يا عمر؛ (۲) انس می گوید: همانا عمر بن خطاب در منبر گفت: «وفاکله و أباً» سپس گفت: همانا فاکهه را

۱- طبقات الكبرى، ج ۳، ص ۳۲۷؛ البته ابن حجر از عبد بن حمید و ابونعیم نیز نقل کرده که آن ها نیز این خبر را با سند بخاری کامل نقل کرده اند؛ فتح الباری، ج ۱۳، ص ۲۲۱.

۲- مصنف ابن ابی شیبه، ج ۶، ص ۱۳۶، ح ۳۰۱۰۵؛ تفسیر عبدالرزاق، ج ۳، ص ۳۴۹؛ طبقات الكبرى، ج ۳، ص ۳۲۷؛ فضائل القرآن ابوعبید، ج ۲، ص ۲۵۴؛ تفسیر طبری، ج ۳۰، ص ۷۵ و ۷۷ از طریق پنج نفر از تابعین از انس. المستدرک علی الصحیحین، ج ۲، ح ۳۸۹۷؛ فتح الباری، ج ۱۳، ص ۲۲۱.

شناختیم که چه است پس «اب» چیست؟ سپس بر خودش خطاب نمود و گفت: همانا این همان تکلف است ای عمر!

حاکم و ذهبی سند روایت زهری از انس را به شرط شیخین صحیح دانسته اند. دقت داشته باشیم که ابن حجر در «فتح الباری» در شرح این حدیث با اشاره به تصرف بخاری نسبت این خبر، اسانید فراوانی از مصادر مختلف ذکر کرده که این خبر را کامل نقل کرده اند و جز بخاری کسی این خبر را این گونه با دستکاری نقل نکرده است.

۲۲. بخاری و تحریف و پنهان کردن لزوم مسح بر پا

حدثنا ابوداود قال حدثنا شعبه قال اخبرني عبدالملك بن الميسره قال سمعت النزال بن سبره يقول: صلى على الظهر في الرحبه ثم جلس في حوائج الناس حتى حضرت العصر ثم اتى بكوز من ماء فصب منه كفا فغسل وجهه ويديه ومسح على رأسه ورجليه ثم قام فشرب فضل الماء وهو قائم وقال: ان ناسا يكرهون ان يشربوا وهم قيام ورأيت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فعل الذي فعلت؛ (۱) نزال بن سبره می گوید: علی علیه السلام در رجه نماز ظهر را خواند، سپس برای برطرف کردن حوائج مردم نشست تا این که زمان نماز عصر فرا رسید، پس ظرف آبی آوردند و حضرت یک کف آب ریخت و صورت و دستانش را شست و بر سر و پاهایش مسح کشید؟ سپس بلند شد و بقیه آب وضو را نوشید و فرمود: همانا برخی مردم از نوشیدن آب در حال ایستاده کراهت دارند و من دیدم که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم همین گونه ای عمل کرد که من کردم. (در نقل طبری که دیگران نیز آن را وارد کرده اند امیرالمؤمنین علیه السلام بعد از اتمام وضو فرمودند: «این وضوء کسی است که در وضو بدعت ایجاد کرده است.»)

حدیث فوق را با لفظ مذکور ابوداود طیالسی و وهب بن جریر از شعبه روایت کرده اند و هر دو این سند کاملاً صحیح است مضافاً بر این که ابن کثیر سند طبری را خیلی خوب خوانده است.

۱- مسند طیالسی، ۲۲، ح ۱۳۹؛ تفسیر طبری، ج ۶، ص ۱۵۲؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۲، ص ۲۴.

ولی امام بخاری به احتمال زیاد دست به تحریف آشکار متن این حدیث زده و یا باز متن تحریف شده را در صحیحش وارد کرده و به این شکل یک پنهان کاری روشن انجام داده است:

حدثنا آدم حدثنا شعبه حدثنا عبد الملك بن ميسره سمعت النزال بن سبره يحدث عن علي انه صلى الظهر ثم قعد في حوائج الناس في رحبه الكوفه حتى حضرت صلاه العصر ثم اتى بماء فشرب وغسل وجهه ويديه وذكر رأسه ورجليه ثم قام فشرب فضله وهو قائم ثم قال: ان ناسا يكرهون الشرب قائما و ان النبي صلى الله عليه و آله و سلم صنع مثل ما صنعت. (۱) چنان که ملاحظه می کنید سند همان سند و متن حدیث نیز همان متن، ولی بخاری در نقل خود به جای «مسح» «ذکر» قرار داده و به این گونه مسح بر پا در وضو از جانب امیرالمؤمنین علیه السلام و سنت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را از خواننده صحیحش پنهان نموده است.

ابن حجر در شرح این حدیث می گوید: «در روایت عمرو بن مرزق (شاید عمار بن رزیق باشد) نزد اسماعیلی «صورت و دستانش را شست، سر و پاهایش را مسح نمود» آمده است و از این روشن می شود که روایت بخاری نیز در اصل به جای «ذکر» «مسح» بوده است. (۲)

پس روشن می شود که بخاری در این حدیث نیز دست کاری کرده و سعی بر پنهان نمودن حقایق نموده است.

۲۳. بخاری و تحریف جواز جمع بین صلاتین در حضر

عمرو بن دینار از جابر بن یزید از ابن عباس روایت کرده که گفت:

أن رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم صلى بالمدينة سبعا وثمانيا الظهر والعصر والمغرب والعشاء؛ (۳) همانا پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در مدینه هفت رکعت و هشت رکعت (با جمع بین دو

۱- صحیح بخاری، ج ۶، ص ۲۴۸، ح ۵۶۱۶، کتاب الاشریه، باب: الشرب قائما.

۲- فتح الباری، ج ۱۰، ص ۷۱.

۳- صحیح مسلم، کتاب صلاه المسافرين و قصرها، باب الجمع بین الصلاتین فی الحضر، ج ۱، ص ۴۸۹، ح ۷۰۵؛ مسند طیالسی، ص ۳۴۱؛ سنن الکبری نسائی، ج ۱، ص ۱۵۷، ح ۳۸۲؛ صحیح ابن حبان، ج ۴، ص ۴۷۴؛ معجم الکبیر، ج ۱۲، ص ۱۳۷.

نماز) ظهر و عصر و مغرب و عشاء را خواند.

بخاری این حدیث را در دو مورد در صحیحش وارد کرده، ولی در هر دو مورد حذف و اضافه و تصرف و پنهان کاری کرده است که در زیر با آن آشنا خواهیم شد:

۱. عَنْ عَمْرِو بْنِ دِينَارٍ عَنْ جَابِرِ بْنِ زَيْدٍ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ صَلَّى بِالْمَدِينَةِ سَبْعًا وَثَمَانِيًا الظُّهْرَ وَالْعَصِيرَ، وَالْمَغْرِبَ وَالْعِشَاءَ. فَقَالَ أَيُّوبُ لَعَلَّهُ فِي لَيْلِهِ مَطِيرَةٌ. قَالَ عَسَى؛ (۱) پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در مدینه هفت رکعت و هشت رکعت نماز را (جمع کرده خواند)... ایوب گفت: شاید در شب زیاد بارانی چنین کرد. گفت: شاید.

در این خبر بخاری به این واقعیت که این نماز را حضرت در مدینه خوانده اند، تصریح کرده، ولی مشکوک قرار داده که این عمل در حال بارش باران زیاد بوده است، ولی اولاً: بیان نکرده که ایوب کیست و از چه کسی چنین سؤال را کرده است. ثانیاً: بخاری از خود برای این حدیث چنین توجیهی را اضافه کرده و کسی جز او چنین چیزی را در این خبر اضافه نکرده است. ثالثاً: فرضاً که ایوب چنین سخنی را گفته باشد چه ارزشی دارد که بخاری به این شکل سنت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را مشکوک نموده است؛ زیرا ایوب به احتمال زیاد ایوب سختیانی است که نه این که زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بلکه زمان ابن عباس را نیز درک نکرده است.

البانی وهابی نیز به این دست کاری بخاری اشاره کرده و گفته است: این عمل نزد اهل علم جایز نیست و همچنین این احتمال را حدیث «صحیح مسلم» که از ابن عباس نقل کرده باطل می کند؛ زیرا در آن ابن عباس تصریح دارد که جمع بین دو نماز در

۱- صحیح بخاری، کتاب مواقیات الصلاة، باب: تأخیر الظهر الی العصر، ح ۵۴۳.

مدینه در غیر خوف و باران و علت بوده است. (۱)

۲. بخاری در نقل دوم، آن زیاده مزعوم را ذکر نکرده و به جای آن عبارت «در مدینه» را از حدیث حذف کرده است:

عمر و بُنُ دِينَارٍ قَالَ سَمِعْتُ جَابِرَ بْنَ زَيْدٍ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ صَلَّى النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ سَبْعًا جَمِيعًا وَثَمَانِيًا جَمِيعًا؛ (۲)

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هفت رکعت و هشت رکعت نماز را جمع کرده خواند.

این دو تحریف در خبر را جز بخاری کسی انجام نداده و چنین دست کاری در حدیث نکرده است. چنان که ملاحظه می کنید بخاری در نقل اولش وانمود می کند که جمع بین دو نماز در مدینه در حال باران زیاد بوده و در نقل دوم وانمود می کند که آن جمع در مدینه و در حضر نبوده است و حال آن که در تمام نقل های جابر بن زید از ابن عباس در تمام کتاب ها وارد شده که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم این نماز را در مدینه و در غیر خوف و علتی خوانده اند.

احمد بن حنبل حدیث مورد بحث را که بخاری با دو نوع تحریف در صحیحش وارد کرده چنین روایت کرده است:

شعبه ثنا قتاده قال سمعت جابر بن زيد عن ابن عباس قال: جمع رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم بين الظهر والعصر والمغرب والعشاء بالمدینه في غير خوف ولا مطر قيل لابن عباس و ما أراد إلى ذلك قال أراد ان لا يحرج أمته؛ (۳) پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بین نماز ظهر و عصر و مغرب و عشاء در مدینه در حالی که نه خوف بود و نه باران، جمع کرده خواندند. به ابن عباس گفته شد: چرا حضرت صلی الله علیه و آله و سلم چنین کردند؟ گفت:

۱- تمام المنه البانی، ص ۳۲۱

۲- صحیح بخاری، کتاب مواقیات الصلاة، باب: وقت المغرب، ح ۵۶۲.

۳- مسند احمد، ج ۱، ص ۲۲۳، ح ۱۹۵۳؛ ارواء الغلیل، ج ۳، ص ۳۶، ح ۵۷۹.

خواستند برای امتشان سختی پیش نیاید.

البانی و شعیب از ثووط سند این حدیث را به شرط شیخین صحیح دانسته اند.

البته این حدیث به این معنا را مسلم و دیگران نیز از طریق سعید بن جبیر از ابن عباس روایت کرده اند و مسلم هفت حدیث در این موضوع در صحیحش روایت کرده و همچنین از جابر، ابوهریره، ابن عمر و ابن مسعود نیز جمع بین دو نماز در حضر و بدون هیچ عذری وارد شده است. البته باید دقت داشته باشیم که تمام صحاح جز ابن ماجه و همچنین مالک در موطن و شافعی در «الام» به این معنا حدیث روایت کرده اند که دیگر نیاز به ذکر آن ها نیست.

۲۴. پنهان نمودن متهم بودن ابوهریره

عن عائشه أنها قالت: ألا- يعجبك أبوهريره جاء فجلس إلى جانب حجرتي يحدث عن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يسمعي ذلك وكنت أسبح فقام قبل أن أقضى سبحتي ولو أدركته لرددت عليه إن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لم يكن يسرد الحديث كسردكم؛ (۱) ام المؤمنین عائشه می گوید: آیا تعجب نمی-کنی از ابوهریره که آمد و کنار حجره (منزل) من نشست و شروع کرد به نقل حدیث از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و صدایش را بلند می کرد که من بشنوم و من مشغول نماز بودم و قبل از این که نمازم را تمام کنم بلند شد و رفت، و اگر او را درک می کردم قطعاً پاسخش را می دادم که همانا پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مانند شما زیاد حدیث بازگو نمی کرد.

محدثین این حدیث را بدون تحریف همین گونه با تصریح به اسم ابوهریره روایت

۱- صحیح مسلم، کتاب فضائل الصحابه، باب من فضائل ابوهریره، ج ۴، ص ۱۹۴۰، ح ۲۴۹۳؛ مسند احمد، ج ۶، ص ۱۱۸، ح ۲۴۹۰۹ و ۲۵۲۷۹، و دیگران.

کرده اند، ولی بخاری(۱) اسم ابوهریره را مبهم قرار داده تا از این طریق متهم بودن ابوهریره نزد ام المؤمنین عائشه را مخفی نماید.

۲۵. پنهان کاری دیگر امام بخاری در مورد خلیفه سوم

عن أسامه بن زید قال: قيل له: ألا تدخل على عثمان فتكلمه؟ فقال أترون أني لا أكلمه إلا أسمعكم؟ والله لقد كلمته فيما بيني وبينه ما دون أن أفتح أمرا لا أحب أن أكون أول من فتحه ولا أقول لأحد يكون علي أميرا إنه خير الناس بعدما سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يقول يؤتى بالرجل يوم القيامة فيلقى في النار فتندلق أفتاب بطنه فيدور بها كما يدور الحمار بالرحى فيجتمع إليه أهل النار فيقولون يا فلان مالك؟ ألم تكن تأمر بالمعروف وتنهي عن المنكر؟ فيقول بلى قد كنت أمر بالمعروف ولا آتية وأنهي عن المنكر وآتية؛ (۲) به اسامه گفتند: آیا به نزد عثمان داخل نمی شوی تا با او صحبت کنی (تا از عمل های خلافت دست کشد). اسامه گفت: شما گمان می کنید که من تنها در حضور شما با او صحبت خواهم کرد؟ به خدا سوگند من با او در تنهایی صحبت کردم (و به او تذکر دادم)...

بخاری این حدیث را در دو مورد از صحیحش وارد کرده و در هر دو اسم عثمان را حذف کرده است. بار اول گفته است: «به اسامه گفتند: اگر به نزد فلانی می-رفتی و با او صحبت می کردی» و در دومی: «به اسامه گفتند که آیا با این صحبت

۱- صحیح بخاری، کتاب المناقب، باب: صفة النبي، ج ۳، ص ۱۳۰۷، ح ۳۵۶۸.

۲- صحیح مسلم، کتاب کتاب الزهد والرقائق، باب عقوبه من يأمر بالمعروف ولا يفعل وينهى عن المنكر ويفعله، ج ۴، ص ۲۲۹۰، ح ۲۹۸۹. مسند احمد، ج ۵، ص ۲۰۵، ح ۲۱۸۳۲.

نمی‌کنی؟» (۱) و این گونه اسم خلیفه سوم عثمان بن عفان را مخفی قرار داده و مشخص نکرده که منظور «فلان» و «هذا» چه کسی است، تا مردم متوجه اعمال خلاف خلیفه سوم نشوند.

۲۶. بخاری و پنهان کردن از طیبات بودن متعه نساء

عن إسماعيل عن قيس قال سمعت عبد الله يقول: كنا نغزو مع رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ليس لنا نساء فقلنا ألا نستخصي؟ فنهانا عن ذلك ثم رخص لنا أن ننكح المرأة بالثوب إلى أجل ثم قرأ عبدالله { يا أيها الذين آمنوا لا تحرموا طيبات ما أحل الله لكم ولا تعتدوا إن الله لا يحب المعتدين } [۵ / المائدة / الآية ۸۷]؛ (۲) ابن مسعود می گفت: همراه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در غزوه شرکت می کردیم در حالی که همراه ما زنان (همسران) حضور نداشتند لذا گفتیم: آیا وسیله شهوت خود را از بین ببریم؟ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ما را از این کار نهی کرد و سپس به ما اجازه داد تا زنی را در عوض یک پیراهن برای مدت معین نکاح کنیم. سپس عبد الله این آیه را تلاوت کرد: ای کسانی که ایمان آورده اید! چیزهای پاکیزه را که خداوند برای شما حلال کرده است، حرام نکنید! و از حد، تجاوز ننمایید! زیرا خداوند متجاوزان را دوست نمی‌دارد.

این حدیث را در تمام کتب اسماعیل بن ابی خالد از قیس بن ابی حازم از ابن مسعود روایت کرده و از اسماعیل این حدیث را با لفظ و متن کامل جریر، ابن عیینه، عبدالله بن نمیر، وکیع و ابن بشر و ولید بن قاسم بن ولید روایت کرده اند، ولی بخاری در این حدیث

۱- صحیح بخاری، کتاب بدء الخلق، باب: صفه النار وانها مخلوقه، ج ۳، ص ۱۱۹۱، ح ۳۲۶۷ و ۷۰۹۸.

۲- صحیح مسلم، ج ۲، ص ۱۰۲۲، ح ۱۴۰۴؛ مصنف عبدالرزاق، ج ۷، ص ۵۰۶، ح ۱۴۰۴۸؛ شرح معانی الآثار طحاوی، ج ۳،

ص ۲۴؛ صحیح ابن حبان، ج ۹، ص ۴۴۴، ح ۴۱۴۲؛

دو عبارت و واقعیت را حذف کرده است: ۱. نکاح موقت بودن این ازدواج را یعنی عبارت (الی اجل) را حذف کرده است. ۲. اسم ابن مسعود را از «سپس عبد الله قرائت کرد» (ثم قرأ عبدالله) حذف کرده است.

این پنهان کاری بخاری در حالی است که او این حدیث را از اسماعیل از طریق جریر روایت کرده و حال آن که در روایت دوم مسلم و نسائی و ابن حبان نیز راوی این حدیث از اسماعیل، جریر است و او حدیث را کامل روایت کرده است. از این جا نیز ثابت می شود که بخاری دست از امانتداری برداشته و این دو عبارت را از حدیث حذف کرده است.

اما متن بخاری:

قَالَ عَبْدُ اللَّهِ كُنَّا نَعُزُّو مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَلَيْسَ لَنَا شَيْءٌ فَقُلْنَا أَلَا نَسْتَخْصِي فَنَهَانَا عَنْ ذَلِكَ ثُمَّ رَخَّصَ لَنَا أَنْ نَنْكِحَ الْمَرْأَةَ بِالثَّوْبِ ، ثُمَّ قرأ عَلَيْنَا (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَحْرِمُوا طَيِّبَاتِ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ). (۱)

در این دو عبارتی که بخاری آن را حذف کرده تصریح است بر جواز متعه و همچنین اعتقاد ابن مسعود بر این که متعه تحریم نشده و شامل این آیه می شود و از نعمت های پاکیزه خداوند متعال است. دقت داشته باشیم که این حدیث را ابن مسعود پس از حیات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بیان کرده و اگر تحریمی صورت گرفته بود بیان این داستان بدون اشاره به تحریم خلاف است و همچنین مشمول آیه ی مذکور دانستن متعه روشن ترین دلیل بر عدم تحریم متعه توسط پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از دیدگاه ابن مسعود خواهد بود.

۲۷. قدامه بن مظعون بدری و شرب خمر

عن الزهري قال: أخبرني عبد الله ابن عامر بن ربيعة وكان أبوه شهيد بدرا أن عمر بن

۱- صحیح بخاری، ح ۵۰۷۵، کتاب النکاح، باب مَا يُكْرَهُ مِنَ التَّبْتُلِ وَالْخِصَاءِ.

الخطاب استعمال قدامه بن مظعون علی البحرین وکان شهد بدرا وهو خال عبدالله بن عمر وحفصه؛ (۱)... عمر بن خطاب قدامه بن مظعون را حاکم بحرین قرار داد و او در بدر حضور داشت و او دائی حفصه و ابن عمر است.

حال آن که خبر ادامه دارد و بخاری آن را حذف کرده است که ما تنها ادامه آن را در زیر ذکر می کنیم:

...فقدم الجارود سید عبد القیس علی عمر من البحرین فقال: یا امیر المؤمنین! إن قدامه شرب فسکر ولقد رأیت حدا من حدود الله حقا علی أن أرفعه إلیک فقال عمر: من یشهد معک؟ قال: أبوهریره فدعا أباهریره فقال: بم تشهد؟ قال: لم أره یشرب ولکنی رأیته سکران...؛ (۲)... جارود از بحرین به مدینه آمد و گفت: ای امیرالمؤمنین، همانا قدامه شراب نوشید و مست گشت... عمر بن خطاب گفت: چه کسی همراه تو شهادت می-دهد؟ گفت: ابوهریره. ابوهریره گفت: من شراب خوردن او را ندیدم، ولی او را دیدم که مست بود....

۲۸. سمره بن جندب و خمر

عن ابن عباس قال: بلغ عمر ان سمره باع خمر فقال: قاتل الله سمره ألم یعلم ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال: لعن الله اليهود حرمت علیهم الشحوم فجملوها فباعوها؛ (۳) ابن عباس می گوید: به عمر خبر رسید که سمره بن جندب خمر فروخته است، پس گفت: خدا

۱- صحیح بخاری، کتاب المغازی، باب: شهود الملائکه بدرا، ج ۴، ص ۱۴۷۳، ح ۴۰۱۱.

۲- مصنف عبدالرزاق، ج ۹، ص ۲۴۰، ح ۱۷۰۷۶؛ تاریخ الصغیر بخاری، ج ۱، ص ۶۸؛ سنن الکبری بیهقی، ج ۸، ص ۳۱۵؛ الاصابه، ج ۵، ص ۳۲۳.

۳- صحیح مسلم، کتاب المساقاه، باب تحریم بیع الخمر والمیتة والخنزیر والاصنام، ج ۳، ص ۱۲۰۷، ح ۱۵۸۲؛ مسند حمیدی، ج ۱، ص ۱۷، ح ۱۵؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۲۵، ح ۱۷۰.

سمره را بکشد، مگر نمی داند که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: خداوند یهود را لعنت کند، بر آن ها پیه حرام کرده شد، ولی آن ها آن را آب کردند و فروختند.

امام بخاری در این خبر اسم سمره را حذف کرده و به جای آن «فلانا» و «قاتل الله فلانا» به کار برده است. (۱)

البته این خبر را نیز محدثین فراوان از شیوخ و اساتید بخاری کامل روایت کرده اند و تنها بخاری دست به چنین عمل زده است. بخاری در روایت اول خبر را از حمیدی روایت کرده و حال آن که حمیدی خبر را در مسندش با تصریح به اسم سمره روایت کرده است!

۲۹. شیخین، ابوبکر و عمر و خمر

قَالَ أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ: مَا كَانَ لَنَا خَمْرٌ غَيْرُ فَضَةٍ يَخْتُمُ هَذَا الَّذِي تَسْمُونَهُ الْفَضِيخَ. فَإِنِّي لَقَائِمٌ أَسِيقِي أَبَا طَلْحَةَ وَفُلَانًا وَفُلَانًا إِذْ جَاءَ رَجُلٌ فَقَالَ: وَهَيْلٌ بَلَّغَكُمْ الْخَبْرُ؟ فَقَالُوا: وَ مَا ذَاكَ؟ قَالَ: حُرِّمَتِ الْخَمْرُ. قَالُوا: أَهْرَقُ هَذِهِ الْقِلَالَ يَا أَنَسُ. قَالَ: فَمَا سَأَلُوا عَنْهَا وَلَا رَاجِعُوهَا بَعْدَ خَبَرِ الرَّجُلِ؛ (۲) انس می گوید: ما شرابی غیر از همین فضیخی که شما اسمش را فضیخ می گزارید نداشتیم. من ایستاده بودم و ابوطلحه و فلان و فلانی را خمر می دادم، پس مردی آمد و گفت: آیا خبر به شما رسید؟ گفتند: چه خبری؟ گفت: خمر حرام شد. گفتند: دور بریز این را ای انس.

بخاری در سه نقل دیگر برخی از افرادی را که در این داستان حضور داشته اند

با صراحت اسمشان را ذکر کرده است، ولی در خبر فوق اسم دو نفری را که انس تصریح نموده، مبهم گذاشته است. در اخبار فراوان اسلامی محدثین و مؤرخین در

۱- صحیح بخاری، کتاب البیوع، باب: لا یذاب شحم المیتة ولا یباع ودکه، ج ۲، ص ۷۷۴، ح ۲۲۲۳ و ۳۴۶۰.

۲- صحیح بخاری، کتاب التفسیر، باب: قوله: «انها الخمر والمیسیر والانصاب والازلام»، ح ۴۶۱۷.

مواردی برای پنهان ماندن اسامی افرادی که مورد لعن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم قرار گرفته اند و یا در برابر امر آن حضرت نافرمانی و یا سخنان زشتی گفته اند را، مبهم گذاشته اند. در این خبر نیز با دلایل متعدد منظور از فلان و فلان، خلیفه اول و دوم هستند، زیرا در اخبار دیگر ثابت شده است که آن دو نیز در منزل ابوطلحه در این نشست حضور داشته اند. ما پس از اشاره به اخباری که بخاری برخی اسامی را ذکر کرده، مختصراً به اخباری که به حضور ابوبکر و عمر در این قضیه تصریح کرده اند، اشاره خواهیم نمود.

عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ قَالَ: كُنْتُ أَسْقِي أَبَا عُبَيْدَةَ وَأَبَا طَلْحَةَ وَأَبِي بَنَ كَعْبٍ مِنْ فِضِيخِ زَهُوٍ وَتَمْرٍ فَجَاءَهُمْ آتٍ فَقَالَ: إِنَّ الْخَمْرَ قَدْ حُرِّمَتْ. فَقَالَ أَبُو طَلْحَةَ قُمْ يَا أَنَسُ فَأَهْرِقْهَا. فَأَهْرَقْتُهَا؛ (۱) انس گفت: به ابوعبیده (بن جراح)، ابوطلحه و ابی بن کعب از فسیخ خرما (خمر) می دادم، پس شخصی آمد و به آن ها گفت: همانا خمر حرام شد. ابوطلحه به انس گفت: آن را دور بریز، پس من دور ریختم.

عَنْ أَنَسٍ قَالَ: إِنِّي لَأَسْقِي أَبَا طَلْحَةَ وَأَبَا دُجَانَةَ وَسَيْهَيْلَ ابْنَ الْبَيْضَاءِ خَلِيطَ بُسْرٍِ وَتَمْرٍ إِذْ حُرِّمَتِ الْخَمْرُ، فَقَدَفْتُهَا وَأَنَا سَائِقِيهِمْ وَأَصْعَرُهُمْ، وَإِنَّا نَعُدُّهَا يَوْمَئِذٍ الْخَمْرَ؛ (۲) انس می گوید: من ابوطلحه و ابودجانه و سهیل بن بیضاء را از آب مخلوط خرما و غوره خرما خمر می دادم زمانی که خمر حرام شد، پس آن را دور ریختم. من ساقی آن ها و کوچک-ترینشان بودم و ما آن روز آن را خمر می دانستیم.

چنان که ملاحظه می کنید بخاری به اسامی این افراد تصریح کرده و اسم آن ها را مبهم قرار نداده است، ولی اسم آن دو نفر را در روایتی که ذکر کردیم مبهم قرار داده

۱- صحیح بخاری، کتاب الاشربه، باب: نزل تحريم الخمر وهي من البسر والتمر، ح ۵۵۸۲ و ۷۲۵۳.

۲- صحیح بخاری، کتاب الاشربه، باب: من رأى ان لا يخلط البسر والتمر، ح ۵۶۰۰.

که آن دو کسی جز ابوبکر و عمر نمی تواند باشد، زیرا کسی با اهمیت تر از نظر بخاری از آن دو در این نشست حضور نداشته که اسم آن ها را مبهم قرار دهد.

قبل از هر چیزی باید توجه داشته باشید که امام بخاری این خبر را بدون تصریح به اسامی، در جایهای دیگر «صحیحش» نیز روایت کرده است (۱) و همچنین تنها در صحیح بخاری این خبر را ثابت بنانی، سلیمان بن طرخان، قتاده، عبدالعزیز بن صهیب و اسحاق بن عبدالله بن ابی طلحه از انس روایت کرده اند.

ابن حجر در شرح این حدیث می گوید: ابن مردویه با سند نظیف (صحیح) روایت کرده است که ابوبکر و عمر نیز در آن جا حضور داشته اند. سپس ابن حجر با سند دیگر از هزار نقل کرده است که انس گفته است: «من ساقی آن ها بودم و در بین آن ها مردی بود به نام ابوبکر، وقتی شراب نوشید چنین شعری خواند: تحیی بالسلام ام بکر... سپس ابن حجر می گوید: به قرینه ای ذکر عمر، در ذکر ابوبکر نیز خطا صورت نگرفته است و با این بیان اسم ده نفر از کسانی را که در آن نشست و شرب خمر حضور داشته اند را به دست آوردیم. (۲)

طبری نیز شعر فوق را ضمن داستانی ذکر کرده، ولی به جای ابوبکر، «مردی»، آورده است. (۳)

ابن حجر در «الاصابه» می گوید:

۱- صحیح بخاری، کتاب المظالم، باب: صب الخمر فی الطريق، ح ۲۴۶۴؛ کتاب التفسیر، باب: لیس علی الذین آمنوا و عملوا الصالحات جناح فیما طعموا، ح ۴۶۲۰؛ کتاب الاشربه، باب: الخمر من العنب، ح ۵۵۸۰؛ کتاب الاشربه، باب: نزل تحریم الخمر وهی من البسر والتمر، ح ۵۵۸۳ و ۵۵۸۴؛ کتاب الاشربه، باب: خدمه الصغار الکبار، ح ۵۶۲۲.

۲- فتح الباری، ج ۱۰، ص ۳۰.

۳- تفسیر طبری، ج ۲، ص ۳۹۲، ذیل آیه ۹۱ سوره مائده.

وأخرج الفاكهي في كتاب «مكة» بإسناده عن أبي القموص قال: شرب أبو بكر الخمر في الجاهلية فأنشأ يقول: تحيي أم بكر بالسلام * وهل لي بعد قومك من سلام؟ الأبيات فبلغ رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فقام يجر إزاره حتى دخل فتلناه عمر وكان مع أبي بكر فلما نظر إلى وجهه محمرا قال: نعوذ بالله من غضب رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم والله لا يلج لنا رأسا أبدا فكان أول من حرمها على نفسه؛ (۱) فاكهي از ابوالقموص چنین نقل کرده است: ابوبکر در جاهلیت خمر نوشید، سپس چنین شعر گفت: تحیی أم بكر بالسلام * وهل لي بعد قومك من سلام. خبر به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رسید، پس حضرت با عجله آمدند و عمر که همراه ابوبکر بود و با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مواجه شد، پس وقتی به چهره حضرت نگاه کرد دید که از شدت (غضب) سرخ گشته، پس گفت: به خدا پناه می بریم از غضب رسولش... .

در این خبر چنان که ملاحظه می کنید چند نوع تحریف صورت گرفته است: ۱. ابن حجر در «الاصابه» در «زمان جاهلیت» را اضافه کرده است. ۲. در «فتح الباری» همین خبر را نقل کرده و در متن آن گفته است: ابوبکر، قبل از تحریم خمر، خمر نوشید. ۳. باز در «فتح الباری» در مورد خبر ابن مردویه می گوید: با وجود نظافت سندش، منکر و غلط است. سپس از بزار شاهد دیگری نقل کرده و گفته است: به قرینه ذکر عمر روشن می شود که ابوبکر همان ابوبکر بن ابی قحافه است و غلطی صورت نگرفته است.

ملاحظه می کنید که هر که هر گونه توانسته است، این خبر را تحریف کرده و در آن پنهانکاری انجام داده است، ولی بالاخره اعتراف به واقعیت کرده است.

همچنین یادآور می شویم که قبل از نزول این آیه که آخرین آیه در مورد تحریم خمر است و

۱- الاصابه ابن حجر، ج ۷، ص ۳۹، رقم ۹۶۳۷؛ فتح الباری، ج ۷، ص ۲۰۱؛ نوادر الأصول، ص ۶۶ فقال: هومما تنكره القلوب. از فاکهی ولی تحریف کرده و قبل از تحریم ذکر کرده است.

در سوره مائده قرار دارد، (۱) در دو آیه دیگر، شراب و نوشیدن آن مذمت شده و آن را دارای گناه بزرگ خوانده است.

ام المؤمنین عائشه گفته است: وقتی سوره بقره (یسألونک عن الخمر والمیسر قل فیہما اثم کبیر و منافع للناس و اثمہما اکبر من نفعہما) نازل شد تحریم خمر نازل شد و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از آن نهی فرمودند. (۲) (این آیه در اوائل هجرت نازل شده است).

ابوهریره نیز همین سخن را گفته است. (۳) شعبان آن را با شواهدش حسن دانسته است. عطا نیز این سخن را گفته است. (۴)

جصاص حنفی نیز گفته است: این آیه، خمر را حرام کرده است و اگر در تحریم خمر هیچ آیه ای جز آن نازل نمی شد، این آیه کفایت می کرد به دلیل این قول خداوند که فرمود: «بگو در آن دو، اثم و گناه بزرگ است.» (۵)

همچنین خداوند متعال در سوره «اعراف ۳۳» که مکی است قبل از نزول آیه فوق «اثم» را حرام معرفی فرموده و در آیه سوره بقره ملاحظه کردید که خداوند متعال در مورد خمر می فرماید: در وی «اثم بزرگ» است. و همچنین در احادیث وارد شده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرموده اند:

۱- يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِّنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ؛ إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ فِي الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ وَيَصُدَّكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَعَنِ الصَّلَاةِ فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ؛ ای کسانی که ایمان آورده اید! شراب و قمار و بتها و ازلام (نوعی بخت آزمایی)، پلید و از عمل شیطان است، از آنها دوری کنید تا رستگار شوید. شیطان می خواهد به وسیله شراب و قمار، در میان شما عداوت و کینه ایجاد کند، و شما را از یاد خدا و از نماز باز دارد. آیا خودداری خواهید کرد؟

۲- تاریخ بغداد، ج ۸، ص ۳۵۳، رقم ۴۴۵۷؛ در المنثور، ج ۱، ص ۲۵۲؛ سبیل الهدی والرشاد، ج ۱۲، ص ۶۳.

۳- مسند احمد، ج ۲، ص ۳۵۱، ح ۸۶۰۵؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۳، ص ۱۷۹؛ در المنثور، ج ۳، ص ۴۵۳.

۴- مصنف ابن ابی شیبہ، ج ۷، ص ۲۷۳، ح ۳۶۰۲۲.

۵- احکام القرآن جصاص، ج ۱، ص ۳۸۰.

خداوند متعال اول چیزی که مرا پس از عبادت بت ها از آن نهی فرمود، شرب خمر است. (۱) این حدیث را هفت نفر از صحابه روایت کرده اند.

در مورد شرب خمر این افراد، اخبار فراوان است و ما در این جا وارد ذکر و بررسی آن نخواهیم شد. گرچه در مورد داستان مورد بحث سعی بر پنهانکاری شده است، ولی اخبار فراوان تأیید می کند که با وجود آگاهی از تحریم خمر، برخی به شرب آن ادامه می دادند:

عن عمر بن الخطاب قال: لما نزل تحريم الخمر قال: اللهم بين لنا في الخمر بيانا شافيا فنزلت هذه الآية التي في سورة البقره {يسألونك عن الخمر والميسر قل فيهما إثم كبير} قال فدعى عمر فقرئت عليه فقال اللهم بين لنا في الخمر بيانا شافيا فنزلت الآية التي في سورة النساء {يا أيها الذين آمنوا لا تقربوا الصلاة وأنتم سكارى} فكان نادى رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم إذا أقام الصلاة نادى ان لا يقربن الصلاة سكران فدعى عمر فقرئت عليه فقال اللهم بين لنا في الخمر بيانا شافيا فنزلت الآية التي في المائدة فدعى عمر فقرئت عليه فلما بلغ {فهل أنتم منتهون} قال: فقال عمر: انتهينا انتهينا؟! (۲) عمر بن خطاب

می گوید: وقتی تحریم خمر نازل شد (یعنی وقتی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم تحریم را بیان فرمودند) گفت: خدایا، برای ما در باره خمر بیان آشکار تری نازل فرما. هر آیه بی نازل می شد او این سخن را تکرار می کرد تا این که آیه ای «یا ایها الذین آمنوا انما الخمر والميسر والانصاب والازلام رجس من عمل الشيطان فاجتنبوه لعلکم

- ۱- مصنف ابن ابی شیبہ، ج ۸ ص ۲۵۱؛ سنن الکبری بیهقی، ج ۱۰، ص ۱۹۴؛ کنز العمال، ج ۳، ح ۸۳۱۳ الی ۸۳۱۵ و ۸۳۱۹.
- ۲- مسند احمد، ج ۱، ص ۵۳، ح ۳۷۸؛ سنن ابی داود، ج ۳، ص ۳۶۴، ح ۳۶۷۲؛ سنن ترمذی، ج ۵، ص ۲۵۳، ح ۳۰۴۹؛ سنن نسائی المجتبی، ج ۸، ص ۲۸۶، ح ۵۵۴۰؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۲، ص ۳۰۵، ح ۳۱۰۱؛ فتح الباری، ج ۸، ص ۲۱۰.

تفلحون. انما يريد الشيطان ان يوقع بينكم العداوه والبغضاء في الخمر والميسر ويصدكم عن ذكر الله وعن الصلاه فهل انتم منتهون» عمر گفت: دست کشیدیم، دست کشیدیم. داستان ادامه پیدا کرد تا این که آیه ای آخر نازل شد.

سند این خبر را حاکم، ذهبی، البانی در حاشیه ترمذی و نسائی و شعیب در حاشیه مسند احمد صحیح دانسته اند و ابن حجر می گوید: علی بن مدینی و ترمذی این حدیث را صحیح دانسته اند. و در خبر دیگر نیز با سند دیگر به همین معنا حدیث نقل شده که سند آن را نیز حاکم و ذهبی صحیح دانسته اند. (۱)

از این حدیث به روشنی استفاده می شود که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم (چنان که در احادیث نیز گذشت) تحریم خمر را اعلام فرمودند، ولی عمر بن خطاب قانع نشد و هر باری که آیه نازل می شد قانع نمی شد و بیان روشنتر می خواست تا این که آیه سوره مائده نازل شد. وقتی آیه سوره مائده نازل شد، خلیفه به حسب ظاهر تسلیم شد، زیرا اخبار فراوان در کتب اهل سنت وارد شده است و اهل سنت در آن اخبار چنین خبر می دهند که خلیفه دوم عمر بن خطاب در زمان خلافتش و حتی بعد از ضربت خوردنش در لحظه مرگ نیز نبیذ استعمال کرده است. همچنین از آیه-ای سوره مائده نیز به روشنی استفاده می شود که خداوند متعال در آیات قبل از آن نیز، امت اسلامی را از شرب خمر نهی فرموده است؛ زیرا می فرماید: «فهل انتم منتهون»؛ یعنی بالاخره شما دست برمی دارید یا نه. یعنی خداوند متعال از قبل نهی فرمود، ولی برخی به راه خود ادامه دادند و دست برنداشتند و لذا می فرماید: بالاخره شما دست برمی دارید یا نه!

چند نمونه دیگر:

سعید و علقمه و ابراهیم نخعی گفته اند:

إن أعرابيا شرب من شراب عمر فجلده عمر الحد فقال الأعرابي: إنما شربت من

شرابك. فدعا عمر شرابه فكسره بالماء ثم شرب منه وقال: من رابه شرابه شئ فليكسره بالماء؛ (۱) اعرابی از شراب عمر بن خطاب نوشید و عمر بر او حد جاری نمود. آن اعرابی گفت: من که از شراب تو نوشیدم. عمر شراب را طلبید و آن را با آب شکست سپس از آن نوشید و گفت: اگر کسی در شرابش چیز ناپسندی دید آن را با آب بشکند.»

سند این خبر صحیح است.

وعن اسماعیل: إن رجلا عب فی شراب نبذ لعمر بن الخطاب بطریق المدینه فسکر فترکه عمر حتی أفاق فحده ثم اوجعه عمر بالماء فشرب منه؛ (۲) مردی در طریق مدینه از شرابی که برای عمر بن خطاب درست کرده بودند نوشید و مست شد، عمر بن خطاب وی را به حال خودش گذاشت تا به خود آمد سپس بر او حد (شارب الخمر را) جاری نمود سپس آن شراب را عمر با آب مخلوط کرد و از آن نوشید. سند این خبر صحیح است.

عمر شعبی دو داستان از سعید بن ذوحدان نقل کرده که مردی از شراب عمر بن خطاب نوشید و مست گشت. عمر خواست و او را به نزدش آوردند او در مقام بیان عذر خود گفت: من از شراب تو خوردم. خلیفه گفت: من تو را به خاطر مست شدن می زنم، پس او را زد (به او حد جاری نمود). (۳)

مجاهد عن عمر قال: إني رجل معجار البطن او مسعار البطن وأشرب هذا النبيذ الشديد فيسهل بطن؛ (۴) عمر بن خطاب گفته است: من مرد شکم بزرگی هستم و این نیبذ (شراب) شدید را می نوشم تا شکم صاف و هموار شود. سند این خبر صحیح است.

۱- احکام القرآن جصاص، ج ۲، ص ۵۸۱؛ عقد الفرید، ج ۳، ص ۴۱۶.

۲- مصنف عبدرزاق، ج ۹، ص ۲۲۴، ح ۱۷۰۱۵؛ کتاب الآثار ابویوسف، ج ۳، ص ۲۷، ح ۹۹۱، با سند صحیح دیگر؛ نصب الرایه، ج ۴، ص ۱۶۲؛ کنز العمال، ج ۵، ص ۵۱۷، ح ۱۳۷۷۹.

۳- شرح معانی الآثار طحاوی، ج ۴، ص ۲۱۸، ح ۵۹۸۴ و ۵۹۸۵.

۴- مصنف ابن ابی شیبه، ج ۵، ص ۴۸۷؛ کنز العمال، ج ۵، ح ۱۳۷۷۳.

عمرو بن میمون: شهادت عمر حین طعن اُتی بنیذ شدید فشربه؛ زمانی که عمر ضربت خورد من شاهد بودم و برای او نبیذ شدید آورده شد، پس آن را نوشید. (۱)

عن أبي رافع: إن عمر بن الخطاب قال: إذا خشيتم من نبیذ شدته فاكسروه بالماء؛ (۲) ابورافع می گوید: عمر بن خطاب گفت: اگر از شدت نبیذ بترسید آن را با آب بشکنید.

ابن عباس، ام المؤمنین عائشه، زید بن ثابت، انس، جابر، ابن عمر، ابن عمرو و خواب بن جیر از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده اند که حضرت فرمودند:

«ما أسکر کثیره فقليله حرام؛ هر چه زیادش مست بکند کمش نیز حرام است.» (۳)

قتاده گفته است: جاء تحريم الخمر في آیه سوره المائده قليلها وكثيرها ما أسکر منها و ما لم يسکر؛ (۴) تحريم خمر در آیه ای سوره مائده کمش و زیادش نازل شد چه آن مست بکند و چه مست نکند.

قال محمود بن لبيد الأنصاري: إن عمر بن الخطاب حين قدم الشام شكاً إليه أهل الشام وباء الأرض وثقلها وقالوا: لا يصلحنا إلا هذا الشراب فقال عمر: اشربوا هذا العسل قالوا: لا يصلحنا العسل فقال رجل من أهل الأرض: هل لك أن نجعل لك من هذا الشراب شيئاً لا يسکر؟ قال: نعم فطبخوه حتى ذهب منه الثلثان وبقي الثلث فأتوا به عمر فأدخل فيه عمر إصبعة ثم رفع يده فتبعها يتمط فقال: هذا الطلاء هذا مثل طلاء الإبل فأمرهم عمر أن يشربوه فقال له عباده بن الصامت: أحللتها والله فقال عمر:

۱- تاریخ بغداد، ج ۶، ص ۱۵۴، شرح رقم ۳۲۰؛ احکام القرآن، ج ۲، ص ۵۸۱؛ شرح معانی الآثار، ج ۴، ص ۲۱۸، ح ۵۹۸۲.

۲- سنن نسائی (المجتبی)، ج ۸، ص ۳۲۶؛ سنن الکبری نسائی، ج ۳، ص ۲۳۸، ح ۵۲۱۴.

۳- سنن بوداود، ج ۲، ص ۱۲۹؛ مسند احمد، ج ۲، ص ۱۶۷ و ج ۳، ص ۳۴۳؛ سنن ترمذی، ج ۱، ص ۳۴۲؛ سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۳۳۲، ح؛ سنن نسائی، ج ۸، ص ۳۰۰.

۴- تفسیر طبر، ج ۲، ص ۴۹۴؛ در المنثور، ج ۲، ص ۳۱۶.

كلا والله: اللهم! إني لا أحل لهم شيئاً حرمة عليهم ولا أحرم عليهم شيئاً أحللتهم لهم؛^(۱) وقتی عمر بن خطاب به شام رفت مردم شام از سردی هوا و سختی شرائط و وضعیت بر او شکایت کردند و گفتند: چیزی جز این شراب ما را نجات نمی دهد. عمر گفت: این عسل را بنوشید. آن ها گفتند: عسل نمی تواند به داد ما برسد، پس مردی از اهل شام گفت: می خواهی برای تو از این شراب مقداری آماده کنیم که مست کننده نباشد؟ گفت: آری، پس آن را پختند تا این که دو سومش رفت و یک سومش ماند و آن را به نزد عمر آوردند و او از آن چشید و گفت: این طلاء است این طلاء شتر است و آن ها را امر کرد که آن را بنوشند، پس عباد بن صامت گفت: به خدا سوگند آن را حلال قرار دادی، عمر گفت: نه به خدا سوگند، خدایا من برای آن ها چیزی را که تو حرام کردی حلال نخواهم کرد و چیزی را نیز که حلال قرار دادی حرام نخواهم کرد.»

عن عائشه قالت: سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يقول: ان اول ما يكفأ الإسلام كما يكفأ الإنياء الخمر، فقيل: كيف يا رسول الله، وقد بين الله فيها ما بين؟ قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: يسمونها بغير اسمها؛^(۲) پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: اول چیزی که اسلام را واژگون می - کند چنان که ظرف واژگون می شود، خمر است. گفتند: چگونه ای رسول خدا، همانا خداوند حرام بودن آن را بیان کرده است؟ فرمودند: به آن نام

۱- الام شافعی، ج ۶، ص ۱۹۴؛ الموطأ مالک، ج ۲، ص ۸۴۷، ح ۱۵۴۵؛ سنن الکبریٰ بیهقی، ج ۸، ص ۳۰۰ و ۳۰۱؛ سنن الکبریٰ نسائی، ج ۸، ص ۳۲۹؛ کنز العمال، ج ۳، ص ۱۰۹ و ۱۱۰؛ تیسیر الوصول، ج ۲، ص ۱۷۸؛ جامع مسانید ابي حنيفة، ج ۲، ص ۱۹۱.

۲- الاوائل ابن ابی عاصم، ص ۶۳، ح ۶۲؛ احادیث صحیحہ البانی، ج ۱، ص ۸۸، ح ۸۹؛ مسند ابویعلیٰ، ج ۷، ص ۳۵۲، ح ۴۳۹۰؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۴، ص ۱۶۴، ح ۷۲۳۷؛ سنن الکبریٰ بیهقی، ج ۸، ص ۲۹۵؛ فتح الباری، ج ۱۰، ص ۴۴؛

دیگر می-گذارند (و آن را می نوشند).» این حدیث را البانی با سه سند نقل کرده و سندش را صحیح دانسته است.

حج ابو مسلم الخولانی فدخل علی عائشه زوج النبی صلی الله علیه و آله و سلم فجعلت تسأله عن الشام وعن بردها فجعل یخبرها فقالت: کیف تصبرون علی بردها؟ فقال: یا أم المؤمنین إنهم یشربون شرابا لهم یقال له: الطلاء فقالت: صدق الله وبلغ حبی سمعت حبی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یقول: إن أناسا من امتی یشربون الخمر یسمونها بغير اسمها؛ (۱) ابو مسلم به حج رفت و به حضور ام المؤمنین عائشه داخل شد و عائشه شروع کرد از سؤال کردن در باره شام و سردی آن و این که مردم چگونه به آن سردی تاب می آورند؟ او گفت: همانا مردم شام شرابی را که اسمش طلاء است می نوشند (و به این طریق سردی را حس نمی کنند).

ام المؤمنین گفت: خداوند راست گفت از حبیب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که می-فرمود: گروهی از امتم خمر خواهند نوشید و آن را به غیر اسمش نام خواهند گذاشت.»

حاکم و ذهبی سند این خبر را به شرط شیخین صحیح دانسته اند.

عبارت آخر که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: گروهی از امتم (در بعض روایت: به زودی امتم (۲)) خمر خواهند نوشید و آن را به غیر اسمش نام خواهند گذاشت.» (۳) از حجر بن

۱- مسند ابویعلی، ج ۷، ص ۳۵۲، ح ۴۳۹۰؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۴، ص ۱۶۴، ح ۷۲۳۷؛ سنن الکبری بیهقی، ج ۸، ص ۲۹۵؛ فتح الباری، ج ۱۰، ص ۴۴؛

۲- معرفه الصحابه ابونعیم، ج ۱۸، ص ۳۹۳؛ مسند شامیین، ج ۲، ص ۵۷، ح ۴۲۰؛ احادیث صحیحه البانی، ج ۱، ص ۸۸ ح ۸۹، با دو سند دیگر والبانی سندش را صحیح دانسته است.

۳- مسند احمد، ج ۴، ص ۲۳۷، ح ۱۸۰۹۸، و ج ۵، ص ۳۴۲، ح ۲۲۹۵۱؛ سنن ابوداود، ج ۲، ص ۱۸۶، ح ۳۶۸۸ و ۳۶۸۹؛ سنن ابن ماجه، ح ۳۵۰۹ و ۴۱۵۶ سنن الکبری نسائی، ج ۳، ص ۲۲۷؛ صحیح ابن حبان، ج ۱۵، ص ۱۶۰؛ مجمع الزوائد، ج ۵، ص ۵۷؛ فتح الباری، ج ۱۰، ص ۴۴؛ احادیث صحیحه البانی، ج ۱، ص ۸۹، ح ۹۰ و ۴۱۴.

عدی، ابن عمر، ابومالک، نافع بن کیسان، کیسان، عباد بن صامت، ابوهریره، ابوامامه، ابن غنم و دیگران نیز روایت شده است.

البانی که یکی از رهبران وهابی در این عصر است، بعد از نقل چند حدیث در این موضوع در شرح این حدیث می گوید: «یرید أنهم یشربون النبیذ المسکر، المطبوخ، ویسمونه طلاء، تحرجا من أن یسموه خمرًا؛ (۱) منظور پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم این است که آن ها نبیذ مست کننده و پخته شده را می نوشند و آن را طلاء نام می-گزارند به خاطر دوری از این که نام آن را خمر بگذارند.»

خیلی روشن است که وقتی انسان خمر نوشید سردی هوا را احساس نمی کند و از این اخبار نیز به روشنی استفاده می شود که آن ها چنین چیزی را درست می کردند و استعمال می نمودند، گرچه به دروغ گفته اند: دو سوم آن رفت. بی اساس بودن این زیاده را اعتراض عباد بن صامت و این که نوشیدن آن سبب می شود سردی هوا را حس نکنند، ثابت می کند.

همچنین از این اخبار استفاده می شود که عمر بن خطاب اول کسی بوده است که اسم نبیذ را طلاء گذاشته است و همچنین از این اتفاق و داستان و چنین اسم گذاری او، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از قبل خبر داده اند و مردم شام نیز با تجویز مستقیم خلیفه دوم با طلاء خواندن و نوشیدن آن، شراب را استعمال می کرده اند.

به همین مقدار ما این نوشتار را به آخر می رسانیم. البته ما خواستیم در این نوشتار اسباب قتل و قاتلین و مخالفین خلیفه سوم عثمان بن عفان را نیز به مناسبت در روشن نمودن حدیثی که ابوهریره به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نسبت داده بود که گویا حضرت فرموده باشند: «زمان فتنه همراه عثمان و اصحابش باشید»، معرفی کنیم، ولی وقتی با اختصار هم اخبار صحابه در آن موضوع را جمع کردیم

حجمش خیلی زیاد شد، لذا ما تصمیم گرفتیم این موضوع را در کتاب «مرجعیت اهل بیت صلی الله علیه و آله و سلم و جایگاه خلفا» مفصل مورد بررسی قرار دهیم. این است که از قرار دادن آن بحث در این نوشتار خودداری کردیم.

خداوند متعال را به خاطر توفیقی که برای انجام این عمل ناچیز عطا فرمود شاکریم. خداوند متعال با لطف و مرحمتش این نوشتار را رهنمای حق جویان قرار داده و در معرفی حق و حقیقت و جایگاه واقعی امیرالمؤمنین و اهل بیت علیهم السلام کمکی برای مسلمین قرار دهد. از خداوند متعال مسئلت دارم که مسلمین را در راه شناخت حقیقت و کسب معرفت واقعی موفق گرداند و کمک فرماید و جمیع مسلمین را با عزت و سرافرازی زنده نگه دارد و عاقبت به خیر گرداند.

۳۰. بخاری و نقل خبری که هیچ معنا و مفهومی ندارد

بخاری چنین حدیث در صحیحش روایت کرده است:

عَنْ زُرِّ قَالَ سَأَلْتُ أَبِي بَنَ كَعْبٍ قُلْتُ يَا أَبَا الْمُؤَذَّرِ إِنَّ أَخَاكَ ابْنَ مَسْعُودٍ يَقُولُ كَذَا وَكَذَا. فَقَالَ أَبِي سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ لِي قِيلَ لِي. فَقُلْتُ، قَالَ فَتَحْنُ نَقُولُ كَمَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ؛ (۱) زر می گوید: به ابی بن کعب گفتم: همانا برادرت ابن مسعود چنین و چنان می گوید: ابی گفت: از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم سؤال کردم. پس برای من فرمود و برای من گفته شد و من گفتم. و ما نیز همان چیزی را می گوئیم که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود.

حالا از این نقل روایت بخاری انس و جن جمع شوند می توانند چیزی بفهمند! ولی اصل خبر این بوده که:

زُرِّ بْنُ حَبِيشٍ يَقُولُ: سَأَلْتُ أَبِي بَنَ كَعْبٍ عَنِ الْمُعَوَّذَتَيْنِ فَقُلْتُ: يَا أَبَا الْمُؤَذَّرِ إِنَّ أَخَاكَ ابْنَ مَسْعُودٍ يَحْكُهُمَا مِنَ الْمُضِيحَةِ. قَالَ: إِنِّي سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «قِيلَ

۱- صحیح صخاری، ح ۴۹۷۷ و ۴۹۷۶.

لی: قُلْ. فَقُلْتُ». فَتَحْنُ نَقُولُ كَمَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ. (۱) زر از ابی بن کعب در باره سوره های فلق و ناس سؤال کرد و گفت: برادرت ابن مسعود آن دو را در مصحفش قرار نداده (و آن دو را سوره قرآن نمی داند). ابی بن کعب (با عدم انکار این مطلب، بنا بر نقل احمد) گفت: من از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم سؤال کردم و آن حضرت فرمود: به من گفته شد که بگو (به من نازل شد) و من گفتم پس ما همان چیزی را می گوئیم که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود.

۱- . مسند حمیدی، ج ۱، ص ۴۴۹، ح ۳۹۹؛ مسند احمد، ج ۵، ص ۱۳۰، ح ۲۱۲۲۷.

فهرست منابع

١. اتحاف الخيره المهرة بزوائد المسانيد العشره، أحمد بن أبي بكر بن إسماعيل البوصيري شافعي، وفات ٨٤٠ هـ ق.
٢. الآحاد والمثاني، احمد بن عمرو ابوبكر شيباني، وفات ٢٨٧ هـ، دار الرايه، رياض، ١٤١١ هـ ١٩٩١ م.
٣. الاحاديث المختاره، محمد بن عبدالواحد مقدسي، وفات ٦٤٣ هـ ق، دار النشر مكتبه النهضه الحديثه مدينه مكه المكرمه، چاپ اول ١٤١٠ هـ ق.
٤. الاحكام فى اصول الاحكام، على بن محمد آمدى، وفات، ٦٣١ هـ ق، مكتب الاسلامى، دمشق، ١٤٠٢ هـ ق.
٥. اخبار اصفهان، احمد بن عبد الله ابونعيم اصفهاني، وفات ٤٣٠ هـ ق، بريل، ١٩٣٤ م.
٦. اخبار الموفقيات، زبير بن بكار، وفات ٢٥٦ هـ ق.
٧. اخبار الطوال، ابوحنيفه احمد بن داود دينورى، (وفات ٢٨٢، دار احياء الكتب العربيه، چاپ اول: ١٩٦٠ م.
٨. ارواء الغليل، ناصرالدين البانى، المكتبه الاسلامى، ١٤٠٥ هـ.
٩. اسباب النزول آيات، على بن احمد واحدى، (وفات ٤٦٨ هـ ق)، مؤسسه حلبى وشركاه، قاهره، ١٣٨٨ هـ ق.
١٠. الاستيعاب فى معرفه الاصحاب، يوسف بن عبدالله بن محمد بن عبدالبر، (وفات ٤٦٣ هـ ق)، (دار الجيل، بيروت، ١٤١٢ هـ ق.
١١. اسد الغابه، ابن اثير، (وفات ٦٣٠ هـ ق)، انتشارات اسماعيليان تهران.
١٢. الاعلام، خيرالدين زركلى، وفات ١٤١٠ هـ ق، دار العلم للملايين، بيروت.

١٣. الاغانى، ابوالفرج على بن حسين اصفهاني، وفات ٣٥٦ هـ ق.
١٤. الام، محمد بن ادرس شافعي، وفات ٢٠٤ هـ ق، دار الفكر، بيروت، ١٤٠٠ هـ ق.
١٥. امالي محاملي، حسين بن اسماعيل، وفات ٣٣٠ هـ ق، المكتبه الاسلاميه، دار ابن القيم، اردن، الاولى ١٤١٢ هـ ق.
١٦. الامام البخارى وصحيحه الجامع المختصر، حسين غيب غلامى حرساوى، معاصر، دليل ما ١٤٢٥ هـ ق.
١٧. الأمثال فى الحديث النبوى، ابوشيخ عبدالله بن محمد بن حيان اصبهاني، الدار السلفيه، بومباى الهند، ١٩٨٧ هـ ق.
١٨. الاموال، قاسم بن سلام هروى، وفات ٢٢٤ هـ ق.
١٩. انساب الاشراف، احمد بن يحيى بلاذرى، وفات ٢٨٨ هـ ق، مؤسسه الاعلمى، بيروت، ١٣٩٤ هـ ق.
٢٠. الانساب، عبدالكريم بن محمد بن منصور سمعاني، وفات ٥٦٢ هـ ق، دار الجنان، بيروت، ١٤٠٨ هـ ق.
٢١. الاصابه فى تمييز الصحابه، احمد بن على بن حجر ابوالفضل عسقلانى شافعي، وفات ٨٥٢ هـ ق، دار الجيل، بيروت، ١٤١٢ هـ - ١٩٩٢ م.
٢٢. الامامه والسياسه، عبد الله بن مسلم بن قتيبه، وفات ٢٧٦ هـ ق، انتشارات شريف رضى، قم، ١٤١٣ هـ ق.
٢٣. اوصانى خليلي، ابويوسف محمد زايد.
٢٤. بحر الرائق شرح كنز الدقائق، ابن نجيم مصرى حنفى، وفات ٩٧٠ هـ ق. دار الكتب العلميه، بيروت.
٢٥. البدايه والنهايه، اسماعيل بن كثير دمشقى، وفات ٧٤٤ هـ ق، دار احياء التراث

العربي، بيروت، ١٤٠٨ هـ ق.

٢٦. بغيه الباحث عن زوائد مسند حارث، حارث بن ابي اسامه، مركز خدمه السنه والسيره النبويه، المدينه المنوره، الطبعه الأولى، ١٤١٣ هـ ١٩٩٢ م.

٢٧. تاريخ ابن خلدون، عبدالرحمن بن خلدون مغربي، وفات ٨٠٨ هـ ق، دار احياء التراث العربي، بيروت.

٢٨. تاريخ الاسلام، محمد بن احمد ذهبي، وفات ٧٤٨ هـ ق، دار الكتب العربي، بيروت، ١٤١٩ هـ ١٩٩٨ م.

٢٩. تاريخ اسماء الثقات، عمر بن احمد معروف به ابن شاهين، وفات ٣٨٥ هـ ق، دار السلفيه، ١٤٠٤ هـ ق.

٣٠. تاريخ الامم والملوك، محمد بن جرير طبري ابو جعفر، وفات ٣١٠ هـ ق، دار الكتب العلميه، بيروت، ١٤٠٧ هـ ق.

٣١. تاريخ بغداد، احمد بن علي خطيب بغدادى، وفات ٤٦٣ هـ ق، دار الكتب العلميه، بيروت.

٣٢. تاريخ الخلفاء، جلال الدين ابوبكر بن عبد الرحمن سيوطي، وفات ٩١١ هـ ق.

٣٣. تاريخ خليفه بن خياط، خليفه بن خياط العصفري، وفات ٢٤٠ هـ ق، دار الفكر، بيروت، ١٤١٤ هـ ق.

٣٤. تاريخ الخميس، حسين بن محمد بيار بكرى، وفات ٧٦٢ هـ ق.

٣٥. تاريخ الصغير، محمد بن اسماعيل بخارى، وفات ٢٥٦ هـ ق، دار المعرفه، بيروت، ١٤٠٦ هـ ق.

٣٦. تاريخ الكبير، محمد بن اسماعيل بن ابراهيم ابو عبدالله بخارى جعفي، وفات ٢٥٦ هـ ق، دار الفكر.

٣٧. تاريخ مدينة دمشق، ابن عساكر، وفات ٥٧١ هـ، دار الفكر، بيروت، ١٤١٥ هـ ق.
٣٨. تاريخ المدينة المنورة، عمر بن شبه، وفات ٢٦٢ هـ ق، دار الفكر، بيروت.
٣٩. تاريخ يحيى بن معين، بروايت عثمان بن سعيد، وفات ٢٨٠ هـ ق، دار المأمون للتراث دمشق.
٤٠. تاريخ يعقوبى، احمد بن ابى يعقوب، وفات ٢٨٤ هـ ق، دار صادر، بيروت.
٤١. تأويل مختلف الحديث، عبدالله بن مسلم بن قتيبه دينورى، وفات ٢٧٦ هـ ق، دار الجيل، بيروت، ١٣٩٣ هـ ١٩٧٢ م.
٤٢. التبيين لأسماء المدلسين، سبط بن عجمى شافعى، وفات ٨٤١ هـ ق، دار الكتب العلميه، ١٤٠٦ هـ ق.
٤٣. تحف العقول، حسن بن على بن شعبه حرانى، وفات قرن چهارم، مؤسسه النشر الاسلامى لجامعه المدرسين، ١٤٠٤ هـ ق.
٤٤. تدوين فى اخبار قزوین، ابوالقاسم عبدالکريم بن محمد رافعى، وفات ٦٢٣ هـ ق.
٤٥. تذکره الحفاظ، شمس الدين محمد بن احمد ذهبى، وفات ٧٤٨ هـ ق، مكتبه الحرم المکى، رياض، ١٤١٥ هـ ق.
٤٦. تذکره الخواص الامه فى ذکر مناقب الائمه، ابومظفر يوسف بن قرغلى، معروف به سبط بن جوزى، وفات ٦٥٤ هـ ق.
٤٧. ترجمه الامام الحسن بن على بن ابى طالب، ابن عساكر، وفات ٥٧١ هـ ق، بيروت، ١٤٠٠ هـ ق.
٤٨. التعديل والتجريح، سليمان بن خلف بن سعد أبوالوليد الباجى، دار اللواء للنشر والتوزيع، الرياض، الطبعة الأولى، ١٤٠٦ هـ ق.
٤٩. تعظيم قدر الصلاه، محمد بن نصر مروزی، وفات ٢٩٤ هـ ق، مكتبه الدار، المدينة

المنوره، الطبعة الأولى، ١٤٠٦ هـ ق.

٥٠. تفسير ابن ابي حاتم، عبدالرحمن بن ابي حاتم رازى، وفات ٣٢٧ هـ ق.

٥١. تفسير الكشف والبيان، ابواسحاق احمد بن محمد ثعلبى شافعى، وفات ٤٢٧ هـ ق، دار احياء التراث العربى، بيروت، ١٤٢٢ هـ ق.

٥٢. تفسير، روح المعانى فى تفسير القرآن العظيم والسبع المثانى، شهاب الدين محمود ابن عبدالله الحسينى آلوسى، وفات ١٢٧٠ هـ ق.

٥٣. تفسير طبرى، محمد بن جرير طبرى، وفات ٣١٠ هـ ق، دار الفكر، بيروت، ١٤١٥ هـ ق.

٥٤. تفسير القرآن، عبدالرزاق بن همام، وفات ٢١١ هـ ق، مكتبة الرشد، رياض، الاولى، ١٤١٠ هـ ق.

٥٥. تفسير مفاتيح الغيب، أبو عبد الله محمد بن عمر بن الحسن الرازى الملقب بفخر الدين الرازى، وفات ٦٠٦ هـ ق.

٥٦. تفسير قرطبي، محمد بن احمد قرطبي، وفات ٦٧١ هـ ق، دار احياء التراث العربى، بيروت، ١٤٠٥ هـ ق.

٥٧. تفسير الكشاف، أبو القاسم محمود بن عمرو بن أحمد، الزمخشري جار الله، وفات ٥٣٨ هـ ق.

٥٨. تفسير القرآن العظيم، اسماعيل بن كثير، وفات ٧٧٤ هـ ق، دار المعرفه بيروت، ١٤١٢ هـ ق.

٥٩. تقريب التهذيب، احمد بن على ابن حجر عسقلانى، وفات ٨٥٢ هـ ق، دار الكبت العلميه، بيروت، ١٤١٥ هـ ق.

٦٠. تلخيص الحبير فى احاديث الرافعى الكبير، احمد بن على بن حجر ابوالفضل

عسقلاني شافعي، وفات ٨٥٢ هـ ق، مدينة منوره، ١٣٨٤ هـ ١٩٦٤ م.

٦١. التناقضات الباني الواضحات، حسن بن علي سقاف، معاصر، دار الامام النووي، ١٤١٢ هـ ق.

٦٢. تهذيب الآثار، ابوجعفر محمد بن جرير طبري، وفات ٣١٠ هـ ق.

٦٣. تهذيب الاسماء واللغات، أبوزكريا محيي الدين بن شرف النووي، وفات ٦٧٦ هـ ق.

٦٤. تهذيب التهذيب، احمد بن علي بن حجر ابوالفضل عسقلاني شافعي، وفات ٨٥٢ هـ ق، دار الفكر، بيروت، ١٤٠٤ هـ ق.

٦٥. تهذيب الكمال، يوسف بن زكي عبدالرحمن ابوحجاج مزي، وفات ٧٤٢ هـ ق، دار النشر، دار الفكر، بيروت، ١٤٠٠ هـ ق - ١٩٨٠ م.

٦٦. تهنته الصديق المحبوب، حسن بن علي سقاف شافعي، معاصر، دار الامام النووي، عمان، ١٤١٤ هـ ق.

٦٧. الثقات، محمد بن حبان بن احمد ابوحاتم تميمي بستي، وفات ٣٥٤ هـ ق، دار الفكر، بيروت، ١٣٩٥ هـ ق.

٦٨. ثمار القلوب في المضاف والمنسوب، ابومنصور عبدالملك بن محمد ثعالبي، وفات ٤٣٠ هـ ق.

٦٩. ثمرات النظر في علم الأثر، محمد بن إسماعيل لأمير الصنعاني، دار العاصمة للنشر والتوزيع، الرياض، ١٤١٧ هـ ق. ١٩٩٦ م.

٧٠. جامع معمر بن راشد، به رواية عبدالحميد بن عبدالرشيد از حداد وغانم وابونعيم.

٧١. جامع صحيح سنن ترمذي، محمد بن عيسى ابو عيسى ترمذي، وفات ٢٧٩ هـ ق، دار الاحياء التراث العربي ودار الفكر، بيروت، ١٤٠٣ هـ ق.

٧٢. جامع الصغير وزیاداته، محمد ناصر الدين الباني، معاصر. المكتب الاسلامی.
٧٣. جامع بيان العلم وفضله، يوسف بن عبدالله ابن عبدالبر، وفات ٤٦٣ هـ. ق.
٧٤. الجرح والتعديل، عبد الرحمن بن ابی حاتم ابو محمد رازی، وفات ٣٢٧ هـ، دار الإحياء التراث العربی، بیروت، ١٢٧١ هـ. ق.
٧٥. جزء ابی طاهر، علی بن عمر دارقطنی، وفات ٣٨٥ هـ. ق.
٧٦. جزء فيه فضائل سيده النساء بعد مريم فاطمه بنت رسول الله، أبو حفص عمر بن أحمد بن عثمان بن أيوب بن شاهين، مكتبة الترييه الإسلاميه، القاهرة، الطبعة الأولى، ١٤١١ هـ. ق.
٧٧. الجهاد، عبدالله بن مبارك، وفات ١٨١ هـ، دار المطبوعات الحديث، جدّه.
٧٨. حليه الأولياء وطبقات الأصفياء، ابونعيم احمد بن عبدالله اصبهاني، وفات ٤٣٠ هـ. ق، دار الكتب العربی، بیروت، ١٤٠٥ هـ. ق.
٧٩. حياه الحيوان بكرى، محمد بن موسى دميرى، وفات ٨٠٨ هـ. ق.
٨٠. خصائص امير المؤمنين، احمد بن شعيب نسائي، (وفات ٣٠٣ هـ) شامله.
٨١. خلق افعال العباد، محمد بن سماعيل بخارى، (وفات ٢٥٦ هـ)، مؤسسه الرساله، بیروت، ١٤٠٤ هـ. ق.
٨٢. الدر المنثور، جلال الدين سيوطی، (وفات ٩١١ هـ)، فتح الجده ودار المعرفه، بیروت، ١٣٦٥ هـ. ق.
٨٣. دراسه حول شخصيه ابی هريره، (الجواهر الهريريه من كلام خير البريه). شامله.
٨٤. دلائل النبوه، احمد بن حسين بيهقي، وفات ٤٥٨ هـ. ق.
٨٥. ذخائر العقبي، احمد بن عبدالله طبري، وفات ٦٩٤ هـ، دار الكتب مصريه، ١٣٥٦ هـ.
٨٦. الدريره الطاهره النبويه، امام حافظ ابوبشر محمد بن احمد بن حماد دولابي، وفات

٣١٠ هـ ق، دار السلفيه، كويت، ١٤٠٧ هـ ق.

٨٧. ربيع الابرار، محمود بن عمر زمخشري، وفات ٥٣٨ هـ ق.

٨٨. رد اعتبار جامع الصغير، حافظ عبدالله بن صديق مغربي، معاصر.

٨٩. رسائل جاحظ، ابوعثمان عمرو بن بحر، وفات ٢٥٥ هـ ق.

٩٠. الروض الانف، عبدالرحمن بن عبدالله سهيلي، وفات ٥٨١ هـ ق.

٩١. الرياض النضرة في مناقب العشرة، احمد بن عبدالله بن محمد طبري، وفات ٦٩٤ هـ ق، دار الغرب الاسلامي، بيروت، ١٩٩٦

٠٤

٩٢. زاد المسير في علم التفسير، ابن جوزي، وفات ٥٩٧ هـ، دار الفكر، بيروت، ١٤٠٧ هـ ق.

٩٣. سؤالات الآجوري، سليمان بن اشعث سجستاني، وفات ٢٧٥ هـ ق، مكتبة دار الاستقامة، ١٤١٨ هـ ق.

٩٤. سبل السلام، محمد بن اسماعيل الصنعاني، وفات ١١٨٢ هـ ق، شركة مكتبة ومطبعة مصطفى الباني حلبى بمصر.

٩٥. سبل الهدى والرشاد، صالحى شامى، وفات ٩٤١ هـ ق، دار المكتبة العلميه، بيروت، ١٤١٤ هـ ق.

٩٦. سلسله احاديث صحيحه، محمد ناصر الدين الباني، معاصر.

٩٧. السلسله احاديث الضعيفه، ناصر الدين الألباني، معاصر، مكتبة المعارف، الرياض.

٩٨. سنن دارمى، عبدالله بن عبدالرحمن ابو محمد دارمى، وفات ٢٥٥ هـ ق، دار الكتاب العربى بيروت، ١٤٠٧ هـ ق.

٩٩. سنن بيهقى الكبرى، احمد بن حسين بيهقى، وفات ٤٥٨ هـ ق، مكتبة دار الباز، مکه مكرمه، ١٤١٤ هـ - ١٩٩٤ م، دار الفكر،

بيروت.

١٠٠. سنن دارقطني، علي بن عمر ابوالحسن دارقطني بغدادى، وفات ٣٨٥ هـ ق، دار المعرفه، بيروت، ١٩٦٦م. ١٣٨٦هـ
١٠١. سنن ابى داوود، سليمان بن اشعث ابوداود سجستاني ازدي، وفات ٢٧٥هـ دار الفكر، بيروت، چاپ اول، ١٤١٠ هـ ق.
١٠٢. سنن الكبرى، احمد بن شعيب ابوعبدالرحمن نسائي، وفات ٣٠٣ هـ ق، دار الكتب العلميه، بيروت، ١٤١١ هـ ١٩٩١م.
١٠٣. سنن ابن ماجه، محمد بن يزيد ابوعبدالله قزويني، وفات ٢٧٥ هـ ق، دار الفكر، بيروت.
١٠٤. السنه، عمرو بن ابى عاصم، وفات ٢٨٧ هـ ق، المكتب الاسلامي، بيروت، ١٤٠٠ هـ ق.
١٠٥. السنه، عبد الله بن أحمد بن حنبل الشيباني، دار ابن القيم، الدمام، الطبعة الأولى، ١٤٠٦ هـ ق، تحقيق: محمد سعيد سالم القحطاني.
١٠٦. السنه، احمد بن محمد الخلال، وفات ٣١١ هـ ق، دار الرايه، الرياض الطبعة الأولى، ١٤١٠ هـ ق.
١٠٧. سير اعلام النبلاء، محمد بن احمد ذهبى، وفات ٧٤٨ هـ ق، مؤسسه الرساله، بيروت، ١٤١٣هـ ق.
١٠٨. السيره الحلبيه، علي بن برهان الدين، وفات ١٠٤٤هـ، المكتبه الاسلاميه، بيروت.
١٠٩. السيره النبويه، ابوالحاتم محمد بن حبان بن أحمد التميمي، وفات ٣٥٤ هـ ق.
١١٠. السيره النبويه، ابومحمد عبدالملك ابن هشام، وفات ٢١٣هـ ق، دار الجيل، بيروت، ١٤١١هـ ق.
١١١. سيره ابن اسحاق، محمد بن اسحاق بن يسار، وفات ١٥١ هـ ق.

١١٢. شرح الكبير، ابوبركات احمد دردير، دار احياء الكتب العربيه، بيروت.
١١٣. شرح معانى الآثار، ابوجعفر احمد بن محمد طحاوى، وفات ٣٢١ هـ ق، دار الكتب العلميه، بيروت، ١٣٩٩ هـ ق.
١١٤. شرح نهج البلاغه، عز الدين عبدالحميد بن هبه الله ابن ابى الحديد، وفات ٦٥٦ هـ ق، دار احياء كتب العربيه.
١١٥. شعب الايمان، احمد بن حسين بيهقى، وفات ٤٥٨ هـ ق.
١١٦. شواهد التنزيل، عبيدالله بن احمد، معروف به حافظ حسانى، وفات قرن هـ ق، مجمع احياء ثقافه الاسلاميه، ١٤١١ هـ ق.
١١٧. شيخ المضيره ابوهريه، محمود ابوريه، وفات ١٩٧٠ م، دار المعارف مصر.
١١٨. الصحبه والصحابه، حسن بن فرحان مالكي، معاصر.
١١٩. صحيح مسلم، مسلم بن حجاج، ولادت ٢٠٦ هـ، دار الاحياء التراث العربى، بيروت.
١٢٠. صحيح شرح عقيدته طحاويه من فكر آل البيت، حسن بن على سقاف، معاصر، دار الامام نووى، اردن، ١٤١٦ هـ ق.
١٢١. الجامع الصحيح المختصر، محمد بن اسماعيل بخارى، وفات ٢٥٦ هـ ق، دار ابن كثير، اليمامه، المدينه النشر، بيروت، ١٤٠٧ هـ، ١٩٨٧ م، چاپ سوم، دار الفكر، بيروت، سال ١٤٠١ هـ و چاپ: بيت الافكار الدوليه، رياض، سعودى.
١٢٢. صحيح ابن خزيمه، ولادت ٢٢٣ هـ ق، مكتب اسلامى، بيروت، ١٤١٢ هـ ق.
١٢٣. صحيح ابن حبان، ابوحاتم بستى، وفات ٣٥٤ هـ ق، مؤسسه رساله بيروت، ١٤١٤ هـ ق، چاپ دوم.
١٢٤. الضعفاء الصغير، محمد بن اسماعيل بخارى، وفات ٢٥٦ هـ ق، دار المعرفه بيروت، ١٤٠٦ هـ ق.

١٢٥. صحيح وضعيف سنن ترمذى، محمد ناصر الدين البانى، معاصر.

١٢٦. صحيح وضعيف سنن نسائى، محمد ناصر الدين البانى، معاصر.

١٢٧. الضعفاء الكبير، ابوجعفر محمد بن عمرو عقيلى، وفات ٣٢٢ هـ ق، دار الكتب العلميه، بيروت.

١٢٨. الضعفاء والمتروكين، احمد بن شعيب نسائى، وفات ٣٠٣ هـ ق، دار المعرفه، بيروت، ١٤٠٦ هـ ق.

١٢٩. طبقات الحنابله، ابويعلى حنبلى، وفات ٥٢٦هـ، مؤسسه سنه محمديه، ١٣٧١هـ ق.

١٣٠. طبقات الشافعيه الكبرى، عبد الوهاب بن على بن عبد الكافى السبكى.

١٣١. طبقات الكبرى، محمد بن سعد، وفات ٢٣٠هـ ق، مكتبه العلوم والحكم، مدينه منوره، ١٤٠٨هـ ق.

١٣٢. طبقات المدلسين، احمد بن على بن حجر عسقلانى، وفات ٨٥٢ هـ ق، مكتبه المنار، عمان.

١٣٣. طرق الحديث من كنت مولاه فعلى مولاه، شمس الدين ذهبى.

١٣٤. ظلال الجنه فى تخريج السنه لابين أبى عاصم، محمد ناصر الدين الألبانى، معاصر، المكتب الإسلامى، بيروت، الطبعة الثالثه، ١٤١٣هـ. ق، ١٩٩٣ م.

١٣٥. العتب الجميل على اهل الجرح والتعديل، محمد بن عقيل علوى، وفات ١٣٥٠ هـ ق، مجمع العالمى لاهل البيت، ١٤٢٧ هـ ق.

١٣٦. علل الحديث ومعرفه الرجال، احمد بن حنبل، مكتبه المعارف، رياض، ١٤٠٩هـ ق.

١٣٧. العلل الوارده فى الاحاديث النبويه، على بن عمر دارقطنى، وفات ٣٨٥ هـ ق، دار طيبه، رياض، ١٤٠٥ هـ ١٩٨٥ م.

١٣٨. كتاب العلم، ابوخيثمه زهير بن حرب النسائي، وفات ٢٣٤ هـ ق، مكتبه المعارف للنشر والتوزيع، الرياض.
١٣٩. عمدہ القارى شرح صحيح البخارى، بدر الدين العيني الحنفى.
١٤٠. العين، خليل بن احمد فرائدى، وفات ١٧٥ هـ ق، مؤسسه دار الهجره، ١٤٠٩ هـ ق.
١٤١. عيون الاثر، ابن سيد الناس، وفات ٧٣٤ هـ ق، مؤسسه عز الدين.
١٤٢. عيون الاخبار الرضا، شيخ صدوق، وفات ٣٩١ هـ ق، مؤسسه الاعلم، بيروت، ١٤٠٤ هـ ق.
١٤٣. غريب الحديث، عبدالله بن مسلم بن قتيبه، وفات ٢٧٦ هـ ق، دار الكتب العلميه، بيروت، ١٤٠٨ هـ ق.
١٤٤. الفتاوى الكبرى، احمد بن عبدالحليم، ابن تيميه، وفات ٧٢٨ هـ ق، دار المعرفه بيروت، الطبعة الأولى، ١٣٨٦ هـ ق.
١٤٥. فتح البارى شرح صحيح بخارى، احمد بن على بن حجر عسقلانى، وفات ٨٥٢ هـ ق، دار المعرفه، بيروت، ١٣٧٩ هـ ق.
١٤٦. فرائد السمطين، ابراهيم بن محمد حموينى، وفات ٧٣٠ هـ ق، مؤسسه محمدى، ١٣٩٨ هـ ق.
١٤٧. فضائل الصحابه، احمد بن حنبل، وفات ٢٤١ هـ ق، مؤسسه الرساله، بيروت، ١٤٠٣ هـ ١٩٨٣ م.
١٤٨. فضائل سيده النساء، أبو حفص عمر بن أحمد بن عثمان بن أيوب بن شاهين، وفات ٣٨٥ هـ ق.
١٤٩. فيض القدير شرح جامع صغير، عبد الرؤوف مناوى، المكتبه التجاربه الكبرى، مصر، ١٣٥٦ هـ ق.

١٥٠. قرائه فى كتب العقائد، حسن بن فرحان مالكي، معاصر.

١٥١. الكافي، محمد بن يعقوب كليني، وفات ٣٢٩ هـ ق، دار الكتب الاسلاميه، ١٣٨٨ هـ ق.

١٥٢. الكامل فى التاريخ، محى الدين مبارك بن حمد ابن اثير، وفات ٦٠٦ هـ ق.

١٥٣. الكامل فى ضعفاء الرجال، عبدالله بن عدى، وفات ٣٦٥ هـ ق، دار الفكر، بيروت، ١٤٠٩ هـ ١٩٨٨ م.

١٥٤. كشف الخفاء، ابراهيم بن محمد عجلونى، وفات ١١٦٢ هـ ق، دار الكتب العلميه، بيروت، ١٤٠٨ هـ ق.

١٥٥. الكفايه فى علم الروايه، احمد بن على بن ثابت، الخطيب البغدادى، وفات ٤٦٣ هـ ق، بيروت، دار الكتب العلميه، ١٤٠٩ هـ ق.

١٥٦. كنز العمال، متقى هندی، وفات ٩٧٥ هـ ق، مؤسسه الرساله، بيروت.

١٥٧. لباب الآداب، اسامه بن منقذ، وفات حدود ٤٧٠ هـ ق.

١٥٨. لسان العرب، ابن منظور، وفات ٧١١ هـ ق، دار احياء التراث العربى، بيروت، ١٤٠٥ هـ

١٥٩. لسان الميزان، احمد بن على بن حجر عسقلانى، وفات ٨٥٢ هـ ق، مؤسسه الاعلمى للمطبوعات، بيروت، ١٤٠٦ هـ ١٩٨٦ م.

١٦٠. المبسوط، شمس الدين السرخسى، وفات ٤٨٣ هـ ق، دار معرفه بيروت، ١٤٠٦ هـ ق.

١٦١. المثل السائر فى أدب الكاتب والشاعر، أبى الفتح ضياء الدين نصرالله بن محمد بن محمد بن عبدالكريم الموصلى شافعى، وفات ٥٤٢ هـ ق؛ المكتبه العصريه، بيروت، ١٩٩٥ م.

١٦٢. المجروحين، ابو حاتم محمد بن حبان بستي، وفات ٣٥٤هـ ق، دار الوعي، حلب.
١٦٣. مجمع البحرين، فخرالدين طريحي، وفات ١٠٨٥ هـ ق، مكتبه نشر ثقافه الاسلاميه؛ ١٤٠٨ هـ ق.
١٦٤. المجموع، محيي دين بن نووي، وفات ٦٧٦هـ ق، دار الفكر، بيروت.
١٦٥. المحاسن والمساوي، ابراهيم بن محمد بيهقي، وفات ٣٢٠ هـ ق.
١٦٦. المحدث الفاصل بين الراوي والواعي، الحسن بن عبد الرحمن الرامهرمزي، دار الفكر، بيروت، الطبعة الثالثه، ١٤٠٤ ق.
١٦٧. المحصول في علم الأصول، محمد بن عمر بن الحسين الرازي، جامعه الإمام محمد بن سعود الإسلاميه، الرياض، الطبعة الأولى، ١٤٠٠ هـ ق.
١٦٨. المحلى، على بن احمد بن يعبد بن حزم، وفات ٥٤٦ هـ ق، دار الفكر، بيروت.
١٦٩. مروج الذهب، على بن حسين مسعودي، وفات ٣٤٥ هـ ق.
١٧٠. المستدرک على الصحيحين، همراه با تعليقات ذهبي، محمد بن عبدالله ابو عبدالله حاكم، وفات ٤٠٥ هـ ق، دار الكتب العلميه، بيروت، ١٤١١ هـ ق، چاپ اول، ودارالمعرفه، بيروت، ١٤٠٦ هـ ق.
١٧١. مسند، عبدالله بن مبارك، وفات ١٨١ هـ ق، مكتبه المعارف، رياض، ١٤٠٧ هـ ق.
١٧٢. مسند اسحاق بن راهويه، وفات ٢٣٨ هـ ق، مكتبه الايمان، مدينه منوره، ١٩٩٥ م.
١٧٣. مسند بزار، وفات ٢٩٢ هـ ق، مؤسسه علوم القرآن ومكتبه العلوم والحكم، بيروت، مدينه، ١٤٠٩ هـ ق.
١٧٤. مسند احمد، احمد بن حنبل، وفات ٢٤١ هـ ق، مؤسسه قرطبه، مصر، نشر دار، صادر، بيروت.
١٧٥. مسند الروياني، وفات ٣٠٧ هـ ق، مؤسسه قرطبه، قاهره، ١٤١٦ هـ ق.

١٧٦. مسند حميدى، وفات ٢١٩هـ ق، دارالكتب العليمه مكتبه المتنبي، بيروت، قاهره، ١٤٠٩هـ ق.
١٧٧. مسند الشاميين، سليمان بن احمد طبرانى، وفات ٣٦٠هـ ق، مؤسسه الرساله، بيروت، ١٤٠٥هـ ١٩٨٤م.
١٧٨. مسند شاشى، هيثم بن كليب شاشى، وفات ٣٣٥هـ ق.
١٧٩. مسند ابى داوود طيالسى، وفات ٢٠٤هـ ق، دارالمعرفه ودارالحديث، بيروت.
١٨٠. مسند ابى يعلى، وفات ٣٠٧هـ ق، دار المأمون للتراث، دمشق، ١٤٠٤هـ ١٩٨٤م.
١٨١. مسند ابن جعد، وفات ٢٣٠هـ ق، دار الكتب العلميه، بيروت.
١٨٢. مشكل الآثار، ابوجعفر احمد بن محمد طحاوى، وفات ٣٢١هـ ق.
١٨٣. النصايح الكافيه، محمد بن عقيل علوى، وفات ١٣٥٠هـ ق، دار الثقافه، ١٤١٢هـ ق.
١٨٤. مصنف فى الاحاديث والآثار، عبدالله بن محمد بن ابى شيبه، وفات ٢٣٥هـ ق، مكتبه الرشد ودار الفكر، رياض، بيروت، ١٤٠٩هـ ق.
١٨٥. مصنف، عبدالرزاق بن همام، وفات ٢١١هـ ق، المكتب الاسلامى والمجلس العلمى، بيروت، ١٤٠٣هـ ق.
١٨٦. مطالب العاليه، شهاب الدين احمد بن على بن حجر عسقلانى، وفات ٨٥٢هـ ق.
١٨٧. معارف، عبدالله بن مسلم بن قتيبه، وفات ٢٧٦هـ ق.
١٨٨. معالم التنزيل، أبو محمد الحسين بن مسعود البغوى، (المتوفى ٥١٦هـ ق)، دار طيبه للنشر والتوزيع، الطبعة: الرابعه، ١٤١٧هـ ق..
١٨٩. المعجم الاوسط، سليمان بن احمد طبرانى، وفات ٣٦٠هـ ق، دار الحرمين، قاهره، ١٤١٥هـ ق.

١٩٠. معجم البلدان، ياقوت حموى، وفات ٦٢٦هـ ق، دار احياء التراث العربى، بيروت.
١٩١. معجم الشيوخ، محمد بن احمد ابن جميع صيداوى، وفات ٤٠٢ هـ ق.
١٩٢. المعجم الكبير، سليمان بن احمد طبرانى، وفات ٣٦٠هـ ق، مكتبة العلوم والحكم، موصل، ١٤٠٤هـ ١٩٨٣م.
١٩٣. معجم المؤلفين، عمر رضا كحاله، معاصر، دار احياء التراث العربى، بيروت.
١٩٤. المعرفة والتاريخ، يعقوب بن سفيان فسوى، وفات ٢٧٧ هـ ق.
١٩٥. معرفه الثقات، احمد بن عبدالله عجلى، وفات ٢٦١ هـ ق. مكتبة الدار بالمدينه المنوره، ١٤٠٥ هـ ق.
١٩٦. معرفه العلوم الحديث، محمد بن عبدالله حاكم، وفات ٤٠٥ هـ ق. دار الآفاق الجديده، بيروت.
١٩٧. مغازى، محمد بن عمر واقدى، وفات ٢٠٧ هـ ق.
١٩٨. المغنى، عبدالله بن قدام، وفات ٦٢٠ هـ ق. دار الكتب العربى، بيروت.
١٩٩. المفردات فى غريب القرآن، راغب اصفهانى، وفات ٥٠٢ هـ ق. دفتر نشر كتاب، ١٤٠٤ هـ ق.
٢٠٠. مقاتل الطالبين، ابوالفرج على بن حسين اصفهانى، وفات ٣٥٦ هـ ق. مؤسسه دار الكتاب، قم.
٢٠١. مقالات وفوائد حديثيه من مجله المنار.
٢٠٢. مقدمه فتح البارى شرح صحيح البخارى، شهاب الدين احمد بن على بن حجر عسقلانى، وفات، ٨٥٢ هـ ق، دار المعرفه، بيروت.
٢٠٣. الملل والنحل، محمد بن عبدالكريم شهرستانى، وفات ٤٥٨ هـ ق، دار معره، بيروت، ١٤٠٤ هـ ق.

٢٠٤. المناقب، محمد بن احمد مكي خوارزمي، وفات ٥٦٨ هـ ق، ١٤١١ هـ ق.

٢٠٥. مناقب علي بن ابي طالب، ابوحسن علي بن محمد بن محمد واسطى جلالى شافعى مشهور به ابن مغازلى، متوفى ٤٨٣ هـ ق، مكتبه الاسلاميه، طهران، ١٣٩٤ هـ ق.

٢٠٦. من حديث خيثمه بن سليمان، وفات ٣٤٣ هـ ق، دار الكتاب العربى، بيروت، ١٤٠٠ هـ ق. ١٩٨٠ م.

٢٠٧. من له روايه فى كتب السنه، شمس الدين محمد بن احمد ذهبى، وفات ٧٤٨ هـ ق، مؤسسه علوم القرآن، ١٤١٣ هـ ق.

٢٠٨. من له روايه فى مسند احمد، محمد بن علي بن حمزه، وفات ٧٦٥ هـ ق. جامعه الدراسات الاسلاميه، كراتشى.

٢٠٩. المنتخب من كتاب ذيل المذيل، محمد بن جرير طبرى، وفات ٣١٠ هـ ق، مؤسسه الاعلمى، بيروت.

٢١٠. منهاج السنه النبويه، احمد بن عبدالحليم ابن تيميه، وفات ٧٢٨ هـ ق، مؤسسه قرطبه، ١٤٠٦ هـ ق.

٢١١. الموضوعات، علي بن جوزى، وفات ٥٩٧ هـ ق، مكتبه السلفيه بالمدينه المنوره، ١٣٨٦ هـ ق.

٢١٢. موطأ به روايت محمد بن حسن، مالك بن انس، وفات ١٧٩ هـ ق، دار القلم، دمشق، ١٤١٣ هـ ق.

٢١٢. ميزان الاعتدال فى نقد الرجال، محمد بن احمد ذهبى، وفات ٧٤٨ هـ ق، دار الكتب العلميه، بيروت، ١٩٩٥ م.

٢١٣. نصب الرايه، جمال الدين زيلعى، وفات ٧٦٢، دار الحديث - قاهره، ١٤١٥ هـ ق.

٢١٤. نظم درر السمطين، محمد بن جمال الدين زرندى حنفى، وفات ٧٥٠ هـ ق، مكتبه

امير المؤمنين، ١٣٧٧ هـ ق.

٢١٥. نظم المتناثر من الحديث المتواتر، محمد جعفر حسنى مشهور به كتانى.

٢١٦. النهايه فى غريب حديث، محى الدين مبارك بن حمد ابن اثير، وفات ٦٠٦ هـ ق، مؤسسه اسماعيليان، قم، ١٣٦٤ هـ ق.

٢١٧. وفيات الاعيان، احمد بن محمد بن ابى بكر بن خلکان، وفات ٦٨١ هـ ق. دار صادر، بيروت.

٢١٨. وقعه الصفيين، نصر بن مزاحم، وفات ٢١٢ هـ ق، مؤسسه العربيه الحديثيه، ١٣٨٢ هـ ق.

فهرست کتاب

مشخصات کتاب ۵

مقدمه ۷

فصل اول: شخصیت امام بخاری و جایگاه صحیح ۱۱

شخصیت و نشأت زندگی علمی ۱۱

جایگاه صحیح و علت تألیف ۱۱

تعداد روایات «صحیح بخاری» ۱۳

مکان نگارش «صحیح بخاری» ۱۴

بخاری و نقل ناقص روایات ۱۵

افراط و سخنان دور از واقع ۱۶

شروط امام بخاری در صحیح ۱۸

جایگاه علمی امام بخاری ۱۹

امام بخاری و صحیحش از نظر علما ۲۶

امام بخاری و تدلیس ۲۹

حکم تدلیس ۳۰

امام بخاری و توحید ۳۱

امام بخاری و نبوت ۳۵

امام بخاری و اهل بیت علیهم السلام ۴۰

- بخاری و ترک ادای صلوات به کیفیتی که اسلام امر فرموده ۴۱
- بخاری و عدم قبول خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام ۴۴
- زبیر برترین و محبوبترین و سزاواترین فرد بر خلافت ۴۵
- امام بخاری، خلافت و وصایت امیرالمؤمنین علیه السلام ۴۷
- برخی از دلایل وصایت امیرالمؤمنین علیه السلام ۴۹
- اما رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در دامن امیرالمؤمنین علیه السلام ۵۲
- تهمت بزرگ بر امیرالمؤمنین علیه السلام ۵۶
- امام بخاری و حدیث غدیر ۵۷
- امام بخاری و حدیث ثقلین ۶۱
- امام بخاری و حدیث بستن درها ۶۳
- امام بخاری و حدیث طیر ۷۰
- امام بخاری و حدیث قاتل امیرالمؤمنین علیه السلام ۷۲
- امام بخاری و رهبانیت ۷۴
- امام بخاری و تکفیر مسلمین ۷۶
- رجال شیعه در «صحیح بخاری» ۷۸
- رجال جهمی در صحیح بخاری ۹۰
- امام بخاری و قرآن و اساتید او در عقائد ۹۱
- فصل دوم: نواصب و خوارج در صحیح بخاری ۹۵

نواصب در صحیح بخاری ۹۵

۱. معاویه بن ایسفیان ۹۵

دلایل ناصبی بودن معاویه ۹۶

امر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بر قتل معاویه ۱۰۲

اخبار پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از جایگاه اخروی معاویه ۱۰۳

معاویه و دعوت به سوی جهنم ۱۰۴

معاویه و لعن او توسط پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم ۱۰۷

معاویه و شراب ۱۰۸

معاویه و بت ۱۰۹

پیامبری معاویه ۱۱۰

معاویه و قتل مؤمنین ۱۱۱

قتل امام حسن علیه السلام ۱۱۱

معاویه و قتل حجر بن عدی و اصحابش ۱۱۴

معاویه و قتل محمد بن ابی بکر ۱۱۵

معاویه و قتل مالک اشتر ۱۱۶

معاویه و قتل عمرو بن حمق ۱۱۷

معاویه و تکذیب خداوند متعال و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم ۱۱۸

معاویه و ناملهای پس از عصر و تناقض آشکار بخاری ۱۱۹

واقعیت در مورد نماز نافله‌های پس از عصر ۱۲۰

مبادرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به نافله‌ی پس از عصر ۱۲۴

۲. عمرو بن عاص ۱۳۱

عمرو عاص ملعون از لسان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم ۱۳۲

عمرو عاص اهل دروغ و نفاق و دشمن خداست ۱۳۳

و عده کمک به شرط رسیدن به حکومت ۱۳۵

اعتراف عمرو بر اینکه به خاطر دنیا با امیرالمؤمنین علیه السلام می‌جنگند ۱۳۶

عمرو و معاویه از جمله قاتلین عثمانانند ۱۳۷

محبوبترین مردم از نگاه بخاری و عمرو بن عاص ۱۳۹

افسانهای دیگر در صحیح بخاری ۱۵۰

۳. مغیره بن شعبه ۱۵۴

مغیره و سب امیرالمؤمنین علیه السلام ۱۵۴

مغیره و زنا ۱۵۵

برخی اخبار دیگر مغیره ۱۵۷

دروغگویی مغیره ۱۵۹

مغیره و نسبت مسح بر خفین به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم ۱۶۰

۴. عبد الله بن قیس ابوموسی اشعری ۱۶۳

خبر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از گمراهی حکمین ۱۶۴

سبب تن دادن امیرالمؤمنین علیه السلام به امر حکمین ۱۶۵

حضور ابوموسی اشعری در عقبه ۱۶۷

امیرالمؤمنین علیه السلام و نفرین ابوموسی ۱۷۱

ابوموسی و بشارت خلفا بر بهشت ۱۷۳

بررسی حدیث مذکور ۱۷۴

اما دلایل خارجی بیاساس بودن این نوع اخبار ۱۷۶

احتمال عمر بن خطاب بر اهل جهنم و منافق بودنش ۱۷۸

ابوموسی و همراهی ابوبکر در سفر شام با ابوطالب ۱۸۱

۵. مروان بن حکم ۱۸۲

دشمنی مروان با اهل بیت علیهم السلام ۱۸۲

۶. عروه بن زبیر ۱۸۵

عروه و خدمت سلطان و گمراه کردن مسلمین ۱۸۵

عروه و دشمنی با اهل بیت علیهم السلام ۱۹۰

نزول حجاب با خواست خلیفه و تناقضات متعدد بخاری در این موضوع ۱۹۱

تناقض چهارم بخاری با اعتراف به واقعیت در نزول حجاب ۱۹۴

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و نماز بر رهبر منافقین ۱۹۷

علت ظهور اخبار موافقات برای عمر بن خطاب ۲۰۱

انکار شنوائی اموات و تناقض دیگر بخاری ۲۰۲

۷. حریر بن عثمان ۲۰۴

۸. اسحاق بن سوید بن هییره، از تابعین ۲۰۷

۹. ثور بن یزید از تابعین اهل شام ۲۰۸

امام بخاری و مغفور له بودن یزید بن معاویه ۲۰۸

۱۰. حصین بن نمیر ۲۱۰

۱۱. سائب بن فروخ ۲۱۱

۱۲. زیاد بن جبیر بن حبه ۲۱۱

۱۳. زیاد بن علاقه بن مالک ثعلبی کوفی از تابعین ۲۱۱

۱۴. ابوقلابه عبدالله بن زید بن عمرو از تابعین شام ۲۱۱

۱۵. عبد الله بن حبیب بن ربیعہ ابو عبدالرحمن کوفی ۲۱۲

حفر چاه و بشارت عثمان بن عفان به بهشت ۲۱۵

۱۶. عبدالله بن سالم الأشعری شامی ۲۱۹

۱۷. قیس بن ایحازم ۲۲۰

عزت مسلمین با اسلام عمر بن خطاب ۲۲۱

۱. فرار از جنگ احد ۲۲۲

۲. فرار از میدان جنگ در حنین ۲۲۵

۳. فرار از یهودیان خیبر ۲۲۶

سختگیری عمر بن خطاب نسبت به مسلمین ۲۲۷

۱۸. مالک بن مغول ۲۲۹

۱۹. محمد بن مسلم، ابن شهاب زهري ۲۲۹

زهري و تدليس ۲۲۹

زهري و کتابت حدیث ۲۳۰

زهري و حاکمان ظالم ۲۳۲

دشمنی زهري با اهل بیت عليهم السلام ۲۳۷

زهري و کتمان فضائل اهل بیت عليهم السلام ۲۳۷

دروغگویی زهري ۲۴۱

اسلام و مذمت نوکری سلاطین ۲۴۲

زهري و دل بستگی به دنیا ۲۴۶

زهري و قرض ۲۴۶

زهري و برخی محدثین ۲۴۹

اکاذیب زهري و برخی روایات او در تنقیص اهل بیت عليهم السلام ۲۵۴

زهري و تهمت آشکار بر امیرالمؤمنین علیه السلام ۲۵۴

ابوطالب و مرگ بدون ایمان ۲۶۰

تهمت دیگر زهري بر امیرالمؤمنین و حضرت زهرا علیهما السلام ۲۶۵

حدیث دیگر زهري در علم خلیفه دوم ۲۶۷

زهري و خواب دیگر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در «دین» عمر بن خطاب ۲۷۳

حدیث دیگر زهری ۲۷۴

شروع وحی از نگاه زهری ۲۷۴

۲۰. مغیره بن مقسم الضبی متوفای ۱۳۳۲۷۶

حکم دشمنان امیرالمؤمنین علیه السلام در اسلام ۲۷۷

خوارج در صحیح بخاری ۲۸۳

۱. عکرمه البربری ابو عبدالله المدنی مولی ابن عباس ۲۸۳

گواهی بزرگان اهل سنت بر دروغگویی عکرمه ۲۸۵

بخاری و نسبت ازدواج بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در حال احرام ۲۸۶

چند حدیث عکرمه در صحیح بخاری: ۲۹۱

نسبت احراق زنادقه بر امیرالمؤمنین علیه السلام ۲۹۱

افسانه غرانیق در صحیح بخاری ۲۹۳

۲. ثور بن زید ۲۹۳

۳. داود بن حصین الاموی متوفای ۱۳۵ هـ ۲۹۴

۴. عمران بن حطان ۲۹۵

۵. ولید بن کثیر مخزومی ۲۹۶

حکم و جایگاه خوارج در اسلام ۲۹۷

فصل سوم: رجال ضعیف در صحیح بخاری ۲۹۹

رواتی که امام بخاری تضعیف کرده است ۲۹۹

۱. اوس بن عبد الله ربعى أبوالجوزاء بصرى ۲۹۹
۲. ایوب بن عائذ طائى كوفى ۳۰۰
۳. بشر بن شعيب حمصى (متوفای ۲۱۳ هـ ق) ۳۰۱
۴. بشير بن نهيك السدوسى بصرى ۳۰۲
۵. ثابت بن محمد از اهل كوفه متوفای ۲۱۵۳۰۲
۶. حسن بن خلف واسطى ۳۰۳
۷. حصين بن عبدالرحمن متوفای ۱۳۶۳۰۳
۸. حمران بن ابان غلام عثمان بن عفان (متوفای ۷۵ هـ ق) ۳۱۵
۹. زياد بن ربيع ابو خداهش حميرى ۳۱۶
۱۰. عباد بن راشد بصرى بزار ۳۱۷
۱۱. عبدالرحمن بن يزيد بن جابر (متوفای ۱۵۴ هـ ق) ۳۱۸
- بخارى و همیشه بر حق بودن مردم شام ۳۱۹
۱۲. عطاء بن ابى مسلم خراسانى ۳۲۱
۱۳. عمر بن الحکم بن ثوبان (متوفای ۱۱۷ هـ ق) ۳۲۲
۱۴. كهمس بن منهال بصرى ۳۲۲
- روایت ديگر بخارى در فضل خلفای ثلاثه ۳۲۳
۱۵. محمد بن سليم، ابو هلال ۳۲۵

١٦. محمد بن يزيد الحزامي كوفي ٣٢٥

١٧. معاوية بن عبدالكريم ثقفى ٣٢٦

١٨. مقسم بن بجرى (متوفى ١٠١ هـ ق.) ٣٢٦

رواى ضعيف با ترتيب حروف ٣٢٧

ابراهيم ابن عبدالرحمن بن اسماعيل السكسك كوفى، ٣٢٨

ابراهيم بن يوسف بن ابياسحاق الكوفى (متوفى ١٩٨ هـ ق.) ٣٢٨

ابى بن عباس بن سهل بن سعد الساعدى ٣٢٩

احمد بن بشير كوفى ٣٢٩

احمد بن عيسى بن حسان مصرى (متوفى ٢٤٣ هـ ق.) ٣٣٠

احمد بن (زيد) يزيد بن ابراهيم ٣٣٠

اسباط بن عبد الواحد ابويسع بصرى ٣٣٠

اسحاق بن محمد بن اسماعيل الفروى (متوفى ٢٢٦ هـ ق.) ٣٣١

اسماعيل بن عبد الله بن ابى اويس ٣٣١

اسيد بن زيد جمال ٣٣٢

اشهل بن حاتم بصرى (متوفى ٢٠٨ هـ ق.) ٣٣٢

جرير بن حازم ابونضر البصرى ٣٣٣

حسن بن بشر بن سلم همدانى ٣٣٣

حسن بن ذكوان بصرى ٣٣٣

حسن بن مدرک ۳۳۴

خالد بن معدان شامی ۳۳۵

سعید بن کثیر بن عفیر ۳۳۵

سلم بن زریر عطاردی بصری ۳۳۵

سلمه بن رجاء تمیمی ۳۳۶

عاصم بن علی بن عاصم واسطی ۳۳۶

عامر بن شراحیل شعبی ۳۳۷

شعبی و نصب ۳۳۷

شعبی و دروغگویی ۳۳۸

نوکری شعبی بر بنی امیه و حجاج بن یوسف سقفی ۳۴۶

عبد الله بن صالح ابوصالح جهنی ۳۴۸

جز ابوبکر همه مرا تکذیب کردند، و تناقض دیگر بخاری ۳۴۹

عبدالله بن عبیده بن نشیط ۳۵۸

عبدالله بن مثنی انصاری بصری ۳۵۸

جمع آوری قرآن و تناقض آشکار دیگر ۳۵۹

عبد الحمید بن عبدالله اصبحی ۳۶۰

نسبت بیعدالتی به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم ۳۶۱

عبدالرحمن بن عبدالله بن دینار ۳۶۴

عبد الرحمن بن عبدالملک بن شیبہ حزامی. ۳۶۴

عبد الرحمن بن اَبی نمر بجلی ۳۶۵

عبدالملک بن عمیر ۳۶۵

عتاب بن بشیر الجزری ۳۶۶

عثمان بن فرقد بصری ۳۶۶

عثمان بن الهیثم بصری ۳۶۶

علی بن اَبی هاشم بغدادی ۳۶۷

عمرو بن اَبی سلمه دمشقی ۳۶۷

عمرو بن اَبی عمرو ۳۶۷

عمرو بن عبید بن باب بصری ۳۶۸

قاتل و مقتول در جمل اهل جهنماند ۳۶۸

نصوص اسلامی در مورد جنگهای امیرالمؤمنین علیه السلام ۳۷۲

در باره جنگهای امیرالمؤمنین علیه السلام کسی جز کافر شک نمیکنند ۳۷۵

فضیل بن سلیمان نمیری ۳۷۵

بخاری و نسبت اکل گوشت ذبح شده برای بت بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم ۳۷۶

فلیح بن سلیمان ۳۸۱

بستن درها و خلیل بودن ابوبکر ۳۸۲

۱. موضوع خلت: ۳۸۵

٢. اما مسأله سد ابواب: ٣٨٨

كثير بن شنظير ٣٩٢

محمد بن حسن بن زبير ٣٩٢

محمد بن أبي حفصه ٣٩٣

محمد بن حكم مروزي ٣٩٣

محمد بن زياد بن عبيدالله بصري ٣٩٣

محمد بن طلحه اليامي ٣٩٤

محمد بن فليح ٣٩٤

محمد بن كثير عدي ٣٩٤

برترین مردم از دیدگاه امام بخاری ٣٩٥

معاذ بن رفاعه بن رافع ٣٩٨

معاذ بن هشام بصري ٣٩٩

نسبت عجیب دیگر بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم ٤٠٠

موسی بن مسعود نهدي ٤٠١

میمون بن سیاه ٤٠١

ولید بن مسلم شامی مولی بنی امیه ٤٠٢

هشام بن حجیر مکی ٤٠٢

یحیی بن ابي زكريا ٤٠٣

یحیی بن عبدالله بن بکیر ۴۰۳

یوسف بن اسحاق بن ابی اسحاق السبعی ۴۰۴

ابوهریره، عبد الرحمن بن صخر ۴۰۴

ابوهریره متهم نزد صحابه ۴۰۴

اعتراف ابوهریره بر متهم بودنش ۴۰۹

ابوهریره و نسبت سخن خود به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم ۴۱۰

ابوهریره و نسبت اخبار یهود به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم ۴۱۱

ابوهریره و نسبت مخالفت حضرت ابراهیم با امر خداوند متعال ۴۱۹

نسبتهای بیاساس ابوهریره بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم ۴۲۰

عدم اعتماد تابعین به ابوهریره ۴۲۳

انکار امالمؤمنین عائشه بر ابوهریره ۴۲۶

ابوهریره مؤذن بحرین ۴۳۰

همکاری ابوهریره با معاویه ۴۳۲

نهی عمر بن خطاب از نقل حدیث و متهم بودن ابوهریره نزد وی ۴۳۷

ابوهریره مبلغ آیات براءت ۴۴۰

ابوهریره و آیهای انذار ۴۴۷

منقبت ابوهریره ۴۵۱

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برای ابوهریره دعا کردند پس گناه او چیست ۴۵۹

ابوهریره و تهمت کافر گشتن عرب پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم ۴۶۱

ابوهریره و جعل مناقب برای عثمان بن عفان ۴۶۵

حدیث دیگر او در فضل عثمان ۴۶۷

ابوهریره و نسبت نسیان و کذب به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم ۴۷۰

برترین انبیا علیهم السلام در نقل ابوهریره ۴۷۲

طواف حضرت سلیمان بر زنان ۴۷۶

ابوهریره و حدیث اطاعت از امیران ۴۷۸

ابوهریره، اسلام و اهل بیت ۴۸۷

فصل چهارم: بررسی برخی روایات «صحیح بخاری» ۴۹۴

جعل احادیث در زمان معاویه و بنی امیه ۴۹۴

اول کسی که اسلام آورد ۴۹۸

امیرالمؤمنین علیه السلام و خواستگاری دختر ابوجهل ۵۱۱

ابوبکر و امامت نماز ۵۱۹

داستان افک ۵۲۹

اما اصل داستان افک و آیات قرآن ۵۵۲

نزول آیهای تیمم ۵۵۵

حکم «بسم الله» و تناقض دیگر بخاری ۵۶۳

معاویه و ترک سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به خاطر دشمنی با امیرالمؤمنین علیه السلام ۵۶۵

اخبار انس در جهر به «بسم الله الرحمن الرحيم» ۵۶۷

نزول آیه «اولی الامر» ۵۷۴

قربای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خود آن حضرت و یا تمام مشرکین قریش هستند ۵۸۱

خطاب ابوسفیان در احد ۵۹۳

نسبت ناروا به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و تناقضات آشکار در موضوع بول ۵۹۵

نسبت ناروای دیگر به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و تناقض آشکار بخاری در موضوع تخلی ۵۹۸

قاعده جهت توجیه تناقضات ۵۹۹

نسبت سب به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و تناقض دیگر ۶۰۰

تعجب از سخن گفتن گوسفند و یا گرگ ۶۰۸

دعوت ابوبکر از کل درهای بهشت ۶۱۰

ابوبکر سید صحابه و یا ابوسفیان ۶۱۲

از نزول آیهی رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم جز ابوبکر کسی اطلاع نداشت ۶۱۴

آرزوی امیرالمؤمنین علیه السلام بر داشتن عمل عمر بن خطاب ۶۱۸

پشیمانی خلیفه دوم در دم مرگ از برخوردش با اهل بیت علیهم السلام ۶۲۷

غیرت عمر بن الخطاب ۶۲۸

فرار شیطان از عمر بن خطاب ۶۲۹

عمر بن خطاب مُحَدَّث این امت ۶۳۱

بیعت به عثمان بن عفان ۶۳۷

عذاب شدن گذشتگان به خاطر گریه زنده‌ها و تناقض دیگر بخاری ۶۴۵

امام بخاری و متعه نساء ۶۵۳

عمر بن الخطاب و تحریم متعه ۶۶۰

متعه حکم قرآنی است ۶۶۸

شروع اذان از دیدگاه بخاری ۶۶۹

فصل پنجم: امام بخاری و تصرف در اخبار اسلامی ۶۷۴

۱. امیرالمؤمنین علیه السلام ولی و سرپرست مؤمنین پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم ۶۷۴

۲. کراهت پیامبر اکرم برای امیرالمؤمنین هر چه را که برای خود کراهت دارند ۶۷۶

۳. بیعت با امیرالمؤمنین علیه السلام در صورت وفات عمر بن خطاب ۶۷۸

۴. عمر بن خطاب و رجم مجنون و پنهانسازی آن ۶۷۹

۵. تحریف کیفیت صلوات ۶۸۱

۶. حذف و پنهان کردن فضائل امیرالمؤمنین خدیجه علیها السلام ۶۸۲

۷. بستن درها بر مسجد و گناههای خلیفه سوم ۶۸۴

۸. تحریف روشن حدیث دیگر توسط بخاری ۶۸۵

۹. امیرالمؤمنین عائشه دوست ندارد امیرالمؤمنین را به خوبی یاد کند ۶۸۷

۱۰. مروان و امر به سب امیرالمؤمنین علیه السلام ۶۸۸

۱۱. مروان، پاره‌ای از لعنت خداوند متعال و پنهانسازی آن ۶۹۰
۱۲. حذف فرار شیخین از یهودیان خیبر ۶۹۱
۱۳. حذف دیدگاه امیرالمؤمنین علیه السلام در مورد شیخین ۶۹۴
۱۴. اسماء بنت عمیس و رد ادعای خلیفه دوم ۶۹۵
۱۵. پنهان کردن شک عمر بن خطاب ۶۹۶
۱۶. معاویه و پسر خواندگی زیاد بن ابی و دستکاری بخاری ۶۹۷
۱۷. منع عمر بن خطاب از خواندن شعر در مسجد ۶۹۸
۱۸. خداوند متعال سرور ماست، نه سعد بن معاذ ۶۹۹
۱۹. عمر بن خطاب و نهی از نماز در صورت عدم وجود آب ۷۰۱
۲۰. عمر بن خطاب و نفی نفع و ضرر داشتن حجر الاسود ۷۰۲
۲۱. بخاری و حذف و پنهان کردن عدم آگاهی خلیفه دوم از معنای «اب» ۷۰۸
۲۲. بخاری و تحریف و پنهان کردن لزوم مسح بر پا ۷۰۹
۲۳. بخاری و تحریف جواز جمع بین صلاتین در حضر ۷۱۰
۲۴. پنهان نمودن متهم بودن ابوهریره ۷۱۳
۲۵. پنهانکاری دیگر امام بخاری در مورد خلیفه سوم ۷۱۴
۲۶. بخاری و پنهان کردن از طیبات بودن متعه نساء ۷۱۵
۲۷. قدامه بن مظعون بدری و شرب خمر ۷۱۷
۲۸. سمره بن جندب و خمر ۷۱۷

ص: ۷۶۶

۲۹. شیخین، ابوبکر و عمر و خمر ۷۱۸

۳۰. بخاری و نقل خبری که هیچ معنا و مفهومی ندارد ۷۳۰

فهرست منابع ۷۳۲

فهرست کتاب ۷۵۰

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریان‌های اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می‌نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

